یادداشت - تحاریر (تعقیب) قدیمت - تبیک - چاپی (مطبوع)
اوراق - تنگنات . (جاهای زیاد او آن رسم تا چند نوشتجات)

در این نسخه فصلی تاریخ احزاب در مطبعه ادیم ۳۴۸ ب در ...

یسادل - تکایه (تعقیب) قدیم - تبیکت - چاپچی (اسلامبول)
راق - تنگات - (جاه ارنیه زوار رسم تا جلد نوشتجات)

این نسخه فصیح تاریخ احزاب در مطبعه ... ۳۴۸ ...

[illegible]

... [illegible] در ذکر سعادات اتصال ... [illegible] حضرت صاحب قران امیر
تیمور گورکان و بیان [illegible] ... اقبال ... [illegible]

ای نام تو زیب نامه فتح و ظفر ٭ ای ذکر تو عنوان سخن را زیور ٭ هر کز نشود و کسی بالب پر سرور ٭ تا دست عنایت تو نیاید بر سر ٭ حمد اکبر مبارکه
ملک القدوس السلام و صلوات وافره کامله علی محمد المبعوث الی الانام ٭ رباعی ٭ ای فرق ترا تاج لعمرک زیور ٭ بر ... [illegible]
و تحیات طیبه علی آله الابرار العز الکرام سیما الامام الهمام سلطان اولیاء الله العظام ٭ دوبیت ٭ شاه ... [illegible]
داماد نبی جامع اسباب شرف ٭ در ... [illegible] ... سلطان نجف ٭ سلام الله المبین العلام
علیه و علیهم الی یوم القیام ٭ اما بعد ٭ بر ضمیر مالکان ممالک عقل و دانایی و خواطر سالکان مسالک فضل و بینایی ... [illegible]
... [illegible] ... ملک سخن ... [illegible]
اقلیم ... [illegible] ... در میدان بیان احوال ... [illegible] ... امیر تیمور گورکان ... [illegible]
آن ... [illegible] ... عبارات و ... [illegible] استعارات ... [illegible]
در دقت معانی و سلامت الفاظ ... [illegible]
حالات ... [illegible] ... دست تقدیر صانع قدیر ... [illegible]
تالیف ... [illegible]
... [illegible] عبارات ... [illegible]
... [illegible] ... الفاظش ... [illegible]
بیاض ... [illegible]
بیاضش ... [illegible] ... جهان افروز ... [illegible]
حروفش ... [illegible] ... بنابرین مقدمه ... [illegible]
در مقام تحریر احوال صاحب قران کشورستان ... [illegible] ... وقایع آنحضرت ... [illegible] ... بر تو آفتاب

فروغ مهر ... [illegible] ... حوادث روزگار ... [illegible]
در اطوار ... [illegible] ... مطلع الشمس ... [illegible]
صاحب قران ... [illegible] ... اوراق ... [illegible]
روایات ... [illegible] ... صبح القدس ... [illegible]
دیگر ... [illegible] ... تفصیل احوال که در ظفرنامه مذکور است ... [illegible] ... کلیات وقایع
و حکایات ... [illegible] ... التوفیق من الله ... [illegible] ... المراد والمقصود ... [illegible]
... [illegible] ... صاحب قران ... [illegible]
... [illegible] ... شعوب و قبایل ... [illegible] ... سلسله
نسب آبا و اجداد ... [illegible]
امیر تیمور گورکان ... [illegible] ... السلطنة والخلافة امیر تیمور گورکان ... [illegible]
... [illegible] ... قاچولی بهادر ... [illegible] ... خان ... [illegible]
... [illegible] ... نوح علیه السلام
... [illegible] ... ترکستان و ... [illegible] ... چنگیز خان ... [illegible]
... [illegible] ٭ نظم ٭ ... [illegible]
... [illegible] ... امیر ... [illegible] ... صاحب قران ... [illegible] ٭ نظم ٭
جهان ... [illegible] ... شمس الدین ... [illegible]
طریقه ... [illegible] ٭ نظم ٭ ... [illegible]
در سنه ... [illegible] ... سلطان ابوسعید بهادر خان ... [illegible] ... ایران ... [illegible]
... [illegible] ... امیر تیمور گورکان در ولایت توران ... [illegible]
... [illegible] ... سلطان ابوسعید ... [illegible] ... حضرت صاحب قران
در ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
و ... [illegible]
فروغ ... [illegible] ٭ نظم ٭ ... [illegible]

شود خاطر از حضرتش ... اگر روزی پیاز آورد کام دل ... شود حاصل از بازستش آرام دل ... و حضرت صاحبقران از عنفوان ایام جوانی بهادری
باستانی و صید افگندن مایل و مشعوف بود در آموختن رسوم رزم و پیکار توجه میفرمود تا آن زمان که بر سریر سلطنت عروج نمود جهانبانی [illegible] سبیل اجمال
و تفصیل در سلک تحریر انتظام خواهد یافت ان شاء الله تعالی ذکر [illegible] حضرت صاحبقران [illegible] تاریخ [illegible]
صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان در ایام شباب خرم دل خوش [illegible] آرامش [illegible] روزگار [illegible] آثار
ملکداری [illegible] و مصاحبت بعضی از امرا و [illegible] آنحضرت بود [illegible] روزی شب و شبی بروز [illegible] در آن اثنا [illegible]
از خوانین عالیشان بمجلس شریف شیخ شمس الدین [illegible] شیخ [illegible] آورده [illegible] صحبت [illegible]
[illegible] رسید [illegible] از امرا حاضر [illegible] شوکت [illegible] سلطنت [illegible]
سوانح حضرت صاحبقران سعادت [illegible] عظیم الشان [illegible] اسباب [illegible] دولت [illegible]
[illegible] آدم [illegible]
[illegible] عالم علوی و سفلی رسید [illegible]
[illegible] آتش و آب و باد [illegible]
[illegible] ترجیح و تفضیل [illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible]
[illegible] آدم [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر صاحبقران [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] دولت و
و اقبال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آفاق [illegible] الاسلام [illegible]

١٢٧

احدی و سبعین و سبعمایه قدم بر سریر پادشاهی نهاد و سرپنجه قدرت قادر لن یخلیون مقالید آیات ربع مسکون بمقتضی ان الارض لله یورثها من
یشاء من عباده [illegible] او داد [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible] شید [illegible]
[illegible] از ابتدای زمان اقبال تا انتهای اوان استقلال [illegible] دولت
[illegible]
[illegible] علما و فضلا [illegible] و
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible] فتح بلاد [illegible]
[illegible] و تابع آن [illegible]
[illegible] و ثمانین و سبعمایه [illegible] ولایات [illegible]
[illegible] و ثمانین و سبعمایه [illegible] و سبعین و ثمانین
[illegible] ذی قعده [illegible]
[illegible]
[illegible] و تسعین و سبعمایه [illegible]
[illegible] و تسعین
[illegible]
[illegible] و تسعین [illegible]
[illegible] و تسعین [illegible]
[illegible]
[illegible] محرم الحرام [illegible] و ثمانمایه [illegible]
در [illegible] جمادی الاولی سنه ثلث و ثمانمایه [illegible] دمشق [illegible] سلطان احمد
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible] ذی حجه [illegible]
[illegible] رجب سنه اربع و ثمانمایه [illegible] ذی حجه [illegible]

میان آنحضرت و قیصر مقابله و مقاتله دست داده لشکر سمرقند سپاه روم را منهزم گردانید و قیصر اسیر سرپنجه تقدیر شده منظور نظر عاطفت صاحبقران
عالی‌گهر گشت بعادت قضا و اتفاق امنیت و فراغت را از اهل مرز و بوم در نوشت امیر تیمور گورکان را داعیه بود که باز حکومت روم را با ایلدرم بایزید
مفوض سازد و ولایت دیگر برای خدمت و عظمتش را دران دیار برافزاید لیکن در ماه شعبان سنه خمس و ثمانمائه ایلدرم بایزید وفات یافت و حضرت
صاحبقران آن مملکت را به پسرش باز گذاشته عنان عطف بطرف آذربایجان شتافت و در سنه ست و ثمانمائه بطرف گرجستان رفته بسیاری
از قلاع و بلاد کفار را بزخم تیغ و سنان بگرفت و والی آن ولایت خلعت [illegible] و جزیه قبول نمود و متابعتش را پذیرفت و در اوایل فصل بهار که خسرو ثوابت
و سیاره به بیت الشرف خویش خرامید امیر صاحبقران عنان عزیمت بصوب سمرقند فردوس مانند معطوف ساخته در محرم سنه سبع و ثمانمائه این
بلده را بیمن مقدم شریف مشرف گردانید مخفی نماند که صاحبقران باستقلال در مدت سی و شش سال از حدود ختا تا باقصای شام و از اقصای هند تا
ناحیه فرنگ با وجود چندین سلاطین با فرهنگ در تحت تصرف و نیز تسخیر در آورده و جبابره دهر و قیاصره عصر و سروران آفاق [illegible] از اطراف
باطراف مطیع و منقاد خویش ساخت نظم ابو المعالی عالی‌نژاد که پا بر سر ایالت نهاد ز سرحد چین تا باقصای شام غلامش [illegible] سکون تمام
گرفته ز صلح و از روی جنگ در آورد و از لطف ایزد بچنگ سلاطین ایران و توران زمین [illegible] و بزرگان چین [illegible] بانیاز آمدند
بالطاف او سرفراز آمدند و حضرت صاحبقرانی در ایام سلطنت و کامرانی در تنسیق امور دیوانی و تحصیل وجوه سلطانی قاعده وضع کرده دستور
وزرای کامل عقل و منشیان [illegible] صاحب تجربه را منسوخ گردانید و هنگام حدوث وقایع و نزول حوادث و توجه اسفار و عزیمت کارزار با امرا و ارکان دولت
و نوئینان و اعیان حضرت بمقتضای امر و شاورهم فی الامر سنت مشورت بتقدیم میرسانید اما در اکثر اوقات بنابر انجام مهمات را بمقتضیات
رای صواب نمای خود می نهاد و نقش فاذا عزمت فتوکل علی الله بر لوح خاطر نگاشته عنان عزیمت بصوب صواب انعطاف میداد و پیوسته
در تعظیم سادات و علما و تکریم فضلا و صلحا اهتمام تمام مینمود و در تقویت ارکان دین متین و اظهار شعایر شرع مبین [illegible] مبذول بود مثنوی
چو بنشست بر مسند سروری بر افراخت اعلام دین پروری بتعظیم سادات کوشش نمود در انعام و اکرام ایشان فزود کرم کرد با اهل فضل و هنر
بر انشوران طاعت اثر در سفر و حضر زمره از آن طبقه عالی گهر در خدمتش بسر میبردند و در مجلس همایون بمباحثه علم دینی پرداخته در تفتیش و تحقیق
مسایل فقهی شرایط اهتمام بجای می آوردند بیت بر انشوران بود مایل بسی بصحبت ز نیشان مسایل بسی و آن پادشاه دریا دل در ایام [illegible]
و انعامات بجهت ارباب علم و افاضل مقرر ساخت و در باب وصول مواجب و اقطاعات [illegible]
اهتمام بر افراخت و در تعمیر مدارس و خوانق و رباط و مساجد غایت سعی و جهد بتقدیم رسانید و قری معموره و مستغلات موفوره از خالص اموال خویش
بر بقاع خیر و ابواب البر وقف کرده اینه غایت عدالت و نهایت سیاست مرتبه بود که اگر در این ایام [illegible] ضعیفه طشتی پر زر بر سر نهاده
از مشرق بمغرب رفتی هیچ کس را زهره و یارا نبود که سر راه بروی گرفتی بنابر آن تجار و سوداگران از هر بلاد و دیار [illegible] و اشتر [illegible] در بازار
با قطار امصار بر فتندی و [illegible] بسیار بسود او معاملات ایشان ترتیب پذیرفتی نظم میشدی یکی [illegible] قاف تا قاف [illegible]
ز نقشان بر سر و امیر صاحبقران از ملعب شطرنج شعفی تمام بوده در آن فن غایت مهارت ظاهر میفرمود [illegible] شطرنج [illegible]
و مهره آن صنعت [illegible] و در مجلس [illegible]

هم واقف بود نظم زمانی بحث علم و بحث تنزیل که باشد نفس [illegible] کاملی زمانی نرد و شطرنج و حکایات که باشد شخص را دفع ملالات
بدولت آنکه دولت بی مثالش نگرداند دهر از حالی بحالی و چون هر کمالی را زوالی مقدر است و هر بهاری را خزانی مقرر در شب هفدهم ماه شعبان سنه
سبع و ثمانمائه صاحبقران کامکار در قصبه اترار که از اعمال ترکستانست بجوار رحمت [illegible] انتقال فرمود اوقات زندگانی آن
سپهر کامرانی هفتاد و یک سال و زمان سلطنتش باستقلال سی و شش سال بود رباعی سلطان تمور آنکه چنو شاه نبود در هفتصد و سی و شش بیامد بوجود
در هفتصد و هفتاد و یکی کرد خروج در هشتصد و هفت کرد عالم پدرود خواجه محمود شهاب و خواجه یحیی سمنانی و خواجه علاء الدین مسعود سمنانی و جلال اسلام
و خواجه علی سمنانی و خواجه سیف الدین تونی در سلک وزرای صاحبقران انتظام داشتند و مولانا قطب الدین قرمی و مولانا عبیدالله در ایام
دولت آن پادشاه جم جاه لوای صدارت و تولیت موقوفات می افراشتند و چون خامه [illegible] بر سبیل اجمال شمه از حال صاحبقران مسعود
خصال در سلک تحریر کشید بموجب التزامی که در این تصنیف کرده شده عنان بیان بصوب تفصیل کیفیات حالات معطوف گردانید و من الله الاعانة
والتوفیق و هو الهادی الی سواء الطریق گفتار در بیان بعضی از حالات صاحبقران مظفر لوا از وقت ظهور تا زمان اتفاق با امیر
حسین بن امیر مسعود ناقلان اخبار [illegible] آورده اند که [illegible] امیر زاده عبدالله بن امیر قزغن [illegible] با حال [illegible]
ماوراء النهر و توابع آن [illegible] در هر شهری [illegible] در هوای استقلال پرواز داده [illegible] دولت و اقبال [illegible]
[illegible] امیر بیان سلدوز در سمرقند [illegible] امیر حاجی برلاس [illegible]
[illegible] امیر بایزید جلایر در خجند [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] شبرغان [illegible]
[illegible] و [illegible] بدخشان [illegible] مسلوک داشته [illegible] مطاوعت
دیگری [illegible] امیر حسین [illegible] امیر [illegible] امیر خضر [illegible] در
[illegible] تغلق تیمور خان [illegible]
[illegible] ماوراء النهر [illegible] سنه احدی و ستین و سبعمائه [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] سمرقند معطوف گردانید [illegible] امیر حاجی [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] امیر بایزید جلایر [illegible]
[illegible] امیر حاجی برلاس [illegible] خراسان [illegible] امیر تیمور [illegible] امیر حاجی [illegible]
[illegible] ملاقات [illegible] و بعد از آن [illegible] موافق تقدیر [illegible]
[illegible] امیر حاجی رخصت داده امیر تیمور [illegible]
[illegible] امیر تیمور [illegible] امیر حاجی [illegible]
ملاقات [illegible] آنحضرت [illegible] قبول تلقی کردند و امیر [illegible]

نموده و امیر تیمور گورکان تا کنار آب آمویه با امیر حاجی همعنان بود و جهت مصلحت انتظام مهام ایل و الوس را از آنجا اجازت مراجعت طلبیده و رخصت
یافته بجانب اردوی امرا مغول شتافت و آنجماعت را خاطر بر غارت و تاراج خطا لکش قرار داده بودند بتقریر دلپذیر از مقام خشم و کین بلطف رهنمون
و امرا آنکار ارشد و نجات و انواع تفضلات و نواخت احوال و افعالش شاه بر فرموده آنحضرت را مصحوب خویش نزد تغلق تیمور خان
و آنجا از کمال لیاقت و فراستش معلوم داشته تغلق تیمور خان منصب حکومت تومانات شهر سبز را که با من جد با امیر حاجی برلاس متعلق بود
بامیر تیمور گورکان تفویض فرمود و حضرت صاحب قران عنان عزیمت بطرف آن ولایت تافته زمانی لشکر بسیار در ظل رایت آنحضرت
شعارش جمع آمدند و در این اثنا امیر تیمور با خضر یسوری پیوسته مخالفتی میان امرا جته پدید آمده و بار دیگر پادشاه باز گشتند و تغلق تیمور خان عازم تختگاه
خود شده امرا نیز از عقب خان روان گشتند بعد از آن امیر حسین بن امیر مسلا در سنه اثنی و ستین و سبعمائة از امیر بایزید جلایر و امیر خضر یسوری و امیر
تیمور گورکان مدد طلبید از جهت انتقام جد خویش امیرزاده عبدالله بن امیر قزغن لشکر بسر امیر بیان سلدوز کشید و او را منهزم ساخت امیر حسین استیلا
داشته صاحب قران مظفر لوا سلطان آن لشکر گشت و چون امیر بیان از هجوم مخالفان خبر یافت تاب مقاومت نیاورده بکوهستان بدخشان گریخت
و اکثر ولایات ماوراءالنهر تحت تصرف امیر حسین درآمد کیقباد را بدخشان و ختلان را بحکومت ایشان مسلم داشت اتفاق رسانیده و امیر حاجی برلاس
از خراسان باز آمده بخجند نزد امیر بایزید جلایر رفت و بار دیگر میان امرا و حکام ماوراءالنهر غبار نزاع ارتفاع یافت امیر تیمور گورکان روزی چند
با امیر خضر یسوری شرط اتحاد و موافقت بجای آورده و آخر الامر از وی جدا شده با امیر حاجی برلاس پیوست و چون ثانیا تغلق تیمور خان بر ماوراءالنهر
اطلاع یافت فی سنه ثلث و ستین و سبعمائة بدان جانب شتافت و بعد از طی منازل در کنار آب خجند نزول اجلال فرمود و امیر بایزید و امیر بیان و امیر حاجی
برلاس و امیر تیمور گورکان اقدام استقبال بجای آوردند و بار دیگر بخدمت خان پیوستند و خان امیر بایزید را بقتل رسانید و امیر حاجی خایف گشته
بر سبیل هزیمت عنان عزیمت بجانب خراسان منعطف گردانید و چون بجوین رسید از آن ولایت جمعی او را بقتل رسانیدند
اما امیر صاحب قران امیر تیمور گورکان بواسطه امیر حمید که دوست پدرش بود و در مجلس خان راه سخن داشت منظور نظر عنایت گشته بدستور سابق
ایالت تومانات شهر سبز بوی متعلق شد و خان در عقب امیر حسین عزم رزم و استیصال امیر حسین کرد و در آن زمان عالم و پادشاه زمان بود و در کنار آب
وخش فرود آمد و بر سر او سردار بغیه سپاه فرستاد و امیر حسین روی گردان شده و بین الفریقین جنگ اتفاق افتاد و بعد از آن
سبب انهزام امیر حسین شده لشکریان خان فوج فوج قتل و غارت و تاراج و تالان کردند و آنگاه پادشاه بر خود ولایت ماوراءالنهر را مسلم
داشت و طایفه از امرا و سپاه جته را بنواخت و ایلچی را برچه تقدیم داده چنان مقرر ساخت که امیر تیمور گورکان پیوسته در اردوی ایلیاس خواجه
خان باشد و پس از رفتن تغلق تیمور ایلچی دست ظلم و بیداد برکشاده و ابواب ستم بر امرا و اعیان بگشادند و حضرت صاحب قران مصلحت
توقف بر خان خواست طلب امیر حسین منعطف گردانید و در بیابان جوق در سرحد سالع بوی رسید امیر حسین از ملاقات آن بحصول اسباب
جمعیت امید وار گردید ذکر محاربه امرا با ترکمن و کشته شدن جمعی از ایشان امیر حسین و امیر تیمور گورکان چون از پیله بدر جسته در حوالی
خیوق که بیکل نام داشت رفتند و او مقرر کرده که ایشان را گرفته نزد امیر سپاه بفرستد
نموده در وقت طلوع خورشید بدیشان رسید و از طرفین دست باستعمال آلات حرب بردند و کوشش و کشش بآن مرتبه انجامید که از هزار سوار تخمیناً

جنگ ... و امرا و بهادران ... سوار امرا ... هفت تن باقی ماندند و دیگران کشته شدند یا زخمی خورده گریزان گشتند اختیار کردند آنگاه امرا به بیابان درآمده تکل
... مراجعت نمودند و چون شب شد از آن هفت کس که در خدمت امیر حسین و امیر تیمور گورکان مانده بودند چهار نفر اسبان ایشان را دزدیده
بماوراءالنهر رفتند و حضرت صاحب قران روز دیگر از بیابان بیرون آمده بجائی که از ترکمانان بود رفته و آن طایفه قصد قتلشان کرده حاجی محمد نامی آنحضرت را
بشناخت و ایشان را بخانه خویش برد و صاحب قران با اهل آن شب در میان ترکمانان بسر برده روز دیگر ده تنگاه و یک قطعه لعل بدیشان بخشید
و حاجی محمد در برابر سه راس اسب ... نموده قولاقی نامی را الحق تا آنحضرت را با امیر حسین همراهی نماید و امیر تیمور و امیر حسین سوار شده باتفاق متوجه
محمودی شده ... رسیده دو روز توقف نمودند ذکر آنکه چون بعد از این دو حضرت علی بیگ جانی قربانی و میان مجملی از احوال
حضرت امیر ... تمر چون علی بیگ جانی قربانی که در حدود ماخان بسته بود از کیفیت حال امیر حسین و امیر تیمور گورکان را شنود
نشست ... او ... نموده در سوق بجهت حبس کرده برادر بزرگترش محمد بیگ بر ... ایشان اطلاع یافته از حدود طوس
جانب ایشان ... احوال دانسته و زبان بسرزنش علی بیگ گشوده و اولاد را اطلاق ایشان مامور گردانید و علی بیگ از غایت خجالت ایشان محمد بیگ
تلقی نموده اسبی و شتری خلعت بیکر با امیر حسین و امیر تیمور داده و ایشان را مطلق العنان ساخت و در آن ایام مبارکشاه سنجری با ایشان رسیده
بجهت دوستی قدیم اسبی بامیر تیمور گورکان داشت و اسبان بکوه کشیده حضرت صاحب قران در یاد آن مراتب با امیر حسین بخشیده و امیر
حسین ... بسر ... روان شده و امیر تیمور روی بجانب ایل و الوس خود آورد و بعد از اندک زمانی که در آن دیار در لباس اختفا
روزگار گذرانید بخراسان رفت ملک حسین را ملاقات فرمود و ملک مقدم آنحضرت را مغتنم دانسته اسب خاص و مبلغ دو هزار دینار کپکی مقدار
دولت ... از حال ... اشکرار کرد و در جهت معاودت ارزانی داشت و امیر حسین از جیحون وقوف یافته او را نیز هوس اختلاط ملک در
خاطر افتاده ... روزی چند ... بسر برده در آن اثنا تغلق تیمور خان ایلچی نزد ملک حسین فرستاد و امیر حسین را بسبب قلعه گریو روانه کرده
یکی از نوکران خود را نیز بآنجا فرستاده مصحوب ایلچی تغلق تیمور خان پایه سریر اعلی ارسال داشت و چون فرستاده بمقصد رسید و خان حال امیر حسین از
وی پرسید عرض رسانید که امیر حسین در قلعه گریو محبوس بود از عالم انتقال نمود و تغلق تیمور خان این عذر را بسمع قبول جای داده و برخاست را اجازت
مراجعت ارزانی فرمود اما امیر تیمور گورکان بعد از مفارقت از ملک حسین بماوراءالنهر شتافته از بیم اعدا چند گاه پوشیده و پنهان بسر برده و در آن
اوقات چون وقت ... روز دیگر در قریه جغی بود و از آن قریت در میان ملک آب آمویه رفته در آن منزل تیمور خواجه اغلان و بهرام جلایر بوی پیوستند
و اتفاق روی نمود که ... امیر حسین از قلعه گریو گریخته بدانجانب رفته بود و امیر تیمور گورکان و رفقای او بعد از طی منازل و قطع مراحل در سرحد
منزل ... امیر حسین رسیده بمرافقت یکدیگر روی بسیستان نهادند و با ملک والی سیستان بمعاضدت ایران بر و تمغی قوی کرد در آن اوان
او را امداد نموده ظفر یافت سرشته بد او بر سلوک طریق غدر و خیانت آمده جمعی کثیر از لشکر یان را بر سر امرا فرستاد چون امیر حسین و امیر تیمور از سیستان
بیرون رفتند ... لشکر آن دو امیر شجاعت پناه را اجازت معاودت داده و سیستانیان در اثنای راه بدیشان بازخورده آغاز قتال کرده
جنگی سخت روی نمود و امیر تیمور گورکان را تیری بر دست و زخمی بر پای مبارک رسیده غلبه سپاه علی مولب ... و دشمنان را بازپس فرستادند و امیر حسین و حضرت
صاحب قران بگرمسیر شتافتند و امیر تیمور جهت معالجه جراحات در خانه توش تکودری توقف کرده امیر حسین با بعضی کسان روی بجانب قطلان آورده

و در راه از آب جوی بر او رسیده بیلک شکست یافته با دوازده کس بیوغنج شیر تور رفت و امیرزادگان امیر تیمور القصه بعد برفت با تیمور خواجه اغلان و بیت
و چهار نفر از ملازمان همان طرف جیحون بجانب ارهنگ منعطف گردانید و پس از وصول بلب آب ... نام را نزد امیر حسین فرستاد و ثنا و از
صحت ذات شریف اخبار نموده التماس توجه بطرف ارهنگ کرد و لشکر و بیرق جمع فرمود در اثنای راه قرانچی و الدرسن توجه بطرف ارهنگ
نموده با سه سوار و تغلق خواجه برلاس و امیر سیف الدین و شیر بهرام بموکب همایون پیوستند و چون ارهنگ از شرف نزول صاحب قران
مشرف گشت امیر حسین با صد و هفتاد سوار و پنجاه پیاده بدانجا رسید و بدیدار صاحب قران کامکار اظهار مسرت فرمود و در باب تسخیر ممالک
با وی مشورت کرد و خاطر بر آن قرار یافت که تخت بجانب قلعه اولاجو روند و منکلی بوغا سلدوز را که داعیه سرکشی داشت از پای در آرند و منکلی
بوغا از کیفیت حال واقف شده علم فرار برافراشت و در این اثنا از ایل و الوس جاون سعید و غیاث الدین امیر حسین شتافته غاشیه خدمت
بر دوش گرفتند و الیاس و الدو بیان با دویست نفر از جانب آب سیاه ... همیشه ... عاقبت گشت و لوای عزم ... در
میدان الجی بوقا نزول نمودند و شنودند که امیر جالو ... مبارک ... شرخو ... قوباق نویان سلطان و امیر برلاس و امیر جلال
... برلاس نیز متعاقب آمده اند و عازم محاربت اند و مقارن این حال خبر رسید از منکلی بوقا و ابو سعید و حیدر با شش هزار مرد صف ...
اشتعال آتش قتال بر لب آب سیاه نزول نمودند و امیر حسین و حضرت صاحب قران مانند برق و باد روی باعدا نهاده و در آن اثنا امیر جالو
... از جانب زره رسیدند و امیر حسین و امیر تیمور منتظر و مطمئن خاطر گشته بمقابله و مقاتله و ... اقدام نموده بمیدان ... فتح و
ظفر فایز شدند و منکلی بوغا و سعادت او ... هزیمت ... ذکر توجه امیر حسین و امیر تیمور ... آب و ظفر یافتن بر ... الیاس ...
[illegible]
چون امیر حسین و امیر تیمور گورکان ... از هم منکلی بوغا و ابو سعید ... فارغ ساختند و با شاهان ... صلح کرده آهنگ ... نمودند و از آب
گذشته بر ... برای عازم ... شدند و از ... عبور فرموده موضع دشت ... لشکر ساختند و در آن منزل بتحقیق پیوست که توغلق ...
و ... سپاه ... را ... با ... هزار مرد ... و ... نشسته اند و حال آنکه در ... لشکر ظفر قرین زیاده از ... هزار نفر نبوده
و حضرت صاحب قرانی بتایید سبحانی واثق بوده از ... هزار نفر دو هزار سوار جرار ... سعادت آثار ساخت و رایت نهضت
بحرب اعدا برافراخت و بر سر پل ... شیر ... ثابت ... تا ... زمان محاربه امتداد یافته در وقت ... دلاوران ...
بواقعت خورشید خنجر گذار پای از معرکه کارزار بیرون نهاده چون عدد اعدا افزون از حد تعداد بود در آن شب صاحب قران ...
بر ... آن واقعه گاشته امیر موسی و امیر مؤید ... و ... دلیر ... با ... هزار ... در آمد ... و ... شمشیر ...
باز داشت و ... با هزار ... بجانب بالای آب ... کرده ... جمع ... از آب گذشته ... اقبال مسعود فرمود ...
روز دیگر ... آن ... اسپان دیده ... از آب عبور نموده اند ... حال بر ایشان ... و ... لوا ... بر
در ... علم ... صاحب قران ... فرمان فرمود که بر ... آتش ... مخالفان ... خبر ... و ... شب
... و مضطرب ... طایفه ... و امیر تیمور گورکان ... مانند سیل ... و ... نمود و در آن
منزل امیر حسین ... پیوسته ... از ... این ... و ... رایات دولت و اقبال امید ... و ... دیگر ...

رستم از باد و هزار مرد دلاور با امیر حسین ... چون بدربند آهنین رسید اهالی شهر ... فوج فوج روی امید بدرگاه خلایق پناه نهادند و امیر
صاحب قران ... از لشکر همراه خویش گردانید و ... مسافت امیر سلیمان برلاس و امیر جاکو برلاس
و امیر سیف الدین را با دویست سوار فرمود که بطرف ... ایلغار نمایند و ... هر یک ... دو جانب ... آویزند ... و فرار کرده ...
بسیار ... وصول ... امرا بر آن موجب ... مسارعت ... و ... اختیار کرد
آری چون اراده ازلی باشتعال آتش اقبال دولتمندی تعلق گیرد ... شعله برافروزد ... جمعیت لشکری ... دو ... احتراز
نسیم ... ظفر ... شاهد ... آن سپاهی ... رباعی هر کس که ز فضل ایزدی ... هر ... دانش ...
... ذکر ... امیر حسین و امیر تیمور ... امیر حسین ...
و امیر تیمور گورکان بعد از انهزام ... بخاطر خرم و دل خوش ... نزول اجلال فرمودند و در آن وقت الیاس خواجه ... قراوان
در منزل ... و در خلال احوال ... توغلق تیمور خان ... وفات یافته بود
... امرا بعد از اجتماع ... امید ... و در انتقام ...
خواجه شمس الدین ... موافقت ... در آن اوقات روزی امیر تیمور
گورکان خوابی دید ... دلالت ... کیفیت واقعه با امیر حسین در
میان نهاد ... الیاس خواجه خان نیز ... لشکر مرتب گردانید و در موضع ...
امواج دریای فتن در تلاطم آمده ... دشمن ... افتاده ... بحضرت صاحبقران
آوردند ... الیاس خواجه خان ... و ... در آن میدان ... تیغ و خنجر در
... آب ... امیر حسین ... دو جانب ... داد
... قرآنی ... و ... لشکر ... خاصه
... تیغ ... امیر حسین و امیر تیمور ...
الیاس خواجه خان ... امرا ... خواجه ... روز ...
... و امیر حسین و امیر صاحب قران ... دشمنان ...
... حضرت ... الملک ... زمستان ...
و دولت ... ذکر ... آمدن ...
بیامین آورد ... الیاس خواجه خان ...
... صاحب قران ... امیر حسین ... و آن دو امیر ... تیغ ...
گردانید ... بجانب ... الیاس خواجه خان ...

باسم ...

کنار آب بادام را محل گردانید و امیر حسین باتفاق امیر تیمور پیش رفته بعد از تعاقب اعدا [illegible] و الوسرای سمت آنرا مشغول اردو امیر جالوی برلاس
و امیر سیف الدین و امیر مراد برلاس و عباس بهادر را در قول جای داد و منغص خویش بالشکری منتظم کارزار از اسفندیار [illegible] بستاد
امیر تیمور گورکان با جمعی کثیر از سپاه و رزم جوی در جوانغار علم اقتدار برافراخت و امیر حسین در هر طرف در میمنه و میسره طایفه از اعیان امرا و اجناد از [illegible]
مقرر ساخت در آنجانب الیاس خواجه خان نیز جنود و جنبه را تعبیه کرده بمواجهت شتافت و دلیران جانبین در کنار آب بادام باستعمال آلات حرب پرداخته
بیاد [illegible] آتش قتال التهاب یافت چون سپاه امیر حسین و امیر تیمور بکثرت عدد و وفور شمار موصوف بودند سرداران جته [illegible]
بعد اشتغال نمودند و بحسب خاصیت آن سنگ که از بدایع صنایع الهی است [illegible] و درنگ [illegible] جنگ [illegible] سحاب هوا
را [illegible] از تاثیر گریه جوهر هوا استحیل [illegible] و سیلبار فرو بارید بیت ز آشوب باران جوشش حباب [illegible] آب [illegible] تیر تیز
[illegible] از فضای هوا بر باز نتوانست [illegible] کمان لیالی [illegible] خاصیت [illegible] بنام [illegible] آثار [illegible]
وقامت نیزه [illegible] چون قد جوانان [illegible] سرزانو نهاد و قوایم اسپان [illegible] و فور [illegible] از حرکت باز مانده [illegible]
از کثرت ترشح سحاب [illegible] شده [illegible] بیت [illegible] تا زمین [illegible] ساختند [illegible]
و چون [illegible] آنچه مقصود مخالفان بود بحصول [illegible] از سر [illegible] تیغها [illegible] آثار تسلط و اقتدار ظاهر و
آشکارا ساختند مع ذلک امیر صاحب قران [illegible] ثبات قدم نموده [illegible] بتقدیم رسانید و امیر شمس الدین [illegible] اعیان
[illegible] الیاس خواجه خان بود [illegible] و امیر حسین [illegible] پیغام داد که مصلحت در آنست [illegible]
[illegible] بموافقت هم روی [illegible] آورده مخالفان را [illegible] سازیم و [illegible] و نصرت [illegible] و امیر حسین [illegible]
[illegible] صاحب قران [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible] و [illegible] علی الصباح [illegible] بعزم [illegible] علم [illegible]
آراسته [illegible] و سپاه [illegible] امیر شمس الدین [illegible] از مردم [illegible]
[illegible] و امیر حسین و امیر تیمور [illegible]
گردانید [illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر تیمور [illegible] آب [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible] سمرقند [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] بخاطر صاحب قران [illegible] آب [illegible]
[illegible] امیر [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible]
چون امیر حسین و امیر تیمور [illegible] جیحون عبور نمودند [illegible] سمرقند [illegible] سبب اضطراب

بنا ثبات و قرار [illegible] آن دیار را منهزم گردانید و مولانا زاده سمرقندی که بصفت جلادت و مردانگی اتصاف داشت مردم را بر دفع مغولان
تحریض نموده [illegible] وجوب حمایت نفس و مال و اهل و عیال [illegible] بر زبان گذرانید و سمرقندیان آن کلمات را سمع رضا جای داد و زمام اختیار
[illegible] مولانا زاده سمرقندی و مولانا [illegible] بخاری [illegible] ابوبکر کلوی [illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] ثبات قدم [illegible] مولانا [illegible] محاصره بتقدیم رسانید و چون از دلیب
آن رسید [illegible] سمرقند [illegible] اموال و دیار مسلمانان در معرض تلف آید [illegible] قضای ایزدی [illegible] سپاه الیاس خواجه
[illegible] زیاده [illegible] مغول [illegible] بر [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible] اموال [illegible]
صاحب قران [illegible] امیر حسین [illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible] امیر صاحب قران [illegible] خورشید [illegible] سمرقند [illegible]
صاحب قران [illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] صاحب قران [illegible] امیر حسین [illegible] سمرقند [illegible]
مخالفت [illegible] امیر حسین [illegible] صاحب قران [illegible]
[illegible] امیر حسین و امیر تیمور [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] صاحب قران [illegible]
و چون [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] امیر حسین [illegible]
زوال رسید [illegible] خواص و عوام [illegible] اصحاب
[illegible] امرا [illegible] صاحب قران
[illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] امیر جالوی برلاس و امیر سیف الدین [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] امیر حسین [illegible]

ایلچیان را سرای بیرم می باید [illegible] باقی را نقد نمودی از عقب من ارسال نمایی و امیر حسین جوابی سرای رفته بواسطه این افعال [illegible] خاطر [illegible] از
[illegible] امیر تیمور گورکان با وی موافقت [illegible] خلاف [illegible] امیر علی [illegible]
باتفاق [illegible] امیر تیمور بخیال استقلال قدم در وادی مخالفت نهاده و جمع آوردن لشکر و ترتیب [illegible] مشغول است
[illegible] امیر حسین آن [illegible] خاطر [illegible] امیر تیمور [illegible]
[illegible] الغرض [illegible] امیر حسین بود [illegible]
امیر حسین و امیر تیمور انقطاع یافت [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible] امیر سیف الدین [illegible]
[illegible]

اختیار نمود و لیکن ملک بیاد در بالشکر قراوناس که بیخبر بوده در طرف دروازه غزاباى ثبات و وقار تا آن غایت استوار داشت که صاحبقران
کامکار باشصت سوار از شیران بیشه کارزار علم جلادت بجانب ایشان برافراشت ملک چون دید که آن فوج تاب مقاومت آن جمع نداشت همایون موکب
تاب مقاومت در جبلت خویش نیافت لاجرم پشت بر سوار کرده مانند امیر موسی بجانب ... شتافت و صاحبقران ... قرین
... امیرحسین ... لشکر مخالف بوده ... و اسبان ... بگرفت و ... ملک بیاد ... و اصفهان ... آ ...
ملک آغا ... امیر ... جلایر بود ... امیر موسی بود ... امیر تیمور ... ملک ... ابن ...
... ملک ... عظیم ... مضمون ... صاحبقران
سزاوار ... شتافت و آن زمان ... عاشق ... آنحضرت ... عاشق ... قادم
قدرتش ... امیر تیمور گورکان ... آن ... جماعتی ... در عمورات ...
بهت ... صاحبقران ... دولتشاه
بخشی ... عاشق ... ظاهر ساخت مع ذلک ... در مراحعت
انعطاف ... عالی ... امیر تیمور گورکان ... امیر جاکو و امیر سیف الدین را ... تاق
نمودند و اهل جلایر و طایفه دیگر ... صاحبقران کامکار ... دوستان ... و آمده آن ... دولت
و اقبال ... محمود شاه ... بخارا ... طرف روانه ساخت و این حکایت ... بر سبیل اجمال شرح نموده ...
تکلف ... وقایع و آثار ... تواریخ و اصحاب اخبار ... مضمون آن ... قطب السلطنة والدین امیر تیمور ...
... تفصیل آن ... پادشاهی ... ظاهر ... و هو الفتاح العلیم ...
ذکر مصالحه امیر تیمور و امیر حسین ... چون امیر موسی ... امیر حسین ... حال ...
امیر حسین ... امیر موسی و ... صاحبقران ... حضرت این خبر را استماع
نمود ... شبیخون ... در منزل ... فریقین اتفاق افتاد و چون سپاه امیر حسین ...
... صاحبقران کامکار ... بخارا رفت و در ... امیر جاکو و امیر سیف الدین و عباس ... جهت از
موکب همایون جدا شده بخراسان شتافتند و امیر صاحبقران پس از وصول ... بخارا ... تو اول ... محمود شاه ...
قبول نمود و بنابر آن امیر تیمور گورکان ... از آب آمویه گذشته ... امیر حسین بخارا
استیلا یافته ... از آب عبور نموده ... صاحبقران ...
... از ملازمان ... ستم ... عنان باز
... طرف ... امیر موسی ...
... قراونـاس ... سپاه ... ساخت

و از اطراف و جوانب قراوناس در آمده سوزان انداخت و رعب و هراس بر ضمایر آنجماعت استیلا یافت با وجود ... آن ملک
... و امیر صاحبقران کامران و کامیاب بجانب ... امیر حسین در شهر بود ... آب ...
... و از دست ... موکب همایون ... امیر تیمور گورکان ... روزی ...
... امیر حسین ...
... ترکستان ...
... دولت ... اتفاق کرده ... آن ولایت ...
... ترکستان ... امیر ...
اما امیر ... امیر حسین ... امیر تیمور گورکان ... آنحضرت را
... امیر حسین ... صاحبقران ...
... امیر ...
و امیر حسین این خبر شنوده مضطرب گشت ... امیر تیمور گورکان ... طریق مخالفت ...
... آنحضرت ...
... امیر تیمور گورکان ... امیر حسین ...
... امیر حسین ...
... آنحضرت ... امیر حسین ...
... امیر حسین ...
... امیر تیمور گورکان ... امیر حسین ... امیر حسین امیر موسی ...
... صاحبقران ... آنحضرت ... امیر تیمور گورکان ...
امیر موسی ...
... امیر تیمور گورکان ... امیر موسی ...
... امیر تیمور گورکان ...
ذکر ملاقات امیر حسین و امیر تیمور گورکان ... ...
... امیر حسین ... صاحبقران ... امیر حسین ...
... امیر تیمور
گورکان ... از آب آمویه عبور نموده ... آنحضرت ... صاحبقران

عازم قلع و قمع امیر حسین گشته و او بعزیمت آنحضرت اطلاع یافته [illegible] شادمانی نموده و بعد از عزیمت بطرف سالی سرای [illegible] داده امیر تیمور گورکان
بقندز بوی رسیده امیر دو سردار بیرم [illegible] بر ایلغار رفته و سر هر دو جدا کرده بعشرت و کامرانی گذرانیدند و باتفاق [illegible] بکابل رفته آنجا [illegible] بطرف
بولاد و آقبوقا که ادهم از عصیان میزدند بر وی آورده و چون از ان سفر معتقن المرام مراجعت نموده امیر حسین قصد آن داشت قلعه هندوان بلخ را تعمیر نماید و از سالی
سرای باز پرداخته آن [illegible] امیر تیمور گورکان با وی گفت [illegible] امیرزاده عبدالله [illegible] سمرقند را پای تخت ساخت و ایلچی
بروی مبارک [illegible] امیر حسین [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] آغاز عمارت داده [illegible]
[illegible] ماوراء النهر [illegible] امیر حسین عازم دفع [illegible] امیر تیمور گورکان و امیر موسی را از پیش فرستاده و خود
نیز متعاقب از آب آمویه عبور نموده در آخر زمستان [illegible] مخالفت نموده [illegible] ازان [illegible]
ولایت قندز را غارتیده اند و امیر حسین با امرا و لشکریان [illegible] بر دفع ایشان معروف داشتند [illegible] توقف نموده [illegible]
منسوب امیر صاحب قران [illegible] بیان [illegible] و آنحضرت در آن ولایت [illegible] سالی سرای نزد امیر حسین رفت و چون در وقت غفلت
حضرت صاحب قرانی [illegible] و شیخ محمد بیان سلدوز [illegible] طرف آب [illegible] امیر حسین [illegible] با امیر تیمور
[illegible] از وی استمداد نموده بود [illegible] امیر حسین افتاده بود در این ایام صاحب قران [illegible] سالی سرای رسید [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible] و از [illegible] در کرد دلالت بر نفاق
امیر حسین [illegible] امیر تیمور گورکان رسید [illegible] امیر حسین [illegible] آب [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible] آب [illegible] دشمنان [illegible]
بعضی دیگر [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] تقدیم رسانید [illegible]
توجه آنحضرت [illegible] و شیخ محمد بیان سلدوز [illegible] طرف [illegible]
[illegible] شیخ محمد [illegible] و امیر تیمور گورکان [illegible] مراجعت فرمود [illegible]

[illegible] میان صاحب قرانی و امیر حسین [illegible] مرتبه ثانی چون بنا بر مشیت قادری [illegible] بر ثبات و بقا [illegible]
لایزال [illegible] دولت [illegible] آفتاب اقبال صاحب قران [illegible] استقلال طلوع نماید و [illegible]
جلال امیر حسین [illegible] موقوف بود [illegible] در شهور سنه [illegible] از امیر حسین [illegible]
[illegible] صاحب قران عالی مرتبت در مقام [illegible] فرصت [illegible]
متعلقان و منتسبان آنحضرت [illegible] صاحبقران و الا [illegible]
[illegible] امیر موسی [illegible] ملازمان آنحضرت انتظام داشت
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] امیر حسین [illegible] در دفع شر او

کاشت و بعد از تقدیم شورت بارکان دولت [illegible] امیر حسین ظاهر ساخت [illegible] از نکال بخل و
[illegible] امیر حسین [illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible] شیخ محمد بیان سلدوز [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible]
امیر [illegible] صاحبقران [illegible] امیر حسین
[illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible] آب آمویه عبور [illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible] حضرت صاحب قرانی [illegible]
[illegible] شیخ محمد بیان سلدوز [illegible]
[illegible] شیخ محمد [illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible] مثنوی [illegible]
[illegible] و بعد از اجتماع امرا و اشراف صاحب قران [illegible]
[illegible] صاحبقرانی
[illegible] امیر تیمور گورکان
[illegible]
[illegible] صاحب قران [illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible] صاحب قران [illegible] از کجای امان یابم

تا بجانب بلخ مبادرت نموده شتافته شرف زیارت حب الله دریافتم و در انتقام واجب الاحترام باستغفار جرایم و اتمام قیام خدایم مراسم منهوانه این طمع [illegible]
بمع رضا جای داده فرمان جهان مطاع صادر شد که هیچ آفریده مزاحم امیر حسین نشود تا بهر طرف که خواهد برود و امیر حسین بر هیچ جا اعتماد ننموده میان خوف
و هراس بی یار و ملازم از قلعه بیرون آمد و نوکر را از همراهی مشغول ساخته ببالای مناره مسجد جامع شد که کیست و چون صبح صادق رسم غازی بجای آورد و خورشید
نورشید طلوع نمود و آن شب را مستور داشت شخصی که اسبی گم کرده بود در طلب گم گشته خویش بهر طرف میشتافت بخاطرش رسید که شاید اسب را از بالای
این مناره برآیم و اطراف و جوانب را احتیاط نمایم شاید اسب بنظر من در آید و باین خیال بر روی ببالای مناره آمد و امیر حسین را آنجا دید و شناخت [illegible]
در ایام رفاهیت مرا زحمتی رسانده [illegible] عنایت داده بود از خوف و هراس [illegible] در دست آن شخص نهاده بود [illegible]
و آنهای [illegible] بجای آورده [illegible] بالای مناره [illegible] از نظر غایب گردانم
بعضی از خادم واجب التعظیم [illegible] بحل [illegible] رفته اند **نظم** [illegible] بر آرد [illegible]
نظم آن شخص چون از مناره بپایان آمد فی الحال باستان صاحب قران عالیشان دویده کیفیت را بعرض رسانید و فوجی از ابطال رجال بگرفتن
امیر حسین مامور گشته روی بسوی مناره آوردند امیر حسین چون دید که گروهی انبوه از پیاده و سواران باشتیاق ملاقات شریف متوجه اند از بالای مناره
بزیر آمده در سوراخ مسجد خزیده و بنا بر المدارک [illegible] زده بود [illegible] بالای مناره رفته و او را
یافته [illegible] مسجد بردند و امیر حسین را [illegible] آوردن دست [illegible] صاحب قران هم [illegible]
کدام سرداران [illegible] امیر تیمور گورکان چون چشم بر امیر حسین افتاد روی با امرا آورده گفت من از مقام ریختن خون او درگذشته [illegible]
کان لم یکن انگاشته ام [illegible] امیر حسین را از مجلس بیرون بردند [illegible] آغاز اضطراب [illegible] امیر حسین را [illegible]
برادر [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] صاحب قران [illegible] ایام اتحاد و مصاحبت امیر
حسین [illegible] بر [illegible] روان شد امیر اولجایتو [illegible] ایام [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] امیر حسین [illegible] بامیر موید [illegible]
عقب امیر حسین شتافتند و باستیصال [illegible] اقبال او پرداختند و رشته حیاتش [illegible] قصاص انقطاع داده خاطر از این مهم فارغ ساختند **نظم**
[illegible] دولت و اقبال [illegible] عاقبت [illegible] فلک تاج سروری [illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] دو پسر دیگر [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible] باستان رسانید [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] آغا [illegible] خاص [illegible]
و [illegible] امیر [illegible]
و دختران امیر حسین [illegible]
[illegible] **حب** [illegible]

بوقوع انجامید و حصار بلخ [illegible] بموجب فرمان صاحب قران گیتی ستان ویران گردید **گفتار در جلوس حضرت صاحبقرانی و حصول انتساب [illegible]**
خال [illegible] قل اللهم مالک الملک توتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء **نظم** مالک الملک واجب التعظیم [illegible]
[illegible] **[illegible]** علم معدلت برافرازد
رسم ظلم از جهان براندازد [illegible] آتش ظلم چون برافروزد [illegible] دشمنان سوزد
[illegible] نظرش خاک را چو زر سازد
[illegible] افراز [illegible] اهل علم و تقوی را [illegible] نو دهد [illegible]
[illegible] صاحب دولتی چنین وارث
زمان [illegible] قطب السلطنة والخلافة [illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible] و [illegible] ایران و توران بنام نامی آنحضرت نوشتند بتاریخ روز چهارشنبه دوازدهم ماه مبارک
رمضان سنه احدی و سبعین و سبعمایه موافق [illegible] سادات عظام ذوی الاحترام [illegible]
[illegible] و خانزاده علی اکبر و اعیان امرا [illegible] مثل امیر شیخ محمد [illegible]
و امیر اولجایتو [illegible] و امیر داود [illegible] و امیر [illegible] و امیر [illegible] شیخ محمد [illegible]
[illegible] طوایف انسانی [illegible] الاسلام [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] طالع از اوج مقصود [illegible] پادشاهی را [illegible] رسم و عادت [illegible]
[illegible] **نظم** سراسر دلیران توران زمین [illegible]
[illegible] آدم نتاج [illegible]
چون حضرت صاحب قرانی بر مسند سلطنت و کامرانی متمکن گشت [illegible] امیر حسین [illegible]
بود [illegible] ارکان دولت و اعیان حضرت و طبقات حشم و طوایف خدم را مواهب فراوان و عطایای بیکران داد **حب**
رعیت [illegible] شد [illegible] شد [illegible]
[illegible] بلخ [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر موسی [illegible] حضرت صاحب قران [illegible] بجانب بلخ
[illegible] امیر حسین [illegible] ترکستان [illegible] آب آمویه [illegible]
[illegible] صاحب قران مظفر لوا [illegible] صاحب قران [illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]

وآن جزو ذات را مقید گردانید و این خبر بسمع پادشاه هفت کشور رسید آتش غضب خسروانه التهاب یافت و با لشکر ظفر اثر از آب آمویه گذشته متوجه طرف
شیرخان شد بعد از محاصره آن قلعه زنده چشم [illegible] امیر الجایتو [illegible] و [illegible] شیخ ابراهیم [illegible]
امیر تیمور گورکان [illegible] اجابت مقرون گردانید و سپاه دست از محاصره و محاربه باز داشته زنده چشم [illegible] از قلعه شیرخان بیرون آمده و امیر
موسی را همراه آورده ملازمت پادشاه کامیاب سریر سلطنت [illegible] نمود و پادشاه [illegible] زنده چشم را مشمول عواطف [illegible] ساخته نوبت دیگر ایالت شیرخان را
در قبضه اختیار او نهاد و عنان عزیمت بطرف ماوراء النهر انعطاف داد و چون [illegible] رسید [illegible] امیر موسی [illegible]
[illegible] سنه ثلث و سبعین و سبعمائه [illegible] دیگر زنده چشم [illegible] ابو المعالی [illegible]
و در ان حدود دست بغارت و تاراج برآورد و این خبر بعرض صاحبقران عالی [illegible] رسید [illegible] با لشکری [illegible]
[illegible] شیرخان [illegible] رستم [illegible] آب
آمویه [illegible] و چون زنده چشم [illegible] سپاهی [illegible]
[illegible] از عقب [illegible]
وآن [illegible] آب [illegible] شیرخان [illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible] شیرخان [illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible]
زنده چشم [illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible]
از زنده چشم و ابو اسحق [illegible] و امیر موسی [illegible] ابو المعالی و شیخ ابو اللیث سمرقندی [illegible]
[illegible] آفتاب آسمان [illegible]
[illegible] ابو المعالی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر [illegible] حضرت
یوسف صوفی [illegible] حسین صوفی [illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] حسین صوفی [illegible]
و [illegible] شیرخان [illegible]

[illegible] صاحب قران [illegible]
[illegible] صاحب قران [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب قران [illegible]
[illegible] حسین صوفی [illegible]
[illegible] سنه [illegible] و سبعین و سبعمائه [illegible]
و چون [illegible] قلعه [illegible] خوارزم [illegible]
[illegible] خوارزم [illegible] حسین صوفی [illegible]
رفته [illegible] حسین صوفی [illegible] خوارزم [illegible]
[illegible] خوارزم [illegible]
[illegible] امیر تیمور [illegible] حسین صوفی [illegible]
[illegible] صاحب قران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آغاز [illegible] شیخ علی بهادر و امیر [illegible]
[illegible] تیمور [illegible]
[illegible] صاحب قران [illegible] شیخ محمد [illegible]
[illegible] حسین صوفی [illegible]
[illegible] یوسف صوفی [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] یوسف صوفی [illegible]
[illegible] یوسف صوفی [illegible]
[illegible]
[illegible] یوسف صوفی [illegible]
[illegible] امیر تیمور [illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] خوارزم [illegible] یوسف صوفی [illegible]
[illegible] صاحب قران [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]

مراجعت نمود و در شوال سال مذکور و بعضا در موضع موافق یارسی بهنگام بهار نسیم اعتدال آثار قلای [illegible] آورد و عمارتی بوستان ... در یا چین نامزد کرد
صاحبقران ظفرقرین امیرزاده [illegible] ... اولاد و احفاد ... وایمر داود و امیرزاده ... آوردن خانزاده بخارا رفته و شهزاده ...
صوفی امرا عظام را تعظیم و تکریم نموده خلعتها داده ... بیشتر نموده بود و منصب ... فرموده و حضرت صاحبقران فرمان داد ... کرده کس ...
قبله و خان زاده بر دیگر خواتین حشمت آیین و خوبان و امرا و سادات و قضات و علما را باستقبال فرستاد و انتظام ملکی ... سلطنت آشیان ترتیب
اسباب جشن و سور و لهو و سرور قیام نمود و علما و محترفات دارالسلطنت سمرقند را آیین بستند و چون عماری آن گوهر کان خانی از شهر در آورده مراسم
جشنگاه بوستان ... چنانچه باید و شاید بتقدیم رسید و در ساعتی که اختر شناسان و ... بر وقت نظر ... آن کار را اختیار کرده سادات و علما و قضات در مجلس جهان پناه
گشته نامید محله خانی را با خورشید جهانبانی در سلک ازدواج کشیدند و امرا و خوبان زبان بتهنیت و دست نیاز بثنا و دعا گشوده لوازم شادی بتقدیم رسانیدند
بیت ز بس لولوی ... شده ... ز ... جنان ... بر سر شاه و ماه ... ز ... مغرب ... در ... سپهر ... ابتهاج
بر زبان فلک ... و ... سعدین آسمان ... اتفاق افتاد و میان ایشان محبت و مواخات ... دست داد نظم
جهانگیر شهزاده کامکار ز گلشن ... عروس ... از سر کام دل نشیند با هم دو آرام دل ... چه ... سرای سپهر
... آموخت ... آرزو و فرخنده آن روزگار که با هر دو کام دل از هم دو یار گفتار در بیان عصیان و قبایح احوال ملک حسین ...
خاقان صاحبقران ... بعد از فراغ بال از سرانجام مهام ماوراءالنهر و ترکستان عزم تنبیه مغولستان فرموده و بر روایت ظفرنامه در روز ... شنبه
نهم شعبان سنه ست و سبعین و سبعمایه بصوب آن جانب روان شد و چون رایات ظفر ... نزول همایون ... سپاه ... دست استیلا آورد
... از انواع آدمیان و احشام ... از عالم عقبی ... عدم ... حضرت ... سمرقند مراجعت فرموده آن مقدار توقف ... صورت
... در دوشنبه ... شوال موافق اوایل ... حرکت ... امیرزاده جهانگیر و شیخ محمد بیان سلدوز و عادلشاه
... قمرالدین ... مغولستان سرداری ... ستم ... شکست یافته
... و صاحبقران آفاق ... موضع ... امیرزاده جهانگیر ... اوج ... بازگشت ... و قمرالدین
... و قمرالدین ... عادلشاه ...
... ساحبقران مظفر ... سایر ... ظاهرا ...
... سمرقند باز گشت ... شیخ محمد بیان سلدوز ... امیر ...
... قمرالدین ... امیر تیمور ...
... ایلچی بوغا ... امیر ... آیین حیات ...
قمرالدین ... مغولستان ... آفتاب ... صاحبقران آفاق ... سایه ...
... ملک ... امیر ... سپاه ...
... امیر ...

مراجعت نمود از جانب ... و سار بوغا و عادلشاه ... اقبال و استقلال ... مطالعه ... ایلچی بوغا ... اوایل ...
... امیرزاده ... عالم ... استان ... اعلام ... قاصدی ... امیر ...
و عادلشاه و ایلچی ... خاص ... اختصاص ... ظفرآیات ...
جهانگیر ... امیرزاده ... شیخ ... رسیده ... غالب آمده و سار بوغا و عادلشاه ... دشت قبچاق
... خان ... قمرالدین ... خان ...
روی ... مغولستان ... صاحبقران مظفر لوا آن مقدار ... ولایت ...
... امیرزاده عمر شیخ ... امیرزاده عمر شیخ ...
... اعلام ... قمرالدین ... ایلچی ...
... امیر تیمور ... قمرالدین ...
... قمرالدین ...
... صاحبقران ... آنحضرت ...
... مولف ...
... صاحبقران ...
... متفرق و منهزم ...
... قمرالدین ...
... قمرالدین ... امیر تیمور ...
... قمرالدین ...
... قمرالدین ...
... آفرین ...
... امیرزاده عمر شیخ ...
... حضرت صاحبقران ... سلطنت و استقلال ...
... صاحبقران ...
... امیرزاده ... سمرقند ... موکب همایون ...
... صاحبقران ...
... سمرقند ...

تیغ شقاق اندوده پوشیده و لباس عزا و ماتم پوشیده و بالاخره دست تسلیم و رضا در جیب صبر و شکیبایی زده حضرت ترویج روح شهزاده را اصناف
خیرات و مبرات بتقدیم رسانید و فرمود تا جسد او را بشهر سبز بردند و بجای که بجهت او و برسم مرقد ساخته بودند عمارتی عالی بنا کرده مدت عمر میرزاده جهانگیر بیست
سال بود و از وی دو پسر بود امیرزاده محمد سلطان از خانزاده و امیرزاده پیر محمد از بخت ملک آغا دختر الیاس صوفی و او بعد از فوت شهزاده بچند روز متولد شد
وفات امیرزاده جهانگیر بروایت ظفرنامه در شهور سنه سبع وسبعین وسبعمائه اتفاق افتاد و از وقوع آن حادثه امیر سیف الدین از سر انجام امور ملک
و مال منصرف گشته روی به یار مجاز نهاد و در همین سال امیر حسن صاحب قران و شمس عال رسید که عادلشاه جلایر با محمود وی [illegible] و کوهستان فراجی
سر از داشت و آنحضرت برادر [illegible] ایلچی بخارا با پانزده کس از سال و داشت تا آن [illegible] موضع [illegible] گشته و ساروی [illegible] با اتفاق
عادلشاه در طریق خلاف [illegible] و بعد از [illegible] آنحضرت از سر جرایم ایشان درگذشت و سرداری
ایل جلایر را بوی عنایت کرد و پس از وقوع نوبت دیگر صاحب قران والاگهر عازم استیصال قمرالدین شده محمد بیک ولد امیر موسی را از راه آنحضرت
بود با امیر عباس و [illegible] قمرالدین رسیده او را منهزم گردانید و امیر تیمور [illegible]
یورش تا موضع [illegible] توقتمش خان را از پادشاه دشت قبچاق ارس خان [illegible] در [illegible]
و اعزاز و احترام و اکرام فراوان یافت و چون صاحب قران پادشاهان [illegible] ولایت خاقان و جهت آن توقتمش خان
[illegible] و بعد از آن توقتمش خان [illegible] تولق [illegible]
بوقوع انجامید با وجود [illegible] توقتمش خان افتاده توقتمش خان با بازده صاحب قران
سرافراز [illegible] توقتمش [illegible]
شکست یافته [illegible]
فرمان صاحب قران [illegible] توقتمش را
[illegible] صاحب قران [illegible] ارس خان [illegible]
رسیده [illegible] توقتمش [illegible]
[illegible] صاحب قران [illegible] از تسلیم توقتمش [illegible] ارس خان [illegible]
[illegible] ارس خان [illegible] ارس خان [illegible]
خان [illegible]
صاحب قران [illegible] محمد سلطان شاه [illegible]
شده در [illegible] خان [illegible] تیمور ملک اغلان [illegible]
شهادت [illegible] تیمور ملک [illegible] ارس خان [illegible]
قدم در میدان [illegible] صاحب قران [illegible] روی بجانب دشت قبچاق

آورد و در پانزده روز مسافت قطع کرده صبح دوشنبه در میران [illegible] ارس خان رسیده [illegible]
ارس خان [illegible] تسلیم نمود و پسرش توقتیا [illegible] قایم مقام پدر شده او نیز [illegible]
کامکار توقتمش [illegible] قبچاق [illegible] توقتمش [illegible] تیمور ملک اغلان [illegible]
شکست [illegible] توقتمش [illegible] تیمور ملک اغلان [illegible] صاحب قران [illegible] مصرع
[illegible] امیر تیمور [illegible] توقتمش [illegible]
[illegible] غیاث الدین ترخان [illegible] ذکر طلوع اختر طلعت برج سعادت شاهرخ از مطلع ولادت و بیان بعضی از
وقایع که در آن ایام اتفاق افتاد [illegible] صاحب قران [illegible]
روز افزون [illegible]
[illegible] آورد [illegible] بخت [illegible] تاج و تخت [illegible]
[illegible] بیت [illegible] شاه [illegible] معین السلطنة و الدنیا و الدین شاهرخ
سلطان [illegible] روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الآخر سنه تسع وسبعین وسبعمائه [illegible] صاحب قران [illegible]
آن قرة العین پادشاه [illegible] عالم [illegible] سعادت
[illegible] بیت [illegible] بوستان [illegible]
[illegible] توقتمش خان [illegible] صاحب قران [illegible] قبچاق [illegible] تیمور ملک اغلان
در [illegible] امیر سیف الدین [illegible] دولت و اقبال
سرافراز [illegible] صاحب قران [illegible] آغا [illegible] امیر موسی [illegible]
[illegible] ذکر مخالفت و عصیان یوسف صوفی خوارزمی و در آمدن نوبت اول حضرت
صاحب قران بجانب خوارزم [illegible] صاحب قران [illegible] ترکستان [illegible] ارس خان [illegible]
یوسف صوفی [illegible] امیر تیمور [illegible] خوارزم [illegible] یوسف صوفی
[illegible] آنحضرت [illegible] صاحب قران [illegible] شوال
[illegible] خوارزم [illegible] یوسف صوفی [illegible]
[illegible] خوارزم [illegible]
[illegible] یوسف صوفی [illegible]
[illegible] مصرع
[illegible] امیر تیمور [illegible]

شریف ... در فی الحال مسلح و مکمل شد و ... فلک ... سوار گشته روی بمعرکه آورد و هر چند امرا و نوئینان زانو زده آنحضرت را ... [illegible]
منع نمودند ... [illegible]
بموجب ... [illegible] ... یوسف سوقی ... [illegible]
[illegible]

... بعد از ... حصار ... فوج ... [illegible]
... [illegible]
ملک غیاث الدین ... [illegible]
[illegible]

[illegible] حضرت صاحب قران [illegible] سیستان [illegible]

[illegible]

صاحب قران [illegible] انا لله وانا الیه راجعون

ذکر استیلاء صاحب قران کامگار [illegible] سیستان [illegible]

خمس وثمانین وسبعمائه امیر تیمور گورکان [illegible] خبر [illegible] متوجه خراسان گشت و در اوایل ماه مبارک رمضان [illegible] قتل و غارت [illegible]

[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]

[illegible]

و سپاه جوشن پوش بر جوش و خروش از هر جانب بجهاد اشتغال نموده و جنگ در انداختند و از آتش اسهم ساختند و بسیاری از سیستانیان را تیغ بیدریغ گذرانیده
علم نصرت هیبت سیستان بر افراختند و بعد از وصول حصار شادن و قلعه اوق و سراپرده در بر آن آمده بعد از آن صاحبقران مظفر گشتند و چون آنحضرت
بایشان در سخن بود سیستانیان علم محاربت برمیان بستند و صف جنگ آراسته ابواب جنگ و قتال گشادند و اعوان لشکر همایون دست بسیف
و سنان بردند و کارزاری نمودند که روح رستم دستان بر ایشان آفرین کرد و بر مخالفان چندین اسب و اشتر از لشکر قیامت اثر بزخم تیر و خنجر از پای
در آوردند و جمعی کثیر از ایشان از دست برد سپاه ظفر شعار کشته شدند بقیة السیف مجروح و خسته شهر حسبتند و دیگر روز صاحبقران سپاه جنود نصرت
و علم دشمن سوز مقابله و مقاتله اتفاق افتاده آخر الامر شاه قطب الدین که ملک آن ملک بود بپای عجز و نیاز بدرگاه صاحبقران سرافراز شتافت
و روی بر خاک نهاده بزبان مسکنت عفو و رحمت مسالت نمود و آنحضرت عنایت او را ملطف و عنایت مقابل ساخته و روی از بازگشت او بر نتافت
نشسته بود و شجاعت جوانان شمشیرزن مظفر نمودند و قرب سی هزار از سیستانیان بحالت شمار از شهر بیرون ریخته و تیر باران کرده بر سر آن بارگاه صاحب
تاج و سریر نمودند و آنحضرت خان گیران تقابل سپاه تا خدمت ملک قطب الدین بایستد فرموده و جبه پوشیده روی بمعرکه کارزار آورده حمله کرده و از طرف
و جوانب بیکبار حمله کرده مخالفان اسیر شدند و حصار شهر را بغلبه و قهر مسخر گشته سپاه قیامت نهیب بقتل و غارت سیستانیان پرداختند و برج و بارو بر انداختند و هر چه
از مال دیار بود از سیم و زر و اسب و غلام و از نفایس اجناس و آلات و لباس بغارت و تاراج داده و در حضرت صاحبقرانی عهد از آنجا نوج دیگر در غرب
بر جمله سیستان انداخته شهرستان سیستان را چنان بر گشتند که ملک قطب الدین را اسیر کرده فرستادند و سادات و علما و اکابر آن ولایت را بجاه و فرمان روان کرده و از منازل گذشته و لشکر
قیامت اثر از آن شهر رسیم افتاده و بران گشته انگاه صاحبقران ظفر پناه بولایت اردبیل شتافت و صولت دولت آنحضرت بتمامی
و حصه و هر عکس را چون سرو سهی و شمشاد سرفراز در سر و دولت درهم شکست بیت ز فرمان او آتش تیغ ار ز جای بسر آتشان اژدها بر پای و اعلام ظفر شعار
عازم قندهار گشت و بعد از وصول حصار قلعه آثار آن دیار را بقهر قلعه و تقدیر شیر گرفته و سردار آن صاحبقران کامکار آورده و حب الملک
بر سر دار بردند و امیر جمشید لورکان آن سال در قندهار قشلاق کرده امیر جاکو امیر از لرستان برسید و آن حدود و حکام بود و نوکر صاحبقران را کلید
قصد بر نشستند و صاحب امیر جاکو را پسر پیش فرستاد و مسلم داشته و در اول فصل بهار دار السلطنه طرف قرین فضل پروردگار بار دیگر رایات همایون را
مخیم ساخت قرب بغرضات صاحب قران سعادت مند و مرت سمرقند فردوس مانند نمود و امیر سنجل برلاس را بحکومت قندهار نصب فرموده
استقبال و روی بمستقر سریر دولت و اقبال نهاد و در روش بخارا روز آن مسافت دور و دراز طی فرمود بیت سعود سوی یمین شد بسوی یسار
نه ماند یا ورا دولت غلام و دولت یار **گفتار در لشکر کشیدن صاحبقران بجانب مغول و اهالت آن** چنانچه سابقا مذکور گشت
امیر علی امیر ولی را که والد داماد دختر امیر تیمور گورکان بود دست باز داشت و با وجود آن صاحبقران گرامی صاحب قران در سمرقند وقایع
و سلجوقیان که سیستان بود با سپاهی بیکران و لشکری منتظر علم نصرت اهوب اختر اقبال برافراخت و چون قرین سعادت و اقبال قبه الاسلام
بلخ را محل سرادقات جاه و جلال ساخت حاجی خواجه و الجاییان از پیش از این چنانچه از لشکر کشی عهد کرده و ایشان مظفری بجانب شیراز رفته بود بار آمده
و در حضرت سلطان و درین شاه و تجاع رحمت شاهزاده پیر محمد بن عمر شیخ آورده و ملازم بساط عیش و طرب انبساط یافته شد که لوازم سوم و سرور بتقدیم رسانید
و چون حاجی خواجه از صفر یاری از ملک خود فراتر نهاده بود سپاه داده انگاه صاحب قران بجانب ارزان شد و درین وقت آمده بعد از وصول بداغ

چون ظفر دو قراول امیر ولی را منهزم ساختند و قلعه را در ابلیط گرفته بنیاد حیات لوتوال آن حصار را بانداختند و رایات نصرت شان از آنجا برود حرکت
آمده نوای کوچ بر جاده دشت جهان از زمین مقدم همایون غیرت افزای اختر آسمان گشت و قراولان امیر ولی قدم جلادت پیش نهاده مدت نوزده روز میان ایشان
و مغولان سپاه دشمن سوز آتش حرب افروخته بود و در بیستم امیر ولی با سپاهی بعدد ابحر جمع آمده و تقدیر قضا و قدر لشکرش را منهزم نموده مغلوب
و منهزم باز گردید و نوبت دیگر جسارت نموده شبیخون آورده و جهت برات بوجاه و سپهسالاری را که بیاد صاحبقران جهانگشای در آرد و حملات
استوار کرده بودند در هم شکست و میان خیام در آمده و سپاه لوای احتشام و دست باز داشتن تیر و راندن تیغ بر آورده بسیاری از جانبین کشته شدند
و امیر ولی ارت دیار مغان گریزان عقب گریز انعطاف داده و بعضی از اتباع او در جره و گرجستان و سقوط شده منصور گشته بود و چند نفر از امرا و قوم او را که بهم
و خدای داد بیاد و هر جا امیر ولی را تعاقب نمودند و او در اول از ملک و مال بر گرفته کوچ و متعلقان خود را در ارد و لون گذاشت و خود طلب ری در آمده و چون دلیران دم
از تعقب او پیش تاختند بری رسیدند از طرف رستمدار گریخت و بکات جبل و فراهای انجا از طرف شیران بیش بکار نجات یافت و حضرت
صاحبقران ایالت و ولایت جرجان را بپولاد طغا تیمور خان لقمان پادشاه ارزانی داشته در شوال سال مذکور با بعضی از عساکر منصور علم عزیمت بصوب
ری برافراشت و آن رستمدار و آن محلات بپایان رسانیده در اول فصل بهار از نسیم تبریز رفتار بعادار فی خسرو و ثوابت و سیارها فلک خیمها باستعمال ایلغار
غاز و دست برد سریر جار مفتوح گردانید بجانب سلطانیه نهضت نمود و حال آنکه چنانچه در ضمن وقایع سلطان احمد جلایر سبقت ذکر یافت در آن وقت
پرش آق بوقا با بعضی از امرا در آن قلعه بود و چون آنجماعت از قرب وصول صاحبقران رستم صولت واقف شدند بی تهاون اهمال آق بوقا را گرفته زدی
بصوب بغداد و نهادند و چون باسی که او را سپاه ارد و آن اساس بود با شصت نفر از دلیران او جوشن و رشید برو در السلطانیه رسانیده قلعه را مضبوط داده
و مقارن اینحال حضرت صاحبقران ظفر قرین بسلطانیه در آمده هم در آن ایام گرد آن شهر و شیخ و گلین و کسیه بود و ایلچی امیران برق و باد شیر از فرستاد
عادل آق بوقا را که تتمه از احوال او در جزو اول از این مجلد مذکور شد بپایه سریر سلطنت مصیر رسانید و عادل آقا اطاعت فرمان واجب الاذعان کرده رایات
سلطانیه نطق لوی ارفت و امیر محمد سلطانشاه و عتبه کوملک و امداد او قبول پذیرفت انگاه رایات ظفر پناه برده رستمدار بار گشته حکام انجا مصوب
امیر علی روی بوادی ارز آوردند و آنحضرت بمازندران در آمده ولات ولایت آمل و ساری سید رضی الدین و سید کمال الدین بالقضا اطاعت وانقیاد و مبادرت
نموده و صاحب قران ملک حشم با عزاز و احترام سادات عظام قیام و اقدام فرموده بدار السلطنه سمرقند خرامید و تابستان انجا گذرانیده و در زمستان جنت
قشلاق عازم ترکستان گردید **ذکر یورش صاحب قران علی الاطلاق و بیان فتح و ظفر و داد و آمد از ایران و عراق** در اول بهار
که زمستان که بهار مقدم صاحب قران کشورگشای غیرت فزای گلستان ارم بود و توقتمش خان چنگیز خان مخالفت قیام نموده ایلچی بولاد را فلاز با جمعی
و مغول بی وفا الی سارو و نوکران لشکر را کنه ایشان در بیم مخالفت سرداران بود و ساخته بجانب آذربایجان فرستاد و آن جنود که فرمان داد از راه دربند بیکباره
تبریز در آمده اشراف و اعیان آن ولایت بحکم الغرض متعلق نگاه داشتن امیر ولی و محمود خلخالی را که شاید اخبار برده بودند خود حاکم ساختند و ایشان
باستحکام اطراف تبریز پرداختند قریب یکهفته بمدافعت لشکر دشت قبچاق قیام نمودند عاقبت الامر توقتمش خان بغلبه و قهر شهر را مسخر گردانیده و امیر ولی
و محمود از بیم بخلخال رفتند و لشکر دشت قبچاق دست استیلا و نهب و تاراج بر آوردند و از جور و بیداد و فسق و فساد آنچه توانستند تقدیم رسانیدند
و هم در آن زمستان با غنیمت فراوان و اسیران بسیار از آنجا بازگشته بمراجعت نمودند و این خبر در زمستان بسمع شریف صاحب قران

لیکن ... می رسید ظلم و بیدادی که بر اهل اسلام رفته بود بر خاطر مبارکش گران آمده رای عالم آرای به نظم ممالک عراق و آذربایجان گماشته در سنه
ثمان و تسعین و سبعمائه موافق پارس ئیل امیر سلیمانشاه بن امیر داود و امیر عباس را با جمعی از سپاه ظفر همراه [illegible] بضبط ماوراء النهر بازداشت و
نفس نفیس با سایر جهانگشایان و لشکری مانند آب دریا بی پایان از جیحون عبور فرموده بعد از طی منازل و مراحل نواحی فیروزکوه مضرب خیام عالم آرای
شکوه گشت و سید کمال الدین ساری شرف دستبوس دریافت و والده خود سید غیاث الدین را ملازم موکب همایون ساخت و موکب نصرت نزول از آنجا کوچ
کرده طلب برکت در آمده [illegible] از حصارات و اموال مجرد کرده و خرم آباد را محاصره کرد [illegible] بسیاری از مفسدان [illegible] آورده و ملک عز الدین
که حاکم آن دیار بود [illegible] و امیر عباس [illegible] متوجه دار القرار انتقال نموده [illegible] آن احوال سابق [illegible] و امیر
سلطانشاه به درگاه ظفرپناه شتافته خبر رسید که سلطان احمد [illegible] عازم تبریز است بنابراین حضرت صاحبقران بجانب آذربایجان نهضت نموده مرزا
میرانشاه گورکان پیشتر روان شده سلطان احمد بغداد [illegible] در تبریز بود از آمدن صاحبقران منصور وقوف یافته بسرعت برق و باد روی به بغداد نهاد و چون میرانشاه
به تبریز رسید [illegible] امیر محمد سلطانشاه در روز چهارشنبه [illegible] شعبان سنه مذکوره [illegible] و مواخذه کرده [illegible]
وزش [illegible] که در ظفرنامه مذکور است در خلال این احوال محمود خان [illegible] امیر [illegible] و با امیر قماری [illegible]
[illegible] و امیر قماری [illegible] و امیر ولی [illegible] نشاند [illegible] بیت [illegible]
الغصه آن نامسپاس صاحب قران [illegible] در تبریز [illegible] رسانیدند چون [illegible] ثوابت و سیار [illegible] آن ولایت [illegible]
سلطنت [illegible] از آب ارس [illegible] بگذشت [illegible]
قلعه [illegible] شیخ [illegible] آورده [illegible] فارس [illegible]
[illegible] رایات ظفر [illegible] سپاه اسلام قلعه تفلیس [illegible]
از ایشان [illegible] آن قلعه [illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ولایات [illegible]
[illegible] پادشاه اسلام [illegible]
والموعظة الحسنة [illegible] ارشاد [illegible]
[illegible] کلمه توحید بر زبان [illegible]
دل [illegible] عالی همت [illegible] ولایات [illegible]
حال والی [illegible] امیر شیخ ابراهیم [illegible]
والخلاص [illegible] توفیق شرف [illegible]

ایلچی به موقف رسانید [illegible] تعلیم [illegible] خاطر ساخت لیکن [illegible] از هر جنس از اجناس [illegible]
غلام [illegible] صاحب قران [illegible] در میان غلامان [illegible] غلامان [illegible] خویشتن را شمرد [illegible]
[illegible] از کار او [illegible] چون صورت اخلاص امیر شیخ ابراهیم موقع قبول یافت صاحبقران [illegible]
الطاف اختصاص داد و زمام ایالت شروان و شماخی [illegible] **[illegible]**
[illegible] آنحضرت [illegible] [illegible] در اطراف [illegible]
[illegible] صاحب قران [illegible]
شیخ علی بهادر و امیر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ملک عز الدین [illegible]
[illegible] ملک عز الدین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ملک عز الدین [illegible]
[illegible] صاحب قران [illegible]
[illegible]
[illegible]
صاحب قران [illegible] **[illegible]**
[illegible] ترکستان و ماوراء النهر [illegible] چون قمر الدین
[illegible] صاحب قران [illegible]
[illegible]

ملحق عباد و را با لشکری از ان صعوبت ترکستان فرستاد و آنقوم به اتفاق امراء دیگر بر مغلان کرد و فرمود که از طرف خوارزم عباد و ارلات شتابند
و زمان و بار بهر به باشند چه باشند و این اخبار در ان ولایت شیوع یافته امیر سلیمانشاه و امیر عباس با سایر امرا و لشکریان که در سمرقند بودند با میرزاده عمر شیخ
پیوسته و شاهزاده از انکه کان لشکر بر ترکستان کشیده از آب سیحون بگذشت و دو منزل جو جلک و از انجا تا اترار [illegible] فرسخ مسافت است بپای [illegible] رسیده
و جنگی سخت در پیوسته و امیرزاده عمر شیخ بنفس نفیس حمله بر قلب دشمن زده و از انجانب بیرون رفته از لشکر خود دور افتاد و سپاهیان چون او را
ندیدند متوهم گشته پای در طریق گریز نهادند و امیر عباس به زخم تیری مجروح شده بعد از چند روز وفات یافت اما امیرزاده عمر شیخ بسلامت از میان [illegible]
بیرون آمده باندکان شتافت و بار دیگر سپاه متفرق را مجتمع گردانید در ان اثنا شنید که انکاتمور برادرزاده امیر حاجی سیف الدین [illegible] بیرام [illegible]
لشکر کشیده و بتعذیب [illegible] عباد و افروختن آتش [illegible] مشغولست بنابران بجنید توجه نمود و انجا معلوم فرمود که [illegible] از راه [illegible] صعوبت اندکان
روان شده اند و عنان مراجعت انعطاف داده در کنار آب خجند [illegible] رسیده شکست یافته [illegible] اندکان
بازگشت و انکاتمور استعاقب [illegible] اندکان شتافته خواست که [illegible] نماید و امیرزاده عمر شیخ [illegible] آمده مانند شیر خشمناک
از [illegible] تاخت و نوبت دیگر محاربه در غایت صعوبت روی نمود و چون لشکر خصم بسیار بود [illegible] امیرزاده را گرفته از معرکه بیرون
[illegible] مصلحت محاصره [illegible] ترکستان پیش گرفت اما امیر سلیمانشاه و سایر [illegible] چون از معرکه [illegible] منهزم بسمرقند رفته بمحافظت
شهر مشغول گردید و فوجی از لشکر توقتمش خان که از راه خوارزم متوجه ماوراء النهر بودند [illegible] بخارا رسیده [illegible] و قصبه محاصره [illegible]
نشستند و طبق [illegible] قلعه را مضبوط ساخته [illegible] نمودند و چند روز بین الجانبین مقاتله دست داده
چون اوزبکان [illegible] شهر تسخیر [illegible] کوچ کرده [illegible] ولایات ماوراء النهر [illegible] آتش زده [illegible] غارت و تاراج نمودند
و این اخبار در شیراز بعرض صاحب قران سرافراز رسید در سلطنت [illegible] سی هزار سوار [illegible] بجانب سمرقند
روان گردید بنفس نفیس در اواخر محرم الحرام سنه تسعین و سبعمائه روی به تختگاه سریر سلطنت آورده در ولایت ری [illegible]
و طوسنت آن ولایت [illegible] رجوع نمود و ایالت [illegible] و قم و کاشان و قزوین [illegible] تفویض فرمود و [illegible] خوار ری و توابع را
[illegible] عنایت کرده و سمنان و [illegible] امیر [illegible] الدین [illegible] عماد الدین مسلم داشت و [illegible]
[illegible] و چون [illegible] باد [illegible] و داد جمیع حکام را [illegible] عدل و انصاف وصیت کرده
[illegible] روی به [illegible]
و چون [illegible] نصرت آیت از افق [illegible] سمرقند طالع گردید امرا و سرداران [illegible] شاهزاده عمر شیخ [illegible]
[illegible] بسیار نمود و [illegible] توقتمش خان [illegible]
[illegible] بسلامت [illegible] ذکر بعضی از وقایع که بعد از وصول امیر تیمور گورکان بماوراء النهر
اتفاق افتاد و بیان [illegible] ممالک [illegible] طغیان [illegible] چون صاحبقران والا نژاد نوبت دیگر [illegible] سلطنت
سمرقند را از [illegible] توقتمش خان [illegible] و سلیمانشاه [illegible] خوارزم

نشستند

نشسته اند [illegible] ولایت [illegible] لازم نموده در [illegible] موافق [illegible]
[illegible] طریق صواب [illegible] استقبال [illegible] قبچاق [illegible] توقتمش خان پیوسته
و صاحب قرانی بجمال [illegible] دولت و اقبال در خوارزم [illegible] امیرزاده میرانشاه و محمد سلطانشاه و شمس الدین عباس [illegible]
[illegible] از ان طایفه [illegible]
[illegible] صاحب قران [illegible] خوارزم [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] احتیاط [illegible]
[illegible] صاحب قران [illegible] قبچاق فی سنه [illegible] و تسعین و سبعمائه [illegible] ولایت [illegible]
داشته [illegible] خوارزم [illegible] غارت [illegible] خوارزم [illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] سلطان [illegible] رایت [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible] خانه [illegible]
[illegible] امیرزاده عمر شیخ [illegible]
سمرقند [illegible] محمد میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] سمرقند [illegible] محمد میرزا [illegible] امیرزاده عمر شیخ
[illegible] شاهزاده [illegible] محمد میرزا [illegible] خوارزم [illegible] توقتمش خان
سلطان محمود [illegible] توقتمش خان [illegible] امیر تیمور
گورکان با سپاهی فراوان متوجه ترکستان گشته [illegible] ایلمیش اوغلان [illegible]
[illegible] مخالفان [illegible] برف و باران [illegible] خورشید [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] ایلمیش و لشکر توقتمش [illegible] ایلمیش [illegible]
[illegible] از ایشان [illegible]
[illegible] حضرت صاحب قران [illegible] سمرقند [illegible] در ماه صفر سنه [illegible] در منزل
[illegible] سلطان [illegible] ماه [illegible]
[illegible] حضرت صاحب قران [illegible] آب سیحون [illegible]
[illegible] توقتمش خان [illegible] مصراع [illegible]
[illegible] توقتمش خان [illegible] کیفیت حال معروض [illegible]

لشکری در غایت کثرت و وفور استعداد و واسطه عنان عزیمت بصوب هزیمت منعطف ساخته راه دشت قبچاق پیش گرفت و امیر تیمور گورکانی
بر قرار محافظت الملک بر ... نشان ... قراول سپاه منصور امیر اول توقتمش خان رسیده جمعی کثیر از ایشان بقتل رسید و ساله
غنائم ... کشته در اثنای ... بقیه ترکمان ... و ارشد ... بود و چهار ... گرفته در موضع ... پادشاه مظفر لوا رسانیدند
و امیر تیمور گورکان از آن منزل کوچ نموده ... معسکر همایون گشت و در آن منزل امیر ... حاجی بیگ ... از حضرت صاحبقرانی ...
یافته بود در ... طوس ... و علول سر ... امیرزاده ... علم ... شده ... انقلاب ... در خراسان
فتنه و آشوب و صاحب قران الاشاد امیرزاده میرانشاه را جهت دفع شر آن جماعت بصوب خراسان فرستاد و شاهزاده عنان ظفر و اقبال
را ... بر سبیل ... ملاحظه ... خراسان ... ملک پیر محمد ولد غیاث الدین پیر علی ... و پسرش
زین العابدین و محمود ... شهادت ... آب آمویه گذشته باتفاق و الی ... فاستوجه ... مقدم ... تا ... و
دوستان ... و علول و حاجی بیگ ... قرار اختیار کرده حاجی بیگ ... گرفتار گشت و مقید ... رسید
کشته شده و میرزاده میرانشاه بعد از فتح طوس قریب ده هزار کس از مردم آنجا را بقتل رسانید و ... اهل طوس ... و در حلوت
آن میرزاده ... جلوس ... زندان حاجی بیگ مقید بود ... انگاه ... رفته ... زانقاق ... و طرب ...
در ... شوال سال مذکور ... دارالسلطنت سمرقند رسید و در آن سال صاحبقرانی ... را
داعیه ... انتقام ... توقتمش خان ... دشت قبچاق ... و الوس جوجی خان ... تاراج ... امرا و تومانات ... متفق اللفظ
و المعنی ... ملک ... مواد ... خدا ... اطلاق و انگاتورا ... منقطع
کردانیم ... جواب ... مالک ... ترکستان ... قبچاق ... صاحب قران مظفر لوا این ... را بسمع
رضا اصغا فرموده در سنه مذکور ... مغولستان ... شاهزادگان ... و تومانات ... اطراف ... نامعدود
... و اطراف و اکناف ولایات ... و انگاتورا ارسال ... تمامی آن ... عالم ...
... بسیاری از ... ارکان ... جلال ... و الوس ... اطفال
ایشان ... در سنه اثنی و تسعین و سبعمائه صاحبقران عالیجاه امیر سلیمانشاه ... و امیر شمس الدین عباس ...
با جمعی دیگر از امرا عالیشان و سی هزار سوار ... قمرالدین ... جانب ... اطراف و جوانب ... را
بای ... و ... بود ... جون ... رسیده ... سوار ... دو
... قمرالدین ... شده ... عظیم واقع شده بسیاری از جانبین بقتل آمدند امرا از برای تحقیق ...
ارسال داشته ... را ... از حیات ... باقی بود و از ...
... معلوم شد که قمرالدین بعد از محاربه ... آن خبر ... آمده ...
آب ... رسیده معلوم کردند که قمرالدین از آب گذشته بطرف ... و تا ... ایجا ... امرا ... در آن ...

کس ... آب ... امیر ... آن ... عنان ... دارالسلطنه سمرقند ... صاحبقران
... خاطر ... فرمان ... دور ربع مسکون ... حاصل ... آیات ... واهب العطیات بجانب
دشت قبچاق ... ذکر توجه امیر تیمور گورکان بجانب دشت و ... بعضی از احوال دیگر ... واقع گشت
سلطان ... و سرافرازان ... فضل الله ... علی ... صلی الله علیه و آله ... کلام معجز آیین ... سالکان ...
... ظلال ... دولت و اقبال
... و آمال ... روز ... و فروغ
... پادشاهی ... پیوسته قدم بوادی ... در ...
... صاحبقران ... ایام اقبال و کامرانی ... اقبال
اقبال ... مفاخر و معانی ... بیت
... سنه ثنتین و تسعین و سبعمائه عزم ... دشت قبچاق
... سپاه ظفر ... تومانات ... شجاعان و لشکریان را ... و جوشن و ...
... سمرقند ... آب ... در حدود ... قشلاق ... اوان فراغ
... روز ... ذات ...
... امیرزاده ... سپاه خراسان ... روز پنجشنبه دوازدهم صفر سنه ثلث و تسعین و سبعمائه از ...
در ... صاحبقران ... دشت قبچاق ... مصراع بجمشید ایران و توران ز جای ... لوای
... مراحل ... آسمان ...
... رسیده ... شاه ...
... حضرت ... عنایت ... و امید ...
... انعام ... اخلاص ...
... بیت یکی بنده باشد بفرمان شاه ... امیر تیمور گورکان ...
التفاتی ... آوردن ... انواع مراحم ... از جانب ... توقتمش خان ...
... صاحبقران ... زبان ... استغفار ...
... بیت زبان و دل او ... راست نیست ... قول ...
... شنبه ... ربیع الاول ... دیگر ...
... جمادی الاول ... رسیده ... امیر تیمور گورکان ...

نظاره دشت قبچاق از آنجا شد فرسخ طول و سفید فرسنگ عرض واقع بر بالای آن کوه رفته خبر تجسّم کار کرد علامتی از نظر ایشان در آمده و فرمود که لشکر این
سنگ آوردند و در آن محل مناره بلند برافراختند و سنگ تراشان بر آن بالکیه تاریخ ایام آن را بر آن ثبت ساختند و روز دیگر از آن منزل کوچ کرده بر قوم انجامید
کنار آب ... چون نشتافتند و از آب ... عبور نموده بعد از هشت روز موضع ... محل نزول ... چون از ابتدا ... از ... که
تا آن غایت چهار ماه گذشته بود و نقصان تمام بازوق لشکر ... دشت ... در اردوی همایون ...
[illegible]

کوشش و جوشش امیر صاحبقران بشنید بنیروی خورشید اشراق متوجه تعبیه سپاه حضرت علیا گشت و موضع قدم جرانغار قول ترتیب داده زمام پادشاهی
بر قول [illegible] نامدار نهاد و قول اول بعز طلعت سلطان محمود خان زیب و زینت داشت و قول دوم که خاصه آنحضرت بود امیرزاده محمد سلطان
رایت نصرت برافراشت و سیم بحکم امیرزاده میرانشاه [illegible] اختصاص یافت و [illegible] امیر حاجی سیف الدین
[illegible] و قول چهارم بقوت شوکت امیرزاده عمر شیخ مستحکم شده [illegible] و قول [illegible] امراء
عظام استحکام یافته [illegible] گذشت بیت برآراست صاحبقران صف [illegible] بنیان سلطنت را اساس
[illegible] شناس * [illegible] * و از جانب توقتمش [illegible] * [illegible] آورد پای
برآورد آواز [illegible]
[illegible]
[illegible] مثنوی
علمهای خانی برآمد باوج * محیط [illegible] * [illegible]
[illegible]
و چون توقتمش [illegible] از اطراف [illegible] امیر تیمور [illegible]
[illegible]
[illegible]
در وقت [illegible]
صاحبقران [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible]
[illegible] مشایخ عظام [illegible] خواجه ضیاء الدین یوسف و شیخ اسمعیل
[illegible] شوکت صاحبقران [illegible] توقتمش خان [illegible]
[illegible] مصراع [illegible]
[illegible]
حاجی سیف الدین و امیرزاده [illegible]
[illegible]
[illegible] نظم

جهان گشت بحری پر از خون لب * دو لشکر سراسر [illegible] حباب * شد از کشته در هر طرف [illegible] * [illegible] * آخر الامر [illegible] ظفر پناه
ضرب سنان و سیوف صفوف لشکر دشت را در هم شکستند و توقتمش خان مقاومت با صاحبقران گردون قدرت در حیز مکنت خویش ندید و شاهزاده
وافر شکوه عمر شیخ بهادر حمله کرده [illegible] از گران سنگ و شمشیر آتش آهنگ مخالفان را [illegible] توقتمش خان
از آن جانب [illegible] شتافت و تیرباران کرده [illegible] پیش برداشت و در [illegible] لشکر قیامت اثر با جمعی [illegible]
مردان دلاور [illegible] صاحبقران مظفر لوا [illegible] این خبر [illegible] رسانید و [illegible]
جیش امیرزاده عمر شیخ آمده [illegible] مصلحت [illegible] طلبید بنا بر آن امیر تیمور گورکان باتمامی سپاهی که ملازم رکاب نصرت انتساب بودند یکبار
بر توقتمش خان حمله کرد و پای قرار و ثبات خان [illegible] از جای رفته روی به وادی فرار نهاد نظم رسیدند آن جاشیان دلیر *
بر نخجیر و آهو [illegible] میدان شیر * ولا عجب بیت چو خورشید رخشان برآرد علم * سپاه کواکب بریزد ز هم * و مشاهدات کفران نعمت پادشاه
صاحب تأیید شامل حال توقتمش خان گشته مضمون آیه ولئن کفرتم ان عذابی لشدید تحقیق انجامید و بسیاری از لشکریان دشت قپچاق
گشته بموای سیهزم الجمع ویولون الدبر بر صحیفه ادبار اوزبکان [illegible] و صورت این فتح [illegible] فتوحات سلاطین کامیاب توانند بود در روز
دوشنبه پانزدهم رجب سنه ثلث و تسعین و سبعمائه روی نمود و صاحبقران مظفر لوا در معسکر اعدا بر سریر کامرانی نشسته شاهزادگان و امرا زبان
بادای تهنیت و دعای دوام [illegible] و نصرت [illegible] ساختند و [illegible] آنحضرت مفتخر و سرافراز شده رایات مباهات برافراختند
و حضرت صاحبقرانی مراسم [illegible] جناب جلال [illegible] بجای آورده [illegible] آن موهبت درم و دینار بسیار ایثار کرد و از تمامی لشکر از هر ده نفر [illegible]
گزیده بتعاقب دشمنان ارسال داشت و آن سپاه فیروز جنگ از عقب اعدا شتافته بر لب آب [illegible] رسیدند و جمعی کثیر از ایشان
تیغ بی دریغ گذرانیدند و اوزبکان [illegible] شمشیر آتشبار خرمن زندگانی میسوخت و از بیم آب خونخوار [illegible] بیت
[illegible] و آتش [illegible] * در میان آب و آتش زندگانی مشکلست * و توقتمش خان [illegible] از آن گرداب بلا [illegible] نجات [illegible]
تمامی عیال و اطفال و حشمات و اموال ایشان بدست سپاه منصور افتاد و امیر تیمور گورکان [illegible] تا صحرای [illegible] شتافته [illegible]
علم اقامت افراخته [illegible] کامرانی داد بیت [illegible] ذکر مراجعت صاحبقران
سعادت قرین بدار السلطنت سمرقند و بیان بعضی احوال علی سبیل الاجمال چون مهم توقتمش خان و اوزبکان بر نهج دلخواه [illegible] گذشت و
غنایم موفور و اموال نامحصور در [illegible] حضرت [illegible] جمع گشت امیر تیمور گورکان قرین اقبال و سعادت بجانب مستقر سریر سلطنت معاودت فرمود و لشکر
منصور در غایت بهجت و حضور [illegible] کامیاب و کامران قطع مسافت میکردند و منزل بمنزل خرم و خوشدل راه میپیمودند
و کامرانی بجای می آوردند و از جمله [illegible] لشکر [illegible] ظفر پناه [illegible] نزول [illegible] کمال آن را
[illegible] طرف [illegible] خانه [illegible] دست در آغوش کرده روی بمقصد داشت
و بکام دل [illegible] استیفای لذات [illegible] می گذاشت و بعد از عبور [illegible] صاحبقران ظفر قرین [illegible] امیر حاجی سیف الدین را گذاشته
[illegible] بر جناح استعجال روان شد و در ذی القعده سنه ثلث و تسعین و سبعمائه [illegible] دولت و اقبال باز رسیده از آب سیحون

عبور فرموده سمرقند فردوس مانند را محل نزول همایون گردانید و بعد از چند روز که بسلطانیه طاهر واحت امیرزاده پیرمحمد را بجانب خراسان
روان ساخت و خود بجانب تاشکند شتافته طرح قشلاق انداخت و محرم سنه اربع و تسعین و سبعمائه امیر حاجی سیف الدین با تمامی سپاه ظفر قرین
بدانجا رسید و چون امیر تیمور گورکان زمستان دران ولایت بپایان رسانید مانند خسرو خاوری بر توالی کتاب برجهت اشرف خویش الکنه و بجانب
سمرقند روان شد و صحرای اخار از غبار موکب فیروزی شعار مشکبار گشت و دران منزل امیرزاده پیر محمد جهانگیر با ایالت ولایت زابلستان سرافراز شده
بانوی از اعراق نوئینان بدان جناب شتافت و صاحبقران گیتی ستان بعد از نزول در سمرقند با ازدواج بعضی از شاهزادگان عالی نژاد پرداخته عید و بساط
جشن و سور را نشاط و سرور مبسوط ساخت و چون از آن امر فارغ گشت رایات ظفر آیات بعزم یورش پنجساله بر افراخت حالات توزک و ...
و و ... ظفر جلوه ... و ... گفتار در بیان یورش پنجساله از صاحبقران ... تسلیم و انتقال ... الطاف ...
تمشیه ... اد و تسخیر ... سپه ... جلال ... از افق شرق بجانب مغرب نهضت نمایند ... ظلمت ...
جهان با ... بهجت افروز ... رسانند و ماه عالیجاه ... موکب ... کواکب خیل و سپاه ... جای ... ساخت و ...
فلک ... ذات ... کامل ... مثنوی ... ساخت ... برآفتاب ...
ما از نور شمس جهان ... گشت همچون ... نورانی ... ماه عالم ... در طریق طلب ... از ...
بر سعود ... اقبال ... تقریب این ... که چون صاحبقران آفاق بعد از مراجعت از یورش ... دشت قبچاق چند روزی در سمرقند ...
... رانید ... جزم فرموده ... دیگر ... ولایت ایران ... موکب همایون ... ساخته ...
... نیابت ... فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت ... یورش پنجساله ... در ...
و بعد از تهیه ... یاساق ... دربارگاه ... بیستم رجب سنه اربع و تسعین و سبعمائه ... جبین ... همایون اتفاق افتاده
در ... شعبان ... اشرف ... اعتدال ... انقلاب انحراف ... از ...
... مداوای ... علاج ... حکیم ... تقاضا ... صحت ... شفا ...
و در روز ... ماه مبارک رمضان از منزل ... داخل ولایات بخارا ... و در اوقات ... توقف ... پادشاه عالی ...
فرموده ... فتح و فیروزی ... رمضان ... سعادت و اقبال ملازم موکب ... بیت ... سعادت ... اقبال ... فتح و فیروزی ملازم
و اعلام ظفر اعلام از آب آمویه عبور نموده و منازل و مراحل قطع کرد در روز دوشنبه ... شوال حوالی ... معسکر اقبال گشت و در ... قاضی
اسلام سید ... رسالت ... اولاد سید قوام الدین ... سید ... الدین ... سید کمال الدین ... بارگاه ...
رسانید و چون سید کمال الدین ... ملازمت ... امیر تیمور گورکان ... شتافت ...
... اولاد سید قوام الدین ... سادات ... بجانب ...
در ... محرم الحرام سنه ... و تسعین و سبعمائه ... صاحبقران عالمیان ... آسمان ... و ایالت ...
بجمشید ... دانید ... سپاه ... و در روز ... پنجشنبه ... چهارم صفر ... فرمود

از رود ... اصفهان و همدان ... رفت و ... همایون شرف نفاذ یافت که شاهزادگان عالیمکان امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد ابن امیرزاده جهانگیر
... سپاه ... عراق ... سلطانیه ... آن مملکت را از خار طغیان ... پاک ساخته از سلطانیه
به کردستان ... قطاع الطریق آن کوهستان قیام نموده و بعضی از مواضع شیخ علی ... کار ... بود از عالم ...
فرموده شاهزادگان با امیر ابراهیم ... کردستان ... حضرت صاحبقران ... دادند و ...
احوال ... حقوق ... متعلق ... مبدل ساخته ... همایون ...
و بعد از نزول در منزل ... عز الدین ... اصحاب ... آنحضرت ... لشکر ... شید ...
چهارشنبه ... ربیع الآخر سنه مذکوره از آب ... عبور نموده ... در میان ... فرود آمد و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده محمد با لشکر
... در آن منزل بموکب همایون ... پادشاه عالیجاه ... مغلوب ...
... نصرت ... و تمام ... ظفر ... ملازمت ... بعد از چند روز ... امیرزاده عمر شیخ
... روز ... جمادی الآخر بجانب اصفهان ... حرکت آمد ... فرمان ... آن مظفر ...
... رجب آن حکام عالی مقام ... صاحبقران ... استقبال ... اقبال اصحاب ...
... فرموده روز پنجشنبه ... در اصفهان نزول فرمود بیت ... ذکر توجه امیر تیمور گورکان
بجانب بغداد و بیان بعضی از وقایع که در آن اوقات دست داد چون در آن اوان که امیر تیمور گورکان ... و آذربایجان و فارس
... قیام ... سلطان احمد جلایر ... اسلام بغداد ... و ... آنحضرت ...
... در ... ماه رجب ... از اصفهان ... همدان در حرکت آمد و چون در رمضان ...
... آن ولایت ... رسید ... ظل ... آورد ... توابع و لواحق ...
شاهزادگان ... معز الدین ... روز ... شعبان از همدان نهضت فرموده ...
... رمضان ... تحفه ... ساخته ...
شیخ ... روز پنجشنبه دهم ماه رمضان صاحبقران گیتی ستان از دشت
... ایام ... شوال ... روز عید قیام نموده و بعد از دو روز
شیخ ... اعاظم مشایخ ... سلطان احمد جلایر برسم رسالت تشریف آورد و امیر تیمور گورکان تعظیم و احترام آن بزرگ
قیام فرموده شیخ ... دار السلام ... سلطان احمد ... خطبه ...
منظور نظر امیر تیمور گورکان گشت ... شیخ ... خلعت ... انعام ... نوازش یافته ... دار السلام انعطاف ...
بموجب فرمان ... رسانید ... روز ... شوال موافق ... سنه ...
... ساعت ... شیخ ... ابراهیم ... رسید ... آن ...

وآم الاضرام منهیان معلوم کردند منهیان سلطان احمد جلایر که بطرف بغداد او پرانیده و کیفیت آمدن آنحضرت المکتوب را دانیده بنابر آن فرموده‌اند که مجلس
از آن نامه را نوشته بوده رقعه دیگر در قلم آورد مضمون آنکه سیاهی سپاه امیر تیمور گورکان تصور کرده بودیم بعد از تحقیق معلوم پیوست که اهتمام و جمعیت ایشان
کار از نشان منهیان رسیده بدین درگاه و این رقعه را نیز با آورده اند و آن نامه را **بیت** ببستند بر بال مرغی دلارام ؛ که بغداد یار است و نامه‌بر ؛ سلطان احمد بغداد و بطالع فرخ
اول مقطع گشته احمال و اثقال را از دجله بگذرانید و از دیوان نامه ثانی سلطان را دیده بر جانب غربی دجله سوار ایستاده استظهار کشید و از پیچ جانب صاحبقران گیتی
ستان ایلغار فرموده یک شبانه روز مسافت طی کرده بتاریخ بیست و نهم شوال **بیت** رسید آن اعلام نجوم اقتدار ؛ به بغداد با لشکری بیشمار ؛
جهان پر شد از بانگ کوس و نفیر ؛ بر آمد از آن هم سپهر اثیر ؛ سراسیمه گشتند بغدادیان ؛ ببستند بر عزم رفتن میان ؛ و سلطان احمد جسر بریده و کشتیها را غرق
گردانیده و اطراف علاریخت و محمد آزاد با فوجی از سپاه مانند موج بر روی آب روان گشته از آن طرف بیرون رفت و کشتیها با خدم و خیانت آورد و اما
لشکریان بسفینه التفات نکرده و اسب انداخته از دجله گذشتند و امیر تیمور گورکان در کشتی نشسته سلطان احمد از تمس نام پیوسته از آب عبور فرموده و اسب
دشت که نفیس نفیس خویش او انعاف فرموده و امرا به خود بسیار آنحضرت را باز گردانیده و تیکامیش با فوجی روان شدند و سلطان احمد از غایت عجلت نقود
نامعدود و نفایس اجناس که بر شتران و استران بار کرده همراه میبرد در راه گذاشته بسرعت طی مسافت میکرد و امرا آن اموال را تصرف نموده از عقب
میشتافتند تا در دشت کربلا بنایح الغلاقی و امیر جلال حمید و امیر عثمان عباس و شیخ ارسلان با قرب چهل و پنج نفر از جانیان باوی رسیدند و سلطان احمد با
دویست مرد طبعان بحرب نو پیدان تا فتن ایشان از اسب فرود آمدند و دست به تیر و کمان بردند و شب کردند **بیت** ز پیکان چنان آتش افروختند ؛
که بر خلک بر فلک سوختند ؛ گذرادو تیر از زره جنیان ؛ که باد از غم زلف سیمین تنان ؛ و امیر عثمان را بخالغان زخمی بر دست زده بآن وسیله جان بسلامت بیرون برد
و امرا مظفر و منصور با غنایم غیر محصور مراجعت فرموده بشرف طواف عتبه کعبه احترام امام حسین علیه السلام مشرف گشتند و بدرگاه عالم پناه شتافتند
و مثوار شش هزار ابی مقصور بشده **بیت** ز خاک درش جبهه آراستند ؛ همه یافتند آنچه میخواستند ؛ و صاحبقران کامران قرب دو ماه در دار السلام بغداد
بعشرت و خرمی گذرانیده و خاطر از منشر نشاط داده جامهای می ارغوانی از دست ساقیان سیمین ساق در کشیده **بیت** وقت صبح است و اب جبه لفاس عجاب
امی لف کشتی می بشط بغداد بیار ؛ دجله عربیت روانه و خوش میگذرد ؛ ساقیا بر آنها بغنیمت مگذار ؛ ذکر فتح قلعه تکریت بعد از دولت صاحبقران
عالی جناب میان امیر معصوم یار اولاد گرانب چون بغداد و کوزه و تصرف فرمان فرمای ولادعباد درآمد بعضی از نکایت موقف عرض رسانیدند که در
نواحی قلعه ولایت تکریت نام بغایت حصانت موصوف و بمتانت معروف و جمعی از دزدان و مفسدان متمرد آن را پناه ساخته اند و همواره بقطع طریق
و نهب اموال سالکان مسالک مستوجب اقدام مینمایند و مدتیست که هیچ صاحب دولتی بر آنکه اینکار نکرده و بلند همت آن حصن حصین را مسخر نگردانیده و صاحبقران
گیتی‌ستان بعد از استماع این سخن جبال الفتح آن قلعه سپر شال و قتل اصحاب بغی و ضلال بر خاطر گذرانیده و جابجا وزیر ۷۹۵ از دار السلام بغداد
عنان عزیمت بجانب طرف انعطاف داده و روز بیست و چهارم محرم الحرام ۷۹۶ بپای قلعه تکریت رسیده حصار فرمود تا آغاز محاربه نمایند چون حاکم
قلعه و والی آن قلعه شخصی بود از امرا امیر حسن میگفتند و چون آواز وصول موکب ظفر قرین وقوف یافت بر آورده خود را بدرگاه عالم پناه فرستاده
اظهار اطاعت و بندگی نمود و صاحبقران چون گشتن پذیرا و ما نواز شش کرده فرموده که پدر خود را که امیر حسن است از قلعه بیرون آورده خاشیه سنکاری بر دوش کشد
تا باستیناف الطاف خسروانه اختصاص یابد و او بقریب بازگشته آنچه شنیده بود بعرض رسانید امامیر حسن از غایت رعب و هراس از قلعه بیرون نیامده و

بجمع و منع سپاه ظفر پناه مشغول گردید و از اضطراب آن بیم آن جم شغل عضب جهانسوز بر افروخته دلاوران قلعه کشای از اطراف و جوانب جلب و اندازه
قلعه را محاصره ساخته امیر حسن با اتباع بحصار درون گریخت و تواجیان ببرام صولت بموجب حکم عالی اطراف قلعه را نقاب نموده با مراد اهرمان را از
قسمت نمودند تا نقبچیان بکار داشته بروج آن حصار را مشبک سازند و آنگاه بجد و جهد هر چه تمامتر بدان کار اشتغال نمودند و از اتفاق کثرت اسباب جنگ
بروج سوراخ کردند امیر حسن از مشاهده آن حال درمانده و بهم خائف از آنکه کفر ورزیده والدین و برادر خود را استعانت بیرون فرستاد تا زبان استشفاع
جز نیکو امانت رسانند اما کمانیه هیچ بر این ترتیب نیافت و امیر تیمور گورکان جواب داد که اگر او خود بجلادیت شتابد امان یابد و الا آنچه مقدر است بظهور خواهد پیوست
و این خبر بامیر حسن رسید و بار دیگر پای در دامن ستر کشید و بیاجی چند بر مخالفت اصرار نمود و سپاه نصرت آثار یکبار از اطراف و جوانب حصار آتش
شب چهارشنبه بیست و نهم محرم آتش در ستونهایی که در زیر بروج قلعه بر داشته بودند زدند و آن جمعیا سوخته الفرج دیوارهای قلعه بر زمین افتاده کار اهل حصار باضطرار
انجامید و فریاد الامان بایوان کیوان رسانیدند و چون تضرع ایشان حلم ایجاب پاس در داشت درجه قبول نیافت و عساکر نصرت مآثر روز پنجشنبه بیست و نهم ماه
مذکور قدم جلادت پیش نهاده بحصار در آمدند و امیر حسن را دست و گردن بسته پا به سر برای اعلی آوردند و بر حکایت امان با فته تمامی سپاه و تکاپت تکریت
قتل نموده شدند و تواجیان از برای اعتبار نظاره از سر آن قوم بدکردار منارها ساختند و اکثر عمارت و بیوتات آن نماز را اخراب انداختند و ورق برخوردار المختوم
بالفتح و الظفر صاحبقران والا ابقاء انطاع تکریت حکم نفقت افراشته امیرزاده عمر سلطان و جمعی کثیر از امرا عالیشان از اطراف و جوانب عراق عرب تا ماه
تا آنقلع قطاع الطریق و الحق فتنه و فساد وبر داخته در آن تمام اقتدار و ران دیار ظاهر سازند و ایشان تا جهده و واسط شتافته هر کس بقدم هفیاد پیش آمدند و راع
پرداختن نماند و هر کس سر از متابعت پیچیده بود تموزار بانیش در آوردند و ساقتاغا غام را جعت نموده در منزل حربی بموکب همایون پیوستند **ذکر نهضت**
لوای کشورگشای کیانی بجانب دیار بکر و جاودیان بعضی از امیر گردی نمودن از اعلا صاحبقران سعادت انتما بعد از فراغ خاطر از تسخیر عراق عرب
بتقاضای رای صواب نمای عازم دیار بکر شد و خواجه مسعود و سبزواری را بمحافظت بغداد و رشتاد و باستمالت رعایا و تعظیم سادات و نقبا وصیت فرمود
و چون ما در بنه توق شهر بنگاه را بقلعه گورک رسید اول حصار بقدم اطاعت پیش آمدند و آن قلعه بر رسم تحفه نقل تعلق بامیر پیار علی موصلی گرفت و صاحبقران در یادان
از راه موصل متوجه جهات شده و در آن شهر را بسپاه ظفر پناه داده آنجا اموال ترکمانه قراقونیلو و رشتاد و آنگاه از حصول مقصود معاودت نموده موکب
عالی بعد از طی منازل بطاهر رها رسیده و از کشایش اعلام آن دیار بود از هم جانب شهر را که داشته با بعضی از رعایا یکوهی چند گریخت و اهیلی بدین خبر رحم آورده
گرده آمده زمره از جبال گرمضور را دارسال نمود تا آتش نهب و سبی در آن تاقی زدند و خس پیش تفخیص در رو حاضر گردانیده و آن شهر از بناها ی عمود است و عمارت
آنرا از سنگ تراشیده مرتب گردانیده و اهل تواریخ چنین گفته اند که قضیه القاء ابراهیم صلوات الله الرحمن در آتش انجا وقوع یافته بود و دو خیمه آبی
که از یمن مقدم خلیل الرحمن در میان آن نیزان جاری شده هنوز باقی است و آثار سواد آتش در نواحی آن شهر بچشم در می آید **الغرض** امیر تیمور گورکان مدت
بیست روز در آن شهر بعیش و نشاط پرداخته در آن ایام جنید ترکمان و حاکم حسن کیف بشرف ملازمت رسیدند و از انعام و اکرام صاحبقران گردون غلام بهره ور
گردیدند و روز پنجشنبه بیست و ششم شهر ربیع الاول لوای کشورگشای از رها بصوب ماردین در حرکت آمد و بعد از وصول بحوالی آن قلعه والی آنجا سلطان عیسی
در روز شنبه بیست و هشتم ماه مذکور با مسلسل تحف و هدایا بنده و سعادت شتافت و با انعام خلعت خاص اختصاص یافت اما بعد از آنکه مصلحت چنین
عالی اقتضاء بجا آوردن رفت نفاق او بوضوح پیوست که سلطان عیسی با متوطنان آن قلعه مواضعه کرده که تا توانند نام اختیار حصار بکسی ندهند بنابر آن فرمان واجب الاذعان

باخته و [illegible] سلطان عیسی [illegible] یافت و دران وقت که آخر زمستان بود و علف در حوالی ماردین [illegible] تا بمحاصره مشغول توان کرد امیر صاحبقران عنان مراجعت معطوف ساخت و ولایت جزیره را که حاکم آن ملک عز الدین [illegible] خلاف [illegible] تاخت فرموده [illegible] و در اول بهار دیگر بصوب ماردین شتافت و بعد از وقوع محاصره و محاربه هم بمصالحه انجامید ایالت آن ولایت بسلطان صالح برادر سلطان عیسی قرار یافت

ذکر شهادت میرزا عمر شیخ بهادر و ولادت میرزا الغ بیگ گورکان و بیان بعضی دیگر از حوادث دوران و وقایع زمان

چون میرزا عمر شیخ بهادر بحکومت ولایات فارس سرافراز شده و از دار الملک شیراز [illegible] در حرکت آمده بموجب فرمان واجب الاذعان با سپاهی [illegible] متوجه اردوی همایون گشت و از کردستان گذشته بقلعه مختصر که آن را خرماتو گویند رسید و اندک مردمی دران حصار ساکن بودند و [illegible] بسیار داشتند شاهزاده [illegible] ایشان [illegible] ساکنان آن قلعه [illegible] امیرزاده عمر شیخ سوار شده [illegible] آمد تا تهیه اسباب قلعه گیری پردازد ناگاه [illegible] تیری [illegible] رسید و فی الحال مرغ روحش [illegible] آشیانه عالم بالا [illegible] پیوسته مقصد ما ازین است [illegible] ملک و دولت [illegible] قضا [illegible] شاهزاده [illegible] شاهزاده مغفور [illegible] قلعه را [illegible] ساختند [illegible] شاهزاده [illegible] امیرزاده پیر محمد [illegible] و با تفاق امرا و ارکان دولت نعش مغفرت مآل را بشیراز برده [illegible] امانت بخاک سپردند [illegible] و چون خبر شهادت شاهزاده بعرض امیر تیمور گورکان رسید [illegible] ایالت فارس [illegible] شاهزاده [illegible] امیرزاده پیر محمد نهاد و شهادت شاهزاده در اواسط ربیع الاول سنه ست و تسعین و سبعمایه [illegible] در عقب [illegible] یکشنبه نوزدهم جمادی الاول [illegible] سال از افق [illegible] اختر [illegible] طلوع فرمود و [illegible] سلطانیه [illegible] وقت موضع نزول خواتین و آغایان حرم سرای امیر تیمور گورکان بود امیرزاده شاهرخ را [illegible] خورشید منظر [illegible] و این بشارت [illegible] صاحبقران [illegible] رسیده از غایت فرح و انبساط [illegible] و آن فرزند سعادتمند را محمد [illegible] نام نهاد و الغ بیگ [illegible] رایات ظفر [illegible] مراجعت [illegible] صاحبقران [illegible] جمادی الآخر [illegible] آن قلعه [illegible] حصار [illegible] حوادث [illegible] آن قلعه [illegible] سال [illegible] سبحانه و تعالی [illegible] الافاق [illegible] صاحب [illegible] ملازمت حضرت صاحبقران مشرف گشته [illegible] ارکان دولت [illegible] حضرت صاحبقران [illegible]

[illegible] سنه [illegible] بتاریخ روز [illegible] رجب [illegible] دهم [illegible] ظاهر [illegible] محاصره [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] شوال [illegible] سلطان [illegible] امیر صاحبقران [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] سلطان عیسی [illegible]

ذکر بعضی دیگر از وقایع آن ایام و باز آمدن سلطان احمد جلایر ببغداد

چون صاحبقران [illegible] شوال [illegible] امیر [illegible] سیف الدین [illegible] سمرقند [illegible] انعام مخصوص گشته [illegible] امیر [illegible] آن حضرت [illegible] صاحبقران [illegible] فتوحات [illegible] امیرزاده شاهرخ را ولدی سعادت [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] ابراهیم سلطان [illegible] ذی القعده [illegible] امیرزاده [illegible] سمرقند [illegible] صاحبقران [illegible] ولایت [illegible] شروان [illegible]

نمودند و صاحبقران ... آن زمستان در آن مکان رحل اقامت انداخت ... [illegible]

احمد جلایر ... بود ... [illegible] ... سلطان

[illegible] ... طلب ... [illegible]

[illegible] ... سلطان احمد ... [illegible]

[illegible] ... امیر تیمور گورکان ... [illegible]

[illegible] ... سلطان احمد ... [illegible]

دار السلام [illegible] ذکر ... امیر تیمور گورکان ... [illegible]

[illegible] ... سلطان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

خاطر گشته تو قمش خان داشت از کار نوعی دیگر بود و فتح و نصرت موقوف بعنایت کارسازی قضا و قدر با خاقان شاهزادگان و نوئینان عنان ادبار
صوب وادی فرار انعطاف داده و بسیاری از ایلغار گیختگان به زخم سنان و پیکان لشکر نصرت نشان بر خاک هلاک افتادند بیت ز کشته فتاده هزار انجمن
زتابوت نه نوحه از کفن و صاحبقران عالی مقام از بارگاه نوازش خرام فرموده آمده شکرانه فتح و فیروزی روی نیاز بر خاک سود و زبان به نوازش امرا و ملازمان
گشوده و هر یک را به انعامات فرمود و از آن منزل در حرکت آمده در کنار آب قورای قیبار کاه بارگاه ... برافراشت و امیر شیخ نورالدین را که جهان پهلوان
سپاهی کار دیده و بمزید عنایت و ترتیب اختصاص داده پایه قدر و منزلتش را با ایوان کیوان رسانیده و اسب و جامه زر دوزی و کمر مرصع ارزانی داشته و صد
هزار دینار کپکی ارزانی فرمود والحمد لله الملک المعبود ذکر نهضت بعضی سوانح و قوع در دشت قبچاق و بیان و اقامت صاحب قران در آن آفاق
صاحبقران والا که بعد از مشاهده پیکر فتح و ظفر از کنار آب ... از عقب دشمنان خاکسار شتافته در انتقام بر توالتفات بر و جنات حال قونیزی جاق یلاق
که بسیار و سر خان بود دانداخت و اسباب سلطنتش را مرتب ساخته فرمود که از آب عبور نماید و ضبط ایل و الوس ... ساخته اقدام فرماید و قونیزی جاق
... در دشت قبچاق لوای شوکت و عظمت برافراخت و تو قمش خان ... را وداع کرده ... آمده
لشکر فیروزی اثر درین نوبت نیز در دشت قبچاق دست بغارت و تاراج برآورده ... غنایم نامحصور ... پیوستند
آنگاه صاحبقران ظفر بنیاد دست ... خزانه ... فرموده ... بود
و غنایم اموال و جهات ... آن حدود را ضبط در آورده ... روس ... و آن ولایات ... دختران ماه
پیکر و پسران خورشید منظر ... و بعد از فراغ بال از قتل و غارت الوس روس ... صاحبقران ... لشکر نصرت پیکر عنان ...
... انعطاف داده ... قتل و غارت در آن ولایات ... صاحبقران ...
... امیر عثمان ... آن ... الشمال ... و چون ... رسید ...
... انتظام ... و ... وا ... العظیم الشانی ... بر ... قبچاق ...
... آن دیار را به آتش غضب ... سوختند ... آن ...
... صاحبقران ... امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده ... و امیر حاجی سیف الدین و دیگر امرا ...
... حاجی ترخان و سرای ... حاجی ترخان رفته ... استقبال ... آورد و امیر تیمور ...
... امیر ... آن ...
... حاجی ترخان را ... سوخته بودند ...
... و در اول بهار سنه ۷۹۲ موافق ... صاحبقران ... قشلاق ...
... و چون از ... گذشته در لب آب ... امیر شیخ ابراهیم شروانی ...
... صاحبقران ... و انعام خلعت ...
... و ... ساخته ... در حرکت آمده ... اقامت و اقام

میرزا ابوبکر ... از ... بود ... عدل و انصاف ... فرموده شاهزاده ...
... ملک ... امیر ...
... سلطان حسین ... قلعه ... و او را از حبس نجات داده و خلعت ...
... ارزانی ... فرموده و در این اثنا ...
... نام ...
... سلطان حسین ... سلطان ... استقبال ...
... سلطان حسین ...
... سعادت و اقبال ...
... ماه مبارک رمضان ... ذکر ...
... امیرزاده محمد سلطان ... امیر جلال ... امیر شاه ملک
... فارس ... صاحبقران ... شوال
... سلطان ...
... خراسان ... امیر اقبوغا ... استقبال ...
... صاحبقران ... آب ...
... سلطان ... آغا ... استقبال ... سعادت ...
... شیخ شمس الدین کلار ...
...
...
دولت و اقبال ...
... سعادت و اقبال ...
ذکر توجه امیرزاده ... سلطنت خراسان ... صاحبقران ...
چون امیرزاده شاهرخ ... صاحب قران ...
... ولایات ممالک خراسان ... شعبان سنه مذکوره موافق ... از آب آمویه گذشته
... عدل و انصاف ...
... رمضان ...

همو بیت و کلیم ذی [illegible] آنحضرت را ولدی رشید [illegible] موسوم به بایسنقر گردید و امیر تیمور گورکان [illegible] امیرزاده شاهرخ را بجانب

خراسان [illegible] ماه مبارک رمضان [illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

والحمد لله المنعم المنان [illegible]

[illegible] اعلام جهاد [illegible] تقویت دین و دفع اشرار کفار [illegible] کلام الهی [illegible] احادیث حضرت رسالت پناهی [illegible]

[illegible]

گفتار در ذکر [illegible] امیرزاده پیر محمد جهانگیر [illegible]

[illegible] در سلک تحریر [illegible] صاحبقران [illegible] قندز و بغلان و غزنین و قندهار [illegible]

[illegible] امیرزاده پیر محمد جهانگیر [illegible]

[illegible] در سلک امرا [illegible] مالک هندوستان [illegible]

القصه چون مدة محاصره [illegible]

[illegible]

القصه [illegible]

[illegible]

والحکم لله الملک القهار [illegible]

[illegible]

بسلطان [illegible]

[illegible]

بسلخ روز شنبه ... ربیع الثانی که خسرو کواکب آسمانی از مطلع ... طالع شده تیغ فتح و فیروزی ... [illegible]
با ... بشارت ... قطب الدین ... [illegible] ... محاربان ... و منصوب و مخصوص ساخت ای
آفتاب اشراق صاحبقران آفاق پرتو التفات بر کار ... هندیان ... امیرزاده پیر محمد
جهانگیر و امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نور الدین و امیر مضراب و ... برلاس ... خواجه ... جوانغار را از میمنت
سلطان محمود خان و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه و شیخ ارسلان ... مستحکم کرد و چنداول امیرزاده
رستم و امیرزاده شاه ملک و الله داد مقرر گشت ... آن حضرت ... از ایوان کیوان ... **نظم** ... قرین
برافراخت رایت ... برین * ... * ... * ... * ... ساخت آیین ...
و خود با اتفاق ملوخان ... معین الدین و ملک ... میر علی ... کرده
ده هزار سوار ... هزار پیاده ... پیلان کوه پیکر ... حضرت
[illegible] ... آن اقبال ... ابطال رجال ... آن
[illegible] ... شمشیر ... بر هر تخت ... و تحسین ...
و در ... **نظم** ... [illegible]
[illegible] ... صاحب قران ... دشمنان قوی ... مهمات ...
[illegible] ... عظیم ...
[illegible] ... حضرت
صاحبقران از امرا ... خواجه افضل الدین محمد و مولانا جلال الدین ...
عبد الجبار ... **بیت** ... ولی هراس
[illegible] ... صاحبقران مظفر لوا ... پیلان ...
[illegible] ... احوال ... حضرت
[illegible] فتح و فیروزی ... **بیت** ... فتح و ظفر ...
و ... اقبال ... صاحبقران ... عالم ...
[illegible] ... اخلاص ... حضرت ...
[illegible] ... سلطان ...
[illegible] ... حضرت صاحبقران ...
[illegible] ... فتح و فیروزی ... [illegible]

علی ... و الله داد و ... [illegible] ... دشمن ...
[illegible] ... امیرزاده پیر محمد ...
[illegible] ... امیرزاده سلطان حسین و شاهزاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه
و غیاث الدین ترخان ... معین الدین ... [illegible]
[illegible] ... **بیت** ...
[illegible] ... امیرزاده خلیل سلطان ... صاحبقران
[illegible]
[illegible] **بیت** ...
[illegible] ... سلطان محمود و ملوخان ... **نظم** ...
[illegible] ... و سلطان محمود و ملوخان ...
[illegible] ... صاحبقران ... سلطان فیروز شاه ...
[illegible]
[illegible] ... **بیت** ... سلطنت ... شاهزادگان و امرا و نوئینان
[illegible] ... دولت ... حضرت ...
[illegible]
ذکر فرار سلطان محمود و ملوخان و وقوع ... [illegible]
[illegible] ... سلطان محمود و ملوخان ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... حضرت ...
[illegible] ... صاحب قران ...
مولانا ناصر الدین ... حضرت ... صاحبقران ... میرزا ... سلطان ...

[illegible]

از طلعت عالم آرای رشک افزای گلستان ارم انگشت و رفته و دست جشن ... بباغ دلگشای رسید و روز ... بهجت ... مانند ...

در آید نفس شهر سمرقند را بوجود شریف مشرف گردانید و بعد از اقامت مراسم طواف مزارات و انعام صلات و صدقات بارباب حاجات اساس عیش

و نشاط مبسوط ساخت و چند روز در غایت فرح و سرور و نهایت بهجت و حضور تمهید مجلس بزم و عشرت پرداخت و چون از ان کار فراغت روی نمود

همت عالی نهمت بتمشیت امور مملکت و تقویت ارکان دین و دولت مصروف داشته امیرزاده شاهرخ را جانب دار السلطنت هراة فرستاد و از نفایس

علم سعادت ابدی ... بنای ... عمارت مسجد جامع سمرقند فرمان داد والحمد لله الموفق بالاتمام والصلوة والسلام علی سید الانام و آله العظام الکرام

ذکر استماع احوال امیرزاده میرانشاه و بیان اسباب یورش هفت ساله صاحبقران عالیجاه در باب ... و تعیین ... شاهزاده

جلالت پناه میرزا میرانشاه که متصدی ضبط مملکت هلاکو خان بود بعزیمت صید و شکار برنشسته با ورقتار سوار شد و در صحرای ... رسیده ...

نخجیران آهو و نخجیر فراوان مجتمع گردید و امیرزاده ... در تماشای ... و صید ... فوج ... کوهی ... اسب ... رسانیده و صید ... گرفت ...

رسید و آن شهسوار ... از پشت زین ... بر روی زمین افتاد و از صعوبت ... بیهوش گشته بعد از ... افاقتی دست داد ...

شدت ... آن ... و چراغ دودمان تیموری را ... طبیبی ... درآمد ... و ... دماغ شاهزاده زیاده

شده اقوال و افعالی ... مردم عاقل ... سلاطین کامل ... رسید ... بمجرد ... خوش ...

... اسراف و اتلاف ... بغیر مستحق ... بخشید ... اوایل ... بستان ... اسعد ... در ... نانی ...

... عمارات ... اثبات ... دولت ... سلطان احمد جلایر ... دار السلام ...

... در ... حرکت ... میرزا میرانشاه ... رسیده ... متعاقب ... ایلچیان ... آذربایجان

آمدند ... طایفه ... اشراف و اعیان تبریز ... عذری ... شاهزاده عالیمکان ... بغداد

... تبریز ... فتنه و فساد ... قضای ... اشتغال داشت ... سیاست ... ساخت ...

... اختلال دماغ شاهزاده ... آیین ... قدم ... سبلام ... از نوعی و قصبات آذربایجان ... غارت

نموده میرزا میرانشاه تمامی اوقات را بعیش و عشرت و شرب خمر و لهو و لعب مصروف داشته از ضبط امور مملکت ... و ...

... محترم ... آن بانوی عظمی ... سمرقند رفت ... امیر تیمور گورکان ...

... علامات ... حال ... دماغ میرزا میرانشاه ... عرض ... و گفت ...

... آیات ... ممالک آذربایجان ... قریب ... شاهزاده ... طریق ... بنابرین ...

صاحبقران ... بجمیع ... فرمان فرمود ... یورش هفت ساله ... **...**

... یورش ... و ... میرزا میرانشاه گورکان بنابر اسباب مذکوره و حالات

مطلوبه ... امیر تیمور گورکان از محنت یورش هندوستان ... دولت و اقبال ...

و ... یورش ... جزم کرده ... امیرزاده شاهرخ ... سید خواجه شیخ علی

و چون ملک ملک ... پیر محمد فولاد ... فرستاده ... فرمان ... سلطنت ... خراسان عازم ... شود و امیر سلیمانشاه

... دار السلطنت تبریز فرستد و شاهزاده ... حسب فرموده ... بجاجرم رسید ... صاحبقران ...

خراسانیان ... پادشاه جهان ... استرآباد قطع مسافت نمایند ... از طرف بسطام ... لاجرم ... شاهرخ ...

شاه جهان ... و امیر ... تعیین ... میرزا محمد سلطان ... سمرقند ... ممالک ... و امیرزاده ...

و امیرزاده ... و روز چهارشنبه ... محرم الحرام سنه ٨٠٢ که اول روز ... بود ... صاحبقران ... **نظم**

برای صواب ... **٭** ... میان ... **٭** ... **٭** ... آن آفتاب سعادت ... **٭** ...

فرمان ... و رایات نصرت ... سعادت و اقبال از جیحون عبور نموده ... و مراحل ... بولایت ... رسید امیرزاده ...

... حکم همایون ... برادر بزرگتر خویش امیرزاده پیر محمد ... شاهزاده ...

... صاحبقران ... از راه نیشابور ... بسطام ... و از بسطام ... و در ان مرحله امیرزاده ... امیر سلیمانشاه

... بعراق ... فرستاده ... موکب همایون ... و امیر سلیمانشاه چون ... رسید ... دماغ

میرزا ... تحقیق ... تبریز ... امیرزاده ... میرزا میرانشاه ... امیر سلیمانشاه

فرستاده ... تبریز ... میرزا میرانشاه ... اردوی همایون ... و چون موکب

اردوی ... میرزا میرانشاه ... صاحبقران ... شاهزاده ...

... تحقیق ... تبریز ... نواب و

... میرزا میرانشاه ... شاهزاده ...

... صاحبقران ... میرزا میرانشاه ...

... طایفه ... شاهزاده ... صاحبقران ...

... علم ... میرزا میرانشاه ... مولانا محمد ... علوم معقول و منقول در

شیوه نظم ... استاد قطب الدین نایی و حبیب عودی و عبد المؤمن گوینده ... موسیقی و ادوار ...

... مولانا محمد ... استاد قطب الدین آورده گفت

... استاد قطب الدین ... و ...

... استاد قطب الدین ... مولانا محمد ... **قطعه** پایان کار ...

... **٭** ... **٭** ...

... **ذکر قشلاق فرمودن امیر تیمور گورکان در قراباغ اران و بیان بعضی از وقایع زمان و حوادث دوران**

چون رایت آفتاب اشراق صاحبقران آفاق پرتو وصول بر ممالک عراق انداخت جهت قشلاق قراباغ اران را اختیار کرده روی توجه بدان صوب انداخت

و از آب ارس عبور نموده موافق تقدیرات ربوبیت توقتامش بود و منصب ... تختگاه قرار داشت و در آن زمستان در اطراف جهان و تاخت و تاراج
روان نموده اطراف بسیار مطابع خدام ذوی الاقتدار در شب اول آنکه تمور قتلغ اوغلان که بعد از شکست توقتمش خان در الوس اوزبک باشارت امیر تیمور
گورکان بمسند خانی نشسته بود در گذشت و بعد از او شادی بیک ... در ضبط احوال دشت قبچاق رایت و اگر آنکه ملک الظاهر برقوق که سلطنت
مصر و شام تعلق بوی داشت ... درمیان امرا و ارکان دولت او اختلاف پدید آمده دیگر آنکه منقو خان که پادشاه
ختای بود در کفر و ضلالت طریق سلوک ... ارتحال نمود و احوال آن مملکت نیز اختلال پذیرفته دیگر آنکه حاکم مغولستان خضر خواجه اوغلان نیز بعالم عقبی رفته
و اولادش باهم در مقام خلاف آمده‌اند دیگر آنکه امیرزاده اسکندر بعد از فوت خضر خواجه اوغلان لشکر بولایت مغولستان کشیده و بسیاری از قلاع و قرای آن
حدود را مفتوح گردانیده و بسا ... واز استماع این اخبار صاحبقران کامکار بغایت مبتهج و مسرور گشته با بعضی از شاهزادگان و امرا
بر اقامت مراسم جهاد و غزا اتفاق نموده در غارت ... تقدیم رسانیده ... از عالم کبرای آن در وجود آورده
و ... آتش در خانه ... سیاه ... و ... در آن دیار ... کمال ... اعتبار ... قشلاق آورده
دیگر از وقایع آن زمستان آنکه چون امیرزاده رستم و امیر سونجک در شیراز با میرزاده پیر محمد رسیده و فرمان صاحبقران گیتی‌ستان از باب یورش
هند ... با میرزاده پیر محمد باتفاق ... ولی‌شعبه ... جهت ... اعتبار ... امیرزاده رستم
برافقت امیر سونجک ... بموضع ... و از والی سلطان احمد جلایر مفتوح ساختند و ... غارت و تاراج کردند و ... رعایت ... کشته
اما امیرزاده پیر محمد چون بشیراز مراجعت نمود ... از هر دم ... دل ... بجا ... و ... ترتیب ... نوکران
اوصی ... با امیر سعید برلاس ... امیر ... شاهزاده ... در این باب ... بدرگاه عالم‌پناه فرستاد و مضمون
آن نوشته در قشلاق قراباغ بعرض همایون رسیده یرلیغ مطاع صادر شد که امیر ... شیراز رود ... شاهزاده ... آموزی نموده ... بیاسا
رسانیده امیرزاده رستم را بجای پیر ... حاکم فارس گرداند و امیر ... و چون ... بشیراز ... خواجه ... رستم ... آن ... گشته
بود ... قوچی را ... و ... و مبارک ... شربت ... شیخ زاده ... حکومت ... اوقات ...
میرزاده رستم بعراق عرب ارسال داشت ... آن ... با میرزاده رستم رسید ... شاهزاده ... بصوب فارس انعطاف
داد و امیر سونجک بجانب قراباغ روان شده باردوی همایون پیوست اما سلطان احمد جلایر که حاکم بغداد بود ... امیرزاده رستم را
... و بعضی دیگر ... اضطرابی عظیم ... راه یافت ... مقارن آن حال از ... قوت
دولت قاهره ... در غایت ... صاحبقران ... حکومت ... از ... دانی ...
بود ... آن ولایت ... حاصل نموده ... سلطان احمد ... رعایت یافت
واو در ... با امرا و ارکان دولت سلطانی طریق محبت ... ده هزار دینار ... هزار دینار ...
و از ... تقدیرات ... آن وجوه از دست نویسنده ... یکی از نوکران سلطان احمد ... آن کاغذ ...
و ... سلطان ... آن نوشته ... سلطان احمد ... صاحب ... یکی در ... الی بغداد

ده هزار دینار بنام او نوشته بود فی الحال بدست خود او داده و در آن وقت شیخ ... ابا معینی ... قطب الدین حیدر ... تعلیقات
جواب ... رسانیده بود و ... احتیاج ... داشت ارسال داشت و کیفیت حادثه را ... ساختند ... بغداد
روانه گردانید ... الحیل در ... قرب دویست کس از ارکان دولت و مقربان خود را کشت و در دجله انداخت ...
... روی خود ... آتش ... خانه ... می‌آورد ... چون چند روز ... اقامت
... شش نفر ... نمود ... دجله ... آب ... گذشت
و با آن شش نفر سوار شده متوجه ایل قرا یوسف ترکمان گشت ... بر این حال اطلاع یافت ... آتش ... خانه ... در ... کیفیت
آن ... سلطان احمد ... قرا یوسف پیوست ... بغداد ... متوجه دارالسلام ... شدند
... سلطان احمد ... آن ... شده ... نقد و ... اسلحه و ... اسبان تازی ... قرا یوسف ... داد ...
... سلطان احمد و قرا یوسف رسید که صاحبقران ... عزیمت ... بسواحل دارد ... اندیشید ...
... روم شام ... بعد از وصول ... روم ... بعد از وصول ...
بایزید ... فرمانفرمای آن مرز و بوم بود آن دو مهمان عزیز را ... شفقت و احسان گردانید و بحسب ... موجب ...
تعین نموده ... بتقدیم رسانید ذکر نهضت صاحبقران گیتی‌ستان از قراباغ اران بجانب ارجیشستان

چون امیر تیمور گورکان فصل زمستان در قراباغ اران بپایان رسانید و موسم جولان ... در رسید ... با امرای ملک
آرای مشورت نمود و خاطر اقبال مآثر بر ... و تخریب ولایت ... قرار داد و ... مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده
... ولایت ... سپاه خونریز تمامی مملکت ... برگردانید آنگاه
صاحبقران ... بجانب ... حاکم ... از خوف جان با ... دولت ... التجا نموده و غازیان حضرت
قرین ... ولایت ... آتش ... حصار ... مفتوح ساختند ... اکثر ...
... حصن ... آن ... سعادت ... روی ...
تیمور گورکان عنان ... بدان طرف انعطاف داد و چون ... پادشاه ... آیین ... حصن ... باز ...
... و ... اتفاق ... بسیاری از ... بقتل رسانیدند ... اسمعیل
نامی را بدرگاه عالم‌پناه فرستاد و از تقصیرات سابقه لوازم اعتذار و استغفار بجای آورده قبول نمود ... طالب ...
... قدم ... عذر او را پذیرفته ... همایون ... اتفاق ... ارجیشستان ...
تیمور گورکان ... مراجعت ... انعطاف داد ... حکام ... صاحب ... رسیده ...
... اخلاص ... در خلال این احوال ... بایزید ... روم ...
... تمام ... بجانب ... خراج بخزانه عامره ارسال

می باید داشت و الا موجب آزردگی و آزار بعضی قومی از سپاه جرار بدان جانب روانه خواهیم ساخت که آثار آبادانی در آن دیار نگذارند و طریق صورت
حال را اعلام نمایند که درگاه جاه و جلال مرجع و ملاذ است ار هرچند پرتو شعور صاحب قران منصور بر کثرت نخوت و غرور قیصر افتاد و خاطر عالی آثار متغیر و متاثر گشته
اندیشه توجه بجانب روم فرمود و نخست با ایلدرم بایزید نصیحت نامه نوشته ارسال نمود و الکنون مناسب چنان می نماید که درین مقام شمه از مبادی احوال آل
عثمان تا زمان رسیدن سلطنت روم با یلدرم بایزید در حیز بیان آید اگرچه خامه هیچ نگار تحریر بر این مشکل تمامه حضرت صاحبقرانی زبان گشاید و من الله الاعانة و التأیید
گفتار در بیان رسیدن سلطنت روم به بنی عثمان و داود و وقار مجملی از احوال ایشان تا منتهی الوقت ایلدرم بایزید در هنگام فرمان فرمایی خود
از سائران طبقات روم و مستوطنان اخبار آن مرز و بوم راقم این سطور چنان معلوم نموده که در زمان سلطان علاء الدین کیقباد بن فرامرز که آخرین سلاطین
سلجوقی است داود نامی از ترکمان دشت قبچاق با ده هزار خانه وار از توابع و لواحق بسببی از اسباب که طول حال بعید باشد بر او مانده متوجه ولایت روم گشت
و بعد از وصول بمقصد موضعی مناسب اختیار کرده محل اقامت انداخت و چون دو سال اوقات فرخنده آن بفراغ بال گذرانید روزی سلطان کیقباد را
گذر بر نواحی منزل ایشان افتاد و بعضی کیفیت نظر شهر شد در آمده زبان بسؤال کیفیت احوال ایشان گشاد و داود که اطلاقت لسانی و لیاقت فراوان سرآمد امثال
و اقران بود پیش دویده بمضمون این مقال ترنم نمود که بیت گذر فتاد و میر وقت گفتگان حسبت ** هزار جان گرامی فدای آن قدمت ** و بعد از وظایف
دعا و ثنا عرض کرد که تا شنیدگان در دشت بیت معدلت و سرافرازی و آوازه مکرمت و غریب نوازی آستان پایه سریر سلطانی را شنیده صدق نیت
بدین ولایت آمده ایم و در ظلال مرحمت خادمان آستان از تاب آفتاب حوادث آسوده ایم امید که لطف کلیه احزان فقیران از یمن قدم همایون سرو
کامران بفرحت فزای روز رضوان کرده ذمائر ایط اخلاص و عقوبات بروجهی استلزام سبق نیت و صفای طویت تو اند بود بظهور پیوندد کیقباد را استماع
سخنان سنجیده و الفاظ آن پسندیده داود دست جانی نموده نزول اجلال فرمود و داود با اتفاق کلانتران قوم حسن خدمت ولاشیدن ساوری و پیشکش لوازم
اهتمام بجای آورده اسبان تازی نژاد و شتران کوه نهاد و استران رکابی و رهوار و غلامان سرو قد گلعذار و اقمشه نفیسه و نقود ناممعدود حاضر گردانید
و بسیار شده خود و عشائر آثار اقبال و نجابت از جبال حالش لایح بود و در میدان دلیری و فروست گوی مسابقت از شجعان زمان می ربود منظر کیمیا
اثر سلطانی رسانیده و داخل غلامان پیشکش ساخت کیقباد چون چشم بر روی عثمان انداخت و شعور رفیع داشت اعتقریب کوکب طالعش بذروه
دولت مسعود خواهد بود لاجرم او را فرزند خوانده تمامی تحف و ترکات را از آن قوم پیشکش آورده بودند بوی بخشید و فرمود که داود و قبیله او در حدود ادرنه
و بر سالوران او دو عرف کفار فرنگ بود و محل اقامت انداخته بامر زراعت و عمارت اقدام نموده آن ناحیه را معمور و آبادان سازند و داود حسب
الفرموده بدان جانب شتافته عثمانی عطیه اله سلطان با عنایت فرموده بود و با جمعی از جوانان که در سلک قبیله بودند نشست نمود و براق تنگ بهم رسانیده جنبه
نوبت ولایت کفار را تاخت کرده لوازم نهب و تاراج و قتل بجای آورده شرایان فرنگ از خیفی جنگ آمده قاصدی نزد کیقباد فرستادند و زبان شکایت
عثمان گشادند که عداوت بر میان بسته بخلاف عهد و پیمان که بین الجانبین راه یافته بوده لشکر برین حدود میکشد و چون در آن زمان میان سلطان و فرنگیان
قواعد مصلحت استحکام داشت و جنگ با اهل فرنگ مصلحت اهل اسلام نمود کیقباد در عقب رقعه ایلچی اطراف عثمان روانه فرمود و قاصد در محلی عثمان
در شکار بود در خانه داود نزول نمود و داود از سیاق سخنان و نشانی کرده باب اعتذار عثمان اصرار یافته بود دانست که فراغ صاحب بخت تیغ پر برکت
متغیر شده بنابر احتیاط نزد او فرستاده و کیفیت قضیه را اعلام داد و پیغام داد که تا وقتی که این مهم را اصلاح نمایم آمدن تو بدین جانب صلاح نیست

و چون این خبر بعثمان رسید با خود اندیشید که جز آنکه ازمن صدور یافته بجهت تقویت اهل اسلام و حمایت ملت حضرت خیر الانام علیه الصلوة و
السلام بوده ظاهر آنست که ابنیعی موجب وفور غضب پادشاه اسلام دین پرور نشود لاجرم از سببی تنبیهات که بجد سلطان شتابیم و بوده سخط
سخنی که واقع شده با شیم در مدت ماندن خایم و این عزیمت را مصمم کرده بی توقف عنان بجانب منزل انعطاف داده و بعد از وصول ایلچی را بار اذن کیقباد
بدان جانب رسید و نشان ملکی رسانید مضمون آنکه عثمان را بدستور همگی ساخته گفته بودیم نسبت بجانب فرزندی دارد و باید که بنیات عنایت پادشاهی مفتخر
و مباهی بوده بدرگاه عالم پناه آید تا وفور الطاف و اشفاق ما بعین الیقین مشاهده نماید و سبب ارسال این فرمان آن بود که چون حرم سلطان که ضعیفه
عاقله شریفه بود بر کیفیت انحراف مزاج صاحب تخت و تاج نسبت بعثمان اطلاع یافت بعرض رسانید که تعرض بشخصی که در دیار کفار این
مقدار آثار اقتدار ظاهر ساخته باشد لایق بحال سلاطین دین دار نیست علی الخصوص آنکه از عثمان تجدید شمول نظر عنایت و مرحمت شود
تا در امر غزو و جهاد و قلع و قمع نهال شوکت اهل کفر و ضلال جهد بیشتر سعی تواند نمود و این سخن معقول افتاد القصه چون حکم ثانی بعثمان رسید فوراً با ال
و مطلبی که داشت متوجه ملازمت سلطانی گردید و بعد از وصول با صناف الطاف اختصاص یافته مقرر شد که در خدمت سلطان و باشد باید و سلطان
از دولتخواه او بحضرت خود از دور نبود در آید و آنچه خواهد بدارد و عثمان آنجا خانه رفته زیرا اوایل و شمایل و شمائل تخیر قانون تعرف
در آورده و بدار کفار پس بنفوذ و جواهر ناممعدود التفات کرد و آنچه موافق مزاج کیقباد افتاده گفت این امیر دایه سلطنت دارد زیرا که آنچه از غزا
مصرف کرده از جمله اسباب پادشاهی است و عدم توجه او بدنیا و نقود و اشیا نفیسه دلالت بر علو همت او میکند آنگاه منصب جنگی کرد و ان وقت
صاحب امیر عرف رومیان خداوندگار جاه عبارت الحسن می باشد بوده عنایت فرموده عثمان در استحکام و تنسیق الملاحظه جهت نموده تجدید لشکر کفار در سواحل
جای دست و در قلع و قمع کفار فرنگ اهتمام تمام کرده ابواب نهب و تاراج بر روی روزگار ایشان برگشاد و حصار از نیک را با چند قلعه معتبر دیگر مفتوح
ساخته بمسامع شیدوها عالم آن طبقه متقدس گشته عثمان آغاز مراحم گرده و درین اثنا کیقباد رخت بقا بباد فنا داد و چون از وی غیر از دختری که در حباله
عثمان بود فرزندی نمانده تمامی امرا و ارکان دولت بار دوی عثمان شتافته سر بخط اطاعت در آوردند و احکام او را گردن انقیاد نهاده و بر سلطنتش
اتفاق کردند مقارن آن حال عثمان بمرض موت گرفتار شد و دست از کار و بار از دست رفت و خاطر بحلول و انقضا گزیر قرار داده امرا و ارکان دولت را
طلب نموده وصیت فرمود که بعد از فوت وی پسرش اورخان را که بنیره دختر کیقباد بود پادشاه دانسته بدستور در تنسیق و تنقیص کفار بسالوک شنیده
آن طریق در سلک سایر بلاد اسلام منتظم گردانند آنجماعت ملتمس آن بحکمت قبول بر دیده نهادند هم در آن دو سه روز عثمان از جهان گذران رحلت کرده و
تاق قایم مقام شده در امر محاصره نیز بسالوک اهتمام بجای آورد و چون به بلاد فتح و ظفر فایز گشت کلیسیای آنجا را مسجد کبرا نموده مسجد ساخته منارها
در آن موضع وضع کرده و خطبه و سکه را بنام و لقب خود مزین گردانید و در فتح سایر بلاد آن فرنگ مراسم اهتمام بجای آورده و در زمان نیز بضرب شمشیر تیغ
تسخیر نمود و مدت سی و شش سال بر سریر سلطنت و اقبال اوقات گذرانید و چون تقدیر طبیعت او دست از تمیت امور مملکت بدین اوتان باز ساخت
و ولدش سلطان محمد پای بر مسند ایالت نهاد و در زمان او کشور ستانی سلطان آق حصار و قرا حصار اهل اسلام را مسخر گشت و او بعد از ملک سی و
یکسال پادشاهی کرده درگذشت آنگاه و لدش قیصر سعید ایلدرم بایزید رایت جهانبانی مرتفع ساخت و مرتبه او از مراتب آبا و اجداد در گذشته
چندین نوبت بمقابله و مقاتله کفار بر داشت ذکر نامه که حضرت صاحبقرانی بجانب ایلدرم بایزید بنابر حق و صحبت آن اتفاق طرفین نصیحت نوشته

چون قیصر روم ایلدرم بایزید بسبب ضبط مملکت و معموری سپاهی و رعیت و کثرت خیل و حشم و وفور جیش و خدم مغرور شده از طلب خراج
طلبید و کیفیت طغیان او عرضه داشت والی ارزنجان از روم حضرت صاحبقرانی جهت تحقیق آنچه سید احمد از تقدیم لوازم استشاره و استخاره خاطر عالی
که مصدر آن قرار یافت که فرمان فرمای روم را بارشاد خضر قلم از ظلمات خلاف به آب حیات وفاق رساند بنابر آن دبیر روشن ضمیر را پیش طلبید
و فرمود تا نامه نصیحت آمیز در سلک تحریر کشید و آن مکتوب را مصدر باین کلمه گردانید که رحم الله امرا عرف قدره و لم یتعد طوره مضمون نامه آنکه
عنایات الهی و حمایت شاهنشاهی امروز اکثر معموره ربع مسکون در تحت تصرف بندگان آستان اقبال آشیان ما است و ملوک و سلاطین
ایران و توران حلقه اطاعت ملازمان رکاب ظفر انتساب در گوش کشیده و غاشیه متابعت استاده گان درگاه عالم پناه بر دوش گرفته و چنانچه
بر ضمیر روشن [illegible] ترکمان در دشت [illegible] میشود و بس امن آنست که در سفینه عافیت و عاقبت اندیشی نشسته
[illegible] مخالفت [illegible] فراغت رسیده از تلاطم بحر غضب خسروانه ایمن گردی و چون در این مدت [illegible] تو
[illegible] ابواب قهر و جنگ بر روی روزگار [illegible] مراعات [illegible] معروف گشت بلاحظه آنکه
[illegible] آن الملوک [illegible] و جعلوا اعزة اهلها اذلة ظاهر شده از مرور [illegible] و ملال بر جمیع احوال اهل اسلام نشسته طریقه
[illegible] و آبا و اجداد خویش [illegible] نهاده و [illegible] خود را از مواقعات و دولتخواهی ایشان [illegible] و اسلام
و این مکتوب [illegible] از مرد روم [illegible] ایلدرم بایزید رسیده چون بر مضمون آن اطلاع یافت غضبناک شده سخنان وحشت آمیز و کلمات
خشونت انگیز بر زبان راند و گفت مدتهاست که ایراد [illegible] در سر و سودای معارضه او در خاطر هست و اکنون [illegible] قوانین نظم
براندم [illegible] خویش [illegible] اگر او [illegible] روم تا به تبریز [illegible] زنم [illegible] بزم [illegible]
[illegible] و چون ایلچیان بازگشتند این پیغام بصاحبقران گردون غلام رسانیدند نایره [illegible] قیامت [illegible] عازم سیواس
[illegible] بغیر [illegible] امیر الله داد [illegible] امیرزاده پیر محمد [illegible] شاهزاده را [illegible]
والا در مقام [illegible] امیر محمد را [illegible] شیخ زاده فریدون و مبارک خواجه را از [illegible]
[illegible] امیر [illegible] آیت [illegible] روم [illegible]
[illegible] در اوایل محرم سنه [illegible] ثمان مائه صاحبقران [illegible] فرموده مصراع سوی شهر سیواس آورد روی و بعد از وصول
سپاه جنگجوی در اطراف آن منجنیق و عراده بر افراختند و در برابر دروازه [illegible] بیت [illegible] نوای [illegible]
و سیواس را [illegible] علاء الدوله کیقباد سلجوقی است باروئی بود بغایت مضبوط و از اساس تا کنگره سنگهای بزرگ تراشیده مربوط
[illegible] از ارتفاع داشت و در سه جانب آن خندقی عمیق و وسیع پر آب بود و در طرف غربی آن شهر را [illegible] و نقب زدن [illegible]
و از سه جانب دیگر نقب از [illegible] و مصطفی نامی از امرای قیصر با چهار هزار سوار [illegible] در آن بلده اقامت داشت و او [illegible]
معارضه جنگ [illegible] و در زمان محاصره امتداد یافت و چون [illegible] سیواس [illegible] استیلا پذیرفت و نقبچیان [illegible]
دیوار قلعه [illegible] و [illegible] مصطفی بالا رفته [illegible] اضطرار بیرون آمده و سادات و علما و ارباب [illegible]

ودیلم بود کا [illegible] امان شتافته [illegible] انقیاد نمودند و حضرت صاحبقرانی فرمان داد که امرا و دیوانیان از مسلمانان [illegible] نمایند
و مقاری و [illegible] اسب [illegible] فرمایند و از تواران ایلدرم بایزید چهار کس را که [illegible] آلات جنگ بر دو [illegible] ایشان را
در چاهها افکنده خاک بر سر ایشان ریزند و حصار سیواس را با زمین هموار سازند و فرمان بران بر آن موجب تقدیم رسانیدند [illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible] ملطیه ولایت البستان [illegible] ساخته قلاع آن حدود را مفتوح ساخت و [illegible]
[illegible] ارزانی داشت و تمام ایالت ملطیه را با توابع و مضافات آن [illegible] امیر قرا عثمان ترکمان نهاد و رایت مراجعت [illegible]

[illegible] صاحبقرانی [illegible] ممالک شام [illegible] و [illegible]

[illegible] حرب [illegible] امیر تیمور گورکان شیخ [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] سلطان مصر و شام ملک [illegible] فرستاده بود [illegible] سخنان [illegible] و کلمات [illegible] پیغام داده و ملک [illegible] خلاف [illegible] پادشاهان خردمند
مصراع [illegible] شیخ [illegible] صاحبقران [illegible] دشت قبچاق
[illegible] و مقاتله توقتمش خان مشغول میبود میان قرا یوسف ترکمان و [illegible] مخاربه اتفاق افتاد و
[illegible] قرا یوسف [illegible] فرستاده و [illegible] ملطیه [illegible] کرد [illegible] و [illegible]
[illegible] ملطیه و البستان [illegible] آستان دولت [illegible] ایلچیان [illegible]
[illegible] مصر و شام [illegible] ایلچیان [illegible]
[illegible] و چون این خبر [illegible] قیصر [illegible]
[illegible] ولایت شام [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] قدم [illegible] سنگ [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] سنه [illegible] آتش [illegible]
[illegible] سایر ساکنان حصار [illegible]
و قضاة و علما [illegible] بیرون آمدند [illegible] عالم پناه [illegible]
[illegible] شاه [illegible] آن [illegible] جانب [illegible]
[illegible] رعیت [illegible] جنگ [illegible] اطاعت [illegible]
[illegible] حصار [illegible] اندرون [illegible]
[illegible] بوده [illegible] بود

[illegible] سپاه ظفر [illegible]

و در این ایام که صاحبقران [illegible] خوف [illegible] سلطان مصر [illegible]
[illegible] قیام [illegible] ارسال فرمود و [illegible] احکام باطراف دیار شام فرستاد

لشکر جنود آن حدود بحلب رو نهادند و در مساعدت و معاضدت تیمورتاش از خود بتقصیر راضی نشوند و بموجب فرمان سلطان شدون ملک الامرا
دمشق بود و صاحب [illegible] در آمد بحلب عجب در حلب و درین مجلس بیت تنگنای و از رفته بازارگان [illegible] رسید و گرد لشکر ان یلبغا بلبک
و دران جمله انتقاد [illegible] مجتمع گشت از وزرا و سابقه شکل آن جمعیت وقوع نیافته بود انگاه تیمورتاش را از عقل و تدبیر هر چه بود دانشمان
و سایر امرا و شام قرار مشورت در میان انداختند گفتا مثنوی که رای [illegible] و دانوری [illegible] باشد با و او ری بر سری بلند اختر آسمان [illegible]
قیاس شکوه و قوی دولت خانه بر پا طلوع نجم توی تر بود از فریدون و جم و چنانکه بتحقیق پیوسته با هرک زمانی لشکرهای عظیم شکسته
و سلاطین ایران و توران و هند و سند و دشت قبچاق و مغولستان را مغلوب و مقهور گردانیده و علامت خود را فتح این مملکت رسانیده بیت
جهان به لوای او [illegible] البهم هد تبیک آتش کلاه الیم و سادات و علما و مشایخ را که در نظر عالی آن حضرت منظور تمام دارند شفاعت بیرون فرستیم و بخشای
مناسب ارسال فرمائیم بیت بدین حیله شاید که این ابر تیز سپهر ای دیگر شود زان الدم تیز و جهانی ز حرص طالب سلامت مانند و رعایا عافیت یابند بعضی
کمالات الغیبی داشتند رای صواب تیمورتاش را مستحسن شمردند و بعضی از جهال رجال مشتاق شدن و [illegible] و انات و آل ازبک
آهن سنجی او [illegible] بیت که نیل تیور زا لحان شتند و بیو و بیده نوانان نیستند تو تنگ و آهن نیند استوار
بر شیان لشکر تیز و [illegible] کار ده [illegible] و جبر او [illegible] بانداز او نباید داد و جبل قوی و [illegible] علی طرح محاربه و مقاتله باید نهاد و اعدا [illegible] کرد و شنید
سپاه صاحبقران قرار بافت که کیفیت اقتضاء و دستعطا بیعت او حصار باز نشده تا قوت نشد بعلم اختیار انداخت [illegible] در الواقع که این [illegible] امرا
مانو [illegible] دراز [illegible] انتخاب صاحبقران عالیجناب از شتاب دو منزل ایشتاب آهسته بالفتح فرمود و چون برکت شامیان [illegible] لشکر
خان باره رسیده نوروز [illegible] شید و هرروز نیم فرسخ راه میرفت و هرگاه که فرود آمدی میفرمود که در گرد لشکر خندق [illegible] جلوه مولانا شرف الدین علی
یزدی در کتاب ظفرنامه آورده که بموجب فرمان واجب الاذعان اینه او دست نیم اجمعی از لشکر ابر هم سنگرهای اندر نیستن روان شدند و دریافتن
سنی فرو و آمده از عقب او صاحبقران رسید القصه حلبیان را بر لطایف حیل بادشاه اردوی جهل الطلاع معلوم گشته آن حزم و تانی را
علامت ضعف و حمی بنداشتند بنا بران دلیر گشته پای جسارت از شهر بیرون نهادند و لوای جنگ و جدال مرتفع گردانیدند و روز پنجشنبه نهم
ربیع الاول سنه ثلث و ثمانمائه چتر لوای کشور گشای پرتو وصول بر نواحی حلب انداخت پادشاه صلیب تیر برده روز در جنگ تاخیر کرد بیت
سیم روز کاین شهسوار سپهر برافراخت از آتش کینه چهر بتعبیه سپاه پرداخت و ضبط برانغار را با احکام میرزاده میرانشاه و الغیزاده شاهرخ
و امیر سلیمانشاه و دیگر امرا ظفر پناه باز گذاشت و جوانغار سلطان محمود خان و امیر جهانشاه و دیگر نویینان بلند مکان و امرای عالیشان باز داشت
و قول را از فر طلعت همایون زیب و زینت داده بیلان اندفیال جبال مثال را از مملکت دهلی تا آنجا در عسکر ظفر اثر بود در آن شکل جنگی پیش قامت در
پیش صفوف لشکر نشاند و از آن جانب بیادران حلب و دلاوران جوانب صف جنگ در آراسته و خاطر از جنگ و خوف بر بسته در برابر
صاحبقران و الاکم صف آراست کردند و روی بجلادت و تهور بمیدان پیکار و صحرای کارزار آوردند نظم ز هر دو طرف سیلی انداختند ز هر [illegible] بلند آوازه ساختند
دو لشکر بیجاد کاه آمدند بکوه ز ریختن کینه خواه آمدند و بخت از قبل برانغار امیرزاده ابابکر و از قبل جوانغار امیرزاده سلطان حسین
بر میسره و میمنه شامیان تاختند و روز جنگ بسیاری از ایشان را از اقدام حمات سیدان ساختند و دلاوران قول لبنان سیل انگیز از کوه باستان جهات [illegible]

برانشان

پیش شدون و تمرتاش حلادده بلکبار جلبیان را از پیش برداشتند و بضرب تیغ تیز و نوک سنان خونریز همت بر افنا و انهدام ایشان
گماشتند و شدون و تمرتاش با زمره انداشاع از راه دروازه بقلعه حسب اطراف شهر گریختند طایفه دیگر از گریختگان روی بدمشق نهادند و فوجی از پیادگان
لشکر فیروزی اثر ایشان را تعاقب نموده همه را اثر پای در آوردند و لطف گویا کرجان نیک یا بیرون برده زنده بدمشق رسید و خبر آن واقعه را بشنیدن
رسانید و از شارع جانبی که حلب بیکر بخشند بواسطه ازدحامی که دران راه واقع شد خود را نتوانستند که بسرعت طی مسافت نمایند و اتراک بر ستیز
عنان ریز از عقب شتافته بر ایشان رسیدند تیغ انتقام بکشیدند و حلبیان از خوف جان خود را در خندق می انداختند لاجرم آن مقدار از ایشان بر زبر یکدیگر
افتاده جان دادند که خندق پر شد بیت یلان عرب خفته در خون و خاک ز شمشیر ترکان ظفر بخت پاک و چهار روز شنبه یازدهم ربیع الاول بود
شهر حلب فتح شده شدون و تمرتاش بقلعه گریخته و سپاه پرخاشجوی روی بتسخیر آن حصار که در غایت استواری بود آوردند و نقبیان آغاز
کار کرده در عرض دو سه روز برج آن را از بالا تا شمال سوراخ سوراخ ساختند و چون نزدیک بآن رسید که صورت فتح و ظفر در آئینه مراد جلوه گر آید
شدون و تمرتاش آثار عجز و انکسار بر وجنات روزگار خویش مشاهده نموده با سادات و علما و اشراف و اعیان تنسوقات و تبرکات برداشته
از حصار بیرون آمدند و بساحت بارگاه فلک اشتباه شتافته روی نیاز و افتقار بر زمین نهاده مقالید خزاین و مفاتیح دروب و دفاین بدست
نواب دیوان اعلی دادند و شدون و تمرتاش با هر کس از اهل پرخاش شنیده گشته تعیین آن قلعه را بی نهایت بود در میان خلق جهان سید
منزلت تقسیم یافت و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که شرفات قلعه را بتیغ تبر از بالای برج بزمین افکندند و صاحب قران
حادثه [illegible] هنگام دولت [illegible] امرا بود و مصر پیش ظفر فتح و نشاد دو تمام داد که شدون و تمرتاش و انجا اسیر و دستگیر اند و فتح
موقوف بفتح رسیدن المخلص است [illegible] علی اسیر الحال او را بر خسته تا اسیران ایشان را اطلاق العنان گردانیم بعد از آن صاحب قران
گیتی ستان [illegible] را در قلعه حلب گذاشته سید عبدالدین هزار جریبی و شاه شاهان سیستانی و موسی توی بوغا را بمحافظت آن حصار تعیین نمود
و بعد از آنکه ده روز که در حلب بود و حرمت فتح دیگر ولایات شام فرمود و قلعه حمص و بعلبک را مسخر گردانیده سایه التفات بر مفارق
سوقمان آن بلاد گسترد و انگاه قرین فتح و ظفر روی توجه بجانب دار الملک ولایات شام آورد گفتار در بیان رفتن صاحبقران
بجانب دمشق و سلوک ملک فرج در طریق مکر و حیل و فرار گزیدن سلطان مصر بشام بعد از وقوع جنگ و جدال
صاحبقران ظفر نزک چون از مهم حلب فراغت یافت روز یکشنبه سیم جمادی الاول عنان عزیمت بجانب دمشق تافت و حال آنکه دران زمان ملک
فرج بموجب استمداد و منتهیان با سپاه بیحد پایان را استعداد او از روان بدمشق آمده بود و در ضبط شهر و قلعه و مرمت برج و باره و قیام و اقدام
نموده بود حوالی دمشق از غبار سم سمند جهان پیما مشک بیز گشت پادشاه عالم تحقیق شخصی از اهل شید و زرق را با دو حاجل فدایی بر رسم رسالت پیش آن
حضرت گسیل فرستاد و هر یک را خنجری زهر آلود داد تا در ساق موزه نهاده هنگام ادای پیغام غدری اندیشند و چون جماعت ایشان بمواقف
ظفر نشان پیوستند آنگه چند نوبت با صاحبقران بمراسم ملاقات نمودند از جهات مجلس همایون کاری از پیش نتوانستند برد و مکنون
ضمیر ایشان نزد خواجه مسعود سمنانی که از اعاظم متصدیان امور دیوانی بود ظاهر گشته خنجرهای زهر آلود از ساق موزهای آن جاهلان بیرون آورده و
کیفیت حال با امیر تیمور گورکان عرض کرده آنحضرت بقتل شیخ زرق فرمان داد و آن دو فدایی را گوشش و بینی بریده بدمشق باز فرستاد و انگاه در

ظاهر شهر و دامن پشته از نصب سپاه اشتهار دارد و منزلگاه و المندرین خندق اشاره فرموده اطراف لشکرگاه را بحصیر و مستور کردانید و در آن روز میان قراولان مقابله و مقاتله دست داده سپاه ظفر شعار شام خون آشام مبرح [illegible] زنگانی [illegible] شام را انهزام و جلال رسانیدند و قوچی از آن طایفه را اسیر و دستگیر کردانیدند و قهرمان قهر بریختن خون اسیران اشارت فرمود و سایر بندیان طلب فرمان نمود و دیگر بار روز دیگر جمعی از معسکر عزیمت دیار مغرب نمود و میرزا سلطان حسین با قوای جمعی از اهل فتنه و شر از اردوی همایون گریخته بشهر دمشق رفت شامیان مقدم او را طلوع صبح و شاه [illegible] از مطلع آمال و امانی دانسته و از لوازم تعظیم و تکریم دقیقه نامرعی نگذاشتند و امیر تیمور کورکان از این حرکت ناشایسته خبر یافته روز دیگر از قبا سپاه در سیر آمده بصحرای وسیع که در طرف کنعان بود نزول اجلال فرموده بعد از دو روز پادشاه بود از نزد فرج و شاه پیغام داد که غرض ما در تحصیل مقاصد و مطالب بر ضمایر اقارب و اجانب و منوح تمام و اراده عرض اصلی سلاطین از کشیدن لشکر و ارتکاب لوازم خوف و خطر رعایت [illegible] و ازینجانب روزی تمام همت مصروف باتمام رسانیدن آنست که هم اکنون بنا [illegible] و اطلب و انشیم و فایده بران مترتب نگشت و الحال دست تعیش عنان سپاه فیا [illegible] را از اوجب [illegible] و معم ارعار او در گذشت اللتون [illegible] بمحال شمات ارافتمش را ارسال نمایید و خطبه و سکه باسم و القاب همایون بیارایید باب نزاع و جدال منطوی گرداند و تمهید قواعد مصالحه و معاهده بوقوع پیوندد و الا خون و مال متوطنان دمشق مانند سایر بلاد شام در معرض تضیع خواهد افتاد و دست قدرت ایزدی به مستور و مقصود و ابواب فتح و فیروزی بر روی روزگار همایون خواهد گشاد و چون پادشاه و امیران مصر و شام در آن هنگام ملک فرج بخلاف گذشته مقدم او را معزز و مکرم داشته با جماعتی که اصول و اعیان آن دولت بودند ایشان باز فرستاد و پیغام داد که ما از ارتکاب و افعال سابق پشیمان گشته ایم و تا پنج روز دیگر اطلمش را بملازمت میفرستیم امید آنکه صحایف زلات ما را بقلم عفو و اغماض مرقوم شود و ما شرط خدمتگاری و اخلاص به تقدیم رسانیم امیر تیمور کورکان از اطلمش اطلاع یافت خاطر نگذشته و مواعید دلپسند کرده خوشدل و خرم باز گردانید و چون رایت نصرت شعار ده روز در آن منزل توقف نموده عاقبت باتمام رسید از آنجا کوچ فرموده عزیمت آنکه غوطه را معسکر همایون ساز دولک فرج و شامیان تو هم بولی نمودند و جانب مشرق متوجه و امرا و [illegible] سپاه مصر و شام در غایت ضعف و بد دلی فرار بخانه بنابرآن ادوات زینت داشته و خزی عظیم و انشای ببرا ازوحت [illegible] از شهر بیرون بحنند و ارنمین و حب سپاه منصور در آمده [illegible] تاراج و یغما و اندیشه غلبه و استیلا دست باستعمال سیف و سنان و تیر و کمان باز نیند و امیر تیمور کورکان بر [illegible] شامیان مطلع گشته دانست که روز بخت ایشان [illegible] بروز بیک رسیده لاجرم عنان مراجعت انعطاف داده دیا ساحشی برانگاره [illegible] سپاه نصرت شعار پرداخته روی بجنب اعدا نهاد و آن روز مقاتله روی نمود که برامر خون آشام بر قلعه قلعه از زرق قام ارتصاب آن بر خود بلرزید و آفتاب جو فو الاشتام از بیم وصول و عده اذ الشمس کورت و اذ النجوم انکدرت نزد [illegible] بترتیب مثنوی سخنان گشت ار سخنی آن مصاف بر وقت جو سپهر دکو قاف سرخرو [illegible] سبز [illegible] شده چاک شیر [illegible] ابل آمده از آسمان بی گمان [illegible] کمین کرده در گوشهای کمان بر رفته بنیاد هر دم حلل کشاده شده دستگاه اجل آخر الامر نسیم صبح فتح و نصرت از مطلع دولت صاحبقران سکندر صولت دمیدن گرفت و سپاه شام از بر ستیز انحیاز نمودند و هزیمت سباری از ایشان بنهایت پذیرفت و در اثنا آن روز میرزا سلطان حسین از میسره دمشقیان بازمانده

علم او آراسته میشود در برابر میرزا ابوبکر شاه و میرزا شاهرخ افتاده تو لاق قوچین که از جمله چاوزمان [illegible] بهادری بود و او را افکنده شاهزاده آورد و این خبر بعرض صاحبقران والاگهر رسید فرمان همایون نفاذ یافت و جمعی اطلاق یافت و بعد از چند روز میرزا شاهرخ شفیع او گشته او را چوب یاساق زده مقید داشتند و واقعه مذکور در روز سه شنبه نوزدهم جمادی الاول سنه ثلث و ثمانمایه اتفاق افتاد و بعد از آن ملک فرج مصلحت جنگ ندیده و با امرا و ارکان دولت مشورت کرده در شب جمعه بیست و دویم بای [illegible] عزیمت نهاده و عنان عزیمت بصوب مصر انعطاف داد و امیر جقماق نزوی ارتجه ملازمت میرزا شاهرخ رفت و کیفیت حال باز گفت و شاهزاده او را نزد صاحبقران مظفر لوا ارسال داشته اشارت علیه بتقاویت و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه را بر شهر از فرار [illegible] نمایید کس پیراون تتوانند رفت و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک بنابر مدرک فرج را تعاقب نموده بیشتر چاوزمان او را پیاده ساختند و غنیمت فراوان از فرقه باز گشتند و روز دیگر که شنبه بیست و دویم ماه مذکور بود بحکم بارک الله فی سبتها و خمیسها صاحبقران والاگهر با لشکر نصرت اثر نزد دیگر دمشق رفته قصر ابلق را که از مستحدثات ملک ظاهر است محل نزول همایون ساخت و شاهزادگان و نوئینان در عمارات ظاهر شهر فرود آمدند و محلات بیرون که اهل دمشق آفت فی توقف بتحت تصرف در آمد و صاحبقران بعزم زیارت ام سلمه و ام حبیبه که از ازواج طاهرات سید کاینات بودند و بال خنس سوار شده و طواف نموده بمنزل باز آمد و سادات و قضات و علما و مشایخ و صلحا در دروازه ها ده تقدیم اطاعت و فرمانبرداری بدرگاه عالمپناه شتافتند و بنشستن [illegible] اطاعت قبول کردند و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و امیر الله داد و خواجه مسعود سمنانی و جلال الاسلام [illegible] در آمده باستخلاص مال و ضبط جهات خارجی پرداختند و روز جمعه در جامع بنی امیه خطبه را بنام و القاب همایون مزین ساختند امیر ازدر از طوال ارک دمشق را مضبوط کردانیده بخیال محال بنیاد محالفت آن حصار استوار باز نهاد و دلاوران جلادت آثار مر ستو بمعبود آغاز قلعه گیری کرده فتحیان دست بکار خود کشاده و با ترک نهانی برج آن قلعه را مجوف ساخته و بر سر ستونها آتش در آن زدند والتهاب [illegible] انهدام افتاده بعضی از حیدار حصار آغاز انهدام [illegible] از مقاومت عاجز گشته بپای عجز و اضطرار بیرون آمد و مفاتیح خزاین و ذخایر نزد صاحبقران فرستاد و چون و از زمان حلول اجل مقدر بود و از دین اطاعت فایده ندید روی نمود و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که چاپار [illegible] و ضبطیان با آنحصار که غلامان از رخبید بیشتر بکس و عبید [illegible] و زنکی بود بمیان شاهزادگان و نوئینان قسمت یافتند و لشکریان سایر شهر را بتاراج و اسیر گرفتند و مولانا سلیمان و مولانا جلال الدین خطیب را با بعضی از صلحا و شیعه در آن ... الکلم [illegible] کوچانیده در شیان ولایت شعار در ملک [illegible] آثار رشیح باصفا و قوم اعلام الطاف بنگار ساخته باطراف بلاد و دیار ایران روان کردانیدند

ذکر ابتلاء دمشقیان بعقوبت و غارت و حوادث بعضی از واقعات نهرت آیت او در آن ولایت

در آن ایام که عرصه دمشق از فر طلعت صاحبقران عالی منزلت مزین بود روزی در حضور جمعی کثیر از سادات و علما بر زبان همایون گذشت که استماع می افتاد که در آن زمان که آل ابی سفیان و مروانیان با عترت طاهره نبوی تخصیص جناب ولایت مآب مرتضی علی مصطفی علیه الصلوة افضلها عداوت می ورزیدند و آنجماعت از امیر حریت انزجرب و قتل در باره آن زمره واجب التعظیم بتقدیم میرسانیدند و شامیان با ایشان در آن افعال ذمیمه و اعمال غیر حمیده موافق بوده اند و خوارج را معاونت مظاهرت مینموده اند و نقل اتفقی انجا عید می شمرد که طایفه که خود را از جمله امت پیغمبر دانند و بمیامن انوار هدایت و ارشاد آنحضرت از تیه جهالت نجات یافته مبین خیمه معرفت رسیده باشند بچه تاویل جانب

اهل و عیال او را فرو گذاشته با مخالفان ایشان همداستان گشته ستم و بیداد در باره اولاد امجاد و عیره العباد روا داشتند حالی نزول آیت آیین یا حبیبی
ولکنّ ترعاً بتحقیق انجامید که آن صورت واقع بوده والامین جزای انزدیوان من یعمل سوءً تجری بار ایشان حوالت رفتی و چون این ماجرا از ضمیر اصابت پذیر
سر بر زد در خاطر اکابر و اصاغر سرایت کرده در روز چهارشنبه نوزدهم شعبان سنه ثلث و ثمانمائه آتش بلا بالا رفت و خانمان مردم زن و خرد و بزرگ دمشق
اسیر سرپنجه تقدیر شده و متعلقات ایشان از امتعه و اقمشه و زر و جواهر و اسب و شتر غنیمت لشکر ظفر آیات گشت و کثرت آن غنایم به مرتبه رسید
که جبار با پایان اردوی جهان عظمت کمیل آن و فاکر و اسب یاری از مردم نفایس اقمشه و نقوت مصری و رومی و قبرسی را که در اول حال گرفته بودند انداختند
و نقود و اوانی زرین و سیمین بار می کردند و چون فی الحقیقه آتش غضب آلهی در آن دیار برافروخته بود روز پنجشنبه دوم شعبان بی قصد کسی
آتش در شهر افتاد و بنابر آنکه مردم از غایت سراسیمگی پروای اطفای آن نداشتند و سقف عمارات آنجا بیشتر از چوب می باشد بسیاری
از مواضع بسوخت و از آن جمله مسجد جامع بنی امیه در سید و مناره شرقی آن مقبور از سنگ ساخته شده بود و خاکستر گشت بعد از آنکه حال دمشق بدین
مرتبه انجامید امیر تیمور گورکان با اطلاق اسیران شام فرمان داده روز شنبه چهارم شعبان موافق اوایل بیلان ئیل رایت مراجعت برافراشت
و در خوطه نزول اجلال اتفاق افتاده و بشارت عالیه صدور یافت که منشیان آستان سلطنت آشیان با اسم امیرزاده محمد سلطان که در سمرقند خلیفه بود
نشان شهود الشان نویسند مضمون آنکه خداوند جل شأنه ممالک شام را به حیطه تصرف این دولت درآورد و امرای نامدار را بدرگاه عالمپناه آورده اند
نسخه آن را بتحریر آورده مولانا شرف الدین علی در تیمور نامه آورده که نشان مذکور همین مضمون را دارد و چون ممالک و اطراف آن را فتح نمودند
ظفر قرین آورده بهر دو مثال را مصحوب و نزد خواجه بروی فرستادند و موکب همایون از آنجا نهضت نموده در اثنای راه شاهزادگان و امرای ذوالقدر
و ترکمان کنار آب فرات را نامزد ساختند و ایشان شهر ده را احداث کرده سلیمان پیغمبر علیه السلام و حشم ذوالقدر و ترکمانان که کنار آب
فرات نشسته بودند همه را تاخته اسب و شتر و گوسفند بی نهایت او لجه نمودند و چون ظاهر منطق نصب لوای اشتوری شده اهالی آنجا اظهار مخالفت
نمودند لشکریان به یک حمله آن بلده را گرفتند و متوطنان را اسیر کرده خان و مان ایشان را بجاروب نهب و تاراج رفتند و بعد از آنکه ماجرای اعلام نصرت
اعلام از آب فرات عبور نموده و برقو وصول بر قلعه پیره انداخت حاکم آنجا با پیشکش به درگاه خسرو جهان شتافته و آمده ملحوظ عین عنایت پادشاهانه شد
و حکومت آن شهر بوی تعلق گرفته خبری به رعایا رسید و چون امیرزاده سلطان حسین در آن مقام از خلاوت حضور رسانیده بود و مهر لطف
پادشاهانه جرایم او را معفو فرمود و در آن محل امیرزاده رستم حسب الطلب شرف ملازمت یافت و شرف پیشکش شده نوازش پادشاهانه اختصاص یافت
و صاحبقران کامکار نسخه فرموده امرا و لشکریان چند روزی آنجا بودند و در سر خیمه ایشان العین جراهم رسید و از اصناف جانوران
چندان شکاری جمع آمد که هر کس از هر نوع جانوری می خواست بدست می گرفت و شمشیر می زد و از آنجا موکب همایون بر محاذات هوای فضای آن
بلده گردید و انوار ماهچه لوای نصرت شعار و وجه تراکشت و از آنجا گذشته موکب همایون را بر کنار آب افتاد که محل زمستان مخالف بود و حکم شد
که بهادران دلاور ساحت اسلام را از خبث وجود ایشان پاک ساختند و مال و منال ایشان را بغارت گرفته قلعه را با زمین هموار گردند و در آن اثنا
بنده و شاه خزانچی از سمرقند آمده اخبار امن و استقامت از آنجا آوردند و بنده تو کل خانم و تومان آغا از سمرقند و تو کل سرای ملک خانم از سلطانیه
با تحف و هدایا همراه بنده و شاه آمده خبر سلامتی شاهزادگان بمسامع علیه رسانیدند و چون تکالیف منصور عالم مار دین سلطان حسین در شام

جلادت صاحبقران گردون غلام مبادرت نموده و هیچ یک از برادران و فرزندان خود را بنزد ظفر نفرستاده امیر تیمور گورکان کرّت دیگر تأدیب اعدا
پیش نهاد همت عالی نهمت ساخته اعلام ظفر اعلام بجانب ماردین برافراخت و بعد از وصول عساکر بدان شهر را سوخته و خراب ساخته امیر قرا عثمان را
با آنجا زد لیک بود و محاصره آن حصار باز داشت و جنس نفیس بصوب نفیس تر امید و اهالی آن موضع کلید قلعه آورده عنایت خسروانه شامل حال ایشان
گردید در خلال این احوال فتح قلعه آلنجق بوقوع پیوست و خاطر خطیر خسرو جهانگیر از اندیشه آن حصار باز رست بیان این سخن آنکه حصار آلنجق
محکم ترین قلاع ایران و توران و عراقین و فارس و آذربایجان است و از وقتی آن ممالک اسلام تسخیر پذیرفت بنابر آن صاحب قران
کامران مدت ده سال پیوسته عساکر آراسته بمحاصره آن قلعه می فرستاد تا قوت ساکنان آن نهایت پذیرفته فتح میسر گردد و امرا بنوبت
در تضییق محصوران می کوشیدند و در آن ایام که موکب سپهر احتشام متوجه سیواس بود از امرا امیرزاده شاه شیخ محمد داروغه و از ارکان دولت
میرزا شاه شیخ امیر فیروز شاه برحسب فرموده در ظاهر آن حصار نشسته بآن کار پرداختند تا کار محصوران بجایی رسید که جرم انه و پوست
حیوانات را می جوشانیدند و بسته رمق می ساختند و آخرالامر آن را هم نمی یافتند بنابر آن معدودی چند که در آن قلعه مانده بودند پای اضطرار به پایان
آمدند و امرا لوتوال آلنجق سیدی محمد افشاهی را بندگرده بدرگاه عالمپناه فرستادند و بعد از چند روز قهرمان تعلق کلش حکم فرموده که تو والی
آن قلعه را بملک محمد اوبهی رجوع نمود ذکر فتح دار السلام و قتل فرق انام صاحبقران ظفر قرین بعد از کوچ فرمودن از ماردین حکم فرمود
که سلطان محمود خان و امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه و امیر مضراب جاکو و رستم طغای بوغا و سونجک بهادر و توکل برلاس با جمعی کثیر از امرا
نجابت اقتباس روی توجه بفتح بغداد آوردند و آنجماعت بموجب فرموده عمل نموده در طرف قبله دار السلام فرود آمده و آغاز محاصره آن شهر
فرج نامی از قوم جلایر که از قبل سلطان احمد متصدی حکومت آن مملکت بود جمعی کثیر از اتراک و اجلاف اعراب فراهم آورده در مقام دفع
و منع سپاه ظفر شعار ثبات قدم نموده و دروازه ها بسته زبان بتقریر این معذرت برکشاد که سلطان احمد این شهر را بوی سپرده امیر تیمور
گورکان نفس نفیس خود بدینجا آید شهر را تسلیم نمایی و الا ابواب دار السلام بر روی جهانگشایی و لشکر انجمن فرج را فرو بسته داشت و کلانی
پایه سریر اعلی را در موصل خاسه باز دوی کیهان پوی رسید و آنجا از فرج شنیده بود معروض داشتند لاجرم پادشاه والاحشم عزم یورش
بغداد جزم کرده و فرموده که از کشتی ها جسری ببستند و یلیه دفعه تمام اردوی سپهر احتشام از آب گذشته و از راه التون کوپری طی منازل نموده
خرامیده بکنار دجله نزول آب در مقابل دروازه قریه العتاب خیمه های سپهر فرسا افراشتند و قبه بارگاه را از آشیانه طاوس سدرة المنتهی در
گذشت و در وقتی که شاهباز زرین بال آفتاب سایه بر برج سرطان افکنده بود و از غایت حرارت هوا آب دجله چون ریگ تفسان می جوشید
مبارزان موکب همایون اطراف و جوانب شهر را فرو گرفته و آغاز جنگ کردند و نقیبان آهنین چنگ بی لبث و درنگ روی بکار خود آوردند
و در اثنای اشتغال ابطال رجال بمحاصره و قتال دو چوبه تیر از شست تقدیر گشاد یافته یکی بر مقتل خواجه علاء الدین مسعود سمنانی خورد و دیگری
مقتل خواجه امیر الزمانی در آورد و در آن ایام فرج شقاوت فرجام با جمعی از جاهلان عاقبت انجام دست انجام بتیر زبان گشته فدایی وار می کوشیدند
و تقدیم مقدور در مقابله و مقاتله جنود منصور لوازم سعی و کوشش بتقدیم می رسانیدند و چون فرج را یقین معلوم بود که امیر تیمور گورکان خود از ظاهر بغداد
رسیده است تحقیق آن حضرت را ای شناخت برسالت ارسال داشت تا خبری بتحقیق بیاورد و آن قاصد بدرگاه عالمپناه در آمده و بواسطه

تحت فرج را بعرض رسانیده نوازش یافت و بازار دیده و آنچه دیده بود و شنیده بافرج در میان نهاده فرج از روی عناد و حاسد را المکذب متهم
داشته در مقام مقاتله و مجادله ثبات قدم ورزید و چون مدة محاصره بچهل روز کشید و در شهر قحط و غلا شیوع یافت مردم از فرج ملال زده
گریزان گشته خود را از بارو می انداختند و بموکب همایون میپیوستند فرج عاجز شده پیغام فرستاد و روز یکشنبه بیست و هفتم ذی قعده سنه ۸۰۳
نیم روز که بغدادیان در حرارت آفتاب تاب ایستادن نیاورده خود را بر سر چوبها تعبیه کرده و بجای خود بر افراشته بودند سپاه ظفر پناه
یکبار روی بشهر آوردند و نردبانها بر دیوار نهادند و طنابها بر کنگره انداخته چون مور و ملخ هجوم نمودند و پیش از همه کس امیر شیخ نور الدین منقبل بالارتفاع
رایت نصرت آیت برافراخت و متعاقب دیگر امرا و سپاه داران برزبر برج برآمدند و از آواز نقاره و نفیر و افغان سورن و کرنای مصراع زمین چون
آسمان بر خواست از جای * و لشکریان رخنه در دیوار افکنده از اطراف و جوانب در بغداد ریختند سورت فتح الکبیر و نحو دار و دهشت محشر
بر بغدادیان ظاهر گشت و از هر طرف راه غایت لشکر منصوب فرار یافتند راه خلاص و نجات مسدود ساختند زیرا که چون جنود ظفر ورود تمامی مسالک
خروج و دخول را محفوظ و مضبوط ساخته بودند لاجرم نوبه فعل الی فرج من سبیل از نفاذ خلایق بر آمد و بسیاری از بیم اژدهای سنان جای دشتان
گوشت بدن را طعمه نهنگان دجله ساختند و فرج در آن شده با دختر خود در کشتی نشسته بجانب بالای آب گریزان شد و سپاه نصرت پناه کنار
آب رفته بغول بیابان آتش بار دمار از روزگارش بر آوردند تا از روی اضطرار خود را در دجله افکنده و شعله حیاتش انطفا پذیرفت و چون جمعی
از متعینان لشکر نصرت نشان و بسیاری از افراد اختیار در وقت محاصره رخت هستی بباد فنا داده بودند قهرمان قهر قتل تمامی مردم شهر فرمان
فرمود و ربع مطاع نفاذ یافت که هر نفر از ملازمان سری بیاورد و سپاهی که بود سر خط فرمان صاحبقران عالیجاه نهاده کمر اجتهاد و جهت انقیاد
بر میان بستند و مضمون مصراع از شاه یک اشارت از ما بسر دویدن * ملفوف در پای اهتمام در راه طلب سرها دند و از اهل صغیر و کبیر و
وهر را مالک شعیر میفروختند و دنیانه حسب مرد و زن و غنی و فقیر بی تفاوت میسوختند بیت بسوخت آتش قهر تو خلق را خشک *
چنین بود چو افتد بر زوار آتش * و از سادات و علما و صلحا هر کس نتوانست خود را بدرگاه خلایق پناه رسانید سالم ماند و عاطفت پادشاهانه
آنجماعت را ماکول و ملبوس و جامه واقع عنایت فرمود و سفارش نمود که ایشان را بجایی رسانند و چون کارکنان دار السلام بحکم
از هم بگذشت عمارات و مساکن منهدم شده با خاک راه یکسان گشت مگر مساجد و مدارس و خوانق که از حکم مستثنی بود و الحی در تخریب
و انهدام آنها سعی نمود و مضمون همایون وان من قریة الا نحن مهلکوها قبل یوم القیامة در شان بغداد ظهور انجامید و بانی نیازی بر آن دیار فرید
مقتضی فحوای و یهلک الحرث و النسل بوقوع رسانید و ذلک تقدیر العزیز العلیم مصراع چاره کار نیست جز تسلیم ذکر مراجعت امیر تیمور
گورکان از بغداد و آذربایجان و تقرر یافتن از جانب امرا و دیوانیان چون آب دجله از خون کشتگان سرخ گشته و بوی گندگان زنگ ارغوان
گرفت و هوای بغداد از تن جیفه مردگان مانند نکهت انفاس خسیسان سمت تعفن پذیرفت امیر تیمور گورکان در اوایل ذی حجه سنه مذکوره
رایت نهضت بجانب تبریز بر افراخت و در اثنای طریق لشکر ما وراء النهر را که در ارکن از راه تبریز [illegible]
یعنی از خلق و حرکت
مغلوب ساخت و بعد از طی منازل در یلاق آق شهر نزول اجلال فرمود و در آن مقام سادات عظام و علمای کرام و اشراف و اعیان تبریز که برسم
استقبال آمده بودند شرف ملاقات حاصل نمودند و صاحبقران دوست نوازش بآن فرقه صاحب التعظیم لوازم اعزاز و تکریم بتقدیم

رسانیدند و روز دیگر پایه سریر سلطنت مصیر مجلسی عظیم منعقد گشت و در آن محافل سخن از تحقیق مسایل دینی و تفتیش دلایل یقینی میگذشت
و از آنجا جانب رایت گیتی فروز پرتو وصول بر اوجان انداخته کوشک ماداقی از نزول صاحبقرانی غیرت افزای قصر آسمانی شد و چون چند روز
در آن مقام عیش و نشاط گذرانید خرم و مسرور بتبریز رفته در دولتخانه فرود آمد در آن اوان خواجه شرف الدین علی جهانی از هراة و خواجه [illegible]
الدین قوتی [illegible] بدرگاه فلک اقتدار رسیدند و چون خواجه علاء الدین مسعود سمنانی در بغداد کشته شده بود این هر دو خواجه منصب
وزارت مشرف گشتند و جمعی از نویسندگان چنانچه عادت ایشانست بدیشان پیوسته بر امیر جلال الاسلام و خواجه محمود شهاب و خواجه اسمعیل
خوافی تقریر کرده در قید و حبس انداختند و مال کلی بر هر یک تحمیل واقع شد و محصلان جلال الاسلام را آنقدر تعذیب و شکنجه نمودند که تحمل گشته
کاردی بر خود زد و اما چون کاری نبود جراحات زخم او را دوخته تا التیام پذیرفت و امیر تیمور گورکان نیز خود او را سر داران لشکر نازک بوده دیگر در هیچ ماده سخن بکار
و هم خواجه محمود شهاب بعد از نقد و حبس تسلیم نمود برد و پس از سبب متوسط العقب فرا یافت و خواجه اسمعیل خوافی دفتر نام [illegible]
آب زلال گشت و نموی داد هر روز بر دولتی می نشست و بدیوان از مردم چیزی طلب و آنچه از دوست و دشمن میگرفت از خرج محصلان محصل
می آمد در آن صاحبقران کشورگشای از تبریز عازم نخجوان گشت و در منزل قراقوج خواجه اسمعیل را گرفته در سر اردو بازار بردار کشیدند ذکر نهضت
رایت نصرت آیت از نخجوان و قشلاق فرمودن در قراباغ و آمدن سلطان احمد ببغداد و فرار نمودن او بجانب روم
امیر تیمور گورکان بعد از آنکه مدتی یکماه در حدود نخجوان کامیاب و کامران اوقات گذرانید از جانب ارجستان برادر ملک گرگین با پیشکش فراوان
بدرگاه عالمپناه رسیدند عزم قشلاق قراباغ نموده از راه گنجه و بردع نهضت نموده در بیست و دویم ماه ربیع الاخر سنه اربع و ثمانمائه لوای
کشورگشای سایه حصول بر آن دیار انداخته قبه بارگاه خسروی اقتدار و شاهزادگان کامکار باوج فلک دوار افراخته شد و در آن اثنا خبر آمد که میرزاده
محمد سلطان که بموجب فرمان واجب الاذعان از سرحد مغولستان بر افتخای سیف متوجه حضرت صاحبقران اقبال آشیان بود چون بنیشابور
رسیده جناب امارت مآب ودیعت حیات بمتقاضی اجل سپرده و شاهزاده حشمت آیین او را تجهیز و تکفین کرده و روی بمقصد آورده حالا از اردبیل
گذشته است و در آق تیم منزل گزیده صاحبقران بمجرد استماع این خبر از فوت امیر حاجی سیف الدین متاسف گشت و از وصول میرزا محمد سلطان و امیر زادگان شاد گشته
شاهزادگان و نوئینان را باستقبال آن درج دولت و اقبال مامور گردانید چون ایشان بموجب فرموده عمل نموده از آب ارس گذشته در کنار آب
فوالین شرف ملاقات دست داده و از آنجا نهضت نموده مسارعت نموده بقراباغ رسیده با اتفاق عازم پایه سریر خلافت مصیر شدند و چون میرزا محمد سلطان
به امیر بزرگوار سر از ولایت زانو زده و تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه گذرانید و صاحبقران دریا نوال آن قرة العین سلطنت را در آغوش
مهربانی کشیده و بمطالب دولت اشارت فرموده چند روز بعیش و طرب بسر برده اصناف نوازش و انعام در باره میرزا محمد سلطان بجای
آورد از طبقات نفوذ اسب مرصع مزین بزین زرین بوی بخشید بعد از آن عزم شکار فرموده در اثنای افکندن آهو و نخجیر بخاطر مبارکش رسید که بر مرغزار افتاده
کار آگاه شهریاران نامدار یادگار مانده بود بنا بر آن بر خاطر خطیرش خطور نمود که چنانچه آثار پادشاهان گذشته را مشاهده میکنیم باید که بعد از ما نیز
سلاطین آثار خیرات ما را ملاحظه فرمایند و از آب ارس بحفر نهری فرمان داده و قواجیان زمین برا قسمت کرده بیست یکماه جوی کنده شد
کرده فرسخ طول داشت و آنرا نهر ارس موسوم گردانیده چندین قری و قصبات و باغات به آب جوی احداث یافت و در آن زمستان خبر

تیمور گورکان رسید که سلطان احمد جلایر نوبت دیگر بخیال جهانبانی از روم به بغداد آمده و دست برد را آن خطه گاشته بنابر این صاحبقران
کامران جارقجی از شهزادگان و خویشان نامزد دیار عرب فرمود و اشارت فرمود که هر فوجی از راهی توجه کنند و مواد استخلاص سلطان احمد را از آن ولایات
منقطع گردانند و حسب الحکم امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیر سلیمانشاه و جهانملک و پیر علی تاز از راه لرستان و خوزستان متوجه واسط گشته
و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه بصوب بغداد روان شدند و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین روی به بعضی دیگر از ولایات عراق
عرب آورده و امیر برندق بن جهانشاه با فوجی از امرای جلادت پناه تاخت جزیره را پیش نهاد همت کردند اما امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه چون که
به بغداد رسیدند سلطان احمد آنقدر از سر رسیده شده که مجال جامه پوشیدن نداشت و با پیراهن خود را در کشتی انداخت و باتفاق پسر خود سلطان
طاهر در آن طرف آب بر اسبان باد رفتار سوار گشته بطرف حله گریختند و امیر جهانشاه ایشان را تعاقب نموده و سلطان احمد جسر بریده بجانب
جزیره خالد و نالک بیرون رفت و امیر جهانشاه و رفقا باز گشته و سایر امرا و شاهزادگان هر یک رسیدند از مخالفان هر کس را که یافتند طعمه شمشیر
و سران را تیغ بیدریغ گذرانیدند و آن زمستان در عراق عرب بپایان رسانیده بودند در اول بهار [illegible] خالص که در دوازده فرسخی بغداد است بهم پیوسته
و عازم اردوی همایون گشتند ذکر استشعار از جسارت ایلدرم بایزید و ایلچی فرستادن او نزد پادشاه صاحب [illegible]
در آن اوان که امیر تیمور گورکان در فتح بلاد شام لوازم اهتمام بجای می‌آورد قیصر روم ایلدرم بایزید خبر یافت سلطان احمد جلایر و امیر قرایوسف لشکر
باز بخاک کشیده آن طعمه را مستخر ساخت و شفاعت سلطان احمد از سر گرفته طهرتن که گذشته بار دیگر حکومت ارزنجان را بوی داد اما زن و فرزند او را
برسم نوا با خود بر سر برده و در آن وقت امیر تیمور گورکان از تبریز بجانب قراباغ امیر طهرتن بملازمت شتافته کیفیت حال عرض کرد و زبان آورد که ظاهرا
قیصر از آن جسارت نادم و پشیمانست و داعیه دارد که ایلچی فرستاده زبان اعتذار و استغفار بگشاید مع ذلک غایت همت عزم [illegible]
توجه بجانب روم بود و در مجالس گاهی باظهار ما فی الضمیر زبان الهام بیان گشوده و خبریت آنحضرت در آن عزم و هم شیوع یافته بعضی از ناصحان
مشفق بعبارات موافق ایلدرم بایزید را [illegible] مصالحت ترغیب نمودند و چاران قیصر یکی از قضاة آن ولایت را [illegible] علم سال
داشت و ایشان در قراباغ اران بآستان صاحبقران کامران رسیدند و نامه ایلدرم بایزید را که از مضمون آن رعایت [illegible] اطاعت
مفهوم میگردید بعرض رسانیدند آنحضرت فرمود که بایزید را بگویید که چون رومیان پیوسته با کفار فرنگ جنگ میکنند من بالطبع خواهان توجه بجانب
ایشان نیستم زیرا که نمیخواهم که از مرور عساکر منصوره دیار اسلام ویران شود و تیغ موجب شماتت اصحاب کفر و ظلام گردد اما قرا یوسف که [illegible]
سلامت از ضرب تیغ سپاه نصرت شعار [illegible] مناسب [illegible] بجانب [illegible] از قلم رو خود
اخراج کند تا بین الجانبین [illegible] تبدیل یابد در وقت توجه بغزای کفار [illegible] احوال [illegible] و یکی از فرزندان خود را بجانب
ما روانه گرداند و اعتبار فرزند خود داشته از فنون تربیت و عنایت [illegible] طهرتن را باز فرستد
صاحب تاریخ ظفرنامه این سخنان را [illegible] و ایلچیان بقبول این سخن زبان گشاده صاحبقران کامکار عزم
شکار سوار شد و بعد از فراغ از آن مهم ایشان را خلعت و کلاه و کمر بخشیده اجازت مراجعت داده فرمود که من بر علاقه کیلوم که در این زمستان هم انجا
قشلاق میکنم و اول بهار بجد و روم میشتابم اگر قیصر را آنچه فرمودیم بجای آورد فهو المراد و الا بیت بهنیم تا آسمان علمه

کرا گردون آرد بچنگ کشنده و بایزید بی‌تحاشی آن مجلد را برسم رسالت مصحوب ایلچیان گردانید تا بعرض ایلدرم بایزید رسانند [illegible]
داری [illegible] قرا یوسف را چنانکه گفته‌ایم بنفس [illegible] و یکی از خواص خود را بجانب [illegible] و شرار و خلعت
مخالفت و فساد بر صفحات احوال [illegible] والتوفیق من الله المجید و منه الاعانة والتایید گفتار در بیان توجه صاحبقران عالیمقام بجانب بلاد قیصر
سلاطین سایه پروردگار رند ❁ که در شوار جهان آسمان شمار رند ❁ بود اطوار ایشان نوع دیگر ❁ نباشد کار ایشان جز بفرمان ❁ مخالف گر بود دهر [illegible] ❁
گرد دو در [illegible] ایشان مدارا ❁ بسان گوهران [illegible] شناسند ❁ ز میدان [illegible] ❁ جام اهتمام تیر تدبیر ❁ کند [illegible] ❁
نظیر این تقریر و شاهد این تحریر حال صاحبقران کشورگیر است که با وجود انواع اسفار مشقت آثار و وقوع تکرار معارک و پیکار که در آن چند سال
متعاقب و متواتر عساکر حضرت [illegible] پیش آمده بود و [illegible] دولت ایلدرم بایزید [illegible] و بخلاف مقتضی رای امرا
[illegible] توکل بر تایید ملک [illegible] عزم سلطانه کرده متوجه ممالک روم گردید و چنانچه تفصیل آن [illegible] وقت [illegible]
دمار بر انداخت و قیصر [illegible] داده اسیر و دستگیر ساخت [illegible] این مقال [illegible] احوال آنکه چون در زمستان سنه ۸۰۴ [illegible] از طبیعت عالم
زایل شده [illegible] سلطان بهار ظاهر گردید صاحبقران کامکار را خیال توجه بجانب روم بر خاطر خطیر جلوه نمود و در بعضی از مجالس [illegible]
[illegible] امرای کبار [illegible] باطن بر این عزیمت [illegible] که روم مملکتی است در غایت وسعت و ایلدرم بایزید با جنود آسوده
[illegible] و محاربت [illegible] میدان قتال [illegible] صلاح آن [illegible]
[illegible] و حضرت صاحب [illegible] اتفاق شمس الدین الالینی [illegible] در مجلس صاحبقرانی
[illegible] رومی [illegible] و منجمان [illegible] یورش [illegible]
و چون شمس الدین این سخن [illegible] صاحبقران [illegible] اهل نجوم [illegible] شمس الدین
[illegible] و امیر جلال الاسلام جرات کرده فی الحال [illegible] یورش بخلاف رای امرا و [illegible] اصحاب تنجیم [illegible]
[illegible] آلهی و قوت دولت پادشاهی امید میدارم که فتح روم [illegible] قیصر اسیر و دستگیر شود و صاحبقران [illegible]
دفع [illegible] مولانا شهاب الدین عبد الله [illegible] افاضل حکمای دوران [illegible] فرمود [illegible]
اوضاع کواکب استفسار نمود [illegible] مولوی جواب داد [illegible] تقویم امسال [illegible] طالع دولت روز افزون
در غایت قوت است و اختر شوکت دشمن در نهایت ضعف و چون در آن اوان ذوذنابه در برج حمل طلوع کرده بود مولانا عبد الله [illegible]
[illegible] در مجلس همایون [illegible] ذوذنابه [illegible] ذوذنابه در برج حمل جانب
مشرق [illegible] و جانب مغرب [illegible] قرار داده‌اند و در برج حمل [illegible] از جانب مشرق آمده بر بلاد روم [illegible]
و ملک روم گرفتار گردد [illegible] الاطمینان تمام یافته روز یکشنبه [illegible] ماه شعبان موافق اول روز نوروز جلالی و مطابق [illegible]
از قراباغ اران متوجه بیابان [illegible] نظم [illegible] ❁ [illegible] روم ❁ بجنبید و در جنبش آمد جهان ❁
فلک [illegible] جهان ❁ و چون [illegible] رسید [illegible]

دو قرب دویست نفر از کرجیان ایلجان دران توطن داشتند و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافته عساکر ظفر آثار فی الحال روی تسخیر آن حصار آوردند
و مدت پنج روز بمحاصره و محاربه پرداخته روز ششم فتح میسر شد و مشرکان از ضرب شمشیر آبدار غازیان بآتش دوزخ پیوستند قلعه با خاک راه یکسان گشت
بعد از ان مرقوم بنابر کمال سپاه اشتباه آورده عفو پادشاهانه اورا جان امان بخشید و صاحبقران کشورستان ازانجا بادولت رفته خواتین
و آقایان و شاهزادگان خورد سال را بجانب سلطانیه بازگردانید و [illegible] همایون اتفاق افتاده صحرای ارزروم مضرب خیام عساکر نصرت
هجوم شد و شاهزادگان و نوئینان از عراق عرب رسیده [illegible] بودند دران یورت بموکب عالی پیوستند انگاه صاحبقران کشورستان کمند تسخیر بر قلعه کماخ
انداخت و آن قلعه بر روی سنگ پاره واقع شده [illegible] بمعراج آن نردبان از طبقات سموات بایدساخت و در پیرامن آن دره ایست
عظیم و در دامن آن باغات و بساتین بسیار بر کنار فرات خوشگوار [illegible] در فصل بهار [illegible] صغار طیور
بجثه عصفور [illegible] آورده [illegible] می آید و اهالی انجا آنرا جمع آورده نمک سود میکنند و در اوانی و ظروف ذخیره میسازند و هرچه دران
دو سه روز گرفته [illegible] بزرگ شده [illegible] آن قلعه در رفعت [illegible] است و در غایت رفعت و متانت آن [illegible] فلک [illegible] و امیرزاده
محمد سلطان متکفل فتح آن حصار گشته با طایفه از امرا و بهادران و فوجی از سپاه ظفر نشان بدان جانب شتافت و ایام محاصره دوازده
روز امتداد یافته آخر الامر شیران بیشه پیکار چون [illegible] بر آن حصار دویدند و آن حصن حصین را از روی قهر و غلبه مسخر ساختند خبر فتح بعاطفت
عالی گهر رسانیدند و آنحضرت با موکب مبارک در رکاب آورده بدان جانب خرامید و نظر احتیاط در آن قلعه گماشته [illegible] آنرا [illegible]
گردانید و [illegible] اعلام گردون مماس ازانجا نیز در حرکت آمده چون پرتو وصول بر ولایت سیواس انداخت [illegible]
رسالت نزد ایلدرم بایزید رفته بود با جمعی از ایلچیان قیصر باز آمده و فرستادگان [illegible] خوب [illegible] دریافته [illegible]
و دو سر اسب [illegible] گذرانیدند و [illegible] مدعای صاحبقران [illegible] شنیده [illegible] از استماع این سخنان [illegible]
بکلمات [illegible] سعادت [illegible] مساعدت [illegible] نصیحت و نیکو [illegible] ایلدرم بایزید هر دم [illegible]
می پوید [illegible] قرا یوسف [illegible] کماخ را [illegible]
[illegible] این [illegible] آمده [illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] **ذکر نهضت صاحبقران ظفر قرین بجانب قیصریه و انگوریه و رزم [illegible] ایلدرم بایزید [illegible]**
صاحبقران هفت کشور در صحرای سیواس [illegible]
[illegible]
و روز دیگر [illegible] قیصریه [illegible]
[illegible] امیر شیخ نور الدین و امیر برندق [illegible]
آن قلعه مسخر شد حضرت صاحبقران رایت عزیمت بصوب قیصریه برافراشت و بعد از شش روز از سیواس بقیصریه رسیده
[illegible] آن [illegible] سپاه ظفر پناه [illegible] بر کنار آبی بزرگ که آنرا [illegible] گویند

قطع مسافت نموده انگاه اطراف انگوریه رفته روز چهارم اراضی قرشهر معسکر نصرت شعار گشت و دران مرحله اول امیرزاده ابابکر و امیر شیخ
نور الدین بخدمت آمده [illegible] سپاه ایلدرم بایزید نمودار [illegible] فرمان واجب الاذعان نفاذ یافته لشکریان روی بسوی دشمن کرده
فرود آمدند و طریقه حزم مرعی داشته گرد اردو خندق کندند و [illegible] مستحکم گردانیدند و رایت نصرت آیت ازانجا نیز در حرکت آمده چون
سایه وصول بر انگوریه انداخت یعقوب نامی که کوتوال آن حصار بود برج و باره را مضبوط ساخت و دروازه را ببسته ابواب فساد بازکرد
و بهادران موکب ظفر شعار روی جلادت بحصار نهادند و مخالفان آغاز انداختن تیر و سنگ کردند دران اثنا خبر رسید که ایلدرم بایزید [illegible]
اردوی عالی منزل گزیده [illegible] بشارت علیه سپاه دست از جنگ انگوریه باز داشته [illegible] آب را از عقب [illegible]
[illegible] فرود آمدند و دران شب لشکر منصور از هجوم سپاه روم [illegible] تمام داشتند و از وقت جولان جیش حبش در فضای سپهر [illegible]
طلوع ترک رومی روز خیالات عجب بر لوح خاطر می نگاشتند و ایلدرم بایزید لشکری داشت در غایت کثرت و استعداد و همگی اوقات
ایشان مصروف [illegible] و سپاه [illegible] از مدت [illegible] در سفر بودند و با دشمنان قوی دست [illegible]
صاحبقران سعادت [illegible] شب را [illegible] از حضرت باری [illegible] طلبیده و وقت [illegible] صبح صادق که رایت زرکاری آفتاب
شرقی [illegible] در فضای سپهر زنگاری بلند گردید [illegible] بر [illegible] خواجه [illegible] از مشغولی فرموده [illegible]
جوشن پوش و مبارزان پرخروش فوج فوج **مصراع** چو دریای جوشان هنگام موج [illegible]
فلک [illegible] آفتاب [illegible] سپاه حضرت [illegible] امیرزاده شاهرخ و امیرزاده
خلیل سلطان [illegible] امیر سلیمانشاه و امیر یادگار اندخودی و رستم طغابوغا و سونجک بهادر و دولتتیمور [illegible]
[illegible] ایشان امیرزاده سلطان حسین بود و علی سلطان تواچی و موسی توبوغا [illegible] فیروزی آثار علم شوکت و اقتدار
امیرزاده پیر محمد [illegible] امیر شیخ نور الدین و امیر برندق و علی سلطان قوچین [illegible]
و سلطان سنجر حاجی سیف الدین [illegible] و امیر شیخ ابراهیم شروانی [illegible] امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه
و امیر [illegible] و توکل برلاس [illegible] صاحبقران [illegible] از مطلع قول طلوع نمود و جمعی کثیر
[illegible] اطراف قلب [illegible]
[illegible] امیرزاده [illegible] شیخ [illegible]
و یوسف [illegible] خواجه [illegible] محمد قوچین [illegible]
[illegible] شمس الدین [illegible]
بوده [illegible] محمد [illegible] شیخ محمد [illegible] حسین [illegible]
[illegible] جلال الاسلام [illegible]
سونجک [illegible] خواجه محمد خلیل [illegible] شیخ حسین [illegible]

واتفاق تواجی و سلطان برلاس و عبدالکریم حاجی سیف الدین و عادل و قطب الدین سلیم و جنید ایرن و خواجه ملک و توغلق حیی و شیخ
حاجی سیف الدین و پیر محمد شنکوم و شیخ ارسلان کلیب خانی و دولتخواجه برلاس و الیاس خواجه لبلب خانی و یوسف برلاس و علی عباس
و سید خواجه و شیخ علی بهادر و اقتان تواجی و اسکندر شیخی و شاه شاهان سیستانی و ابراهیم قمی و شاه توران سیستانی و شیر اول و پادشاه
توران و دیگر سرداران **نظم** شد از آهسته قلب مخترنیب ۞ زیر آن مستقلان جیش رکیب ۞ و در هراول قول امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد
جهانگیر شیخ و برادرش امیرزاده اسکندر و از نوینان نامدار امیر شمس الدین عباس و کمیر شاه ملک و الیاس خواجه و شیخ علی بهادر و زمره دیگر از
گل تهور قرار گرفتند و امیر تیمور گورکان جبل قشون آراسته در جیش خویش باز داشت که از هر طرف کومک احتیاج افتد فوجی از آن بدرآرد از اکثاب
و شسته و جنید زنجیر پیل شکوه مند بستون مانند را از تجایا آرام خنایم هند و ستان بود و طلسیم انداخته و با سلحه و اسباب رزم متکمل ساخته
بر بالای هر یک فوجی از اصحاب قبضه کرده تنک ثبات ابن تیر قضا هر از نفاط شدی و جمعی از آتش باران و نفط اندازان متعدد و مهیا شده
مقدم بر صفوف جنود ظفر ورود بایستادند **القصه** تعبیه مبارزان حشر علیه بر جهت و آهستگی صورت یافت که بل ظفر و اقبال و شیفته بر جم اعلام
ایشان شد و کوس بسیر کلام بکام اراحت راند کام و مرام ایشان گفت **مثنوی** سپاهی بر آراست صاحبقران ۞ که از نیزه نیستش آسمان ۞
سراسر کامکار و شمشیر زن ۞ بجان رزم خواه و بدل تیغ زن ۞ زره پوش کرد و آهن قبا ۞ در آهن نهان گشته سر تا بپا ۞ و از آن جانب ایلدرم بایزید نیز بترتیب
و آراستن سپاه خود قیام نمود و در قبل میمنه پسر خود برابس اقرنجی که برادر زنش بود و ملازمت هزار مرد تشیر زن از لشکر افرنج باز داشت
و ایشان مجموع متلبس بلباس آل عباس بوده و در قبل میسره پسر بزرگتر خویش سلمان چلبی را با جمعی کثیر از امرا و سپاهان ولایات ایشان
تعیین کرده و خود در قلب با کوفت سه پسر دیگر موسی و عیسی و مصطفی را در عقب قول مقرر ساخت و محمد چلبی که از همه اولادش بود و دیگر
منصور شده و با سایر امرا مشهور مثل بالدقوج پاشا و علی پاشا و جنید بیک و تمورتاش و خواجه فیروز و عیسی بیک و حسن پاشا و چلبی
و مراد پاشا و یعقوب و یوسف و اینل طرابق و منکری برش و احمدی و پیر طاهر محمدی و مقبل پاشا و غیر ایشان از شجعان بر دل در فوج
مناسب قرار گرفته **شعر** دو لشکر گویم در آهن دو کوه ۞ هم از آن شود فرو شکوه ۞ میان دو دیوار آهن بنا ۞ یکی کوه آمد ز شمشیر خارا ۞
ذکر محاربه امیر تیمور گورکان با ایلدرم بایزید و استیلا و قهر و ظفر و غلبه صاحبقران **و گرفتار شدن قیصر و تفصیل آن وقایع عجیب** چهاشنبه روز جمعه نوزدهم ذی حجه سنه ۸۰۴
موافق ایت ییل باین ترتیب و آیین دو پادشاه در خشم و کین در برابر یکدیگر رسیدند و سپاه دو طرفین مانند دو دریای اخضر از باد صرصر در تموج
آمده نریوسوی و نفیر باوج فلک اثیر رسانیدند صبر و شکیب از دل مبارزان رمیدن گرفت و صنع تیر از تن شیران تکاپو کمان چه از آغاز نهاد
بر جبین قمر و عیبی افکنده و تخت روی بیش آورده و خلاستان پهلوانان زبانه کشیده و زبان طعن دراز کرده و شمشیر بهنگ آهنگ ربودن لباس
حیات جوانان انداخت و از گرد سنگ سرا و گشت از زخم مساخت **نظم** جگاجاک شمشیر بنمود فرق ۞ زمین را به یاقوت گرده غرق ۞
سرا خون کرد نازک اهل روس ۞ برآورده هم تاج فرو کوس ۞ جهان ریخت گویال بر رو حلب ۞ از کوهی ایاسی پیر تیخ نیک ۞ و در آن روز بخت
میرزا ابابکر بکری مسابقت در میدان مبارزت را نه و از قبل برانغار سپاه نصرت شعار بر جوانغار مخالفان تاخت و از زخم پیکان تیر خدنگ
اسکس ناموس سلمان چلبی را چون الکینه حلبی از غرب در هم شکست و امیر جهانشاه و امیر قراعثمان نیز بدان جانب حمله کرده دست جب

رهیان را بر هم زدند و محمد چلبی که والدرشد قیصر بود و لکیر شیخی نشسته از روشت در آن معرکه استیز و آویز بسیار اظهار نمود و چون طاقت
مقاومت با سپاه منصور مقدور نیست بر رشید بنید اضطرار روی اطرفی بیرون رفت و امیرزاده محمد سلطان ابوعمان صاحبقران گیتی ستان
جلو و جوانغار شتافته بر تیغ صاعقه نمودش بر فرق بداندیش دشمنان شتافت و پیر برلاس افرنجی در برابر شاهزاده دست با استعمال آلات
قتال برده مبارزت اظهار کرد و طرف از روز بوقوع انجامید **مثنوی** گمی قیصر دریای توران ز موج ۞ رسانید آب بطوفان به اوج ۞ گمی آتش ز هیبالن تیز
جهلوق برکرده و ستیز ۞ آخر الامر آثار ضعف و عجز بر رومیان پدیدار شد و صاحبقران گیتی ستان تمامی اعیان سپاه ظفر نشان را فرمود تا
یکبار حمله بدیشان بردند و شاهزادگان و امرا حمله کرده **نظم** دو لشکر بهم بر آمیختند ۞ ز ابر قیامت بر انگیختند ۞ سحاب تیغ از سبل بار ان
خون ایشان گرد و فضای معرکه بیجا فرو نشاند و شعله سنان جان و جنیدان برافروخت که مرغ روح کشتگان را در جوف هوا بسوخت **بیت**
سنان آتش الیم برافروخت ۞ بس مرغ را در هوا سوخته ۞ و در آن حین امیرزاده رستم و شاه محمد سلطان قشون قشون از دریا بر آمد
ایستاده بودند از هجاجی ایشان بر آمده و ایلدرم بایزید با سپاه قول بر شاهزاده حمله کرده و او جا پایی قدم استوار نمود و در آن ملیدی با بیسته
لشکر روم را بنظر احتیاط در آورده بیشتر ایشان را عاجز و پریشان یافت و بیشتر بر قیصر شکسته شده بارد دیگر سوار و پیاده بسیار جمع بودند
و امیر تیمور گورکان ایلدرم بایزید را بر ان فیدی جمع و باتفاق امیرزاده شاهرخ و میرزا امیرشاه و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه و بر جانب
دو لشکر منصور آن بیشه را احاطه نمود و قیصر تا آخر روز پای تحمله و ثبات محکم کرد و هنگام غروب که وقت زوال آفتاب اقبالش بود از مقابله و
مقاتله عاجز گشته ترک ستیز گفت و راه از پیش گرفت و چون سیل تو ان از بالا رو بنشیب آمد و سپاه منصور که وی را دنبال کردند و دست
به تیر و کمان بردند و **بیت** شتابان شاب پیکان الماس گون ۞ بدو رسانید سیلاب خون ۞ و قیصر از اسب با دو صد از ان دریای خون خوار
فرو دالکیار رسید و میرزا بهرنه جاهر لسانفت می بود و سلطان محمد خان باغوجی از نهاد ران بنگامشکی ایلدرم بایزید را بر اسب برانگیخته بود نمیر
و اوراگرفته در وقت عشا بدرگاه پادشاه مظفر لوا آوردند **بیت** رساندش بنزد یکانی ایلیان ۞ بدرگاه صاحبقران زمان ۞ در ظفرنامه و مطلع سعدین
مسطور است که چون صاحبقران منصور شنود که قیصر را دست بسته میرسد بسته حاضر گردانیده اند فرمود که او را دست گشاده بتعظیم و احترام
تمام در آوردند فود و مقالات اوتو انحضرت امیر مرحوم در روضه الصفا از والد بزرگوار خویش سید خاوند شاه رحمه الله نقل نموده اند که سید احمد
ترخان که در اوقات یکی از حاضران مجلس صاحبقران بود گفت که ایلدرم بایزید را دست بسته بپایه گاه محشر در آوردند و آنحضرت بحث قیصرا
همچنان در دست لکث نگاه فرمود تا دست او را کشاده نشانند و باتفاق محمد خان امیر تیمور گورکان در آن محل بزبان عتاب از روی رفق قیصر را گفت
هر چند ظهور خیر و شر منوط و متعلق بارادت قادر مختار و خالق لیل و نهار میباشد در عالم موجب اسباب این همه محنت که بتو رسید خود بودی
زیرا که در قبول هر نیاتی که از تو التماس کردیم مضایقه مینمودی بین الجانبین طریق موافقت مرعی بود و بواسطه عبور موکب منصور گرد ملال بر
ساحت احوال سپاهی و رعیت این دیار نمی نشست و مع ذلک الملک را معلوم است که اگر قضیه بر عکس واقع میشد و ترا ظفر و نصرت
دست میداد از آثار سخط و غضب تو بر امور ما علیم در باره من و لشکریان بوقوع می انجامید الکنون لشکر لله این فتح و فیروزی در باره تو
و اولاد و متعلقان تو هیچ اندیشه جز نیکو نکنیم قیصر که سر بخاطر او مد و ایلدرم بایزید بجرایم خویش معترف شده زبان بدعا و ثنا برکشاد و ... .

تیمور گورکان مراحم خسروانه شامل حال قیصر گردانیده خلعتی پادشاهانه در تحت قابلیتش پوشانید و مواعدهای جمیل دل پریشان او را ابواب سلامت
ایلدرم بایزید بیرون آن عواطف و اشفاق مشاهده فرموده معروض داشت که فرزندانم موسی و مصطفی در معرکه با من بودند امید آنکه فرمان
تفحص حال ایشان مشمول نمایند و هر کدام را که ظفر یابند بمن رسانند در ساعت تواجیان بموجب فرمان حضرت صاحبقران باطراف و جوانب
شتافتند و بعد از چند روز موسی را گرفته بآستان فلک آشیان آوردند و مکارم اخلاق صاحبقرانی قیصرزاده را نیز خلعت فاخر پوشانیده و نزد
پدر فرستاد و دران ایام از دلیر بیارگاه و فلک اشتباه خرگاهی تیکاف جهت قیصر بر افراشته بودند و جمعی بر پاس و پاسبانی
بمحافظتش قیام می نمودند **ذکر شمه از تتمه احوال ممالک روم و انتقال قیصر و امیرزاده محمد سلطان بجوار حضرت حق سبحانه**
و چون امیر تیمور گورکان از هجوم سپاه روم فراغت یافته قرین فتح و نصرت در مرغزار الکوریه نزول اجلال فرمود یعقوب اوغلان کلید
قلعه الکوریه بآستان علیه آورده حال اولی از آن بلده بحصول پیوست و هم دران ایام فرمان همایون نفاذ یافت که امیرزاده محمد سلطان
و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و امیر شیخ نور الدین و امیر سونجک بهادر که دران زمان تختگاه قیصر بود بروسه و امیر شیخ نور الدین اموال
خزائن ایلدرم بایزید را ضبط کرده امیرزاده محمد سلطان با سپاهی بی پایان تا کنار دریا تاخت کنند و الغیه الحکم شد که سلطان محمود خان و امیرزاده
اسکندر و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمانشاه و رستم طغای بوغا و سید خواجه و میر علی سلدوز عازم قونیه و آقشهر و قره حصار
و علائیه و عدالیه گردند و این هر دو طایفه متوجه مقصد گشته بجانب رسیدند کمال اقتدار ظاهر گردانیدند و امیرزاده محمد سلطان تا کنار اسلامبول
تاخت کرده و پسر کوچکتر قیصر سلطان چلبی را که بانجا گریخته بود و غله از کشتیها فراهم آورده بکار برده تا از آب بغاز گذشته با سروقه رفت و
کوچ کشتی و امیرزاده محمد سلطان مظفر و منصور با غنایم نامحصور مراجعت نموده در مرغزار ... شد قرار گرفت و دران اوان زن و دختر
قیصر و دختر سلطان احمد جلایر چنانچه سابقا مسطور شد به بغداد رفته بود و قرا یوسف نیز در وقت طلوع ماهچه الویه علیه بر افق قیصریه از رجا
بطرف حلب شتافته بودند **القصه** چون امیر شیخ نور الدین از ضبط اموال بروسا و غارت و تاراج آن بلده فراغت یافته خزائن
ایلدرم بایزید را با منکوحه او و دسته لاس افرنجی و دختر کش باردوی همایون برده حسب الحکم نزد قیصر فرستاد و در خلال آن
احوال سلطان محمود خان در کمک ... وفات یافته امیر تیمور گورکان از شنیدن خبر آن مصیبت ... استغفر جامع کلمات
از آیت وافی هدایت انا لله و انا الیه راجعون مکث نموده برای ترویح روح او تصدقات بفقرا و مساکین داد و فرمان فرمای بلاد و عباد از
نواحی الکوریه کوچ فرموده صحرای سوری حصار را از نزول همایون غیرت فزای طلعه فیروزه کار گردون ساخت و دران ایام امیرزاده خلیل
سلطان و امیر شیخ ... دولتیمور را امیر حیدر کستان ارسال داشت و چون امیر آقتمور در هراة وفات یافته بود امیر مضراب جاکو را بجای او روان
فرمود و آنگاه که رایت آفتاب طلعت از سوری حصار در سیر آمده پرتو وصول بر کوتاهیه انداخت بنابر آنکه آن بلده نغز و مطلوب است ماه طلعت
هوا رشک افزای فردوس اعلی بود مدتی بیگاه منصب سرادقات عزت گشت بعد از آن امیر تیمور گورکان عزم تنغوز ایلغ فرموده از کوتاهیه
نهضت نمود و چون بحوالی التون تاش رسید روزی بزم عیش و مجلس عشرت در غایت آراستگی مرتب گردانیده ایلدرم بایزید را
منظور نظر مکرمت ساخته بدان صحبت حضرت طلبید و چون دوری چند بگذشت دماغ حضرت صاحبقرانی از بخار می ارغوانی

ارم اثر اصناف الطاف در باره قیصر اظهار نمود و از انجا بکلی تفویض سلطنت مملکت روم بود و پس از آنکه خاطر خطیر خسرو جهانگشای
از قضیه رزم جنس باز پرداخت بار دیگر پرتو اهتمام بر سر انجام مهام مملکت انداخت و مولانا بدر الدین محمد ولد شیخ شمس الدین محمد
جزری را برسم رسالت بجانب مصر فرستاد و به ملک فرج پیغام داد که می باید که خطبه و سکه دران دیار باسم و القاب همایون آرایش یابد
و اطلمش از قید نکایت یافته بدین جانب شتابد و الا عساکر نوای گیتی گشای بعد از مراجعت از ولایت روم متوجه آن مرز و بوم خواهد بود
و مقارن آن حال ایلچی تکفور حاکم قسطنطنیه که الحال باستنبول اشتهار یافته بدرگاه عالم پناه رسیده و اشرفی بشمار و تحف بسیار گذرانیده
قبول اطاعت و ... نموده بعرض رسانید و صاحبقران منصور او را خلعت پوشانیده اجازت مراجعت ارزانی داشت و چون موکب
همایون در تنغوز ایلغ نزول اجلال فرمود شیخ رمضان که در زمان ایلدرم بایزید منصب احتساب قیصار را با شغل خطیه وزارت جمع کرده بود از
پیش پسرش سلیمان چلبی برسم رسالت آمده و تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه پیشکش نموده لطف الله الطاف پادشاه رقم عفو بر صحیفه
جرایم قیصرزاده کشیده قدم از سر ساخته بخدمت می شتابد امیر تیمور گورکان شیخ رمضان را منظور نظر کیمیا اثر گردانید و گفت مسلمانی که
آنچه در پرده غیب مستور بود بظهور آمد اکنون مضی ما مضی که گفته اند [illegible] گذشته نگویند می باید که بدین جانب می باید شتافت تا غبار
مخالفت از آینه ضمیر [illegible] سمت انجلا پذیرد و شیخ رمضان با انعام کلاه و کمر و اسب و زر و مخلوط مراجعت یافت
و چون حریف خزان آغاز سردی کرده و لشکر برودت بغارت باغ و بستان برآورده صاحبقران کامران بتعیین یورت قشلاق اشتغال نمود
قاصدی نزد امیرزاده محمد سلطان فرستاد که رایات ظفر آیات بجانب ... راست براو آزرو و هر کس سر خلاف داشته باشند بنیاد [illegible]
و در شهر مغنیسا قشلاق کند و شاهزاده حسب الفرموده بآن طرف رفت و یورت قشلاق امیرزاده شاهرخ در جو انقاره بود و ولایت ارمیان
ایلی مقرر شد و چون اعلام نصرت اعلام از تنغوز ایلغ در حرکت آمده بعد از قطع منازل شهر تیره را که از مشاهیر بلاد روم است مانند قلعه گردون
روشن ساخت و مدتی آن مقام محل نصب خیام عساکر نصرت انجام شد و سلطان عیسی حاکم ماردین که از دو شبمان بود دران منزل
بپای اقتدار بآستان سپهر اقتدار آمده میرزا شاهرخ متکفل شفاعت و متعهد عنایت وی شده او را در لباس ... سر برهنه
بپای تخت صاحبقران آورده و التماس عفو کرده و امیر تیمور گورکان ملتمس شاهزاده را مبذول داشته جناح مرحمت بر سر حاکم ماردین
گسترده و نقابت قابلیتش را بخلعت خاص و چارقب و تاج و کمر انعام فرموده دختر او را نامزد امیرزاده ابابکر فرمود و دران زمستان که
داخل مشهور ... و تمامت بود و جمیع ... چون ... در کنار دریا حصنی است بغایت حصین و سه طرف آن بآب دریا اتصال دارد و
یکجانب بخشکی و جمعی کثیر از کفار فرنگ انجا می باشند و آن قلعه را ازمیر کبران میخوانند و از مواضع متبرکه میدانند و بمسافت یک شب تاختن
از آن حصار دو قلعه دیگر است بر سر کوهی و مساکن مسلمانان و آنرا نیز ازمیر میگویند و میان اهالی ازمیر مسلمانان و کبران دایم جنگ و قتال
اشتغال دارد و بنابر آنکه فرنگیان بنگاه داشتن ازمیر کبران اهتمام بسیار داشته تا غایت هیچکس از سلاطین اسلام بران دست
نیافته است چون پرتو شعور صاحبقران مؤید منصور بر جلوه نگی حال آن قلعه افتاد دوق عصبیت در حرکت آمده هم انجا بشتافت و در عرض
دو هفته ازمیر کبران را مسخر ساخته کفار را ابد الابواب فرستاد و حصار آنرا با زمین هموار کرده غایت استوار فی ازمیر و ایام محاصره

ازین قطعه که در ظفرنامه مسطورست بوضوح می پیوندد و **قطعه** از مهر خراسان گذشت از مهر * تیمور نوبه جهانگیر * وان قلعه کاسیج شاه طلعه
بلنگره اش کمند تسخیر * در جنگ بهفت سال قیصر * بنشانه بران غبار تقصیر * بگرفتن وکندنش زبنیاد * زین شیوه و بهفته یافت تمیز *
اینست کمال کامکاری * بازوی قوی و حسن تدبیر * وچون صاحبقران کشورگیر از مهم ازمیر کران بار بر داخت تقویت متوطنان ازمیر مسلمانان را
پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت و ایشان را اسلحه بسیار و آلات و ادوات بیشمار بخشید تا از کفار فرنگ بوم جنگ متوجه ایشان گردند در
مقام مقابله و مقاتله توانند آمد و در تضاعیف حالات شیخ رمضان ارت و لیر از نزد سلطان جلبی بدرگاه فلک اشتباه رسید و پیشکش
بسیار از اسپان راهوار و جانوران شکار و اقمشه نفیسه و نقود نامعدود همراه آورده بوسیله امرا عظام شرف بساط بوسی صاحبقران
گردون غلام دریافته کیفیت اخلاص و دولتخواهی سلطان از اشرف عرض رسانید و منظور نظر عنایت و رعایت گشته فرمان همایون نفاذ یافت
که ملوکت تمامت ولایت اسروسیه و توابع و مضافات مخصوص قیصرزاده باشد و درین باب یرلیغ جهانمطاع با آل تمغا همایون رسید و
شیخ رمضان بانعام خلعت فاخر و اسب مکلل بزین زر سرافراز شده رخصت انصراف یافت و هم دران ایام از پیش پسر دیگر قیصر
عیسی جلبی رسولی قطب الدین نام بپای بوس صاحبقران گردون احتشام رسید و او نیز نوازش یافته باز گردید آنگاه رایت ظفرپناه از ازمیر
مراجعت کرده سایه التفات بر تسخیر حصار الغ برلغ انداخت و در اثنای جنگ و جدال تیری بر سینه امیرجلال رسیده شهید گردید و حصار الغ
فلک مسخرگشته تمامی مردان آنجا بقتل آمدند و عیال و اطفال در اسیری افتادند و الغ برلغ با خاک راه یکسان شد و بعد از ان الغری در وسین نیز
چون قوم صاحبقران مفتوح گشته حکم سایر قلاع آن حدود گرفت و در اثنا از پیش امیرزاده محمد سلطان پسر شیر بخدمت صاحبقران ستوده
مآثر رسید چون مزاج شاهزاده را عارضه قوی طاری شده است و ازین جهت دغدغه بخاطر انور راه یافته باز از جناح استعجال باردوی
میرزا محمد سلطان فرستاد و کلمی داشته ابقا فرستند تا کیفیت حال را کماینبغی باز نمایند و موکب جهانگشای از ظاهر سپس طرف آق شهر
در حرکت آمده در خلال آن احوال قیصر سعید ایلدرم بایزید در روز پنجشنبه چهاردهم شعبان سنه خمس و ثمانمائه در آق شهر بمرض خناق و ضیق
النفس درگذشت و امیر تیمور گورکان در اثنای راه این خبر شنید بغایت محزون و متالم گشت و مقارن آن حال دانشمند از پیش امیرزاده
محمد سلطان آمده تقریر کرد موقوف فرح طبیب شاهزاده را اسهال داده و مفید افتاده و مدد علت شده بعرض ایلچیان اکابر و تالم خاطر همایون
شد از دیاد پذیرفته دانشمند امیرزاده را سبب باز گردانید و متاسر سیدی موکب همایون فرخنده به ایجاب خبری دیگر جا دردو بهش نفیس
آق شهر شتافته از غایت عاطفت بازماندگان ایلدرم بایزید را دلجویی نموده جامها پوشانید و پسر قیصر موسی جلبی را بخلعت خاص و کمر شمشیر
مرصع و ترکش سنجر و با طلا اختصاص داد و سی صد اسب باو بخشید و یرلیغ موشح بآل تمغا همایون ارزانی نموده و فرمان فرمود که قیصرزاده نعش
پدر خود را که در آق شهر بامانت گذاشته بودند بآیین سلاطین بر سر برد و در عمارتی که خاص از برای ایشان ساخته دفن کند و جلبی را بموجب
تقدیم رسانید و امیر تیمور گورکان اوزوق را در آق شهر گذاشته بر جناح تعجیل روی باردوی امیرزاده محمد سلطان آورد و بعد از وصول
بمقصد شاهزاده را چنان ناتوان یافت که مجال تکلم نداشت و ازان جهت ملالی عظیم بر باطن حضرت صاحبقرانی مستولی شد هم در ان روز
بمارزاده محفه خوابانید و کوچ فرموده چون سه مرحله از قراحصار گذشته فرود آمد در بیست دهم شعبان سنه خمس و ثمانمائه مرغ روح امیرزاده محمد سلطان

از قفص کالبد بجانب عالم آخرت پرواز نمود و از وقوع این حادثه کبری خون از دیده فرو بارشید و فریاد و فغان امیر و وزیر و صغیر و کبیر بایوان
کیوان رسید **بیت** سران ملک پراهن دریدند * و همه پالاس ستوران ز ابرپیچیدند * و آخر الامر به نقضا رضا داده بتجهیز و تکفین شاهزاده مغفور
قرین مشغول گشته و جسد نعش را در تابوت نهاده تابوت را در محفه تعبیه فرموده حکم شد که امیر الیاس خواجه با چند هزار سوار از اعیان روزگار آن
گوهر نفیس را به سلطانیه برند و در مزار قیدار پیغمبر علیه السلام بصیف خاک سپرد و مدة عمر عزیز آن سلطان محمد جهت و سال بود و یکی از فضلا
در تاریخ آن واقعه این رباعی نظم نموده **رباعی** گلبن شکفته ز بیستم ز ماه شعبان * سلطان جهانیان محمد سلطان * خون شد جگر فلک ز چرخ بنام * تاریخ وفات او طلب جانان
۸۰۵   ۸۰۲۳
ذکر رسیدن ایلچیان مصر بآستان قبال آشیان امیر تیمور گورکان و بیان مراجعت رایات نصرت نشان بصوب جنگ و آذربایجان
چون مولانا بدر الدین محمد و سایر فرستادگان امیر تیمور گورکان بمصر رسیدند و سلطان فرج که ملک ناصر لقب یافته بود بر فتح روم و اسیر
شدن قیصر وقوف یافت بیقین دانست که در مخالفت صاحبقران او را قوت مقاومت نیست بنا بر آن ایلچیان را بانواع الطاف نوازش نموده
او را بالطاف التمش فرمان داد و طلب او را بسیار کاذم و طلبیده و مراسم تعظیم بتقدیم رسانیده از تقصیرات سابقه عذر خواهی نمود و در خاص طلا و مصر و شام
خطبه و سکه بنام صاحبقران گردون غلام آراسته التمش را با دو کس از اعیان علازمان خویش احمد و آقا تام بجانب بنده سده رفیع مقام روان
ساخت و همراه ایشان پیشکش اموال وافر از نقود و عقود و جواهر و رخوت و اقمشه فاخره و شمشیرهای مصری و اسپان تازی ارسال داشت و قبول
نمود که بعد ازان باج و خراج بخزانه عامره رساند و التمش بهمراهان در نواحی آق شهر بخدمت صاحبقران نصرت بهر رسیده زمین عبودیت
بوسیدند و ترکات سلطان مصر را گذرانیده کیفیت اطاعت او را بعرض رسانیدند آنحضرت اظهار عواطف و اشفاق نموده فرمود که چون
سلطان مصر ترسل انواع حرب سپهر مجهور گشته رعایت حال او بر ذمه پادشاه واجب ساخته ایم هر آینه چون بر جاده اخلاص ثابت باشد
ملتمسات او بعز قبول رسانیده بنای خواهیم که او فراغ بال در مملکت خویش سلطنت نماید و بخدمت حرمین شریفین زادهما الله تعظیما
اکرما اقدام فرماید و احمد و آقو را بانعام خلعت و زر و کلاه و کمر اختصاص داد و مصحوب ایشان جهت ملک فرج تاج و قبا و کمر مرصع فرستاد و
چون ازین امر فراغت یافت عزم مراجعت از ملک روم جزم کرده خاطر انور بر کوچانیدن قوم قراتاتار قرار گرفته الویه ظفر علیه بجانب یورتهای
ایشان که در صحرای حماسیه و اراضی قیصریه بود حرکت نمود و قراتاتار قومی اند از اتراک که هلاکوخان ایشان را از مغولستان بایران آورده بود و جبر
شرارت نفس عالمکاری روم فرستاده و آن قبیله سی چهل هزار خانه وار بودند و مواشی و مراعی و انعام و اموال بسیار داشتند **القصه**
چون ماهچه توق همایون پرتو وصول برهد و منازل قراتاتار انداخت دو کس از کلانتران ایشان آنی تیرک و مروت بیک از پیش شتافته بخلعت
علاوه و کمر زرنگار سرافراز شده و بر وفق ما مور الیه ناصواب گشته طوعا او کرها زبان بقبول گشادند امیر تیمور گورکان فرمان داد که ایشان از الکای
و جوق جوق ساخته بر امرا و تومانات تقسیم نمودند و با آقامی کله و رمه کوچانیده روان شدند و یرلیغ مطاع نفاذ یافت که هیچکس از ایشان کوسفند
و حقیرها بی تخود ما سکیار نشود و خیال فرار نکنند الحاصل یکران صاحبقران گیتی ستان بجانب جواق وآورد مالکان انعطاف داد و مثال
واجب الامتثال به سلطانیه ارسال رفت که حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آقا و جلبان ملک آقا و خانزاده اوکه والده شاهزاده سعید
محمد سلطان بود و سایر آقایان و شاهزادگان متوجه گشته و قطعه ای از نیک چتر همایون فال را استقبال نمایند و چون رایات ظفر آیات سعادت

واقبال از شیوه اسب ملتمس عرام حضرت امیر قرا اعتذار اعتنوف نوازش سرافراز گردانیده رخصت فرمود که بولایت خود رود و دیار آن
قوم را طی بوادی مواظبت نموده در هر قرار از نگاه امیر مذکور لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانیده و پیشکش کشیده و علیه و منزل دیگر همراهی کرده
بازگشت و در ارزروم در ایام سلطنت و کامگاری امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان و اولاد امیرزاده محمد سلطان امیرزاده محمد جهانگیر
و امیرزاده سعد وقاص برسیدند و حضرت صاحبقرانی ایشان را در آغوش مهربانی کشیده از دیدن امیرزاده محمد جهانگیر و برادرش جراحت
واقعهٔ جانسوز امیرزاده محمد سلطان تازه شد و قطرات عبرات بر رخسار عرایض الانوار صاحبقرانی کامکار فرو دوید و حضرات عالیات در
آوانیکه باردوی همایون پیوسته آن واقعه هایله را بوالده شاهزاده مرحوم خانزاده شنوانیدند دختر علیا مانند ماهی در شست مضطرب گشته
بروجهی نوحه و زاری و گریه و بیقراری نمود که فلک زنگاری از قوانسی بر دردش کلاه نیلگون می‌افشاند و آغایان لباس سوگواری
پوشیده بموافقت خانزاده بر پلاس ماتم نشستند و تعزیتی در غایت فظاعت و دهشت بجهت ترویح روح شاهزاده سعید بختمات کلام
ملک علام و اطعام ضعفا و ایتام قیام و اقدام نمودند بعد از آن فرمان عالیشان نفاذ یافت مردم از شعار ماتم بیرون آمدند و مواطف
مشروحه بعد امانا بفر از انواع اکرام و خلعت و انعام نواخت و حبه اودار فضیلت جزا پوش از حسان بیش بنا و همت ساخت ذکر نهضت
[illegible]
چون عاطفت لوای لشکر از مملکت روم بازگشته پرتو وصول بر خنه و ارجیش تمکن انداخت ملک عز الدین با قدام اخلاص و عبودیت
مواکب همایون را استقبال نمود و عصبیت دین و غیرت پادشاهانه باعث آن شد که امیر تیمور گورکان باردیگر قوم کردستان جزم کرده اطراف
مملکت روان ... و ولایت ... پسر ... باتر کاشت ... رسید و متعاقب او ... ملک عز الدین
کردستان جولانگاه ... و ملازم گردانیده ... در هر منزل ... و ... بجهت ... پیشکش کشیده و ...
... و چون حوالی ... محل نزول همایون گشت نظر مرحمت صاحبقرانی بحال امیرزاده پیر محمد بن عمر شیخ افتاده بار دیگر حکومت
شیراز با وحت تعلق پذیرفت و امیرزاده پیر محمد منشور حکومت فارس ... برادرش میرزا رستم در ییلاق قصر زردان خبر شنیده و عازم اردوی گیهان
گردید و در منزل خانه ... فرمان واجب الاذعان بامیرزاده رستم رسید که حکومت اصفهان ... فرمودیم او ... را
بران ... و روز ... امیر زاده پیر محمد و میرزا رستم ... ملاقات کرده
روی ... امیر تیمور گورکان ... در منزل فارس نزول اجلال فرمود و رای عالم آرای منوجه دار السلام بغداد گشته
ایالت ... عراق عرب ... و بصره ... و کردستان و ... حدود با امیرزاده ابابکر عنایت کرده فرمود ... شاهزاده
... و ... دانیده در فصل ... عراق عرب بود و ... قرا یوسف ... در آن وقت
... مشغول ساخته در عمارت و زراعت دار السلام بغداد مساعی جمیله مبذول دارد و شرح استیلاء قرا یوسف بر عراق عرب
آنست که چون او در ... خبر وصول موکب صاحبقرانی ... استماع نمود ... بر ضمیر ... عراق عرب
... و ... را جمع آورد و در صحرای ... و سلطان احمد در آن اوان ... ببغداد آمده بود و ... سلطان طاهر

رفت و آقا ... ملک طاهر بود و ... و ... از ... توهم نموده باتفاق امرا اعظام محمد بیگ و امیر علی قلندر و میکائیل
و فرخ شاه ... سلطان احمد خوف و ... آب ... کرد و روز دیگر سلطان احمد خبر یافته در ... طرف آب
... قرا یوسف ... ارسال داشته او را ... قرا یوسف ... پیوسته باتفاق از آب عبور نمودند و با سلطان طاهر
حرب کرده او را ... و سلطان طاهر در وقت فرار خواست که ... اسب ... و ... در آب افتاده ... بیش
فرو رفت ... سلطان احمد از صولت قرا یوسف اندیشناک شده ... مفارقت اختیار کرده ببغداد رفت و قرا یوسف متعاقب
لشکر بدار السلام کشیده و آن بلده را مسخر گردانید و سلطان ... شخصی قراحسن نام او را ... و در شب ... گرفته توب
پنج فرسخ ... رسیده ... و سلطان احمد ... سوار گشته بتکریت رفت و ... که در آن دیار بود
... و ... سلطان احمد ... قرا یوسف ... شنیده و ... عراق عرب
... قرا یوسف ساختند ... چون امیرزاده ابابکر ... رسید امیرزاده رستم ... بموجب فرمان واجب الاذعان
... و شاهزاده ... ترتیب داده روی ببغداد نهادند و قرا یوسف ایشان را استقبال نموده ...
... اتفاق افتاده ... قرا یوسف ... و امیرزاده رستم مراجعت کرده و امیرزاده ابابکر ببغداد
... و عمارت و زراعت مشغول گردید ذکر توجه امیر تیمور گورکان بجانب ... و ... و مراجعت نمودن ... [illegible]
چون صاحبقران دوست نواز دشمن گداز بولایت کردستان در آمد امرا ذوی الاقتدار ... و قصبات آن مملکت ... باردوی همایون پیوستند
بسامع جلال رسید که در آن اراضی ... که در میان دو دره عمیق واقع شده کوهیست از جمیع جوانب ... و در رفعت ... فلک
دوار و از طرف ... آن جبل شعب ... و بارتفاع ... چنانچه از بالای آن کوه ... ریسمان و امثال آن ...
... آن جبل ... راه ... تنگی ... سپاه ...
... قلعه ساخته ... و ذخیره بسیار جمع آورده ...
آن حصار ... ایام محاصره ... امیر تیمور گورکان بعد از استماع این سخنان ... همت ... بر تسخیر آن قلعه ...
... مردم ... لشکر بسیار ... در نواحی آن حصار ...
... و ... در میان ولایت ... ذخیره اهل قلعه ... روز جمعه چهاردهم
محرم ... علم نصرت ... ظاهر ... آغاز محاصره ... از بالای آن کوه تیر و سنگ
... و امیرشاه ملک و دیگر امرا ... صاحبقران مظفر لوا در مقابل آن حصن حصین دو حصار
... از روی غلبه و قهر ... لشکریان ... دو جوی ... از ... بخشت و در شب
... قوم ... سنگ ... جانب جنوب قلعه ... در آمده و ...
... سنگ ... و هیچکس از کرجیان ... حال اطلاع نیافت و روز دیگر

سرگذشت شب را در پایهٔ سریر سلطنت مصیر تقریر کرده رای قلعه‌گشای اشارت فرمود تا از ابریشم و ریسمان طنابها بافتند و چوبهای دراز
طناب وسری در دیگری تعبیه کرده نردبانها ساختند و حکم شد که از لشکر جنگ‌آوران [illegible] کوه پیما [illegible] موصوف را [illegible] جمعی
نامدار زیلاوران بپای کوه [illegible] رسیدند و برجب فرموده شب [illegible] بیست و سیم ماه [illegible] دو نفر هر دو از اهل [illegible] بر آن کوه بالا رفتند و چون صبح
صادق از افق شرق رایت نورافشان برافراشت طارمیان تاریکدل از خواب غفلت در آمدند یکی از ایشان [illegible] که داخل آن [illegible] دو مرد
بودی اختیار آواز داده تکبیر گفت و محمود نفیری بنفیر کشید و چون طارمیان [illegible] حال [illegible] در خیال ایشان نگذشته بود و توقف نیافتند سراسیمه شده
[illegible] ضرورت دست [illegible] استعمال آلات قتال بردند و از جانب امیر [illegible] سوار گشته [illegible] از دلیران روزگار [illegible] فتح
و [illegible] بموجب فرموده عمل نمودند و [illegible] از [illegible] که [illegible] از [illegible]
جمعی را از بالای آن کوه پاره [illegible] ایشان بود [illegible] در غایت [illegible] روی نمود آخر الامر حسب مصدوقهٔ الحق یعلو
ولا یعلی [illegible] ظفر یافتند و قلعه را در تسخیر کشیدند [illegible] سایر [illegible]
و کلید [illegible] ایشان [illegible] شده [illegible] شیخ [illegible] دیار [illegible] و امیر تیمور گورکان [illegible] و تمامی [illegible]
کوه پاره بالا رفته بودند و غایت [illegible] بجای آورده [illegible] نظر انعام و احسان [illegible] از جانب [illegible]
شیخ نور الدین و امیر شاه ملک را با دیگر امرا [illegible] و ایشان اطراف آن دیار را تاختند و بسیاری از کفار
[illegible] و معابد [illegible] ساختند [illegible] چون حال بر این منوال [illegible] همایون [illegible]
[illegible] و [illegible] باتفاق [illegible] و داماق [illegible]
خراج بر گردن گرفت و امیر تیمور گورکان [illegible] قبول [illegible] او را [illegible] اسلام [illegible] امرا [illegible]
جزیه بر [illegible] بولایات [illegible] حضرت صاحبقرانی شیخ ابرهیم شروانی را [illegible] اقبال [illegible] لازم
موکب همایون [illegible] فرمود [illegible] حضرت [illegible] آن [illegible]
[illegible] بعد از چند روز باز آمده [illegible] همایون [illegible]
[illegible] اموال و ظروف و اوانی زرین و سیمین [illegible] آورده [illegible]
و امیر تیمور گورکان ایشان را خلعت بخشید و [illegible] و چون از آب [illegible]
دو منزل [illegible] عمارت شهر بیلقان [illegible] توجه نمود *ذکر بعضی از وقایع [illegible]*
در موسم [illegible] اوایل ایام [illegible] بیلقان [illegible]
آن [illegible] عدل و احسان [illegible] و [illegible]
و بنیاد عمارت کرده اطراف آن [illegible] اتمام [illegible]
آغاز کار کردند [illegible] همایون [illegible] سلاطین ذوی الاحتشام [illegible] تمام شد

و برادر امیر جلال الاسلام بمحافظت بیلقان مامور گشت و هم در آن ایام رای صواب نمای جهان [illegible] که از رود ارس جوی [illegible]
[illegible] آب از آن [illegible] بیلقان [illegible] و [illegible] شاهزادگان و امرا [illegible] آن [illegible]
[illegible] شش فرسخ طول و [illegible] یافت و در آن اوان [illegible] بیلقان [illegible] اعلام [illegible] و اشراف
و اعیان ممالک ایران و توران [illegible] شیخ روم و [illegible] شاهزاده سعید مرحوم [illegible] صاحبقرانی [illegible] روز مجلس
پادشاهانه [illegible] حضور جمعی کثیر از علمای [illegible] و فضلای روشن ضمیر [illegible] و [illegible] و حکایات [illegible]
[illegible] فضیلت عدل و احسان و علو مرتبت پادشاهان عدالت [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] صحبت [illegible] از علما
[illegible] احوال ولایات [illegible] حکام [illegible] آنکه [illegible] مملکت [illegible] معلوم [illegible]
و امیر تیمور گورکان [illegible] احوال [illegible] در رعایت رعایا و [illegible] غایت سعی و اهتمام [illegible] و هم در آن
اوقات صاحبقران [illegible] از اصحاب درس و فتوی [illegible] و تقوی [illegible] بودند با جمعی از اهل دیانت [illegible]
ساخته [illegible] از اقطار ممالک محروسه فرستاد تا تحقیق [illegible] حکام و عمال نموده داد مظلوم از ظالم بستانند و [illegible]
بجزای [illegible] و از وقایع آن زمان [illegible] امیرزاده عمر ولد میرزا معز الدین میرانشاه [illegible] سمرقند [illegible] فرمان [illegible]
در [illegible] جمادی الاولی سنهٔ [illegible] بشرف پایبوس [illegible] یافت و [illegible] شاهزاده آن بود که
ایالت ولایت آذربایجان با توابع و لواحق برای [illegible] تفویض [illegible] مولانا قطب الدین قرمی [illegible] شیراز [illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible] اعتبار [illegible] تعیین [illegible] در آن اوان [illegible]
[illegible] روم [illegible] حضرت صاحبقران مولانا قطب الدین را [illegible] استخلاص اموال شیراز [illegible] آن ولایت تعیین فرموده
[illegible] مولوی [illegible] دینار [illegible] مولانا [illegible] در آن اوقات از فارس
آمده بود [illegible] بعرض رسانید و [illegible] شیخ درویش [illegible] شیراز [illegible] وجوه [illegible]
[illegible] شیخ درویش [illegible] شیراز [illegible]
[illegible] مسجد جامع عتیق شیراز جمع آمده بودند مولانا قطب الدین را [illegible] منبر [illegible]
[illegible] مولانا [illegible] بر منبر بر آمده [illegible] عدل و احسان حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible] بیت اگر [illegible] شاه عادل [illegible] مولانا [illegible]
و از [illegible] پادشاه [illegible] سایهٔ [illegible] عالم [illegible]
[illegible] شیخ درویش [illegible] دینار [illegible] قضاة و اعیان [illegible]
و [illegible] و اعیان [illegible] اردوی همایون [illegible] محمد [illegible] شیخ [illegible]
مولانا قطب الدین [illegible] بجانب سمرقند [illegible] پادشاه [illegible] بیلقان [illegible] قشلاق

مقرر آنکه ارکان شوکت و حکم همایون نافذ شد اکثر شاهزادگان و امرا و اهل ولایت بر حسب فرمان قضا جریان حاضر گشتند تا تفویض ایالت تختگاه هلاکو خان
بامیرزاده عمر شیخ نبیره و در آن انجمن پیمان مسامع جلال رسانیدند که اسکندر شیخی والد او منسوب جلالی کرد ب الملک والی فیروزکوه
قانون ملکی بود و خیال تمرد و عصیان دارد و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه بکفایت آن مهم عزیمت
نمایند اگر اسکندر شیخی را بر هنر گذار هدایت نماید تا قدم عزم از ظلمات ضلالت بیرون آید تمام جان او را از آب عنایت سیراب سازند
والا در ... سر او را ... و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه بموجب فرموده
عازم گشتند و هم در آن اوقات قدوة اولاد خیر البریه سید برکه از جانب اندخود و از ... ارکان ... مشایخ اسلام خواجه ابو الجلال
و خواجه حسام الدین و خواجه افضل کشی و پیران شیخ الاسلام کش خواجه عبد الرحمن و خواجه عبد الصمد باردوی همایون رسیده مراسم تعزیت
میرزا محمد سلطان بتقدیم رسانیدند و چون طول جبال و ... باران گیلان تا آن غایت ... بیجاده ... از ارسال تحف و هدایا امتناع
نموده بودند در آن ولایات اشارت علیه صدور یافت که امیرزاده شاهرخ و اعاظم امرا مانند امیر جهانشاه و امیر شیخ ابراهیم شروانی و رستم و سید
خواجه علی ... و خواجه محبوب بگیلان روان گشتند و بعد از وصول ... حکام گیلان مبلغی خطیر بر رسم خراج ارسال داشتند و جناب سیادت مآب
مرتضوی انتما امیر سید رضا کیا ... امیر محمد رشتی که از جمله اعاظم حکام گیلانات بودند جاده ... سپرده ... سلطنت مصیر شتافتند و زبان اعتذار
و انکسار باج و خراج قبول نمودند و مقرر شد که هر سال بوزن شرع یازده هزار من ابریشم و ... هزار سر اسب و سه هزار گاو فرود آورند
و صاحبقران ... ... نظر التفات ساخته حکم فرمود که آنچه از ... امیر سید رضا کیا و امیر محمد باشد از قرار نصف
مستخلص گردانند و تتمه را انعام ایشان دانند و ... سایر حکام گیلانات مبلغی معاف دارند و سید رضا و امیر محمد راضی و شاکر و مباهی
بجای خویش باز گشتند و مقارن آن حال ... امیر برلاس ... تشریف از عالم کثیف باز گرفته بریاض قدس
انتقال نمود و از این جهت خاطر همایون محزون گشته فرمود ... آب را ... بر رسم امانت دفن نمایند دیگر از وقایع
آنکه صاحبقران تاج بخش ... ایالت ولایت همدان و نهاوند و بروجرد و مواضع ... را بامیرزاده اسکندر بن عمر شیخ
عنایت فرمود و در اواخر جمادی ... سلطان ... حاکم ماردین بار دیگر بملازمت حضرت ... آمده ... و امیرزاده ابابکر
کرده بود همراه آورد و چون ماه مبارک رمضان در رسید و از وفات شاهزاده سعید محمد سلطان یکسال گذشته بود فرمان واجب الامتثال
نفاذ یافت که امرا و ارکان دولت ترتیب آش و طعام فقرا و مساکین قیام و اقدام نمودند و آن مجلس را ... کلام ملک علام و دعوات
... نمودند و ... اجازت یافته متوجه سلطانیه شد ... در ... بسمرقند نقل کرده و هم در آن ایام پادشاه
گردون ... فرموده و اکابر و اشراف اطراف را بصلات و انعامات اختصاص داد و در حضرت ... ارزانی داشته
... روی ... آوردند ذکر نهضت رایت ظفر پیکر و تفویض مملکت ... بامیرزاده عمر
چون خسرو گیتی ستان ... مشتی ... را بپایان رسانید و ... مراحل شرف ...
گردانید صاحبقران آفاق از ... نهضت نموده چهاردهم ماه مبارک رمضان از آب ارس عبور نموده ... آباد ... شهر

برلاس است چون مقدم ... ملازم ساخت و امیرزاده شاهرخ که از سرحد گیلان باز گشته بود در انعام موکب همایون پیوست
و هم در آن ایام خدام بارگاه فلک احتشام طوی پادشاهانه و جشنی خسروانه ترتیب فرموده روز یکشنبه بیست و پنجم ماه ... صاحبقران منصور
در نواحی اردبیل ممالک عراق عجم و آذربایجان و ارّان ... و ارمنیه و منسوبات آن را بامیرزاده عمر ولد میرزا میرانشاه مسلم داشت
و یرلیغ عالم مطاع موشح بآل تمغای همایون بشاهزاده عنایت کرده فرمان داد که سایر شاهزادگان که حاکم فارس و عراقین باشند ...
حاضر شوند و از امرای عظام امیر جهانشاه ... و امیر رستم امیر موسی ... در خدمت او گذاشت و سفارش فرمود که
... قبض و ربط امور آن ممالک را برای رزین و عقل ... امیر جهانشاه ... دانند ... شاهزاده را ... مواعظ دلپسند
و نصایح سودمند ... عدل و انصاف و انهدام اساس جور و اعتساف و اجتناب از ... فرموده
... قابلیت میرزا ... خلعت خاص ... و انعام اسب ... زین زرین
... ییلاق ... سایر حکام ولایات ...
آوردند و امیر ... محل نزول موکب منصور ساخت ذکر ... اسکندر شیخی از امیرزاده رستم
و امیر سلیمانشاه و مسخر شدن قلعه فیروزکوه و ... وصول رایت ظفر پناه ... امیرزاده رستم
و امیر سلیمانشاه ... تحقیق ... خلاف اسکندر شیخی ...
... صاحبقران ... فیروزکوه ...
... امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه ... کاشان ...
جمع آورده ... اسکندر ... اسکندر شیخی
... علامت ...
... اسکندر ... تحصین ...
... امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه ... آب ... امیر تیمور ... بجانب خراسان روان فرمود
که امیر ... فرمان همایون نفاذ یافت که امیرزاده اسکندر و امیر شاه ملک ...
... آب ... فرمود ... علم نصرت شیم ... وصول بموضع ... است
و از آنجا ... واقع شده ... شوال ... قزوین ... صاحبقران
ظفر قرین ... امیرزاده ابابکر ... روز ... آن منزل رسید ... امیرزاده ... بوسیله
... امیر شیخ نور الدین ... امیرزاده ... صاحبقران
... هزار دینار کپکی ... امیرزاده ... ارزانی داشت و صاحبقران
... امیرزاده ابابکر ... هزار دینار کپکی ... انعام فرموده ... عازم

دفع اسکندر رشده با میرزاده رستم متوجه شده شاهزاده صاحب القلم بتقدیم رسانید و در کوه با میرزاده رستم و امرا ایلغار ملحق گشت
و شاهزادگان و امرا روز دیگر رو دنبال و چون دیگر ایشان از عقب اسکندر روان گشتند در جنگلستان درخت انداخته راه می ساختند و درخت
و چوب اسکندر بطرف می انداختند و موکب همایون بعد از قطع منازل و مراحل بروز شنبه ششم ذی قعده بفیروزکوه رسید حصار فیروزکوه
که آن قلعه را از غایت استحکام استیلای تعریف نتوان کرد ماننده نگین در میان انگشتری احاطه نمودند و با فروختن آتش جنگ و انداختن تیر
و سنگ پرداختند و اهل قلعه از صولت سپاه ظفر پناه دست و دل از کار رفت و چون شمایل صاحبقران عادل را شفیع جرایم خود ساختند و هم
اسکندر را ملحق امیان آن حصن حصین که از اوج عزو بحضیض عجز و قصور آمد و در روز دهم ماه مذکور رایات اقبال آنجا را متوجه نشستافته
امیر تیمور کورکان رقم عفو و اغماض بر صحیفه اعمال ایشان انداخت و کوتوالی فیروزکوه را بامیرزادگی توقی تفویض فرمود و در خلال این احوال طایفه
از قوم قرا تاتار در ظاهر دامغان دست غدر و طغیان از آستین عصیان بر آوردند و نظری بر مشتی که متعلق بجانبین ایشان بود نهب نهم
زدند و آغاز گریز کردند و چون این خبر بمسامع اسکندر رسید همین طریق مسلوک داشتند و امرا عظام شیخ نورالدین و امیر شمس الدین
عباس و اتلمش و شاه ولی و غیرهم ایشان را تعاقب نمودند خلقی کثیر را قتیل گردانیدند و طایفه از آن قوم جان بتکاپو بیرون برده زمره در جنگ
اسیر گرفتار گشتند جمیع اموال ایشان بیاد غارت و تاراج رفت **ذکر توجه صاحب قران والا از عقب اسکندر** امیر تیمور
کورکان بعد از فتح فیروزکوه جهت حضرت عالیات توره روز روان فرموده از کاتب سمرقند روان ساخته علم نهضت بدفع شر اسکندر
بر افراخت و در آن زمان امیرزاده شاهرخ را عارضه طاری گشته در حضرت صاحبقرانی ماند و حضرت صاحبقرانی روز جمعه بیست و ...
ذی قعده بجلاور رسید و معلوم شد که اسکندر و اتباع او در جنگلی در دامن کوه آن عقبه به غایت تنگ و پر درخت و ...
انجا بجز کوهی که با شتر آب بزرگ که بسیار انحناء و ... میخواستند گذشت در میان آن مسکن ... و بواسطه این صورت کوه در ...
گشت ... صاحبقران با سوار از عقب اسکندر در آن ... چون بآب مذکور رسید در آنجا ... از آب گذشتن
و حسروپران کردند لاجرم پیوستن از اشارت کرده فرمان داد که موجب فرموده طایفه در روز دوشنبه بیست و ... ماه مذکور تخت
جهان مدار ... لول بودند ... بی که نشسته و متعاقب یوسف برلاس و سید خواجه و امیرزاده سلطان حسین و امیر شیخ نورالدین
عبور نمودند و بالای کوه جنبش در آمدند و جنگلی بر عقب ... ساخته در آن ظلمات بجای آب حیوان اسکندر را طلب نمودند روز
پنجشنبه بیست و ششم شاه ملک برلاس و صدر برلاس و غیرهما از قراولان اسکندر رسیدند و با او جنگ نمودند و چند
دولت پناه ... سلاح بمرادو ... از غایت شجاعت رستم دستان ... ترکش ... شب گرداند و ...
گردانیدند و یوسف برلاس و سیف الملوک حاجی عبدالله عباس از عقب رسیده قتیل اسکندر را غارت کردند و امیر سونجک
را طرفی دیگر بر شتافته بود و معز الدوله اسکندر را ... و همه را اسیر کرده امیرزاده سلطان حسین و سید خواجه قراولان
عقبی ... دریای قلزم خود را با اسکندر رسانید و جهت آتش قتال مشتعل گردانیدند و اسکندر را شکست یافته با اندک
مردم بطرف گیلان التجا جست و بروایتی که در ظفرنامه مسطور است دیگر از وی خبری پیدا نشد و امیرزاده سلطان حسین با امیرزاده رستم

و امیرزاده بایقرا و امیرزاده اسکندر و امرا عظام ملحق گشته باتفاق کنار کنار آب قلزم سه فرسنگ بطرف گیلان رفتند و فرود آمدند
و در این منزل امیر مضراب جالوکر بر حسب فرمان لشکر خراسان براه آمل و ساری آمده بود ایشان پیوست و نوبت دیگر آن شیران بیشه
جلادت بآن جنگل درآمده در طلب اسکندر سعی نمودند و چون از وی اصلا اثری نیافتند بدرگاه عالم پناه بازگشته کیفیت حال عرض کردند و امیر
تیمور کورکان ایشان را معاتب ساخته و حکم فرمود که بطرف گیلان روند و بهر نوع توانند اسکندر را بدست آورند ایشان چنانچه در ظفرنامه و
مطلع السعدین مذکور است یکشبانه روز دیگر در میان جنگل ولای سیاه ... گشتند و ... اسکندر را در نیافتند بموکب همایون مراجعت نمودند
اما سید ظهیر در تاریخ طبرستان مرقوم کلک بیان کرده که چون امرا الیغار بملازمت صاحبقران فلک اقتدار بازگشتند و فقدان اسکندر
بعرض رسانیدند آنحضرت ایشانرا عنف فرمود و سوگند یاد کرد که اگر او را بدست نیاورید شما را ادبی بلیغ خواهم داد لاجرم امرا باز در آن افتاده
بولایت تنکابن درآمدند و سوگند نزد سید هادی که در آنوقت حاکم آن حدود بود فرستاده پیغام دادند که اگر نخواهی علف تو تعرض نرسد
اسکندر شیخی را گرفته تسلیم نمای سید هادی از استماع این سخن قسم یاد نمود که من آن مرد را ندیده ام اما شنیده ام که در بعضی از
جنگلهای این ولایت سراسیمه و حیران میگردد مناسب آنکه شما در کنار ... رفته رحل اقامت توقف نمایید تا من کس فرستاده او را ملازم آنجا ... سید
هادی کیا جمعی از اهل جلادت را بطلب اسکندر شیخی بآن جنگل ارسال داشت و سردار آن جماعت را مهتر ... محمد میگفتند سید
ظهیر گوید که من بهزار اسب محمد را دیده ام و خود از وی شنیده ام که گفت چون در آن جنگل آغاز جستجوی اسکندر کردیم جمعی از کلکان
نشان دادند که عالی و نفر ... با یک جوبت و دو طفل نزد ما آمدند و طعام طلبیدند ما حضری خورده بآن بیشه درآمدند و لشکر سید ...
بدانجانب تاختند چون اسکندر آن صورت مشاهده نمود هر دو طفل را بکشت و مادر اطفال آغاز نوحه کرده او را نیز بقتل رسانیدند و خود با یک
نوکر بپای درختی نشست و سپاهیان سید کیا با او رسیده اسکندر زخم پیکان جمعی را مجروح ساخت و آن مردم بر او تاخته هم آنجا کارش
تمام ساختند و سر او را نزد سید بردند و سید آن سر را پیش امرا روان گردانید تا بعسکر صاحبقران والا رسانیدند مولف ظفرنامه گوید که
اسکندر از نسل شیرزن بیک بود و در مجاورت از رستم دستان کوی مسابقت ... ربود و مع ذلک بواسطه کفران نعمت حالش
بدین مرتبه انجامید و چون اجل موعود فرا رسید از آن ابلوانی خاید و شد بیت ~~ نکو آن و ملکان چیزی از خیر و شر ~~ ز کفران نعمت ندارد بتر
ذکر نشستن چتر همایون فال بر سبیل استعجال بجانب مستقر سریر سلطنت و استقلال چون خاطر همایون فرمان ده ربع
مسکون از دغدغه شر اسکندر فراغت یافت از کنار آب جنبم در ره بجلگاه کلاره شتافت و در آن منزل امیر سید ولد سید کمال الدین
سید قوام الدین را رخصت رسانیده ایالت آمل را بوی داد آنگاه بر سبیل سرعت عزیمت ماوراءالنهر فرموده شاهزادگان ... را
عراق و آذربایجان را شرف رخصت ارزانی داشت و امیر سونجک را ملازم امیرزاده بایقرا کرده به امیر سعید برلاس مصحوب میرزا رستم
بصوب اصفهان روان ساخت و ماهچه لوای کشورگشای روز شنبه بیست و سیم ذی الحجه بر تو وصول بر فیروزکوه انداخته صاحبقران
عالیجاه امیر سلیمانشاه را بحکومت ری و فیروزکوه نصب فرمود و بخلعت طلادوز و کمر مرصع سرافراز گردانیده اجازت داد و روز چهارشنبه
غره محرم سنه ۸۰۷ بر ... عبور نموده بکنار آب جیحون شتافت و در آن منزل امیرزاده شاهرخ بملازمت رسید و پیشکشهای پادشاهانه

کذرانیده وبعد از دو روز رجعت انصراف یافت وموکب همایون کامران وکامیاب بکنار آب مرغاب خرامیده رعایای آنجایی از دار الملک
بلکتو اماق تنبیه شکایت کردند وقهرمان قهر تفتیش او حکم فرموده فرمان براق یاسای او را بسوزن کردند وسرنکون آویختند تا بر دو بایات نصرت
در طی مسافت سرعت نموده انکه زرتر بر آمویه عبور فرموده وقناره سید علاء الملک ترمذی محل نزول همایون کشته سید لوازم طوی وپیشکش
بتقدیم رسانید وان انجا ساحت خبر ان اشوکت می کش رفته آق سرا از یمن مقدم جهان آرا غیرت افزای سپهر خضرا شد وچون باغ تراقوبه
محل نصب سرادقات سلطنت کشت سادات وقضات واکابر واعیان سمرقند بنظر دستبوس رسیدند وآن سرو چمن کامرانی از قصر باغ فرا
توجه بباغ چنار خرامید واز انجا مانند جان در تن وروح در بدن بسمرقند درآمد ودر رسته میرزا محمد سلطان که عمارت یافته بود بقطر کیمیا اثر
بر ان ایستاده بود رفته وشرط زیارت بجای آورده بباغ چنار معاودت نمود وباب طرب واقبال وعشرت مبسوط کردانید بجمیع انواع ملاهی اشتغال
فرموده ودران اثنا ایلچی ایدکو از طرف دشت آمده پیشکش وتنسوقات کذرانیده ولوازم اطاعت وانقیاد ظاهر کردانید واز پیش قراخان
واز ممالک فرنک فاخته ان بابستان صاحب اقتدار رسیده تبرکات فاخره وتنسوقات نادره بعرض رسانیدند واز انجمله
پردهای منقش مصور بود که نظیر آن در آینه خیال نسبح مصوری هزار نقش **مصرع** در لطف صورت آن حیران بمانده مانی ** والحمد والشکر لله
الوهاب للنعما والامانی **ذکر طوی فرمودن حضرت صاحب قران کامران جهت تزویج شاهزادکان عالی مکان**
علو همت صاحبقران کیتی ستان برطبق کلام معجز نظام علو الهمة من الایمان همواره مقتضی آن بود که فارغ بال دوام اعصار جهان در تحت تصرف
بندکان آستان سلطنت آشیان در آید وهمایون فال در بسیط بساط غبرای شاهباز بلند پرواز آفتاب در فضای حضرت افزای سپهر
مخضرابی شارکت غیری حال اقبال کتب حد نهاعلی یهدا دراق ولاکه از یورش سه ساله مراجعت فرموده روزی چند در سمرقند اقامت نمود
خاطر عالی ماثر بران قرار گرفت که لشکر کوکبات می جانب دیار ختای برد ولوازم جهاد وغزا بتقدیم رسانیده بکسر اوثان واصنام وقتل اصحاب
کفر وظلام قیام واقدام نماید وخواست که قبل از توجه بدان سفر وارتکاب موجبات خوف وخطر بمقتضای فحوای تناکحوا تتوالدوا تکثروا
بجای آورده بعضی از شاهزادکان کامکار را با مخدرات سراپرده عفت در سلک ازدواج انتظام دهد لاجرم فرمان قضا جریان نفاذ یافت
که نواحی جمن قمر سرحت باشراف اطراف ایران وتوران بهار رسانند که قبل بیتهای طغرل کرده واز خسرو زادکان چنکیزی نژاد تا بیژی کاغلان وتاشتبور
اغلان وغیره داشتند که اناب جناب یتفاید کرامیرزاده پیر محمد جهانگیر از غزنین وامیرزاده رستم از خراسان بیایند حضرت صاحب قران
در جواب ایشان فرموده که پیر محمد بیاید اما آمدن میرزا شاهرخ متضمن مصلحت مملکت نیست چه حکام عراق وآذربایجان بوجود او قوی دل مستظهرند
وایلچی بطلب میرزاده پیر محمد جهانگیر متوجه غزنین گشت وحکم همایون بترتیب اسباب جشن وسور وسرانجام موجبات طوی از سر دریا شرف سیر
موضع کان کل از برای آن کار تعیین یافت وروز یکشنبه غره ربیع الاول سنه ۸۰۷ پادشاه دریا دل بکان کل رفته فراشان چالاک دست خیمه
خانه همایون چهار سراپرده بیرون صحرا بصوب کان کل کشیدند ودرکاه دولت سپهری تا اوج فلک نیلوفری مرتفع کردانیدند **بیت**
یکی بارکاهی چو مینا سپهر ** کشیده بر طارم ماه ومهر ** ودوازده پایه عالم آرای که ظاهرش از سقرلاط هفت رنگ وباطنش از مخمل
فرنک بود وطنابهای ابریشمین وکنگرهای منقش رنگین در عوض مکنفه براز داشتند ووسعت آن دوازده پایه برتبه بود که ابطانس

دوازده هزار اسپ داشت **بیت** سپهری که خیمه برافراختند ** جهان در جهان سایه انداختند ** وبرین قیاس برای خواتین بلقیس آیین
وشاهزادکان سعادت قرین وحظایا امرا وخواص بایه سریر اعلی اقتصار خیمه وخرکاه وسراپرده وبارکاه برافراختند که عرصه زمین را مانند سپهر
برین از مواکب کواکب پرساختند **بیت** از خیمه وخرکاه قولوجی که سپهریست ** پر کواکب زمین شده همه کوه وبیابان ** ودران مکانی از آنجا
واقطار ترکستان ومغولستان وخراسان وزابلستان وهرجای پل تمامی بلاد ایران وتوران چندان خلایق مجتمع کشتند که شرح آن تعبیر
بر بر نتب ودران ایام سنکی بوغای حاجب که از امرا ملک ظاهر سلطان برقوق بود بصنوف کمالات نفسانی وحفظ کلام معجز نظام سبحانی
وفصاحت بیان وطلاقت لسان واتصاف باوصاف ارباب عرفان وتحقیق واستعداد سمات اصحاب اتفاق وتوفیق امتیاز تمام داشت
از پیش پسرش ملک ناصر سلطان فرج برسم رسالت برسید وانواع تحف وتنسوقات از نقود وجواهر واقمشه فاخره بعرض رسانید
واز جمله نوادر زرافه وشترمرغ علاوه آن تبرکات بود وامیرزاده خلیل سلطان از ترکستان وامیرزاده پیر محمد جهانگیر از زابلستان بخدمت شتافته
سعادت دستبوس دریافتند وحضرت صاحبقران از اطلافات امیرزاده پیر محمد برادرش امیرزاده محمد سلطان یاد آمد **ع** مثال ابر بفصل بهار اشکبار شد
وچون هنکام سور وکامرانی بود نه وقت ماتم واندوه شاهنشاه صاحبقران شاهزاده را آفتاب وار جامه زرنکار پوشانید ولباس سکین ظلام او را
چون پرده ظلمانی شب بمحضر نورانی روز وایام بجام عیش بدام واشارت نشر صبح وشام بکوش خاص وعام رسانیده وصناع وهنروران
ایران وتوران ومصر وشام وروم واز این جهار طاقهای نقشبند تعبیها کوناکون ساختند وابواب فرح ونشاط دراعبای خوب وشعبده عجیب
الکیختند مجلس انس بابساطات ملاهی ومی انبساط یافت وانواع بهجت ومسرت بامیع ساحت روحانیات کاینات رسید **بیت**
نشاط وسرور آن جنان عام شد ** که رسم غم از دهر کم نام شد ** وازبرای تزویج شاهزادکان عظام مجلسی در غایت احتشام منعقد کشت
وجمعی کثیر از علما وقضات وموالی واشراف واعیان واهالی در پایه سریر سلطنت مصیر مجتمع شده امیرزاده ابراهیم سلطان پسر میرزا شاهرخ
وامیرزاده الجلیل بن میرزا امیرانشاه وامیرزاده احمد وامیرزاده سیدی احمد پسر میرزا عمر شیخ وامیرزاده بایقرا بن عمر شیخ را با آرام دودمان سلطنت و
مخاطف خاندان خلافت عقد بستند ودران محفل شیخ شمس الدین محمد جزری رعایت شرایط عقد کرده بقرات خطبه نکاح اشتغال نموده کلمات
ایجاب وقبول بجانبین القضاة سمرقند مولانا صلاح الدین متعلق بود ودر روزکار زبان تهنیت ودست نثار ده زر ولوهر بشمار ودرم ودینار بسیار
افشانده کشت **بیت** چنان درفشاند کوهر ودست درم ** که لعلی از فلک می باره وانجم ** وحضرت صاحبقرانی بر مسند جهانبانی برآمده چون
بلقیس آیین همه مشتری سیما وزهره جبین اطراف آن بارکاه سپهر تزیین را بفر حضور نور وصفا بخشیدند وجای شاهزادکان جمشید
قرین ونوئینان وامرا وسادات وعظام وقضات اسلام واکابر واعیان درسایه دوازده پایه مقرر کردانیدند **بیت**
صف حاجبان مرصع کلاه ** بخدمت ستاده در پیشکاه ** وسایر خلایق از امرای نامدار واعیان روزکار واشراف هر بلاد ودیار بمقدار یک تیر پرتاب
از دوازده پایه دور باوری نشستند وپهلوانان بهرام توان قبای طلادوزی در بر کرده واسپان تازی سوار شده وظایف خدمت بتقدیم
میرسانیدند وجلان کوه پیکر جمیع منظر را بحلیهای کوناکون آراسته بر پشت هر یک تختی بسته بجای مناسب باز داشتند خوان سالاران
از شیرهای زرین وسیمین مشتمل بر اوانی مرصع آنقدر احضار آوردند که نطاق نطق از احاطه آن بعجز وقصور اعتراف نماید واز اصناف

اطعمهٔ لذیذه و اشربهٔ لطیفه و ثمار لطافت آثار در اوان طوی خانه چندان موجود بود که تحریر شرح الوان آن در سو... حیز اندیشه از انواع مسکرات
پیش از پیش ترتیب نموده و شیر شربهای سلطانی چندین خم خسروانی پر از باده صاف آماده کرده صلای عام در دادند و ساقیان گلعذار
نرگس وار جامهای زرین بر کف بلورین گرفته از کیفیت می گلفام و فروغ جرعهٔ فرح انجام بهره را سروری دیگر و بهر منزل را انوری دیگر بخشیده
از مجلسیان والا و میران گلعذار ... شده مضمون این مقال ورد زبان گردانیده **بیت** در بزم طرب جام لبالب خوش است ...
هر روز بگلبرگی صبوحی چه نکوست ... کام از لب لعل یار و شب چه نکوست ... و در آن ایام از غایت الطاف عام **نظم** بفرموده شاه صاحبقران
شاد و خرم شده ... زمان ... که ایام سرور و هنگام عیش ... می ناب نوشید از جام عیش ... درین جشن کس الم ندید بخت ... اگر شیره روز است از بلخشت
چو این مژده کافی بهر جم رسید ... گل شادمانی بهر جا دمید ... گرفته ایاغ سور هر کس جدا ... زمعه و سرود و ز ساقی و جام ... آواز رود و سرود مطربان
نغمه پرداز و مغنیان خوش آواز ناهید را برقص آورده و نوای نای و قانون و صدای عود و ارغنون در ضمیر **مصرع** پیران چنگ پشت و جوانان تنگ لف
تاثیر کرده **نظم** نی نائی بگویم شیار بود ... ز نیشکر چه شیرین کار بود ... نوای ارغنون و ناله چنگ ... از آن منزل بر فتی تا بهر سنگ ... و چون چند روز صغیر و کبیر
و دون و فقیر بنای و نوش ... و جوش و خروش گذرانیده **مصرع** صبوح را بغبوق و غبوق را بصبوح ... متصل کردانیدند صاحبقران دریا دل شاهزادگان
و امرا و نوئینان و ایلچیان مصر و شام و فرنگ و بلاد هند و دشت قپچاق و سایر اکابر و اشراف آفاق را بخلع گرانمایه و انعامات موفور مباهی و سرافراز
ساخت ... ملاهی و مناهی را ... اوامر و نواهی ... امور مملکت پرداخت اسباب احتساب را بایراد امر معروف و نهی منکر اشارت نمود و خلایق
را از ارتکاب شراب و سایر منهیات منع کرده بلوازم سپاس الهی اقدام فرمود والحمد لله المنعم المنان وعلیه الاعتماد والتکلان **ذکر اجازت**
یافتن حکام و ایلچیان اطراف و اتخاذ استعداد سپاه ظفرپناه جهت یورش ختا صاحبقران مظفر لوا چون از طوی کان گل فراغت
یافت با شاهزادگان و امرا طریق مشورت تقدیم رسانیده خاطر فرخنده مآثر جهت اعزاز مثوبات تو ... بر سفر خطه ختا قرار داد و فرمان همایون صادر
گشت که اجناس سپاه را هزاره هزاره شمار کرده هر جا قابلیت افزوده ... باشد از سر تحقیق سامان زیادت کنند ... آن جا هر بوده ملکیت
اندیشید از طی مسافت ... آن تعبور ... نموده روی براه نهاد **بیت** روان شد در آن راه چندان سپاه ... که شد تنگ صحرا و کم شد گیاه ...
سطح زمین از بار سلاح مواکب تزلزل پذیرفت و سقف آسمان از غبار مواکب ... ظلمت گرفت **بیت** شد از بزیر زمین ذره را جایگاه ...
ز انبوه ... و ... **و منجمله** ... آفتاب اشراق ... نموده بعد از قطع منازل بساحت وصول ... اندراخت و چون
خورشید در اواسط قوس بود ناگاه دم سردی هوا در ... گرفته سراپرده سحاب ... آسمان احاطه کرده و باد تند در وزیدن آمده
برف و باران عظیم بارید **بیت** طوفان روان و رعد خروشان و برق تیز ... و ز دود آه خشم سحاب شکر ریز ... و موکب نصرت نشان
از انجا در حرکت آمده و در طی مسافت سرعت نموده به آقسولات نزول اجلال فرمود و حضرت صاحبقران و شاهزادگان در قوریلتای
بموجب فرمان واجب الاذعان ترتیب یافته بود قرار گرفتند و چنانچه سابقا مسطور گشت امیرزاده خلیل سلطان تا شکنت و امیرزاده
سلطان حسین ... بی منزل ... و صاحبقران پسندیده ... از آقسولات امیر برندق را فرمود تا بتاشکنت رفته برای سپاه
لشکرکشی ... ترتیب نماید و چندین هزار خروار غله ... بار کرده همراه برده در راه ... مهیا نمایند تا در وقت مراجعت

بدرگاه منصور جهت آذوقه تفتیش نمایند و چند هزار شتر آبکش در اردوی همایون موجود بود که هنگام حاجت بیشتر موجب قوت
لشکر ظفر قدرت شود ... کثرت و شوکت ... و امکنت اردوی همایون در آقسولات بمرتبه رسید که از دون ... تا آن آن مقدار
سپاه با آن همه استعداد و آلات ... در ظل رایت ... بادشاهی ... بود و خلایق را از مشاهده کمال عظمت ... وفور جمعیت
آقسولات چندان عظیم در خاطر افتاده از ظهور مضمون ... امراء ما اندیشه تمام داشتند و از آب عین الکمال رسید ...
نقش دعای دوام دولت اقبال پادشاه سپهر احتشام بر لوح خاطر نگاشتند **ذکر توجه رایت ظفر آیت از آقسولات باوترار** و ... در اواسط
زمستان ... آفتاب ... در ... و از شدت برودت رود سیحون منجمد شده مانند نقره خام می نمود و از بسیاری برف طول کوه و فضای
صحرا ... ساحل ... و روی دریا ... شده بود و با هم مساوی ... طوفان باران کره خاک ... و تمامی جبال ... صاحبقران
مظفر لوا از غایت حرص ... از شهامت ... از آقسولات کوچ نموده ... و در اثنای راه جهت ... چه جریده از خیره و ... دور
روز چهارشنبه دوازدهم رجب ... در ... شیخ نورالدین ... اردوی همایون ... صورتخانه ... پذیرفت و قبل از
وصول ... آتش ... در سقف خانه ... گرفته ... آب ... آتش ... بر پیشانی
... و ... در ان اوقات اکابر ... و از وقوع واقعه ... رسیده بود و غایت ... تیر
و حضرت صاحبقران ... و کلال ... تخفیف نماید ... می توان ... بازگشت
... و ... که ... از اطراف ... و عقبه ... کار ... فرمود ... و ان ... عقبه
... و ... از ... دشت و صحرا ... سلاطین ... آمد
و در روزی که حضرت صاحبقران در دیوان خانه بر مسند ... تکیه زده ... از شاهزادگان چنگیزی ... اغلان ...
اغلان و ... اغلان بر دست راست آنحضرت نشسته بودند و طرف دست چپ از فرزندان میرزاده الغ بیگ و ... میرزاده ابراهیم سلطان ...
... امرا ... قرا ... اظهار ... توقتمش خان ...
... در ... استان اقبال ... اقلیم ...
... ملکت ... قیام ... صاحبقران هفت اقلیم ...
... افشاء الله تعالی ... یورش ... دشت قپچاق ... جوجی خان ... اغلان ... سپاه ...
و ... هم ... آب ... خسرو ... و هم ... جهان ...
... توقتمش خان ... ارسال ... علم ظفر شعار بجانب ختای در حرکت ... تقدیر ...
العبد یدبر والله یقدر **ذکر انتقال حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان بجهان جاودان** چون ... تقدیر خدا ...
در ... شامل روزگار صاحبقران ... و در ان اوان که ... هفت ساله ... و خاطر خطیر ... آفتاب ...
شود آن ... اوقات ... ساعات ... موجب ... ایام ... ذات ...

مضمون همایون و هو الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفو عن السیئات الظهور پیوند و لاجرم پیش از آنکه پنج ماه تمام از سنهٔ سلطنت
تسابقش نماید عزم غزو ختا و چین و ختا جزم کرده در وقت شدت سردی و کثرت بارندگی و سرما از سمرقند فردوس مانند بجانب اترار نهضت
فرموده و چون صورت واقعه که هراز هیچ ملک را از طول آن گزیر نبوده و نیست آنحضرت را در آن سفر روی نمود بحر آیهٔ بلطف و من یخرج
من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله رحمت فی غایت آلهی بران خبر است که مقصود او ادراک ثوبت جهاد
بود برتیه خواهد تافت و انوار مغفرت نامتناهی از مطلع ان الله یغفر الذنوب جمیعا اطلاع نموده بر وجنات حال آنحضرت خواهد تافت رباعی
گر جرم زیاده از لغت و لو خواهد بود ۞ وان یار عزیز ترسنده خواهد بود ۞ از خیر محض جز نکوئی ناید ۞ خوش باش که عاقبت نکو خواهد بود ۞ کیفیت حال
بر سبیل اجمال آنکه دران ایام که صاحبقران سپهر احتشام عنان اقبال ماثر بران قرار داد که خواتین بلقیس آئین را بجانب سمرقند باز گرداند
و نفس نفیس از آنجا کوچ فرموده عزیمت یورش ختا با مضا رساند میل تجرع کرده چند روز پیوسته جام عیش و طرب از دست ساقیان
خوش لب سیارف و هرشب مجلس همایون از فروغ خمر و شعاع ساغر صهبا صفت روشنی می پذیرفت درین اثنا رغبت عرق نموده
جوهری آوردند برنگ مانند آب صفت آتش و کشش و بصورت طرفه مذاب و ده شبانروز دیگر صاحبقران و الله اعلم خیان بعرق مشغول نمود
که اصلا میل طعام ننمود و فراج همایون متغیر گشته حرارت اندرونش آن تغیر را حمل بر بخار کردند و دیگر جام دیگر آنحضرت دادند و لطافت ارادت یسین
یافته چون مدتی بیت دران شراب اثر کرد تب اشتداد پذیرفت و در روز چهارشنبه عاشر شعبان سنه ۸۰۷ مرض صعب روی نموده بلکه
امراض مختلفه مخوفه که از علاج طبی و تدبیر قوی می شد مجتمع گشت و با آنکه از اطبا مولانا فضل الله تبریزی در ملازمت بود و در مداوی بیدرمانی خود
هیچ دوا نافع نیفتاد و استفراغ مواد فاسد تنقیه قطع گشت و بنابر آنکه اختلال قوی دماغی را نیافته بود صاحبقران سعادتمند بیقین دانست که حال
نوع دیگر است و نقد حیات در تصرف قضا و قدر آخر الامر آن منبع توکل قطع رشته علایق کرده و با اعتقاد درست و نیت درست از جمیع
منهیات توبه فرمود و کسر آلات مناهی اشارت نموده خواتین و آغایان و امرا و نوئینان را جمع آورده گوش هوش ایشان را بدرر مواعظ و نصایح سودمند
آرایش داده بصبر و ثبات و اتفاق و اتحاد وصیت کرد و منصب ولایت عهد و سلطنت سمرقند را با امیرزاده پیر محمد جهانگیر مسلم داشته
امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و دیگر امرا بزرگ را الفت نامه عهد و پیمان در میان آوردند که از متابعت شاهزاده گردن نپیچند و سر کلمه
مطاوعتش در آورده پای در دایره خلاف ننهند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک بادلی مشتی عظیم و دلی از بیم دو نیم بزبان نیاز تسلیم
و منت داشتند که اگر فرمان شود امیرزاده خلیل سلطان و امرا و نوئینان که در تاشکند قشلاق کرده اند خبر فرستیم تا بدرگاه عالمپناه آیند و
سعادت ملاقات همایون دریافته پیوسته وصیت ولایت عهد امیرزاده پیر محمد استماع نمایند زیرا که مصراع از دیده بسی فرق بود تا بشنیده
آنحضرت فرمود که وقت تنگ رسیده و مجال گفتن امثال این مقال نمانده نایبان حاضر نمی توانند شد و شما را نیز دیدار میسر نخواهد گشت
و بعد از بیرون رفتن امرا فوتی عظیم بر خسرو رانت اقلیم غلبه کرده با آنکه از بیرون خرگاه حفاظ و موالی بقرائت قرآن اشتغال داشتند
اشارت علیه صدور یافت که مولانا حبة الله و مولانا عبدالله چوب در خرگاه در آیند و بر بالین همایون تلاوت کلام مجید و تکرار کلمه توحید مواظبت
نمایند و چون سبب غیبت خسرو فناوری موالکو الک لبابی نیلوفری و بلاس سوگواری پوشیدند امیر تیمور گورکان میان شام

و مقارن چندین نوبت کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله بر زبان الهام بیان گذرانید و داعی و الله یدعوا الی دار السلام را اجابت فرموده طایر روح پرفتوحش
قفس عناصر شکسته بجانب ریاض قدس پرواز نمود آفتابی که ذره‌ای تو انوار رحمتش عالمی در سایهٔ امنیت غنوده بود بکمال اقبالش صفت زوال
گرفت و کامیابی که از بساط آنکه رعایتش حمایتش خلایق در مهاد عدالت و استراحت می غنودند بحال خورشید خلافتش غروب پذیرفت چتر عالیه
خاقانی که غیرت شاه گردون بود صرصر فنا نگونسار گردانید و لوای عالی اساس صاحبقرانی که نصر طایر در جناح حمایتش می آسود عقاب
قضا از اوج سرور بتحت الثری رسانید نظم دریغ آن خداوند دیهیم و تاج ۞ که او بود آیین دین را رواج ۞ دریغ آن جهاندار با اعتقاد ۞
سلاح و پناه و بلاد و عباد ۞ و این واقعهٔ عظمی بود داهیهٔ کبری در شب چهارشنبه هفدهم شعبان سنه سبع و ثمانمایه در وقتی که آفتاب در هشتم
درجه حوت بود روی نمود و افاضل روزگار این تاریخ را بعبارات مختلف نظم کرده‌اند از جمله مولانا بهاء الدین جامی گفته رباعی
سلطان تمور آنکه جهان را دل خون کرد ۞ و ز خون عدو روی زمین گلگون کرد ۞ در هیجده شعبان سوی علیین تاخت ۞ فی الحال ز رضوان سر و پا بیرون کرد ۞
و مولانا عبدالله قزاقی هم در آن باب مطلع قصیده این رباعی را گفته و رشته از مولانا بهاء الدین جامی نقل میکنند و مولانا علی جمال الدین هروی در تاریخش گفته ۸۰۷
نظم میر اعظم تمور خان زجهان ۞ رفت سوی بهشت و قرّت جنّت ۞ تیر او شد بشت و تاریخش ۞ سر قبرش نموده است و هشت ۞
باز قایم مقام او بر تخت ۞ شاهرخ خسرو فرشته سرشت ۞ و دیگری نیز گوید بیت شب شاهی که ماه ایش جنت جا و داد ایشته ۞ و ز ان شب پاییز تاریخ وی جنت جاش ۸۰۷
ذکر وقایعی که بعد از واقعهٔ نقل فرمانی خسرو تیمور گورکان روی نمود و بیان یاغی گشتن امیرزاده سلطان حسین و دران شب ظلمت
سلب که بر عالم از نور سپهر سلطنت پرتو نیابت از وجنات روزگار باز گرفت و نخط انوار علامت روز قیامت و نموده سور اسرافیل صفت
ظهور پذیرفت بیت برآمد ناله و آه از جیب و هجرت ۞ زمرد و زن فغان و نفیر نوحه خاست ۞ ز خویشاوند و خویش و بیگانه ۞ اغاریات قیامت بپا
شاهزادگان عالی‌مکان افسر عزت بر خاک مذلت افکندند و خواتین عصمت آیین روی نازنین و گیسوی مشکین بدست بیطاقتی برکندند مصراع
هر روی چون گنبد نور زیر دگیسو بیرید ۞ امرای ملک آرا بجای جامه پیرهن بسینه چاک ساختند و خواص پایه سریر اعلی از بسیاری گریه و زاری ملطم
در گنبد افلاک انداختند و در آن شب بموافقت اسباب هیبت فلک سرشک افشان بود و از فواره دیدهٔ عالم تا صباح سیلاب جیحون و جوی کابل
ممالک پرورش متاع عالم بعرایض و احسنه آن واقعه بالکل ظاهر کرده هنگام صبح خواتین و آغایان را از گریه و گیسوان و تغییر لباس منع نموده
روی بتجهیز و تکفین صاحبقران مغفرت قرین آوردند و موجب وصیت هندو شاه خازن با مر غسل پرداخته مولانا قطب الدین صدر در
تعلیم غسل و واجبات آن شروع نمود و بعد از فراغ از آن امرا و نوئینان عالیشان چون بیک سارو بوغا و برادرش امیر شیخ نور الدین
و امیر شاه ملک و خواجه یوسف و غیرهم با یکدیگر عهد و پیمان در میان آوردند که مسالک طریق مخالفت نگردند و از مقتضای وصیت حضرت
صاحبقران در نگذرند و تخت سمرقند با امیرزاده پیر محمد سپارند آنگاه ایلچی به تاشکند نزد امیرزاده خلیل سلطان و نوئینان که در آنجا قشلاق
بوده ارسال داشتند تا خبر آن واقعه بدیشان رسانیده التماس حضور نماید و دیگری پیش امیرزاده سلطان حسین حسب خبر این واقعه
و پیغام دادند که چون حضرت صاحبقرانی متوجه تمام کرده باید که جریده جبار دوی اعلی توجه نمایند و حضر قوجین بجانب غزنین روان شد
که امیرزاده پیر محمد از رحلت آنحضرت و وصیت منصب ولایت عهد آگاه گرداند تا بر جناح استعجال بسمرقند شتابد و شیخ تیمور قوچین

بجانب ترمذ روان شد که امیرزاده پیر محمد از رحلت آنحضرت و وصیت بصوب هرات و [illegible] دشت بطرف
تبریز متوجه گشته تا میرزاده شاهرخ و امیرزاده عمر را از کیفیت حادثه آگاهی دهند و در باب حفظ ممالک شرایط وصیت بجای آورند و [illegible]
[illegible] او آوردند و دیگری بجانب اصفهان و شیراز روان شد و در شب [illegible] جمهور امرا و خواتین تابوت [illegible] بجهت
تعزیت را در محفه نهادند و از اترار بیرون آوردند [illegible] از آب خجند بر سر یخ گذشته در دو فرسخی از اترار فرود آمدند و [illegible]
[illegible] و [illegible] که [illegible] مردوزن [illegible]
یکبار بسوخت نظم آن [illegible] بسوخت [illegible] بسوخت [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] و چون [illegible] سالکان طریق [illegible] حضرت [illegible]
امرا و ارکان دولت و نوئینان و مقربان حضرت با خواتین [illegible] طریق مشورت مسلوک داشته خاطر بر آن
قرار دادند که نعش مغفرت مآب را بجانب سمرقند بازگردانند [illegible] امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده ابراهیم سلطان [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] خواجه یوسف و علی [illegible] روانه سمرقند ساختند و [illegible] شعبان [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible] آنحضرت [illegible]
حضرت صاحبقران دفن کردند و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک بعد از [illegible] مغفرت [illegible] حضرات عالیات با میرزا الغ بیک
متعاقب بجانب سمرقند تعجیل کردند و خود در خدمت میرزا ابراهیم سلطان بجانب [illegible] و از آب سیحون گذشته در جانب
[illegible] فرود آمدند [illegible] آن جمعیت از هم فرو ریخت بیان این سخن آنکه چون خبر فوت حضرت
صاحبقران مرحوم با میرزاده سلطان حسین رسید [illegible] و [illegible]
کرده [illegible] عازم سمرقند شد تا خود را [illegible] و [illegible] این حرکت [illegible] امیر شیخ نورالدین و امیر
شاه ملک رسید [illegible] سمرقند [illegible] شاهزاده سلطان حسین بخیال استقلال [illegible]
[illegible] در محافظت [illegible] میرزا الغ بیک و حضرات
عالیات [illegible] میرزا سلطان حسین [illegible]
[illegible] امیرزاده خلیل سلطان و امرا [illegible] امیر [illegible]
نمودند امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین و سایر امرا و اعیان در خدمت میرزا ابراهیم سلطان بطرف سمرقند روان شدند و در وقت
عبور بر آب سیحون [illegible] و [illegible] آب سیحون فرود آمدند و از آنجا [illegible]
[illegible] توجه بسمرقند آوردند ذکر [illegible] امرا [illegible] و [illegible] وقوع مخالفت [illegible] دولت
و حضرت [illegible] چون امرا عظام که در آن زمستان [illegible] بودند از کیفیت مخالفت میرزا سلطان حسین وقوف یافتند

هرات [illegible] امیر خداداد حسینی و یادگار شاه ارلات و شمس الدین عباس و [illegible]
باتفاق امیرزاده احمد بن عمر شیخ شاهزاده خلیل سلطان را که در آن زمان [illegible] سلطنت برداشتند و
بیعت [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] این [illegible] حضرات عالیات و امیر شاه ملک و امیر شیخ
نورالدین [illegible] نامه نوشته بجانب تاشکنت فرستادند [illegible] سخن آنکه چون صاحبقران
مغفرت نشان منصب ولایت عهد را با میرزاده پیر محمد جهانگیر تفویض فرموده [illegible] امیرزاده خلیل سلطان [illegible]
نوئینان کاروان [illegible] حضرت صاحبقران [illegible] این امر [illegible]
نموده اند [illegible] و چون آن مکتوب با امرا رسید [illegible]
شده امیر برندق [illegible] و حضرات عالیات و امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین [illegible] امیرزاده خلیل سلطان
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible] آنحضرت
[illegible] امیر برندق [illegible] امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین
[illegible] امیر خداداد و یادگار شاه ارلات و شمس الدین عباس [illegible]
آورد [illegible] حضرت صاحبقران مغفرت [illegible] میرزا پیر محمد جهانگیر [illegible] آنحضرت [illegible] امیر
شیخ نورالدین و امیر شاه ملک [illegible] مکاتیب [illegible] تاشکنت نوشته [illegible] امیر برندق [illegible] اجازت داده
[illegible] بجانب سمرقند آوردند و بعد از قطع منازل [illegible] امیر شاه ملک [illegible] سمرقند
[illegible] خواجه [illegible] امیرزاده خلیل سلطان [illegible] امیر شاه ملک
[illegible] امیر خواجه یوسف و ارغونشاه و سایر سرداران سمرقند [illegible] ارغونشاه [illegible]
[illegible] امیر شاه ملک [illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible] امیرزاده پیر محمد [illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] امیر شاه ملک [illegible] ارغونشاه [illegible] امیرزاده خلیل سلطان دروازه [illegible]
[illegible] آنحضرت رسیده کیفیت حال [illegible] امرا [illegible]
[illegible] امیر شیخ نورالدین [illegible] سمرقند [illegible] ارغونشاه را [illegible] امیر شیخ نورالدین [illegible]
[illegible] ارغونشاه و خواجه یوسف [illegible] امیر شاه ملک [illegible] امیر برندق چون از [illegible] تاشکنت
رسید مکتوب امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین [illegible] امیر خداداد حسینی و یادگار شاه ارلات و سایر [illegible] میرزا
خلیل سلطان رسانید آن طایفه باتفاق [illegible] حضرت صاحبقران [illegible]

وما تقصیر بقواعد وصیت آنحضرت را فکر خواهیم داد و در همان مجلس در این باب عهدنامه نوشته همه آن وثیقه را مهر کردند و امیرزاده
خلیل سلطان نیز بحسب ضرورت خط خویش بر آن نهاد و الملش را با عهدنامه پیش امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک فرستادند
تا آن کاغذ را بدیشان نموده نزد امیرزاده پیر محمد برند و بعد از آن زمره از خواص و مقربان امیرزاده خلیل سلطان را از اشتیاق در هوس مملکت
ترغیب و تحریص نموده که الملک عقیم فرصت غنیمت باید شمرد و به سمرقند شتافته خاطر خواص و عام را بدرات انعام و احسان صید باید کرد
والملک لمن غلب ... امیرزاده خلیل سلطان از استماع امثال این سخنان به تسخیر ملک جازم شده عازم سمرقند گشت و از اسبان
واشتران حضرت صاحبقرانی و شاهزادگان و امرا آنچه در آن نواحی بود جهت تصرف در آورده بر امرا و خواص و طوایف مردم عراق
گویا او ... زندگانی میکرد قسمت نمود و امیر برندق از مشغلای سپاه شاهزاده چون از آب سیحون بگذشت ... و بر آن
گروه باتفاق متوجه اردوی اعظم گشت تا ذهنان لشکر که همراه بودند بیرون آمده باشند و همچنین امیر خدایداد حسینی و امیر شمس الدین عباس از امیرزاده
خلیل سلطان روی گردان شده بطرف ... رفتند و با وجود این خیال شاهزاده اصلا دغدغه بخاطر راه نداد و بکنار آب شتافته در ...
شتابزده و لشکریان همه روز ترتیب آن قیام نموده روز دیگر امیرزاده خلیل سلطان از آب سیحون بگذشت و چون امیر برندق بنواحی
... رسید از ... شنید که امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین ... در سمرقند راه نداده و خاطر بر اطاعت امیرزاده
خلیل سلطان نهاده ... از اختیار مفارقت امیرزاده خلیل سلطان پشیمان شده ... اعتذار مراجعت نمود و ... شاهزاده
پیوسته ... اقدام فرمود **ذکر توجه امیرزاده الغ بیک و میرزا ابراهیم سلطان در موافقت امرا بجانب**
بخارا و ... خواتین و آغایان بسمرقند جهت اقامت مراسم عزا رستم طغابوغا برلاس ... امیر برندق ...
از امیرزاده خلیل سلطان جدا گشته بود و بعد از مراجعت امیر مشار الیه بر عزیمت نمود ... امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین
... کیفیت ... امیرزاده خلیل سلطان بجهت سمرقند و بازگشتن امیر برندق ... بازگشت امرا عظام بعد از شنیدن
این سخن ... که ... شاهزاده عالیمکان الغ بیک گورکان و ابراهیم سلطان بجانب ... و حضرات عالیات ...
... و بعد از تقسیم ... روز پنجشنبه ... ماه مبارک رمضان امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک و امیر
شیخ نورالدین و رستم طغابوغا و الملش و توکل ... جند اول و ارسلان خواجه ترخان و ... الایلی و موسی ... و غیرهم
حضرات عالیات را روان کرده بجانب سمرقند ... نموده ... بطرف بخارا ... و در ... حضرت
صاحبقرانی تازه گشته فریاد و فغان از نهاد ... آمد و بعد از ... آغا و سایر خواتین ...
... امیرزاده ... از ... لباس ... امیرزاده ... و خواهر
... آن شب ... در شهر ... حضرات ... امیرزاده شاهرخ ...
شب ... روز دیگر ... پرتو مهر بر جهان ... شهر در آمدند ... پلاس ماتم ...
وتمامی آغایان و شاهزادگان واکابر و اعیان تغییر لباس ... و آواز ... فغان بر آورده ولوله در جهان و ... در زمین و زمان

نظم زمین بالا رفت آه و فریاد ❊ ... افتاد ❊ اما شاهزادگان و امرا و نوئینان چون نزدیک به بخارا رسیدند
شنیدند که امیرزاده خلیل سلطان را از نوکرات ... بتقدیم اطاعت و استقبال کرده به سمرقند در آورده لاجرم زبان طعن و تشنیع گشادند
و ملتوبات ... بامرا سمرقند ... حضرت صاحبقرانی مسافت نموده ... شاهزادگان را
استقبال نموده در ... امرا عظام ... و میان آوردند و باتفاق یکدیگر به شهر در آمدند و چنان قرار یافت
که امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک در قلعه باشند و ... دروازه ها بر شهر
... قلعه تعلق بامیرزاده الغ بیک و امیر شاه ملک داشته باشد و محافظت دروازه دیگر بجانب ...
دیگر از حصار متعلق بامیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نورالدین بود و رستم برلاس و ... و الملش و توکل ... و دیگر امرا
در شهر توطن نمایند و در باب ... محافظت ... لوازم ... بجای آوردند **ذکر توجه امیرزاده خلیل سلطان**
به دار الملک سمرقند و بیان انقضاء ایام تعزیت حضرت صاحبقرانی چون امیرزاده خلیل سلطان از آب سیحون
عبور نموده ... مسافت ... سمرقند رسید امیر خواجه یوسف ... از شهر بیرون آمده ...
سمرقند ... و مجموع سادات و علما و اکابر آن ... استقبال نمودند و بعد از آن
... شاهزاده ... قلعه و شهر ... و امیرزاده خلیل سلطان
... سمرقند ... اطراف و اقطار جهان ... بتاریخ ... رمضان ... مولانا ... سلطنت
شاهزادگان و امرا و ارکان دولت ... امیرزاده خلیل سلطان ... امیر تیمور
گورکان کرده امیرزاده محمد جهانگیر را که ولد امیرزاده محمد سلطان ... امیرزاده پیر محمد ولیعهد بود ...
... امیرزاده محمد سلطان ... حضرت صاحبقرانی ...
... شاهزادگان و خواتین و آغایان و امرا و نوئینان و اشراف و اعیان بالباس ... آمده
... لوازم ... حضرت صاحبقرانی ... بجای آورده صدقات ...
... مستحقان دادند ...
بعد از آن ... امیرزاده خلیل سلطان شاهزادگان و خواتین
و نوئینان ... ملبوس ... خلعتهای فاخر و جامهای طلا و زر ...
... آفتاب اقبال او ...
خواهد یافت ان شاء الله تعالی **ذکر تعداد اولاد و احفاد حضرت صاحبقرانی و الاتشاد** از اولاد ذکور صاحبقران مغفور در زمان وفات
آنحضرت ... امیرزاده جهانگیر ... امیرزاده محمد سلطان ...

مانده بود و محمد جهانگیر نه ساله ⁂ سعد وقاص شش ساله ⁂ یحیی پنجساله ⁂ و امیرزاده پیر محمد جهانگیر در سن بیست و شش سالگی بر سریر سلطنت
کابل و غزنین تمکین داشت با هفت پسر ⁂ قیدو بیست ساله ⁂ خالد هفت ساله ⁂ بوزنجر ⁂ سعد وقاص ⁂ سنجر ⁂ قیصر ⁂ جهانگیر ⁂ و از نسل میرزا عمر شیخ
بهادر نه پسر و پسرزاده در حیات بودند پیر محمد بیست و شش ساله با یک پسر عمر شیخ هفت ساله ⁂ رستم بن عمر شیخ بیست و چهار ساله ⁂
با دو پسر عثمان شش ساله ⁂ سلطان علی یکساله ⁂ اسکندر بن عمر شیخ بیست و یکساله ⁂ احمد بن عمر شیخ هیجده ساله ⁂ سیدی احمد بن عمر شیخ
پانزده ساله ⁂ بایقرا بن عمر شیخ دوازده ساله ⁂ و شاهزاده میرانشاه در سن سی و هفت سالگی هفت پسر و نبیره داشت ابابکر بیست
و سه ساله بود ⁂ و پسر ابابکر پنجساله ⁂ عثمان چلبی چهار ساله ⁂ عمر بن میرزا میرانشاه بیست و دو ساله ⁂ خلیل سلطان بیست و یکساله ⁂ ایجل دو ساله ⁂
سیورغتمش و امیرزاده شاهرخ در سن بیست و هشت سالگی در خراسان پادشاهی مینمود و هفت پسر داشت ⁂ الغ بیگ ⁂ و ابراهیم سلطان ⁂
هر دو در سن پانزده سالگی ⁂ اما الغ بیگ بزرگتر بیک ماه از ابراهیم سلطان بزرگتر بود ⁂ بایسنغر هشت ساله ⁂ سیورغتمش شش ساله ⁂
محمد جوکی پنج ساله ⁂ جهان اوغلان دو ساله ⁂ یاروی یکساله ⁂ و از بنات مکرمات صاحبقران مغفرت سمات هفده مخدره در پرده عصمت و عفاف
می‌آسودند صبیه علیه آنحضرت سلطان بخت بیگم که در حباله نکاح امیر سلیمانشاه و جهانشاه بود و از امیرزاده شهید عمر شیخ بهادر مخدره ماند بود
و از محمد سلطان سه عفیفه و میرزا میرانشاه را دو دختر و شاهرخ میرزا را دو دختر ⁂ و میرزا شاهرخ بیگی و مهر امیر محمد جهانگیر سیاه و میرزا ابابکر و میرزا خلیل سلطان
هر یک بیگی و امیرزاده سلطان حسین دختر زاده حضرت صاحبقران است و مادر او شاد الملک بود دختر او شد محمد بیک بن امیر موسی و العلم عند الله

ذکر خواتین و سراری حضرت صاحبقران مغفرت شعاری خامه عنبرین شمامه از قرار نامه که در زمان خاقان سعید خالد شاهرخ
بهادر سلطان نوشته شده چنین نقل مینماید که صاحبقران خجسته صفات در تمامی اوقات حیات ... هژده زن در حباله نکاح در آورده و اسامی
ایشان اینست اول الجای ترکان آغا بنت امیر مسلا بن امیر قزغن که سلطان بخت بیگم از وی متولد شده بود و مهد زاده پاک ... امیرحاجی خانم
بنت قزاو سلطان تغای ⁂ تومان آغا که والده میرزا جهانگیر ⁂ و الدیکی بود ⁂ دلشاد آغا و غلات که از آنحضرت فرزندی داشت سعادت
سلطان خانم ⁂ تولغان بی بنت آق صوفی قونقرات ⁂ تومان آغا بنت امیر موسی تایکوت ⁂ تکل خانم بنت خضر خواجه خان ⁂ دولت ترکان
آغا سلطان ⁂ برلاس آغا ⁂ و الوس آغا بنت امیر بیان سلدوز ⁂ جانی بیگ آغا ⁂ موندوز آغا ⁂ جلبان ملک آغا ⁂ بخت سلطان آغا ⁂ سلطان آغا
نور ملک آغا ⁂ و چاپک آغا خطر ملک است که مادر وی ... اسم اصلی ... از ازواج امیر حسین قطلغ ... بود و سلام آغا بنت امیر خضر سیوری ... و ملک
زوجات حضرت صاحبقران مغفرت صفات انتظام داشته و از سراری آنحضرت حسب ... اسامی بیست و دو نفر منظور درآمده بود
علقای ترکان آغا از قوم قراختای بود و امیرزاده شاهرخ از وی متولد شد ⁂ جهان بخت آغا ⁂ نگار آغا ⁂ مروج پرور آغا ⁂ دلشاد آغا ⁂ تنی بیگ آغا ⁂
دلشاد آغا ⁂ دولت آغا ⁂ مراد بیگ آغا ⁂ سرو بخت آغا ⁂ دلخوش آغا ⁂ دولت بخت آغا ⁂ برات آغا ⁂ ملک آغا ⁂ آرزو بی آغا ⁂
منکلی بیگ آغا ⁂ جانی قربانی که والده میرزا میرانشاه بود ⁂ یاد گار سلطان آغا ⁂ خدا داد آغا ⁂ تولون آغا که والده میرزا عمر شیخ بود ⁂ بخت
نگار آغا ⁂ ملکان شاه آغا ⁂ قتلو آغا ذکر بعضی از سادات و مشایخ و علما و فضلا که با صاحبقران معاصر بوده اند
بر ضمایر ارباب اخبار ظاهر و آشکار خواهد بود که از زمره علما عظیم الشان و طایفه متعالی مکان بعضی که و بعضی در زمان فرخنده نشان

صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان انار الله برهانه بلاد جهان و امصار ایران و توران از وجود شریف شرف داشته اند و کیفیت حال بعضی
آن طبقه از کتب تواریخ بوضوح می پیوندد لاجرم بر ذکر جمعی که شمه از احوال ایشان راقم این حروف را معلوم شده اختصار خواهد افتاد و بنا
الله الهدایه والارشاد ⁂ مولانا جلال الدین محمود زاهد مرغابی در علوم ظاهری شاگرد مولانا نظام الدین عبد الرحیم خوافی بود و در متابعت سنت
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم سعی بلیغ می نمود و ورع و تقوی بکمال داشت و همواره عمر بادای طاعات و عبادات می افراشت و وفاتش
در ماه ذی الحجه سنه ثمان و سبعین و سبعمایه اتفاق افتاد و در مرغاب هراة که مسکنش بود مدفون شد امیر سید علی بن شهاب الدین محمد الهمدانی
حاوی علوم ظاهری و باطنی و جامع فضایل صوری و معنوی بود و در اوایل حال مقدم ارادت ملازمت شیخ شرف الدین محمود بن عبد الله المزدقانی
نمود و اجازت از شیخ تقی الدین علی دوستی گرفت روش طریقت فرمود و بعد از فوت شیخ تقی الدین رجوع بشیخ شرف الدین محمود کرد و گفت
فرمان صحبت شیخ مشرف شده فرمود که حکم چنانست که در اقصای بلاد عالم گردی امیر سید علی برحسب فرموده عمل نموده سه نوبت ربع مسکون را
طواف کرد و صحبت هزار و چهارصد ولی را دریافته و چهارصد را در یک مجلس دید مصنفات امیر سید علی مانند کتاب اسرار النقطه و
شرح اسماء الله و شرح فصوص الحکم و شرح قصیده خمریه فارضیه و ذخیره الملوک در میان فضلا اشتهار دارد و وفاتش در سادس ذی الحجه سنه
ست و ثمانین و سبعمایه اتفاق افتاد و مرقد عطر افشانش در ولایت ختلان است بابا سنکو درویشی مجذوب بود و از وی کرامات
و خوارق عادات بظهور می پیوست و در سنه ثمان که صاحبقران مغفور بعزیمت فتح خراسان از آب آمویه عبور فرمود در قصبه اندخود با وی ملاقات
کرد و درویش از سر جذبه سینه گوشتی بطرف امیر تیمور گورکان انداخت آنحضرت با نیکی تفال نموده گفت خدای تعالی سینه روی
زمین را که خراسانست بما ارزانی داشت و همچنان شد وفات بابا سنکو در سنه روی نموده و قبرش در اندخود است مولانا زین الدین ابو بکر تایبادی
جامع کمالات صوری و معنوی بود و در علوم ظاهری شاگرد مولانا نظام الدین هروی و چنانچه نقل است مولانا زین الدین
ابو بکر تحقیق اویسی بوده و از روحانیت شیخ الاسلام الحامی الجامی تربیت یافته و در وقتی که امیر تیمور گورکان داعیه تسخیر هراة داشت
در قصبه تایباد با جناب مولوی ملاقات نموده آنجناب زبان نصیحت آنحضرت گشاده سخنان سودمند فرمود و نقلست که در اثنای قیل
و قال صاحبقران سیتوده خصال از آن قدوه اصحاب وجد و حال سوال کرد که شما چرا امیر ملک غیاث الدین پیر علی را ارشاد نفرمودید
تا ترک اعمال ناشایست دهد مولانا زین الدین ابو بکر جواب داد که او را نصیحت کردم قبول ننمود لاجرم ایزد تعالی شما را بر او گماشت و اگر شما نیز
همچنان ... جور و ... طریقه ... نفرمایید دیگری را بر شما مسلط خواهد شد حضرت صاحبقران فرمود که کیفیت آن شخص که او را این استیلا
دست دهد جناب مولوی گفت عزرائیل امیر تیمور گورکان از شنیدن این سخن فال نیک گرفته گفت هیچ یک از سلاطین را بر من ظفر
میسر نخواهد گشت و انتقال من از دار ملال باجل طبیعی خواهد بود وفات مولانا زین الدین ابو بکر در نیم روز پنجشنبه سلخ محرم الحرام سنه
روی نموده ملک جا در روزنی در تاریخ وفاتش این قطعه نظم فرموده بیت سنه احدی و تسعین بود و تاریخ ⁂ گذشته هفت ساعت از سلخ محرم
شده نصف النهار از پنجشنبه ⁂ که روح پاک مولانای اعظم ⁂ سوی خلد برین رفت و ملایک ⁂ همه گفتند از جان خیر مقدم ⁂ و دیگری از فضلا در این
باب گوید بیت تاریخ وفات قطب اوتاد ⁂ یک نقطه نه باخر حیاد ⁂ قبر آنجناب در قصبه تایباد است خواجه بهاء الدین نقشبند

نامش محمد بن محمد البخاری است و او را نظری مقبول بفرزندی از خواجه بابا سماسی بوده و تعلیم آداب طریقت بحسب صورت از سید
امیر کلال نموده و در شعار سطور است که خواجه بهاء الدین بتحقیق اویسی است و از روحانیت خواجه عبد الخالق غجدوانی تربیت یافته کسی از وی
سوال کرد که در وقتی شما ظهور ولی است یا کسبی جواب داد که لکم جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین باین سعادت مشرف گشتیم
باز پرسید که در طریقهٔ شما ذکر جهر و خلوت و سماع می باشد فرمود که نمی باشد گفت پس بنای طریقت شما بر چیست فرمود که خلوت در انجمن بظاهر
با خلق و بباطن با حق سبحانه و تعالی **بیت** از درون شو آشنا و از برون بیگانه شو / این چنین زیبا روش کم می بود اندر جهان / وفات خواجه
بهاء الدین در شب دوشنبه ماه ربیع الاول سنه ۷۹۱ اتفاق افتاد و یکی از فضلا حسب ضبط تاریخ آن واقعه این قطعه در سلک نظم انتظام داده **قطعه**
خواجهٔ اعظم بهاء الحق والدین نقشبند / آنکه مشهور روایت شد کمال اکملش / مسکن و ماوای او چون بود قصر عارفان / قصر عرفان زین سبب آمد حساب رحلتش
خواجه علاء الدین عطار موسوم بمحمد بن محمد البخاری در سلک اعاظم اصحاب خواجه بهاء الدین انتظام داشت و خواجه در ایام حیات خود
تربیت بعضی از سالکان حق را بدان جناب حواله میکرد و وفات خواجه علاء الدین در شب چهارشنبه بیستم رجب سنه اثنین وثمانمائه روی
نمود و قبرش در دهٔ نوحنفیان است **مولانا سعد الدین مسعود عمر التفتازانی** ولادت با سعادت آن عالم ربانی و علامهٔ عالم فانی در ماه صفر
سنه اثنین و عشرین و سبعمائه در قریة الجبال تفتازان که از ولایت نسا است روی نمود و چون از سن طفولیت بمرتبهٔ صبی ترقی فرمود
آغاز تحصیل علوم و تکمیل فنون محسوس و مفهوم کرده در اندک زمانی در میدان دانش قصب سبق از علمای متقدمین و متاخرین در ربود
شمیم قلم مشکین رقمش مشام جان مشتاقان روایح فضایل را معطر گردانید و فروغ خاطر انجلا نورش ریاض امید طالبان
انوار کمالات را نضارت بخشید و آن جناب در شانزده سالگی آغاز تصنیف کرده شرح صرف زنجانی را مرقوم خامهٔ بلاغت انتما ساخت
بعد از آن مطول را باسم ملک حسین کرت تالیف نمود و آنگاه بخوارزم که در آن زمان مجمع اعیان جهان بود متوطن شده مختصر تلخیص را بنام نامی
جانی بیک خان که نبذی از عدالت و احسان او سبق ذکر یافت در سلک نظم کشید و بی شایبهٔ لاف و گزاف خامهٔ اکثر از مولفات آن عالم
حمیده صفات بوضوح می پیوندد لطافت تحریر و حلاوت تقریر و توضیح خفیات و تلویح خبیات و کشف مشکلات و رفع معضلات
بر طبع نقادش ختم بود و بر دست همت بلندش ختم هو در این اوان که امیر تیمور گورکان عزیمت یورش خوارزم فرمود ملک محمد سرخسی
پسر خرد تر ملک معز الدین حسین برادرزاده خود و ملک پیر محمد ملک غیاث الدین پیر علی که در آن سفر ملازم موکب همایون بود پیغام کرد که چون
خوارزم مفتوح شود از آنحضرت رخصت طلبیده جناب مولانا سعد الدین را بسرخس روانه گردانی بنابر [illegible]
حضرت صاحبقران آن خطه را در حیطهٔ تسخیر کشید و ملک جانیبک از اهالی و موالی جرجانیه اشارت فرمود ملک پیر محمد [illegible] از آنحضرت
التماس نمود که مولانا سعد الدین را اجازت رفتن بجانب سرخس فرماید و امیر تیمور گورکان ملتمس ملکزاده را بعز قبول اقتران نموده
جناب مولوی بسرخس رفت و بعد از آنکه حضرت صاحبقرانی بسمرقند بازگشت علما و مشایخ ماوراء النهر بعرض رسانیدند که اگرچه نتیجهٔ خوارزم
بندگان آستان سلطنت آشیان را میسر شد اما حاصل آن مملکت تعلق بملک محمد سرخسی گرفت آنحضرت در مقتضای این مجمل
استفسار نمود آنجماعت عرضه داشت کردند که حالا سرآمد علمای عالم و مقتدای فضلای بنی آدم مولانا سعد الدین مسعود التفتازانی است که

لمعات

لمعات مضمنات فصاحت صفاتش چون شعاع خورشید مشرق و مغرب عالم را منور گردانیده و نفحات مولفات بلاغت آیاتش
مانند نسایم فروردین شمال و جنوب تمامی روی زمین را خضرت و نضارت بخشیده **نظم** چنان گرفت جهان را ظهور تصنیفش
که آفتاب چو ذره بوقت طلوعش / دقایق سخن و حقیقت همچو بهار / ولیکن چو خورشید در جهان مشهور / صریر کلکش در کشف مشکلات علوم
بشارت نقش داود و در اداء ازبورش / افاضل انام اقتباس انوار انواع فنون از اشعهٔ ضمیر منیرش مینمایند و افاضل اکارم التماس اصناف علوم
از نفحات فیض خاطر خطیرش میفرمایند امیر تیمور گورکان از استماع امثال این سخنان رقم تاسف بر صحایف روزگار خویش نگاشت
و حکم جهانمطاع صدور یافت که اسناد حضور جناب مولوی بسرخس ارسال داشت مولانا سعد الدین گفت بنیت خواهش سفر حجاز آن ملتمس را
اجابت ننمود اما چون ثانیا فرمان صاحبقران در آن باب نفاذ یافت بجانب سمرقند توجه فرمود و چند سال در آن خطهٔ جلال در آن شهر بافاده
اهل کمال اشتغال داشت و چند تصنیف معتبر در آن مجمع فضلا و اهل نوبهار روزگار یادگار گذاشت و امیر تیمور گورکان در تعظیم آن
پادشاه علما و خسرو دانشمندان مبالغهٔ بسیار مینمود و در مجالس آنجناب را بر زبر توشک خود جای داده در وقت وداع تا سر طناب بشریعت
مشایعت میفرمود وفات مولانا سعد الدین در سنه ۷۹۲ بوقوع پیوست قبرش در بلدهٔ سرخس واقع است تصانیف آنجناب در تمامی علوم
عقلی و نقلی بغایت اشتهار دارد احتیاج بعد آن ندارد و هر خردمند که در تفصیل آن کتب را از جمله تحصیل حاصل میشمارد و از مولانا سعد الدین
مسعود یک پسر ماند **مولانا محمد** نام و مولانا محمد نیز در سلک علما منتظم بود و چندگاه ملازمت امیر تیمور گورکان مینمود و از جناب شیخ الاسلامی علاء
الحق سیف الله والدین احمد بن شیخ الاسلام قطب الدین یحیی مولانا محمد بن مولانا سعد الدین مسعود استماع افتاد که فرمود که
در آن اوان که جناب مولوی در سمرقند تشریف داشتند بعد من مولانا محمد چندگاهی در هرات ساکن می بود و در آن ایام خبر بدو رسید که بعضی
دیگر از علما تقوی بآن رسید که مولانا سعد الدین در مجلس صاحبقران مظفر قرین با کل علمای کاملیت آن معلوم بوده مبادرت نموده
و ایشان زبان طعن و تشنیع دراز کرده گفتند چگونه جایز باشد که مقتدای علمای روزگار لقمهٔ شبه خورد و مولانا محمد از استماع این سخنان رنج
شده در این باب رقعه‌ای بپدر خود نوشت و التماس نمود که دیگر در مجلس حضرت صاحبقران دست بکباب خوردنی نبرد و آن رقعه را
بنوابی که از هرات متوجه ماوراءالنهر بود داده تواجی مکتوب مولانازاده را با سایر مکاتیب در حوالی میان خود نهاد و چون بسمرقند رسید اول بار
در مجلس نشیمن امیر تیمور گورکان برد و آنحضرت را در اثنای مطالعهٔ مکاتبات چشم بر نوشتهٔ مولانازاده افتاده مضمونش را معلوم کرد
از آن باب هیچ نگفت و مکتوب بجناب مولانا سعد الدین ظاهر ساخت و بعد از چندگاه مولانا محمد بسمرقند شتافته صاحبقران علیه منزلت
ملازمت فرمود آنحضرت مولانازاده را تعظیم کرد و التفات بسیار نموده در آخر مجلس خواجه محمود شهاب را که منصب وزارت داشت
گفت که مبلغ پنجهزار دینار تبریزی کپکی تسلیم خدام مولانازاده نمای تا صرف مایحتاج خود نماید خواجه محمود بنابر تمنی که از آنحضرت یافته بود گفت
در خزانه زر نقد نمانده اگر فرمان شود مبلغ مذکور را بر [illegible] ولایات برات نویسیم امیر تیمور گورکان فرمود که آن وجه از فرود حاق دیر بوصول انجامد
یافت ما نیز خواهیم که مولانازاده درین شهر تشویش کشند خواجه گفت مبلغ پنجهزار دینار از ممر تمغا در عرض ده روز بحصول می پیوندد اگر فرمایید
آن وجه را بخواهد موعد معاشش مولانازاده نمایم حضرت صاحبقران فرمود که فی الحال تسلیم کن و خواجه محمود هم در مجلس مبلغ مذکور را

بر تقاضای سمرقند براة او نوشته پیش مولانا محمد نهاد و آنجناب فاتحه خوانده و براة او برداشته از بارگاه بیرون خرامید و در محلی که باید در بارگاه
سوار می شد حضرت صاحبقران کس فرستاده تلخداغش را باز بمجلس آورد و آنگاه تبسم فرمود گفت مولانازاده کسی که از رفتار الم مرام
ترین وجوه است برسم انعام ازما قبول نماید جلوه جایزه باشد مثل این چیزی را که در عالم تعلیم و دانش اولی نیست از خوردن طعام نمود منع
کند و آنجناب ازین خطاب خجل شده گفت من داعیه داشتم که براة را بخواجه محمود شهاب باز نوشتم امیر تیمور گورکان گفت اگر جنابی چنین
می بایستی که در وقت نوشتن براة او اثر کرامت در ضمیر او ظاهر شدی و حال آنکه از دست وی فرح و سرور آنرا قبول فرمود دیده آنگاه اشارت
علیه نفاذ یافت که براة مذکور را از مولانا محمد ستانده و بخزانه دینار زر نقد از خزانه تسلیم نمودند و مولانا محمد بعد از فوت حضرت صاحبقرانی
در بلده فاخره هراة ساکن می بود و در شهور سنه ... بعلت طاعون از عالم انتقال نمود امیر سید شریف الدین علی الجرجانی
در سنه اربعین و سبعمائه در قریه طاقو از اعمال استراباد قدم از کتم عدم بعالم وجود نهاده فضای جرجان بل تمام جهان را بمقدم شریف
شرف گردانید و بعد از ترقی سن رشد و تمیز آغاز تحصیل نهاده در اندک زمانی سرآمد محققان عالم و مقتدای مدققان علما محترم گردید و در روم
انتفاء مسطور است که در سنه تسع و سبعین و سبعمائه که شاه شجاع بن مظفر در قصر زرد اقامت داشت امیر سید شریف بنوائی او
رسیده خواست که با پادشاه ملاقات نماید و او را بواسطه کمال غرور ... در ان اثنا مولانا سعد الدین التفتازانی را دید که بخدمت شاه شجاع
میرود و خود را در لباس ... بوی نمود و گفت که مردی غریب و تیرانداز هم و از ولایت مازندران بآن داعیه آمده ام که در نظر پادشاه
سه چوبه تیر اندازم انتظار آنکه بهنگام فرصت ملتمس مرا بعرض رسانید و در رکاب مولانا سعد الدین تا در بارگاه پیاده بیامد مولانا گفت تو
درین موضع توقف نمای تا من رخصت دخول حاصل کنم و چون مولانا بشرف ملاقات پادشاه فایز شده سخن تیرانداز غریب را عرض کرد
شاه شجاع فی الحال او را طلبید و امیر سید شریف ببارگاه درآمد و چون شاه از کیفیت تیراندازی پرسید جزوی که از نتایج طبع شریف
او مشتمل بر اعتراضات اصحاب تصانیف بود از بغل بیرون آورده و بدست شاه داده و شاه شجاع از مطالعه آن صحیفه کمال امیر سید شریف
دانا شده و مراسم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانید و نقد و جنس بسیار انعام فرموده آنجناب را همراه خویش بشیراز برد و منصب تدریس
دار الشفاء خود را بآن سید فضیلت انتما تفویض کرد و سید شریف ده سال در فارس بافاده اهل فضل و کمال پرداخته در سنه تسع
و ثمانین و سبعمائه که امیر تیمور گورکان شیراز را فتح کرد حکم فرمود که آنجناب بسمرقند تشریف برد و جناب سیادت پناهی افادت دستگاهی
بموجب فرمان واجب الاذعان جهان مطیع عمل نموده تا زمان فوت آنحضرت انجا می بود و در ان اوقات میان آنجناب و مولانا سعد الدین
التفتازانی مباحثات روی نمود و در اکثر مجالس امیر سید شریف بسبب حدت طبع و جودت ذهن بر جناب مولوی در بحث غلبه کرد
بیت خدایی که بالا و پست آفرید یکی زیردست و زبردست آفرید و چون امیر تیمور گورکان بجهان جاودان انتقال فرمود و دیگر
آن قدوه اولاد خیر البشر و مقتدای علماء دانشور از ماوراء النهر بشیراز شتافت و در ان دیار فی سنه ... وفات یافت مصنفات
امیر سید شریف بسیار است و در غایت اشتهار و بر اکثر کتب متداوله متقدمین و متاخرین حواشی و قت آمیز داغ دقت آرسیان
دارد و جنانچه نیز نعمان قزوین ... آنجناب تا غایت نظائر بسیج در نحی از افاده حواشی و هولقات فصاحت سخنانش خالی بوده

و مدت عمر شریفش هفتاد و شش سال بود مولانا عبد الله بن مولانا لسان الدین محمد افضل حکمای زمان و اعلم منجمان دوران
و مقرب امیر تیمور گورکان بود و احکام نجومی او مانند علم قضا و قدر تخلف نمی نمود بیت همه زیج فلک جدول بجدول
باصطرلاب حکمت کرده منحل و صاحبقران خورشید محل نسبت بآن فاضل بی بدل التفات بسیار داشت و آنجناب همواره بدعای دولت
و دولت در ملازمت بود و رقم اخلاص بر صحیفه ضمیر می نگاشت و از اولاد شیخ ابوعلی بود و حکمت را بمیراث داشت مولانا
نظام الدین شامی آنجناب را تاریخ غازانی نیز گویند و اکثر وقایع و حالات صاحبقران بحجسته صفات منقول از تاریخ آن فاضل
کامل است و در مطلع سعدین مسطور است که از مولانا نظام الدین مروی است که گفت در نوبت اول که امیر تیمور گورکان لشکر ببغداد کشید
و سلطان احمد جلایر را منهزم گردانید از مردم دار السلام اول من ببارگاه عالمپناه رفتیم و آنحضرت نظر التفات و عاطفت در من نگریسته
بر زبان مبارک راند که خدای تعالی بر تو رحمت کناد که گفت از متوطنان این دیار تو پیش آمدی و مرا نصیحت فرمود و ایضا در کتاب
مذکور مسطور است که در وقت محاصره حلب مولانا نظام الدین در ان شهر اقامت داشت و بعد از ان فتح امیر جلال الاسلام او را
پیش فرمان فرمای انام برد و رعایت یافت و بوشیده نماند که توفیق میان این دو سخن که در کتب آنجناب مکتوب است خالی از اشکالی نیست و آنچه
نزد راقم حروف صحت پیوسته آنست که مولانا نظام الدین بعد از آنکه بصحبت صاحبقران مظفر قرین مشرف گشت همواره بملازمان دولت
و اقبال ملازم درگاه جاه و جلال بود و در باب وقایع آنجناب تاریخی تألیف فرمود شیخ شمس الدین محمد جزری مقتدای محدثان عالی مقام
و پیشوای دانشمندان بلند مکان بود و زهد و تقوی معروف و بصلاح و سداد موصوف در ظفرنامه و مطلع سعدین مذکور است که در ان ایام
که امیر تیمور گورکان الیدرم بایزید را اسیر گردانید و میرزا محمد سلطان و امیر نور الدین را بر سر او فرستاد جمعی از اکابر آن دیار بطرف دریا بار
فرار نمودند و لشکر ظفر شعار از عقب شتافته بیشتر آن مردم را گرفتند شیخ شمس الدین محمد جزری و سید محمد بخاری و مولانا شمس الدین
فناری از ان جمله بودند و امیر شیخ نور الدین شیخ شمس الدین محمد را همراه خود بپایه سریر اعلی برده در کوتاهیه بشرف حضرت صاحبقران مجسته
صفات رسانید و آنحضرت شیخ را منظور نظر اعتنا ساخته مصحوب بسمرقند فرستاد و آنجناب تا زمان وفات امیر تیمور گورکان در ماوراء النهر
اوقات شریف مصروف گردانید و تصحیح المصابیح را انجا در سلک تألیف کشید و بعد از فوت آنحضرت بدار السلطنت هراة شتافت
و در ایام دولت میرزا شاهرخ فی خامس ربیع الاول سنه ... وفات یافت قاضی قطب الدین احمد الامامی بعلو قدر و رفعت مکان
از تمامی اکابر و اعیان خراسان ممتاز و مستثنی بود و مدتی مدید در کمال استقلال در ان مملکت بمنصب جلیل المراتب قضا قیام
و اقدام مینمود و اختیار رواد و سرآن ولایات نیز منوط بدانکه تعلق بخدام عالیمقام میداشت و تا آخر ایام حیات بر مسند جاه و جلال
متمکن بوده همواره نقش امانت و دیانت بر جبین ضمیر و صحیفه خاطر می نگاشت شیخ کمال خجندی در سلک اکابر مشایخ روزگار و اعاظم
زهاد بزرگوار منتظم بود و علی الدوام بریاضت و عبادت اوقات گذرانیده گاهی اشعار آبدار بر لوح اعتبار ثبت می نمود و در نفحات سطور است
که ظاهر اشتغال شیخ کمال بشعر جهت آن بوده که ظاهرش مغلوب باطن نشود و چنانچه خود میگوید بیت این تکلفهای من در شعر من
کلمینی یا حمیرای منست از خواجه عبد الله مرویست که فرمود شیخ کمال خجند که در شاش ساکن می بود و در ان مدت اصلا بجوانی رغبت

نمی نمود روزی والده من بوی گفت که جهت شود الطعامی که در آن گوشت باشد میل فرمایید بر وجه مطایبه فرمود که هر گاه تو گاو خود را بکشی گوشت
بخوریم و حال آنکه پدر مرا گاوی بود در غایت فربهی و چون این سخن بشنود فی الحال گاو را بکشت و طعامی ترتیب کرده نزد شیخ برد و شیخ
جهت خاطر ایشان مقداری از آن گوشت تناول فرمود و از حضرت مخدومی ابوی مرحومی استماع افتاده که میرزا میرانشاه به شیخ کمال ارادتی
تمام و عقیدتی لا کلام داشت و روزی بملازمت آن جناب رفته کمر مرصع بر سم نذر نزد شیخ نهاد و بخلاف معهود شیخ آن کمر را برداشته
بخانه درآمد و بعد از لحظه بصحبت اصحاب معاودت کرده همه را مقبوض یافته پرسید که یاران چرا محزونند یکی از حاضران جواب داد که در
کمر دارند و شیخ تبسم فرمود تا کمر را باز آوردند و قسمت کردند و وفات شیخ کمال در سنه ثلث و ثمانمائه اتفاق افتاد و تربتش در تبریز است
و این بیت را بر سنگ لوح کنده اند که **بیت** کمال از کعبه رفتی بر در یار ✽ هزارت آفرین مردانه رفتی **مولانا محمد شیرین مشهور بمغربی**
مرید شیخ اسمعیل سیسی و از اصحاب شیخ نور الدین عبد الرحمن اسفراینی است و شیخ نور الدین عبد الرحمن از کبار مشایخ روزگار بوده در
بغداد بسر میبرد و در سنه ست و ستین و سبعمائه از نزد سلطان احمد برسم رسالت پیش امیر تیمور گورکان آمد و آنحضرت شیخ را التعظیم بسیار
نموده معزز و مکرم رخصت انصراف داد و مولانا محمد شیرین و شیخ کمال خجندی معاصر بوده اند و دایم با یکدیگر صحبت می داشته اند و دیوان
اشعار مولانا مشهور است و این مطلع از نتایج طبع اوست در صفات سلوک **بیت** ما مهر تو دیدیم ز ذرات گذشتیم ✽ از جمله صفات از پی آن ذات گذشتیم
مولانا صفی الدین شوانی در سلک فضلاء ماوراء النهر انتظام داشت و بعضی از وقایع امیر تیمور گورکان انار الله برهانه بر لوح بیان نگاشت **شیخ
محمود زنگی عجم ایرانی** بصفت فضل و کمال و لطف طبع موصوف بوده و در اثنای محاورات اکثر اوقات کلام موزون بر زبانش میگذشت
چنانچه گویند اول نوبت که همراهی شیخ علی ترک بخدمت امیر تیمور گورکان رسید و چون آنحضرت پرسید که شما کیستید و نام شما چیست گفت **بیت**
دو ابراهیم هر دو بشکسته بهم ✽ علی ترک و محمود زنگی عجم ✽ و شیخ محمود بسیاری از وقایع و حالات صاحبقران پسندیده صفات را در سلک
نظم کشیده آن نسخه را خوش و خروش نام نهاد و در سنه ست و ثمانمائه که آنحضرت از یورش روم مراجعت کرده در گرجستان
بجهاد اشتغال داشت جمعی از اکابر کرمان مانند مولانا ضیاء الدین سراج و شیخ صدر الدین که قاضی آن ولایت بود رسیده متوجه
آستان سلطنت آشیان گشتند و شیخ محمود نیز با ایشان همراهی نمود تا کتاب جوش و خروش را بنظر رساند و خود را بتجدید منظور نظر
التفات گرداند و بحکم تقدیر در وقتی که از پل طفیس که بر آب ارس بسته اند می گذشت در آب افتاد و آتش حیاتش فرو نشسته رخت بقا
بباد فنا داد **مصرع** غرق دریای کرم باد ابا ایشان اوست ✽ و پسر شیخ محمود مولانا قطب الدین آن نسخه را بنظر انور رسانیده و صله کرامند محظوظ
منتفع و بهره ور شد و این بیت مطلع بعضی از غزلیات شیخ محمود است **بیت** بتو این شعر محمود را پسند افتد ✽ که لطیف است زنگی و از
عجم زاید ✽ **مولانا علی بدر** از جمله شعرای دار السلطنت هراة بوده و در سنه احدی و ثمانین و سبعمائه که میرزا میرانشاه جهت دفع منشا
ساجی ملک جاونی قربانی بهراة درآمده در باغ زاغان نزول اجلال فرمود مولانا علی بشرف ملازمت شاهزاده مشرف گشته قصیده گذرانید
که دو بیت اولش اینست **شعر** ای ز مهر رخ تو ماه منور گشته ✽ عالم از نکهت زلف تو معطر گشته ✽ خط مشکین تو بر عنبر کافور بداد ✽ آیت حسن
جمالت مقرر گشته ✽ و شاهزاده نسبت بمولانا در مقام التفات آمده صلها مناسب عنایت فرمود **خواجه عصمت الله بخاری**

در صنعت انشا نظم نا مثالان سخن گذاری انتظام داشت دیوان اشعارش مشهور است و ابیات بلاغت آثارش پیرایه الواح خاطر فضلا
منظور و از جمله قصیده ای است که در مدح حضرت صاحبقران در سلک نظم کشیده و آن مرثیه را شاهزاده خلیل سلطان گذرانیده مشمول
نظر انعام و احسان گردیده و این مطلع از قصیده مذکور است **بیت** ای فلک خرگاه و ایران که سلطان عالیجاه ✽ دست کوته کن بخشش جهانیان جنابت ✽
و چون خواجه عصمت در نظم اشعار تتبع امیر خسرو دهلوی مینموده و بسیاری از معانی آنجناب را از منظومات خویش درج فرموده یکی
از فضلا در این باب گوید **نظم** میر خسرو را علیه الرحمه شب دیدم بخواب ✽ گفتمش عصمت ز لکی خوشه چین خرمنت ✽ شعر او چون بیشتر از شعر تو شهرت گرفت ✽
گفت باری نیست شعر او الا از شهر من است ✽ **مولانا نجم الدین العطاری** در فن انشا و علم املا بی مثل زمان بوده و ملازمت میرزا میرانشاه مینمود
و در بعض اوقات کامل التواریخ ابن اثیر را بفرموده شاهزاده مشار الیه از لغت عربی بزبان فارسی ترجمه کرده و کمال فصاحت و بلاغت
در آن کتاب بجای آورده **خواجه علی تبریزی شطرنجی** حافظ کلام الله بوده و تمام صحیح بخاری را از بر داشت و شیخ شمس الدین محمد جزری قرائت
نموده و در علم حدیث مهارت حاصل فرموده و خواجه علی در فن شطرنج آنقدر وقوف داشت که صغیر و کبیر آن روزگار را استادی او را
مسلم میداشتند و غایبانه را مانند حاضرانه بغایت نیکو می باخت و در مجلس شریف امیر تیمور گورکان پیوسته با آن لعب مشغول میبودند و میپرداخت
مولانا حسام الدین ابراهیم شاه کرمانی حاوی فضایل نفسانی بوده و در علم طب و معالجه مرض ید بیضا می نموده و او نیز در قسم دوم شطرنج
مهارت داشت و ملازم درگاه حضرت صاحبقرانی بوده در مجلس عالی راه می یافت و خواجه عبد الوهاب تبریزی و خواجه یوسف
بخاری و استاد شمس الدین کازرونی نیز از جمله شطرنج بازان حضرت صاحبقرانی بوده اند و همواره ملازمت آستان آن حضرت مینمودند
گفتار در ذکر سلطنت میرزا خلیل سلطان و بیان اسباب زوال دولت آن شاهزاده عالیمکان و اقفان
تصاریف روزگار و عارفان تصانیف اخبار بدین حکایت عارف و بدین روایت واقف خواهند بود که آنچه امیرزاده خلیل سلطان را
از اسباب سلطنت و جهانبانی و مقدمات اسباب ملک ستانی دست داد و عجب اگر کسی را از ابتدا اساس پادشاهی آن غایت
میسر شده باشد چه آن شاهزاده والا نژاد از روی و نبیره حضرت صاحبقرانی بود و بعد از وفات آنحضرت اکثر نوئینان کامران و امرای
عالیشان و بسیاری از لشکریان فیروزی نشان که در تاشکنت بودند او را بپادشاهی برداشته بیعت نمودند و بر جناح استعجال بجانب
سمرقند روان شدند و بعد از وصول بنواحی آن بلده فردوس مانند حکام و بزرگان و اعیان آن شهر بقدم فرمانبرداری موکب شاهزاده را
استقبال کردند و مقالید خزاین و کنوز بلا زحمت پیش او داشتند ... بجای آوردند و در آن زمان شهری بمذاق معموری و جامعیت
در تمامی ربع مسکون موجود نبود اکابر افاضل و اعاظم و اماثل و اشراف و هنرمندان اطراف و اکناف در آن مصر جامع مجتمع بودند و وفور
خزائن و دفاین و کثرت کنوز و ذخایر از نقود و اجناس و جواهر ثمینه بود که قوت در الک مستوفیان ماهر از حصر و احصاء آن عاجز
و قاصر گشته آید و سایر اسباب پادشاهی از صنوف سیوف و تیر و کمان و جبه و جوشن و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه زیاده از آنچه
بوسیله تحریر قلم و تقریر زبان شرح آن میسر باشد مع ذلک چون سابقه عنایت ازلی رقم سعادت لم یزلی بر صحیفه حال آن نهال گلزار
اقبال نکشیده بود و رابطه مشیت سبب قاعده قصر جهانبانی آن نوباوه ریاض صاحبقرانی را سمت استحکام نبخشیده و در عین جهار سال

از آن بهره‌مند با سلطنت و استقلال اثر نماند و مجموع آن خزاین و اموال در معرض تضییع افتاده هاتف قضا شان زوال آن دولت
فرو خواند آری انوار ماهچه آفتاب آثار لوای پادشاهی جز بر وجنات روزگار خواص بارگاه مخصص بر حضرت پادشاه نتابد
و مجرد اجتماع زر و گوهر و بسیاری سپاه و لشکر امور سلطانی و مهام کشورستانی نظام و انتظام نیابد بیت
نه هر که طرف کلهی کج نهاده تند نشست کلاه‌داری و آیین سروری داند بیت نوبت بمقتضای ایام کامکاری و احتشام بهنگام جلوه‌داری
میرزا خلیل سلطان بعد از قضای ربانی و تقدیر یزدانی آن شد که شاهزاده در زمان حیات امیر تیمور گورکان صفت جمیله شاد ملک نام
که از جمله سراری امیر حاجی سیف الدین بود تعلق خاطر پیدا کرد و پنهان از حضرت صاحبقران او را بحباله نکاح در آورد و چون این خبر
به پادشاه مرحوم مغفور رسید آن قضیه افتاد حکم فرمود که هر جا شاد ملک را بیند بکشند و میرزا خلیل سلطان او را پنهان کرده در این
اوان که آن مقولات محل نصب رایات نصرت آیات بود نوبت دیگر بعرض رسید که شاهزاده شاد ملک را همراه دارد قدغن قهر
باحضار او فرمان داد و امیرزاده آن ضعیفه را حاضر ساخت و حکم همایون بقتل او نفاذ یافته [illegible] ملک خانم بنابر ملاحظه خاطر میرزا خلیل سلطان
معروض داشت که صدف وجود این عورت بدردانه از صلب میرزا خلیل سلطان آبستن است بنابر آن امیر تیمور گورکان فرمود که او را
پنهان نگاهدارند تا بعد از وضع حمل فرزند را محافظت نموده مادر را بفنا سپارند و هنوز از آن احوال حضرت صاحبقرانی بی
اهمال باز [illegible] وفات یافت و شاهزاده [illegible] آن گلعذار [illegible] و دلال را در آغوش کشیده بر مسند جلال [illegible]
و مثال وی گشت که از راه صواب او اصلا تجاوز جایز نمی‌داشت بلکه تمام اختیار ملک و مال را بقبضه تصرف آن سلیطه گذاشت بیت
بجان بود در بند [illegible] او [illegible] جز بفرمان او لاجرم مجاری امور ملک و مالی امیرزاده خلیل از نهج صواب انحراف داشت و شاهزاده
بطریق [illegible] دست باسراف و اتلاف اموال گشاده مجموع نقود و اجناس کنوز و خزاین را که [illegible] محاسب وهم از حد و حصر
آن عاجز بود باندک زمانی صرف نمود و بیشتر را بکسی داد که در آخر سبب ویرانی قصر کامرانی او گشتند و قضیه آن دهش و بخشش
اتفاقیه بود که کسی که شراب [illegible] بخود شتر واری میبرد و [illegible] صنوف نوازش مینمود در آرزوی درهمی میمرد و میرزا خلیل
[illegible] جمعی از مردم بیگانه را بانواع تربیت و اصطناع اختصاص بخشید و هر یک را قرینه قارون ساخته بدرجه امارت و سروری رسانیده
و از آن جهت خاطر امرا و سران سپاه ملال گرفت و دماغ آن فرومایگان مختبط شده [illegible] و چون حشمت [illegible]
[illegible] شاد ملک در حفظ مخدرات سراپرده صاحبقران مرحوم [illegible] بسبب اختلاط مرتبه آن عفایف امیرزاده خلیل سلطان را بران داشت
که هر یک از خواتین و سراری آنحضرت را بطوع او کره بیکی از ملازمان آستان خود در سلک ازدواج کشید [illegible]
[illegible] داشتند با جمعی از مردم ناجنس همنشین گردانید [illegible] سرشت را [illegible] ساخت و اهل [illegible] را
در سلک [illegible] انداخت طوطی شیرین گفتار را [illegible] زاغ و زغن [illegible] بد آوازی [illegible]
قفس جای داد و بواسطه صدور امثال این افعال ناهنجار طبایع صغار و کبار از امیرزاده خلیل سلطان متغیر گردید و امور سلطنتش
اختلاف پذیرفته آفتاب اقبالش بحد زوال رسید چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست ان شاء الله تعالی وحده

ذکر ابتدای سلطنت میرزا شاهرخ خاقان سعید میرزا شاهرخ پادشاهی بود صاحب سعادت متصف بکمال عدل و عبادت
[illegible] رستم بازو [illegible] جمع داشت و هرگز خیال تجاوز از جاده [illegible] بخاطر [illegible]
اسلام [illegible] بر سر و مادام [illegible] آفرید [illegible] شریعت [illegible] و اخلاص [illegible]
درویشان [illegible] و هر دیار که در می‌آمد اول شرف طواف مزارات اولیا و اتقیا را در می‌یافت در میدان حرب چون
کوه با شکوه [illegible] در برابر خصم ثبات قدم می‌ورزید و در محراب طاعت از خوف [illegible] مانند برگ بید از باد صرصر می‌لرزید و در ایام [illegible]
هیچ [illegible] بهره [illegible] و در اوان جلوس [illegible] شد از انصاف آن [illegible]
[illegible] بیت [illegible] ولادت همایون حضرت خاقان سعید در روز پنجشنبه
چهاردهم ربیع الآخر سنه تسع و سبعین و سبعمائه اتفاق افتاد در شهور سنه تسع و تسعین و سبعمائه صاحبقران [illegible] جلوس
[illegible] و بعد از فوت آنحضرت در ماه رمضان سنه سبع و ثمانمائه آن پادشاه عالیشان از روی استقلال در خراسان
بضبط امور ملک و مال [illegible] خطبه و سکه باسم شریف [illegible] در سنه تسع و ثمانمائه مازندران را مسخر ساخت و در اواخر سنه
[illegible] و ثمانمائه مملکت فارس در حوزه [illegible] آنحضرت قرار یافت و در سنه تسع عشر و ثمانمائه ولایت کرمان آن پادشاه عالیشان را
مسخر گردید و در سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه قرا یوسف وفات یافت و فتح آذربایجان بوقوع انجامید و در اواخر [illegible]
آنحضرت [illegible] قرا یوسف [illegible] اتفاق افتاد و [illegible] فتح و فیروزی [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] روز جمعه [illegible] ربیع الآخر سنه [illegible] و ثمانمائه [illegible] احمد [illegible] در مسجد جامع هرات [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت را حلیم علی الاطلاق از آن زخم نجات بخشید و در سنه [illegible] و ثمانمائه [illegible]
[illegible] آذربایجان [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] و در صحرای [illegible]
[illegible] ممالک خراسان و بلخ و بدخشان و ماوراءالنهر و ترکستان [illegible] و سیستان و جرجان و مازندران و عراق و فارس
و آذربایجان در تحت تصرف خاقان [illegible] قرار گرفت [illegible] و معدلتش تمامی امصار [illegible] معمور و آبادان [illegible]
[illegible] بکمال [illegible] معارف [illegible] در اطراف ممالک محروسه بقاع خیر و ابواب البر مانند مساجد و خوانق و مدارس و رباط
[illegible] و موقوفات [illegible] بران بقاع وقف فرمود و چون خاقان سعید [illegible] استقلال تاج سلطنت
[illegible] بر سر نهاد در [illegible] و ثمانمائه [illegible] عالم [illegible] و لادت [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] خواجه غیاث الدین سالار سمنانی و سید فخر الدین
خواجه نظام الدین احمد داود و خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی و خواجه [illegible] و امیر علی [illegible] و خواجه شمس الدین علی [illegible]
در سلک وزرا [illegible] و مولانا جلال الدین لطف الله و مولانا صدر الدین ابراهیم و [illegible] شیخ الاسلام شمس
الدین محمد امین و مولانا عبد الحمید [illegible] در ایام دولت آن پادشاه عدالت آیین رتبت صدارت می‌افراشتند

خاقان سعید و سلطان صاحب تایید فارس مضمار ظفر و معین سلطنت

و الملة و الدین شاهرخ بهادر که خلف صدق صاحبقران مغفور قطب الدنیا و الدین امیر تیمور بود بعد از فوت آنحضرت در ماه رمضان سنه سبع و ثمانمائه
در بلده فاخره هراة تخت سلطنت و جهانبانی را بوجود شریف خود شرف ساخت و تاج خلافت و کشورستانی بر سر نهاده و سایه معدلت و رعیت
پروری بر مفارق جهانیان انداخت ولات ولایات انقیاد و امتثال لازم الامتثال نموده اظهار اطاعت و فرمانبرداری کردند و بپای اخلاص و عبودیت
عازم آستان آسمان اختصاص گشته شرایط جانسپاری و خدمتکاری بجای آوردند و آنحضرت امرا و ارکان دولت را بعواطف خسروانه و عوارف
پادشاهانه نوازش نموده در باره هر کدام مراسم انعام و احسان بتقدیم رسانیده و ابواب رأفت و عدالت گسترده و بتمشیت مهام شریعت
غرا و تقویت امور ملت بیضا قضاة و علما را مامور گردانید در اثنا بمسامع جلال پیوست که میرزا خلیل سلطان بخیال استقلال دار الملک سمرقند را
ملازمت دولت ساخته و دست باسراف و اتلاف خزاین و دفاین دراز کرده حاصل بحر و کان را بر انداخت بنابر آن ضمیر خورشید
نشان جهان اقتضا نمود که پیش از آنکه اختلال ملک و مال راه یابد رایت ظفر مآل قرین دولت و اقبال بصوب ماوراءالنهر تشریف دهد و امیر مضراب
جالو و امیر حسن صوفی ترخان و امیر علیکه کوکلتاش را بضبط خراسان تعیین نمود و اعلام نصرت اعلام از دار السلطنت هراة بجانب آب
آمویه نهضت فرموده در منزل دره گز امیر سید خواجه بن شیخ علی بهادر از سمرقند بخدمت رسید و بعز بساط بوسی استسعاد یافت و کیفیت
حال میرزا خلیل سلطان را مشروح معروض داشت آنحضرت بعد از تقدیم مشورت امیر جلال الدین فیروزشاه بن ارغونشاه و احمد تیمورخواجه
و بابا زه هراة که از ایام استیلای امیر تیمور گورکان بر ایران تا آن زمان میران بود باز گردانید و امیر سید خواجه را بطلوس نوشته تا محافظت آن طبقه
غارت نماید و خنس نفیس عازم سمرقند شد چون در لشکر شیخ زاده بایزید اتفاق نزول افتاد و میرزا سلطان حسین که در ترکستان با امرا و خیلان
مخالفت کرده بود بملازمت شتافت و بانصاف الطاف اختصاص یافت و از جهان منزل خاقان سعید امیر خسرو خواجه را بسم رسالت
نزد امیرزاده خلیل سلطان فرستاده پیغام داد که تو بجای فرزند و برادر و ملک کیان از ابا برابری و هر چه تمنا داری بخشش ملک و مال دریغ
نیست اما بر سن و تجارب ایام و معارفت مقادیر طوایف انام و انتظام مهام سلطنت وقوفی تمام داریم و اکثر امرا سبب بعد
مسافت و توهم نفس آفت در غیبت فسادی باتفاق کرده اند حالا باید که قدیم بیعت بیش آیی و هر چه متضمن استقامت مملکت باشد
با ما موافقت نمایی و رایات ظفر آیات از اندخود گذشته بساحل جیحون رسید و در این مرحله امیر شاه ملک از بخارا آمده بشرف ملاقات
شهزادگی عظام رسانید و موجب ابتهاج خاطر انور گردید و مقارن آن حال ایلچی میرزا خلیل سلطان شریف طلوسی دریافته بوسیله
امرا ملک آداء مرسله و رشته نمود که چون اتفاق معین است که آنحضرت خراسان از جهات ضبط ماوراءالنهر باز نخواهند گذاشت امید که بسعادت
معاودت فرموده حکومت این مملکت را به بنده باز گذارند تا بنیابت آنحضرت شرایط العبودیت بتقدیم رسانم و مادام الحیوة در مقام فرزندی
و خدمتکاری باشم خاقان سعید التماس او را اجابت فرموده امیر شاه ملک را جهت آوردن شاهزادگان به بخارا فرستاده و عنان یکران
بجانب دار السلطنت هراة انعطاف داد چون باندخود رسید امیرزاده سلطان حسین بی موجبی فرار نموده بدان طرف آب رفت
و هم در آن ایام خبر متواتر شد که میرزا خلیل سلطان از سمرقند بیرون آمده عازم کنار جیحون است لاجرم امرا شهر بخارا را باز گذاشته

امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان را بپایه سریر اعلی آوردند و امیر شاه ملک بضبط کنار آب مامور گشته چون بدانجا رسید چند شخص
ارسال داشت مضمون آنکه از طرف سمرقند میرزا امیرک احمد و امیر شمس الدین عباس و امیر ارغونشاه آمده اند و الحق الصواب که سیاست امیر
شیخ نور الدین را بدانجا فرستند تا با ایشان سخن گوید مناسب دولت تو به بود و آنحضرت فرمود که شمس الدین و ارغونشاه و میر جیحاب
آنند تا شیخ نور الدین پیش میرزا خلیل سلطان رود و چون این خبر بملکان آب رسید آن دو امیر بی توقف بآستان سلطنت
آشیان آمدند و از جانب امیر شیخ نور الدین به سمرقند رفت و در باب موافقت جانبین سعی بلیغ نموده چنان مقرر شد که امیرزاده
خلیل سلطان بعضی از خزاین صاحبقران مغفرت پناه را نزد امیرزاده پیر محمد ولی عهد فرستند و سلطنت ماوراءالنهر تعلق باو باشد و بعد
از آنکه امیر شیخ نور الدین باردوی ظفر قرین باز آمد خاقان سعید عازم هراة گردید و در حوالی اندخود امیر سلیمانشاه که بقضای فرمان
صاحبقران مغفرت نشان در فیروزکوه و دهه و رستمدار حکومت نموده از صولت میرزا عمر و میرزا میرانشاه و اقارب خود گریخته بموکب همایون پیوست
و در صحبت طلب حیث آسایش در نواحی اندخود و شبرغان توقف فرمود و اعلام نصرت اعلام بتاریخ جمعه و ششم ذی قعده در دار السلطنت
هراة نزول نمود ذکر توجه ... و وفات میرزا سلطان حسین و ... ایشان و تقدیم ... خاقان ... با میرزا ... و بیان مخالفت ... امیر ... الدین
سلیمانشاه میرزا سلطان حسین اگر چه بصفت جلادت و پهلوانی موصوف بود اما از ... چون بهره تمام داشت چنانچه در وقتی
که صاحبقران مغفور در ظاهر دمشق نشسته خیال استقلال بادشاه مصر بر لوح خاطر می نگاشت بی جهتی از آنحضرت گریخته پیش ملک فرج
بادشاه مصر رفت و بعد از فوت حضرت با اوار ... با ارکان دولت آغاز مخالفت نموده لشکر پیر الهدا بود و مستفرق گردانید و بجانب سمرقند
ایلغار نمود و چون دانست که شهر در تصرف ... است از آب آمویه گذشته بموکب عالی خاقان سعید پیوست و بالاخره آن پادشاه جم جاه بنظر
شفقت و عطوفت در وی نگریست باز دیگر جنون او را بر آن داشت که در نواحی اندخود از اردوی همایون فرار نموده از آب گذشت و در شهر
سبز امیرزاده خلیل سلطان ملحق گشت میرزا خلیل او را مشمول انعام و احسان گردانیده او را با امیر الله داد و ارغونشاه و تیمور خواجه آقبوقا و خواجه
یوسف و بعضی دیگر از امرا و نشریان بلخ ... چون فرستاده تا از جانب میرزا پیر محمد جهانگیر که در آن اوان از کابل به بلخ آمده بود خبردار باشند
و در کنار آب خیال استقلال در دماغ میرزا سلطان حسین پیدا شده بود بنیاد کنکاش امرا و سرداران آغاز نهاده طلب داشت و تیمور خواجه
و خواجه یوسف را شربت شهادت چشانیده جمعی را مقید ساخت امیر الله داد و مشیر که آن حال دیدند بتضرع و زاری امان طلبیدند میرزا سلطان
حسین ایشان را امان داده سوگند داد که از وی برنگردند و ایشان را نایب خویش گردانید و مقارن آن حال ... جانب حرم میرزا محمد سلطان که با اموال
فراوان متوجه بلخ بود بدان حدود رسید و میرزا سلطان حسین او را غارت نموده متوجه سمرقند گردید و میرزا خلیل سلطان از شهر بیرون
آمده بعد از تقارب فریقین امیر الله داد و امیر ارغونشاه و دیگر امرا که بر سبیل کره ملازمت میرزا سلطان حسین اختیار کرده بودند از وی
جدا شده بموکب میرزا خلیل سلطان رفتند بنابر آن در هشتم محرم الحرام سنه ثمانمائه میرزا سلطان حسین از برابر سمرقند
فرار نموده در نواحی اندخود و شبرغان با امیر سلیمانشاه پیوست و میان الجانبین قواعد عهد و پیمان بغلاظ ایمان تاکید یافت و میرزا پیر محمد
جهانگیر ایلچی نزد امیر سلیمانشاه فرستاده میرزا سلطان حسین را طلبید جناب امارت پناهی بآن سخن ملتفت نشده در غیرت

پادشاهی امیرزاده پیر محمد را بران داشت که طریق شبیخون بر سر ایشان تاخت میرزا سلطان حسین و امیر سلیمانشاه چاره منحصر در [illegible] دانستند و همراه شتافته بخدام بارگاه شاهرخی پیوستند آنحضرت بعد از تقدیم مشورت مبلغ سه هزار دینار کپکی و صد سر اسب قبچاقی بامیر سلیمانشاه عنایت فرموده و سر حسن را بسیورغال او ارزانی داشته حکم فرمود که با امیر مضراب و امیر سید خواجه که در سبزوار بودند بپیوندد و از جانب میرزا امیرک شاه که بکابلیوش آمده بود واقف باشند و چون امیر سلیمانشاه روی بمقصد آورد اجزای شاهرخی صلاح ملک در قتل میرزا سلطان حسین دانسته [illegible] پس آن شاهزاده و جماعت [illegible] را [illegible] و چون این خبر [illegible] امیر سلیمانشاه [illegible] خاقان سعید [illegible] آن حدود [illegible] سیف الدین [illegible] امیر سلیمانشاه بود [illegible] روان [illegible] نمود و از مقام مخالفت [illegible] اقامت [illegible] بازگشت آنگاه خاقان عالیجاه [illegible] امیر سلیمانشاه و امیر جهان ملک [illegible] و چون جهان ملک [illegible] عبد الصمد [illegible] رایات ظفر آیات [illegible] استعجال [illegible] امیر سلیمانشاه [illegible] بطرف سمرقند گریخت و خاقان سعید بسلامت مراجعت نموده در هفتم جمادی الاولی سنه ٨٠٨ بدار السلطنت هراة رسید و میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک را [illegible] و چون فصل زمستان [illegible] بر بیع [illegible] خاقان بسعادت [illegible] مصلحت ماوراء النهر [illegible] میرزا پیر محمد جهانگیر و میرزا خلیل سلطان [illegible]

ذکر محاربه میرزا پیر محمد و میرزا خلیل سلطان و بیان بعضی از وقایع خراسان دران ایام که میرزاده الغ بیک و امیر شاه ملک در نواحی بلخ و شبرغان بودند و میرزا پیر محمد جهانگیر قاصد [illegible] فرستاده و از جناب [illegible] و مخالفت میرزا خلیل سلطان [illegible] شاهزاده [illegible] الاتفاق نموده [illegible] حضرت صاحبقران در باب ولایت عهد [illegible] فرستاده و چون آن قاصد [illegible] میرزا خلیل سلطان رسید [illegible] میرزا خلیل سلطان جواب داد [illegible] سلطنت [illegible] ممالک [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] ایالت سمرقند [illegible] میرزا پیر محمد و امیر شاه ملک [illegible] استماع این جواب [illegible] میرزا الغ بیک را [illegible] از آب آمویه گذشتند و میرزا خلیل سلطان [illegible] استقبال نموده [illegible] دوم ماه رمضان [illegible] در حوالی [illegible] لشکر [illegible] از جانبین [illegible] ماوراء النهر [illegible] میرزا خلیل سلطان [illegible] بر قول میرزا پیر محمد حمله [illegible] میرزا پیر محمد و میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک قرین صحت و سلامت باینجانب آب رسیده و حضرت خاقان سعید در ییلاق [illegible] این خبر شنیده عازم ماوراء النهر شد و میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک [illegible] شرف ملازمت دریافته [illegible] بافت [illegible] و چون [illegible] حضرت [illegible] میرزا خلیل سلطان [illegible] شاهزاده معروض داشت [illegible] مصراع بر جهان [illegible] میرزا پیر محمد از آب [illegible] سمرقند [illegible] میدان [illegible] حضرت خاقانی [illegible] میرزا خلیل سلطان [illegible] این صوب

ارسال داشت [illegible] مصراع بر جهانیم [illegible] لیکن تا کنار آب خواهیم آمد باید که آن فرزند [illegible] نیز [illegible] و حالا [illegible] نهضت موکب نصرت شعار در ییلاق [illegible] توقف نموده [illegible] میرزا خلیل سلطان [illegible] شاهزاده معروض داشت [illegible] آنحضرت [illegible] خاقان عالیجناب امیر مضراب [illegible] جهت [illegible] ارسال فرموده [illegible] امیر شاه ملک [illegible] امیر سید خواجه [illegible] سیف [illegible] خاقان [illegible] امیر شاه ملک [illegible] و چون خاقان سعید قرین دولت و اقبال [illegible] امیر سید خواجه [illegible] امیر الامرایی و استقلال [illegible] امور ملک و مال [illegible] میرزا [illegible] سیف الدین عبد الصمد [illegible] شمس الدین و شیخ علی [illegible] خاقان سعید [illegible] حاضر بودند [illegible] روان شده [illegible] امیر سید خواجه [illegible] حضرت [illegible] نصرت [illegible] خاقان [illegible] امیر سید خواجه [illegible] میرزا [illegible] خاقان [illegible] امیر [illegible] شیخ [illegible] امیر سید خواجه [illegible] امیر سید [illegible] امیر مضراب [illegible] میرزا خلیل سلطان [illegible] حضرت خاقانی [illegible] امیر سید خواجه [illegible] امیر مضراب [illegible] امیر سید خواجه [illegible] امیر یوسف [illegible] میرزا اسکندر [illegible] خراسان [illegible] آنحضرت [illegible] امیر سید خواجه [illegible] بتاریخ [illegible] محرم الحرام سنه [illegible] و چون [illegible] امیر سید خواجه [illegible]

بسترآباد و نساء و ولایات مازندران بصوب جرجان در حرکت آمده پس از وصول به نزول مغاج خبر فوت امیرشاه ملک از بلخ رسید و منظور
نظر التفات گردید و خاقان سعید قرین نصرت و تایید از آنجا نهضت فرموده به ییلاق سلطان از فر نزول همایون غیرت افزای فضای گردون گشت
و از انتقام خسرو عهد حشم سنکلی تیمور انا جاز آگاه از ابواب رسالت و رسوم نجابت نیکو بیدار بگفت چون برلاس و شاه عالم جرجان و ستاده
و پیغام داده که سید خواجه را از حضیض مذلت و خواری باوج عزت و سروری رسانیده بودیم او کفران نعمت نموده و از مال خزینه بدانجانب
التجا کرده است طریقه آنکه کمش بعهد و پیمان قدیم را آب جنس اخلاص و اتفاق سرسبز دارند و سید خواجه و اتباع او را از آن ولایت کنند از بند
و یقین دانند که اگر ازو نموده تخلف خواهد یافت و آنچه در پس پرده غیب مستور باشد بنوعی ظاهر خواهد گشت که تدارک نپذیرد و سنکلی تیمور در برلاس دشمن
نقشه میرزا شاهرخ بیاد در همان موضع روزی چند توقف نموده و در آن ایام میرزا از جرجان بدرگاه عالمپناه رسیده لطف انعام و اکرام فرموده و چون
خاطر از مستان سرای حرکت بدخشان رسانید مناسب چنان نمود که نخست حالات میرزا امیرانشاه و اولاد عظام او تا زمان طاقت میرزا شاهرخ و
خبر داده در سلک تحریر انتظام یابد آنگاه بر توالی انجام بتقریر فتح استرآباد و تابع گفتار در بیان وقایعی که بعد از فوت امیر تیمور گورکان
میرزاده میرانشاه و اولاد او روداده و ذکر رسیدن میرزا عمر به آذربایجان سلطنت … شاه
حضرت صاحبقران والانژاد در وقت مراجعت از یورش پنج ساله تختگاه هلاکو خان را به میرزاده عمر پسر میرانشاه عنایت نموده و ایالت
دار السلام بغداد را به برادر بزرگش میرزاده ابابکر رجوع فرموده مقر ساخت میرانشاه در بغداد باشد و میرزا ابابکر بکار و بار میرزا عمر قرار
از استصواب او در گذرد بنابراین چون خبر فوت امیر تیمور گورکان که در تبریز رسید میرزا عمر از میرانشاه که برادر کلانتر بود حسابی برگرفت
و خود سکه بنام خود زده از روی استقلال بضبط امور ملک و مال پرداخت و امیر جهانشاه جاکو امیر الامرا میرزا عمر بود و بعد از تحقیق خبر فوت
امیر تیمور گورکان با قوای جمعی از اهل فساد قصد قتل میرزا عمر نمود و صباح روز بیست و دوم ماه رمضان با بستان اقبال آتشیان رسیده مولانا
قطب الدین اوبی و دارات قوچی و شیخ محمد قوچی و عبد الخالق با بعضی دیگر از آن گناهکار … و بخیال استقلال روی
به برادر داد پادشاهی نهاده و میرزا عمر پای وقار استوار داشته طایفه از نیاقان و جماعه … و شیخ بیک امیر جهانشاه و ستاده
و هر لحظه دم شاهزاده زیاده شده هر دم اتباع جناب امارت مآب کم میگشتند بنابران امیر جهانشاه روی بطرف آورده و همراه با اتباعی
از جماد ان او اتفاق نموده خانه دیگر جهان روز بروی رسید وفی الحال بقتلش رسانید و میرزا عمر بخلاف منصور … معاتب ساخته
بازماندگان امیر جهانشاه را بنوازشات مقارن این حال میرزا ابابکر از راه بغداد و شنگ آمده قصد ییلاق همدان کرده و حسب استدعا ایلچی بر
برادر فرستاده و میرزا عمر و فرستاده او را نوازش نموده پیغام داد که مقصود آنست که آن برادر بزودی بدین جانب تشریف
آورند تا مهمات ملکی و مالی را باتفاق یکدیگر فیصل دهیم و میرزا ابابکر بر این سخن اعتماد نموده با ده بیست سوار بمیرزا عمر پیوست و چون روز …
شده در قلعه … محبوس گردید و چون میرزا میرانشاه از قید و حبس میرزا ابابکر خبر یافت بصوب خراسان در حرکت آمده تا کالپوش
استرآباد و خان بکران باز گشته و میرزا عمر بعد از برادر … هرچه تمامتر … سپاهی و رعیت اشتغال
نموده در آن نشاء درویشی بابا … نام در مرافقه بود … کرامات و خوارق عادات ظاهر ساخت و میرزا عمر قصد درویش ظلم فرموده بلاد …

و وصیت سفر آخرت بر زبان راند که روزی ما چنین مقدر بود و لیکن معلوم خواهید کرد که بعد از این چه فتنه ها حادث خواهد شد و چون از واقعه بابا بدر
در گذشت در بیستم محرم الحرام سنه ثمان و ثمانمائه خبر خلاص میرزا ابابکر متواتر گشت و تبیین این مقال آنکه میرزا ابابکر بعد از اندک زمانی مقید و محبوس بود جمعی
از اهل قلعه را با خود متفق ساخت و بنیاد حیات سلطان … و عیسی قورچی و شیخ حاجی برلاس که از جمله محافظانش بودند برانداخت و حصار سلطانیه
در حیز تسخیر آورد و خزانه و جبه خانه را متصرف گرده مجموع این نقود و اسلحه را بر ملازمان خود قسمت نموده روی بصوب خراسان نهاد و در کالپوش
استرآباد به پدر پیوسته عنان مراجعت انعطاف داد اما میرزا عمر بعد از شنیدن خروج برادر به سلطانیه رفت و آن بلده را بجمعی از اهل
اعتماد سپرده از راه … در حرکت آمد مقارن آن حال شیخ خسرو شاهی از جانب سمرقند به رسالت رسید و متقبل گشت که هرچه میرزا ابابکر
از قلعه سلطانیه برده باندک زمانی گذاشت نماید و حال را در معاودت رد کشید و بر متمولان تبریز تکلفات نامقدور نمود و میرزا عمر … آنکه امیر بسطام
جاکیر را با وی در مقام نفاق … بدست آورد و وصیت … فرموده و بسطام از راه قراباغ با میر شیخ ابراهیم شروانی پیوست و بار آن
میان میرزا عمر و امیر شیخ ابراهیم نزاع و اختلاف یافت و هر یک با لشکری بکنار آب ارس شتافته در برابر یکدیگر منزل گزیدند و پس از هفته
باردوی میرزا عمر رسید که میرزا ابابکر و میرزا امیرانشاه بر قلعه سلطانیه استیلا یافته هر کس را آنجا دیدند اسیر کردند و هرچه یافتند بغارت بردند
لاجرم میرزا عمر با امیر شیخ ابراهیم ترک آشتی کرده دلیل مراجعت فرو کوفت و بعد از وصول بمنزل … و سلطان سنجر
حاجی سیف الدین و عبد الرزاق خدایداد و امیر بیان قوچین و شیخ خسرو شاهی طریق بیوفایی مسلوک داشته به میرزا ابابکر و میرزا امیرانشاه
ملحق شدند و میرزا ابابکر … منظور نظر تربیت گردانید و شیخ … را با سایر … رسانید آنگاه باستصواب بعضی از
مصلحت اندیشان … ترتیب نموده میرزا امیرانشاه را … و اسم پادشاهی بروی اطلاق کرد و روزی چند بجشن و سور و لهو
و سرور پرداخت و میرزا عمر بعد از … از راه کاورود … رفته … و سلطانیه … مستظهر
شده بجانب تبریز در حرکت آمده و … ان بلده شتافته آغاز ظلم و تعدی کرده لاجرم خواص و عوام … نموده خواجه …
صد هزار دینار تحصیل داشت و … رسانیده … از شهر بیرون کرده و دروازه مضبوط ساختند و میرزا عمر … اجازت … داده در آن
اثنا خبر قرب وصول میرزا ابابکر تحقیق پیوست و چون میرزا عمر قوت مقابله و مقاومت نداشت علم عزیمت بصوب اصفهان برافراشت
و حاکم آن بلده میرزا رستم برادر استقبال قیام نموده لوازم تعظیم و تجلیل بتقدیم رسانید و طویهای پادشاهانه کرده از دقایق مهمان نوازی
دقیقه نامرعی نگذاشت آنگاه آن دو پادشاه عالیجاه به سر وقت میرزا ابابکر که در حق خلق … بودند ایلغار کردند و جهات و اموال
بسیار بدست آورده باصفهان باز گشتند و میرزا رستم در مقر خود توقف نموده میرزا عمر به شیراز رفت و میرزا پیر محمد با او از ره
احترام تمام او را به شهر در آورده جشنهای پادشاهانه ترتیب داد و تحفهای خسروانه بر طبق عرض نهاد و میرزا عمر آن زمستان در شیراز
بتنعم و ناز و فراغت گذرانید و در اوایل فصل بهار بمرافقت میرزا پیر محمد عازم اصفهان گشت و میرزا اسکندر نیز از یزد در حرکت آمده
بدیشان پیوست از آنجانب میرزا ابابکر چون چند روزی اسم پادشاهی بر پدر اطلاق کرد رقم خلع بر صفحه حالش کشیده خود بر سریر سلطنت
تکیه زده و در اواخر جمادی الآخر سنه مذکوره به تبریز شتافته لشکریان در منازل رعایا فرود آمده و تعرض بسیار بعجزه و ضعفا رسانیدند و

چون خبر اتفاق اولاد میرزا عمر شیخ با میرزا عمر بمیرزا ابابکر رسید عطف عنان بجانب اصفهان نهضت فرمود و بعد از وصول بجرفادقان شنید
که امیر بسطام جاگیر تبریز را مسخر کرده مهم آذربایجان از اصفهان اولی دانسته عنان مراجعت معطوف ساخت و اولاد میرزا عمر شیخ
و میرزا عمر این خبر شنیده از اصفهان بیرون شتافتند و عنان یکران بجانب میرزا ابابکر تافتند و این خبر بمیرزا ابابکر رسیده لشکریان خود را
استمالت گردانید و بعزم رزم اعدا بازگردید و در نواحی درگزین تلاقی آن سلاطین جلادت آیین دست داد و از هر دو طرف مردان مرد و
گردان صف نبرد در میدان کین تاختند و از صباح تا رواح باعدام و افنای یکدیگر پرداختند و در آن روز قریب چهار هزار سوار و پیاده از طرفین
کشته بهنگام شام هر یک از آن دو جانب بمعسکر خویش فرود آمدند و شب همه شب پاس داشتند و روز دیگر که جمشید خورشید
با تیغ زرافشان و سیمای هلال کوالب تافت باز از هر دو جانب مصراع افغان خروش کوس بخواست * و نایره قتال التهاب یافته میرزا
مظفر الدین ابابکر با هشتصد سوار متوجه قلب مخالف که محل قرار میرزا پیر محمد بود حمله نمود و او را از پیش برداشته میمنه و میسره را مجال
توقف نماند و اصفهانیان در شهر متحصن شده میرزا ابابکر آغاز محاصره کرد و چون نزدیک بآن رسید که اصفهان مستخلص شود میرزا
ابابکر شنید که امیر شیخ ابرهیم و امیر بسطام جاگیر بهم اتفاق در تبریز نشسته اند و شیخ حاجی عراقی بمحاصره سلطانیه مشغول است بنابر آن
با اصفهانیان صلح کرده در هم شکسته عنان بجانب آذربایجان انعطاف داد و میرزا عمر چون دانست که اولاد میرزا عمر شیخ دیگر در برابر میرزا
ابابکر در نمی توانند آمد از ایشان جدا شده روی بدرگاه عالمپناه حضرت خاقان سعید آورده در غره ربیع الاول سنه تسع و ثمانمایه در ییلاق ملقان
بموضع خواجه خضر سعادت دستبوس دریافته منظور نظر التفات و عنایت گشت و جمیع خدم و حشم او بانعام جامهای فاخره و اسبان
تازی مخصوص و مباهی شدند و مقارن آن حال ملکی تیمور که برسم رسالت نزد پیر پادشاه رفته بود باز آمده جواب بر وفق صواب بیاورد و بنابر آن خاقان
عالیمکان بعزم تسخیر جرجان از ییلاق ملقان نهضت نمود ذکر محاربه حضرت خاقان سعید با پیر پادشاه و انتقال نمودن
حکومت استرآباد بمیرزاده عمر بن میرزا امیرانشاه در اوایل فصل خریف که حریف سرد در اطراف باغ و بستان آغاز دست برد
کرده و از اهتزاز صرصر شکرفزای حرارت هوای تابستان روی بانهزام آورد خاقان سعید بتایید ملک مجید بجلگاه مازندران درآمد و چون
موضع سیاه جود معسکر فرمانفرمای جهان گشت ناگاه پیر پادشاه باتفاق سید خواجه و عبد الصمد و حاجی سیف الدین و شمس الدین
آغا قول قلب و میمنه و میسره را آراسته مانند شیر ژیان از بیشه مازندران بیرون آمد و لشکر قیامت اثر در برابر اعدا صف آرای گشته
میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک و امیر موسی در برانغار منزل ساختند و میرزا عمر و امیر یوسف خلیل و امیر حاجی ملک در جرانغار علم جلادت برافراختند
و حضرت خاقانی با امرای ترخانی در قول قرار گرفته دو لشکر چون دو دریای اخضر از صرصر حمله بیاد در آن هنگام در تموج آمد و فیلبان معرکه بکار مصاف
نموده شمشیر آتش مثل آبدار سرهای گردنکشان بر خاک مذلت و هوان افکند بیت زمین شد ز خون یلان لاله گون * ز بس هوره و کوس و نای و بغون
ز شمشیر خون بار بهرام کار * فتاده سر از تن بیشمار * آخر الامر حمایت سبحانی مرحمت و ما النصر الا من عند الله بر پرچم علم خاقان عالیجاه وزید
و پیر پادشاه با اتباع و اشیاع مصراع همه کبود لب و زرد روی و سرخ سرشک * پای در وادی فرار نهاده و پیر پادشاه و بنوا از رزم گریخته
سید خواجه و عبد الصمد راه در از شیراز پیش گرفتند و شمس الدین ... و سید حسام خواهرزاده سید خواجه بدرگاه عالمپناه التجا کرده

عنایت یافته و تمامی خطه جرجان تحت تصرف خاقان ملک ستان درآمده سید عز الدین هزار جریبی برادر خود را با پیشکشهای لایق
بآستان معدلت آشیان فرستاده و خطبه بنام همایون خوانده التزام باج و خراج نموده و عالم ساری و سید مرتضی نیز مطیع و منقاد
گشته ابواب اخلاص و طاعت گذاری بروی روزگار خویش گشود و آنگاه خاقان عالیجاه ایالت ولایت استرآباد را بمیرزا عمر عنایت
کرده اسباب سلطنت او را مرتب داشت و رایت نصرت آیت بصوب دار السلطنه هراة برافراشت و در اثنای راه حکومت
ملک طوس و خبوشان و کلات و ابیورد و نسا و باورد و سبزوار و جنابد را بمیرزا الغ بیک تفویض نمود و در روز چهارم جمادی الآخره در شهر
حلیت بیت ... مستقر دولت و اقبال نزول اجلال فرمود ذکر شهادت میرزا پیر محمد جهانگیر بتقدیر خداوند قدیر
میرزا پیر محمد جهانگیر خسروی سلیم نفس کم آزار و پادشاهی کریم خلق عدالت آثار بود و زمام امور ملک و مال در قبضه اقتدار پیر علی تاز نهاده
و اکثر اوقات بتجرع آب آتش رنگ و استماع نغمه عود و چنگ مشغول میبود و آواز دلربای نای از انتقال سلطنتش خبر میداد و او از خواب
و آهنگ روح افزای رباب بمرتبه ای میخوانند و او بی شعور شراب بیت چو سلطان سرانداز باشد ز می * فتد از سرش جبه و تاج کی
و هرم تکس پیر علی ست ... خیال استقلال در دماغ او جای گرفت و در ماه رمضان سنه تسع و ثمانمایه که میرزا پیر محمد در بلوکخانه
باطل بمراسم ... برافروخته و از فروغ نایره ندامت شمع شمال میسوخت پیر علی تاز ناپاک با جمعی بی باک بر گرد سرای پادشاهی
محیط گردید و در چهاردهم ماه مذکور آن شاهزاده سعید را شهید گردانید میرزا سیدی احمد میرک در شبرغان از صدمات این واقعه هراسان گشته
... بجانب هراة شتافت و کیفیت جرات پیر علی را بعرض حضرت خاقانی رسانید و از شنیدن آن خبر اندوه انبوه
بخاطر انور راه یافت و امیر مضراب و امیر حسن صوفی ترخان و امیر نوشیروان همراه میرزا سیدی احمد میرک کرده بصوب بلخ روان ساخت
... از عقب روان شود ناگاه خبر مخالفت میرزا عمر در اطراف و اکناف خراسان تزلزل انداخت ذکر مخالفت
میرزا عمر با حضرت خاقانی و ... نمودن او باقتضای اسباب چون میرزا عمر در مملکت جرجان لوای استیلا برافراشت قوی بازو
... رجال را بجانب ری فرستاد تا دو هزار خانه وار مغول را که در آن مملکت باتفاق میرزا ابابکر بودند کوچانیده بمازندران آورند
و میرزا عمر ... از فکر خیال استقلال از باطنش سر زد و مقارن آن حال شیخ حسن صوفی با جمعی از ملازمان امیر شاه ملک
از خراسان گریخته بجرجان رفتند و گفتند که لشکر خراسان از امیر شاه ملک آزرده خاطرند هر گاه رایات ظفر پناه بدان جانب نهضت نماید اکثر
بملازمت می شتابند میرزا عمر این سخن ... کرده دفتر حقوق تربیت حضرت خاقانی سعید را بطاق نسیان نهاد و بسرعت برق و باد از استرآباد
عنان گرای بجانب خراسان انعطاف داد و میرزا شاهرخ بهادر چون این خبر استماع فرمود در بیست دوم شوال سال مذکور میرزا عمر را استقبال
نموده روز دوشنبه نهم ذی قعده در حدود قریه ... جرجان و خراسان بیکدیگر رسیدند هر دو طرف بتسویه صفوف پرداختند در آن حین
... که از اعیان همراهان او بود دست از دولت و اقبال تافت پشت بر میرزا عمر گردانیده روی بدرگاه خاقان والاگوهر نهاد و سایر امرا و لشکریان که آن حال
مشاهده نمودند گریزان شده هر یک بطرفی رفتند مصراع وان فتح که مفتاح امان بود برآمد * و میرزا عمر گریخته به ... قضا و قدر بجانب مرورود
گریخته در کنار آب بدست جمعی از نوکران امیر مضراب گرفتار گشت و او را زخمی بر سر و بندی بپا در منزل ... باردوی اعلی رسانیدند

وخاقان سعید جراحت را که مخفی داشت نمود و طبیب و جراح ملازم ساخته بدار السلطنه هراة روانه فرمود و میرزا الغ بیگ در پنجم ذی قعده
بمنزل تفور رباط دودر روی بعالم دیگر آورد و در مقبره حضرت المتبحر فخر الملة والدین الرازی مدفون گشت و در غرّه ذی حجه دار السلطنه هراة از
وصول موکب خاقانی طراوت جهان جاودانی یافت و در نصف همین ماه پادشاه عالیجاه به ییلاق بادغیس شتافت **ذکر دفع شر پیر**
علی تاز بمیامن توجه خاطر خاقان سرافراز چون ضمیر آفتاب تاثیر خاقان کشورگیر از جانب میرزا الغ بیگ فارغ شد دفع پیر علی تاز را پیشنهاد
همت بلند گردانید و در نوزدهم محرم الحرام سنه عشر و ثمانمائه از ییلاق بادغیس رایت ظفر نگار بجانب قبة الاسلام بلخ در حرکت
آمده و در اوایل صفر سایه وصول بر خطه اندخود انداخت و پیر علی تاز جرأت نموده تا [illegible] باز آمد اما چون موکب همایون نزدیک
دولک رسید پیر علی عنان [illegible] فرار تافته روی بیابان ادبار آورد و حضرت خاقان سعید میرزا سیدی احمد را با امیر یادگار شاه
و امیر نوشیروان و حسن صوفی ترخان بتعاقب او روان فرمود و امرا به پیر علی رسیده احمال و اثقال او را گرفتند و او باندک مردی بجانب
مکه الملک بیرون رفت و امرا باز گشته در بلخ بموکب همایون پیوستند و در آن ایام که خاقان [illegible] در قبة الاسلام رایت
حشمت برافراشته بودند بتعمیر قلعه هندوان که از زمان ظفر [illegible] امیر تیمور گورکان بر امیر حسین آن خایت خراب
و ویران بوده است [illegible] و باندک زمانی آن حصار [illegible] استوار در کمال متانت معموری ساخت و حکومت بلخ تعلق بمیرزا قیدو ولد میرزا پیر محمد
گرفته رایات عالیات بجانب دار السلطنت هراة معاودت نمود و پیر علی تاز [illegible] سپاهی فراهم [illegible] بحدود قبة الاسلام [illegible]
اما از [illegible] سپاه ظفر انجام منهزم گردید و در اثنا [illegible] از گماشتگان [illegible] بهم [illegible] که [illegible] بهرام سردار [illegible] بود
بواسطه [illegible] و مخالفت با اصحاب [illegible] تفرقه و تشویش [illegible] باتفاق سر آن [illegible]
[illegible] بدار السلطنت هراة فرستادند و خلایق را [illegible] نجات دادند **ذکر رفتن حضرت خاقان سعید**
بجانب جرجان کرت ثانی [illegible] مخالفت امیر جهان ملک بسبب [illegible] خواجه غیاث الدین سالار سمنانی
در آن اوان که موکب نصرت نشان حضرت خاقان سعید از قبة الاسلام بلخ قرین نصرت و تایید بدار السلطنت هراة رسید
قاصدی از نزد میرزا الغ بیگ آمده بموقف عرض رسانید که [illegible]
[illegible] و شمس الدین علی [illegible] قارن [illegible] استراباد [illegible]
خاقان عالمیان ابو الفتح ابراهیم سلطان را در دار السلطنت هراة بحکومت [illegible] و در [illegible] جمادی الآخر سنه عشر و ثمانمائه
رایت [illegible] بجانب جرجان برافراشت و در منزل [illegible] و ملک [illegible] میرزا الغ بیگ شرف
ملازمت دریافت [illegible] و چون [illegible] سعادت وصول [illegible] ابو مسلم [illegible]
[illegible] بیکبار [illegible] موکب [illegible] قدم در راه فرار نهاده بجانب رستمدار [illegible] رفت
[illegible] خاقان عالیجاه [illegible] استراباد [illegible] قشلاق فرمود و سیف الدین [illegible] بستان
اقبال [illegible] شتافته [illegible] و حفظ دامغان [illegible] و ایالت مملکت استراباد

متفق با میرزاده الغ بیگ ارلات و خان [illegible] از سبب خراسان منعطف گشته در [illegible] تعهد [illegible] و جان در [illegible]
هراة در آمده و [illegible] آن حال جاکو ملک و بعضی دیگر از امرا [illegible] یاغی شده بجزای اعمال خود رسیدند [illegible] گماشتیم
و در آن سال خواجه غیاث الدین سالار سمنانی که [illegible] دیوان صاحبقرانی مشرف بود آغاز کتابت کرده دفتری مرتب ساخت و آنچه [illegible]
[illegible] از هر [illegible] بنام ایشان جمع کرده [illegible] و هر جوی [illegible] و هر [illegible] اعتبار نمود و چون [illegible] در آن
اوقات [illegible] تمام [illegible] از امرا [illegible] دفتر بعرض صاحبقران والاگهر رسید آنچه زیاده از مواجب بود [illegible] باشند
[illegible] ایشان [illegible] و [illegible] بعرض خواهند شد و امیر جاکو ملک [illegible] از قوم قوچینیان بود و [illegible] در رعایت اختیار
و اقتدار ملازمت حضرت خاقانی نمود و باتفاق امیر حسن [illegible] امیر یوسف خلیل و سعادت تیمورتاش و برادرش
[illegible] و سلطان بایزید [illegible] یاغی شده [illegible] بیرون رفته در [illegible] الملک [illegible] و خاقان سعید [illegible]
[illegible] آورده امیر [illegible] رسید و جنگی عظیم کرده زخمی خورد و چون [illegible] همایون فال [illegible] اقبال
در هوای [illegible] الملک [illegible] و امیر جاکو ملک [illegible] از آب [illegible] گذشته [illegible] توقف نموده
پس از آنکه سپاه ظفر [illegible] بموکب اعلی پیوستند [illegible] هر یک [illegible] سعادت [illegible] و برادرش
و احمد [illegible] صوفی ترخان [illegible] گرفته آوردند و سعادت [illegible] رسیده و برادرش و احمد [illegible]
و جاکو ملک [illegible] در [illegible] آوردند [illegible] و حسن جاندار و پیر [illegible]
یوسف خلیل [illegible] بیابان [illegible] میرزا رستم [illegible] رفتند و سلطان بایزید [illegible] گرفتار شده [illegible] امیرزاده ابراهیم سلطان
نجات یافت **گفتار در بیان بعضی از حوادث عراق و آذربایجان مصدر بذکر خروج سلطان احمد جلایر و قرا یوسف ترکمان**
[illegible] وقایع یورش هفت ساله صاحبقران مغفرت نشان امیر تیمور گورکان [illegible] سلطان احمد جلایر و قرا یوسف [illegible]
[illegible] آنحضرت بجانب روم روی [illegible] آوردند و چون [illegible] زمان ملک فرج [illegible] صاحبقران [illegible] و [illegible]
آن دو سردار [illegible] و [illegible] قلعه [illegible] سلطان احمد [illegible] قرا یوسف را
[illegible] و سلطان [illegible] و در آن زمان میان سلطان احمد
و امیر قرا یوسف [illegible] از آن قید نجات یافته [illegible] باهم متفق و متحد بوده [illegible] سلطان
احمد [illegible] و امیر قرا یوسف در تبریز حکومت [illegible] قرا یوسف [illegible] امیر تیمور گورکان از [illegible]
[illegible] و سلطان احمد در میان [illegible] سلطان [illegible] حکومت [illegible]
از اقطار ممالک حضرت صاحبقران متعلق [illegible] **القصه** چون [illegible] آن دو پادشاه [illegible] وفات
امیر تیمور گورکان [illegible] رسید ملک فرج [illegible] و مقرر فرمود که هر یک [illegible]
هزار [illegible] و سلطان احمد [illegible] در مصر [illegible] نبود

لاجرم آنچه از مصریان گرفت بایشان داد و امانه توابع امیر قرا یوسف جمعی کثیر از مردم کاری در ان دیار بود و او با پانصد کس جلیه جنگ ساخته
هر روز سوار شده آنجماعت در غایت آراستگی [illegible] و از ان جهت شکوه [illegible] در خاطر مصریان افتاده [illegible] ایشان
شنیده و در ان اثنا روزی پادشاه مصر با خواص امرا بمیدان چوگان بازی [illegible] و قرا یوسف با ملازمان خویش در مقام معارضه ملک
فرج در آمده امرا مصر را [illegible] در اظهار جلادت موافق مزاج [illegible] و نوکران امیر قرا یوسف [illegible] پیاده شده میدان از سنگ
ریزه پاک سازند ایشان از قبول این حکم سرباز زدند و قرا یوسف [illegible] سوار شده [illegible] سلطان مصر رفت و گفت ما مردم
غریب باین ولایت آمده ایم و پادشاه درباره ما عنایت دریغ نداشت اکنون بجهت [illegible] متوجه دیار خویش میگردیم و عنان برگران انعطاف
داده با مجموع ملازمان از میدان بیرون رفت و در ساعت بیوتاق [illegible] و اثقال و اهل او [illegible] روی بدیار [illegible] آورد
امرای مصر بعرض ملک فرج رسانیدند که بیرون رفتن آنجماعت باین کیفیت نقصی است در امر سلطنت اگر اشارت شود ایشان را
تعاقب نمائیم پادشاه جواب داد [illegible] از زبان [illegible] شنیده [illegible] مناسب غیرت ملکی
از عقب ایشان نشتابید بگذارید تا بوطن خود روند و قرا یوسف [illegible] و مصر تا کنار آب فرات [illegible]
[illegible] در تمامی آن معارک ظفر یافت و چون بدیار بکر در آمد میان او و ملک شمس الدین حاکم اخلاط
[illegible] محبت و اتحاد و اتفاق افتاده ملک دختر قرا یوسف را در حباله نکاح آورد و امیر قرا یوسف بهوای ملک شمس الدین [illegible]
آن [illegible] دواب و مواشی و اموال و اثقال آن ولایت را پایمال ساخته [illegible] ایل و الوس [illegible] قلعه [illegible] را
تحت تصرف در آورد اما سلطان احمد بعد از رفتن قرا یوسف در مصر از نظر اعتبار ساقط شد و چون آنمقدار [illegible] و استعداد
نداشت که مانند قرا یوسف از ان مملکت بیرون رود [illegible] روی توجه بشام نهاد و از آنجا [illegible]
رفته [illegible] مردم اوباش و فتنه جوی [illegible] آواز وصول سلطان احمد
در دیار عراق شیوع یافت [illegible] بغداد [illegible] لاجرم دست
از [illegible] باز داشته روی [illegible] میرزا ابابکر آورده [illegible] سلطان احمد بوطن مالوف شتافته بار دیگر بر مسند دولت
نشست و در ان [illegible] میرزا ابابکر بمحاصره اصفهان اشتغال داشت و امیر شیخ ابرهیم شروانی به تبریز در آمده دست بدفع
اهل شر و ظلم و تعدی گماشت سلطان احمد [illegible] اوباش [illegible] فراهم آورده متوجه تبریز گشت
و این خبر در ماه محرم سنه ۸۰۹ بشیخ ابرهیم رسیده بر سبیل مشورت با امرا [illegible] آذربایجان [illegible] آبا و اجداد
سلطان احمد بوده و ما نسبت باین خاندان پیوسته طریق مودت و اتحاد مسلوک میداشتیم و بنا بر آنکه دست ظلمه را از دامان [illegible]
رعایا کوتاه گردانیم باینجا آمده بودیم [illegible] مناسب آنست که [illegible] بولایت خویش رویم و خاطر بر این قرار
یافته امیر شیخ ابرهیم روی بولایت شروان آورده [illegible] سلطان احمد در دار الملک تبریز نزول کرد و تبریزیان شهر را آیین بسته
اظهار فرح و سرور نمودند [illegible] سلطان [illegible] کشیده [illegible] بعضی از افغان [illegible]

کرده باشند و او خود [illegible] خویش را [illegible] بود و در تبریز [illegible] بیشتر اوقات بلهو و بازی و [illegible]
پسران ساده [illegible] میرزا ابابکر [illegible] در ان اوان میرزا ابابکر [illegible] بسته
بعزم [illegible] روی به تبریز آورد و سلطان [illegible] از قدوم شاهزاده خبر یافته [illegible]
سال [illegible] فراوان به تبریزیان رسیده بود و علت طاعون نیز روی نموده بود مردم متفرق گشتند و میرزا ابابکر در هشتم ربیع الاول بآن بلده
در آمده [illegible] اظهار عدل و داد کرده استمالت نامها باطراف و اکناف [illegible] آخر ربیع [illegible]
[illegible] و در ان اثنا شنید که قرا یوسف قلعه اونیک را از دست [illegible] انتزاع نموده [illegible] جمع آمده اند و اموال
فراوان [illegible] قرا یوسف قرار داده [illegible] روی نموده در
روز [illegible] میرزا ابابکر [illegible] بی سببی ظاهر قدم در وادی فرار نهاد [illegible] میرزا ابابکر [illegible] عنان باز کشید و سپاه او
[illegible] غارت کرده [illegible] تبریز [illegible] شیخ [illegible] شهر [illegible]
[illegible] مردم میرزا ابابکر [illegible]
میرزا ابابکر تبریز را گذاشته متوجه سلطانیه گشتند بعد از ان میر قرا یوسف بنخجوان آمده [illegible] سیدی محمد [illegible] خاندان [illegible]
عالیشان بود [illegible] تبریز رسیده [illegible] بعرض رسانید [illegible] استمالت نامه [illegible] بمقتضی
[illegible] مراجعت فرمود و قرا یوسف آن زمستان در نواحی [illegible] قشلاق کرده در ماه جمادی الآخر سنه ۸۰۹ امیر بسطام جاگیر [illegible]
شتافت و منصب امیر الامرائی یافت [illegible] مبادرت نمودند [illegible]
و شیخ و شریف را علی اختلاف مراتبهم رعایت فرمود ذکر [illegible] میرزا ابابکر [illegible] امیر قرا یوسف ترکمان [illegible]
میرزا معز الدین میرانشاه گورکان چون امیرزاده ابابکر تبریز را گذاشته بسلطانیه رفت از ولایت همدان [illegible] سپاهی
جلادت آیین [illegible] بعزم انتقام [illegible] متوجه تبریز گشت و امیر قرا یوسف باتفاق امیر بسطام جاگیر و جمعی کثیر از [illegible]
[illegible] مقابله و مقاتله [illegible] بتاریخ [illegible] ذی قعده سنه ۸۰۹ در منزل [illegible] روی نمود و از هر دو طرف
[illegible] امیر قرا یوسف امیر بسطام [illegible]
میرزا ابابکر [illegible] جلال الدین [illegible] میرزا ابابکر [illegible]
[illegible] جلال الدین [illegible]
[illegible] بیت [illegible] میرزا ابابکر [illegible]
[illegible] قرا یوسف [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] میرزا ابابکر بعد از [illegible]

سالک نجومی از عقب میرزا بازگشته از سپاه خویش منفک در میدان شدید لاجرم عنان بوادی فرار تافت و امیر [illegible] و ظفر
از خلاص یافته خاص میرزا امیرزاده را [illegible] قصاص [illegible] او را زنده پیش می آوردند [illegible] روی [illegible]
حرم میرزا ابابکر را [illegible] لشکریان [illegible] بود [illegible] فرستاده و [illegible] اشارت کرد تا سر شاهزاده
سعید را بدنش رسانیده تا بین سلاطین در سرخاب دفن کردند و بعد از مدتی شمس الدین غوری استخوان او را [illegible]
[illegible] الملک لله [illegible] ذکر رفتن میرزا ابابکر بجانب الکای کرمان و بیان مآل حال آن پادشاه بی سامان

میرزا ابابکر چون از دستبرد سپاه امیر قرایوسف پای در وادی فرار نهاد و عنان عزیمت بطرف کرمان انعطاف داد و در آن زمان امیر
ایدکو برلاس که بفرمان امیر تیمور گورکان حاکم [illegible] آن مملکت تعلق با [illegible] وفات یافته بود و پسرش سلطان اویس آنجا
ایالت مینمود و چون سلطان اویس از توجه وصول میرزا ابابکر واقف شد بسبب ضرورت شرط استقبال بجای آورد و میرزا ابابکر
بکرمان در آمده سلطان اویس را [illegible] استقلال یافته [illegible] در باطن او شعله زده قصد استیصال او نمود و سلطان اویس میرزا
[illegible] شاهزاده را با خود [illegible] و در آخر روزی طبل جنگ فرو کوفته قصد میرزا ابابکر [illegible] در میان افتاده [illegible]
یافت کرمانیان قصد [illegible] میرزا ابابکر کنند و او از شهر بیرون رفته [illegible] ملک دیگر [illegible] و آنگاه میرزا ابابکر از کرمان
بسیستان شتافت و میان او و حاکم آنجا شاه قطب الدین طریقه محبت [illegible] موجب آن شد که حضرت خاقان سعید
شاهرخ میرزا [illegible] سیستان کشید و آن ولایت را با توابع و مضافات بلطف و عنف مسخر گردانید میرزا ابابکر بار دیگر [illegible]
کرمان [illegible] آخر جمادی الاخری [illegible] سلطان اویس [illegible] افتاده [illegible] لشکری بجانب
کرمان فرستاده بود رسیدند لاجرم مستظهر گشته در چهارم ماه رجب بجانب [illegible] آمده و میان او و میرزا ابابکر [illegible]
گشت و [illegible] سلطان اویس را صورت نصرت روی نمود و [illegible] شاهزاده [illegible] زخم کاری خورده [illegible]
رفت [illegible] والملک لله چون گفتار در بیان شمه از احوال میرزا پیر محمد و میرزا رستم و میرزا اسکندر بعد از وفات حضرت
صاحبقران [illegible] در حین فوت صاحبقران [illegible] امیر تیمور گورکان میرزا پیر محمد [illegible] شیخ بدار الملک شیراز استیلا
داشت و برادرش میرزا رستم در اصفهان حکومت مینمود و برادر دیگر میرزا اسکندر در همدان و چون آن خبر [illegible] باصفهان رسید
میرزا پیر محمد بعد از تقدیم مشورت [illegible] والده [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]
بود خطبه و سکه باسم میرزا شاهرخ مزین گردانید و جهت اعلام [illegible] بخراسان فرستاده و این بیت را در عرضه داشت
مندرج ساخت بیت همه بنده [illegible] خسرو پرست من و رستم و اسکندر و هر که هست حضرت خاقان سعید فرستاده را
نوازش کرده رخصت انصراف داد و در آن وقت [illegible] میرزا ابابکر [illegible] میرزا اسکندر
متوهم شده از همدان بشیراز رفت میرزا پیر محمد عنایت فرموده حکومت یزد را با و تفویض نمود و [illegible] برادران [illegible] اتحاد [illegible]
بود تا در سنه تسع و ثمانمائه [illegible] میرزا پیر محمد میرزا اسکندر را گرفت [illegible]

و مصحوب بعضی از معتمدان بصوب خراسان فرستاد و او در [illegible] طبس [illegible] گشته و از [illegible] با اصفهان رفت
میرزا رستم مقدم جناب اسکندر را [illegible] عظیم دانسته هر دو برادر عازم شیراز گشتند و میرزا پیر محمد [illegible] مخالفت پیش آمده
جمعی از اعاظم امرا و خویشان را بر سر [illegible] روان ساخت و ایشان را وصیت نمود که گذرهای [illegible] حایل بود [illegible] محافظت
نمایند و چون اصفهانیان بکنار آن آب رسیدند و محل عبور را مضبوط دیدند در بحر حیرت مضطرب گردیدند آخر الامر در [illegible] شب [illegible]
[illegible] و میرزا اسکندر از گذر مجهول بگذشته و محافظان [illegible] از عبور او خبر یافته [illegible] از دست دادند
و روی بصوب شیراز آوردند و میرزا پیر محمد [illegible] در شهر تحصن گشتند و میرزا رستم و میرزا اسکندر شیراز را در میان گرفته زمان محاصره
چهل روز امتداد یافت و اصفهانیان چون دانستند که تسخیر [illegible] فارس را غارت کرده [illegible] بصوب اصفهان انعطاف
دادند و در سنه عشر و ثمانمائه میرزا پیر محمد لشکر [illegible] جمع ساخته بعزم میرزا رستم و میرزا اسکندر نهضت نمود و در آن اوان میرزا رستم
[illegible] از اصفهان بیرون رفته [illegible] بود و چون خبر توجه لشکر فارس شیوع یافت بعضی از [illegible] او را بر مصالحه ترغیب
کردند جواب داد که خاطر جمع دارید که قافله شیراز [illegible] می آورند و بعد از آنکه شیرازیان نزدیک رسیدند [illegible]
تعبیه لشکر پرداخته نخست میرزا رستم بر لشکر فارس حمله کرد و میرزا پیر محمد با دلیران لشکر شیراز [illegible] مشغول گشته هر دو سپاه در هم آویختند
و [illegible] بتقدیم رسانیده و آخر الامر شکست بر اصفهانیان افتاده میرزا رستم و میرزا اسکندر روی بوادی فرار نهاده عازم
خراسان شدند و میرزا پیر محمد [illegible] ظفر اختصاص یافته [illegible] مردم اصفهان [illegible]
امان [illegible] اصفهانیان چون این [illegible] فوج فوج روی امید [illegible] میرزا پیر محمد آوردند و آن مظهر مکارم اخلاق [illegible]
فرموده چند روز [illegible] نشست [illegible] آنگاه کاشان و جرفادقان و سایر توابع اصفهان را تحت تصرف
در آورده [illegible] و با آنکه در آن زمان [illegible] اصفهان [illegible] تا آن غایت [illegible] میرزا پیر محمد
[illegible] دیگر اصفهان [illegible] آن مملکت تعلق با میرزاده عمر شیخ بن میرزا پیر محمد گرفته ضبط اموال دیوانی
بخواجه مظفر الدین نطنزی رجوع شد و چون خاطر خطیر میرزا پیر محمد از اشتغال این امور فراغت یافت قرین دولت و اقبال بصوب شیراز شتافت

ذکر رفتن میرزا رستم بآستان خاقان دوست نواز و مراجعت نمودن میرزا اسکندر بجانب شیراز

چون میرزا رستم و میرزا اسکندر [illegible] بصوب خراسان [illegible] میرزا رستم اعتماد بر الطاف [illegible] خاقان [illegible]
کرده [illegible] امیدوار [illegible] میرزا اسکندر روزی چند در قریه [illegible] در میان تون
[illegible] آن زمان [illegible] نهاده [illegible] و آن ولایات
[illegible] میرزا [illegible] متفاوت [illegible] آب آمویه رفت
و از آنجا [illegible] والی آن ولایات سیدی احمد ترخان [illegible] مقام [illegible] حال بحضرت خاقان سعید
عرضه داشت کرد و آنحضرت از غایت [illegible] میرزا اسکندر بمیرزا پیر محمد نامه نوشت و نزد سیدی احمد ترخان

وبشتافت و پیغام داد که بعد از این میرزا اسکندر تسلیم کرده او را مطلق العنان گرداند و بعد از وصول آن نوشته میرزا اسکندر عازم فارس شد
در نماز شام جمعه ششم ماه رمضان سنه [illegible] پیاده بشیراز درآمد میرزا پیر محمد چون از حال برادر خبر یافت دست از طعام باز کشید
و جهان سلامت او را طلبید و آن مقدار اظهار لطف و محبت نمود که خاطرش مطمئن گردید ذکر شهادت میرزا پیر محمد بتیغ شیر
حسین شربت دار و جلوس میرزا اسکندر بجای برادر بزرگوار در شهور سنه اثنی عشر و ثمانمائه میرزا پیر محمد عزم
تسخیر مملکت کرمان فرموده میرزا اسکندر را مصحوب خویش گردانید و چون بموضع دو جانه رسید حسین شربت دار که [illegible]
آن پادشاه پسندیده اطوار از مرتبه حجابت بدرجه امارت ترقی نموده بود از غایت شقاوت جمعی از اهل شرارت را با خود متفق ساخته
نیمشبی بر [illegible] خرگاه میرزا پیر محمد رانده فرو گرفت و آن جناب را شربت شهادت چشانید و میرزا اسکندر از کیفیت حادثه وقوف یافته علی الفور
با دو نفر طریق شیراز پیش گرفت و در دو شبانروز طی مسافت کرده بشهر درآمد و هم از راه بخانه امیر تیمور خواجه که از قبل پادشاه شهید
حاکم شیراز بود رفته کیفیت حال باز گفت تیمور خواجه و سایر اعیان شیراز [illegible] که آن حرکت از امیرزاده اسکندر صادر
شده و چون مردم دیگر از اردو بشهر رسیدند و حقیقت حال را معروض گردانیدند تمامی امرا و اشراف دست بیعت بمیرزا اسکندر
داده اما حسین شربت دار بعد از آنکه شربت شهادت در کام جان میرزا پیر محمد [illegible] برادر خود خواجه علی را فرستاده که میرزا اسکندر را نیز
بآشامیدن زهر قتل مبتلا گرداند و حال آنکه مصرع او صفاهان یا دشیراز رفته بود و امیر عبدالصمد نیز [illegible]
[illegible] و آن ملعون [illegible] از احاطه دایره خیال بیرون [illegible] ظاهر شیراز [illegible] میرزا اسکندر شهر را مضبوط ساخت [illegible]
تا شام از جانبین بانداختن تیر و سنگ و افروختن نایره حرب و جنگ پرداخته و بهنگام ظلام امرا و لشکریان بخدمت جناب اسکندری
مایل گشتند و روز دیگر آن غدار [illegible] بطرف کرمان گریخته در اثنای راه بامرای میرزا پیر محمد که برسم منقلای بطرف کرمان رفته بودند و مراجعت
نموده باز خورد و امیر صدیق او را گرفته بشیراز آورد و در مزار شیخ مصلح الدین سعدی بعضی از بروت و ریش آن [illegible] را تراشیده رخسار
مردار او را [illegible] دولت [illegible] آن [illegible] میرزا اسکندر رسانیده شاهزاده
ازوی پرسید که برادرم را [illegible] جواب داد [illegible] غضب اسکندری از جواب او التهاب
یافته [illegible] ساختند و سرش را باصفهان فرستاده بدن او را بعد از [illegible]
در آتش انداختند ذکر خروج سلطان معتصم [illegible] او از دست برد [illegible] میرزا اسکندر و بیان رسیدن میرزا رستم بایالت
ولایت اصفهان کرت دیگر در اثنای اوقات که صاحبقران والا گهر سلطان زین العابدین بن شاه شجاع بن امیر محمد مظفر را از فارس
بماوراءالنهر کوچانیده [illegible] سلطان معتصم بطرف شام گریخت و در خلال احوال مذکور از آن ولایت بآذربایجان شتافته ملحوظ عین
عاطفت امیر قرایوسف گشت و بعد از چند روز که در تبریز بعیش و نشاط اوقات گذرانید باتفاق امیر بسطام جاگیر و [illegible] قاضی
احمد ساعدی عازم اصفهان شد و میرزا [illegible] امیر محمد و امیر سعد برلاس و امیر جلبان شاه که در آن [illegible] بعد از تحقیق این
خبر بجهت قتال از شهر بیرون رفتند اما از آنکه [illegible] در میدان مردان [illegible] از مخالفت

میرزا اسکندر [illegible] و امیر فاضل از امیرزاده عمر شیخ مفارقت اختیار کرده [illegible] کیفیت حال را بعرض میرزا اسکندر رسانید و آن جناب
[illegible] اصفهان [illegible] امیر [illegible] از عقب میرزا عمر شیخ
[illegible]
[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] اصفهان
[illegible] میرزا اسکندر [illegible] سلطان معتصم [illegible] در حوالی [illegible]
[illegible] آتش حرب [illegible] سلطان معتصم [illegible]
[illegible] میرزا اسکندر [illegible]
[illegible] سلطان معتصم [illegible] رسید
[illegible]
[illegible] نظام الدین [illegible] اصفهان [illegible]
میرزا اسکندر [illegible] میرزا رستم [illegible] رسیده قاضی احمد [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا اسکندر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا بایقرا بن عمر شیخ را با طبل و علم و خیل و حشم
[illegible] میرزا اسکندر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله العظام و عترته الکرام گفتار در بیان [illegible]
حال امیر قرایوسف و سلطان احمد [illegible] سلطان [illegible] تبریز [illegible] ستم و سپاه او
امیر قرایوسف [illegible] کرمان [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر قرایوسف [illegible]
[illegible] امیر قرایوسف [illegible]
[illegible] امیر قرایوسف [illegible] سلطان احمد [illegible] سلطانی [illegible] قبول

نموده بوده‌اند [illegible] سلطنت [illegible] و در مقام [illegible] و در میان [illegible] تا برای حالی واضح باشد
[illegible] قرا یوسف [illegible] اسباب پادشاهی [illegible] و چند گاهی میان سلطان احمد
و امیر قرا یوسف [illegible] اتحاد [illegible] ایشان را [illegible] و سبب مخالفت آن شد که در خلال احوال
مذکور دولت سلطان احمد علاء الدوله [illegible] نجات یافته با آذربایجان شتافت و امیر قرا یوسف او را [illegible]
گردانید [illegible] علاء الدوله [illegible] امیر قرا یوسف
[illegible] قرا یوسف [illegible]
در تبریز بحکومت اشتغال داشت علاء الدوله را [illegible] سلطان احمد [illegible] بغداد
مستحکم گردانیده [illegible] قرا یوسف [illegible]
[illegible] علاء الدوله [illegible] قرا یوسف [illegible] عدم التفات
[illegible] سلطان احمد [illegible] آن ولایات اشتغال نموده
[illegible] سلطان احمد [illegible] ولایت
[illegible] سلطان احمد [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
دار السلام انعطاف داد و بعد از وصول [illegible] امیر قرا یوسف در تبریز [illegible]
کرد و در اوایل بهار [illegible] امیر [illegible] توجه نمود [illegible]
در آذربایجان قایم مقام ساخت و سلطان احمد [illegible] در ماه محرم سنه ۸۱۳ از بغداد [illegible]
تبریز گشت و شاه محمد [illegible] سلطان در [illegible] ربیع الاول [illegible] تبریز درآمد امیر قرا یوسف [illegible]
متوجه گردانید [illegible] سلطانی را بتبریز استماع نمود [illegible] انعطاف داده
چون سلطان [illegible] مستعد حرب [illegible] بیست و ششم ربیع الآخر سنه مذکوره [illegible]
[illegible] امیر قرا یوسف غالب آمد و سلطان [illegible]
[illegible] و سلطان از [illegible]
[illegible] سلطان عالمیان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible] قبول کرده [illegible]

دیوان [illegible] چون از آن کار فارغ شد با شوهر گفت میان ما و یعقوب مسافتی بعید است و از آن [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] قرا یوسف
[illegible] قرا یوسف [illegible] سلطان
[illegible] قرا یوسف [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] قرا یوسف [illegible] سلطانی [illegible]
[illegible]
[illegible] آذربایجان [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] قرا یوسف [illegible] سلطان [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] سلطانی [illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible] علاء الدوله [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] رباعی
[illegible] تاریخ وفات [illegible] شاه محمد ولد قرا یوسف [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible] قرا یوسف [illegible]
ذکر [illegible] وقایع [illegible] ممالک [illegible] خاقان سعید [illegible] آفتاب اقبال میرزا
خلیل سلطان [illegible] مخالفت [illegible] ترکستان [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible] خاقان سعید [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] سلطنت [illegible] میرزا
خلیل سلطان [illegible] سمرقند [illegible] آب [illegible]
[illegible] سوار [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] خلیل سلطان [illegible] هزار سوار [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible] شاهزاده [illegible]
میرزا خلیل سلطان [illegible] میرزا خلیل سلطان [illegible]

و خدایداد فی الحال حصار را گرفته شاهزاده دستگیر شد و حضرت [illegible] نوشته او را امیر نمود [illegible] تا تمام بلاد ماوراء النهر
تحت تصرف او آمد و کار فرمانی میرزا خلیل سلطان بر دست خدایداد در سیزدهم ذی القعده سنه احدی عشر و ثمانمائه روی نمود و چون حضرت
خاقان سعید در ییلاق بادغیس این خبر شنود در حیرت و الم ماند و اعلام نصرت انجام بدان جانب نهضت فرمود و شستم ذی
الحجه آب مرغاب [illegible] امیر شیخ نور الدین که در سمرقند بود به هواخواهی حضرت پادشاهی خود را به بخارا رسانید اما امیر خدایداد از عقب
او ایلغار کرده همراهانش را متفرق گردانید و مواشی [illegible] از جیحون گذشته میرزا ایرک احمد و میرزا [illegible] سیدی احمد از طرف
حصار شادمان بوده و بملازمت مبادرت نمودند و بعاطفت خسروانه سرافراز گشتند و چون هوای [illegible] بموکب ظفر شعار [illegible] رسید
این خبر شیوع یافت که خدایداد بجانب مغولستان گریخته و میرزا خلیل سلطان را مقید همراه برده و در بیستم ذی حجه سمرقند [illegible] نزول
خاقان سعادتمند فردوس [illegible] و میرزا محمد جهانگیر و ارباب [illegible] و اعاظم شرف [illegible]
و الطاف پادشاهانه سرافراز و مباهات [illegible] رسانید و در این اثنا [illegible] خان [illegible] فرموده خاقان [illegible] جیش امرا امیر
خدایداد و [illegible] نمود [illegible] امیر خدایداد [illegible] جواب و [illegible] معلوم شد [illegible] اشرف خاقان [illegible]
[illegible] امیر شیخ نور الدین [illegible] خواهد بود [illegible] حضرت [illegible] اخلاص [illegible]
با میرزا او [illegible] میرزا [illegible] محرم الحرام سنه [illegible]
و خانخانه قرین دولت و اقبال از سمرقند بجانب مغولستان در حرکت آمد و بعضی از شاهزادگان و امیر شاه ملک و امیر علی [illegible]
[illegible] روان ساخت [illegible] خیال [illegible] امیر خدایداد
[illegible] مغولستان [illegible] خدایداد [illegible] وصول [illegible]
یافت [illegible] دولت امید [illegible] و بعد از [illegible] ملاقات واقع شد [illegible]
با خواص و مقربان مشورت نمود [illegible] خدایداد [illegible]
[illegible] دربارهٔ او بوقوع انجامید [illegible]
[illegible] و امیر شاه ملک [illegible]
[illegible] سپس [illegible]
بعد از آن امیر شیخ نور الدین [illegible] مغولستان [illegible]
[illegible] حضرت خاقان سعید او را اجازت داده و مقرر ساخت [illegible]
آن احوال میرزا ایرک احمد [illegible] امیر شیخ [illegible] ولایت [illegible]

ذکر وصول میرزا خلیل سلطان بملازمت حضرت خاقان سعید و تفویض [illegible] ایالت [illegible]

میرزا خلیل سلطان بعد از قتل خدایداد و [illegible] از آن قلعه رفت و با امیر [illegible] الحاق [illegible]

حصار به وطن [illegible] و این خبر [illegible] حضرت خاقانی رسیده امیر شاه ملک را با جمعی دیگر از سرداران بدان صوب روان ساخت [illegible]
رایت حضرت [illegible] صوب سمرقند برافراخت و امیر شاه ملک [illegible] قلعه را محاصره نمود و میرزا خلیل سلطان [illegible]
[illegible] حصار [illegible] میرزا [illegible] امیر شاه ملک [illegible]
[illegible] امیر شیخ نور الدین [illegible] مولانا قطب الدین [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] اشفاق [illegible]
[illegible] ملازمت [illegible]
[illegible] اقبال [illegible] میرزا خلیل سلطان [illegible]
پایان آمده با امیر شیخ نور الدین [illegible] مولانا قطب [illegible] امیر شیخ نور الدین [illegible] حضرت
خاقان سعید از شنیدن آن کلمات [illegible] مخالفت نموده [illegible]
[illegible] میرزا خلیل سلطان [illegible] در باب اخلاص و نیازمندی شاهزاده [illegible] الطاف [illegible]
[illegible] میرزا خلیل [illegible] حضرت خاقانی [illegible]
[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] فرزند [illegible]
[illegible] امیر شاه ملک و امیر حسن صوفی ترخان و امیر علیکه کوکلتاش [illegible] شاهزاده [illegible]
امرا [illegible] میرزا خلیل سلطان و امیر شیخ نور الدین [illegible] امیر شاه ملک [illegible]
امیر حسن صوفی و امیر علیکه [illegible] میرزاده خلیل سلطان [illegible] خاقانی [illegible]
[illegible] آن شاهزاده [illegible]
[illegible] خاقان [illegible] سمرقند و توابع و لواحق را به میرزا الغ بیگ
گورکان [illegible] امیر شاه ملک [illegible] ولایت حصار شادمان [illegible] میرزا احمد جهانگیر [illegible] میرزا احمد سلطان
عنایت فرمود و چون [illegible] از آب جیحون [illegible] قبة الاسلام بلخ را [illegible] ابراهیم سلطان [illegible]
[illegible] کابل و غزنین و قندهار [illegible] در طی مسافت [illegible] بتاریخ [illegible] شعبان [illegible]
کامیاب و کامران [illegible] دولت و اقبال رسید و بعد از چند روز [illegible] میرزا خلیل سلطان [illegible]
[illegible] عراق [illegible]
[illegible] میرزا خلیل سلطان [illegible] فرمان [illegible] بتاریخ [illegible]

[illegible] امیر شیخ نور الدین [illegible] حضرت خاقان [illegible]

چون حضرت خاقان سعید مملکت سمرقند را به میرزا الغ بیگ ارزانی داشت و امیر غیاث الدین شاه ملک را در خدمت شاهزاده [illegible]

نفس نفیس رایت عزیمت بصوب دار السلطنه هراة بر افراخت امیر شیخ نور الدین از غایت خشم و این لشکر ترکستان افراد هم
لشکر شده متوجه سمرقند گردید و امیر شاه ملک از شهر بیرون رفته و بمقابله خصم اقدام نموده انهزام یافت و خود را در کوه [illegible] کرد و میان [illegible]
و سمرقند دست محاصره یافت و امیر وفادار بدست امیر شیخ نور الدین گرفتار شده و مقید گشت و جناب امارت مآبی [illegible] در آمدن شهر
نمود بیستم ذی حجه سنه ۸۱۲ بدروازه شیخ زاده ساغرچی و دون اکابر سمرقند خواجه عصام الدین و خواجه عبد الاول و قاضی صلاح الدین و اولاد و
شیخ زاده ساغرچی آن قلعه را مضبوط ساخته بودند و دل بر محاصره نهادند شیخ نور الدین بقدم یاس و حرمان مراجعت نمود و بترمد رفته حاکم
میرزا محمد جهانگیر را همراه و همعنان خود ملحق گردانید و امیر وفادار را بقتل رسانید و حضرت خاقان سعید خبر طغیان امیر شیخ نور الدین شنوده
میرزا بایسنغر را بحکومت هراة باز داشت و در چهاردهم محرم الحرام سنه ۸۱۳ بجانب ماوراء النهر نهضت فرموده و بعد از طی منازل و
مراحل ببلخ رسید و میرزا الغ بیگ گورکان که در انتظار وصول موکب همایون بود بشرف دستبوس مشرف
گردید و در روز جمعه هفدهم صفر اعلام ظفر پیکر از جیحون عبور نموده میرزا ایرک احمد و امیر شاه ملک نیز باردوی اعلی ملحق شدند و امیر شیخ
نور الدین بقدم جسارت پیش آمده در حوالی قزل رباط و آب یام در برابر خاقان گردون احتشام صف آرای گشت و در میمنه
با امیر مبشر برلاس شده کار بر آخر ساخت انگاه [illegible] هر دو لشکر دست بشمشیر و خنجر بردند و آغاز رزم نمودند و عنایت مالک الملک
اکبر نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم خاقان دادگر وزید و امیر نور الدین پای در وادی فرار نهاد و این فتح در روز پنجشنبه [illegible] جمادی
چتر همایون ظلال بر دار السلطنه سمرقند بال اقبال گشاد و حضرت خاقان سعید اکابر آن بلده را که در ضبط شهر غایت اهتمام بجای آورده
بودند منظور نظر عواطف و مراحم گردانید و امیر شاه ملک را با لشکر جرار در عقب امیر شیخ نور الدین باز گذاشت و بنفس نفیس
عازم مستقر سریر جاه و جلال شد و در اوایل ربیع الآخر در دار السلطنه هراة نزول اجلال و حلول عز و اقبال فرمود و هم درین سال
مدرسه و خانقاهی که در درون بلده فاخره هراة بجانب غربی قلعه اختیار الدین واقع است بنا کرد و در اندک زمانی در غایت تکلف و زیبایی
آن عمارت باتمام رسید و هم در آن اوان باغ سفید که در میان شرق و شمال هراة است طرح انداخت و در اوایل سنه اربع
عشر و ثمانمائه میرزا شیخ بن میرزا پیر محمد بن میرزا عمر شیخ از جانب عراق رسید و در سلک شاهزادگان عظام انتظام یافت
بعد از آن از ماوراء النهر خبر آمد که امیر شاه ملک از ترکستان [illegible] بسمرقند مراجعت نموده اما امیر شیخ نور الدین از حکام مغولستان
محمد خان مدد طلبید و میان امیر شاه ملک و میرزا الغ بیگ اندک نقاری واقع است بنابرآن مقدمات خاقان خجسته صفات [illegible] خاطر
دریا مواطر راه داده باز بجانب ماوراء النهر روان شد و پس از قطع منازل و مسالک در بیست دوم جمادی الاولی سنه مذکوره
از آب آمویه عبور فرموده و عنان یکران تا موضع قتغا باز کشید و در انتقام میرزا الغ بیگ گورکان و اشراف و اعیان سمرقند
شرف بساط بوسی دریافته بنوازش و عواطف سرافراز و مفتخر گشتند و منزل بمنزل عساکر پادشاه عادل شده بعد از چند روز
امیر شاه ملک از ترکستان بملازمت رسیده و پسر امیر شیخ نور الدین [illegible] بود در رایات آنکه امیر شاه ملک بترکستان رفته
نزدیک [illegible] که در آن اوان موضع تحصن امیر شیخ نور الدین بود رسید امیر شاه [illegible] بعضی از امر انجام داد

که قوی سازند [illegible] حصن و امیر شاه ملک [illegible] صورت مصالحه روی نماید و امرا درین باب با امیر شاه ملک سخن گفته مقرر شد که آن دو امیر
با یکدیگر ملاقات نموده [illegible] این صورت دست در هم داد اما بر جنود امیر شاه ملک هم امیر شیخ نور الدین
را نصیحت کرد که از مقام مخالفت [illegible] درگاه عالم پناه [illegible] امیر شاه ملک
میل مراجعت نمود و امیر شیخ نور الدین را گفت [illegible] درین هوای بیابان [illegible] توقف [illegible]
توقف کرد و امیر شیخ نور الدین [illegible] امیر شاه ملک [illegible]
روی [illegible] حضرت خاقانی [illegible] مراجعت نمایم و امرا
نزد امیر شیخ نور الدین [illegible] و در آن حال امیر شاه ملک [illegible] قدیم امیر شیخ نور الدین [illegible]
فرموده گفت [illegible]
[illegible]
امیر شاه ملک گفت [illegible] امیر شیخ نور الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر شیخ نور الدین [illegible]
[illegible] امیر شیخ نور الدین [illegible]
[illegible] امیر شیخ نور الدین [illegible]
[illegible] امیر شاه ملک آن حال [illegible]
[illegible] امیر شیخ نور الدین [illegible]
[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] امیر شاه ملک [illegible]
انعامات فراوان فرمود و [illegible] بر آن [illegible] خاقان [illegible]
عنایت و التفات [illegible] ذکر معاودت رایات ظفر آیات از ماوراء النهر بدار السلطنه هراة و بیان
بعضی دیگر از حالات و حکایات چون خاطر خطیر خاقان جهانگیر از امر شیخ نور الدین و انتظام مهام ماوراء النهر و ترکستان فارغ شد
امیر شاه ملک را ملازم موکب همایون گردانیده روی توجه بجانب مستقر سریر سلطنت روز افزون آورد و بعد از وصول به بلده فاخره هراة
[illegible] پس از فوت حضرت صاحبقران مغفور بحباله نکاح امیر شیخ نور الدین در آمده بود و متعاقب از [illegible]
[illegible] رسیده و حضرت خاقان سعید شرایط اعزاز و احترام بجای آورده قصبه کوسویه را بسیورغال او ارزانی داشت و تا غایت الحال آن
بانوی عظمی را قصبه مذکوره باقی است و در [illegible] سنه مذکوره یعنی سنه اربع عشر و ثمانمائه خاقان سعادت [illegible]
آستانه [illegible] بیت شهید خاک خراسان امام طیب و طاهر علی موسی بن جعفر محمد صادق [illegible] بقدم اخلاص [illegible] کعبه

اختصاص یافته شتافت و سادات عظام و نقبای کرام و سایر مجاوران آن سده سدره مقام را بانعامات و اصناف انعام خوشدل و مسرور
گردانید بجانب دار السلطنه هرات باز گشت و در روز عاشر محرم سنه ست عشر و ثمانمایه بچتر همایون فال اسباب وصول بر باغ
زاغان انداخت و مقارن آن حال ایلچی فرمان فرمای ختای دایمنگ خان رسید و مکاتیب آن پادشاه عالیجاه را که بالتماس کوشش
بود و همه مشتمل بر ارسال سلام و ستایش محبت و مغفرت میرزا خلیل سلطان بعرض رسانید بعد الجمیل مشمول و مکارم و عواطف
خسروانه ساخته و مودوا اعرای عالیات ان البات اطوی دهند و در آن اثنا ملک قطب الدین والی سیستان که سابقا با میرزاده ابابکر
طرح دوستی انداخته بود و از بیم حسام خون آشام عساکر بهرام انتقام رایت فرار افراخته اعتماد کامل بر کرم خاقان انجم حشم
کرده بدرگاه عالم پناه شتافت و زبان عجز و انکسار بتمهید قواعد اعتذار و استغفار گشاده قبول ملتمس او خراج نموده پادشاه پوزش پذیر بنظر شفقت
و التفات در وی نگریسته ایالت ولایت سیستان را بدستور بر وی مقرر فرمود و مهمات الملیان تمای را بنظامات اقران داد و شیخ محمد ... اصفهان ... و

ذکر شمه از احوال ولایت خوارزم و در آمدن آن ملک بحوزه دیوان حضرت خاقانی از کتاب حرب و رزم

از مطلع سعدین پر تو این حکایت بدین روایت بر صفحات این اوراق می تابد که در وقت وفات امیر تیمور گورکان حکومت خوارزم تعلق بامیر
موسی کاو داشت و در ماه رجب سنه ثمان و ثمانمایه امیر ایدکو امیر الامرای پادشاه دشت قبچاق شادی خان بود لوای توجه بعزم تسخیر آن
مملکت بر افراخت و امیر موسی کاو بما وراء النهر گریخته امیر ایدکو امیر انکه را آنجا حاکم ساخت و بطرف دشت باز گشت و در شهور سنه احدی عشر
و ثمانمایه که شادی خان فوت شد و سلطنت دیار اوزبک بپولاد خان رسید و امیر ایدکو انکه را طلبید و فعله را بجایش روان گردانید و پولاد
خان در سنه ثلث عشر و ثمانمایه بعالم دیگر خرامید و تیمور خان بن تیمور قتلغ فرمان فرمای دشت قبچاق گشت و قصد ایدکو کرد و او بخوارزم
گریخته و اوایل سنه اربع عشر و ثمانمایه غازان بحوالی آن شهر آمده ایدکو را محاصره نمود و بعد از چند گاه که در آن خوارزم نشستند خبر
متواتر شد که جلال الدین پسر توقتمش خان تیمور بر ایشان روزگار برانده و غازان پیوست و غازان و دیگران را بشراب مشغول ساخته
یکی از نوکران خود را که جان خواجه نام داشت فرمود که تیمور را بقتل آورد و جلال الدین از غازان متوحش وار شده دنبال ایشان از غازان
از خطه منصوصان ملت باید که امرا خوارزم از فرموده او تجاوز نمایند غازان با امیر ایدکو صلح کرده متوجه دشت قبچاق گشت در اثنای راه
قولای بهادر در موضع طوقتابا و رسید و بزبان تشنیع گفت که خوارزم را تسخیر ناکرده چرا مراجعت نمودید جواب داد که با وجود آنکه جرد
یکماه ایدکو را محاصره نمودیم و کاری از پیش نتوانستیم و باز گشتیم و مصلحت آنست که تو نیز بازارزی زیر العابدین سحیار بهادر بس
که همراه او و ارزی آن طبیعه را فتح می توانی کرد و قولای گفت که من شما را ایدکو خاتون می آیم و بعد از ... خوارزم رفت
و ایدکو او را استقبال نمود و بین الجانبین جنگی سخت دست داد و ارزی دست برد شمشیر قضا قاطع بر خاک مذلت افتاده و در سنه خمس عشر
و ثمانمایه حضرت خاقان سعید امیر علیکه کوکلتاش و امیر الیاس خواجه و امیر موسی کاو را بفتح خوارزم نامزد فرموده و در آن زمان پسر ایدکو
مبارکشاه نام پادشاه آن دیار بود و چون امرا نزدیک خوارزم رسیدند سخن صلح در میان افتاد خوارزمیان ساوری بیرون فرستادند
و در آن اثنا نوکران امیر الیاس خواجه بطرفی از اطراف آن خطه شتافت و فوجی از مردم را کشتند و جمعی را اسیر گرفتند از آن جهت

اهل خوارزم

اهل خوارزم خاطر بر جنگ و ستیز قرار داده و خواص و عوام از شهر بیرون آمده لگد از ناب جنگهای مردانه کردند و شب نقاره نوازانید
زدند و آوازه در انداختند که امیر ایدکو رسید نایبان امرا بعضی از اعمال و اثقال را گذاشته سر خویش گرفتند و راه خراسان در پیش حضرت
شاهرخی از استماع این خبر پریشان خاطر شده بار دیگر امیر سید علی ترخان و امیر شاه ملک را به تسخیر آن ولایات ارسال داشت و چون ایلچی
بحوالی خوارزم نزول نمودند پسر ایدکو بنا بر بیم و ظلمی که در آنجا کرده بود از اعیان و اشراف آنجا متوهم شده بگریخت و سادات و علما و اکابر پیر
شاه ملک را استقبال فرموده مفاتیح شهر را تسلیم نمودند و آنجناب بخوارزم در آمده بنابر جهت ضبط امور و حفظ
مصالح جمهور و نظم قواعد مملکت و وضع قوانین معدلت توقف کرد و بعد از فراغ از آن مهام روی توجه بدار السلطنه هرات آورد و هم
در آن اوقات خاقان سعید ایالت خوارزم و توابع آن را بآن امیر عدالت انتما تفویض نمودند و تا آخر ایام حیات شاهرخی آن مملکت در تصرف آن امیر نامدار بود

ذکر بعضی از حالات میرزاده رستم و میرزا اسکندر و پیوستن میرزا اسمعیل سلطان بجوار رحمت الملک الکبیر

در آن اوان که میرزا اسکندر از ضبط فارس فراغت یافت فروغ همت بلند همتش بر انداختن تسخیر ولایات عراق عجم تافت و امیر
عبد الصمد و امیر سعدیق را بجانب اصفهان روان ساخت و ایشان بهوژنه رفته قلعه آن بلده را محصور گردانیدند و میرزا رستم نظیر آن
شتافته بمحاصره مشغول شده و میرزا اسکندر از بعضی خبر یافته امیر تولک و امیر یوسف خلیل را با طایفه از لشکریان بمدد محصوران روان فرمود
و میرزا رستم توجه شیراز کرده و اسکندر عنان بازگشت عطاف ایشان تافت و انگاه چون طاقت مقاومت نداشتند بنای تعلیه
و سنجر و بزند و در این اثنا میرزا بایقرا که عازم شیراز بود بعراق رسید و میرزا رستم او را بخود متفق گردانیده همراه او در موافقت یک دیگر
دارو و سنجر بر داشتند ناگاه خبر متواتر شد که میرزا اسکندر تسخیر تبریز رسید و میرزا رستم عنان بجانب اصفهان انعطاف داده میرزا
اسکندر در عقب او شتافت نمود و در سه فرسخی شهر ملاقی آن دو پادشاه بهرام قهر اتفاق افتاده بعد از ستیز و آویز میرزا رستم روی
گریز با صفهان آورد و میرزا اسکندر در منزل آنکاه خیمه و خرگاه بر افراشته میرزا رستم از میرزاده خلیل که در آن اوان بدیع آمده بود استمداد
نموده آنجناب متوجه اصفهان شد و چند قلعه دار نزد میرزا اسکندر فرستاده و از وی التماس نمود که با برادر مصالحه نماید چون جای نرسید لاجرم
از وی نومید گشته ناکاه باصفهان در آمد و در آن اوقات میان شیرازیان و اصفهانیان محاربات قوی روی نمود و در اصفهان قحط و غلا
دخل قصوی یافته میرزا رستم شهر باز گذاشت و علم عزیمت بصوب اردوی امیر قرا یوسف بر افراشت و میرزا خلیل چند روزی بعد از
میرزا رستم محصور بوده در آن اثنا طایفه از لشکر که دو تول بی اجازت میرزا اسکندر بصوب شیراز در ابتدا آمدند و جناب اسکندری
نیز ترک محاصره داده بدار الملک فارس باز گشت و در اصفهان بلای جوع ... بسر حد نهایت رسید و میرزا اسمعیل نیز از محافظت آن شهر آمده
متابعت نمود اما میرزا رستم چون بحوالی تبریز منزل گزید امیر قرا یوسف قرب دو فرسخ آنجناب را استقبال کرد و طویهای پادشاهانه
داده آنچه وظیفه مروت و انسانیت بود بتقدیم رسانید و میرزا رستم نیز پیشکشهای لایق گذرانید و آن دو پادشاه در خلوت با هم صحبتها
داشتند و در باب تنظیم امور ملک سخنان در میان آوردند و خاطر قرا یوسف مایل بدان بود که ایلچی از ولایات آذربایجان اسیر غال میرزا رستم
گردانند تا از آن سرحد ایلغار رسانیده فتح شام را بآسانی میسر سازد اما میرزا رستم آن معنی را قبول ننموده توجه بجانب اصفهان کرد

فرمود و بنا بر آن قرا یوسف اشارت کرد تا قومی از سپاه ترکمان در ملازمت میرزا رستم باصفهان روند و آنجناب در حرکت آمده و
اثنا راه [illegible] بازگشته و میرزا رستم با خواص خویش که بود باصفهان شتافته خواجه احمد ساعدی موکب عالی را استقبال نمود و
آنجناب بشهر درآمده مدت دو ماه بفراغ بال بگذرانید و چون خواجه احمد بخلاف رای صواب [illegible] بفضل برسانید
مهر و فروغ سیادت گشت و ازین جهت اعیان اصفهان نقش محبت میرزا رستم را از لوح دل محو کرده آنجناب بسلطنت توقف ننمود
و بر اتفاق میرزا بایقرا عازم خراسان گردید و در اواخر شهور سنه ۸۱۳ سعادت دستبوس خاقان سعید دریافت بعد از آن میرزا اسکندر
تمامی مملکت فارس و عراق عجم را در تحت تسخیر کشیده اصفهان را دار الملک گردانید و در بن اثنا میرزا اسمعیل سلطان در مملکت ری
[illegible] بتاریخ شانزدهم رجب سال [illegible] این خبر بعرض خاقان سعید رسید
محزون و متألم شد و هنوز جراحت آن مصیبت التیام نیافته بود که والده میرزا اسمعیل خانزاده در مشهد مقدس رضویه علی راقدها التحف
السلام و التحیه بریاض قدس انتقال فرموده در آن روضه بخت آرامید و فوت آن مصراع داغی گذشته [illegible] افزود ذکر توجه رایات [illegible]
رایت آفتاب اشراق بطرف مملکت آذربایجان و عراق و رسیدن خبر مخالفت [illegible] ازجانب [illegible] اسکندر ری
[illegible] زمان که حضرت مغفرت پناه میرزا [illegible] الدین میرزاشاه در جنگ امیر قرا یوسف ترکمان بسعادت شهادت رسید حضرت خاقان
سعید بهوس تفحص انتقام خاقان برلوح خاطر خطیر و صحیفه ضمیر منیر نقش و مرتسم میگردانید اما از جهت حدوث وقایع متنوع آن
نوبت از قوت بفعل نمی آمد و در شهور سنه ۸۱۶ که خاطر فیض مآثر را از مهمات ماوراء النهر و خراسان [illegible] فراغت دست داد
امیر قرا یوسف بر آذربایجان و اران و عراق عرب و توابع و لواحق که از ممالک همایون [illegible] عزم توجه آنجناب تصمیم یافت
تواجیان [illegible] جهت اجتماع لشکر به ممالک محروسه باطراف و اقطار بلاد و امصار در حرکت آمدند و سپاهی معدود قطرات
امطار [illegible] علم نصرت [illegible] بتاریخ [illegible] رجب [illegible] سلطنت هرات [illegible] طرف مازندران
فرمود و چون [illegible] بنواحی [illegible] حضرت خاقان سعید میرزا اسکندر [illegible] مضمون [illegible] رایات عالیات
جهت دفع فتنه قرا یوسف ترکمان متوجه آذربایجان است [illegible] آن فرزند عزیز طریق [illegible] سلوک داشته
فارس و عراق [illegible] نواحی ری [illegible] موکب همایون پیوندد و ابوسعید ملک جهت رسانیدن آن کتابت بجانب اصفهان در حرکت آمده
اردوی همایون آن زمستان در جرجان قشلاق نمود [illegible]
انعام و احسان [illegible] ابوسعید [illegible] باصفهان رسید و مکتوب حضرت خاقان سعید را بمیرزا اسکندر رسانید
جناب اسکندر [illegible] آنحضرت [illegible] بزبان [illegible]
کلمات [illegible] ابوسعید [illegible] اجازت [illegible]
داد و ابوسعید در قشلاق [illegible] میرزا اسکندر را [illegible] خاقان عالیشان رسانید [illegible] داشت
[illegible] آنحضرت [illegible] میرزا اسکندر [illegible] آذربایجان [illegible]

[illegible] میرزا اسکندر بعد از معاودت [illegible] شعار خلاف پادشاه [illegible] ظاهر ساخته اسم
همایون شاهرخی را در قلم [illegible] از خطبه جدا ساخت و بنام خود سکه زد و نشان [illegible] باطراف و جوانب [illegible] و قزوین و سیستان
روانه گردانید و حکام آن حدود را بانقیاد و اطاعت [illegible] عبارت بود که القایم بامور المسلمین و ولی امیر المومنین
السلطان اسکندر [illegible] المطاع و حاکم سیستان ملک قطب الدین [illegible] میرزا اسکندر [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] آن تحفه را باردوی همایون
ارسال نمود لاجرم مخالفت میرزا اسکندر [illegible] حضرت خاقان [illegible] آذربایجان [illegible] نمود و در اوایل بهار [illegible]
بایسنغر را بجانب دار السلطنت هرات روان کرده [illegible] در چهاردهم محرم الحرام سنه ۸۱۷ روی توجه بمملکت ری آورد و چون [illegible]
معسکر ظفر اثر گشت جمعی از نوکران میرزا اسکندر گریخته بدرگاه عالمپناه رسیدند و بعرض نواب کامیاب رسانیدند که میرزا اسکندر
[illegible] از امرا و لشکر [illegible] نصرت شان در قشلاق مازندران اقامت
داشت [illegible] بدرگاه عالمپناه [illegible] قبول یافته یکی از ملازمان [illegible]
[illegible] این خبر بعرض میرزا اسکندر رسید [illegible] و سعد الله
[illegible] مردم از اخبار نوکران میرزا اسکندر [illegible] امیر حسن [illegible]
ترخان و سید علی ترخان [illegible] حضرت [illegible] میرزا اسکندر
چون بر توجه این لشکر وقوف یافتند با یکدیگر مشورت نموده [illegible] میرزا اسکندر [illegible]
با امرا [illegible] خاقان [illegible] متوجه اردوی همایون گشتند [illegible] و سعد الله
[illegible] امیر حسن [illegible] امیر سید علی [illegible]
میرزا اسکندر [illegible] خاقان فریدون فر رسانیدند و آنحضرت [illegible] اصناف عواطف [illegible] مبذول داشت و در فضای
[illegible] ذکر وصول [illegible] خاقان نصرت شان بظاهر اصفهان
و بیان بعضی [illegible] اردوی همایون [illegible] چون حضرت خاقان سعید در ولایت ساوه [illegible] شنقار
همت عالی نهمت [illegible] پرواز داد [illegible] اصفهان [illegible] و پس از قطع منازل باغ رستم
[illegible] گلستان ارم [illegible] شیخ محمد و امیر عباس و شیخ علی [illegible]
[illegible] میرزا اسکندر [illegible] و بعضی از حشم [illegible] آن حدود [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] منتظم شدند و میرزا اسکندر [illegible] این صورت [illegible]
[illegible] با امرا و ارکان دولت طریق مشورت [illegible] آتش جنگ و پیکار قرار یافت
[illegible] سحاب [illegible] امید فرمان واجب الاذعان خاقان

عالیمکان مقابله و مقاتله صادر گشته مصراع لشکر بحر جوشش سعد خروشش با روی تابان صفاخیان آورده و تعبیه [illegible] صفوف [illegible]
نسیم همت میرزا اسکندر بشوکت و صولت خاقان عالی که بعین الیقین مشاهده نموده دانست که تاب مقاومت با آنحضرت از حیز
قدرت او بیرونست لاجرم بیراق و اتفاق سپاهیان فارس و عراق پشت بمعرکه آورده روی گریز باصفهان آورد و دولاوران لشکر شاهی
تعاقب نموده جمعی کثیر را از تیغ بیدریغ گذرانیدند و میرزا اسکندر خود را بشهر اصفهان انداخت خاقان سعید در چهاردهم ماه
ربیع الاول سال مذکور در ظاهر اصفهان نزول اجلال فرموده امرا و لشکر را بمحاربه و محاصره امر فرمود و چون این خبر بشیراز رسید نوروز شاه و
کلانتران با داروغه میرزا اسکندر شیخ محمد سارق متفق شده خطبه و سکه بنام و القاب همایون خاقانی مزین گردانیدند و میرزا اسکندر را اولاد
عبدالصمد و شیخ بساول و یوسف قورچی و دارا [illegible] که از جمله معتمدان اسکندری بودند گرفته کیفیت این نیکو خدمتی بعرض ایستادگان
پایه سریر سلطنت مصیر گردانیدند و حضرت خاقان سعید چون این خبر شنید مبتهج و مسرور گشته [illegible] بخشی و لطف الله [illegible] تیمور را بضبط
اموال فارس تعیین فرموده و شیخ علی ترخان و [illegible] شاه [illegible] را جهت آوردن میرزا اسکندر و اولاد امیر عبدالصمد ارسال
نموده و بعد از چند روز [illegible] از شیراز آمده خبر آورد که امیر لطف الله [illegible] آنکه [illegible] شاه [illegible] خروج خواهد کرد و [illegible] ساخته
آنحضرت لطف الله را [illegible] و [illegible] را از آن منصب معزول ساخته و سید علی ترخان [illegible] ایشان فرستاده فرمود [illegible] تا
[illegible] تحقیق نماید و حضرت خاقان سعید بعد از آنکه پنجاه روز محاصره اصفهان کشید [illegible] میرزا اسکندر با طاعت [illegible] نکرده در
دوم جمادی الاول سنه ۸۱۷ جنگ سلطانی در انداخت و دلیران عسکر ظفر اثر زره پوشش و جوشش در کشیده [illegible]
در سپهر برین و زلزله در زمان و زمین افتاد بیت جهان شد تنم کوس و غو جوشش [illegible] و از [illegible]
سپاهی بسیار با شتاب و سلاح بیرون آمدند و از طرفین دست بتیر و کمان و تیغ و سنان [illegible]
و سرهای سروران [illegible] در میدان [illegible] گردید بیت سرهای سران فتاده بر خاک [illegible] و آب [illegible] از وقت
جمشید خورشید بر بام حصار [illegible] تا هنگام هجوم مواکب زنگی [illegible] شب در عالم [illegible] باستعمال تیغ و خنجر
قیام مینمودند و جام تیغ مذاق فراق [illegible] فضای دشت و صحرا از [illegible] و [illegible] و از خون مردگان [illegible]
اصفهان رنگ [illegible] عاقبت [illegible] ربع مسکون گشته نسیم فتح و ظفر در اهتزاز آمده [illegible]
علم میرزا اسکندر [illegible] و سپاه او منهزم گشت و میرزا اسکندر با جمعی از خواص امرا و اعیان بقلعه اصفهان درآمده جنود نصرت
[illegible]
[illegible]
نهاد علی الصباح [illegible] آسمان [illegible] آفتاب [illegible] عساکر نصرت [illegible]
[illegible]
[illegible]

میرزا بایسنغر رسیده و آنجماعت او را گرفته بپایه سریر اعلی آوردند و حسب الحکم بمیرزا رستم سپردند و میرزا رستم خاک بی مروتی در چشم
انسانیت پاشیده و میل آتشین در جهان بین برادر کشید بیت [illegible]

ذکر تفویض ولایات شاهزادگان بخت سعادت و معاودت رایات نصرت آیات بجانب دار السلطنه هرات

چون نیر فتح و فیروزی از افق مراد طلوع نموده خطه اصفهان مسخر خاقان عالیشان درآمد جناح امن و امان بر مفارق متوطنان آن مکان
گسترده صد هزار دینار [illegible] بفقرا و مستحقان رسانید و ثلث مال آن سال بر رعایای آن ولایات بخشیده امیرزاده رستم را
حکم دار الملک عراق گردانیده و ایالت همدان و قلاع [illegible] و نهاوند و بروجرد و لرستان بمیرزا بایقرا ابن عمر شیخ عنایت کرد و میرزا [illegible] بن میرانشاه
حسب الحکم روی بجلوس ممالک ری آورد و خطه قم با توابع و لواحق بجناب میرزا [illegible] تعلق گرفت و [illegible] شاهزادگان
از [illegible] خاقان بلند مکان صفت آرایش پذیرفت و بعد از آنکه ناظر آفتاب اشراق از ضبط و نسق مهمات عراق فراغت یافت
اعلام نصرت اعلام در عین انبساط و ابتهاج از دار الملک شیراز شتافت و مملکت [illegible] سلیمانی [illegible] و در آن ایام
بحسب تقدیر مفتح الابواب جناب امارت مآب [illegible] و [illegible] اطبا از معالجه آن عاجز آمدند و مرغ روح شریفش
از تنگنای قفس بفضای عالم ارواح طیران نمود و حضرت خاقان سعید بازماندگان او را مشمول عنایات بی نهایت گردانیده
زمام سلطنت ممالک فارس را در قبضه اقتدار شاهزاده نامدار خلاصه نتایج خواص صفت آثار میرزا ابراهیم سلطان نهاد و
آن قرة العین خلافت و جهانبانی را [illegible] معدلت و رعایت رعیت وصیت فرموده عنان عزیمت بمستقر
سریر خلافت انعطاف داد و از فارس بدار العباد یزد خرامیده از [illegible] در بیست و دوم
سنه مذکوره بطیره فاخره هرات درآمده ابواب معدلت و مکرمت بر روی متوطنان آن بلده و دیار برگشود و حکام و اشراف و اکابر
اطراف بعد از وصول آن مظهر عدل و انصاف بدار السلطنه مانند دولت و اقبال باستان دولت آشیان شتافتند
و امیر بسطام جاکیر از قرا یوسف روی گردان شده بود و تاج الدوله برادر امیر کیومرث رستمداری و نصر الله [illegible] ساوه [illegible]
طلبیده بودند و هم در آن ایام سید عبد [illegible] برادر سید [illegible] عبد اللطیف از مکه مبارکه زادها الله تعظیما و تکریما بتقبیل عرش مرتبه رسید
و مکتوب والی آن بقعه متبرکه را که مبنی از اظهار محبت و مودت بود رسانید و من الله العون و التایید ذکر بعضی از حالات
ماوراء النهر و ترکستان و رسیدن میرزا الغ بیک گورکان باستان خاقان عالیشان در آن اوان که خاقان سعید
در حدود اصفهان بود میرزا الغ بیک گورکان از سمرقند ایلچی نزد میرزا [illegible] احمد که در [illegible] فرمان [illegible]
جناب الغ بیک [illegible] مانند ایلچی سابق بازگشت میرزا الغ بیک عازم [illegible] شد و میرزا [illegible] احمد [illegible] آن حدود [illegible]
[illegible] صعب المسالک [illegible] میرزا الغ بیک [illegible] و از آنجا بجانب [illegible] در حرکت
آمد و بعد از وصول تحقیق پیوست که میرزا [illegible] احمد [illegible] لاجرم میرزا الغ بیک
مراجعت [illegible] و امیر [illegible] و امیر محمد [illegible] و امیر علی [illegible] جمعی از سپاه جلادت آیین در آن ولایت

گذاشت و میرزا امیرک احمد از رخصت جناب الغ بیک خلیفه از آن کوه بپایان آمده و امرا عزم رزم اوزبکان نمودند که نقیبان سپاه شتافته
ناگاه امیرزاده امیرک احمد بایشان تاخت و اکثر سرداران را بضرب تیغ تیز بر خاک هلاک انداخت و بقیة السیف خود را بقلعه اندکان
رسانیده اطراف برج و باره را مضبوط کردند و میرزا امیرک احمد روزی چند بمحاصره پرداخته چون دانست که فتح ممکن نیست بازگشت
و بعد از آنکه خبر وصول رایات عالیات بدار السلطنت هراة شیوع یافت میرزا الغ بیک بنیت ملازمت پدر بزرگوار عزم خراسان نموده
دوازدهم ماه مبارک رمضان باستان سلطنت آشیان رسید و باصناف عطوفت و اشفاق مفتخر و مباهی شده و روزی چند
بفراغ بال و رفاه حال گذرانیده رخصت معاودت یافت و هم دران ایام پرتو عنایت خاقانی از مطلع مرحمت و مهربانی بر وجنات
حال شاهزاده مسعود خصال میرزا بایسنغر تافته ایالت ولایت طوس و مشهد مقدسه و ابیورد و دهرقان و خبوشان و نسا و باورد
و استراباد و شاهجهان و کبود جامه مع مضافات و منسوبات تعلق بنواب کامیاب او گرفت و در سنه ثمان عشر و ثمانمائه خاطر همایون بتجدید
مسلمان تعمیر قلعه اختیار الدین که صاحبقران مغفرت نشان در وقت فتح خراسان آنرا ویران کرده بود پس بنیاد دست بلند
گردانیده و باندک زمانی آن حصار سپهر آثار چنانچه مشاهده میرود ساخته و پرداخته گشت در مطلع سعدین مذکور است [illegible]
قلعه کار کردند تا باتمام رسید والعلم عند الله الملک الحمید **ذکر مجملی از وقایع که در ولایات عراق و فارس بعد از معاودت خاقان**
صاحب سعادت دست داد و بیان توجه آنحضرت کرت دیگر بجانب دار الملک شیراز و دفع [illegible]
از جمله حالات که پس از مراجعت رایات عالیات در ولایات عراق و فارس روی نمود یکی آنکه میرزا ایلچی که ایالت مملکت
ری تعلق بوی گرفته بود پهلو بر بستر ناتوانی نهاده در اوایل محرم الحرام سنه ثمان عشر و ثمانمائه از عالم انتقال فرمود و چون این خبر بدار السلطنه هراة
رسید حضرت خاقان سعید میرزا ایلنگیر را منظور نظر عاطفت گردانیده و [illegible] حکومت ری
و ضبط حدود آذربایجان روان ساخت دیگر آنکه امیر قرایوسف ترکمان [illegible] قلعه سلطانیه را [illegible] و امیر بسطام
جاگیر که در عراق از [illegible] حکم خاقان کشورگیر در آن حصار فرمان فرمایی میکرد [illegible] در [illegible] قم با میرزا اسعد پیوست و آن شاهزاده ساده
امیر بسطام را بند فرموده صورت واقعه را عرضه داشت پایه سریر اعلی گردانید و خاقان صافی ضمیر امیر بسطام جاگیر موافق حکم
شریف نفاذ و باطلاق او فرمان داده استمالت نامه نوشت لیکن میرزا اسعد بآن حکم ملتفت نگشت و [illegible] قم بر سر
[illegible] گذاشته و بسطام را مصحوب خویش داشته نزدیک امیر قرایوسف برد و امیر قرایوسف او را تعظیم و تکریم کرده در تسخیر
عراق عجم طمع فرموده امیر بسطام را از بند نجات داده بدستور سابق ترتیب نموده پسر او را که فرخ نام داشت با قومی [illegible]
[illegible] فرستاده [illegible] میرزا اسعد و [illegible] را [illegible]
میرزا شاهرخ کردن [illegible] قرایوسف [illegible]
ترکمانان [illegible]
که آمده بودند [illegible] میرزا اسعد [illegible] حضرت خاقان سعید فرستاد

کیفیت واقعه را بخاقان داد و میرزا شاهرخ از کمال مردانگی آن شیرزن تعجب نموده و فرستاده او را رعایتها فرمود که [illegible]
[illegible] ولو کان النساء کمثل هذه لفضلت النساء علی الرجال و واقعه دیگر آنکه شاهزاده جلادت [illegible]
بایقرا که در همدان و نهاوند و بروجرد حکومت میکرد بتحریک برادر خویش میرزا اسکندر [illegible] در [illegible]
باغی شده خیال تسخیر شیراز فرمود و دو سه هزار سوار فراهم آورده بدان جانب در حرکت آمد و میرزا رستم از کیفیت حادثه وقوف یافته
[illegible] اصفهان [illegible] و آن طایفه در حوالی [illegible] باز خورده [illegible]
[illegible] و میرزا رستم [illegible] میرزا [illegible]
توقف [illegible] میرزا بایقرا بشیراز رسید و میرزا ابراهیم سلطان
[illegible] میرزا اسکندر [illegible] شیراز [illegible] روانه خراسان گردانید
[illegible] میرزا بایقرا [illegible] توقف [illegible]
بنابران بار دیگر میرزا بایقرا بصوب شیراز در اهتزاز آمد و میرزا ابراهیم سلطان با سپاه آراسته باستقبال شتافته در نواحی [illegible]
رسید و از طرفین قلب و میمنه و میسره آراسته و مرتب داشته آغاز کارزار کردند [illegible] میرزا ابراهیم [illegible]
[illegible] بایقرا [illegible] امیر ابوسعید [illegible]
[illegible] میرزا بایقرا [illegible]
سپاه شیراز [illegible] میرزا ابراهیم سلطان [illegible] میرزا بایقرا [illegible] فتح و ظفر [illegible]
[illegible] در اواخر ربیع الاول سنه ثمان عشر و ثمانمائه [illegible] شیراز [illegible]
[illegible] میرزا رستم [illegible] میرزا اسکندر [illegible]
[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] فارس و عراق [illegible]
بایقرا [illegible] فارس [illegible]
جمادی الآخر [illegible] میرزا بایقرا [illegible]
[illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]
کارزار [illegible] خاقان سعید [illegible]
[illegible] شیراز [illegible]
[illegible] رمضان [illegible] الله اکبر [illegible] میرزا بایقرا [illegible]
[illegible] امیر ابوسعید [illegible] میرزا بایسنغر [illegible] حضرت خاقانی [illegible]
[illegible] میرزا بایسنغر [illegible] فی الحال امیر ابوسعید را

بارگاه عالم‌پناه بردو زبان بشفاعت بگشاد و میرزا شاهرخ بهادر بملاحظه خاطر میرزا بایسنغر رقم عفو بر جریده میرزا بایقرا کشیده
ابو سعید را منظور نظر عاطفت گردانید و قسم یاد کرد که چون شاهزاده بیرون آید در باره وی عنایت و شفقت فرماید و امیر ابو سعید
مقضی المرام از پایه سریر اعلی برخواسته و تا در بارگاه رفته باز گشت و زانو زده بعرض رسانید که توقع عنایات از کرم عمیم خسروی آنکه
که اگر میرزا بایقرا در مقام انتقام باشند تخت بیرون را بیاسا رسانند و حضرت خاقان سعید نوبت دیگر سخنان شفقت آمیز بر زبان
آورد و امیر ابو سعید اطمینان خاطر باز گردانید و جناب امارت مآبی از مجلس همایون بیرون رفته حضرت خاقانی فرمود که هر کس را
که مثل این مرد دل دهد او بایستی جز اعتماد استقلال نکند القصه بایقرا میرزا بعد از مراجعت امیر ابو سعید در شب پنجشنبه پنجم ماه مبارک
رمضان از شیراز بیرون آمده بمنزل میرزا بایسنغر شتافت و میرزا بایسنغر روز دیگر او را بعتبه علیا برده خاقان سعید مبالغه و وعده
فرموده بود مستوجب شاهزاده گشت [illegible] مصاحبت بعضی از اهل اشکاو و تقیید بر دو دست او در قید میرزا اقیده و بار دیگر مجلس حیات
معین کار ساز و دار الملک شیراز در تحت تصرف خاقان سرافراز قرار گرفته ماه مبارک رمضان در آن خطه جنت نشان بپایان رسانید و میرزا ابراهیم
سلطان را مشمول عواطف و اشفاق گردانیده بدستور پیشتر ایالات آن ولایت را در قبضه اقتدار او نهاد و منصب حکومت قم و کاشان
وری و استرآباد را تمامه و [illegible] بامرا و حکام ولایات را جهت انصراف ارزانی داشت [illegible]

ذکر نهضت خاقان عالیمکان از شیراز بجانب کرمان و معاودت فرمودن از قصبه سیرجان بجانب خراسان

حقوق تربیت حضرت صاحبقرانی و شمول عاطفت خدیو بلند مکانی خاقانی مقتضای آن بود که چون تخت سلطنت و جهانبانی بجلوس
همایون شاهرخی زینت یافت والی کرمان سلطان اویس بن امیر ایدکو برلاس بملازمت پایه سریر اعلی شتافته و خود را ذره وار منظور انظار
آفتاب آثار گردانیده بارسال تحف و هدایا و قبول [illegible] طریق اهمال و اغفال بسلوک [illegible] و چون او بخلاف طریقه اطاعت [illegible]
در خدمت طریق ثبات قدم بتقدیم رسانید و با آنکه چند نوبت ایلچیان بطلب او رفته اطاعت فرمان واجب الاذعان بجای نیاورد همت
[illegible] و غیرت پادشاهانه حضرت خاقان سعید را بر آن داشت که بعد از ضبط و نسق مهمات فارس [illegible] بجانب کرمان نهضت فرماید
و سلطان اویس از توجه اعلام [illegible] موقوف یافته [illegible] ممالک اسلام [illegible] سید شمس الدین علی بمی را جهت تمهید
[illegible] باستقبال موکب ظفر مآل ارسال نمود و جناب سیادت پناهی معارف دستگاهی در قصبه سیرجان باستان اقبال
آشیان رسیده زبان بشفاعت بگشاد و قبول فرمود که چون موکب همایون بدار السلطنه هراة رسد شاهزاده سلطان اویس را بپایه سریر
سلطنت مصیر رساند و حضرت خاقان سعید [illegible] ملتمس سید را بسمع رضا جای داد و آن جناب را [illegible] کرمان باز گردانید و روی
توجه بجانب خراسان نهاد و کامیاب و کامران بولایت [illegible] عبور نمود و در اواسط محرم الحرام سنه تسع عشر و ثمانمائه بدار السلطنه هراة نزول اجلال
فرمود عنایت ربانی در سفر و حضر حافظ و معین و عاطفت سبحانی در نزول و ارتحال رفیق و قرین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر
خلقه محمد و آله اجمعین ذکر مآل حال بعضی از شاهزادگان و توجه میرزا بایسنغر بجانب [illegible] دیوان
در آن اوان که خاقان عالیمکان از یورش فارس باز گشته بمستقر سریر جاه و جلال رسید میرزا [illegible] ساتقا با میرزا الغ بیک

لشکرکان مخالفت نموده و ... از انحراف ... و اتحاد ... خاقان عدالت نشان ... دار السلطنه هراة ...
... بی نهایت ... با میرزا الغ بیک ... آغاز مصاحبت ... و آن دو شاهزاده بموافقت یکدیگر خاطر بمخالفت خاقان سعید قرار داده
و ... از ضعیف ... بعرض رسانیده ... آن حال ایلچی از نزد میرزا قیدو ... بعالیناه رسیده ... آنکه میرزا بایقرا
با طایفه ... متفق شده ... بمجلس ... و ... اشارت فرمایند قیام نمایم حضرت
خاقانی حکم فرمود که میرزا اقیدو بایقرا را ... نه که هر جا خواهند روند و میرزا ... بکعبه معظمه آورده میرزا الغ بیک در کشتی نشسته
سفر دریا اختیار نماید و ... حسب الحکم لازم این دو شاهزاده ... و ... فرمان واجب الاذعان تخلیف کنند و ...
... میرزا اقیدو و جهت آنکه ملاحظه خاطر میرزا بایقرا ... شاهزاده را از آب ... گذرانید و در ...
... که خاقان ... متوجه ... باز گشت و ... همایون ... و حضرت خاقانی ... میرزاده را با فوجی از اهل ...
سمرقند ... و دیگر ... و چون رای ملک آرای خاقان ... سلطنت ... و خاتمت ...
اصحاب ... و مسند امارت را بوجود شریف غیاث السلطنة و الدنیا و الدین میرزا بایسنغر بهادر اشارت
علیه ... که آن مصراع نوباوه باغ پادشاهی ... هر روز ... و ... فرق ... عدالت ... رساند
و مضمون همایون فاحکم بین الناس بالحق را منظور داشته و او مظلوم از ظالم ... بیت بفریاد و فریاد خواهان رسد ...
بداد دل داد خواهان رسد ... و میرزا بایسنغر بموجب فرموده میرزا شاهرخ بهادر ... سحاب معدلت ... ریاض دین و
دولت ... از سرافت و ... ملک و ملت ... حضرت ... ریاض ... از فیض
دولتش خرم ذکر آمدن سلطان اویس بن امیر ایدکو برلاس باستان اقبال آشیان سپهر اساس
... سید شمس الدین علی ... طریق ... فرموده بود و چون از سیرجان نزد سلطان
اویس رفت ... توجه پایه سریر اعلی ترغیب نمود ... اعلی ... صفات دار السلطنه هراة
شتافت و کیفیت تمرد سلطان اویس را بعرض رسانید و از ... غضب خاقانی التهاب یافته فرمان
عالی نافذ شد که امیر ابراهیم ... برلاس و امیر حسن صوفی ترخان و امیر فرمان شیخ باتفاق حکام ولایت فراه و سیستان ...
هزار ... از سپاه نصرت نشان متوجه کرمان شوند و امرا بموجب فرموده روی براه آورده بعد از وصول بآن حدود سلطان اویس در
شهر تحصن نموده سپاه ظفر پناه آغاز محاصره و محاربه کرده بعد از انقضاء ... سلطان ... فرستاد و پیغام داد که اگر
حضرت خاقان سعید گناه بنده را ببخشد ... قدم از سر ساخته ملازمت آستان رفیع آشیان مبادرت نمایم
و امرا کیفیت حال عرضه داشت پایه سریر سلطنت اعلی کردند آنحضرت فرمود که اگر سلطان اویس در این قول صادق است باید
یکی از معتمدان خود را بجانب ... نزول ... کنند و الا امرا ... سلطان اویس را از فرمان
واجب الاذعان آگاه ساختند و او شیخ حسن را که از خلف بزرگان دولتش بود بحضرت ... فرستاد

و ایشان از ظاهر ارمان بر خواسته و عازم آنجانب گشته در اواخر رجب شیخ حسن را عبر بلاطیونی خاقانی زمین رسانیده و او بزبان
تضرع و نیاز کناره سلطنت وی بسیار او درخواست نمود و التماس تاکید قواعد عهد و میثاق کرد و حضرت خاقان سعید ملتمس شیخ حسن
بحسن قبول اقران داده و مقسم باینجو نمود که هیچ سلطان و بیس [illegible] و رقم عفو بر جرایم و زلاتش کشید انگاه شیخ حسن بکر عائد
بازگشته خاطر سلطان و بیس را مطمئن گردانید تا احرام عتبه کعبه مرتبه بسته در روز دوازدهم شوال سال مذکور شرف بعد از طی منازل بپایه
سریر سلطنت مصیر رسیده و بانواع الطاف پادشاهانه و اعطاف خسروانه اختصاص یافت و در اواخر ربیع الآخر سنه عشرین
حسب الحکم بجانب سمرقند شتافت و در اواخر سالی که فتح ارمان بوقوع انجامید یعنی سنه تسع عشر و ثمانمائه خاقان والانژاد میرزا سیورغتمش
بایالت ولایت با سعادت میرزا رکن الدین علی الدوله و الدین میرزا بایسنغر اتفاق افتاد بیت چون او طلب از آفتاب برزد کرد ع
هر بیت سعادت نور شیخ چون زبان گشاد ذکر شمه از احوال سید فخر الدین وزیر و اوقات رسیدن بعقب خاقان جهانی تسخیر
بوزارت خاقان صاحب سعادت شاهرخ بهادر در اوایل اوقات سلطنت تعلق بسید فخر الدین احمد داشت و چون جناب سیادت
مآب دو سه سال علم اقبال برافراشت خواجه غیاث الدین سالار که در سلک اعاظم نویسندگان دیوان صاحبقران مغفرت نشان منتظم بود و
دار الفتح یزد بنا کرده بس اهتمام دولت مسند و سینه شاه و نیت شتافته و در سنه خمس و ثمانمائه بر سید فخر الدین تقریر نموده که
معزول گشته خواجه غیاث الدین سالار وزیر شده و او بعد از شروع در آن کار بر رعایا و زیردستان مراسم عدل و احسان بجای آورد اما
با امرا و ارکان دولت بتزویر و تطمیر منافقه و مناقشه کرد بنابر آن اکثر خواص مقربان بخون غیاث الدین مستسقی باب زلال گشتند
و پس از آنکه یکسال از شروع او از امر وزارت در گذشت سید فخر الدین مبلغ سی هزار تومان بروی تقریر کرد و در سر دیوان خیانت بر
خواجه غیاث الدین و کارکنانش ثابت شده امراء عظام تیغ انتقام از نیام برآورده آن وزیر بی تدبیر را بعالم آخرت روان کردند انگاه
سید فخر الدین از روی استقلال بر مسند وزارت به تمشیت امور مملکت و مال اشتغال فرمود و سید اگرچه بعلو همت و رتبت
اتصاف داشت و در فضای خاطر سادات و علما و اکابر تخم لطف و احسان می کاشت اما جبلتش بر صفت ذمیمه عجب و نخوت و کبر
و خویشتن داری و مردم آزاری مجبول و منطور بود و بعد از قتل غیاث الدین سالار مبلغ سیصد تومان بتکالیف عنیف و تعذیب و شکنجه
از عمال دیوان حاصل نمود و روز بروز پایه قدر و منزلتش ارتفاع می یافت تا نهایت اختیار و اقتدار رسید و فرمان او در اطراف
و اقطار ممالک خاقان عالیشان بسان احکام قضا و قدر نافذ گردید و درگاه او امیدگاه صغار و کبار هر بلاد و دیار شد و استانش مرجع
اخیار و اشرار بلدان آمد بیت زایوان قدرش فلک منظری ع بدرگاه جاهش ملک چاکری ع اعیان زمان و اشراف جهان کلاه منش
بی رفتند بی شایبه انتظار مجلس را بار نمی داد و چون رخصت می یافتند بعد از آنکه مردم [illegible] در بند گوشه نشستندی غیر از [illegible] بر روی
کسی را مجال دخول نبودی و اکثر ملاقات نکرده باز گشتندی پس از آنکه قرب ده سال جناب سیادت مآب در غایت حشمت و عظمت
روزگار گذرانید سپهر ستیزه کار بنا بر عادات او دست در استرداد مناصب و عطایای خویش کوشید و در شهور سنه تسع عشر و ثمانمائه
میرزا بایسنغر بعضی اطوار ناپسندیده او را معلوم نمود و خواجه نظام الدین احمد بن خواجه داود در اشراف او ساخته منصب وزارت

عرض نمود و چون خواجه احمد وزارت و بحدت طبع و لطافت ذهن اتصاف داشت باندک زمانی بر کماهی مهمات و معاملات سید فخر الدین
وقوف یافته گاهی بجد و احیانا بهزل اخبار خوب و کلمات عجب در سید می پرداخت و رشته سید از وفور تغلب کوتاه گشته
[illegible] این قضیه را تمام شد مع ذلک ملازمان دیوان از محاسبه سید فخر الدین صاحب وقوف بودند و از بیم سیاستش مانند برگ بید لرزان
بودند چون این حالات بر همگنان بوضوح انجامید امیر علی شغانی در مقام معارضه آمده خط بر ذمه مبلغ دویست تومان کپکی بر سید موجه ساخته
[illegible] چون بیرون آمد و میرزا بایسنغر آغاز پرسش این قضیه فرموده امیر علی بخت بعرض رسانید که سید از خزانه عامره مبلغ کلی تصرف
کرده است و سید بدین سخن انکار نموده حکم شد که روش خزانه کنند و خزانه دار را بیم و قرار شد که [illegible] مبلغ برای سید برده [illegible]
[illegible] از آنجمله خواجه پیر علی بن خواجه محمد [illegible] که محرم اسرار سید بود [illegible]
[illegible] سید تسلیم کرده بود و متقاضی شده از طلب نمود و او هر روز [illegible] سید و کار از
[illegible] خاقان سعید [illegible] در مقام تفتیش آمده و سید به انکار اصرار نمود
[illegible] اقرار کرد و میرزا شاهرخ [illegible] بالظاهر [illegible]
[illegible] خواجه پیر علی [illegible] سید فخر الدین
[illegible] وزارت [illegible] سیادت [illegible]
می توانستند گفت [illegible] بیت وقت [illegible] دست بگیر و سر شیر بزن ع
[illegible] سید فخر الدین [illegible]
دویست تومان قبول نماید [illegible] دویست تومان [illegible]
امراء دیوان بحسب فرمان [illegible] سید [illegible] سید فخر الدین [illegible]
بایسنغر [illegible] حضرت رسالت [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] بیت
[illegible]
[illegible] سید فخر الدین [illegible] بیت
[illegible]
از جانب میرزا بایسنغر [illegible]
[illegible] وزارت [illegible]
[illegible] سید [illegible]
[illegible] وزارت [illegible]
[illegible] بیت

نوعی به ورطه تلخی گرفت [illegible] و هنگام وقت مرگ از دست داد و در آن اثنا از غایت غصه عوارض مختلفه و علل متضاده و استیلا یافت
و صاحب فراش گشته دست اطبا از معالجه او کوتاه آمد و سیر یاس پیرایه وجود او در کوره انتقام ارم پهلو بر بستر ناتوانی نهاده
و از مسند وزارت آخر و جلیل شیر تا در اواخر جمادی الاول سنه عشرین و ثمانمائه بعالم عقبی منزل گزید اعیان عراق و خراسان که از توهم او
مانند قطرات سیماب در اضطراب بودند بحیات خویش واثق گشته در مجلس حضرت بجزء اشارت او تهنیت گفتند و نزد یاس و الوان مراسم تهنیت
گفتار در بیان یورش امیر و قندهار و نشستن خواجه پیر احمد خوافی بر مسند وزارت خاقان کامکار در سنه
عشرین و ثمانمائه انجاب امیر خسرو قمر سیر بجانب حضرت خاقان اشعار آمده عرضه داشت نمود که پیر سیل قندهار و مملکت محمد اکبر حسب الحکم
حاکم نایبه از نواحی آن ولایت بوده پیوسته با یکدیگر نزاع و خصومت میکنند و میان ایشان رعایا در زحمت و محنت می افتند بنابر آن
رای ملک آرای خاقان گیتی پناه جهان اقتضا فرمود در آن زمستان در کنار آب هیرمند قشلاق فرمایند و چند از امرا را جهت ابواب
عدل و انصاف بروی ستمکاران اطراف و ولایات امیر و قندهار بجهت ضبط ولایات عالیات منصوب فرمودند از دار السلطنه هرات نهضت
نمود و چهاردهم شعبان پایه وصول بجانب قشلاق انداختند و در آن منزل امیرزاده سیورغتمش با امرا بجانب هرات بتوجه و نهضت
خاقان سعید از آن جهت مخالفت کرد از اوضاع و احوال میرزا اقیبه و قراسوبی خود متوجه قندهار گشت و چند روز مدتی در کنار هیرمند اقامت
حضور از افق آن دیار طالع شده سلخ ماه مبارک رمضان اشراف و اعیان قندهار با ارودی ظفر قرین آمدند و تحفی از قبول امیرزاده اقیبه
بعرض رسانیدند که شاهزاده و فرار بر قرار اختیار کرده آنحضرت فرمود که رسیده باشد و مجلس [illegible] غرض او دانسته و دو تا دیگری آمده گفت که
در کابل و غزنین از مردم میرزا اقیبه اثر نمانده بنگاه خاقان عالیجاه امیر ابراهیم جهانشاه را بر آن صوب گردانید و فرمود که اقیبه و پیش آید
و صلح کند و قرین او را از ولایات آن مملکت را در حیطه ضبط آورد و در خلال این احوال مولانا صدر الدین ابراهیم بنصب جلیله صدارت
مشرف بود و بموجب اشارت علیه بایشان جهار و شتافت تا ایشان را نصایح سودمند و مواعظ دلپسند از مقام سرکشی گذرانید و بجاده
فرمان بری رسانند و چون آن قاصد به شرف جناب سیادت مآب رسید آن قوم اظهار اطاعت و انقیاد نموده اسباب سیاره و نفایس آن
با برادران و بستگان خویش با مقدار رساله و خشتند و باج و خراج قبول کردند و بحضرت ظفر نگار از نواحی قندهار بقشلاق معاودت فرموده در آن
یورت روزی حضرت خاقانی سعید بعزم شکار [illegible] و سوار گشته فراز و نشیب صحرا می پیمود ناگاه اسب بسر درآمد و آنحضرت از پشت زین
بر روی زمین افتاده و مدتی بیهوش گرفتار بود و حکام ربع مسکون بود و اسیر از ایام دولت مصراع جز آنچه یافت از ای کاوش را ملازم گردی شد
و جهان از ظلمات بیان برق سرعت جسته آورده استاد و ممیزی کمال ارکان در فن شکسته بندی بی نظیر بود بجانب دار السلطنه هرات تاختند
و علاج آن الحال استاد را بجاده سریر اعلی رسانیدند تا تجربه آنحضرت را بر داشت و چون ذات حضرت خاقان از حضیض علت بخورشید ال
باوج صحت ترقی فرمود استاد و مبیر و را بر وجهی منظور نظر انعام و احسان کرده انید که دیگر خیال فقر و فاقه بخاطر نگذرانید و در یورت قشلاق رای
صواب نمای خاقان باستحقاق چنان اقتضا فرمود که منصب وزارت را بخواجه وزیری آراسته و بهر اطراف تاخت بر سیاق آصف نهاده و جیا
مهام ملک و مال را در سلک نظام منتظم گردانند و تدبیر صایبش بدستور نظام الملک طوسی امور جاه و جلال را افضل رسانند و بعد از تامل

امیرزا

و اخذ تشریف وزارت را بر قامت قابلیت خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی چست یافته زمام حل و عقد و بسط و رتق و فتق مهمات
صاحبقرانی را بکف کفایتش داد و چون خواجه پیر احمد در آن امر خطیر بتولی شروع نمود از هر رعایت رعیت مرعی بوده و هم در اموال سلطانی
فوت واقع نمی شد مدت سی سال تدبیر ممالک عالم بحسن تدبیر آن وزیر زرین قلم طراوت و نضارت زینت و لطافت نگارخانه چین داشت
و آن خواجه والا قدر در ایام دولت آن پادشاه اعظم شاه و اقتدار آثار خیر بر اوراق روزگار نگاشت که اکثر دوربین حکایات عدل نوشیروان
وزرای سابق را بخواب و خیال نمی داشت بیت وزیری چنین شهریاری چنان جهان را چنین تکیه و قرار ایشان آن والحمد لله المنان وعلیه
الاعتماد والتکلان ذکر نبذه از وقایع منزل قشلاق و بیان معاودت خاقان آفاق چون رایات آفتاب اشراق از قندهار
مراجعت فرمود در یازدهم ماه مبارک رمضان سایه وصول بر کنار آب هیرمند انداخت و در اواخر حال امیر ابراهیم جهانشاه از جانب
کابل رسیده بعرض رسانید که میرزا اقیبه عنقریب بسعادت پابوسی مشرف میگردد و در آن اثنا امیر شیخ لقمان برلاس جهت تحصیل
اموالی که برادر تحصیل نموده بودند میان ایشان رفته بعد از چند روز خبر رسید که آنجماعت در اداء مال اهمال میکنند امیر محمد صوفی ترخان و امیر
موسی و امیر عبد بموجب فرمان واجب الاذعان بر سر برادر تاخته و هم ایشان را بر جب القواعد سانیده بتاریخ بیستم ذی قعده بالرایم ضیایم
باز آمدند و در اوایل فصل بهار خاقان رفیع مقدار مانند ثواقب و سیار عازم جهت اشرف خویش گشته برادر میرزا اقیبه و میرزا سیورغتمش
با دیگر شاهزادگان و امیر جلیل و امیر فیروزشاه در آن دیار بازداشت و فرمود که چون اقیبه بیاید او را همراه آورند و الامر و شش را تاخته و الوس
چپاول ساخته به درگاه عالمپناه رسانند و در منتصف ذی حجه از فضای دشت ولوهسار از سبزه و لاله غیرت افزای ارباب طاب بعد از دو بود در آن
ظفر آیات بجانب دار السلطنه هرات در حرکت آمد بیت ایام بکام و اختران فرمان بر افلاک نهاده بر خط فرمان سر و موکب
همایون معزز و محترم مستقر سریر سلطنت را بمقدم مکرم رشک گلستان ارم گردانید و در اوایل ربیع الاول سنه احدی و عشرین و ثمانمائه
بمسامع علیه رسید که میرزا اسعد وقاص که قرة العین اشرف شرف امیر قرا یوسف رفته بود از عالم رحلت نمود و در این اثنا که امرا از جانب قندهار
باز آمده میرزا اقیبه را همراه آورده و منظور نظر التفات و متعاقب آن حال خبر منتشر گشت که شاهان بدخشان لوای عصیان و طغیان
برافراشته اند و خیال استقلال به الواح خاطر نگاشته و خاقان سعید امیر شیخ لقمان و امیر ابراهیم و امیر محمد صوفی ترخان و امیر فیروزشاه و
امیر حمزه را فرمود که از سپاه قندز و بغلان و اندراب و سایر سرای را جمع آورده در ظل رایت شاهزاده مظفر لوا سیورغتمش میرزا متوجه بدخشان
شوند و چون شاهزاده بموضع کشم نزول گزید و تحاکمه این خبر بشام اعتبار بدخشانیان رسید پیر شاه بهاء الدین که والی آن سرزمین بود و خواجه تاج
الدین عطار را به درگاه شهریار عالیمقدار رسانده اظهار اطاعت و انقیاد نموده باج و خراج قبول کرد و آنحضرت شفاعت ایشان را بحسن
قبول تلقی فرموده رقم عفو بر جرایم شاهان کشید شاهزاده و امرا باز گشته حکومت بدخشان بر ایشان قرار یافت و در ماه رجب
سال مذکور میرزا اقیبه حقوق تربیت و رعایت خاقانی را نابوده انگاشته با جمعی از اهل فتنه پیشتر روی بجانب قندهار نهاد و میرزا
بایسنغر با زمره از تیراندازان تیز بیشه تهور بتکامشی روان شده در قریه سبزوار بمیرزا اقیبه رسید و او را گرفته مقید گردانید و به درگاه عالمپناه
رسانید حسب الحکم در حصار اختیار الدین محبوس و بی اختیار ساخت آنگاه پادشاه عالیجاه تمامت مملکت قندهار و کابل و غزنین را

بمیرزا اسپورغتمش داد و لوکستیل را جهت او را بدرر مواعظ و نصایح سودمند گران گردانیده بدانجا فرستاد و در اوایل شهر شعبان همین سال
خاقان سعید در حال احرام طواف مرقد مطهر سامی و مشهد متبرک آستان امام الجن والانس ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام الله
علیها بسته بدان روضه منوره تشریف برد و لوازم طواف بجای آورده قندیلی را که از سه هزار مثقال طلا ساخته بود و چندین سبیل نذر از سقف
گنبد مقبره آویخت و بعد از آن اتمام ادعیه و الصلوات و صدقات نوازش نمود مراجعت فرمود و در ماه رمضان سنه
ثنتی و عشرین و ثمانمایه اردوشیر نواحی که در شهور سنه عشرین بختای رفته بود همراه ایلچیان دایتیک خان یعنی پادشاه چین و خاقان ماچین و غیرهما
بدرگاه عالمپناه رسیده و تبرکات پادشاهانه گذرانیده حضرت خاقان سعید ایلچیان ماچین و خان ماچین را با صنوف الطاف نواخته
درباره ایشان انعامات فراوان فرموده بعضی از ایشان ایلچی انند و میرزا ابراهیم سلطان رفتند و از غره جهت ملاقات امیر غیاث الدین
شاه ملک روی بخوارزم آوردند و در سنه ثلث و عشرین همچنین بولستند و بسمرقند خرامیده نزد میرزا الغ بیک گورکان ایشان را اطلاق داده
بطرف ختای گسیل فرموده و حضرت خاقان سعید امیرشادی خواجه و میرزا بایسنغر سلطان احمد و خواجه غیاث الدین نقاش و میرزا ابراهیم
سلطان امیر حسن و پهلوان جمال و میرزا اسپورغتمش ارغداق و امیر شاه ملک ارد و ان مقرر داشتند که بختای رفته اداء سفارت نمایند
و جواب حلاوتی که این جماعت دران ممالک مشاهده نمودند ان شاء الله تعالی در خاتمه کتاب مبین خواهد شد و هم درین سال بیلی سنه ثلث و عشرین
خاقان ظفرقرین در بلده هرات قشلاق کرده در اوایل بهار بمقتضای عادت قدیمی پادشاهانه از تخت دارالسلطنه هرات نهضت فرموده متوجه یورش آذربایجان گردانید

ذکر محاربه و مقاتله قرا یوسف با امیر شیخ ابراهیم شروانی و منهزم شدن حاکم آذربایجان از ظلم و ذمائم حضرت سکندری صاحبقران

دران اوان که امیر قرا یوسف بر سلطان احمد جلایر غالب گشته رشته حیات جناب سلطانی را بتیغ قاطع منفصل ساخت از بغداد و اعمال
حدود عراق عرب و آذربایجان و اران و هر کس در هر جا بود بسر خط فرمان قرا یوسف نهاد و طرا امیر شیخ ابراهیم شروانی که روی انقیاد [illegible]
و شرط اطاعت بجای نیاورد و موجب توجه امیر شروانشاه از شاه آذربایجان آن شد که در وقت توجه سلطان احمد به تبریز پسر خود و ملک
کیومرث را جهت مدد عسکر بغداد روان ساخته بود و الغرض چون قصه وادی نزاع بین الجانبین در میان آمد امیر شیخ ابراهیم سپاه
شروان را فراهم کشیده از گرجیان استمداد نمود و لوکستنتیل با دو هزار سوار [illegible] بوی پیوست و امیر قرا یوسف از [illegible] محال شروانشاه
وقوف یافته با سپاه آذربایجان و اران و جمعی کثیر از ترکمانان بمقاتلت ایشان بجانب [illegible] حرکت آمده در کنار آب کر [illegible]
آن دو سردار بر تنور آتش نزاع حطب کشته شکست بر شروانیان افتاد و بسیاری از گرجیان بقتل رسید و امیر شیخ ابراهیم گریز
بر ستیز اختیار کرده در اثنا فرار خواست که اسب از خندقی گذراند [illegible] ناگاه از پشت زین بر زمین افتاد و دستگیر
نکبت **بیت** توجاهی که [illegible] دل را خاکی راه را نخوار زمی [illegible] بعد از آن ترکمانی مجهول بوی
رسید [illegible] از صحبت و دوستی با خطر [illegible]
از ترکمانان ظاهر ساخت و آن شخص [illegible] پیش امیر قرا یوسف برده همچنین لوکستنتیل با جمعی کثیر از [illegible]
در حینه قدر اسیر و دستگیر شدند و امیر قرا یوسف [illegible] انتقام [illegible] امیر شیخ ابراهیم به تبریز رسید و چون

تبریزیان

تبریزیان بواسطه حسن معاشرت پادشاه شروان هواخواه او بودند هر کس از ایشان در مجلس قرا یوسف مجال سخن می یافت
نشو [illegible] افعال حمیده و اطوار پسندیده و لطف گفتار و حسن کردار امیر شیخ ابراهیم بعرض میرسانید بنابران امیر قرا یوسف رقم عفو بر جرایم
شروانشاه کشیده او را در مجلس بزم طلب نمود و بعضی از اسباب مسابقت و ملاقات امیر شیخ ابراهیم را کاسه داشتند
و چون بکار باده خوشگوار اثر دماغ پادشاه شروان تاثیر نمود چندان کلمات دلپذیر بعرض قرا یوسف رسانید که شفیع وی گردیده [illegible]
برداشته او را پهلوی خویش جای داد و هم دران محفل اتی قصاب و ارباب تبریز بزبان نیاز بمسامع قرا یوسف رسانیدند که مبلغ
شیخ ابراهیم از دیوان عالی قبول نماید ما ضامن میشویم که در تبریز فرود آوریم و با آنکه مخصلان بعوض آن زر حبس بر دارند و امیر قرا یوسف
این ملتمس را بشرف اجابت اقتران داده امیر شیخ ابراهیم هزار و دویست تومان واقعی قبول فرمود آنگاه قرا یوسف شان [illegible]
شروان با او ارزانی داشت و شروانشاه و کل و ملکان بلاد و قلاع خویش فرستاد و آن زر ستانی [illegible] بزم و انیس مجلس امیر قرا یوسف
و در دیوان آذربایجان بروات تفصیل او را بنام اتی قصاب و سایر ارباب که ضامن شده بودند می نوشتند و ایشان زخوت و اقمشه
براتو دار داده از امیر شیخ ابراهیم عوض [illegible] شروانات براتی می ستاندند و باندک زمانی مبلغ هزار و دویست تومان ازجمله گذشته
در اوایل بهار امیر شیخ ابراهیم رخصت یافت و بمقر خود شتافت و چون ظنطنه کوس و استقلال و وفور شوکت و اقبال
امیر قرا یوسف بمسامع خاقان سعید رسید از خصال ایلچی صدیق نام نزد امیر قرا یوسف ارسال داشت و او را با طاعت
و انقیاد دعوت نمود و صدیق از عالم آذربایجان چو احیای ایشان شنوده و آثار عناد و سرکشی مشاهده کرده روی بپایه سریر اعلی آورد
و آنچه دیده بود و شنیده بعرض رسانید بنابران خاقان عالیمکان رایت ظفر نشان بقصد تسخیر آذربایجان مرتفع گردانید **گفتار در بیان**
نهضت رایات فیروزی آیات از خراسان العزم تسخیر آذربایجان است [illegible] حضرت خاقانی همواره بسر انجام
عظایم امور گیتی ستانی مقصور بود و عزایم ارتفاع [illegible] حضرت صاحبقرانی پیوسته بر حصول مراتب کامرانی روی نموده
و چون آن بانی مبانی جهانبانی در طی مسالک و فتح ممالک غیر [illegible] ارکان دین سلطانی و تمشیت مهام طبقات انسانی [illegible]
بر طرف کرد توجه [illegible] بموجود نصرت و اقبال در منزل اول مراسم استقبال موکب خجسته فال بجای می آورد و قلم اندیشه صورت
تسلط بر لوح خاطر خطیر نقش می بست پیش از ترتیب اسباب حصول بر منصه ظهور رخساره شده در نظر نور آن بانی حسن و جمال [illegible]
نظم [illegible] جز چیز خواهی ✽ جو آن رسیده او بر تخت شاهی ✽ بهر سو روی آورده لوایش ✽ شدی تخت و ملک و فلک پایش ✽ بهر کشور که برافراختی سر
فراشیده ساختی جای صاحب افسر ✽ مصداق سیاق این حکایت نهضت آنحضرت جهت محاربه امیر قرا یوسف ترکمان و وفات یافتن قرا یوسف
و مسخر شدن ممالک آذربایجان تفصیل این اجمال آنکه چون حضرت خاقان سعید تسخیر مملکت آذربایجان با خود مقرر گردانید فرمان همایون نفاذ یافت
که امرا و نواحی بسیار [illegible] ظفر مآثر با طلبند و سپاه ممالک محروسه از اقصی ترکستان تا سر حد سند و سیستان جار رسانیدند که بمیعاد مقرر در
معسکر نصرت اثر مجتمع گردند و ترتیب اسباب قتال و تکمیل آلات جدال اشارت فرموده امرا عظام عرض کردند که هزار دست
چادر قورخانه موجود است آنحضرت لشکر را ده هزار دست دیگر سرانجام می باید نمود بدستور معهود میرزا الغ بیک گورکان بجای قطب

ترکستان و ماوراءالنهر و میرزا سیورغتمش بضبط کابل و غزنین و زابلستان تعیین یافته امیر سیدی احمد ترخان بحکومت دارالسلطنة
هراة مقرر گشت و رایات همایون بفال فرخ در پانزدهم ماه شعبان سنه ۸۲۳ از باغ زاغان در حرکت آمده بر فراز جنبش آثار زوال اجلال دست
داد و جهت تسکین حرارت هوا و مصلحت اجتماع لشکر چند روز آنجا توقف اتفاق افتاد و در آن منزل امیر غیاث الدین شاه ملک پیشتر
خوارزم باردوی کیهان پوی رسیده بشرف بساط بوسی مشرف گردید و در مراجعت امیر حسن صوفی ترخان بمنقلای سپاه ظفر نشان شده
از پیش روان گشت و حضرت خاقان سعید در غرهٔ ماه مبارک رمضان که آفتاب در اوایل میزان بود بطالع سعد آغاز قطع منازل و مراحل فرمود
و در بیستم ماه شکارکنان به ولایت نشابور عبور کرده میرزا بایسنغر مقدمهٔ عساکر پیروز گشت و در بیست و ششم قصبهٔ جگاآباد از فر موکب
پادشاه والا فر او غیرت افزای فضای بهشت شد و حضرت خاقانی در آن مرحله لوازم فرایض و سنن عید فطر بجا آورده از آنجا
بنیروی دولت آمده چهارم شوال بدولت و اقبال در نواحی سمنان نزول اجلال فرمود و در آن مقام میر ابراهیم لشکر سیستان و فراه و قهستان و
گرمسیر و قندهار و کابل و غزنین ضمیمهٔ سپاه ظفر قرین شده و همچنین امیر الیاس خواجه با اشراف و اعیان قم و کاشان بآستان سلطنت
آشیان شتافت و خاقان منصور و مظفر سیم ماه مذکور از ری عبور فرموده در این حین مقدم خجسته غیرت مرغزار فلک
ساخت و در آن مقام میرزا ابراهیم سلطان با جنود و خدم تشریف آورده بشرف دستبوس والد بزرگوار مشرف گشت و برین
قیاس میرزا رستم با عساکر اصفهان و امیر ... بمعیت ... سلطان و میرزا عالم ... شده بود باردوی همایون رسیده و
امرا نواحی چند روز استعداد ساز لشکریان کرده و ... لشکری ... **نظم** ... تا به ... پای ... چون کوه
... که ... و آهن پوش ... و از آن جانب امیر قرا یوسف نیز با سپاه بسیار و استعداد بیشمار در مقام
مقاومت استوار بثبات قدم نمود و بعزم جنگ و پیکار از دارالملک تبریز بخطهٔ اوجان آمد در خلال این احوال امیر غیاث الدین شاه ملک یکی از
ملازمان خود را برسم رسالت نزد امیر قرا یوسف ارسال داشت و پیغام داد که حضرت خاقان سعید پادشاهی است سعادت رفیع مقدار
و در مقام مصاحبت ... ... کار آن ... ...
... ... واقع شده ... ... سلطانیه و ... قزوین ... ... حضرت خاقان
از مقام انتقام بگذرانید ... ایالت آذربایجان و ... و ... ... بنام آنجناب ارسال داریم امیر قرا یوسف ... بقوت
ایمان و اعتبار و قوت بازوی حیلت ... مغرور بود از استماع این کلمات برآشفت و فرستاده را محبوس ... بیت مضمون
... ... **نظم** ... سوی آخور آید ... ... مرا ... رستم ... بمیدان ... خداوند روی
... و ... ... امیر ... ... اسباب ظاهری ... ...
... ... حضرت ... ... نمود ... ... هزار
... ... پادشاه ... ... فتح و فیروزی ... امیر یوسف ... هزار
سوار ... قزوین فرستاده ... امیر قرا یوسف عالم ... ... بشتافت

و میرزا جهانشاه ولد قرا یوسف را که بضبط آن حصار قیام مینمود از کیفیت حادثه آگاه ساخت و امیر بایسنغر ... ... در آمده متوطنان ...
در ظلال امن و امان جای داد و طایفه از اشراف و اعیان ... ... اقبال آشیان فرستاد و چون میرزا امیر ... سلطانیه
از ... ... آفتاب اشراق بولایت عراق مطلع گشت در باب استحکام برج و باره قلعه که ... ... جان ...
اسباب تحصن اشتغال نمود که ... ... رسیده بعرض رسانید که امیر قرا یوسف ... جان ...
... ... تخت و تاج بجای آورد ... میرزا جهانشاه ... سلطانیه را باز گذاشته روی ... و هم
در آن ایام ... از قزوین بصوب اردوی ظفر قرین ... در منزل ... در حرکت آمده یازدهم ذی قعده ... رسید
و کیفیت فوت قرا یوسف را بتفصیل معروض داشت حضرت خاقان سعید لوازم ... ... سلطانیه ...
و میرزا بایسنغر را با امیر علیکه کوکلتاش بجانب تبریز ... ساخت و میرزا ابراهیم سلطان ... ...
... یازدهم ذی قعده ... سلطانیه ... رعایا ... از خوف لشکر ... موکب همایون خاقانی را ...
... آنحضرت بر حال آن جماعت ... ... بیرون نیاید ... ...
... و امیر ... سلطانیه ... خاقان ... ... عتبه علیه حضرت سلطان الاولیا
و برهان الاصفیا شیخ صفی الحق والحقیقة والدین قدس الله سره العزیز دریافته ... شیخ علاء الدین خواجه علی ...
... فرمود و در ... سیم ذی حجه مذکوره **مصراع** از آب ارس عبور فرمود و روز دیگر در قراباغ اران فرود آمده
... **بیت** ... ... **ع** والحمد علی حصول الامال
والامانی **ذکر انتقال امیر قرا یوسف از عالم ... و رسیدن امیر ... بایسنغر بدارالملک تبریز** چون امیر قرا یوسف
... ... و سپاهی ... مجمع ساخت ... رسید
... ... و در روز پنجشنبه هفتم ذی قعده
سنه ۸۲۳ ایام ... **نظم** ... ...
... و چون اولاد امیر قرا یوسف در آن اوان ... ... بعد از آن واقعه ...
... ... و تاراج ... امیر قرا یوسف
... ... سیدی محمد ... اعیان تبریز ... ...
و ... امیر قرا یوسف ... ... و میرزا بایسنغر در
... ذی قعده ... تبریز ... ... ساخت و خطبه و سکه ... ...
و زینت ... عدالت ... و در آن اوان امیر ... امیر قرا یوسف ... و از ...
... امیر ... ... مراحم و الطاف ... ...

که ایلغار ملازمت پرداخت استعجال نمود و در اردو نزول رفت و چون میرزا بایسنغر از ضبط مهمات تبریز فارغ شد فرمان حضرت
خاقان سعید بوی رسید که بطرف کلاور رود رفته امیر بابا حاجی را که از غایت بیمای اخلاص بساحت اردوی همایون نشتافته و روی
نیاز بدرگاه عالم‌پناه ننهاده بود بدست آورد و شرح این سخن آنکه امیر بابا حاجی ولد امیر شیخ محمد [illegible] بوفور نجابت و جلادت از امثال و اقران
ممتاز و مستثنی بود و در زمان میرزا عمر [illegible] امیر جهانشاه [illegible] گشته بود و اختصاص بدو داشت امیر جهانشاه [illegible] رسانیده
و در زمان استیلای امیر قرا یوسف میان او و ترکمانان مخالفات و محاربات بوقوع انجامیده و بالاخره خود نزد امیر قرا یوسف رفته و
بایالت ولایت کلاور رود و مضافات دیگر سرافراز گردانیده بنا علی هذا در این ولا که ماهچه اعلام خاقان [illegible] طلوع نمود و وصول قشلاق
قراباغ شنید امیر بابا حاجی [illegible] بتحف لائقه بآستان خلافت آشیان ارسال نمود و نفس خویش [illegible]
در دامان تمکن و وقار کشیده [illegible] خاطر خاقان [illegible] آمده و میرزا بایسنغر چون بکلاور رود مأمور شد و در قلعه
[illegible] آن مقبول [illegible] موضع [illegible] بابا حاجی بود [illegible] و ایلچی [illegible] نزد او
فرستاد و [illegible] الطاف آمیز و کلمات عتاب [illegible] پیغام داد و از وخامت عاقبت مخالفت تحذیر نمود و امیر بابا حاجی چاره
[illegible] و موافقت [illegible] از قلعه بیرون خرامید و شاهزاده [illegible] وعده [illegible] انعام و احسان [illegible]
و امیر بابا حاجی در رکاب سعادت انتساب شاهزاده کامیاب متوجه اردوی همایون گشت و در شانزدهم ذی حجه بمقصد
رسیده و [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] و سرافراز گردیده و در سلک سایر امرا عظام انتظام یافت

ذکر وقایعی که در قشلاق قراباغ بوقوع انجامید و بیان [illegible] چون حضرت
خاقان سعید رفیق توفیق و تأیید در [illegible] ذی حجه ۸۲۳ بقراباغ اران رسید و قشلاق آن منزل را اختیار کرد [illegible]
جهان‌پناه [illegible] اطراف و حکام اکناف [illegible] و انواع [illegible] متعاقب و متواتر [illegible]
[illegible] شرف زمین‌بوس [illegible] خاقان [illegible] حالات [illegible]
افتخار و مباهات [illegible] شیخ ابراهیم شروانی [illegible]
بود [illegible] و جلالت [illegible] خاقان [illegible] سرافراز
گشته [illegible] خاقان [illegible]
که در [illegible] امیر قرا یوسف [illegible] در چهاردهم محرم الحرام سنه اربع و عشرین و ثمانمائه میرزا
ابراهیم سلطان [illegible] فرمان [illegible] خان [illegible] حضرت [illegible] رسید و [illegible]
[illegible] عالم‌پناه [illegible] هندوستان [illegible]
[illegible] خضر خان که حاکم آن دیار بود [illegible] و چون ایام هجوم [illegible] سلطان سریر
[illegible] خاقان عالمیان بتاریخ نوزدهم ربیع الاول از یورت قشلاق عازم تبریز شده چون دو دوم

در پایان نزول اجلال فرمود و از اخبار [illegible] همایون اتفاق افتاد و در موضع قراملک [illegible] بعرض رسید که یار احمد قراملان [illegible]
[illegible] فارس [illegible] غیاث السلطنت میرزا بایسنغر [illegible] آن [illegible] مأمور گشت که با احمد
بطرف دیار بکر [illegible] گریخت و پناه [illegible] میرزا بایسنغر بظاهر آن قلعه [illegible] حضرت پناه آغاز محاربه و محاصره
نمود و چند [illegible] یار احمد [illegible] از حصار بیرون آمد و روی نیاز بر خاک درگاه شاهزاده
عالیجاه سود و امان طلبید [illegible] میرزا بایسنغر [illegible] یار احمد [illegible] او را همراه داشته مراجعت فرمود و در منزل [illegible]
[illegible] پای تخت حضرت خاقانی رسانید آنحضرت یار احمد را [illegible]
همایون از آن موضع در حرکت آمده [illegible] جمادی الاولی از آب ارس عبور نمود و چون [illegible]
ظفر پناه گشت بمسامع علیه رسید که در نواحی حصاری موسوم بقلعه بایزید [illegible] امیر قرا یوسف در وقت
استیلا [illegible] آیات [illegible] و بعد از فوت وی فرزندانش اسکندر
آن قلعه را بتصرف در آورده و بعضی از مردم خود را آنجا مضبوط کرده [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] بایزید انداخت
بیست و سیم جمادی الاولی در حوالی آن حصار نزول اجلال فرمود و کس فرستاده کوتوال آن قلعه را با طاعت و انقیاد دعوت نمود و آن
مردم [illegible] آغاز افروختن نیران جنگ و انداختن تیر و سنگ کردند محصوران بعزم مخالفت و محاربت
پیش آمده [illegible] از صباح [illegible] و در آخر [illegible] وقت غروب آفتاب دولت
مخالفان [illegible] دیوار حصار بایزید [illegible] مفتوح [illegible] و غنایم بسیار نصیب
[illegible] رایت آفتاب اشراق [illegible] ییلاق [illegible] در حرکت آمده [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]
[illegible] امیر [illegible] والی [illegible] سلطان ملک محمد
ولد ملک عزالدین و امیر علی ولد امیر [illegible] سرافراز شدند و بتاریخ شانزدهم ماه
جمادی الآخر خاقان مظفر لوا [illegible] ییلاق فرمود و امیر [illegible] بموکب همایون پیوسته شرف [illegible]
پادشاه ربع مسکون دریافت [illegible] بانعام خلع خسروانه و تاج و کمر پادشاهانه مخصوص گشت و همعنان خاقان عالیشان بجانب
تبریز روان شد ذکر محاربه خاقان عالمیان با اولاد امیر قرا یوسف ترکمان چون رایت آفتاب اشراق خسرو آفاق از آن ییلاق متوجه
تبریز گشت در اثنا راه بمسامع جلال رسید که پسران امیر قرا یوسف اسکندر و اسپند با سپاهی افزون از چون و چند خیال ستیز
[illegible] خاقان [illegible] استیصال [illegible] دشمنان [illegible] فرموده [illegible]
میدان [illegible] امیر [illegible] و امیر [illegible] سپاه [illegible] روان شدند و در آخر ماه رجب سنه
اربع و عشرین و ثمانمائه [illegible] و آواز کوس [illegible]
در زمین و زمان انداختند دلیران روزگار در میدان رزم و پیکار تاختند و در آن روز وقت ارتفاع رایت زرنگار خورشید خنجرگذار تا زمان

گرد اطراف فضای سپهر دوار از عکس خون کشتگان معرکه پیکار گلگون گشت آن دو لشکر کینه ور در هم کشیده در هم آویختند و بسکه
شمشیر و خنجر در افنای اعدا تکبیر را تکرار نمودند چپ بورش ... نمود و بیاسون ... شیده چه ... در خون کشیده بر طالعه معسکر
خویش رفته لوازم حزم رعایت کرده تا صباح پاس داشتند و روز دیگر خاقان شرقی انتساب آفتاب بعزم جنگ مواکب لوا لب
بر تکاور خنگ فلک سوار شد تا خاقان کامیاب بپای مبارک در رکاب حضرت مآب آورد و برانغار و جوانغار سپاه ظفر شعار را ترتیب داد
روی بجانب خان نهاد و از آن جانب امیرزاده اسکندر و امیرزاده اسپند بر روی بیاسامشی لشکر قیامت اثر کرده در برابر آمده و باز دیگر
دلاوران جوشن پوش چون بحر اخضر آغاز جوش و خروش نمودند و انصب تکبیر ابر ... ستان رعنا در سینه و پهلوی پهلوانان
کشودند و در آن روز امیرزاده رستم ... شیخ و امیر ابراهیم جانبازی و کارزاری کردند که داستان حکایت رستم و اسفندیار بر خاطرها
روزگار فراموش گشت و بعد ... در سلک شجاعان لشکر ترکمان انتظام داشت اسیر افتند و چون کشش و کوشش بجز ...
بسیر و ظلام لیل نور ... از رؤیت اشباح ... هر یک از آن دو فرقه بمنازل خویش فرود آمده بشرایط پاس ...
و نظارگیان میدان آسمان تا وقت طلوع طلیعه صبح صادق دیده برهم نزدند صباح روز شنبه ... شعبان و هنگام زوال آفتاب
اقبال ترکمانان بود و سپاه ظفر مآل بنیات ... عازم معرکه قتال شدند و از آن جانب نیز گردان جلادت شعار با آلات و استعداد
فراوان در برابر آمده عقاب تیر بعزم صید مرغ روح دلاوران از آشیانه کمان آغاز پرواز نمود ... انکشاف ... اهل
مصاف روز ... ایشان ... و بعد از آمد شد سهام آن دو لشکر بهرام انتقام حسام خون آشام در ... نهادند و در آن
روز شجاعان ترکمان علامت ... خواجه محمد شرف سمنانی را با چندین نفر از مردم ... تیغ تیز گذرانیدند ... بود ... چشم
... موکب همایون رسید و در آن اثنا خاقان ... اسفندیار با ... مالک ... ربع ... فرمان داد
... خرگاه و ... حضرت ... آمده ...
... شرایط ... ارکان ... آورده ... مسکنت و نیاز بر زمین نهاد و
از درگاه پادشاهی ... حضرت ... همایون ... امید ...
نشست و ... امیر غیاث الدین شاه ملک ... المقتضی الحرب خدعه
... اسپند و ... اسکندر را ...
... افتاد ... خاقان ... و
اقدام ثبات ... امیر قرا یوسف ... مقام انهزام را مقصد توجه ساختند و سپاه
ظفر ... فتح و فیروزی ... ملازمت ... نمودند و حضرت
خاقان سعید ... آلهی ... پادشاهی ... فتح نامها باطراف ممالک محروسه روان گردانیدند
و از راه خوی بجانب تبریز روان شده در منتصف شعبان آن سال از یمن مقدم همایون غیرت کارگاه کردون ساخته

و الوس آذربایجان را لباس امن و امان پوشانیده و لوای عدل و احسان بر مفارق طبقات ایشان برافراخت

ذکر معاودت خاقان سعید از تبریز بدار السلطنت هراة و ایراد نبذی از حوادث و حالات و لایات

چون خاقان سعید از تنسیق مهمات آذربایجان فراغت یافت میل مراجعت بجانب خراسان فرموده رایات ظفر آیات
از تبریز در حرکت آمد و در اوایل ماه مبارک رمضان سایه وصول بر نواحی سلطانیه انداخته اکثر حکام و داروغگان ولایات را
اجازت انصراف ارزانی داشت و از آنجا نهضت همایون اتفاق افتاده در حدود قزوین میرزا ابراهیم سلطان میرزا و رستم
مرخص گشته بجانب شیراز و اصفهان شتافتند و مواکب ظفر نشان بمملکت خراسان درآمده امیر غیاث الدین شاه ملک نیز
رخصت یافت و از راه استراباد روی بخوارزم نهاد و در نوزدهم ماه شوال چهای چتر همایون فال قرین سعادت و اقبال بباغ زاغان رسید
آن منزل را طراوت ریاض رضوان بخشید و در هفدهم ماه رجب ... خمس و عشرین و ثمانمائه حضرت واهب العطایا میرزا بایسنغر را
پسری سعادت ... کرامت فرمود و خاقان عالیشان آن مولود فرخنده قدم را بر نام نهاده ابوالقاسم کنیت داد و در سنه
ست و عشرین و سبع و عشرین خاقان ظفر قرین در مستقر سریر ولایت خراسان در حمایت دولت و اقبال اوقات گذرانید و ...
عدل و انصاف مبسوط و ... جور و اعتساف مرفوع گردانید و در سنه ثمان و عشرین شیر محمد اغلان حقوق رعایت میرزا الغ بیک
را ... گذاشته رایت خلاف و شقاق برافراخت ... بن شهریار ... گوارا شد و اجازت طلبیده در
دهم ربیع الاول موافق ... جوت با سپاهی فراوان ... مغولستان شده و بعد از قطع منازل و مراحل
در موضع ... و سپاهی سپاه شیر محمد اوغلان ... و در یازدهم جمادی الآخر آن دو لشکر کینه ور روی در روی آورده صفوف آن
انداختند و از غریو کوس ... کوشش ... دلیران طرفین دست به تیر و کمان و سیف و سنان ...
... میدان ... و ... تیغ و خنجر ... در آن اثنا
... شیر محمد اغلان ... یکبار بر جوانغار لشکر سمرقند حمله فرموده امیر
... جانب بود چون کوه ثبات قدم نموده ... مغولان ... از جای
نتوانستند جنبانید و میرزا الغ بیک ... و جوانغار ارسال نمود ... شیر محمد اوغلان ...
... مغولستان ... افراخته بسیاری
از مغولان ... و غنایم موفور و اموال نامحصور گرفته بموکب عالی پیوستند و میرزا الغ بیک مظفر و منصور بجانب
سمرقند بازگشته بعد از وصول ایلچی ... حضرت خاقانی را از ... فتح ... اعلام داد و در
اوایل شعبان بدار السلطنت هراة رسیده کیفیت حال بعرض رسانید و آنحضرت لوازم شکر آلهی قیام نموده مبتهج و مسرور گردید
و در اواخر همین سال میرزا الغ بیک عزم ملازمت خاقان جمشید ... کرده در یازدهم ذی حجه ... بجانب هراة ...
... و عنایت ... اختصاص یافته روزی چند در دار الملک خراسان خوشدل و شادمان گذرانید آنگاه

میرزا احمد چوکی را مصحوب خویش گردانیده بسمرقند باز گردید و در حین کیفیت از هراة خود را بما وراء النهر رسانید و چند ماه آن دو برادر بزرگوار
در سمرقند بخت ماندند بعیش و کامرانی بسر بردند و در جمادی الآخر سنه تسع و عشرین و ثمانمائه میرزا محمد جوکی از جناب الغ بیگ اجازت
یافت و بدار السلطنت هراة بازگشت و در شب دوشنبه یازدهم این سال امیر کبیر و حضرت غیاث الدین شاه ملک والی
خوارزم وفات یافت و او بمعظم شانی و علو مکان و وفور اعتبار و کمال اقتدار از سایر امراء امیر تیمور گورکان و ارکان دولت شاهرخ
سلطان ممتاز و مستثنی بود و پیوسته در تربیت و رعایت اهالی علم و فضیلت و اشاعت خیرات و افاضه مبرات اهتمام تمام مینمود و
در اطراف دیار خراسان و ماوراء النهر و خوارزم بقاع خیر و ابواب البر مانند مدارس و خوانق و مساجد و اربطه و حیاض تعمیر کرده
یادگار گذاشت و در آن اوان که حضرت خاقان سعید مملکت خوارزم را بوی عنایت فرمود و سلطان آفاق و اشراف دشت
قبچاق را مطیع و منقاد ساخته رایت عدالت و رعیت پروری برافراشت و مولانا شهاب الدین عبد الرحمن لسان که در سلک
معتبران بارگاه خاقان عالیجاه انتظام داشت در تاریخ وفات او این قطعه بر لوح بیان نگاشت **قطعه** ای دل خسته جهالت کرام ...
چه در آریه زمانه چنین است او نیک * وامن چرخ چرا شد جو دلی پر خون * جبهه مهر چرا گشت چنین پر از رنگ * ملک آمد خبر تعزیت میر کبیر
ایلکه و ملک ... گوزن بو و ملک * متعلک میر ولایت جهانگیر بود * ... رحمة الله علیه آمده تاریخ وفات
یاد در روضه ... صاحب ... شاه ملک * و چون خبر واقعه امیر غیاث الدین شاه ملک بعرض حضرت خاقان سعید رسید متکدر شده
اظهار حزن و ملال فرمود و میرزا ... امیرزاده ابراهیم سلطان را نوازش کرده حکومت مملکت خوارزم بوی تفویض نمود
مدفن امیر شاه ملک مشهد مقدسه است در جوار مزار فایض الانوار امام بزرگوار علی ابن موسی الرضا علیه السلام و هم درین سال
پادشاه گیلان و سلطان ... امیر سید رضی الدین کیا که مدت العمر دست عطا بخشش ... شده
بود و روز نوروز از عالم محنت اندوز انتقال فرمود و در شانزدهم محرم الحرام سنه ثلثین و ثمانمائه شاهزاده ... میرزا سیورغتمش
بهادر در کابل بجهان جاودان انتقال کرد و ... این خبر محنت اثر بسمع خاقان سعید رسید ... قرة العین سلطنت محزون شد و لوازم
تعزیت بجای آورد و حکومت ملک ... را بسیورغتمش شاهزاده ... سلطان مسعود ... عنایت فرمود ...

ذکر توجه میرزا الغ بیگ گورکان بجانب سغناق و انهزام یافتن از دست براق

براق خان اغلان که از نبایر اروس خان بود در سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه از دشت قبچاق بسمرقند شتافته التجا بجناب
الغ بیگی نمود و شاهزاده او را منظور نظر عنایت و تربیت گردانیده و با اسباب سلطنت و شهریاری بجانب دشت باز فرستاد و
براق بیمن عاطفت آنجناب بر محمد خان که پادشاه اوزبکان بود غلبه کرده قدم بر مسند سلطنت نهاد و در اوایل سنه ثلثین و
ثمانمائه بحدود سغناق درآمده قاصدی نزد میرزا الغ بیگ ارسال نمود و پیغام داد که درین ایام که بخت مدام ... از ضبط الوس
جوجی خان الخلافت یافتم بعنایت ... غایت شهریاری مستظهر بوده ... جناب الغ بیگی چون شنیده بود که
یاق اوغلان ... خواهد از سغناق ... تعلق بمن میدارد ... او را موافق مدعا جواب نداد و ... آن ...

خواجه زمان ... حاکم آن سرحد بود و ... نوکران براق درین ولایت خرابی بسیار میکنند و خود را صاحب اختیار مطلق
تصور کرده ... سلطنت میزنند بنابر آن میرزا الغ بیگ گورکان براق را ... فرموده قاصدی جهت استمزاج برادر سلطنت ... شاه
حضرت خاقانی از نزاع و خصومت که موجب ویرانی ... منع فرموده ... فرمود که در ظل رایت میرزا محمد جوکی متوجه ماوراء النهر
گردند و شاهزاده ... در هیجدهم ربیع الآخر از هراة روی توجه بسمرقند آورده قبل از وصول او میرزا الغ بیگ بطرف سغناق نهضت کرده
میرزا محمد جوکی از سرعت آن عزیمت خبر یافت و بی شایبه توقف از عقب ... حرکت آمده خود را بوی رسانید و شاهزادگان
همعنان یکدیگر طی مسافت نموده و ... عزم رزم براق جزم کردند و او نیز اقدام مقاتله و مقابله پیش آمده چون هر دو لشکر در
برابر صف قتال بیاراستند براق تمامی اتباع را در قول مجتمع ساخت و یکبار بر سپاه ماوراء النهر تاخت و امواج دریای پیکار
در تلاطم آمده کشتی حیات جمعی کثیر از مردان کارزار غرق گرداب فنا گشت و خون چون رود جیحون در فضای دشت و هامون روان شده
... **بیت** تن از اسب و سر از تن جدا سرنگون شد * زمین در یا فلک صحرای خون شد *
میرزا الغ بیگ گورکان ... در ... کلمه **و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم** سپاه اندک مخالف بسیار ...
... را بمقتضی آیت **کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة** صورت نصرت روی نمود و لشکر ماوراء النهر بدشت انهزام و
... فرار ... حیرت و ... بر میرزا الغ بیگ و میرزا محمد جوکی غالب ... قدم درآن صحرا ...
... از ... آمده ... نتوانستند ... از آن دریای ... بساحل نجات رسانیدند و شاهزادگان بسمرقند شتافته
براق ... در اطراف ترکستان و حدود ماوراء النهر خرابی بسیار کردند **بیت** ...

ذکر کارد خوردن میرزا شاهرخ بهادر در مسجد جامع هراة از دست احمد لر

حضرت خاقان عادل پیوسته در ادای
واجبات و نوافل اهتمام تمام مینمود و همواره اوقات خجسته ساعات را صرف اصناف طاعات و عبادات میفرمود و اکثر
جمعات بمسجد جامع تشریف حضور ارزانی میداشت و روی نیاز بر زمین اخلاص سوده لوای مناجات و عرض حاجات می افراشت
و در روز جمعه بیست و سیم ربیع الآخر سنه ثلثین و ثمانمائه در وقتی که در مسجد جامع ... هراة نماز گذارده بعزم سواری
برخاست و روان شد ... احمد نام از مریدان مولانا فضل الله استرابادی بود بصورت دادخواهان کاغذی در دست پیش
آمد حضرت خاقانی یکی از نوکران را گفت که سخن این شخص را معلوم نماید احمد از فرصت یافته ... پیش دوید و کارد بر شکم آنحضرت
رسانید اما چون حمایت قادر بیچون حامی ذات فایض البرکات آن پادشاه فرخنده صفات بود کارد کارگر نیفتاد و ... زخم
... علی سلطان قوچین ... قتل آن لعین حاصل نموده ... و امیر جلیل ... فیروزشاه
در آن زمان بر در مسجد سوار ایستاده بودند و نقاره چیان بدستوری که در آن زمان معهود بود آغاز نقاره زدن کرده بودند ناگاه آن خبر
قیامت اثر شنودند و ... از کار باز مانده و از ... حیرت بر خلایق استیلا یافت و حضرت خاقان سعید امیر فیروزشاه را
طلب فرمود و او همچنان سواره بمسجد درآمد و چون دانست که زخم کاری نیست زبان بشکر ... گشاده ... حضرت خاقانی میل فرمود

که در همه نشیند امیر فیروزشاه مانع آمده گفت اگر مردم حضرت را سواره نه بینند در حیات و ممات تردد خواهند کرد و فتنه عظیم
حادث خواهد شد بنابر آن خاقان عالیمکان پای در رکاب سعادت انتساب آورده بدولت سوار گشت و نقاره در غایت
بهجت فرو کوفتند آنحضرت از اوبازار بباغ زاغان تشریف برده اطبا و جراحان بمعالجه آن زخم پرداختند در عرض چند روز شفای کامل
بحصول پیوست یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه گوید **قطعه** سال تاریخ هشتصد و سی بود * روز جمعه بیست و سه از ماه صلوة * قصه بس عجیب واقع شد *
در خراسان ولی بشهر هراة * کج روی در لباس جوالقی زد * نوبت [illegible] شد **الشفا** بعد از وقوع این قضیه میرزا
بایسنغر و امرا بتفحص حال احمد لر مشغول گشته از کسانی که او شناسا بوده در میان [illegible] آن مردک کلیدی یافتند که در خانه تیمچه بآن
کلید واقف و مردم تیمچه گفتند که شخصی موصوف باین صفت درین خانه طاقیه میدوخت و بسیاری از معارف پیش او
می آمدند از آنجمله یکی مولانا معروف خطاط است و این مولانا معروف مردی بود بانواع فضل و هنر موصوف بحسن خط و لطف
طبع معروف بغایت خوش محاوره شیرین کلام و بواسطه وفور استعداد مرجع فضلای ایام شده جامه پوشیدی و طاقیه
لبد هم از آن جنس بر سر نهادی و الف نمدی بر گرد آن پیچیدی و او در اوایل حال ملازمت سلطان احمد جلایر میکرد و در اواخر از وی
متنفر شده روی بشیراز آورد و میرزا اسکندر که در آن اوان حاکم آن بلده بود جناب مولوی را منظور نظر اعتبار ساخته در کتابخانه
خاصه کتابت میفرمود و مولانا معروف قبول کرد که هر روز پانصد بیت کتابت نماید و در اوقات [illegible] روز کتابت ننمود و [illegible]
نفیسه آنچه در مجلس میرزا اسکندر مقرر شدی قبل الوقوع بودی حضرت مولوی را طلبیده از سبب تعطیل کتابت پرسید جواب
داد که میخواهم که در یک روز هزار و پانصد بیت بنویسم و میرزا اسکندر مسرور شده فرمود تا در موضع مناسب خرگاه و شامیانها
برافراشتند و مولانا معروف انجا نشسته آغاز کتابت نمود و یکی از شاگردان خود را تعلیم تراشیدن قلم تعیین فرمود و تا نماز دیگر
مشغول بود و هزار و پانصد بیت در غایت لطافت نوشت و میرزا اسکندر او را از انعام و احسان خویش محظوظ ساخته و بعد چند
گاه و حضرت خاقان سعید بعد از فتح شیراز مولانا معروف را به هراة کوچانیده در کتابخانه همایون کتابت فرمود و [illegible] در
خراسان [illegible] بجهت تعلیم خط و نیز برای مصاحبت صحبت مولوی مایل گشته و او تمنای خویشتن داری بزرگ بود و لاجرم میرزا
بایسنغر را که حسب کتابت خمسه شیخ نظامی جوهری داده بود زیاده بر یکسال نگاه داشته تا نوشته باز پس فرستاد و [illegible] کسب
صورت کدورت مولانا معروف بر لوح خاطر میرزا بایسنغر نقش بست و در شوقیکه آنجناب بدوستی احمد لر اشتهار گرفت او را حکم
قتل فرمود و چند نوبت مولانا را پای دار بردند آخر الامر در چاه قلعه اختیار الدین محبوس کردند این مطلع از منظومات اوست که
بیت [illegible] میدانم چه افتاده است [illegible] از این درگاه میرانده ایم در بدر ما را * و چون حضرت سلطنت پناهی قرین تأیید الهی جلیله
سمرقند رسید میرزا الغ بیک گورکان مقدم شریفش را مغتنم داشته لوازم تعظیم و تبجیل بتقدیم رسانید و التوفیق من الله الکریم المجید

گفتار در بیان رفتن موکب همایون خاقانی بدار الملک سمرقند و مراجعت فرمودن در ضمان حمایت حضرت خداوند

چون خلاف [illegible] مسعود در حیطه براق اغلان سپاه اقصر نشان میرزا الغ بیک گورکان اشکستی روی نمود درین فرصت
که ذات فرخنده صفات خاقانی از زخمی که رسیده بود صحت یافت جهت تدارک آن اختلال بجانب سمرقند نهضت فرمود
و در دوم شعبان سنه ثلثین و ثمانمائه از دار السلطنت هراة در حرکت آمده چون قبة الاسلام بلخ مضرب سرادقات سلطنت گشت
میرزا بایسنغر را که با جلال اقبال آنجا ملازم موکب همایون بود بموجب التماس میرزا الغ بیک و فرمان خاقان عالیمکان بصوب هراة
مراجعت فرمود و در شب پانزدهم ماه مبارک رمضان خواجه جلال الدین قنبر کنیزکی را در اردوی شاهزاده بقتل رسانیدند و قاتل او معلوم نشد
و میرزا بایسنغر بعد از طی منازل و قطع مراحل [illegible] و علم ماه مذکور در مستقر عزت نزول اجلال فرمود و خاقان ستوده خصال بعد
از رخصت میرزا بایسنغر از آب آمویه عبور کرده اکابر و اشراف سمرقند بلوازم استقبال استعجال نمودند و آنحضرت چون بدان
بلده نهضت رسید از کیفیت محاربه براق تفتیش کرده زمره از امرا و سپاهیان که از جوانب یاساق زده و میرزا الغ بیک چند روز از
درجه اعتبار و اختیار بیفتاد و اما آخر الامر بحق ابوت در حرکت آمده نوبت دیگر شاهزاده بعواطف خاقانی و ایالت دار الملک
حضرت صاحبقرانی مفتخر و مباهی گشت و براق از وصول خاقان آفاق بسمرقند خبر یافته دل از حکومت سغناق برگرفت و فرار
بر قرار اختیار کرده آتش فتنه او در دیار ترکستان صفت انطفا پذیرفت و پس از آنکه خاطر همایون [illegible] از تنظیم
ماوراء النهر فراغت یافت در ضمان عنایت واهب العطیات عنان عزیمت بصوب هراة تافت و در پانزدهم محرم الحرام
سنه احدی و ثلثین و ثمانمائه بمقصد رسید و باغ زاغان را بمقدم شریف غیرت افزای ریاض جنان گردانید در آن اثنا باری سبحانه
و تعالی میرزا محمد جوکی را پسری کرامت فرمود و آن مولود عاقبت محمود بمیرزا ابابکر موسوم شده چند روز بر اطوار و عشرت سرور ممهد بود

ذکر نهضت همایون خاقانی بولایت عراق و آذربایجان کرت ثانی در اوایل محرم الحرام سنه اثنین و ثلثین و ثمانمائه خبر بمسمع
اشرف اعلی رسید که اسکندر قرایوسف بار دیگر باشتعال نیران عصیان پرداخته و بعراق آمده و سلطانیه را مسخر ساخته
بنابران خاقان عالیمکان باجتماع لشکر ممالک ماوراء النهر و ترکستان و ختلان و حصار شادمان و قندز و بغلان و بدخشان و خراسان
و سیستان و غزنین و کابلستان فرمان داد و در روز پنجشنبه پنجم رجب علمهای چتر همایون فال از باغ زاغان بصوب آذربایجان
در حرکت آمد **بیت** آب بلند آمد جهان کدخدای * جمشید چون کوه گشت از جای * و غیاث السلطنت و الخلافه میرزا بایسنغر
و امیر شیخ لقمان برلاس و امیر علیکه کوکلتاش برسم منقلای از پیش روان شدند و خاقان پاک اعتقاد بهر قصبه و شهر که میرسید
بطواف مزارات مشایخ عظام اقدام نموده مجاوران عتبات اولیا را از مایده انعام و احسان بحظی وافر محظوظ و بهره ور می ساخت
و چون در مملکت ری اعلام نصرت اعلام را باوج سپهر فیروزه فام برافراخت جهت اجتماع سپاه طبرستان و عراق و [illegible]
و فارس و استان چند روز اتفاق توقف افتاد و در آن ولایت میرزا ابراهیم سلطان از شیراز و میرزا رستم از اصفهان
و امیر جقماق شامی از یزد و امیر زرخان از ابرقوه و امیر غیاث الدین [illegible] از کرمان باردوی نصرت نشان رسیده بعز ملازمت
خاقان خورشید منزلت فایز گشتند آنگاه لوای زرنگار از آن مملکت نهضت نموده [illegible] ماه مبارک رمضان سایه
وصول بحوالی سلطانیه انداخت و قبل از رسیدن چتر زرنگار ظفر پیکر کاشفان اسکندر آن [illegible] گذاشته گریخته بود [illegible]

خاقان سعید دران مقام ماه مبارک رمضان را بپایان رسانیده بآداب روز عید قیام نمود و از آنجا بتبریز شتافته تخت خاقانی
از یمن نزول همایون غیرت افزای روضه رضوان گشت و از تبریز بارجه اعلام خورشید اقتباس بسلماس رفته دران یورت
خبر وصول اسکندر با لشکر قیامت اثر بتواتر پیوست و خاقان نصرت آیین بتعبیه سپاه و جلادت قرین پرداخته میرزا ابرهیم
سلطان را با شجاعان فارس در برانغار جای داد و میرزا بایسنغر را با دلیران خراسان و مازندران بجوانغار فرستاد و قول را بخود همایون
مزین گردانیده میرزا محمد جوکی را با چندهزار سوار تیر [illegible] مقرر ساخت که بر دنبال قلب آماده و مهیا باشند تا هر طرف که کمک
احتیاج افتد شرایط معاونت بتقدیم رسانند و از جانب اسکندر نیز میمنه و میسره و قلب بیاراستند ترکمانان پیاده بیارایست لیکن خبر [illegible] دران [illegible] الابصار
و سلاح روز شنبه [illegible] کینه [illegible] بیت دو جیش از کینه و از پای تا فرق * چو ماهی [illegible] آهن شده غرق * بمیدان قتال رسیدند
و دلاوران طرفین بیاد حمله دران مقابله و آتش مقاتله مشتعل گردانیدند و میرزا ابرهیم سلطان بنفس نفیس با طایفه از مردان شمشیر
زن حمله کرده لشکر شکن [illegible] تا [illegible] و پا [illegible] اسکندر [illegible] آمده [illegible] سپاه
فیروزی نشان پای ثبات و قرار [illegible] تزلزل [illegible] اسکندر [illegible] برادر [illegible] خون بسیاری از [illegible] بر خاک
خذلان ریخت و از ینجانب نیز جمعی از شجعان بمعاونت میرزا ابرهیم سلطان بمیدان [illegible] روی نمودند و از هول آن
بهرام [illegible] و زهره [illegible] تیغ [illegible] چشم جوانان [illegible] و اسبات پیکان [illegible] چشم [illegible] سیلاب
خون در جریان آورد بیت بخون شفق لاله گون کرد چهر * چنین تا بود حال [illegible] سپهر * [illegible]
آن شب تا صباح [illegible] حارس و مراقب بودند [illegible] فردا [illegible] دیگر که [illegible] ازرق [illegible] زر اندود
آفتاب بر سر کشید [illegible] خطوط شعاعی [illegible] گردانید بیت برآمد زهر سو صدای نفیر * [illegible]
خاقان اسکندر مکان [illegible] رستم توان در برابر یکدیگر تسویه صفوف پرداخته [illegible] کوه و دشت انداخت
و حمله [illegible] و دشمن افکنده [illegible] ظاهر ساخت [illegible] در غایت صعوبت بوقوع
انجامید [illegible] اسکندر کمال جلادت و مردانگی بظهور رسانید اما مصرع چون سعادت نبود کوشش بسیار چه سود * بوقت استوا
که خاقان مظفر لوا [illegible] نماز [illegible] و [illegible] نیاز بدرگاه کارساز [illegible] فارغ گشت بار دیگر بر اسب کوه پیکر سوار شده روی بسوی
اعدا آورد و [illegible] فتح و فیروزی از مطلع تاییدات ربانی طلوع نموده همای نصرت و ظفر بر فرق خاقان عالی گهر جناح اقبال بگسترد
و اسکندر چون حال بدین منوال دید [illegible] و [illegible] در وادی گریز نهاد و حضرت خاقان سعید بتیسیر این فتح
نامدار که از فتوحات سلاطین ذوی الاقتدار [illegible] شکر نعمای الهی بتقدیم رسانیده و فتح نامها باطراف ممالک محروسه فرستاد
و میرزا محمد جوکی بهادر بموجب فرمان واجب الاذعان بیکامشی دشمنان توجه نمود و تا ارزروم و صحرای [illegible] رفته [illegible] دشمنان را
دریابد و آثار [illegible] ظاهر کرده مراجعت فرمود و از اشرف الفضلا [illegible] افصح مولانا شرف الدین علی الیزدی که دران یورش
ملازم موکب عالی میرزا ابرهیم سلطان بوده اند منقولست که [illegible] که آنچه از کمال شجاعت و بسالت و وفور مردانگی و

جلادت در مظاهر سلماس برای العین مشاهده افتاد اگر عشر عشیر آن مسموع می‌شد البته عقل بقبول آن نقل بیان نمی‌نهاد بیت
[illegible] شاه ابوالفتح [illegible] * خون شد [illegible] * این [illegible] سلماس [illegible] * [illegible]
و تاریخ این واقعه عظمی از مضمون این نظم لطافت انتما بوضوح می‌پیوندد شعر اسکندر ترکمان چو عصیان ورزید * دارای جهان سزای او [illegible]
از تیغ ابوالفتح چو [illegible] * تاریخ شد از قدر ابوالفتح پدید * و در خلال این احوال قاصد میرزا الغ بیک گورکان از جانب
ماوراء النهر و ترکستان رسید و عرضه داشتی رسانید مضمون آنکه در مغولستان میان سلطان محمود اغلان و براق اغلان
محاربه افتاد و براق روی بعالم آخرت نهاد و هم دران ایام ایلچی از خراسان آمده معروض داشت که از شاهزادگان عالیشان
میرزا مظفر بن بایقرا و میرزا [illegible] بن میرزا ابا بکر [illegible] و میرزا عمر شیخ بن میرزا [illegible] از عالم مجازی انتقال نموده و
خاقان [illegible] از استماع خبر فوت [illegible] اظهار ملال فرموده جهت ترویح ارواح ایشان [illegible]
کلام و اطعام طعام اشارت علیه بصدور پیوست و بار دیگر از ماوراء النهر مبشری رسید و خبر رسانید که محمد غازی با سلطان محمود
اغلان یاغی شده او را بجهان جاودانی فرستاد نظم [illegible] * تا باز [illegible] ذکر نهضت
رایت نصرت آیت از ظاهر سلماس بصوب قلعه النجق و مراجعت فرمودن از نواحی آنجا [illegible] مطلق
چون خاطر خطیر خاقان کشورگیر از جانب اسکندر فراغت یافت در ششم محرم الحرام سنه ثلث و ثلثین و ثمانمایه از ظاهر
سلماس کوچ فرموده عنان یکران جهان نورد بصوب قلعه النجق تافت و پس از وصول بمقصد متعلقان اسکندر که دران
حصن حصین بودند بصورت نیاز نثار و پیشکش بیرون فرستادند و چون آن قلعه در متانت [illegible] اسکندر برابر است
خاقان والا گهر جهان قدر از [illegible] راضی شده بجانب ییلاق قراباغ معاودت فرموده و نوزدهم صفر بآن منزل رسید
مقارن آن حال امیر ابو سعید بن قرا یوسف بموکب همایون پیوست و بسعادت بساط بوسی استسعاد یافته عنایت
خسروانه شامل حال او گشت و حضرت خاقان سعید آن زمستان در قراباغ اران بپایان رسانیده حکومت تمامت مملکت
آذربایجان را بامیر ابو سعید مفوض گردانید و در یازدهم ماه شعبان بیت بطالع مسعود و بخت همایون فال * نهاد روی بسوی مستقر جلال *
و عنان عزیمت بخراسان انعطاف داده در هفتم رمضان بسلطانیه نزول اجلال فرموده ماه صیام را دران مقام گذرانید و چون هلال
شوال بسعادت و اقبال جمال نمود بآداب روز عید پرداخته حکام ولایات فارس و عراق را مثل میرزا ابرهیم سلطان و
میرزا رستم و امیر [illegible] رخصت انصراف ارزانی داشت و دوم شوال چتر ظفر مآل از سلطانیه بجانب دار السلطنه
هراة در حرکت آمده هشتم محرم الحرام سنه اربع و ثلثین و ثمانمایه باغ زاغان از یمن مقدم همایون غیرت افزای مرغزار جنان
گشت بیت خسرو عادل جمشید وش با تایید * همچو خورشید بجهت اشرف خویش رسید * اکابر ممالک محروسه
و اعاظم خراسان حضور [illegible] مراسم پیشکش و نثار و لوازم تهنیت و بشارت بتقدیم رسانیدند و بزبان حال و قال مضمون این مقال ادا کردند شعر
خجسته باد و تایید ایزد متعال * وصول پادشاهی بمستقر جلال * بدین مقام که آید بعمر جاوید * معین و حافظ او باد ایزد متعال ذکر رفتن

توجه سلطنت و الخلافه میرزا بایسنغر بقشلاق استراباد و بیان بعضی دیگر از وقایع و حوادث که دران اوقات روی داد

رای ممالک آرای خاقان اشرف حسبه بعضی از مصالح مملکت بنیان اقتضا فرمود که قرة العین سلطنت میرزا بایسنغر بهادر در فصل
خزان ثلث و ثلثین و ثمانمائه در ولایت جرجان قشلاق نماید و امیر علاء الدین علیکه کوکلتاش با میرزا احمد صوفی ترخان اتابکی از نوچیان
مقرر فرمود که دران یورش ملازم موکب همایون شاهزاده باشند و میرزا بایسنغر متوجه مقر سلطنت مذکور شده عنان بارگیر جهان
نورد صوب جرجان معطوف ساخته بعد از قطع منازل و طی مراحل بدار الفتح استراباد در آمد و اطراف آن مملکت را چون
بهشت و سعادت آرایش داد و طرح قشلاق انداخت و دران زمستان بوقوع پیوست که اسکندر ... در بایجان
کشید برادر خود امیر ابو سعید را بقتل رسانید و چون فصل شتا در گذشت میرزا بایسنغر متوجه خراسان شده بدستبوس پدر بزرگوار
مشرف گشت و در سنه ست و ثلثین و ثمانمائه میر اسکندر امیرزاده یار علی از هرات گریخته نزد امیر خلیل الله شروانی رفت و شروانشاه
امیرزاده را بند کرده بدرگاه عالم‌پناه فرستاد و حضرت خاقان سعید او را منظور نظر تربیت گردانیده در جرگه شاهزادگان جای داد
و دران اثنا روزی آنحضرت جهت نظاره کمان رعد که استاد فرج ریخته و ساخته بود و سنگ چهار صد من بدو می انداخت
سوار شده و در تماشای کوه باد ولیکه او محل انداختن سنگ بود خلایق از خواص و عوام شهر بیرون آمده بودند و حضرت خاقان سعید
بنفس نفیس سواره ایستاده تماشا میکرد ناگاه امیرزاده یار علی بدان مجمع رسید و او جوانی بود در غایت حسن و صباحت
و نهایت جمال و ملاحت مردم عاشق پیشه بی اندیشه ترک نظاره کمان رعد داده سر در پی او نهادند و حضرت خاقانی از مشاهده
آن صورت متغیر گشته پیش از آنکه ببارگاه جهان پناه مراجعت نماید امیرزاده یار علی را بند کرده بجانب سمرقند برد و دران سال در دار الملک
شیراز میرزا ابراهیم سلطان را پسری دولتمند متولد شده بمیرزا عبد الله موسوم گشت و در همین سال میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان
بن میرزا جهانگیر بن امیر تیمور گورکان که در حضرت خاقان عالمگیر مشرف بود از عالم انتقال نمود و ایضا امیر محمد درویش که نسبت
بآنحضرت دعوی خویشی میکرد و داروغه هرات بود در راه سفر آخرت پیش گرفت و آن منصب بولد ارشدش سلطان ابو سعید تعلق پذیرفت

ذکر شمه از صفات فارس مضمار ... غیاث السلطنة و الدین میرزا بایسنغر و بیان رحلت آنحضرت از عالم فانی در ایام شباب بجنان جاودانی

میرزا بایسنغر پادشاهی بود جامع محاسن و شمایل و حاوی انواع مکارم و فضایل علو مکانتش بمرتبه که تاجداران روزگار در بارگاه
خلایق پناهش در صف نعال ایستاده تا آن افتخار کردندی و رفعت شانش تا بحدی که تخت نشینان عالی مقدار در رکاب نصرت
انتسابش غاشیه جاری بر دوش گرفته لوازم فرمان بری بجای آوردندی همای همت گسترش در هوای فضای جهانبانی
پر و بال اقبال گشوده کبوتر و قمری در آشیانه باز و شاهین نیز الفت می نمود و نام دست سخاوت بدرویش ... که هر
بار گرفت که شعشعه صحن زمین از انامل سپهر ... در گذشت لمؤلفه رای ملک آرایش از قمر پیکری رسیدی ...
نور تا صبح روز نشور خورشید بخشیدی و تیر تدبیر اصابت تاثیرش چون در شب دیجور حوادث لامع گردیدی ظلمت
مصایب نوایب را با بشارات حصول نوادر ... سنبل گردانیدی با وجود وفور جاه و جلال و کثرت حشمت و اقبال بمجالست

ارباب علم و کمال بغایت راغب و مایل بود و در تعظیم و تبجیل اصحاب فضل و هنر در هیچ وقتی از اوقات اهمال و اغفال
ننمود و خوشنویسان فاضل و هنرمندان کامل از اطراف و اکناف ایران و توران همراه آمده در آستان دولت آشیانش
مجتمع بودند و ملجا و ماوی یافته و شعرای ... و فصحای صاحب کیاست از اقطار امصار عراق و فارس و آذربایجان بدرگاه عالمپناه
شتافته صبح و شام ملازمت مینمودند و آن شاهزاده عالیشان در تربیت و رعایت آن طایفه گرامی کوشیده ایشان را
بانعام و احسان مسرور و شادمان می ساخت و هر کس از خوشنویسان و مصوران و نقاشان و مجلدان در کار خویش
ترقی میکرد و بیکی همت بکارش می پرداخت **بیت** بعقل و بدایع احسان و تنور ٭ نبود هیچ کس چو سلطان بایسنغر ٭
و آن شاهزاده عالیجناب در عنفوان شباب بشرب شراب ناب شغف تمام داشت و مجلس کامرانی و اوقات زندگانی را
بی راح ریحانی و باده ارغوانی حرام می پنداشت هر صباح که جام زرنگار مهر در بزم سپهر لامع شدی از ساقیان خورشید عذار شراب
خوشگوار طلبیدی و هر شام که قدح سیم اندام هلال مجلس ثوابت و سیار را گردش در آوردی از دست خوبرویان
ماه دیدار جام باده ... خورشیدی چون انبعاث از حد اعتدال تجاوز نمود حرارت شراب لطیف در مزاج شریف تصرف
تمام کرد و اسباب مرض قوی گشته استیلا یافت و استقامت ذات خجسته صفات روی بانحراف آورد و اطبای حاذق و حکمای مدقق هر چند
در معالجه سعی نمودند بجایی نرسید و آن خسرو حشمت آیین در صبح شنبه هفتم جمادی الاولی سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه از عالم فانی
بجهان جاودانی منزل گزید و حضرت خاقان سعید ازین حادثه هایله آگاهی یافت در غایت اندوه و حسرت از باغ زاغان بباغ
سفید که مسکن شاهزاده مرحوم بود شتافت و بعد از تقدیم شرائط تجهیز و تکفین بر نهج سنت سید المرسلین هم دران باغ بر نعش
مغفرت قلب نماز گذارد و حضرت خاقانی جهانی توقف نموده امرای عظام و اکابر ایام تابوت را بر داشته بمدرسه شریفه
مهد علیا گوهرشاد آغا برده بخاک سپردند و دران روز جمیع امرا و وزرا و سادات و علما و عامه و رعایا و کافه برایا لباس کبود و سیاه
پوشیده بودند و از کمال اندوه و تشکیله نمونه ... صبح محشر ظاهر نمودند و تا چهل روز هر روز حفاظ آیات قرآنی دران
مدرسه شریفه مجتمع گشته تحفات کلام می پرداختند و امرای عظام و خدام بارگاه سپهر احتشام خواص و عام انام را از مطعومات
و حلاوات محظوظ و بهره ور می ساختند بعد از آن پادشاه وافر احسان خلایق را از جامه سوگواری بیرون آورده بتغییر لباس امر فرموده
دست در جیب صبر و شکیبایی زده و چون این خبر محنت اثر بسمرقند رسید میرزا الغ بیک گورکان اظهار اندوه و اضطراب
نموده جهت اقامت مراسم تعزیت بدار السلطنه هرات شتافت و سعادت دستبوس پدر بزرگوار دریافته جراحت
آن مصیبت تازه گشت و نوبت دیگر ناله و نفیر امیر و وزیر و صغیر و کبیر از اوج فلک اثیر گذشت و آخر الامر بنا بر عادت جهانیان
مهلکان تسکین یافته لباس تعزیت در نوشتند و حکام ولایات بمقر خود شتافته بعیش و عشرت مشغول گشتند **مصراع**
آیین جهان همیشه بوده است چنین ٭ مدت حیات میرزا بایسنغر سی و هفت سال و چهار ماه بود و یکی از فضلا این رباعی در تاریخ وفاتش
نظم نموده **تاریخ** سلطان سعید بایسنغر خرم ٭ گفتا که بود باهل عالم خرم ٭ من رفتم و تاریخ وفاتم اینست ٭ بادا بجهان عمر دراز پدرم ٭
۸۳۷

و از میرزا بایسنغر سه پسر یادگار ماند بدین ترتیب میرزا رکن الدین علاء الدوله میرزا سلطان محمد میرزا ابوالقاسم بابر
و حضرت خاقان سعید بعد از فوت ولد رشید مشار الیه میرزا علاء الدوله را بمنصب پدر و حبیبه میرزا سلطان محمد و میرزا بابر را مواجب و رسوم تعیین نمود

گفتار در بیان نهضت لوای ظفر پیکر بجانب آذربایجان بجهت دفع قرا اسکندر و ذکر بعضی از نوایب زمانه غدار و مصائب سپهر ستمکار

در اوایل سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه از انهاء امیر خلیل الله شروانی بمسامع علیه حضرت خاقانی رسید که اسکندر قرا یوسف از
آذربایجان فارغ گردیده و تخریب بلاد و قلاع شروان را پیش نهاد همت گردانیده بنابر آن خاقان سعادت نشان بار دیگر عزم عراق
و آذربایجان فرموده اکثر امرا این یورش را موافق مصلحت ندیده گفتند و خاقان عالی منزلت را از فسخ آن عزیمت ترغیب
مینمودند اما امیر جلال الدین فیروزشاه در خلوت معروض داشت که چون امسال میرزا بایسنغر از عالم انتقال نموده و بعضی از مردم کوتاه
نظر تصور کرده اند که بدان جهت فتوری بحال اعلی منصور راه یافت مناسب آنست که سفر آذربایجان باختیار شود و این سخن در ضمیر
خسرو صاحب تدبیر جای گرفته فرمان همایون باحضار جنود ممالک محروسه نفاذ یافت و امیر فرمان شیخ بحکومت دار السلطنه هراة
مقرر گشته امیر علی شغانی و خواجه رمضان تونی بضبط اموال دیوانی تعیین یافتند و اعلام نصرت اعلام در دهم ماه ربیع الثانی در ضمان حمایت
سبحانی المنعم سریر سلطنت و جهانبانی در حرکت آمد و آن پادشاه نیکو اعتقاد بود و در اثنای راه بزیارت مراقد
اولیا و اهل الله مبادرت مینمود و مجاوران مزارات را انعامات و صدقات نواخته از روحانیت اکابر علما و وزرا استمداد مینمود
و روز بروز حکام و سرداران باردوی همایون می پیوستند و لوازم پیشکش و نثار بجای آورده نوازش می یافتند و چون ممالک
ری مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت هجوم جنود زمستان از سرما و برف بمرتبه انجامید که مجال حرکت از آنجا محال نمود لاجرم
اشارت علیه نفاذ یافت و امرا و ارکان دولت قوریها ساختند و هم در آن ولایت طرح قشلاق انداختند و چون اسکندر از وصول
موکب ظفر اثر واقف شد مملکت آذربایجان را باز گذاشت رایت هزیمت برافراشت و اشراف و اعیان آن دیار روی بدرگاه
شهریار فلک اقتدار آوردند و امیر خلیل الله شروانی نیز بشرف دستبوس فایز گشته باصناف الطاف اختصاص یافت مقارن
آن حال امیر جهانشاه بن قرا یوسف بر جبین سعادت و اقبال بدرگاه سلطنت و استقلال شتافت و منظور نظر عنایت
و التفات بی نهایت گشت و در اثنای آن اوقات میرزا ابراهیم سلطان را در شیراز عارضه دست داد و هر چند اطبا در مداوا سعی
کردند مفید نیفتاد و در چهارم شوال سال مذکور طایر روح شریف آن شاهزاده سعید از قفص قالب بآشیانه قدس پرواز نمود و
میرزا ابراهیم سلطان بوفور مکارم اخلاق و محاسن آداب و ترجیح اهل فضل و هنر و رعایت هنرمندان و دانشوران از سایر
سلاطین و دودمان صاحبقران ظفر قرین امتیاز تمام داشت و در باب تقویت امور شریعت غرا و ترویج مهام متشرع همواره علم
سعی و اهتمام می افراشت کتاب بلاغت ایاب ظفرنامه که از خامه مجلس آرای اهل علم در عالم هرگز جهان ثانی ندارد در سلک نگارش کشیده بالتماس آن
خسرو فرخنده صفات بعرض ظهور رسید و اشرف الفضلا و الطف الفصحا مولانا شرف الدین علی الیزدی را بسبب تصنیف آن
نسخه شریف بنوعی منظور نظر انعام و احسان گردانید که صیت آن در اطراف آفاق مشهور گردید **القصه** چون خبر وفات آن

شاهزاده صاحب تاج بحضرت خاقان سعید رسید نایره اندوه و حزن صبر و شکیبایی آن مهر سپهر اشتهار را محترق گردانید
و قلق و اضطراب بسیار نموده لوازم سوگواری و تعزیت داری بتقدیم رسانید آخر الامر بمقتضای رضا بقضای ربانی رضا داده و [illegible]
بالهام ملهم الهام و نفحات کلام ملک علام اشارت فرموده منشور حکومت فارس را بنام خلف صدق شاهزاده مرحوم میرزا عبدالله
نوشتند و سرانجام امور ملک و مال آن ولایت را بشیخ محب الدین ابوالخیر تفویض نمودند هم در آن اوقات امیر ناصر الدین فیروزشاه
بن امیر ارغونشاه برادر امیر جلال الدین فیروزشاه که بعد از فوت میرزا رستم حکومت اصفهان بوی تعلق گرفته بود در ری بعالم آخرت
انتقال نمود و در همین سال در ولایت ری و ولایات بلیه وبا و طاعون طغیان کرده بسیاری از خلایق روی بعالم آخرت آوردند و شدت آن حالت
بمرتبه بود که در یک روز دو هزار کس از شهر و بیرون فوت شدند و این خبر صعوبت بهر جهت متعاقب و متواتر باردوی همایون میرسید
موجب توزیع خاطر اکابر و اعیان میگردید بنابر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که هر مکتوب که از خراسان باردو رسد
کسی آنرا مطالعه ننماید و مضمون سربسته بنواب کامیاب رسانند و هم در یورت قشلاق خبر رسید که امیر الیاس خواجه که در قصبه
او بلاغت و بنابر جرمش از موکب همایون مهجور گشته بود از عالم انتقال فرموده و آنحضرت بر فوت او تأسف خورد و دار الحکومه را به پیکیف برسم سیورغال
عنایت فرمود **ذکر نهضت حضرت خاقانی بجانب دار الملک آذربایجان و رفتن میرزا محمد جوکی بهادر از عقب اسکندر بجانب زنجان**
چون شهنشاه خورشید از طلوع ملکت در زمستان خانه طلوع شده متوجه منزل بهرام گردید و لشکر سرما از طلیعه سپاه ربیع عزیمت
هزیمت نموده نسیم فروردین روی تازه و کتایب نبات نبات دمید حضرت خاقان سعید از یورت قشلاق در حرکت آمده
عازم تسخیر مملکت تصور میرزا احمد جوکی بهادر را برسم ایلغار از عقب اسکندر ارسال داشت و موکب همایون در ضمان عنایت ملک بیچون
با آهستگی طی مسافت نموده مرغزار اوجان را از یمن مقدم خجسته نضارت ریاض جنان داد و در آن مقام سادات و قضات و اعیان
و اشراف تبریز لوازم استقبال بجای آورده عواطف خسروانه همه را نوازش و رعایت فرموده و آنحضرت تابستان و تیرماه
در دار الملک آذربایجان بدولت و اقبال گذرانیده و در آن زمستان بصوب قراباغ اران توجه فرموده اما میرزاده محمد جوکی بهادر در
عقب جوی اسکندر تا خان لیران باز گشته و چون از وی نشان نیافت روزی چند در آن ولایت باستراحت پرداخت
و امیر قرا عثمان که در آن ایام مراسم ضیافت و مهمانداری بتقدیم رسانیده میرزا محمد جوکی میل بمصاهرت آنجناب کرده و از نبیره از مخدرات
خاندانش را خطبه فرموده و امیر قرا عثمان آن ملتمس را اجابت نموده زهره برج امارت قرین ماه درج سلطنت گردید و در دوازدهم
ربیع الاول سنه تسع و ثلثین و ثمانمائه عقد مناکحت بوقوع پیوست و چون این خبر بعرض حضرت خاقان سعید رسید ولد رشید را
تحسین بسیار فرموده و بمراجعت امر نمود و امیرزاده بخدمت پدر بزرگوار بازگشته بشرف دستبوس استسعاد یافت و هم
در آن ایام خاقان ملک احتشام عنان عزیمت بصوب قراباغ تافت و سیوم ربیع الثانی یورت قشلاق از پرتو ماهچه رایت خاقانی
زینت برج آسمانی یافت و از آن منزل شیخ نور الدین محمد بن شیخ مرشد الدین جنید کازرونی را برسم رسالت بروم فرستاد
و بپادشاه آن دیار سلطان مراد پیغام داد که اسکندر قرا یوسف پیوسته در غیبت موکب همایون متعرض مملکت آذر

بایجان می شود و چون چرلیغ منشور متوجه دفع او بیکار دند فرار بر قرار اختیار مینماید لایق آنکه اگر التجا بآن آستان
نماید ملازمان او را گرفته چند گروه بدرگاه عالمپناه فرستند تا رعایا آذربایجان از فتنه و فساد او امان یابند گفتار در بیان

معاودت رایت ظفر نیاز و تفویض فرمودن حکومت آذربایجان با میر جهانشاه بن قرایوسف

چون باد بهار بار جهت از سبزه و گل جهان بیاراست شهر جمل چو گل شکفت از پرتو آفتاب بر روش خاقان سعید در شنبه
پانزدهم شوال سنه ست و ثلثین و ثمانمائه از قراباغ اران بصوب اوجان حرکت فرمود و بعد از وصول بدان مقام فرخ انجام زمام حکومت
تمامت ولایت آذربایجان در قبضه اقتدار امیر جهانشاه بن قرایوسف نهاد و او را بنشانهای پادشاهانه کشید و جنبشهای خسروانه
ترتیب داد و چون خاطر خطیر پادشاه ملک بخش کشورگیر از ضبط و نسق امور مملکت آذربایجان فراغت یافت عنان همت جهان نورد
بجانب دار السلطنه هراة معطوف ساخت و در دویم ربیع الاخر سنه اربعین و ثمانمائه در عین دولت و اقبال بمستقر
سریر جاه و جلال رسید اکابر و اعیان خراسان که مدت دو سال در هجران خدام بارگاه سلطنت و استقلال گذرانیده بودند از غبار موکب
همایون در دیده انتظار کشیده منور گردانیدند و بلوازم نثار و ایثار قیام نمودند و آنحضرت همه را بواجبی نواخته روی تمهید بساط عدالت
آورده و در رعایت حال رعایا و رفاهیت کافه برایا بر شیمه مبالغه نمود که مزیدی بر آن تصور نتوان کرد و هم در آن ایام شیخ نور الدین محمد مرشدی
از سفر روم باز گردید و سخنان محبت آمیز که از سلطان مراد شنیده بود معروض گردانید و بعد از ین وقایع خاقان سعید در همه حال
در منصرفات ولایات مر اساس سعادت و اقبال اوقات شریف مصروف داشت و همواره در انتظام مهام ملک و ملت
و سرانجام امور دین و دولت رایت سعی و اهتمام می افراشت ملوک کامکار و سلاطین نامدار سر اطاعت بر خط فرمانش نهاده و دست
عنایت ربانی و انامل توفیق سبحانی ابواب آمال و امانی بر روی روزگار طبقات انسانی گشاده هماهای همایون بخت و کامرانی در هوای
دولت و جهانبانی طایر و ساغر آمال طرب و شادمانی در بزم حیات و زندگانی دایر والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام
علی محمد و آله المعصومین **ذکر کشته شدن اسکندر بدست پسر خود** از ثقات رواة مرویست که اسکندر قرایوسف را
پسری بود قباد نام و قباد را با محبوبه ترین حرمان پدر که ستاره نجابت سلطان بود و لیلی نسب داشت تعلق و تعشق بسیار بود و در آن اوان
که خاقان عالمیان از آذربایجان بجانب خراسان معاودت فرمود و اسکندر بقلعه آلنجق رفت و با قباد و لیلی آغاز خشونت کرد و
تمام حرکت شنیع برای مولانا تاج [illegible] فرستاده بود و قباد و لیلی هر چند باقامت عذرهای معقول زبان می گشودند
قبول نمی افتاد و ایشان از قصد تهدید بیکر و بنا بر آن قباد و لیلی تصور نمودند که اسکندر [illegible] ایشان [illegible] شربت بجای آورده
مقصد جانش گشته شبی که اسکندر شراب بسیار خورده بود و در بام قلعه خفته لیلی بخلوت [illegible] قباد بام بالا رفته خنجری چند
رسانید و اسکندر از خواب درآمده تصور آنکه مقصد قتل او بیگانه است نیابان استغاثت قباد را آواز داد و آن پسر بد اختر تیغ [illegible] العالم و بلکه
فرستاد **ذکر آمدن ایلچی جقماق نام از نزد والی مصر و شام و بیان بعضی از حوادث ایام و وقایع شهور و اعوام**
در وقتی که سلطنت مملکت مصر تعلق بملک اشرف [illegible] بود ابتدا آخر عمرش جقماق بیک بمساعدت بخت بیدار شبی در خواب دید

که حضرت نبوی او را بر داشته بر سریر پادشاهی نشانده و از غایت [illegible] و انتباه آمد چون گل تبسم نسیم
با بالات مملکت مصر امیدوار گشته خاطر بدان قرار داد که هر گاه شجره امل از پرتو انوار عنایت ایزدی فروغ بختش بلند شد بحضرت
خاقان سعید طریق مصادقت و سلوک دارد و چون ملک اشرف فوت شد ارکان دولت و اعیان حضرت از جمله عظما امرا جقماق
بیگ را قابل سلطنت یافتند و با آنکه [illegible] بود که میر آخور قایم مقام پادشاه کرده او را بسروری نشاندند الملک الظاهر لقب دادند
و لوازم اطاعت و جانداری بجای آوردند و چون جقماق بیک در ملک متمکن گشت بنا بر مقدمه مذکور ایلچی قاسم که در سلک خواص امرا منتظم بود
با تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه جهت تمهید بساط دوستی و رفع شیوه خلاف و نفاق بدرگاه عالمپناه فرستاد و ایلچی قاسم در
اوایل سنه ثلث و اربعین و ثمانمائه بدار السلطنه هراة رسیده بعد از سه روز بوسیله امرای عظام سعادت تقبیل انامل خاقان
گردون غلام دریافت و آنحضرت بزبان لطف و مرحمت احوال ملک ظاهر از وی پرسیده اظهار دوستی و محبت فرمود
و جهت او در دست راست در هر که نوئینان بزرگ جای جلوس تعیین نمودند و آن روز طوی عظیم ترتیب کرده بودند و اکثر ظروف
و اوانی که بمجلس همایون در آورده مجسم از طلای احمر بود و مرصع بجواهر داشت و ایلچی قاعده از اکل طعام مستغنی در کمال اعزاز و
احترام بمقام خویش بازگشته شاهزادگان عظام و امرای ذوی الاحترام بنوبت او را طوی دادند و اسبان تازی نژاد و باز سینهای
زرنگار و خلع شاهوار جهت او فرستادند و در آن ایام ایلچی قاسم بموقف عرض رسانید که سلطان جقماق پنج کتاب معتبر از پادشاه
هفت کشور طلب داشته است تأویلات حجت اهل سنت مولانا شیخ ابو منصور ماتریدی تفسیر کبیر علامه رازی شرح ملخص جامع
مصنف خواجه مسعود بخاری شرح کشاف مولانا علاء الدین پهلوان روضه در مذهب شافعی و با آنکه مجموع این کتب در کتابخانه همایون موجود
بود حضرت خاقان سعید فرمود که پنج کتاب را بخط خوب نوشته و جدول کشیده تسلیم ایلچی قاسم نمودند و در وقتی که ایلچی قاسم اجازت
مراجعت طلبید حضرت خاقان سعید نوبت دیگر او را طوی داد و جهت سلطان جقماق تبرکات پادشاهانه و پیلکات خسروانه تعیین
فرمود و مبلغ پنجاه هزار دینار کپکی که دیناری از آن شش دینار تبریزی معمول است در نقد چنانچه جمله سیصد و پنجاه هزار دینار تبریزی بوده باشد
با ایلچی انعام نمود و هر یک از نوکر او را اسب و جامه و هزار دینار عنایت کرد و مقرر شد که مولانا حسام الدین مبارکشاه پروانچی
برسم رسالت مصحوب ایلچی بمصر رود و در شهر دهم ماه رجب سنه مذکوره ایلچی قاسم رخصت گشته روی براه نهاد و چون بموجب فرمان
ملک ظاهر واجب داشت که بر اصفهان و شیراز و کاشان عبور نماید حضرت خاقان سعید بحکام آن بلاد فرستاد و پیغام داد
که در وقت در آمدن ایلچی [illegible] از جهت هر شهر مبلغ پنجهزار دینار کپکی بوی رسانند و در این سال [illegible] میرزا علاء الدوله
را در بیست و سیم شعبان پسری ارزانی فرمود و آن فرزند ارجمند بسلطان ابراهیم موسوم گشته حسب ضبط تاریخ سال ولادت این مصرع که
تاریخ شود بیست و سیم از شعبان در خاطر ایلچی از فضلا گذشت و هم در این سال امیر فرمانشاه که در آستان سلطنت آشیان خاقان
عالیشان اعتبار بسیار داشت رایت عزیمت بصوب سفر آخرت برافراشت و از آثار او در خیابان هراة مدرسه بتکلف
موجود است و پسرش [illegible] محمد را این [illegible] الدین محمود [illegible] در آن بقعه بلوازم منصب تدریس اشتغال دارد

و در سنه ۸۲۲ امیر خسرو عادل علاء الدوله والدین علیکه کوکلتاش که عمر مبارکش از نود متجاوز بود از عالم رحلت نمود و در گنبد مدرسه
که در سر خیابان هراة ساخته و پرداخته معمارهمت اوست مدفون گشت و دیگر از آثار امیر علیکه رباطی است که در پنج فرسخی هرات
بجانب شمال بنیاد نموده و آن بقعه بود در کمال وسعت و رفعت و تا غایت که سنین هجری بسنه تسع و عشرین و ثمانمائه رسیده
اکثر بیوتات آن عمارت بحالت الغصه حضرت خاقان سعید بعد از فوت امیر علیکه مناصب او را بولد ارشد شیخ ابو الفضل
تفویض نمود و یکی از فضلای این قطعه را در تاریخ وفاتش انشا نمود قطعه میر دریا دل علیکه ای او در سلطنت ؛ مشغله شد در زمان تاریخ سلطان
در ملک ؛ رحمت حق بر روان تت در یکی سال ؛ زانکه شو تاریخ فوت رحمه الله علیک ؛ ۸۲۲ و هم در سنه مذکور خبر بدار السلطنه
هراة رسید که مولانا حسام الدین مبارکشاه که بجانب مصر رفته بود در نواحی از اعمال قدس وفات یافته و پسرش امیر رحیم
مصحوب حجلبو قاز و سلطان مبتاق رفته و پرتو عنایت سلطان بر وجنات احوالش تافته و مقارن آن حال از جانب کابل و غزنین
خبر آمد که بانوی عظمی ملکت آغا حضرت اعلان که در اوایل حال بحبالهٔ نکاح امیرزاده عمر شیخ بن امیر تیمور گورکان بود و میرزا
اسکندر و میرزا بایقرا از وی متولد شدند و بعد از شهادت میرزا عمر شیخ حضرت خاقان سعید او را در حرم خود جای داد و میرزا
سیورغتمش از وی در وجود آمد از عالم فانی بریاض آن جهانی انتقال فرمود از آثار ملکت آغا در قبة الاسلام بلخ مدرسه رفیع
وسیع در کمال تکلف و تزیین موجود است مدفن آغا خواتون متضمنه گنبد بغایت مفتوح شریف است و در بلدهٔ فاخرهٔ هراة نیز ملکت آغا خانقاه
و دار الحدیث و دار الشفا و دو حمام ساخت و در نه فرسخی هراة در میان دره جبل دختران و زنگی رباطی و مسجد متین طرح انداخت
و درین سنوات بواسطه تواتر مطرات الکز انقطع روی بانهدام آورده تا غایت هیچ صاحب دولتی میل تجدید آن نکرد
والتوفیق من الله تعالی انه قادر علی ما یشاء ؛ گفتار در بیان نهضت حضرت خاقان سعید بجانب نیشابور
بسبب عصیان ملک کیومرث رستمداری و رفتن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر بعراق حسب فرموده پدر بزرگوار
درین سال وارد بعد و شاه خانه ملک کیومرث رستمداری که تا آن غایت نسبت بآن مهر سپهر کامکاری از طریق جاده وفا
سلوک نمود قدم از جادهٔ طاعت گذاری بیرون نهاد و جمعی از سپاه رستمدار را بجد و دری حمله تاخت روان فرمود و غبار فتنه
و آشوب در آن ملک ارتفاع یافت چون این خبر بدار السلطنه هراة رسید خاقان هفت کشور با سپاهی قیامت اثر
در اوایل سنه ۸۲۳ متوجه دفع شر مخالفان بد اختر گشت و چون نواحی نیشابور از فر مقدم خاقان منصور رتبت ارتسیم ابضه درگذشت
سیلاب هیبت و هراس اساس طغیان ملک کیومرث را از اندراس داده قاصدان تحف و دران آستان سلطنت آشیان که درگاه
خلافت روان کرده و بعد از طی مسافت بدرگاه جوش اشتباه رسیده بوسیلهٔ امرای عظام نیز فدوس رسانیده که ملک کیومرث
عرض عبودیت نموده میگوید که من که باشم که متعاطی سخن از شکر مظفر مآثر را بر خاطر گذرانم و متعاطف فوجی از سپاه نصرت پناه را باین بنیاد
همت گردانم اگر عرض از نهضت همایون انقیاد و متابعت است بنده و خدمتکارم و از میل و الایت و مملکت است هر کس
که فرمان شود دهم سپارم و امراء عظام شرح عجز و اضطرار ملک کیومرث را عرض کرده و زلال حسن مقال آتش خشم خاقان ستوده خصال

منطفی گردانید و در باب تعیین حاکمی که ضبط بلاد و قلاع تواند نمود و شرایط مشورت تقدیم رسانید غیر از امیر جلال الدین
فیروزشاه دانست که درین اوقات که شیخ بهاء الدین عمر از سفر حجاز بدار السلطنه هراة رسید چنین فرمود که در باب الکه قزوین
بموجب زبدة السالکین شیخ احمد غزالی به عابدان ظاهر گردید که ابرام امیرزاده سلطان محمد بن میرزا بایسنغر بدار السلطنه عراق
به داشتن علم دولت آن شاهزاده جوان بخت را در آن ممالک بر افراشتند بنا علیه خاقان مظفر لوا حکومت و ولایت
سلطانیه و قزوین و ری و قم را با آن و آن ولایت و آن کشورستانی ارزانی فرمود و آن شاهزاده را بدر نصایح سودمند زینت داد و بشرف
دست بیعت نمود و امیر جلال الدین فیروزشاه در ملازمت میرزا سلطان محمد تا بمقام شریف برد و در آن مقام رفیق نواز و در ام
مراجعت کرد و چون میرزا سلطان محمد بمقصد رسید و لوای عدل و احسان مرتفع گردانید مردم بسیار از اطراف بلاد و دیار
روی بدرگاه شاهزاده آوردند و سرداران گردن کشان بوجود شمس وش در سلک سایر خدام انتظام یافته خاک قدم همایونش را
توتیای دیده بصیرت کردند لاجرم دخل شاهزاده بخرج وفا نمود و دست تصرف بجانب بعضی از اهل تیول دراز فرمود و این خبر بدار
السلطنه رسید و خاقان رعیت پرور فرمان داد که سلطانیه و قزوین و سیورغال میرزا سلطان محمد باشد و در سایر ولایات
عراق مدخل ننماید و خواجه شمس الدین بخاری جهت ضبط ولایاتی که از شاهزاده بازستد متعین شد و از وقوع این حکم میرزا سلطان محمد
متاثر گشته مهم بدانجا انجامید که شعار مخالفت و عصیان ظاهر گردانید چنانچه کیفیت آن داستان که در محلش بود و قلم بیان خواهد
ذکر شد ان شاء الله تعالی ذکر بعضی از احوال جلال الدین فیروزشاه و متعین شدن حضرت خاقان جم جاه امیر فیروزشاه و غیر او
شاه و خواجه نسیبه خصال پسندیده افعال بود و از اوایل ایام جوانی تا اواخر اوقات زندگانی بتقدیم اخلاص ملازمت خاقان سعید
مینمود و روز بروز مهم او در اختیار و اعتبار ترقی میکرد تا من حیث الاستقلال زمام تمامی مهمات ملک و مال را بقبضه اقتدار در آورد
و بی شائبه تکلف و تخوری آن دو صحن سروری در ایام دولت و اقبال همیشه سرانجام مهام سادات و علما و مشایخ و فقرا و
رعایا و مساکین را بر ذمه همت خود واجب و لازم می شناخت و در رعایت احوال کافه برایا و اشاعت خیرات و مبرات
خالصا لله تعالی پیوسته همت عالی نهمت مصروف می ساخت و در درون و بیرون دار السلطنه هراة و ممالک و ولایات بقاع
خیر و خوانق و مساجد و رباط و حیاض بنیاد نهاد و باتمام رسانید و با وقاف قلاع و قری بسیار از بقاع آن بقاع را معمور و آبادان گردانید
هر کس از خار روزگار و آسیب زمانه ستمکار مضطر گشته دست امید در دامن عاطفتش میزد الحق بتمامی خیار کفایتی از ردم
و دینار های در دولت سرای او فیاض گل مانند جیب و دامن او آکنده تمام عیار برمیشد بیت در لبی که از دست تو کی خاست بید
دست تهی بیرون ندهد از جیار ؛ و بعد از فوت امیر علاء الدین کوکلتاش اختیار و اقتدار امیر جلال الدین فیروزشاه از پیشتر
شده و سایر امرا و ارکان دولت را در هیچ امر از امور ملک و مال اختیار نماند و هر کس را آنجناب مهمی تعیین فرمود هیچ آفریده
خلاف آن منشور تمیع ابتدا نموده و انمعنی بر خاطر همایون پادشاه ربع مسکون گران می آمد اما چون از نوئینان دیگری بود که بمصالح
امور مملکت پرداخته و تغافل با دشت با من شعار روزگار همایون آثار می ساخت و در سنه سبع و عشرین و ثمانمائه امیر جلال الدین فیروزشاه

جناب مرتضوی سیادت پناهی امیر علاء الدین محمود جنابذی را که بصنوف فضایل و کمالات اتصاف داشت بضبط اموال ولایت
بلخ مقرر ساخت و سید از قبول آن شغل استعفا جست هرچند دران باب مبالغه نمود بجایی نرسید و ملازمت تمام بموجب فرموده بر
مالیه تمام متوجه قبة الاسلام گشت حضرت خاقان سعید در وقت رخصت او را گفته بود که تحقیق نماید که اموالی که دران ولایت و حالی آن راه
بلخ بدرگاه آورده بودند بچه مبلغ و مقدار بوده و از آن جمله چه مقدار باهل رسیده بود و امیر فیروزشاه دست تصرف تا بچه غایت
دراز کرده و سید علاء الدین بار فراغ محاسبات سالیانه مامور گشت و چون دران سال بحسب اتفاق میرزا احمد جوکی بهادر در
حدود بلخ بود و حضرت خاقان سعید میدانست که در اموال آن ولایت خوت و فرو گذاشت بسیار واقع است اگر متعلق بنواب
امیر فیروزشاه سید از دو سید نمی تواند که بی مددی آن مهم را فیصل دهد فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که متوجه قبة الاسلام بلخ را
بحضور و شعور میرزا احمد جوکی تحقیق نمایند و حال آنکه شاهزاده را نسبت با جناب امارت منقبت سوء مزاج تمام بود مصراع
وای بحال کسی کش خصم کند فصل خطه النقصه چون سید علاء الدین بمقصد رسید باتفاق نواب میرزا احمد جوکی بهادر بتحقیق معاملات
وانواع محاسبات و ضبط اموال و حجابات را پیش نهاد همت گردانید و تصرف و تقصیر بسیار متوجه وکلای امیر فیروزشاه و سن
دران باب دفتری شرح مرتب گردید و قبل از آنکه سید از بلخ مراجعت نماید فی شهور سنه ثمان واربعین وثمانمائه مزاج شریف
حضرت خاقان سعید از جادهٔ اعتدال انحراف شده بمرحلهٔ اشتداد الکشید و ضعف قوت از قوی بغایت ضعیف گشت و این خبر
هفت کشور شیوع یافته ممالک جهان خصوصا دیار خراسان آشفته و پریشان شد که شرح آن باعداد قلم و مداد تیسیر پذیرفت و امیر
فیروزشاه اطبا مسیحادم و حکمای خضر مقدم جمع آورده در ازالت علت و استرداد صحت و ترتیب ادویه و ترکیب اشربه و اغذیه اشتغال
نمودند و در و پریشان و اولادشان دست تضرع و نیاز بر آورده از درگاه حلیم علی الاطلاق شفا تو انات فایض البرکات
خسرو آفاق را مسألت نمودند و عاقبت عنایت ایزدی شامل حال عالمیان گشته صبح صحت از مطلع مراد طلوع کرد
و از دیاد مرض روی در انحطاط نهاد و مزاج موفور الابتهاج روی بمرحلهٔ اعتدال آورد و الحمد لله الکلیم الخبیر والصلوة علی النبی البشیر النذیر
ذکر جامه پوشانیدن کعبه معظمه زادها الله تعظیما و بیان انتقال امیر جلال الدین فیروزشاه بجوار مغفرت ایزد متعال
در سال گذشته حضرت خاقان سعید جناب مرتضوی سید محمد زرغری را بمصر فرستاده بود تا از ملک الظاهر بالله سلطان
چقماق استجازه نماید که خانهٔ کعبه را جامه پوشانند و سید بدان ولایت شتافته و از پادشاه مصر موافق مدعا جواب یافته مراجعت
نمود بنابران درین اوان که ذات شریف خاقانی از شفاخانهٔ سلامت شربت صحت چشیده تقدیم آن عزیمت فرموده شیخ نور الدین
محمد المرشدی و مولانا شمس الدین محمد الابهری را مامور گردانید که عازم بیت الله شده و لوازم آن کار را از جناب شیخ الاسلامی
و حضرت مولوی جامعا بی را که در دار العباده یزد ترتیب نموده همراه آورده بود و در نظر داشته روی براه نهادند و چون بمملکت شام
درآمدند امرا و اعیان آن بلدان نسبت بدیشان شرایط تعظیم و تکریم تقدیم رسانیدند و بعد از وصول بمصر سلطان چقماق جمعی
از مقربان و مخصوصان باستقبال فرستاد و تا آن دو بزرگ را با عزاز و احترام تمام بشهر رسانیده در وثاق بتکلف فرود آوردند

وجناب شیخ و حضرت مولانا بعد از آنکه سه روز آسایش نمودند سلطان ایشان را طلبیده منظور نظر التفات گردانید و از احوال
خاقان سعید پرسید و بعد از چند روز اسباب سفر حجاز کفایت کرده مصحوب جمعی از معتمدان شرف رخصت ارزانی داشت
و چون ایلچیان بحرم رسیده بآداب طواف رکن و مقام استسعاد یافته با تمام شرفا و حکام آن مطاف طوایف انام خانهٔ حضرت
ملک علام را جامه پوشانیدند و کاری چنین بزرگ بیمن توجه خاطر خطیر خاقان جهانگیر میسر گردید و جناب شیخ و حضرت مولوی بعد از آنکه
از مناسک و آداب حج اسلام باز پرداختند عنان عزیمت بصوب خراسان تافتند و آن مسافت دور و دراز طی فرموده در دار السلطنه
هرات بملازمت خاقان سرافراز گشتند و کیفیت حال بعز عرض رسانیدند و در سنهٔ مذکوره یعنی سنه ۸۴۸ میرزا احمد جوکی بهادر از
جانب قبة الاسلام بلخ بپایهٔ سریر اعلی آمده سید علاء الدین محمود جنابذی را همراه آورد و کیفیت جمع و خرج آن ولایت را بعز
معروض داشت و نزد حضرت خاقان سعید بوضوح انجامید که از عمال و حجابات آن سرکار مبلغهای کلی سر از گریبان اقربا و وکلای
امیر فیروزشاه بر می آورد لاجرم آنجناب را مخاطب ساخته پرسش جواب آن سخنان پرداخت امیر فیروزشاه را که بخاطر
میرسید که امثال آن مقال بادی توان گفت بنابران متغیر گشته برخاست و دست بر دامن زده از مجلس همایون بیرون رفت
و چند روز بدیوان حاضر نشد که خاقان عالیجاه مولانا یعقوب پروانچی را پیش جناب امارت پناه فرستاده و پیغام داد که از عالم امری
که موجب ملال خاطر اینجانب باشد واقع نشده و در ضمیر همایون خطور نکرده بود که جهت تصرف اموال بلخ و وکلا و منسوبان او را باز خواست
کنیم اگر تو را چنین هست که پادشاه را در میان سخن گذاشته از مجلس بیرون روند مبارک باد و الا باید که از غضب پادشاهی بپرهیزد
امیر فیروزشاه ازین پیغام استشمام رایحهٔ انتقام نموده از آن حرکت ناهنجار پشیمان گشت و غم و الم مفرط بر ذات شریفش استیلا
یافت بیمار شد و حضرت خاقان سعید از غایت لطف و بنده نوازی بعیادت او رفته تفقد و عنایت بسیار اظهار کرد اما مفید نیفتاد و
روز بروز مرض امیر فیروزشاه در تزاید بود تا بجوار مغفرت ایزد متعال انتقال نموده نعشش گنبد رسانیدند که در ظاهر دار السلطنه
هرات نزدیک بحارت مهد علیا گوهرشاد آغا بنا نهاده است و حضرت خاقان سعید از فوت آن امیر صاحب تدبیر تأسف گردید
و منصب او را بولد ارشدش امیر نظام الدین احمد مفوض گردانید و هم درین سال امیر سلطان شاه برلاس در دیوان امارت
حضرت خاقانی ممتاز بود و در غایت اختیار دران کار دخل کرد ذکر میرزا احمد جوکی بهادر میرزا احمد جوکی پسر کهتر حضرت خاقان
فیروزمند فرخ بود و آثار شجاعت و مردانگی و انوار جلادت و فرزانگی در جبین مبین او معاینه مینمود و تیغ تیزش خون دیده سپهر را
بر گشادی و حسام انتقامش داغ حسرت بر دل بهرام نهادی و آنجناب همیشه در خدمت والد بزرگوار بسر میبرد و آنحضرت
نسبت بولد نامدار لوازم اشفاق بجای می آورد اما بانوی عظمی گوهرشاد آغا مزاج شریف خاقانی را بحال خود مگذاشت و یکسره
درباب تفتیح احوال شاهزاده سخنان بعرض میرسانید لاجرم پادشاه اسکندر حشم او را در امور ملک و مال دخل نمیداد و حال آنکه
برادرزاده گانش میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف در غایت اعتبار و اختیار اوقات میگذرانیدند بنابرین مقدمات گرد حزن و اندوه
بر چهرهٔ مستان همین شاهزاده تاختن آورده و اعراض مستقاده عارض ذات شریفش گشت و با وجود این حال میرزا احمد جوکی را غایت

غیرت خود را بمی انداخت و دایم در محفه نشسته در اطراف دیار خراسان سیر میفرمود تا در سنه مذکور در نواحی سرخس مرغ روحش از قفس قالب پرواز کرد و با صد لیسان پر قبیس و هسار شد حضرت خاقان سعید از استماع آن واقعه هایله بغایت مضطرب گشت و آخر الامر دست در دامان شکیبایی زده کلمه انا لله و انا الیه راجعون بر زبان گذرانید و نعش شاهزاده مرحوم را از سرخس بهرات آورده در گنبد مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا در جوار برادرش میرزا بایسنغر دفن نمودند و امرای عظام بموجب فرمان خاقانی تمام حشم و الایاقی را بسیورغامیشی در میان اولادش میرزا محمد قاسم و میرزا ابابکر قسمت فرمودند

گفتار در بیان مخالفت میرزا سلطان محمد نسبت بخاقان فرمان‌فرمای آفاق و نهضت رایات نصرت آیات همایون بطرف فارس و عراق

مورخان پسندیده اخلاق و مستخبران موفور الاستحقاق صحایف اوراق را باین نقوش موشح ساخته اند که چون فارس مضمار اشهر سلطان محمد بن بایسنغر در مملکت عراق بر سریر سلطنت متمکن گشت خلق بسیار از اطراف بلاد و امصار بدرگاه شاهزاده عالیمقام جمع آمدند و مدخل آن خسرو دریادل بخرج حشم و عساکر وفا نکرد و بنابر آن بعضی از مردم فتان بعرض رسانیدند که ضعف شیخوخت بر مزاج همایون حضرت خاقانی مستولی گردیده و قوی بغایت ضعیف شده و آنحضرت را مجال حرکت نمانده فرصت غنیمت باید شمرد و ولایه اصفهان و شیراز را بتحت تصرف درمی آورد و حال آنکه در آن زمان حکومت اصفهان تعلق بامیر سعادت خاوندشاه میداشت و میرزا عبدالله ولد میرزا ابراهیم سلطان در شیراز علم ایالت می افراشت القصه میرزا سلطان محمد سخنان فتنه انگیزان عراق را قبول نموده بیک ناگاه بر سر اصفهان تاخت و امیر سعادت را گرفته مقید و محبوس ساخت و اموال بسیار از آن ولایت حاصل کرده بسپاهیان بخشید و یورش فارس را پیش نهاد همت بلندنهمت گردانید میرزا عبدالله چون قوت محاربت نداشت دروازه های شیراز را محکم کرده قاصدی همعنان برق و باد بدار السلطنه هرات فرستاده کیفیت حادثه را در قلم آورد و چون این خبر بسمع شریف خاقان عالی رسید با وجود ظهور امارات نحافت و وفور ضعف شیخوخت بواسطه رعایت ناموس پادشاهی و مبالغه جناب عصمت پناهی یعنی مهد علیا گوهرشاد آغا در شهور سنه خمسین و ثمانمایه لوای نصرت انتما بجانب فارس و عراق برافراشت و میرزا رکن الدین علاء الدوله را در دار السلطنه هرات قایم مقام گذاشت چون مملکت ری مضرب خیام جاه و نصرت انجام شد امیر سلطانشاه برلاس و امیر شیخ ابوالفضل و امیر علیکه کوکلتاش و امیر نظام الدین احمد بن فیروزشاه حسب الحکم برسم منغلای پیشتر روان شدند و موکب همایون نیز متعاقب در حرکت آمده میرزا سلطان محمد بعد از تحقیق این خبر ترک محاصره شیراز داده روی توجه بجانب لرستان نهاد و خاقان سرافراز امرا و شاهزاده را معلوم نمود که زمان عنان انصراف بصوب اصفهان معطوف ساخت و چون در آن بلده نزول اجلال فرمود جمعی از سادات و فضلا که در سلک هواداران میرزا سلطان محمد انتظام داشتند مواخذ گردانید علیه در اواسط ماه مبارک رمضان اکثر آن قوم عالیشان را بیاسا رسانید و جناب اشرف الفضلاء المحققین مولانا شرف الدین علی یزدی نیز جهت مصاحبت میرزا محمد گرفتار گشت و بنابر آنکه حضرت خاقانی شنیده بود که نوبتی بخدمت مولوی شاهزاده میخوانده

بیت: هر رشت پیرانه سر بپرداخته بخت تو نوجوان : آن به که بر دولت نو با جوان دهی :

و میگفته که حضرت خاقان سعید متوجه آنجانب نخواهد گردید آنجناب را طلبید و پرسید که تو از کی میگفتی که من باینجا نخواهم آمد مولانا جواب داد که من این سخن را از روی ادلیل نجومی نمیگفتم بلکه بنیات عقلی عرضه میداشتم زیرا که شاهزاده جوانی است بخت پیش طلال بر جوانی او دولت و اقبال بالا کشیده و آفتابی است فرخنده پرتو از افق حشمت و استقلال طالع گردیده ظاهر چنان بود که از حرم حضرت خسرو عالی گهر از بیابانی در بنیاد و عروج عاطفت خاقان بحر و بر از وصمت زوال و فتنه کسوف ایمن ماند و میرزا عبداللطیف که خاطر متوجه جناب مولوی داشت بنابر مصلحت وقت معارض آنجناب شده سخنان خشونت آمیز بر زبان راند و حضرت خاقان سعید خدمت اشرف الفضلاء را بشاهزاده سپرده و آنحضرت نیابتاً الیه را بجانب دار السلطنه هرات فرستاد و حضرت خاقان سعید آن زمستان در شهر ری قشلاق کرده بعد از انقضای فصل زمستان فرمان همایون نفاذ یافت که امرای عظام سلطانشاه برلاس و شیخ ابوالفضل و میر احمد فیروزشاه رفته در بجهت سلطان محمد گفتند که توجه ساز که شاهزاده در مقابله قتل و استغفار بدرگاه عالیجاه آید و از افعال ایشان اتباع قبول التجا خواهد امرا بملازمت رسانند و از استحقاق تقصیر او بگذرد آنجانب روان شدند امیر شیخ ابوالفضل پیشتر از رفقا نزدیک میرزا سلطان محمد رسیده و سخنان مشفقانه بعرض رسانیده آنحضرت را بملازمت موکب خاقانی مایل گردانید اما در آن اثنا مورخه دولت داد که حرکت از اردوی همایون بود در روی طرقی نهاد

گفتار در بیان انتقال حضرت خاقان سعید غفر الله ذنوبه و ذکر بعضی از وقایع اردوی ظفر قرین

عالم باقی کل من علیها فان قضایست مبرم و قضیه کلیه کل نفس ذائقة الموت حکمی است محکم جمشید خورشید که بر سپهر جاه و حشمت بر باده جلال دست

مصراع: از بیم زوال رسید دارد دست :

سپهبدی که حصار ملکوت آسمان بهم خانه خوشت و اقبال دوست

مصراع: از وهم وبال بتهار بست

رباعی:
خورشید که هست خسرو چرخ برین :
دارد همه روی زمین زیر نگین :
هر روز کمالش بزوال است قرین :
پیوسته چنین بود چنان آیین :

تقریب این سخن آنکه در آن وقت که دولت حسن سعادت خاقان سعید مظفر لوا که هم روز بیج سلطنت

مصراع: غیرت کارگاه گردون بود :

ناگاه تقدیر از وصال صورت عین الکمال جمال نموده خدنگ بلا از شست قضا گشود و تبیین آن واقعه جانسوز و تفصیل حادثه محنت اندوز آنکه در آن اوان که مملکت ری محل اقامت خاقان صاحب حشمت بود ناگاهی از درد معده و ضعف باصره شکایت میفرمود و در صباح یکشنبه بیست و پنجم ذی حجه سنه خمسین و ثمانمایه موافق اول روز نوروز شراب محلل آشامیده پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده بنیت زیارت مراقد مشایخ علیه طبرک نمود و عنان بگردانید چون اوقات الغطاف واقع در اثنای سیر استری که مرکوب آن شهسوار میدان تاجداری بود آغاز سرکشی کرد و قوت ماسکه باعث انقطاع شد و بیاران از استر فرود آمده در محفه نشست و همان لحظه درد معده بمرتبه مستولی ذات فایض البرکات گشت که کار از تدبیر صغیر و کبیر و برنا و پیر در گذشت بر طبق آیت کریمه اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون پادشاه ربع مسکون قبل از وصول ببارگاه فلک اشتباه عازم سفر آخرت گردید و طایر روح شریف خاقان خلافت رتبت از مسافران آن جهانی شده در حظایر قدس و ریاض انس ماوی گزید و تاریخ وفات او در مقطعات این بیمعنی بنظر رسیده

نظم:
آن شاه که بود از او وصول ادب :
با دولت و با شکوه و با علم و ادب :
از مرحمتی که داشت بهر اهل طلب :
تاریخ وفات او هست رحمت رب (۸۵۰)

شعر:
دولت دایم بقا و حیات :
که عالم ندارد قرار و ثبات :
رسید تخت بخت او با وج کمال :

چو خورشید تابنده یابد زوال * بیا تا بگوییم آواز نی * که همت بسیار کی بوده کاووس کی * و در آن روز محنت اندوز از شاهزادگان
یکی از روز بهر میرزا ابو القاسم بابر ولد میرزا بایسنغر و میرزا عبد اللطیف پسر میرزا الغ بیک و میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد
جهانگیر نبیره و دختری خاقان مغفور کسی در اردوی همایون بود و از امرای عظام نیز بغیر از امیر سلطانشاه برلاس یکی تشریف نداشت زیرا که
سایر نوئینان نزد میرزا سلطان محمد رفته بودند و بقیه آن روز و آن شب حقیقت آن واقعه بر لقب مخفی ماند و مهد علیا گوهرشاد آغا
حسب الاحتیاط خاطر فرزند ارجمند میرزا الغ بیک معتمدی نزد میرزا عبد اللطیف فرستاده پیغام داد که از عالم فرمای داد و عبا و از دنیا
رفت و ایل و الوس را سروری مناسب آنکه تو خلایق را دستگیری نموده نگذاری که پریشانی باحوال اردوی ظفر مآل راه یابد و
میرزا عبد اللطیف ملتمس جده را داشته از هرات بپای توق ظفر شعار شتافت و صباح روز دیگر که از هول آن واقعه محنت اثر
خسرو خاور گریبان افق چاک زده جیب سوادی حضرت شهریاری لباس نیلگون گردون در بر افکنده بود * افغان زجانیان بر آمد
... محشر و فزع اکبر در عالم اصغر ظاهر گشت و هر صدر و فقیر امیر و وزیر و صغیر و کبیر از کوچ فلک اخضر در گذشته ماه رویان
پلاس شب رنگ پوشیدند و در آن بود و سلسله مویان رخسار خورشید آثار خراشیدند و مناسب آن ...
زمان میرزا ابو القاسم بابر با فوجی از اصحاب تیمور که مخصوصان او بودند بایت عزیمت بصوب خراسان بافرست
و میرزا خلیل سلطان نیز عازم آن طرف شد ملازمت مهد علیا ... تهاون ساخت و ... آن که شاهزاده
در اردو بازار که به یکبار واقع بود دست تطاول برآوردند و غبار فتنه در هیجان آمد و غوغای عام برخواسته و میرزا عبد اللطیف
سوار گشته و در گرد اردو و بازار تاخته چند کس را سیاست فرمود و آب تیغ آن غبار را در آن آشوب را تسکین داد و بیرون روز
در غایت سعی و اهتمام بدارائی رعیت و سپاهی پرداخته عاجدی جهت اعلام آن واقعه بسمرقند نزد پدر فرستاد و روز دویم
نعش مغفرت مآب را در محفه نهاده و از یورت قشلاق کوچ کرده روی به ولایت خراسان آورده و بعد از قطع یکدو منزل ...
از مردم شهر سبز شاهزاده رسانیدند که مهد علیا گوهرشاد آغا با امرای خانی اتفاق نموده قصد غدری دارد و چون شاهزاده از شاه
جیحون عبره عام داشت و وفور محبت جده را نسبت بمیرزا علاء الدوله میدانست این سخن را باور کرده میان خوار ری و سمنان
فی سلخ ذی حجه مذکور و حیات مهد علیا و خزاین بار را غارت و تاراج برداد و از هر کس آنچه بود ...
مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر استماع افتاده که میرزا عبد اللطیف ... حضرت مهد عصمت مآب
بمرتبه مبالغه نمود که چون واقع شد آنجناب الاغی نیافت که سوار شود و مصاحبی جهت او گرفته پیاده قدم در راه نهاد و در آن حال یکی از
نوکران امرای برلاس بدانجا رسیده اسب خویش پیش کشید تا مهد عفت شعار سوار شد و چون میرزا عبد اللطیف از دامغان
به بسطام رفته در آن مقام شنید که میرزا بابر با سپاه امیر هندوکه بجرجان شتافته و بر سریر پادشاهی تمکن یافته لاجرم جازم
آن صوب شده و باز فسخ عزیمت نموده اردوی نصرت شعار بطرف سبزوار در حرکت آمده و در اثنای راه خبر رسید که امیر سلطانشاه
برلاس با دیگر امرا که با اردوی میرزا سلطان محمد بوده اند مراجعت نموده عازم ملازمت اند بکرا امیر شیخ ابو الفضل که هم انجا

توقف نموده و امیر نظام الدین احمد فیروزشاه که از راه ... به راه شتافته و روز دیگر امیر سلطانشاه ... بیوت
و میرزا عبد اللطیف از سبزوار بنیشابور خرامیده و در آن منزل شنید که میرزا علاء الدوله ابواب خزائن گشاده و زر و ... داده
موفور ... از سپاه ... بسوی آمده و شاهزاده از غایت غرور ... بر زیادات غفلت
سلوک مینمود تا صورت گرفتاری او روی نمود و تفصیل این اجمال آنکه ... در آن روز که در مملکت ری واقعه حضرت خاقان
سعید اتفاق افتاد مهد علیا گوهرشاد آغا قاصدی به هرات نزد شاهزاده ارسال نموده کیفیت حال را اعلام داد و میرزا علاء الدوله که در آن بلده
حاکم بود چون آن خبر شنود از فرط اندوه دیده جوی خون بر چهره لاله گون روان ساخت و ارکان دولت را در خلوت طلبیده قرعه مشورت
در میان انداخت بعد از تعمق و تامل خاطر بر آن قرار داد که اطاعت میرزا الغ بیک نموده ... رسال نماید و بوسیله فرستادن
تحف ... خاطر شریف ... بعد از آنکه از جانب اردوی کیهان پوی خبر رسید که میرزا عبد اللطیف نسبت
بجده علیا گوهرشاد آغا ... میرزا علاء الدوله ... بخیال استقلال اعلام خلافت نموده ... اختیار الدین
... ابواب ... درکارگاه امکان ... میرزا ابراهیم ولد میرزا
... امیر اویس ترخان و احمد ترخان و جمعی از ... جهت تنبیه میرزا عبد اللطیف نامزد فرموده و سپاه جانب مشهد
مقدس شتافته ... شاهزاده ... امید ... بصوب نیشابور ایلغار کردند
و صبح شنبه بیست دوم ماه صفر بیک ناگاه در قتول میرزا عبد اللطیف تاخته مهد علیا و امرای خانی را از میان اعدا بیرون آوردند
و در موقع مناسب صف قتال آراسته ... آواز ... با اوج این نیلگون فلک رسانیدند میرزا عبد اللطیف
تا آن وقت مانند بخت خود در خواب بود و چون صدای سورن استماع نموده متنبه گشته از بستر استراحت برخواست
و ... صف قتال بیاراست و بنفس نفیس بر صف اعدا تاخته حملهای ... گرد ... چون گوی در پای ...
چوگان ... شجاعت بجای آورد و در آن اثنا شمشیر تیز ... بسر در آمد و از فرق زین بر روی زمین افتاده مراد
مخالفان بر آمد جمعی از سپاهیان خراسان او را گرفته نزد میرزا ابراهیم بردند ... و قیتول شاهزاده را غارت
کردند بیت * ... * بعد از آن میرزا ابراهیم و ترخانیان در ملازمت نعش مغفرت مآب
و مرافقت مهد علیا گوهرشاد آغا عازم هرات گشتند و میرزا علاء الدوله تا سعد آباد و جام باستقبال آمده در انعام دیده بدیدار
جده ... روشن گردانیده ... آنجناب و از گرفتاری میرزا عبد اللطیف لوازم محامد الهی تقدیم رسانیده و بر تخت
بخت دولت متمکن نشسته و اطراف بارگاه را ... آراسته باحضار میرزا عبد اللطیف فرمان فرمود و ... شاهزاده
مانند گناهکاران ... آوردند ... سریر سلطنت ... میرزا علاء الدوله او را مخاطب
ساخته گفت ... چرا جرأتی کردی میرزا عبد اللطیف جواب داد که من بدی از شما دیدم تو نیکی کن تا وفا بینی میرزا
علاء الدوله جنبه و جرم عم زاده را به قلم عفو مرقوم گردانیده در خرگاهی خاص ... نمود و برای حراست ... معتمد ... فرموده

انکاه میرزا ابوالسلطنت میرزا شاهرخ شاهزاده را در قلعه اختیار الدین مقید ساخت و حضرت خاقانی اعلی ابکر را در مدرسه مهد علیا
کوهرشاد آغا بخاک سپردند و چند روز بخیرات کلام و اطعام فقرا و ایتام و خواص و عام پرداخت و حضرت خاقان سعید را نه پسر بود
باین ترتیب میرزا الغ بیک کورکان میرزا ابراهیم سلطان میرزا بایسنغر میرزا سیورغتمش میرزا محمد جوکی و چهار دختر
جان اوغلان پایزه ... سلطان بخت ... و جان اوغلان و پایدی ... روی بعالم آخرت آوردند و میرزا ابراهیم سلطان
و میرزا سیورغتمش و میرزا بایسنغر و میرزا محمد جوکی نیز در زمان حیات آنحضرت وفات یافتند از میرزا ابراهیم سلطان
یک پسر مانده بود میرزا عبد الله نام و شاهزاده در وقت فوت جد بزرگوار در شیراز ... و میرزا سیورغتمش را دو پسر
یادگار مانده بود میرزا ... سلطان مسعود و میرزا ... از میرزا بایسنغر سه پسر ماند میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان محمد
و میرزا بابر و از میرزا محمد جوکی دو پسر مانده بود میرزا محمد قاسم و میرزا ابابکر و دختران خاقان مغفور ... بوده اند
از ... و وفات یافتند ... میرزا احمد جهانگیر
بن میرزا محمد سلطان ... و میرزا ... سلطان ... آغا بیگم ... میرزاده یحیی
امیرزاده ... سلطان بود ... حضرت خاقان سعید ... آغا بنت غیاث الدین ... میرزا الغ بیک
کورکان و میرزا بایسنغر و میرزا احمد جوکی و مریم سلطان آغا ازوی تولد نمودند ... آغا بنت ... اوغلان ...
حال زوجه میرزا عمر شیخ بود و بعد از فوت وی حضرت خاقان سعید آن خاتون ... میرزا سیورغتمش
ازو تولد کرد و حضرت خاقان سعید ... آغا ... میرزا ابراهیم سلطان بود و آغا سلطان
... از قبیله ... وزرای خاقان منصور ... است
کرسطور ... والمدد **ذکر شمه از احوال وزرای خاقان مغفرت پناه** از سیاق اوراق ... و فروع
... خاطر آگاه ... در اوایل ایام سلطنت خاقان سعید خواجه غیاث الدین
سالار سمنانی و ... فخر الدین محمد و خواجه نظام الدین احمد بن خواجه داود ... باستقلال ... منصب وزارت
سرافراز بودند و در اواخر سنه عشرین و ثمانمائه خواجه غیاث الدین پیر محمد خوافی منظور نظر عنایت حضرت خاقانی شده باتفاق خواجه
احمد داود ... امور ملک و مال ... و آن دو وزیر ... کردانیده ... مبارک
و ... کلمات ظرافت آمیز ... زلال از لوح خاطری ... و چون خواجه پیر احمد در امر استقلال یافت قریب پنجاه سال
در کمال دولت و اقبال روزگار کذرانید انوار انعام و احسانش بر صفحات احوال ساکنان اقطار عراق و خراسان تافت و
در ان اوقات در اطراف ولایات ... بناها و قری و ... مساکن ... خاقان ... سریر
... میرزا عبد اللطیف ... علاء الدوله ... وزارت ... میرزا الغ بیک
... میرزا علاء الدوله در کمال اعتبار و اختیار روزگار گذرانید ... احوال آن خواجه ... آینده

مذکور

مذکور خواهد گشت لاجرم درین مقام عنان خوش خرام از تفصیل آن در گذشت **خواجه غیاث الدین سیدی احمد بن خواجه
نظام الدین احمد شیرازی** بنباهت ذکر و علو قدر و شرف خاندان و رفعت منزلت پدر از امثال و اقران امتیاز
و استثنا داشت و آنجناب در ماه صفر سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه در امر وزارت با خواجه غیاث الدین پیر احمد شریک شده
رایت همت برافراشت و در روضة الصفا مسطور است که خواجه سیدی احمد در ایام وزارت روزی جهت ...
بخانه مولانا فصیح خوافی که وزیر میرزا بایسنغر بود تشریف حضور ارزانی فرمود و جناب مولانا ... طبق ...
خواجه سیدی احمد بچشم عبرت در ان آش نگریست و روی بمولانا فصیح آورده بزبان عتاب گفت که مردم هرام خورند و
چنین خورند و در ان اثنا دست خواجه بطبق خورده مقداری شوربا بر دستار خواجه ریخت و روز دیگر مولانا بر سر دیوان ...
که خواجه سیدی احمد حاضر بود با بعضی مردم ... روز خواجه سیدی احمد بخانه ما آمده بود ...
ساختند خواجه سیدی احمد این سخن شنوده گفت مولانا خاطر مشوش مدار که در آش تو آنقدر روغن بود که بر بخش آن
دستار خان جرب شود وفات خواجه سیدی احمد در بیستم شعبان سنه تسع و ثلثین و ثمانمائه در قراباغ اران اتفاق افتاد و فرزند
ارجمندش خواجه شمس الدین محمد نعش او را به هراة نقل کرده در جوار مزار فیض آثار ... خواجه ابو الولید احمد قدس سره
بخاک سپرد **امیر علاء الدین علی شقانی** در زمان فرخنده نشان حضرت خاقانی چند سال در امر وزارت با خواجه غیاث الدین
شریک بود و شوقی میان ایشان مخالفت روی نموده هر یک از ان دو وزیر سخن ... و تقصیر شریک خود را بعرض جناب
... رسانیدند و آنحضرت حکم فرمود که خواجه غیاث الدین پیر احمد سرکار امیر علی را و او نیز در تحقیق سرکار خواجه پیر احمد
اهتمام فرماید و حال آنکه خواجه پیر احمد قریه یحیی آباد را که از توابع هراة است و هر سال مبلغی کلی حاصل داشت بخیر ... صفی الدین
ولد خواجه عبد القادر که ... مراج ... بود و در مجلس همایون با امرا و ارکان دولت ... و اجارت داده
بود و امیر علی ... تحقیق محصول قریه یحیی آباد پرداخت و در ... صفی الدین آن قریه
... خود ... آغاز ...
... صفی الدین ... این ...
و ... امیر علی ...
... صفی الدین ... میرزا ... رسانید
و معروض کردانید که وزیر ... تحقیق سرکار خواجه پیر احمد امر فرموده اید اول ...
خورده که ...
... امیر علی ...
... و اختفا ...

بی آباد در حالتی که کلمهٔ لا یموت فیها و لا یحیی بر امیر علی صادق می آمد او را به اسب بسته به پایهٔ سریر اعلی رسانیدند و امیر علی
مخاطب و معاتب گشته و مبانی پرسش جرمانه جواب گفته عنایت الهی انشا رسید و بعد ازین در قتل جمیع مهمات متابعت
خواجه غیاث الدین پیر احمد در پیش نهاد همت ساخت و دیگر بسلوک طریق مخالفت نپرداخت از ملمعات صفحات
مطلع السعدین فروغ این حکایت بنظر مطالعه کنندگان در می آید که در روز چهارشنبه آخر صفر سنهٔ سبع و اربعین و ثمانمائه خواجه غیاث
الدین پیر احمد و امیر علی از جمیع و خرج مال ولایت جام حقی بعرض خاقان عالیمقام میرسانیدند خواجه غیاث الدین ما یجب [illegible] بر احوال
حفظ ولایت مذکور اطلاع داشت پیش آمده پیش از آنکه معنی عرض کرد و میرزا شاهرخ تمامی احوال آن مواضع استفسار
نمود خواجه شمس الدین علی بتقریر [illegible] کیفیت و قایع را معلوم نموده بود بازگفت و آنگاه امیر علی شغانی بخرج اردم
میرزا شاهرخ حکم کرد که امیر جلال الدین فیروزشاه و جمیع مهمات دیوانیان باز دارد و این حکم بر خاطر خواجه پیر احمد شاق آمد
و در بحر اندیشه و اضطراب افتاد و خواجه شمس الدین علی در کید و مکر انواع تقصیر بر امیر علی شغانی ثابت گردانید
و کیفیت قضیه بمسامع جلیله رسید حضرت خاقانی رقم عزل بر ورق حال امیر علی کشید خواجه شمس الدین علی [illegible]
بعد از عزل امیر علی شغانی فی شهور سنهٔ [illegible] بمسند وزارت حضرت خاقانی نشست و او از بزرگزادگان سمنان بود و بفنون
فضایل و کمالات اتصاف داشت و پیوسته همت بر تربیت و رعایت اهل علم و درایت می گماشت و چون [illegible]
خواجه شمس الدین مخالف مزاج خواجه پیر احمد بود و عنایت [illegible] گشت و سه چهار روز در خانهٔ خود قرار گرفته بدیوان حاضر نشد
و در آن ایام از جانب شیراز نوشته و داشتها بپایهٔ سریر اعلی آمده خواجه شمس الدین علی بحضور و شعور خواجه پیر احمد مضمون
آن کتابتها بعرض رسانید و در جواب احکام نوشته و مهر کرده نزد خواجه پیر احمد فرستاد و هر چند وقوع این حالت
ضمیمهٔ کدورت خاطر جناب وزارت مآب بود اما از غضب حضرت شاهرخی ترسیده آن نشانها را مهر نمود و دیگر
بدیوان تشریف فرمود و خواجه شمس الدین سمنانی تا آخر ایام حیات خاقانی بر مسند وزارت متمکن بود و چون او هم
بالته آنحضرت اتفاق افتاد از اردوی همایون گریخته بوطن خویش رفت و مآل حالش بوضوح نپیوست ذکر صدور حضرت
خاقان مغفور منابجا از کتب تاریخ مستفاد میگردد مولانا جلال الدین لطف الله و مولانا کمال الدین عبد الحمید بن مولانا
قطب الدین قزوینی و مولانا شمس الدین محمد امین بن مولانا صدر الدین ابراهیم در زمان سلطنت خاقان عالی منزلت
بمنصب بلند صدارت رسیدند و در باب تمشیت مهام سادات و علما و فضلا و رواج و رونق بقاع خیر و ابواب البر لوازم سعی
و اهتمام بتقدیم رسانیدند مولانا جلال الدین لطف الله بر سایر شرکا رتبهٔ تقدم داشت و همواره در تکثیر موقوفات
و نزهت افاضل جهت حسنات رایت سعی و اهتمام می افراشت وفات مولانا لطف الله در شهور سنهٔ [illegible] اتفاق
افتاد و از آثار صدر معالی وثمار صدر سراییست که در ظاهر هرات نزدیک بمزار پیر مجرد خواجه ابو الولید پیر احمد بنا نموده است
مولانا صدر الدین ابراهیم معروف و موصوف بشرافت دودمان و جلالت خاندان از اکابر و اعیان سمرقند

امتیاز

امتیاز تمام داشت و در اوایل ایام دولت خاقان عالی منزلت منظور نظر عنایت شده رایت صدارت برافراشت
و همواره همت عالی نهمتش بر رعایت علما و افاضل و ترغیب اکابر و اماثل مقصور بود و در صرف حاصلات موقوفات
ملاحظه شروط واقفان کرده از مقتضای شریعت مطهره تجاوز نمینمود لاجرم تا آخر ایام حیات شمهٔ نقصان بکمال جاه و جلالش
راه نیافت و روز بروز پرتو انوار عاطفت پادشاه کامکار بیشتر از پیشتر بر وجنات احوال آنجناب می تافت انتقال مولانا
صدر الدین ابراهیم بجوار پروردگار رحیم فی شهور سنهٔ اثنی و ثلثین و ثمانمائه بوده ایام حیاتش هشتاد و دو سال بود مولانا عبد الحمید
ولد مولانا قطب الدین قزوینی بود و [illegible] در ایام دولت امیر تیمور گورکان [illegible] منصب صدارت قیام مینمود مولانا عبد الحمید
در زمان حضرت خاقان سعید چند سال بشرکت مولانا جلال الدین لطف الله در آن امر دخل میکرد و در سرانجام مهام ارباب
علایم از استاد و اعاظم شرایط اهتمام بجای می آورد مولانا شمس الدین محمد امین بعد از فوت مولانا جلال الدین لطف الله
منظور نظر عنایت خاقان عالی گهر گشته بجای پدر بزرگوار خویش مولانا صدر الدین ابراهیم منصب صدارت یافت
و تا آخر ایام حیات پادشاه [illegible] و در غایت اعتبار و اقتدار بمراسم آن امر خطیر قیام مینمود و چون حضرت
خاقانی از جهان فانی بعالم جاودانی انتقال نمود سلوک طریق عزلت و گوشه نشینی اختیار کرده دیگر [illegible] درگاه سلاطین عالیجاه
نگردید و هر چند میرزا ابو القاسم بابر و میرزا سلطان ابو سعید آنجناب را تکلیف قبول منصب موروثی نمودند بجایی نرسید
[illegible] سعید [illegible] شهور [illegible] مدت حیاتش [illegible] سال بود و از آثار آنجناب مسجدی است که در درون [illegible]
[illegible] و [illegible] ولایت هرات است تعمیر نموده بفضل الله تعالی [illegible]
[illegible] ذکر بعضی از سادات و مشایخ و افاضل که معاصر بودند با خاقان عادل بر ضمایر اولو الابصار
مخفی و مستتر نخواهد بود که بنابر اقتدا و ایام دولت حضرت خاقان سعید و کمال عدالت و نصفت آن پادشاه
صاحب توفیق در ایام سلطنتش جمعی کثیر از سادات و علما و فضلا و شعرا در ممالک ایران و توران سیما بلاد خراسان
مجتمع گشته بودند و در ظلال مرحمت و پناه عاطفت آنحضرت در غایت فراغت بنشر فضایل و کمالات اشتغال مینمودند
و بیان حالات مجموع آن طایفه بتفصیل موجب اطناب و تطویل لاطایل [illegible] صحایف این اوراق را بذکر [illegible] از
حالات بعضی از آن طبقهٔ عظیم الشأن می آراید و هر کس پیشتر از عالم فانی بجهان جاودانی انتقال نموده در ذکر تقدیم می یابد خواجه محمد
پارسا ولد محمد بن محمود الحافظی البخاری بود و در سلک اعاظم اصحاب خواجه بهاء الدین نقشبند انتظام داشت و در ماه
محرم [illegible] متوجه گزاردن حج اسلام و طواف روضهٔ منورهٔ حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام گشته از آب آمویه عبور
نموده و در آن سفر هر شهر و قصبه که رسید سادات و علما و افاضل مقدم او را باکرام و اعزاز تمام تلقی نمودند و خواجه محمد بعد از وصول
بمکهٔ مبارکه و فراغ از مناسک حج بمرضی [illegible] مبتلا شد چنانچه نتوانست که [illegible] در عماری نشسته طواف وداع بجای آورد
و در غایت ضعف و ناتوانی بجانب مدینهٔ طیبه در حرکت آمده در اثنای راه روزی اصحاب را طلبید و یکی از ایشان را

فرمود تا این کلمات را قلمی فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم جانی سید الطائفة الجنید قدس الله سره فتوح و یوم السبت
فتاسع و العشرین ذی حجه سنه اثنی و عشرین و ثمانمائه عن اخر انفاس کمه زاده الله تعالی ذکریا و نحن سمیع الرکب و الا بین النوم و الیقظه
فقال فی زیارة و ثبات القصد مقبول محفظت به والکلمه و سمعت با تم مشیات من الاله الوافقه بین النوم و الیقظه و الحمد لله علی
ذلک و آنجناب روز چهارشنبه بیست و سیم ماه مذکور بجوار رحمت رسید و در روز پنجشنبه وفات یافت و مولانا شمس الدین
فناری و اهل قافله بروی نماز گذاردند و شب بعد در جوار مزار بزرگوار خواجه پارسا رضی الله عنه جسد شریفش را بخاک سپردند از مولفات
خواجه محمد پارسا یکی کتاب فصل الخطاب است و در آن نسخه بسیاری از مناقب و مفاخر اهل بیت خیر البشر سلام الله علیهم اجمعین
طلعت الشمس و القمر ثبت افتاده و آنچه پاره اعاجم جمع آن از خاندان نبوت آمده است در فصل الخطاب مکتوب گشته
علمای شیعه آن کتاب را منظور نظر التفات گردانیده و بعضی از فضلا لفظ فضل خطاب را جهت تاریخ وفات شیخ تحریر نموده اند و
بعد از فوت خواجه محمد پارسا ثمره شجره وی خواجه حافظ ابو نصر الدین که بصفت علم و عمل موصوف بود قائم مقام پدر گشت
و در تقوی و جود و بذل موجود کامل زمان خود بود کرامات بسیار از خواجه ابو نصر صفت وقوع می یافت و پیوسته انوار باطن
فیض آثارش بر وجنات احوال سالکان طریق یقین می تافت و در سنه خمس و ستین و ثمانمائه در گذشت و در قبة الاسلام
بلخ مدفون گشت یکی از شعرا در تاریخ وفاتش گوید قطعه خواجه اعظم ابو نصر آنکه گشت از کان قدس مسند دار العباد
شهر او چون با خدا پیوسته بود زین سبب تاریخ شد شهر خدا خواجه لطف الله بن خواجه عزیز واعظی با علم و تمیز بود جالها
در مقصوره مسجد جامع هرات بنصیحت خلایق مشغولی می نمود و وفاتش در سنه ثلث و عشرین و تسعمائه بوقوع پیوست و در خیابان
هرات در جوار مزار علامه رازی مدفون گشت امیر غیاث الدین محمد عمده سالکان طریق یقین و قدوه ناظمان مناظم دین بود و باطن
خجسته میامنش مهبط انوار معرفت آلهی و ضمیر فیض پذیرش مظهر آثار کمالات نامتناهی و آنجناب در ایام جوانی بتحصیل
اوقات شریفه کامل چند گاه در خدمت اصحاب تقوی و انقیاد بسر برده بانواع ریاضات و عبادات اوقات خجسته ساعات
مصروف گردانید و چون بدرجه کمال ترقی کرد بار دیگر شغل فقه در محل که حالا لنگر مقدسه آنجناب است رحل اقامت انداخت
و باندک زمانی در آن منزل از حلم و ادب خیر ذوی فوج دهشت فتوحات جاری گشته آنقدر زراعت و عمارت کرامت
مصر جامع ارکان و معظم شان و علو مکان امیر غیاث بمرتبه رسید که حضرت هدایت شعار ولایت آثار امیر سید قاسم انوار
گاهی از دار السلطنه هرات بجهت ملاقات آن سید حمیده صفات بلنگر مقدسه تشریف میفرمودند و از روی اخلاص و اعتقاد صحبت
خیر بخشش را در می یافتند و حضرت خاقان سعید بنوبتی بلنگر تشریف برده و دو سه روز آنجا بوده کمال ارادت بجای آورده
به ثبوت پیوسته که روزی امیر غیاث با حضرت شاهرخی ملاقات فرمود امیر فیروزشاه را طلبیده مقالید انبار و حوایج خانه لنگر ایشان
او شاه و عز مود کرد در رعایت ان حاضر شده قسمت جز نباتی که در این خانه است بیرون نمی توانید آمد توقع آنکه حالا لطف نموده
آنجناب لائق بحال برکس دانید از آنجا سامان کرده بوی رسانید و امیر فیروزشاه این خدمت را قبول فرموده منتظر و مباهی گشت

بناه علیه

بناء علیه در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا اولاد امیر فیروزشاه دعوی تولیت لنگر میکردند و بدین واسطه گاه
امیر عبد الخالق بن فیروزشاه میشنید این امر بود وفات امیر غیاث در شهور سنه ۸۴۳ روی نمود شیخ محی الدین محمد الغزالی الطوسی
بجناب عالم و زاهد و متورع بود و با سلاطین و امرا در کمال ادب و استغنا ملاقات مینمود و چند نوبت بگذاردن حج اسلام
فایز گشت و در آخر کار میرفت در حدود حلب فی منتصف رمضان سنه ثلثین و ثمانمائه در گذشت یکی از فضلا
در این باب گوید چون وفات قطب جهان شیخ محیی طوسی شد میانه حلب و میانه رمضان مولانا جلال الدین یوسف اوبهی
اعلم فضلاء زمان و افضل علماء دوران بود و در سلک تلامذه سلطان المحققین مولانا سعد الملة و الدین مسعود التفتازانی تحصیل فرمود و مهارتش
در فنون منقول و علوم معقول بمرتبه رسید که حضرت مولوی در اجازتی که از برای آنجناب می نوشته بقلم کرم رقم نموده
که اگر در تالیفات اینجانب بر وجهی باین یا بنا اطلاع یابد بعد از تامل و احتیاط بتغییر جائی با تغییر بنائی اصلاح فرماید و در سنه ۸۱۳
که عمارت مدرسه شریفه و خانقاه معارف پناه حضرت خاقان که در درون بلده فاخره هرات در محاذی قلعه اختیار الدین واقع است
باتمام رسید آنحضرت بخت تدریس بر وجنات حال جناب مولانا یوسف کشیده و در روز اجلاس بنفس نفیس مجلس درس تشریف
حضور شریف ارزانی داشت و تمامت قابلیت آنجناب را بخلع فاخره بیاراست و ایضا حضرت خاقانی هم در آن روز مرجع العلماء
و الامائی مولانا جلال الدین یوسف و حاوی فضایل نفسانی مولانا نظام الدین علی عبد الرحیم یار احمد و جناب افادت پناه خواجه
ناصر الدین عبد الله را در آن مدرسه شریفه بمنصب تدریس تعیین فرمود و امر مشیخی خانقاه را بجناب شیخ الاسلامی خواجه علاء الدین علی
چشتی مفوض نمود و از افاده استماع افاضت نمود و از زمره علماء مشار الیهم مولانا شمس الدین محمد جاجرمی تمام
یکی از ایشان گشت و در روز اجلاس از اکابر علما شیخ شمس الدین محمد و از اعاظم امرا امیر علیکه و امیر فیروزشاه بدان بقعه تشریف
آورده بودند و مولانا محمد از کشاف تفسیر آیت شهد الله انه لا اله الا هو و الملائکة و اولو العلم قائما بالقسط را در بحث گرفت
و فرمود که بر حاشیه مولانا سعد الدین التفتازانی که برین بحث نوشته دو اعتراض وارد و چون قاضی عجم بشکرد و اعتراضات
خود را بلغت عربی بیان نمود مولانا جلال الدین یوسف که یکی از حاضران مجلس بود شروع نمود که مناسب مذکور را
با فارسی تقریر نماید تا امرا و سایر حاضران کما ینبغی بر کیفیت آن اطلاع یابند و مولانا محمد این التماس را بر شعف مبذول کرده آن
اعتراضات را بزبان فارسی شرح نمود و آنگاه مولانا جلال الدین یوسف در مقام معارضه جواب داده هر دو اعتراض را بر وجهی مدفوع
گردانید که حقیقت آن بر تمامی حاضران واضح گردانید پس روی بامرا آورده گفت چاره سخن دیگر آنست قیاس برین نمایید
و بدانید که مولانا سعد الدین همچنان کسی بودی که بر حاشیه او دو اعتراض وارد و بیدا شدی تصنیفاتش شرق و غرب عالم را فرو نگرفت
و امیر فیروزشاه زبان بتحسین مولانا یوسف گشاد و گفت امروز کاری کردی که بر حقی که مولانا سعد الدین در ذمت تو داشت ادا یافت
آنجناب جواب داد که حقوق تربیت آنحضرت در باره من بمرتبه ایست که اگر صد سال آستانه اولاد او را بمژگان بروبم اندکی از
بسیار آن موادی نمیشود و مولانا جلال الدین یوسف اوبهی را بحضرت نقابت منقبت ولایت شعار امیر سید قاسم انوار ارادت

تمام بود و فوتش بدلیده هراة در شب شنبه پنجم شعبان سنه ثلث و ثلثین و ثمانمائه روی نمود **خواجه ناصر الدین خلیل الله جامی**
ولد خواجه جلال الدین محمود دانشمند بود و از سایر اولاد شیخ احمد جام بمزید جاه و جلال ممتاز و مستثنی می نمود و وفاتش در زمان شوال
سال ثلث و ثلثین و سی و سه اتفاق افتاد و مشایخ عظام خراسان را از مفارقت خواجه عالیشان خون جگر از دیده بگشت و **کاشف اسرار ازلی**
امیر نور الدین نعمت الله مقتدای سادات و عجم بود و در میدان اظهار کرامات و خوارق عادات از جمیع مشایخ صاحب
سعادت گوی مسابقت می ربود و سلاطین زمان و حکام نافذ فرمان اسرار او را ... آستان هدایت آشیانش را داشتند
و علماء اعلام و فضلاء کرام و سایر اکابر و معارف آن ایام درگاه کعبه اشتباهش را قبله حاجات می پنداشتند و دیوان اشعار
آن سید والا دودمان مشهور است و در ان کتاب افادت انتساب ابیات از شعر ... طلوع آفتاب دولت شاهی است
مسطور انتقال آن صاحب کمال از دار ملال بمنازل بهشت عنبر سرشت در قریه ماهان کرمان در بیست و پنجم رجب سنه اربع
و ثلثین و ثمانمائه دست داد و در وقت ارتحال طوطی طبع شکر خایش این ابیات لطافت آیات بر زبان بیان بگذراند
نظم نعمت الله جان بجانان داد و رفت * بر ... افتاده و رفت * ... * خواند بر دنیای بی بنیاد و رفت
چون ندای ارجعی از حق شنید * زنده دل از شوق او جان داد و رفت * نعمت الله دوستان را یاد کرد * ... یاد و رفت
مولانا شرف الدین علی یزدی در مسالک اعاظم ... و اکابر ارباب فضل و تألیف منتظم بود ... آنجناب
... و حضرت ... امیر تیمور گورکان ... آن فاضل عالیشان التفات
بسیار داشت و همواره او را در مجالس خاص طلبیده بهمت عالی ... خاطر ... جناب مولوی بعد از فوت
آنحضرت ... شاهزاده ... التفات شاهزاده ... میرزا ابابکر ... احوالش
... آنجناب زبدة التواریخ بایسنغری ... وقایع و حوادث عالم ... احوال و اوضاع طبقات بنی آدم در ان
زمان ... تألیف نمود و معظم وقایع ربع مسکون ... تفصیل تا شهور سنه تسع و عشرین و ثمانمائه در ان کتاب افادت
ایاب درج فرمود **نظم** چو حافظ ... * ... * تاریخ وفات و موضع انتقال
حافظ ابرو ... * ... * بسال ثلث و ثلثین و ... در شوال * وفات حافظ ... خارج
مولانا ... الدین الخوافی جامع فنون صوری و حاوی علوم معنوی بود و سالها در دار السلطنت هراة بدرس و افاده قیام و اقدام
می نمود و علما و اشراف خراسان آستان فضیلت آشیانش را ... و امرا و ارکان دولت خاقان عالیشان
بصحبت شریف آن وحید زمان تیمن و تبرک می جستند و جناب مولوی در ایام شباب و اوان جوانی عزم گذاردن حج اسلام
فرموده از خراسان بعراق و فارس ... روزی چند در شیراز که در ان زمان مقر اعزاز پادشاه جهان مطاع شاه شجاع بود ...
و شاه شجاع ملاقات آنجناب ... گرده ... حضورش فرموده لوازم تعظیم بجای آورد و مولانا بهر نوع
... حاصل نموده ... حج اسلام گذارده شرف زیارت روضه ... خیر الانام دریافت و چون

از ان سفر مبارک بازگشته بخراسان رسید و بار دیگر ... سلاطین ... وفات آنجناب در بیست و ... شوال
سنه ... روی نمود و آن صورت در ظاهر بلده فاخره هراة بمقبره ... واقع بود و **خواجه ابو الوفا خوارزمی** بتکمیل علوم ظاهری و
باطنی موفق گشته و از مبادی ایام جوانی تا اواخر هنگام زندگانی در طریق صوفیه سلوک می نمود و از نتایج طبع شریفش در علم ...
چند رساله مشهور است و بعضی از رباعیات بلاغت آیاتش ... واقع شده ... رباعی از ان جمله است **رباعی**
من ... * ... * ... * ... خواجه ابو الوفا در خوارزم
فی شهور سنه خمس و ثلثین و ثمانمائه درگذشت و هم در ان ولایت مدفون گشت **مولانا کمال الدین حسین الخوارزمی** مرید و شاگرد خواجه ابو الوفا
و در سلک مشاهیر افاضل زمان حضرت خاقان سعید انتظام داشت و از مجالس النفایس ... قوم قلم گوهر بار ... حضرت ...
امیر نظام الدین علیشیر است ... مولانا حسین در ایام دولت حضرت ... شاهرخ میرزا ... در سلک نظم
... **بیت** ای در همه عالم ... * ... و طایفه از ...
ابیات آن غزل ... ظاهر ... نموده آنجناب را ... بعرض پایه سریر اعلی رسانیده حضرت
مولوی را ... آن قصیده ... هراة آوردند ... خویش را ... رسانید و مولانا حسین
... مولانا کمال
الدین حسین ... آن کتاب افادت ایاب در غایت ... و ... شده ... از حکایات آن
... شرح مثنوی مولانا جلال الدین محمد و شرح قصیده برده ... بزبان ترکی ... نیز از نتایج اقلام ... نظام آن
جناب است شهادت مولانا حسین در خوارزم ... طایفه از سپاه ... ولایت استیلا یافته بودند ...
سنه ... بوقوع انجامید قبرش در پایان پای خواجه ابو الوفاست **سید صدر الدین یونس الحسینی** از جمله اعاظم سادات خراسان و
همواره در طریق زهد و تقوی سلوک می نمود از جامع فضایل ... شیخ الاسلام سیف الدین محمد التفتازانی ... استماع
افتاده که امیر فخر الدین وزیر ... حضرت رسالت ... صلی الله علیه و آله و سلم بخواب ... سید ... رسول الله امیر صدر الدین
یونس فرزند ... تعظیم و احترام آن ... خیر الانام ... امکان مبالغه نموده
مادام که زمام اختیار ... در قبضه اقتدار او بود ... از اکابر خراسان ... تقدیم ... سید صدر الدین
یونس در سنه ... بلده فاخره هراة وفات یافت ... **سید معین الدین مرتضی** نام
و سید مرتضی فی سنه ... از عالم انتقال نمود ... **سید رضی الدین عبد الاول** نام علیه الرحمة و الرضوان
من الله العلام **خواجه صاین الدین علی الترکه** بوفور فضایل ... و اکتساب کمالات ... موصوف و معروف بود و در انواع
فنون مؤلفات عربی و فارسی تصنیف نمود شرح فصوص الحکم و کتاب ... و شرح قصیده ابن فارض از انجمله است وفات آنجناب
بدار السلطنت هراة در ... ذی حجه سنه خمس و ثلثین و ثمانمائه بوقوع پیوست **مولانا جلال الدین عبد الرزاق** ولد مولانا جلال الدین

اسحق سمرقندی و برادر بزرگتر مولانا کمال الدین عبدالرزاق مورخ بوده و در تکمیل علوم دینیه و تحصیل معارف یقینیه بر امثال و اقران فایق
و سابق میبود و وفاتش در نوزدهم ذی حجه سنه مذکوره اتفاق افتاد حضرت ولایت شعار امیر سید قاسم انوار علم شأن
آن سرور از الی نقابت و عرفان از ان زیاده است که قلم دو زبان شمه از ان درین اوراق بیان تواند کرد و علو مکان آن مرجع اصحاب
کرامات و ایقان نه در ان مرتبه است که بنان بیان اندکی از بسیار آن کمالهای فراوان در حیز تحریر تواند آورد رباعی
از نور جبین کاشف اسرار است ٭ عالی گهری کارفرمای اسرار است ٭ خورشید جلال مشتری انوار است ٭ یعنی شه امیر قاسم انوار است ٭ از نفحات
فوایح این نسمات مشام جان سالکان طریق ایقان میرسد که امیر قاسم انوار در اوایل حال دست ارادت او بحضرت هدایت
منقبت شیخ صدر الدین علی یمنی رسیده و شیخ نسبت بدان جناب نیز در شیوه اخلاص سلوک نمود و امیر قاسم بعد از تکمیل
کمالات صوری و معنوی از آذربایجان که مولد و منشا خدام عالیمقامش بود بدار السلطنه هراة تشریف برده بارشاد و فرق عباد
مشغول فرمود با اندک زمانی اکثر اکابر و اعیان خراسان در سلک مریدان آستان هدایت آشیانش انتظام یافتند و درگاه
کعبه اشتباهش را مرجع و ملاذ خویش دانسته صبح و شام باقدام نیاز بملازمت خادمانش می شتافتند و چون آنحضرت
با میرزا شاهرخ و اولاد عظام او در غایت استغنا التفات نمود و اگر چه بالجمله طمع سید اشتیاقند اتباع تعظیم و احترام نمیفرمود از ان
بیکدیگر غبار ملال بر حاشیه ضمیر میرزا بایسنغر نشست و خاطر بر اخراج آنحضرت قرار داده ملتمس و اهتمام بر میان جان بست
اما نمی توانست که بی مسلک بهانه مکنون ضمیر خود را بظهور رساند و چون در ثلثین و ثمانمائه احمد لر حضرت خاقان سعید را کارد زد
و بوضوح پیوست که احمد مشار الیه گاهی بملازمت آن مهر سپهر کرامات و برج امامت میرفته میرزا بایسنغر کیفیت
حال را بعرض پدر رسانیده و رخصت اخراج امیر قاسم انوار حاصل گردانیده امیر بحقیقت بعیت علیه السلام فرمود لا جرم آنحضرت
عزم سفر ما وراء النهر جزم کرده و در ان ایام غزلی در سلک نظم کشید که مطلعش اینست مطلع ای عاشقان ای عاشقان هنگام آن شد کز جهان
مرغ دلم طیران کند بالای هفتم آسمان ٭ و مقطع اینکه مقطع قاسم سخن کوتاه کن برخیز و عزم راه کن ٭ شکر بر طوطی فکن مردار پیش کرکسان
و چون امیر قاسم نور الله مرقده بانوار المراحل طی منازل و مراحل فرموده به بلده فاخره سمرقند نزدیک رسید امرا و صدور میرزا
الغ بیک در اندیشه افتادند که مبادا از حضرت نقابت منقبت التماس نمایند که بملاقات پادشاه خجسته صفات بیاید کار و سلطنت
تشریف آورند یا آنکه میرزا الغ بیک را بملازمت شریعت ایمان بخواند و چون حضرت میر شهر سمرقند درآمد خبر بجهت اتفاق کنند
... ان بر در را ک افتاده دانستند که میرزا الغ بیک اجابت بی تکلف الا رفته بآنجناب بملاقات فرموده میرزا الغ بیک
بشرف دیدار فایض الانوار آن مرجع اولاد سید ابرار فایز گردیده و از زبان گوهربارش سخنان درویشانه و کلمات محققانه
شنیده و در جان مجلس حلقه ارادت در گوش شیخ و غاشیه حسن عقیدت بر دوش افکنده و چند سال امیر قاسم انوار در کمال
جاه و جلال دران دیار بسر برده در اواخر ایام حیات بار دیگر خراسان را بنور حضور منور گردانید و در شهور سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه وفات
یافته در قصبه خرجرد از ولایت جام مدفون گشت از آثار قلم در نثار آنحضرت دیوان غزلیات مشتمل بر اشعار حقایق صفات

درمیان

درمیان امم در هم اشتهار تمام وار دو و لطیفا منثوری مختصر انیس العاشقین نام از جمله منظومات آن قدوه اولاد خیر الانام است
علیه تحیه و الرضوان من الله الرحیم المستعان مولانا فصیح الدین محمد بن محمد بن علی بوفور علم و دین و داری و مزید فضل
و مزید کاردانی از سایر اکابر و ایار خراسان امتیاز تمام داشت و همواره بلوازم درس و فتوی پرداخته نقش افاده بر الواح خاطر
طلبه علوم می نگاشت و با آنکه خاقان سعید چندین نوبت از آنجناب التماس قبول مناصب شرعیه نمود اصلا بتکفل امری از ان امور
راضی نشد و تعهد نمود مع ذلک حضرت شاهرخی اکثر قضایا و شرعیه را باستصواب آن فاضل افاضت آیات فیصل میداد و با وجود
کمال انجناب استغنا میکرد و در علمی از احکام وحیده زبان می نگشاد مولانا فصیح الدین که عمر عزیزش از هشتاد متجاوز بود در بلده فاخره
هراة در منتصف جمادی الاخری سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه در گذشت و در گازرگاه در پایان مرقد معطر حضرت باری خواجه
عبدالله انصاری قدس سره مدفون گشت و برادرزاده مولانا فصیح الدین مولانا حمید الدین شقیق الله بن مولانا یحیی بن محمد بن علی نیز در
سلک اکابر و فضیلت انتظام بود و دران زمان فرخنده نشان چند سال در دار السلطنه هراة بلوازم امر احتساب قیام مینمود
و در شهور سنه ثلث و ستین و ثمانمائه در جمعی که با برادر ... مشغول میکرد و داعی حق را لبیک اجابت گفته در حین حیوه روی بجانب
حدیث آورده و چون ... نمود اوراق ... الاتصال میپاید ... در تعریف ... مبالغه مینماید
شیخ زین الدین ابوبکر الخوافی علیه الرحمة و الغفران از جمله اولیای عظام ... استفاده تمام ...
در قصبه فاخره هراة زینت بخش محراب عبادت بوده همت عالی نهمت بارشاد امت میگماشت و آنجناب مرید شیخ نور الدین
عبدالرحمن مصری بوده و در سلوک طریق ریاضت و معرفت مبالغه نموده بدرجات عالیه ترقی فرموده حضرت خاقان سعید و امرا و ارکان دولت
آن پادشاه صاحب تأیید همواره مقدم ارادت ملازمتش میکردند و صحبت ... بلوازم ... بجای می
آوردند و وفات شیخ زین الدین در شب یکشنبه دوم شوال سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه بعلت طاعون اتفاق افتاد و نخست در قریه ...
مدفون شد و از انجا جسد شریفش را ... آباد نقل کردند ... و چون خواجه غیاث الدین
پیر احمد خوافی بر سر مزارش عمارتی عالی ساخت و هنوز آثار آن بنا عمارت باقی است از حضرت مخدومی مرحومی امیر خواند محمد رحمه الله
استماع افتاده که چون در سال مذکور وبا در بلده فاخره هراة و توابع شیوع یافت جمعی از اشراف و اعیان بخدمت شیخ بهاء الدین
قدس سره رفتند و التماس نمودند که دعا کرده رفع آن بلیه را از مجیب الدعوات مسئلت فرماید شیخ جواب داد که شنیدم چهارم
در قصبه است که هر کس دست بدعا آورد دستش از کار باز می ماند و اگر زبان بشفاعت گردان می سازد زبانش از کار می افتد و آن
جماعت از مجلس شیخ بهاء الدین عمر نزد شیخ زین الدین قدس سره رفته همان سخن در میان می آوردند و شیخ دعا کرد
طاعون بر زبان مبارکش بر آمد و بآن مرض وفات یافت قاضی صدر الدین محمد بن قاضی قطب الدین عبد الله امام بعد از فوت
پدر بزرگوار خویش مدت مدید بدار السلطنه هراة و توابع و مضافات بلوازم امر جلیل القدر قضا قیام می نمود و در فیصل قضایا
بر فرق برایا طریق دیانت و صیانت مسلوک داشت ٭ اصلا میل مداهنه نمیفرمود و در ششم شوال سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه بعلت

طاعون در گذشت و در گازرگاه بحظیره قضاة امامی مدفون گشت مولانا ضیاء الدین نور الله الخوافی عالمی متبحر و فاضلی روشن ضمیر
بود و سالها در مسجد جامع بلده فاخره هراة بامر امامت و خطابت قیام مینمود و مشهور است که قوت ولایت داشت آن جناب بمرتبه بود
که هر جمعه در راه مسجد جامع خطبه غیر مکرر انشا کرده بسمع خلایق میرسانید و او در سنه مذکوره بمرض طاعون [illegible] جان بحق [illegible]
در گازرگاه است بر پایان پای مرقد مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری مولانا جلال الدین محمد القاینی واعظی متشرع و فاضلی
متدین بود و چند گاه در بلده فاخره هراة بلوازم امر احتساب قیام مینمود و در سنه مذکوره چون مردم از وبا گریزان گشته از شهر بیرون میرفتند
آن جناب آن طایفه را منع میکرد و با لاخره علت طاعون بر وی مستولی شده روی بعالم آخرت آورد [illegible] مدفنش قریه [illegible] است
و الآن آثار او معمور است و در جانب جنوبی مسجد جامع هراة [illegible] مدرسه [illegible] مولانا شمس الدین محمد اوحد مدرس مدرسه
[illegible] و امام و خطیب مسجد جامع [illegible] مهد علیا گوهرشاد آغا بود و در سنه مذکوره بمرض طاعون از عالم انتقال نمود شیخ الاسلام
[illegible] شیخ شمس الدین محمود الاشامی برادرزاده قاضی قطب الدین عبد الله بود و در سنه مذکوره [illegible] از جهان فانی [illegible]
خواجه عبد القادر گوینده در انواع فضایل بنصاب کامل رسیده بود در علم موسیقی و ادوار [illegible] خیال ساز و
هم این خاطر مشکل پسند در علم قراءت و شعر و خط کتابت ماهر بود و در نوشتن کتاب قطاع نیز [illegible] مینمود و در اوایل حال بدار السلام
بغداد در مصاحبت سلطان احمد جلایر بسر میبرد و سلطان از وی بسیار عزت و توقیر مینمود و پیوسته الطاف بسیار اظهار میکرد و چون
[illegible] قضا و قدر [illegible] سلطان احمد [illegible] خواجه عبد القادر در سلک ملازمان صاحبقران امیر تیمور انتظام یافت
و پیشتر انواع ملاطفت [illegible] از مجالس [illegible] بعلوم مشغول [illegible] در آن اوقات که میرانشاه
[illegible] امور نالایق می شد و حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان تادیب او [illegible] ساخته [illegible]
شاهزاده فرمود خواجه عبد القادر مجال یافته بگریخت و بعد از چند گاه در لباس قلندران [illegible] بارگاه [illegible]
چون چشم حضرت صاحبقرانی بروی افتاد [illegible] آغاز خواندن قرآن کرد و از مشاهده آن حالت [illegible]
این مصرع بر زبان راند ابدال ز بیم چنگ در مصحف زد [illegible] خواجه را [illegible] آرایش داد و با انواع
تربیت و رعایت بر روی روزگارش [illegible] خواجه عبد القادر بعد از فوت صاحبقران [illegible] در ملازمت پادشاه عالمیان
[illegible] تا در سنه [illegible] بواسطه عارضه طاعون آهنگ سفر آخرت کرد سید نور الدین محمد بن [illegible] سید زین العابدین
علی الجرجانی بعلو نسب و شرف حسب و محاسن آداب و مکارم اخلاق موصوف و معروف بود و در [illegible] در خطه شیراز
[illegible] جنات عدن انتقال نمود مولانا شمس الدین محمد بن مولانا شیخ علی بصفت ورع و دین داری و تقوی و
پرهیزکاری اتصاف داشت و پیوسته بسر انجام امور اهل اسلام قیام نموده نقش خیرخواهی بر صحیفه ضمیر صغیر و کبیر می نگاشت
و در مطلع سعدین مذکور است که مولانا شیخ علی [illegible] بعرض حضرت خاقان سعید رسانید که احداث صابون خانه بدعت است
و منع مسلمانان از آن امر نامشروع [illegible] آنحضرت در آن باب عذری بر زبان آورد و حضرت مولانا در حضور پادشاه روی زمین روی آسمان

کرد گفت خدایا [illegible] که حکم [illegible] و این مخذول [illegible] حضرت خاقان سعید مغفور از شنیدن این سخن متغیر شده فی الحال
فرمان داد که صابون خانه را بر انداختند و [illegible] صابون [illegible] مولانا محمد در روز جمعه [illegible] ربیع الاول
سنه اثنی و اربعین و ثمانمائه از عالم انتقال نمود و اوقات حیاتش [illegible] سال بود استاد قوام الدین معمار شیرازی
قدوه مهندسان زمان و مرجع معماران دوران بود و از [illegible] آثار آن استاد [illegible] در دار السلطنت هراة عمارات عالیات مهد علیا
گوهرشاد آغا است حکایت مشهور است و بر السنه افواه مذکور است که وقتی حضرت خاقان سعید بسبب [illegible] استاد
قوام الدین رنجیده [illegible] و آمدن ببارگاه [illegible] چون استاد در علم نجوم نیز ماهر بود و تقویمی استخراج نموده بعد
از آنکه اجازت [illegible] آراسته پیش حضرت خاقان سعید [illegible] این بیت [illegible] بیت تو کار زمین را نکو ساختی
که با آسمان نیز پرداختی انهدام [illegible] استاد قوام الدین [illegible] شعبان سنه اثنی و اربعین و ثمانمائه اتفاق افتاد مولانا [illegible] الهروی
سرآمد علمای روزگار و اعلم فضلای [illegible] بود [illegible] دین [illegible] اسلام [illegible] خیر الانام
علیه الصلوة و السلام از خراسان توجه نمود و بعد از ادراک آن دولت عظمی [illegible] مراجعت [illegible] شام در قریه [illegible]
بیست و دوم رجب سنه ثلث و اربعین و ثمانمائه رخت بعالم [illegible] مولانا کاتبی در سلک افاضل [illegible] خراسان انتظام داشت [illegible]
[illegible] گوهر نگارش [illegible] تالیف و تصنیف [illegible] روزگاری می گذاشت مشهورات [illegible] خیال [illegible]
لطافت [illegible] در مجالس [illegible] مولانا [illegible] تخلص میکرد [illegible]
مبدل ساخت [illegible] از جمله [illegible] از غزلی که [illegible] تخلص نموده این دو بیت [illegible] بیت
[illegible]
و از جمله غزلهایی که [illegible] تخلص نموده غزلیست که در تتبع خواجه حافظ شیرازی گفته و این مطلع از آن غزلست بیت
[illegible] و از جمله رسایل منظومه مولانا کاتبی [illegible]
افتتاح کرده بیت [illegible] و از مولفات [illegible]
خیال [illegible] مشهور است [illegible] در سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه اتفاق افتاد
مولانا شرف الدین علی الیزدی اشرف فضلای ایران و الطف علمای دوران بود و بکمال دانش [illegible] علم [illegible] لطافت و طبع
پروری از امثال و اقران درگذشته عقود منثورش [illegible] فرح بخش خاطر [illegible]
[illegible] بیت [illegible] روان [illegible] مجلس [illegible] آرای سرفراز مولانا شرف الدین علی همواره در
عراق و فارس نزد سلاطین عظام معزز و محترم بود و [illegible] لطایف نگار مولفات بدایع آثار بر صحیفه روزگار اوراق لیل و نهار تحریر مینمود
و از آن جمله یکی کتاب ظفرنامه است که باعتقاد راقم حروف در فن تاریخ [illegible] لطافت و نظافت آن در اسلوب فارسی نسخه
[illegible] نوشته و آن کتاب شریف بواسطه حسن اهتمام میرزا ابراهیم سلطان در شهور سنه ثمان و عشرین و ثمانمائه باتمام رسید

چنانچه کلام مصنف فی اشعار بحساب جمل از ان سال خبر میدهد و جمل مطرز مصنف آن در فن معما و لغز و شرح قصیده برده و کنه المراد
در علم وفق اعداد و از جمله نتایج اقلام فلانست نظام آن افاضل عالیمقام است و وفاتش در تفت یزد در شهور سنه ۸۵۰ اتفاق افتاده و در خانقاهی
که سالکش بوده مدفون است **مولانا شمس الدین محمد عبد الرحیم لسان** والد مولانا عبد الله لسان بوده و نسبتش از جانب مادر بقدوة المتجرین
فخر الملة و الدین الرازی می پیوست و مولانا شهاب الدین متقی معهد در کمال اعتبار ملازمت خاقان سعید می نمود و همین عنایت
آنحضرت آنجناب را چندان قبول حاصل گشت که هزار هزار از زر خزینه داشت باقی اشیا را برین قیاس باید کرد و از جمله آثار مولانا شهاب الدین
حمامی است که در میان بازار ملک ساخته و عمارت معتبر که در کنار زکاه بر سر قبر خواجه عبد الله انصاری قدس سره برافراخته کاروانسرایی که
دیبا بازار فیروزآباد طرح انداخته از نقاوه استیلای اعتبار [illegible] روزی که حمام مذکور را تمام رسید و مولانا با جمعی در آمد یکی از مصاحبان که
همراه بود پرسید که درین حمام چه مبلغ خرج شده است جواب داد که هشت دینار جوی و آن شخص تعجب کرده از حقیقت این سخن
استکشاف نمود مولانا گفت غلامان من درین حمام … ساخته اند و سایر ممالک … در مصالح آن از ترتیب نموده بنابر آنکه غلام قلمی که خوارم
دهی روز هشت دینار دادم که زر بحرهای ابواب این عمارت را قلع کرده وفات مولانا شهاب الدین در روز شنبه بیست و هشتم
جمادی الاخری سنه … اتفاق افتاده عمرش شصت و … سال بود و در کنار زکاه در اندرون عمارتی که خود ساخته بود پایین خواجه انصار مدفونست
مولانا جلال الدین عبد الرحیم صدر برادر اعیان مولانا شهاب الدین بوده و در غایت عظمت و اقتدار بصدارت میرزا بایسنغر و میرزا
علاء الدوله قیام مینمود و از فنون فضایل و کمالات بهره تمام داشت و پیوسته نقش تربیت و رعایت افاضل و علما بر صحیفه ضمیر … ثبت
و چون مولانا جلال الدین ترک روش آبا و اجداد گفته شرط ملازمت میرزا بایسنغر و میرزا علاء الدوله بجای می آورد و ورزش … است
سپاهیان بسر برده در کمال تجمل و حشمت … میرزا الغ بیگ تصور فرمود که بجمال حالت تحلیه علم و دانش … نیست بنابران سلوک
طریق خدمت اختیار نموده و ازین جهت نسبت بجناب منقبت ماب مزاج شده روزی بملاحظه آنکه تا … وی سازد و صحیفه مشتمل بر بعضی از مسایل
علم ریاضی و حیثیات بوی داده گفت مرا درین سخن دغدغه ایست و این فن مورد … لایق آنکه مطالعه نموده رفع آن دغدغه نمایی
و مولانا ملاحظه در ان صحیفه کرده است و سخن را معلوم فرموده از میرزا الغ بیگ پرسید که دغدغه که در خاطر اشرف اعلی افتاده در اصل این است
یا شبهه بر ضمیر انور گذشته آنحضرت جواب داد که مرا درین سخن شبهه روی نموده مولانا گفت … میرزا الغ بیگ آنچه … فرمود
رسیده بود تقریر کرده مولانا جلال الدین آن دغدغه را بتقریر دلپذیر جواب گفت چنانچه میرزا الغ بیگ بر جودت طبع او اطلاع یافته
مراسم تحسین بتقدیم رسانید و وفات مولانا جلال الدین در شهور سنه … و دار و اوقات سیاقش مانند جد و برادر شصت و
… سال بود **سید مرتضی صحاف** در کمال ورع و تقوی بود و در اواسط زمان حضرت خاقان سعید … منصب احتساب نمودی
و پادشاه شریعت پرور دست تعدی او را در تمشیت آن امر خطیر قوی فرموده تا در خانه هر کس از امرا و ارکان دولت شراب
یافت بخاک ریخته شراب خانهارا برانداخت و چون نوبت بشراب خانه شاهزادگان عظام رسید جناب مرتضوی از کشته
شدن انه شهید در شهور سنه اربع و اربعین و ثمانمائه بعرض حضرت خاقانی رسانیدند که همین معدلت و شریعت پروری مرام

استاد شهریار فی معنی جهر در حرمسرای … مشکین سلطان ختای شاهی توان کرد اما نعم خانه شاهزادگان سعادت انتما میرزا محمد جوکی و میرزا
علاء الدوله از شراب ناب مالامال است و اندیشه وصول حسبت ریختن شراب بدان مکان محال **مصراع** انجا بکن خیال وزه و یا صبا برسد
پادشاه اسلام بعد از شنیدن این کلام منفس نفیس سوار شده بدر شراب خانه آن دو شاهزاده تشریف برد و سید مرتضی را فرمود
تا با محتسبان خود باندرون رفته تمامی شرابها را بریختند و سبوها بشکستند اکثر از ان خمها بنحوی بود که از شراب ناب جوی انبار قوت
خراب در میان کوچه روان گشت و رندان می پرست از استشمام رایحه آن از دست رفته در غایت حسرت کلمه **یا لیتنی کنت ترابا**
بر زبان ایشان گذشت **نقلست** که بعد ازین واقعه چند گاه میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر سوی جنگ طرح انداخت و صباحی
که شاهزاده در پای تخت جد بزرگوار خویش ایستاده بود و سید مرتضی پیش رفته بعرض رسانید که بعضی از شاهزادگان داعیه دارند که در
بلوکات شرابخانه سازند و حضرت خاقان سعید فرمود که هر کس برین امر اقدام نماید بفرمایم تا دیده او را از حرمسرای خانه بیرون کشند
و میرزا محمد این تهدید شنیده از سر آن اندیشه درگذشت و پس از چند روزی بجلگالان رفته در کنار هری رود بلحظه تجمع باده خوشگوار
مشغول گشت در ان اثنا عنف فرموده بدست قهر شمشیر از نیام برکشید و آنچگانه گریزان شده شاهزاده از عقب ایشان
اسب برانگیخت قضا را در ان وقت سید مرتضی جهة مهمی متوجه جلگالان بود و بیکبارگی چشمش بر میرزا محمد افتاد که در غایت خشم شمشیر
برهنه متوجه اوست لاجرم بر هلاک خویش متیقن شده از مرکب فرود آمد و کلمه توحید بر زبان راند و بایستاد اما میرزا محمد چون جناب
مرتضوی را بدان حال دید شمشیر در غلاف کرد و از اسب پیاده شده زبان بادای اسلام بگشاد و گفت ای سید تو می پنداری که من
مسلمان نیستم حکم شریعت را گردن نمی نهم الثبوت بیا و مرا تعزیر کن سید آنحضرت را دعای خیر گفته فرمود که تعزیر تو همین بس است
که از اسب فرود آمده بطریق انقیاد و تسلیم بجای آوردی غرض ازین حکایت آنکه چون در ان زمان سلاطین عالیشان در ترویج
ملت بیضا و احکام شریعت غرا میکوشیدند بود … مملکت … و سعت … سلطنت … ریاض دولت
صفت خضرت می پذیرفت **قطعه** سرسبزی نهال سعادت ز باغ ملک بی تربیت چون شرایع طمع مدار لیکن … ز شاخ دین گر … بود و ثمر
کی یابی … سیاست شاهان کامگار **مولانا کاتبی نیشابوری** محمد بن عبد الله نام داشت و از اکثر شعرای زمان حضرت خاقان سعید
بلطف طبع و حدت ذهن ممتاز و مستثنی بود و در تمامی اسالیب نظم معانی خوب درج نموده تخصیص در قصاید و دیوان غزلیاتش
بغایت مشهور است و در اکثر قصاید کثیرة الفواید شرح و ثنای میرزا بایسنغر مسطور است رساله تجنیسات و ذو البحرین و
ذو القافیتین و حسن و عشق و ناظر و منظور و محب و محبوب و بهرام و گل اندام از جمله مثنویات آن شاعر شیرین کلام است
و ابیات و حکایات آن رسایل در غایت لطافت و انتظام و مولانا کاتبی در شهور سنه ۸۳۹ در ولایت استراباد بمرض طاعون
مبتلا گشته بر بستر ناتوانی افتاد و در گورستان مذکوران که در ان ولایت است مدفون است و در حال سکرات این قطعه نظم کرده
زبان به بیان آن گشاد **نظم** زاتش تب و بار دیده تا کامان خراب … استرابادی که نشیم و خوشتر زمشک … و ازبهر و بنا هیچکس باقی نماند
آتش اندر شب چون افتد نماند خشک **بابا سودایی** از ولایت ابیورد بود و بخت خاوری تخلص مینمود تا گاه جذبه بوی رسید و

مدتی سر و پا برهنه در کوه و صحرا سیر دید و چون نوبت دیگر بحال خویش آمد سودایی تخلص کرده پیوسته در مدح میرزا بایسنغر
قصاید غرا انتظام می آورد و گاهی بگفتن غزل میل فرمود و همواره زبان باداء سخنان هزل آمیز میگشود و چون عمرش از هشتاد و
سال متجاوز گشت در سنه [illegible] بجوار رحمت ایزدی پیوست این مطلع از اشعار اوست بیت عنبرت خال و رخت در دو جنت [illegible]
دست عقیق و دندان در و لب مرجانست مولانا محمود عارفی از مشاهیر شعرا زمان حضرت خاقانی بود و ملقب بسلطان ثانی و دیوان
غزلیاتش مشهور است و این مطلع در آن اوراق مسطور بیت عمر گردم که بنمایم به برادر [illegible] تا بدان دم که [illegible]
و از جمله مثنویات مولانا عارفی گوی و چوگان نظمیست در کمال جودت و این سه بیت در تعریف اسب از آن کتابست نظم
چون گوی سپهر گرد پیکی میدان میدان چو گوی جستی هر گاه که در عرق شدی غرق باران بودی در میان برق آویخته مهر از دم او
بر ریخته آذر از سم او وفاتش در سنه [illegible] دار السلطنت هراة اتفاق افتاد امیر شاهی موسوم با آق ملک بود و جوهر [illegible]
سبزواری پیوست و [illegible] شاهی تخلص مینمود و نوبتی میرزا بایسنغر او را طلبیده فرمود که مناسب
آنست که این تخلص را بما گذاری و تو اشعار خود را بتخلص دیگر مزین سازی امیر شاهی این معنی را قبول نکرد و بنابر آن حضرت بایسنغر [illegible]
با هم سپهر حضوری کم اتفاق آغاز نهاد گویند که روزی امیر شاهی باتفاق جمعی از ابنای جنس بدر گاه آن پادشاه عالیجاه رفت
و میرزا بایسنغر آن جمع را طلبید و امیر شاهی را بار نداد و امیر شاهی در آن باب این غزل گفته نزد آنحضرت فرستاد بیت
الکه در بزم طرب جام و مادم بنشیند خون دل باشد خورده چند از عاشقی دم میزنی حیف از آن جانی که با اهل ستم میکنی ضایع آن تیر که بر دامای کم
میرود چون دو ورق تا چشم بهم بنهد سکه شاهی حطره و دل بجانب سیری می نمایی بجد و آتش عالم [illegible] سکه مردم از برج شاهی
و سر در سینه یاران محکم بنشیند از الست و افواه بعضی از مردم آگاه استماع افتاده که امیر شاهی در مده حیات دوازده هزار
بیت در سلک نظم کشید و از آنجمله بهزار بیت را لعل و در میان فضلا مشهور ساخته تتمه را آب ابطال شست و فی الواقع
آن بهزار بیت مطبوع طباع جمیع افاضل عالم مقبول ضمایر تمامی اکابر فضلا بنی آدم افتاده و تا غایت هر کس بمطالعه آن اشعار
بدایع آثار فایز شده و زبان ببیان تعریف و تحسین گشاده انتقال امیر شاهی بجوار مغفرت آلهی در ولایت استرآباد
روی نمود و جسد شریفش را از هنجا و گذشته و نعش او را بسبزوار برده در مقبره آبا و اجداد و پیشش دفن کردند خواجه اوحد
سبزواری در مرثیه آن فارس میدان سخن گذاری قصیده گفته که این بیت از آن جمله است بیت کو بشو زیر زبر از [illegible] آنهم سبزوار
زانکه شهر شاهی بشاهی آید بکار مولانا شمس الدین الهروی شاگرد مولانا معروف خطاط بود و همین تربیت میرزا بایسنغر
در فن خط به مرتبه ترقی نمود و اکثر بسیاری از خطوط خویش را بنام یاقوت مستعصمی کرده مشهور آن نکته دانان این معنی را قبول فرموده
مولانا جعفر التبریزی در تحریر انواع خطوط درجه کمال داشت خصوص در نسخ و تعلیق و مولانا اظهر و مولانا شهاب الدین عبدالله
آشپز و مولانا شیخ محمود از این فقه در همین وقت و یاقوت زمان بوده در شاگردی مولانا جعفر بآن مرتبه تصاعد نموده خواجه
شهاب الدین ابو المکارم بنسب شریف آن عمده اکابر و اعاظم نسبتش بواسطه بحضرت شیخ الاسلامی احمد الجامی قدس الله سره

می پیوندد بر این موجب که ابو المکارم بن قطب الدین محمد بن صفی الدین احمد شهاب الدین اسمعیل بن قطب الدین محمد بن شمس الدین
مطهر بن شیخ الاسلام احمد الجامی النامقی و والده ماجده ابو المکارم خواجه ابو المکارم بن خواجه علاء الملک خان زاده فخر الملک بنت شاهزاده
علاء الملک ترمذی بوده از نقبا ترمذ به شیعه حاجی و جلال قدر مستثنی و خواجه ابو المکارم با وجود علو نسب بوفور فضل و ادب از سایر مشایخ
جام ممتاز گشته جمیع فضلا و اکابر آن ایام اعتنا تمام و شغف و یکوفت طبع نقاد و حدت ذهن و قاد موصوف بود و تعلیم طایفه رقم
ابیات و منشآت فصاحت آیات بر اوراق روزگار بی نکاشت بجود و سخاوت مشهور بود و محاسن اخلاق کرایم اطوار برایشان
واقع کرد لوازم آن جناب در منافقات شعید میرزا شاهرخ اوخر ایام حیات برسالت بنگاله مامور گردانید خواجه ابو المکارم حسب الفرمان
بدان خطه رفته و از اقصی ممالک هند و بنگاله بازگشت مضمون رسالت را بانواع عبارات بعرض سلطان محمود که حاکم آن دیار بود رسانید
بر طبق آیه کریمه وما تدری نفس بأی ارض تموت وفات آن خواجه بخجسته صفات هم در آن ولایت دست داد و چون تاریخ آن
واقعه را تم حروف را معلوم نبود خامه سخن گزار از تحریر آن زبان بکشاد و از خواجه ابو المکارم سه پسر ماند خواجه ابو الفتح و خواجه ابو الکارم
در سفر بنگاله در ملازمت پدر عالی گهر بوده و بعد از آن بوطن معاودت نموده و دیگر بوطن مالوف مراجعت نفرمودند اما خواجه ابو الفتح در ولایت
جام قایم مقام پدر بود و احترام از نسب مکارم اخلاق بزرگی او از فرق فرقدین درگذشت و خواجه محمد اصغر
که آثار خورشید خاور در اطراف آفاق مشهور است پسر بزرگتر خواجه ابو الفتح است و آنجناب در ایام شباب در درس
مولانا کمال الدین شیخ حسن النقوی و بعضی دیگر از علماء اخلاق کسب تحصیل علوم محسوس و معقول قیام نموده با اندک زمانی
بدرجه کمال مشتهر می شد و قصب السبق از امثال و اقران در ربود و خواجه محمد اصغر اکثر شرف نسب و حسب و وفور علم و فضل
داشت لاطایف و رشگوی و فراغ دوست بود و همواره تیغ زبان قلوب طوایف انام را مجروح گردانیدی و از زخمش ایشان
اندیشه کمی فرمود و در اوایل ایام جهانبانی خاقان منصور سلطان حسین میرزا در بعضی از مجالس زبان بغیبت مقرب
حضرت سلطانی امیر علیشیر گشاد و بواسطه آن ترک ادب خاقان منصور بجلاء آنجناب فرمان داد بنا علی هذا خواجه محمد اصغر از خراسان
بجانب عراق و آذربایجان شتافت و منظور نظر عنایت یعقوب سلطان شده التفات و رعایت یافت و در اصفهان رحل
اقامت انداخت بعد از چند سال که بفراغ بال اوقات گذرانید در شهور سنه تسع و تسعمایه که خبر فوت امیر علیشیر شنود بموجب حب
الوطن من الایمان عزیمت صوب خراسان منعطف گردانید بعد از وصول روزی چند در دار السلطنت هراة رحل اقامت انداخت
و در اواخر اوقات حیات بنفس جام شتافته در محرم الحرام سنه ۹۱۲ لواء توجه بعالم آخرت بر افراخت و در روضه منوره آبا عظام مدفون
گردید رحمة الله علیه و علی والده السعید الحمید راقم حروف گوید که چون شمه از حال افاضل زمان خجسته نشان خاقان عالیجاه میرزا شاهرخ
سلطان در سلک بیان انتظام یافت وقت آن شد که خامه سخن دان در تحریر و تقریر وقایع پادشاهی آن اولاد پادشاه سعید مغفور
شروع نماید ذیل این خبر و اظهار مجملی از احوال سایر سلاطین دودمان دولت قرین بپردازد بعونه الاعانة والتوفیق ذکر ارکان السلطنت
والخلافه میرزا علاء الدوله بهتر نو رکشتریح نامداری گوهر شب افروز درج کامکاری میرزا علاء الدوله احسن اولاد میرزا بایسنغر بود

وبوفور مکارم اخلاق ومحاسن آداب وصورت خوب وسیرت مرغوب از سایر شاهزادگان خاندان تیموری ممتاز ومستثنی
می‌نمود وذات حمیده صفاتش بعدل وانصاف مایل وبوجود فایض الجودش موصوف بحسن کردار ولطف شمایل
اما آنجناب بسبب [illegible] وعشرت واختلاط اسباب لهو وعشرت شغف ورغبت تمام داشت واز رسوم جلادت جهانگیری
عاری بود وپیوسته خیال شرب [illegible] واستماع آواز دف وچنگ [illegible] مع ذلک حضرت خاقان سعید بعد
از فوت میرزا بایسنغر اورا بامارت دیوان اعلی نصب کرده زمام امور ملک ومال من حیث الاستقلال در قبضه اقتدار [illegible]
وشاهزاده محبوب [illegible] الولد الحر [illegible] بابه [illegible] ابواب لطف واحسان [illegible]
حضرت خاقان سعید رایت نصرت آیت جهت دفع طغیان میرزا محمد [illegible] برافراشت میرزا علاء الدوله را [illegible]
نظر شفقت [illegible] در بلده فاخره هراة قایم مقام گذاشت وچون حضرت خاقانی در ملک ری از جهان فانی بعالم جاودانی انتقال نمود
میرزا علاء الدوله بخیال استقلال [illegible] سلطنت واقبال [illegible] ابواب [illegible] بروی اعداء ولشکریان [illegible] بیت
[illegible] دولت وکامرانی او نوبت
[illegible] میرزا الغ بیک گورکان [illegible]
[illegible] میرزا ابابکر [illegible] میرزا علاء الدوله
[illegible] میرزا ابراهیم [illegible] میرزا محمد [illegible] میرزا محمد در
[illegible] میرزا ابابکر [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]
[illegible] قرة العین سلطنت [illegible]
در اطراف عالم سرگردان بوده چند نوبت دیگر با برادران واقربا [illegible] بافت ودر اواخر
[illegible] در کنار دریای قلزم [illegible] بعالم آخرت [illegible]
او را [illegible] المغفره [illegible] غیاث الدین [illegible]
[illegible] مولانا جلال الدین [illegible] صدارت برافراشت ذکر میرزا الغ بیک گورکان میرزا الغ بیک [illegible] محمد [illegible]
[illegible] پادشاهی بود [illegible] فضیلت [illegible] از سایر اولاد خاقان سعید [illegible] از تمامی اشباه واقران
[illegible] دانش [illegible] علم ریاضی ونجوم [illegible]
[illegible] احوال [illegible]
[illegible] در قلعه سلطانیه [illegible]
وچون [illegible] صاحبقرانی [illegible] انتقال فرمود وجناب الغ بیکی در ظل رایت والد بزرگوار
خویش [illegible] ولایت ماوراء النهر [illegible] آن مملکت [illegible]

در [illegible]

در [illegible] رسانید [illegible] و[illegible] آن [illegible] مانند [illegible] بلده فاخره سمرقند مدرسه
[illegible] وخانقاهی [illegible] باتمام رسانید [illegible] از مزارع وقری [illegible] وقف کرد [illegible]
ومحتوی فرمان [illegible] استادان کاردان [illegible] مولانا غیاث الدین
جمشید وجامع کمالات انسانی مولانا معین الدین کاشی [illegible] ترتیب آن بنا [illegible] انجام دادند [illegible]
[illegible] زیج جدید گورکانی [illegible] میرزا الغ بیک گورکان در ایام دولت [illegible] در کمال اقبال
واقتدار [illegible] استماع خبر فوت آنحضرت [illegible] استقلال [illegible] جهانبانی [illegible]
بصوب خراسان برافراشت [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] خراسان [illegible] وچون ایام حیات و
اوان کامرانی جناب الغ بیک [illegible] عبد اللطیف مخالفت [illegible] جناب [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible] میرزا الغ بیک در [illegible] شهادت [illegible] خواجه [illegible] الدین
[illegible] سید زین العابدین در سلک وزراء میرزا الغ بیک انتظام [illegible]
وکاردانی [illegible] روزگار آن پادشاه معدلت شعار می‌گذاشتند گفتار در بیان عبور میرزا الغ بیک گورکان از آب آمویه وشکست
یافتن میرزا عبد اللطیف وقید میرزا علاء الدوله میرزا الغ بیک چون در سمرقند [illegible] وفات خاقان سعید [illegible]
روزی چند [illegible] قیام نمود [illegible] اقدام فرمود [illegible]
خاقان مغفور [illegible] انتظام [illegible] جناب الغ بیکی [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] ماوراء النهر [illegible] تسخیر خراسان [illegible]
[illegible] میرزا ابابکر [illegible] میرزا محمد [illegible]
[illegible] استقلال [illegible] بلخ [illegible] قندز [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیک [illegible] سمرقند [illegible]
واقبال از آب آمویه گذشته [illegible] بلخ رایت استقلال برافراشت [illegible] میرزا عبد اللطیف
[illegible] میرزا الغ بیک [illegible]
[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] قلعه هراة [illegible]
[illegible] صدارت [illegible]
[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]
سمرقند تا کنار آب [illegible] آمده بود وبعد از وصول [illegible] میرزا [illegible] از اطراف

برجانب ابیورد خراسان در ولایت میرزا علاء الدوله شروع نمودند و شاهزاده و از دو جانب دریای طوس متوجه خود دید دشمنان
بزرگ گوهر را عجز قبول آغاز [illegible] داد و بدار السلطنت هراة باز گشت میرزا عبد اللطیف را معزز و محترم نزد هم بر پدر ارسال کرد و او
در حدود بلخ بملازمت والد ماجد خویش سرافراز گشته میرزا الغ بیگ فرزند یگانه پیوند ملکه دشمن جهان گسل را در آغوش مهربانی کشید
و زبان تسلی خاطر شکسته دل او را [illegible] خال [illegible] ارزانی داشت آنگاه رایت مراجعت بصوب سمرقند افراشت

ذکر سرگذشت احوال میرزا ابو القاسم بابر ولد کهتر [illegible] غیاث السلطنت والدین میرزا بایسنغر

میرزا بابر پادشاهی بود لطیف المزاج و بحسن خلق موصوف و به [illegible] مشعوف از غایت تواضع و کسر
نفس در مسند سلطنت بر تخت نشست و از کمال مکارم اخلاق و لطافت طبیعت هرگز [illegible] خاطر مجلس پرداختی در
میدان رزم بهرام [illegible] و در مجلس بزم ابری بود [illegible] از وفور غایت سخاوت زر تمام عیار و گوهر شهوار در نظرش یکسان بود
و به سبب علو همت حاصل بحر و کان بخشش یک روزه او وفا نمی‌نمود بیت [illegible]
بکفش گوهر [illegible] زانکه بود [illegible] و میرزا ابو القاسم بابر در زمان حضرت خاقان سعید نسبت برادران خویش
میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان محمد بغایت اعتبار بود و [illegible] اوقات [illegible] روزگار [illegible]
و چون [illegible] زندگانی حضرت [illegible] بدست تقدیر سپرده [illegible] میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر
بصوب خراسان در هراة آمد و چون به [illegible] رسید [illegible] آن سال بموجب فرمان خاقان سعید [illegible]
نموده بشرف ملازمت شاهزاده فایز گشتند و او سلطنت مملکت مازندران [illegible]
بجای آورده [illegible] و خرگاه و سراپرده و بارگاه و اسباب پادشاهی پیشکش کرده مستحسن و مقبول افتاد و آن مملکت در قبضه اقتدار میرزا
بابر قرار گرفت و در سنه [illegible] میرزا بابر [illegible] احوال متوطنان دار السلطنت هراة
تافت و در [illegible] در موضع [illegible] برادر خود میرزا سلطان محمد [illegible] و مهر اخوت از لوح دل [illegible]
[illegible] انگاه بعراق [illegible] آن ولایت را [illegible]
باز گردید وفات میرزا بابر [illegible] در مشهد مقدس [illegible] علی [illegible]
الصلوة والتحیه روی نمود [illegible] ایام زندگانی او [illegible] سال بود [illegible] میرزا ابو القاسم بابر [illegible]
اسمعیل [illegible] و خواجه قطب الدین طاوس [illegible]

گفتار در بیان وقوع مقاتله میان میرزا علاء الدوله و میرزا ابو القاسم بابر [illegible] میرزا شاه محمود بهادر

چون میرزا بابر از ضبط ولایت جرجان فراغت یافت از غایت [illegible] ولایت خراسان [illegible]
[illegible] بولایت [illegible] رسید [illegible] میرزا علاء الدوله این خبر شنیده با میرزا الغ بیگ [illegible]
مذکور شد صلح نموده [illegible] توقف کرده [illegible] جنگ برادر

ارسال داشت و چون آن سپاه [illegible] میرزا بابر [illegible] میدان مصالحه
[illegible] قرار دادند [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] و میرزا ابو القاسم بابر [illegible] مازندران [illegible]
داد و چون [illegible] زمان [illegible] ولایت ساری [illegible]
[illegible] با لشکری [illegible]
[illegible] جرجان [illegible] مازندران روان شد [illegible] ساری [illegible] مازندران
[illegible] استقبال [illegible] اشجار [illegible]
[illegible] آفتاب جهان تاب در [illegible]
داد و [illegible] روی نموده [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] اطراف آن مملکت [illegible] یافت [illegible] و میرزا
ابو القاسم بابر [illegible]
[illegible] جرجان [illegible]
[illegible] میرزا ابو القاسم بابر [illegible] محمود [illegible]
بابر [illegible] میرزا شاه محمود [illegible] خسروانه ترتیب داده
روز [illegible] و کامرانی [illegible] بهجت [illegible]
کامرانی [illegible] بیت [illegible] بوستان [illegible] آسمان [illegible] شادی [illegible]

ذکر مخالفت میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] آب آمویه [illegible]

در اوانی که میرزا علاء الدوله میرزا عبد اللطیف را از حبس نجات داده نزد پدرش فرستاد و عهده داد که [illegible] از نوکران [illegible]
[illegible] مطلق العنان خواهم ساخت [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]
ارسال خواهم داشت [illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible] ملازمان خود را طلب فرمود [illegible]
[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] بولایت [illegible] میرزا صالح [illegible] خراسان [illegible]
میرزا عبد اللطیف [illegible] میرزا صالح [illegible] هراة [illegible]
و میرزا علاء الدوله [illegible] این حادثه [illegible] از نوکران میرزا عبد اللطیف [illegible] قتل رسانید و در میان [illegible]
[illegible] بلخ و شیرخان [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] داشت

کار از میرزا عبد اللطیف سرکشی ناپسندیده صدور یافته و مناسب آن بود که آن فرزند ما با اعلام بردی تا بتدارک آن پردازد اتفق المتون و طبیعة
الکرم و صحبت نماید و سپاه را از ورای حق منع فرماید میرزا علاء الدوله این سخن را بسمع قبول جای داده روی بصوب هراة نهاد و اما لشکر شیخ
دیوانه خود و شیرخان غارت عام کرده و در هر جا بهر چه یافتند بردند و چون میرزا علاء الدوله بمستقر سریر اقبال رسید و فصل زمستان
بپایان آمده سلطان ربیع فضای بساتین را بانواع ازهار و ریاحین آراسته گردید و هزار دستان بهزبان صلای عیش و عشرت
در داده و گل جلوه کنان پرده رنگ فیروزه رنگ نشسته نرگس قدح زرین بر کف نهاد و میرزا علاء الدوله جهت ختان ابن نیک اختر خویش
میرزا ابراهیم سلطان ترتیب اسباب طوی اشارت نمود و باغ زاغان را که باعتدال هوا و نزاهت فضا و طراوت گلزار و صفای
انهار اشتهار تمام دارد جهت آن کار تعیین فرمود و فراشان چالاکدست در آن ساحت دلگشا خیمه و خرگاه با اوج مهر و ماه برافراختند
و صنعت سازان شیرین کار چهار طاقها بسیم آثار زرین تکلفات بسیار معد و مهیا ساختند چنانچه در آن جشن جهان پیما سپهر خوش
تحیر در غایت خواب بردی کار آورده و حکم ترخانی صدور یافت کرشیه و لپر و برنا و پیر بمطلب خویش و نیل مقصود رسیدند
و میرزا رکن الدین علاء الدوله در ایوان سلطنت بمجلس بزم و عشرت تشریف برده و از دست ساقیان زهره جبین شراب ناب
از ماء معین دلکش نقش ظفر از لوح دل بسته و از تاب آفتاب شراب گلزار عارض ساقی پر از لالهٔ سیراب شده و اقداح بلورین
از لطافت باده گلگون در نظر چنده مجمع انجم قوت ناب بود و مغنیان خوش نغمه و سازندگان خوش آواز از الحان دلکش
و نغمات فرح افزای سپهر کبود را برقص آورده و خان سالاران بارگاه سلطنت شیلان انواع اطعمه گوناگون از هر جنس در
خوانهای خیال افروز مهیا و آماده کرده و در آن اثنا روزگار ناساز کار بعادت دیرینه خویش بظهور رسانید و صرصر
فتنه در اهتزاز آمده آن سور جاتم و سرور را بغم والم مبدل گردانید ع وای ثم لایکدره الدهر مصراع و در روزی که مقرر بود که طوی عام دهند و منبع تشریف
در آن انجمن آب بر لب جام فرح انجام هنوز منفی مانند برق و باد در جانب امد خود در رسیده خبر رسانید که میرزا الغ بیگ بعزم
رزم دو قاصی را که در دو فرسخی بلده مذکوره است مخیم اقبال گردانید آری خاک عالم را بغم سرشته اند و رقم ثبات غم بر ناصیهٔ حال
هیچکس ننوشته اند راحت دنیا بجراحت غیبت و نفس سپهر خضرا از محنت فی مصراع گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهمند

گفتار در بیان محاربه میرزا الغ بیگ و میرزا علاء الدوله در منزل ترناب و شکست یافتن سپاه خراسان بقدر حضرت رب الارباب

چون خسرو عالیشان میرزا الغ بیگ گورکان از سیدا و سپاه خراسان در ولایت امد خود و شیرخان خبر یافت بعزم انتقام جزم فرموده
با لشکری چون امواج دریای بی پایان از آب آمویه عبور کرد و دو قاصی معسکر همایون ساخته روی بجانب هراة آورد و میرزا علاء
الدوله در اثنای طوی از این حال واقف گشته بساط بزم در هم پیچید و با چهار جهة تقاصر رزو سلاح بسیار بلشکر بخشید و توجه
میدان رزم کرد و امیر محمد صوفی ترخان و امیر سلطان ابو سعید دار و غه را الحکومت دار و غگی هراة بگذاشت و مولانا محمد بسلاولی
که از جمله معتمدان میرزا بخصوصیت امتیاز داشت تقلعه عاد که مخزن نقود نامعدود بود در سال نمود و او توالی حصار اختیار الدین را
با قاجاری ملک تفویض فرمود و آنگاه رایت نصرت بکنار آب مرغاب برافراشت چون از کوتول سحاب بگذشت ابیعی

در خاطر گذشت که نوبت دیگر با هم برادر طرح مصالحی بیندازد و غبار آن فتنه را بآب تدبیر منطفی سازد و بنابر آن جمعی از مخصوصان را
قبجر بابر کردانید تا ارشیخ بهاء الدین عمر التماس نماید که قدم رنجه فرماید و نزد میرزا الغ بیگ رفته ابواب صلح و صفا باز گشاید و شیخ
این ملتمس را بسمع رضا شنوده مراجعت فرموده اما قبل از حصول مقصد میان آن دو پادشاه صورت محاربه روی نموده کیفیت حال چنان
بود که چون میرزا الغ بیگ گورکان از بیرون آمدن میرزا علاء الدوله خبر یافت بهجوم آسمان آسا از منزل بیوی حملی خیام اقتدار بر افراشت
و مانند برق و باد از آب مرغاب گذشته منزل ترناب را معسکر ظفر مآب ساخت از این جانب میرزا علاء الدوله نیز بعزم اصطفاف شتافت
از هر دو طرف جنود مصفوف و انواع اسباب استعمال سیوف قیام نمودند و میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته ابواب جنگ و پیکار
بر روی روزگار خلق باز کشودند قول لشکر سمرقند بطلعت میرزا الغ بیگ گورکان آرایش داشت و در جوانغار میرزا عبد اللطیف علم نصرت شعار
برافراشت و در برانغار رقبه چنین کار میرزا عبد العزیز تا اوج سپهر دوار رسید و در قلب جنود فوجی از مردان دلاور و مبارزان رستم اثر
حسب و مکمل کرد و گرد در هر طرف بجهة احتیاج افتد مستعد کومک باشند و جنود خراسان از طرف قول بتشمر امید نور حاجیه لوای میرزا
علاء الدوله روشن بود و در برانغار از روی شکوه میرزا سلطان مستحکم می نمود و جوانغار از لمعان تیغ و سنان میرزا خلیل سلطان آرایش داشت
و در قلب جنود امیر تومان بلو و ملک علم شجاعت برافراشت حیت همه پر از خشم و دل پر از کین تا بروی مردی در افکنده چین و چون آن
دو سپاه کینه خواه بابن ترتیب و آئین بهم مقابل رسیده فغان کرنای و سورن و غریو کوس کوه شیوانی از ذروه و منزل بهرام درگذرانیدند
حیت جهان آمد از هر دو لشکر خروش که از هول و بوانه شد گردیو در آن حال میرزا عبد الله شیرازی صف سپاه خراسان را ویران کرده عنان در
بای بازی بجانب سمرقند انعطاف داده ولبمغی بر خاطر میرزا علاء الدوله از آمدن خراسانیان و لشکریان شکسته مع ذلک ثبات قدم نموده
بباد حمله آتش کارزار تیز ساختند و شمشیرهای آبدار از نیام انتقام آخته بسیاری را بر خاک هلاک انداختند شعر ز تیغ بلان چلادست آمد
بلی کشته افتاد و بر کشیدار دو میرزا علاء الدوله در آن معرکه بهوائناک تقید منقد و بر لوازم صبر و تحمل مرعی داشت اما چون دید که عنایت
ربانی شامل حال میرزا الغ بیگ است علم عزیمت بوادی هزیمت برافراشت و سپاه خراسان ترسان و هراسان ع یکبار از هم فرو ریختند
و عنان اختیار از دست داده و هر یک بطرفی گریختند و میرزا علاء الدوله بمشهد مقدسه در هیچ مکان توقف ننمود و از رای اطراف
اردوی میرزا بابر بورحرکت آمده در خبوشان با برادر ملاقات فرمود و میرزا ابو القاسم بابر آنجناب را در آغوش مهربانی کشیده
خاطر پریشانش را بمواعید دلپسند تسلی داد و اظهار تفقد و دلجویی کرده ابواب تلطف بر روی او گشاد و چون خبر واقعه ترناب
بدار السلطنت هراة رسید مهد علیا گوهرشاد آغا باتفاق برادر خود امیر محمد صوفی ترخان و خواجه میر احمد و سلطان ابو سعید داروغه
بر سبیل تعجیل آهنگ راه عراق ساز کردند و سلطان ابو سعید در اثنای راه گرفتار گشته دیگران بسلامت بیرون رفتند و میرزا
الغ بیگ گورکان چون صورت فتح و ظفر در آینه مراد مشاهده نمود لشکر منصور را از قتل خراسانیان مقصور منع فرمود و شکر نعم الهی بجای
آورده فتح نامه ها باطراف ممالک خراسان و ماوراء النهر روان کرد اما با وجود آنکه در آن جنگ میرزا عبد اللطیف غایت [illegible]
بلوازم تقدیم رسانیده بود و حلیه این فتح بنام الدکتر خود میرزا عبد العزیز رقم فرمود و باین واسطه غبار غبار بر حاشیه ضمیر [illegible]

شاهزاده ... نشست و اتفاق سنجر آن شهر که بالاخره مخالفت پدر بزرگوار اظهار کرده که عداوتش بر همگنان ثابت القصه میرزا الغ بیگ
با کامرانی و کامیاب از منزل تربت جام بجانب دار الملک خاقان مغفرت مآب در حرکت آمد و در حین عبور به پیاده سمرقند
شیخ بهاء الدین ... بود رسیده ... و تاراج کردانید میرزا الغ بیگ هم دران
منزل با شیخ ملاقات کرد و تعظیمی ... امیر بجای آورده فرمود تا الافغان ... انتخاب را باز دهند و چون بنواحی هرات ...
... آن شهر با عدالت شعار ... سادات و قضات و موالی و اهالی بمراسم استقبال استعجال نمودند و چنانچه رسم است لوازم
کوچ و ... اقدام فرمودند و میرزا الغ بیگ نظر شفقت بر احوال ... و به شمول الطاف خسروانه و اعطاف پادشاهانه
ساخت و مقارن آن حال کوتوال حصار ... قلعه و ذخایر ارسال داشته اظهار اطاعت کرد و ایضا آقاجی بیگ که
در قلعه اختیار الدین بود ... تقدیم رسانیده شرایط نیاز و نثار بجای آورد و میرزا الغ بیگ در ظاهر دار السلطنه هرات میرزا بابر علی ...
... یوسف ... ملازمت ... سلطان ابو سعید ... شوکت میرزا علاء الدوله و میرزا بابر ...
... و انعطاف

گفتار در بیان توجه میرزا الغ بیگ بجانب جرجان و خروج سلطان ابو سعید و ... ترکمان

چون میرزا علاء الدوله در ولایت ... میرزا ابو القاسم بابر ... بجانب ... توجه ... طرف
از دحامی عظیم در سایه علم برادران روی نمود و میرزا الغ بیگ این خبر شنوده خواست که ... تفرقه ...
انداز و بنابران بر ... فرمود بعد از وصول ... شرایط زیارت ... رضویه علی راقدها
تحف الصلوة والتحیه بجای آورده ... و نذورات ... آن عتبه ... رسانید و از انجا ... رادکان ... روز در
... آن مرغزار ... اقامت برافراشت و دران منزل ... میرزا بابر ... رسیده تحف و هدایا
کذرانید و بقبول خطبه ... اخلاص ... خود را تمام عیار کردانید و میرزا الغ بیگ اظهار عنایت و شفقت فرموده
... و ... اجازت معاودت داده ... کوچ کرده تا ولایت ... کوران بازگشت و ...
... روز دران ... سایبان عظمت و حشمت برافراخته میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله شیرازی را با جمعی کثیر از ...
... سطام روان ساخت و ... منزل ... مراجعت منعطف کردانید حال آنکه
میرزا علاء الدوله و میرزا بابر خاطر بر آن قرار داده بودند که هر گاه ... میرزا الغ بیگ ... بوصول ... سطام انداز دست
از ملک و مال شسته بولایت ... کریزند و ... اضطرار در دامان متابعت میرزا سلطان محمد آویزند **القصه**
میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله در ... سطام ... مراجعت ... میرزا الغ بیگ خبر یافته ایشان نیز باز گشتند
و میرزا عبد اللطیف در اثنای راه مریض شده در مشهد مقدس ... همایون پیوست ... تاثیر فیض آن منزل اقدس
... کامل ... بدو ... شده ... اقامت ... خروج میرزا بابر علی و سلطان
ابو سعید چنان بود که بعد از چند روزی که در قلعه ... مقید و محبوس ... سلطان ابو سعید ...

در میان ... تعبیه کرده ... فرستاده و آن ... آن ... ... قلعه را بخود
منتق ساختند و بعضی از ... را مطیع و منقاد کردانیدند آنگاه سلطان ابو سعید از قلعه بیرون رفت و میرزا
بابر علی ... آن مردم عازم تسخیر دار السلطنه هرات کشته از قلعه بیرون خرامید و امیر بایزید پروانچی که بحکم میرزا الغ
بیگی در هرات بحکومت مشغول میبود از کیفیت حادثه آگاهی یافته ... بسمت ... و ... اعلی ... فرستاد و چون میرزا بابر علی
بولایت ... در آمده میرزا بابر عزم رزم را جزم کرده فرمان داد که از ساکنان هرات هر کس ... داشته باشد با وی همراهی نماید
وجمعی از روستاییان ... ارباب سوداهی ... او بجانب ... روان کشتند و سحری میرزا بابر علی پریشان
ناخته تمامی ... ترک و تاجیک ... و ... شهر ... میرزا بابر علی در ظاهر آن بلده منزل کزید و آغاز محاصره کرد و بعد از
... روز در تضییق و تنقیض ... لوازم اهتمام بجای آورد و میرزا الغ بیگ از جانب مشهد مقدس ... هرات رسید
و میرزا بابر علی ... داشته ... میرزا الغ بیگ در دار السلطنه هرات نزول اجلال فرموده امیر بایزید
بعرض رسانید که اکر مردم بیرون شهر با بابر علی موافقت ... محاصره این بلده میسر نمیشد و چند انکه ...
آتش خشم ... اشتعال یافته و میرزا الغ بیگ فرمود ... شهر را غارت کنند و لشکریان در اواخر رمضان سنه ... و
خمسین و ثمانمایه ... و تاراج اشتغال یافته جمیع ساکنان و متوطنان بلوکات را برهنه و عریان ساختند
... اطلاق ... عید ...
... غارت و تاراج داده بود ... میرزا الغ بیگ ... پادشاه عادل ... عیدی
... در خلال این احوال آوازه توجه میرزا ابو القاسم بابر ... دار السلطنه
هرات شایع کشت و میرزا الغ بیگ عزم مراجعت بجانب ماوراء النهر جزم کرده حکومت هرات را ... زوال ...
میرزا عبد اللطیف تفویض نمود و فرمود ... حضرت خاقان سعید ... ماوراء النهر ... و در دار الملک سمرقند
... از آب آمویه عبور فرموده ... خراسان ...

ذکر نهضت میرزا ابو القاسم بابر بجانب دار السلطنه هرات و بیان مآل احوال میرزا بابر علی و دیگر حالات و حکایات

میرزا ابو القاسم بابر ... و اسطام ... شنید که میرزا الغ بیگ ... از ... مراجعت ...
... ولایت خراسان امید ... لوای توجه از عقب ... مرتفع ساخت و بسرعت تمام ... در حرکت آمده امیر هندوکه را
... بجانب ... فرستاد ... میرزا ... امیر خلیل هندوکه و با خواجه ...
دیگر از مبارزان ... دار السلطنه هرات ... الغ بیگ ... و داد با امیر
هندوکه ... اردوی میرزا الغ بیگ رسیده امیر ابراهیم ... را که ... لشکر بود ... هرات ...
و امیر خلیل با خواجه ... زوال نمودند میرزا عبد اللطیف بعد از ... روز در هرات حکومت کرده ...

تهرجیت [illegible] شهر ده روی بما وراء النهر آورد و امرا میرزا بابر براه ور آمده دست نظام و جد او کشادند در ان اثنا میرزا بابر علی بیگ
دیگر بوس جهانگیری کرده بظاهر هرات شتافت و چون سه روز شهر را محاصره نمود زمره از اکابر و اعیان که از جور و طغیان بابریان
بجان رسیده بودند در سحر جمعه یار علی را از جانب دروازه عراق شهر در آوردند و امرا میرزا بابر از روی اضطرار پناه بحصار اختیار
الدین بردند و روز دیگر بعهد و پیمان بیرون آمدند و بار شب بقلعه رفته و خزانه را برگرفته فرار نمودند انگاه یار علی خود را پادشاهی
باستقلال خیال کرده از کمال عقل و دانش بساط نشاط گسترد و بشرب می گلرنگ و استماع آواز دف و چنگ اشتغال نموده
اصلا بحفظ دروازه و اطراف شهر نپرداخت تا بدان چه رسد که از حدود ولایت خبر باشد و چون قریب بیست روز در غایت
غفلت گذرانید و در اواخر ذی حجه سنه [illegible] بیکباره فوجی از سپاه ظفر پناه میرزا بابر مسلح و مکمل از دروازه ملک در شهر تاختند و [illegible]
بیلغ شهر شتافته و یار علی را شوار دست بدست در آوردند و در سرکوچه خیابان بپایبوس میرزا بابر رسانیدند و آن پادشاه
عالیجاه در باغ سفید نزول اجلال فرموده فرمود تا یار علی را به چهارسوق هرات بردند [illegible] تیغ نفس وجود او را از لوح زندگانی بشوید
بیت چنین بود تا بود دوران سپهر که با کس [illegible] مقارن آن حال امیر هندو که از جانب مرو رسیده و امیر
ابراهیم الکوچیو را بپایه سریر اعلی آورده زبان تضرع [illegible] او را طلبید و این التماس بعز اجابت مقرون گشت و میرزا بابر بر
سلطنت خراسان تمکن یافته رایت شوکتش از فرق فرقدین درگذشت و خطبه و سکه در جمیع ولایت خراسان باسم
والقاب همایونش زینت گرفت و سرکار تونسار [illegible] بخدام میرزا علاء الدوله تعلق پذیرفت و آنجناب [illegible]
میرزا ابراهیم را بدان جانب فرستاده و بنفس نفیس در هرات توقف نموده هم در ان ایام میرزا بابر باهوا [illegible] از اهل هرو [illegible]
میرزا علاء الدوله را حبس فرمود و یکی از امرا معتمد را بتون روان گردانید تا میرزا ابراهیم را گرفته بدار السلطنه هرات رسانید
انگاه پادشاه جم جاه بفراغ خاطر در بزم عیش و عشرت نشسته جامهاء خوشگوار از دست ساقیان لاله عذار بستاند و صبوح و غبوق
بالمیدام اتصال داده از حال رعایا که ودایع خالق البرایا اند غافل ماند و امراء طمع مقدار را آغاز ظلم و ستم کردند و بتجملات نامعدود جمهور
متوطنان بلده هرات و توابع را نیاز روند بخلاف امیر هندو که از ان شیوه رنجیده و اجتناب نموده از میرزا بابر اجازت طلبید
با میرزا ابراهیم الکوچیو بزیارت بادغیس فرمود و در سنه ثلث و خمسین و ثمانمائه بسمع شریف میرزا بابر رسید که حاکم سیستان
شاه حسین از جاده مستقیم اطاعت انحراف جسته مسالک طریق مخالفت گرفته مصدر [illegible] میرزا بابر بعزم تسخیر آن ملک
علم ظفر برافراخت و چون قصبه بندوار را مضرب خیام عساکر ظفر شعار ساخت فوجی از امرا و سپاه بر سر سفلای [illegible] روان شدند
و شاه حسین چون این خبر شنود دانست که از عهده مقابله و مقاتله آن سپاه بیرون نمی تواند آمد تضرع نامها بپایه سریر اعلی ارسال
داشته زبان اعتذار و استغفار بگشاد و باج و خراج قبول کرد و میرزا بابر رقم عفو و اغماض بر جرایم جرایمش کشیده روی بدار السلطنه
هرات آورد و در خلال این احوال امیر هندو که ابواب مخالفت باز کشوده و امیر ابراهیم الکوچیو را بسمرقند فرستاده خود بطرف
جرجان توجه فرموده و میرزا ابو القاسم بابر چون ازین حادثه خبر یافت سلطان ابو سعید را در خدمت شیخ علی بهادر را بدفع او نامزد کرد

واشیان در سندو و جیوشان امیر هندو را رسیده و از سیف و سنان بار سید [illegible] برجانب بابریان افتاد و سلطان ابو سعید
[illegible] بجاده فنا و زوده [illegible] الامیر هندو اسیر مغلوب گشت و شیخ علی بهادر ریحت شجاعت طومار حیاتش در نوشت و هم در این سال میرزا
خاد الکو بیاسه [illegible] **اذا تم امر دنا نقصه توقع زوالا اذا قیل تم** [illegible] اشکال حصانت آن شهر مید و در تصرف کماشتگان میرزا علاء الدوله
بود مشتمل مصالح بود در ملک خدام بابری انتظام داشت مفتوح شد و ذخایر وافر و تشویش مجدد و دیدت میرزا بابر افتاد و اکثر انعام
تا دیده اما لم اولکان دولت [illegible] و مقارن آن حال شبی محافظان میرزا علاء الدوله از محافظتش غافل گشتند و او از جا مجلس گریخته
اندراو خور و حیار [illegible] رفت و از آنجا بسوی عراق شتافته داعیه نمود که بمیرزا محمد پیوندد و از آنجناب بجهت ملاقات رخصت خود
و فرمود که با میلان آن برادر و [illegible] توقف نماید که در وقت عزیمت خراسان با ایشان ملاقات خواهیم کرد و آنجناب موقع باشد [illegible] الاهیم

گفتار در بیان مخالفت میرزا الغ بیگ و میرزا عبد اللطیف با یکدیگر و از شدت هر سه علم بجانب [illegible]

بعضی از جهره علم نجوم بعد از امعان نظر در زایجه طالع میرزا الغ بیگ و میرزا عبد اللطیف حکم کرده بودند که پدر را از پسر آسیبی خواهد
رسید و چون میرزا الغ بیگ نیز در ان فن مهارت کامل حاصل [illegible] آنچنان را دانسته بود و خضر خان والی هند و ستان را
کیفیت این حال از جو کیان معلوم نموده بود و طوطی رفعت بر پادشاه فرستاده همین امر صریح در آن کتاب درج فرموده مولانا
[illegible] که از علم طالع [illegible] توفیق تمام داشت و پیوسته از قضایای مخفیه خبر میداد در مجلس که میرزا الغ بیگ بر زبان
میراند که عنقریب تمامی ممالک حضرت خاقان سعید را در حیز تسخیر خواهم کشید گفت اگر میرزا عبد اللطیف بگذارد و بنابر این مقدمات
میرزا الغ بیگ کورکان همواره نسبت بمیرزا عبد اللطیف طریق بیعنایتی مسلوک میداشت و جهت عالی همت بر تربیت پسر
کهتر خویش میرزا عبد العزیز مصروف داشت و از ان جهت میرزا عبد اللطیف کینه پدر را در سینه جای میداد و با الاخره اظهار مخالفت
کرده ابواب منافرت بر روی روزگار جوانی بگشاد و در وقتی که میرزا عبد اللطیف از صولت میرزا بابر و ارباب [illegible]
باز گذاشته روی توجه بسمرقند نهاد و بعد از عبور از آب آمویه قاصدی نزد پدر روان فرستاده از وصول خویش اعلام داده و میرزا الغ
[illegible] ارسال داشت مضمون آنکه بلخ سیور غال است باید که باز گردد و در ضبط آن مملکت قیام نماید میرزا عبد اللطیف [illegible]
[illegible] عظیم دانسته معاودت نموده و در باب رتق و فتق و حل و عقد امور آن ولایت اهتمام تمام فرمود و خاطر بر عصیان پدر قرار داده
[illegible] منالات مرتفع گردانید و متوقف تجار [illegible] فرمود تا منادی کردند که هیچکس از نهر جیحون عبور نکند و بانجماعت [illegible]
آن بود که میرزا الغ بیگ در باب حصول وجوه [illegible] بسیار زر نشست **القصه** چون خبر خلاف و شقاق میرزا عبد اللطیف
بسمرقند رسید میرزا الغ بیگ متغیر گشت و میرزا عبد اللطیف نیز بالای آب [illegible] گذشته و باشتغال [illegible] اشتغال
نموده اکثر [illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible] و در یکی از آن محاربات میرزا عبد العزیز اسیر گرفتار گشت و میرزا عبد اللطیف
او را بجان امان داده و در خلال این احوال از سمرقند بار دیگر میرزا الغ بیگ خبر آمد که میرزا عبد العزیز مرتکب امور نالایق میشود و دست
تصرف بعیال و اطفال امرا و رعایا دراز میکند و میرزا الغ بیگ این سخن شنوده تهدید نامها فرستاده اما هیچ فایده نداد و

امرا آغاز نفاق نمودند و خبر آن به میرزا الغ بیگ رسید میرزا الغ بیگ را الم زیاد و میرزا عبداللطیف بیار شد و درین اثنا از بسیار پسر ذوعیب
صورتی روی نمود که بر صحیفه خیال هیچکس مصور نگشته بود شرح این واقعه آنکه میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه
بن امیر تیمور گورکان که همواره در ملازمت میرزا الغ بیگ روزگار میگذرانید و نقش ایالت و کشورستانی بر لوح ضمیر و صفحه خاطر
مرتسم و منقش میگردانید در آن اوقات که پدر و پسر در برابر یکدیگر نشسته بودند فرصت غنیمت شمرده اول ارغون را با خود متفق ساخت
و رایت کشورستانی و جهانگیری بجانب سمرقند فردوس مانند برافراخت و میرزا عبدالعزیز را چون طاقت مقاومت نبود
در قلعه بمحافظه پرداخت و تحصن نمود و میرزا الغ بیگ چون این خبر محنت اثر شنید مضطر شد و عنان یکران به طرف دارالملک
گردانید میرزا سلطان ابوسعید در ظاهر سمرقند بر قرب وصول آنحضرت اطلاع یافت و ترک محاصره سمرقند کرده بمیان ایل ارغون
شتافت و میرزا عبداللطیف هم دران ایام از آب گذشته بصوب سمرقند توجه فرمود و میرزا الغ بیگ روی بسوی او آورده
در قریه دمشق تلاقی فریقین روی نمود و میرزا الغ بیگ بر فراز تپه قرار گرفته آن دو لشکر خونریز دو طایفه فتنه انگیز آثار روز رستخیز
ظاهر ساختند و تیغ و خنجر و سنان و تبرزین بر فرق یکدیگر کوفته خلقی را بر خاک هلاک انداختند و هنوز مجادله و مقاتله مشغول بودند از قضا
تقدیر ملک قدیر چنان بار که میرزا الغ بیگ را گرفته بآن طرف پایان بجنبید و لوای آن پادشاه عالیجاه روی بدر واژه سمرقند
بر دو گشته و از سیف تیمور زده چون بدر واژه شهر رسید میر شاه ملک که گماشته آنحضرت بود در قلعه بسته و ساخته از دخول مانع
گردید و میرزا الغ بیگ با جمعی بدرم و دل پر غم باتفاق میرزا عبدالعزیز و معدودی از مخصوصان بطرف شاهرخیه رفت تا روزی چند
دران حصن حصین اقامت فرماید و از تعب دوران و محنت روزگار اسبابی سامان سازد بعد از وصول که توال آن حصار
ابراهیم پولاد که مملوک آنحضرت بود از غایت شقاوت قصد آنحضرت کرد و میرزا الغ بیگ براین حال اطلاع یافته نا صید گاه
بپای خویش بدام صیاد درآمده بنزد میرزا عبداللطیف رفت و او دران زمان در سمرقند بر تخت سلطنت نشسته میان پدر و پسر
ملاقات واقع شده میرزا عبداللطیف از کمال قساوت قلب و قلت تجربت و استظهار ابوسعید و بو اسطه سخنان ناخوش
بیع پدر رسانید و دران ایام آن ناجوانمرد حقیقت را جهت ادای سعید که از معلومی از اولاد جنگیز خان بر مسند خانی نشانده بود و جبار
نامی که پدر او بحکم میرزا الغ بیگ کشته شده بود فرمود تا بنشیر خان زنو بود و گفت که میرزا الغ بیگ پدر ترا بغیر حق کشته است حالی
حکم فرمود که هرچه مقتضای شرع باشد بتقدیم رسانید و مجموع فقهای سمرقند فتوی نوشتند که میرزا الغ بیگ را قصاص کنند لکن قاضی
مسکین رحمه الله که باین امر همداستان نشد بعد از ان میرزا عبداللطیف جناب الغ بیگی را با امیر حاجی محمد خسرو بسیر دیگر بر دو
حضرت مخدومی مرحومی در روضة الصفا از امیر شاه سار الیه نقل نموده که گفت بهنگام شام در بلکاه میرزا الغ بیگ در سمرقند روان شدیم
و آنحضرت متبسم و مسرور بهیب میراندم و از هر باب حکایت بمن میگفت چون اندک راهی قطع شد بلطوی ناگاه شخصی از عقب
رسید و دست برداشته بیس ناکار میشم یکی از قوم بلبلیه را دیدم که پیشتر میرزا عبداللطیف را خدمتی داشت گفتم حرامی
گفت آری حکم خاقان جنانست که میرزا الغ بیگ در محلی توقف فرماید و چندان توقف نماید که رفیقانش گرد شود

میرزا الغ بیگ چون این سخن شنود زبانش از گفتار بازماند و آثار ملال بر بشره همایونش ظاهر گشته در قریه که دران نزدیکی بود
فرود آمدیم و بنا بر مروت همراه میرزا الغ بیگ فرمود تا در پیش او آتش افروخته کباب کنند و بعضی از ملازمان بموجب فرموده
عمل نمودند ناگاه شراره از ان نار بردامن پادشاه رسیده اندکی از ان سوخت میرزا الغ بیگ برسوخته آن آتش از منطقی حکمت
برزبان راند که ای سهم بالکیت یعنی تو هم دانستی که حال چیست دران اثنا عباس با شخصی دیگر بخانه درآمده و چون چشم
آنحضرت بر ایشان افتاد بیخود از جای برجسته و مشتی بر سینه عباس زد و آن شخص که همراه عباس بود و پوستین التماس جناب
پادشاهی را از دوش او برداشت و عباس حبه آورده آن ریحان از خانه بیرون رفته من در را بستم تا میرزا الغ بیگ غسل نمود
آنگاه عباس بازگشته پادشاه را بدر برد و فریب بمشعلی که میسوخت نشانده به ضرب شمشیر آبدار چراغ حیاتش را انطفا داد و میرزا
عبداللطیف بعد ازین به پنج روز برادر خود میرزا عبدالعزیز را کشته بود و آن شاهزاده بی عاقبت بجهت محبت سلطنت
همچنان پدری را که در فضایل نفسانی نظیر نداشت و برادری را که در عنفوان ایام شباب و نوجوانی بود قتل نمود و مدت
جهانبانی او زیاده از شش ماه امتداد نیافت خسر الدنیا و الآخرة ذلک هو الخسران المبین یکی از شعرا این قطعه در تاریخ شهادت
میرزا الغ بیگ نظم نموده قطعه الغ بیگ آن شاه جم اقتدار ❁ که دین نبی را ازو بود پشت ❁ ز عباس شربت شهادت چشید ❁ شده حال تاریخ عباس کشت
و همین شاعر دیگری در تاریخ قتل ❁ سلطان ملک فتح الغ بیگ سعید ❁ در عاشر شهر رمضان گشت شهید ❁ آن ذات که شد قبله ارباب صلوات ❁ تاریخ جهان قبلت ارباب رسید
ذکر ازواج و اولاد پادشاه فضیلت پناه بر ضمایر منیر خاطر عالی استار پوشیده نخواهد بود که خواتین میرزا الغ بیگ
پنج نفر بوده اند بدین موجب آق سلطان خانیکه بنت سلطان محمود خان ❁ حسن نگار خانیکه بنت تمیم خان ❁ آکه بیگی بنت امیرزاده
محمد سلطان ❁ سلطان ملک بنت میرزا خلیل سلطان ❁ و از سراری آن مهر سپهر کامکاری نامهای شش نفر بنظر درآمده
بدین منوال ❁ رقیه خاتون ❁ مهر سلطان بنت توکل بارلاس ❁ دولت بخت بنت شیخ محمد برلاس ❁ دولت سلطان خواهر
خواند سعید ❁ بختی بی بنت آق صوفی اوزبک ❁ سعادت بخت دختر بایان کوکلتاش ❁ و از اولاد ذکور آن پادشاه مغفور
میرزا عبدالرحمن و میرزا عبداللطیف و میرزا عبدالعزیز مشهور بود میرزا عبدالرحمن در صغر سن فوت شد و میرزا عبدالعزیز جنانچه
در قلم آمده پیش از پدر به سه روز بحکم برادر به عالم دیگر رفت و مآل حال میرزا عبداللطیف عنقریب مسطور خواهد گشت
ان شاء الله تعالی و از دختران میرزا الغ بیگ گورکان اسامی هفت نفر در این زمره احقر بوضوح پیوسته بدین موجب ❁ طغی ترکان
که در طفولیت وفات یافت ❁ خانزاده بیگم که مادرش آکه بیگی بود ❁ قتلغ ترکان آغا که از سعادت بخت تولد نمود ❁
حبیبه سلطان که همشیره ایجانی خانزاده بیگم بود و در دو سالگی از عالم انتقال فرمود ❁ و آکا تغای بیگم ❁ و آق تاش ❁ و سلطان بخت
که مادر ایشان رقیه خاتون است ذکر بعضی از فضلای زمان میرزا الغ بیگ گورکان چون پادشاه عالیجاه میرزا الغ بیگ به وفور
فضل و علم از سایر اولاد امجاد حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان امتیاز فراوان داشت و همواره همت عالی نهمت
بر تربیت و رعایت فرق علما و رعایت می نمود و از انجمله یکی مولانا غیاث الدین جمشید است و در علم حساب

در ریاضی و فن نجوم عدیل و نظیر نداشت و در وقتی که میرزا الغ بیگ رصد می ساخت آنجناب باتفاق مولانا معین الدین کاشی
و مولانا صلاح الدین موسی که مشهور است بقاضی زاده رومی بتمشیت آن مهم می پرداخت مولانا علاء الدین شاشی در سلک
علماء سمرقند منتظم بود و گاهی بگفتن شعر و معما میل میفرمود در مجالس النفایس مذکور است که مولانا علاء شاشی از اهل سمرقند در فن معما
و نیز مولانا شرف الدین علی میدانسته و میگوید که وقتی که فقیر بسمرقند رفتم پای او شکسته صاحب فراش بود و هم بعیادت
او رفتم و این معما باسم علا بنظرش داشتم معما دور باد از تو درد و محنت یا رب و تهمت را بالا نصیب و عنا بعد از که
فقیر بگذار رفتم او حالات مرا معلوم کرده و این معما باسم فقیر از و بیرون می آمد بیت یکی از شاگردان خود و استاد بیت
چشم تو مرا دیده و گشت بیمار بدیدم بیت چون سیر ببینم تو امیدت امیدم بیت در همان ضعف از عالم رفت و قبرش در سمرقند است
مولانا نفیس الطبیب افضل اطبای آن زمان بود و در معالجه مرض بیماران انفاس مسیحا ظاهر میشد و از جمله مولفات آنجناب
شرح موجز و شرح اسباب و علامات صحیح و ثنای میرزا الغ بیگ مسطور مولانا محمد عالم در سلک علماء سمرقند منتظم بوده
با میرزا الغ بیگ گورکان هم سبقی مینمود و در مجالس النفایس مذکور است که مولانا محمد عالم بواسطه لطف طبع و حدت ذهن
با میرزاده الغ بیگ گورکان بغایت تا خانه بحث میکرد و در رعایت آداب رتبه پادشاهی بجای می آورد بنابر آن میرزا الغ بیگ
گورکان آنجناب را از سمرقند اخراج فرموده و او بدار السلطنت هرات آمده در آن بلده ساکن گشت تا وقتی که در گذشت این
مطلع از منظومات اوست بیت ما سینه بغم هم بسوزیم و اخضر سوخته بیت شمع مقصود دی بیت خود شبی افروخته خواجه عصام الدین
بمزید جاه و جلال و وفور علم و کمال از سایر علماء ماوراء النهر امتیاز تمام داشت و منصب شیخ الاسلامی سرافراز
بود و همت بر تقویت ارکان شریعت میگماشت و در مجلس میرزا الغ بیگ گورکان بر جمیع دانشمندان مقدم می نشست
و نسب شریفش بمولف کتاب هدایه می پیوست خواجه افضل الدین … از جمله اعاظم امرای سمرقند بود و
پیوسته بلوازم افاده قیام مینمود سید عاشق بصفت زهد و دینداری و علم و پرهیزکاری موصوف بود و در باب
امر معروف و نهی منکر مبالغه تمام میفرمود بنابر آن میرزا الغ بیگ منصب احتساب سمرقند را بآنجناب عنایت کرده سید
… بتمشیت آن امر بلوازم امانت و دیانت بجای آورد و از حضرت شیخ الاسلامی ملاذ الانامی حاوی کمالات حضرت
مولانا و مخدومنا سیف الله و الدین احمد التفتازانی استماع افتاده که در وقتی که میرزا الغ بیگ … میرزا …
… در کل طوی فرموده مردم از خاص و عام بشرب مدام مشغول گشته برملا ظروف شراب بر سر
می بردند در روزی که اکابر و اعیان سمرقند در مجلس پادشاه نشسته بودند سید عاشق در غایت غلظت بآن محفل
در آمد و روی بمیرزا الغ بیگ آورده گفت دین محمدی را بر انداختی و شعار کفار ظاهر ساختی جناب الغ بیگ از این خطاب
بغایت متغیر گشت و بعد از تامل جواب داد که تو شرف سیادت و دانش اتصاف داری و بکبر سن رسیده و ظاهرا
میخواهی که بدرجه شهادت نیز فایز شوی بنابر آن امثال این سخنان درشت بعرض میرسانی و حال آنکه من ترا باین مطلوب نخواهم

رسانید و بعد از چند روز از این قبیل و قال حمامی که خواجه حسام الدین در سمرقند طرح انداخته بود باتمام رسید و در شبی که آن
حمام را آب دادند … ساختند زنان مغنیه بسر حد حمام بیرون رفته در میان مردان نشستند و آغاز تغنی کردند و سید عاشق برین صورت
مطلع شده نزد خواجه حسام الدین رفت و گفت ای شیخ الاسلام این اسلام بکدام مذهب جایز است که زنان و مردان
در یک مجلس نشسته سرود گویند خواجه حسام الدین از شنیدن این سخن بر آشفته روز دیگر نزد میرزا الغ بیگ رفت و بزبان داد
خواهی آنچه سید عاشق گفته بود بعرض رسانید چون میرزا الغ بیگ بواسطه استماع سخنان کلی از سید آزرده دل بود فرمود
که فردا قضاة و علما جمع شوند تا پرسش این قضیه نمایم و سید عاشق را مجرم ساخته تادیب فرمایم در روز دیگر آن زمره عظیم الشان
بر آستان خلافت آشیان مجتمع گشته انتظار بیرون آمدن پادشاه می کشیدند ناگاه مولانا ابو الفتح دایه که مردی ابدال صفت بود
و میرزا الغ بیگ او را اجازت داده بود که هر گاه خواهد بمجلس همایون در آید هر سخن که خواهد بی واسطه بعرض رساند بدار السلطنه
در آمده پیش از اکابر نزد میرزا الغ بیگ رفت و از سبب اجتماع آن طایفه پرسید پادشاه جواب داد که میخواهند که سید
عاشق … خود … کل مرا گفت که احکام شرع نبوی را برانداختی و شعار کفار ظاهر ساختی و دی روز خواجه
عصام الدین را که بصفت علم و دانش و تقوی سر آمد اشراف علماست شیخ الاسلام را بی اسلام گفته است بنابران قضاة و علما
طلبیده ام تا مرافعه این قضایا نمایم و آنچه بحسب شرع متوجه او شود بجای آوریم مولانا ابو الفتح فرمود که سید نیک نکرده است نسبت به
شیخ الاسلام نیز بصفت علم و حلم اتصاف دارد و در اثنای این گفت گو … زانو زده عرض نمود که … دو از دی
دو فرزند عاقلم … برادر خود را بحباله نکاح خویش در آورم تا برادر نماند اما آن زن میخواهد که بعد از انقضای
عدت بنکاح برادر دیگر در آید … میرزا الغ بیگ … آن ضعیفه … که بنکاح برادر شوهر خود رضا داده
و برادر را از عقد او منع کن میرزا الغ بیگ بسیار از استماع این حکم روی بمیرزا الغ بیگ آورده گفت که سید عاشق نسبت بشما گفته
بوده اند … پادشاه گفت چون گفته بجهت آنکه زنی که عاقله و بالغ باشد شرعا اختیار دارد که بعقد هر کس خواهد در آید شما کدام
مذهب او را تکلیف مینمایید که … این معقول رضا دهد آن پادشاه … و از این سخن بغایت
… گشت و … را از آن کار مانع آمده فرمود که اکابر و اشراف را اجازت دهید که بمنازل خود روند که … بوضوح پیوست
که سید عاشق در آنچه میگفت محق بود لاجرم آنجماعت مایوس باز گشتند و … جناب سیادت مآب در نوشتند
مولانا محمد ارغوستانی … زمان و نادره دوران بود و در علم رمل و طالع … مهارت کامل حاصل کرده و احکامش اصلا تخلف
نمود و در آن باب از آن جناب حکایات بسیار منقولست و قبول این حکایت که از مولانا علاء الدین علی قوشچی منقولست
از مطالعه کنندگان این اوراق مامول حضرت مخدومی مرحومی در روضة الصفا آورده اند که مولانا علی قوشچی فرمود که روزی در مجلس
همایون میرزا الغ بیگ نشسته بودم که مولانا محمد در آمد جناب الغ بیگ او را گفت … و آنچه در ضمیر است اعلام نمای مولانا
ملاحظه طالع وقت نمود و رمل کشید و گفت سوال از حرمت … خاموش گشت و پادشاه فرمود که علی قوشچی محرم ماست آنچه خاطر

نورسیده‌ای که قاضی بگوی مولانا الف را بپادشاه از دو خاتون که در حبالهٔ نکاح داری یکی را طلاق بده و دیگری را که دختر خانست طلاق میده

میرزا الغ بیگ از تطلیق دختر خان که بصفت زهد و عفت آراسته بود و او را بسیار دوست میداشت استیحاش نمود و هم دران چند روز

خاتونی را که مولانا محمد بکشتن او حکم کرده بود بعالم آخرت فرستاد و دختر خان از وقوع این حادثه شادمان شده چندان شماتت فرمود

که میرزا الغ بیگ در غضب رفت و او را طلاق داد قاضی شمس الدین محمد مسکین بصفت علم و تقوی و شریعت پروری

موصوف بود و مدتی مدید در کمال امانت و دیانت بلوازم منصب قضای سمرقند اقدام مینمود از جناب شیخ الاسلامی مولانا

سیف الدین احمد التفتازانی استماع افتاده که میرزا الغ بیگ گورکان در ایام سلطنت و کامرانی مبلغی از اسبیلی از

تجار تسلیم نمود تا خریده و فروخت کرده هرانچه آنرا بخزانهٔ عامره رساند بعد از چند گاه شیشهٔ حیات آن تاجر غریق بحر فنا شده

میرزا الغ بیگ در تتبع و کاوش تلع فرمود و فرمود که از نفایس خزانه لعل گران بهائی پیش آن بازرگان بوده و موافق مدعا گواهان

آماده و مهیا ساخت تا بر ورثهٔ میت دعوی لعل نماید و چون عالی القضیه صاحب تاج و سریر بمسمع شریف قاضی شمس الدین محمد

مسکین رسید یکی از نواب درگاه را طلبیده به پادشاه پیغام فرمود که مرا واقف گردانیدند که در این قضیه بنیان انتقام نهاده اند زیرا

که حقیقت حال بر من ظاهر است و اگر چنانچه میخواهید که بر طبق مدعای شما حکم کنم در یوم که هوا در غایت سردی و وقت صلوات

و پای بسته در آب سرد چندان غوطه بدهید که طاقت گذشته اثبات نمایم که حیات بازرگان در عوض لعل معدوم نهاده بنده آن

نایب این سخنان بعرض میرزا الغ بیگ گورکان رسانید پادشاه با دین و داد رقت فرموده بر کمال دیانت جناب اقضی القضاة

آفرین کرده از سر آن دعوی درگذشت و همچنین دران وقت که میرزا عبد اللطیف بخیال قتل پدر فتوی نوشت که هر کس

بناحق مسلمانی را بکشد قصاص بروی واجب است قاضی محمد مسکین آن فتوی را جواب ننوشت و فرمود که غرض میرزا عبد اللطیف ازین

فتوی کشتن میرزا الغ بیگ است و حال آنکه اگر پادشاه جهت مصلحت یکی از احاد الناس را بقتل رساند بروی قصاص نیست و هر چند

میرزا عبد اللطیف بوعده و وعید و تخویف و تهدید خواست که جناب اقضی القضاة را ازان مناقشه درگذراند بر آن فتوی خط نهد بجایی

نرسید و التوفیق و العنایة من الله المجید خواجه فضل الله ابو اللیثی از اولاد فقیه ابو اللیث بود که کتاب بوستان تصنیف

اوست و جامع اطوار خواجه فضل الله بصفت فضل و کمال آرایش داشت و همواره اوقات شریف را بدرس و افاده صرف میکرد

و گاهی بشعر و معما نیز مشغولی مینمود و این مطلع از جملهٔ منظومات اوست بیت قدت چو سرو جویبار مع الکمال روان ظلوم ای سرو روان چو کم افتد

سازم جهان خ و شاگرد امیر سید شریف بوده و سید بخط خود اجازه نامه درس علوم از برای او نوشته این معما باسم حالم زنوشت

جون بشت آمد تیغ از روی باغ بلبلش ارکم شود باید شکست خواجه در سمرقند برحمت حق رفت و در گنبد خانقاهش

دفن کردند در فقه او را ابو حنیفهٔ ثانی میگفته اند و در جوار تربت قریب بان جناب مولانا علاء الدین علی قوشچی اعلم علمای زمان و افضل

حکمای دوران بوده و او در صغر سن منظور نظر شفقت میرزا الغ بیگ شده بیمن تربیت آن پادشاه عالیجاه در علم هیات

علی الخصوص میخوانده و میرزا الغ بیگ او را فرزند میخوانده و بحسب کمال خصوصیت گاهی جانوران دستش می نشاند بنا بران قوشچی

استشمار

استشمار یافت از تصنیفات مولانا علی شرح تجرید خواجه نصیر الدین طوسی مشهور است و مستحسن طباع جمهور علما از دلیل

و دو رمولانا علاء الدین در اواخر اوقات حیات بدیار روم افتاد و دران مملکت بمرض موت گرفتار شده رخت بقا بباد

فنا داد خواجه عبد المؤمن ندیم مجلس خاص و انیس بزم اختصاص میرزا الغ بیگ بود بلطف طبع و وسعت ذهن

از ظرفا و فضلای سمرقند ممتاز و مستثنی مینمود از ثقات استماع افتاده که در زمان جهانبانی آن پادشاه عالیجاه قاضی قرشی در یکی

از قضایای شرعیه طرف فقیه عداه بجای آورد و دو امیقی بر ضمیر انور میرزا الغ بیگ ظاهر گشته حکم فرمود که ریش قاضی را تراشیده تشهیر

کنند و قاضی رجوع بخواجه عبد المؤمن کرده آنجناب در پایهٔ سریر سلطنت انتساب زبان شفاعت بگشاد و بعد از قیل و قال چنان مقرر شد

که قاضی بجریمه آن بیست سر اسب تسلیم نماید تا دست از ریش او باز دارند آنگاه قاضی خلاص شده اسبان را بخواجه عبد المؤمن سپرد و خواجه

آنها را نگاه خود داشت و امابعد از چند گاه اندیشید که اگر جنایت ظاهر کرد و شاید که پادشاه بروی غضب کند بنا بران قاضی را گفت سبب

آنست که تو فردا خود از دور بحضرت میرزا نمائی تا اگر از مهم آن غباری بر خاطرش مانده باشد من رفع نمایم و روز دیگر قاضی بموجب فرموده

عمل نمود و چون چشم میرزا الغ بیگ بروی افتاد خواجه عبد المؤمن را طلبیده گفت بیست سر اسب که قاضی قبول کرده بود در تسلیم

میر آخور این چنین نماید خواجه جواب داد که قاضی از سر انجام اسبان عاجز گشته است و حالا آمده که ریش او را تراشیده تشهیر

کنند میرزا الغ بیگ از شنیدن این سخن درخنده افتاد و از سر طلب اسب درگذشت مولانا خیالی در سلک شعرای بخارا انتظام بود

و نسبت بخواجه عصمت الله در طریق نظم سلوک مینمود و این بیت از اشعار وی بخاطر بود و ثبت افتاد نظم ای تیر غمت را دل عشاق نشانه

خلقی بتو مشغول و تو غایب ز میانه گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد یعنی که ترا میطلبم خانه بخانه قبر مولانا خیالی در بخاراست مولانا جنتی

در زمان میرزا الغ بیگ سرآمد شعرای سمرقند بود و این مطلع از جملهٔ منظومات اوست بیت ای زلف تو شب مثال و ادبر آفتاب

از شب که سایه دیگر افکند بر آفتاب ذکر میرزا سلطان محمد بن بایسنغر میرزا سلطان محمد خسروی بود بکمال عقل و کیاست معروف

و بوفور علم و مروت موصوف از غایت شجاعت و تهور در معارک هولناک بنفس نفیس مباشر قتال کردی و بر جنود

لشکر خصم بقوت و شوکت بودی اصلا ازان اندیشه نکردی در جود و سخاوت طریق اعتدال مسلوک نمودی و از امساک و اسراف

اجتناب نمودی نوبتی یکی از مخصوصان تقربی بکثرت بخشش میرزا ابابکر را بعرض رسانید و پرسید که چون است که شما درین امر

تقلید آنحضرت نمینمایید میرزا سلطان محمد در جواب این بیت خواند بیت میان عالم و جاهل همین قدر فرقست

که او کشیده عنان باشد این گسسته مهار و میرزا سلطان محمد در زمان حیات خاقان مغفرت صفات مدت پنج سال در مملکت

عراق بدولت و اقبال گذرانید و دران وقت که آنحضرت در ولایت ری عازم سفر آخرت گردید آن شاهزادهٔ صاحب هیبه

از قم آباد و استان بری شتافت و در یورت جد بزرگوار فرود آمده از انجا باصفهان رفت و بعد از ضبط آن بلده عنان

عنان بکران طرف شیراز تافت و میرزا عبد الله بن ابراهیم سلطان بمقابله و مقاتله از دار الملک فارس بیرون آمده بین الجانبین حربی در غایت

صعوبت دست داد و میرزا عبد الله شکست یافته پناه بقلعه اصطخر برد و لشکر عراق اموال سپاه فارس را غنیمت گرفتند میرزا محمد

بعد دو ماه بشیراز در آمده و اشراف آن ولایات سید نظام الدین احمد را بجهت بر بسته علا میرزا عبد الله باصطخر فرستاد و جناب
مرتضوی بعد از وصول بمقصد بخاطر شاهزاده از جانب میرزا سلطان محمد مطمئن گردانید تا از قلعه بیرون آمده بخدمت شتافت
و میرزا هم او را منظور نظر مرحمت ساخته فرمود که هر شهر از بلاد عراق که خواهد توطن نماید و الا بخراسان رود و میرزا عبد الله با مید
مصاحبت میرزا الغ بیگ سفر خراسان اختیار کرده چون بهراة رسید در ظل عنایت میرزا علاء الدوله اوقات گذرانید اما در روز
واقعه ترناب چنانچه سبق ذکر یافت همراه سپاه خراسان ویران کرده روی بجانب میرزا الغ بیگ و لشکر آورد و میرزا سلطان
محمد در فارس و عراق متمکن گشته گردنکشان آفاق سر اطاعت بر خط فرمان او نهادند مگر میرزا پیرشاه بن امیر قرا یوسف
که اظهار خلاف کرده سلطانیه و قزوین را تحت تصرف در آورد و میرزا سلطان محمد از طغیان پادشاه ترکمان خبر یافته
باستعداد سپاه مشغول شد و ایشان همایون حضرت خاقان سعید بنام میرزا جهانشاه در قلم آورد در بمنوال که شهریار اعظم
امیر جهانشاه بعنایات پادشاهانه مخصوص گشت بدانکه چنان استماع افتاد که گماشتگان او بخلاف حکم همایون در سلطانیه
و قزوین مدخل نموده اند این صورت بی قاعده واقع شده می باید که آن ولایات را بنواب دیوان اعلی گذارند و مملکتی که حضرت
خاقان سعید مغفور جهت او تعیین فرموده قناعت نماید و الا بعد ان قتال و جدال است تا بمقتضای قضای ایزد تعالی ظهور
آید که مهر روی نشان زده و در صحبت قاصدی سخندان ارسال نمود و بنفس نفیس با لشکری بی قیاس در عقب ایلچی روان شد
چون امیر جهانشاه و حشم بر آن نشان افتاد و مضمونش را معلوم نمود متعجب گشت که این شخص در کمال تهور و تجاوز است
با آنکه هنوز بهره تمام دار دکتنبش من پادشاهی این نوع نشان می نویسد و با سپاه فراوان روی بطرف عراق و فارس آورد و چون این
الجانبین مسافت نزدیک شد رسل و رسایل از طرفین در میان افتاد و منازعت و مخالفت را بمصالحت و موافقت تبدیل دادند
و میرزا سلطان محمد بشیراز باز گشته امیر جهانشاه عنان عزیمت بطرف آذربایجان معطوف ساخت و آن شاهزاده بعد از فوت صاحب
سعادت پنج سال دیگر در سلطنت و استقلال بسر برد و در شش و خمسین و ثمانمایه در جنگ حصار ان بدست میرزا بابر گرفتار گشت
و بتقدیر مالک الملک قدیر بساط زندگانی او را در نوشت چنانچه عنقریب سمت تحریر خواهد یافت و بتوفیق الله تعالی بتفصیل این اجمال خواهد پرداخت
گفتار در بیان لشکر کشیدن میرزا سلطان محمد بجانب دار السلطنه هراة و مراجعت فرمودن بجانب عراق بعد از وقوع
محاربات چون میرزا سلطان محمد بایسنغر ممالک فارس و عراق را مضبوط گردانید و شنید که میرزا الغ بیگ بجانب ما وراء النهر رفته
علم همت بلند نهضت بر تسخیر مملکت خراسان افراخته و با لشکری مانند حرکات افلاک نامعدود بدان جانب توجه فرمود و میرزا بابر از
دار السلطنه هراة باستقبال برادر شتافت نمود و در نواحی جام آن دو پادشاه عالی مقام بهم رسیدند و گردان هر دو
کشور و مردان هر دو لشکر در هم آویخته نهایت مردانگی و جلادت بظهور رسانیدند آخر الامر نسیم نصرت و فیروزی بر پرچم
علم میرزا محمد وزیدن گرفت و میرزا بابر شکستی فاحش یافته و اقبال را سعادت استیلا تقصیر پذیرفت و میرزا ابو القاسم
بابر با هفت نفر از اهل تهور جان از آن ورطه طلب اهل نجات کشیده و خود را بقلعه عماد رسانید و میرزا سلطان محمد در

حشمت بدار السلطنه هراة امید رایات عظمت مرتفع گردانید بعد از تنظیم امور دولت و تمهید قواعد سلطنت
روزی چند به بساط عیش و عشرت پرداخت و میرزا ابراهیم را از قید میرزا بابر اطلاق فرموده نزد میرزا علاء الدوله
که مصحوب خویشتن از عراق آورده بود روان ساخت و در این زمستان در بلده فاخره هراة قحط و غلای عظیم بوقوع انجامید
چنانچه بهای یک خروار گندم بمبلغ چهار صد دینار کپکی رسید و امیر حاجی محمد غنا شیرازی که در زمان خاقان فردوس
مکان داروغه کرمان بود و در آن اوان از سایر امرا میرزا محمد مزید اقتدار و امتیاز داشت و مستثنی بود آغاز ظلم و تعدی
کرده ترک و تاجیک را مبتلا در مطالبه باز دو هر چند خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی که وزیر دیوان میرزا محمد و پیر امرا اعظم
مهر نیز و جناب امانت مآب را از اشتغال بامر جور و بیداد منع فرمود بجائی نرسید الهوم اختلال باحوال ملک و مال راه یافت
و هر کس و لشکر از دار السلطنه هراة گریخته عنان عزیمت بصوب خدمت میرزا ابو القاسم بابر تافت و چون
میرزا بابر چند روز در قلعه عماد بسر برده بدستور سابق آن حصار را بمیرزا محمد صالح سپرده از راه ابیورد روی توجه باستر اباد آورده
گماشتگان میرزا محمد را از آن ولایت بیرون تاخته بار دیگر لوای سلطنت مرتفع ساخت چون این خبر بسمع میرزا محمد
رسید استیصال میرزا بابر را منظور نظر همت گردانید و میرزا علاء الدوله را بحکومت گرمسیر روان کرده با سپاه غضنفر نهاد
متوجه استر اباد گشت و امیر حاجی محمد غنا شیرازی را با سایر امرا بطلایه دشت فرستاد برهم شغلای ضیغم و شیر نشاد و میرزا بابر مانند شیر ژیان
از جنگل جرجان بیرون خرامید و در شهد از نام راز عراق رسیده و از جانبین طالبان نام و ننگ در میدان جنگ تاخته تیغ
خون فشان ادیم زمین را بلعل بدخشان داده فوج و جان ستان روز نهاد در سینه بلید یکان دادند درین نوبت عنایت
آلهی شامل حال میرزا ابو القاسم بابر گشته سپاه موافق انهزام یافته و دست قضا تومار حیات امیر حاجی محمد غنا شیرازی و فوجی دیگر
از امرا و لشکریان او در نوشت از آن جانب میرزا سلطان محمد چون خبر فوت میرزا بابر شنود در ولایت طوس ضبط اردوی را
بعهده خواجه پیر احمد خوافی گذاشته از عقب امرا ایلغار فرمود و در اثناء راه از ترکمان مهر گشته در راه رسید و صورت حادثه را
عرض داشتند و آتش خشم شهریاری مشتعل شده مانند باد صرصر در حرکت مسارعت کرد چنانچه زیاده از سیصد سوار کسی در
موکب همایون نماند و چون بار دوی میرزا بابر نزدیک رسید لشکریان جرجان پراگنده گشتند و میرزا بابر بار دیگر بقلعه عماد رفت
و میرزا محمد بتصور آنکه شاید مخالفان گمان می اندیشیده باشند چنان ساعت عنان مراجعت بطرف طوس منعطف گردانید
در راه خبر یافت که اردوی ویران شده مردم سر خویش گرفته اند و راه گریز در پیش گرفت این حال چنان بود که بعد از ایلغار میرزا محمد
خبر قتل امرا در اردوی همایون مشهور شده و شورشی در میان لشکریان افتاده هر چند خواجه غیاث الدین پیر احمد سعی نمود که مجلس را
نگاه نتوانست داشت و میرزا محمد معسکر نصرت اثر را دیده یک دو روز توقف نموده در این اثنا بتحقیق پیوست که میرزا علاء الدوله
از گرمسیر بهراة شتافته و گماشتگان آنجناب را از شهر غدر خواسته و بر مسند فرمان دهی نشست انکار میرزا محمد با خواص
خویش و غد شورت در میان انداخت و گفت که مردم هراة با جمع خوانین میرزا علاء الدوله اند و او حالا در آن بلده لوای سلطنت

مقنع گردانیده است و لشکریان پریشان شده اند مملکت خراسان میماند بعراق مراجعت نمایم و مردم خود را جمع آورده بار دیگر بتسخیر
خراسان نهضت نمایم و سخن برین قرار یافته میرزا سلطان محمد آهنگ عراق کرد و میرزا بابر بعد از شنیدن این خبر متوجه بلده هرات
گشته میرزا علاء الدوله قلعه اختیار الدین را بمولانا احمد اول سپرده روی بجانب قبة الاسلام بلخ آورد و میرزا بابر بدار السلطنه
هرات در آمده همت بر استخلاص قلعه اختیار الدین مقصور گردانید و بعد از حیل و زور آن حصن حصین را محاصره کرده صورت فتح و نصرت
روی نمود و آنگاه مولانا احمد پیغام فرستاد که از ناظر خطیر حضرت شهریاری متوجه آنست که بنده ازین قلعه بیرون آیم باید که در حضور شیخ
بها الدین عمر و امیر ناصر الدین قرانش سوگند خورند که بهیچ وجه متعرض متوطنان حصار نشوند و کسی دیگر را نیز نگذارند که قصدی اندیشد
میرزا بابر بموجب [illegible] بتقدیم رسانیده مولانا احمد با متابعان از حصار بیرون خرامید و میرزا بابر بعهد خود وفا نموده کسی را تعرض نرسانید

ذکر سلطنت میرزا عبد اللطیف در مملکت سمرقند و کشتن او بتقدیر مالک الملک [illegible]

میرزا عبد اللطیف پادشاهی بود بلطف طبع و حدت ذهن موصوف و بکسب فضایل نفسانی و کمالات انسانی معروف
بصحبت درویشان و گوشه نشینان میل فراوان داشت و در مجلس مشایخ و علما بغایت مؤدب می‌نشست و همت بر رعایت ایشان
میگماشت اما سوداوی مزاج و درشت گوی و تندخوی بود و بگناه اندک عقوبت بسیار میفرمود و از بدایت ایام صبی در ظل تربیت
شفقت حضرت خاقان سعید روزگار میگذرانید و آنحضرت را با شاهزاده آن مقدار محبت بود که موجب رشک سایر اولاد عظام
میگردید و چون میرزا عبد اللطیف بر وجهی که سبق ذکر یافت والد ماجد خود را شربت شهادت چشانیده بر پایه سریر سلطنت
در سمرقند پای بر مسند استقلال نهاده رایت دولت و اقبال ارتفاع داد و خطبه بلقب خود کرده در ایام چند خفیه خویش بقرائت خطبه
و ضرب سکه نمی‌پرداخت و در رعایت رعیت شرایط اهتمام مرعی داشته بساط عدل و انصاف ممهد ساخت اما جمعی از
برلاسان و ترخانیان از قتل امیر محمود داهوق و سلطان جنید و سلطان یوسف و امیر اسمعیل صوفی ترخان که در ملازمت او جان
سپاری کرده بودند در مجلس خاص طلبیده بقتل رسانید زیرا که در روز فرار میرزا الغ بیک این جماعت امیر سلطانشاه
برلاس و پیر درویش امیر جلال الدین محمد را که بملازمت میرزا عبد اللطیف می آمدند کشته الغرض بنابر قتل امرا برلاس و ترخان
و سایر نوجوانان آستان سلطنت میرزا عبد اللطیف متنفر شده و در آن ایام نوکران میرزا الغ بیک و میرزا عبد العزیز در باب
استیصال نهال اقبال او با یکدیگر خنجر در میان آورده و بجهت جماعتی عزم قتلش کردند و در شب جمعه بیست و ششم
ربیع الاول سنه ۸۵۴ در کمین گاه رفته در وقتی که آن شهریار از باغ چهار باغ بطرف شهر می آمد تیری بسوی او انداختند
و آن تیر بهدف مقصود خورد و میرزا عبد اللطیف دست بر یال اسب زده فریاد بر آورد که اوق تگدی یعنی تیر رسید
و بر هم جمعی که ملازم رکاب سلطنت مآب بودند متفرق گشتند و دشمنان خود را با او رسانیده سرش را از بدن جدا کردند و
از پیش طاق مدرسه میرزا الغ بیک آویختند مدت پادشاهی میرزا عبد اللطیف شش ماه بود و او بعد از قتل پدر پیوسته
این بیت تکرار مینمود بیت پدرکش پادشاهی را نشاید و گر شاید بجز شش مه نپاید از غرایب اتفاقات آنکه میرزا عبد اللطیف

بروت باباحسن [illegible] و بر طبق تاریخ قتل پدرکش کلمه قتلنا تاریخ گشته و قتل باباحسن [illegible] تاریخ [illegible]
تاریخ قتل او است که باباحسین گشت و میرزا عبد اللطیف را پنج پسر بود بموجب آنکه نوشته شد و میرزا عبد الرزاق که در سن
بیست سالگی بحکم سلطان سعید میرزا ابوسعید زهر هلاکت نوشید میرزا احمد را او نیز در وقتی که شانزده ساله بود و بفرمان ابوسعید
از جهان انتقال نمود و محمد و میرزا [illegible] میرزا ابوسعید مخالفت کرده در قلعه اختیار الدین بسبب انطوار
روی بدار القرار آورد و محمد باقر میرزا که در ایام طفولیت وفات یافت و دختر میرزا عبد اللطیف قتلق سلطان نام داشت و او نیز در [illegible]
عالم بقا شتافت القصه چون میرزا عبد اللطیف بقتل رسید بموجب اتفاق امرا و اکابر میرزا عبد الله شیرازی علم سلطنت [illegible]

ذکر توجه میرزا ابو القاسم بابر بجانب بلخ و بدخشان و عصیان ویس بیک جلال الملک [illegible]

سانحات [illegible] چون این خبر بمسامع جاه و جلال رسانیدند که میرزا علاء الدوله چون خبر توجه میرزا بابر شنید دار السلطنه
هرات را باز گذاشته علم عزیمت بطرف بلخ برافراشت و بعد از وصول بمقصد فی الحال در ظل [illegible] جمع آمده میرزا بابر
این خبر استماع نموده با لشکر جلادت اثر عازم استیصال برادر گشت و میرزا علاء الدوله از مقابله و مقاتله پهلو تهی کرده روی بکوهستان
بدخشان آورد و میرزا بابر پس از آنکه بقبة الاسلام بلخ رسید با وجود شدت برودت هوا و کثرت بارندگی از عقب میرزا
علاء الدوله نهضت فرموده و اسباب [illegible] او را بر انداخته ببلخ مراجعت نمود و ایالت حکومت بلخ و قندز و بغلان را بامیر [illegible]
برادر [illegible] امیر علی که بصفت نصفت و سخاوت و شجاعت موصوف و معروف بود ارزانی داشت و رایت
نصرت آیت [illegible] دار السلطنه هرات افراشت چون سعادت و اقبال در مستقر عزت و جلال نزول نمود [illegible]
موکب همایون در غایت [illegible] دست داده [illegible] روی روزگار [illegible]
و چون این مقال [illegible] میرزا بابر در وقت اختیار سفر بلخ قلعه اختیار الدین را با ویس بیک سپرده و او پس چند روزی [illegible]
پرداخته شربت مذاق جان او [illegible] و خیال استقلال اسباب حصار داری
ساخت و دست [illegible] بظلم و فساد برافراخت گاهی از قلعه بپایان آمده [illegible] حصار [illegible]
و شراب میخورد و بعضی از ارباب [illegible] از زجر و تکلیف از میان باز [illegible] بحصار میبرد و با آنکه میرزا بابر مظفر
و منصور از یورش بلخ باز گشته در باغ سفید نزول اجلال فرمود او بهمان در مقام طغیان و عصیان بود و اصلا از غرور
نخوت و سرکشی تنزل ننمود و چون آن حصار در متانت با قلعه سپهر دوار دم همسری میزد و در آن وقت ذخایر بسیار
و اسلحه بیشمار مشحون بود میرزا بابر اشتغال بمحاصره و محاربه مناسب ندید و در [illegible] حل آن مشکل [illegible] گماشته
کسی از ایلچیان نزد او ویس فرستاده و پیغام داد که [illegible] از حصار بیرون [illegible] آنگاه آن پادشاه جم جاه
بشهر تشریف آورده و جمعی از اهل [illegible] فرستاده [illegible] متعاقب میر [illegible] و طایفه از اصحاب
جلادت [illegible] ساخت [illegible] میرزا رسید و او پس [illegible] حصار باستقبال آمده از بهادران

بابری شیخ منصور نای در روی آویخت و این یک یک زخم خنجر او را هلاک ساخته دلاوران دیلم جور اباد و مین ساینده و
بعضی ابیات بی در پی بر زخم خنجر شمشیر او را بر روی زمین روان گردانیدند و بعد از دو سه روز برادر او یس یوسف شاه و هر او ترکان که مقرب او
بودند بپای اضطرار از حصار اختیار الدین بیرون آمده و متعاقب قلعه نواب درگاه پادشاه را الاجناب سپرده و طاقیان به زحمت
عالم آخرت بردند و در این اثنا ایلچی از مخصوصان میرزا علاء الدوله پیش میرزا بابر آمده عرض کرد که جناب شهریاری نزدیک
خبر رسیده و در دامن کوه کارزارگاه انتظار من خاست حتی از ملازمان آستان سلطنت آشیان فی الحال بجمعی مشغول
گشتند و میرزا علاء الدوله را از وثاق احمد بیک بیرون کشیده حسب الحکم به بعضی از اهل اعتماد سپردند و در سنه [illegible]
و ثمانمائه میرزا بابر بنابر و فندخ که از طرف میرزا سلطان محمد وشت نمودم قشلاق فرا ابلغ رایت عزیمت بر افراخت و چون بسلطان
میدان رسید عنان کمیت جهان نورد را بصوب سلطانم معطوف ساخت و روزی چند در آن مقام محل اقامت انداخت گفتار در بیان محاربه میرزا
سلطان محمد و میرزا ابوالقاسم بابر در [illegible] ثانی الثانی در آمدن آن حضرت [illegible] جنت [illegible]
در شهور سنه خمس و خمسین و ثمانمائه میرزا سلطان محمد بار دیگر لشکری پر شور از ولایت فارس و عراق فراهم کشیده
و بعزم تسخیر خراسان در زمین پراد عالیشان عنان بلگران منعطف گردانید و میرزا ابوالقاسم بابر در ولایت سلطانم این خبر
شنوده جناب شیخ الاسلامی خواجه مولانا را که در آن ولا بواسطه استیلاء سلطان ابوسعید میرزا از ولایت ماوراء النهر رحم
رسالت نزد میرزا محمد فرستاد و التماس صلح فرمود و آنجناب بدرگاه سلطنت مآب شتافته و شرایط سفارت بجای آورد و
میرزا سلطان محمد بخت از قبول آن امر سر باز زده عاقبت بنابر وفور الحاح و مبالغه خواجه مولانا سر رضا جنبانیده مهم بر چیزی
قرار یافت که مجموع ولایتی از ممالک خراسان و اشل دیوان عراق باشد و در تمام قلمرو میرزا بابر خطبه و سکه بنام و لقب میرزا محمد
موشح و مزین گردد و میرزا بابر بس از مراجعت خواجه مولانا اهتمام صلح کرده از سلطانم بمازندران رفت و طرح قشلاق انداخت
در خلال آن احوال خبر متواتر گشت که میرزا محمد و نقض عهد نموده از رباط نشیبان نهاده و از سلطانم و دامغان گذشته بحلکا سفراین
در آمد میرزا بابر از شنیدن این سخن بر آشفت و مانند شیری دلیر از جنبه مازندران متوجه میدان قتال گشت میرزا سلطان محمد
چون از توجه برادر خبر یافت از ولایت اسفراین عنان بلگران بجانب استراباد تافت و در موضع جناران آن دو سپاه
شوکت دستگاه مانند بحار بجوشان و خروشان بهم رسیدند و صف هر دو حلقه میران معاف تیز گردانیدند و میرزا سلطان محمد
در آن روز تیغ جلادت آخته نفس نفیس بر سپاه دشمن تاخت نظم بدو کو تیغ و سنان برافراخت سر کینه خصم بر انداخت
و میرزا بابر نیز بمدای کر و دار در معرکه کارزار انداخت بیت بشمشیر و سنان و تیغ تیز از آورد از دشمنان رستخیز و در آن اثنا
امیر ابوسعید پیوم از میرزا محمد گریخته و میرزا ابوالقاسم بابر رفت و گفت که میرزا محمد قصد قول بزرگ دارد و ملتمس
آنکه لشکریان کوچک و هنه اولوسیان صنوف در آیند و اطلاف و جوانب در آمدند امیر که بیرون رود و متعاقب آن حال
آن شهریار بحالت شعار بر قلب لشکر خراسانی حمله آورد و گفت نظم محمد بابابن شیر و سپاه میرزا بابر بموجب تعلیم امیر ابوسعید

گارنده شده آنجناب را در میان گرفتند و کمند استشنه اعراقیان بموکب همایون پیوسته عنان کشش و کوشش انتهاء
یافته آخر الامر بنیم فتح و فیروزی از جانب میرزا بابر در اهتزاز آمد و جنود عراق روی بانهزام آورد و میرزا سلطان محمد در
هنگام پراکنده سیروی دستگیر گشت و هنوز فرمان فرمای خراسان سوار ایستاده بود که او را پیش بردند و میرزا بابر برادر را بکلمات
مخاطبانه بزبان سرزنش گفت از جانب ما چه واقع شده بود که از سر خون و مال مسلمانان گذشته دو نوبت لشکر بخراسان
کشیدی و خود را بدین روز گرفتار گردانیدی میرزا سلطان محمد جواب داد که همواره در تمشیت امور مملکت فیما بین قضایا
سوی بیناید و میرزا بابر بر آن خواهی معنی از هر دو هم گوهر اندیشی شتل برادری چنان که در حکایت و مروت و انسانیت ماند او را بر
انعام و لطف در وجود نیامده بود اشارت نمود و موکلان آنجناب را سوار ساخته بطرفی روان شدند تا حسب الحکم بتبع حیاتش
اقدام نمایند در اثنای راه میرزا سلطان محمد دست مالی طلبید از جمی که بدست گرفتن رسیده بود دمید و موکلان گفتند که مهم از آنجا
گذشته است آنجناب فرمود که از بهر دست نمودن جواب دادند و گفت بهر الحال بیمرده و بهم الحاح فرود آمده سر تسلیم در پیش
انداخت یکی از سرهنگان میرزا بابر بیک ضرب تمشیر کار آن شهریار عالی نژاد را ساخت رباعی در دار الملکس چرخ زینت و از
از دایره زمانه دو رست مدار ده زنهار امان از در امید مدار ده گز تیغ ستم کسی نیابد زنهار ده و چون میرزا بابر بدین پیکر فتح و ظفر سرافراز
گشت شکر نعم الهی بجای آورد و فتح نامها باطراف ممالک محروسه فرستاد و فرمان داد تا نعش برادر عالی گهر او را با
دار السلطنت هرات بردند و نزد مدفن پدرش میرزا بایسنغر دفن کردند و بعد از آنکه خاطر از مهم یک برادر جمع ساخت همان روز
بتبعیل کار برادر دیگر پرداخت و حکم فرمود که جهانگیر بن میرزا علاء الدوله را میل تحسین از حلیه روشنایی عاری گردانند اما محقی
از سیاستی این فعل شنیع بود بر آنجناب تنعم کرده گفت آب در چشم آورد میل را بر جهی در گفتار گذشت که امیر دیلم در آن وقت سی
آسیبی بار رسیده چند مناسب بمکارم اخلاق و محاسن آداب و کرم جبلی مروت عزیزی میرزا ابوالقاسم بابر آن بود که جرایم
جرایم برادر زاده انقم لا تثریب علیکم الیوم موشح گردانیدی و آن کیشان عفو فرمود در مضمون کلمه العفو عند الاقتدار من علو الاقدار
بظهور رسانیدی اما چون سر رشته اختیار در قبضه قدرت کارفرمای قدرت و وقوع خیر و شر بمحض تقدیر
مالک الملک البر به تو توفیق ازلی بر حال روزگار شامل نشد آن افعال ناپسندیده از او بظهور رسید و ذلک تقدیر العزیز العلیم
گفتار در بیان رفتن میرزا ابوالقاسم بابر بدار الملک شیراز و مراجعت فرمودن بخراسان بجهت تمشیت مهمات کارساز
چون بمساعدت دولت و اقبال میرزا بابر از جانب برادران فراغ بال حاصل کرد روی توجه بجانب ممالک فارس و عراق آورد بنا
بر آنکه بسبب عبور سپاه میرزا احمد نقصان تمام بغلات مملکت ری راه یافته بود در ایات نصرت آیات از جمجوبیز در توجه فرمود
و بعد از وصول در حدود آن ولایت از امرای میرزا سلطان محمد امیر نظام الدین احمد و امیر غیاث الدین سلطان حسن
امیر قیز فرشاه بسعادت زمین بوس آستان استسعاد یافتند و بشارت دیوان اعلی مشغول گشتند و همچنین خواجه میر احمد خوانی بدرگاه آمد
رسیده منظور نظر شفقت گردید و مواکب ظفر قرین از دار العباده یزد متوجه سرافراز شهر شیراز شد امید دیلم کلام نوار

مملکت فارس و حضرت شاهزاده با خوبان ساوه و عذار و سیم‌بران ناهید جبین ترجیح باده گلگون شکوه اختیار کرده هر روز قدم از بزم
انبساط بیرون نهاده بر کار سلطنت ننهاد و در آن اثنا امیر اسفندیار کار پیر طبیعه ساوه اشتهار یافت و میرزا بابر بساط بزم از
نور دیده خان خویت ایجاب همواره در هم تافت و کیفیت این واقعه چنان بود که بعد از فتح خبارات میرزا بابر بیرون
از ولایات فارس و عراق نافذ دلی از ارکان دولت نموده انسان جمله جلوس ساوه را با امیر شیخ علی بهادر و ایالت قم را
با امیر درویش علی تفویض نمود و ایشان از راه بی‌ادبی دنباله [illegible] امید داده از رعایا مطالبات کرده متوطنان آن ولایات در مصادره
و مواخذه زحمت کشیدند و چون امیر شیخ علی بهادر پایه ظلم و ستم بیشتر سلوک نمود طایفه از اعیان ساوه و جمعی از ترکمان که در آن حدود
بودند اتفاق نموده ترکمان یک ناگاه بر سر امیر شیخ علی ریختند و او را گرفته پیش امیر جهانشاه فرستادند و شهر ساوه را بتحقیق [illegible]
مملکت و اقامت رایگان تحت تصرف امیر جهانشاه در آمد لاجرم [illegible] در آن ولایت طغیان کرده طایفه از سپاه آذربایجان به
قم روان ساخت و امیر درویش علی برج و باره شهر را مضبوط ساخته متحصن شد و بعد از انقضای چند ماه که میرزا بابر در شیراز [illegible]
و حضرت [illegible] این اخبار شنیده ایالت فارس را به میرزا منصور الدین سنجر بن امیرزاده احمد بن امیرزاده عمر شیخ بن حضرت
صاحبقران امیر تیمور گورکان تفویض داشت و بنفس نفیس رایت عزیمت بصوب اصفهان برافراشت و در اثنای راه ایلچی از
جانب [illegible] باردوی نصرت شعار رسیده بموقف عرض رسانید که میرزا علاء الدوله در خراسان خروج کرده است و خلق بسیار
در ظل رایتش جمع آمده بنابر آن میرزا بابر توقف در مملکت عراق مصلحت ندیده و در روز پنجشنبه شانزدهم رجب [illegible]
از کوشک زر و خان گیتی نورد بصوب دار السلطنه هرات منعطف گردانید و در بیست و دوم ماه [illegible]
حکومت آن ولایت را به میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر ارزانی داشت و از آنجا بر اوتوق رایت عزیمت برافراشته
بعد از وصول بدان سرزمین امیر سلطان حسین را بحکومت نصب نمود و موکب همایون بصوب هرات در حرکت آمده
دوازدهم شعبان بسعادت و اقبال در مستقر جاه و جلال نزول اجلال فرمود و چون مفهوم پیوست که میرزا علاء الدوله
[illegible] آن جناب [illegible] شروع میشود کیفیت این
اجمال تفصیل می‌پیوندد و ذکر خروج میرزا علاء الدوله بار دیگر و هزیمت او [illegible] و بیان بعضی دیگر از وقایع حالات
در آن اوان که [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] آن [illegible] محفوظ ماند [illegible] الطاف الجلیل خود را از اردوی میرزا بابر به مشهد مقدس
رسانید و از آنجا به ابیورد و نسا [illegible] رفت بعد از وصول بدان ولایات امیر سلطان محمود [illegible]
او در هوم آن پادشاه عالی [illegible] در آن حدود توطن داشتند بموکب عالی پیوستند و در سلطنت
آن جناب اتفاق کرده [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] متوجه شد
و امیر پیر درویش و امیر علی [illegible] آمده [illegible]
محمود [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] متوجه دار السلطنه

هرات گشته [illegible] و آشوب در بلده و بلوکات ارتفاع یافت و میرزا بابر از خراسان عازم دفع میرزا علاء الدوله شده
[illegible] امیر پیر درویش در نواحی هراتورود بدان شهریار بی‌طالع رسید و بیک حمله ملک جیش را متفرق گردانید و میرزا
علاء الدوله در هراتورود و سیستان [illegible] از اخبار بی شتافت و میرزا بابر به هراتورود رسید و دانست که حال میرزا علاء الدوله
بکجا انجامید و نوبت دیگر از روی فراغت مجلس عیش و عشرت آراسته گردانید و از دست ساقیان زهره جبین و مه‌پیکران
خورشید قرین جامهای راح ریحانی و اقداح شراب ارغوانی پیاپی نوشید تا شهریار آذربایجان امیر جهانشاه ترکمان چون از جهت
میرزا بابر خبر یافت [illegible] بصوب تبریز و ولایات عراق و فارس تاخت و حکام و کارکنان بابری از جهات
پادشاه والا دولت حاضر گشته روی بطرف خراسان آوردند و در شهور [illegible] میرزا [illegible] میرزا
خلیل سلطان با سایر داروغگان آن بلدان بپایه سریر اعلی رسیده کیفیت حال عرض کردند و هم درین سال میرزا بابر خواجه پیر احمد
خوافی را بنابر رنجشی که از وی در خاطر داشت مواخذه گردانید و بضرب و تعذیب مبلغ دویست تومان کپکی گرفته دیگر چیزی طلبید تا آن جناب
بواسطه [illegible] و دیگر اسباب ناتوانی جهان فانی را بدرود کرد و [illegible] آن جناب آورده در عمارت مزار شیخ نور الدین خوافی که بنا کرده عمارت
همتش بود مدفون گشت کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون گفتار در بیان احوال پادشاه صاحب تایید میرزا سلطان ابو سعید
سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید بعلو همت و سمو منزلت و کمال عقل و فراست و وفور فهم و کیاست سرآمد سلاطین
دودمان صاحبقران مغفرت قرین بود و در تمهید بساط نصفت و رعیت پروری و تشیید اساس معدلت و مرحمت گستری
آن قدر مبالغه فرمود که هیچکس زیاده بر آن مرتبه تصور نمی‌نمود فروغ رای جهان آرایش ساحت ملک و ملت را منور داشت
و [illegible] گردون [illegible] نور [illegible] خورشید [illegible] در فیصل قضایا از جاده شریعت نبوی [illegible]
ترغیب سادات و علما و مشایخ و فضلا همواره لوازم سعی و اهتمام بجای می‌آورد در ایام دولتش ولایات ترکستان و ماوراء النهر و خراسان
و طخارستان و زابلستان و سیستان [illegible] و مازندران بکمال معموری رسیده و از حسن معدلتش خلایق چندین
ساله [illegible] امن و امان و لوای انعام و احسان بر مفارق متوطنان بلاد آن مملکت [illegible]
معدلتش [illegible] میرزا سلطان ابو سعید
ولد میرزا سلطان محمد بن میرانشاه بن امیر تیمور گورکان بود و در بدایت حال [illegible] پادشاه [illegible] میرزا الغ
بیک گورکان [illegible] از ابتدای [illegible] و افتتاح اشتغال [illegible]
[illegible]
همواره از خاطر فیض بخش و ضمیر آفتاب درخشش اصحاب تیقظ و ارباب [illegible]
سعادت سلطنت و اقبال را از ناصیه فرخنده [illegible]
و چنانچه که میرزا الغ بیک گورکان و میرزا عبد اللطیف در کنار آب آمویه بقصد جان یکدیگر [illegible] بوده

آنجناب بسبب استظهار ارغونیان خروج کرده سمرقند را محاصره نمود و چون میرزا الغ بیک این خبر شنود از بلخ بیرون آمد روی
بطرف سمرقند آورد و میرزا سلطان ابوسعید از ظاهر آن شهر عنان بجانب ارغون رفت و روزی چند بپای خود در آن مکان بسیار
چهره انتظار لطیفه غیبی میکشید و پس از آنکه میرزا عبد اللطیف پدر را کشته بر سریر پادشاهی نشست کس فرستاده
آنجناب را بسمرقند برده حبس کرد و میرزا سلطان ابوسعید از محبس گریخته به بخارا شتافت و بسبب اتفاق در همان شب
که میرزا عبد اللطیف در سمرقند بقتل رسید و میرزا عبد الله شیرازی بپادشاهی رسید میرزا سلطان ابوسعید از بند رست و در اکثر اوقات
سلطان سعید تغییر کرده خواهد شد و در آنجا خروج نموده دار الفتح بخارا را آنجناب را الغرض در مضیق تنگ از خوش خیلان باز داشت و
روز دیگر خبر قتل میرزا عبد اللطیف بدان دیار رسید امرا و اعیان بخارا اقدام نمودند از نزد سلطان سعید رفته و زبان باستغفار
گشاده آن شاهزاده صاحب سعادت را از محبس بیرون آوردند و بر مسند سلطنت نشاندند و اخلاص و نیاز بجهت بتقدیم رسانیدند

بیت خورشید سحر بر غم او ران فیروز زیر قعر چاه بر آمد بر اوج ماه رسید و از آنجا که غایت علو همت آن خسرو عالی منزلت بود

با وجود بدایت ایام کامگاری و افتتاح ایام شهریاری بسلطنت ولایت بخارا قناعت ننموده اندیشه بر لشکر کشی ولایت
سمرقند افکند و میرزا عبد الله از خیال استقلال آن مرکز دایره عز و جلال آگاه شده بمراسم استقبال استعجال نمود و بعد از وقوع
قتال و جدال لشکر سمرقند غالب گشته سلطان سعید عنان انهزام بصوب ترکستان منعطف گردانید و شهر یسی را بحیطه
تصرف در آورده مدتی چند در آن بلده بسر برد میرزا عبد الله چون برین حال وقوف یافت بپای یساق کرده
همراه معینی از امرا بجماعت پناه و بدانجانب فرستاد و آن طایفه در طلب ترکستان ملازم اتفاق گشته سلطان سعید
در شهر تحصن گزیده و امرا آغاز محاربه و محاصره کرده در آن اثنا فوجی از متعهدان خود در اطراف نمائی از شهر بیرون فرستاده و نقاره و
سپاهی بجانب نموده آواز در انداختند که لشکر اوزبک در رسید و در شهر نقاره شادیانه زدند بنابر آن تزلزل بارکان ثبات
و قرار لشکریان میرزا عبد الله راه یافته خویش گرفتند و راه هزیمت در پیش نهادند در این اثنا سپاه سلطان سعید دشمنان را تعاقب
نموده بسیاری از احمال و اثقال و خیول و بغال ایشان بغنیمت گرفتند و چون از تحکیمان بسمرقند رسید میرزا عبد الله
ابواب خزاین گشاده زر و قماش بسپاهیان داده عزم رزم فرموده بترتیب اسباب مقابله تکمیل آلات جنگ اشتغال نمود
از آنجانب سلطان سعید متوجه می شد و ابوالخیر خان که در آن زمان پادشاه الوس جوجی خان بود فرستاده و بطلبید ابوالخیر خان
آن ملتمس را بعز قبول اقتران داده با سپاه فراوان در نواحی میرزا سلطان ابوسعید پیوست و آن دو پادشاه
صاحب تایید بعنایت ملک علام متوجه دار السلطنت سمرقند آوردند و میرزا عبد الله از اتفاق
اعدا آگاه شده با لشکری بعدد و اقطار از شهر بیرون آمد و چون از آب کوهک بگذشت سپاه ابوالخیر خان
و سلطان سعید ظاهر گشت و آن دو پادشاه عالی گوهر صفوف قتال آراسته ساخته از طرفین مردان دلاور مانند امواج
بحر اخضر در یکدیگر افتادند و تمام قوت در کار توانایی داشتند و داد مردی و پهلوانی دادند زمین از خون کشتگان

یک شفق گرفت و فضای هوا از صعود غبار معرکه بچاسمت تصادق پذیرفت آخر الامر بتایید ملک مجید تعالی حال سلطان
سعید شد و میرزا عبد الله عنان انهزام بصوب وادی منعطف گردانید و در اثنای راه گرفتار گردید و در پای فرو رفت و شاهزاده اسیر
سر پنجه تقدیر گردید در شب شنبه بیست و دوم جمادی الاولی سنه خمس و خمسین و ثمانمائه بحکم میرزا سلطان ابوسعید جام شهادت
در کشید و سلطان سعید بعد از وقوع این فتح نامدار بلوازم مهمانداری بپرداخته نوای حشمت و عظمت بنواخت
و بنابر آنکه میدانست که اگر اوزبکان بسمرقند در آیند ابواب ظلم و بیداد بر روی رعیت و عباد بر خواهند گشود دفع ایشان را بر ذمت
همت ساخت و چون نزدیک شهر رسید ابوالخیر خان را که مصحوب موکب اعلی بودند غافل گردانید و یک دواره بدروازه تاخت
و مستحفظان را پیش طلبید و گفت میرزا سلطان ابوسعید دروازه را بست تا از تعرض اوزبکان مسلم مانید آن مردم علی الفور بموجب
فرموده عمل نمودند و سلطان سعید بسمرقند در آمده بر تخت جهانبانی متمکن گشت و بروج و باره شهر را مضبوط گردانیده متبرکات
را نزد ابوالخیر خان و امرا و مقربان او فرستاده پیغام داد که چون حق تعالی بمدد حضرت خاقان دار السلطنت آبا و اجداد در تحت
تصرف این جانب در آمد مناسب چنانست که ملازمان موکب خانی بطرف اوطان خویش مراجعت نمایند و دیگر درین دیار اقامت
نفرمایند که فایده بر آن مرتب نخواهد یافت ابوالخیر خان چون میدانست که چاره منحصر در قبول آن التماس است بدست
انتظار زمان مراجعت انعطاف داده بدشت قبچاق شتافت و سلطان سعید از روی استقلال بضبط امور ملک
و مال پرداخته که چنین رفع الویه عدل و انصاف و خوض اندیشه جور و اعتساف نمود و نواحی او و توابع آنرا
کشیده و قاتلان میرزا عبد اللطیف بسیاست رسانیده و بعد از آنکه مدت هجده سال پرتو انوار عدالت بر اطراف دیار ماوراء النهر
تافت بجانب خراسان شتافته تا سرحد عراق در تحت تصرف ملازمان آستان معدلت آشیان قرار یافت و یازده سال
دیگر از اقصی ترکستان تا حدود آذربایجان در ضبط تسخیر آن پادشاه سعادت نشان بود و در آن مدت معموری آن ولایت بجایی رسید
که زبان و بیان از تعبیر آن قاصر و چون آفتاب اقبالش بسمت زوال متمایل شد در اوایل شعبان سنه ۸۷۲ روی بجانب عراق و آذربایجان
آورد و در قراباغ اران ویران شده در ماه رجب سنه ۸۷۳ اسیر سر پنجه تقدیر شده و وجه روزی مقید بوده دستگیری
حسن بیک ... چنانچه تفصیل این حکایات عنقریب ثبت تحریر خواهد یافت و کلاهی کلات آن سلطان
سعادت ... آینده ثبت و شیخ خواجه ... شمس الدین محمد بن خواجه سیدی احمد و خواجه
قطب الدین خوافی و خواجه معز الدین و مولانا امیر سمرقندی و خواجه نعمت الله قهستانی و خواجه عبید الله در سلک وزراء
سلطان سعید انتظام داشتند و در ایام دولت آن پادشاه عالیمقام مولانا فتح الله تبریزی و مولانا عبد الکریم سمرقندی
و شرف جهان میرک عبد الرحیم رایت صدارت می افراشتند

گفتار در بیان قشلاق فرمودن میرزا ابو القاسم بابر در ولایت جرجان و مراجعت نمودن آن سلطان جمجاه بمملکت خراسان

پادشاه بهرام قهر میرزا ابوالقاسم بابر در اواسط ربیع ... و خمسین و ثمانمائه نوبت دیگر خیال تسخیر عراق فرموده

رایات آفتاب اشراق برافراخت و در روز دوشنبه بیست و دوم رجب از دار السلطنه هراة در حرکت آمده بعد از قطع
منازل و مراحل بلغز نخاج معسکر همایون ساخت و در آن منزل ایلچی از همراهان میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر مسامع
جلال رسانید که شاهزاده با فوجی از جوانان ایشان اتفاق کرده قصد غدری دارد و فرمان واجب الاذعان بتحقیق آن قضیه
شرف نفاذ یافته امراء عظام بلوازم تفحص و تفتیش قیام نمودند و چون صدق دعوی آن شخص بدآموز ان میرزا خلیل سلطان
بیاسا رسانیده و شاهزاده چند روزی مقید بوده در بیست و دوم رمضان مصرع او نیز سوی ملک عدم رفت روان ح
و میرزا ابوالقاسم بابر هم در آن مقام آداب عید صیام تمام و اقدام نموده در اوایل شوال بسعادت و اقبال عزیمت قشلاق
جرجان فرموده در پانزدهم ذی قعده سلطان آباد استراباد از یمن مقدم خسرو بادین و داد غیرت ساحت ایوان گنج
شد گلشن و آن زمستان در آن مکان توقف افتاده چون اعلام فصل بهار برافراخته گردید و سپاه سبزه و ریاحین عزم تزیین
باغ و بستان و بساط بسیط زمین منتشر گردید پادشاه ظفر قرین از یورت قشلاق بنیت اقتضای یورش عراق
در حرکت آمد در آن اثنا از جانب بلخ ایلچی رسید و بموقف عرض رسانید که سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید
بخیال تسخیر ولایات خراسان از آب آمویه بسرعت برق و باد عبور نموده و امیر پیر درویش و امیر علی اظهار جلادت کرده
تا اندوخویش رفتند و بعد از مقاتله هر دو برادر بزخم تیغ نبرد بیکبار از پای در آمدند و حالا زمره و بدخشان تا لب آب مرغاب
در حیطه تصرف میرزا سلطان سعید در آمده و غبار فتنه و آشوب در تمام ولایات خراسان سمت ارتفاع پذیرفته
میرزا ابوالقاسم بابر چون این خبر استماع نمود دفع آن حادثه را از تسخیر عراق و فارس اهم و اولی شناخت
و عنان مراجعت انعطاف داده عزیمت ماوراء النهر را که تیمنا و همت عالی نهمت ساخت و در طی مسافت مبالغت
فرموده و چون بحوالی منبع آب مرغاب رسید و بموقف عرض رسید که سلطان سعید العود احمد خوانده بدار الملک خود باز گشت و ممالک بلخ و تخارستان
باز گذاشته از آب آمویه گذشت اما میرزا ابوالقاسم بابر بدستور معهود در حرکت سیر رسم مبالغه بجای آورده در رمضان
سنه ۸۵۵ از جیحون و قندز و بغلان عبور کرده روزی چند در آن حدود رحل اقامت انداخت و امراء عظام را جمع آورده و انتهابا مامور ساخت

ذکر رفتن میرزا ابوالقاسم بابر بتسخیر دار السلطنه سمرقند و مصالحه او با سلطان سعید و باز آمدن

چون امراء عظام با فرهنگ بموجب اشارت خسرو فیروز بخت کشتی در معبر ترمذ جمع کردند در آنکه کشتی شکست باک ...
و امرا و لشکریان زمره زمره و طایفه طایفه از آب گذشتند چند روز سالی سپاه ای محل بعیب اعلام انتظار کشیدند
شاه و سپاه از آب جیحون نیز بسلامت عبور نموده بولایت حصار شادمان شتافتند و از آنجا بجوزجان نهضت
شده لشکر از رنج و فرسودگی رسیدند تنقی با سوده حرمت خواجه نظام الدین مودود که از اولاد صاحب هدایه بود
و مولانا فتح الله تبریزی برسم رسالت از نزد سلطان سعید بدرگاه پادشاه صاحب تاج رسیدند و با امرا و ارکان
دولت در باب ترتیب صلح و صفا سخن گفتند جوابهای درشت شنیدند و در اواخر مولانا فتح الله گفت و ما علی الرسول الا البلاغ

لب سخن گشاده و دو اسولند داده اند اگر چه سخن ما بر سانیده کرد آن کلام گفت میرزا سلطان ابو سعید میگوید که من این ولایت
لبیک پوشش یار قدم آسان باز نخواهم گذاشت و از هر چیزی نخواهم رسید هنا توانم پای ثبات و قرار استوار خواهم داشت
امرا از استماع این سخن در خنده خوشی و درشت گویی و چشم از چشم مبالغه نمودند و ایلچیان را جواب داده کوچ فرمودند و در سلخ
ماه مبارک رمضان میرزا ابوالقاسم بابر بعزم سپاه و ملاحظه یراق امرا عالیجاه پرداخته روز دیگر شرایط آداب
عید صیام تقدیم رسانیده آنگاه کوچ بر کوچ متوجه دار السلطنت سمرقند گردید و در روز چهارشنبه چهاردهم شوال بسعادت و اقبال
در یک فرسخی بلده مذکوره نزول اجلال فرموده قبه و سراپرده و بارگاه با اوج مهر و ماه بر افراشت از آنجانب میرزا سلطان ابوسعید
بنابر استصواب خواجه ناصر الدین عبیدالله و سایر اعیان و اشراف سمرقند قلعه را بحصن قرار داد و در بیعت چون شهر را در آورده و
برج و باره را بر شیوه محکم ساخت که شرح آن بگفتن و نوشتن راست نیاید و چون میرزا ابوالقاسم بابر در قرب شهر توقف کرد از
دلیران سپاه خراسان امیر خلیل و مولانا احمد سیاول و سید بایزید و تیم کابلی و محمد ملک امان تیغ جلادت آخته و اسباب
محاربت مهیا ساختند و از طرف دیگر دروازه ها تاختند و شورش انداختند و از لشکر بهادر قهرمان ماوراء النهر طایفه از شهر بیرون آمده و باشتغال آتش
قتال پرداختند و خراسانیان شکست یافتند امیر خلیل و مولانا احمد سیاول با جمعی کثیر اسیر شدند و فوجی طعمه تیغ و چون سمرقندیان امیر
نزد سلطان سعید بردند آن جناب امیر خلیل و مولانا احمد را پیش طلبیده سخنان عتاب آمیز بر زبان گذرانید و مولانا احمد سیاول
گفت امیدست که به سعادت اقبال میان شما و ایشان صلح واقع شود و این سخن موافق مزاج پادشاه افتاده به محافظت و رعایت
ایشان فرمان داد و روز دیگر میرزا ابوالقاسم بابر مانند شیری خشمناک با جمعی کثیر از صبادران بی باک روی به تسخیر شهر آورد و از لشکر
سلطان سعید فوجی از مردان کارزار و دلیران روزگار قدم از دروازه بیرون نهاده دست بانداختن تیر و انداختن تیغ دراز کرده و در آن
روز از امرای بابری سلطان پهلوان حسین دیوانه غایت مردانگی بظهور رسانید و خلقی از سمرقندیان را بر خاک هلاک انداخت
و چون سلطان موالک و لوالک از نظاره آن معرکه چون مناک طول گشته حصار مغرب را منزل ساخت از طرفین عنان در کشیده
بمنزلگاه خویش شتافتند و بر همین قیاس قریب چهل روز در ظاهر سمرقند بهر روز نایره قتال التهاب می یافت و بازار قتل و اسر رونق
داشت مردم اندرون و بیرون می یافت و در آن ایام از امرای سلطان سعید امیر عبد العلی ترخان و امیر احمد افضل با جمعی دیگر از
سرداران در دست بابریان گرفتار گشتند بعد از آن لشکر با دو سه ماه سر بر آورده دست برد نمودند که اعضا و جوارح سپاهیان
یارای حرکت نبود و از هر دو جانب مایل بجانب صلح و صفا گشته متوجه آغاز گفت و شنید کردند و معهم بر آن قرار یافت
که هر دو پادشاه عالیجاه آب را از کدیار ند و سلطان سعید مملکت ماوراء النهر را ضبط نموده دیگر متعرض ولایات خراسان
نگردد و برای این عهد و پیمان در میان آمده میرزا سلطان ابوسعید امیر خلیل و مولانا احمد سیاول و سایر گرفتاران را خلعت فاخر پوشانیده رخصت داد
و میرزا ابوالقاسم بابر نیز خواجه نظام الدین مودود و مولانا فتح الله تبریزی و امرای سمرقند را بالباسهای پادشاهانه عنایت کرده
بشهر فرستاد و رایات نصرت آیات بجانب دار السلطنه هراة در حرکت آمده در اوایل ذی الحجه بدانجا رسیده تمام لشکر

از معبر کرای سلامت عبور نموده وجمعی را که در ظاهر سمرقند آثار تجلدات ظهور رسانیده بودند منظور نظر مرحمت ساخته بمناصب
ارجمند عنایت فرمود و ایالت قبة الاسلام بلخ بامیر شیخ حاجی تفویض یافت و امیر علی فارسی برلاس بحکومت
ولایت سالی وچهار منزل شادمان خطه اندخود بامیر شیخ ذوالنون و بیاورش امیر احمد قپچاق تعلق گرفت
و در تیرغان لوای دولت امیر بابا کوکلتاش سمت ارتفاع پذیرفت و پادشاه ملک بخش قندز و بقلان را بامیر پیر
سلطان برلاس داد و موکب همایون روی توجه بدار الملک خراسان نهاد و در چهار دهم محرم سنه مذکوره ببلده
فاخره هرات رسید و زبان حال و قال متوطنان آن دیار بمضمون این مقال گویا گردید بیت چرا رستگر بار دولت رسید اقبال ج
رسید رایت بابر بیشتر جلال

ذکر فتح مملکت سیستان و فتنه مازندرانیان در قلعه عماد و بیان بعضی دیگر از وقایع که در اواخر ایام حیات میرزا ابوالقاسم بابر روی نمود

در اوایل سنه بعرض میرزا ابوالقاسم بابر رسید که والی سیستان شاه حسین ولد ملک علی نسبت بخدام آستان
سپهر احتشام لوازم تعظیم و احترام کما ینبغی مرعی نمیدارد و بخلاف آبا و اجداد خود در طریق تکبر و نخوت سالک شده دعوی
استقلال در صحیفه ضمیر می نگارد بنابراین پادشاه عالیشان امیر خلیل را با طایفه از اتراک بفتح سیستان نامزد کرد و امیر خلیل
بعنایت الهی و اقبال بود و در قوت دولت پادشاهی اعتماد نموده بدان جانب شتافت شاه حسین مقاومت
با آن شیر بیشه جلادت در حوصله خویش ندید و تمامت ملک نیمروز را باز گذاشته عنان بجانب فرار تافت و امیر
خلیل مظفر و منصور بسیستان در آمد و اطراف آن مملکت را مضبوط ساخت و خبر فتح عرضه داشت کرده و رایت
استقلال برافراخت و هم در این سال شاه حسین جمعی فراهم آورده بعزم رزم امیر خلیل شتافت و بعد از سعی و اهتمام بسیار کسی
از سر حکومت در گذشت و بدست یکی از نوکران خود کشته شد سرش را نزد امیر خلیل بردند و او بدار السلطنه هرات فرستاد
تا بر دار اعتبار آویزان کردند و در همین سال میرزا ابوالقاسم بابر بتجدید نظر التفات بحال میرزا معز الدین سنجر انداخت
و او را بولایت مرو و ماخوان که سابقا سیورغال امیر خلیل بود حاکم و فرمان روا ساخت و در خلال این احوال جمعی از
دیوساران مازندران که بفرمان امیر بابا حسن در قلعه عماد محبوس بودند در وقتی که امیر مشار الیه در استراباد بود یکی از کوتوالان را با
خود متفق ساخته خروج نمودند و ناگاه بر سر داروغه قلعه که در سلک نوکران بابا حسن انتظام داشت تاخته او را بقتل رسانیدند
و بر هر کس اعتماد نداشتند از حصار بیرون کرده حصن حصین را مضبوط گردانیدند و چون این خبر بعرض میرزا بابر رسید
عظیم متغیر گردید اما از کمال تمکن و وقار اظهار نفرمود و چند ماه قلعه عماد در تصرف مازندرانیان ماند آخر الامر داروغه مشهد امیر جلال
الدین محمود با نوکران بابا حسن بحوالی آن حصار شتافت بامید آنکه قوت دولت روز افزون لطیفه سازد و سعادت
طالع همایون آوازه فتح قلعه عماد را در گنبد ایوان سپهر شش انداز کند و در آن اثنا امیر جلال الدین محمود بساختن نردبان
بلور و سایر اسباب قلعه گیری مشغول می نمود و مازندرانیان دم از اطاعت و انقیاد زده جمعی از ایشان جهت تمهید بساط مصالحه

بدر قلعه آمدند و جلال الدین محمود باتفاق یکی از نوکران امیر بابا حسن پیش رفته و مازندرانی از میان یاران خویش بنزدیک
ایشان فرستادند و سخنان صلح آمیز بالمبالغه در آخر مازندرانیان دستها دراز کردند تا بدست جلال الدین محمود و نوکر بابا حسن
رسانیده قاعده عهد و پیمان مؤکد سازند و جلال الدین محمود و رفیق دستهای آن دو شخص را محکم گرفته بپایان کشیدند و ایشان
بی اختیار از آن کمر غلطان گشته بقتل رسیدند و بقیه آن طایفه در اظهار شعار خلاف از پیشتر بیشتر مبالغه نمودند و بعد
از چند روز آهنگری که در آن قلعه مسکن داشت و از ظلم مازندرانیان بتنگ آمده بود متعهد گردید و بجلال الدین محمود پیغام
داد که در فلان برج قلعه محلی است که بعد از روز سوراخ می توان کرد و حالا هفت روز است که من آنجا کار میکنم باید که سه روز
دیگر شب منتظر باشند و چون روشنی چراغ در آن برج ببینند بی دغدغه بپای قلعه آیند که فتح میسر خواهد شد و لاجرم جلال الدین
محمود و اتباع او در شب موعود منتظر بودند و چون روشنی چراغ نمود دست امید ایشان از مطلع مراد طالع گردید
مانند دعوه مستجاب بعزم عالم بالا روان گشته آهنگر دست یاران او کمندها فرو گذاشته قرب صد کس را بدان برج در آوردند مازندرانیان
واقف شده بعضی جان تنک بپای بیرون بردند و باقی بتیغ سیاست روی بعالم آخرت کردند و امیر جلال الدین محمود سر
بهراه فرستاد و میرزا بابر مبتهج و مسرور گردیده در منصب آن سردار جلادت شعار لوازم احسان و تحسین بتقدیم رسانید
منصب کوتوالی قلعه بدستور معهود بامیر بابا حسن مفوض گشت و ظهور آن فتح مبین بسبب آن لطیفه غیبی از ایوان کیوان
در گذشت و در اوایل سنه مزاج شریف میرزا بابر از نهج اعتدال منحرف شده مرضی صعب بر ذات خجسته صفات
استیلا یافت و اطبای مسیحا نفس در امر معالجه لوازم سعی و اهتمام بجای آوردند و بعد از چند روز فی الجمله صحتی روی نمود در خلال
آن احوال ذو ذوابه در غایت عظیم و مهابت در محاذی برج ثور شکوفان گشت و چون آن برج طالع دار السلطنه هرات
و هشتم خانه طالع میرزا بابر بود انواع گفت و شنود در میان ارباب نجوم پدید آمد و از آن جهت دغدغه تمام بر ضمیر منیر
شاه و سپاه و امیر و وزیر و غنی و فقیر راه یافت و بعد از آن باندک زمانی اصناف بلیات متوجه هرات و بلایا گشت و بانواع
نکبات و حوادث روزگار گرفتار گشت چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست ان شاء الله تعالی و تقدس

گفتار در بیان رفتن میرزا ابوالقاسم بابر بولایت مشهد و انتقال نمودن از جهان فانی بعالم مخلد

چون حکیم علی الاطلاق از دار الشفاء و امرحمت مهوشین مزاج شریف خسرو آفاق را صحت کامل بخشید آن پادشاه
پاک اعتقاد در بیست و پنجم شعبان سنه بعزم طواف مرقد منور معطر امام عالی گهر ع علی الرضا ابن موسی جعفر علیه السلام از باغ
سفید بلخ مختار تشریف برد و ماه صیام در آن مقام باداء طاعات و قضاء واجبات گذرانیده در روز عید بعد از اداء نماز
جشنی پادشاهانه ترتیب فرمود و ماه شوال را در همان بلخ بپایان رسانیده و اوایل ذی قعدة الحرام عنان ارشش کرده عزم
صوب مشهد مقدس انعطاف داد و چهاردهم ماه مذکور چهار باغ مشهد بمقدم همایون غیرت فزای فضای گنبد
بوقلمون گشت و روز دیگر بحمام رفته غسل فرموده لوازم زیارت روضه منوره رضویه قیام نموده و سه آن جناب

تعهدات وتفقدات نوازش کرد و در باب انتظام مهام رعایا و غور رسی ضعفا و فقرا شرایط سعی و اهتمام بجای آورد
و در آن زمستان یراق قشلاق در همان ولایت فردوس زینت اتفاق افتاد و پادشاه عالیجاه از ابر احسان کشت زار
امید طوایف انام را سرسبز و سیراب گردانیده دست دریا نوال بجود و بخشش برآورد و در خلال آن احوال چند نوبت
میان امرا و ارکان دولت صورت مخالفت روی نمود و این معنی موجب ملال خاطر آن مهر سپهر سلطنت و استقلال
گشته گاهی بلطف و گاهی بعنف ایشان را ملازمت فرمود لاجرم امرا عظام بصلح و صفا راضی شده از یکطرف امیر خداداد
و امیر شیر حاجی و پهلوان حسین علی و خواجه وجیه الدین سمنانی بروضه متبرکه قدوه خاندان دودمان آخر الزمانی در آمدند و لوازم
عهد و پیمان در میان آوردند که مدة العمر نسبت بیکدیگر بیغش باشند و در مقام خلاف و نفاق نباشند ع کای تیغ جلال تیز از جنگ
و میرزا بابر از مصالحه امرا مبتهج و مسرور گشته زبان خجسته بیان بتعریف و تحسین ایشان بگشاد و هر یک از امرا علیحده بر رسم
پیشکشی خوان و جشنی ترتیب کرده پادشاه را ظرافت داد و چون دران اوقات حباب سلطنت مآب از ارتکاب شراب ناب
بود اکثر ایام ارباب ساز و گویندگان خوش آواز همراه داشته در خیرات مشهد سیر میفرمود در آن اثنا روزی در محلی که شاه
و موضع روح افزا فرود آمده بود ناگاه درویشی ژولیده مویی نیکو رویی نزدیک پادشاه و امرا بیفرا ز سنگی سپید آمده
بیدرنگی خواندن ترجیعی آغاز نمود و آن ترجیع بر شرح بیوفایی دنیا و عدم اعتبار عالم اشتمال داشت و ترجیع بند این دو بیت
این همه طمطراق کن فیکون ❊ ذره نیست پیش اهل جنون ❊ خواطر احسان و امرا از ملاحظه معانی آن ترجیع که در آن اثنا بیچاره درویش
بغایت محزون گردید و درویش بعد از اتمام آن شعر بدایت نظام از نظرها غایب شد چنانچه ملازمان آستان سلطنت
آشیان هر چند او را در کوه و دشت طلبیدند نیافتند و چون فصل زمستان بانجام رسید ایام بهجت و نشاط نقاب گشاد
پادشاه میرزا بابر در سیم ماه ربیع الآخر سنه ٨٦١ که ظهور آفتاب عالمتاب در حوت بود عازم الکاء رادکان گشت
و چند روز در آن موضع دلفروز بعیش و نوش پرداخته ناگاه ناخن شستشوی نیامده از بار عالیقدر استعمال او اهتمام بسیار بود بدولت
و ابتهاج بر ضمیر فیض پذیر ایشان آمده مشغول بعیش مراجعت فرمود و در روز وصول مضمون این بیت بر زبان آمد ❊ شعر ❊ تو به نه کردم و آمد بهار
ساقی تو به شکستم آمد و رفت ❊ بر زبان خجسته بیان گذرانیده خدام بارگاه سلطنت را به اسباب طرب و عیش و انبساط
مامور گردانید و جامهای بادۀ ارغوانی و اقداح راح ریحانی از دست گلعذاران سرو رفتار در کشید و در صباح شب شنبه
بیست و نهم ربیع الآخر در عین نشاط و کامرانی از جهار باغ مشهد در محفه نشسته سایق سیر فرمود و بعد از مراجعت بر سریر دولت
قرار گرفته ناگاه مزاج موفور الابتهاج سمت تغیر پذیرفت و بعضی از امرا اطبا رعصب کرده بر خواست و بحرم سرا در آمده
در حالتی که جهان روز روز حیاتش بسر آمد آفتاب اقبال سپهر اقبال از برج جاه و جلال بمغرب فنا غروب نمود
و مهر آسمان سلطنت و استقلال از اوج عزت و کمال بحضیض وبال نقل فرمود از مشاهدۀ آن حال امیر و وزیر و صغیر و کبیر
در ناله و افغان آمدند و سیلاب خون از فواره دیدها چون رود جیحون روان گردید و در آن روز سحاب بموافقت اصحاب

نوبت طوفان باران چنان گردانید ❊ بیت ❊ بر آمد ابری از دریای اندوه ❊ فرو بارید سیل از کوه تا کوه ❊ روز دیگر امرا عالی که
بتجهیز و تکفین پادشاه مغفرت قرین پرداختند و جسد مطهرش را بگنبدی که در جنب روضه رضویه علیه السلام
واقع است مدفون ساختند اطبا و انار الله برهانهم ساعتی از سموم سیکردند و اولیا قرائت اتفاق جوار امام هشتم
علیه السلام بریں معادلیل می آورد و جناب فضیلت شعار مولانا عبد القهار در تاریخ وفات آن پادشاه حمید خصال گوید
❊ بیت ❊ آفتاب ملک بابر خوان خانه ❊ کی چنان خورشید پنهان در غروب است ❊ در ربیع الثانی و فصل ربیع ❊ لاله سان از خون دل برست
❊ جمع را فتم جگر با حالت شید ❊ دیده از اشک و دامن پر ز درست ❊ این چه حالت و چه تاریخت گفت ❊ موت سلطان مؤید بابر است
و میرزا ابو القاسم بابر را غیر از شاه محمود فرزندی نبود و ذکر او بعد از تعداد اسامی اکابر آن زمان مسطور خواهد شد ان شاء الله تعالی
ذکر شمه از حال بعضی از مشایخ و افاضل که معاصر بودند با آن پادشاه باذل عادل از عظما علما مشایخ
کرام که در زمان دولت میرزا ابو القاسم بابر از جهان فانی بعالم جاودانی انتقال نمود یکی شیخ بهاء الدین عمر بود و شیخ
بهاء الدین عمر قدس سره خواهرزاده شیخ محمد شاه فراهی است و شیخ محمد شاه رحمة الله از جماعتی درویشی که تمام داشته
و در وقتی که از زاد او هر گاه بیمار که میرفته در منزل مسوجان تعجاق بقابض ارواح سپرده و شیخ بهاء الدین عمر در صغر سن مجذوب
گشته و آثار جذبه بر وی ظاهر بوده چنانچه پیوسته در وقت ادا نماز کسی را نزدیک خود میداشت تا او را بعدد رکعات صلوات
تنبیه می نموده و سلسله شیخ بهاء الدین عمر بشیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی می پیوسته و ظاهرا از وی تا شیخ علاء الدوله
مانند اویسی بر تقوی نشسته و شیخ بهاء الدین عمر در زمان خاقان والا گهر شاهرخ ❊ ❊ ❊ بعزیمت گذاردن حج اسلام و طواف
حضرت پیغمبر الانام علیه الصلوة و السلام از دار السلطنت هرات در حرکت آمد جمعی کثیر از اعیان زمان مانند مولانا شمس الدین محمد
اسد و مولانا سعد الدین کاشغری و خواجه زین الدین جامی و مولانا قطب الدین طیبی و مولانا شریف الدین عبد القهار و مولانا
تاج الدین حسن و مولانا سعد الدین فرج و خواجه شهاب الدین فرج وغیره در ملازمت شیخ بجانب حجاز روان گشتند و بشرف
طواف رکن و مقام و زیارت مرقد معطر سید پیغمبر علیه السلام مشرف شده مراجعت نمودند جناب افضل الانامی مولانا
نور الدین عبد الرحمن جامی در نفحات از مولانا سعد الدین کاشغری نقل کرده که گفت شیخ بهاء الدین عمر را بار دیگر در حینی که از حج
و او چون پیام الدهر بود اصحاب جمیع از مذکور تکلیف افطار میکردند قبول نمینمودند ناگاه جماعتی از اهل غیب دیدم که
بجانب محفه شیخ رفتند و چون بدر محفه رسیدند بنزدیک نشستند من آن قضیه با وی گفتم فرمود که قطب بود و اصحاب
وی در آن وقت که بدر محفه آمده بود و من پای دراز کرده بودم از آن جهت زود برفتند و بعد از آنکه من پای خود را گرد کردم
مراجعت نموده پیش من آمدند و فاتحه خواندند و شیخ بهاء الدین در هفدهم ماه ربیع الاول سنه ٨٥٧ در جغاره از بلوکات
دار السلطنت هرات وفات یافت و میرزا ابو القاسم بابر همان روز که این خبر شنود و تعزیه مذکور در رفته ولد انجناب
شیخ نور الدین محمد را پرسش فرمود و پیشتر از بر داشتن جنازه دعا گفته بخیابان هرات شتافت و توقف نمود تا

نعش شیخ را بدانجا رسانیدند انگاه آن پادشاه عالیجاه از باره کوه پیکر فرود آمده نعش را بر دوش گرفت و در صحرای عیدگاه
بموجب وصیت شیخ و اتفاق اشراف آفاق جد اعلی مسود اوراق سید برهان الدین خاوندشاه پیش رفته بر جنازه
شیخ نماز گذارده مدفن شیخ بهاء الدین عمر در جانب شمال عیدگاه دار السلطنت هراة است و میرزا ابو القاسم بابر
بر سر آن مزار عمارتی عالی طرح انداخته با تمام رسانید و هم در ماه مذکور قاضی قضاة الاسلام یعنی جناب علاء الانامی قاضی
قطب الدین محمد الامامی بجهان جاودانی انتقال فرمود و مولانا شرف الدین عبد القهار در تاریخ فوتش این قطعه نظم نموده شعر
پناه شریعت سر قاضیان ۞ محمد بقوم امامی امام ۞ ده و دو ز ماه وفات نبی ۞ ز دار القضا شد بدار السلام ۞ بجای نبی بود و تاریخ اوست
وفات النبی علیه الصلوة والسلام مولانا سعد الدین کاشغری در اوایل حال بتحصیل علوم مشغول میبود و الفرک(؟) متداوله را مطالعه مینمود
و با آخر سلوک راه زهد و تقوی پرداخته شعشعه لوامع معرفت باطن فرخنده مبانیش را روشن گردانیده و بر سجادهٔ ارشاد
نشسته بسیاری از سالکان را برتبه ولایت رسانیده و در مطلع السعدین مسطور است که در اوایل جمادی الاخری سنه 860 مولانا سعد الدین
مرض شدید صاحب فراش گشت و در غلیان حرض و شدت ضعف واقعه بر زبانش گذشت مضمون آنکه مرا میان بودن
و رفتن مخیر ساختند من بنابر آنکه اطفال صغیر داشتم بودن اختیار کردم و جناب مولوی بعد از اظهار این سخن بهبود و روز
الاربعاء السادس من شهر المذکور وفات یافت و در سر خیابان مدفون شد رحمة الله علیه مولانا محمد عرب در مطلع
السعدین مذکور است که مولانا شمس الدین محمد عرب مردی درویش وش پسندیده اخلاق بود و دامن همت خود را از
دنیویه که منتهی آلود و اما ریاست دوست میداشت و چون میرزا بابر بوی التفات نمیکرد پیوسته بختان فرزند نقش
محبت میرزا علاء الدوله بر صحیفه خاطر مردم می نگاشت بلکه خلایق را بسلطنت او دعوت مینمود و از متابعت میرزا بابر
منع میفرمود و در سنه 853 سید عبد الله نامی از جانب سیستان و رشیوه سپاهیان بدار السلطنت هراة رسیده با
جناب مولوی در هواداری میرزا علاء الدوله همداستان گردید مقارن آن حال داروغگان هراة شخصی را گرفته پیش میرزا
بابر آوردند که بطریق تجسس از نزد میرزا علاء الدوله آمده بود و بخدمت سید عبد الله و مولانا محمد عرب مکاتیب آورده
بنابران میرزا بابر سید را بانه خود در سیاست داد و جناب مولوی را بسیستان گسیل کرد و جاسوس را بکشت و مولانا محمد در
سیستان متوجه عالم آخرت گشت این بیت از منظومات اوست بیت کسی محرم شه بحر شناخت ۞ ز احوال شهنشه آگاه نیست
قاضی عبد الوهاب مشهدی از اصناف فضایل و کمالات محظوظ و بهره ور بود و در فن نظم و انشاء ید بیضا مینمود و گویند نوبتی
یکی از ظرفا را در صفت مغلوبه مستوی این عبارت بخاطر رسید که مرادی دارم بعرض قاضی رساند آنجناب اندک تأمل کرده
همان صفت جواب داد که راید یا رب از مؤلفات قاضی عبد الوهاب و صبایا خواجه نظام الملک طوسی که باسم
خواجه پیر احمد خوافی در سلک تحریر کشیده مشهور است و نصایح سودمند و حکایات دلپسند نیز در آن نسخهٔ شریفه مسطور
و این قطعه در مدح خواجه وجیه الدین اسمعیل سمنانی که از سایر وزرای میرزا بابر اعتبار و اختیار بیشتر داشت از نتایج طبع آن

فاضل

فاضل بلاغت شعار است که بیت وزیری که از رای مسندش زیبد که هر روزی ۞ فضای صحن دیوانش شود خورشید عالیجاه ۞ الا مقدار ارادتمند مولیش
و اند فلک سازد ۞ ز ماه چهار ده زین سمندش را نعل بگاه ۞ مدار مملکت دارای دوران آصف ثانی ۞ وجیه الملک اسمعیل بن محمود مالیجاه ۞
مولانا جلال الدین ابو یزید پورانی باداء وظایف طاعات و روایت عبادات قیام و اقدام مینمود و بواسطه رعایت احکام
شریعت و متابعت سنت حضرت رسالت علیه السلم والتحیه بمقامات بلند ترقی نموده در کفایت مهام فرق انام
لوازم سعی و اهتمام مرعی داشتی و هر کس از اهل اعتبار در آن باب رجوع باستی کرد بنفس خود با و ملاقات نمودی
و نقش خیر خواهی بر لوح ضمیرش نگاشتی و همواره خوان ضیافت گسترده بودی بجهت آینده و رونده طعامهای لذیذ ترتیب
نمودی در نفحات مسطور است که مولانا جلال الدین ابو یزید را بحسب ظاهر پیری نبوده همانا اویسی بوده است و میگفته است
که هرگاه مشکلی پیش می آید آنرا بی واسطه بروحانیت حضرت رسالت علیه السلم والتحیه عرض میکنم تا آن مشکل آسان میشود
و وفاتش در شب دوشنبه دهم ذی قعده سنه 862 اتفاق افتاد و در قریه پوران مدفون گشت و پادشاه پاک اعتقاد السلطان
و الخاقان ابو الغازی سلطان حسین میرزا در ایام دولت خود بر سر مزارش عمارتی عالی بنا نمود و اوقات حیات مولانا زیاده
از نود سال تجاوز نمود خواجه شمس الدین محمد کوسوی از اولاد شیخ الاسلام احمد الجامی النامقی بود و بتوفیق الهی علوم
ظاهری و باطنی کسب نموده و اگرچه در ذکر جهر تقلید شیخ زین الدین خوافی میکرد اما بصحبت شیخ بهاء الدین عمر بسیار رفته نسبت
بآنجناب لوازم کمال اخلاص و ارادت بجای آورده و در مسجد جامع دار السلطنت هراة بوعظ و نصیحت خلایق مشغول میبود
و بر سر منبر در بیان حقایق آیات کلام الهی و دقایق احادیث حضرت رسالت پناهی زبان میگشود و مولانا سعد الدین
کاشغری و مولانا شمس الدین محمد کوسوی و مولانا جلال الدین ابو یزید پورانی بمجلس وعظ وی میرفتند و آنچه از وی می شنیدند
تعریف و تحسین مقابل میگردانیدند در نفحات مسطور است که سلطان سعید سلطان ابو سعید در جمعه اول از ایام سلطنت
خود بوعظ خواجه شمس الدین محمد تشریف برد و در اثنای آنکه آنجناب سخن میگفت یکی از حاضران نعره زد و سلطان
سعید از آن بانگ بی هنگام متغیر گشته خواجه محمد روی بپادشاه آورد و گفت که ما هنوز بمجنبان سخنی که موجب وجد و حال شود نگفته ایم
ظاهرا دل این عزیز از جای دیگر پر است وفات آنجناب در چاشتگاه روز شنبه بیست و ششم جمادی الاولی سنه ثلث
و ستین و ثمانمائه روی نمود و یکی از فضلا این قطعه در تاریخ آن واقعه نظم فرمود قطعه شیخ اکمل قدوة اکمل که بود ۞
اهل صورت را بمعنی رهنمون ۞ خواجه شمس الدین محمد کز غمش ۞ آسمان پوشید دلق نیلگون ۞ ساخت جا در ساحت قدس قدم ۞
خیمه زد از خطهٔ امکان برون ۞ چرخ دون از پایه قدرش بود ۞ سال تاریخش بپرس از چرخ دون مولانا شمس الدین محمد اسد
بخوش طبعی و حدت ذهن در میان افاضل علما شهرت تمام داشت و در اوایل حال چند گاه بکسب علوم پرداخته بالاخره
همت بتحصیل درجات اخروی گماشت با شیخ بهاء الدین عمر و شیخ زین الدین خوافی و مولانا سعد الدین کاشغری مصاحبت
مینمود و در شب جمعه غرهٔ رمضان سنه اربع و ستین و ثمانمائه از عالم انتقال فرمود و قبرش در گازرگاه در پایان پای مقرب

حضرت باری خواجه عبد الله انصاری واقع است **شیخ آذری اسفراینی** از مشاهیر شعرا زمان بود و در سن کهولت
بسلوک طریق درویشان مایل شده از اسفراین بحجاز شتافت و بعد از گذاردن حج اسلام و طواف مرقد معطر
الامام علیه الصلوة والسلام عنان عزیمت بطرف هندوستان تافت سلاطین آن دیار جناب شیخ را رعایت
بسیار نمودند و طریق احترام مسلوک داشته انعام و احسان فراوان فرمودند مع ذلک شیخ آذری بمقتضی حدیث حب
الوطن توطن در ان ولایت اباء کرد و این بیت در سلک نظم آورد **بیت** من ترک هند و خیمه جیبال کرده ام
باد بروت جوهر یکیو نمیخرم و از انجا باسفراین شتافته باداء طاعات و عبادات مشغول گردید و وفاتش در سنه ست
وستین وثمانمایه واقع بود و لفظ خسرو بحساب جمل از تاریخ آن سال اخبار نمود و کتاب عجایب الدنیا و جواهر الاسرار از مصنفات
شیخ آذری است و دیوان اشعار بلاغت آثارش در میان ابناء روزگار اشتهار دارد و هم در سال مذکور **مولانا طوطی**
که در سلک شعراء مشهور انتظام داشت قفس قالب که از ریاض قدس پرواز نمود و مولانا طوطی ترشیزی الاصل بود و میرزا
بنت باو التفات و عنایات بسیار مینمود و این مطلع از نتایج طبع نقاد اوست **بیت** جهان که چهره نشست طاق و خانه دو در است
زجار ارکان ساطش فغان الحذر است و مولانا طوطی در اوان جوانی بجهان جاودانی نقل فرمود و مقرب حضرت سلطانی
امیر علیشیر جهت ضبط تاریخ وفاتش این قطعه نظم کرده **بیت** فصیح زمان طوطی آن شاه کرد که بودش زبکر معانی [illegible]
چو طوطی بدیت این جهان طوطی بود که تاریخ شد فوت او را طوطی **سید غیاث الدین فضل الله راد کابلی**
بوفور فضل و محاسن فضایل از اولاد و اماثل ممتاز و مستثنی بود و بلطافت طبع و طلاقت لسان سر آمد افاضل دوران
مینمود و خطوط را در غایت خوبی نوشتی و پیوسته بمزید انعام و الطاف سلاطین و حکام مفتخر و سرافراز گشتی و وفاتش
در روز یکشنبه بیست و دوم جمادی الاولی سنه [illegible] در هراة روی نمود و بگورستان مصرح در جوار امیر حسینی مدفون شد
امیر اسلم غزالی از اولاد حجة الاسلام محمد غزالی در علم طب و حکمت مهارت کامل حاصل نموده کاهی بنظم اشعار مشغول
مینمود و در قصاید کمال فصاحت و بلاغت بجای می آورد و در مجالس انتخاب مطلع راست که غایت قدر میر اسلام
در نظم ابیات از آن قصیده او که در جواب این بیت حکیم انوری **مصرع** چون مراد خویش را با فلک دیدم قیاس
گفته معلوم میتوان نمود و آن قصیده مشتملست بر مدح میرزا علاء الدوله و مطلعش اینست **مطلع** شاه و اجلال رای ملک او بنمود لباس
ملک را جلال از جلال او کند مجد التماس و میر اسلام در زمان حکومت امرا هزاراسبی در بلخ مقیم بود و بعد از ان در ایام سلطان
ابوسعید میرزا از عالم انتقال فرمود **مولانا سیمی** از انواع فضایل مثل تجوید و معما و انشا و خط بهره تمام داشت و در یک روز
دو هزار بیت نظم کرده بنوشت بنا بر ان این بیت را در نگین انگشتری خود نگاشت **بیت** یک روز بمدح شاه پاکیزه سرشت
سیمی دو هزار بیت گفت و بنوشت و مولانا سیمی نیشابوری الاصل بود و بواسطه علت جوع طعام بسیار میل مینمود
این حکایت مشهورست و بر السنه و افواه مذکور که نوبتی شخصی در مجلسی گفت که مولانا سیمی بیست من خرما می تواند خورد

و دیگری از ضعیف استبعاد کرد و با هم بمبلغی گرو بستند و بیست من خرما برداشته بخدمت مولوی شتافتند اتفاقا
دران روز مولانا را ضعفی بود و تکیه داشت مع ذلک چون سبب آمدن آن دو عزیز را معلوم کرد گفت خرما را از دکه
بقال [illegible] تا بجا میرسد و چون بموجب فرموده عمل نمودند دست از زیر بالاپوش بیرون می آورد
و یک یک خرما بر میگرفت و میخورد تا هیچ نماند آنگاه از آن دو کس پرسید که با دانه شرط بسته بودید یا بی دانه گفتند
که خرما را هیچکس با دانه نمیخورد گفت من همه را با دانه خوردم تا اختلاف در میان تمامیده نشود **درویش بابا علی دوست محمد دانی**
درویشی پاکیزه روزگار لطیف گفتار بود و هم در این زمستان که میرزا ابوالقاسم بابر در مشهد مقدس قشلاق نمود از سبزوار
بخدمت پادشاه کامکار شتافت و التفات و عنایت بسیار یافت **درویش منصور سبزواری** بصفت
تقوی و پرهیزکاری اتصاف داشت و در غایت ریاضت اوقات گذرانیده پیوسته نقش فضایل و کمالات
بر صحیفه خاطر می نگاشت و در فن عروض و صنایع شاگرد مولانا یحیی سیبک بود و در علم تصوف بخدمت حافظ علی جامی درست مینمود
و در علم عروض رساله تالیف کرده و در جواب قصیده مصنوع خواجه سلمان شرایط اهتمام بجای می آورد و مطلع آن
قصیده درویش اینست که **بیت** بس دویدم در هوای وصل یار و کس ندیدم آشنایی اهل کار و از جمله منظومات
درویش منصور این رباعی نیز مشهورست **رباعی** موجود بجود ذره نتوان کرد با حدیث نیک و بد نتوان کرد
ایجاد جوی قبول ممکن نبود آن را که قبول کرد رد نتوان کرد **ذکر سلطنت میرزا شاه محمود و آنچه در ایام دولتش روی نمود**
در همان روز که آفتاب زندگانی میرزا ابوالقاسم بابر بمغرب فنا غروب کرد امرا و ارکان دولت میرزا شاه محمود را که
یازده ساله بود بر سریر جهانبانی نشاندند و امیر حسین علی توجه بلده هراة گشته برادر بزرگترش امیر شیخ ابوسعید
حسب بعضی از مصالح مملکت بطرف سرخس رفت و شیخ زاده پیر قوام که بعالی منصب صدارت سرافراز بود
بمصلحت استدعاء میرزا معز الدین سنجر را بمروشاهجان رفت و میرزا شاه محمود بعد از هیجده روز از فوت پدر بجانب
هراة نهضت فرمود و در اثنای راه شیخ زاده از مرو رسیده بعرض رسانید که میرزا سنجر داعیه سرکشی دارد و سر بحلقه
مطاوعت در نمی آورد و از هراة نیز قاصد امیر حسین علی آمده عرضه داشت نمود که روزی که خبر واقعه محنت اندوز
پادشاه مرحوم بشهر رسید میر حسب داروغه از محافظت میرزا ابراهیم غافل گشته و شاهزاده از محبس بیرون جسته
بخانه احمد ترخان رفته و باتفاق جناب امارت پناهی بدامن کوه مختار شتافته و چون خبر توجه موکب عالی را از مشهد
شنیده یکبار آب بر غاربغار امیده و لشکر فراوان بروی جمع گردیده **القصه** استماع این اخبار موجب دغدغه خاطر صغار
وکبار گشت و میرزا شاه محمود در طی مسافت سرعت نمود و بیست و ششم جمادی الاولی در باغ مختار نزول اجلال سادات
و قضاة و اصول و اعیان علاء از مشتاقته مراسم پرسش غرا تقدیم رسانیدند و داغ آن مصیبت عالم سوز را تازه گردانیدند
و میرزا شاه محمود از باغ مختار بباغ زاغان شتافت و هم در ان ایام امیر شیخ ابوسعید از طرف سرخس رسیده

نایرهٔ ظلم و عدوان بر وجنات حال هرویان تافت تعیین این مقال آنکه امیر شیخ ابوسعید که شعار نفس وی بدی
موصوف بود و از سایر امرا بابهی بیشتر حشمت و مکنت ممتاز و مستثنی مینمود بعد از آنکه از ترس بهراة رسید
جهت مهمی چند در مصلحت چنان دید که بسم سرشمار مبلغی کلی از متوطنان آن دیار بستانند و تحصیلداران آن گروه تعیینات
نوشتند و یک قسم محصلی ملازمان امیر شیخ ابوسعید و قسمی دیگر با خدام نوکران امیر شیر حاجی مقرر شد و در هفتم جمادی الآخر
محصلان خیاط در گرفتن کردند و در عوض دو سه روز آنچه جمع داشتند بحصول پیوست مقارن آن حال خواجه کلان برکش
و خواجه علی امیر خواجه در دیوان میرزا شاه محمود مهر زدند و این دو وزیر شر آغاز کفایت کرده اولا محصولات موقوفات را
تمام متصرف شدند و تا آنچه برسم سرشمار گرفته بودند همه بیاری رانده و بیارجع نمودند و تحصیلات در قلم آوردند و محصلان
غلاظ شداد و رعایا بیچاره را گرفته ببستند و هرچه تمامتر زر طلبیدند و چون سرانجام آن وجه متعذر گشت مردم [illegible] بودند و جانها از دو دعا [illegible]
و نایرهٔ تعدی در خانها افتاد و علامت غوغای اکبر ظاهر شد صورت امنیت مانند عنقا روی در پردهٔ اختفا کشید و صفت
رفاهیت چون حل کیمیا و رواج کار فضلا ناپدید گردید بسیاری از فقرا ترک اهل و عیال گفته منهزم گشتند و خلقی کثیر در زیر
شکنجه [illegible] شده و از سوختن جان در گذشتند و عورات مستورات سرهای [illegible] برداده و بسر دیوان شتافتند و زبان بجز
وزاری و دادخواهی گشودند و شیخ ابوسعید فی ما بین انزوا و دو فغان آن بیچارگان اصلا التفات نکرده اما هم دران ایام برطبق کلام
معجز نظام ام من یجیب المضطر اذا دعاه غلغله [illegible] پادشاه عطا بخش دستگیری درماندگان کرده داد مظلومان داده
گرد از وجود میشوم امیر شیخ ابوسعید برآورد و شرح این واقعه آنکه امیر شیر حاجی بر دفع شر شیخ ابوسعید همت کمر بسته
در بیست و یکم جمادی الاخری میرزا شاه محمود را از هرون شهر برد و فرمود تا منادی کردند که از وجه سرشمار هیچ آفریده یک دینار
طلبی نشود و هرچه داده باشند باز ستانند و نوکران شیخ ابوسعید را هرجا یابند غارت کنند لاجرم سالکان طریق ظلم
وستم پای در وادی فرار نهادند و سایر امرا با امیر شیر حاجی متفق گشته آن شب پاس داشتند و روز دیگر امیر شیخ ابوسعید
که در بیرون شهر بود بموافقت برادر خود امیر حسن علی عنان گریز بطرف کنار آب مرغاب انعطاف داد و امیر حاجی شیخ
بسیاری از امرا و لشکریان و رعایا و بازاریان از شهر بیرون آمده سر در پی او نهادند و در صحرای بادغیسان کوه متاره و تغنوز رباط
واسطه امیر شیخ ابوسعید رسیده و نایرهٔ محاربه [illegible] گردید [illegible] شیخ ابوسعید از ضرب شمشیر آتش
فشان سوخته یکی از شاعران امیر شیر حاجی سرش را از بدن جدا گردانید و بیرون آورده عبرة للناظرین پای تخت
و برادر و نوکران آن بد اختر [illegible] ثمره و سلک جمعیت ایشان از هم گسیخت مصراع عاقبت ظلم این چنین باشد مدام
در اثنای این احوال و کلال این اموال خبر این متواتر شد که از رسام تمام در ظل اعلام ظفر انجام میرزا ابراهیم بوقوع پیوسته
و شاهزاده باتفاق امرا و نوکران بعد از عالی نهضت بر تسخیر دار السلطنه هراة آورده بنابران امیر شیر حاجی و امیر نظام الدین احمد
و فیروزشاه و پهلوان حسین دیوانه و امرای ترخانی طریق مشورت سلوک داشته خاطر بر آن قرار دادند که نوعی سازند که میان

میرزا شاه محمود و میرزا ابراهیم قواعد مصالحه تمهید یابد تا انوار فراغت و رفاهیت بر ساحت احوال ممالک خراسان تابد
و باستصواب مهد علیا گوهرشاد آغا ترکان شاه را که در سلک نوکران عتبه آن عفیفه انتظام داشت جهت تمشیت
آن مهم باردوی میرزا ابراهیم فرستادند اما قبل از مراجعت ترکان شاه زمرهٔ از مردم فتنه جوی خاطر نشان امیر شیر حاجی
کردند که حضرت مهد علیا بمیرزا علاء الدوله و فرزند او میرزا سلطان ابراهیم چون فروغ آفتاب عالمتاب بر جهانیان
روشن است و فور اخلاص و نیکخواهی امرای ترخانی نسبت با حضرت عظمی امری مقرر و متعین لاجرم تدبیری میباید اندیشید که سررشتهٔ
اختیار از قبضه اقتدار بیرون نرود بنابران امیر شیر حاجی از روی بازی زمانه متوهم شده باتفاق پهلوان حسین دیوانه قتل امرای ترخانی
پیش نهاد همت ساخت و روزی ببهانه جانشی ایشان را بکومشک باغ طلبید و چون مجلس منعقد شد امیر احمد فیروزشاه
بنور فراست دانست که حال چیست و ببهانه خود را از باغ بیرون انداخته متوجه تون گشت زیرا که برادرش امیر سلطان حسین
حاکم آن ولایت بود و همان لحظه نوکران امیر شیر حاجی و پهلوان حسین تیغ بیدریغ در ترخانیان بستند و امیر اویس کاردی در
دست داشت و [illegible] بلطایف الحیل خود را بامیر شیر حاجی رسانیده کاردی بر شکمش زد و امیر شیر حاجی بر زمین افتاد
ملازمان او ویس ترخان را با برادرش یوسف ترخان و خسرو ترخان همان ساعت بقتل رسانیدند و پهلوان حسین دیوانه محمد ترخان را با آنکه
پناه بوی برده بود قتل نمود و همان روز بطرف خاف که سیورغال او بود در حرکت آمد و در اثنای راه با امیر احمد فیروزشاه دوچار
خورده قبل از سلام و کلام آن دو سردار تیغ انتقام از نیام بیرون کشیده در هم بستند و پهلوان حسین بخاک شده امیر احمد فیروز
شاه که بمکارم اخلاق اتصاف داشت شربت شهادت چشید و امیر محمد غیاث الدین ترخان و مولانا احمد سیاول از آن فتنه
جان بکنار کشیده در لب آب مرغاب خود را بمیرزا سلطان ابراهیم رسانیدند و آنچه دیده بودند معروض گردانیدند و امیر شیر حاجی
چون مرتکب این چنین امری خطیر گردید میرزا شاه محمود را از باغ زاغان بشهر در آورده بحصار اختیار الدین منزل گزید و مهد علیا
گوهرشاد آغا را فرموده در مدرسه حضرت خاقان سعید که در برابر آن قلعه است ساکن کرد و بعد از چند روزی که جراحت شکم
امیر شیر حاجی التیام یافت خبر رسید که میرزا ابراهیم با غلبه و انبوه تمام عزم رزم جزم فرموده متوجه دار السلطنه هراة است
بنابران امیر شیر حاجی میرزا شاه محمود را بباغ مختار برده و هراة از وجود امرا و ارکان دولت بابری عاری ماند و قاضی قطب الدین
احمد الامامی باستصواب مهد علیا گوهرشاد آغا قلعه و شهر را مضبوط ساخت و مستحفظان بر دروازها گماشت و فرمود تا منادی
کردند که هیچ آفریده دست تطاول بجانب رعایا دراز نکند و پای از حد خود فراتر ننهد مصراع تا به بینیم کز پس پرده چه خواهد بودن

ذکر جلوس میرزا ابراهیم بر سریر پادشاهی و مغلوب شدن میرزا شاه محمود و تفصیل این احوال

چون مشیت حضرت احدیت عز علا سلطانه مقتضی آن شد که بر طبق کلمه کریمه ولقد آتینا ابراهیم رشده روزی چند قامت
قابلیت میرزا سلطان ابراهیم بخلعت رشد و شاه و آرایش یابد و چهرهٔ توانائی [illegible] از مطلع [illegible] ابراهیم خلیلی
بر وجنات احوالش تابد بواسطهٔ محن مذکوره و فتن مذکوره در کنار آب مرغاب پادشاهی [illegible] در ظل لوای جهانگشای

آن خسرو صایب رای جمع آمدند لاجرم بی‌پیرایه فتح و ظفر امیدوار گشته متوجه دارالسلطنت هراة شد و بعد از طی
منازل و قطع مراحل صباح شنبه هشتم ماه رجب سنه مذکوره نزدیک بباغ مختار رسید و میرزا شاه محمود این خبر شنیده عنان
اختیار از دست داد و روی بطرف مشهد آورده قدم در وادی فرار نهاد و امیر شیر حاجی بصوب قلعه تیره تور روان گشت
و اقضی القضاة احمد بیت السلطنت باب باز او بنوشت در منتصف النهار همان روز میرزا سلطان ابراهیم در باغ مختار
نزول نمود و جمعی کثیر از امرا و اوشاق را بازیادتی تکامیشی اعدا روان فرموده زمره از آن طایفه که از عقب میرزا شاه محمود رفتند ملک
قاسم ولد اسکندر قرا یوسف و دولت کلدی طغایی و قراماس ترکان و حاجی خلیل و برادرش حاجی عبدالله را دستگیر
کردند و امیرزاده ابراهیم بردند و ملک قاسم و قراماس شفاعت محمد علیا کوکلتاش و آغا خلاص شده سایر نام بردگان بقتل رسید
و فرقه که امیر شیر حاجی را تعاقب نمودند باو رسیده دست تیغ و سنان بازیده غالب گشتند و امیر شیر حاجی زخم خورده از
معرکه بیرون رفت و بحصار تیره تور در آمد و میرزا سلطان ابراهیم بعد از آن فتوحات حضرت واهب العطایا را
شکر گفته ابواب انعام و احسان بر روی طبقات انسان برگشاد و قدم بر سریر سلطنت آبا و اجداد خود نهاده یکی از فضلا
این رباعی در سلک نظم انتظام داد رباعی شاهی که بعدل دست... ملک است چون دولت و بخت یار ملک است نشست چو بر سریر
تاریخ جلوس بر سریر ملک است و میرزا سلطان ابراهیم همت عالی نهمت بنظم امور دولت و تنسیق مهام مملکت
گماشته منصب وزارت را بخواجه شمس الدین محمد بخاری و خواجه محمد سعدالدین عنایت نمود و داروغگی شهر را بامیر
... که از خاصه مخصوصان میرزا علاء الدوله بود تفویض نمود و بعد از استخلاص زر شد لشکر و مال وجهات او در تاریخ
اواسط شعبان سنه مذکوره بعزم رزم میرزا شاه محمود روی بصوب مشهد آورد و قلعه اختیار الدین را بمولانا احمد یساول
که اعتماد کل بر جانب او داشت سپرد و از آن جانب میرزا شاه محمود در مشهد مقدس جنود نامعدود جمع ساخته عنان مراجعت
بصوب دارالسلطنت هراة انعطاف داد و میرزا سلطان ابراهیم متوجه خصم گشته دل بر مقابله و مقاتله نهاد و شب
از تلاقی فریقین خواجه وجیه الدین سمنانی که سالها وزارت میرزا بایسنغر و میرزا علاء الدوله و میرزا ابوالقاسم بابر کرده بود
از پیش شاه محمود گریخته بمیرزا سلطان ابراهیم پیوست و مقید و مواخذ شده در ولایت فوشنج رخت سفر آخرت
بربست و ایضاً میر رجب که در زمان میرزا بابر داروغه هراة بود و مذکور میرزا سلطان ابراهیم محبوس میداشت بواسطه
تقصیری که در آن فرصت نموده بود حکم غریب بعالم جاودانی برافراشت القصه در میان رباط شاه ملک و قصبه کوسویه
آن دو شاهزاده رزم جوی بهم رسیده جنود نیز صفوف برآراستند و افواج لشکر مانند بحر اخضر در جوش و خروش آمده
با تیغ و سنان در فضای میدان تاختند و نخست بار میرزا شاه محمود غالب گشته میمنه و میسره مخالف را از جا بردند و خاصه
الامرا امیر احمد خان با پردلان قول متوجه دشمنان شده کمال شجاعت و بهادری بظهور رسانیدند و میرزا ابراهیم شکر مواهب
الهی بجای آورد و غنیمت بسیار گرفته دشمنان را انکاشتی کرد از غرایب آنکه روز دوشنبه بیست و هفتم شعبان

چاشتگاه

چاشتگاه خبر بدارالسلطنت هراة رسید که میرزا شاه محمود به فتح و نصرت مخصوص گردید و بعد از لحظه جمعی دیگر آمده
گفتند که میرزا ابراهیم بمیدان پیکار ظفر اختصاص یافت و میرزا شاه محمود بوادی فرار شتافت و بوقت نصف النهار همین روز
ایلچی میرزا سلطان ابوسعید تشریف آورد و مکتوبات بنام اکابر و اشراف ظاهر کرد مضمون آنکه فردا صباح بنور موکب همایون در باغ
زاغان نزول اجلال خواهد نمود و بیست هشت پادشاهانه ابواب عدل و احسان بر روی روزگار طبقات جهان خواهد گشود

گفتار در بیان وصول میرزا سلطان ابوسعید بدارالسلطنت هراة و ذکر بعضی از وقایع و حالات

سلطان سعید از بدایت جلوس بر تخت سمرقند بهوای سلطنت بلند همواره نقش تسخیر مملکت خراسان بل سایر ممالک
ایران بر لوح خاطر عاطر می نگاشت و بعد از شنیدن خبر فوت میرزا ابوالقاسم بابر داعیه همت ازدیاد پذیرفت و در این اثنا
حاکم بلخ امیر شیخ حاجی قاصدی بدرگاه آن پادشاه جهان فرستاد و عرضه داشت کرد که عرصه خراسان از وجود سلطانی نامدار
خالی است اگر رایات ظفر آیات بدان جانب نهضت فرماید صورت نصرت در آینه مراد جلوه خواهد نمود و بنده بلوازم
خدمت بر میان بسته در ملازمت موکب همایون خواهد بود لاجرم سلطان سعید با سپاهی عنان فتح و تایید از آب
آمویه عبور کرده بسرعت برق و باد روی توجه بدارالسلطنت هراة آورد و در روز دوشنبه بیست و پنجم شعبان به
قریه سالقسلمان رسید و قبه خیمه و بارگاه باوج مهر و ماه برافراشت و طالب ملاقات اکابر هراة گردید آنجماعت بتقدیم
استقبال پادشاه شتافتند و در مقدم سال را استقبال نمودند و شرایط نیاز و نثار بتقدیم رسانیده زبان بدعا و ثنا گشودند و
کوتوال قلعه اختیار الدین مولانا احمد یساول و داروغه هراة قراسیاه در تحت میخواستند که شهر را مضبوط دارند و عاقبت
بسبب اضطرار از سر آن کار درگذشته همت بر محافظت قلعه مقصور ساختند و روز دیگر که جمشید خورشید از در
دروازه افق شهرستان آسمان در آمده قدم بر اورنگ فیروزه رنگ نهاد سلطان سعید از دروازه قبچاق بدارالسلطنة
هراة خرامیده و باغ ... شهر را بیمن مقدم همایون زیب و زینت داد و بر تخت سلطنت و جهانبانی بر آمده و بشارت امن
و امان بگوش طوایف انسان رسانید و بتمهید بساط عدل و رعیت پروری اشارت کرده رسوم ظلم و ستمکاری مرتفع
گردانید و همان روز جمعی از معتبران نزد مولانا احمد یساول فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت نمود و وعده عنایت
و رعایت بی‌غایت فرمود و مولانا جواب داد که این خانه را ولی نعمت من بمن سپرده و در محافظت شرایط مبالغه بجای
آورده محالست که کفران نعمت جایز دارم و سالک طریق خیانت گشته قلعه را بغیری سپارم و اگر فی المثل از آسمان سنگ
و تیر بارد و از زمین نیزه و شمشیر بروید روی ... در او نخواهم داد و ابواب حصار بر روی خصم نخواهم گشاد
و سلطان سعید از شنیدن این جواب غضبناک شده روز دیگر از شهر بیرون رفت و با محمد علیا کوکلتاش و آغا ملاقات
فرمود و باغ زاغان را محل اقامت ساخت و اعلام اهتمام بفتح قلعه اختیار الدین برافراخت و خواجه شمس الدین محمد
وزیر و جمعی دیگر از استادکاران بایسر سلطنت مصیر آغاز محاصره و محاربه نموده بقدر مقدور بلوازم کوشش و خون

پرسش بتقدیم رسانید اما چون آن حصار از کمال استواری نسبت قلعه سپهر دوار داشت و دران زمان بمردان کار
و اسباب و ادوات حصارداری مشحون بود و فایده بر اشتغال نایره حرب و قتال مترتب نگشت مولانا آسمی
هیچ وجه از مقام مدافعه و مقاتله در نگذشت دراین اثنا جمعی از شیروان فتنه انگیز بعرض سلطان سعید رسانیدند که معتمدان
میرزا سلطان ابراهیم پیوسته بعتبه علیه مهد علیا گوهرشاد آغا می آیند و اخبار تحقیق نموده بازمیگردند و ایضا ایلچی که از نزد
سلطان سعید جهت آوردن امیر شیر حاجی بقلعه نیره تو رفته بود باز آمده عرض نمود که امیر شیر حاجی را ایلچی مذکور با وجود قتل امرا از جانب
ما دام که گوهرشاد آغا در سلک احیا انتظام داشته باشد من بملازمت نمی توانم رسیدن بنابراین در دو مقدمه میرزا سلطان
ابوسعید در نهم ماه مبارک رمضان تقبل الله آن ملکه قیس زمان فرمان داد و این واقعه شنیعه خالی بود که بر دیده دولت
آن پادشاه ستوده خصال ظهور نمود و گوهرشاد آغا بصفت عفت و لطف اتصاف داشت و همواره همت
عالی نهمت بر تعمیر بقاع خیر و انشاء مبرات میگماشت از آثار او در شمال دارالسلطنت هراة مدرسه و مسجد جامعی است
در غایت زیب و زینت و در مشهد مقدس رضویه نیز مسجد جمعه در کمال تکلف ساخته و مستغلات خوب و اسباب
مرغوب برین بقاع وقف نموده تقبل الله تعالی منها القصه بعد از حادثه مهد مغفرت شعار امیر شیر حاجی از قلعه نیره تو را
ملکی از معتمدان خود سپرده بدارالسلطنت هراة شتافت و شرف ملازمت سلطان سعید دریافت و هم دران
ایام دران حصار امری در غایت مراتب روی نمود کیفیت واقعه آنکه شخصی مجهول بر ابام روزی بخانه دیگر گوسفندی
چند به رعلعه برده الفت و شنود نموده التماس کرد که شب انجا باشد و ملتمس مبذول افتاده به نیره تو در آمده و چون پاسی
از شب گذشت کمندی که همراه داشت جمعی از یاران خود را بدیوار قلعه بالا کشیده و باتفاق ایشان تیغ جرات
آخته مانند بلای ناگهان بر سر کوتوال رفت و آن بیچاره بیچاره زخم خورده بتدبیر حیله فرار کرد و برج قلعه را مضبوط ساخته نام پهلوان
بر آورد و سلطان سعید بعد از انکه شرح این قصه شنید و از جانب بلخ نیز خبر خروج اولاد میرزا عبد اللطیف رسید مصلحت
توقف در هرات ندیده و در نهم شوال عنان بطرف ماوراء النهر گردانید جمعی از امرا لشکریان جهت دفع فتنه اعدا از
پیش روان ساخت و ایشان در نواحی بلخ بمیرزا محمد ولد میرزا عبد اللطیف که بسبب مخالفت در میدان جلادت
می تاخت بازخورده انجا دست باستعمال آلات نبرد بردند و میرزا احمد در معرکه کشته شد برادرش میرزا احمد
جوکی فرار نمود و میرزا سلطان ابوسعید در ضمان حمایت ملک المجید بقبة الاسلام بلخ رسیده آن زمستان دران بلده
قشلاق فرمود اما میرزا ابراهیم که در زمان اقامت سلطان سعید در هراة بولایت خاف و باخرز اوقات میگذرانید چون خبر
انصراف آنجناب بشنید بشارتی از صادق زده امیر احمد ترخان الحکومت آن بلده فاخره روان ساخت
و امیر احمد در رعایت بطانه حمایت برایا کمال مرحمت و معدلت بتقدیم رسانیده روح اهالی و اموال را از تعرض حوادث
نزد ملک باستقبال رسیده بود و بزلال لطف و احسان حرارت اصلها ثابت و فرعها فی السماء بخشید

و عید انسی جهت ترویح روح مهد علیا بنجابت کلام و اطعام فقرا و ایتام قیام و اقدام نمود و بساط تعزیت ممهد گردانید

ذکر توجه میرزا سلطان ابراهیم بصوب مملکت جرجان و منهزم گشتن از صولت میرزا جهانشاه نه کمان

از ارقام جنیزین قام فضلا عظام تمامیم این خبر مشام طوایف انام را معطر دارد که چون میرزا شاه محمود از معرکه میرزا ابراهیم
انهزام یافت بعد از روزی چند که در مشهد بود عنان عزیمت بجانب جرجان تافت و حاکم آن دیار امیر بابا حسن
نسبت بشاهزاده عنایت شعار حسن سلوک نموده و بجای آورده اسباب سلطنتش را مرتب ساخت و میرزا ابراهیم بجمعیت و تجمل
مطلع شده رایت نهضت بدان طرف برافراخت و میرزا شاه محمود با جنود استراباد باستقبال عم زاده توجه کرده عنان
عزم رزم با خود جزم گردانید اما در اثنای راه شنید که میرزا جهانشاه بعد القصوب انکاه حاکم سارى امیر نظام الدین عبد الکریم
از تحکمات امیر بابا حسن بتنگ آمده بود و پیوسته رسولان بدرگاه شهریار آذربایجان ارسال داشته پیغام میفرمود که چون
در خراسان پادشاهی نمانده فرمان نمانده و میرزا ابراهیم و میرزا شاه محمود با یکدیگر در مقام نزاع بسر میبرند اگر لوای جهانگشای
وصول بر حدود این ولایات اندازد آفتاب فتح و نصرت از مطلع مراد با حسن وجهی طالع میگردد و میرزا جهانشاه اکر چه پیوسته
باقدام آرزو مسافت تسخیر ممالک مسعود سخن عبد الکریم را بسمع قبول جای داده بیت زهی پادشاه خجسته قرین شتابنده
سوی جرجان زمین و چون از عقبه مندوران گذشت و آن خبر نزد میرزا شاه محمود محقق گشت باتفاق امیر بابا حسن
عنان یکران بصوب فرار انعطاف داد و لیکن میرزا ابراهیم شیوع آن حکایت را بر مکر و فریب اعدا حمل کرده بسرعت
هرچه تمامتر طی مسافت میفرمود تا بیک فرسخی استراباد رسید و هر چند امرا او نیک اندیشی عرضه داشتند که چندان توقف
میباید کرد که خبر میرزا جهانشاه بتحقیق پیوندد بسمع رضا نشنید و از انجا نیز کوچ فرموده فوجی از دلیران از سهم مغلای از پیش
فرستاد و چون آن مردم در میان جنگل ولای اندک راهی رفتند جمعی از قراولان سپاه ترکمان از میان درختان پیدا شدند و دو خواه مانان
بدرنگ عزم جنگ نموده ناگاه از جنگل خلقی بسیار بر سر ایشان ریختند و بر خیچه فرصت سلک جمعیت خراسانیان را از هم گسیختند
نظم چو آمد برون ترکمان از کمین بلرزید از هول ایشان زمین تو اول ازان جمع گردون شتاب رسید ند چون سایه از آفتاب
دران اثنا میرزا ابراهیم با دلی از بیم دو نیم بمغلای پیوسته ساعتی در برابر اعدا ایستاد و چون دانست که طاقت مقاومت
ندارد جهت اضطرار عنان فرار انعطاف داد و دلیران خراسان باز اتعاقب نموده جمعی کثیر را بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و فوجی
از پهلوانان اسیر گردانیدند و امیر سید یوسف ولد سید خواجه و امیر سلطان حسین ولد فیروزشاه و امیر سعادت خاوندشاه
از جمله ردی بودند که دران کمین گاه کشته شدند و امیر ابو سعید میرم پسر دیگر امیر سید خواجه نیز زخم خورده و امیر جهانشاه بر فند حسب الحکم
نقیل آوردند و این واقعه در روز شنبه بیست و نهم محرم الحرام سنه ... بوقوع انجامید و میرزا سلطان ابراهیم چون از آن معرکه
فرار نمود ماند قمر در وقت سحت سیر لحظه در سیر منزل نیاسود تا در روز یکشنبه هشتم ماه صفر با معدودی از ملازمان خود را
بهراة رسانید از غایت استیلا افتاده چون میرزا ابراهیم دران روز بخیابان در آمد قلندری از دکانچه بر خاسته گفت

باعث جهانبانان عورت درانداختن باد لر الب یورش دیگر میلخی تخم جفای از عالم برمی افتد القصه امیر احمد ترخان که
حاکم هراة بود و چون از قرب وصول شاهزاده خبر یافت بلوازم استقبال استعجال نموده شد و نامعدود و اسبان
با درفتار و شتران رکابی و قطار و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و امتعه نفیس و ورشنای پسندیده و پیشکش از دو بار
اشراف و اعیان خراسان شرایط نیاز بجای آورد و نوبت دیگر میرزا ابراهیم بر سریر سلطنت متمکن گشت و مولانا
احمد یساول از حصار اختیار الدین بیرون آمده بتقبیل انامل فیاض استسعاد یافت و چون خدمت مولوی با پادشاهی
مانند سلطان ابو سعید معاودت نموده و در محافظت قلعه کمال اخلاص بظهور رسانیده بود از میرزا ابراهیم توقع ازدیاد
الطاف و عنایات میداشت و بخلاف متوقع میرزا ابراهیم بحالش نپرداخت و از غایت غفلت آنچه حلاوت
او را نابوده مینداشت بنابران مولانا احمد بقلعه رفته اظهار خلاف نمود و هر چند احمد ترخان جهت عذرخواهی سلطان پیش
او و نشاد و خواست که بوعده و انعام و احسان بار دیگر آن صید وحشی را رام گرداند بجایی نرسید و دیگر مولانا احمد
از قلعه بیرون نخرامید لاجرم میرزا ابراهیم دست تعرض از گریبان طلب او باز داشت و حصار اختیار الدین
از روی انتظار با چشم بسیار بتصرف او باز گذاشت **ذکر توجه جمعی از مقربان و معظمان بر رسم رسالت**
نزد سلطان سعید و بیان باز آمدن میرزا علاء الدوله بدار السلطنت هراة بعد از چند مدتی
چون میرزا سلطان ابراهیم روزی چند در بلده هراة بفراغت بگذرانید بنابر استصواب امرا و ارکان دولت مصلحت
چنان دید که با میرزا سلطان ابو سعید اساس موافقت مؤکد سازد و وصلت نموده بنا و مخالفت براندازد و برای انجام
این کار فرقه اختیار نام سه بزرگوار برآمد اول شیخ نور الدین محمد بن شیخ بهاء الدین عمر دوم شیخ شمس الدین محمد کوسوی
الجامی سیم امیر برهان الدین خواجه شاه که جد اعلی مسود اوراق است و بعد امیر علیشیر امیر غیاث الدین پیکچک مقرر ساخت
که دران سفر بجد شکاری آن سه بزرگ عالی که قیام و اقدام نماید و چون این فرقه واجب التعظیم بمجلس سلطان ابو سعید رسیده
چنانچه بایست شاید در باب وصلت و مصالحت سخنان بعرض رسانیدند و سلطان سعید آن کلمات را بسمع قبول جای داده
فرمود که در باب تشیید قواعد موافقت تمهید مبانی مواصلت هر التماس که میرزا ابراهیم کند مبذول است شرط آنکه
دار السلطنت هراة را بتصرف این جانب باز گذارد و هر ولایت از سایر ولایات خراسان که خواهد در حوزه تصرف
آرد و در دفع فتنه که طریق اتفاق سلوک دارد و سخن بر این قرار یافته مخادیم معظم مشمول اعزاز و احترام و انعام و اکرام
مراجعت نمودند و آنچه میرزا سلطان ابو سعید شنیده بودند بعرض میرزا ابراهیم رسانیدند و از غرایب وقایع و بدایع عجایب
آنکه درین سال در اطراف و ولایات خراسان چند حاکم نافذ فرمان بودند که هیچکدام اطاعت دیگری نمینمودند میرزا جهانشاه
از استرآباد تا سبزوار بقبضه اقتدار در آورده بود و میرزا سلطان ابو سعید در قبة الاسلام بلخ حکومت مینمود و میرزا سلطان
ابراهیم در دار السلطنت هراة سر بدیگری فرو نمی آورد و مولانا احمد یساول قلعه اختیار الدین را مضبوط ساخته تمامی سلاطین

معدوم

معدوم میشمرد و میرزا سلطان سنجر در مرو اقامت داشت و میرزا شاه محمود در طوس نقش استقلال بر لوح خیال
می نگاشت پیرک شول قلعه نیره تو را مضبوط ساخته بود و امیر عبد الله پسر زاده محافظت سرخس مینمود قاسم ولد اسکندر
و امیر یوسف باتفاق امیر خلیل هلاک ستیانه آتا فراه و اسفزار ضبط میکرد و در قلعه خبوشان امیر حسن تیمور لوازم سرداری بجای
می آورد و قلعه طبس در تصرف امیر اویس بن علاوند شاه بود و میرزا علاء الدوله بعد از چند سال از دشت قبچاق باز آمده
روزی چند در نواحی ابیورد خیمه اقامت نصب فرمود و کیفیت حال میرزا علاء الدوله از مطالع مطلع سعدین برین وجه مبین
میگردد که دران اوان که از دست سپاه میرزا بابر ولایت بلخ را باز گذاشت رایت هزیمت بصوب خبوشان
برافراشت و روزی چند دران کوهستان سرگردان بود و آخر الامر بدشت قبچاق رفت و تا زمان استماع خبر فوت
میرزا بابر در میان اوزبکان اوقات میگذرانید بنگاه عازم خراسان شده از راه خوارزم بولایت نسا و ابیورد در آمد و قاصدی
جهت بشارت مقدم همایون پیش میرزا ابراهیم فرستاد و شاهزاده اظهار نشاط و انبساط فرمود و سخنان محبت آمیز
پیغام داد و تحف شاهانه و تبرکات بایسته ارسال نمود اما بحکم الملک عقیم ضمنا از آمدن پدر بغایت ملکدر شد و میرزا علاء الدوله
از ابیورد متوجه دار السلطنت هراة گشته چون بقصبه نزدیک رسید میرزا ابراهیم بمراسم استقبال استعجال نمود
در کنار آب جاب میرزا علاء الدوله دیده بدیدار فرزند سعادتمند روشن کرد و مضمون این مقال بر زبان آورد که **بیت**
لله الحمد که بعد از سفر دور و دراز ٭ شده مرا بار دگر دیده بدیدار تو باز ٭ و میرزا ابراهیم نیز فرح و سرور موفور ظاهر ساخته بدریافت
ملاقات پدر خجسته صفات لوازم شکر واهب العطیات بتقدیم رسانید **بیت** منم که دیده بدیدار دوست کردم باز
چه شکر گویمت ای کارساز بنده نواز ٭ و بعد روی پسر در باب مصالح ملک و دولت سخنان در میان آورد و چنان مقرر شد
که میرزا سلطان ابراهیم پادشاه در تخت تصرف ملک توقف نماید و میرزا علاء الدوله بهراة رفته روزی چند از تعب
دوران بر آساید و آنجناب بجانب هراة در حرکت آمده روز جمعه هفتم جمادی الآخر سنه ۸۶۲ بباغ قلمان رسید و سادات
و قضات و اهالی و موالی استقبال موکب همایون نموده شرایط نیاز و نثار بجای آوردند و از سوقیه و عوام الناس
دران روز جهت تماشا آنمقدار کس از شهر بیرون رفتند که در صبح عید و نوروز مثل آن جمعیتی کسی مشاهده نموده
بود و دران روز از کثرت خاص و عام **مصراع** نبودی کسی را مجال خرام ٭ و میرزا علاء الدوله بکوچه جنیابان در آمده بمدرسه
مهد علیا گوهرشاد آغا تشریف برد و مراسم زیارت جده بزرگوار بجای آورد و از انجا بباغ زاغان رفت و بتمهید عیش
و نشاط اشارت فرمود **بیت** مجلس آرایان مسلسل برخواستند ٭ بزم عیش و خرمی آراستند ٭ آن پادشاه گیتی فروز
بمساعدت بخت فیروز چندی روز بهمدم جام مدام و لمس خوبان گل اندام که بپر ز بیگر ده خطی تمام از زندگانی برداشت بسر بر
و هنوز از ان کار باز نپرداخته بود که خبر وصول میرزا جهانشاه شنید و رایت هرب برافراشت **بیت**
هر جام مراد را که بر دست نهی ٭ گردون زحد شکستن دروانداز ٭ **ذکر وصول میرزا مظفر جهانشاه و جنگ او با حضرت**

خاقان مغفرت پناه عالیجاه چون میرزا جهانشاه را ضبط مملکت جرجان باز گردید و چند گاه ولایت استرآباد را
محل نصب سرادقات سلطنت گردانید و با لشکری قیامت اثر مانند سپهر اخضر جوش در شهور دار السلطنت
هراة انگشت و میرزا سلطان ابراهیم از توجه آن پادشاه عالیجاه خبر یافته عنان عزیمت بصوب کوهستان تافت
و مسرعی نزد پدر فرستاده پیغام داد که بعد از این اقامت آنحضرت در بلده هراة مصلحت نیست لاجرم میرزا علاء الدوله
بعد در دو داع و داع سلطنت کرده در نهم شعبان سنه ۸۶۳ روی بار دوی پسر آورد و پس از فرار آنجناب کافه ساکنان بلده هراة
از سادات و علما تا فقرا و ضعفا از بیم سپاه ترکمان چنان سراسیمه و پریشان شدند که بیان از بیان شمه شرح آن بیرون می تواند آمد
و رنود و اوباش بهر شبوت بغارت و تاراج بر آوردند از قلم دو زبان متکفل تقریر آن نمی تواند شد و مقارن آن حال
میرزا جهانشاه بقصبه کوسویه رسید و خبر تفرقه و فرار و لکبار هراة را استماع نمود بنابران استمالت نامها بنام اشراف و اعیان
فرستاده و امیر میرزا و بخاری را بداروغگی تعیین کرده مردم را بعدل و داد نوید داد و خود نفس نفیس در یازدهم شعبان سایه
وصول بر باغ زاغان انداخت و فتح قلعه اختیار الدین را چون پناه دامت بلند همت ساخت مولانا احمد بیادول
روزی چند شرایط حصار داری بجای آورد و عاقبة الامر بامان آن بیرون خرامید و ملحوظ عین عنایت خسروانه و منظور نظر مرحمت
پادشاهانه گردید و میرزا جهانشاه بعد از تمکن بر تخت سلطنت خراسان تعظیم و تکریم سادات و قضات و علما و اشراف و اعیان کما ینبغی
قیام نمود و بامضاء احکام حضرت خاقان سعید مغفور زبان فرمود و روزی چند الکای هدستان که در شرقی هراة است مخیم سرادقات
اقبال او گشت و حشمت و شوکت آن خسرو صاحب حشمت از ایوان کیوان در گذشت ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین

ذکر مخالفت میرزا علاء الدوله با والد پسندیده صفات و روزگار آنجناب بموجب شسته خاطر میرزا جهانشاه به دار السلطنه هراة

در آن اوان که میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم با سپاه عراق و آذربایجان بولایت غور شتافتند پدر در غور پایان منزل
گزید و پسر در غور بالا خیمه اقامت منصوب گردانید و در آن اثنا از مقربان میرزا علاء الدوله امیر خلیل باتفاق [illegible] محمد خلیل
شبیخون بر قراباغ زد که قراول میرزا سلطان ابراهیم بود و بر دو تمامی جهات اورا در روز نهب و تاراج آورده میرزا ابراهیم
قاصدی نزد پدر فرستاده سخنان شکایت آمیز پیغام داد میرزا علاء الدوله گفت از جانب قراباغ که غلام منست
غبار نقار بر حاشیه ضمیر انور نشسته بود بنابران این آسیب بدو رسید و بدین جهت میان پدر و پسر صورت کدورت
نمود و محبت و یکانگی بعداوت مبدل گردید و از جانبین صف لشکر آراسته متوجه یکدیگر شدند در خلال آن احوال امرا
ترخانی از میرزا ابراهیم گریخته بمیرزا علاء الدوله پیوستند و میرزا ابراهیم بقدم اضطرار [illegible] راه گریز گرفته بر گشت
مقارن این حال امیر عبدالله خواجه ترخان که [illegible] میرزا سلطان ابراهیم جهت رسالت پیش میرزا سلطان ابوسعید رفته بود
باز آمد و از جهت [illegible] شاهزاده متغیر گشته [illegible] با خود متفق ساخت و [illegible] و میرزا ابراهیم را از قید نجات داده
علم توجه بصوب [illegible] افراخت و چون کیفیت این وقایع بعرض میرزا جهانشاه رسید کسی نزد [illegible] فرستاده میرزا علاء الدوله را نزد خود

طلبید و میرزا علاء الدوله آن معنی را از مقدمات دولت و اقبال پنداشته بسرعت برق و باد بار دوی پادشاه ترکمان رفت
و میرزا جهانشاه در روز عید اضحی مجلسی در غایت [illegible] و عظمت ترتیب داده و از اعظام میرزا علاء الدوله را باحترام تمام [illegible]
آنجناب را تعظیم نموده در موضع مناسب نشاند و زبان بلطف و تفقد [illegible] فرموده و [illegible] دقایق الطاف و اعطاف [illegible] نمی گذاشت
و در بیستم ذی الحجه هم از میرزا پیر بوداق که ولد ارشد میرزا جهانشاه بود در مملکت فارس بحکومت منصوب بود بملازمت پدر رسید و
آمد و [illegible] میرزا جهانشاه [illegible] که از جانب میرزا سلطان ابوسعید [illegible] ایلچی بجانب تبریز فرستاده فرزندان [illegible] را طلبید

گفتار در بیان توجه سلطان سعید بعزم رزم میرزا جهانشاه و [illegible] صلح میان آن دو پادشاه عالیجاه

چون میرزا سلطان ابوسعید در حدود قبة الاسلام بلخ از نزول میرزا مظفر الدین جهانشاه در دار السلطنه هراة وقوف یافت
با لشکری که محاسب وهم و خیال از استیفاء اعداد ابطال رجال آن عاجز آید و کمیت تیز رفتار قلم از طی ساحت بیان
کمیت آن بعجز و قصور اعتراف نماید متوجه میدان قتال گشته روزی چند در کنار آب مرغاب قبه بارگاه جهان پناهش
از اوج مهر و ماه در گذشته و خبر غایت [illegible] آن پادشاه عالی که و کثرت عدد سپاه جوشش در میرزا جهانشاه را
در دو خندق انداخت و آغاز تامل کرده ساعتی فکر جنگ میکرد و زمانی خیال صلح پیش نهاد همت میساخت و در آن اثنا در روز عید
اضحی مولانا نجم الدین [illegible] و مولانا یوسف عطار از نزد سلطان سعید برسالت رسیدند و از زبان آن خسرو صاحب تایید
سخنان صلح آمیز بعرض رسانیدند میرزا جهانشاه [illegible] سلاطین ذوی الاقتدار با ایلچیان ملاقات نمود و جناب وزارت
مآب سید عاشور را [illegible] بامصالح [illegible] مصحوب ایشان ارسال فرمود و سید عاشور بعد از وصول بعسکر منصور شرف
ملازمت دریافته و تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر حاصل کرده در باب صلح و صفا سخنان دلپذیر بعرض رسانید و سلطان
سعید کلمات محبت انگیز و الفاظ مودت آمیز بر زبان رانده و میل ضمیر آفتاب تاثیر بموافقت و اتحاد ظاهر گردانید و سید
عاشور منقضی المرام مراجعت فرموده میرزا جهانشاه دل بر صلح نهاد و از الکای هدستان کوچ کرده در دامن کوه مختار
لوای ظفر انتما ارتفاع داد و در تضاعیف این حالات احمد ترخان باتفاق بعضی از قرابتان از میرزا ابراهیم روی گردان شده
بملازمت میرزا جهانشاه شتافتند و بصنوف عواطف و نوازش پادشاهانه از امثال و اقران امتیاز یافتند
و میرزا جهانشاه داعیه داشت که آن زمستان در خراسان قشلاق نماید و در تختگاه پادشاه جم جاه میرزا شاهرخ بعیش
و عشرت اقدام فرماید که ناگاه خبر رسید که سلطان سعید از راه لشکر میر غیاث بولایت هراة رود در آمده و میرزا جهانشاه
در بحر حیرت افتاد و آتش غیرت از درون او زبانه زدن گرفت و مستعد جنگ و جدال گشته میرزا پیر بوداق را که ارشد
اولادش بود در رسم منقلای از پیش روان فرمود و خود نیز از عقب شتافته قریه یحیی آباد نزول نمود و میرزا پیر بوداق با
قراولان لشکر سلطان سعید حرب کرده طایفه از لشکریان سپاه ترکمان اسیر پنجه تقدیر شدند و شاهزاده پای در وادی گریز نهاد
پریشان حال بپایه سریر پدر رسید و کیفیت حال بعرض رسانید مقارن آن حال ایلچی از جانب آذربایجان آمده خبر آورد که

امیرزاده حسن علی ولد میرزا جهانشاه را که مدتی محبوس بود از حبس نجات یافته و دست تصرف بخزاین دراز کرده
لشکر جمع میکند بنابر آن میرزا جهانشاه بعجلی تمام متوجه مصالحه گشت نوبت دیگر سید عاشور را جهت فیصل آن مهم
نزد سلطان سعید فرستاد و میرزا سلطان ابوسعید فرمود که میان ما و میرزا جهانشاه قواعد صلح و وفاق تاکید میباید که
بمملکت آذربایجان که میرزا شاهرخ بوی عنایت کرده بود قناعت نماید و فارس و عراق را بتصرف نواب دیوان اعلی
بازگذارد و بعد از آنکه رسل و رسایل بسیار رفته و آمده شد رسولان چند بار مصالحه برین وجه واقع شد که میرزا جهانشاه دست از تمامی
ممالک خراسان و جرجان و مازندران باز دارد و بی ازانکه خرابی کند روی توجه بصوب تبریز آورد و برین جمله عهد و پیمان در میان
آمد میرزا جهانشاه از قریه یکی آباد دامغان مراجعت باذربایجان انعطاف داد و در اوایل ماه صفر سنه ۸۶۳ از جانب جنوب بلده
فاخره هراة و پایان قریه عرعاب و زیارتگاه روان شد و روز جمعه ششم ماه مذکور امیر اصیل الدین را و وزیر و پهلوان حسین جوینی
از اردوی سلطان سعید بدار السلطنة هراة رسیده شهر و قلعه را متصرف گردیدند و رعایا و محترفه را در پناه امن و امان
جای داده اعلام عدل و انصاف مرتفع گردانیدند **گفتار در بیان وصول میرزا سلطان ابوسعید بدار السلطنه**
هراة نوبت ثانی و ذکر انقراض ایام دولت و زندگانی بعضی از سالکان مسالک جهانبانی
چون آفتاب عنایت ربانی از مطلع سعادت جاودانی طلوع کرده دیده دولت میرزا سلطان ابوسعید را روشن
ساخت و میرزا جهانشاه رایت عزیمت ملکه تبریز بصوب ولایت عراق و آذربایجان بر افراخت موکب همایون
از حد و هراة روی همعنان چتر ظفر ورود در حرکت آمده روز پنجشنبه چهاردهم ماه صفر ختم بالخیر والظفر در دامن کوه مختار اختیار
نزول نمود و سادات و قضاة و علما و اعیان را که بمراسم استقبال مبادرت جسته بودند باصناف الطاف و اعطاف نوازش فرمود
و روز دیگر باغ شهر را از فروغ طلوع سلطان سعادت بهجت افزای فضای ریاض جنت گشت و قدم بمسند عدالت
و رعیت پروری نهاده حیثیت حشمت و مکنت آن مهر سپهر خلافت از ایوان کیوان درگذشت و از غایت
حرص ما و جار با ذخار مثوبات اخروی و کمال اهتمام بتقویت شریعت حضرت نبوی همان روز بمسجد جامع تشریف برد
و بعد از اداء نماز و عرض نیاز مجلس وعظ خواجه محمد کوسوی را از یمن مقدم شریف مشرف کرده خطبا از یمن القاب
آن خسرو عالیجناب تازگی یافته آوازه شد و سکه از شرف نام همایون آن فرمانده کامیاب پر زیب و زینت آمد
قطعه تا همایون نام او بر سکه زر انتقش کرد * مهر از مهرش زبان بگذرد بر میکند * منبری کز خطبه القاب او زینت گرفت *
منبری گوهر نثار فرق منبر میکند * و چون دران سال بواسطه عبور لشکر قیامت اثر ترکان و بعضی دیگر از وقایع و حوادث
و دران نقصان فراوان بغلات و حبوبات ولایات خراسان راه یافته بود و در زمستان سنه مذکوره در بلده هراة و
توابع و مضافات قحطی در غایت صعوبت روی نمود چنانچه خلقی بسیار از فقدان نان جان داده و بسیاری از فقرا
و کبار بسبب انعدام طعام روی بجهان جاودان آوردند و چون سلطان سعید حال بدینمنوال دید رفاهیت خلایق را

مطمح نظر عدالت اثر گردانیده خزینه لشکر را بجانب ماوراء النهر فرستاد و بدست لطف و امتنان ابواب
انعام و احسان بر روی روزگار فقیران و ضعیفان برگشاد و چون میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم و میرزا سنجر از قلت
سپاه سلطان داور خبر یافتند رسل و رسایل بیکدیگر ارسال داشته طرح موافقت و یگانگی انداختند و بعزم محاربت
و محاربه سلطان سعید در نواحی سرخس بهم پیوسته رایت [illegible] برافراختند سلطان سعید چون این خبر شنید
با آنکه دران زمان زیاده از دو هزار مرد حاضر نداشت در علو همت آسمان اقبال آشیان بمضمون کلمه همایون کم
من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة را منظور نظر داشته جهت دفع شر معاندان نهضت فرمود و در اثنای راه بمحض موهبت
حضرت اله امیر سید مزید ارغون و امیر سلطان ترکمان با سپاهی [illegible] از جانب سمرقند بمواکب سلطان
سعادتمند پیوستند در اواسط جمادی الاولی میان مرو و سرخس طلیعه لشکر میرزا علاء الدوله و میرزا سنجر طالع شده از جانبین تعبیه
صفوف پرداختند و مدبران ملک و دولت در میدان جنگ و مقابلت صفوف شجاعت و بهادری ظاهر ساختند
و دران روز برانغار و جوانغار سپاه سلطان میمنت شعار از دستبرد مبارزان میمنه و میسره مخالفان مغلوب گشته
روی بوادی فرار نهادند چنانچه بعضی از گریختگان تا ماوراء النهر عنان بازنکشیدند و خبر انهزام پادشاه فلک احتشام
دران دیار شایع گردانیدند و سلطان سعید چون از گریز برانغار و جوانغار اطلاع یافت با دلاوران قول عزم ستیز فرمود
حسام خون آشام از نیام انتقام کشیده و شبدیز گردون شتاب را بمهمیز پهلوانی تیز ساخته آثار روز رستخیز بظهور رسانید
تیغ از شراب خون آشام سرمست گشته آغاز گردن زدن کرد و نیزه **مصراع** چو بالا بلندان پی رحم دل * به رسم تطاول بجای
آورد **نظم** بخون ریزی روان شد تیر دل دوز * دلی بشکست و جانی میستد فیروز * مبارز تشنه شمشیر گشته * بخون آشامی از خود سیر گشته
و هنوز ساعتی نگذشته بود که خورشید فتح و ظفر با ماهچه لوای کشورگشای سلطان سعید مقارنه نموده میرزا علاء الدوله
باتفاق [illegible] خان بوادی فرار گرایید و میرزا سنجر گرفتار گشته از دست نخچه قهر شربت ممات چشید و سلطان سعید بالطاف
نامتناهی الهی مراسم محامد تقدیم رسانیده فتحنامها باطراف ممالک خراسان و ماوراء النهر و ترکستان فرستاد
و امیر علی فارسی و امیر سید اصیل را بتکامشی میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم که بطرف ترخان سبزوار گریخته بودند مامور کرد امیر
[illegible] بیلاق بادغیس نهاد و دران مقام لواء المغار از عقب گریختگان مراجعت نموده بعرض رسانیدند
که میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از میان اطراف بسطام و دامغان عزیمت نمودند انگاه موکب همایون در ضمان عنایت قادر
کن فیکون بسعادت و اقبال تشریف برده عیدگاه دار السلطنه هراة را طرح انداخته در اتمام آن بنا [illegible] اهتمام بجای آورد
ذکر تسخیر حصار نیره تو و فتح قلعه عماد و بعضی دیگر از وقایع که دران اوان اتفاق افتاد
از ریاض حکایات سابقه شمه از این خبر مشام جان مستمعان اخبار سالفه میرسد که [illegible] حصار نیره تو که بمزید
متانت و حصانت از تمامی قلاع سپهر ارتفاع امتیاز دارد استیلا یافت مدت دو سال بواسطه حدوث

اصناف فترات وظهور انواع حادثات پر تواند شد هیچ یک از طول وحکام تسخیر آن قلعه نیافت تا درین اوقات
که سلطان سعید خاطر خطیر از ممر ارثان ملک خراسان فارغ ساخت ملتفت بتسخیر آن حصار عدیم النظیر انداخت
وامیر سید مزید ارغون ودستور اعظم خواجه شمس الدین محمد صاحب الحکم بنواحی نیره وتورقه ومداخل ومخارج آن
حصن حصین را بنظر احتیاط در آورده فوجی از امرا وسپاه را بساختن متقابل الوب ومحاصره آن برج ملکوت باز داشتند
وچون دانستند که بی دستیاری متعالیه حضرت مفتح الابواب آن حصار تسخیر پذیر نیست وبر استعمال تیغ وتیر
فایده مترتب نشود قلم مراجعت بر او انشتند وآنکه جماعت که بمحاصره مامور بودند دیده امید بر مرصد انتظار نهادند که قوت
دولت روزافزون سعید انگیزد که دست زمانه کدار خاک ادبار بر فرق بیرکند ازین دو هم دران ایام بمقتضای کلام
معجز نظام وقذف فی قلوبهم الرعب اهل قلعه اندیشناک شده اختلافی در میان ایشان پدید آمد وبیرلوت
متابعان بدگمان گشته طایفه را بقتل رسانید وبقیة السیف از وی متوهم شده وجمعی با تیغهای آخته بر سر آن کینه جوی
تاختند ودر ساعت سرش را از تن جدا کرده بهراة فرستادند واین فتح در اوایل ماه مبارک رمضان سنه … دست
داد ودر اواسط همین ماه وفات میرزا ابراهیم اتفاق افتاد وتبیین این مقال آنکه چون میرزا علاء الدوله ومیرزا ابراهیم از معرکه
… سلطان ابوسعید گریخته بجد وجهد امعان … جدا شده میرزا ابراهیم از آن ولایات بجانب
… رسانید وعنان عزیمت بجانب … عطف گردانید … اعراض گشته … اطبا … سعی نمودند فایده
نداد وآن شاهزاده جلادت نهاد روی بعالم بقا ودار فنا نهاد وبعضی از ملازمان وفادار نعش مغفرت شعار را براه آورده
در شوال سال مذکور در حظیرة الحضرة گوهرشاد آغا بخاک سپردند وامرای سلطان ابوسعید بموجب فرمان واجب الاذعان
لوازم ختمات کلام واطعام طعام بجای آوردند وهم درین سال سلطان سعید از … سلطان … میرزا علاء الدوله
پسری در وجود آمد وبمیرزا شاهرخ موسوم شد وهم درین سال بموجب فرموده سلطان … امیر علی فارسی
متوجه تسخیر قلعه کالات شد وبعد از وصول بنواحی آن حصار استوار محمد دیوانه که از قبل امیر بابا حسن متعهد ضبط آن بود
بقدم اطاعت وانقیاد پیش آمد وامیر علی فارسی صاحب الحکم برج وباروی قلعه کالات را … ویران ساخت
ودر اواخر همین سال میرزا شاه محمود بن میرزا بابر که بعد از فرار از سپاه میرزا … بولایت سیستان افتاده بود در مجاری
… امیر خلیل هندو … شهید … بقوام که در سلک … منسلک …

گفتار در بیان فتح ممالک جرجان وسلوک امیر خلیل هندو در وادی عصیان

فروغ تفصیل این حکایت از مطالع صفحات آینده مانند خورشید تابنده وطالع خواهد گشت که در اوایل سنه … فوجی از
سپاه پادشاه مظفر لوا ابی الغازی سلطان حسین میرزا که دران اوان بر ولایت جرجان استیلا یافته بودند بحدود
سبزوار تاخت کردند وآثار تسلط واقتدار ظاهر ساخته لوازم نهب وتاراج بجای آوردند سلطان سعید چون این خبر شنید

درروز

درروز چهارشنبه چهارم جمادی الاولی متوجه جرجان شد وابوالغازی سلطان حسین میرزا مصلحت مقابله ومقاتله ندید
استرآباد را باز گذاشت ورایت عزیمت بصوب … بر افراشت وسلطان سعید روزی چند در خطه جرجان
بعیش وکامرانی گذرانیده ایالت آن ولایت را بولد ارشد خویش سلطان محمود میرزا انتساب کرده روی
توجه بمقر سریر خلافت وکرامت آورد ودر غیبت موکب همایون امیر خلیل هندو که سرداری جلادت شعار بود
واز اواخر زمان جهانبانی میرزا ابوالقاسم بابر تا آن غایت در ولایت سیستان حکومت می نمود … که از سلطان
سعید داشت خیال استقلال کرده با سپاه … عزم غزیمت بصوب هراة بر افراخت ودر دوازدهم ماه مبارک
رمضان بظاهر شهر رسیده بامر محاصره ومحاربه پرداخت امیر نظام الدین احمد لاس که از قبل سلطان سعید
در شهر حاکم بود وامیر نظیر داروغه باتفاق سادات وقضات واکابر برج وباره هراة را مضبوط گردانیدند ودر باب دفع ومنع
سیستانیان کمال جلادت وپهلوانی بظهور رسانیدند وامیر خلیل هر روز از صباح تا رواح بمحاربه وپیکار اشتغال می نمود
واز درون وبیرون تیر وسنگ مانند اقطار امطار … مردم … ساعد بود وچون سرکرده امیر
خلیل … نداشت دران اوقات … قطعه گفته بر کاغذی نگاشت وکاغذ را بر تیری بسته بجانب حصار او
انداخت ومطالعه آن ابیات امیر خلیل وحاضران مجلس او را منفعل ساخت وقطعه اینست

قطعه

یاران پیام ما برسانید با خلیل ❊ گوید اگر اراده سر باختن بود ❊
در روز روزه در سر ما خود رسید ❊ عید بهار وقت قبق باختن بود ❊

القصه صباح روز جمعه … ماه مذکور امیر خلیل با سپاه … روی جلادت بتسخیر هراة آورد ومردم او کمال سعی و
کوشش بتقدیم رسانیده از خندق گذشتند وبر … برج وباره مشغول گشتند ونزدیک آن رسید که … استیلا
یابند وهرویان بعد از ادای نماز جمعه … از دروازهای شهر بیرون ریختند ومتوجه سیستانیان شده خون بسیار
از مخالفان را بخاک راه آمیختند وآوازه در انداختند که میرزا سلطان ابوسعید رسید بنابران اقدام ثبات وقرار لشکر
سیستان متزلزل شده امیر خلیل از مقام گرفتن هراة در گذشت وعنان بصوب فرار گردانیده عازم مملکت نیمروز گشت
وسلطان سعید در وقت مراجعت از استرآباد خبر امیر خلیل را شنوده بسرعت هر چه تمامتر طی مسافت نمود وپیش
از آنکه سیستانیان … در اوایل ماه مبارک رمضان … رسید ودر باره جمعی که در دفع اعدا شرایط مردانگی بجای
آورده بودند اصناف الطاف بتقدیم رسانید آنگاه فوجی از سپاه نصرت دستگاه باستیصال امیر خلیل روانه
ساخت … اسیر وذلیل … باز نگردند وامیر خلیل از توجه لشکر ظفر اثر خبر یافته مضطرب گشت وآثار عجز و
انکسار از صفحات احوالش لایح شده … روی نیاز بآستان خلافت
آشیان آورده ودر نواحی اسفزار با میر کریمداد که متوجه دفع شر او بود … در طریق
رفق ومدارا با وی سلوک نمود واو را همراه … سلطان سعید رقم عفو وبخشش بر جرایم او کشید

کشید و امیر خلیل روی نیاز بر خاک آستان اقبال آشیان سوده در سلک سایر امرا منتظم گردید انگاه بموجب فرمان
واجب الاذعان ایالت سیستان بر شاه یحیی که از جمله ملک زادگان آن دیار بود تعلق گرفت و آنجناب
جلب موروثی خود را شتافته امور دولت و اقبالش صورت ثبات پذیرفت **ذکر بعضی دیگر از وقایع بلاد و عباد**
و اقبال رسیدن امیر خلیل و رهایی در استراباد در اوایل شهور سنه [illegible] میرزا علاء الدوله بعد از فرار از معرکه سلطان سعید
در اطراف کوه و بیابان بی سر و سامان میگشت و در کنار دریای قلزم بگانه ملک بیستون رستم وار در اندیشه و تب
محبوبیت بود و دویم ماه صفر نعش او را به هراة آورده در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بخاک سپردند و همشیره آن پادشاه مرحوم
رقیه سلطان بیگم که حرم محترم سلطان سعید بود بلوازم عزا و اطعام مساکین و فقرا قیام نمود مقارن آن حال از جانب
ماوراء النهر خبر رسید که میرزا محمد جوکی بمعاونت امیر نور سعید که از جمله تربیت یافتگان سلطان سعید بود رایت مخالفت
افراخته و آتش غارت و تاراج در اطراف آن ولایت انداخته بنابران سلطان سعادت نشان در بیستم جمادی الاولی
بجانب ماوراء النهر روان شده میرزا محمد جوکی بمجرد شنیدن توجه لوای کشورگشای سلوک طریق فرار اختیار کرده بقلعه شاهرخیه
رفت تحصن نمود و سلطان سعید صاحبقران نصرت و تایید از جیحون گذشته بدار السلطنه سمرقند شتافت
و چند روز بعیش و عشرت گذرانیده از آنجا عنان عزیمت بصوب شاهرخیه تافت بعد از وصول بنواحی آن حصار استوار
ملازمان موکب نصرت شعار با فروختن آتش پیکار اشتغال نمودند و عرصه از وقت دمیدن فلق تا هنگام بهیر آمدن
شفق به تیر انداختن و کار و تیر ساختن مشغول بودند و چون نزدیک بآن رسید که صورت فتح و ظفر بر طبق مرام جلوه
نمود از طرف خراسان آمده بعرض رسانید که پادشاه مظفر لوا سلطان حسین میرزا استرآباد را مفتوح نموده بعزم تسخیر هراة
توجه فرموده سلطان سعید از استماع این خبر بغایت متأثر گشته و امیر سید اصیل اغلان و امیر سید مراد را جهة
ضبط حدود آن مملکت روان فرموده و امرا بسرعت برق و باد از آب آمویه گذشته بجانب نیشابور و سبزوار شتافتند
و حد آن ولایات از تحقق عزیمت میرزا سلطان حسین خبر یافته عنان عزیمت بدار السلطنه هراة تافتند
و مردم الوکات را تهیه در آورده اسباب قلعه داری با کمال جهد مرتب ساختند و میرزا سلطان حسین متعاقب
در ظاهر آن بلده نزول نمود و از جانبین علم محاربت و مقاتلت ارتفاع یافت و نایره قتال و جدال بر کانون درون مردم
درون و بیرون تافت و چون میرزا سلطان ابو سعید خبر محاصره هراة شنید با میرزا محمد جوکی صلح کرده در هم بسته
و از جیحون گذشته تا میمنه و فاریاب عنان یکران باز کشید و میرزا سلطان حسین خبر وصول آنجناب
استماع نموده از ظاهر هراة برخاست و تا منزل [illegible] باستقبال آن پادشاه [illegible] رفته از آن مقام براه
سرخس عزیمت استراباد نمود و میرزا سلطان ابو سعید بجرجان شتافته میرزا سلطان حسین تا خبر انجا [illegible] آمد
و از آن منزل در شبی که مانند دل اهل عصیان تاریک بود باران فراوان می بارید عنان یکران بصوب [illegible] کرده

سلطان سعید

و سلطان سعید گلفشان استراباد را بیمن مقدم شریف غیرت افزای گلستان ارم ساخت و چند روز بعیش
و نشاط اوقات مصروف داشت و دران ولا امیر خلیل هندو که بجزای اعمال سیه خویش گرفتار گشت سلطان سعید
وجود و عدمش را یکسان انگاشت بیان این سخن آنست که اگرچه امیر خلیل ترک جلو سیستان نمود و التجا بدرگاه عالم پناه
آورده ملازمت نمود پیوسته در خیال استقلال روزگار میگذرانید و استیصال نهال اقبال سلطان سعادت
مآل را با خود مخمر گردانیده و انتظار وقت آن کار میکشید چند نوبت این صورت از حرکات و سکناتش طالع و ظاهر
نمود و سلطان سعید بملاحظه آنکه شاید از بادیه نفاق بجاده مستقیم وفاق آید در رعایتش افزود و اینمعنی موجب مزید
ضلالت امیر خلیل گشته در آن شب که اکثر شجعان موکب همایون از عقب میرزا سلطان حسین شتافته قصد کرد که مکنون
ضمیر خود را بظهور رساند بنابران نزد سلطان سعید رفته مبالغه نمود که مناسب آنست که شما نفس نفیس از عقب باغی
نهضت فرمایید آنحضرت بنور فراست بر اندیشه آن غدار اطلاع یافت و فرمود ای خلیل بیک دستور نمی باشد که سلاطین
در شب بی لشکر تعاقب نمایند **القصه** بنابرین اسباب سلطان کامیاب در استراباد امرای عظام را با چند و قتل امیر
خلیل مأمور گردانید و ایشان او را به بهانه کنگاش بمجلس همایون برده بمحل قتل آوردند و پسر ایشان را نیز در همان روز از عقب پدر
روان کردند انگاه سلطان سعید نوبت دیگر ایالت ولایت جرجان را بمیرزا سلطان محمود تفویض نموده رایت
نصرت آیت بصوب خراسان مراجعت فرمود در بیست و دویم ربیع الآخر سنه [illegible] بلخ سعید را بیمن مقدم همایون غیرت
افزای سپهر کبود گردانید و هم دران ایام سلطان آفتاب احتشام بپرسش احوال فرق انام اهتمام فرموده بوضوح
پیوست که خواجه معز الدین وزیر در غیبت موکب عالی به بهانه استخراج زر لشکر و تاجیکان اضرار بسیار بصغار و کبار دیار
خراسان رسانیده و نایره غضب پادشاهانه اشتعال یافته مثال لازم الامتثال صدور یافت که جناب وزارت مآب را
دست و پا بسته در دیگ آب جوشان انداختند تا شعله حیاتش انطفا یابد و فرمان بران در پای حصار اختیار الدین بموجب
فرمان واجب الاذعان قیام نمودند و پادشاه عدالت نهاد بر تخت مملکت [illegible] ریاض امید رعایا و مزارعان را
نضارت داده حکم فرمود که [illegible] آفریده زر لشکر و تاجیدار از متوطنان هراة و الوکات نطلبند و نسخه آن
و در [illegible] برسنگ نقش کرده آن سنگ را در مسجد جامع هراة منصوب ساختند و هم در آن اوان خواجه قطب الدین
طاووس سمنانی و خواجه اسمعیل ارک وزیر شده خواجه مظفر مختار بواسطه تغیر و تصرف بسیار از آن منصب معزول گشت
گویند که چون خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان خبر جوشانیدن خواجه معز الدین و عزل خواجه مظفر شنید از سیاست
سلطانی ترسیده از خویش رفت و مولانا حسن شاه شاعر در آن باب گوید **بیت** چون مظفر را گرفتند و معز الدین بسوخت **[illegible]**
خواجه شمس الدین محمد در میان غش میکند **گفتار در بیان نهضت سلطان سعید نوبت دیگر**
بولایت ترکستان و ذکر بعضی از حوادث زمان و وقایع دوران چون میرزا سلطان ابو سعید

از یورش مازندران بازگشته روزی چند در بلده فاخره هراة بسعادت و اقبال گذرانید متعاقب متواتر ایلچیان
از ماوراء النهر بدرگاه عالم‌پناه آمده عرض کردند که میرزا محمد جوکی بهادر بسمت و رتبه در میدان مخالفت جولان مینماید بنابر ان
رای جهانگشای استیصال نهال اقبال شاهزاده را مطمح نظر همت گردانیده در بیست و هشتم جمادی الاولی از دار السلطنه
هراة بصوب ماوراء النهر نهضت فرمود و چون قبة الاسلام بلخ از نزول موکب عالی آرایش یافت روزی چند
توقف اتفاق افتاد و رایات ظفر سلب در نهم رجب از جیحون عبور کرده سایه وصول بر سمرقند انداخت و از آنجا
بشادمانیه رفته برج و باروی آن قلعه را در نظر انور بغایت مستحکم نمود بنابران جمعی از امرا و لشکریان را بساختن مقابل برج
مامور ساخته بسمرقند معاودت فرمود و دران اوقات که آن پادشاه خجسته صفات در ماوراء النهر تشریف داشت در بلاد
خراسان خصوصا دار السلطنت هراة و ملوکات علت طاعون شایع گشت و بلاء وبا طوایف انام را در اضطراب
انداخته خلق کثیر بطعمه خاک را مسکن ساختند و در اوایل سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه سلطان سعید از سمرقند نوبت دیگر
بظاهر حصار شادمانیه خیمه امید و [illegible] نصرت شعار آغاز محاصره و محاربه کرده قرب یکسال فتح میسر نشد بعد از ان کار اهل
حصار باضطرار انجامید و ذخیره ایشان باتمام رسید و میرزا محمد جوکی قاصدان نزد خواجه ناصر الدین عبید الله قدس سره
فرستاده که قدم در میدان مصالحه نهاده دربیه او را از سلطان سعادت اثار درخواست نمایند و خواجه ملتمس شاهزاده را
مبذول داشته باردوی سلطان سعید تشریف برده و جهت متوطنان آن قلعه امان طلبیده میرزا سلطان ابو سعید
ملتمسات آنجناب را بسمع قبول جای داد و خواجه بشادمانیه رفت و در روز جمعه نهم محرم [illegible] میرزا محمد جوکی را بنظر سلطان
سعید رسانید و آنحضرت در باره شاهزاده اظهار لطف و مرحمت فرموده بجانب سمرقند بازگشت و از آنجا متوجه
مستقر سریر دولت و اقبال گشته در بیست و دویم ربیع الثانی در عین کامرانی در باغ سفید نزول اجلال فرمود و میرزا محمد
جوکی را در قلعه اختیار الدین محبوس کرد و شاهزاده دران حصار روزگار میگذرانید تا وقتی که روی بعالم عقبی آورد
و چون مدت یورش مذکور زیاده بر یکسال بود دران اوان که سلطان سعید بسعادت معاودت فرمود نفس
همایون متوجه تحقیق معاملات دیوانیان گشته و صواحب عظام خواجه قطب الدین طاوس و خواجه اسمعیل و خواجه
نعمت الله و قادری که عمل کرده بودند سلطان سعید مهمات ایشانرا بسند [illegible] رقم قزل بر ورق حال خواجه طاوس [illegible]
و خواجه اسمعیل متقید گشته چون نوبت بپرسش خواجه نعمت الله رسید بخواجه شمس الدین محمد [illegible] تقریر آمیز
معروض گردانید که آنجناب [illegible] کرده که من از رعایا و اشراف و اعیان خراسانی برسم خدمت چیزی گرفته ام
و از اموال خاصه سلطان تصرفی نکرده ام سلطان سعید فرمود که هرچه از هر کس ستانده بتو بخشیدم و ترا از منصب
وزارت معزول گردانیدم زیرا که گاهی عزل را عیب من گرفتار میشوند و سبب نیکو نامی [illegible] که از تو صدور یافته
نمیخواهم که ضرری بتو رسانم خواجه چون این سخن شنید زانو زده انگشتری از انگشت بیرون کرده پیش برده بر [illegible] نهاد

بازگ

بازگشت و بجای خود بازبستاد و ظاهر است که هیچ وزیری باین سهولت معزول نشده است و در سنه تسع
و ثلثین و ثمانمائه رای همایون سلطان سعید چنان اقتضا فرمود که در بلده فاخره مرو قشلاق فرماید و تواچیان بموجب
فرمان جهان مطاع امرا و لشکریان رسانیدند که رایات نصرت نشان در اواخر ماه ربیع الآخر بجانب مقصد نهضت کرد و شاهزاده
امجد میرزا سلطان محمد در دار السلطنت هراة حاکم گشته روی بتمشیت مهمات سلطنت آورد و سلطان سعید
دو روز در قصبه [illegible] توقف نموده در اوایل جمادی الاولی در ضمان عنایت ایزد تعالی بمرو قشلاق رسید و آن
زمستان در غایت اقبال و کامرانی در ان خطه اوقات گذرانیده در موسم بهار در زمان استواء لیل و نهار مانند خورشید
فایض الانوار بجانب بیت الشرف خویش نهضت فرموده در روز جمعه دویم شعبان که آفتاب در هفدهم درجه
حمل بود بباغ سفید رسیده تجدید ابواب عدل و نصفت بر روی بر گشود و در سنه اربعین و ثمانمائه روزی چند مزاج همایون از حد
اعتدال بمقام اعتلال شتافت و چون بعنایت حکیم علی الاطلاق [illegible] صحت یافت مال سر درخت را در ممالک
مملکت خراسان برعایا و مزارعان بخشید و بدین واسطه وجه آمال و امانی طوایف انسانی [illegible]
فی الحال [illegible] بارور گشته هم در ان حال از فیض سحاب عنایت وهاب متعال در چمن دولت و اقبال
گلی نو شکفت [illegible] و زینت پذیرفت و در اوایل شوال
سلطان سعید را پسری خورشید منظر تولد نموده بمیرزا ابابکر موسوم گشت و نشاط و انبساط آنحضرت از دیدار
آن قرة العین سلطنت وجه کمال یافته حکم همایون به بستن چهار طاق شرف نفاذ یافت تا بان تقریب در بازارها
[illegible] بتقدیم رسانید و رعایا و مزارعان بر حسب فرمان واجب الاذعان در باغ زاغان [illegible]
چهار طاق کرده آن روضه بهشت آیین را بقبیل اسباب رفیع و ایوانهای منیع که خزینه بود و دیبای روم و زربفت چین آرایش دادند
و بطرایف مناسب [illegible] و تعبیه بدیع زیب [illegible] بر طبق عرض نهادند و در ان سال [illegible] در دار الملک
خراسان حاضر بودند [illegible] علی اردو [illegible] اصفهانی در یک شتر
سی و دو بابت [illegible] صنعت [illegible] که در کارخانه آفرینش موجود [illegible] بحیز ظهور آورد چنانچه سی و دو دکان و کارخانه گشوده هر
پیشوری بمحل مخصوص او بود مشغول [illegible] و بعضی ازان صور که در صنعت بحرکت احتیاج داشتند مثل خیاط و نداف
و نجار و حداد [illegible] جنبش [illegible] قوم علم تصور کرده بود که در آیینه خیال صورتی ازان زیباتر نمینمود و سلطان سعید
چون آن بقیه خیر [illegible] فرمود بغایت [illegible] درباره آن نادره دوران اضعاف بخشش [illegible] بجای آورد
و مجلس عیش و عشرت آراسته شده شراب فرح بخش ارغوانی ریاض نشاط و کامرانی را آب داد و نواهای
روح افزای مطربان نغمه ساز پرده اندوه از روی دل خاص و عام برداشته و ساقیان سیمین ساق مجالس عشرت [illegible]
چون آفتاب رنگ گلزار ارم گردانیدند و ساغرهای مالامال پیران چنگ شب را [illegible] ساخته لباس ایام جوانی

پوشانیده خوانین و الاران علیه همایون اطغو کونالون از جهه در جوش جبال الحجه اتروف بیرون چندین نوبت تیب
منهزم شده و از اوایل شوال تا روز جمعه پنجم ذی الحجه ایام جشن و سور امتداد یافته پادشاه و گدا و پیر و برنا در عیش و نشاط بوده‌اند
و در آن روز طوی بزرگ بوقوع انجامیده شاهزادگان عظام بآئین دین اسلام مختون گشتند انگاه پادشاه جم جاه پرتو اهتمام
بسر انجام عظایم امور سلطنت انداخته خدام عالی مقام بساط لهو و طرب در نوشتند و در سنه احدی و سبعین و ثمانمائه
سلطان سعید در غایت دولت و اقبال در دار السلطنت هراة اوقات همایون فال بگذرانید و نوبت دیگر پرتو التفات
باحوال خواجه قطب الدین طاوس انداخته امر اشراف دیوان اعلی را بوی مفوض گردانید و در سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه
بسعادت قرین بقشلاق مرو شتافته با دولت و اقبال و کامرانی بر مسند عظمت و بنا بنائی جمعیت مرتفع ساخت
و هنوز در مرو قشلاق بود که خبر فوت میرزا جهانشاه بتواتر پیوسته علم عزیمت بجانب آذربایجان برافراخت و در واقع این بابت

گفتار در بیان شمه از احوال میرزا جهانشاه و میرزا ابو بکر و ذکر کشته شدن ایشان بتقدیر مالک الملک علی الاطلاق

از مطالع آثار سلاطین ولایات آذربایجان و عراق نیر انوار قضا آفاق را منور دارد چون آفتاب اقبال میرزا محمد بن
بایسنقر از اوج کمال بحضیض وبال انتقال کرد و شد با اجل و زندگانی آن ثمره گلشن کامرانی را در زمستان ایام در آورد
ماهچه لوای جهانگشای میرزا مظفر الدین جهانشاه باوج شرف رسیده تمامی ممالک آذربایجان و عراقین و فارس و کرمان
در پای علم او در آمد و حکومت آن پادشاه نامدار استقرار یافت و جمیع سرداران اطراف و اکناف اطاعت حکم
وی نمودند و شرایط فرمانبرداری و لوازم خراج گذاری بجای آوردند و فاتحه مفاخر و مباهی بود
بن ابو سعید ... از بعضی از قلاع و دیار بکر را مضبوط ساخته نسبت بمیرزا جهانشاه طریق سلوک نمیدانست و همواره
قلم طغیان نقش استقلال و صورت استبداد بر لوح ضمیر و صحیفه خیال می‌نگاشت و این معنی بر خاطر میرزا جهانشاه گران
آمده در فکر تدارک آن مهم می‌بود بواسطه کمال متانت و حصانت قلاع دیار بکر یک بار آن مراد بر وجه مدعا چهره نمی‌گشود
در خلال آن احوال از پس پرده تقدیر صورت دیگر جلوه گر گشت و دست تقدیر ایزدی بساط فراغت و امنیت از ملک
جهانشاهی در نوشت تفصیل این اجمال را طوطی کلک شکرین مقال برین منوال رقم میزند که میرزا ابو بکر که نتیجه والد میرزا جهانشاه
بود و جهانبانی پدر در ولایت فارس در غایت اقتدار حکومت می‌نمود و در وقتی که میان سلطان سعید و میرزا جهانشاه در
خراسان بصلح انجامید از راه طبع و زیاده طلبی باز گشت و خیالات باطل و تصورات بی‌حاصل از مقام اخلاص و متابعت پدر در
گذشت میرزا جهانشاه چند نوبت رسل و رسایل نزد پسر فرستاد و او را نصایح سودمند نمود و سلوک طریق رشد و رشاد
مامور گردانید از وخامت عاقبت مخالفت تحذیر نمود اما میرزا ابو بکر آن نصایح را سمع رضا جای نداد و مطلقا پای از طریق عناد
بجاده صلاح و سداد ننهاد آخر الامر مرحوم محترم میرزا جهانشاه والده میرزا ابو بکر بود بجبر از دست پسر عاصی اثر النصیحت او در فارس را
باز گذاشته روی بحکومت بغداد آورد و میرزا جهانشاه از آن ممر فارس را بحاصل نمود و ایالت ولایت شیراز را به پسر دیگر خود

امیرزاده

١

امیرزاده یوسف عنایت کرد و میرزا ابو بکر در دار السلام طرح اساس جهانبانی انداخته با نشر زبانی در اقطاب آن مسند
امانیال و صال چون سلک شیراز از املاک و ماخذ پسران پیره نفت و از غایت غضب پیوسته متعرض حواشی مملکت
جهانشاهی میگردید و انواع ظلم و تعدی بتقدیم میرسانید و مهر چند میرزا جهانشاه از غافل پادشاهانه شعار خود میساخت و انواع
رسل و رسایل نصیحت فرزند نا خردمند می‌پرداخت بجائی نرسید و آن شاهزاده خویشتن دار خود را از مقام خلاف
و شقاق نمیگذرانید لاجرم میرزا جهانشاه خاطر بر استیصال نهال اقبال پسر قرار داد و در شهور سنه ست و ستین و ثمانمائه با لشکر بسیار
بظاهر دار السلام بغداد شتافت و میرزا ابو بکر برج و باره شهر را مستحکم ساخته در مقام تحصن و ثبات قدم بود
و میرزا جهانشاه آغاز محاصره کرد و بنا بر متانت دار السلام و حکومت اتباع شاهزاده مرام انتقام مدتی سال صورت نگرفت
چهره گشود و در آن اوقات لشکریان عراق و آذربایجان خلقی فراوان از صبح تا شام حرب میکردند و میرزا ابو بکر
و تعهد او یاران تعهد را امکان در محافظت و مدافعت کوشیده غایت مردانگی و جلادت بجای می‌آوردند عاقبت صورت
عافیت از بغداد و یاران روی برتافت و قحط و غلای عظیم روی نمود که بهای هیچ شیء یافت نمی‌شد گوشت مردم
بهیج فروش رسید و روغن پوست ... بکار میبردند و طایفه که از روی تکلف دست بحلوای نبات دراز میکردند
تعدی و درازی کنار و اسب و شتر بجای می‌آوردند لاجرم کار بغداد و یاران بجان رسیده بیکبار فریاد و فغان باوج آسمان رسانیدند
و لسان بدرگاه میرزا جهانشاه فرستاده امان طلبیدند و میرزا جهانشاه پسر را از سطوت خویش امین ساخته امان ارزانی فرمود
دروازه‌ها باز کشاده دیوار شکسته محصور بفرح و سرور و موفور روی بارودی میرزا جهانشاه نهادند و میرزا ابو بکر پای در
دامن تمکین و وقار کشیده بوده وثاق خویش نشسته بوده کمان نمیبرد که پدر در باره او قصدی اندیشه و هم در آن ایام میرزا جهانشاه
پسر دیگر خود محمدی را با جمعی از امرا بکشتن میرزا ابو بکر ماموره گردانید و ایشان بیک ناگاه بار و ایباتی بسته بر شاهزاده رسیدند
و دست بر آوردن تیغ کشیدند و محمدی بالقصه شمشیر بر دیوار زده دیگران همه او را فیض دادند و آن حرکت بر میرزا جهانشاه مبارک
نیامد و طبایع خلایق از شناعت آن متنفر شدند و دولت شاه سمرقندی در تذکره الشعرا این قضیه را آغاز شیرین روز شنبه چهارم
شهر ذی القعده سنه احدی و سبعین و ثمانمائه نوشته و امیر یحیی در لب التواریخ این واقعه را در صباح یکشنبه دوم شهر
ذی القعده سنه مذکور قرار داده والله اعلم بحقایق الامور **القصه** چون آن پادشاه مرام انتقام خاطر از مرام پسر جمع ساخت
عطف عنان متوجه دفع امیر حسن بیک شد رایت عزیمت بصوب دیار بکر برافراخت و امیر حسن بیک نیز توجه دشمن
آگاه شده چون استطاعت مقاومت نداشت در عقبه که بغایت مستحکم بود تحصن نمود و میرزا جهانشاه بصحرای موش و ارزروم
شتافته نزدیک بمنزل امیر حسن بیک خیمه اقامت نصب فرمود و امیر حسن بیک از کمال کیاست و کاردانی رسولان
چرب زبان نزد پادشاه آذربایجان فرستاده در هنگام نیاز مندی پیغام داد و میرزا جهانشاه این معنی را بر عجز و ضعف
انقلاب حمل کرده تابستان و تیرماه در همان موضع اوقات گذرانید و بعد از هجوم جنود زمستان و وقوع شدت سرما لشکریان

از توقف در صحرا و بیابان ابا نمود و در خدمت انصراف طلبیدند و خبر و ترکان آن طایفه را انصراف اجازت ارزانی داشت
خواص و مقربان روزی چند در همان مکان به جشن و عشرت مشغول بودند و امیر حسن بیک از غفلت و تهور دشمن و بی‌باکی
سپاه آگاه شده با دو هزار سوار مثل جرار متعاقب میرزا جهانشاه مورات آمده و صباحی ناگهان بحوالی اردو رسیده جمعی
از مردم شهر بازرگان که فی الجمله شعوری داشتند بر وصول یاغی اطلاع یافته مانند ماهی در شبکه آغاز اضطراب آوردند و میرزا
محمدی و میرزا یوسف بجانب پیش رفته تاب یک حمله نیاورده و منهزم باز گشته پدر را از آن واقعه با خبر ساختند
و میرزا جهانشاه چون شنیده بود که ترکمانان نوبت بسته بودند که آن خبر شنود و پیش از آنکه نوبتند و کار مستحکم سازند سوار شده
خیال مغلوب فرار کرده بود و امیر حسن بیک همان لحظه باره و در آمده محمدی میرزا یوسف را اسیر ساخت و قتل و غارت
جمعی از سرداران را برانداخت و در وقتی که امیر جهانشاه و لشکر بخت ... فوج ... امیر حسن بیک ... نام ... باز خورد
بطلب اسب و جامه او را کشته باز گشت و بمجلس ... حال مطلع نشد و امیر حسن بیک ... حال ... پرداخته
سر بریده میرزا جهانشاه را ... نزد آنحضرت بردند که سر پادشاه است امیر حسن بیک آن سر ... محمدی
و یوسف را پرسید این سر کیست جواب دادند که سر قورمشی است که شب ... بود و امیر حسن بیک
باز آغاز ... و جمعی ... جامهای پادشاه ... میرزا جهانشاه خبری داشته و امیر حسن بیک
آنقدر ... این ... اوضاع ... جواب ... شخصی را که ... آورده ...
جامهای ... امیر حسن بیک فی الحال ... آن ... را از بدن جدا ساخته نظر ... آن شخص
میرزا جهانشاه بود ... امیر حسن بیک ... شکر ... بجا آورد و محمدی را ... کشته میرزا یوسف را میل ... ساخت
در بیت
یکی کشته شد دیگری کور شد ٭ چو دولت از آن خاندان دور شد

گفتار در بیان وصول خبر وقعه میرزا جهانشاه بعرض میرزا سلطان ابوسعید کورکان و در ذکر توجه آن پادشاه عالمیان بصوب ممالک عراق و آذربایجان

چون آفتاب اقبال ابوالنصر حسن بیک از مطلع فتح و ظفر طالع گشت و مهم میرزا جهانشاه بر منهجی که مسطور شد انجام پذیرفت
امرا و لشکریان عراق و آذربایجان روی امید بدرگاه امیرزاده حسین علی که از اولاد جهانشاه بود آوردند و او ابواب خزاین
و دفاین گشاده سی و شش هزار سوار را مواجب داد و ظاهرا هرگز ... را در ... جمع گشته و بزبان ... مورخ
مانند این قضیه نگذشته و امیرزاده حسین علی با آن سپاه آراسته اساس مقابله و مقاتله طرح انداخته شرح احوال ... بدرگاه
عالمپناه سلطان سعید پیغام فرمود ... که رایات نصرت آیات بصوب عراق و آذربایجان نهضت نماید
تا او کمر خدمتکاری بر میان بسته مقالید ممالک و مفاتیح قلاع و بلاد بملازمان آستان خلافت آشیان تسلیم فرماید ... شنیدن
این خبر ... سلطان ... بحکم همایون با جماع لشکر ... ممالک محروسه
صدور یافت و چون آن پادشاه عالیجاه پیوسته کلیات امور دین و دولت را بمشورت خواجه ناصر الدین عبیدالله قدس سره

جهت طلب ملاقات آنجناب میرک جمال الدین عبدالرحیم صدر را به سمرقند فرستاده و خواجه ... حضرت سلطانی مبذول
داشته بر وفق استدعای میرزا سلطان ابوسعید در باب یورش عراق و آذربایجان با آن جناب مشورت تقدیم رسانیده و بعد از
گفت و شنید بسیار بخاطر امضای آن قرار یافته خواجه عبیدالله بماوراء النهر عبور نمود و میرزا سلطان ابوسعید در یورت قشلاق
با سپاهی در کمال کثرت و یراق در اوایل شعبان سنه ... بجانب آذربایجان و عراق نهضت فرمود ... شهر و ولایت ... رسید
بطواف مزارات اولیا و مشایخ رفته شرایط تعظیم و تکریم بتقدیم رسانید و فقرا و مستحقان را بصلات و صدقات محظوظ
و بهره‌ور گردانید و در وقتی که خورشید ... بر ... شرف انداخت و نقش ... فضای صحرا
... از شکفتن گلها و ریاحین غیرت افزای نگارخانه چین ساخت ... ظفر نگار ... نزول اجلال
فرمود و ... دلفریب ... کالیوش ... و در خلال این احوال ... از اطراف
ممالک فارس و عراق ... عالم و مشاهیر آفاق روی امید بدرگاه ... آوردند و ... منزل ...
از حکام و افاضل بشرف ملازمت رسیده و نیاز و نثار ... و در کالیوش پادشاه ... و هوش
... آن ولایات ... عطاها ارزانی داشته ... فرمود و از اکابر ... ارباب
السیف والقلم خواجه شمس الدین محمد ... رفت و امیر نظام الدین ... امیر علی برلاس فارسی ... شیراز
... رفت و امیر جلال الدین محمود ... اساس حکومت ... طرح انداخت و امیر سید محمد ... سید مراد
ایالات قزوین و سلطانیه ... ساخت همدان و ... با امیر حسین علی ... تعلق گرفت و ...
... شرف اختصاص پذیرفت و هر یک از نامداران به ولایت ... العطاف ... و عنایت
خلایق بلاد و عباد ... آن مقصود ... ممالک عراق در قبضه اقتدار ملازمان آستان سلطان کامکار قرار
یافت و انوار آفتاب معدلت ... سایه مرحمت آنحضرت بر اقطار آن امصار تافت و از آن وقت که امیر حسن بیک
خاطر از مهم میرزا جهانشاه فارغ گردانیده ... سلطان ... ییلاق کالیوش ... رسانید
... امیر حسن بیک ... درگاه عالمپناه رسیده عرض اخلاص و شرح اختصاص کرده ... امرا ... اشرف
اعلی رسانید ... امیر ... یوسف ... حضرت صاحبقرانی امیر تیمور کورکان ...
در مقام ... قدم ... نخواهد بود ... مخالفت ... موافقت ... میدارد
... خاطر ... سلطان سعید در کالیوش ... داده و عنایت فرمود
و جهت امیر حسن بیک ... زر دوزی و کلاه ... شمشیر مرصع ارسال نمود و فرمود که باید که امیر حسن بیک با سپاه
خود از آن طرف ... نماید ... از این جانب متوجه ... خلاف و ... اهل نفاق و ...
... امیرزاده حسین علی ... آسمان ... آمده ...

بنیکو وسرانجام مینمودند و از زبان پادشاه زاده معروض داشتند که ممالک آذربایجان و عراق و فارس و توابع آن بالتمام
نواده او در تحت تصرف دارد و ملک موروث آن پادشاه غفران پناه است مصراع یاران تو ایم هر چه داریم ز تست امید آنکه نظر عنایت
از احوال این شکسته بال دریغ ندارند و حضرت عالی همت به دفع مخالفان و قمع مفسدان رسیده ... سلطان سعید علی را
نیز تحقیق و احسان کرده امیدوار ... و لوای جهانگشای متوجه آذربایجان است بعد از وصول آنچه صلاح دولت باشد تقدیم خواهد رسید
و هم دران ایام موکب همایون از کالپوش در حرکت آمد بعد از قطع مفاوز و مسالک ممالک ری محل نصرت اثر گشت و در آنجا امیر مزید با طایفه از امرا و سپاه
منقلای از پیش روان شدند و عنان ریز به تبریز در آمدند و مقارن آن حال امیرزاده حسین علی بایراق گردید والحکم لله العلی الحمید

ذکر متوجه شدن امیرزاده حسین علی در موضع مرند و رسیدن او بحضرت سلطان عالیمکان جاه و تمکین

و دران اوان که ممالک ری مضرب خیام عساکر سلطان سعید بود امیرزاده حسین علی والده میرزا جهانشاه در ... اقامت
داشت و خیال محاربه و مقاتله با امیر حسن بیک بر لوح خاطر می نگاشت و چون خبر قرب وصول دشمن بوی رسید امیر شاه علی و
امیر ابراهیم شاه و جمعی دیگر از امرا و ارکان دولت را بجهم قراولی ارسال نموده آنجماعت بواسطه حقوق جهانشاهی را ... تصور نموده
ملازمت امیر حسن بیک رفتند و خبر بیوفائی امرا و رسیدن سپاه سلطان سعید به تبریز در اردوی امیرزاده حسین علی شیوع یافته
مردم جوق جوق بهم بر آمدند که ضبط ایشان ... پذیرفت و بعضی از لشکریان باردوی امیر حسن بیک پیوستند و بسیاری از ایشان
بدرگاه سلطان سعید بر ... آذربایجان ... از ... در ضمیر آنحضرت تمکن یافت و از ری بسلطانیه شتافت
مقارن آن وصول موکب همایون بدان ملک و عرصه دشت امیر مزید و سایر امرا که به تبریز رفته بودند رسیدند مضمون الکرام ... بیک
رقعه از ... بعد و ... بنام این بندگان ... نوشته که امرای صفتانی باید که از تبریز بیرون روند و من آن ملک را به ... خویش
محمد و اولادهم ... آیات نصرت آیات علی اسرع الحال به ... برین دیار انداز و تا صورت
بیبود ... معقود وجهره ... امیر حسن بیک چون شنید که سلطان سعید سلطانیه را محل نزول همایون گردانید از
نخچی تبریز کوچ کرده بقراباغ رفت و سلطان سعید بلوان بوسف ... را با ... تبریز ارسال داشته از سلطانیه
شتافت و دران موضع امیرزاده حسین علی و ولد او سلطان علی ... برادرش امیرزاده یوسف و جمعی کثیر از امرا ... بر
پنجاه هزار نفر از لشکر باردوی همایون رسیدند و سلطان سعید میرزا جهانشاه را بشرف تقبیل انامل ... سرافراز ساخته
نوازش نمود ... مستظهر و امیدوار گردانید درین محل امیر حسن بیک برادرزاده خود یوسف بیک را برسم رسالت
بپایه سریر اعلی فرستاد و سلطان سعید مجلسی در غایت عظمت و مهابت بیاراسته امرای عظام آیین تمام یوسف بیک را
پیش برده ... جانفزا ... بشرف دستبوس استسعاد یافت یوسف بیک بوسیله امرا از زبان عم خویش
معروض داشت که ... آبا و اجداد این بنده در خدمت صاحبقران امیر تیمور گورکان طریق اخلاص و دولتخواهی
مسلوک داشته اند و حالا این مخلص نیز همان طریقه را رعایت نموده ولایات فارس و عراق را از مخالفان انتزاع کردم و

بالشکش

بالشکش یکان آن آستان که از استشمام الفیلا ... درین شیان مراجعت مهلت دهند که زمستان بپایان رسد
و برف برطرف گشته مراجعت بدیار بکر میسر گردد و ایضا امیر حسن بیک مصحوب یوسف بیک ... اشتی مبنی برچنین
سخنان ارسال داشته بود و دران اوان این بیت را مندرج گردانید بیت ارادت ... که معشوق کم ... مینمود
نگاه ... نگه دارد التعف چون سلطان سعید چون پیغام امیر حسن بیک را شنید جواب داد که موکب
همایون عازم آن دیار است بعد از وصول آنچه مصلحت باشد بتقدیم خواهیم رسانید و پسر عم خود میرزا محمود را با یوسف بیک
روانه ساخته چون باردوی امیر حسن بیک رسیدند آنحضرت نیز بارگاهی پادشاهانه چارطاق و تختی زرین نصب کرده با
میرزا بایدکار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر را برابر جهانشاهی نشاند و خود بعظمت هرچه تمامتر بجانب یسار قرار گرفت
و امرا و سران سپاه را فرمود تا مسلح و مکمل شده هر یک بجای خویش ایستادند آنگاه میرزا محمود را بار داد و او در غایت دهشت
بآن مجلس در آمد و چند نوبت زانو زده باشارت امیر حسن بیک میرزا بایدکار محمد را دریافت بعد از آن بعز دستبوس امیر
حسن بیک فایز شد و سخنی که داشت عرض کرده جواب شنید و بعد از دو سه روز او را مسخط گردانید گفتار در بیان انتشار نصر و ظفر و هزیمت

سپاه پادشاه ایران و توران و فرو نشستن چراغ فراغ خراسانیان در حدود قراباغ اران

اقبال دار ملال مانند کمال آفتاب سریع الزوال است و آفتاب جاه و جلال امثال سایه غمام بشرف انتقال چون نسبت
پادشاه متعال بتغیر دولت سلطان تعلق گیرد ثبات آن بسیاری سپاه صورت نپذیرد و هرگاه ارادت مالک
الملک ذو الجلال بتفرق جنود ولایت ستان متعلق گردد جمعیت آن باسباب تدبیر عقلا کیاست آثار بوقوع نپیوندد و حجر
اذا اراد الله تغییر دولة فان قضا الحق لابد واقع فکیف بقاء الملک من دون حلمه ولا ینفع التدبیر والحکم القاطع نظیر این
تصور آنکه چون تقدیر پادشاه قدیر بانهدام بنای دولت و زندگانی سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید متعلق گشت
با وجود وفور ابطال رجال و کثرت اسباب محاربه و قتال او را در آذربایجان صورت نصرت روی ننمود و نسیم
فتح و ظفر از مهب وما النصر الا من عند الله بر شقه لوای جهانگشای ابو النصر حسن بیک وزید و دست غایب جانب
ابواب سلطنت و جهانبانی بر روی روزگار آن مهر سپهر کامرانی بر گشود شرح حال بر سبیل اجمال آنکه دران ایام که منزل اسبانه
مضرب خیام سلطان زمانه بود معسکر از کثرت لشکر تشنه دشت محشر ظاهر نمود و تا حیود سرما و برد در غره علم دست
بتاراج و یغما بر آورد و خسرو سیارگان نقاب سحاب بر دوش افکنده از بیم هوای سرد سر از خرگاه لاجوردی بیرون نمیکرد
جماعه ای سلطان سعید امرا او ... را طلبیده در باب تعیین یورت قشلاق مشورت فرمود و رای همگنان بدان قرار یافت
که امیر حسن بیک را از قراباغ اخراج نمایند و دران زمستان بجای آن پادشاه عالیمکان قشلاق فرمایند و رایات عالیات
بدین عزیمت نهضت فرموده چون وقت فرحی قراباغ محل نزول همایون گشت بسبب قلت ماکولات ارباب ... بر
صلاح دران دیدند که بطرف محمود آباد در وند تا شروان شاه که دم از هوا خواهی میزد بار دوی اعلی ملحق شود و با این عزیمت

کوچ کرده بصحرایی رسیدند که علف زهردار بود و هر چهارپایی که بخوردی از جنبش ارک اجل جان شیرین دادی و بعد از آنکه جلکاه
محمودآباد معسکر خسرو عالی نژاد گشت قحط و غلا برتبه انجامید که یکمن غله بده دینار کپکی رسیده بود و امیر حسن بیگ جوانب
مضبوط ساخته نمیگذاشت که از اطراف خراسان و عراق و فارس کسی باردوی همایون رود و آغاز روزی چند از غایت شوال
کپکی اطغو فراوان باردوی همایون میبردند و در ان اوقات اسبان سپاهیان خراسان بغایت ضعیف شده بود و
تمامه کر الاغان آسوده و فربه داشتند پیوسته نواحی اردو را میتاختند هر کس می یافتند بعالم آخرت روان میساختند
چون روزی چند برین منوال گذشت شروانشاه بواسطه وعید و تهدید امیر حسن بیگ یاغی گشت و این معنی موجب آن شد که
موکب همایون از محمودآباد بجانب اردبیل در حرکت آمد در اثنای راه بمحال پیر وصل رسیدند و چهارپای بسیار در وحل
فرو شده تلف شد و سپاه بطایف الحیل از آنجا گذشتند و بموضع باغیان منزل گزیده در روز پنجشنبه دوازدهم شعبان
امیر سعید مراد برسم قراولی بجانب معسکر امیر حسن بیگ روان شد و در اثنای راه چهارصد سوار آراسته بوی دوچار
خوردند و مقدم ایشان که امیر ترکمان بود پیش رانده سعید مراد را گفت که پدر سلطان ابوسعید دشمنان صدساله را
دوست و دوستان صدساله را دشمن ساخت اکنون می از آنکه جنگ ما صلح کند بلکه جا میرود میباید که فردا امراء بزرگ از ای
بیایند که امیر حسن بیگ نیز جهت تمشیت مهم مصالحه خواص و مقربان خود را خواهد فرستاد و سعید مراد باز گشته روز دیگر
امیر سعید مزید با جمعی کثیر از امراء و رؤس مقدار بیرون رفتند و در همان موضع ترکمانان روز گذشته پیش آمده امیر سعید مزید چون
عدد مردم خود را از ترکمان زیاده دید مغرور شده بر ایشان تاخت و [illegible] آن طایفه را بر ایشان تاخت هر چند امیر سلطان
ارغون گفت که این جماعت کومک دارند توقف میباید نمود امیر مزید سخن او را قبول نفرمود و چند فرسخ در قفای ترکمانان
رانده در ان اثنا امیر حسن بیگ با دو سه هزار سوار آراسته از کمینگاه بیرون آمده بر سپاه خراسان حمله کرد و سلطان جنید
و پهلوان حسین دیوانه و حسین علی ارلات و شیر محمد بغدادی را با قرب پانصد نفر از شجاعان قتیل آورد و امیر سعید
مزید گرفتار گشته بقیة السیف روی باردوی سلطان سعید آوردند و امیرزاده سلطان علی ولد حسن [illegible] میرزا
بطرف ماردان گریخته ایلاک شد و پدرش در ان زمان در تبریز بود القصه چون این خبر محنت اثر در اردوی
نکبت قرین شیوع یافت سلطان سعید چاره جوی گشته امیر غیاث الدین محمد بن امیر جلال الدین عبدالوهاب بن
امیر غیاث الدین بن امیر کمال الدین بن امیر سعید قوام الدین که آبا عن جد در سلک ولاة خاندان انتظام داشت جهت تمهید
بساط صلح و صفا نزد امیر حسن بیگ فرستاد و از عقب جناب سیادت مآب والد [illegible] سید صدرالدین ابراهیم قمی
بجانب صلح ارسال داشت و امیر حسن بیگ نسبت بسادات عظام و صدر علیا شرایط تعظیم و احترام بجای آورد و با خود قرار داد که
آنچه در باب [illegible] بنا بر اساس موافقت و مصالحت گویند بعز اجابت اقتران [illegible] سعید اردبیلی قبل از این امیر حسن بیگ
او را برسم رسالت باردوی اعلی فرستاده بود باز آمده و معروض داشت که خراسانیان بغایت جهال و پریشان روزگار اند

اصلاح

اصلاح صلح و سفارا حکمی نمایند شده که ایشان عنقریب باقبح وجهی فرار نمایند بنابران امیر حسن بیگ صدر علیا و سید صدرالدین
ابراهیم را نومید باز گردانید و امیر غیاث الدین محمد را مشمول نظر مرحمت ساخته نشان ایالت ساری ارزانی فرمود
ذکر واقعه هایله سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید چون سید صدرالدین ابراهیم قمی و صدر علیا
بپایه سریر اعلی معاودت فرمودند هنوز سخن تمام ناکرده او طلیعه سپاه ظفرپناه امیر حسن بیگ پیدا شد نمودند و بعضی از امراء
خراسان مورچلهای خود را گذاشته باقدام بیوفایی و [illegible] استقبال نمودند بنابران سلطان سعید در نیم روز شانزدهم
رجب بهمان محنت و تعب روی بصوب فرار آورد و دو پسر امیر حسن بیگ بتجاسس شتافته و آنجناب را گرفته
هم شب باردوی پدر خود رسانیدند و بمحافظان هشیار سپرده محفوظ گردانیدند و بعد از دو روز امیر حسن بیگ بر تخت بخت
فیروزی نشسته آن پادشاه عالیجاه را طلبید و چون نزدیک بارگاه رسید شرایط تعظیم و احترام بتقدیم رسانید و آنحضرت را
در موضعی که معد داشته بودند نشاند سخنان شکایت آمیز بر زبان راند و سلطان سعید جوابی که مناسب وقت او بود ادا فرمود و
بمجلس مراجعت فرمود و امیر حسن بیگ نمیخواست که بجان خسرو عالیشان آسیبی رساند بلکه داعیه داشت که او را براق داده بطرف
خراسان باز گرداند اما بعد از قیل و قال فراوان باغوای قاضی شروان و استصواب جمعی از امراء ترکمان خاطر بران قرار داد که آن مظهر
عدل و احسان را از پای در آورد در بیست و دوم رجب موکلان سلطان سعید را بدیوان میرزا یادگار محمد بردند و شاهزاده
شرط استقبال بجای آورد آن دو پادشاه یکدیگر را در آغوش کشیدند و میرزا یادگار محمد بخرگاه در آمده محصلان سلطان
سعید را باز گردانیدند و جمعی کجا شربت شهادت چشانیدند نظم دریغا که آن پادشاه عالی نژاد که در عدل گیتی نزاد
تیغ ستم نقد جان برفشاند از و غیر افسانه چیزی نماند نظیره بجز جان غم بان [illegible] نیست بجز خون کالا درین [illegible] چنان پادشه
زیاب نیز زد [illegible] بیان تتمه ازانچه بعد از قرار پادشاه سعید شهید نسبت بامرا و سپاه خراسان بوقوع انجامید
در ان زمان که پیر سلطان ابوسعید جان بحق تسلیم نمود بصوب هزیمت تاخت علامات روز رستخیز در معسکر نصرت شمار بکل
وجهی ظهور یافت صورت یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه جلوه گر گشت و افغان و نفیر صغیر و کبیر و امیر و وزیر
و بر ماه و مهر از ایوان کیوان در گذشت نظم فرو ماند کارها در ان رستخیز نه روی رهایی نه روی گریز جهان سلطنت و دلیران
لشکر امیر حسن بیگ سپاهیان خراسان را دست و دیده [illegible] خون خوردند و آغاز غارت و تاراج
کرده بنا بر جمعیت ترک و تاجیک را از جهات بر انداختند اما بیوز خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه در جای بود که ابو النصر مظفرالدین حسن بیگ
تشریف حضور ارزانی فرمود و سوار در سراپرده ایستاده سپاه ترکمان را از ارتکاب امور ناشایست منع نمود و
سرایان و مستحفظان حرم معارا مستور و معهود بمحافظت اهل حرم تعیین کرد و خزاین و نفایس را مضبوط ساخته بعد از آن
روی به انجام سایر مهمات آورد و بنفس مبارک جمیع طایفه از سپاهیان که در نهب و امیر خراسانیان افراط مینمودند مشغول
گردید و چند کس را از آن مردم تیز دو بقتل رسانید و حکم فرمود که تا الکه آذربایجان و الوس خراسان از معسکر بیرون روند و امرا

و سپاه پادشاه شهید در ظل رایت میرزا یادگار محمد مجتمع گردیدند و اکثر متعینان در سایهٔ عنایت بی غایت خویش مأوی داده
ابواب مرحمت و عاطفت بر روی روزگار آن بیچارگان گشاد و از امرا عظام و صدور عالی‌مقام امیر سید مزید ارغون و امیر
محمود برلاس و امیر احمد یار و میرک عبدالکریم و میرک عبدالرحیم صدر و امیر عبدالوهاب و مولانا قطب الدین طبیب چند گاه
بسلاسل و اغلال مقید بوده عاقبت میرک عبدالرحیم بواسطهٔ تعصبی از خصمان فتنه‌انگیز که گفته بود کشته گشت و سایر بندیان
نجات یافتند و بعضی ازیشان ملازمت میرزا یادگار اختیار کرده طایفه‌ای بخراسان آوردند و جمعی سپاهیان براه شروان
و گیلان عازم اوطان خود گشتند و از وزرای سلطان سعید خواجه برهان الدین عبدالحمید که در اردو بود ملازمت امیر حسن بیک رفته
منصب اشراف دیوان یافت و خواجه شمس الدین محمد که در اصفهان بکوکبهٔ اشتغال داشت بعد از استماع آن خبر
بدرگاه پادشاه ظفر اثر شتافته رایت وزارت برافراشت و خواجه قطب الدین طاوس که در بعضی از حدود عراق بضبط اموال مشغول
بود اجازت حاصل کرده بصوب خراسان توجه فرمود

ذکر احوال اولاد امجاد آن سلطان ستوده خصال بر سبیل ایجاز و اجمال

در وقتی که مستوفی دیوان قضا بر منشور زندگانی سلطان سعید رقم ختم تحریر نمود او را یازده پسر نیک‌اختر بود بدین ترتیب: میرزا
سلطان احمد، میرزا سلطان محمود، میرزا شاهرخ، میرزا الغ بیک، میرزا عمر شیخ، میرزا ابابکر، میرزا سلطان محمد، میرزا
سلطان مراد، میرزا سلطان خلیل، میرزا سلطان ولد، میرزا سلطان عمر، و ازین یازده شاهزاده چهار نفر بمرتبهٔ سلطنت و فرمان
فرمایی رسیدند و اسامی ایشان اینست: میرزا سلطان احمد، میرزا سلطان محمود، میرزا الغ بیک، میرزا عمر شیخ، و چون تفاصیل
وقایع این چهار خسرو ستوده خصال و سایر اولاد سلطان سعید راقم حروف را معلوم نبود خامهٔ دو زبان بر تحریر مجملی از احوال ایشان
اختصار مینماید و هر یک را که بسلطنت رسیده‌اند در ذکر تقدیم می‌نماید. میرزا سلطان احمد اسن اولاد امجاد سلطان سعید
بود و ولادتش فی شهور سنهٔ خمس و خمسین و ثمانمائه در دار السلطنهٔ سمرقند از دختر بو غازی خان که بجهت شهرت نژاد از ازواج آن
پادشاه سعادت انتما انتظام داشت و چون سلطان سعید بعد از فتح خراسان ایالت دار الملک حضرت صاحبقران
بدین قرة العین پادشاهی مفوض ساخت و جانی بیک و لدای برادر خوردتر سلطان بیک کاشغری را باتالیقی شاهزاده مقرر کرده رایت
اقتدارش در سمرقند و بخارا برافراخت و در تمامی اوقات حیات سلطان سعید آن خسرو صاحب تأیید در ماوراءالنهر بر مسند
سرافرازی متمکن بوده با رعیت و سپاهی در کمال عدالت و نیکوخواهی سلوک مینمود و بعد از وقوع واقعهٔ قراباغ بعزم تسخیر ولایات خراسان
از آب آمویه گذشت و چون بحدود اندخود رسید خبر استیلاء خاقان سعید میرزا سلطان حسین میرزا استماع فرمود بنابر آن عنان
مراجعت بصوب سمرقند معطوف گردانید و کلمهٔ العود احمد وصف الحال آن پادشاه ستوده خصال گردید و میرزا سلطان احمد را
در ایام جهانبانی چهار نوبت با اهل خلاف محاربت اتفاق افتاد اول با برادر خود عمر شیخ و جمال ارغون که نعمت نام داشت
در نواحی زامین و در آن معرکه سلطان احمد میرزا ظفر یافت و نعمت در آن گیرودار گرفتار گشته بوادی نیستی شتافت
و دیگر با برادر خورد خود عمر شیخ میرزا در میان شاهرخیه و اراتیپه بنواحی ... و در آن روز نیز فتح و فیروزی به پرچم

علم آنحضرت نافذ. سیم آنکه نوبتی سلطان محمود خان بن یونس خان که در میان مغولان بخانیکه مشهورست بقصد سمرقند فرمود
نواحی تاشکنت را معسکر گردانید و لشکر مغول در اطراف ترکستان و جند و ماوراءالنهر دست بغارت و تاراج برآوردند
میرزا سلطان احمد میرزا از بلدهٔ سمرقند بعزم اشتعال نیران پیکار اعلام نصرت آثار ارتفاع داده متوجه اعدا شد و پل بعضی مغولان
جانب خجند را گرفته چون بکنار آب رسید سلطان محمود خان نیز در رسید هر دو لشکر از یکدیگر متوهم شده بی آنکه باستعمال آلات
قتال پردازند هر طایفه بطرف مملکت خود بازگشتند. چهارم آنکه حیدر کوکلتاش قدم در وادی خلاف نهاده اسب
جلادت در میدان عناد بجولان در آورد و سلطان احمد میرزا ... و از ابطال رجال ... ساخته عنان
بصوب حیدر انعطاف داد و در نواحی یار ییلاق ... فریقین روی نمود و ... میرزا سلطان احمد مظفر و منصور بدار السلطنه
عود معاودت فرمود و در سنهٔ تسع و تسعین و ثمانمائه سلطان محمود خان و سلطان احمد میرزا از عمر شیخ میرزا که از حیات متنفر بودند
با یکدیگر اتفاق کرده بقصد استیصال نهال اقبال آن مرکز دایرهٔ سلطنت و استقلال اقدام نمودند و سلطان محمود خان از جانب شمال
آب خجند و سلطان احمد میرزا از طرف جنوب آب بسوی اندجان توجه فرمودند در اثنا واقعه در غایت غرابت دست داده و عقاب
اجل بهوای صید مرغ روح عمر شیخ میرزا در پرواز آمده آنحضرت روز دوشنبه چهارم ماه مبارک رمضان از بام کبوترخانه ... شاهباز
جان نازنینش در منزلات بهشت برین آشیانه ساخت و سلطان احمد میرزا این خبر شنیده در تسخیر مملکت فرغانه مجدتر شد
و اراتیپه و خجند و مرغینان از قید در چهار فرسخی اندجان منزل گزید اما فتح آن ولایت او را میسر نشد و انشاءالله تعالی چنانچه درین اوراق در سلک
تحریر انتظام خواهد یافت با حضرت پادشاهی ظهیرالدین محمد بابر که بعد از فوت پدر بر مسند سروری نشسته بود صلح کرده
مراجعت نمود و بعد از قطع دو سه منزل مزاج شریفش از نهج اعتدال بصوب اختلال مایل شده تب محرق قوی گرفته آن پادشاه
عدالت پناه را ضعیف ساخت و در اواسط شوال سال مذکور بنواحی اراتیپه در کنار آب آق سو حیاتش بزلال اجل مقدر منطفی گردید و الخضر
شده چهل و چهار سال درین دار پر ملال اوقات گذرانید و سلطان احمد میرزا بصفاء اعتقاد و سلوک طریق رشد و سداد موصوف
بود و در ادای صلوات خمسه شرایط اهتمام بتقدیم رسانیده در مجالس شراب نیز چون قیام مینمود و همواره مضمون آیت اوفوا بالعقود
مطمح نظر عالی میداشت و هرگز خیال ارتکاب امری که مخالف لوازم عهد و پیمان بود بر آن خاطر عاطر نمیگذشت اگرچه در معارک
بنفس نفیس متکفل استعمال آلات قتال نمیگردید اما آثار شجاعت و پهلوانی از حرکات و سکنات آن بانی مبانی جهانبانی بظهور
میرسید و در فن تیر انداختن و قبق انداختن بر اکثر قادر اندازان زمان فایق بود و تیر از شست اکثر اوقات بهدف مقصود رسیده
خطا نمینمود و قوت دماغ آنحضرت بمثابه‌ای بود که ... در مجلس شراب اقداح باده خوشگوار از کف ساقیان گلعذار
در کشیدی و در محفل بزم در غایت انبساط بسر بردی ... بظهور رسیدی اگرچه
بر طبع ... اما هرگز خیال امری که خلاف مروت توان بود بر آن خاطر نمیگذشت و پیوسته مقوای کلمه
من صمت نجا نصب العین ضمیر منیرش بود و در سخن گفتن اطناب تجویز ننمودی و سلطان احمد میرزا در مدت حیات

شش زن بحبالهٔ نکاح در آورد و او را از سریه و منکوحه فرزندان کرامت کرد اسامی ازواج آن زبیندهٔ تخت و تاج
بدین ترتیب است که مسطور میگردد ❁ مهر نگار خانم بنت یونس خان ❁ ترخان بیگم که نسبش با امرای ترخانی می پیوست ❁ قتلق بیگم
کوکلتاش ترخان بیگم بود و سلطان احمد میرزا بر قتلق بیگم عاشق شده او را التماس فرمود و قتلق بیگم بران پادشاه عالیجاه مسلط شد
تا وقت انقراض رشتهٔ حیات آنحضرت را نگذاشت که با هیچ یک از خواتین ملاقات نماید ❁ خانزاده بیگم که نسب
خود بخانزادگان ترمد رسانیده بود ❁ لطیف بیگم بنت امیر احمد حاجی ❁ حبیبه سلطان برادرزادهٔ امیر سلطان ارغون ❁ اما اولاد
ذکور سلطان احمد میرزا دو نفر بودند و هر دو در خردی از عالم انتقال نمودند و از جمله دختران آن پادشاه عالیشان چهار نفر از قتلق
بیگم در وجود آمده بودند و یکنفر از حبیبه سلطان بیگم و بزرگترین بنات قتلق بیگم رابعه سلطان بیگم بود که او را قراگوز بیگم نیز میگفتند
و قراگوز بیگم در زمان حیات سلطان احمد میرزا بحبالهٔ نکاح سلطان محمود خان در آمد و بعد از شهادت سلطان محمود خان جانی بیک
سلطان آن عفیفه را در سلک ازدواج کشید دویم صالحه سلطان بیگم بعد از فوت پدر بحبالهٔ نکاح پسر عم خود سلطان مسعود
میرزا در آمد سیم عایشه سلطان بیگم که چندگاه در حرم جهانبانی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بسر برد چهارم سلطانم بیگم که سلطان علی میرزا
در وقت سلطنت سمرقند او را بعقد خویش در آورد و دختر پنجم که از حبیبه سلطان بیگم تولد نموده بود معصومه سلطان بیگم نام داشت
در وقتی که حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه او را یافت و بعد از چندگاه دختری از وی در وجود آمد و مادر هم در ان ایام
وفات یافته دختر باسم مادر موسوم گشت سلطان محمود میرزا اولاده با سعادتش در سنین و ... خانقاه روی نمود
و آنحضرت ارشد اولاد سلطان سعید و برادر اعیانی سلطان احمد میرزا بود و در صفت شجاعت و مردانگی موصوف و در صفت
سخاوت و فرزانگی معروف تیغ تیزش در وقت ستیز قاطع نهال آمال اعدای دولت و سنان خونریزش در میدان پیکار رافع
لوای اولیای ملک و ملت نیر رای عالم آرایش خورشید صفت از مشرق صواب طالع و فروغ تدبیر صواب نمایش چون ماه چارده
در شب دیجور بر حوادث لامع طبع پاکش در ادراک حقایق معانی و ذهن دراکش جامع دقایق نکته دانی کف بادش
کافل مصالح افاضل و عام انعامش شامل شرایف اماثل نظم ذات او بود زیب تخت و سریر ❁ نور رایش چو بخت عالم گیر
کف جودش چو ابر گوهر بار ❁ جوهر طبع او نکو آثار ❁ و آن شاهزادهٔ عالی گهر در روز گرفتاری پدر در ضمان حمایت حضرت داور بجانب
خراسان نهضت فرمود و قرین صحت و سلامت روز پنجشنبه دویم ماه رمضان سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه بدار السلطنه
هراة رسیده بدارایی سپاهی و رعیت اشتغال نمود و در روز جمعه سیم در مسجد جامع آن بلدهٔ فاخره خطبه بنام حضرت
صاحبقران امیر تیمور گورکان و میرزا سلطان ابوسعید و میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود خواندند و بدان واسطه خبر انتقال
جانور سلطان سعید بتحقیق پیوسته طوایف انام از خواص و عام صدای نوحه و زاری باوج فلک زنگاری رسانیدند بیت
گرد عالم زآیین خویش ❁ آمد عجب شکلی صورتش پیش ❁ و سایح شنبه چهارم کوتوال قلعهٔ اختیار الدین بابا جی گشت و مردم جوق
جوق شعار هواداری سلطان حسین میرزا اظهار کرده کار از حیز تدبیر در گذشت ناچار در وقت اسفار سلطان محمود میرزا

باتفاق امیر بابا علی مغول و امیر قنبر و جمعی دیگر از سالکان طریق یکجهتی از دروازهٔ خوش بیرون رفته روی توجه بجانب
سمرقند نهاد و بعد از وصول بدان بلدهٔ فردوس مانند میرزا سلطان احمد ابواب لطف و مرحمت بر روی برادر بگشاد
و چندگاهی میان برادران طریق موافقت مسلوک بود آخر الامر میرزا سلطان محمود روزی به بهانهٔ شکار از شهر بیرون رفت
و باغوای احمد مشتاق و سید بدر و خسروشاه و بعضی دیگر از مقربان در یکاه راه حصار شادمان پیش گرفت بعد از وصول
بقصبه امیر قنبر علی که در آن وقت حاکم آن ولایت بود میرزا سلطان محمود دار السلطنه بدو داشت و آنحضرت در ولایات
ترمذ و چغانیان و حصار و ختلان و قندز و بدخشان تا کوه هندوکش علم سلطنت بر افراشت و میرزا سلطان محمود در ایام فرمان
فرمایی چند نوبت سپاه بطرف کتور و سیاه پوشان برد و با کفار آن دیار لوازم غزا و جهاد بجای آورد و لاجرم ملقب بغازی گشت
و طغرای فرامین خود را سلطان محمود غازی نوشت و آنحضرت را در اوقات سلطنت با سلطان حسین میرزا اگر اتفاق جنگ
و صلح اتفاق افتاد و شمه ای در اثنای بیان وقایع آینده خان خانه دو زبان سخن بر این حالات زبان خواهد گشاد و چون در شوال سال نهصد
بود و میرزا سلطان احمد وفات یافت سلطان محمود بنابر استدعای اعاظم امرا از حصار بسمرقند شتافت و لوای اقبالش
بدرجهٔ کمال رسیده در دار الملک حضرت صاحبقرانی قدم بر مسند کامرانی نهاد و باستمالت امرا و ارکان دولت پرداخته ابواب
عیش و عشرت بگشاد و میرزا الغ بیک محمد را که داماد آنحضرت بود و پسر بزرگتر سلطان سعید میرزا منوچهر بود و خیال استقلال
داشت با دیگری از شاهزادگان تیموری که در قلعه قبل رسانید و نسبت بمتعلقان حضرت ولایت پناه خواجه ناصر الدین عبید الله که
در ظلال حمایت ایشان فوق انس و جان در مهاد امان بوده آغاز درشتی کرد چنانچه اثر تعدی او با اولاد و امجاد حضرت
خواجه رسید و چون سلطان محمود میرزا در ارتکاب محرمات بغایت دلیر بود و بمجامعت پسران ساده عذار و جوانان کوچ نشین
شعار جابرت مینمود و ارکان دولتش نیز بر تکب انواع فسق و فجور گشتند و دست ظلم و تعدی بجنبین و بنات مسلمین
دراز کردند بنابر آن حضرت اهل ماوس را در می نوشتند سمرقندیان که قریب بیست و پنج سال در ظلال عدالت سلطان احمد میرزا
بفراغ بال گذرانیده بودند از مشاهدهٔ امثال این امور مضطرب شده زوال آفتاب اقبال آن پادشاه باستقلال را از حضرت
ذو الجلال سوال نمودند و تیر دعا بهدف اجابت رسیده در ماه ربیع الآخر سنه تسعمایه سلطان محمود میرزا بعالم عقبی خرامید و آن
پادشاه مظفر لوا پنج سال در دار الفنا اوقات گذرانید و وزارت میرزا سلطان محمود در اکثر ایام سلطنت برای صواب نمای
والد مسعود او اوراق خواجه همام الدین محمد بن خواجه برهان الدین محمد شیرازی مفوض بود و بامر صدارت آنحضرت عالیجناب
افادت پناهی عمدة العلمایی مولانا حسام الدین داود خوافی قیام مینمود و میرزا سلطان محمود پنج پسر و یازده دختر داشت
و پسر بزرگ آن پادشاه کامران سلطان مسعود میرزا بود که مادرش خانزاده بیگم دختر امیر بزرگ ترمذی است دویم بایسنغر میرزا
که از پاشا بیگم تولد نمود سیم سلطان علی میرزا که مادرش زهره بیگی آغا است از قوم اوزبک چهارم سلطان حسین میرزا که مادرش
خانزاده بیگم خواهر امیر بزرگ مذکور و سلطان حسین میرزا در زمان حیات پدر بجوار مغفرت حق الهی پیوست پنجم سلطان ویس میرزا

که بنجان میرزا اشتهار یافته و والده خان میرزا سلطان نگار خانم بود دختر یونس خان میرزا الغ بیک در زمان الغ
نامدار خویش بسلطنه مملکت کابل و غزنین و توابع و لواحق آن مفتخر و سرافراز بود و ایام دولتش امتداد یافته مدتی مدید در
کمال عدالت و رعیت پروری در ان ولایت پایان منسوط نمود و چون سنین تاریخ هجری از نهصد در گذشت آن خسرو
نصفت آیین نیز متوجه ریاض جنت گشت و پسرش میرزا عبدالرزاق بجای پدر نشست اما سبب حکم سن و اختلاف
آرای امرا و ارکان دولت از عهده ضبط آن ولایت بیرون نتوانست آمد و میرزا مقیم ولد میر ذوالنون ارغون از
قندهار لشکر بکابل کشید و شاهزاده را گریزانیده و روزی چند آن بلده را جولانگاه خویش گردانید تا الاخره ظل السلطنه والخلافه
بابر پادشاه عنان اقبال و تایید بجانب کابل شتافت و آن خطه دلگشا از میرزا مقیم گرفته پرتو انوار معدلتش بر اطراف
و ولایات سلطان محمود غزنوی تافت بیت شنیده‌ام که چو تیر بتوی ملک محمود غزنوی شنوی و تا غایت که تاریخ هجری بهزار
جمادی الآخری سنه تسع و عشرین و تسعمائه رسیده آن خسرو معدلت آیین در ان مملکت بر مسند دولت و استقلال
تمکن دارد و از غایت خیراندیشی نسبت بخدام درگاه سلاطین پناه شاهی لوازم موافقت بجای می آورد چنانچه شرح این
وقایع بعد ازین در سلک بیان منتظم خواهد گشت ان شاء الله تعالی میرزا عمر شیخ گورکان تولد آن شاهزاده سعادتمند در دار
السلطنت سمرقند فی شهور سنه [illegible] اتفاق افتاد و سلطان سعید را از دیدن آن قرة العین سلطنت مسرت روی نموده لوای
جشن سور برکشاد و آن مولود عاقبت محمود در عهد خلافت و کامرانی و محبت عطوفت و مهربانی پرورش یافته چون بسن
رشد و تمیز رسید تفویض ایالت ولایت کابل و غزنین [illegible] و سپاهی گردید و الد بزرگوار او را وداع کرده روی براه آورد و چون
بمنزل دره [illegible] رایت نصرت آیتش گشت قاصدی از پایه سریر اعلی باردوی عالی رسید و فرمان واجب الاذعان رسانید
مضمون آنکه درین اوان [illegible] خاقان فرزندان عالیشان مراسم طوی و جشن بوقوع خواهد انجامید و خصوصا تو متوجه آنست
که آن قرة العین سلطنت در ایام سور و بهجت در صحبت حضرت باشد بنا علی هذا عمر شیخ میرزا [illegible]
و الامرا جعت فرمود و بعد از انقضای ایام نشاط و انبساط مناسبت اسمی بخاطر اشرف اعلی چنان خطور نمود که چنانچه
حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان مملکت فرغانه را که عبارتست از اندجان و توابع آن به پسر دویم خود عمر شیخ میرزا عنایت
فرموده بود لایق آنکه ما نیز ایالت آن ولایت را بعمر شیخ میرزا مفوض گردانیم و بموجب فرمان جهان مطاع نفاذ یافته منصب
اتالیقی آن در درج کشورستانی با میرخدای بردی تیمورتاش متعلق گشت و شاهزاده صاحب سعادت عنان دولت و اقبال
بملک فرغانه انعطاف داد و برجعت قصبه معموره شتافته اخسیکت را که ظاهرا در سوابق ایام اخسی گفتندی بوده و
بنا بر تخفیف و ترنیم حالا بر اخسی کت قرار یافته دار الملک سلطنت ساخت و چنانچه از [illegible] نواب کامیابش منصور بود اعلام عدالت
و رعیت پروری برافراخت و در هر قصبه داروغه منصفی تعیین کرد و در اجابت ملتمسات ارباب حاجات لوازم عنایت
و التفات بجا می آورد بیت مراد خاطر آوارگان شد ** برفت چاره بیچارگان شد ** و میرزا عمر شیخ گورکان بعد از انقراض

ایام حیات والد خجسته مکان بواسطه عطوفت بجانب حکایت اندجان مملکت نتوانست نمود و پیوسته [illegible]
شورش مملکت سلطان احمد میرزا ابواب نزاع میگشود و [illegible] احیانا بطرف مغولستان لشکر میکشید و مزاحم
اوقات متوطنان آن دیار میگردید و بدین جهت میان آنحضرت و یونس خان غبار نقار ارتفاع می‌یافت و نایره خلاف و عناد
کانون درون مغولان را التهاب میداد مع ذلک چند نوبت یونس خان بملاحظه حقوق پدر فرزندی حسبی میرزا عمر شیخ گورکان را
نزد خود طلبیده و مراسم [illegible] چند ولایت اضافه الکا موروثه آنحضرت گردانید اما چون مدعا عمر شیخ میرزا
ازان زیاده بود بزلال انعام و بخشش [illegible] و خونریزش نسبت انطفا نگرفت و آنحضرت را سه نوبت با اقارب و
اجانب مقابله و مقاتله دست وقوع پذیرفت اول با والد عالیشان حرم محترمش یونس خان در جانب شمال قصبه اندجان
کنار دریای سیحون و در ان معرکه با آنکه از عمر شیخ میرزا غایت جلادت و بهادری [illegible] رسید بحسب تقدیر
فتح و ظفر بر پرچم علم یونس خان وزید و بعضی از لشکریان آن [illegible] خان بر [illegible] آنحضرت را
ابوت سببی در حرکت آمده طریق عطوفت و مروت مسلوک داشت و میرزا عمر شیخ گورکان را مشمول التفات و عنایت ساخته
بولایتش باز فرستاد و دیگر آنکه نوبتی جمعی کثیر از لشکر [illegible] اوزبک نواحی سمرقند را تاخته با مالی افزون از چون و حد بطرف
منازل خود مراجعت کردند این خبر بسمع آن خسرو فلک مرتبت رسید با فوجی از شجاعان کینه کوش و بهادران جوشن پوش
بگماشتی اوزبکان توجه فرمود و از آب [illegible] بر روی یخ گذشته باتفاق نزدیک رسید و آنجماعت چون موکب
عالی را دیدند عنان بمیدان کارزار گردانیدند و در کنار آب بین الجانبین آتش قتال اشتعال یافته باد حمله [illegible] نخل قامت
بسیاری از مردان دلاور بر خاک هلاک افتاد و بوستان جان [illegible] آهنگ [illegible] خون از دیده دل
گشت و آخر الامر نسیم [illegible] ظفر [illegible] برق آن [illegible] در اهتزاز آمد و اوزبکان منهزم گشته [illegible]
نصرتشان تمامی اموال سمرقند را باز گردانیدند ولی شایبه نقصان [illegible] رسانیدند [illegible] سلطان احمد با سپاه
باران اعدا از سمرقند بجانب فرغانه متوجه گشت و میرزا عمر شیخ نیز با لشکر [illegible] استقبال فرموده در قریه خواجه
در میان ناحیه و اوراتپه واقعست تلاقی فریقین روی نمود و بعد از انگیختن غبار جنگ [illegible] توق میرزا سلطان احمد را با
کوکب سعادت [illegible] مقارنه اتفاق افتاد و میرزا عمر شیخ گورکان عنان مراجعت بدار الملک خویش انعطاف داد و
بیت [illegible] آیین گردان سپهر ** [illegible] کلاه [illegible] ** [illegible] گشت طایر روح پر فتوح
عمر شیخ میرزا بواسطه سقوط از بام کبوترخانه اخسی در روز دوشنبه چهارم ماه رمضان سنه ۸۹۹ بجانب ریاض جنت پرواز نمود
و مدت عمر عزیزش سی و نه سال بود و از آنحضرت سه پسر [illegible] اختر یادگار ماندند اما از پسران بزرگتر [illegible] پادشاه
بحر و بر ظهیر الدین محمد بابر غازی است که از [illegible] نگار خانم دختر یونس خان تولد نموده دویم جهانگیر میرزا که دو سال از بابر پادشاه [illegible]
باستقلال خوردتر بود و مادرش در سلک [illegible] بعضی از امرا تومان مغولستان انتظام داشت فاطمه سلطان نام [illegible]

سلطان ناصر میرزا که والده اش از اتجاق بوده متفاوت بامیده و دختر بزرگتر میرزا عمر شیخ خانزاده بیگم است که همشیره اعیانی حضرت
کشورستان ظهیر الدین محمد بابر پادشاه است دختر دویم مهربانو بیگم بوده که از والده سلطان ناصر میرزا تولد نموده سیم شهربانو
بیگم که او نیز همشیره اعیانی سلطان ناصر میرزاست چهارم یادگار سلطان بیگم که مادرش توکلی بود و آغا سلطان نام پنجم رقیه سلطان
بیگم و این دو دختر بعد از فوت عمر شیخ میرزا تولد نموده و میرزا عمر شیخ را بعد از آنچه مذکور شد منکوحه و ملیه سریت داشت از جمله
زوجات الوس آغا است خواجه حسین بیگ و دیگری قراگوز بیگم که دعوی فرزندی میرزا ابو سعید میکرد و خاتون سلطان بود و از نسل
مغولان و علی الله الاعتماد و التکلان میرزا سلطان محمد و میرزا شاهرخ از رقیه سلطان بیگم بنت میرزا علاء الدوله
متولد شده بود و در روز جیرانی حضرت سلطان علاء زمان ابو حسن بیگ آن دو برادر را که حسب الحکم در قلعه از قلاع آذربایجان
حبس نموده از آن قید نجات یافته در آن ولایات در غایت اختلال احوال اوقات میگذرانیدند و در شهور سنه تسع
و تسعین و ثمانمایه میرزا شاهرخ برادر خود را در آن عازم دار السلطنت هرات گشت و چون بولایت ساری رسید قضیه حضرت
باری در گذشت و نعش او را به هرات آورده در آبادی سلاطین عهد رستم علیا گوهرشاد آغا بردند و بخاک سپردند و میرزا
سلطان محمد بعد از مفارقت برادر هم در آن مملکت می بود تا وقتی که از عالم انتقال نمود میرزا ابا بکر از جمیع اولاد سلطان سعید بود
و در زمان حیات پدر در مملکت خراسان بامر فرمان فرمای قیام مینمود و بعد از شهادت آنحضرت نسبت به میرزا سلطان
حسین طریق موافقت سلوک داشت و بالاخره لوای مخالفت برافراشت و چند گاه لوازم ستیزه و آویزه به تقدیم رسانید و در اواخر رجب
سنه اربع و ثمانین و ثمانمایه در حدود استرآباد دستگیر گشته و بسعی سلطان حسین باش در نوردید تفصیل این حکایت اگر بتحقیق پیوندد
در ضمن وقایع ایام دولت سلطان حسین میرزا مرقوم قلم خواهد گشت انشاء الله تعالی میرزا سلطان مراد در زمان
ایالت پدر در ولایت از میر و قندهار قدم بر مسند حکومت نهاد و امیر نظام الدین احمد کاس صاحب اختیار آن مملکت
بود و در خدمت شاهزاده کمر بسته ابواب اخلاص مع جهود بیرون و بعد از وفات سلطان سعید بولایت آذربایجان در آمد
علم همایون ارتفاع یافت که میرزا سلطان مراد متوجه کرمان گردد و شاهزاده به آن جانب نهضت فرموده در اثنای راه خبر واقعه شنید
و آواره گشته عنان انصراف بمیرزا رسانید و در کنار آب سند بیوسف ترخان یاغی شده بعضی از اتباع آن سلطان
مراد را بباد غارت برداد آن هم شاهزاده بهرات رفت روزی چند ملازمت سلطان حسین میرزا اقامه نمود و جامعه از آن پادشاه عالیشان
او را بجانب ماوراء النهر برادر در آن ولایت شاهزاده میرزا سلطان مراد از اخوان کم شفقتی فهم کرده بار دیگر روی بخراسان آورد و میرزا سلطان
حسین شاهزاده را در سنه ثمان و ثمانمایه در قلعه نیره تو محبوس ساخت مصراع دیگر خبری از و بمردم نرسید میرزا سلطان خلیل
در وقتی که سلطان سعید عزیمت آذربایجان فرمود در طبقه هراة قایم مقام پدر نشسته چون آن طبقه در حیز تسخیر پادشاه کشورگیر
در آمد سلطان حسین میرزا میرزا خلیل را بمیر قندوز فرستاده شاهزاده در آن ولایت خروج کرده بدست یکی از امرای سلطان
حسین میرزا بقتل رسید میرزا سلطان ولد بموجب فرمان پدر در میان امرا از لات اوقات میگذرانید و بعد از واقعه

سلطان سعید باندک زمانی شربت ناخوش از جام اجل چشید میرزا سلطان عمر در زمان شهادت پدر در ولایت
سمرقند بود و چون شنید که از آن حادثه در گذشت میرزا سلطان احمد از حرکات و سکنات برادر آثار مخالفت مشاهده نموده
و بالاخره حبس او حکم فرمود و شاهزاده به میرزا ابابکر پیوسته در محلی که میرزا ابابکر از دست پادشاه عالیجاه سلطان حسین میرزا شکست
یافت میرزا عمر بجد و رضا و ابیورد افتاد و در آن ولایت یکی از امرا او را گرفته به آن فرستاد و سلطان حسین میرزا شاهزاده را
تخت در قلعه اختیار الدین محبوس کرد و عاقبت در ماه رجب ۸۸۶ او را بقلعه نیره تو فرستاد و سال و هشت مصراع دیگر خبری از و بیامد

ذکر بعضی از اعاظم سادات و مشایخ و علما که معاصر بوده اند با سلطان سعید مغفرت انتما

در زمان فرخنده نشان میرزا سلطان ابو سعید گورکان بسیاری از این طایفه عالیشان در ولایات ماوراء النهر و خراسان
توطن داشتند و اعلام دین داری و رایات پرهیزکاری می افراشتند و ذکر مجموع ایشان موجب تطویل است لاجرم
به بیان شمه از احوال زمره از ایشان اختصار کرده خواهد شد و من الله الاعانة و التوفیق مولانا فتح الله تبریزی در فنون
علوم محسوس و منقول ماهر بود و در وقتیکه در ملازمت سلطان سعید بلوازم منصب صدارت قیام مینمود با وجود اشتغال آن
شغل گاهی بمراسم درس و افاده میپرداخت و طالب علمان از نتایج طبع نقادش محظوظ و بهره ور میساخت و در سنه تسع
و ستین و ثمانمایه که سلطان سعید بر سریر شاهرخیه کاشته علم عزیمت مرتفع گشت به العقوب را فرستاد مولانا فتح الله
بایشان نمیشود ولایت هرات آمد و باز دولت مولانا که نیمی آن منصب را فیصل داده بدار السلطنه هرات شتافت و در سنه
سبع الاول سنه مذکوره وفات یافت مولانا محمد جامی برادر حضرت افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی بود و نزد
بعضی از علمای آن زمان در مطالعه علوم ظاهری بر آن آفتاب آسمان سخنوری فایق مینمود مع ذلک در غایت تواضع و کسر نفس
اوقات میگذرانید و گاهی بنظم اشعار آبدار مشغول میگردید وفاتش در سنه اتفاق افتاده حضرت حقایق پناهی افضل
الانامی مرثیه در غایت بلاغت در سلک نظم نظام داده و این بیت از آن اشعار آبدار است نظم ای بود عم انجهان کامی برادر
در سلک اهل فضل که مانند گوهری ز آن سان مرا برادری که در اطوار علم و فضل چون او نزاد مادر ایام گوهری در آنحضرت
بحضرت قطب السالکین مولانا سعد الدین کاشغری بپایان پای واقع شده و این رباعی از نتایج طبع مولانا محمد مذکور است رباعی
این باده کردم بی تو طلب می آرم فی ازنی بنادی طرب می آرم زلف سیه تو روز من کرده سیاه روز سیه خویش بشب می آرم
مولانا شرف الدین عبد القهار حاوی علوم معقول و مشروع و جامع اصول و فروع بود و در نظم اشعار ابیات بلیغ روزگار
در میدان سخن قصب السبق می ربود آنجناب در فن انشا و علم سیاق نیز مهارت داشت و گاهی همت بر ترتیب
اکسیر و تحقیق اسباب کیمیا میگماشت و در آن کار بسیار چیزی ضایع کرد اما کاری نساخت در تتبع امیر خسرو این مطلع گفته
بیت ستاکم پیراهنم بر ملاحظه تنگ یار کرد تیر او بر تن خورد و در دل من کار کرد و مطلع امیر خسرو اینست بیت
دوست تیغ از نازکی بر سینه بسیار کرد خاطر سوزن در و نم در دل او کار کرد و شریف گذاشتن حج اسلام و طواف روضه

مقبرهٔ حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام مشرف و معزز گشته در رجب سنه [illegible] در بلدهٔ فاخرهٔ هراة از عالم رحلت نمود
چنانچه برادر خردترش مولانا کمال الدین عبد الرزاق در مطلع سعدین نوشته کلام افسوس از شرف دین از تاریخ سال
وفاتش خبر داد و مدفنش در مزار فیض آثار شیخ بهاء الدین عمر اتفاق افتاده و امیر علیشیر در مجالس النفایس آورده که قبر مولانا
عبد القهار روبروی قبر برادرش مولانا عبد الرزاق هر دو در جوار امام فخر است مولانا معین الدین تونی از اکابر علماء زمان سلطان
سعید بود بعلم و دانش امتیاز تمام داشت و همواره اعلام افاده و نشر علوم دینیه می افراشت جمعی کثیر از طلبه ملازمت درس
آنجناب می‌نمودند و از مآثر طبع شریفش محظوظ و بهره‌ور می‌بودند وفاتش در سنه [illegible] واقع گشت و [illegible]
[illegible] شیخ صدر الدین رواسی حاوی علوم ظاهری و جامع فنون باطنی بود و در اوایل حال چند سال
در مدینهٔ طیبه اوقات گذرانید و در ولایت مصر و شام اربعینات بر آورد و چون از آن بلاد مراجعت نمود در دار
اسفراین که منشأ و مولدش بود ساکن شده با [illegible] مشغول گشت و در زمان سلطان سعید از اسفراین بدار السلطنه هراة
آمده [illegible] و آن پادشاه صاحب [illegible] آنجناب را منظور نظر عاطفت و احسان ساخت و وفاتش در عاشر
ماه رمضان سنه [illegible] اتفاق افتاد و سلطان سعید بر او نماز گذارد و پسرش شیخ قطب الدین محمد [illegible] رسانید و شیخ
قطب الدین نعش والد مرحوم خود را [illegible] در خانقاهی که ساخته بود دفن کرد [illegible] از مولفات
امیر علیشیر [illegible] شیخ صدر الدین ابراهیم از خلفای شیخ زین الدین است و گاهی بنظم اشتغال می‌نمود و این مطلع
از وست بیت زهی از عارضت خورشید انور · همیشه از جمالت چشم بد دور · مولانا جلال الدین لطف الله از [illegible]
علوم بهره‌ور بود و سالها در محلات بخارا بلوازم منصب قضا قیام می‌نمود و وفاتش در بیستم ذی حجه [illegible] در دار السلطنه
هراة اتفاق افتاد و اولاد عظامش شرف جهان مولانا جمال الدین عبد الرحیم صدر و جناب امارت مآب امیر نظام الدین [illegible]
بمراسم تعزیت داری اقدام فرمودند و سلطان سعید بمجلس عزا تشریف برده دولتخواهان را پرسش نموده خلع فاخره پوشانید
و نعش مولانا لطف الله را از هراة به بخارا نقل کردند و در موضعی مناسب بخاک سپردند شیخ کمال تربتی سرآمد ظرفای
طوایف ولایات خراسان بود و از فن شعر و معما وقوف تمام داشت و اکثر غزلهای خواجه حافظ را تخمیس می‌کرد این مطلع هم
از وست بیت آنکه در هوای سر زلف یار است · از سر گذشت اول و در حلقه [illegible] بهاست · در اواخر اوقات
حیات سفر حجاز اختیار کرده بگذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ منورهٔ رسول صلوات الله علیه فایز شده چون از آن سفر
مراجعت نمود به تربت که مولدش بود رسیده وفات یافت مولانا فاضل در سلک افاضل علماء سمرقند منتظم بود
و بر شرح شمسیه حاشیه تصنیف فرمود سید کمال لکلک در شعر مرتبهٔ مهارت داشت که بقبول شعرا رسید هزار بیت
بر صحیفهٔ روزگار نگاشت و او را قصیده‌ایست که دوازده هزار بیت مصنوع از ابیات آن استخراج می‌نمود و منقبت حضرت
رسالتمآب امیر نظام الدین علیشیر در مجالس النفایس مرقوم قلم معجز رقم گردانیده که از بدایع اشعار سید کمال آنچه مشاهده کرده

آنست که در مرثیهٔ خواجه ابو النصر پارسا قصیده‌ای در سلک نظم کشیده که هر بیت آن قصیده از ین قبیل بوده که از هر مصراع آن تاریخ
فوت خواجه مستفاد می‌شده و چند بیت تمام از آن تاریخ خبر میداد و چند بیت دیگر آن صفت داشت که از هر حرفی سه چهار تاریخ
بیرون می‌آمد و اصلا در معانی ابیات آن قصیده خللی واقع نبود این مطلع از جملهٔ منظومات شیخ کمال است بیت
ای روشنی از نور رخت دیدهٔ جان را · بر خاک نشانده قد تو سرو روان را · سید کمال در بلخ ساکن بود و هم در آن ولایت از عالم انتقال
نمود و مرقدش [illegible] بود خواجه مؤید دیوانه در سلک اولاد عظام شیخ واجب الاحترام افتخار اهل سلوک
و سلطان ابو سعید ابو الخیر انتظام داشت و با سلطان [illegible] چون پیوسته نقش سلطنت بقلم خیال بر صحیفهٔ ضمیر می‌نگاشت
[illegible] خویشان و مریدان [illegible] ظاهر ساخته ولایات خراسان [illegible] و در آن اوقات که میان خسرو منصور
ابو الغازی سلطان حسین میرزا و میرزا سلطان ابو سعید مخالفت بوقوع انجامید این بیت بنظم آورد بیت
چشم داریم از آن شمع سعادت پرتو · که [illegible] روشنی از سر تو · و این معانی بعرض سلطان سعید رسیده [illegible]
خواجه [illegible] کرده [illegible] خواجه مؤید بزرگ بعلوم ظاهری و باطنی موصوف بود و از سایر اولاد سلطان ابو سعید ابو الخیر
بمزید فضل و کمال ممتاز و مستثنی می‌نمود و همواره بوعظ و ارشاد اهل [illegible] مشغول می‌بود و سلطان سعید نسبت بآنجناب شرایط
تعظیم و احترام بجای می‌آورد و انتقال خواجه مؤید در شهور سنه [illegible] اتفاق افتاد و از منظوماتش مطلعی [illegible]
نامه [illegible] بیت از صدوی تو آیینهٔ جان ساخته‌اند · و اندر آن آینه [illegible] ساخته‌اند · خواجه یوسف برهان
در سلک اولاد شیخ الاسلامی احمد جامی منتظم بود و در طریق فقر و تجرید سلوک می‌نمود و از فن موسیقی وقوفی تمام داشت و گاهی
نقش تالیف و نظم اشعار بر لوح خاطر می‌نگاشت از مصنفاتش رساله‌ای مشتمل بر حکایات اکابر سلف در میان مردم مشهور است
و از اشعار آبدارش که در [illegible] اصفهان بسته این بیت در مجالس النفایس مسطور است بیت رسید موسم شادی و عیش و ذوق و طرب · [illegible]
[illegible] عجب · خواجه یوسف در [illegible] از عالم رفت و مزارش در حظیرهٔ شیخ است خواجه مولانا سمرقندی
والد ارشد خواجه حسام الدین بود و مانند پدر خویش سالها بمنصب شیخ الاسلامی ماوراء النهر مشغول می‌بود و از علوم بهرهٔ تمام داشت
و در فیصل مهمات شرعیه نقش امانت و دیانت بر محل خاطر می‌نگاشت چون آنجناب در هواداری [illegible] طریق افراط
میرزا عبد الله شیرازی مبالغه تمام میفرمود در وقتی که سلطان سعید بر مملکت سمرقند استیلا یافت متوهم شده عنان عزیمت
بصوب خراسان تافت و میرزا ابو القاسم بابر بتعظیم و تکریم خواجه مولانا قیام نموده ابواب لطف و انعام بر روی روزگارش
برگشاد و بعد از چند سال که آنجناب در بلدهٔ هراة متعزز و محترم اوقات گذرانید باستدعای سلطان سعید عنان مراجعت
بوطن اصلی انعطاف داد و در اواخر اوقات حیات کرت دیگر بدار السلطنه هراة آمده در روز یکشنبه [illegible] شوال سنه [illegible]
و سبعین و ثمانمائه در مدرسهٔ امیر چقماق بانی وفات یافت سید برهان الدین [illegible] شاه رحمه الله

نسب شریف آنحضرت بچهار واسطه بخاوند سید اجل بخاری که در سلک اعاظم سادات ماوراء النهر انتظام داشت
اتصال می یابد و سلسلهٔ آبا و اجداد سید اجل بزید بن الامام زین العابدین علیه السلام منتهی میگردد و پدر عالی گهر امیر خاوندشاه
کمال الدین محمود نام داشت و چون سید محمود بریاض رضوان انتقال نمود سید خاوندشاه در صغر سن بود و بواسطه
نوایب روزگار از وطن مألوف سفر کرده در قبة الاسلام بلخ روی بتحصیل علوم و اکتساب فنون محسوس و معقول آورده باندک
زمانی در سلک اعاظم دانشمندان زمام انتظام یافته بمسالک راه آخرت مشغول گشت و از بلخ سفر فرموده خود را بصحبت مشایخ
عظام رسانید و شیخ بهاء الدین عمر نسبت بآنحضرت محبت بی نهایت داشت چنانچه در حین ارتحال وصیت فرمود که امیر خاوندشاه
بر من نماز گذارد و هم دران ایام روزی آنحضرت را مخاطب ساخته گفت که سید ما میخواستیم که باهم باشیم اما سلطان احمد
خضرویه کرباس شعار از قفا بجانب خود کشید و امیر خاوندشاه بعد از فوت شیخ بهاء الدین عمر از هراة به بلخ مراجعت فرموده در سنه [illegible]
وفات یافت و در پیش روی خضرویه مدفون شد و از آنحضرت سه پسر ماند امیر خواند محمد که والد بزرگوار والده مسود اوراق است
و سید نظام الدین سلطان احمد که سالها در خدمت سلطان بدیع الزمان میرزا منصب صدارت داشت و سید نعمة الله
که مجذوب متولد شده بود و از وی خوارق عادات ظهور مینمود شیخ نور الدین محمد ولد امجد شیخ بهاء الدین عمر بود و
سلطان سعید در تعظیم آنحضرت مبالغه بسیار مینمود و وفاتش در بیست و سیم ماه رمضان سنه ۸۷۶ روی نمود و
خالش شیخ جلال الدین محمود شاه بروی نماز گذارد و در حظیره والد فیض مدفون شد قاضی قطب الدین احمد بن مولانا
نور الدین محمد بن قاضی جلال الدین محمود الامامی مرجع اکابر خراسان ملاذ علماء اقطار جهان بود از اوایل زمان دولت خاقان
سعید میرزا شاهرخ تا اوایل سلطنت خسرو منصور سلطان حسین میرزا در دار السلطنه هراة بلوازم امر قضا اشتغال
داشت و در فیصل قضایا برایاء دستور آبا و اجداد بزرگوار خویش در طریق امانت و دیانت سلوک مینمود مع ذلک بامر
درس و فتوی و نشر علوم دینیه می پرداخت و جمهور طلبه را از فواید ذهن وقاد و مآثر طبع نقاد مستفید و بهره ور می ساخت
وفاتش در غرهٔ شوال سنه ۸۸۷ بحظیره والدهٔ سلطان حسین میرزا در محل طعام خوردن بعلت فجأة اتفاق افتاد و در جوار مولانا
فخر الدین رازی مدفون گشت مولانا قطب الدین یحیی ولد مولانا شمس الدین محمد بن مولانا سعد الدین مسعود التفتازانی
بود و از اوایل خاقان اقبال خاقان سعید شاهرخ میرزا تا اوان استقلال خسرو حمیده افعال سلطان حسین میرزا بلوازم
منصب شیخ الاسلامی مشغول مینمود و از علوم دینی بهرهٔ تمام داشت و صورت نقش افاده بر لوح خاطر طلبه می نگاشت قضایا
شرعیه را در کمال دیانت و امانت بفیصل میرسانید و هرگز خیال مداهنه و ملاحظه بر ضمیر منیر نمیگذرانید وفاتش روز دوشنبه بیست
و چهارم ذی حجه سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه اتفاق افتاد و در مزار فایض الانوار مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری مدفون شد
مولانا شمس الدین علی الفارسی اعلم فضلاء زمان و افضل علماء دوران بود و سلطان حسین نسبت بآنجناب التفات و عنایت

بسیار

بسیار میکرد و چون نسخهٔ مؤلف کشف کشاف میر سید شریف صاحب کشف مشهور گردید سالها در دار السلطنه هراة در مدرسهٔ شریفه
غیاثیه بدرس و افاده اشتغال داشت و نقوش دقایق طبع نقاد و ذهن وقاد را بر صحایف ضمایر طلبه علوم می نگاشت و
بعد از فوت سلطان سعید و طلوع آفتاب دولت سلطان حسین میرزا احباب مولوی چند گاهی بنوشتن تاریخ وقایع آن
حضرت مشغول گردید بالاخره از خدمت بارگاه سلطنت رخصت یافته بحصار شادمان شتافت و پرتو انوار عواطف میرزا سلطان محمود
بر وجنات احوالش تافت و هم دران ولایت ساکن می بود تا آن زمان که از جهان گذران رحلت نمود مولانا حسام الدین
داود خوافی در علم و کمال یگانه زمان بود و مدتی در دار السلطنه هراة بلوازم افاده قیام مینمود و بنابر آنکه بفصاحت بیان و
طلاقت لسان اتصاف داشت و مسایل دقیقه را بعبارتی قریب الفهم بر صحیفهٔ ضمیر طلبه می نگاشت در مجلس درس آنجناب
ازدحام تمام بوقوع انجامید و این معنی موجب رشک و حسد سایر علماء خراسان گردید و دران اثنا سلطان سعید از مولانا کمال الدین شیخ
حسین پرسید که از دانشمندان خراسان سزاوار تعلیم میرزا سلطان محمود و میرزا الغ بیک کیست جواب داد که جهت آن مهم هیچکس لایق تر
از مولانا داود نیست و میرزا سلطان ابو سعید مولانا داود را باستادی قرة العین سلطنت نامزد کرد و هر چند جناب افاده مآب
از تکفل آن امر ابا نمود بجایی نرسید لاجرم بناکام سلوک طریق ملازمت اختیار کرده بعالی منصب صدارت منسوب شد
و تا آخر ایام در خدمت سلطان محمود میرزا می بود و وفاتش در سنه [illegible] بولایت حصار شادمان روی نمود و از مولفاتش حاشیه
شرح شمسیه در میان طلبه مشهور است مولانا سیف الدین لطفی بلطف طبع و حسن خلق از سایر شعرا سخن آرا ممتاز و مستثنی بود و بزبان
ترکی و فارسی اشعار غریب نظم نمود در مجالس النفایس مذکور است که مولانا لطفی در سن نود و نه سالگی قصیده در ردیف
آفتاب در سلک نظم کشید و شعراء زمان تتبع آن قصیده نمودند هیچکدام از عهده جواب مطلعش بیرون نمی توانستند آمد و
آن مطلع اینست بیت ای از زلف تو شبهات سایه پرور آفتاب * شام زلفت را بجای ماه در بر آفتاب * و مولانا لطفی
در اواخر ایام حیات این مطلع را که بیت گر کند دل عاشق با کافر چنین افتد * بزلفش بهر خوبی همه چنین افتد * منظوم ساخته
نزد جناب افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی برد و التماس نمود که آن غزل را ساخته در دیوان خود درج نماید و آنجناب
این ملتمس را مبذول داشت و مولانا لطفی در جوانی بتحصیل علوم قیام نمود و بعد از آن روی بسلوک طریق درویشان آورد
و بصحبت مولانا شهاب الدین خیابانی رفته طریق صوفیه سلوک داشت و دران روش ثابت قدم می بود تا وقتی که از عالم
رحلت کرد و قبرش در شهر هراة در ده کنار است مولانا شمس الدین محمد بن محمد بخاری بمولانا محمد مجایی مشهور بود و سالها از برای
اختیار صدارت میرزا بابر مینمود و در ملازمت میرزا سلطان ابو سعید میرزا اعتبار تمام داشت و پیوسته الفاظ گهر آمیز و معانی
فرح انگیز بر لوح خاطر می نگاشت در وقتی که میرزا ابو القاسم بابر در شیراز بود در مزار خواجه حافظ گنبدی عمارت فرمود و یکی از ظرفاء
شیراز بر دیوار آن گنبد نوشت بیت اگرچه حلقهٔ اوقاف شهر عمارت کرد * خدا اش خیر دهاد انکه این عمارت کرد * و در

روزی که خدمت صدارت مآبی میرزا بابر را بآن منزل برده ضیافت میکرد و جشن پادشاهانه برپا کرده بود افتاده با مولانا
مطایبه بسیار فرمود و در آن اوان که سلطان سعید بولایت عراق و آذربایجان در آمد مولانا محمد را جهت رسالت نزد حاکم
شیراز که دم از مخالفت میزد ارسال داشت و در شمار راه جمعی از سپاه ترکمان او را گرفتند و امیر حسن بیک بر دفع پادشاه
با نهایت شفاعت مولانا صدر الدین محمد خون مولوی را بخشیده او را مقید نگاه داشت تا زمانی که خاطر از مهم سلطان ابوسعید
فارغ گردانید و مولانا محمد بهراة آمده متقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر و سایر ارکان دولت خسرو منصور سلطان حسین میرزا
گردید و از اوایل ایام دولت بآن مقام صاحب شد و در اواخر اوقات حیات مصحوب میرزا ابن کچک که خواهرزاده خسرو منصور بود بحجاز رفت و در مراجعت
کذاردن است تناریخ اسلام فائز شده در وقت مراجعت بجهت ایزدی پیوست مولانا کمال الدین شیخ حسین
است بار آن افتخار علماء عظیم المقدار بکمال علم و دانش در اقطار امصار مرتبه ایست که احتیاج بشرح و بیان ندارد و اعتبار
آن استظهار فضلای بلاغت شعار در زمان سلطان سعید بمثابه بود که علم دوزبان تعیین آن را کلاه ضعفی محال می شمارد و در انجام
مجتبه اغاز فرخنده انجام منصب احتساب و منع و زجر اصحاب فسق و فجور من حیث الاستقلال تعلق بآنجناب داشت
و در مشیت آن امر آنمار اقتدار بر وجهی ظاهر ساخته بود که هیچکس از اخیار روزگار خیال ارتکاب شراب در حواشی ضمیر نمی گذرانید
و سلطان سعید در سایر امور شرعیه پیوسته بمولانا کمال الدین شیخ حسین مشورت می نمود و در اکثر احوال از سخن و صواب دید
آن عمده اهل کمال تجاوز نمی فرمود و جناب مولوی برحسب فرمان واجب الاذعان دایم الاوقات همت بر استکشاف
حالات مناهی و محرمات میگماشت و امیر تومان و اربسلطنت بهراة را در استخلاص مقربات جماعات دوالاختیار
مطلق العنان تمکن نداشت ملکه مقرار داده بود اما و اهم از برودت به ثبت آنجناب رسیده هیچکس از بازاریان فلوسی بکمبی نمی بود آن
قاعده تا آخر ایام حیات سلطان سعید استمرار یافت و ایضا مولانا شیخ حسین در ایام دولت ابوالغازی سلطان
حسین میرزا چندگاهی محتسب بوده میرزا ابن کچک جهت تلمذ پدرش بآنجناب می شتافت اما بر سر شور حینئذ اختیار و
اعتبار نداشت و در شهور سنه ثمان و ثمانمائة رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت خواجه عبید الله از عاملی
مشایخ ترکستان و اکابر ماوراء النهر بمزید جاه و جلال و وفور فنون تسابع و احوال ممتاز و مستثنی بود و در جوانی از مولانا یعقوب
چرخی قدس سره ارشاد یافته بسلوک مشغول نموده بإندک زمانی پرتو انوار عنایت الهی باطن فرخنده میامنش را یافته وضیاء
نامتناهی روشن ساخته چراغ ولایت برافروخت و سرادقات رشک شکاران بادیه غوایت پرداخته خرمن هستی اصحاب
بدعت را بشعله لوامع شریعت بسوخت تا کعبه مزید اشرف طوف سالکان مسالک دین پروری گشت و آستان کرامت
آشیانش پناه اهالی مناهج سروری شد سلاطین زمان و خواقین نامدار جهان از جهات بلاد ترکستان تا نهایت مصار عراق و
آذربایجان نسبت بآنحضرت ارادت و اخلاص داشتند و هر سخنی که از وی می شنودند بمانند در مکنون زیب گوش

هوش ساخته خلاف رای صواب نمای را محال می پنداشتند بتخصیص میرزا سلطان ابوسعید که در تمشیت امور ملک
و ملت پیوسته با خواجه مشورت میکرد و از غایت نیازمندی گوئی پیاده در سر اسب ش رفته لوازم کمال ارادت بجای می آورد
و اولاد و امجاد آنحضرت نیز اقتدا باب بزرگوار خود نموده از جاده متابعت خواجه تجاوز جایز نمیداشتند حکایت
شهرت دارد بر السنه و افواه ثقات مذکور که چون میان سلطان محمود میرزا و عمر شیخ میرزا با الغ بیک میرزا اتفاق نموده لشکر بسمرقند کشیدند
و میرزا سلطان احمد میرزا از شهر بیرون رفته مقابله و مقاتله با دراز پیش نهاد همت ساخت و در روزی که هر دو سپاه در
برابر یکدیگر صف قتال آراستند ناگاه خبر رسید که خواجه ناصر الدین عبید الله بدان معرکه تشریف می آورند و آن سه پادشاه
خجسته حرمت آنجناب عنان کشیده و از دست باستعمال آلات قتال باز داشتند معلوم شود که سبب آمدن خواجه چیست
و همان لحظه خواجه عبید الله بدانجا رسیده بر لامع عظت و نصیحت نایره قتال و جدال را انطفاء داده و هر سه پادشاه را بصلح و صفا
راضی ساخته فرمود تا در میان سپاه ان شامیانه برافراشتند و میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود و میرزا عمر شیخ از
صفوف لشکر خویش جدا شده بدانجا رفتند و بر یک زیلوچه نشسته در حضور خواجه عهد و پیمان در میان آوردند که من بعد با یکدیگر
در مقام وفاق بوده بر امن نفاق نگردند آنگاه هر یک باوجه پیوسته بولایات خویش رفتند وفات خواجه عبید الله در سنه ثمان
ربیع الاول سنه خمس و تسعین و ثمانمائة دست داده و بعد از رحلتش باندک زمانی جمعیت مردم ماوراءالنهر بپریشانی تبدیل
یافته مخصوص محبت ببریشانی نماد و مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر در تاریخ وفات خواجه عبید الله رحمة الله
قطعه نظم آورده و در سبیل سهو فوت آنحضرت را در سنه ست و تسعین کمان برده و آن قطعه اینست بیت
خواجه خواجگان عبید الله ❊ مرشد سالکان راه یقین ❊ شد بخلد برین چو در قوتش ❊ سال تاریخ گشت خلد برین ❊ و از خواجه عبید الله دو پسر
بهایت سیر یادگار ماند خواجه قطب الدین یحیی و خواجه محمد عبید الله که بخواجگان اشتهار دارد و ممکن است که اگر خامه خجسته کردار
توفیق یابد در اثنای بیان اخبار سلاطین ماوراءالنهر از احوال آن دو بزرگ حمیده خصال شمه برصحیفه روزگار نگارد ان شاء الله تعالی
و تقدس چون قلم مشکبو رقم باملاء شمه ای از احوال میرزا سلطان ابوسعید و اولاد و امجاد آن خسرو شهید با ذکر
بعضی از مشاهیر سادات و مشایخ و علماء و فضلاء مذیل گردانید وقت آن در رسید که از ختایم گلزار اخبار خاقان منصور کامکار
و سلطان مؤید ذوالاقتدار جمشید حشمت فریدون لوا اسکندر رفعت کسری عطا معز السلطنة والخلافة ابوالغازی
سلطان حسین میرزا مشام ساکنان ریاض فضل و کمال را معطر گردانند و از نسایم اطوار بدایع آثار آن پادشاه
معدلت شعار فضای راحت فزای این صفحات لطافت صفات را در طراوت و صفا باحت فردوس نضارت
سپهر اعلی رسانند بیت کند گیتی از کان او را لبیب ❊ چو فیروزه فیروزه روی چو در ❊ و بنا بر آنکه تحریر نام نامی آن خاقان ارکان
در اثنای تقریر حکایات بی تقدیر با وصاف و القاب از رعایت سنن ادب دور بوده در هر موضع که آن اسم شریف
مذکور گردد تصویر اوصاف و القاب مفضی بتطویل و اطناب میبود بخاطر فاتر جامع رسید که در اکثر محال آن خسرو ستوده

خصال را بخاقان منصور تعبیر باید باجب تکرار او مدح و ثنا مطالعه کننده کلام اکلال و ملال نخیزد و بسبب اختیار لفظ خاقان
منصور بر سایر الفاظ مناسبت آنکه پدر عالی که آن پادشاه عالیجاه موسوم بمنصور بود و ایضا در جمیع معارک و مقاتلات
آنحضرت بنصرت اختصاص یافته دست عنایت معین چون ابواب ظفر و فیروزی بر روی روزگار همایون آثارش
برگشوده چنانچه در ضمن حکایات آینده این دعوی به ثبوت خواهد رسید و کیفیت حالات آن خاقان پسندیده صفات
مشروح معروض خواهد دید والتوفیق من الله تعالی و هو الهادی و علیه التکلان **ابتدای سلطنت والدنیا والدین سلطان**
حسین بهادر خان سلطان غیاث الدین منصور بن بایقرا سلطان بن عمر شیخ بن امیر تیمور گورکان انار الله برهانه
شناطه جنان ابکار سخن و پیرایه حکایات نو او سن جواهر مآثر خاقان منصور را بر چنوال منصه ظهور می آورد که آن سالک
طریق پادشاهی مؤید بود بتاییدات الهی و موفق بتوفیقات نامتناهی در سپهر وجود دو سخا **مصراع** چو خورشید تابنده و در عطا
و در آسمان مهر و وفا **مصراع** چو بدر درخشنده و روشن تا چنین بهار ایام دولتش چون ایام بهار خرم و خرمی هنگام سلطنتش
مانند هنگام خرمی و دوران غم از نفحات نسیم عدل و احسانش گلشن مملکت چون بهشت از فیض سلسبیل نامور و بار و رواز
نبات گلزار فضل و دانش نهال اقبالش اقبال طوبی از رشحات آب کوثر سبز و سایه گستر از شمایم مکارم اخلاقش دماغ
اهالی خطه های و از نسایم محاسن آدابش ریاض کامرانی بهجت افزای در معرکه شجاعت و دلاوری از کمال جلادت
و میدان داری روح رستم را خجل ساختی و در میدان محاربت و تیغ گذاری از صعوبت تیغ خونریز بنیاد حیات
شجعان اسفندیار تو از ابر انداختی از سهم گرز گران سنگش کیوان بر سپهر هفتم اضطراب نمودی و از بیم پیکان تیر خدنگش
بنجم مریخ شبی بر بستر نغنودی شمشیر آبدارش در دریای هیجا چون دم پاردن خصم بر رسیده و شعله سنانش خون عارش
در صحرای وغا مدام خرمن زندگانی اعدا را محترق ساخته با نیزه بزم عشرت و نشاط ترتیب دادش بجوانان حور عذار آراسته و مجلس
عشرت و بساطش بجو گلستان ارم از نقار نقار آزار پیراسته طبع نقاوتش در رفاقت و صفات غیرت فزای آب
و آتش و نتایج ذهن وقاد و شش از حسن طلعت بیان بمثان سیمابی مطبوع و دلکش **بیت** طبع پاکش آب افسرده
پیش فهم رسایش آتش مرده **** در وقت تمکن بر تخت سلطنت و جهانبانی بمقتضای عدالت بکیالی آورد و نقش وجود اهل تکبر و
تعدی را بتیغ سیاست از لوح هستی بستردی و هنگام اظهار تواضع و فروتنی اقتدا بسنت سنیه خیر البریه نموده بر طبق
انما انت منذر خود را ملازمان آستان خلافت آشیان یکسان شمردی در تقویت ارکان شریعت و ترویت
مهام ملت بیضا بقدر امکان لوازم سعی و اهتمام مرعی داشتی و همواره همت عالی نهمت بر انهدام قواعد بدعت
و استیصال اهل ظلم و ضلالت گماشتی و در رعایت جانب سادات عظام و علمای اسلام و فضلای روزگار و شعرای
ملازمت شعار هرگز تغافل و اهمال ننمودی و در انجاح ملتمسات و وصول بیوتات و انعامات این زمره کریمه
همواره احکام مطاعه مبذول فرمودی در هفته دو نوبت بروز دوشنبه و پنجشنبه قضاة و علما را بمجلس شرف علی

طلبیدی و سعی او روی نمودی بمقتضای فتوای ائمه دین تفصیل رسانیدی و بصحبت درویشان و گوشه نشینان و مجالس
و عظ بسیار تشریف بردی و بتعظیم و احترام مشایخ اسلام و حفاظ شهر چنان کلام ربانی که مقرر است عالی همت و واجب و لازم
شمردی و به بنای اتقاع خیر از مدارس و مساجد و خوانق و رباط بغایت مایل و راغب بودی و موقوفات معمور و مستغلات
مرغوبه از خالص اموال خویش خریده وقف نمودی در تعمیر قصور و ملکهای و عمارات فرح افزای بسیار سعی و اهتمام کردی
و طرح باغات و بساتین و نضارت اشجار و ریاحین بغایت لوازم جد و جهد بجای آوردی از اوایل نسیم نسیم صبا و صبح صبای
نشو و نما پیوسته تعلیم اندیشه جهانگیری بر لوح خاطر نگاشتی و از غایت علو همت در سیر سلاطین ذو شوکت
و خواقین صاحب سخت را نابود و معدوم انگاشتی بنا علی هذا در شهور سنه احدی و تسعین و ثمانمائه با وجود چندین پادشاه
که در بلاد خراسان نافذ فرمان بودند در بلده هرو بر آیین ملک ستانی نشسته خروج کرد و روزی چند آن بلده فاخره را ضبط نمود و بواسطه
بیوفایی بعضی ابنا اعراض روی بصحرا و بیابان آورد و در ذی حجه سنه اثنی و ستین و ثمانمائه دار الفتح استرآباد را از حسین بیک
که خویش میرزا ابا شاه بود انتزاع نمود و چون سلطان سعید متوجه آن جانب گشت مصلحت در تقابل و مقاتله ندید لاجرم انسوب
اوقات توجه فرموده و در سنه ثلث و ستین و ثمانمائه که واقعه شاه و سلطان سعید بوقوع انجامید عنان ظفر توأمید بدار السلطنة
هراة منعطف گشته تسخیر آن بلده فاخره طلا زمانش را با حسن وجهی میسر گردید و در روز جمعه عاشر ماه رمضان سال مذکور خطبه و سکه
بنام نامی و القاب گرامی خاقان منصور زیب و زینت گرفت و بر نجات حالت حال ملتمسات آنحضرت نایره فتنه و فساد که در
اطراف دیار خراسان اشتعال یافته بود و نشان پذیرفت و در سنه اربع و ستین و ثمانمائه میان خاقان ظفر قرین و میرزا
یادگار محمد در موضع جناران مقابله و مقاتله بوقوع پیوست و نسیم نصرت و ظفر بر پرچم علم آنحضرت وزیده سپاه میرزا یادگار
محمد از صدمه حمله مبارزان موکب همایون در هم شکست اما در آخر همین سال میرزا یادگار محمد و امیر حسن بیک متفق شده در روی بدار
السلطنه هراة نهاده در محرم الحرام خمس و ستین و ثمانمائه بر آن بلده استیلا یافته خاقان منصور عنان عزیمت بطرف
میمنه و فاریاب انعطاف داده و بعد از انقضای چهل روز بار دیگر بر افق فتح و ظفر مستقر دولت و اقبال ایلغار فرموده در شب
جهت و سیم صفر ذیلیت بوقت سحر بباغ زاغان در آمده میرزا یادگار را بجهان جاودان روان فرمود و در اواخر همین سال در موضع
بلکن میان خاقان جهان و سلطان محمود میرزا مقاتله دست داد و آفتاب فتح و نصرت از مطالع اقبال آنحضرت
طالع شده میرزا سلطان محمود روی بهزیمت نهاد و پس از آن از آب آمویه تا ولایت حصار در تحت تصرف خاقان منصور
قرار گرفت تا شهور احدی و ثمانین و ثمانمائه در سایه دولت و اقبال زمانه جاه و جلال او فتح بسته ساعات بعیش و نشاط
مصروف داشت و در خلال آن اوقات بجهه عارضه حاصل مایل پادشاه کرده و از علوم اندیشیدن باز مانده هر یک از اولاد امجاد آنحضرت
خیال استقلال بر لوح خاطر نگاشتند ماه شعبان سال مذکور در میان آن شهر و چراغ میان آن خسیم و جرنغ و دو دهان صاحبقرانی
و بسر بزرگترش میرزا بدیع الزمان نایره قتال التهاب یافت و سلطان بدیع الزمان میرزا امارات مقاومت نیاورد و منهزم شد

یافت میرزا معز الدین سنجر خاقان منصور را در هرات بنیابت خویش تعیین نموده عنان عزیمت بطرف مشهد مقدسه تافت
و در غیبت میرزا سنجر میان خاقان فریدون فر و امیر حسن [illegible] که از برکشیدگان دولت سنجری بود غبار نقار ارتفاع
یافت حسن قصد حبس آنحضرت فرموده و معنی خیال باطل آن بیر جاهل بعرض رسانیده خاقان [illegible] با پنج سوار جلادت
آثار از شهر بیرون خرامید و متعاقب نهضت کردن [illegible] جان علی بیاول با شصت سوار از مردان مرد با آنحضرت ملحق
خاقان عالی گهر بدین [illegible] و ظفر امیدوار گشته عنان یکران بصوب شهر انعطاف داده [illegible] در آمده و امیر حسن
مقید ساخته پای رفعت و کامرانی بر مسند جهانبانی نهاد بیت زین مقدم شاه جوان بخت [illegible] بخت بلند گشت از آسمان تخت
در آن روزها جمعی از ملازمان میرزا سنجر مثل محمد بیک شیرازی و شیخ ذو النون [illegible] و امرا [illegible] علی با هم اتفاق نموده در وقتی که
خاقان منصور جهت جانور پرانیدن از شهر بیرون رفته بود شمشیر غدر از نیام انتقام کشیدند و بولدی شیخ بهادر و تیر علی
بعضی دیگر از خواص خاقان عالیشان را در سر دیوان شربت شهادت چشانیدند و علم بغی و طغیان افراخته [illegible] میرزا سنجر را از بارا
محبوس ساختند و در مقام استحکام برج و باره شده صدای عصیان در خم طاق پیروزه فام آسمان انداختند ولی برادر جان علی بیاول
[illegible] از شهر گریخته و خود را بملازمت خاقان منصور رسانیده آنچه دیده بود معروض داشت [illegible]
و سپهر مانند خورشید جهانگیر که از برای دفع [illegible] ظلام بر معارج برج [illegible] توجه دفع مخالفان گشته با شصت نفر از بهادران
[illegible] برآمده [illegible] در آن فصیل بودند زخم پیکان دیده [illegible] ساحت [illegible] فتنه [illegible]
ارتفاع یافت و نوازع علم [illegible] خاقان [illegible] میان [illegible] جمعی از ملازمان رکاب نصرت انتساب
که در پای آن برج ایستاده بودند چون هجوم [illegible] خاک [illegible] دولت خود [illegible] بصوب فرار
آوردند [illegible] در وقتی که [illegible] خاقان منصور [illegible] برج پایان آمده [illegible]
سلطان توجه نموده و بعد از وصول [illegible] و مردم [illegible] ملازمت مبادرت نمودند [illegible] سوار
در ظل رایت نصرت شعار مجتمع گشتند [illegible] آن حال میرزا سنجر [illegible] رسید جمعی کثیر از امرا و لشکریان [illegible]
[illegible] ارسال داشت و در میان مرو و [illegible] نیران قتال اشتعال یافته نخست خاقان منصور بضرب تیغ و سنان
[illegible] عاقبت [illegible] جان علی بیاول [illegible] شهادت چشانیده
و سایر ملازمان رکاب نصرت انتساب [illegible] میدان کارزار [illegible] با خاقان کامکار
زیاده از [illegible] نفر [illegible] آثار [illegible] تیغ خون آشام
از نیام انتقام کشیده [illegible] مخالفان [illegible] و چون لشکر سلطان خبر [illegible] محمد جان [illegible]
عین الکمال [illegible] رسیده [illegible] خاقان [illegible] آنحضرت را از معرکه بیرون [illegible] مخالفان بعد
[illegible] خاقان [illegible] بجانب مرو جان [illegible] شتافته

و بجانب [illegible] شتافت و برین قیاس مدارات دیگر میان پدر و پسر [illegible] اتفاق افتاده بالاخره صورت صلح روی نموده
بدیع الزمان میرزا بحکومت بلخ و توابع آن تا کنار آب مرغاب قانع گشته بعد از آن طریقه مخالفت پیموده و در سنه [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] ابو الفتح محمد خان شیبانی که بر ممالک ماوراء النهر استیلا یافته بود و از دار السلطنت
هرات نهضت فرموده و بعد از وصول بمنزل بابا الهی مرض موت عارض ذات آن مهر سپهر پادشاهی گشته در آخر روز [illegible]
ذی الحجه مذکوره بریاض جنان انتقال نمود آنحضرت نزدیک بهفتاد سال در این دار ملال اقامت داشت و به سبیل استقلال [illegible]
[illegible] و سیستان و مازندران و طخارستان سی و هشت سال رایت دولت و اقبال برافراشت خواجه [illegible]
و خواجه شمس الدین محمد مروارید و خواجه جلال الدین علی الصاعدی و خواجه سیف الدین مظفر [illegible] و برادرش خواجه [illegible]
الدین منصور و خواجه معز الدین حسین و خواجه نظام الملک خوافی و خواجه عماد الاسلام و خواجه افضل الدین محمد [illegible] و برادرش
خواجه امین الدین محمود و خواجه علاء الدین علی میکال و خواجه جمال الدین عطاء الله و خواجه جلال الدین قاسم [illegible] و خواجه [illegible]
[illegible] و سید زین العابدین در سلک وزرای خاقان مظفر لوا منتظم بودند و سید نظام الدین [illegible] و مولانا [illegible]
الدین محمد الخوافی و خواجه کمال الدین حسین [illegible] و سید شمس الدین محمد [illegible] و خواجه غیاث الدین [illegible] و خواجه شهاب
الدین عبد الله مروارید و قاضی برهان الدین محمد هروی و میرک جلال الدین قاسم و لد مولانا شمس الدین محمد امین و مولانا [illegible]
غیاث الدین محمد مشهدی و مولانا غیاث الدین [illegible] جلالی و خواجه شهاب الدین اسحق خوافی و امیر کمال الدین حسین [illegible]
و امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی بترتیب [illegible] منصب صدارت آنحضرت [illegible] نمودند [illegible]
خاقان منصور جهت تحریر [illegible] تفصیل [illegible] وقایع امور [illegible]

گفتار در بیان شمه از علو نسب خاقان منصور سلطان حسین میرزا و ذکر ولادت با سعادت او

[illegible] ایام و [illegible] الآلاء [illegible] سلاطین عظام [illegible] اختصاص بخشیده [illegible] مستلزم مکارم
اخلاق و مستوجب محاسن آداب [illegible] بر موجب محافظت صحت نسب نموده اند و
[illegible] و [illegible] آبا و اجداد [illegible] خاقان منصور هم از جانب پدر و هم از طرف مادر
[illegible] دودمان سلطان صاحبقران بوده [illegible] خاندان خواقین [illegible] آثار [illegible]
خسرو کامکار سلطان غیاث الدین منصور بن امیرزاده بایقرا بن عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور گورکان [illegible] سلطان غیاث الدین منصور

والده خاقان منصور [illegible] چون عنایت واهب العطیات [illegible] خاقان منصور را [illegible] از روی استقلال
بر تخت سلطنت و اقبال [illegible] تاج و تخت خلافت [illegible] سرافراز [illegible] و در آن اوان که در حدود [illegible] اقامت
داشت امری موقوع پیوست [illegible] مخالفت میرزا سنجر ظاهر شده [illegible] و صورت حال [illegible] در شعبان
سنه احدی و ستین و ثمانمائه که میرزا [illegible] محمود بن میرزا بابر از دست [illegible] میرزا ابراهیم بن میرزا علاء الدوله [illegible]

ده یازده روز در میان کشیده و در کرمانش رحل اقامت انداخت انگاه از آن منزل کوچ فرموده موضع آخته آخور را از غبار سم سمند
جهان پیما مشک بیز ساخت و چون در آن وقت میرزا سلطان ابوسعید در قبة الاسلام بلخ اقامت داشت و از آخته آخور
امیر سلطان برلاس با فوجی از خدام آستان آسمان اساس بدانجانب گریخت توقف مناسب ننمود و خاقان منصور از آخته
آخور رایت مبارک در رکاب سعادت انتساب در آورده منزل بابا قنبر را تشریف داد و از آنجا بجانب ماخان توجه فرمود و چند ماه در حدود
در بیابانی بسر برده تا دور شده الایام ایام با فرجام مصاحبت نموده بامید عنایت الهی نقش غم از لوح خاطر می سترد و در آن اوقات
چند نوبت میرزا معز الدین سنجر بر سبیل الیلغار لشکر بر سر آنحضرت برد و اما کاری از پیش نتوانست برد و مطلقا او را
صورت استیلا بر خاقان مظفر لوا دست نداد و آنحضرت در فصل شتا در بیابانی که در میان حنوق و مرو است اوقات
گذرانیده و پای در دامان شکیبایی کشیده انتظار لطیفه غیبی می کشید و توکل بر کرم حق سبحانه و تعالی داشت

گفتار در بیان توجه حضرت خاقان دشمن شکن بجانب طرقان و ظفر یافتن

چون سلطان ربیع آیین بهار ربیع که بواسطه هجوم سپاه زمستان در بادیه اختفا ناامید بود و بتجدید ظهور ظفر امید و خسرو کواکب سپاه
از منزل ارتب و نوبت در حرکت آمده مرغزار گنبد خضرا بیت الشرف خویش را از زوال ایمن گردانید خاقان منصور با بیست
و دو نفر از ملازمان که اکثر پیاده بودند از یورت قشلاق بجانب گول گنبد حرکت فرمود و از آنجا خواجه بردی بیساول را با چهار نفر
دیگر جهت طلب اسب به بیابان روان فرمود و ایشان از آن حدود دویست سر اسب نظر آن شهسوار میدان کامکاری
آوردند و آنحضرت اسبان را بر خدام قسمت کرد و بصوب طرقان روان شد و بعد از وصول بدان موضع از سر نو اردو عطش
که با فوجی از لشکریان از سلطان سنجر گریخته بودند بموکب همایون پیوستند و خاقان منصور آنجماعت را بر افراشته لوای جهانگشا
بصوب نسا بر افراخت و در اثنا راه مصر و میرشاه ترکمان که داخل نوکران میرزا علاء الدوله بودند در سلک سایر ملازمان موکب
نصرت نشان منتظم شده التفات و عنایت یافتند و چون منزل بحیی گولی محل نزول آن شیر بیشه دلاوری گشت خبر رسید که امیر
بابا حسن بواسطه هجوم سپاه میرزا جهانشاه ترکمان از جرجان گریخته و از طرف ابیورد در عقب موکب همایون می آمد و خاقان
منصور بعد از شنیدن این خبر با سیصد نفر مرد دلاور که در ظل علم ظفر پیکر جمع آمده بودند عنان یکران بجانب جرجان انعطاف داده
و صباحی که با و شبانه روز بر سپاه وشت باختن آورده و لشکر انجم را مغلوب و منهزم کرد در منزل ایبوبا میر بابا حسن رسیده آن
پهلوان صف شکن بزور بازوی خود مغرور شده مرکب مقاومت در میدان ضلالت رانده و صف قتال آراسته آغاز کارزار
نمود و خاقان منصور ابطال رجال را بعنایت موفور امیدوار ساخته حسام بهرام انتقام از نیام شجاعت آخته بر صف اعدا تاخت
و بنوک شمشیر خون ریز و زخم سنان فتنه انگیز جمعی از لشکریان بابا حسن را مجروح و بی روح گردانیده بر خاک ادبار انداخت
و بیاد حمله دلیران نیران حرب افروخته گشته و به تیر دلدوز شجاعان باضرب و علامت بر دوخته شده شمشیر آبدار از علق خون
کشتگان رنگ یاقوت رمانی گرفت و پیکان تیر آتش بار از سوز دل کشتگان گونه لعل بدخشان پذیرفت بیت

کلک تیغ خنجر جهان بر فروخت و که در خشم برخ ماهی بسوخت عاقبت از تاب تیغ خاقان رستم توان سپاه
بهجان طلایه نشیر را که داشته روی بوادی گریز نهادند و ملازمان موکب نصرت نشان بابا حسن را گرفته شعله حیاتش را
بآب تیغ آتش فشان اطفا دادند و طایفه از سپاه او که ملازم او بودند التجا بدرگاه عالم پناه آورده و عاطفت پادشاهانه را شفیع
جرایم خود دانند و از دست عواطف حیدر تیغ خسروانه خلعت عفو پوشیده روی بخدمت آوردند و این فتح که مقدمه فتوحات
خاقان خجسته صفات بود در شهر رجب سنه ثمانی و ستین و ثمانمائه روی نمود و آنحضرت الکای ابیورد را بنسا رفته و مال یارسل
آن ولایت را گرفته بامرا و سپاهیان قسمت فرمود

ذکر توجه خاقان منصور بجانب استراباد و مفتوح شدن آن مملکت بعنایت الهی

در آن ایام از ولایت نسا و ابیورد
متوجه جانب خیام نصرت انجام بوشاه ذیب و عبدالله فخر الدین و عبدالرحمن ارغون از سلطان سنجر روی گردانیده
بموکب همایون پیوستند و خاقان منصور بملاحظه حقوق پدر فرزندی گروه محمود و ترکستانی را که با جمعی قزاق مشهور است جهت
تأکید قواعد موافقت و اتحاد بمرو فرستاد و میرزا سنجر بی تأمل محمود را حبس نمود و حسن شیخ تیموری و شیخ ذوالنون را
با لشکری بجانب نسا و ابیورد روان فرمود و از استماع این خبر آتش غضب خاقانی مشتعل شده خواست که جهت تفرق آن
جمع پریشان عنان عزیمت انعطاف دهد اما در آن اثنا قریب هزار سوار قوم جلایر و سایر سپاهیان حدود جرجان با استیلای
سلطنت نشیبان رسیده عروس مملکت استراباد را در نظر آنحضرت جلوه دادند و زبان اخلاص و دولتخواهی معروض
داشتند که چون حسین سعد لو که بر تمامی امرای ترکمان جهت تفوق دارد در جرجان لوای حکومت افراشته جمعی را بجنیم
در می آرد و بمیامن توجه خاطر همایون مغلوب کرد و سایر ترکمه را در خراسان مجال اقامت نماند و اقطار ممالک موروث از خار
طغیان مخالفان پیراسته هر کس از امرای الوس جغتای در هر جا باشند درگاه عالم پناه را مرجع و ملاذ خویش دانند
نقدای حق بر محک ضمیر خاقان جهانگیر تمام عیار نمود و از نسا بجانب استراباد نهضت فرمود و مقارن این وصول نیز خبر رسید که محمد
داود ساغا و در سلک امرای میرزا ابابکر انتظام داشت با جمعی کثیر بموکب همایون ملحق گشت و بعنایت بی غایت پادشاهانه
سرافراز گشته رایت افتخار و مباهاتش از فرق فرقدین درگذشت و روز بروز ازدحام و انبوهی مردم و سپاه و پوشش و
سپاهیان پرجوش و خروش بملازمت می رسیدند و شرایط نیاز و نثار بتقدیم رسانیده و غبار موکب ظفر شعار سرمه دیده بخت
بیدار ساختند و از آنجانب حسین سعدلو چون از توجه خاقان منصور خبر یافت از استراباد بیرون آمده سلطان میدان را معسکر
ساخت و در صباح دوشنبه اول ذی الحجه سنه اثنی و ستین و ثمانمائه خاقان منصور مانند سلطان انجم در میدان آسمان
بنواحی سلطان میدان علم اقتدار بر افراخت انگاه از جانبین بتعبیه لشکر و پوشیدن جوشن و مغفر قیام نمودند و تمهید
مقدمات مقابله و مقاتله کرده ابواب قتال و جدال بر روی ابطال رجال گشودند نخست فوجی از سپاه سعدلو حسین
الفیمی غبار جنگ و کوشش بر افراخته و از تور و گذشته نزدیک قعلب لشکر نصرت اثر رسیده مستعد استعمال آلات پیکار

کشته شد خاقان منصور بنفس نفیس به تیش آمده از سر تیغ آبدار یکی از شجعان ایشانرا بضرب هلاک ساخت و دیگری
نور پیش انداخته او نیز از دهان تیغ بر خفتان و شلوار درکشید بعد از آن دلاوران ظفر قرین دست از آستین عداوت
بیرون آورده حمله باختند و ادیم زمین را از خون ایشان کان لعل بدخشان گلگون ساختند **نظم** برآمد خروش سپاه و دار و گیر
درآمد بر شمار از آن روز کار * زخون دلیران خاک آغشته شد * زگردان چنین رخ خوان اشته شد * سعدلو حسین کو سپاه ترکمان چون دست بر خاقان
منصور و دلیران مواکب نصرت نشان مشاهده کردند یکبارگی بحمله گردانیده روی بوادی فرار نهادند و سپاه نصرت پناه ایشانرا تعاقب
نموده بسیاری از آن گمراهان را طعمه تیغ بیدریغ گذرانیدند و سعدلو حسین و جمعی سرداران را اسیر کرده حسب الحکم بقتل رسانیدند و خاقان منصور
بتیمن این فتح نامدار لوازم محامد حضرت پروردگار عظم شأنه بجای آورده جمعی را که دران معرکه گوی جلادت و شجاعت
ربوده بودند باصناف الطاف نوازش نموده مورد موهبت و مستوجب تربیت گردانید و از پاس و حفظ ایشان سرافراز گردانیده بر فتح و ظفر
اعانت نمود **مثنوی** چو از غایت لطف پروردگار * شد آن خسرو جم اقتدار * برافراخت اعلام فتح و ظفر * نمانده از سپاه مخالف اثر *
برافکند ... * جمعی که بودند همراه او * زمحض عدالت ترحم نمود * طریق سلامت بر ایشان گشود * لوای شریعت در آن برفراشت *
سپه را زانصاف خشنود ساخت * ... **گفتار در جلوس خاقان منصور بر سریر**
سلطنت جرجان و ذکر بعضی حادثات

چون آفتاب عنایت ربانی از مشرق مطلع آمال آن زیبنده سریر پادشاهی طلوع نمود و در منزل سلطان میدان ماهچه
رایت نصرت نشان آن مظهر عدل و احسان بر اوج فتح و ظفر طلوع نمود و گلزار مملکت جرجان از خار جور و طغیان سپاه
ترکمان پیراسته گشت و شکستگی کار سرابرد او اضرار متوطنان آن دیار در گذشت خاقان منصور هم عنان دولت و اقبال
استرآباد را بمقدم شریف غیرت افزای گلستان ارم ساخت و قدم بر مسند سلطنت و جهانبانی نهاده سادات و قضات
و اشراف و اعیان را بمواید انعام و اکرام بنواخت و نفحات سحاب مکارم شمیم نوازش بر ایشان فرو بارید و لمعات آفتاب
عدل را بر متوطنان آن ولایت از ظلمات ظلم باز رهانید جبهه فتنه جویش رعایای بیچاره را از آسیب خدنگ
حوادث که روزگار بدکار ترکمان نهاده بود نجات داد و ظلال عاطفتش مظلومان آواره را از تاب آفتاب بیداد خلاص
ساخته ابواب مرحمت بر روی ایشان برگشاد **بیت** گشاد و ختم آورد دست عدل بر ظلم * کشید بیت اللوای ظلم در زنجیر *
و چون جلوس همایون در مبادی عاشر ذی الحجه که مشتمل بر عید و هم بهجت آغاز عید بود در روی نمود و محمد ... و سایر امرا و اشراف بعرض
خاقان ... رسانیدند ... آنست که خطبه عید بنام سلطان سعید مزین گردد تا بین الجانبین طریقه پسندیده مودت
و اتحاد و نطق مربوط ... و آنحضرت این سخن را مسموع نداشته فرمود که خطبه بنام محترم خوانند و روی زر را از نقش
القاب فرخنده ارتسام ... قبول رسانند **بیت** خورشید ... باشد * تا سکه جبین سلطان حسین باشد *
مقارن آن حال قتلق درویش آغا از نزد سلطان سعید به پایه سریر سلطنت مصیر رسیده و مکتوبی مشتمل بر اظهار محبت

و وداد و ارتباط قواعد مودت و اتحاد بعرض رسانید و ایضاً معروض داشت که سلطان سعید فرمود که آنحضرت با برادر
در حفظ اعلام سپاه ترکمان و دفع اعدای مملکت این دودمان لوازم سعی و اهتمام بجای آورده و در سلوک طریق موافقت
و معاضدت این جانب خود را معاف و معذور ندارد و مقرر آنکه چون ولایت استرآباد از تصرف آنجماعت استخلاص یابد بر ملازمان
مسلم بود و مجلس ابواب تعرض بر روی نگشاید خاقان منصور قتلق درویش را بانعام موفور نوازش نمود و رخصت
انصراف داد و حقیقت سلطان سعید به برکات لایقه و فتوحات رائقه ... اما چون سلطان سعید رایت استقلال در
ممالک خراسان برافراخت و خاطر عاطر از جانب سید میرزا و ترکمان و سایر معاندان فارغ ساخت محمد مشتاق را بجانب
... که بتصرف محمد قوچین که از بندگان خاقان نصرت قرین بود ارسال نمود و محمد قوچین بر دولت قاهره محمد مشتاق
غالب آمده او را مقید و محبوس نزد خاقان منصور فرستاد و آنحضرت بمقتضای کرم جبلی محمد مشتاق را بانعام و خلعت
نوازش کرده مصحوب امیر سعید لو کلتاش نزد سلطان سعید فرستاد و پیغام داد که ما با وجود آنکه محمد مشتاق ملاحظه
عهد و میثاق ننموده بولایتی که بتسخیر از مخالفان بر ... بودیم درآمد او را مشمول الطاف و عنایت ساخته نزد
... روانه داشتیم و مشرب مسرت بخش مواخات و مصادقت را مکدر نگردانیدیم و چون محمد مشتاق و امیر سعید
به دار السلطنت هرات رسیدند سلطان سعید ... جانب خاقان منصور ... و امیر سعید را مقید و محبوس
ساخت و از آن زمان میان خاقان منصور و سلطان سعید نهال عداوت در زمین مخالفت دمید و روز بروز از آب یاری
باغبان تقدیر نشو و نما یافت تا ثمره آن در فضای روزگار بتعاقب لیل و نهار ظاهر گردید **ذکر طلوع آفتاب دولت**
سلطان سعید از افق ... الفتح استرآباد و محروم شدن ... از سایه مرحمت خاقان منصور در اوایل سنه اربع و ستین و ثمانمائه
بمسامع همایون خاقان منصور ابو الغازی سلطان حسین میرزا رسید که بعضی از اعراب و حشام که در حدود بیارجمند اقامت
دارند ... و متعرض متوطنان آن دیار شده دست ... گشاده اند و ... بجای می آورند بنابران عبدالعلی ترخان از امرای
سپاه نصرت نشان بتادیب آن جماعت مامور ساخت و عبدالعلی ترخان بعد از سرانجام مهم اعراب تا نواحی نیشابور رفته لوای
... اعلام اقتدار برافراخت و چون این خبر بعرض سلطان سعید رسید امیر علی فارسی برلاس و حسن شیخ تیموری و امیر
نور سعید و امیر سعید مزید را بدان جانب روانه گردانید و عبدالعلی ترخان از توجه امرای خراسان وقوف یافته باسترآباد مراجعت
نمود و چون بخلاف حکم متعرض مملکت سلطان سعید گشته بود خاقان منصور بروی عتاب فرمود و امرای سلطان سعید از وصول
... و ... عریضه ارسال داشتند مضمون آنکه عبدالعلی ترخان ... استماع خبر بندگان ... مراجعت
بجانب استرآباد انعطاف داد و میرزا سلطان حسین ... آنحضرت در غایت ابهت و عظمت دران مملکت
بر مسند اقبال تمکن دارد و لوای استقلال افراخته ... سلطان سعید باقتضای
مضمون آن عریضه یورش جرجان را پیشنهاد همت ساخته و با تمامی سپاه خراسان در روز چهارشنبه چهارم ربیع الاول

سنه مذکوره بدان جانب روان شد اما خاقان منصور چون خبر وصول امرای سلطان سعید بالنگ رادکان استماع نمود
با فوجی از بهادران بر سر ایشان ایلغار فرمود و بعد از آنکه نزدیک مخالفان رسید شنید که سلطان سعید با لشکر بسیار متعاقب میرسد
بنابران رعایت حزم کرده باستراباد بازگشت بخیال آنکه جمعیت اسباب کارزار نموده دست تمام استعداد حاصل سازد و از سر تمکین
و وقار بمدافعت و محاربت خصم پردازد و در آن اثنا شخصی با فوجی با قوم جلایر نیت بر دولت کرده از موکب همایون روی گردانید
و از آن ممر فتوری تمام بحال عساکر ظفر پیکر راه یافت و قصوری تمام در قواعد ثبات جنود نصرت ورود پیدا گشت لاجرم خاقان
منصور صلاح در مقام مقاومت ندیده مملکت استراباد را بازگذاشت و رایت آفتاب اشراق بصوب اتوبچه و نخلستان دلق ... افراخت
اهالی جرجان که از تحمات تحت معدلت خاقان وافر منفعت محروم ماندند سیل سرشک از دیده خون فشان روان ساختند
و از شنیدن آن دیار بی سر و سامان پادشاه کامکار خاصیت زهر گیاه ظاهر ساخته اشجار شجر وار سر بهوا بر افراختند و دران
شب بموافقت با زمانه که آن جرجان اشک باران از دیده خام روان کرده و چشم زمانه مانند دیده مردم آن ولایت سیل سرشک
از فواره سحاب باران گردانیده بعد از تسلیه روز حال بر همین منوال جاری بود و در آن ایام اصلا آفتاب جهان تاب جمال ننمود
بنابران لشکریان سلطان سعید اقتدار نشد که موکب آنحضرت را تعاقب نمایند و ابواب تعرض بروی لشکر بانی
و متعاقب رکاب ظفر مآب متوجه بود نمی توانستند و خاقان منصور چون شب و روز طی مسافت فرمود با پانصد کس
بکنار آب آمویه رسید بکتیق وصول فرمود و سلطان سعید بعد از آنکه نهضت آنحضرت را شنود بمعنان
نصرت و اقبال باستراباد شتافت و ایالت آن مملکت را به پیر بوداق سلطان محمود میرزا تفویض نمود و عنان عزیمت
بصوب خراسان تافت ذکر شمه از موافقت و مخالفت خاقان منصور با پیر بوداق سلطان
و مصطفی خان و نهضت رایت نصرت نشان کرت ثانی بجانب جرجان
چون خسرو منصور مظفر لوا ابوالغازی سلطان حسین میرزا کنار آب آمویه را از فر زوال موکب ظفر عظیم غیرت افزای
گلستان ارم ساخت مردم میرزاده سلطان علی که در آن نواحی ساکن بودند از قدوم همایون شادمان و خرم شده خدمات لایقه
حاصل نموده و دران منزل بخاطر خاقان سانح شد و گذشت که عبدالرحمن جادو را نزد مصطفی خان فرستد و اظهار
اتحاد نموده استمداد نماید و مصطفی خان دران زمان در سلک خواقین الوس اوزبک انتظام داشت و در بعضی از بلاد خوارزم
رایت ایالت می افراشت القصه قبل از آنکه عبدالرحمن جادو روی بار دوی مصطفی خان آورد نامه گواه او بان سپاه
نصرت نشان رسیده و خبر رسیدن باغی رسانیده و بر کس از آنجماعت لرفته بانیه سلطنت مصیر پاینده چون پرتو
تحقیق بر استکشاف آن حال افتاد وضوح پیوست که پیر بوداق سلطان برادر مصطفی خان است که در آن مقام منزل
گزیده بنابران خاقان منصور مردم را که داشته به پیر بوداق سلطان کلمات محبت آمیز پیغام داد و سخن صلح در میان
آورد و عقد اتحاد انعقاد یافت و در خلال آن احوال پیر بوداق سلطان را داعیه وصلت با خاقان بلند منزلت خاطر گذشت

و خواهشت آنکه با مظاهره را بقواعد مصاهرت مستحکم سازد و از نیمه محبوبه شاهی را که همشیره آن مظهر لطف و مرحمت الهی
بود بحباله نکاح خویش در آورد و چون قبل ازین مصطفی خان قاصدی باستراباد فرستاده از خاقان والانژاد این التماس
کرده بود و آنحضرت جواب داده بود که اگر مشیت حضرت عزت بتثبیت این امر تعلق پذیرفته باشد بوقوع خواهد انجامید
بخت ملتمس پیر بوداق سلطان را قبول نفرمود و بعد از الحاح و مبالغه اعاسر رضا جنبانیده و درة التاج سلطنت با گوهر
کان خانیت ازدواج یافت و در برج دولت با کوکب اوج سعادت اقتران نموده زمره از امرا مصطفی خان که همراه
پیر بوداق سلطان بودند پس از آنکه حال بر همین منوال دیدند ازوی جدا گشته بخدمت خان رفتند و کیفیت واقعه را معروض
گردانیدند بنابران میان برادران مواد نزاع در هیجان آمده خاقان منصور به پیر بوداق سلطان پیوست و از جانبین سمند
میدان قتال و جدال گشته چندین نوبت صورت ستیز و آویز چهره گشود و آخر الامر مصطفی خان در شهر وزیر که دار الملک است متحصن
شده خاقان منصور باتفاق پیر بوداق سلطان آن بلده را محاصره فرموده مدت چهل و یک روز سپاه دشمن سوز پیرامن شهر وزیر
مقام داشتند و هر روز از درون و بیرون مسافت مخاصمت و محاربت چون دست بر فنا و اعدام یکدیگر میگشادند
و در آن ایام هیچ پنج نوبت مقاتلت اتفاق افتاده از هر طرف طایفه از اهل بسالت را افناء ساختند کلی دست داد
عاقبت مصطفی خان بصواب چنان دانست که رسوم مذموم مخالفت بر اندازد و در مصالحه در آمده اساس موافقت مرتفع سازد
و قاصدی نزد خاقان منصور فرستاده و مافی الضمیر پیغام داد و آنحضرت ملتمس را بقبول اجابت مقرون گردانیده شرایط انسانیت
بجای آورد و قواعد عهد و پیمان بایمان تاکید پذیرفته مصطفی خان شرایط خانه خود در راحت خاقان منصور روانه فرمود و آنحضرت
بتخاق سعود نام که نظیر آن بار گیری در جهان بجولان در نیامده بود مصطفی خان ارسال نمود و چون خاطر خطیر پادشاه کشورگیر از محاصره
شهر وزیر فراغت یافت بنا بر استصواب آن حضرت بصوب اوراق شتافت و بعد از آنکه روزی چند در آن منزل
و فری بگذرانید در شهور سنه ست و سبعین و ثمانمائه بمسامع علیه رسید که سلطان سعید از دار السلطنت هرات متوجه مخالفت
میرزا محمد جوکی بترکستان لشکر کشیده و بمحاصره قلعه شاهرخیه اشتغال دارد بنابران خاقان عالمیان فرصت غنیمت شمرده پای
مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده با گروهی اندک و امید بسیار بجانب استراباد نهضت کرد و میرزا سلطان محمود که از قبل پدر
حاکم آن مملکت بود از هجوم ناسعود و دمیدن قتال اقبال نموده حربی در غایت صعوبت اتفاق افتاده آخر فتح و نصرت از
مطلع آمال خاقان منصور طلوع نمود و از امرای میرزا سلطان محمود امیر شیخ حاجی ولد امیر حسن جاندار و امیر الله ویردی و بعضی از سرداران
کشته شده شاهزاده عنان بوادی فرار انعطاف داد و خاقان منصور در اواسط ماه شعبان سال مذکور باستراباد در آمده بار دیگر قدم
بر مسند سلطنت نهاده خطه جرجان از فروغ طلعت آن خورشید اوج کشورستانی غیرت افزای برج سماوی گشت و خطبه کرت
بعد اخری باسم و لقب همایون مزین شد و صیت این فتح از ذروه منبر به پایه گردون در گذشت و آن خسرو والانژاد دو نوبت
ولایت استراباد بسلامت ملاقات نموده روزی چند در غایت فرح و انبساط اوقات خجسته ساعات گذرانید بعد از آن ضبط آن

مملکت را بعبد الرحمن ارغون بازگذاشت و عنان توجه بصوب دار السلطنت هرات منعطف گردانید چون
سعادت همرکاب و بخت همراه بود جهت علاء الدوله رحمه الله **ذکر محاصره بلده فاخره هرات**
و ایراد بعضی از حوادث آن اوقات صاحب حقیقی که واضع اقلیم در نظر همتش حقیر تر از حلقه میم نماید مجرد
تسخیر ملکی بعلو همت فرمایه عالی همتی که فضای وسعت نمای سپهر در دیده بصیرتش بصورت اعتبار در نیاید مرتکب
عظایم امور ابواب دولت سروری بر روی روزگار خود چه سان گشاید بنا علی هذا چون خاطر خاقان مظفر لوا آفتاب آسا از ضبط خطه
جرجان فارغ ساخت بجانب خراسان نهضت فرمود و کمند تسخیر بکنگره تسخیر آن ولایات انداخت و این خبر بسامع امراء سلطان
سعید رسیده امیر سید احمد ارغون و امیر سید مراد که در حدود نیشابور و سبزوار بودند عنان ریز خود را بدار السلطنت هرات
رسانیدند و در شوال سنه خمس و ستین و ثمانمائه مردم بلوکات را بشهر در آورده اسباب حصار داری با کمال وجهی مرتب گردانیدند
امیر نظیر که دار وغه آن بلده بی نظیر بود ضبط دروازه ملک را متعهد نمود و امیر عبد النصیر دروازه عراق را متکفل فرمود و دروازه فیروزآباد را
بکلانتر آن بلده امیر احمد حاجی تعلق گرفت و هرات دروازه قبچاق با امیر احمد یار رحمت انتساب پذیرفت و دروازه خوش
بامیر سلطان حسین ارلی مقرر گشته و شب ها بر فراز برج و باره فریاد و فغان حاضر باشند از منازل ابواب حصار هنجم
گذشت سید احمد ارغون و سید مراد بطریق کامک متعین بودند و در جمیع اطراف وجوانب شهر از ابطه حراست بجای
آورده تمامی محافظان برج و دروب را معاونت مینمودند و خاقان منصور نخست بجانب سرخس رفته آن خطه را در حیز تسخیر
کشید و ایالتش در عهده یکی از اهل اعتماد کرده عنان بازه جهان نورد بهرات معطوف گردانید و روز دوشنبه بیست و چهارم ذی
قعده از راه کوه مختار بکوچه خیابان درآمده ولغ زاغان را نشیمن اوج سلطنت ساخت و تصور آنکه شاید مردم هرات بی ارتکاب
جنگ و پیکار در وازه ها بگشایند چند روز اشتغال آتش قتال را در تأخیر انداخت و حال آنکه هر دو بان مواد ارادت سلطان سعید
از این اندیشه بغایت دور بودند و روز بروز در استحکام برج و باره و تهیه اسباب قلعه داری و حفاظت می افزودند و در آن اثنا
روزی خاقان منصور با بعضی از خواص خدم بی ازدحام خیل و حشم بر عزم حمام برای پرسش کردن خرام سوار شده از باغ زاغان پر
فرا سید و جاسوسی که در کمین بود بسرعت برق و باد بشهر شتافته این خبر با امرا رسانید ایشان اسمعیل را فوری عظیم پیدا شتند و
همت بر صید آن شاه باز فلک دولت و اقبال کاشته با بن عزیمت جمعی کثیر همه غرق در جوشن و تیغ و تیر از شهر بیرون تاختند
و ندانستند که چون شیخ ثوابت و سیارات بر چنگ فلک سوار شده تیغ زرنگار بر کشید ازاز دحام لشکر ظلام نیندیشید
و شیر ژیان هر چند تنها مانند نخچیر و آهو را کله کله بهر سو دواند **نظم** اگر چند بسیار باشد گوزن * نه اورند بر شیر کنده زدن * بماهی که بر اوج خورشید پرد
ز گنجشک بسیاری بر پرد * و خاقان منصور بر هجوم هر دو بان اطلاع یافت دست اعتصام در عروة الوثقی توکل زد و مانند بحر موج
زن و شیر صف شکن عنان بجانب ایشان تافت و حسام خون آشام از نیام انتقام کشیده نخست بر آن حشر شیر ان تاخت
و جمعی کثیر را پایمال زوال کرده با خاک راه یکسان ساخت و تتمه السیف در علاء او لنفت نهزیمت نموده روی بشهر آوردند و ابواب

حیله خود را بسیج و باره رسانیده دست بتیر و کمان بردند و بعد از آنکه یازده روز حال بر این منوال گذشت و سکنان هرات را خیال الطاف
و اشفاق دور دل گذشت خاقان منصور از باغ زاغان کوچ فرموده در الکاه گلستان قبه باز گاه باوج مهر وماه بر افراخت و در
نوبت جلالت حضرت آن منزل بیر دروازه خوش زنده جنگ در انداخت اما بنابر کمال استحکام شهر و وفور مخالفان
بهرام قهر صورت شیخ چهره گشود و اعلام مظفر لوا از گلستان در حرکت آمده در خیابان نزول اجلال فرمود آنگاه سپاه ظفر مآب
منصور چند روز از وقت طلوع علم رایت زرنگار خورشید نخجیر که از بام اینان نیلی حصار تا هنگام افتتاح اذیت و سیار
برج سپهر دوار از جانب دروازه فیروزآباد و باستعمال آلات جنگ و پیکار پرداختند و بزخم تیر دلدوز و پیکان خدنگ کینه سوز
هر روز بسیاری را مجروح و بیرون کرده انید و آثار کمال دلاوری ظاهر ساختند و مردم هرات نیز دل الکثر ایام دروازه باز کرده حمله میبردند و
در جنگ شیخ تیمور و امیر سید مراد مانند شیر ژیان و ببر دمان بمیدان مردان تاخته لوازم غایت تجلدی بجای می آوردند و از ملازمان
موکب همایون بهر کس میرسید که ی افتاد و کوشش مینمود بعد از شهر بیرون میفرستادند و از شهر نیز هراس در پنجه تقدیر اسیر
میگشت دیگر باره شهر و جهانگیر اوراتر از جهان شربت جرعه میدادند و در این اثنا بعرض خاقان مظفر لوا رسید که سلطان سعید
بامیرزا احمد جوکی صلح کرده از آب آمویه عبور نموده و بنابر آن عازم رزم آن پادشاه عالیجاه است و در بیست و هفتم ذی الحجه بادغیس آمد
نهضت فرموده و در ولایت بادغیس منزل نمود و از فرزندان خاقان دشمن شکن نصرت فزای این خبر کلفت و نفرت
فاسدی از تشویش امیر مظفر برلاس که در ایام محاصره هرات حسب الحکم جهت تحقیق اخبار بکنار آب مرغاب رفته بود
رسیده شرف ملازمت یافته که امیر سید فرید ارغون و خلیل هندو با جمعی کثیر از شیران بیشه قهر و دلیران کشور ماوراء النهر چون
اهمتند و از سه جانب به تعقیب او و جنگ آوری کرده بودی عزم ما و تی بتو در آمد در آمده تعرض ما کوری آمدند و میرزا سلطان ابو سعید نیز متعاقب
میرسد خاقان منصور بعد از استماع این خبر با امرا و سرداران لشکر نصرت شعار مشورت بجای آورده خاطر اکابر و اصاغر بر آن قرار
یافت که بیادمله ابطال رجال نیران جنگ و جدال برافروزند و خرمن حیات دشمنان انشعله سنان جان ستان و پیکان
خدنگ آتش فشان بسوزند و بر عزیمت آن موضع بودن از کوچ واقع شده در منزل رباط امیر مظفر برلاس به وکیل بیم
اساس با سید و خاقان ظفر مآب از ریاست بلیکر کرده در آن شب علی شیخ تیمور مانند تیر با ادبا را آدرده ی نصرت
آثار بکنت و بنجات شتافته در داماق سلطان سعید آویخت و چون منزل سرکی بفر نزول خاقان فرخنده نشان مشرف گشت
آن قضایا اختلال در آرای امرا و ارکان دولت پیدا شد که کار از استعداد و مقابله و مقاتلی در گذشت لاجرم در پنجم محرم الحرام
سنه ست و ستین و ثمانمائه علم ظفر پیکر بصوب سرخس در حرکت آمد و بعد از وصول خاقان منصور آن قلعه را با امیر سید قاسم
سپرده موکب لیتی متوجه بر اه ابیورد عازم استرآباد گشت با جمعی از ملازمان بکیه اهل مراحل و منازل فرموده قریب سلامت
و عافیت بدار الملک جرجان رسید و عبد الرحمن که با تبعات خاطرها بوی در آن مملکت می رفته بمسند
حرمت نشاند و علومت نمود طریق نیاز و شمار بجای آورده چون شاه ملا رشاه با طوع حضور و انواع غیب داد و خاقان منصور

با فوجی از خواص و زمره از اهل اختصاص در مجلس بزم نشسته ابواب فرح و نشاط بر گشاده و باده گلرنگی از دست
ساقیان مهوش و شنگ در آورش آمده و چنگ از ساز مطربان خوش آهنگ بلند شده **مثنوی** بلکه در جوشش و در آمده بالای کوش
آهنگ چنگ و نی ارغنون گرفته جهت ساقی گلعذار ز شهر ابی جان لعل گوهر نثار مغنی به الحان مردم فریب ببرد از دل اهل مجلس شکیب
ز بس جرعه ریزی رطلهای گران شده خاک هم چون لب ساغران بسی عشرت اندیش صاحب کرم ارام سباده و سر از خم تعالی جیش سیر آئین کی
بودند که یک لحظه خالی ز می در خلال این احوال خبر متواتر انجامید که سلطان سعید از توجه موکب همایون بجانب جرجان
خبر یافته تخت تفلیو خوش یافته و امیر سیداق را اشارت داده که با جمعی از دلیران بر این طرف تاخته لاجرم خاقان منصور
مباحث و نشاط جهت حزم و احتیاط را در نورده و با هر اوان کار دولت طریق مشورت سلوک داشته و جماعتی
آنجماعت متفق اللفظ و المعنی معروض گردانیدند که چون اعادی در غایت کثرت اند و سپاه منصور به اندر نهایت
قلت مناسب چنان می نماید که نوبت دیگر ملک استرآباد را بازگذاریم و دوست در جبل متین شایسته زده مهم حرب را
چندگاهی در توقف داریم خواطر اکابر و اصاغر بر توجه اوراق قرار یافته چون پرده مشکفام شام صفحه کافوری ایام را مانند جلال
رخسار خوبان کل اندام رنگ سواد ارزانی داشت خاقان منصور علم نهضت بر افراخت و در آن شب و بجو که نور صباح
از زلف شب شیار عاطل بود راه غلط شده و جنوب بر ممری افتاده که به اسطه مجاورت دریا و وفور گل و لای انواع تعب و محنت
بخاقان عالیجناب و ملازمان موکب نصرت مآب رسیده و در وقتی که ملاحان قضا و قدر کشتی زر اندود آفتاب
در بحر اخضر فلک انداختند آن مهر سپهر سلطنت از آب گذشت و ساعتی در منزل توقف کرده چون جمعی کثیر از امرا
سلطان سعید با جنود نامعدود از عقب متوجه بودند بار دیگر عازم مقصد گشت و حیات شبانه روزی مسافت کرده به
سمت عافیت در اواخر نزول اجلال فرمود و ظل عاطفت بر مفارق ساکنان آن حدود مبسوط داشته همگنان را به فور انعام
و اکرام دلشاد ساخت و نوازش فرمود ذکر فتح شهر و زیره و بعضی دیگر از سوانح چرخ اخضر
چون خاقان کشور گیر در خان اهل امان پادشاه قدیر در موضع اوراق لوای آفتاب اشراق بر افراخت اهالی اطراف
آن دیار را در سایه علم بلند پایه مجتمع کرده مشمول عواطف و مکارم ساخت و دو تنخواجه اوزبک را که از زمره اهل اخلاص
بندید اختصاص امتیاز داشت با طرایف تحف و تبرکات نزد مصطفی خان فرستاده و پیغام داد که بنا بر ارتباط علاقه الفت
و اتصال سلسله محبت و مودت که بخاطر عاطر مسلک و رد است به جانب توجه نماید و چند روزی طریق اختلاط و انبساط مسلوک دارد
و در سر انجام مهام الفت و لطف که موجب اقتضای رای صواب نمای ملاحظه چون دو تنخواجه به شهر وزیر رفت مصطفی خان
شرایط ضیافت بتقدیم رسانید و در جواب بعد از ملاقات بر زبان گذرانید که خیال استماع افتاده که آن فرزند ارجمند
درین سفر مراجعت بلند ترقی فرموده و جمعی بشهر و ولایت از ولایات خراسان که رسیده خطبه باسم و لقب همایون مزین
گردانیده و بحسب تقدیر درین اوقات فتوری بقواعد سلطنت ما راه یافته لاجرم وعده نموده که چون آنحضرت به...

تشریف آورد و جنابچه باید و شاید از عهده خدمت بیرون تواند آمد و از این معنی موجب ملعون ..ی بیان کرد و ابنگاه عثمان ولد
محمد سوفی قونقرات و یعقوب اغلان را باستقبال موکب همایون مقرر ساخته و تمشیت نمود که لوازم خدمتکاری تقدیم رسانند
و دو تنخواجه اوزبک را اجازه داده نفس نفیس روی بقشلاق نهاد و دو تنخواجه پایه سریر دولت مصیر رسیده آنچه دیده
بود و شنیده بود معروض گردانیده و رایت آفتاب اشراق از اوراق در حرکت آمده و کنار جیحون محل نزول موکب همایون گشت
و در آن منزل بتحقیق پیوست که عثمان قونقرات بخلاف فرمان مصطفی خان و اقتضای خدمتکاری حضرت شهریاری
غبار و بلبله عصیان بر میان بسته خیال قتال به لوح ضمیر می نگارد بنابر آن خاقان منصور از جیحون عبور فرموده انبار آب ...
اولوزی مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت و چون امارات وصول رایات منصور مصور اهالی شهر وزیر شد
جمعی کثیر از اصحاب جلادت از آن بلده بیرون آمده و در میان بناهای فضای شهر تحصن نمودند و آن شب تقدم محاربت پیش
آمدند و روز دیگر که شهسوار خورشید سپهر درع مصقول صبح در پوشید و لوای خطوط شعاعی افراخته حصار نیلگون گردون را
مسخر گردانید محمد علی برادر عثمان قونقرات که بمیرز اباق مشهور بود از دیوار بیرون شهر بفضای صحرا خرامید و صف کارزار
بیاراست و خاقان منصور متوجه دفع آن مغرور شده از جانبین آواز نفیر و سورن بر خواست و از صرصر کین مردان جلادت
آئین آتش قتال افروختن گرفت و از نیران قتال ابطال ... خرمن حیات دلیران صف نبرد صفت احتراق پذیرفت
در آن اثنا محمد علی از عقب چون اغار که سرکرده آن دو تنخواجه اوزبک بود در آمده او را دستگیر کرده و غلغله در آورد اما سایر
مخالفان تاب صدمات سپاه خاقان نیاوردند تعجیل گریخته و در وازه ها را استحکام داده بر بروج و باره
بر آمده و آغاز انداختن سنگ کردند و مبارزان موکب همایون سپر و تور را در سر کشیده بپای مردانگی از خندق گذشتند
و مانند لیک در یکجا ریز مسعود نمود و خود جهان زمان نسیم عنبر شمیم فتح و فیروزی از مهب و ما النصر الا من عند الله
وزیدن آغاز کرد و روایح شمایل فوایح ظفر و پیروزی از گلزار فرخنده آثار ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها
دمیدن گرفت و عثمان قونقرات با تمامی اتباع و لشکریان مصطفی خان فرار بر قرار اختیار نموده شهر وزیر را بازگذاشتند
و بندگان موکب همایون بتایید مفتح الابواب بدان بلده در آمده و رایت تسلط و اقتدار بر افراشتند اشراف و
اعیان و رعایا و فرار عازا در ظلال عدل و احسان جای دادند و بر ساحت خاطر ایشان ریاحین مکارمت را ناضر و ریان
گردانیده رسوم ظلم و عدوان بر طاق نسیان نهادند و هم در آن ایام عثمان قونقرات نیز بلطف خسروانه استشفع جرایم
و آثام خود ساخته بعتبه سپهر احتشام آمده عفو یافت و شاملی کیش گشت در خلال این احوال اهالی شهر وزیر بعرض آن
زمینه ... تاج و سریر رسانیدند که وطن مالوف و ملاحظه خوارزم است و مصطفی خان بعنف و تعدی جایزه داشته ما را بدین
دیار آورده بود امید آنکه این بیچارگان بی خان و مان بمیمن عنایت خاقان عالیمکان بمساکن معهود معاودت نمایند و این
ملتمس درجه قبول یافته خاقان منصور علم عزیمت بصوب خوارزم بر افراخت و باندک زمانی معارعدالت آنحضرت

جرجانیه را معمور و آباد دان سلطنت و بعد از چند گاه زمام ایالت آن مملکت را در قبضه اختیار سید زین العابدین صوفی
نهاده چنین مصلحت یورش خراسان دیگر بار ره باد واق خرامیده و مقارن آن حال متوطنان چنوق ابواداری خدام آستان
خاقانی با قتلق درویش آلتی که از قبل سلطان سعید حاکم ایشان بود اظهار مخالفت نمود و درویش را کشتند و کیفیت را
عرضه داشت آستان دکان پایه سریر دولت و اقبال کردند و موکب همایون بدان جانب شتافته پرتو انوار معدلت بر اهالی
آن ولایت تافته بعد از چند روز بار دیگر خطه خوارزم از لمعات ماهچه رایت نصرت آیت روشنی پذیرفت و خاقان
منصور اردوی همایون را همانجا گذاشته کرت دیگر علم عزیمت بصوب خراسان برافراخت و چون بچده و هم رسید بوضوح
پیوست که سید احمد ایغون و شیخ تیمور و سید مراد با جمعی کثیر از سپاه سلطان سعید آن ولایات را مضبوط داشته
عنان عزیمت بجانب خوارزم معطوف ساخت **در بیان توجه موکب همایون بعزم رزم و ستیز**
و وقوع محاربه با امراء سلطان ابوسعید در ولایت ترشیز در شهور سنه ثمان و ستین و ثمانمایه که میرزا
سلطان ابوسعید از بلاد ترکستان و ماوراء النهر با سپاهی پر خشم و قهر مراجعت کرده در ییلاق بادغیس رایت مضرب سرادقات
عزت و حشمت گردانیده بود و خاقان منصور مظفر لوا ابوالغازی سلطان حسین میرزا از خطه خوارزم عزم المکین غبار رزم
جزم فرموده عنان بارهٔ جهان فروز بجانب خراسان انعطاف داده مانند قمر سریع السیر در هیچ منزل ساعتی نیاسوده از راه
یازر و نسا و ابیورد بچه و نیشابور و سبزوار به ترشیز خرامیده و عساکر نصرت مآثر بر هر ولایت که عبور نمودند بلوازم غارت و
تاراج اقدام فرمودند و از مخالفان هر کس دیدند بقتل رسانیدند و سلطان سعید از استماع این خبر عنان تماسک از دست
داده از ییلاق بادغیس بولایت توشنج شتافت و از امراء کبار امیر شیرحاجی و امیر احمد یار با چند تومان از سپاه جرار بدفع خاقان
موکب ظفر آثار نامزد فرموده امراء بجناح استعجال بدانجانب ایلغار کرده فوجی کثیر از بی باکان فتنه انگیز در نواحی ترشیز بآن شیر
بیشه ستیز رسیدند و در آن روز بحسب تقدیر زیاده از شصت و سوار تیغ گذار در ملازمت رکاب نصرت انتساب نبود و
آنحضرت دست در عروه وثقی **ومن یتوکل علی الله فهو حسبه** زده و مضمون کلمه همایون **کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة**
بر خاطر عاطر گذرانیده و با آن جماعت اندک در برابر سی چهار هزار سوار دیو سیرت عفریت دیدار صف کارزار آراست
و چون نزدیک تقابل سپاه دشمن رسید مانند شیر ژیان که از گله آهوان نیندیشد و باز غضنفر که از کثرت تیهو اندیشه
در نیاورد بر ایشان حمله کرد و تیغ سبز آهنگ را از خون اهل لوم و ننگ گونه یاقوت رمانی داده کمال مردانگی بجا آورد و سمند براق
مانند شتر فال سمندر در میان شعلهای پیکار و جولان و شمشیر اژدها آهنگش بهچون نهنگ در دریای کارزار آتش افروز
کشتی حیات اعدا را در گرداب فنا غرق می نمود و نوک پیکان خون فشان دیده و دل مخالفان را چون لعل بدخشان ساخت
و از طعن سنان جان ستان دوحه زندگانی سالکان طریق عصیان را از بنیاد بر انداخت لاجرم گرد و غبار از بساط اغبر باوج
گنبد اخضر رسید و سرهای سران و تن های دلاوران با خاک راه برابر گردید **بیت** سرهای سران فتاده بر خاک **بیت** پهلوی دلاوران شده چاک

مسود اوراق بی و اسطه غیری از لفظ گوهر بار آن خسرو باستحقاق استماع نمود که فرمود در روز محاربه ترشیز زنگی از دشمنان
پست نیز ابضرب شمشیر خونریز من مجروح و مرده گشتند و در آن معرکه بسیار بیاد در آن موکب همایون نیز لوازم جلادت تقدیم
رسانیده و آب ما جمعیت اعدا را از هم شکستند امرای سلطان سعید چون حال بران منوال دیدند عنان بوادی گریز گردانیده دلیران لشکر
تیغ انتقام کشیده بسیاری را بقتل رسانیدند و از کثرت کشته و اکثر سحرا مانند پشته برابر شده و حوش و طیور را مائده مسطوح مقرر
گشت **نظم** در مصافی که اندر آن دو نفس / تیغ را با نفس قران بودی / صد قران و حشی و طیر را بس از آن / فلک از کشته میزبان بودی
و خاقان منصور بعد از اختصاص بفتح و ظفر از حد و د نیشابور و مشهد گذشته صحرای ماخان از فر نزول همایون غیرت روضه رضوان
گشت و از آنجا بر است صواب زمره از امرا بطاهر ورود شتافته عساکر منصور بعضی حسب سرانجام مهمات خود متفرق در آمدند
و طایفه بمصلحت غارت و تاراج در قری و قصبات متفرق شدند در آن اثنا امراء سلطان ابوسعید میرزا که بعد از انهزام بکلی
پیوسته بکاشتی موکب همایون می آمدند سپاهی نمودند و چون تفرق سپاه و سلاح توقف نمود خاقان منصور بر اسب
ارلاقی که از سایر اسبان جلو بلیغه خاصه بمزید قوت و جودت رفتار امتیاز داشت سوار گشت و براه جوی نو روی بسوی بیابان
خوارزم آورد و بعد از وصول بمزار رئیس بخاطر همایون خطیر نمود که بی خبر بر سر اهالی چنوق رود و آن طایفه را در خیم تسخیر کشد زیرا که در غیبت
حضرت خاقانی متوطنان آن مکان با ظهار مخالفت مبادرت جسته بقرابت امیر نورسعید که شادمان نام داشت لوازم فرمان برداری
می نمایند اشتند مقارن این حال ماریس از معسکر خاقان منصور شکن گریخته بچنوق رفت و مردم آنجای را از وصول آنحضرت
آگاه ساخت لاجرم چنوقیان قلعه را مضبوط ساخته شادمان رایت مدافعت و مخالفت برافراخت بس رای جهان آرای اقتضا فرمود
که چند کس را از شجاعان بر بالای جبه جامهای کهنه پوشانند و بر دراز گوشان سوار ساخته بقلعه فرستند و چون ایشان بحصار در آیند
نفس بنفس بظاهر آن طایفه شتافته جنگ در اندازد تا چه تدبیر فتح و ظفر تیسیر پذیرد و بدین خیال هیجده نفر از امراء و خواص در
مثل امیر مظفر برلاس و امیر ولی بیگ و عبدالرحمن ارغون و حیدرعلی کوکلتاش و ملوشابیح و شیخ ابوسعید جان در میان
و پیر علی میرآخور و طغلی چیره و شاه قلی بکاول و آقاجان قولاس و یوسف سوی و داود و میرشکار و غیرهم متوجه قلعه شدند
و شبلی چارجویی را خاقان مظفر لوا متعاقب ایشان ارسال داشت تا هرگاه ایشان داخل چنوق در آیند باز گشته اعلام نماید
و چون شبلی بمقصد رسید و دید که امرا در آمدند واو نیز بی توقف بشهر خرامید در آن اثنا قاضی مولوی از شهر بیرون آمده بملازمت
خاقان حشمت علامت رسید و سعادت تقبیل انامل فیاض دریافته عرض کرد که حالا جمعی با این هیئات بچنوق در آمدند لاجرم
آنحضرت بطرف شهر روان شدند و چون امراء بجنب قلعه رسیدند فی الحال بدر شادمان که انجا بود بقتل رسانیدند و بر بالای
فصیل خرامیده همان زمان مردم شهر هجوم نموده دست بانداختن سنگ بر آوردند و عبدالرحمن ارغون را دو زخم زده از فصیل
بزیر انداختند و پس از آنکه خاقان منصور بدروازه نزدیک رسید تیری چند بجانب دشمنان افگند و صلاح در توقف ندیده
و فرمود که عبدالرحمن را بر شتری بار کرده روی براه آوردند و جمعی از پیادگان چنوق حمله نموده خواستند که او را بازستانند

و بعد از آن حالت مشاهده آنحضرت گشته بنفس همایون بر ایشان تاخت و عبد الرحمن را بر شتر خوابانیده متوجه شد و روز دیگر
عبد الرحمن وفات یافته خاقان دوست نواز فرمود که برادرش قادر بردی او را در جایی مناسب مدفون ساخت و از قبرش ا
ظاهر گردید انگاه موکب همایون به زیارت شتافته از انجا قلعه بیر بیک فرامید و آنرا تجدید عمارت کرده محل توقع ظنی بعضی از متعلقان
و ملازمان گردانید

گفتار در بیان رفتن خاقان عالمیان بجانب سمرقند و از نزد ابو الخیر خان

چون خاقان منصور چند گاهی دیگر با روزگار ناساز در ساخته در
صحاری خوارزم و حدود بخارا بسر برد بعد از آن رای خاطر اشرف اعلی بران قرار گرفت که نزد ابو الخیر خان که دران زمان قاآن دشت
قبچاق و عمده خواقین آفاق بود درود و از وی استمداد نموده متوجه تسخیر خراسان شود با جمعی از خواص و فرقه از اهل اختصاص پای
مبارک در رکاب نصرت انتساب آورده روی براه نهاد و بعد از قرب وصول به دشت ابو الخیر خان از توجه موکب
ظفر نشان واقف گشت و جمعی از شاهزادگان جوجی نژاد و نوئینان جلادت نهاد باستقبال خاقان شتافته جلال
و نشاط دیدار ایشان در غایت تعظیم و حرمت بالای نقطه دایره حشمت را ملاقات نموده و لوازم مبالغه بجای
آورده جهت نزول همایون موضع مناسب تعیین فرمودند روز دیگر که خسرو خاور بارگاه فلک اخضر را به نور طلعت
همایون آرایش داد ابو الخیر خان شاهزادگان و نوئینان و اشراف و اعیان را بپای سریر خانی طلبیده قدم بر مسند جهانبانی
نهاد و انگاه فرمان داد که حضرت خاقانی را ببارگاه در آورند و عده‌ای خان و نواب و نوئینان جهان جو و کا آنحضرت حسب
تعظیم خان ما نوع نماید و باصطلاح اوزبکان ما نوع آنست که در برابر سپهر سریر خانی ایستاده کلاه از سر بردارد و دولت
کوشش را بدست نیازمندی گرفته مانند راکعان بیت تمام نماید خاقان منصور این سخن را قبول ننمود و درین گفت و شنود
بسیار واقع شده آخر الامر ابو الخیر خان بران راضی گشت که آنحضرت زانو زده او را دریابد بعد از آن خاقان عالیجاه بارگاه
سپهر اشتباه در آمد چون چشم ابو الخیر خان بر بشره همایون و اسره میمون خاقان منصور افتاد انوار دولت و کامکاری
و آثار استقلال ذات در نقطه امور جهانداری مشاهده فرمود از روی شفقت و مهربانی آن بانی مبانی جهانبانی را در آغوش
کشیده و نزد خود جای داد و لوازم پرسش و نوازش تقدیم رسانیده و ترتیب بزم اشارت فرموده فرمان
بران موجب فرموده عالمنموده جامهای شراب و بادیه قمیز در گردش آمد و بعد از انکه دماغ ابو الخیر خان از بخار باده خوشگوار
گرم گشت بعیه امتحان اقداح مالامال بر کف خاقان نهاده آنحضرت تجرع شراب بسیار قیام نمود اصلا
تفاوت در اقوال و افعالش ظاهر نشد و جمعی از دیار اقتدار خان بزبان تحسین خاقان ظفر قرین گشته و بمبالغه
تمام هر لحظه آنحضرت را از دلیه میلکه شدند تا هر دو بر نوش بتوشک خانی رسیده و بنابر آنکه دران اوان ابو الخیر خان بمرض فالج
مبتلا بود و در ساعتی که از اولوس خاقان سعادت انتساب مندش را رسید آنحضرت را مخاطب ساخته فرمود که چون عنایت
آلهی شامل حال تست عنقریب باعلی مراتب ترقی خواهی نمود امیدست که چون مقدم همایون تو مرضی که عارض ذات

بخت

بخت تبدیل یابد و دران مجلس هر لحظه دلجویی و غریب نوازی میفرمود تا آنکه قلتاق از سر بر داشته و خاقان منصور را
بانوع اراده کفت هر چند تو ما را در وقت ملاقات ما نوع نکردی ما بجهت احترام تو باین کار قیام نمودیم و حضرت خاقان منصور
ازین التفات خانی انفعال یافته فی الحال برجست و رسم ما نوع بجای آورد **القصه** خاقان منصور یکهفته در اردوی
ابو الخیر خان معزز و محترم اوقات گذرانید و ابو الخیر خان معزز و محترم واعیه داشت که لشکر بسیار مصحوب موکب نصرت
شعار بتسخیر خراسان نامزد فرماید اما حسب تقدیر هم دران ایام اوقات حیات خان بانقضا رسید و علامت عجائب
طیش و تشتت امور بدان کوتاه گردانید و ایل و الوس اوزبک پریشان شد که خاقان را استحقاق
را در دشت قبچاق مجال اقامت محال بود و هو الغفور الودود **در بیان معاودت رایات آفتاب اشراق**
از دشت قبچاق و مسخر شدن مملکت خراسان بعنایت حضرت باری جل جلاله سلاطین را بتایید آلهی مرتب میشود و اسباب سلطانی
بامداد او شان از عالم غیب ❊ عدو از خیر بایشان ابو دیب ❊ اگر از محض تقدیر خداوند ❊ بماند کارشان محکم در بند جو فضل ایزدی یاری نماید
در دولت ایشان بکشاید ❊ بجای بستان حزم باشد ❊ ز فیروزی انصرت شان باشد ❊ نظیر این تقدیر و شیوه این تصویر حال
خاقان منصورست جایکه **مصراع** سلطان سخن بین و شهنشاه سخن پرور ❊ ابو الغازی میرزا سلطان حسین توانند بود که چون ارادت
ازلی و مشیت لم یزلی متعلق آن گشت که بی امداد و خیری بر سریر سلطنت خراسان تمکن یابد ابو الخیر خان پیش از انکه جهت
آنحضرت لشکر تعیین نماید فوت شد آن خسرو نصرت بزرگ ❊ از امداد و سپاه و پرخاش اوزبک قطع نظر کرده با جمعی که از ملازمان
خاسار و در سفر با مند فتح و ظفر همعنان آنحضرت بودند عزیمت خراسان فرمود و مقتضی کلمه **واذا عزمت فتوکل علی الله**
دست اعتصام بعروه وثقی توکل استوار کرده و بدان طریق فتح و فیروزی را از عنایت حضرت پروردگار دانست
ناز بسیاری لشکر جرار و وفور استعداد حرب و پیکار لاجرم بهر منزل که نزول فرمود هاتف غیب این سروش بگوشش
رسانید **بیت** سیر جانب که روآری بتقدیر ❊ رکابت را بود دولت عنان گیر ❊ و از هر مرحله که نهضت نمود مشیر
دولت و اقبال باستقبال موکب فرخنده فال مبادرت جسته بزبان حال عروض گردانید **بیت** بهر منزل که کرد جلوه کاهت
شود دیهیم شاهی خاک راهت ❊ طوطی شیرین مقال قلم کیفیت حال را بدین سان رقم مینماید که چون حدود ابیورد از وصول موکب
ابی نور و غیرت فزای مهر عالم گرد شد خبر رای سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید در قرابایغ اران برسید و افواه طوایف
انسان جاری گشت لاجرم خاقان منصور لی و غدغه بابیورد در آمد و اشراف و اعیان ولایت بلوازم نیاز و ثنا قیام نمودند
و باظهار اخلاص و دولتخواهی خدام موکب پادشاهی زبان حال و قال گشودند و این خبر بدار السلطنت هرات رسید و امیر
تاج الدین حسین ملکی و امیر نظیره که در شهر با مرحکومت و داروغگی اشتغال داشتند بضبط برج و بارو پرداختند و صورت
واقعه را بسمرقند عرضه داشت کرده میرزا سلطان احمد با سپاه بارانعدد بعزم رزم خاقان متوجه از جیحون عبور نموده
ابو الغازی سلطان حسین میرزا با پانصد سوار جلادت انتماء که دران ولا در سایه لوای ظفر انتما جمع آمده بودند از ابیورد بجانب مرو

سفت ارد و امیر ولی بیک در اطراف نیشابور و مشهد و نسا و میرزا سلطان محمود که بعد از گرفتاری پدر از قراباغ گریخته
بود و در قرا وجرد جام با میر ولی بیک رسیده و بین الجانبین صورت مقاتله روی نمود و شاهزاده منهزم به اسفراین شتافت
و حدیث واقعه ناگزیر سلطان سعید در دهر و زبان تحقیق انجامید چنانچه سابقا مسطور گشت اکثر خلایق شعار هواداری خاقان
منصور پیش نهاد همت ساختند و فوج فوج روی به درگاه عالمپناه آنحضرت آوردند بنابر آن میرزا سلطان محمود بطرف
ماوراءالنهر در حرکت آمد و چون خاقان منصور از هرات گذشته بقصبه پنج ده رسید بعضی از امرا از افواه رخصت طلبیدند
که قدم جلادت پیش نهاده سر راه بر آن شاهزاده گیرند خاقان منصور از غایت ترحم جبلی تجویز این معنی نفرمود و فرمود بیت
چو گیرم سر راه برگشته * چه پرگشته بخت برگشته * و میرزا سلطان محمود بصحت و سلامت در هرو و اندخود به میرزا سلطان
احمد پیوسته کیفیت حال باو گفته برادران بموافقت و مرافقت یکدیگر ترک تسخیر دادند و از آب آمویه گذشته روی
توجه بسمرقند نهادند اما خاقان مظفر لوا چون از قصبه پنج ده کوچ فرمود و بعد از طی یک دو مرحله امیر سلطان ارغون با جمعی کثیر از دار
السلطنت هرات بموکب همایون پیوسته بسعادت رکاب نصرت انتساب فایز گردید و مضمون این مقال بعرض رسانید
بیت تخت جمشید و تاج افریدون * آرزومند پای و تارک تست * آنگاه خاقان ظفر پناه امیر شیخ ابوسعید [illegible] در میانه را
بهاره و قلعی بهرات ارسال داشته چون امیر مشار الیه بدان بلده فاخره در آمد جمعی از اهل فتنه و فساد را که متعرض عرض و مال خلق بودند
بتشدید تادیب فرمود و باب طمع و اطماع مسدود گردانیده فرمود تا منادی کردند که هیچ آفریده بهیچ جهت مزاحم و متعرض
کسی نشود و چون [illegible] و [illegible] اوباش نجات یافته در روز هشتم ماه رمضان المبارک
سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه موکب همایون خاقان منصور صبح بخت و دولت [illegible] اقبال آنحضرت در رکاب * [illegible]
با ولیکاه رسید سادات و قضات و اکابر و اشراف آن خبر بهجت اثر شنودند رسم استقبال بتقدیم رسانیدند و بانواع
الطاف و اصطناع سرافراز گشته زبان بدعا و ثنا گشودند و تخت حاجی بیک از نزول همایون رشک سپهر بوقلمون
شد و روز پنجشنبه نهم امیر مبارز الدین ولی بیک از [illegible] بصد [illegible] رسیده بسعادت زمین بوس شرف ادراک
و روز جمعه عاشر در مسجد دار السلطنت هرات خطبه و سکه بنام و القاب خاقان کامیاب تزیین پذیرفت و زر بسیار نثار
پاشیدند و [illegible] آن قلمرو شعرا بالفاظ تهنیت و مبارکباد [illegible] * شاه عالمگیر [illegible]
خسرو کامران عدل طراز * چون قدم زد بسوی سواد هرات * از ظلام [illegible] * روی زر شد [illegible] * [illegible] موافق کاوش
یافت از نام شاه دین پرور * سر بسر چو روی زر زیور * آتش [illegible] * آتش ظلم فتنه جوی [illegible] * از سحاب عدالتش عالم
گشت چون گلشن ارم خرم * والحمد لله علی الانعم والصلوة والسلام علی النبی و آله اجمعین ذکر وصول آن [illegible] سلطنت
باغ زاغان [illegible] بموجب تجارب امم و مصدق تواتر عالم بیت تا [illegible]
زیبنده تخت خسروانی * جاه و تمندی تواند بود و لیکن چون نیر دولت و اقبالش از مطلع سلطنت و استقلال طلوع کند لشکریان

وادی ناهموار را در سایه لطف و انصاف جای داد و از تاب آفتاب مصر و اعتساف پناه داد و تشنه لبان ممالک
بیدای ملال را از زلال عدل و احسان سیراب ساخته بمقتضای بر و امتنان رسانید گلزار ریاست و سرفرازی [illegible] کدورت
فرحت و [illegible] خار ارباب مستمندان بیرون آورد و در جویبار ایالت و کامکاری نهال اقبال اهل دانش نشاند اساس
ملت و دولت [illegible] از مفارق سرگشتگان [illegible] و معمار همتش قصور جهانبانی تا آن قصه مشید ساخت [illegible] قواعد مبانی
شریعت غراء را پایه و انوار همتش از آفاق کشورستان آن غیث لامع گردید و [illegible] بر وجنات روزگار سالکان
مسالک ستم [illegible] بیت بود مقصود کش [illegible] * رواج ملت آمد [illegible] * چو اعلام ایالت برفرازد * رعیت پروری پیشه سازد *
کند تعمیر قصر عدل و احسان * پی آسایش اشراف انسان * و چون در آن اوان که میرزا سلطان ابوسعید گورکان در قراباغ اران
[illegible] انجامید و در دودمان حضرت صاحبقرانی امیر تیمور گورکان غیر خاقان عالمیان ابوالغازی سلطان حسین میرزا [illegible]
گیتی ستانی که مصداق این مفهوم تواند بود موجود نبود و پادشاهی [illegible] کلام معجز طراز مقالید السموات والارض مجید از طول
و عرض مملکت اوست مفاتیح سلطنت ممالک خراسان را بر طبق والله یؤتی الملک من یشاء بقبضه اقتدار آن خسرو کامکار داد
در روز جمعه عاشر ماه رمضان سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه از تخت حاجی بیک بباغ زاغان تشریف برده قدم بر سریر جهانبانی
نهاد و تختگاه خاقان سعید مغفرت پناه از یمن قدم آن پادشاه عالیجاه غیرت افزای اورنگ فیروزه رنگ مصر و جامع
و دار الملک اقلیم چهارم از نفحات سحاب معدلت آن سلطان [illegible] در بشارت از فلک هشتم در گذشت
و آنحضرت بیت بر مسند حشمت و کامرانی نهاده بدل قوی و امل قوی روی بجمعیت مهام جهانبانی آورد و در توفر عواطف
و اشفاق بتنظیم امور جمهور [illegible] و دور افکنده و جناح مرحمت و احسان بر مفارق طوایف انسان گسترد و در تقویت
ارکان شریعت غراء و استحکام قواعد احکام ملت بیضاء و امین مطاع [illegible] انجامید و در باب رعایت سادات و قضات
و فضلا و ارباب درس و فتوی نهایت سعی و اهتمام بتقدیم رسانید نظم شد از انوار عدلش ملک روشن * ز فیض تربیتش گیتی چو گلشن *
[illegible] اهل عالم را امان داد * تعصب [illegible] رفت بر باد * اساس شرع از سعیش متین شد * [illegible] روی زمین شد *
و هم در آن اوقات که آن بانی مبانی کشورستانی با عروس آمال و امانی دست در آغوش داشت و اعنه از دواج با دره التاج
سلطنت و کامرانی شهربانو بیگم بنت میرزا سلطان ابوسعید از خاطر عاطرش سر زد و مجلس اشرف را بوجود
سادات و قضات و علما و اشراف زیب و زینت داده مهد عصمت را بآیین شریعت غراء در حباله نکاح درآورد و محفل
بهجت و شادمانی آرایش یافت و [illegible] جهان دیده عقود جواهر زواهر [illegible] در جیب و دامن پرورده بود
نثار [illegible] در وقتی که عروس سیم اندام ماه تمام در حجله فلک فیروزه فام نقاب از رخسار فایض الانوار برافکند
شاه عالیجاه با طلعتی چون آفتاب بحجره مهد عفت ایاب خرامیده مقارنه [illegible] کامکاری با ناهید برج نامداری
سمت وقوع یافت اما حسب اقتضاء قضا میان حضرت اعلی و مهد علیا صورت الفت و استیناس اتفاق نیفتاد

وبعد از ان یکچند گاه خاقان عالیجاه اورا طلاق داده به سمرقند فرستاد و خواهرش پاینده سلطان بیگم را در حبالهٔ نکاح
کشید بین الجانبین محبت و مودت بوقوع انجامید و هم دران ایام که دیدهٔ انتظار پادشاه از دوری غلام بدیدن مخدرات
مراد و مرام روشن بود باحداث باغ مراد گشید گاه باغ جهان آرای موسوم شد فرمان فرمود و معماران مدقق و مهندسان حاذق
چهار باغی وسیع چهار صد جریب و قصری رفیع در غایت زینت و زیب طرح انداخته استادان بنا و مزدوران توانا
آغاز کار کردند و در باب تکلف و لطافت و نظافت آن بوستان جنت صفت کمال جهد و اهتمام بجای آوردند و در
اندک زمانی باغ جهان آرای قابلیت جلوس همایون پیدا کرده خسرو کشورستان از باغ زاغان بدان جا نقل فرموده مادام الحیوة
در باب تزیین و تعمیر آن گلشن فرخنده سمات نهایت سعی و اجتهاد مبذول فرموده لاجرم فضای دلگشایش چون عرصه
بهشت پر گل و ریاحین شده و هوای روح افزایش مانند نسیم اردی بهشت فرح بخش دل غمگین گشت از نضارت
ریاض خضر آیینش سبزه زار بهشت شرمساری برد و از لطافت آب عذوبت مآبش چشمه حیوان عرق خجالت
بر جبین آورد **شعر** لطیف و دلکشا آب و هوای ❊ مبارک منظر فرخنده جای ❊ درختان چون بتان غدار کشیده ❊ زلف بلا بخوبی سر کشیده ❊
کنگره عمارات دلپذیرش زبان طعن بر خورنق و سدیر دراز کرده و قصور عالی از قصورش از رفعت گنبد سپهر بر لوی
تفوق برده **بیت** از عمارات اوست در شوره ❊ قبه رشید و قصر سعید ❊ والحمد لله علی الکلیه والصلوة والسلام علی النبی الاکبر

وصول زمره از امرا و وزرا و صدور بسعادت ملازمت خاقان منصور و بیان سرانجام بعضی دیگر از اهمات مهمات و عظایم امور

هم دران اوقات که دارالسلطنت هراة بیمن جلوس همایون مطلع شد غیرت کارگاه اردوی امیر صاحب جنت صاحب تدبیر مرجع علما و فضلا روشن ضمیر نظام الدوله والدین
علیشیر از اردوی سلطان احمد میرزا جدا گشته بملازمت حضرت اعلی رسید و باصناف الطاف و اعطاف سرافراز
گشته در سلک خواص بارگاه جهان پناه منتظم گردید صورت حال بر سبیل اجمال آنکه آبا و اجداد عظام آن امیر آفتاب
احتشام از قدیم الایام در سلک مخصوصان دودمان میرزا عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور گورکان انتظام داشتند و
نقش منصب کوکلتاشی تعلیم اعتبار بر لوح خاطر اولوا الابصار می‌نگاشتند و آنجناب در ایام طفولیت و مبادی اوان
صبی همواره در خدمت خاقان مظفر لوا بسر میبرد و در وقتی که آنحضرت با میرزا ابوالقاسم بابر مصاحب می‌بود امیر
علیشیر نیز ملازمت آن پادشاه عالیجاه اختیار کرد و چون میرزا بابر وفات یافت و خاقان منصور از مشهد مقدس به
هرات شتافت آن امیر صافی ضمیر هم دران ولایت توقف نموده بتحصیل کمالات و فضایل اشتغال نمود و در زمان
دولت سلطان سعید بدار السلطنت هرات رفته روزی چند در ملازمت آستان امثال آن آشیان گذرانید چند (?)
اما فراخور حال تربیت و رعایت نیافته بنابران از خراسان به سمرقند رفته در خانقاه خواجه جلال الدین فضل الله ابواللیثی
سالها گذرانید و اکثر اوقات را مطالعه داشته گاهی با امیر درویش محمد ترخان و امیر حاجی که صاحب اختیار

سمرقند بود، ماوراءالنهر بودند اختلاط می‌نمود و دران ایام که میرزا سلطان احمد بنابر توجه خاقان منصور بصوب خراسان از آب
آمویه گذشت امیر نظام الدین علیشیر نیز همراه او روان شد و بعد از تحقیق خبر واقعه سلطان سعید و استیلای خاقان ظفر لوا
بر بلده فاخره هراة از امیر حاجی محمد اجازت حاصل نمود و روی بهراة آورد و قریب بعید نظر سعادت ملازمت خان صاحب
تایید دریافت بعد از اشتداد روزگار مفارقت سوری دیده بدیدار طلعت فایض الانوار خاقانی روشن ساخته التفات
و عنایات بی نهایت یافته و در روز عید از نتایج طبع نقاد قصیده طالیه که بترتیب از ان رشک لولوی آبدار و غیرت
جواهر شاهوار بود نثار بزم همایون فرمود و آن معنی موجب ازدیاد اعتقاد خاقان عدالت نهاد گشت و روز بروز اعتبار و
اقتدار امیر فضیلت شعار در خدمت آن پادشاه کامکار زیاده میشد تا کار بجایی رسید که سرانجام تمامی عظایم امور جمهور
و دور برای صواب نمایش تفویض یافت چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید ان شاء الله تعالی و مقارن آن
حال امیرزاده محمد سلطان که خواهرزاده خاقان منصور بود و میرزا الجیک لقب داشت با والده و برادر خود امیر سلطان احمد
جانیبرا (?) اسپهان خان بن میرزا امیرشاه بن امیر تیمور گورکان از طرف قراباغ اران بدار السلطنت هراة رسیدند خاقان
منصور ایشانرا منظور نظر مرحمت و اشفاق گردانید میرزا الجیک را بعنایت طبل و علم و خیل و حشم معزز و محترم ساخت و عنان
اختیار امور ممالک و مال بقبضه اقتدار او نهاد و هم دران ولا شاه یحیی والی سیستان و امیر شیخ حسن تیمور بدرگاه عالم پناه
رسیدند و ملحوظ عین عاطفت و مرحمت گردیدند و هم در اوایل جلوس خاقان منصور امیر سید احمد اغلاقچی که از معتبران
دولت سلطان سعید بود با جمعی از قرابان و خواجه قطب الدین الخوافی و خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره از جانب
عراق و آذربایجان بدرگاه خاقان عالیجاه رسیدند و امیر سید احمد بمنصب امارت مشرف گشت و خواجه عطا (?) بشرف
دیوان همایون شد و مولانا قطب الدین بامر صدارت اختصاص یافته مهم وزارت تعلق بخواجه مظفر گرفت و در
همان اوقات امیر زین العابدین ارلات بملازمت خاقان خجسته صفات رسیده حکومت ولایت بلخ و شبرغان بموجب (?)
و باتفاق عم خود امیر محمد بن امیر بایزید (?) ارلات بدان جانب شتافته با امیر یار علی مغول که از قبل سلطان محمود میرزا در بلخ
بود مقاومت روی نمود و یار علی گرفتار شد امیر زین العابدین آن ولایت را بحیطه تصرف در آورد و یار علی مغول را مغلول
فرستاد و شمه سیاست حضرت خاقانی او را بقتل رسانیدند و درهمان ایام خاقان گردون غلام امیر شیخ زاهد طارمی را بایالت
ولایت استراباد سرافراز ساخت و آنجناب بدان جانب رفته چنان شنود که میرزا منوچهر که برادر کلانتر سلطان سعید بود
از واقعه قراباغ خود را بنواحی ساری رسانید و لوای شوکت بلند گردانید امیر شیخ زاهد آن خیال محال در خاطرش نگذاشت
و ناگهان بر سرش تاخت و وجود او را از زوال حیات باز پرداخت و چون مشیت ایزد تعالی ولن تجد لسنة الله تبدیلا
چنان جریان دارد که هر گاه صبح دولت و اقبال از مطلع امانی و آمال بر آید و آفتاب جاه و جلال الطلعت عدیم
المثال اطراف عالم را بانوار ابد تعاقب شام محنت فرجام نوایب روی نماید و شب ظلمت انجام مصایب چهره گشاید

دران اوقات که نیر سلطنت و استقلال خاقان ستوده خصال ابو الغازی سلطان حسین میرزا اطراف ولایت
خراسان منور ساخت و ما بقی لوای جهانگشای آنحضرت سایه حشمت بر مفارق متوطنان آن ملک انداخت والده آنحضرت
مهد علیا فیروزه بیگم در چهاردهم محرم الحرام سنه اربع و سبعین و ثمانمائه در گذشت و در تربت بیرون بازار هرات مدفون شده
گشت و خاقان منصور بلوازم تعزیت قیام نموده چند روز بتحیات کلام و اطعام طعام اشاره نموده و جهت مرقد معطر
و مشهد مطهر در کوچه خیابان حظیره در غایت تکلف و زیبایی بنا فرمود و الی یومنا هذا آن گلستان جنت نشان
معمور است و لنعم ما قیل و دوره هو العفو الغفور **گفتار در بیان نهضت میرزا یادگار محمد**
از آذربایجان بعزم تسخیر خراسان و دران اوان که میرزا جهانشاه ترکمان با میرزا سلطان ابو سعید
گورکان صلح کرده از خراسان بجانب آذربایجان معاودت نمود میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر
بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور گورکان باشاره جده خویش با نیده سلطان بیگم که ملکه فاضله عاقله بود و در تربیت برادرزاده سعی
بلیغ نمود و ملازمت میرزا جهانشاه اختیار کرده در غایت رفاهیت اوقات گذرانید و بعد از قتل آن پادشاه
عالیجاه و ابو النصر امیر حسن بیگ چند گاه در ظل رعایتش در آورده در تعظیم و احترام میرزا یادگار محمد بیگ مبالغه نموده چون
خاطر خطیر از مهم سلطان جمع ساخت بعضی از امرا خراسان را با سپاه فراوان همراه شاهزاده کرده روانه گردانید و او را بتسخیر مملکت
موروث ترغیب نمود و میرزا یادگار محمد بفر و رسم فر علم جهانگیری او بر افراشته بتخت جهان شتافت و امیر شیخ زاهد
طارمی از صولت لشکر او انهزام یافت و چون این خبر بعرض خاقان منصور ابو الغازی سلطان حسین میرزا رسید
امیر مبارز الدین ولی بیگ و امیر ناصر الدین عبد الخالق بن امیر نظام الدین احمد بن امیر فیروزشاه را برسم ایلغار با فوجی از سپاه
نجابت آثار باستقبال مخالفان روان کرده امید بود که ایشان از راه نیشابور بسلطان رفته روزی چند رحل اقامت انداختند
و خاقان منصور میرزا کیچک را از عقب ارسال داشته شاهزاده در سلطان با امرا ایلغار رسید انگاه باتفاق روی بمیرزا
یادگار محمد که از روی استرآباد بیرون آمده بود نهادند و بعد از وصول بمنزل شوراب بمقتضی نشانی که از پادشاه عالی نشان
رسیده عنان از میدان قتال پیچیدند و در کوه خروس ییلاق که برفعت و متانت رشک فلک اخضر و غیرت سد
سکندر بود تحصن نمودند و یادگار محمد میرزا پای آن کوه از دو سوی شکوه رفته چون مشاهده فرمود که لشکر تسخیر آن میسر
داشتن متعذر است ندو بار دیگر قیر مسیر بطرف اسفراین راند از انجانب خاقان گواکب مواکب بتاریخ چهارم ربیع الاول
سنه اربع و سبعین و ثمانمائه از دار السلطنه هرات رایات ظفر آیات افراخته مشهد مقدس را محل نزول همایون ساخت
و لوازم طواف مرقد مطهر سلطان و روضه آستانه امام همام علی موسی الرضا علیه التحیة و الثنا بجای آورده خدام و مجاوران آن سده
سنیه را بصلات و انعامات بنواخت و چون میرزا کیچک و امرا ایلغار خبر قرب وصول موکب نصرت شعار
شنودند از کوه خروس ییلاق پایان خرامیده در عقب یادگار محمد میرزا روان شدند و خاقان منصور از در آمدن

میرزا یادگار

میرزا یادگار محمد بولایت اسفراین وقوف یافته عزم توجه بمیدان رزم جزم فرمود و بر الکه رادکان عبور نموده از حلکاه
خبوشان و ملم فلاح شعب کوهی که در میان خبوشان و اسفراین حایلیست در آمد و میرزا کیچک و امرا ایلغار در ان منزل باردوی
نصرت آثار رسیدند و خبر رسیدن میرزا یادگار محمد و سپاه آذربایجان رسانیدند خاقان منصور چون از حال دشمنان منصور
خبر یافت سید مراد اطلاقی و میر علی میر آخور و شیخم ایل علی را با هزار سوار جرار بر سم منقلای از قبل روان ساخت و آن شب
تهیه اسباب پیکار و استمالت مبارزان خنجر گذار پرداخت و امرا ایلغار با میر علی جلایر دو چار خورده آغاز کارزار کردند و امیر
غالب گشته امیر سید مراد بقتل رسید و دیگران روی باردوی همایون آوردند
ذکر محاربه خاقان منصور و مظفر با جنود سپاهیان میرزا یادگار صباح روز دیگر که خسرو فیروزه اورنگ بعزم حرب و جنگ
لوای بیضا در فضای سپهر خضرا بر افراخت و از شعاع تیغ عالم اقطاع مواکب کواکب را انهزام داده مسیر فتح و فیروزی
در بسیط غبرا منتشر ساخت خاقان مظفر لوا ابو الغازی سلطان حسین میرزا بعزم ترتیب امور مصاف و رزم سالکان
مسالک مطاف هر ان آبی بدیل را چو جوشن حمایت عنایت الهی پوشیده و بر بارگیر تائید نامتناهی سوار گشته در تعبیه سپاه
ظفر عطیه لوازم اهتمام بتقدیم رسانید سرداری میمنه را چون جلادت امیر مبارز الدین ولی بیگ مفوض داشت و رایات
میسره را بر جه شهامت میرزا کیچک و امیر عبد الخالق بازگذاشت و امیر شیخم تیمور و امیر مغول و امیر شیخ ابو سعید
جان در میان را بمراولی مقرر نموده و خود بنفس نفیس همایون در قلب لشکر فیروزی اثر مقام و آرام گرفت و سپاهی کارآزموده
که بهرام تیز جنگ بر اوج هوا از بیم پیکان خونفشان ایشان جوشن پوش گردید **نظم** چنیدو جهانگیر دشمن شکن ❊ سپاهی پیاده سپه شکن
همه تندخوی و همه تیز جنگ ❊ بصحرا چو شیر و بدریا نهنگ ❊ گرفته بکف خنجر خونفشان ❊ ربوده بنیرو سر سرکشان ❊ و از انجانب ابو المظفر
میرزا یادگار محمد شمشیر عزم بصیقل اهتمام تیز کرده بمیدان ستیز خرامید و روی بتعبیه لشکر آورده خود در قول منزل گزید و امیر علی
جلایر را در برانغار جای داد و امیر احمد علی فارسی برلاس و امیر سلطان حسن ارهنکی را بجو انغار فرستاد و ایوب و شیخی
جلایر و محمد کوکلتاش را هراول ساخت و بکثرت عدد و عدد مغرور بوده رایات نخوت بر افراخت و سپاه عالم سوز
شاهزاده دران روز بکثرت از اوراق اشجار زیاده بودند و بقوت از رستم و اسفندیار گوی تفوق میربودند **بیت**
همه تیز خشم و همه کینه کوش ❊ همه همچو دریا بجوش و خروش ❊ گرفته بکف تیغ بران همه ❊ که حلقه شیران خوان همه ❊ و بعد از آراستن
صف و لشکر آن دو خسرو جلادت اثر در برابر یکدیگر باستادند و سوران انداخته باشتعال آتش قتال فرمان دادند و میرزا
سلطان حسین چون آفتاب جهانتاب تیغ زرانده و شهور برکشیده و مانند بهرام خون آشام در مقام انتقام ثبات قدم
ورزید و میرزا یادگار محمد بیکان دلدوز بهر قصد آب داده خدنگ چهار پر بر کمان کیانی نهاد و فغان کرنای و کوس بگوش
نظارگیان آسمان رسید و غبار سم ستوران نقاب کحلی بر روی آفتاب عالمتاب پوشید نایره حرب آتش فنا

در فرس جانها افگنده وتنها بادخاک یمال بقا از جوبیاره وجود برکنده **نظم** دلیران بکین رایت افراختند ** تعبیه سرکیدرا تاختند **
سنان ریخت خون تیغ خارا شکاف ** کشته لاله گون خاک و دشت مصاف ** و دران آشوب افغان سپاه خاقان منصور امیر
مبارز الدین ولی بیک جلاجوا اغار مخالف را منهزم ساخت و امیر حسن شیخ تیمور از دست چپ در میدان تاخته سپاه
جیات فوجی از دشمنان ابرانداخت میرزا یادگار محمد جون آن شیر بیشه تهور را امیر حسن شیخ تیمور را در جوانغار دید جانب طرف حمله آورد
و آثار اقتدار ظاهر ساخته بر عقب بیال سپاه ظفر مآل کشت و جون خاقان رستم خصال آن حال مشاهده نمود بهادران سپاه
جلوریز او موذ تماشه کرده و عقابان سهام خون آشام را از آشیانه کمان در پرواز آورده **بیت** دلیران دشمن کش تیز جنگ
سوی ترکش تیر بردند جنگ ** بهر تیر کز شست انداختند ** یکی را زرین سرنکون ساختند ** و با وجود وفور تیر جرات تاثیر فوجی از شجعان نرکان
بجلادت شوار خود راه دلیک مواکب ظفر مآثر رسانیدند و دست باستعمال تیغ و سنان بردند و ایران کارزار را مشتعل گردانیدند
و دران محل خاقان پردل بقوت جلادت کامل و قدرت شجاعت شامل بر سر دشمنان تاخت و از صدمه حمله ایات سیب
زلزل در ارکان جمعیت و ثبات ایشان افگنده بسیاری را بر زمین انداخت **شعر** هر چند که نجم بود تنده دلیر ** فی الحال که پر تیغ دار بر هجر دلیر
تیهو مصاف بازبگریزد زود ** آهو به نهر بر لی باند دیر ** تیغ که در تاب و توانا خود را از رستم دستان زیاده می پنداشتند مانند
پشه ضعیف نهادگریختند با دبیر دو شمال کواکب مواکب که از اشعه نور آفتاب بگریزد از آسمان قهر پادشاه جلالت
پناه و جلادت سنان خاقان نصرت دستگاه روی توجه بوادی فرار نهادند و مبشران تایید الهی و کارسازان تقدیر شاهنشاهی
صیت روح افزای فتح و فیروزی و بشارت دلگشای ظفر و بهروزی در دادند و خاقان منصور از آنجا که ارتفاع بنوده و زمره
از زنیان انصب تیغ بهادران مواکب نصرت نشان بقتل رسیدند و فرقه اسیر سر پنجه تسلط و اقتدار گردیده پهلوان کاشی
و شیخ سعید طغایی و محمد کوکلتاش و امیر ایوب و امیر زاده احمد سلطان از یکی از جمله اسیران بودند و امیر ایوب و امیرزاده
احمد علی فارسی و سلطان حسن قبغلجت منصوبان آستان سلطنت آشیان نجات یافته بقیه نام بردگان راه
بیابان عدم پیمودند و خاقان منصور بعد از اختصاص این فتح و نصرت لوازم محامد معین غفور بتقدیم رسانیده و امیر شیخ حسن
تیمور را بایالت ولایت استرآباد فرستاده و سمت نفس عنان عزیمت مستقر سریر عز و اقبال انعطاف داد و آن
مسافت بعید را در غایت استعجال و سرعت طی فرموده چنانچه از شد سه مقدسه در عرض سه روز بدار السلطنه هراة
رسیده در تخت حاجی بیک نزول نمود و منتظران زوایای خدمتکاری و معتکفان صوامع امیدواری دیده غبار کشیده از غبار
مواکب سپهر روش ساختند و لوازم شکر و ثنا ایزد سبحانه و تعالی بجای آورده پای انداز و صدقات پرداختند و خاقان
عالیشان دران زمستان بباغ سفید براق قشلاق نموده ظل ظلیل عاطفت و رافت بر مفارق متوطنان بلدان خراسان
مبسوط فرمود **ذکر وصول خبر از امرا میرزا اجهانشاه بدرگاه خاقان آفاق از عزیمت میرزا یادگار محمد با امیر شاه و آذربایجان عراق**

دران زمستان از خاقان والا فر منصور ابو الغازی سلطان حسین بهادر روی تجدید بطرف قیس آورده و تجمع اقدام افواج بر دفع
غبار شمایه سغرو شتاب خوف و خطر از لوح دل می سترد یار علی ترکمان و بیرام پیران محمد علی شاکر که از اعاظم امرا آذربایجان بود با هزار
مرد شجاع باتفاق میرزا ابراهیم ولد میرزا محمدی بن میرزا اجهانشاه و امیر حسن بیک از جنبه عنان عزیمت بصوب خراسان انعطاف
دادند و بکر یاس گردون اساس خاقانی رسیده و بانصاف الطاف سلطانی مفتخر و مباهی گشتند و تاریخ ششم رجب سنه
اربع و سبعین و ثمانمائه قاضی علی که از جمله مقربان امیر حسن بیک بود به رسم رسالت تشریف آورده و از زبان آن پادشاه عالیجاه
بسمع اشرف خاقان عالیمکان رسانید که همواره میان آبا عظام و اجداد کرام ما اساس مودت و بنای محبت ارتباط و استحکام
داشته و چون بعنایت قادر مختار انجانب را دفع فساد میرزا اجهانشاه و میسر گشت میرزا سلطان ابو سعید از شیوه ستوده
اسلاف تجاوز نموده لشکر به آذربایجان کشید و هر چند از آنجانب تواضع و نیاز مندی بوقوع انجامید فایده بر آن مرتب نگردید عاقبت
منتقم جبار او را با وجود و صورت که در پرده غیب مستور بود ظهور فرمود دعا آنست که رابطه و اتحاد موروثی مرعی باشند و جلالت الاقرا
اولوغ که بیاده بدان درگاه برده اند بدینجانب فرستند خاقان منصور قاضی علی را رعایت موفور فرموده روزی چند اجازت مراجعت
نداده و فرستادن اولاد اجهانشاه را از مقتضی مروت بعید شمرده جواب آن سخنان قاصدی نزد امیر حسن بیک روان ساخت
و دران زمستان میر مغول بایالت بلخ سرافراز گشته بدان ملک شتافت و شاه یحیی حاکم سیستان شده زمام حکومت
قهستان در قبضه امیر شیخ زاهد طارمی قرار یافت اما یادگار محمد میرزا چون از معرکه چناران بکد و دوامغان و سمنان رسید
کیفیت واقعه بعرض دولت امیر حسن بیک نوشته مدد طلبید و امیر حسن بیک در مقام امداد و شاهزاده آمده امیر یوسف بیک و امیر حسن
بیک را که در سلک خواص او انتظام داشتند با امیر شاه منصور بن امیر شمس و قراقویلو دو هزار سوار متقلب سلیح ملو ملک میرزا یادگار محمد
نامزد کرد و شاهزاده آمادهٔ رزم و پیکار گشته عنان مراجعت انعطاف داد و در ولایت خراسان آغاز ظلم و بیداد نموده ابهر دران
اوان جمعی از کلانتران ولایت قاین بواسطه منازعتی که با اقران داشتند بکرمان رفتند و امیرزاده زنبیل بیک بن امیر حسن بیک را
ملازمت کرده متکفل تسخیر قهستان گشتند و شاهزاده دو هزار سوار مصحوب ایشان بدان جانب روان ساخت تا چهره امیر شیخ
زاهد ساخته اساس حیاتش برانداختند و این خبر بدار السلطنه هراة رسید بعضی از مردم کوته اندیش مانند امیر ایوب و شیخی
جلا بر و نعمت خوارزمی از خاقان معدلت کیش روی گردان شده و بطرف اردوی میرزا یادگار محمد گریختند آنحضرت بعد از آن
جلالت التفات ننمود و امیر عبد الخالق و امیر فیروز شاه و بیرام ترکمان و یار علی ترکمان را با فوجی کثیر از لشکریان برسم ایلغار روان فرمود
و چون این طایفه بمشهد مقدسه رسیدند بعضی از جنود میرزا یادگار محمد که در نیشابور بظلم و بیداد اشتغال داشتند گریخته در
اسفراین باردوی شاهزاده پیوستند و امرا ایلغار بالنگر رادکان رفته خفیه اقامت برافراشتند و میرزا یادگار محمد بسبزوار آمده
آن بلده را در حیز تسخیر کشید و پرتو این خبر به پیشگاه ضمیر خاقان عالیجاه تافته داشت که تا نفس همایون متوجه دفع اعدا از روز افزون
نگردد آنجه مراد دست بوقوع نخواهد پیوست بنابران در غره ماه رمضان با سپاه فراوان از بلده فاخره هراة نهضت فرمود و در انک

یادگار امراء ایلغار را نیکو دلخوش گردانید و عازم سبزوار شد میرزا یادگار محمد چون این خبر شنید سبزوار را بقاضی ملک که از
خواص او بود به اعتماد و استظهار تمام سپرد و روی به طرف سلطان دوان افغان آورد و بعد از آنکه ظاهر سبزوار محل نصب لوای خاقان
جهانگشای گشت عساکر ظفر مآثر باندک زمانی آن بلده را در حیز تسخیر کشیدند و قاضی ملک را با جمعی از معاندان مقید و مغلول
گردانیده و قاضی ملک زنده جانه و سایر اسیران بزندان کشیده شتافته و بعضی از ارباب آن ولایت که دم از هواداری
خدام حضرت شهریاری زده بودند مثل سید نصرالله لنکی و خواجه معین مختار باصناف الطاف اختصاص یافتند
و موکب نصرت شعار بعد از فراغ از مهم سبزوار متوجه میرزا یادگار محمد شده چون موضع جنده پایان ولایت بهرآباد معسکر
خاقان ولایت‌ستان گشت قراولان سپاه شاهزاده یار علی ترکمان و بیرام ترکمان و شیخم ایلغلی که برسم ایلغار از اردوی
ظفر آثار بیرون آمده بودند دوچار خوردند و در سر پل جاجرم شعله تیغ و تیر معرکه رزم گرم کردند و قراولان میرزا یادگار محمد مغلوب شده
امراء عظام نعمت خوارزمی و عبدالله جلایر و حاکم دولت ملک را با طایفه دیگر اسیر گرفته بپایه سریر اعلی آوردند و از جمله اسیران
شخصی که نوازخانه حسن بیک بود ملحوظ عین ملاطفت گشته سایر آن طایفه بسیاست شحنه قهر اختصاص یافتند آنگاه ماهچه علم
آفتاب عطیه از آن منزل در حرکت آمده پرتو وصول بر قصبه جاجرم انداخت و در آن موضع فلک ستیزه کار شیوه ناسازگاری
ظاهر ساخت مصراع کار فلک این چنین بود و بوده است گفتار در سبب تغییر یافتن هیئت بزم و سعادت خاقان از جاجرم جهت
خوارزم و شرح آن در آن ایام که جاجرم از فر نزول خاقان منصور رشک گلستان ارم نامه و خرم بود و زمانه بی‌شرم و سپهر
بی‌آزرم آغاز ستمکاری کرد و این خبر در معسکر ظفر اثر شیوع یافت که میرزا یادگار محمد سالک جمعیت امیر حسن شیخ تیمور را
که در ونه استرآباد داشته بود و بیرجه شجاعت از هم گسیخت و حسن تعلقه شاهان که تحت بعد از چند روز بیرون آمده و دست
نیازمندی در دامن دولت شاهزاده آویخت و بمجرد انتشار این خبر فوج فوج از سرداران عساکر از موکب خاقان جهان
فرار نموده روی باردوی دشمن آوردند لاجرم آنحضرت بر سایر امرا و ارکان دولت بی‌اعتقاد گشته جنبه رعایت حزم نگاهداری
چند از اقبال بعید از رزم درگذشت و از جاجرم کوچ فرموده پس از قطع منازل بمشهد مقدس رضویه شتافت
والتحیه علیه امام واجب الاحترام افتخار آل خیر البریه علی بن موسی الرضا علیه و علی آبائه السلام والتحیه بوده آداب
طواف آن قبه عرش مطاف بجای آورده و نضارت ریاض دولت از بارگاه واهب العطایا مسئلت
کرده بطرف بیل خاتون که محل اردوی همایون بود روان شد و بعد از وصول بدان موضع بموقف عرض رسید که در هراة شوغاتی
عظیم دست داده تقدیر ملک قدیر ابواب بیداد بر روی متوطنان آن دیار گشوده و تبیین این مقال آنکه در خلال احوال که گذشته
خواجه عبدالله خطیب بخواجه قطب الدین طاوس سخنان تهمت‌آمیز تقریر آمیز بعرض حضرت خاقانی رسانید و خواجه طاوس
مواخذه و مقید شد و مبلغ ششصد هزار دینار کپکی فرود آورده و خواجه عبدالله بجای او در منصب اشراف دیوان اعلی دخل کرده در
اوقات که بهرویان از سایه چتر معدلت خاقان منصور دور مانده بودند خواجه عبدالله باتفاق خواجه نظام الدین بختیار سمنانی در هراة

بر ای ظلم

به انجام مهام دیوانی دخل داشت بر عجزه و رعایا روی جوالکرد و آتش بیداد دود آه از سینه مظلومان بر آورده کار
رعایا باضطرار رسید و مهم بجایی انجامید که عوام الناس هجوم نموده در وقتی که در دار العداله میرزا شاه رخ نشسته بود و ابواب
انصاف بر روی خلق بسته بود سنگ باران کردند و او یکی از آنها را بمدرسه گریخته بهزار حیله جان از آن مهلکه بیرون برد و چون در منزل
بیل خاتون این خبر بعرض همایون رسید یکی از اعیان ملازمان آستان سلطنت آشیان بموجب فرمان واجب الاذعان
تسخیر شتافت و خواجه عبدالله را بند کرده باردوی همایون رسانید متعاقب آن حال خاقان ستوده خصال امیر نظام الدین علیشیر را
جهت تمهید بساط عدل و انصاف و رفع رسوم ظلم و اعتساف بدار السلطنه هراة ارسال داشت و تسلی دل جهت استمالت
متوطنان آن دیار شرف اصدار یافت و امیر نظام الدین علیشیر بعد از طی مسافت بهراة شتافت و مقتضی عادت ملکی خیش مراحات
بارجات ایتام را بمراسم مراحم مبذول ساخت و بقدر مقدور باستمالت مظلومان و ستمدیدگان و استیصال نهال
ظلم و عدوان پرداخت و نفوذ نشان فتنه نشان روز جمعه بر سر منبر خوانده لاجرم خلایق مطمئن و آسوده خاطر گشته زبان بدعای
دوام دولت خاقان و ازدیاد جاه و جلال سلطانی گشودند و چون نظام الدین علیشیر باردوی همایون معاودت نمود خواجه نظام الدین
بختیار مقید و بی‌اختیار گشت و خواجه قطب الدین طاوس کرت دیگر بر مسند اشراف دیوان نشست و بعد از آن
کوچ همایون از بیل خاتون بصوب قلعه بهرتو روان شده خاقان منصور بطرف دار السلطنه هراة نهضت فرموده و بتاریخ
یازدهم ذی حجه مذکوره بباغ نظرگاه نزول نموده در هیجدهم از آنجا بالنگ نشرتو که در برابر پل سالار است شتافت و از آنجا یادگار محمد میرزا
چون از مراجعت موکب ظفر انتما وقوف یافت بتسخیر ممالک خراسان امیدوار گشته با مشهد مقدسه عنان یکران معطوف گردانید
و هم در آن ایام میرزا سلطان محمود از آب آمویه گذشته در حدود بلخ دخان طغیان باوج آسمان رسانید و این اخبار در اردوی
ظفر آثار اشتهار پذیرفت طایفه که پرده غشاوت دیده بصیرت ایشان را پوشیده بود قدم در بیابان بی‌پایان فرار نهادند و این معنی
موجب پریشانی ضمیر منیر حضرت خاقانی گشته مناسب چنان نمود که چند روزی از مقابله و مقاتله اعدا تغافل ورزد و از النگ نشرتو
بدشت سالقلمان نزول فرمود و در ین منزل نیز بسیاری از مردم بی‌عاقبت از موکب همایون تخلف جسته عنان بصوب فرار انعطاف
دادند و پریشانی تمام باحوال اردوی خاقان گردون آشیان راه یافته اعلام نصرت فرجام از دشت سالقلمان براه تغوز رباط
متوجه نیز توقف بمصلحت آنکه روزی چند اردوی همایون را در آن حصار که مانند سپهر دوار از کمند نوایب روزگار مصون و محروس است
مضبوط سازد عنان عزیمت همایون بدان جانب انعطاف داده توجه ارزانی فرمود و بعد از وصول بدان موضع احمد تومچی که از خاک پرورده
تربیت آنحضرت بود پیغام فرستاد که اگر حضرت اعلی با کوکبه والا تشریف می‌آورند در قلعه راه نیابیم و در طریق اطاعت
سلوک نمایم خاقان سعادت انجام از شنیدن این خبر آشفته عنان یکران بصوب کنار آب مرغاب انعطاف داد و چون
بقلعه رسید اثر آنکه میرزا ابراهیم پیرعلی و یار علی قاتیاس و از مردم ماوراء النهر سلطان بایزید اغلان و سلطان ارغون و شیخ
درویش قوچین سالک فرار گشتند لاجرم حیرت عظیم بر ضمیر خیر و خاطر ملکی طاری شده ندانست که بکدام جانب

توجه نماید و در آن اثنا قاصدی یوسف نام از نزد امیر مظفر برلاس بدرگاه دارا دوران اساس رسید و عرضه داشتی رسانید مضمون
آنکه فوجی از بندگان خدمتکار و مخلصان اخلاص آثار چون سید محمد ارلات با چهار فرزند ارجمند و جمعی کثیر از مردم دولتمند در نواحی
قیصار بهواداری موکب نصرت شعار ارتجاع نموده اند و انتظار طلوع ماه چهره عالم افروز جهانگشا می برند امیدواری آنکه این نیر جهاد مهجوران
موافق مقصود نورافشان گردد تا آنچه صلاح دولت خدام عالی مقام باشد بوقوع پیوندد و این التماس بعز قبول اقتران یافته هوای
قیصار از غبار سم سمند پادشاه کامکار رشک آسمان گشت و امیر مظفر برلاس بملازمت سرافراز شده لوازم اخلاص و بندگی
و مراسم نیاز و سر افکندگی بجای آورد و از نسیم عنایات خاقانی از مهب مهربانی به ریاض آمالش وزیده و از ثمره شجره مقصود بحصول
بهبود امیدوار گشتند و از قیصار نهضت همایون بیلان ارلاتیان اتفاق افتاد و امیر میر محمد با اولاد و اقربا بتقبیل قوائم سریر سده
اتمام نموده و بوفور الطاف خسروانه و اعطاف پادشاهانه از امثال و اقران امتیاز و استغنا یافتند و از آنجا کوچ نمود
و سعادت کوچ بوقوع انجامید و چهار باغ قصبه میمنه از طنطنه کوس نزول همایون پر آوازه گردید و از اطراف و جوانب
جمعی کثیر از اهل اخلاص بملازمت شتافته بمرتبه قربت رسیده مکارم اخلاق خسرو آفاق همه را بمزید مرحمت و اشفاق سرافراز
گردانید و حضرت خاقانی در آن منزل اقامت داشته تا وقتی که رایت نهضت بصوب ستقر سریر امارت برافراشت

ذکر جلوس میرزا یادگار محمد بر سریر سلطنت خراسان و حال شاه حسین و تعدی امرا و عراق و مملکت آذربایجان

در آن اوان که خاقان عالیشان ابو الغازی سلطان حسین میرزا از الکای مشهور بصوب قلعه نیره تو کوچ فرمود و میرزا یادگار
محمد میرزا در ولایت طوس بود تا آنکه شاهزاده پاینده سلطان بیگم چهرلیک امیر فریدون برلاس و سلطان احمد
روز چهارشنبه از خطه کوه بیرون همراه داشت متوجه در آمده آن بلده فاخره را حسب برادرزاده ضبط نمود و نقاره شادیانه
زده فرمود تا روز جمعه ششم محرم الحرام سنه خمس و سبعین و ثمانمائه خطبه بنام میرزا یادگار محمد خواندند و در آن ایام مولانا
حقین شاه شاه قصیده در مدح پاینده سلطان بیگم در سلک نظم کشیده که مطلعش این بیت:
بهمان از فضل حق خاتم سلیمانی رسید
ملک القیب زمان پاینده سلطان را رسید
و چون میرزا یادگار محمد بولایت جام خرامیده با بسم اکابر و اشراف بلده هراة
استمالت نامها روان گردانید و اشتغال شهر انداخته از عقب ابو الغازی سلطان حسین میرزا المبار آب مرغاب رفت
و امیر شیخ حسن تیمور را ضبط آن حدود تعیین نمود و رایت عزیمت ستقر دولت و عظمت انداخت و از راه رباط
سنجاب بسواد هراة در آمده سادات و قضات و اکابر و اعیان بر سم استقبال استعجال نموده شاهزاده بتعظیم تمام قیام
نموده و همه را بنوازش بیدریغ سرافراز ساخت و آن روز که هم در ظاهر حظیره محترمه بود با النک که بهمستان منزل گزید و روز دوشنبه
نهم محرم که دیگر روز تریج بخشیدند و بلغ را عنان شتافت و سریر سلطنت خاقان سعید را کنجیال از فروغ طلعت دلگشای خود
مالامال گردانید و دو از پرتو انوار جبین آفتاب قرین منور گردانید و امرای آذربایجان که قربان ابو النصر امیر حسن بیک و ملک شاهزاده بود
در خراسان میل اقامت نمودند و از اکتساب همه را در باغات و بساتین سلاطین و منازل تخت آدین فرود آورد و وعایت
رعایت درباره ایشان مقدیم رسانید و چنان مقرر شد که در خطبه بخت دعای دوام دولت امیر حسن بیک بزبان
رانند آنگاه میرزا یادگار محمد را امام رضا و میرزا یادگار محمد بعد از تمکن بر سریر جهانبانی منصب اشراف دیوان اعلی بخواجه قطب الدین
طاوس سمنانی مسلم داشت و زمام سرانجام امور ملک و مال را بقبضه اختیار پاینده سلطان بیگم باز گذاشت و چون
آن شاهزاده ساده بعیش و عشرت بسیار مشعوف بود و اکثر اوقات را بتجرع باده گلرنگ و استماع نغمه عود و چنگ صرف مینمود
و امرا وزرای ضبط امور مملکت نمیکرد و از هر کس ظلمی را در شد منع و زجر بجای نمی آورد امرای ترکمان در اطراف ولایات
خراسان ابواب جور و طغیان بر روی رعایا و چارکان گشادند و طوفان بلا بالا گرفته بسیاری از خراسانیان قدم در وادی جلا
نهادند و سلطان خلیل و الوحسن بیک در الکای رادکان خیمه اقامت افراشته متعرض متوطنان آن حدود گشت
و ظلم و تعدی امرا و رشن زنبیل بیگ که در ولایت ایشان بود از حد اعتدال در گذشت و در خلال آن احوال امیر شیخ تیمور
که جهت ضبط کنار آب مرغاب تعیین بود دو بهادر سلطنه که وثوق تمام از امیر علی جلایر در خاطر داشت از راه حزم بجانب بلجان که
سیورغال او بود توجه نمود و ظهور این امور موجب آن شد که رات دیگر آفتاب دولت خاقان منصور بدولت و
اقبال از افق دار السلطنه هراة طلوع فرمود

گفتار در بیان توجه خاقان منصور بصوب مستقر عزت و کرامت بعد از توجه سیر شدن امرای صاحب رای وافر حشمت

در آن ایام که قصبه میمنه از میمنت مقدم معز السلطنه والخلافه ابو الغازی سلطان حسین
میرزا غیرت افزای فردوس اعلی بود علی التعاقب والتوالی بمسامع جاه و جلال میرسید که میرزا یادگار محمد از نشئه
باده غرور بغایت بیخود و مست است و از تواتر تجرع شراب انگور گاهی مست و گاهی مخمور است و هرگز خیال ضبط ملک و مال در
کاخ دماغ نمیگذارد و در هیچ وقت نقش لشکرکشی و کشورگشایی بر لوح دل نمی نگارد و از بطالت اعیان حضرت او
صورت فراغت در بلاد خراسان مسدود گردیده و از ضلالت ارکان دولت او مبانی شرع شریف و قواعد ملت منیف
بانهدام و انعدام نزدیک رسیده بنابراین بهر اختر مسعود مظفر لوا بدین فتح و فیروزی واثق گشته رای جهانگشا بران
قرار داد که بیکباره ناگاه بجانب دار السلطنه هراة تاخته و بعضی عمله قبایلت از نهال اقبال بخاکها از بیخ و بنیاد بر انداز و پس
در خلوتی که در بارگاه جهان پناه پرروی غیر بسته با امیر نظام الدین علیشیر ابواب مشورت باز گشاد و شمه از محظور خاطر خطیر
با آن امیر صاحب تدبیر در میان نهاد و آن جناب شرایط تحسین و آفرین بجای آورد و در حفظ این سر و صیت فرمود و فرمود
که اگر این سخن با من نیز گفته نشدی بهتر بودی خاقان منصور پرسید که سبب این همه مبالغه و الحاح درین باب چیست امیر عالیجاه
جواب داد که عدم افشای آن راز از خلل و احتیاط نزدیکتر است زیرا که مردمی که از موکب همایون گریخته نزد میرزا یادگار محمد میروند اگر
ازین داعیه وقوف یابند بی شبهه کیفیت نیت همایون را بعرض او رسانند و هرگاه پرتو شعور شاهزاده بر مکنون ضمیر آفتاب
تاثیر افتد سالک طریق حزم و احتیاط گردد و آنچه مقصود ماست بحصول نه پیوندد و بتاکید امیر ستوده خصال یاشتی(؟) عال بی
آنکه این خیال را بسایر امرا ظاهر سازد رایت نهضت برافراخته از میمنه کوچ فرمود و بطرف کنار مرغاب روان شد

پس از قطع منازل در بولان نزول نمود انگاه امرا عالیمقام و نوئینان جم احتشام را در مجلس جانفزا بنشانده مافی الضمیر خود را
ظاهر ساخت و بمقتضای کلمه وشاورهم فی الامر با مشورت پرداخت تمامی انجماعت متفق اللفظ و المعنی
عزیمتی را که در خاطر عالی قرار یافته بود تحسین کردند و تطوع و رغبت اظهار اطاعت و انقیاد نموده لوازم دعا و ثنا بجای
آوردند و خاقان دشمن شکن بوثوق تمام و اعتماد لا کلام از بولان روان شده هر یک از فرزندان همایون فیروز سپهر و علم افراز
گشت و در آن مرحله امیر پیر محمد ارلات و امیر ساربان جنید بموجب فرمان واجب الاذعان جهت حراست و محافظت
اردوی همایون توقف نمودند و سایر امرا و ارکان دولت در رکاب سعادت منقبت تصمیم عزیمت فرمودند
ذکر نهضت رایت ظفر آیت بجانب دار السلطنه هرات و بر بستن اشتمال و غنیمت میرزا یادگار محمد بمقتضی قضا بر مالک الملک متعال
سلاطین که کشور گشایی کنند * بتوفیق حق پادشاهی کنند * چو تایید یابند از لطف حق * شود حال ایشان بهر ایش * بیابند چو در کار سپاه ...
بود بو العجب جلادت نما * اگر قصد تسخیر کشور کنند * یک حمله ملکی مسخر کنند * نترسند از دشمن کینه خواه * ندارند باک از جهانی سپاه
چو سازند اعلام همت بلند * به پیکان خارا شکن بشکنند * بهر سو که تازند بر رستخیز * بر آرند از عالمی رستخیز * شبی کز خیال شبیخون کنند
بیکدم جهانی دگرگون کنند * مؤید این معنی و مصداق این دعوی آنکه در آن ایام که میرزا یادگار محمد بیک در دار السلطنه هرات
بغایت غفلت و نهایت تمام مقام و آرام فرموده بود و چند هزار سوار بهر ام انتقام صبح و شام ملازمت مینمودند و از فرمان
تا مقدار ملک بی دریغ داشت و هرگز خیال انتقال آن بر امن خاطر نمیگذشت ابو الغازی سلطان حسین میرزا اصلا از
کثرت عدد و عدد مخالفان نیندیشیده و با بندگی از ملازمان رکاب نصرت انتساب از کنار آب مرغاب ایلغار فرموده
عنان یکران بدان صوب گردانید و مانند فلک الافلاک در شبانروزی عالمی پیموده بیک ناگاه سحری بباغ زاغان نزول کرده میرزا
یادگار محمد را بجان جاودان روان فرمود نظم شنیده ام که مشتری چنین بهرام * که داشت رایت او بر فلک سر افرازی
رساند بر سر خاقان چنین شبیخونی * که تیغ او به سر خصم کرد سر بازی * هزار بار از آن این هنر عجیب ترست * که ساخت دولت سلطان حسین ابو الغازی
شرح این واقعه حیات اثر چون خاطر اقبال مآثر حضرت خاقانی و جمهور ملازمان مواکب آن سپهر کامرانی بر تصمیم آن عزیمت
قرار یافت در کنار آب مرغاب جبه قیمت کرده با هشتصد و پنجاه سوار که بنوک سنان خارا شکاف کلف از روی ماه
بر بودندی و بزخم پیکان دیده دوز خون از شریان شهاب ثاقب گشودندی بیت تیغ آهنگان پاک گوهر * بتیغ نوشته یا رب النصر
در غایت استعجال بجانب تعجیل و جلال ایلغار فرموده و بعد از طی منازل نیم شبی در رباطی رباط فرود آمده چاشتگاه روز دیگر
از آنجا به لنگر باباخاکی توجه نمود و از جانب مفید افسح و ظفر که در شمار رای موجب و ثوق شاه و سپاه است یکی آنکه قدوه
اهل هدیه باباخاکی که از مبادی ایام شباب تا زمان ظهور شیب از اختلاط شیب و شباب امته ازو اجتناب کرده
در دامن کوهی سر بجیب عبادت فرو برده بود چون خبر وصول لوای کشور گشای همایون شنود بخلاف معهود بلوازم ملاقات
خجسته صفات شتافت و منظور نظر آنحضرت گردانید و علیق کوسفندی و کماچی پیشکش فرمود و التماس نمود که ساعتی منزل او

بنور حضور منور سازند و خاقان منصور ملتمس او را مبذول داشته آنقدر در خانه درویش نشست که ما حضری کشید
انگاه روی بهرات آورده باباخاکی بقلعه کوهی که در سر راه ظفر اثر بود مراجعت کرد و بنیره خود را پیش خاقان منصور داده و رخصت
غضب لطیف هرات و نوبت جهت اشارتی فرمود که شاه راندن تیغ بود و سورن انداخته باز گشت و خاقان منصور آن مظهر
قوت صوری و معنوی سمند عالم نورد بر راه هرات و شتک انعطاف داده چون شب در آمد شیرم قراول را بر سم زبان گیری
پیشتر فرستاد و در صحرای هرات و شتک شخصی که در خانه دیگر کذشته از پیش میرزا یادگار محمد بیرون آمده بود و بملک
رسیده از نقر او بوضوح پیوست که مخالفان دولت قاهره اصلا از توجه لوای جهانگیر خبر ندارند لاجرم خاقان ظفر حشم
در طی مسافت پیشتر از پیشتر سرعت فرموده هنوز از زردی شیرم قراول معتمدی رسیده خبر رسانید که تا جنبد پر دوک ...
و غفلت و عدم شعور از هر دو پای خبری نشنوده و آن شب شنبه ۲۳ صفر بود و در وقتی که ماه طلوع نموده ما بچه علم افتاب شیم
پرتو وصول بر چشمه صد دولت انداخت و در آن موضع سپاه نصرت پناه جبه پوشیده مستعد قتال گردیدند بموجب فرمان
واجب الاذعان امیر مظفر برلاس و شیخ ابو سعید جان در میان و ابراهیم برلاس و درویش علی ارلات با صد و چهار مرد
خجسته صفات جنگ شاون در دروازه بزرگ باغ زاغان پیشتر روان گشتند و حاجی محمد خسرو بمصلحت زبان گیری در عقب
ایلغار در هرات آمده تا نزدیک باغ زاغان رفته و باز گشته عرض کرد که میرزا یادگار محمد در غایت غفلت با ندیمان خود
در خوابست و خاقان منصور از استماع این خبر خوشدل و مسرور شده براه کوچه تیابانان سبیل شتابان روی بمقصد
آورد و بعد از وصول بهرات علامه رازی میرزا الجیک را بکوملک امیر مظفر ارسال فرمود و دو تنگ اوزبک و سلطان خواجه اوزبک
باجاجقی اوزبکان بدان دروازه باغ که متصل بمدرسه مهد علیا مرحومه گوهرشاد آغا است روانه گردانید و میر سلطان احمد را
با فوجی لشکریان بآن دروازه که بطرف مزار پیر مجرد خواجه ابو الولید است روان ساخت و امیر ناصر الدین عبد الخالق و امیر
ولی بیک را بجانب امیر فیروزشاه که منزل امیر علی جلایر بود و فرستاد و خود نفس نفیس همایون با هشتاد نفر از لشکریان از عقب امیر مظفر
نهضت فرمود و در اثنای راه یادگار امیر آقور بیک پیش امیر مظفر رسیده عرض کرد که امرای عظام در دروازه باغ زاغان ایستاده اند
دشمنان در هم شکسته در آمدند لاجرم آنحضرت مانند شهباز تیز پرواز بباغ زاغان شتافته تا باغ شمال که خوابگاه میرزا
یادگار محمد بود عنان یکران باز کشید و خرگاهی که در نواحی قصر آن باغ مرتفع گشته بود بعضی از مخصوصان اشاره فرمود که چراغ
خرگاه در آیند و هر کس را آنجا یابند بملازمت رسانند مقرب حضرت سلطانی قدم جلادت پیش نهاد و امیر بابا علی را که در آن
زمان در ملازمت میبود بیرون خرگاه فرستاد و او بعد از احتیاط باز آمده عرض کرد که درین خرگاه هیچکس نیست انگاه خاقان
منصور کوشک را احاطه کرده ملازمان مواکب همایون را تعجیل امر فرمود اغاز صبح یک جوالی شنود زیرا که وهم بر ضمایر انجماعت
استیلا یافته امیر نظام الدین علی شیر اجازه طلبیده اسب خود را با امیر بابا علی سپرد و شمشیر از نیام کشیده مانند عصا بدست
گرفت و از راه نیز محو و آغاز بالا رفتن کرد و بعد از آن خاقان ظفر نشان امیر علیقلی را نیز بآن مامور گردانید و متعاقب آن جلال

مصر اسمعیل فراش از باغ بیرون تاخته و سنگ شمع بدست آورده روش سلامت و بلاغ درآورد و بندید الخبت چراغ
دولت موکب همایون برافروخته بسوختن خرمن زندگانی دشمنان واثق گشتند و از مخالفان متعدد دو بران قصر آمدند و
حاجی علی پیاده میرزا یادگار محمد را بر وساده تنعم خفته یافته دستگیر کرده امیر قلعی شاهزاده را از روی استاده از راهی که امیر
علیشیر صعود مینمود بپایان برد و آن لشکر ان بنظر پادشاه عالیشان آوردند بیت تا الحذر که در باغ عیش و سندو نازند
می شبانه خورده خواب صبحگاهی کنند + خاقان منصور بموا سلطنت حقیقی که جبلت همایونش بدان مفطور بود با میرزا یادگار محمد
آغاز تکلم کرده میخواست که از سر خون او درگذرد اما امرا عظام تقاضای شاهزاده را استلزام فنای خود میدانستند تجویز تجاوز
ازان معنی نمیفرمودند لاجرم جهان لطف نظم اجل خانه تن بر فراشش + ببین از تخت بر تخته انداختش + جهان کار از بیخ نسپارد
زمانه بخت نیکی این کار اد + جهانست این شهر فیروزه فام + اگر در بیاد در سلام و سلام + جهانست این زال زیبا نقاب + که در رفته چم بوده افراسیاب
مولانا کمال الدین عبدالواسع در تاریخ واقعه میرزا یادگار محمد گوید تاریخ شد شهر صفر شهید اهم شهر صفر + از سال شهادتش چه پرسی بشمر
وچون این خبر غریب و حادثه عجیب بمسامع امرا تا الکه که طایفه در باغ نو و زاغه در باغ زیبنده اقامت داشتند رسید اهالی
خان انتظار بدست قاید فرار داده مضمون سیهزم الجمع ویولون الدبر وصف الحال ایشان گشت عواطف خسروانه
و مراحم پادشاهانه جرایم جمعی را از امرا حسنای که از ظلال لوای خاقان کشورگشای گریخته بمیرزا یادگار محمد پیوسته بودند بعد
شناعت بعضی از ارکان دولت معفو و اغماض مقابل گردانید اما امیر علی جلایر که اتالیق شهزاده بود روز دیگر بیاسا
رسید العظمة والکبریا لله العلی المجید روز دیگر که سر نو آفتاب + برگرفت از چهره زیبا نقاب + پرتو اقبال بعالم فکند + چهره سروری شد کامیاب
خاقان والا جناب ابوالغازی سلطان حسین میرزا تخت سلطنت و جهانبانی را از فر طلعت خورشید سیما غیرت افزای
سپهر خضرا گردانید و در استمالت خاطر اکابر و اصاغر لوازم احتیاط مرعی داشته در باب تمهید قواعد انصاف
فرامین مطاع نفاذ رسانید خاتم شهریاری که دست بدست بجز سیلت ورانگشت اقبه ارجمند و کامگار قرار یافت
و روزگار ناسازگار که خار آزار در زمین دل صغار و کبار میکشت سمت نهایت پذیرفت سادات و عظام و قضاة اسلام
و علماء کرام و فضلا عالیقدر از افاضت آثار کرم در انتظار روزی چنین شب بعاقله رسانیده بودند اقبال آستان بارگاه سدره انتها
شتافته مراسم تهنیت فتح و فیروزی ادا کردند و سوختگان نایره بیدادی و خاک نشینان وادی نامرادی از افاضت عام لطف
عام پادشاه کامکار دامن امید وارسته مضمون آیه کریمه فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها بر زبان آوردند
ولی بیت بی تکلف و سخنوری و غایله بغرض و صبح لشکری مردم هرات را غانید عید سعید بود و سبب آنکه ایام دولت نوروز
خرم و فیروز مینمود بیت جهان کهنه از نوی زندگی یافت + ز نوطلعتش فرخندگی یافت + شد از بیشتر قصر عالم افروز
زمستان رفت و آمد سبز نوروز + خاقان منصور همان روز متوجه تدارک استمالت احوال مظلومان شکسته بال گشته در
حضور قاضی قطب الدین محمد الامامی و مولانا کمال الدین شیخ حسین التوینی حکم فرمود که رعایا و مزارعان محترفه

در مجلس خاقان منصور گرفت دوم
بر سریر سلطنت و استیلاء ...
بجانب ... ارکان ... جلال

وپیشه وران بلده و ملوکات مدة دو سال از وجوه خارجی و وزن لشکر معاف و مسلم باشند و عمال و دیوانیان را به طلب
آن وجه تنگ بر ریش دل مجبر و جان نیازشند و آن پادشاه عالیجاه روز پنجشنبه پنجم ماه بزیارت متبرک بارگاه حضرت
باری خواجه عبدالله انصاری بگازرگاه تشریف برده روی نیاز و اخلاص بدان سده سنیه سوده نسبت بمجاوران انجا هی
لوازم نوازش بجای آورد و دران منزل شریف مولانا کمال الدین شیخ حسین را زودبکی مسند سلطنت طلبیده ولقب
دار السلطنه هرات را بدستور زمان سلطان سعید ضبط باید نمود و اگر نقص من یا برادر یا فرزندم جهت خبر متوجه شود در اجرا
آن تاخیر نباید فرمود و برین قیاس از خاقان منصور در باب رعایت جانب اصحاب صلاحت و تقوی و مهمات ترغیب
احکام مطاع نفاذ رسید و در تشیید ارکان دین قویم و قواعد ملت مستقیم مساعی جمیله مبذول داشته بساط شریعت
پروری مبسوط گردانید و هم دران وقت بمسامع جلال پیوست که میرزا الغ بیک ولد سلطان ابوسعید میرزا که از کابل بحدود
بلخ آمده بود و باتفاق برادر خویش سلطان محمود میرزا محاصره آن بلده مینمود از انجانب مراجعت نموده و شعله پریشانی در خرمن
جمعیت متوطنان آن ولایت انداخته از استماع این خبر صرصر غضب خاقان والا گهر در اهتزاز آمده رایت ظفر طراز
جنبه استیصال اعمال اقبال اهل خلاف بصوب مرو نهضت فرمود و چون بیندچرلس نزول همایون رشک افزای سپهر
فیروزه مقرنس شد بوضوح پیوست که اعدا دولت روزافزون از توجه موکب فیروزی نشان خبر یافته عزم فرار جزم کرده اند و
خاقان منصور بسرعت هرچه تمامتر از جیحان معبر مانند باد از آب گذشته متوجه قرشی گشت و میرزا الغ بیک و اتباع او تاب مقاومت
با آنحضرت در حیز قدرت خویش ندیده بسان خیل انجم که قبل از طلوع خورشید گریز بر ستیز اختیار نمایند عنان الصحرا ای
فرار را روانه گردانیدند بیت چو از خسرو خورشید روی نمود + ستاره کان گذارند جای و بارزند + و خاقان منصور رایت
نصرت و کامرانی بمرو درآمده آن زمستان انجا طرح قشلاق انداخت والحق اوقات خجسته ساعات بتمهید بلاد و ترفیه
عباد و تمشیت امور سلطنت و ترتیب ارکان ممالک ملوکانه مصروف ساخت ذکر ورود آنحضرت قبة الاسلام بلخ بجهت تسخیر بر سلطان محمود
و بعضی وقایع که حضرت خاقانی را در آن قشلاق روی نموده از ریاض صفحات سانحه و گلزار حکایات
شکفته نسایم این خبر بمشام جان مطالعه کنندگان میرسد که در آن اوقات که میرزا یادگار محمد تا بیابد و امیر حسن بیک مستظهر
گشته روی بجنگ خراسان آورد حسب اتفاق میرزا سلطان محمود نیز از آب آمویه عبور نموده فتح بلخ را پیش نهاد همت
گردانید مغول و سلطان علی کوکلتاش که از جانب خاقان عالیشان دران بلده بود ذخیره بسیار مجتمع گردانیده
محمود میرزا آغاز محاصره نمود و چند گاه از هر دو جانب غایت جلادت و مردانگی بظهور رسانیدند و در اثنا امید مشتاق که
پرورده تربیت سلطان محمود میرزا بود بدلالت بخت فیروز و هدایت طالع افروز از شاهزاده روی گردان شده بدرگاه
خاقان منصور شتافت و چهره مراد خویش از فروغ رعایت خسروانه برافروخته بانواع اصطناع اختصاص یافت اما
از سرداران بلخ سلطان علی کوکلتاش مهرنفس ملکتا تابع وسواس شیطانی شده قدم در طریق غدر و مکر نهاد و با ظهار هواداری میرزا

محبت نشان به موقف عرض رسانید و باصناف الطاف خسروانه مفتخر و مباهی گشته رخصت معاودت حاصل نموده اعلام
نصرت اعلام از بیخ دو بموضع گل ماغان شتافته از انجا بکلتو اتفاق افتاده چند روز جهت اجتماع جنود عالم سوز در چکلتو توقف
فرموده از ان مرحله چتر همایون فال منزل المال نقل فرموده خاقان بی همال در الحال به نخش کرده روی بولایت اندخود آورده
موضع چلمن محل نزول سپاه ظفر شعار گشته خبر رسید که میرزا سلطان محمود با جنود نامعدود از حدود بلخ جبار کوه پایه در گذشت
آمده و از پل عراق گذشته بمیمنه منزل گزیده خیالش آنکه از عقب مواکب لوالب سلطنت در آید و قدم تهور پیش نهاده
دست بردی نماید بعد از تحقیق این خبر رای اضارت احاطت اشتر خیال اقتضا فرمود که اردو بصوب بلخ روان شود تا سپاه
مخالف بسبب عبور بوادی که از آب و آبادانی دور است نکست یابد بنابران از منزل چلمن کوچ واقع شده خواجه دولت معسکر
ظفر اثر گشت و انجا بوضوح پیوست که میرزا سلطان محمود در اندخود نزول اجلال فرموده و خاقان منصور بنا بر کمان دولت قاهره
طرح مشورت اول داشته توجه بلخ در حیز توقف انداخت و عنان مراجعت انعطاف داده مسافت اعدا را وجهه
همت بلند نهمت ساخت و از خواجه دولت کوچ کرده در خارشامی چه و فرخی چلمن رسید و خدام مواکب خاقانی آن شب تا روز بنا
بر قرب جوار باغی اشاره علیه نفاذ انجامید که مراسم حراست و نگهبانی بتقدیم رسانند و تهیه اسباب مقاتله کرده خود را متشمر
معرکه رزم و پیکار ارا کردانند صباح روز دیگر که خسرو سپهر سپاه یعنی خورشید انجم حشم بعزم رزم جوشن زرنگار ظفر آثار در پوشید
و قدم در فضای معرکه سپهر دوار نهاد و سپاه ظلمت شب را منکوب و منهزم گردانید نظم سپاهی که آفتاب افراخت رایت
رسانید و خاک ظلمت را بغایت + بمیدان راند نورانی مواکب + بتیغ افشاند سرهای کواکب + کورکه و کوس زلزله در عالم انداخت
نفیر و سورن کره زمین را متزلزل ساخت بیت فرو بردن کوس رویین خنفر + ببالای گلبن در آورد ولنگر + زد و دریای خونین در آمد بجوش +
چو بر خیره مغفر سر افروخت + و خاقان منصور مظفر بر سر نهاد و جوشن در بر پوشید و بر باره گیتی نورد سوار گشته متوجه تعبیه سپاه
کشورگیر گردید و در برانغار خسرو فیروزی شعار بایقرا میرزا الکه برادر بزرگتر بود و رایت فتح آیت بر افراخت و امیر شیخ حسن تیمور
با جمعی کثیر از اهل تهور معاونت آنحضرت را بتقدیم رسانید ساخت و جوانغار بنور شوکت میرزا سلطان احمد سمت
استحکام پذیرفت و شیخ عبدالله عباسی و امیر عبدالخالق فیروزشاه با بسیاری از سپاه مدد او تعیین پذیرفت
و امیر مظفر برلاس و امیر احمد علی فارسی و امیر شیخ ابوسعید جان در میان و میر مغول النون اتق هراولی مقرر گشته
از انجانب سلطان محمود میرزا نیز صف لشکر را آراسته میمنه و میسره و ساقه و مقدمه را بمردان کاری صف شکن گذار و شیران [illegible] کارزار
مستحکم ساخت و بفضای معرکه پیکار خرامیده لوای مقاتله و مقابله بر افراخت بیت دم نای رویین برآمد باوج + زد و دریای لشکر برآمد بموج
یلان تیغ و خنجر آخته + بر دالپی تیغ کین آتنده + سپاه پادشاه حسین اسم غازی لقب تیغ خون افشان از پهلوی
پهلوانان سپید [illegible] و لشکر سلطان عالیشان محمود عاقبت فتنه گستر اندار بدل هزبران [illegible] بکار میرساند خنجر
الماس گون تارک اعدا اشکافت تیر ترک تیراندازان خون [illegible] جانها می شکافت در ان اثنا قنبر علی میرآخور

سلطان محمود مبادرت نموده دروازه عکاشه را بر روی شاهزاده ملک سالار الابرام میرزا سلطان محمود رفتح بلخ میسر گشته
میرمغول را دستگیر کرده و مضروب یادگار آنکه از جمله معتمدانش بود بجانب سمرقند روان فرمود و یادگار در اثنا راه
بخدمت خاقان عالیجاه شتافته حقوق تربیت میرزا سلطان محمود را بر طاق نسیان نهاد و بموافقت میرمغول اعیانی
تربیت لجوب مراد انعطاف داد بیت هر کرا باشد زهوای سرکوبت خبرش + نتوان کرد به نیکو سعی از کشش + از بدایع اتفاقات
آنکه خاقان منصور در شب اول جمعی در حرم مجلس بزم نشسته بود و با جمعی از اهل اخلاص و ندما بارگاه اختصاص از [illegible]
سخن در پیوسته در ان اثنا صورت حبس و گرفتاری میرمغول بر خاطر انور خطور نمود و اظهار ملال فرموده بموافقت امیر نظام الدین
علیشیر [illegible] مخلص او فاتحه قرائت فرموده همان لحظه میرمغول و یادگار آنکه بدرگاه عالمپناه رسیدند و از این حسن
اتفاق حضار صحبت جنت بهجت متعجب گردیدند و در ان زمستان امیر مبارز الدین ولی بیک بابا اشت مقدمه
نامزد گشته رخصت توجه یافت و تمشیت [illegible] سلطانیه و ضبط احوال محمد معین و عبدالهادی که دو علمدار شرارت
نهاده بودند یافت و در اوایل حوت بمسامع جلال رسید که فوجی از امرا سلطان محمود میرزا با بسیاری از سپاه
جلادت انتما برسم ایلغار بکنار آب مرغاب تاخته اند و بر امیر پیر محمد ارلات و امیر مظفر برلاس و امیر کرید او که آنجا
قشلاق نموده بودند غلبه کرده پیر محمد را از زخم پیکان آبدار شربت شهادت چشانیده اند و امیر کرید او را اسیر سرپنجه قدرت
گردانیده اند بنابران آتش غضب خاقان عالیشان اشتعال یافت و عزم قتال میرزا سلطان محمود را جزم کرده عنان
یکران ظفر قرین معطوف یافت گفتار در بیان نهضت ظفر رایت نصرت آیت بجانب [illegible] و وقوع محاربه و مقاتله در موضع چکمن
چون خسرو خاوری پانزده درجه از منازل حوت قطع کرده امتزاج فصلین بوقوع انجامید و جنود زمستانی و ربیعی در هم آمیخته
سلطان اعتدال آثار غالب گردید نهنگ لجه شجاعت و فرهنگ معز السلطنه والخلافه ابوالغازی سلطان حسین میرزا
دریای لشکر ظفر اثر بعزم رزم و جنگ در تلاطم آورد و در اواخر ماه مبارک رمضان اقبال دولت همعنان از یورت قشلاق
بجانب کنار آب مرغاب نهضت کرد و در وقتی که هلال عید انگشت نمای انشب [illegible] کان رمضان گردید آن ماه فلک سرفرازی
بمنزل بور سار قباری رسید و در انعقاد فرح انجام آداب عید صیام قیام و اقدام نموده و دو سه روز بلوازم جشن سور و
مراسم عیش و سرور پرداخت انگاه اسباب بزم را در هم نورد دیده رزم اعدای دولت و خیمه همت عالی نهمت گشت
و مقارن نهضت [illegible] در عهد خروش [illegible] عقب بار سلطان نامیه جنود نزاهت آثار ریاحین و ازهار بفضای دشت و
کوهسار کشید و چتر لعل بکر لاله برافراخته بساط زمرد آثار سبزه و صحبوط گردانید بیت سلطان ربیع چون برافراخت + از لاله علم بکل سار [illegible]
افواج سپاه سبزه و گل + شد عازم سبزه گاه بلبل + و چون منزل پنج ده از فر نزول همایون نزهت مرغزار مقیم سپهر یافت
قاضی علی که در اوایل جلوس خاقانی برسم رسالت از نزد امیر حسن بیک ببارگاه عالیجاه آمده بود در وقت استیلای یادگار
محمد میرزا مراجعت نموده و ارادت [illegible] شرف ملازمت دریافت و مکتوب پادشاه آذربایجان که مشتمل بر [illegible] سمنان

مجن

بجهت فوجی از سالکان طریق تهور از جوانغار سلطان محمود میرزا پای جلادت پیش نهاده بر امیر حسن شیخ تیمور حمله کردند و خاقانی
تیز پرواز تیر را از آشیانه کمان رم داده بمرتبه در شب سیاه نمودند که از سهم سهام خون آشام ایشان بهرام شدید الانتقام سپر
زرنگار آفتاب در سر کشید نظم یلان کمانداز بهرام جنگ [illegible] نشان تیر خدنگ [illegible] بسیار باران تیر از آن [illegible] کمان گشته ابر مطیر
و در آن محل امیر حسن شیخ تیمور از غایت تهور با مردم خود پیاده [illegible] پیش رو نگاه داشته [illegible] بر اعدا باستعمال
آلت قتال می پرداخت و جمعی بر منقبه خاقان مظفر لوا ظاهر گشته [illegible] کمان برو از حسن با دشمنان زبان [illegible] دارد
که تیغ کین از نیام بیرون می آرد و [illegible] برادر امیر نظام الدین علیشیر امیر درویش علی کتابدار و امیر بهبود و امیر محمد علی اتکه و [illegible]
و شاه ولی تکلیاق و دوست محمد چهره و امیر قلعلی و علیکه [illegible] را با [illegible] نفر از بهادران رستم اثر بر هم قشون تولغانه [illegible]
حسن و شاه ولی که او و در اینه قرار و داشته باشند بزخم پیکان آتش بار خرمن حیات تش را بسوزند قنبر علی میر آخور و موافقان
او هر یک در ترکش جلادت داشتند انداختند و اسباب [illegible] ماند و ساختند حسن شیخ تیمور باتفاق جان سپاران [illegible]
تهور توره و سپرها انداخته شمشیر تارک شکاف را از غلاف برکشیده میان شیر ژیان کرده روبکله آهو آورده بر دشمنان تاخته قصد
جمعیت ایشان کرد که با امثال مجتمع بود مانند بنات النعش متفرق و پریشان گردانید بیت بیک حمله آن شیر دشمن شکار
بر آورد از خیل دشمن دمار و برین قیاس از جوانغار نصرت شعار سلطان احمد میرزا و امیر شیخ عبدالله و امیر عبدالخالق و
منکلی بیک [illegible] سلطان و دولتخواه احمد اوزبک و از هراول امیر مظفر برلاس با سایر بهادران ظفر اقتباس بصف اعدا [illegible]
آثار رستخیز ظاهر کردند و آن پلنگان [illegible] جلادت و مردانگی و نهنگان لجه بسالت و فرزانگی در آن معرکه که امکان ستیز و
خونریزی بود بجای آوردند و مردم میرزا سلطان محمود نیز پای ثبات افشرده دست تهور از آستین پهلوانی بیرون کرده جنگی
در پیوست که بسیط خاک از شدت سم ستوران بصعب [illegible] شد و آسمان آهنگ هوا نمود و نقاب [illegible] کواکب [illegible]
انعقاد گرد و غبار انگیخت که آفتاب جهانتاب در نقاب اغبر مستور شد و چهره [illegible] و لمعان سنان آتش فشان [illegible]
خرمن زندگانی میسوخت و برق سهام خون آشام برق کردار آتش جانسوز در کانون درون می افروخت شمشیر آبدار
از ریختن خون بسیار غبار صحرای پیکار می نشاند و از [illegible] سنگ [illegible] نرم ساخته [illegible] بر روی زمین [illegible]
وقت ندمت جهان شعله زد و آتش کارزار [illegible] از آن شرار جهان [illegible] الماس گون [illegible] زمین [illegible]
عاقبت مبشر اقبال مژده و ینصرک الله نصرا عزیزا بگوش هوش خاقان مظفر لوا رسانید و علامات عجز و انکسار بر صفحه
احوال سلطان محمود میرزا بوضوح انجامید و جنود ظفر ورود خاقانی رایت فتح و فیروزی افراختند اعدا را منهزم ساختند و جمعی کثیر
از ایشان را کشته ندای وان جندنا لهم الغالبون در عالم انداختند و در آخر جنگ قریب دویست سوار از سپاه سلطان محمود
میرزا بسر وقت بایقرا میرزا که با یکی کس در برانغار لشکر فیروزی شعار ایستاده بود فرو رسیدند و میرزا بایقرا بدفع ایشان مشغول
گشته ناگاه بارگیرش بسر درآمد و آنجناب از پشت زین بر روی زمین افتاده [illegible]

سلطان محمو

سلطان محمود میرزا آن خسرو عالی نژاد را [illegible] همراه گردانیدند و چون قدمی چند بسوی معسکر خویش رفتند خبر گریز پادشاه
ایشان تحقیق انجامید دست از بایقرا میرزا بازداشته پای در طریق فرار نهادند و آنجناب خود را [illegible] رسانید و خاطر اشرف
اعلی از آن وقعه فارغ گردید القصه خاقان منصور بعد از مشاهده چهره فتح و ظفر و فرار دشمنان [illegible] در منزل [illegible]
نزول اجلال فرمود و امرا اسفندیار آثار و تومنیان رستم کردار را که در آن معرکه غایت شجاعت و پهلوانی بجای آورده بودند
باصناف الطاف پادشاهانه و انواع عوارف خسروانه مفتخر و مباهی گردانید و مناصب اعلی مراتب عظمی عنایت فرموده پایه قدر و منزلت
ایشان از فرق فرقدین رسانید از آنجمله احمد مشتاق که پای جرأت در میدان جلادت نهاده چند زخم خورده بود بایالت قبة الاسلام
بلخ سرافراز ساخت و چتر ظفر پیکر همایون در [illegible] چون از منزل چکلیک بنواحی اندخود باز گشته روزی چند رحل اقامت انداخت
والحمد لله المنعم المفضال والصلوة والسلام علی سیدنا محمد و آله [illegible] ذکر وصول میرزا ابابکر ولد سلطان ابوسعید
بملازمت خاقان منصور صاحب تایید چنانچه در اثنای بیان احوال سلطان ابوسعید بوضوح انجامید میرزا ابابکر که شاهزاده شجاع [illegible]
بود در ایام دولت پدر بزرگوار در مملکت بدخشان حکومت مینمود و بعد از واقعه قراباغ امیر جلال الدین مزید ارغون ببدخشان
رفته [illegible] شاهزاده [illegible] بر دوش گرفت و بدان واسطه جمعی کثیر از امرا و لشکریان جمع آمده مهمات میرزا ابابکر [illegible]
انتظام پذیرفت و چون در موضع چکلیک بعنایت پادشاه ذو المنن خاقان دشمن شکن بر میرزا سلطان محمود ظفر یافت و شعشعه
ماهچه رایت نصرت آیت بر اطراف و اکناف ممالک آن سرحد تافت میرزا ابابکر داعیه فرمود که با خاقان منصور طرح اخلاص و
محبت انداز و دم از موافقت و اتحاد زده [illegible] از دودمان پادشاهی در [illegible] ازدواج منتظم سازد و [illegible] از بدخشان
بکنار آب آمده ایلچی بپایه سریر اعلی فرستاده [illegible] از مکنون ضمیر منیر بنواب درگاه عالم پناه پیغام داد و چون بر [illegible] خاقان منصور پرتو
صورت اتحاد بغایت مستحسن و مسرور گشت و بعد از استشاره و استجازه مقرر شد که مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین
علیشیر بخدمت شاهزاده رود و او را بعنایات خاقانی امیدوار گردانیده نوعی سازد که [illegible] سعادت قرب [illegible] امیر علیشیر
برحسب فرمان ببارگاه شاهزاده عالیمکان رفته چنانچه از کمال فراست و وفور کیاست آنجناب متصور بود ادای رسالت فرموده
از محاسن شیم و مکارم اخلاق آن قدوه سلاطین آفاق [illegible] بعرض رسانید که شاهزاده باتفاق امیر جلال الدین مزید ارغون
عازم ملازمت همایون شده از آب جیحون گذشته در ده قاضی شرف ملاقات دریافت و خاقان منصور میرزا ابابکر را بوفور
اشفاق و انعام و شمول لطف و اکرام نوازش فرموده چند روز بعیش و سرور پرداخت و حجله نشین [illegible] عصمت
و عفت [illegible] سلطانی [illegible] نامزد شاهزاده کرده خاطر شریف را خرم و فرخناک ساخت و بعد از انقضای ایام طوی و ضیافت
ضمیر منیر آن سپهر خلافت متوجه سرانجام عظایم امور سلطنت و جهانبانی گشته میرزا ابابکر را [illegible] پوشانیدن خلع طلا
دوز و کشیدن اسبان گردون توان مفتخر و مباهی گردانید و امیر جلال الدین مزید ارغون و سایر امرا و خواص شاهزاده را بانعام جامه
زر و اسبان نفیس دیگر باره سرافراز ساخت و رخصت انصراف ارزانی داشت و چون شاهزاده بولایت بدخشان رسید

از امیر خیار عوض برنجید و با عوام جمعی از اهل سپاهیان که اختیار و اقتدار جناب امارت شعار موافق مزاج ایشان نبود او را بدرجه شهادت
رسانید الامر اختلال تام باحوال شاهزاده و بکیفیت ملک و مال راه یافت و بنده سلطان محمود طمع تسخیر ولایت بدخشان کرده
شاهزاده دوباره بملازمت خاقان منصور شتافت و روزی چند در ظل تربیت و رعایت آنحضرت فراغت گذرانید و در حین
استشتاق قرار نموده عنان اسب بدخشان منعطف گردانید چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست

ذکر مخالفت میرزا محمد عمر با خاقان منصور و آمدن میرزا شاه غریب از کتم عدم بعرصه ظهور

دران اوان ابو سعید استیلا میرزا بابر و کار محمد بختی از بلاد خراسان مردم کوته اندیش از موکب همایون خاقان سعادت پیش
تخلف نموده طریق فرار میپیمودند میرزا محمد عمر بن سلطان خلیل بن میرزا محمد سلطان بن میرزا جهانگیر بن امیر تیمور گورکان باتفاق
یوسف ترخان و فوجی از سرداران در نوزدهم ذی حجه سنه ۸۷۳ از دشت سارق سلطان از اردوی همایون روی گریز بجانب
گرمسیر و قندهار آورد و بعد از وصول بحدود آن ولایت امیر نظام الدین احمد بن توکل برلاس که از عظمای سلطان سعید بود
در قندهار حکومت مینمود ایلچی نزد شاهزاده فرستاد و او را باطاعت و انقیاد دعوت داد و میرزا محمد عمر بقندهار رفته امید و پای بر مسند
سروری نهاد و دران اوان که خاقان منصور بدفع میرزا سلطان محمود اشتغال داشت میرزا محمد عمر فرصت غنیمت شمرده با
سپاهی بسیار از قهستان شتافت و آثار اقتدار ظاهر کرده شرار ظلم افکارش بر کانون دل متوطنان آن ولایت
تافت و در وقتی که خاقان منصور از اندخود معاودت کرده امیرزاده ابابکر را اجازت توجه بجانب بدخشان ارزانی داشت و مظفر و
منصور بجلگه خواجه رایات اقامت برافراشت خبر طغیان میرزا محمد عمر بتواتر انجامید بنابرین خاقان منصور استیصال نهال
اقبال او را پیش نهاد همت ساخته متوجه قهستان گردید و بعد از وصول بموضع ... آخور عنایت ملک وهاب خاقان
بلند جناب را پسری عنایت فرمود روایی و فرزندی ارجمند تخت شاهی عنایت فرموده ابوالفوارس شاه غریب
میرزا از مهد علیا خدیجه بیکی آغا بموجب شریعت غرا خاقان سعادت انتما در آمده بود تولد نمود و این معنی سبب فرح و
انبساط خاطر همایون شده تمهید بساط نشاط و عشرت پرداخت و چون از مراسم جشن و طوی فراغت یافت از آنجا کوچ فرموده
بعد از طی منازل و مراحل ... راحل بقصب سعادت جاه و جلال باخت و از آن مرحله بموضع اسفندارک داخل ولایت
قاین است شتافته خبر قرب وصول رایات اعلی خاقان استماع فرموده فوجی از سپاهیان میدان جلادت بسرداری ... فرستاده
کس را اسیر گرفته بپایه سریر سلطنت مصیر آوردند آنحضرت از ایشان تفتیش حال میرزا محمد عمر نموده بوضوح پیوست
که شاهزاده در ظاهر قصبه قاین فرود آمده بمحاصره اشتغال دارد و انگاه خاقان نصرت پناه چهار هزار سوار جرار از سپاه نصرت
شعار برگزیده بر سبیل ایلغار متوجه مخالفان گشت و این خبر بمیرزا محمد عمر رسیده قرار بر فرار اختیار نمود و جمعی از عساکر نصرت مآثر
تعاقب نموده غنیمت بسیار گرفتند و چون دانستند که شاهزاده را نمی‌توانند رسید عنان مراجعت انعطاف دادند و در زمان عنایت
بموکب خاقانی پیوستند و آنحضرت بدار السلطنه هرات خرامیده آن زمستان دران بلده فرخنده ... در کلاه دولت

واقبال

واقبال کله را نهند و جناح عاطفت و احسان بر مفارق متوطنان خراسان مبسوط گردانید اما میرزا محمد عمر بعد از وصول بقندهار و ...
جمعی لشکر جرار فراهم آورده باطراف قصبه فراه تاخت و این خبر بمسامع شریف خاقانی رسیده امیر مظفر برلاس و جمعی
دیگر از امراء عظام را با فوجی از سپاه نصرت انتما بدان جانب فرستاد و بین الجانبین محاربه اتفاق افتاد و در اثنای کارزار
تیری بر مقتل شاهزاده خورده مملکت قندهار بحیطه تصرف خاقان عالم اقتدار در آمده و آتش فتنه بآب یاری تیغ تیز فرو نشست
بحمد الله المنعم **ذکر سرافراز شدن جمعی از ارکان دولت تربیت و گذشتن شیخ تیمور ... الاعتقاد** چون خاطر خطیر خسرو
جهانگیر همواره متوجه آن بود که امیر نظام الدین علیشیر را که در تمهید اساس خیرات و مبرات وجود متبرع و صفاء ضمیر نظیر نداشت
باعلی مراتب جاه و جلال رساند در اوایل طلوع تباشیر صبح سلطنت و جهانبانی محافظت مهر بزرگ همایون را در عهده آن
جناب کرد و امیر نظام الدین علیشیر بعد از چند گاهی که بلوازم مهرداری پرداخت از آن منصب استعفا نموده التماس
فرمود که امیر نظام الدین شیخم سهیلی مهردار باشد و خاقان منصور این ملتمس را مبذول داشته در شعبان سنه ست و سبعین
و ثمانمائه آن پادشاه بنده نواز و امیدوار کرامت ... الاعزاز را بمنصب عالی مراتب امارت دیوان اعلی سرافراز ساخته و امیر
علیشیر بخت از قبول این امر ابا نموده بعرض رسانید که این حالا در جرگه مخلصان سدره مقام انتظام دارم و صاحب
منصبی نیستم از جمیع امراء عظام بهره بیشتر احتشام نزدیکتر می‌نشینم و هر گاه متصدی منصب امارت گردم مقررات
که بجهت ... جمعی از امراء بر کرسی ارادت بر من تقدم خواهند نمود پس تکفل امارت دون مرتبه من باشد خاقان منصور این
عذر را نپذیرفت و حکم همایون از مصدر عنایت بیغایت صدور یافت که غیر از امیر مظفر برلاس هیچکس از امرای عالی مقام
بر امیر علیشیر مقدم ننشیند پس مقرب حضرت سلطانی بر طبق خاطر خطیر خاقانی صاحب منصب امارت دیوان اعلی گشته پوشیدن
جبه طلا دوزی و کلاه فور روزی مشخص و سرافراز شده و ... بود که امیر علیشیر بموجب فرمان واجب الاذعان
مقدم بر سایر امرا مهر خواهد زد اما چون در ... آنجناب ... بملامت نایب مهر زدند از غایت کسر
نفس در جای مهر زدن او از ان پایان تر هیچکس را جا نماند **مصراع** ... که در آیینه تصور ماست
و این معنی موجب استحسان خواص و عوام گشته سبب ازدیاد اعتقاد پادشاه اسلام گشت و شرف آن موضع از نشان
که مهر شریف آن امیر عالی شمیم نقش پذیر آمد بجایی رسید که بعد از آن هر کس را مهر داده تلاش نموده است که در کار
در همان جا مهر زند و حقیقت کلمه **شرف المکان بالمکین** نزد همگنان بوضوح انجامید جناب فضایل پناهی مولانا برهان الدین
عطاء الله رازی در تاریخ امارت امیر نظام الدین علیشیر فرماید **نظم** میر فلک جناب علیشیر کز شرف ۞ عاجز بود ز درک کمالات او خرد
دیوان نشست آخر شعبان بداد و عدل ۞ از لطف شاه غازی الوقت حسین شد ۞ چون مهر زد بدولت سلطان روزگار ۞ تاریخ شد همین که
علیشیر مهر زد ۞ و هم دران روز که امیر علیشیر بر مسند امارت نشست امیر حسن ... بدان منصب سرافراز گشت و هم درین
٨٧٦
سال خواجه نظام الملک خوافی در منصب وزارت دخل فرموده و او ولد خواجه شهاب الدین اسمعیل بود و در آن انتخاب ... مقتضای ...

قضیات ولایت خواف قیام مینمود و در اواخر حین سلطان خاقان بی همال خواجه مجد الدین محمد ولد خواجه میر احمد خوافی را منظور
نظر عنایت وافی گردانیده علم همایون شرف نفاذ یافت که آن خواجه فاضل افاضل علا و متصدی پروانه رسالت بوده بر جمیع
پروانجات ملکی و مالی مهر زند و مهر کلاه پادشاه و در دیوان نشیند آنجناب در پایه سریر خلافت مصیر نشسته سوانح و وقایع
سخن وادخواهان و احکامی که در باب مهم ایشان صدور یابد قلمی کرده و بر روی فرامین سلطان اطلاع علی شیر مکاید و خواجه مجد الدین
محمد در زمان میرزا سلطان ابو سعید چند گاه در منصب انشا با مولانا نظام الدین عبد الحی منشی شریک بود و در اوایل او قات سلطنت
خاقان منصور بوزارت کیچک میرزا قیام مینمود و چون وفور قابلیت و کمال صلاحیتش بر ضمیر انور همایون واضح گردید او را
از شاهزاده و هلیه و مناصب مذکوره سرافراز گردانید **قصه** سبب امارت امیر نظام الدین علیشیر و نیابت خواجه مجد الدین محمد
امور سلطنت و پادشاهی تجدید رواج و رونق گرفت و مهم رعیت و سپاهی تازگی صفت نظام و انتظام یافت
بیت شد از عدل آن میر نیکو سیر ✽ زمان تا زمان ملک معمورتر ✽ ز تدبیر آن خواجه پاک دین ✽ اساس ممالک بغایت متین
ومقارن تربیت و رعایت آنحضرت امیر حسن شیخ تیمور بخبرای اعمال سستینه خود را فارغ گشت و در سیاست خاقانی
روزنامه زندگانی آن شیر خبیه پهلوانی را در نوشت و حسن شیخ تیمور در زمان میرزا ابو القاسم بابر یساول بود و بواسطه
وفور قوت و شجاعت آن پادشاه عالیجاه روز بروز در تربیتش می افزود و حسن بعد از فوت میرزا بابر مناصب
علیه و مراتب سنیه ترقی نموده در سلک اعاظم امرا انتظام یافت و او اگرچه بصفت جلادت و پهلوانی از اکثر شجعان زمان
امتیاز فراوان داشت اما جبلتش بعدم رعایت حقوق اولیا نعم منطور بود و پیوسته نقش مکر و تزویر بر لوح ضمیر می نگاشت
در زمان سلطان سعید وزی چند خدمتکاری خاقان منصور بر دوش گرفت و با آنکه آنحضرت در تربیتش غایت شفقت
بجای آورد بجهتی فرار بر قرار اختیار کرده بملازمت سلطان سعید رفت و بعد از واقعه قراباغ باز بآستان گیتی ستان
شتافته کمال عاطفت خسروانه رقم عفو بر جرایم جرایم کشید و ایالت استراباد را باوی تفویض فرمود و او بار دیگر طریق بیوفایی
مسلوک داشته بمیرزا یادگار محمد پیوست و پس از اندک زمانی از میرزا یادگار محمد رنجیده و از کنار آب مرغاب بولایت
سلطان حسین سلطان رفت و چون مهم میرزا یادگار بتغیص انجامید در قشلاق مرو بملازمت حضرت خاقانی رسیده کرة بعد
اخری ملحوظ عین رعایت و تربیت گردید و با وجود این همه مراحم و اشفاق غشاوه کفران نعمت دیده بصیرتش را پوشید
تا در خلال احوال اندیشه بخیال انگیختن غبار فتنه فلوه خبوشان از آنکه تعلق بوی میداشت بجمع ذخایر و نقل جواهر و حشایر استحکام
داد و با معتمدان خویش مقرر ساخت که شبی از ظاهر بلده فاخره هراة قدم در وادی فرار نهد بنا بر آن داعیه یکی از دیوارهای
منزل خود را از جانب صحرا سوراخ فرمود و شخصی از نوکرانش بر و نیشاه نام کیفیت این حالت را بوسیله یکی از ارکان
دولت بشرف عرض رسانید لاجرم آتش غضب خاقان اشتعال یافته حسن در قلعه اختیار الدین مقید و بی اختیار
و تهمت یاجم اقتدار در باب مهم آن غدار با امراء کبار شرط مشورت بجای آورده امیر ناصر الدین عبد الخالق گفت **مصرع**

رنده کرد ملک سر افکنده به ✽ و در روزی که حسن بنوه بی کرکی از دوستانش به در رسانیده داعیه داشت که کمینه حیله از ان
قلعه پایان گریزد و تیغ قاطع سیاست رشته حیاتش کمینست و خونش از سر بان سران آمده با خاک راه بر آمیخت **بیت**
فلک گو در بمعمور و ولیکن هست ✽ در ین ایوان سرا کاروی اینست ✽ یکی را بر کشد چون خور بر افلاک ✽ یکی را افکند چون سایه بر خاک ✽
گفتار در بیان نهضت رایات آفتاب اشراق جهان فروغ فتوح آیات و ذکر محاربات احمد مشتاق با موکب ظفر مطابق چون احمد مشتاق چند گاهی در قبة الاسلام بلخ
بامر ایالت پرداخت بخار نخوت و غرور بکاخ دماغ راه داده طرح اساس استقلال انداخت بجد تمام وجهد لا کلام اسباب
خلاف و فساد بهم رسانید و قاصدان نزد سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا فرستاده خود را در سلک هواخواهان ایشان
منتظم گردانید و چون این اخبار در دار السلطنه هراة شیوع یافت رای جهانگشای خاقان اقتضا نمود که احمد مشتاق را بحسن
تدبیر از بلخ بیرون آورد و زیاده ازین آن دیار را بتقبضه اقتدار او نگذارد بنا بر آن امیر عبد الخالق را با جمعی از سرداران موافق بجانب
بلخ فرستاد و دولتیار الغت که چون بآن بلده در آیند با احمد مشتاق چنان ظاهر سازند که ما را جهت سد و باب سرحد روانه
کرده اند که اگر از جانب ماوراء النهر لشکری از آب عبور نماید دفع آن بسهولت میسر گردد تا احمد مشتاق با ایشان درآمیخته
مطمئن خاطر گردد آنگاه فرصت نگاه داشته او را مقید و محبوس گردانند و امیر عبد الخالق بعد از قطع منازل و مراحل ببلخ
درآمده احمد مشتاق از حرکات و سکناتش فهم کرد که سبب آمدنش چیست لاجرم او را تکلیف نمود که از شهر بیرون رود
و گفت من هم عنقریب بدرگاه عالمپناه خواهم آمد تا آنجا اهل فتنه و فساد عرض کرده اند برا ذمه ما نیم چون امیر عبد الخالق بپایه
سریر خاقانی رسید و آنچه از احمد مشتاق دیده بود و شنیده معروض گردانید خاقان منصور روزی چند چشم انتظار بر راه داشت
که شاید احمد مشتاق بدلالت هادی توفیق از بادیه خلاف و نفاق بجاده مستقیمه وفا و وفاق آید و بعد از آنکه اثری ظاهر
نگردید و مرتبه تادیب او را بر خاطر عالی مآثر قرار داده رایات ظفر آیات بعزیمت قبة الاسلام بلخ برافراشت
و قرة العین سلطنت و جهانبانی میرزا بدیع الزمان را بحکومت دار السلطنه هراة مقرر کرده امیر مغول را در ملازمت شاهزاده
گذاشت و احمد مشتاق از توجه خاقان باستحقاق وقوف یافته برج و باره بلخ را استحکام داده خاطرش بر تحصن
قرار گرفت ایلچیان قمر میرزا و سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا ارسال داشت و مدد طلبید آن دو پادشاه عالیجاه
بخیال تسخیر بلخ متوجه امداد احمد مشتاق گشته سلطان محمود میرزا بنفس نفیس عازم کنار آب شد و سلطان احمد میرزا اگرچه خود
فی الحال نهضت ننمود اما فوجی از امرا و لشکریان سمرقند را بدان جانب روان فرمود و چون ماهچه علم نصرت شیم خاقانی حدود بلخ را
نورانی ساخت و کیفیت تحصن و غنا و احمد مشتاق بتحقیق پیوست خاقان ظفر قرین حین قهر و حین مهر افکنده به ترتیب
محاصره و تنسیق ادوات محاربه فرمان فرمود و اطراف شهر با امرا تقسیم یافته هر کس بموجب خود نزول نمود و فرمانفرمای
خافقین در برابر برج شاه حسین منزل گزیده و مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر دروازه نشر خوار را معسکر گردانید سایر امرا و
ارکان دولت و عساکر قریخ صولت آن حصار را هر طرف دار در میان گرفتند و آب خندق را بطرف دیگر انداختند و ...قیان

حتی بصوب ساختن آن آغاز افگندند درخت و کشیدن خاک و خاشاک کردند و درین اثنا بعرض اعلی رسید که سلطان محمود
میرزا با بسیاری از سپاه جلادت انتما کنار آب آمویه منزل گزیده و امداد احمد مشتاق را پیش نهاد همت ساخته
بنابران فرمان همایون نفاذ یافت که امیر مظفر برلاس با فوجی از جنود فلک اقتباس بعجله تمام رفته در برابر مخالفان
دولت قاهره خیمه اقامت مرتفع ساخت و لشکر سمرقند و حصار را از عبور مانع آمده لوای مقابله و مقاتله برافراخت و اتباع شاه
از استماع خبر وصول سلطان محمود میرزا بکنار آب جیحون قوی دل و مستظهر گشته قدم در وادی خلاف و نفاق نهاده هر روز
باد نخوت و غرور آتش جنگ و جدال افروخته نهایت شجاعت و پهلوانی بظهور میرسانیدند و ازین جانب هر صباح لشکر سوار
نیزه گذار آفتاب شکن همت بر تسخیر حصار دواری انداخت خاقان منصور بیاره (?) کوه پیکر گشته فتح آن قلعه آسمان کردار را
پیش نهاد خاطر اقبال ماثر ساخت صدای نقاره و نفیر بذروه کره اثیر میرسید و غریو کرنای و سورن ارکان عالم را متزلزل
میگردانید بهادران موکب همایون سپر و چپر بر سر کشیده پای در میدان قتال نهادند و بدست جلادت عقابان تیر جگر
ناشیر را از آشیانه کمان در پرواز آورده از مغز سر دشمنان طعمه میدادند و در آن اثنا روزی امیر سید بدر که ماه تمام فلک
مردانگی بود و بمزید قوت و جرات از همگنان در رستم نشانی ممتاز و مستثنی بود با فوجی از لشکریان و دلیران معسکر
ظفر اثر جنگ پیش برده بنوک پیکان دل و دست جمعی را که بر فصیل بانداختن تیر و سنگ می پرداختند منهدم ساخت و از
خندق اصل گذشته پای تهور پیش نهاد تا کنار خندق شهر که جائی که در میان خاک ریز است رسید و خواست که
از آن خندق نیز بگذرد و بحیلت ببرج شاه حسین برآید احمد مشتاق چون حال برین منوال دید جمعی از دلیران لشکر خود را
از بارو پایان فرستاد تا بمخالفت امیر سید بدر و موافقان او قیام نمایند و از آنجمله کافی سنانی در دست با میر سید
بدر آغاز مقاتله کرد و آن سید بلند قدر بسرپنجه پهلوانی نیزه او را گرفته چنان پیش خود کشید که آن شخص بروی درافتاد و آنگاه
برزبر او نشسته خواست که بشمشیر قاطع سرش از تن جدا سازد که ناگاه دیگری از پیش آمده به نیزه حمله کرد و آن جناب بیجان
نشسته دست دراز کرده نیزه آن شخص را گرفته بدستور سابق بکشید تا از پای در آمده هر دو را کشته سرهای ایشان را
بموقف نظر خاقان فریدون فر رسانید لاجرم آنحضرت آن زبده اولاد سید ابرار را باصناف الطاف پادشاهانه و انواع اعطاف
خسروانه نوازش فرمود و بانعام اسب و زر و خلع فاخر و اشیاء دیگر سرافراز گردانیده در علو قدر و منزلتش افزود
القصه بنابر کمال متانت و حصانت شهر قلعه و بسیاری ذخیره مدت محاربه و محاصره سه چهار ماه ممتد گشت و در اکثر
اوقات از بام تا شام نایره قتال مشتعل بود و از شام تا بام نعره حاضر باش از ایوان کیوان در میگذشت و در آن ایام
ترکمانی که مشهور بود بنقراجارچی هر شب بر زبر برج شاه حسین برآمده در برابر دولتخانه می ایستاد و زبان بفحش و هذیان
گویان می ساخت و خاقان منصور و جمهور ملازمان آنحضرت را دشنام میداد و آنحضرت رای کلکایب و ثاقب را
بر دفع شر آن بد اختر گماشته سه چهار کس را از قادر اندازان مقرر فرمود که در مقابل آن برج ایستاده نزدیک بیکدیگر

وسهام

و سهام خون آشام بر زه کمان نهادند و چون قراجارچی آغاز سب و شتم کرد بیکبار شست در گشادند
و این تدبیر موافق تقدیر افتاده یک تیر بر حلق آن شریر خورد و از پس سر او بیرون رفت چنانچه از پای در آمده تا در تحت
الثری در هیچ جا قرار نگرفت و این معنی موجب دلشکستگی احمد مشتاق و سایر اهل نفاق گشته دیگر کس لب بدشنام
نگشود و مقارن این حال امیر مظفر برلاس را در کنار آب آمویه امری در غایت غرابت روی نمود حضرت خاقان
منصور از وقوع آن حادثه متغیر گشته بر اعادت اوامر فرمود شرح واقعه آنکه دران ایام که امیر مظفر در کنار آب لوای ظفر مآب
ارتفاع داده لشکر ماوراء النهر را از عبور مانع می آمد گاهی بعضی از نواب در کشتی بمیان دریا میرفتند و از آنجانب امیر شجاع الدین محمد
بن امیر علی بن امیر برندق بن امیر جهانشاه بن جاکو برلاس پیش آمده در باب صلح و جنگ سخن میکردند و روزی مهم بر آن قرار یافت
که ازین طرف امیر مظفر برلاس و از آنجانب امیر محمد و امیر جهانگیر برلاس در کشتی نشسته بمیان آب رفته بواسطه گفت
و شنود نمایند و اساس مصالحه را متوکد سازند و در اثناء قیل و قال ناگاه بادی تند در وزیدن آمد و عنان اختیار کشتی امیر مظفر برلاس را
بطرف مخالفان برد چنانچه هر چند ملاحان سعی نمودند سفینه را نگاه نتوانستند داشت و مردم سلطان محمود میرزا که در کنار
آب بودند غلغله فرح و نشاط باوج سموات رسانیده سورن انداختند و امیر مظفر در بحر اضطراب سرگردان شده چاره منحصر
در آن دانست که خود را در آب انداخت و شناه کنان بسوی اردوی خویش آورد و مخالفان شباره ده هر که در کشتی
نشسته بودند انداختند و بنابر آنکه مشیت ایزدی متعلق بانطفاء آتش حیات جناب امارت مآب نبود هیچ یک
از پیکانهای سهام آبدار مخالفان بوی نرسید و بوسیله اسبی که از آنجانب یکی از نوکرانش در آب افگند بساحل
نجات خرامید بیت کرا از گردون ببارد خنجر و تیر * نیابد کارگر جز حکم تقدیر * اگر عالم سراسر آب گیرد * یکی بی حکم یزدانی نمیرد *
و امیر مظفر اگرچه بکشتی عاطفت سبحانی و قوت دولت خاقانی از آن غرقاب بلا خلاص شد اما جمعی از سرداران سپاه که در کشتی
رفیق او بودند بدست لشکریان سلطان محمود میرزا گرفتار گشتند و اختلال تمام باحوال ایشان راه یافت و واقعه را بایستادگان
پایه سریر اعلی عرضه داشت نمود و اجازت مراجعت طلبید و چون پرتو شعور خاقان منصور بر مضمون این عریضه افتاد حکم همایون
صادر گشت که امیر مظفر معاودت کرده بموکب همایون پیوندد و درین اثنا بواسطه امتداد ایام محاصره قحط و غلائی عظیم در اردوی
همایون مشتعل یافت و سپاهیان را بجهت عدم وجدان قوت قوت پیکار مفقود شده هر کس مجال یافت راه گریز پیش
گرفت بنابر آن در ملازمت رکاب دولت انتساب زیاده از دو هزار کس نماند بعد از وصول امیر مظفر برلاس باردوی ظفر
اقتباس فرمان واجب الاذعان صادر شد که امیر نظام الدین علیشیر بدار السلطنه هراة رفته بقدر امکان از ولایات
خراسان غله فراهم کشیده باردو فرستند و آنجناب حسب الفرموده عمل نموده دو سه هزار خروار غله و حبوبات حاصل ساخت
و شتران حشام عرب را کرایه گرفته آن غلات را بجانب بلخ روان کرد و در آن اوان که امیر علیشیر در شهر بود میرزا ابوالخیر
که در سلک شاهزادگان تیموری انتظام داشت یاغی شد و از هراة بگریخت و مقرب حضرت سلطنت او را تعاقب نموده توفیق

بروانی برفت و در قلعهٔ اختیار الدین بند کرد ذکر توجه خاقان کامیاب از ظاهر بلخ بکنار آب مرغاب و گریختن میرزا ابابکر از میدان کارزار و تعاقب نمودن
خاقان منصور موکب ظفر انتساب را تا موضع کرباب ودران اوان که امیر مظفر از کنار آب آمویه باز گشت سلطان احمد میرزا با لشکر سمرقند
بسلطان محمود میرزا پیوست و هر دو برادر در داعیه آن شدند که بمرافقت یکدیگر از آب آمویه عبور نمایند و قدم در میدان قتال نهاده
باشتعال آتش قتال اقدام فرمایند خاقان کشورستان بعد از تحقیق این اخبار بمقتضای رای صواب‌نمای تواجیان ... بدار السلطنه
هراة و سایر ولایات خراسان ارسال داشت تا حکام و داروغکان الوس که جنود آن حدود را مجتمع ساختند علی اسرع الحال بموکب
ظفر مآل پیوندند و آنجناب سلطان محمود میرزا چون دید که در کنار آب از سپاه نصرت مآب کسی نماند امیر ایوب را با هزار
سوار جرار مقرر فرمود که از آب عبور نموده بعسکر نصرت اثر شبیخون برد و او متوجه گشته و با خود قرار داد که بپای جلادت
از نهر مشتاق گذر کرده بار ردوی همایون در آمده دست باستعمال تیغ و تیر برآورد بحسب اتفاق روزی هنگام نماز دیگر خاقان
عالی‌گهر ... شکار ... برمی آمد در اثنای آن نظرش بر پل نهر مشتاق افتاده بتخریب آن امر فرمود
و همان شب امیر ایوب با آن هزار کس بکنار جوی رسیده چون دید که پل ویران است خیالی که کرده بود و مطلوب ...
رسانیده و از همانجا ... انداخته باز گردید و هر روز دیگر خاقان منصور طایفه از اهل بسالت بتجسس ... فرستاد و بعضی از ...
سپاهش را بازگردانیده و بعد از وصول امیر ایوب بکنار آب سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا با لشکرها ... آغاز
گذشتن کردند و خاقان منصور از جرئت اعدا وقوف یافته صلاح دران دانست که بکنار آب مرغاب شتابد و پس
از اجتماع جنود ظفر ورود عنان یکران بحرب مخالفان تابد و بدین عزیمت از ظاهر بلخ کوچ فرموده از راه دره ... و چهار ...
خرامید و از آنجا ... بظفر مآب ... و میرزا ابابکر دران منزل ... سلطان ...
خاقان عالیشان ... فرار نمود و چون خاقان کامیاب از فاریاب کوچ فرموده بکرباب رسید چنان معلوم شد که
سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا از آب گذشته بظاهر بلخ رفته اند اما بخلاف منصور احمد مشتاق ابواب شهر
بر روی ایشان نگشوده و برادران از فتح آن بلده مایوس گشته ... از عقب موکب اردوی ...
در حرکت آمده ... خاقان منصور ... رکاب نصرت انتساب ... از کرباب بجکتو ... و از آنجا
متوجه ... پایان شده در اثنای راه سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ... با دو هزار پیاده و سوار از جانب هراة رسیده
موجب استظهار شاه و سپاه گردید و خاقان منصور از آب مرغاب عبور نموده فراز پشته‌های کنار آب را معسکر
ظفر مآب ساخت و دران منزل ... ولایات ... در حوالی ... مجتمع گشته غله ...
و سایر اجناس که مطلوب خدام موکب اردوی اساس بود بنهایت ارزان شد و لشکر از قحط و غلا بخصب و رفاهیت
رسیدند و مقارن وصول همایون بکنار آب ... فوج فوج از عساکر ولایات خراسان بپایه سریر اعلی میرسیدند
و زبان بدعا و ثنا ... ساخته ... دیدند نظم زهر کشوری لشکری تیغ زن ... یلان سرافراز و دشمن شکن

بلخ

بل خدمت ... شهریار ... بیابان ... بدرگاه عالی رسیدند شاد ... و از آنجانب
سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا چون بمنزل کرباب رسیدند از اجتماع جنود ظفر ورود مطلع گردیدند وهمی عظیم
بر ضمایر ایشان استیلا یافته مقارن آن حال از جانب ماوراء النهر خبر آمد که میرزا ابابکر از موکب همایون فرار نموده چون
جنود خراسان را سپاهی مجتمع ساخته تسخیر حصار شادمان اصلح نظر همت گردانیده بنابران برادران از تکامیشی موکب
نصرت نشان اندیشیده عنان ... از معرکه قتال بطرف ماوراء النهر منعطف ساختند و حدیث ... احوال ایشان نزد خاقان
عالمیان ... پیوسته امیر مظفر برلاس را با بسیاری از سپاه کواکب اساس بتعاقب اعدا مامور ساخت
و امیر مظفر بموجب فرموده عمل نموده تا ظاهر بلخ عنان یکران باز نکشید و اگرچه سلطان محمود و سلطان احمد میرزا ...
اما ... بعضی از لشکریان ایشان را متصرف گردید آنگاه ایلچی نزد احمد مشتاق فرستاده او را نصیحت کرد که زیاده از این
راه خلاف و شقاق نپیماید و بجاده مستقیم وفاق و اتفاق آید بنابر آنکه احمد مشتاق از آن عناد و استکبار بغایت
نادم بود جواب داد که غرض من از اظهار این جرئت و جسارت آن بود که بر ضمیر انور همایون واضح گردد که از دست من کاری
می آید و امیر عبد الخالق نمی تواند که مرا بفریب و تزویر در قید اندازد و آنگاه بین الجانبین عهد و پیمان در میان آمده احمد مشتاق
بلخ را بامیر مظفر سپرد و روی توجه باردوی همایون آورد و امیر مظفر کیفیت حال را عرضه داشت ایستادگان پایه سریر اعلی کرده
چون آن عرضه داشت در کنار آب مرغاب بنظر همایون رسید خاقان کامیاب مصراع ظفر همعنان نصرت اندر رکاب
بجانب شهر سریر سلطنت و اقبال کوچ فرموده مقارن وصول بدان بلده فاخره همراه احمد مشتاق با تیغ و کفن با آستان خلافت
آشیان رسید و روی نیاز بر خاک راه سوده از انفعال ... و ملطف و مرحمت آن مهر سپهر استعلا
دل بسته از حرکات ناپسندیده شرمسار و بعنایت بدیع شهریاری امیدوار خاقان منصور از غایت کرم جبلی و عاطفت
غریزی ذیل عفو و بخشش بر جرایم او پوشیده و از جامه خانه رحم و بخشایش خلعت انعام و احسان در قامت قابلیتش
پوشانید بیت بنزد کسی کو ببخشش سزاست گنه مجرم کش جرم بخشی بهاست عرض بعضی احوال بر سبیل اجمال
چون خاطر عاطر خاقان ستوده خصال از تسخیر بلخ فراغت یافت زمام حکومت آن مملکت را در قبضه اختیار شهریار
کامکار میرزا بایقرا نهاد و آنجناب بدانجانب شتافته امیر مظفر برلاس با آستان آسمان اساس باز آمد و بعد از چند گاه بجهت
حلول اجل طبیعی مریض گشته درگذشت و در خلال آن احوال امیر شجاع الدین محمد بندق برلاس باتفاق امیر جهانگیر برلاس
از سلطان محمود میرزا روی گردان شده بدار السلطنه هراة خرامیدند و ملحوظ عین عنایت خاقان منصور گردیدند و امیر محمد منصب
امیر الامرایی یافته در دیوان تواجی عالی مقدم بر جمیع امرا گردید و مقارن وقایع مذکوره ضمیر آفتاب تاثیر خاقان کشورگیر مایل
بآن شد که خانم سلطان بیگم بنت میرزا سلطان ابو سعید را که والده اش رقیه سلطان بیگم بنت میرزا علاء الدوله بود
در سلک ازدواج بدیع الزمان میرزا انتظام دهد بنابران ترتیب اسباب طوی و بستن چهار طاق فرمان داد و خدام

بارگاه سپهر احتشام بموجب فرموده ملتمس رعایا و صنایع در باغ زاغان بساختن چهار طاقهای رفعت نشان غیرت
افزای ریاض رضوان گردانیدند و هر صنف از اصناف مخترعات تعبیه غرایب هنر خود بظهور رسانیدند و در رونق آن کوشیدند
شناسان حکمت اقتباس باسطرلاب ملاحظت ساعت اختیار نمودند سادات و قضات و علما در مجلس اشرف اعلی
مجتمع گشتند مصراع مه در سایه اشاره و قدر سپهر شد آنگاه شاه و سایر سپاه در غایت نشاط و کامرانی در بزم عیش و طرب نشستند
ساقیان حور اعذار ساغرهای باده خوشگوار بگردش در آوردند و مغنیان خوش نوا از ساز و آواز نشاط
می پرستان باده را گرم کردند خوان سالاران از انواع اطعمه لذیذه آنچه مقدور بود مهیا ساختند که رسم جوع از میان فراق انام افتاد و
ایام جشن و سور و لهو و سرور قریب یکماه امتداد یافت و بعد از آن خاقان عالمیان روی توجه بسوی مهمات ملک
و مال نهاد و در شهور سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه خواجه افضل الدین محمد که از وزرای کاف کرمان بود و در زمان سلطان سعید
بلوازم منصب استیفا قیام نموده ملحوظ عین عنایت خاقانی گشته بپوشیدن خلعت وزارت سرافراز شده
باندک زمانی او را ترقی تمام دست داد و باتفاق خواجه قوام الدین نظام الملک سخنان ارباب تصرف و تقصیر خواجه
مجد الدین محمد بعرض خاقان کشورگیر رسانید و آن کلمات مؤثر افتاد خواجه مجد الدین محمد معزول گشت و امیر عبد الدین محمد قتلقی
او مقرر شد و درین ایام خاقان منصور بپرسش آن قضیه پرداخت و خواجه قوام الدین نظام الملک و خواجه افضل
در پایه سریر سپهر مقدار یکبار با خواجه مجد الدین در مقام تقریر آمده آغاز قیل و قال کردند و پادشاه عدالت پناه فرمود که ظهر
انصاف آنست که یک یک با او سخن کنید و باتفاق نقاب برزدند و خواجه مجد الدین محمد باین عنایت ظاهر گشته
بر جواب و زانو زده بعضی از مقرران چون این صورت مشاهده نمودند خاموش گردیدند لاجرم در آن مجلس حضرت
بر وجوبات شده و فرمان خاقان منصور باطلاق او صدور یافته چنان مقرر گشت که مبلغ شصت هزار دینار کپکی بر سبیل انعام
جواب گوید و بشرکت امیر محمد علی پروانچی بوده در مهمات دیوانی مدخل نماید و تا شهور سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه حال
خواجه مجد الدین محمد برین منوال بود و بعد از آن نوبت دیگر رتبت یافته اعلام اقتدار و اختیار برافراخت چنانچه مرقوم کلک
بیان خواهد گشت و مفصل این مجمل بر زبان خامه بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی برگشتن از اتره و فرار میرزا ابابکر و کشته شدن او
از دست شیر دل ملک تقدیر روز نامه جبل و مکر میرزا مظفر الدین ابابکر در منزل فاریاب از رکاب ظفر انتساب
خاقان کامیاب تخلف جسته بجد و جهد بسیار شتافته متعرض حرص و مال متوطنان آن ولایت گشت
و بعد از خراج جهت ... و میرزا از عقب موکب همایون تاب مقاومت نیاورده بپناه کوهستان ... بر دو از
انجا لشکری فراهم کشیده متوجه خراسان گردید و بنواحی مرو شاهجان آمد چون این خبر بعرض خاقان رسید
امیر ناصر الدین عبد الخالق فیروزشاه و مظفر الدین ... امیر احمد حاجی با پنج هزار کس از مردم کارزاری بدفع شاهزاده
مامور گردانید و میرزا ابابکر از آن لشکر شکست یافته بجانب مرو گریخت و از آنجا براه کابل سیستان شتافت ...

عنان یکران بطرف کرمان تافت و بیک ناگاه ظاهر کرمان را فرو گرفته از چهار طرف نفیر و کره نای در دمید و غریو
سورن باوج فلک نیلگون رسانیده دار الملک کرمان قرار بر قرار اختیار نمود و میرزا ابابکر بشهر در آمده چند ماه بعیش و نشاط روزگار
گذرانید و جهت معاش لشکر مردم ... پادشاه عراق و آذربایجان پس از اطلاع برین واقعه یکی از امرا بایندر را با
بسیاری از اهل تور باستخلاص کرمان نامزد فرمود و شاهزاده مقابله و مقاتله با آن سپاه در حیز مکنت خویش ندیده
بار دیگر بصوب سیستان نهضت نموده چون بحدود آن ولایت رسید شنید که مرض نقرس و درد پای بر حضرت خاقان
منصور استیلا دارد و بنابرین باتفاق بیرام بیک و میر علی ترکمان و سایر امرا و لشکریان بر جناح استعجال متوجه دار السلطنه
هراة گشت خیال محالش آنکه همچنانچه خاقان منصور از میمنه و فاریاب ایلغار کرده میرزا یادگار محمد را گرفتار کرده از نظر گذرانید
ایشان نیز آن حضرت را بسر پنجه تسلط و اقتدار بچنبر رنج و محنت مبتلا گردانند و ندانستند که شیر ژیان بکید روباه ناتوان
از پای در نیاید و شاهباز قلعه معالی را از قصد صعوه ضعیف خطر مکروهی روی نماید بیت شاه نگاری نشود دام باز جهد
کاکا بدام باد بدست جادام را القصه بعنایت مهیمن غفور خاقان منصور از خیال شاهزاده وقوف یافته با وجود شدت
مرض در محفه نشسته و با پانصد سوار جلادت آثار که در آن زمان ملازم آستان اقبال آشیان بودند از شهر
بر جلال متوجه قصبه اسفرار شد و تواجیان باطراف ممالک محروسه فرستاده باجتماع سپاه نصرت پناه فرمان داد
از بدایع اتفاقات که بمحض کرم واهب العطایا وقوع یافت و بدان واسطه میرزا ابابکر ویران شده عنان بصوب فرار
تافت آنکه جان احمد جولی که از خدام بارگاه خاقانی بمزید کیاست اختصاص داشت قبل از شیوع خبر میرزا ابابکر از نواب
پایه سریر اعلی اجازه یافته جهت تحصیل علوفه خود بجانب فراه توجه نموده و در حدود اسفرار شبی قراولان میرزا ابابکر باز خورده در
ملازمت او را گرفتند و بشاهزاده بردند و چون آنجناب از حال حضرت خاقانی سوال فرمود بالهام ملهم غیب جواب داد
که درین ایام آنحضرت از کیفیت اندیشه خدام موکب عالی خبر یافته و پانزده هزار کس در حوالی بلده هراة در کمین نشانده
تا هرگاه علم نصرت شیم بسایه وصول بر آن حدود اندازد پای جلادت پیش نهاده دست بردی نمایند و چون حقوق تربیت سلطان
سعید در ذمه این بنده بسیار است از شهر گریخته باستقبال شتافتم تا حقیقت قصد مخالفان را باز نمایم میرزا ابابکر این
خبر را مطابق واقع تصور کرده جان احمد جولی را باسب و جامه نوازش نموده رخصت همراه را تغییر داد و روی بطرف خواف
و باخرز نهاد و جان احمد شب با شاهزاده همراه بود و وقت نماز بامداد مجال یافته فرار نمود و در نواحی بهره بملازمت خاقان
ظفر پیکر رسید و شرح واقعه را معروض گردانید و آنحضرت لوازم احسان و تحسین در باره او تقدیم رسانیده از عقب
میرزا ابابکر بسرعت برق و باد نهضت نمود و میرزا ابابکر بر توجه موکب همایون وقوف یافته از خواف در غایت
خوف روی باسترآباد نهاد و در هر منزل جمعی از آنجناب میگریختند و در هر مرحله فوجی از سپاه شیردل باردوی خاقان عادل
می پیوستند و آنحضرت در طی منازل اشتاب ملاحظت میفرمود که از اردوی نصرت نشان و میرزا ابابکر زیاده از یک منزل واسطه

نمود تا آنکه میرزا ابابکر بکنار ارکان رسیده با معدودی چند از آب عبور نمود و دران طرف رود بسبب کثرت باران و گل
فرود آمده شب بر آسود و اما خاقان منصور دران شب از آسایش اجتناب نموده قلب و میمنه و میسره آراسته
راهی پیمود و علی الصباح که ملاحان تقدیر کشتی زرافشان خورشید در بحر اخضر فلک انداختند مقدمهٔ سپاه ظفر شعار
بلب آب ارکان رسیده بخت امیر علی میرآخور و یلنک پوش بهادر و شیخم ایل اغلی و یار محمد سارق
جولی از آب گذشتند و متعاقب موکب [illegible] دوان مراکب نیز عبور نموده میرزا ابابکر تا آن وقت مانند بخت
خویش در خواب بود از آواز نفیر و سورن بیدار شده و یک سواره مجال فرار یافته جمعی از بهادران موکب نصرت نشان
بتعاقب او مأمور گشتند از آنجمله امیر محمد یاری سبقت نموده زود تر بمیرزا ابابکر رسید و شاهزاده جوان او را نهادید
عنان باز گردانیده تیری بر حلقش زد و امیر حیدر نیز خود را بدان جناب رسانیده دوست باستعمال سیف و سنان
برد اما مغلوب شد و میرزا ابابکر بدهستان شتافت و در خانهٔ یکی از کلانتران آن موضع فرود آمده اسبی طلبید
که خود را از ورطهٔ بلا بساحل نجات رساند آن شخص الخنث قبول بر دیده نهاده وانجناب را مطمئن ساخت و جمعی را
در خدمتش باز داشته در ساعت متوجه پایهٔ سریر اعلی گشت و بعد از وصول طالع عرض نواب کامیاب خاقان
منصور قنبرعلی جلاد را با فوجی از شجعان جلادت نهاد بگرفتن میرزا ابابکر مأمور ساخت و آن طایفه بدهستان شتافته
بیک ناگاه بدر خانه که محل نزول شاهزاده بود محیط گشتند و در اواخر شهر رجب سنه اربع و ثمانین و ثمانمائه انجناب بدار الرحمة
رشتهٔ حیاتش بتیغ بیدریغ انقطاع دادند و آن دهستانی را نیز که میرزا ابابکر را در خانهٔ خویش فرود آورده طریق غدر
مسلوک داشته بود از عقب فرستادند و بموجب حکم همایون سر میرزا ابابکر را کاسم عبدالعزیز بهراة برده خاطر
اکابر و اعیان آن دیار را از دغدغه تمام و وحشت از اندیشه فارغ گردانید و امیر نظام الدین علیشیر که در شهر حاکم بود از وصول
آن خبر بهیج و مسرور شده نذور و صدقات بمستحقان رسانید و خاقان منصور بعد از فراغ ضمیر از آن خطب کبیر عنان عزیمت
بمستقر سریر سلطنت منعطف گردانیده در زمان صحت و عافیت بباغ جهان آرای رسیده بدستور معهود علم
عدل و انصاف برافراخت ذکر مجملی از احوال امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون و ارتفاع رایت دولت او بجهت عنایت خاقانی چون
امیر ذوالنون والد حسن بصری که بصفت شجاعت و بهادری از اکثر شجعان الوس تیموری ممتاز بود و بصفای عقیدت
و وفور عبادت از خیل ارباب زهاد مستغنی مینمود در زمان سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید در سلک ملازمان
آستان سلطنت آشیان منتظم بود و هنگام گیر و دار و ایام رزم و پیکار باستعمال سیف و سنان پرداخته
بغایت جلادت و مردانگی بجای می آورد و بنابران منظور نظر و ملحوظ عین تربیت و رعایت باصناف انعام و احسان
محسود امثال و اقران شده مرتبهٔ او از رتبهٔ اقربا و اخوان درگذشت و بعد از واقعهٔ قراباغ امیر ذوالنون بهراة شتافته روزی چند
در خدمت درگاه عالم پناه اوقات گذرانید و دران اوان چنانچه طبع میداشت تربیت نیافت بنابران خاطر بر فرار قرار

داده

داده در وقتی که رایت فیروزی نشان متوجه دفع میرزا یادگار محمد بود از ملوک مغول جنود شان عنان یکران بصوب دیار ماوراء النهر
منعطف ساخت و بمیر قنبر رفته پرتو دولت سلطان احمد میرزا بر وجنات احوالش تافت و دو سه سال در آن دیار بسر برده
بعد از آن بسبب منازعتی که در میان امرای ترخان و ارغون بوقوع پیوست نوبت دیگر روی توجه بخراسان نهاد و چون بدار السلطنه
هراة رسید خاقان منصور متوجه تربیت آن امیر مساعی ضمیر شده ایالت ولایت غور و زمین داور را بوی تفویض نمود و حال
آنکه دران ولا اقوام هزاره و نکدری بر آن حدود استیلای تمام داشتند و امیر ذوالنون فی شهور سنه اربع و ثمانین و ثمانمائه
با لشکر اندک و امید بسیار متوجه آنصوب گشته در مدت چهار سال چندین نوبت با آن جماعت محاربت فرموده بتقویت دولت
خاقانی و غایت شجاعت و دلیری در تمامی معارک بظفر و نصرت اختصاص یافته ولایت مذکوره را در حیز تصرف آورد نظم
از چند بودی هنگام کار و یک سوار از هزاره هزار بپیکان خونریز و شمشیر تیز برآوردی از دشمنان رستخیز اقوام هزاره و نکدری چون
این حیثیت مشاهده نمودند سر انقیاد و طاعت گذاری بر خط اخلاص و فرمان برداری نهاده دیگر پیرامن خلاف نگشتند و مال و خراج بر ادای
گرفته از مقام عناد و استکبار درگذشتند و نیکو خدمتی امیر ذوالنون موقع قبول یافته خاقان منصور زمام رتق و فتق مملکت
قندهار و فراه و ساخر و تولک را نیز در قبضهٔ اقتدار او نهاد و ما چند سال بعضی از شاهزادگان را بنوبت بامر حکومت قندهار و سیستان
بالاخره امیر ذوالنون در ایالت آن ولایت استقلال یافت و رایت شوکت و ابهت افراخته پرتو انوار عدالتش
بولایات سال و مستون و سوی توابع و لواحق تافت و بی شائبهٔ تکلف و غائلهٔ تعسف آنجناب شجاعتی کامل و عدالتی شامل
داشت و در اداء وظایف طاعات و عبادات همواره رایت سعی و اجتهاد می افراشت از صبح تا شام در انتظام [illegible]
گذرانیدی و از شام تا بام در اقامت نوافل و قرائت قرآن بسر بردی در مصاف و قتال روح اسفندیار و رستم را از وفور
جلادت و دلیری او آفرین کردی و در محراب عبادت و نماز روان ذوالنون مصری و ابراهیم ادهم بر کمال اخلاص و نیاز مندی شرط
تحسین بجای آوردی بیت بروز از پی معدلت کار بود شب انیس بطاعات بیدار بود ز شمشیر خونریز او روز جنگ
هراسان شده در دل [illegible] نهنگ و چون امیر ذوالنون بجمع خالص مال و افزونی ابطال حال استظهار تمام پیدا کرد تمامی ممالک مذکوره را
ملک خود تصور نموده در ادای مال مقرر شرایط تغافل و اهمال بجای آورده حکومت قندهار به پسر بزرگتر خود شجاع بیک تفویض فرموده و
داور و [illegible] و تولک را بعبد العلی ترخان عنایت نمود و ولایت غور را بامیر فخر الدین و امیر درویش مفوض ساخت
و خود در زمین داور ساکن شده در آن دیار عمارات عالیه برافراخت و اهل غرض و سعایت فرصت یافته [illegible]
جمشید منزلت رسانیدند که امیر ذوالنون بوفور خزاین و نقود و افزونی اتباع و جنود مغرور گشته نخوت و عظمت و تکبر
داشت او از حد اعتدال درگذشته لایق دولتخواهان نمی نماید که قبل از آنکه اندیشهٔ کفران نعمت و سلوک در وادی مخالفت
در ضمیرش رسوخ نماید یکی از شاهزادگان عالیمکان بایالت آن ولایت منصوب شده با فوجی از سپاه بهرام انتقام توجه
کرده و بنابر آنکه امیر ذوالنون از بعضی اشعار با سپاه زمین داور رفته در موکب فیروزی آثار می پیوست خاقان منصور نیز

بنحو اهل و من التفات منظور نمود اما آخر الامر من تبع تحمل قبض گردد بموجب استصواب امرای عظام نماید و در ان اثنا بدیع الزمان
میرزا با چند نفر از نوکران در حالت آمده و امیر ذوالنون که از ملازمان دربار حضرت خاقانی نهایت هراسان بود ملتمس موافقت سلطان
التجا آورده جان بسلامت برد چنانچه لطیف این حکایات در محل خود مسطور خواهد گردید ان شاء الله تعالی **ذکر ظهور مزار**
فیض آثاری که منسوب است بحضرت شاه مردان علیه الصلاة والسلام در قریه خواجه خیران در شهور سنه خمس و ثمانین و ثمانمائه که معین السلطنه
والخلافه میرزا بایقرا در قبة الاسلام بلخ لوای ایالت و رعیت پروری مرتفع گردانیده بود از وراء استار غیب صورتی غریب و عجیب
خرابات روی نمود و شرح حال بر سبیل اجمال آنکه عزیزی شمس الدین محمد نام که نسبتش بزبده عرفا کرام سلطان بایزید بسطامی
اتصال می یافت در سنه مذکوره از طرف کابل و غزنین بقبة الاسلام بلخ شتافت و شرف ملازمت حضرت
بایقرا میرزا دریافته تاریخی ظاهر ساخت که آن در زمان سلطان سنجر بن ملکشاه سلجوقی تصنیف کرده بودند و در آن تاریخ مسطور بود
که مرقد مبارک شاه اولیا ائمه اصفیا مهبط انوار عواطف و مواهب اسد الله الغالب علی بن ابی طالب امیر المؤمنین علیه افضل التحیة والسلام در قریه خواجه خیران در
فلان موضع است بنابران میرزا بایقرا سادات و قضات و اشراف و اعیان بلخ را جمع نموده با ایشان مشورت کرد و بقریه
مذکوره که از بلخ تا آنجا سه فرسخ مسافت است تشریف برد و در آن موضع که در آن کتاب بیقین یافته بود گنبدی دیده قبری در میان
آن موجود بود و فرمود که تا آن قبر را حفر نمایند و چون زمانی بر داران اندک حفر کردند تا کاوی از سنگ سفید پیدا شد که آنجا منقور بود
که هذا قبر اسد الله اخ رسول الله علی ولی الله لاجرم فریاد و فغان حاضران بایوان کیوان رسیده همگنان جبهه نیاز بران خاک پاک
سودند و نذور استحقاق رسانیده ابواب نیاز و اخلاص بر گشودند و این خبر در اطراف ولایات اشتهار یافته اصحاب
امراض متوجه روی امید بآن آستان جنت نشان آوردند و بر واسطه زمره از مجاوران آنجایی بسیاری از آن طایفه صحت
حاصل یافته مقتضی المرام باوطان خود مراجعت کردند لاجرم ازدحام خواص و عوام در آن سدره مقام بمرتبه واقع شد
که مزیدی بران متصور نتوان نمود و کثرت نقود و اجناس که بر سبیل نذر می آوردند بحدی انجامید که عقل از وجود آن مقدار زر و
جواهر تعجب نمود و میرزا بایقرا چون حال بدان منوال دید قاصدی همعنان برق و باد بدار السلطنه هراة فرستاد و صورت
واقعه را عرضه داشت ایستادگان پایه سریر اعلی کرد خاقان منصور بعد از اطلاع بر مضمون آن عریضه از ظهور آن صورت
غریبه متعجب گشته احرام طواف آن قبله امانی و آمال بست و با فوجی از امرا و خواص بدان جانب نهضت نمود و پس از وصول عتبه
نیاز و اخلاص بجای آورده قبه در کمال ارتفاع و وسعت بر سر آن مرقد جنت منزلت نهاد و در اطراف آن ایوانها و بیوتات
طرح انداخت و در آن قریه بازاری مشتمل بر دکاکین و حمام بنا نهاد و یکی از انهار بلخ که حالا بنهر شاهی مشهور است بران مزار فیض
آثار وقف ساخت و امر نقابت آن آستانه علیه بسید تاج الدین اندخودی که از جمله فقرا باستید بکار بود و بعلو همت
مشهور بتب التصاف داشت تفویض فرمود و منصب شیخی را بشیخ زاده بسطامی عنایت کرده جهت ضبط موقوفات
وند نورات عمال امین تعیین فرمود آنگاه خاقان عالیجاه عنان مراجعت بصوب مستقر سریر عز و اقبال انعطاف داد

و در ضمان صحت و عافیت به بلده فاخره هراة تشریف آورده ابواب لطف و مرحمت بر روی روزگار سپاهی و رعیت گشاد
اشتهار ظهور مرقد پر نور شاه اولیا بواسطه رفتن حضرت خاقانی و طرح عمارت و تعیین موقوفات در اطراف آفاق اشتهار
یافته هر کس را که اندک استطاعتی داشت علم توجه بدان جانب برافراشت و چند گاه آمد شد خلایق تا آن غایت بمرتبه بود که
هر سال قریب صد تومان کپکی از نقد و جنس نذر بدان جانب می آوردند و نقیب و شیخ و خدمه آن فرخنده مقام تمامی آن اموال صرف
ضیافت صادر و وارد و راتبه عمارت میکردند و قریه خواجه خیران از کثرت عمارت و زراعت صفت مصر جامع گرفته باندک زمانی
آنقدار جمعیت در نواحی آن سرمنزل بمرتبه دست داد که شرح آن گفتن و نوشتن راست نیاید بنابران یکی از اهل مکر و زور که
در سلک عمله جیان دار السلطنه هراة انتظام داشت با خود خیال نمود که واقعه ساخته مردم را فریب دهد و بوسیله زاری غرور
زر و جواهر بدست آورد در پای درخت مدرسه نماز شامی در کنارگاه نزدیک بابت شاهانه آغاز صیحه زدن و جامه دریدن کرد و چون
مردم بر او جمع شده کیفیت حال پرسیدند جواب داد که حالا اینجا شخصی بصورت اعرابی بر اسب تازی نژاد سوار در پیش صحرا بر من
ظاهر شده و گفت که روضه فیض بخش حضرت شاه ولایت پناه اهل هدایت علیه السلام در فلان موضع است و اشارت
تحقیق کرد که نزدیک بخطیره شمس الدین سنگ تراش بود و مردم بر اقتضای آن تحت رفته فی الحال جمعی کثیر از قلندران
و تیرایان بر او جمع آمدند و آغاز ذکر و غوغا کردند و روز دیگر این خبر در ولایت بلده هراة اشتهار یافته خواص و عوام تمام از رجال و
نسا روی بکنارگاه آوردند و صورت قبر ساخته خاک قدم اعرابی را مانند توتیا در دیده کشیدند و لبان آب حیوان فرو برده
آنچه توانستند بروی نثار کردند و آن مزور از موضع قبر خاک برگرفته بهر کس میخواست اینکه عنایت میفرمود و در عوض زر و جواهر
اخذ مینمود و ظهور قبر امام در میان طوایف انام مشهور گشته هر روز خلقی بی نهایت مخصوصا مرضی و معلولان بدان موضع می آمدند
و نذرات گذرانیده روی نیاز بر زمین می سودند چون کوری یا شلی بسر آن قبر رسیدی و سینه بر خاک نهادی اتباع اعرابی
از وی پرسیدند که مرض تو بصحت متبدل شد یا نی اگر میگفت که صلوات فرستاده او را بر داشته فریاد و فغان باوج آسمان میرسانیدند
و اگر بر زبان می آورد که علت من بر حال خود است آن بیچاره را در زیر لگد نرم میساختند که شکاک است و منافق و قتل و حرق
سزاوار است **القصه** اعرابی در عرض پانزده روز پانصد وسیله زر و جواهر و اجناس نفیس دیگر زیاده از آنچه در خزانه خیال گنجد
بر سبیل نذر گرفته مرجع خواص و عوام ایام شد و جمعی دیگر از مردم بی بهره این هوس در سر افتاده امثال این واقعات
دروغ ساختند و در هر یک محلتی از محلات درون و بیرون هراة و بعضی از ولایات صدای ظهور امام در انداختند عراقی
چون آن حال دید از رسوایی ترسیده منهزم گردید و بطلان آن حکایت نزد خاقان منصور و علما و اعیان هراة ظاهر گشته
مولانا کمال الدین شیخ حسین بتأدیب ایشان مامور شد و آن جناب آن جماعت را گرفته و الزام کرده تازیانه زد و جمعی را حبس فرمود و
تا آن غوغا و آشوب تسکین یافت و دیگر شرر آن اندیشه باطله بر کانون درون هیچ بوالهوسی نتافت اما آستانه علیه
خواجه خیران تا غایت معمور است و مطاف طوایف جمهور خلایق از نزدیک و دور والله اعلم بحقایق الامور **گفتار در بیان**

از حالات میرزا سلطان محمد المشهور بکیچک میرزا و ذکر انتقالات شاهزاده فضایل انتما از مبادی تا اختتام حالات آن

شاهزاده میرزا سلطان محمد خسروی بود بحسن صورت و سیرت و صفای طبع و نقاوت سیرت موصوف و بحلاوت گفتار و محاسن کردار و اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده معروف بصحبت علما و فضلا بغایت مایل و همگی همتش مقصور بر تحقیق مسایل و تحصیل فروع و اصول علوم و تفرد در تکمیل فنون معقول و منقول و شرح فضایل و کمالات بجلالت باعث رشحی از حالات و وصف مقالات قیاس الفاظ آبدارش قطره از بحر بیکران

بیت
روشن اندر دماغ مصباحش * کشف اشکال و فتح مغلاقش * مقلیت انعکاس عقل و فن * تعلیت این مقام شمع یمن *

و آن دری درج کامرانی با وجود حصول اسباب جهانبانی و وصول مراتب کشورستانی در اوقات شباب و ایام جوانی در درس مولانا کمال الدین شیخ حسین شرایط کسب بتمامه بجای آورد و از باطن خورشید میامن شاه قاسم نور بخش اقتباس انوار سعادت میکرد چنانچه سابقاً مذکور شد بعد از واقعه قراباغ مصحوب والده و والد خود که خواهر کلانتر خاقان عالی گهر بود از قراباغ بهراة آمد و در ظل عواطف خاقان ستوده خصال آرام یافته پرتو عنایت آنحضرت بر وجنات حالش تافت زمام اختیار ملک و مال در قبضه اقتدار او قرار گرفت و عظایم مهام سلطنت و اقبال چون توجه خاطر خطیرش صفت انتظام پذیرفت و چون چند سال بر همین منوال گذرانید بعقل و فراست و علم و لیاقت خویش مغرور شده آثار خیال استقلال از افعال و احوالش واضح و لایح گردید و خاقان منصور بنابر ملاحظه خاطر همشیره در روزی چند تغافل * پادشاهانه شعار روزگار همایون ساخت و منظور آنکه شاید میرزا کیچک بمقتضای عقل و خرد کار فرموده از جاده مستقیم عبودیت انحراف ننماید بنیاد دانش

بیت
هر شاخ با جدار که از قت سر بلند * مشکل بیت هر نویش که آن همه نگست *

در آن ایام روز پنجشنبه خاقان منصور باتفاق آن شاهزاده مغرور بگازرگاه شتافت و لوازم طواف مزار فیض آثار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری بجای آورده عنان مراجعت بصوب مستقر سریر سلطنت تافت و در آن راه شاهزاده خلاف شعار جهت دفع حرارت خورشید برفع چتر جسارت نمود و حال آنکه خاقان کامیاب بی چتر و سایه در آفتاب طی مسافت میفرمود و از مشاهده این ترک ادب نایره غضب قبلت اشتعال گشت و خاقان منصور بعد از نزول در منزل همایون بافند میرزا کیچک فرمان داده کار از عار در گذشت امرا عظام و شاهزاده را گرفته بر فلک از بروج سپهر عروج محبوس گردانیده بمحافظان هشیار سپرد

نظم
چنین است رسم سپهر بلند * قرینست اقبال و ادبار چند * که دولت از باغ دنیا چو بید * از آسیب ادبار لرزد مدید *

و چون کیچک میرزا چند گاه مانند لعل در ضمیر کان و در در جوف صدف ملال اوقات گذرانید بعد از آن شاهزاده در غایت انفعال علامت ندامت و خجالت ظاهر میکرد و از افعال و اقوال سابقه نادم بوده لوازم اعتذار و استغفار بجای می آورد

مصرع
که گناه بخشند شرمساری هست *

عاقبت رخصت گذاردن حج اسلام و ادراک شرف زیارت روضه خیر الانام علیه الصلوة والسلام در ضمیر منیرش سید اشد و بمبالغه تمام و الحاح مالا کلام اجازه حاصل کرده با طایفه از افاضل ایام روی بدان مقام فیض انجام آورد وفقه الله للتوفیق *

بالجمله

پادشاه متعال رفیق خدام ذوی الاحترام و بدرقه تایید مالک الملک لایزال همعنان موکب احتشام * توفیق رفیق و بخت همراه اقبال ندیم گاه و بیگاه و چون هوای تبریز از غبار شمیم آن خسرو صافی ضمیر عنبر بیز گشت پادشاه مظفر لوا سلطان یعقوب میرزا مقدم شریفش را عزیز و مغتنم شمرده با ارسال تحف و هدایا شایسته و تبرکات بایسته مبادرت نمود و شرایط مهمان نوازی بوجهی که فراخور همت عالی نهمتش بود بجای آورده التماس ملاقات شریف فرمود و میرزا کیچک جواب داد که چون من احرام طواف حیث اندیشه ام و زبان حال و قال بلبیک اللهم لبیک دوام مناسب نمی نماید که در این سفر جلالت از جهت مخلوق قیام نمایم و دامن همت خود را بغبار آستان اقبال آشیان پادشاه عالم مجازی بیالایم اگر آنحضرت لطف نموده غریب نوازی فرماید و بمنزل این ضعیف تشریف آورد بمقتضای الضافة

بیت
از آن طرف نیز بر دکان تو نقصان * و زین طرف شرف روزگار ما باشد *

بواسطه رعایت ناموس پادشاهی این ملتمس تعلق بقبول نگشت و میرزا کیچک پای همت در دامان استغنا کشیده چند روز آنجا بود سلطان یعقوب میرزا نیز بدین گفتگو گذشت آخر الامر مهم بدان قرار یافت که میرزا کیچک روزی بزیارت یکی از مزارات تبریز رود و سلطان یعقوب میرزا نیز بدانجا تشریف حضور ارزانی دارد و در روز موعود در مقام معهود میان ایشان ملاقات دست داد و از هر دو طرف لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم رسید و سلطان یعقوب میرزا میرزا کیچک را در آغوش لطف و مرحمت کشیده اصناف اشفاق و اعطاف ظاهر گردانید و آن شاهزاده صاحب توفیق از تبریز رفیق عزت و احترام ببلاد شام رفته از آنجا بمصر شتافت و میان آنجناب و سلطان مصر ملک قانصوه بدستور سلطان یعقوب میرزا ملاقات وقوع یافت و میرزا کیچک بتبع و سرور متوجه حجاز گشته بعد از اداء مناسک حج اسلام و طواف روضه طیبه رسول علیه السلام عنان بازه خوش خرام بصوب خراسان انعطاف داد و چون در ضمان امان حضرت واهب العطیات نزدیک بدار الملک هرات رسید و گوش هوش میرزا سلطان احمد که بکلم خبر وصول فرزند ارجمند شنید و چهره امید ایشان از آب یاری رشحات سحاب عنایت حضرت باری ثمره سعادت جاوید بارور گشت و در ریاض تمنای آن دو متأسف زاویه فراق به نسیم فرخنده وصال گلهای امانی و آمال شکفته مضمون این مقال بزبان حال و قال ایشان گذشت

نظم
باز آن طلعت خورشید پیدا میشود * چشم روشن گر بخواب دیده ماییم * شاید باد اشارت وز کار دولتی که حضرت ایزد تعالی میرسد *

و سلطان احمد میرزا و مهد علیا موکب عالی شاهزاده را باقدام اشتیاق استقبال نموده دیده ... که در حب الاوطان ... و ابیضت عیناه من الحزن ... بود از نسیم مواصلت آن یوسف مصر سلطنت روشن گردانیده نذور سلامتی ذات خجسته صفات شاهزاده عالیمقام و توفیق گذاردن حج اسلام لوازم محامد الهی بجای آوردند و صدقات بمستحقان رسانیدند و همچنین سادات و قضات و علما و موالی و امرا و وزرا و صدور و اهالی هرات مراسم استقبال بجای آوردند و شرایط نیاز و نثار قیام نموده کمال اخلاص و اختصاص ظاهر ساختند و خاقان منصور نیز میرزا کیچک را چند فرسخ استقبال فرموده انواع عطوفت و مهربانی اظهار کرد و فرزندی بران مقصور نمود و میرزا کیچک در غایت سرور بوطن مألوف و مسکن معهود در آمده

همواره در منتزهات دار السلطنه هراة با قومی از علما محتشم صفات بفراغت صحبت میداشت و بیشتر اوقات فرخنده
ساعات را بتحصیل فضایل و تحقیق مسایل مصروف گردانیده همت بر اکتساب سعادات آخروی میگماشت **بیت** زنشتی بار بابی و اقتباس علم
زکسب کمالات جستی مرام ٭ نمودی حفظ خیر آموز کار ٭ بجستی از خط خسار بار ٭ و چون محال است که سپهر غدار در هر مرحله
ناپایدار ارباب وفا را آسوده و بر قرار گذارد در شهور سنه ۸۸۶ مرض جسمانی عارض ذات آن شاهزاده بلند مرتبه گشت و معالجه و
مداوای حکما و اطبا مفید نیفتاده کار از تربیت اغذیه و اشربه در گذشت و افی **والله یدعوا الی دار السلام** بنداء **یا ایتها
النفس المطمئنة** بگوش هوش میرزا الغ بیک رسانیده و شاهزاده خاطر از شغات و وسوسه فارغ گردانیده بضیافت خانه
فیها ما تشتهی الانفس و تلذ الاعین خرامید نهال ثمر بخش اقبال به صرصر فنا از پا در افتاد و دوری آفتاب درخشش از برج
استقلال از اوج کمال روی بحضیض وبال نهاد **مصرع** خورشید سپهر عدل و اقبال ٭ خشید سر فضل و افضال ٭ بر اوج کمال یافت نقصان ٭
از دیده بخت گشت پنهان ٭ والد بزرگوار و والده عفت شعار آن شاهزاده عالیقدر از شدت اضطراب آن کشش سیماجی
پاره پاره گردانیده خود را بر خاک راه افکنده سیلاب شکیب بجنت الثری و دود آه شرربار بثریا رسانیدند **نظم** جشم گریان جالب که دم
زدیده خاک را نمناک کرده ٭ زخون دل زمین را دیده گلگون ٭ ز دود آه بستان تیره کردون ٭ خاقان منصور بنزول شاهزاده مرحوم
تشریف برد و سلطان احمد میرزا و شیر مغز بر در اپرستش نموده بتجهیز و تکفین جسد مطهرش اشارت فرمود و اعاظم امرا و
نوئینان و استادکان پایه سریر آسمان نشان آن یادگار سلاطین صاحب تمکین ملکه تجمل و حشمتی با کارخانه بلاغت قرین از
تقریر آن بعجز و قصور اعتراف دارد جنازه مغفرت اندازه شاهزاده را در محفه نهاده بر داشتند و تمامی سادات
و قضات و علما و اشراف و اعیان و اکابر و خواص و عوام و طبقات انام پیاده بمتابعت روان شده از کوچه خیابان
بعیدگاه شتافتند بر محفه و تابوت محفوف برحمت حی لایموت نماز گذارده و آن گوهر پادشاهی را بحظیره که در گازرگاه
جهت مصلحت بنا یافته بود بخاک سپردند و بطریق سنت سنیه حضرت خیر الانام علیه السلام والتحیه بخاکش خاک بسپردند
نظم ای چرخ جهان خراب از کینهٔ تست ٭ بیدادگری عادت دیرینهٔ تست ٭ ای خاک اگر سینهٔ تو بشکافند ٭ بس گوهر قیمتی که در سینهٔ تست
اصحاب این مصیبت عظمی و تعزیت کبری چنانچه معهود است چندین روز باطعام فقرا و مساکین و ضعفا و ختمات کلام معجز
نظام ایزد سبحانه و تعالی قیام نمودند و روح مطهر شاهزاده والاگهر را باصناف لطایف صلات و صدقات شاد کردند مقبره
منوره را بانواع تکلفات زیب و زینت در افزودند و افضل الانامی مولانا عبد الرحمن جامی دران ایام برای کتابه آن چند قصیده
در سلک نظم انتظام داده و مطلعش بر خاطر بود ثبت افتاد **بیت** خرسند چرا مجور کرد بر این سپهر طارم ٭ چند بلکو رخانه شاهان عالم
و ارتفاع جهت نقش سنگ شاهزاده امیر نظام الدین شیخم سهیلی رباعی منظوم گردانید **رباعی** ای داشته از سلطنت عالم ننگ
ای آمده از محنت ایام بتنگ ٭ پروین زده زین جهان فانی اورنگ ٭ بر روی زمانه در بر آورده بسنگ **ذکر وصول بدیع الجمال بیگم
بدار السلطنه هراة و بیان بعضی دیگر از حالات و حکایات آن ایام** جنانچه در ضمن وقایع سابقه مستفاد میگردد بدیع الجمال بیگم همشیره

خاقان منصور بود و دران سال که آنحضرت ولایت بحصار ابسلطان بازگذاشته در خطه اداق رایت آفتاب
اشراق برافراخت در سلک ازدواج بیر بوداق سلطان انتظام یافت و بعد از فوت بیر بوداق سلطان احمد خان
که از جمله خواقین دشت قبچاق بمزید شوکت و مکنت امتیاز داشت درة التاج سلطنت را بحباله نکاح خویش در آورد
و بدیع الجمال بیگم را از احمد خان دو پسر و یک دختر متولد گشت انگاه خاقان عالیجاه و رخت سفر آخرت بربسته مهد علیا جهت
ملاقات برادر بصوب خراسان در حرکت آمد و پسر کلانترش سلطان محمود خان در مستقر سلطنت آبا و اجداد
توقف نموده و الغور در برادر سلطان و خواهرش خانزاده بیگم خانم مرافقت والده اختیار فرمودند و چون محفه زرنگار
آن بلقیس عفت شعار بحدود هراة رسید خاقان منصور جمله شاهزادگان و امرا و ارکان دولت را
باستقبال مامور گردانید تا بدیع الجمال بیگم بحرمت هر چه تمامتر و کرامت رسانیدند و لوازم ساجی و نثار بجای آوردند و بشرف
عظمی دیده بدیدار برادر نامدار روشن ساخته بشگفتهای اتش کشید حضرت خاقانی بنظر عطوفت و مهربانی در شیر
و اولادش نگریسته شرایط انعام و احسان مرعی داشت راهی همایون ستوده خصال جنان اقتضا نمود که سلطان ابا بقرا
میرزا از بلخ بدرگاه عالمپناه طلبیده زمام حکومت آن ولایت را در قبضه درایت امیر نظام الدین درویش علی کوکلتاش
نهاده بعد از وصول بایقرا باهراة جهت سنت ختان شاهزادهء عالیمکان مظفر حسین میرزا بترتیب اسباب طوی
و برافراختن چهار طاق فرمان داد و باغ زاغان جهت آن کار تعیین یافته هر یک از شاهزادگان و امرا و نوئینان در کرد آن
حوض باغ که از آب عذوبت مالامال و چهار طاقی در غایت زیب و زینت برافراخت **بیت** بهم سوازان حوض کوثر اثر ٭
شد افراخته چار طاقی دگر ٭ همه زر بدیبای روم و فرنگ ٭ ز اطلس ز دوزی ز هر رنگ ٭ جهان گشته بیرون چو حدیث ٭ چو در قصر باغ جنان حور عین
ز مردم ببود درو این همه ٭ فرح گشته جانهای غمگین همه ٭ و صناع و محترفان هراة کوچه و باغ را تا کنار حوض از ساختن چهار طاقهای
پر زینت و دکاکین خوابت آئینه غیرت نگارخانه چین و رشک افزای بروج چرخ برین گردانیدند **بیت** به هر سو دکانی شد آراسته ٭
مهیا دران هر چه دل خواسته ٭ خاقان منصور از باغ جهان آرای بمیدان منزل دلگشای نقل فرمود و عقرب دو ماه مهر نگار نشین
بازغره مهربان بارگاه دولت آئین در چهار طاق خود قرار گرفته بجمع سراح ریحانی و استماع الحان و اغانی قیام نمودند و در ان
ایام فرح و سرور در خاطر جمهور نزدیک و دور سرایت کرده مهندسان هنرپیشه و صناع صنعت اندیشه انواع تعبیه های غریب
و اصناف امور عجیب بعرض رسانیدند و هر طایفه مناسب حرفه خود صورت نادره و پیکری بدیع آثار ظاهر گردانیدند و دران
اوقات از اصحاب حسن و ملاحت و نغمه سرایان صاحب صباحت هر روز و شب در مجلس ارباب عیش و طرب
جمی کثیر حاضر بودند نغمات دلگشای و ترنمات فرح افزای شاطر ناهید و حسنه و کیسه امی افزودند و فروغ جامهای بلورین
که از شراب ناب مالامال و در بزم بوستان نور و صفا بخشید و تاب عارض ساقیان نازنین و جبین که با نور آفتاب
برابری مینمود محفل مستان را چون فضای سپهر برین روشن میگردانید **نظم** پری پیکر شان نغمه پرداز ٭ کهی ساز دلکش که آواز

نوای عیش و عشرت می‌سرودند و نشاط باده نوشان می‌فزودند و دران ایام بهجت انجام بکاولان آستان فلک
احتشام هر سلطنت مایده‌ی طعام بعدد دولاب چرخ فیروزه فام سعد و مهیا ساختند و از وفور اطعمه لذیذه و کثرت اشربه لطیفه
بسم از وجوع از عرصه عالم برمی‌انداختند **بیت** بزم خسروی هر دم طرب شد و خوانهای نعمت روح پرور سر خوانی زنعمتهای الهی
مهیا بود چندانی که خواهی و در روزی که طوی بزرگ بوقوع پیوست در ساعتی که اعاظم اصحاب تنجیم و اکابر ارباب تقویم اختیار
نموده بودند نسبت مظفر حسین میرزا انتساب تمام بتقدیم رسید و دستغان حضرت خاقانی امرا و ارکان دولت و
نوئینان و مقربان سده سدره مرتبت را خلع نفیسه پوشانید و بعد از انقضای اندک زمانی از ان جشن و سرور ابو الغازی
مظفر حسین میرزا احمد و دیعت سلطان حسین میرزا متوجه آن شد که خانزاده خانم دختر بدیع الجمال ابا بوی در سلک ازدواج کشد
و فرمان همایون بترتیب آن کار نفاذ یافته اسبابی دیگر بدستور مذکور در باغ زاغان ارتسام بستن چهار طاق و سایر موجبات
طی سور بوقوع پیوست و در اوایل سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه در ساعتی محمود و زمانی مسعود سادات و قضات و علما
در مجلس اشرف اعلی اجتماع نمودند جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی آن دو گوهر بحر کامرانی را
بالمیه عقد بست و دران محفل شرایط نثار زر و نثار و التماس عطار صحبت بهجت آثار چنانچه باید و شاید بتقدیم رسید و هم دران
لیالی میان ابو المنصور مظفر حسین میرزا گورکان و خانزاده خانم لوازم امر زفاف بوقوع انجامید **بیت** دو جان در تن بهم پیوستند از آن سان
که جای از تن نشد فرق و تن از جان و چون سنت ایزد تعالی و تقدس که **و لن تجد لسنة الله تبدیلا** همواره مقتضی آن بود
که در دار ناپایدار دنیا هر راحتی مقارن جراحتی باشد و هر محنتی مستلزم محنتی هر سوری قرین غرایی و هر سروری متصل بغم جان
گزایی در خلال این احوال پادشاه حمیده خصال ستوده خصال سلطان بایقرا میرزا بمرض استسقا مبتلا گشته بجوار مغفرت
حق عز و علا انتقال فرمود و این معنی موجب ملال خاطر فرخنده مآثر خاقانی شد چنانچه دستور است چند روز بلوازم سوگواری
و تعزیت داری اقدام فرمود و بعد از اطعام فقرا و اهتمام ختمات کلام ذو الجلال و الاکرام اولاد امجاد سلطان مرحوم سلطان
ویس میرزا و اسکندر میرزا و سایر متعلقان و منتسبان آنحضرت را خلع گرانمایه پوشانیده از لباس تعزیت بیرون آورد و در
زمستان آن سال قشلاق مرو رفته در باب تمهید قواعد و داد و تشیید اساس صلاح و سداد بدستور پیشتر اهتمام کرد و در
زمستان سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه که خاقان عالمیان در مرو شاهجهان طرح قشلاق انداخته بود رای ملک آرای چنان اقتضا
فرمود که امیر مغول که بعد از فوت امیر ولی بیک والی جرجان شده بود از ان مملکت باستان اقبال آشیان آمده در خدمت
باشد و مقرب حضرت سلطنت امیر نظام الدین علیشیر متکفل حکومت دار الفتح استراباد سرافراز گردد و چون مکنون ضمیر منیر را
با امیر صایب تدبیر در میان نهاد بنابر وفور میلان خاطر عاطر بعدم تکفل مهمات خاقانی و کثرت شعف بسلوک طریق حصول مرضات
سبحانی تحاشی از قبول آن امر بزبان آورد و بعد از الحاح و مبالغه سر رضا جنبانید و روی توجه بدان جانب آورد و از ملازمان بارگاه
عالم پناه امیر نظام الدین بابا علی و امیر بدر الدین را همراه برده چون نزدیک باستراباد رسید امیر مغول شهر را باز گذاشته

ذکر تفویض ایالت استراباد بمقرب حضرت سلطنت و تربیت افضل خواجه مجد الدین محمد کرت ثانی و شرح حالات او

علم عزیمت بصوب مرو برافراخت و گلشن استراباد از فر نزول امیر عدالت نهاد غیرت افزای گلستان ارم
ذات العماد گشته سادات و علما و اشراف و اعیان و ارباب و کلانتران ولایات جرجان باصناف الطاف آن
امیر ستوده اوصاف مفتخر و مباهی شدند و رعایا و مزارعان چون انوار معدلت و انصاف از ظلمات ظلم و اعتساف
نجات یافته در مهاد امن و امان بفراغت غنودند حکام مملکت مازندران و رستمدار و گیلان چون خبر حکومت
آنجناب استماع نمودند رقبه خود در ربقه اطاعت در آوردند و رسل و رسایل باستراباد فرستاده و تحف لائقه و تبرکات رائقه
ارسال داشته جواهر اخلاص خود بر طبق عرض نهادند و در ان اوقات که خطه استراباد مستقر مسند آن امیر والا حشمت بود
پادشاه عالیجاه و خاقان معدلت پناه سلطان یعقوب میرزا احمد بیگ نوبت معتمدان سخندان با خلع فاخره و تنسوقات وافره
نزد آنجناب روان کرده انبوه و فرامین عنایت آمیز و مناشیر مرحمت انگیز فرستاده و کمال محبت و مودت بظهور رسانید
و مقرب حضرت سلطنت ایلچیان تمامی سالکان مسالک محابانی را بانواع انعام اسب و جامه زر نوازش کرده و فراخور
همت بلند نهمت خویش جهت یعقوب میرزا و حکام مازندران و گیلان پیشکشها پادشاهانه ارسال نمود و در غایت تکمل
و سرفرازی و نهایت معدلت و رعیت نوازی بسر ایالت آن مملکت تمکن فرموده جناب نقابت مآب فضایل
پناه امیر برهان الدین عطاء الله در تاریخ حکومت آن امیر صاحب دولت گوید **نظم** آن میر علی سیر که داده اوصاف دین زهد تقریر
چون کرد قبول باز امارت تاریخ شد و شد امارت میر و هم دران زمستان که خاقان منصور رایات عزم
منور داشت نوبت دیگر خواجه مجد الدین محمد قدم بر مسند نیابت نهاد و علم اعتبار و اختیار بر افراشت مفصل این اجمال از ان
روز باز که خواجه قوام الدین نظام الملک و خواجه افضل الدین محمد کرمانی بر انگیختند که نسبت بخواجه مجد الدین محمد سخنان تقریر
آمیز بزبان آورده آنجناب از اکثر مناصب معزول گشته مدت نه سال بشرکت امیر محمد علی توشملکی به پروانچی بوده در بسیار
مهمات سلطنت دخل نمیکرد و در ان اوقات چند نوبت حضرت خاقانی متوجه تربیت آن خواجه بلند مرتبت شده اما چون امیر نظام الدین
علیشیر تجویز این معنی نمینمود زمام اختیار امور صاحب دیوانی در قبضه اقتدار خواجه نظام الملک و خواجه افضل می بود و پس از انکه
مقرب حضرت سلطنت از ملازمت موکب خاقانی دور افتاده روی باستراباد نهاد خاقان نیکو نهاد خاطر انور بر ان قرار داد که بار دیگر
خواجه مجد الدین محمد را بمراتب بلند و مناصب ارجمند سرافراز گرداند و بحسب اتفاق قبل از آنکه این اندیشه از قوه
بفعل رسد روزی حضرت خاقانی در وقتی که خواجه مجد الدین محمد در پایه سریر خلافت مصیر ایستاده بود خواجه نظام الملک و خواجه
افضل الملک که مبلغ دو تومان کپکی جهت مهمی که روی نموده سرانجام می باید و آن دو وزیر چنانچه میباید این سخن را جواب
نگفتند و چون از بارگاه بیرون رفتند خواجه مجد الدین محمد در نظر آن پادشاه مؤید بمدد آمده عرضه داشت کرد که اگر حضرت
اعلی را دو هزار تومان ضرورت باشد باید که این دو خواجه که هر یک هر سال مبلغهای کلی از اموال دیوانی تصرف
مینمایند بی حیله فی الحال سرانجام فرمایند تا به دو تومان چه رسد از شنیدن این سخن خاقان منصور متنبه گشته بکلی التفات بر

ترتیب آن مهم بسیر راست معقول را دانید و روز دیگر قامت قابلیتش را بخلع اعتبار آرایش داده فرمان واجب
الاذعان شرف نفاذ یافت که دستور قبیح منصب توقیع رویای شان همایون و جواب عرضه داشت و تشخیص مهمات
داد خواهان مفوض بخواجه مجد الدین محمد باشد و هیچ یک از امرا و صدور و تبکجیان و مقربان هیچ مهمی از مهمات
ملکی و مالی را بی توقف و شعور آنجناب بموقف عرض نرسانند و رای صواب نمای او را در فیصل تمامی مهمات سلطنت و سرانجام
جمیع امور سرکار دیوان عمده دانند و مقرر شد که منشیان آستان سلطنت آشیان در فرامین آن خواجه والا نژاد را
معتمد السلطنه و موتمن المملکه نویسند القصه مهم خواجه مجد الدین محمد در سلک خطیر وزارت بانوار عاطفت خاقانی شبنم
صفت از حضیض انحطاط روی باوج ارتفاع نهاد و بخت [illegible] نغمه [illegible] بار آمده خواجه زبان حال بادای مضمون این مقال گشاد و

بیت شب [illegible] ... [illegible]

وچون خاقان منصور فصل زمستان در بلده هرات بپایان رسانید مانند آفتاب مایل بجهت الاشرف گشته [illegible]
دار السلطنه هرات [illegible] خواجه افضل الدین محمد [illegible] و دانست که عنقریب خواجه مجد الدین محمد در صدد انتقام آمده
او را [illegible] مصادره [illegible] خواهد کرد [illegible] مخلص خود [illegible] آنجناب [illegible] مصلحت باشد [illegible]
استراباد [illegible] محاسبات سنوات سابقه را مفروغ گرداند و بقایا اموال دیوانی را [illegible] خزانه عامره رساند خواجه [illegible]
محمد بنابر ملاحظه آنکه هرگاه خواجه غایب باشد معایب او را آسان بر خاطر خاقان عالی [illegible] او را اجازه داد و خواجه افضل
الدین محمد مانند تیر از خانه کمان بیرون جسته باستراباد شتافت و در غیبت آن خواجه [illegible] کوکب جاه و جلال خواجه
مجد الدین محمد بدرجه کمال تصاعد نموده جمیع صدور و وزرا و اکثر نوئینان و امرا [illegible] رعایا و مزارعان و محترفات
[illegible] از دست [illegible] عمال دیوان نجات یافته در مهد عدالت و نصفت فارغ البال [illegible] و خواجه مجد الدین محمد
عمال و متصدیان اشغال را در مصادره [illegible] هر کس در وقت اعتبار خواجه نظام و خواجه افضل در امری از امور پادشاهی
دخل داشت [illegible] اغلال مقید و مضبوط داشت و هرچه دست قدرت او بدان [illegible] فرود آورد [illegible]
[illegible] از تومان [illegible] وزرا و عمال دیوان اعلی و تبعاً [illegible] در خزانه عامره مخزون شد و اکثر نویسندگان [illegible]
[illegible] محتاج گشته کار [illegible] بجان رسید از فرط [illegible] هیچ [illegible] آن [illegible] بار [illegible] رقبتی
[illegible] و از کمال [illegible] هیچ [illegible] آن نداشت [illegible] آزاری [illegible] **نظم**
[illegible] ... [illegible]
و خواجه مجد الدین محمد هر روز از صباح تا وقت [illegible] فیصل مهمات سلطنت و سرانجام امور دیوان [illegible]
[illegible] با طایفه از افاضل روزگار و علما [illegible] در مجلس او سخنان [illegible] آمیز و لطایف طرب
انگیز بسیار [illegible] و هر کس [illegible] مبالغه مینمود [illegible] خواجه [illegible] خواجه مجد الدین محمد

خان جهان گشته بود و آنجناب از ترتیب اطوار [illegible] **و فاکهة مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون** مبالغه فرمودی و معتمد
السلطنه با وجود این افعال حمیده و اعمال پسندیده بغایت تندخوی و درشت گوی بود و باندک چیزی غضب بر مزاجش
استیلا یافته زبان [illegible] و دشنام گشودی و امرا و ارکان دولت را همواره بکلمات [illegible] و اثر بد زبانی او باکثر اهالی و
مقربان آستان خلافت آشیان میرسید از مضمون کلام معجز نظام **و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک**
بغایت غافل بود و از مقتضای فحوای **و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس** پیوسته عدول مینمود بنابر علی هذا اکثر امرا
[illegible] بجان آمده [illegible] کاه قصد [illegible] آنجناب بعد از آنکه [illegible] سال در کمال اختیار
[illegible] و [illegible] از خراسان فرار نمود و در راه مکه مبارکه مریض گشته بعالم آخرت انتقال فرمود چنانچه
از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید و من الله العون و التایید **ذکر فوت [illegible] سلطان بیگم و بعضی از اعاظم**
والده بدیع الزمان میرزا [illegible] سلطان بیگم بنت میرزا سنجر ملکت تندخوی و درشت گوی بود و بواسطه علو نسب خود را بر سایر
زوجات طاهرات خاقان منصور زیادتی تصور مینمود و هرگاه که آن پادشاه عالیجاه نسبت بابعضی از خواتین زهره جبین التفات
میکرد [illegible] از کمال غیرت در خشم و نهایت خشونت با خاقان و [illegible] بجای می آورد و چون [illegible] الی التجاوز
گشت آنحضرت لفظ طلاق بر زبان رانده او را از [illegible] در گذشت بنا علی هذا آن [illegible] در غایت حزن و ملال اوقات
[illegible] و در شهور سنه [illegible] و تسعین و ثمانمائه مریض شده بر ریاض جنت منزل گزید و سلطان بدیع الزمان میرزا
ملکه و جمیع شاهزادگان کسوت تعزیت پوشیده جنازه آن [illegible] بهر چه تمامتر برداشتند و در گنبد
[illegible] بعد از [illegible] دفن نمودند و چند روز لوازم سوگواری و مراسم مصیبت داری بتقدیم رسانیده باطعام
طعام و ختمات کلام ملک علام قیام و اقدام نمودند و هم درین سال پهلوان محمد [illegible] وفات کرد [illegible] قلعه اختیار الدین دا فرق
برایا [illegible] رعایا بنهج رافت و نصفت سلوک مینمود و عالم را وداع کرده و [illegible] مزار سادات مضجع مدفون گشت [illegible] از فیض
آثار واقع است ساخته و پرداخته پهلوان محمد است تقبل الله تعالی منه **ذکر [illegible] خواجه افضل الدین محمد بجانب [illegible] آذربایجان و [illegible]**
[illegible] چون خواجه افضل الدین محمد چند ماه بولایت استراباد و در ظل حمایت امیر نظام الدین علیشیر
[illegible] فراغت و رفاهیت اوقات گذرانید خواجه مجد الدین محمد که تصرف و تقصیر موفور از جانب او خاطرنشان
خاقان منصور کرده بود فرامین مطالبه در باب طلبش بدار الفتح استراباد روانه گردانید و خواجه افضل الدین [illegible] اعلی [illegible]
[illegible] حضرت خاقان [illegible] سعایت خواجه مجد الدین محمد اشتعال یافته بود [illegible] زندگانی او را محترق [illegible] چاره
جوی گشت و بعد از تامل و اندیشه باستصواب امیر علیشیر بجانب عراق و آذربایجان در حرکت آمد و چون طی منازل و قطع
مراحل کرده باستان خلافت آشیان سلطان یعقوب میرزا رسید مشمول انعام و احسان بیکران گشته امارت
قافله حاج بر رای صواب نمایش مفوض گردید و بدان واسطه سعادت گذاردن حج اسلام و طواف روضه منوره خیر الانام علیه الصلوة

والسلام دریافت و قرین حصول مراد و مرام بعراق و آذربایجان شتافت امّا امیر نظام الدین علیشیر چون مدتی سال در خطهٔ
جرجان بضبط امور ملک و مال پرداخت اشتیاق ادراک ملازمت خاقان وافر مکرمت بر ضمیر بیش غلبه کرد و بعد از
استدعا امیر بدر الدین را در استراباد قایم مقام گذاشته بدار السلطنه هراة خرامید و دیده امید از خاقان جم اقتدار منور
گردانید و التماس نمود که ایالت آن ولایت بدیگری از ارکان دولت مفوض گردد تا بیش از این آنجناب از شرف
ملازمت محروم نماند حضرت اعلی این ملتمس را بسمع رضا شنود پس از روزی چند مقرب حضرت سلطانی را معاودت
فرمود و آنجناب چند ماه دیگر در استراباد گذرانیده در اثنا امیر حیدر را حسب عرض بعضی از خدام بپایه سریر سپهر احتشام
ارسال داشت و چون امیر حیدر را از رشد و جنون بهرهٔ تمام بود در وقتی که کیفیت شراب آن نشاه او را مضاعف ساخت
بعرض رسانید که مقرب حضرت سلطانی چنان استماع نموده که ملازمان آستان خلافت آشیان کالطمی بکاول اتفاق داده اند
که طعامی مسموم بخورد او دهد لاجرم توهمی عظیم دارد و تعلیم تدبیر اندیشه مخالفت بر صحیفه ضمیر می نگارد خاقان منصور از شنیدن
این سخن مضطرب شد و ایلچی بعنان برق و باد باستراباد [illegible] فرستاده و در باب استمالت امیر عالی منزلت ارسال
داشته در آن نشان سوگندان یاد داد که هرگز این نوع قصدی در خاطر اشرف اعلی خطور ننموده و آنچه ما در آن ماده بسمع شریف
رسیده اصلا واقع نبوده و چون آن قاصد شرف ملازمت امیر علیشیر دریافت و نشان را بعرض رسانید مقرب حضرت
سلطانی در تحیر و حیرت افتاد زیرا که از آن قضیه اصلا خبر نداشت و احکام درگاه عالمپناه را بسته در عرض ده روز از استراباد
بهراة شتافت و سعادت تقبیل بساط جلالت مناط حاصل کرده بیواسطه عرضه داشت نمود که آنچه امیر حیدر عرض کرده
کذب محض و بهتان صریحست و هرگز این نوع سخن بگوش من نرسیده بنابر آن امیر حیدر مواخذه و مقید گشته
امیر علیشیر از حکومت استراباد و تکفل امر امارت بمبالغه تمام استعفا خواست و الحاح از حد اعتدال درگذرانید
و خاقان منصور حافظ رضا خاطر خطیر آن امیر ستوده مآثر فرموده آن ملتمس را بعز قبول مقرون گردانید و مقرب حضرت سلطانی
فارغ بال در وطن مألوف و مسکن معهود اقامت فرموده بواسطه آنکه منصب امارت روز بروز جاه و منزلت
و تعظیم و حرمتش در افزود تا کار بجایی رسید که خاقان منصور بوی مکتوبی نوشت و القاب آنجناب را بر این موجب
در قلم می آورد که جناب هدایت مآب معالی ایاب زبده دین و دولت قدوه اصحاب ملک و ملت مونس الخیرات موفق
الخیرات رکن السلطنه [illegible] المقرب الحضرة السلطانی نظام الحق و الحقیقه و الدین امیر علیشیر ضاعف الله توفیقه
القصه بعد از آنکه امیر علیشیر از حکومت استراباد استعفا نمود بار دیگر امیر مغول به ایالت مملکت توجه نمود در سلک ازدواج
کشیدن صبیه مخدره میرزا الغ بیک بن سلطان ابوسعید با محمد معصوم میرزا و در [illegible]
در خلال احوال گذشته بمسامع جاه و جلال رسید که پادشاه سعید میرزا الغ بیک بن سلطان ابوسعید در پس پرده عصمت
مخدره دارد که از مهر دیدار عارض آفتاب کردارش [illegible] و از شرم رخسار فایض الانوارش

مهر منیر نقاب سحاب بر روی کشیده و سرو سهی از رشک قامت خوش خرامش پای در گل و [illegible] مشکین از غیرت
زلف مسلسلش بغایت منفعل بیت دو چشمش دو آهوی مردم شکار دو ابرو دو فرشته روزگار ز مین ساده گیسوی عنبر لقب
در آویخته آفتابی ز دو شب لبش رشته بر جیب جان گشته زه دهانش بران رشته بسته گره و خاطر همایون مایل بآن شد که
آن پریچهره را بحباله نکاح شاهزاده محمد معصوم رساند و بواسطه آن وصلت میرزا الغ بیک را مفتخر و مباهی گرداند
بنابر آن قاصدان سخندان با تحف فراوان جهت خواستگاری آن مهم نزد الغ بیک میرزا فرستاد و ایشان بعد از طی منازل
و قطع مراحل در کابل بشرف ملازمت آن پادشاه عالیجاه دریافته بعبارتی لایق ادای رسالت نمودند و زهره برج سلطنت و
جهانبانی را برای درج خلافت و کامرانی خواستگاری فرمودند میرزا الغ بیک آن ملتمس را بعز اجابت مقرون
گردانیده و یراق مهد علیا استار علیه مبذول داشته در باره ایلچیان اصناف انعام و احسان بتقدیم رسانید و در اوایل
سنه [illegible] و تعیین و تمامانه [illegible] رنگارنگ آن مخدره عفت دثار را [illegible] که دیده دلدوز بهر در نظاره آن حیران ماند بجانب
خراسان روان ساخت و چون خبر قرب وصول آن دختر قمر پیکر بدار السلطنه هراة رسید خاقان والاگهر بترتیب
طوی و آیین بستن شهر و کوی فرمان فرمود و امرا و ارکان دولت بسرانجام جشن و سور و ضروریات ایام نشاط و سرور
مشغول نمودند و در باغ جهان آرای یراق آن کار کرده ابواب فرح و شادمانی بر روی روزگار صغار و کبار طبقات انام
گشودند ارباب صنایع اصناف بدایع بظهور آورده از پل مالان تا باغ جهان آرای بازارها آذین بسته چهار طاقها افراخته
تمامی جدران و دکاکین را بدیبای چین و مخمل فرنگ و اطلس خطایی و تا چه هفت رنگ بیاراستند و انواع تعبیها الصور [illegible]
بیاراستند که جلوه گری آن بنان بیان عاجز است و تحریر کیفیت آن از استطاعت قلم و زبان عاجز [illegible]
نشینان تخت خلافت و جهانبانی نثارها ترتیب کرده در محفه‌های گوهر نگار نشسته باستقبال شتافتند و در دوازدهم
ربیع الاول سنه مذکوره در سر پل مالان بآن ماهچه سپهر شهریاری ملاقات نموده از جانبین شرایط کشیدن پیشکش و نثار
بتقدیم رسانیدند و آنمقدار زر و گوهر ساچق کردند که قافله نیاز از مرحله جهان رخت بربست و دست عنایت بخشنده
کارساز ابواب غنا بر روی سالکین و فقرا [illegible] و همان روز از پل مالان متوجه باغ جهان آرای گشته در تمامی آن راه
که زیاده از یک فرسخ است از دو طرف مغنیان خوش آواز و سازندگان نغمه پرداز بهوای رود و سرود و صدای چنگ
و عود داد تهنیت میدادند و در هر چند قدم امرا و ارکان دولت خاقان منصور و شاهزاده محمد معصوم نقود موفور و اجناس
نامحصور نثار عماری زهره اوج ماه عماری مینمودند و باین ترتیب و آیین او را بباغ جهان آرای رسانیدند و قضاة و علما و اشراف
و فضلا را در مجلس همایون نشانیدند و بمقتضای شریعت غرا آن دو شاهزاده خجسته قرین را با یکدیگر عقد بستند
و چون مشاطه تقدیر پرده زر دوزی روز را از پیش روی عروسان شبستان آسمان برگرفت و ماه و مشتری در حجله نیلوفری
آغاز دلبری کرده مقارنه ایشان صفت تیسیر پذیرفت شاهزاده محمد معصوم بخلوتخانه خاص خرامید و آن قمر پیکر زهره جبین را

در برکشیده و کام دل از وی حاصل گردانید بیت با کاس تکلید گوهری سفت که نتواند قلم کیفیتش گفت و روز دیگر که خسروان
قضا و قدر بساط میانه زرنگار آفتاب را در فضای بزمگاه سپهر برافراختند و از فروغ طلعت جمشید خورشید وش صبح
مسکون را منور و مزین ساختند بیت روز دیگر که بزمگاه سپهر گشت روشن ز روی طلعت مهر خاقان منصور در خرگاه
سپهر اشتباه و طلای خانه بر تخت بخت نشسته مجلس انس و بزم نشاط منعقد ساخت چنین خورشید قرین شاهزادگان حضرت آیین آرایش
یافت و فروغ جامهای شراب ارغوانی و شعشعه طلعتهای راح ریحانی بر صفحات رخسار همگنان تافت تا آفتاب طالع شد ساقیان سیمین
اطراف آن محفل را نور و صفا بخشیده و نغمات دلفریب مطربان خوش آواز حضور و سرور باده پرستان را زیاده گردانید
نظم چو گلگون گشت از می روی ساقی نماند از هوش مستان هیچ باقی مغنی از نوای روح پرور برقص آورد گردون مدور
مطربان چرب دست و خوانسالاران شیرین زبان هر زمان اغذیه لذیذه و مطعومات لطیفه از هرچه در حوصله خیال نگنجد افزون
و از آنچه با خاطر … در آید بیرون و فاکهة مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون مبلغ کشیده و قافله جوع را از معده خواص و عوام
انام بر وجهی که رجوع ممکن نبود کوچانیدند بیت ز بس خوردنیها هر چه خواهی فراهم آورده حاضر با تماهی و بدین نهج چند روز
بملاذ اسباب طرب و خاقان منصور در بزم خرمی و دوستکامی گذرانیده بلوازم جشن و سور قیام نمود و چون از آن کار
فراغت دست داد بساط ملاهی و مناهی … کرده ابواب تقویه شرع شریف حضرت رسالت پناهی برگشاد

ذکر سلوک امیر مغول در وادی عصیان و نفاق و کشتن او بدست صوفی خلیل در مملکت عراق

سابقاً قلم واسطی نژاد و منشی بیان راز زبان گشت که چون امیر علیشیر از ایالت ولایت استراباد استعفا نمود خاقان منصور
بار دیگر حکومت آن ولایت را بامیر مغول رجوع فرمود و در آن زمان که امیر مغول در جرجان بامر فرمانفرمایی اشتغال داشت
فی شهور سنه خمس و تسعین و ثمانمائه حکم همایون صادر شد که جناب معالی ماب افتخار الاعاظم والاعیان خواجه فخر الملة والدین محمد بلخی
که مرجع و ملاذ اکابر مازندران بود بپایه سریر خلافت مصیر شتابد و چون آنجناب برحسب مثال لازم الامتثال بدار السلطنه
هرات رسید بنابر سعایت بعضی از اهل شرارت در قلعه اختیار الدین محبوس گردید و از فرمان خاقان عالیجاه …
که امیر محمد علی … و امیر سلطان احمد جوکانی و امیر درویش محمد سوقی باستراباد شتافته بضبط جهات خواجه فخر الدین پرداختند
و اولاد و اقربای آنجناب را مواخذه و مقید نموده بعد از عظام بجرجان رفتند و امیر مغول چند روزی در تمشیت آن مهم با ایشان
موافقت نمود و آخر الامر بواسطه تخیلات فاسده و تسویلات عصابه عصیان و نافرمانی بر بست با خواجه شمس الدین محمد
بلخی و بعضی دیگر از اقربا و اتباع خواجه فخر الدین اتفاق سلوک داشت و گرفتاران از بند گشاده … داد و بدستی شرعی
هوای فساد و فتنه گرفت و عالیجاه سیادت پناه نقابت قباب سید کمال الدین اجل … بعلو نسب و طهارت ذیل موصوف
بود و کمند ادراک حج اسلام فایز شده هشتاد و چهار مرحله از مراحل زندگانی طی نموده بود بدرجه علیه شهادت رسانید و خواجه شمس
الدین کرد که صاحب دیوان امیر نظام الدین علیشیر بود و در آن ولایت بضبط سرکار خاصه آنجناب اشتغال داشت

در صفه سید کمال الدین اجل یابد و امام اجل … ساخت امیر محمد امین در وقتی چون این حال مشاهده نمودند دار الفتح
استراباد متوجه هرات گشتند و کیفیت حال عرضه داشت کردند خاقان منصور از کفران نعمت مغول تعجب فرموده زمام
سلطنت استراباد را در قبضه اقتدار بدیع الزمان میرزا نهاد و آنحضرت روی توجه بدان صوب آورده امیر مغول بجانب عراق
و آذربایجان گریخت و در سنه ست و تسعین و ثمانمائه که سلطان یعقوب میرزا وفات یافته بود و پسرش بایسنغر میرزا بر تخت
سلطنت نشسته بتبریز رسید و میرزا بایسنغر او را منظور نظر عنایت کرده در سلک امرای عظام انتظام داد و بعد از آنکه
امیر مغول در ظل رایت میرزا بایسنغر بسر میبرد و در روزی که شاهزاده را با بعضی از اعداء دولت مقابله و مقاتله اتفاق افتاد
قصد کرد که قدم در وادی بیوفایی نهاده بمخالفان پیوندد اما در وقت تسویه صفوف و خاتمت کفران نعمت شامل حال آن نکوهیده
افعال گشته صوفی خلیل که رابق و فاتق مهمات میرزا بایسنغر بود و کیفیت عزیمت او را استماع نمود و در ساعت آن نمک
بحرام را پیش خود طلب نموده بضرب شمشیر از زمان فرمود مصراع رخنه گر ملک سر افکنده به ۹ ذکر در آن اوقات که خواجه

۹ ذکر مواخذه و مصادره خواجه نظام الملک وزیر و رسیدن … بار دیگر بمنصب وزارت خاقان کشورگیر

مجد الدین محمد در کمال اقتدار بتمشیت مهمات ملک و مال می پرداخت اگر چه خواجه نظام الملک را از منصب وزارت
عزل نکردند اما از درجه اختیار ساقط ساخت و خواجه نظام الملک چند گاه در ساعت … روزگار گذرانیده آخر الامر مانند ماهی
در شبکه اضطراب افتاده آغاز نهاد و عرضه داشتی در باب شکایت خواجه مجد الدین محمد نزد خاقان منصور فرستاد و آنحضرت
بنابر وفور التفات و عنایت آن صحیفه را بخش … تسلیم معتمد السلطنه نمود و چون پرتو شعور خواجه مجد الدین محمد بر آن زور خواجه
نظام الملک افتاد همگی همت بر دفع شر او مقصور داشت جمعی از اشرار عمال را بتقریر افترا اغوا نمود و ایشان در مقام قیل و قال
آمده و عدم اشفاق پادشاه و علت شده خواجه نظام الملک مع اتباع و اولاد مقید و مواخذ گشت و محصلان بهرام صولت
آنجماعت را در شکنجه و تعذیب کشیدند خواجه را جهت مزید اذلال و اهانت یکروز در سر چهارسوق بلده هرات قین کردند و چون
ایذاء و اضرار خواجه آصف شعار از حد اعتدال در گذشت و تمامی حیات و متملکات او بتنخواه وجوه برات داران گشت
خواجه مجد الدین محمد ترحم فرموده اشارت نمود تا بند از پای خواجه نظام الملک برداشتند و او را مطلق العنان گذاشتند
مقارن آن حال باز زنبک در کانون دل درون امرا و ارکان دولت آغاز اشتعال کرده باهم اتفاق نمودند و قواعد عهد
و پیمان باغلاظ ایمان موکد ساختند که خواجه مجد الدین محمد را از دخل در امور سلطنت مانع آیند و این حدیث بسمع معتمد السلطنه
رسیده و بخاطر خطور نمود که چون دست تدبیر از انجام مهام سلطنت باز دارد محتملست که ارکان دولت نوبت دیگر
خواجه نظام الملک را بر سریر وزارت نشانند و خواجه کمر مخالفت بر میان بسته در صدد انتقام آید بنابر آن خواجه نظام الملک را
در خلوت طلبیده گفت که من نوبت دیگر ترا بر مسند وزارت متمکن میگردانم و زمام قطع و فصل مهمات دیوان را در قبضه درایت
تو می نهم بشرط آنکه بلوازم عهد و پیمان در میان آری که من بعد بمخالفت و عصیان نپردازی و بر جاده خدمت و متابعت
راسخ دم و ثابت قدم بوده با مخالفان و دشمنان من طرح موافقت و یگانگی نیندازی خواجه نظام الملک … انوری

عظیم دانسته بطریق مسطور با خواجه مجد الدین محمد بیعت کرده و اساس معاهده را به قسم مستحکم ساخته روی به انجام مهام
وزارت آورد و هم دران ایام بوضوح پیوست که امیر نظام الدین درویش علی کوکلتاش به سبب آنکه خواجه مجد الدین محمد
نسبت ببرادرش امیر علیشیر طریق خلاف سلوک میدارد و بوقت مجال در مجلس همایون زبان بنقیض گشاده و محاسن افعال
مقرب الحضرت را بصورت مقابح اعمال بر لوح ضمیر پادشاهی می‌نگارد خیال عناد نموده و مکاتیب اخلاص آثار نزد سلطان
میرزا روان فرموده بنا علی هذا حضرت اعلی صلاح دران دانست که خواجه مجد الدین محمد چند گاهی در مهمات سرکار سلطنت
دخل نماید و بعد ازانکه مهم باضطرار انجامد از روی اختیار از اشتغال ملک و مال استعفا نماید و مهم برین جمله قرار گرفت
خاقان بنده نواز آن خواجه سرافراز را از منصبی که داشت معزول گردانیده در روز عزل مبلغ صد هزار دینار کبکی انعام فرموده خلعت
طلادوز پوشید انگاه خواجه نظام الملک باستقلال در سر انجام امور ملک و مال دخل کرد و خاقان منصور روی توجه بقبة
الاسلام بلخ آورد **ذکر خلاف از صحیفه احوال امیر نظام الدین درویش علی کتابدار و توجه خاقان منصور بجانب بلخ و در ضمان تادیب**
حضرت پروردگار و شرح حالات چون امیر نظام الدین درویش علی مرات از ثقات استماع نمود که اختیار و اعتبار
خواجه مجد الدین محمد بمرتبه رسیده که اصلا سخن برادرش امیر علیشیر التفات نمی‌نماید بلکه در مهمات که مقرب الحضرت السلطانی
دخل میکند او جانب نقیض گرفته ابواب خلاف و عناد میگشاید اندیشید که اگر چند گاه حال برین منوال جاری باشد شاید که
تنزل قدر امیر علیشیر باو سرایت کرده از حکومت بلخ معزول شود لاجرم خاطر ازان قرار داد که خاقان منصور را متنبه سازد
که اگر دست خواجه مجد را از دامان عرض و جاه امرا معدلت پناه کوتاه نگرداند مهم منجر بسلوک طریق خلاف خواهد شد
انگاه در باب اخراج ابراهیم حسین میرزا که دران ولا در بلخ اسم ایالت داشت تدبیری کرده فرمود که تا مهر جا بوز النه دون بلخ
در باب طلب شاهزاده در قلم آورده بآن مهر موشح ساخت و نزد آنحضرت فرستاد و میرزا ابراهیم حسین تصور فرمود که آن
نشان از مکمن غیب خاقان منصور صدور یافته بنابران عنان یکران بطرف هرات تافت بعد ازان میان سلطان محمود
میرزا و امیر درویش علی رسل و رسایل آغاز آمد شد کرد و چون ابراهیم حسین میرزا بپایه سریر اعلی رسید و کیفیت عذر امیر
درویش علی ظاهر گردید خاقان منصور خواست که قبل ازانکه میان او و سلطان محمود میرزا رابطه موافقت استحکام یابد بمهم بلخ
فیصل دهد لاجرم فرمان فرمود که امرا عظام یراق سفر فراهم آورده بلشکر اشتغال نمایند و دران اثنا روزی از امر خلاف امیر
درویش حزن و ملال بخاطر اشرف راه یافته بعضی از خواص را مخاطب ساخت و بر زبان الهام بیان گذرانید که عجب
حالتی است که با وجود این همه حقوق تربیت و عنایت که ما را در ذمه درویش ثابت است طریق کفران نعمت سلوک داشته داعیه
سرکشی دارد و چون بعضی از اهل فساد بعرض رسانیده بودند که عصیان امیر درویش علی بی وقوف برادرش امیر علیشیر نیست
خاقان منصور از مقرب الحضرت نیز دران مجلس اندک شکایتی ظاهر ساخت دران حین آنجناب بپایه سریر اعلی رسید
و کیفیت گفت و شنید را معلوم نموده غایت متغیر و متاثر گشت و مقارن آن حال خواجه غیاث الدین محمد دهدار که بغوط

ذوولیات

ذوولیات و کمال فهم و فراست بی نظیر روزگار بود و پیوسته بعضی کلمات هزل آمیز و مطایبات فرح انگیز زنگ
ملال از مرآت خاطر همایون میزدود پیش آمده گفت سلطانم تماجیته بی اولی این غلامک تماجدار اینقدر الم بخاطر مبارک
میرسانید من شرط لازم که همین لحظه بجانب بلخ رفته علی اسرع الحال او را با سلاسل و اغلال بخدمت رسانم خاقان منصور
از شنیدن این سخن در خنده افتاده خواجه غیاث الدین را اجازت رسالت بلخ داد و او در همان روز بر جناح استعجال
متوجه ملاقات امیر درویش علی گشته بعد از اندک زمانی رایات نصرت آیات نیز بدان صوب در حرکت آمد و کوچ بر
کوچ برغار شتافته ازانجا متوجه تخت خاتون شد و خواجه غیاث الدین به بلخ رسیده امیر نظام الدین درویش را
برانچه کرده بود ملامت نموده و از وخامت کفران نعمت تخویف فرموده بعنایات خاقانی امیدوار گردانید و آنجناب را
از اظهار خلاف ندامت بی نهایت دست داده در صحبت خواجه باستقبال موکب ظفر مآل روان گشت و چون
بسه چهار فرسخی اردوی همایون رسید خواجه ده دوازده نفر بملازمت شتر بار عالمیه ارشتافته عرض کرد که غلامک تماجدار را
نزدیک بپایه سریر اعلی آوردم اما در راه آهنگری که غل و زنجیر تواند ساخت نیافتم اکنون الحکم شود از اردو بازار حدادی برده او را
غل کرده بملازمت رسانم خواجه منظور نظر و مشمول عواطف خاقان منصور گشته فرمود که ما رقم عفو بر جراید جرایم درویش کشیده ایم
باید که بی دغدغه متوجه خدمت گردد خواجه دیگر روز در تخت خاتون امیر درویش علی را ببارگاه همایون در آورد و تا شرف
تقبیل انامل فیاض دریافت و بقاعده معهود در سلک اعاظم نوئینان منتظم شد و چون دو سه روزی ملازمت نمود
غبار انفعال که بر چهره حال داشت بزلال مراحم پادشاهانه شسته التماس کرد که خاقان منصور منزل او را بنور حضور همایون منور
گرداند تا باحسن وجهی و ابلغ صورتی لوازم اخلاص و خدمتکاری بظهور رساند پادشاه بنده نواز این ملتمس را بعز اجابت
مقرون گردانیده در آن روز امیر درویش علی در اردوی خود سه خرگاه که پوشش آنها از سقرلاط ملون بود برافراخت
و از کثرت خیام منقش رنگین و بارگاه های پر زیب و تزیین آن منزل را غیرت سپهر برین ساخت و چون خاقان منصور
بدانجا تشریف حضور ارزانی داشت و در بزم عیش و نشاط نشست بر استیفاء اللذات گماشت امیر درویش
از اسباب تجمل و تکلف آنمقدار حاضر گردانید که دیده بینندگان از نظاره آن خیره گردید و از اطعمه و اشربه **وفاکهة مما یتخیرون**
ولحم طیر مما یشتهون دران مجلس چندانی موجود بود که کیفیت و کمیت آن از شرح نتوان نمود و حساب آن از تکاپی در آخر صحبت
نقود نامعدود منظر در آورده تمامی خیمه و خرگاه و قبه و بارگاه و اسباب مجلس را با فرشهای ابریشمین و اوانی چینی و زرین
و سیمین پیشکش کرد و این نیکو خدمتی مقبول یافته حضرت خاقانی نسبت بآنجناب بلوازم التفات و عنایت گرای
آورد انگاه خاقان جم جاه کوچ بر کوچ متوجه بلخ گشت و بعد از وصول چهار باغ امیر فرید ارغون که در ظاهر آن بلده است از یمن مقدم
همایون مزید خضرت و نضارت یافت و آن زمستان قشلاق دران مکان اتفاق افتاد و خیال یورش حصار
در خاطر آفتاب آثار رسید اشد لاجرم ایلچیان مسرع جهت اجتماع لشکرها بجانب امیر ذوالنون و سایر امراء ولایات روان گشتند

و باندک زمانی سپاه بسیار در معسکر نصرت شعار جمع آمده بیت شکست مهر کاه شاه انجمن ؛ که هم با لمهر بود و هم تیغ زن

ذکر توجه خاقان منصور بعزم تسخیر ممالک سلطان محمود میرزا و گرفتار شدن امیر ذوالنون بر اقتضای قضای ایزد سبحانه و تعالی

و در اول فصل بهار که سپاه ریاحین وازهار روی باطراف بساتین و کنار جویبار نهاد و بلبل نکته نقش سلطان گل از شاخسار گشته جهت
شکیبایی بباد فنا داد خاقان منصور مظفر لوا عزم تسخیر ممالک سلطان محمود میرزا جزم فرمود و امیر علیشیر را در بلخ گذاشته
با سپاه موفور و اسباب نامحصور نهضت نمود و در منزل بابا شاهو بعرض سپاه ظفر پناه مشغول کرده بنابر فساد اهل
امیر درویش علی مواخذه شد و خاقان منصور او را مصحوب جمعی از اهل اعتماد بجانب بلخ باز گردانید که در قلعه آن بلده مقید
نگاه دارند آنگاه رایات نصرت پناه عازم آهنگ گشت و فغان و زاری و غبار حراک تیز رو از ایوان کیوان در گذشت
و چون سلطان محمود میرزا از حقیقی وقوف یافت با لشکری تیغ گذار جوشش در از حصار شادمان بیرون آمده بحال خصائیان
تحصن جست و خسروشاه را از قندز پیش خود طلبید و برادرانش امیر ولی پیر ولی را بمحافظت آن بلده مقرر ساخت
و چون قضبار رهنک از فر زوال خسرو جمشید فرهنگ رنگ افزای اورنگ سپهر فیروزه رنگ گشت سلطان ویس میرزا
و امیر جهانگیر برلاس با فوجی از جنود ظفر اقتباس از آب گذشته تارخشان کیران باز گشتند و اموال متوطنان
انجا را عرضه نهب و تاراج گردانیده سالما غانما باز گردیدند آنگاه خاقان عالیجاه خواست که از آب عبور نموده و بعزم سلطان
محمود میرزا توجه فرموده قدم در میدان مقابله و مقاتله نهد و حسام خون آشام از نیام کشیده اعدای دولت قاهره را از جام
انتقام جرعه دهد اما چون آنحضرت بسبب مرض وجع المفاصل مجال سواری نداشت و امیر مظفر از قندز رایت خلاف
و فساد می افراشت امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس ملتمس نهضت همایون شده گفت دشمن را در عقب گذاشتن با وجود
زحمت پای مبارک بسلطان محمود میرزا آسان پنداشتن از رعایت طریق حزم مستبعد است زیرا که هرگاه رایت ظفر ما
بدانجانب آب گذشته باشد برادران امیر خسروشاه که در قندز مانده اند گذرهای آب آمویه را محافظت خواهند نمود و در وقت
مراجعت عساکر نصرت مآثر را از عبور مانع خواهند بود بنا بر آن خاقان منصور در باب امضاء آن عزیمت متردد گشته ناگاه
امری دست داد که اصابت رای امیر محمد بوضوح پیوسته حرکت رایت نصرت آیت بجانب قندز اتفاق افتاد
تبیین این مقال آنکه امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون که بموجب فرمان همایون از طرف زمین داور متوجه ملازمت خاقان
منصور بود بعد از نهضت آنحضرت از بلخ با فوجی از سپاه تیز جنگ بدان بلده رسید و از غایت غرور پیش از آنکه تمه
سپاه هزاره و نکودری بدو پیوندد با شصت نفر از دلیران جلادت اثر روی بار هنگ نهاد و خبر توجه و قلت لشکر امیر ذوالنون بقندز
رسیده امیر ولی با هفتصد مرد مسلح متکفل سر راه بر آنجناب گرفت و امیر ذوالنون بعد از وصول بدان موضع از کثرت عدد
و عدد دشمن اندیشیده مستعد رزم و پیکار گردید و هر چند جمعی از دولتخواهان معروض داشتند که چون مردم ما در غایت
قلت اند با این سپاه رزم خواه قدم در میدان قتال نمی باید نهاد و بمقتضای کلمه الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین

عمل کرده عنان بطرف بلخ انعطاف میباید داد بجایی نرسید و آن شیر بیشه شجاعت تیغ تیز از نیام انتقام آخته بر لب
لشکر امیر ولی تاخت در حمله اول جمعی را قتیل و جریح گردانیده بر خاک مذلت انداخت اما چون اعدا بسیار بودند ملازمان
امیر رستم نشان فرار بر پیکار اختیار کردند و سپاه قندز آنجناب را در میان گرفتند و متهوری زخمی بر سرش زد چنانچه
از پشت زین بر روی زمین افتاد و سایر قندزیان هجوم نموده او را بچنگ آوردند و امیر ولی صید مطلوب را در دام خود گرفتار
دیده عنان انصراف بقندز گردانید و جراحان را طلبیده بمعالجه زخم امیر ذوالنون اشارت فرمود و چون این خبر بعرض همایون رسید
خاطر اشرف بدان قرار یافت که نخست بظاهر قندز شتافته مهم برادران امیر خسروشاه را انفصال رساند آنگاه روی
بسلطان محمود میرزا نهد لاجرم اردوی از آهنگ کوچ کرده متوجه قندز گشت و بعد از طی منازل بظاهر آن بلده رسیده
کنار آب سکلی مضرب سرادقات سلطنت شد و عساکر ظفر مآثر قندز را در میان گرفته در برابر قلعه مقابل کوب ساختند و در اکثر ایام
از آن زمان که نیر عالم افروز بر فراز حصار نیلگون گردون تیغ زرنگار از نیام افق میکشید تا وقتی که سپر زرنگار بر سپهر زنگاری
ظاهر و هویدا میگردید دلاوران لشکر منصور بپای جلادت نزدیک بخندق قندز رفته صف قتال می آراستند و مردم شهر بر برج
برج و باره از سر جان که متاعی است بس گران بر میخواستند تیر دلدوز ترک بر تارک سرکشان میدوخت و پیکان خار گذار
شعلات جانسوز در فضای هوا می افروخت غریو کمان رعد صدای مرگ بگوش هوش دلاوران میرسانید و تیر تخش
مانند خون در شریان سیر کرده جامه از آینه سیه تن میربود بیت ز باریدن تیر همچون تگرگ ؛ بهر گوشه برخاست طوفان مرگ
ز غریدن کوس کالی دماغ ؛ نهان گشت از دیده روی فراغ ؛ و چون سلطان محمود میرزا از احوال خاقان منصور را از رنگ
معلوم نمود و قضیه محاصره و محاربه قندز را شنود دو هزار سوار از دلیران روزگار را انتخاب کرده سرداری آن سپاه را
بمحمد ایلچی بوغا که از سایر امرا حصار بمزید جلادت و مردانگی امتیاز داشت مفوض گردانید و او را فرمود که بر لشکر ظفر اثر
شبیخون زده دستبردی نماید و محمد ایلچی بوغا متکفل آن خدمت گشته در غایت سرعت قدم در راه نهاد و از معبر غیر مشهور
از آب آمویه عبور نموده نیمشبی بکنار اردوی همایون رسید و بنابر آنکه لشکریان مواکب گردون مراتب بموجب فرموده
خاقان فریدون فر نزدیک بیکدیگر فرود آمده بودند و خیمها را اطناب بطناب پیوسته محمد ایلچی بوغا نتوانست که بمعسکر فیروزی اثر
در آید و بخیال آنکه هرگاه سورن آغاز نماید شاید که جمعی از عساکر نصرت مآثر قدم در میدان مقاتله و مقابله نهند و بدین جهت
آشوبی در اردو وقوع یابد آغاز فریاد و فغان کرد و چون آواز سورن بسمع خاقان حسن شکل رسید فرمود که تواجیان جار با امرا
و بهادران رسانند که اصلا از خیام خویش بیرون نیایند و بفریاد و فغان معاندان توجه ننمایند و چون محمد ایلچی بوغا دید که فایده
بران غوغا مترتب نمیشود دم در کشیده و عنان ادبار بصوب کنار آب منعطف گردانید بعد از آن خاقان منصور شاهزادگان
و امرا و سرداران مجتمع ساخته نظر التفات بجانب ابوالمحسن میرزا انداخت و آن شاهزاده سعادتمند را بانعام اسب
کوه پیکر هامون نورد سرافراز گردانیده فرمود که با سپاهی از سواران تیغ گذار از عقب محمد ایلچی بوغا شتافتن نماید و ابوالمحسن میرزا

برجرف سود و روی براه آورده پادشاه عالیجاه متعاقب چهار هزار سوار دیگر بمدد ارسال داشت و ابوالمحسن در کنار آب
بخانقاه(?) آب رسیده در ملحمت دلیران موکب علی بنیاد حمله آتش قتال التهاب داده و محمد ایلچی تاب مقاومت
در خود نیافت خویش بذیره عنان بوادی فرار گردانیده و قصد کرد که در کشتی خود را از دریا بجانب ساحل نجات رساند و در محلی
که قدم در سفینه نهاد تیری هم فرسا از شست قضا گشاد یافته زورق حیات او را غریق لجه فنا گردانید و نسیم فتح و ظفر
از مهب عنایت ایزد تعالی بر پرچم علم ابوالمحسن میرزا وزیده از اتباع محمد ایلچی بوغا ناهشتاد نفر در کنار آب سر بباد فنا داده
و جمعی دیگر بزخم پیکان قدر اندازان دلاور در میان رود آمویه روی بعالم عقبی نهادند دریای جیحون از خون کشتگان رنگ
لعل بدخشانی گرفت و رنگ ماهی از بسیاری جیفه آن روز بر کشتگان بالوده و اشته سمت تباهی پذیرفت و شاهزاده
مظفر لوا از من زندگانی دشمنان آتش فتنه سوخته و رخساره همایون بانوار فتح و فیروزی افروخته بمعسکر همایون معاودت
نمود و خاقان منصور مبتهج و مسرور گشته ابواب عاطفت و اشفاق بر روی روزگارش برگشود و جون جمعی از مردم سلطان محمود
میرزا که در جنگ نقد بر اسیر و دستگیر شده بودند بخشیده و از کنار آب بلخ کوچ فرموده در چهار باغ خسروشاه که در بیرون شهر است
منزل گزید **ذکر مصالحه خاقان منصور با میرزا سلطان محمود و معاودت رایت نصرت آیت در ظلال عنایت ملک معبود**
جون ازین کشتگان محمد ایلچی بوغا باردوی سلطان محمود میرزا رسید مزد و کیفیت شدن او را بعرض رسانیده بعد از آن پادشاه
سعادت انتما تحقیق انجامید که در منازعت خاقان منصور غیر از مقهوریت منتج [illegible] هرگاه بو لاد و باز و جهاد و مساعد رنج در انبرگاه
نیابران طالب صلح و صفا گشته جهت بسط بساط موافقت و رفع غبار مخالفت عالیجناب نقابت پناهی سیادت دستگاهی
امیر بزرگ ترمذی را که در آن زمان از سایر خانزادگان بمزید جاه و جلال و فزونی حشمت و اقبال امتیاز داشت نزد خاقان منصور
فرستاد و آن بزرگ ملک وقت بمضمون کلمه همایون **و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما** عمل نموده بپایه
سریر اعلی شتافت و خاقان منصور مقدم شریفش را معزز و محترم داشته جناب مرتضوی شرط رسالت بادا رسانید
و در باب تمهید اساس مصالحه بدایع الفاظ بلطایف معانی آراسته گردانید و خاقان منصور بنابر کمال ارادت بمنتسبان دودمان
سیادت آن خواهش را امضا نمود و چنان مقرر شد که سلطان محمود میرزا صبیه جلیله خود را که در سراپرده خلافت مستور دارد در
سلک ازدواج خواهرزاده خویش حیدر محمد میرزا کشیده بدار السلطنه هراة فرستد و مجلة الوقت امرا قندز آنچه
دست قدرت ایشان بدان رسیده بر سبیل پیشکش ارسال دارند و امیر شجاع الدین ذوالنون را از قید غم نجات داده معجل
و مکرم ببارگاه عالمپناه رسانید آنگاه مواکب اردوی همایون روی بسمت مقر سریر جاه و جلال آرد و سلطنت مملکت حصار
شادمان و ترمد و ختلان و بدخشان و قندز و بقلان از دستور معهود بمیرزا سلطان محمود گذارد و جون خبر بهجت اثر برادران
بامیر خسروشاه رسید [illegible] لوای شکر [illegible] ناهید رسانیدند و فی الحال امیر ذوالنون را از حبس بیرون آورده خلع
نفیس پوشانیدند و بمراسم اعتذار و استغفار قیام نموده تشکرهای لایقه و مشوقات رائقه مرتب ساختند و مصحوب

جناب

جناب امارت مآب امیر محمد باقر که شوهر خواهر امیر خسروشاه بود بدرگاه خاقان والاجناب فرستادند آنحضرت امیر
ذوالنون را منظور نظر مرحمت گردانیده و پرسش فرموده آنجناب بتقبیل قوائم سریر خلافت مصیر قیام نموده زبان [illegible]
اعتذار گشاد و ملتمس مقبول افتاده امیر محمد باقر از افعال قبیحه شرمنده و سر انفعال پیش افکنده [illegible]
و [illegible] پرتو انوار عواطف خاقان بر وجنات احوالش تافت و دست عنایت خسروپرورش بدیه خلعت
عفو و امان در قامت قابلیت امیر محمد باقر پوشانیده حضرت امیر [illegible] خلع طلادوز فرستاد و امیر محمد را [illegible] خاص
و افسر مرصع اختصاص داده رخصت مراجعت ارزانی داشت و هم در آن ایام امیر بزرگ ترمذی با انعام اسب و زر و نفایس
اثواب و تبرکات دیگر مباهی و مفتخر گشته مقضی المرام روی باردوی سلطان محمود میرزا آورد و بنابر آنکه در باب صلح و
صفا مساعی جمیله بتقدیم رسانیده بود آن پادشاه عالیجاه و نیز جناب سیادت پناه را مشمول انعام و احسان [illegible] اردو جون
خاطر خطیر خاقان منصور از ین وقایع و امور فراغت یافت عنان مراجعت بطرف قبة الاسلام بلخ تافت و نشاط
نگار از ضمیر فیض آثار سر بر زد امرا و لشکریان تمام صحرای [illegible] باغ را احاطه نمودند و بجرگه روان شده و جنبه
شبانه روز جانوران شکاری راندند و در منزل بابا شاهو جرگه بهم رسیده ده پانزده هزار نخجیر و آهو جمع گشت و شاهزادگان
عظام و امرای عظام بر حسب اشاره خاقان اردوی علام بنوبت در قمور قاناخته از زخم تیر تیز و شمشیر خونریز
شکار غیر بسیار بر خاک هلاک انداختند بعد از ان سایر لشکریان تا آن [illegible] پرداخته تمامی آن جانور را [illegible] بخون ساختند
و خاقان منصور بقبة الاسلام بلخ شتافته حکومت آن بلده را [illegible] برج کامکاری حیدر محمد میرزا ارزانی داشت
و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک را [illegible] در ملازمت شاهزاده گذاشت آنگاه رایات نصرت
آیات کوچ بر کوچ متوجه مستقر سریر سلطنت شده کامران و کامیاب از مرغاب عبور نمود و از جنیده و رباط گذشته
بتقدیر ایزد تعالی بعد از آنکه خاقان منصور بسعادت و اقبال در باغ جهان آرای نزول اجلال فرموده بود [illegible] زمانی با نامل قضا
نیل ملالی بر چهره اقبال خاقان کشیده و سلطان ویس میرزا جند ماه پهلو بر بستر ناتوانی نهاده متوجه ریاض
عقبی گردید خاقان منصور از وقوع آن مصیبت محزون و متألم گشته امرا و ارکان دولت بلوازم تعزیت
پرداختند و روح شریف شاهزاده را باطعام طعام و ختمات کلام ملک علام شاد ساختند و از میرزا سلطان ویس
یک پسر ماند محمد سلطان نام و مادر این پسر سلطانم بیگم است بنت خاقان منصور و حالا آن شاهزاده با والده خود
در قید حیات است و در ظل عنایت حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر غازی بسر میبرد **ذکر [illegible] خواجه نظام الدین نظام الملک**
[illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible] جناب [illegible] شرح بعضی از حالات ایشان
جون نسبت باتفاق امرا ابوالغازی سلطان حسین میرزا خواجه مجد الدین محمد را از دخل در امور ملک و مال معاف
داشت و زمام امور دیوانی و سرانجام مهام سلطنت را بکف کفایت خواجه قوام الدین نظام الملک گذاشت

خواجه نظام الملک باعلی مدارج اعتبار و اختیار ترقی میکرد و قدم از مرتبه وزارت برتر نهاده روزی چند بمنصب
اشرف اعلی مشرف بود و بعد از آن در جرگه امراء عظام معزز و دست تصدی او در رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد
مهمات ممالک محروسه قوی شده اکثر امرا و صدور و مقربان و ایلچیان طوعا و کرها مراسم اطاعتش بجای می آوردند
وزرا و دیگر امرا امر و نهیش بسر برده منشیان در فرامین مطاع لقبش را امین الدوله القاهره قلمی میکردند و بی شایبه
تکلف خواجه نظام الملک بصفت حلم و تواضع موصوف بود و نسبت بمشایخ علما ارادت و اخلاص تمام ظاهر مینمود
هرگز حاجب و دربان بر در خانه خود نمیگذاشت و هر کس را مهمی پیش می آمد که هر گاه میخواست تا رسیده خواجه
رفع حال خود را عرضه میداشت اولاد امجاد او خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین عبد الملک دو جوان
بودند بحسن صورت و سیرت آراسته اشتغال وجود ایشان از صفات ذمیمه و صفات دنیه پیراسته خواجه کمال الدین
حسین بجودت طبع و حدت ذهن و فصاحت بیان و طلاقت لسان موصوف و معروف بود و خواجه عبد الملک
با وجود این اوصاف در میدان جلادت و سپاهیگری گوی مسابقت از امثال و اقران میربود و این دو برادر نامدار در زمان
امارت و اختیار پدر بزرگوار در سلک ایلچیان و مقربان خاقان عالمیان منتظم بودند و همواره حاجات فرق انام عرض کرده
مهمات خاص و عام را سرانجام مینمودند و چون تقرب و نیابت خواجه و اولادش درجه کمال یافت بنابر آزاری که از خواجه
مجد الدین در خاطر داشتند دفتر عهد و پیمان او را بر طاق نسیان نهاده در پایه سریر اعلی گاهی بزبان حقیقت بیان شمه از
افعال آن خواجه ستوده خصال در صورت قبایح اعمال باز نموده کثرت تمول او را شرح میدادند بحکم من یسمع یخل
بعضی از آن سخنان در خاطر خاقان عالمیان جای گرفت و قواعد اعتقاد سلطان نسبت بخواجه مجد الدین سمت اختلال
پذیرفت و در آن زمستان که خاقان منصور در بلخ قشلاق فرموده بود منی از اردوی همایون کیفیت تغیر مزاج صاحب
تخت و تاج را بخواجه مجد الدین محمد قلمی نمود آن جناب متوهم گشته در گوشه اعتزال منزل گزید و بعد از آنکه ماهچه علم ستاره حشم
از آن سفر مراجعت کرده پرتو اقبال بر مستقر سریر جاه و جلال انداخت خواجه مجد الدین خفیه با امرا امیر کلاس شجاع الدین محمد
برندق و مبارز الدین جهانگیر توسل جسته تحف و تبرکات نزد ایشان فرستاد و بر لاسان در مقام معاونت و مظاهرت
آن جناب آمدند و چون خواجه نظام الملک از جمعی وقوف یافت تقریبات انگیخته بقلم تدبیر بر لوح ضمیر همایون نگاشت
که در یورش قندهار امیر محمد برندق و امیر جهانگیر با سلطان ویس میرزا بیعت نموده بودند که هرگاه اختلالی بمبانی قصر زندگانی خاقانی
راه یابد او را بسلطنت بردارند و سایر دارای سپهر خلافت و کامرانی را کان لم یکن انگارند و حال آنکه خاقان منصور از
امیر محمد برندق بسبب سخنان درشت که در اثنای یورش مذکور گفته بود آزار بسیار در خاطر داشت و استماع
قضیه مذکوره ضمیمه رنجش گشته گرفتن امیر محمد و جهانگیر را با خود مصمم گردانید و چون آن دو امیر مهم خواجه مجد الدین را بعرض رسانیدند
بحسب ظاهر قبول نموده مواعید پسندیده فرمود اما خواجه مجد الدین محمد از غایت دور اندیشی بحمایت امیر محمد و امیر جهانگیر

واطلاع

و اطلاع و عنایت صاحب تاج و سریر قانع گشته بجناب افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی رجوع کرد و آن جناب
با خاقان کامیاب ملاقات فرموده بعبارات لایقه معروض داشت که دخل خواجه مجد الدین در مهمات پادشاهی مستلزم
معموری مملکت و خشنودی سپاهی و رعیت است البته او را تربیت میباید نمود و سخنان اصحاب غرض را در باره او مسموع
نمی باید داشت و خاقان منصور زبان بقبول گشاد و جناب مولوی آنچه گفته بود و شنوده بخواجه محمد پیغام فرمود خاطر
خواجه اطمینان تمام یافته روز دیگر از منزل اختفا بباغ جهان آرا تشریف برد و بوسیله امرا امیر کلاس بعز بساط بوسی سرافراز
شده بیست هزار دینار کپکی پیشکش نمود و بنور فراست در مجلس اعلی مزاج شهریاری را نسبت بخود دگرگون
نموده از بیرون آمدن پشیمان گشت اما تن بتقدیر ملک قدیر نهاده روزی چند خاقان منصور و بعضی از امرا و ارکان
دولت را ملازمت نمود و هم در آن هفته در آخر روز که حضرت خاقانی در چهار کوشک که در حوض بزرگ باغ جهان آرای
بزم عیش و نشاط آراسته بود امیر محمد برندق و امیر جهانگیر و خواجه مجد را اطلاق نمود و امرا عظام را بمواخذه و مصادره
ایشان امر نمود و امیر محمد علی آنکه بمحصلی خواجه محمد مقرر شده بود آن جناب را گرفته بخانه خود برد و بعضی دیگر از اعیان آستان
سلطنت آشیان امیر محمد و جهانگیر را دستگیر کرده در قلعه اختیار الدین مقید و محبوس گردانیدند و امیر جهانگیر بعد از ده
پانزده روز از قید نجات یافته بار دیگر بپرتو عنایت خاقان منصور بوجهات احوالش یافت و امیر محمد مدت یکسال
در محبس ماند پس از آن خاقان عالمیان او را نیز مشمول نظر عاطفت ساخت و از قلعه بیرون آورده بانعام جامه و خلعت
و افسر نوروزی سرافراز گردانید و بدستور پیشتر منصب امیر الامرایی عنایت کرده در باره آن امیر عالی گهر لوازم التفات و مرحمت
بتقدیم رسانید اما خواجه محمد بعد از روزی چند که در بند بود خاقان منصور به پرسش مهم او حکم نمود و میر سلطان احمد و امیر ناصر الدین
عبد الخالق فیروزشاه و امیر احمد علی فارسی و امیر کلاس و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و خواجه قوام الدین نظام الملک و اولاد و سایر
امرا و وزرا و ارکان دولت و مقربان و ایلچیان در دیوان خانه باغ جهان آرای نشسته امیر محمد علی خواجه مجد الدین را با بندی
گران حاضر ساخت و بعضی از نویسندگان بدنفس باغوای خواجه نظام الملک در آن مجلس آغاز تقریر کرده متعرض
او بر داختند و آن جناب بدلی قوی و املی فسیح تمامی سخنان جواب انداختند ... گفت و هر چند اعدا سعی نمودند که غبار
ولمیری بر روی ثابت نتوانستند ساخت و خواجه نظام عاجز گشته آخر الامر محمد عمرو آبادی را که عملداری ساقط بود اشاره
نمود که در پهلوی خواجه مجد نشست و آن جناب روی بامرا آورده گفت که کسی را معارض من سازید که هم کفو من باشد تا اگر
درشتی گوید از وی تحمل توانم کرد محمد عمرو آبادی بر زبان آورد که من از تو کم نیستم بلکه اصالت من زیاده است زیرا که من حرام الاصل
و مادر تو ملوک خواجه پیر احمد بوده خواجه مجد از تشنیع شنیع بر خود خجیده روی بامرا و ارکان دولت که همه با او در مقام عداوت
بودند آورده گفت تا آنچه مدعای مخالفت اقتراف نمایم مرا از معارضه محمد معاف دارید آنگاه بنابر اشارة امرا سطری
چند نوشت مضمون آنکه آنچه در ایام اختیار از من صدور یافته نیک و بد واقع نشده و کلیات آن خود اقرار دارم و امیر محمد علی کوشکی

او را بمجلس باز برده خواجه نظام الملک باتفاق امرا و وزرا بپایه سریر اعلی شتافت و کیفیت حال از خواجه مجد مستفسر
بوده عرض نمود که معلوم حاصل کرده بتحقیق جهات و متملکات آن خواجه حمیده صفات پرداز و وخواب و خواص او را در شکنجه
و تعذیب کشیده آن مقدار زر و جواهر و نقود و اجناس شریفه و باز زهرهای حیوانی و ظروف و اوانی چینی و گلیمهای ابریشمین
و خیمهای منقش پیش ظاهر شد که هرگز عشر آن در خزانه خیال هیچکس نگذشته بود و چون آن تحف و تبرکات نفیسی
بنظر انور رسید فی الحال بنابر آن پادشاه فرمود که الحال چنان معلوم میشود که با ما سر راستی نداشته خواجه نظام چون این سخن
شنود بعرض رسانید که با وجود آنکه با غایت خواجه مجد را شکنجه نکرده ایم این مقدار منسوجات و تبرکات بحصول پیوست
غالب ظن آنست که اگر او را تعذیب نماید دیگر اشیا نادره ظاهر گردد و خاقان منصور بخت باین امر همداستان نشده
و آخر الامر برطبق مدعا خواجه نظام الملک حکم فرمود و امر فرمود که باید که ملاحظه نماید که آسیبی بجان او نرسد و جزم دانند که هرکس
در قطع رشته حیات مجد الدین سعی کند کشته خواهد شد خواجه نظام و سایر دشمنان مجد از این سخن غمگین گردیدند که رای همایون مقتضی
آنست که نوبت دیگر او را ترتیب نماید لاجرم حیله اندیشیدند که او را در خراسان مجال توطن نماند کیفیت واقعه آنکه چون
مدعیان خواجه مجد را فی الجمله شکنجه کردند و زر داد ایشان بوضوح پیوست که اگر چیزی معتد به از وی حاصل نمیشود کس نزد او
فرستاده گفتند که اگر تقبل نمایی که در عرض چند ماه مبلغ کذا بدیوان اعلی فرود آوری ما ترا مطلق العنان میسازیم نکاه دباب
سرانجام آن وجه طریقه اعداد و معاونت مرعی داریم و چون خواجه مجد مخلص خود را منحصر در قبول این سخن دید برطبق مدعای اعادی
تقدیم رسانید و از بند نجات یافت اما هم در آن هفته نظام الملک وجه تقبل را بتحصیلات نوشته در وجه جمعی از غلطان اتراک
و شاگرد پیشگان تنخواه نمودند و بنابر آنکه سرانجام آن وجه مقدور خواجه نبود و هم بی نامه سرایت میکرد دارت دیگر در گوشه
مخفی گشت و براق رفتن حجاز کرده مصحوب طایفه از مردم فرنگ براه بیابان کرمان پوشیده و پنهان روان شد و هم در آن سال
امیر نظام الدین درویش علی خست حج یافته توجه فرموده اما خواجه مجد چون بمنزل تبوک رسید فی ذی قعده سنه ۸۹۶ داعی حق را
لبیک اجابت گفته متوجه ریاض جنت گردید و امیر درویش علی بگذاردن حج اسلام فایز شده قرین صحت و عافیت
بهرات باز آمده و نوبت دیگر بر مسند امارت تمکین یافته چنانچه در قوم قلم مشکین رقم خواهد شد ذکر سلطنت بدیع الزمان میرزا
در مملکت استراباد و بیان بعضی از وقایع که در آن اوقات بابرکات اتفاق افتاد چون زمام ایالت ولایت جرجان
بموجب فرمان واجب الاذعان بسلطان بدیع الزمان میرزا تعلق گرفت شاهزاده معظم بجانب استراباد شتافته
رایت دولتش صفت ارتفاع پذیرفت حکام ممالک مازندران و رستمدار رسل و رسایل با پیشکشهای لایق باستان
سلطنت آشیان فرستادند و جواهر اخلاص خود را برطبق عرض نهاده سلوک طریق اطاعت و انقیاد وعده دادند و بدیع الزمان
میرزا بمطالب اطلاف و رافت پرداخته سیما از اختلالی که در وقت مخالفت امیر مغول واقع شده بود قیام نمود و ابواب
معدلت ابواب انعام و احسان بر روی رعایا و جمهور برایا گشود و امیر شمس الدین محمد مباشی را از پایه سریر اعلی طلبیده

و

منصب امیر الامرایی و اختیار سرانجام امور مهام ملکی و مالی و جزوی و کلی را بوی داد و زمام امر وزارت و صاحب دیوانی
در کف کفایت خواجه شمس الدین محمد بن خواجه معز الدین شیرازی نهاد و مهم صدارت و پیشوایی ارباب عمایم بدستور معهود
بسید نظام الدین خاوندشاه مفوض گشت و چون هرج و مرج بامور دولت سلاطین آق قوینلو راه یافته بود بسیاری
از امرا و ارکان التجا بآن شاهزاده آورده علم حشمتش از ایوان کیوان درگذشت و از جمله عظایم امور که در زمان سلطنت بدیع الزمان
میرزا در استراباد دست داد یکی قتل خواجه فخر الدین و پسرش خواجه شمس الدین محمد بود که در ذی الحجه سنه ست و تسعین
و ثمانمائه اتفاق افتاد و شرح این حال و تفصیل این اجمال آنکه در آن ایام که امیر مغول نسبت بخاقان منصور اعلام عصیان مرتفع گردانید
و بجانب عراق و آذربایجان رفت خواجه شمس الدین محمد تکلی نیز بنابر یکجهتی که با وی کرده بود و سید کمال الدین اجل را گفته
طریق جلا وطن پیش گرفت و بعد از چندگاهی که در غربت بسر برد و اغماض در کمال مکارم اخلاق خسرو آفاق نموده بدار السلطنه
هرات شتافت و بشرف تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر مشرف شده پرتو انوار الطاف پادشاهانه بر وجنات احوالش تافت
و باتفاق خواجه فخر الدین محمد که از قید قلعه اختیار الدین نجات یافته بود امرا و ارکان دولت را ملازمت نموده گذرانیدن تحف
لایقه و تبرکات رایقه خاطرها را صید فرموده مبلغهای کلی تقبل کرد تا بعرض خاقان منصور رسانیدند که انتظام مهام استرابادی
در خواجه فخر الدین محمد و خواجه شمس الدین محمد وجود می پذیرد اگر این دو خواجه را صاحب اختیار این مملکت سازند هرآینه رعایا جرجان
در مهاد امن و امان غنوده اموال دیوان نیز صفت حصول و وصول می پذیرد و بنابر آن فرمان واجب الاذعان شرف
نفاذ یافت که منصب امارت دیوان استراباد متعلق بفخر الدین محمد بوده
در جمیع اوقات گذرانید فرصت یافته بصوب سمرقند گریخت و وزارت سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از گریختن خواجه
شمس الدین محمد بر حسب الاستقلال بصاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین بیرکی مفوض گشت و مقارن آن احوال رایات
همایون خاقان بی همال بجانب حصار شادمان در حرکت آمد و سلطان بدیع الزمان میرزا بر رسم اعداد از استراباد متوجه کنار
آب آمویه شد گفتار در بیان بعضی از وقایع سمرقند و حصار و نهضت رایت نصرت شعار
بعزم تسخیر آن بلاد و حصار و شرح او درین نوبت که صورت پرستی کند هرکس بخت بلوس کسی * رستا نخ چون رخت ازینجا بند و
زنانیر سلطان گل خندد * که از گردون نگردد نور خورشید کمتر در رونق بازار انجم * مصداق این سیاق آنکه میرزا سلطان احمد پسر بزرگ
سلطان سعید سلطان ابو سعید میرزا بود در بلده سمرقند سلطنت مینمود در غره ذی قعده سنه تسع و تسعین و ثمانمائه از دار
غرور بسرای راحت و سرور انتقال کرد و میرزا سلطان محمود از حصار علم سلطنت برافراخته بسمرقند انجیز نیز گشید و در ماه
محرم الحرام سنه تسعمائه آن پادشاه عالیجاه نیز درگذشت و پسر ارشدش بایسنغر میرزا در سمرقند پادشاه و فرمان روا گشت
و برادر خوردش میرزا سلطان علی را که داعیه خلافت داشت گرفته میل کشیده و لیکن بسبب مداهنه شخصی که مباشر آن امر
شنیع بود آسیبی بنور دیده شاهزاده نرسید و پسر بزرگتر میرزا سلطان محمود سلطان مسعود میرزا که در حصار شادمان

قایم مقام پدر بود چون از فوت آنحضرت وقوف یافت دران ولایت خطبه و سکه بنام خود کرده بتمهید اساس جهانبانی قیام نمود و امیر
وامیر خسروشاه که در زمان سلطان سعید در سلک نوکران امیر سید فرید ارغون انتظام داشت و بمحض تربیت سلطان
محمود میرزا پای بر مدارج رفعت نهاده و در اوقات سلطنت آنحضرت در ممالک قندز و بقلان علم ایالت می افراشت
بعد از فوت ولی نعمت داعیه استقلال پیدا کرده اگرچه روزی چند نسبت بسلطان ابوسعید میرزا مراسم اطاعت بجای آورد
اما آخر الامر بسیاری ابطال رجال و افزونی حشمت و استقلال مغرور گشته و از حکم و فرمان سلطان مسعود میرزا گردن پیچیده
نخوت و جبروت و باد بروت او از حد اعتدال درگذشت چون این اخبار بسمع اقدس خاقان منصور رسید عازم تسخیر آن ولایت
اراده و بعد از اجتماع سپاهی که در کثرت از اوراق اشجار زیاده بودند و در صولت شیر ژیان و ببر دمان دعوی مقاومت مینمودند
بتاریخ اوایل سنه احدی و تسعمایه عنان موکب بجانب بلخ انعطاف داد و مسرعی را بعنان برق و باد بصوب استراباد
فرستاده بسلطان بدیع الزمان میرزا پیغام فرمود تا با سپاه جرجان عازم کنار آب آمویه گشته بموکب همایون پیوندد
و باتفاق سایر شاهزادگان در دفع اعدای دولت قاهره کمر سعی و اهتمام بر میان جان بندد و چون ایلچی بدرگاه شاهزاده رسید
و نشان را برده بود عرض رسانید میرزا انگشت در اطاعت فرمان تغافل ورزیده و آخر الامر ملاحظه حقوق ابوت نموده متوجه
اردوی همایون گردیده زمام ایالت ولایت جرجان را در قبضه اقتدار شاهزاده کامکار محمد مومن میرزا نهاد و بساعتی مسعود
از استراباد بیرون آمده عنان یکران بطرف آب آمویه انعطاف داد اما خاقان منصور چون قطع منازل و مراحل نمود
بحدود بلخ رسید شاهزاده سعادتمند حیدر محمد میرزا و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک بلوازم استقبال استعجال نموده مراسم
پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند و بشرف تقبیل انامل فیاض مشرف گشته ملحوظ نظر عنایت خسروانه و منظور انظار عاطفت
پادشاهانه گردیدند و چند روز الکای سیارلک که در ظاهر بلخ است معسکر نصرت اثر گشته اردوی کیهان پوی از انجا بعزم
عبور از آب و مرور بر ولایت حصار بمیر سنگ بیرزه رفت و دران منزل بعرض خسرو عادل رسید که خسروشاه لشکر
جلادت اثر … فراهم آورده و داعیه دارد که بعد از گذشتن سپاه دشمن شکن از آب گذرها را مضبوط
سازد و بقصد غضب و تاراج ممالک محروسه اعلام اقتدار برافرازد بنابران خاقان منصور با امرای عالیشان مشورت
نموده صلاح دولت دران دانست که بعضی از شاهزادگان رستم توان را با جمعی از جنود مظفر ورود بحسب دفع خسروشاه
بجانب قندز ارسال دارد و انگاه از آب عبور نموده مملکت حصار شادمان را بحیز تسخیر درآورد و درین اندیشه بود که آن حضرت را
… از اولاد امجاد جمع خاطر … ناگاه سلطان بدیع الزمان میرزا باردوی اعلا رسید و بشرف دستبوس والد
بزرگوار استسعاد یافته موجب مزید اعتضاد شاه و سپاه گردید و خاقان منصور آن نور دیده سلطنت و جهانبانی را
سردار فوجی از امرای ظفر … و … سپاهی از لشکر قیامت اساس گردانیده جهت مقابله و مقاتله خسروشاه بجانب قندز روانه
ساخت و بنفس همایون از رود جیحون عبور فرموده در حدود قریه پتا اعلام اقتدار برافراخت و مردم انجا بهواداری سلطان

مسعود

مسعود میرزا و در ملازمت بارگاه اعلی تخلف ورزیده بسرانجام پیشکش و ساوری قیام ننمودند لاجرم نایره غضب خاقانی
اشتعال یافته سپاه نصرت نشان آنچه دران قریه یافتند بباد غارت و تاراج بر دادند و از انجا سلطان مسعود میرزا
چون قرب وصول موکب همایون را استماع نمود قلعه حصار را با امیر محمد باقر و بعضی دیگر از امرا مثل امیر محمود برلاس و درویش
علی ساربان سپرده خود در نفس شهر توقف کرده بنابر صغر سن و عدم تجربه در غایت غفلت اوقات میگذرانید
خبر بی سامانی شاهزاده بعرض حضرت خاقانی رسیده از بنابر جناح استعجال بجانب حصار ایلغار فرموده پس از قطع
منازل در صبحی که لوای بیضای آفتاب در فضای سپهر خضرا مرتفع گشت ماهچه رایت ظفر مآب بر الکای خوزی که از انجا تا حصار
یکدو فرسخ مسافت است پرتو وصول انداخت و سلطان مسعود میرزا چون این خبر شنوده با معدودی از ملازمان از طرف
دره ورزاب گریخت و خاقان منصور بر فرار شاهزاده اطلاع یافته ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا را با جمعی از امرا و یکه تازان
و فوجی از … ماثر بجانب شاهزاده روان کرد و شاهزادگان ایلغار نموده سلطان محمد میرآخور که قراول …
بود در روز دوم در زراب … جنود میرزا سلطان مسعود رسیده و بین الجانبین غبار جنگ … ارتفاع یافته سلطان محمد
… بر صف حصاریان تاخت و غایت مردانگی و جلادت ظاهر ساخت اما بحسب تقدیر بزخم شمشیر یکی از اعدا از پای
درآمده … دستگیر شد و متعاقب آن واقعه شاهزادگان بدان مکان رسیده مخالفان عنان بوادی فرار گردانیدند
و بوضوح انجامید که سلطان مسعود میرزا با انواع لطایف الحیل بر فروه جبلی که در بلندی با منزل زحل دعوی برابری مینماید
صعود نموده و چون دران کوه برف بسیار بوده از خیمه و پلاس هرچه همراه داشتند بر زبر برف گسترده و از ان طرف
کوه بیابان … و عنان عزیمت بطرف شهر سبز تافته بنا علی هذا ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا … در مراجعت
دانسته روز چهارشنبه بیست و سیم جمادی الاخری باردوی اعلی ملحق گشتند و خاقان منصور از واقعه سلطان محمد میرآخور
تاسف خورده اقربا و اتباع او را بپرسش و نوازش سرافراز و مفتخر گردانیده همان روز امیر غریب و سلیمان ترکمان بموجب
فرمان واجب الاذعان جهت استمالت متوطنان آن حدود توجه نموده خاطر دور و نزدیک و ترک و تاجیک را بعواطف بدیع
تسلی بخشیدند و بغایت عنایت و عدالت خسروانه امیدوار گردانیدند لاجرم خاص و عام ولایت حصار شادمان و توابع
خرم و شادمان عنان عزیمت باردوی همایون تافتند و القاب … در ظلال لطف و احسان بیکران از تاب
آفتاب حوادث نجات یافتند و احکام مطاع لازم الاتباع نفاذ انجامید که مجلس … سپاه انجم جاه بیلک
دانه … متعرض و فراهم … آفریده نگردد و اگر خلاف حکم بظهور پیوندد در عوض هر شتری سری و بجرم هر خری
سوری تلف خواهد گشت و در روز پنجشنبه بیست و چهارم اردوی نصرت نزول از نهر کوچ فرموده موضع …
محل نصب سرادقات سلطنت و استقلال شد و همان روز حکم همایون نفاذ یافت که لشکریان مظفر حسین میرزا … هزار
مرد در سایه علم شاهزاده فریدون حسین و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر ابراهیم جغتای و امیر محمد سعید ارغون از آب

عبور نموده بسلطان بدیع الزمان میرزا ملحق گردند و آنحضرت از آنجانب آب و مظفر حسین میرزا از این طرف توجه
نمودند زیرا که جبهات شان زده در اطفاء نایرهٔ مخالفت و عناد امیر خسروشاه پرداز نمودند و روزبیت و شیخم بیگ از نوکران میرزا
مظفر حسین گورکان بحکام پایه سریر گردون احتشام رسیده عرضه داشت شاهزاده را با مکتوبی که سلطان بدیع الزمان میرزا
نوشته بود رسانید مضمون آنکه خسروشاه قدم جرأت و جسارت از قدر بیرون نهاده و خاطر به مقابله و مقاتلهٔ سپاه
ظفر دستگاه قرار داده الحال بهر نوع حکم قضا مطاع عالم مطاع نفاذ یابد در انتقاض رایت شوکت او طریق اهتمام مسلوک
دارد چون پرتو شعور خاقان منصور بر آن صورت افتاد و فرمان عالی صادر شد که مظفر حسین میرزا نیز از آب گذشته بسلطان
بدیع الزمان میرزا پیوندد و هر دو شاهزاده باتفاق یکدیگر بر سر خسروشاه روند و صورت جمعیت او را به پریشانی مبدل گردانند
و در روز یکشنبه بیست و هفتم قایم سلطان ولد سید علی خان که از اعاظم خواقین دشت قبچاق و اکابر سلاطین
و رفیع آفاق بود اقبال وار بدرگاه خاقان جم اقتدار رسیده و بتقبیل انامل فیاض سر مفاخرت افراخته در سلک شاهزادگان
منتظم گردید و در همین روز منصور برلاس ولد امیر شیخ عبدالله که در دیوان امارت میرزا سلطان مسعود میرزا
باستان ملائک آشیان شتافت و تحف لایقه پیشکش کرده در سلک خوانین انتظام یافت و در روز سه شنبه
بیست و نهم موکب همایون از محل نهضت نموده موضع افاتش محل نزول خیام سالکان طریق رزم و پرخاش
گشت و در آن منزل تفحص انجامید که چون مظفر حسین میرزا بسلطان بدیع الزمان میرزا پیوسته خسروشاه
از مقاومت عاجز شده روی عزیمت ملکه هزیمت بجانب حصار نهاد و آوردند شاهزادگان و نوئینان او را تعاقب
نموده آن قلعه را پرگاروار در میان گرفته اند و بمحاصره و محاربه اشتغال دارند اما در میان سلطان بدیع الزمان میرزا و
ابوالمنصور مظفر حسین گورکان اندک نقاری واقع است زیرا که چون خسروشاه بعد از پیوستن مظفر حسین میرزا
به بدیع الزمان میرزا عنان از معرکه قتال بوادی فرار تافته مظفر حسین میرزا با سلطان بدیع الزمان میرزا مخالفت
مینماید و میخواهد که در حین سواری نقاره زده با برادر کلانتر ابواب مساوات برگشاید چون پرتو شعور خاقان منصور برین صورت
افتاد مهم حصار را بصلح منفصل داده روی توجه بقندهار نهاد چنانچه در قوم کلک بیان میگردد و من الله الاعانة والمدد ذکر محاصره قلعه

حصار و بعضی دیگر از وقایع روزگار

در این اوقات واوان که نواحی حصار شادمان مرکز اعلام نصرت نشان بود لایق آن و
سزاوار چنان نمود که امیر محمد باقر و محمود برلاس و امیر درویش علی ساربان باتفاق جمیع متوطنان قلعه حلقهٔ مطاوعت
در گوش شرع و غاشیهٔ متابعت بر دوش گرفته پای بر سر خلافت مصیر شتابند و بلوازم نیاز و نثار پرداخته در
سلک سایر بندگان دولتخواه انخراط و انتظام یابند اما آن جماعت رعایت حقوق تربیت سلطان محمود میرزا و اولاد
او از آن امر مانع آمده پای در دامان استغنا کشیدند و پشت بندار استحکام حصار باز نهاده متوجه درگاه عالم پناه
نگردیدند بنابر آن علی الصباح پنجشنبه غرهٔ رجب که آفتاب جهانتاب از فرق تیغ کشورگیر دیده متحصنان قلعه ستیزه را

خیره ساخت و شعشعه برق جمشید خورشید لوامع تسخیر بر ساحت حصار فیروزه کار گردون انداخت فرمان آفتاب
شعاع واجب الاتباع نفاذ یافت که از امراء انجم سپاه ناصرالدین عمر بیگ و محمد علی انکه و شاه حسین جان سپار و عبد
اللطیف جان نثار و حسن علی قزاق و یوسف ایوب و امیر بیگ ترکمان و عسکر جی بروی جاجی و سلطان ترکمان و دوست
محمد بختی و چهره قراولان علیه بسیار از پیاده و سوار گرد قلعهٔ حصار را محل نصب خیام ظفر انجام سازند و مورچلها بخش کرده
از روی جد و اهتمام بامر محاصره و محاربه پردازند والحق آن حصاریست در رفعت و حصانت شبیه قلعهٔ خیبر و سد اسکندر
خندق عمیقش بیان عرضه‌ات ارباب ارم عریض و پهنا و

نظم

قضا کنگرش را از برج زحل : بالاتر آورده چندین محل
تخته فرش از زمین در مغاک : دو چندان که از چرخ در روی خاک

القصه سپاه نصرت پناه آن قلعه را پرگاروار در میان
گرفتند و اسباب حصارگیری در ترتیب داده عراده و منجنیق نصب کردند و از جانبین دست بانداختن تیر و سنگ گشاده
لوازم محاصره و محاربه بجای آوردند کانهای رعد در غرش آمده آتش در خرمن جمعیت دلیران انداخت و عقاب تیر از
آشیانه کمان پرواز نموده در کاخ دماغ پهلوانان آشیان ساخت چون چند روز حال بر این منوال گذشت و از هر طرف طایفه کشته
گشت کار اهل حصار باضطرار انجامید و قاصدی نزد جناب عرفان شعار خواجه حسن عطار که از اولاد زبده مشایخ بزرگوار خواجه
علاء الدین عطار بود و در آن زمان بر مسند هدایت و ارشاد تمکن داشت فرستادند و التماس نمودند که بپایهٔ سریر خلافت مصیر
شتافته زبان الهام بیان بشفاعت جرایم ایشان بگشاید و خواجه حسن رجال آن فرقه رحم فرموده باردوی همایون فر امید
و بوسیلهٔ عظام مجلس همایون خاقان گردون غلام در آمده بتقبیل انامل فیاض سرافراز گردید و گناهان محصوران را عذرخواست
نموده خاقان منصور ملتمس خواجه حسن را بحسن قبول مقرون ساخت و خواجه بقلعه رفته و بشارت امن و امان و عفو و
احسان رسانیده متوطنان حصار فرخناک مسرور گشتند و اظهار اطاعت و انقیاد کرده آنچه دست امکان ایشان بدان رسید
مصحوب امیر محمود برلاس برسم پیشکش و نثار بیرون فرستادند و او بکریاس سپهر اساس شتافته بعز بساط بوسی معزز گشت
و بپوشیدن خلع فاخره سرافراز شد و دست مراحم پادشاهانه سایر حصاریان را از خلعت بخشش و بخشایش پوشانید و زلال
مکارم خسروانه غبار مکاره و عناد آن فرقه را فرو نشاند و قواعد صلح و صفا مؤکد شده خواجه حسن باصناف الطاف بدیع
اختصاص یافت و امیر محمود برلاس رخصت انصراف حاصل کرده و مقتضی المرام بقلعه شتافت

بیت

مشو اقبال در این کهنه دیر : غافل از آن نداخت که الصلح خیر

و امراء حصار قبول نمودند که بعد از مراجعت موکب ظفر آثار مخدره را
پردهٔ عصمت را که سلطان محمود میرزا نامزد حیدر محمد میرزا کرده بود یراق نموده بدار السلطنه هراة فرستند و میرزا سلطان
مسعود را به سلوک طریق اطاعت و انقیاد باعث و محرض باشند و از وقایعی که در خلال احوال گذشته روی نمود یکی آنکه امیر
یعقوب ولد امیر مظفرالدین ایوب که از اعاظم ارکان دولت سلطان مسعود میرزا بود التجا بسده سنیه نموده شرایط
نیازمندی و پیشکش بجای آورده خاقان منصور او را منظور نظر لطف و اعتنا ساخته در دیوان امارت مهر داد و مواجب

مناسب تعیین فرمود و دیگر آنکه قدوة الصدور الاعاظم جلال الدین میرک قاسم والد مولانا شمس الدین محمد امین که اباً عن جد متصدی
منصب صدارت سلاطین حشمت آیین بود بتاریخ پانزدهم شعبان داعی حق را لبیک اجابت گفته بر پایین جنان انتقال نمود
و خاقان منصور بملاحظه حقوق خدمت آن جناب بر فوتش تاسف نموده اشاره علیه نفاذ یافت که جسد شریفش را بر نهج سنت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله الطاهرین تجهیز و تکفین کردند و بسواری سلیح ملک نظام محمد قباد بابی با تشییع نعش او را ببلخ
برده در مزار خواجه ابونصر پارسا قدس سره بخاک سپردند مدت حیات میرک قاسم پنجاه و نه سال بود و یکی از شعرا در تاریخ وفاتش
این بیت نظم نمود **بیت** چو رفت میرک قاسم ازین جهان و غم امان ۞ بماند سال وفاتش دعا و روز برات **ذکر نهضت**
موکب نصرت نشان ازان ولایت حصار شادمان بجانب قندز و بغلان ٩٠١ چنانچه سابقا کلک سخن آرا
در سلک تحریر کشیده چون خسروشاه قوت معاودت با شاهزادگان در خود نگشت خویش ندید و چهار دیوار حصار قندز را بنیاد
ساخته اسباب حصارداری مرتب گردانید شاهزادگان و نوئینان با عساکر نصرت نشان اطراف قندز را احاطه نموده
از جانبین سنگها بسعد آتش دادند و شعله گیر و دار تفلق بسپهر دوار رسانیده دست بانداختن ناوک اندوز کشادند
و بنابر کمال متانت آن قلعه مدت محاصره امتداد یافت لاجرم خاقان منصور بعد از فراغ از مهم حصار با تمامی مخدومزادگان و
امرا عنان عزیمت بدان صوب تافت و هوای قبادیان از غبار موکب نصرت نشان عطر افشان گشته فرمان واجب
الاذعان بترتیب جسرها در شد و امرا نواحی کشتیهای که در رباط آب آمویه اجتماع گردانیده بکناران اردوی همایون چند کشتی
دیگر را رسانیدند و در معبری که از او باج عبور بود آغاز بستن جسر کردند در آن اثنا شبی از بالای آب کشتی بموضع بستن
پل رسید و نشده و هر چه تمامتر بر کشتیها جسر خورد و اکثر آنها را در هم شکست چنانچه از آن کشتی زیاده از پنجاه عدد سالم
نماند بنابر آن فرمان همایون نفاذ یافت که معبری پیدا کنند که جزیره در میان داشته باشد تا بدان کشتیها که درست مانده بود
ازین کنار آب تا جزیره جسر بسته بگذرند و از طرفی دیگر از جزیره تا آن لب آب جسر بندند و عبور کنند و بعد از جست و جوی
و تکاپوی شمول این چنین جایی یافته پل ترتیب نمودند و خاقان منصور با تمامی سپاه از آب عبور کرده در جزیره گشتافتند بخیال
آنکه آن شب آنجا بوده روز دیگر پل ازان طرف بسته شد و از آب بگذرند اتفاقا در آخر همان روز شتری در آب افتاده بسهولت
تا بجانب بیرون رفت لاجرم بوضوح پیوست که بی وسیله جسر ازان آب میتوان گذشت و خاقان عالیمکان آن
زمان از آنجا عبور فرموده شاهزادگان و امرا و لشکریان نیز مانند باد بر آن آب عبور نمودند چنانچه در وقت نماز پسین
در جزیره خانه نماند و نزدیک بنیم شب آب طغیان کرده آن جزیره را فرو گرفت و همگنان را معلوم شد که افتادن آن شتر
در آب محض عنایت ملک وهاب و کمال قوت دولت خاقان کامیاب بوده والا در آن شب در جزیره مذکور توقف
واقع میشد همه کس را طوفان بلا و امواج دریا از سر گذشت و لامحاله **ب** بود هر که را الطاف حق راه بر ۞ ز طوفان دوران نیابد ضرر ۞
القصه چون دریای قیامت اثر خاقانی در ظاهر قندز بتلاطم درآمد سیلاب رعب و هراس اساس عناد امیر خسروشاه را

اندراس داده از خواب غرور و پندار بیدار شد و علی التعاقب والتوالی قاصدان سخن دان بآستان خلافت آشیان
ارسال داشته بزبان عجز و نیازمندی پیغام داد که قدر بنده از آن نازلتر است که با بندگان خاقان منصور در معرض مقابله و مقاتله
در تواند آمد و جرات و جسارت که تا غایت بوقوع انجامیده از خوف جان و بیم هلاکت بوده اگر از زلال الطاف خسروانه دفاتر زلات
این بیچاره را بآب عفو و اغماض فرو شویند بهر آیینه حلقه جاری و انقیاد در گوش کشیده مادام الحیوة قدم از جادهٔ خدمتکاری فراتر ننهم و چون موکب
همایون از بنجام راجعت فرموده در قبة الاسلام بلخ نزول اجلال واقع شد بدرگاه عالمپناه شتافته دیده رعایت را از خاک پایهٔ که سپهر
اشتباه جلا دهم خاقان منصور از غایت مرحمت جبلی و نهایت عاطفت اصلی بر عجز و بیچارگی خسروشاه ترحم نموده فرستادگان او را
بخلع فاخره نوازش کرده همچنان عنایت آمیز پیغام فرمود که اگر خسروشاه خطبه و سکه باسم و لقب همایون موشح و مزین ساخته
نظر بهادر را از جمله مخصوصانش بود با پیشکشهای لایق بیرون فرستاد و او بوسیله امرا عظام شرف تقبیل قوایم سریر
سلطنت مصیر دریافته زبان اعتذار بر گشاد و بانعام خلع طلادوزی مفتخر و مباهی گشته خاقان منصور حسب امیر خسروشاه
و برادران او نیز اثواب خاصه ارسال فرمود و از کمال مکارم اخلاق منصب امارت دیوان اعلی بخسروشاه عنایت فرموده
تفویض آن منصب جلیل القدر را علاوه بخشش جرایم و آثام او گردانید و چون نظر بهادر از بارگاه فلک احتشام مقضی المرام
بقلعه قندز باز گشت فوق نقار و سیابت خسروشاه از ایوان کیوان در گذشت و مهر خود را بقطب الدین محمد یکاول سپرده
بپایه سریر خلافت مصیر فرستاد تا فرامین مطاعه را بآن موشح سازد و بعد از آن اردوی کیهان پوی بجانب قبة الاسلام بلخ
نهضت نمود و چون از غبار موکب گردون مراتب هوای آن بلده عطر بیز گشت خاقان ملک بخش ایالت بلخ را با توابع و ضمایم
از آب آمویه بامیر غازی سلطان بدیع الزمان میرزا مسلم داشت و عازم دار السلطنه هرات شده بر جناح استعجال رایات
نهضت بر افراشت پیش از وصول آن سپهر حشمت و عظمت و تمهید بساط عدالت و ملک سلطان مسعود میرزا
حسب القرار همشیره خود را که نامزد حیدر محمد میرزا کرده بود براق نموده بجانب دار السلطنه هرات گسیل فرمود و خاقان منصور
امرا عظام و وزرا کرام را بترتیب اسباب سور و تهیه موجبات جشن و سرور مامور گردانید و بدستور معهود در باغ زاغان چهار
طاقها ساخته شده و تعبیها بمنصه ظهور آمده دو سه ماه روزگار صغار و کبار بعیش و طرب بگذشت و زهره برج سلطنت
با برجیس سپهر خلافت بمقتضای شریعت غرا اقتران کرده بین الجانبین طریقه محبت و مودت مرعی گشت و چون بحسب
تقدیر سبحانی در دار ناپایدار فانی هر سوری را ماتمی در عقب است و هر سروری را المی متعاقب و هر نهاری را لیلی و هر بهاری را [illegible]
مخصوص هم در آن سال که تاریخ هجری بنهصد و دو رسیده بود شاهزاده جلالت انتما ابوالفوارس شاه غریب میرزا که بلطف
طبع و حدت ذهن و وفور فراست و ذکاوت از سایر اخوان امتیاز داشت و همواره با افاضل شعرا و اعاظم فضلا صحبت
نمود وقت بر ترتیب این طایفه میکالمات بعلت [illegible] در گذشت و بموجب کلمه حقه **او بما دنا الکیادنا**
رحلت شاهزاده موجب ملال خاقان ستوده خصال شده چنانچه معهود است لوازم سوگواری و مراسم تعزیت داری مرعی گشت

گفتار در بیان سلوک بدیع الزمان میرزا در وادی عصیان و طغیان و ظهور آثار انواع فتنه و فساد در بلاد خراسان

چنانچه سابقاً مذکور شد در آن اوان که سلطان بدیع الزمان میرزا بموجب فرمان واجب الاذعان از دار الملک
جرجان عنان عزیمت بصوب کنار آب آمویه انعطاف داد زمام ایالت آن ولایت را در قبضه اقتدار ولد ارشد
خود محمد مومن میرزا نهاد و چنان طمع میداشت که خاقان منصور بهمان دستور آن مملکت را بر آن خیر و سعادتمند مسلم دارد
و اندیشه عزل او را پیرامن خاطر عاطر نگذارد اما بخلاف متصور آنحضرت در روزی که میرزا بدیع الزمان را باعزاز خلعت عنایت کرده
بحکومت قبة الاسلام سرافراز گردانید در همان مجلس میرزا مظفر حسین را جهة تفویض ایالت دار الفتح استراباد
جامه پوشانید و بنا بر آنکه بدیع الزمان میرزا در وقت محاصره قندهار از مظفر حسین میرزا رنجیده بود و عزل ولد ارشد را از حضور
بشنود و از شنیدن این حکایت متغیر گشت و با امرا و مخصوصان خود طریق مشورت سلوک داشته از مقام اطاعت پا برکنار
درگذشت و بعد از آنکه خاقان منصور از بلخ بدار السلطنه هراة شتافت بدیع الزمان میرزا ایلچیان همعنان برق و باد بدار الفتح
استراباد فرستاده و بمحمد مومن میرزا پیغام داد که سپاه مملکت جرجان را فراهم آورده و ترتیب اسباب کارزار پرداخته بجانب
مظفر حسین میرزا بجانب استراباد در حکومت را باز نگذارد و اگر ضرورت شود مقاتله او را بر نفاذ همت ساز دو همچنین
بدیع الزمان میرزا قاصدان بنزد امیر خسروشاه و امیر شجاع الدین ذو النون ارغون که از خاقان منصور توقعی عظیم داشت
ارسال نموده ایشانرا از نهانی الضمیر خویش آگاه ساخت و آن دو امیر صاحب تدبیر نسبت بآن پادشاه عالیجاه در مقام اخلاص
آمده هر یک بنا بر اطاعت و خدمتکاری طرح انداختند و حقیقت این اخبار در دار السلطنه هراة اشتهار یافته خاقان
منصور در بحر اضطراب افتاد و جهة نوشتن رسل و رسایل بدیع الزمان روان گردانید و شرایط نصیحت بجای آورد و لیکن فایده نداد
لاجرم بی تحمل شده قصد فرمود که بوجود ضعف مزاج و فقدان قوت سواری در آن زمستان لشکر نصرت نشان بجد و قبة
الاسلام بلخ رساند و بدیع الزمان میرزا نظر بر آن ادیب بلیغ نموده از سلوک طریق عقوق منزجر گرداند اما مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر
معروض رسانید که اگر فرمان همایون نفاذ یابد بنده به بلخ رفته بدیع الزمان میرزا را نصیحت عظیم و بکمال عواطف پادشاهانه
امیدوار ساخته نوعی سازم که از بادیه ضلال گمراهی بشارع خدمتکاری آید و این معنی موافق مزاج همایون افتاده امیر علیشیر روی بمقصد نهاد
و چون نزدیک بآن بلده رسید شاهزاده شرایط استقبال مرعی داشته مقدم شریف آن مهمان عزیز را مغتنم شمرده در لوازم
تعظیم و حرمت مبالغه کرده بانواع مراسم رافت و ضیافت بجای آورد و امیر صایب تدبیر بحسن تقریر میرزا بدیع
الزمان را بر آن داشت که از سلوک طریق خلاف تحذیر نموده و رعایت حقوق والدین بزرگوار و استرضای خاطر همایون خاقان کامکار نموده
فرمود و آن سخنان در ضمیر منیر بدیع الزمان میرزا مؤثر افتاده میخواست که سرکار بلخ را بمظفر حسین میرزا باز گذارد و بمقرب
حضرت سلطانی را بحصول آمال و امانی حضرت الصراف دهد که ناگاه بحسب تقدیر امری ظاهر گشت که از مصالح بیکبارگی
درگذشت صورت حادثه آنکه در آن اوان که امیر علیشیر در بلخ بود و بصیقل کلمات حکمت آیات زنگ غبار از مرآت

خاطر بدیع الزمان میرزا میزدود خاقان منصور بر افواه خواجه نظام الملک و بعضی دیگر از مقربان که منحرف بودند از کمال مصالح حسبی
امیر علیشیر قصیده‌ای بنام امیر اسلام برلاس که متوالی بلخ بود نوشت فی الحال فرمود مضمون آنکه هر گاه بدیع الزمان میرزا رحم
نکرد از شهر بیرون رود و باید که دروازه‌ها را بسته و نگذارد که دیگر بار آن بلده در آید تا بزجر عتاب و انواع اختصاص یابد این
نشان بنا بر اقتضای قضا بنظر بدیع الزمان میرزا رسیده از شفقت پدر بزرگوار نومید گشت و امیر علیشیر از حصول
مقصود رخصت داده از مقام موافقت درگذشت و مقرب حضرت سلطانی در تخت سفر پایه سریر خاقانی رسیده
آنچه دیده بود و شنیده معروض گردانید و در باب انطفاء آتش غضب پادشاهی که بصفت التهاب داشت مساعی جمیله بتقدیم
رسانید اما اصلا نتیجه بر آن ترتیب نیافت و خاقان منصور میرزا مظفر حسین را با امیر محمد برندق برلاس و امیر ناصر الدین عبد الخالق بیک
بجانب استراباد فرستاده و خود نفس نفیس عنان عزیمت بطرف بلخ تافت در اوایل فصل بهار با لشکری بعدد اوراق اشجار
از تخت سفر عازم استیصال نهال اقبال پسر گشته توجه نمود و بدیع الزمان میرزا این خبر شنوده ابواب انعام و احسان
بر روی امرا و لشکریان باز گشوده امیر نظام الدین شیخ علی طغایی را بحکومت و محافظت شهر و قلعه بلخ مقرر ساخت و در شعبان
سنه اثنی و تسعمایه باستقبال والد نامدار از آن بلده بیرون خرامیده رایت قتال و جدال برافراخت و از راه جوزجانان
بالنک سیاه شتافته در دهانه دره چهل چراغ قبا بر کاه باوج مهر و ماه رسانید و از این جانب موالی بار دو [illegible] خاقانی
تیر از میمنه گذشته آن طرف دره مذکوره را معسکر همایون گردانید در آن شب بر عقب پدر و پسر قصد ملکداری البته
نار وزر در اندیشه کارزار بوده و دلیران جانبین تهیه اسباب مصاف پرداخته شب را تا طلوع و اطمینان خاطر طلب میکشودند
ذکر وقعه در دره چهل چراغ و فرو نشستن چراغ امنیت و فراغ صباح که از اهتزاز صرصر قضا و قدر چراغ عالم بینش
موالی لیل در شبستان آسمان منطفی گردید و از اقتضای مشیت مالک الملک اکبر لوای کشورگشای جمشید
خورشید بافق فتح و فیروزی رسید خاقان منصور قلب و میمنه و میسره سپاه ظفر پناه را بنور طلعت شاهزادگان
آفتاب احتشام و فر وجود نوجوانان بهرام انتقام زینت و استحکام داده بمیدان جنگ و معرکه نام و ننگ فرستاد و جنس
همایون متعاقب ایشان برپیل بانی در حرکت آمده از آن جانب بدیع الزمان میرزا نیز بتعبیه لشکر فتنه انگیز قیام نموده شمشیر
خرم هیبت ستیز تیز ساخت و روی بمیدان رزم آورده اعلام قتال و جدال برافراخت در میان دره چهل چراغ نقاره
و [illegible] و بوق و کوس و سوران زلزله در زمین و زمان انداخته علامت صور اسرافیل ظاهر گردانید و باد [illegible] چراغ
[illegible] بر دلان افروخته شد و شعله سنان پهلوانان خرمن حیات شجعان بسر حد احتراق رسانند که بهر حسام زر فرو فام از
خون کشتگان رنگ یاقوت رمانی گرفت و غنچه خنجر الماس اثر از حلق افتادگان گونه لعل بدخشانی پذیرفت بیت
ز خون یلان سنگ شد لعل گون ⁂ روان شد بروی زمین جوی خون ⁂ بهر سو سر و سروری نامجوی ⁂ بمیدان در افتاده مانند گوی ⁂ در
اثنای آن احوال خلال آن اهوال همای چتر همایون خاقان [illegible] ستوده خصال [illegible] الاقبال سایه بر آن معرکه انداخت و چشم

بدیع الزمان میرزا را باجهه نوای لشکر کشی افتاده عنان تمالک وتماسک از دست داد و توقف در برابر هیجان بیدی از
مقتضای رعایت ادب متعذر شمرده از راه اختیار باضطرار رفت برمیدان کارزار اراده رانیده روی انهزام آورد و هجوم دلاوران
مواکب نصرت نشان از سر اقتدار آغاز سرافشانی کرده تنهای حرب را با فوجی از مخصوصان شاهزاده جنیغ بیدریغ بگذرانیده
وزمره را اسیر بجا رفته حب الملک الغرائب را از شربت هلاک چشانیدند وچون بدیع الزمان میرزا عنان یکران بصوب فرار
تافت بواسطه تنگی آن راه وازدحام خیل وسپاه نتوانست که بر سبیل سرعت از غرقاب بجا خود را بساحل نجات
رساند و با طایفه از خواص که ملازم مواکب جلالت اختصاص بودند بر پشته صعود نموده از طریق غیر معهود آغاز طی مسافت فرمود تا کار
بر فراز کوهی یک انداز رسید از هیچ طرف آن پیاده را نزول ممکن نبود و تا سواره به سر رسد وحال آنکه ابوالمحسن میرزا
بحکم خاقان مظفر لوا العقبه گرفتن برادر بزرگتر از عقب در غایت سرعت می آمد لاجرم بدیع الزمان میرزا متحیر شده پیاده شد
وملازمان رکاب عالی چند فوطه و دستار بر هم بستند تا شاهزاده دست در آن زده پایان رفت راقم حروف بعد از
پنج شش سال از حدوث این واقعه در ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا بدان موضع رسیده و کیفیت نزول آنحضرت را
بواسطه از لفظ گوهر فشانش شنیده ام القصه چون شاهزاده قرین صحت و سلامت از آن کوه بدبدبه بیل چراغ
پایان آمد آنگک خوارزمی که در سلک خدام عالیمقامش انتظام داشت اثر راه بهت بدانجا رسیده بود در سلک اسب
خویش کشیده و سلطان بدیع الزمان میرزا پای در رکاب آورده عنان عزیمت بطرف قندز انعطاف داد و اکثر
مردمی که بر زبر آن کوه در خدمت شاهزاده بودند بسلامت پایان آمده از عقبش روان شدند اما هر اسب واستر که از آنجا
پایان انداختند چراگاه عدم را منزل ساخت و خاقان منصور بعد از دیدن پیکر نصرت وظفر فتح نامها باطراف بلاد
خراسان ارسال داشته رایات همایون فال بجانب قبة الاسلام برافراشت و از نوادر وقایع آنکه سلطان بدیع الزمان
میرزا در بیل چراغ بر درش به جمعیت نهم شعبان سنه اثنی وتسعمایه دست داد و روز دیگر که چهارشنبه غره رمضان با وجود
پدرش محمد مومن میرزا در میان تاشلو بولاق وجهه العمر معلولیت شده بدست مظفر حسین میرزا افتاد چنانچه عنقریب
سمت تحریر خواهد یافت و پرتو اهتمام بر تفصیل آن واقعه خواهد تافت انشاءالله تعالی ذکر فتح بلخ بعد از تقدیم لوازم محاصره
و بکار رفتن سلطان بدیع الزمان میرزا بولایت سیر و قندهار چون امیر نظام الدین شیخ علی طغایی که حاکم قبة
الاسلام بلخ بود از وقوعه بیل چراغ خبر یافت برج و باره وفصیل دروازه شهر را چنانچه باید وشاید مضبوط و محفوظ گردانیده خود
بر تحصن قرار داده مستعد افروختن جنگ و پیکار گردید و رایات ظفر آیات خاقان بسیج سعادت از بیل چراغ نهضت
فرموده سایه وصول بر ظاهر آن بلده انداخت جوانب آغاز محاربه و محاصره دادند و مردم شهر نیز بانداختن تیر و سنگ و افروختن
نیران حرب وجنگ پرداخته لوازم شجاعت بجای آوردند و بعد از چند روز علیکه بختی که امیر شیخ علی ضبط برج چهل حجره بعهده
او کرده بود نقش دوستی بدیع الزمان میرزا را بآب بیوفایی از لوح دل شست و ملازمت خاقان منصور را کی گشته

قاصدی

قاصدی نزد امیر عبد اللطیف بخشی که خویش او بود فرستاده پیغام داد که باید که در فلان شب ظفر سلب از جمیع
اطراف شهر حمله پیش آرند تا من از این برج فوجی از شجاعان بالا برم و باجنین وجهی لوازم خدمتکاری حضرت خاقانی
شهریاری بجای آورم و امیر عبد اللطیف کیفیت حال را بعرض خاقان منصور رسانیده آنحضرت در همان شب
موعود بنوعی که مذکور بود در باب جنگ سلطانی امر فرمود و همان ساعت یکی از امرا که کینه امیر عبد اللطیف در سینه داشت
و منتظر فرصت بود از تسخیر بلخ بوساطت او غیرت پذیر در صورت مواضعه را بر تیری نوشته بشهر انداخت و آن نوشته بنظر
امیر شیخ علی رسیده فی الحال با فوجی از ابطال رجال عزم گرفتن علیکه بختی کرده او لحظه خیال مقاومت نموده آخر الامر
خود را از زبر برج چهل حجره به خندق شیخ حاجی انداخت و نقش بر زمین خورده بشکست و همان لحظه امیر شیخ علی
بر حقیقت حال اطلاع یافته کسی بپایان فرستاده تا سرش از تن جدا کرده و از نوکران علیکه بختی اکثر کشته به تیغ
خود را از باره و خندق انداختند و باردوی همایون شتافته صورت حادثه معروض داشتند لاجرم آن شب جنگ در
حیز تاخیر افتاد و چون مدت محاصره بلخ از چهل روز درگذشت در شهر قحط و غلایی عظیم واقع شد و امیر شیخ علی از محافظت
آن بلده عاجز گشت و در تامل افتاد که آیا بچه وسیله دست در دامان عاطفت خاقان منصور استوار گرداند و کدام
یکی از امرا و ارکان دولت را شفیع جرایم خود ساخته محصوران بلخ را از بلا غلا بسعت معیشت رساند در آن اثنا نظم
از مطلع لطف ایزدی ناگاهی ** بنمود فروغ روی زیبا ماهی ** شد سرور اهل بلخ عالیجاهی ** فی فی ز عدم بعالم آمد شاهی
یعنی نیر وجود خالص الجود شاهزاده سعادت انتما سلطان محمد زمان میرزا از افق ولادت طالع گشت و از انوار
جبین مبینش چهره دولت و اقبال روشن شد طنطنه کوس بشارت از اوج سموات درگذشت و امیر شیخ
علی آن در درج کامکاری را در قماط عزت و بزرگواری پیچیده برسم شفاعت نزد جد بزرگوارش فرستاد و خاقان
منصور را از مشاهده جمال آن قرة العین سلطنت عرق شفقت در حرکت آمده ابواب لطف و احسان بروی کار گشاد
ایلچیان برشد دو خواجه کمال الدین حسین ولد خواجه نظام الملک و امیر حاجی میر بکاول را نزد امیر شیخ علی ارسال
داشته سخنان عنایت آمیز پیغام فرمود و امیر شیخ علی از استماع آن حکایات قوی دل و مستظهر گشته
در اواخر شوال سال مذکور با شاهزاده مشار الیه بدرگاه عالمپناه شتافت و بسعادت تقبیل بساط خلافت مشرف شده و
پرتو انوار عاطفت خاقانی بر وجنات احوالش تافت و چون امیر شیخ علی پنج شش روز در ظل عنایت بیدریغ
بسر برد رخصت حاصل نموده با شاهزاده نورسیده و والده او که صبیه صلبیه تهمتن بیک بود و سایر مستورات
حرمسرای بدیع الزمان میرزا عزیمت قندز نمود و خاقان منصور ایالت قبة الاسلام بلخ و توابع را با براهیم حسین
میرزا تفویض کرده روی بجانب کنار آب مرغاب آورد اما بدیع الزمان میرزا از معرکه بیل چراغ با معدودی از امرا
و مخصوصان عنان یکران بصوب قندز انعطاف داد و بعد از وصول بحدود آن ولایت امیر خسرو شاه

تحف خسروانه و تبرکات پادشاهانه از خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و اسبان تازی و راهوار و استران رکابی و قطار و نفایس اقمشه و ظرایف امتعه و نقود نامعدود مصحوب جمعی از خواص خویش باستقبال شاهزاده فرستاد و خود نیز متعاقب بملازمت شتافته شرف تقبیل انامل فیاض دریافت و شاهانه در سلوک طریق اخلاص و خدمتکاری مبالغه نمود و که بدان سبب سلطان مسعود میرزا از وی رنجیده بین الجانبین غبار نقار ارتفاع یافت و کار بجایی رسید که خسروشاه برادر خود امیر ولی و امیر باقی با سپاهی ملازم موکب بدیع الزمان میرزا گردانید تا بحصار رفته در قلع و استیصال نهال دولت و اقبال سلطان مسعود میرزا کوشش نمایند و سلطان بدیع الزمان میرزا و امرا بدانجانب شتافته روزی چند در ظاهر حصار بسر بردند و یکدوبار دلیران طرفین در برابر یکدیگر آمده اندک محاربه کردند و عاقبت مهم بصلح انجامیده بدیع الزمان میرزا بقندز مراجعت نمود و با امیر خسروشاه و سایر امرا انجمن مصلحت نهاده در باب تسخیر مملکت و تدبیر امور دولت شرایط مشورت بجای آورده چنان مقرر شد که بدیع الزمان میرزا بقندهار شتافته امیر ذوالنون را با خود متفق گرداند و سپاه آن ولایات را فراهم آورده از آنجانب بجد و جهد بخراسان درآید و امیر خسروشاه ازین طرف با لشکرهای قندز و بغلان و ختلان و بدخشان متوجه حدود بلخ و اندخود و شبرغان گردد تا آنچه مدعاست بحصول پیوندد و هنوز بدیع الزمان میرزا در ظاهر قندز بود که امیر شیخ علی بخت رسیده قرین اوج سلطنت را ببارگاه سپهر اشتباه رسانید و آنحضرت دیده بدیدار شاهزاده روشن کرده چند روز بساط انبساط گسترانید بعد از آن فرزند ارجمند را با مخلصان [illegible] تتق عصمت در قندز گذاشته رایت عزیمت بصوب قندهار برافراشت و پس از وصول بآن مملکت امیر شجاع الدین ذوالنون و اولاد او شجاع بیک و محمد مقیم برسم استقبال استعجال نمودند و بلوازم نیاز و نثار پرداختند و بقدر امکان در استرضای خاطر همایون کوشیده بکلی همت بر انتظام مهام آن خسرو عالیمقام را پیش نهاد ضمیر اقبال مآثر ساخت و هم در آن ایام بدیع الزمان میرزا صبیه امیر ذوالنون را که ناهید اوج عفت و طهارت بود خواستگاری نمود بآیین شریعت مطهره در سلک ازدواج کشید و چند روز در بساط لهو و سرور مبسوط داشته بعیش و نشاط گذرانید و بنیان وصلت مبانی اخلاص امیر ذوالنون و اولاد او نسبت بآنحضرت سمت استحکام گرفت و قواعد قصر اقبال شاهزاده صفت رفعت و منزلت پذیرفت اما در آن اوان جهت دفع اسباب عین الکمال امری در غایت غرابت دست داد و آن واسطه امیر شیخ علی طغایی در بند گزند افتاد و صورت حال آنکه در روزی که امیر ذوالنون بطرف یکی از مزارات زمین داور اشتغال داشت فدایی بطریق دادخواهان پیش آمده کاردی بجانب آنجناب [illegible] رسانید و ملازمان در ساعت او را پاره پاره کرده آن حرکت را از تکبیر امیر شیخ علی دانستند و امیر ذوالنون و اولاد قصد قتل آن بیگناه نموده امیر شیخ علی بسراپرده سلطان بدیع الزمان میرزا گریخت و ارغونیان با دو سه هزار سوار سراپرده عالی را مرکزوار در میان گرفتند و کس نزد آنحضرت فرستاده امیر شیخ علی را طلبیدند و هرچند بدیع الزمان میرزا در ابراء ذمه امیر

شیخ علی

شیخ علی سخنان پیغام فرمود مسموع قبول نشنیدند اما عهد و پیمان با ایمان مؤکد گردانیدند که امیر شیخ علی را نکشند لاجرم آن سلطان بدیع الزمان میرزا جناب امارت مآب را بامیر ذوالنون تسلیم نمود و او بار دیگر از آنحضرت راضی گشته کمر خدمت بر میان بست و امیر شیخ را چند گاهی در یکی از قلاع گرمسیر محبوس گردانید و آخر الامر اجازت داد که بهر طرف خواهد برود و آنجناب بدرگاه عالم‌پناه خاقان منصور شتافته در سلک سایر امرای عظام منتظم شد و هم در آن ایام که بدیع الزمان میرزا در زمین داور بسر میبرد حادثه محنت اثر محمد مؤمن میرزا اشتهار یافت و شراره غم و آتش اندوه در کانون درون همگنان افروختن یافت چنانچه مشروح میگردد و کیفیت این اجمال تفصیل می‌پذیرد

گفتار در بیان گرفتار شدن محمد مؤمن میرزا بدست ابوالمنصور مظفر حسین میرزا و از پای درآمدن آن تازه ریاض اقبال بصرصر تقدیر ایزد سبحانه و تعالی

سلطان محمد مؤمن میرزا شاهزاده بود که آفتاب طلعت همایونش ضیابخش ریاض پادشاهی و ظلال معدلت روزافزونش آرامگاه فرق رعیت و سپاهی فرق فرقدسایش شایسته افسر هوشنگ و ذات خجسته صفاتش زیبنده دیهیم و اورنگ در میدان رزم چون شیر ژیان بسرپنجه پهلوانی لباس حیات دشمنان را از هم بر دریدی و در ایوان بزم از بنان ابرنشان از رشحات دست گوهربار گلشن آمال دوستان را خضرت بخشیدی مرآت طبع لطیفش عکس‌پذیر صور خیرخواهی و مصباح رای منیرش مظهر انوار عنایات الهی

نظم
گل باغ دولت در درج شاهی ** فروزنده شمع منور الهی
ز انصاف و عدلش رعیت مرفه ** بجود و عطایش سپاهی مباهی
چو آیینه مرآت طبعش منور ** مصور در او صورت خیرخواهی

و چون ستمکار روزگار مردم‌آزار نمیخواست که طوایف انام در ظلال معدلت آن در آسمان جلالت بیاسایند و در پناه مهد مرحمت آن گوهر کان عدالت آسایش نمایند در عنفوان اوان جوانی نهال زندگانی او تندباد اجل از پای درآمد و در مبادی اوقات شباب آفتاب حیاتش بتقدیر ایزد عزوجل از اوج کمال روی بحد زوال آورد و صورت حال بر سبیل اجمال آنکه چون آن شاهزاده سعادت انتما از توجه مظفر حسین میرزا بجانب استراباد خبر یافت میخواست که بقدم اطاعت عم بزرگوار را استقبال نماید و ملک و مال بوی گذاشته بجانب قبة الاسلام بلخ توجه فرماید لیکن متعاقب و متواتر فرامین بدیع الزمان میرزا بوی رسید مبنی از آنکه بهیچ وجه عنان اختیار از دست ندهد و سپاه و حشم را فراهم آورده قدم در میدان مقاتله مظفر حسین میرزا نهد بنابر آن محمد مؤمن با لشکری جرار از استراباد بیرون آمد و عنان یکران بصوب معرکه پیکار منعطف گردانید از آنطرف مظفر حسین میرزا باتفاق امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس جنود ظفر اقتباس را با سامان ساختگی کرده در روز چهارشنبه غره ماه مبارک رمضان در میان [illegible] و [illegible] انجمن تلاقی فریقین روی نمود و شیون نفیر و سورن بلند گشته سرپنجه دلاوران ابواب طعن و ضرب گشود

نظم
دو لشکر نمودند آهنگ جنگ ** کشیدند شمشیر الماس رنگ
ز ابر سنان ریخت باران خون ** ز خون یلان شد زمین لاله‌گون

در خلال آن احوال امیر عمر بیگ وفادار از جوانغار مظفر حسین میرزا بر برانغار محمد مؤمن میرزا حمله کرده دو دست

شاهزاده را از پشت بر داشته از پیش آنحضرت درآمد محمد مومن میرزا چون حال بران منوال دید ببادبان
مانند سیلی که از فراز روی به نشیب آرد بجانب قلب سپاه عم عالیجاه تاخت و علامات روز قیامت ظاهر
ساخته فوجی از شجاعان از خاک انگیخت اما در اثنای گیرودار اسب کج روی آن نوگل بهر مهر تنگ بارگیر آن زبده باج
و سر را از هم گسیخت و از پشت زین بر روی زمین افتاده یکی از لشکریان خراسان در روی آویخت و میرزا مظفر
بشاهزاده بیدار فتح و ظفر بر افراز گشته محمد مومن میرزا اسیر سرپنجه تقدیر بپایه سریرش رسید و شاهزاده برادرزاده را
تسلی داده در آغوش کشید آنگاه باسترآباد درآمده او را به بندی فقره مقید ساخت و بعد از چند روز مصحوب امیر جنید
بجانب دار السلطنه هراة گسیل فرمود و امیر محمد میرزا محمد مومن را در ماه صفر سنه ثلث و تسعمایه بقلعه رسانیده در قلعه
اختیار الدین حبس نمود و روی بملازمت خاقان منصور آورده در کنار آب مرغاب بشرف بساطبوسی مشرف گشت
و کیفیت حال عرض کرده نمادر مظفر حسین میرزا اخو بیجه بیگی آغا تعاشا شاهزاده را مستلزم فنای خود تصور فرموده
بهمگی همت متوجه آن شد که تازه نهال ریاض دولت و اقبال را بصرصر قهر از پای در اندازد و سرچشمه عدالت و احسان را
بخاک بی مروتی انباشته و نابود سازد و خواجه نظام الملک را اولاد او را که در آن زمان صاحب اختیار ملک و مال بودند
با خود متفق گردانیده در شبی که خاقان منصور از شرب شراب انگور بیشعور بود حکم قتل آن شاهزاده حمیده صفات
حاصل کرده و یار علی بخشی و شاه ابوالواحد بیاول را او دو معتمد دیگر را جهت ضبط آن مهم نامزد فرمودند و
صباح روز دیگر خاقان منصور از حکم شب گذشته وقوف یافته مسرعی از عقب شان الیهم ارسال داشت و خاقان
همایون مرتعشا دایجان ثمرة الفواد سلطنت و قرة العین خلافت آسیبی نرسانند اما آن حجاز نابکار بنابر تاکید
خدیجه بیگی آغا در غایت سرعت طی مسافت نموده شبی روی بالیته در محلی که محمد مومن میرزا بتلاوت کلام ایزد تعالی
اشتغال داشت متوجع آمدند و شاهزاده کیفیت حال دانسته برخاست و بایشان آغاز عتابش کرد و آن بدبختان
بی عاقبت بنیان جوانی که در دودمان امیر تیمور گورکان نظیر نداشت بخنجر هلاک بشکستند و جهت مغلطه مردم از برج قلعه
بخاک بر انداختند گل رخسار آن سرو بیجاز ریاض پادشاهی که بنسیم عنایت الهی شکفته بود بر خاک افتاد و نخل قامت
آن اختر اوج سلطنت که بجویبار کامرانی بکمال اعتدال رسیده بود داوراق شجابا دفنا داد بیت هزار سرو که در حد اعتدال بر آید
نعاقبتش نرسد که هزار سال بر آید • وناجوانمردانی که مرتکب آن امر شنیع بودند همانشب بجانب اردو توجه نموده و
در سر خیابان ایلچی ارشان تحتش می آوردند با ایشان دوچار خورده و چون قضا کار خود کرده بود خبر تاسف و تحسر فایده
نبخشید و علی الصباح که خسرو خاور مهچه نیلوفری چاک زده قطرات کواکب را بجای اشک از دیده فرو ریخت دانه مهاب
آن حادثه جانسوز بعرض رسانیدند حضرت رفته با نامل اضطراب عقد پروین از هم گسیخت شوطان هراة از کیفیت
واقعه وقوف یافته فریاد و فغان باوج آسمان رسانیدند و سیلاب خون از فواره چشمه روان ساخته از غایت

بطاقتی

بطاقتی در خاک و خون غلطیدند و والده مغموم شاهزاده است سید خانم سلطان بیگم بنت سلطان سعید و همشیره بیچاره اش
نمدهای سیاه در گردن انداختند و بجای لباس جامه جان چاک کرده و از فغان و شیون علامت قیامت ظاهر ساختند بیت
در ماتم تو هر سوی شیون کرد • لاله همه خون دیده در دامن کرد • گل جیب قبای ارغوانی بدرید • قمری نمد سیاه در گردن کرد • وبی
شایبه تکلف و تصنعی اگر از حیرت آن واقعه هایله سپهر تیز گرد از رفتار باز می ماند جای آن بود و اگر از صعوبت آن حادثه
شاطر ماه عالم نورد بر خاک می افتاد لایق می نمود و آفتاب را حضرت شاید خواند که بعد از وقوع طالع گشت و بهرام را شدید الانتقام نباید گفت
که از سر خون ریز قاتلانش در گذشت بیت این چنین واقعه حادثه انگاه هنوز • چرخ گردان و فلک رشمع خورشید منور •
نواب سام میرزا در تذکره الشعراء آورده که محمد مومن میرزا وقتی که بعد از مقابله اسیر سرپنجه تقدیر گشت بدیهه رباعی گفته
بیت منم که ضرب تیغم بیت عالی ز غضنفر شد • فلک یاری نکرد ای دوستان دشمن مظفر شد • و بعد از آنکه حکم جهان بکلیم
گذشته در آن حالت این بدیهه گفته بیت ناجوانمردی که کی جوهر در یک سنگ شیخ • کافری شایدی التفت و مومن بیگ شد •
القصه امیر ساربان جنید که در شهر بود تجهیز و تکفین جسد مطهرش مشغول گردیده و در مدرسه شریفه که بنا زاده نیابه سلطان بیگم
والده بدیع الزمان میرزا امیر شاهزاده مذکوره بوده مدفون ساخت و چند روز باطعام طعام و ختم کلام معجز نظام ذوالجلال
والاکرام پرداخت و بعد از سه روز ازین مصیبت عظمی امیر نظام الدین علیشیر که بطواف روضه مقدسه رضیه رضویه
رفته بود بشهر رسید و از استماع این خبر محنت اثر در بحر اضطراب افتاده سیلاب خون از جویبار دیده روان گردانید
در آن ایام چند نوبت راقم حروف از زبان الهام نشان آن امیر عالیشان استماع نموده که بیکت واقعه محمد مومن میرزا
حکم قتل شیخ مجد الدین بغدادی دارد زیرا که همچنانکه در آن ایام تمامی ولایات ماوراء النهر و خراسان و عراق بسبب
لشکر کشیدن چنگیز خان از توران با ایران قتل عام یافته ویران گشت و در این اوقات نیز بواسطه شکستن این حادثه
فتنه عظیم که مستلزم تخریب بلاد و تعذیب عباد باشد بوقوع خواهد پیوست و فی الواقع بسبب از آن باندک زمانی
سپاه اوزبک بر خراسان استیلا یافته نزول بلایا و حلول رزایا در میان رعایا متواتر انجامید چنانچه از سیاق کلام آینده ظاهر خواهد
خواهد گشت و چون خبر شهادت و الدار شه بدیع الزمان میرزا رسید اضطراب و بیکلی آغاز نهاد و عزم انتقام جزم کرده تیغ و ردن لشکر او شان

ذکر توجه نمودن حضرت خاقان منصور بجانب قندهار و مراجعت فرمودن مقرون شغب سپاه

چون خاطر خطیر خاقان کشورگیر از ضبط مملکت بلخ و توابع فارغ گشت و مهم شاهزاده سعید محمد مومن میرزا انشرح مسطور
انجام گذشت بیان حضرت خورشید که در اول بهار به بیت الشرف خویش خرامد در اوایل ربیع الاول اشان عزیمت
مستقرات انعطاف داد و مقرب حضرت سلطان صاحبقران سادات و قضات و اشراف و اعیان هراة از ملازمان
درزیر یکی باستقبال رفته همگنان بپرسش و نوازش بیکران اختصاص یافتند و خاقان منصور مانند روح که بجسد در آید
بباغ جهان آرای خرامید و قرب پنجاه روز بعد از انتظام لهو طرب مبسوط گردانید در آن اثنا بسامع جلال رسید که سلطان

بدیع الزمان باتفاق امرا ارغون لشکری زیاده از چند و چون فراهم آورده داعیه نمود که با نظام محمد مومن میرزا اقدام در میدان مقابله
و مقاتله نماید بنا علی هذا در اوایل جمادی الاولی لوای لشکرکشی بجانب گرمسیر و قندهار در حرکت آمد و بدیع الزمان میرزا و امیر
ذوالنون چون بر نهضت آنحضرت اطلاع یافتند رعایا و مزارعان مملکت فراه و زمین داور و قندهار را امر نمودند تا از جنس
حبوبات آنچه در صحرا بود و غلات در آورده و مجموع در حصون آن ولایات ... استوار کردند و امیر ذوالنون
در قلعه باشلنگ که از امور بران مسعود معمودی یافتند متحصن شده بدیع الزمان میرزا با اتفاق شاه شجاع بیگ و امیرزاده
محمد مقیم خان ... فاضل کوکلتاش در حصار قندهار متحصن گردید و امیر سلطان علی ارغون ضبط
قلعه زمین داور و شرایط اهتمام بجای آورده چنان مقرر شد که از خاقان منصور بجانب باشلنگ رود بدیع الزمان میرزا آهنگ
... از عقب مظفر اثر در آید و از علم نصرت شیم نخست بدفع میرزا بدیع الزمان میرزا پردازد و امیر ذوالنون موکب
... اتفاق نمود و رایت بر افرازد و القصه چون خاقان منصور بر ولایت فراه عبور نموده بزمین داور در آمد
بواسطه عدم وجود قوت صورت قحط و غلا در اردوی اعلی دست داد و از صعوبت آن حالت نزدیک بآن رسید
که سپاه ظفر پناه متفرق و پریشان گشته بقدم متابعت نزد خاقان روند در آن اثنا مسموع حضرت اعلی شد که در قلعه تبت
که ضبط آن در عهده علی ارغون است غله بسیار ذخیره نهاده است و تسخیر آن بسهولت متیسر میشود بنابر آن موکب
نصرت شعار بظاهر آن حصار شتافت و بنابر وفور عنایت یزدانی نسبت بحضرت خاقانی خوفی بر ضمیر بنده علی ارغون
استیلا یافته قبل از آنکه کسی دست بآلات رزم و پیکار برد بپای اطاعت بملازمت بارگاه سلطنت شتافت و مقالید
قلعه تسلیم نمود و فی الواقع اگر مشار الیه دو سه روز قدم در میدان مخالفت نهاده بر رسم قلعه داری می پرداخت
مهم ... تمام پیدا میکرد اما بعد از اطاعت او عسکر نصرت مآثر بقدر احتیاج از بیت غله برگرفته از نعمت بینهایت
برسید و خاقان منصور مصلحت در مراجعت دانسته امیر محمد باقر را بخلعت طلادوزی و نشان حکومت ولایت
قندهار و بدیع الزمان میرزا فرستاد و از آن منزل عنان گران بجانب دار السلطنه هراة انعطاف داد و در اثنای
راه مرض مفاصل که عارض ذات آفتاب احتشام بود طغیان کرده درد دست و پا روی نمود و در یکی از منازل امیر نظام الدین احمد
ولد امیر علی فارسی برلاس که بمکارم اخلاق اتصاف داشت مریض شده علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت
و موکب همایون خاقانی را در اواسط رجب باغ جهان آرای عارضه مذکوره اشتداد یافت اطبای مسیحا نفس آغاز معالجه
نمودند و ترتیب اغذیه و اشربه مفیده شرایط احتیاط و اهتمام بجای آوردند بعد از چند روز محض عنایت رب العالمین
اثر دال الشفای واذا مرضت فهو یشفین متحلی بملابس صحت کامل شامل وجود خسرو عادل گشت و مستمندان ... یافته روزگار ناساز کار
از سر اصرار بر اضرار صغار و کبار درگذشت بیت بانا اعتدال یافت مزاج تهمتنی روز نشاط آمد و بگذشت شام غم

ذکر فرار محمد حسین میرزا از جانب عراق و آذربایجان و مراجعت نمودن بعد از چند سال بحدود خراسان

محمد حسین میرزا از اکثر اولاد امجاد خاقان منصور بوفور تهور و جرئت ممتاز بود و قبل از این تاریخ بچند سال در وقتی که
خاقان ... پسر ناتوانی داشت از بعضی اخوان توهم نموده باتفاق برادر اعیانی خود ابوتراب میرزا بجانب عراق
و آذربایجان گریخت و بعد ... در آن ولایات ... بال و پریشان روزگار اوقات گذرانیده در وقتی که اختلال باحوال سلاطین
و حکام آق قویونلو راه یافت و در ممالک عراق و آذربایجان نوایب متواتر بوقوع انجامید کوکب طالعش از حضیض ادبار
باوج اقبال رسید و قومی از ابطال رجال بظلال اعلام همایون فال التجا کرده آنحضرت ... مستظهر گشت و رو بوطن
مالوف آورده بعد از وصول یزد ... و ولایات خراسان ... سلطنت آشیان خاقان عالیکان فرستاد
و تمنا از اشتیاق خویش بسعادت تقبیل عتبه علیه عرضه داشت نمود و آنحضرت از توجه ولد رشید بخدمت مبتهج و مسرور
گشته استمالت نامه ارسال فرمود و در آن اثنا بعضی از منهیان بپایه سریر اعلی رسید و بعرض رسانیدند که آمدن محمد حسین
میرزا از روی اخلاص و عبودیت نیست بلکه بخیال غدر و بداندیشی بدینجانب توجه مینماید بنابر آن خاقان منصور امیر مبارز الدین
محمد ولی بیگ و امیر قنبر بیک و امیر بابا علی را با دو هزار سوار باستقبال شاهزاده روانه گردانید و با ایشان گفت که اگر فرصت
یابند او را بی اختیار ساخته بدرگاه سپهر اقتدار رسانند و چون امرای عظام بمشهد مقدسه رسیدند محمد حسین میرزا نیز در آن
منزل متبرک نزول اجلال فرموده و از بعضی مردم شنود که امرا قصد گرفتن او دارند لاجرم ... اشتغال یافته جهت
دست برد پای در رکاب آورد و امیر محمد ولی بیک و رفقا در چهار باغ مشهد ... امیر سیدی خود را مضبوط ساخته
شاهزاده را استیلا برایشان تیسیر نپذیرفت و از رسیدن کومک اندیشیده از راه ولایت جاجرم بیرون رفت
چون این خبر معروض خاقان والاگهر شد حکم همایون نفاذ یافت که امرا با آن دو هزار سوار عازم استراباد گشته با ابو المنصور مظفر
حسین گورکان که در آن طرف بود ... شاهزاده بسر محمد حسین میرزا روند و ایشان برحسب فرمان تقدیم رسانیده میرزا
مظفر حسین باستظهار آن لشکر جرار مقابله و مقاتله برآورد که در حدود آن ولایت خرابی بکرد ... ساخت
و از استرآباد بیرون رفته بعد از تقارب فریقین و قبل از اشتعال نایره جنگ و ... محمد حسین میرزا ... شد و ...
ترکمانان کنار آب اترک رفت و مظفر حسین میرزا ابو المظفر و منصور باسترآباد مراجعت نمود و امیر محمد ولی بیک و امیر بابا علی را
مشمول انعام و احسان اجازت انصراف داد و بتمهید بساط عیش و انبساط پرداخته ابواب عدل و انصاف برگشاد ذکر وصول خواجه
افضل الدین محمد کرمانی بپایه سریر حضرت خاقانی و گرفتار شدن خواجه نظام الملک و اولاد و منتسبان آن جناب جهانبانی
در ضمن احوال سابقه سمت اندراج یافته و پرتو اشارت بر تبیین این حکایات تافته که خواجه افضل الدین محمد در شهور اثنی و تسعین
و ثمانمائه از قشلاق ... باسترآباد شتافت و از آنجا بآذربایجان رفته بامارت قافله حجاز سرافراز شد چون از آن سفر مبارک
مراجعت نمود و چند سال ... ولایت عراق و آذربایجان اقامت فرمود و شنود که خاقان منصور او را یاد کرده بر زبان
مرحمت لوازم پرسش تقدیم میرسانند و امیر نظام الدین علیشیر از اشتیاق ملاقات شریفش در غایت حزن اوقات

میکرده‌اند و خاطر آنجناب بمأمن وطن مألوف گشته بمصحف مجید تفأل نمود و در سطر اول آن این آیت بر آمد که واذا عزمت فتوکل علی الله والله یحب المتوکلین لاجرم عزم جزم اراده روی براه خراسان آورد و حال آنکه دران زمان چنانچه در قوم قلم اطاعت رقم گشت اختیار و اعتبار خواجه نظام الملک و اولاد و اتباع و اقربای او در بارگاه خاقان عالیجاه درجهٔ کمال داشت و نقش هر مهم که پیش نهاد همت ساختی بقلم توفیق بر لوح مرادی نگاشت و خواجه افضل الدین محمد با وجود استیلا اعدا اعتماد بر عنایت ایزد تبارک و تعالی کرده بغایت سرعت طی مسافت مینمود تا در اواسط ماه رمضان سنهٔ ثلث و تسعمائه بیکناگاه بساحت باغ جهان آرای در آمد ارکان دولت و اعیان حضرت چون او را دیدند انگشت تعجب بدندان تحیر گزیدند و خاقان معالی شیم از وصول آن وزیر صایب تدبیر پاینده سریر خلافت مصیر بغایت مبتهج و مسرور گشت زیرا که بواسطهٔ سعی خواجه نظام الملک در قتل محمد مومن میرزا از وی کدورت تمام در خاطر داشت و هم دران ایام اعلام نصرت اعلام عازم ییلاق باباخاکی شده سایهٔ اقبال بر تخت سفر انداخت و دران منزل تربیت خواجه افضل الدین محمد در ضمیر آفتاب تاثیر خاقان کشورگیر قرار یافته در روز یکشنبه بیست و یکم ماه مذکور فرمان واجب الاذعان بانجا نفاذ یافت که خواجه عماد الاسلام که از جملهٔ رجال اولاد خواجه نظام الملک بود و منصب استقلال امر وزارت خاقانی قیام مینمود دست نفاذ بیرون و این اول فتوری بود که در سر کار خواجه نظام الملک اتفاق افتاد و چون اردو از باباخاکی از فر وصول آن مهر سپهر شرف مالی مصراع غیرت کارگاه آزرون شد در اوایل شوال خواجه افضل الدین محمد خلعت وزارت پوشیده بعد از چند سال در امور ملک و مال دخل نمود و بعضی از ارکان دولت و اعیان حضرت دیوانیان و عمال ایشان که از خواجه نظام الملک رنجیده بودند در محل نقش با خواجه افضل اتفاق نمودند و خواجه در مقام تفتیش و تفحص حساب امین الدوله و اتباعش در آمده هر روز امری که متضمن تصرف یا تقصیر ایشان بود از پس پرده اختفا ظهور مینمود و کیفیت آن بتصریح و کنایت بعرض رسانیده موجب فرید سوء مزاج پادشاه میگردید و خاقان منصور چون چند روز در باباخاکی بسر برد روی توجه بجانب الکاء شیرین آورد و دران موضع بسامع جاه و جلال رسید که سلطان بدیع الزمان میرزا با اتفاق شجاع بیگ ولد امیر ذوالنون ارغون سپاهی افزون از حد و چون مجتمع ساخته و رایت بغیت بطرف خراسان برافراخته بیابان حرب الکلم قرید چون حسین میرزا و امیر عبد اللطیف بخشی و خواجه عبد الملک و اولاد و اتباع او بر ضمیر انور همایون واضح گشته حضرت خاقانی در باب مهم ایشان با امیر علیشیر ابرلیق مشورت سلوک داشت و خاطر بر مصادره و مواخذهٔ آن جماعت قرار یافته مسرعی همعنان برق و باد نزد امیر عبد اللطیف شتافت و نشان رسانید که در فلان روز خواجه عبد الملک را مقید ساخته مصحوب معتمدان هوشمند باردوی همایون ارسال نماید و مقرب حضرت سلطانی اجازت یافته بهراة رفت و در صباح روز معهود حاکم شهر میرزا سلطان احمد گشت که خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبد العزیز و قایع نویس را که خواهرزادهٔ خواجه نظام الملک بود و اولاد نظام الدین که از اکابر در سلک اقربای خواجه انتظام داشتند و در هراة بودند گرفته بند کنند و در اواسط شوال در یک روز مشار الیهم در هراة و خواجه

عبد الملک

عبد الملک در استقرار و خواجه نظام الملک و نظام الدین یار در الکاء شیرین مقید گشتند و خواجه افضل الدین محمد در مقام تحقیق جهات و متملکات آن طایفه شده چندان از زر و گوهر و لخت نفیس و اقمشهٔ شریفه و اسبان راهوار و شتران باربردار و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و کلیمها و زیلوچهای ابریشمین و اجناس مصر و روم و فرنگ و چین از ایشان بحصول پیوست که شرح آن جهر بیان و تقریر خامه دوزبان تیسیر پذیر نیست و تمامی آن جماعت در قلعهٔ اختیار الدین مقید و محبوس شد و بعد از چند روز خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبد الملک شبی از حصار فرار نمودند و روز دیگر عسس ان بی‌تقریب ایشان را پرده نوبت دیگر آن دو دری اوج وزارت در یک برج مانند گوهر در درج محبوس شدند و چون کیفیت گریختن و گرفتن ایشان بعرض خاقان زمن رسید آتش غضب قیامت لهب سر بفلک اثیر کشید و حکم لازم الامتثال از موقف جلال در باب سیاست ایشان باسم سلطان احمد میرزا و امیر عبد الخالق که او نیز در شهر بود صدور یافت و حضرت سلطنت پناهی و خدمت امارت دستگاهی در روز وصول ایشان که داخل ایام اواسط ذی قعده سنهٔ مذکور بود سواره بر در قلعه ایستاده جلادی بالای قلعه فرستادند تا نخست کمال الدین حسین و خواجه عبد الملک را در نظر بیرون گردن زد آنگاه خواجه نظام الملک را بدر قلعه آورده پوست کندند و هم دران روز خواجه عماد الاسلام و خواجه عبد العزیز و نظام الدین یار و خواجه محمود شاه فراهی را که نسبت به بدیع الزمان میرزا دولتخواهی اظهور رسانیده بود و بغضب حضرت پادشاهی مخصوص گردیده نظم بود ایوان قدر شاه والا خرابی ایوان عمر بسیار از رستم چون از آن ایوان در افتی ز پیهایش افتاده محکم تر افتی اما خواجه افضل الدین محمد بعد از دفع معاندان در امداد زبانی اموال بسیار کفایت کرده در ازدیاد و معمور فی خزانهٔ عامره کوشید و عنایت خاقانی شامل حال حضرت تا آنکه گشته منصب اشراف وزرا تعلق بوی گرفت و چون روزی چند بین الامرا و الوزرا ممهر زد و بشرا ز شتر شرایط نیکوخدمتی بجای آورد بر طبق کلمهٔ کریمه لئن شکرتم لازیدنکم بمرتبهٔ دیگر ترقی نمود و منصب امارت دیوان اعلی بآنجناب تفویض یافت و در سلک امرای عظام و نوئینان لازم الاحترام منتظم شده من حیث الاستقلال متصدی سرانجام امور ملک و مال گشت و پایهٔ مسند رفعت و شمس بنیاد و رایت قدر و منزلتش از ایوان کیوان در گذشت منشیان درگاه عالمپناه و طغرانویسان بارگاه فلک اشتباه در مناشیر مطاع آنجناب را باین عبارات سرافراز می ساختند که ناظم اعاظم قواعد السلطنه و الخلافه معتمد الملک صلاح اندیش خواجه افضل الدین محمد در اوایل ایام اعتبار و اقتدار روزی چند با امیر مبارز الدین محمد بیک که دران ایام از اکثر امرا تقرب بیشتر داشت در طریق موافقت و اتحاد سلوک نمود و آخر الامر بسبب فساد اهل خباثت میان ایشان مخالفت و منازعت دست داد و خواجه افضل جناب امارت مآب را بی اختیار ساخت و سایر امرا و ارکان دولت در متابعت آن خواجه والاشوکت راسخ دم و ثابت قدم بودند و بی استصواب رای صواب نمایش در هیچ مهمی از جزئی و کلی شروع نمینمودند وزرای عظام عتبهٔ علیه اش را مرجع و ملاذ خود میدانستند و هر روز کمر ملازمتش میان بسته در مقام فرمان برداری می‌نشستند و خواجه افضل الدین از صبح تا شام در باغ جهان آرای مقام فرموده بنظام و انتظام مهام می‌پرداختی

والحق قضایا و مدعیات خواص و عوام را بمقتضای نصفت و عدالت بکفایت مقرون ساختی و در دفعه دو شب در باب توقف
کرده دران لیالی با فضلا و موالی صحبت داشتی و بساط انبساط گسترده تخم مهر و محبت در فضای دل یکلمان کاشتی
با نشای خیرات و ساختن عمارات نهایت مایل و راغب بود و در ایام اختیار بقاع خیر مانند مسجد جامع و مدرسه و خانقاه و
حمام بنا فرموده لاجرم عنایت سبحانی شامل شده قصر اقبالش را مانند نور آفتاب باوج ظهور رسانده و اسم شریفش در نیکوئی بر
کتابه مبانی روزگار باقی و پایدار ماند بیت درخیر کوش از آنکه در اوراق روزگار ✤ باقی بذکر خیر بود نام آدمی ✤ ذکر جنگ الکلک
شین و ظفر یافتن خاقان اورنگ نشین بر مخایل دانش ماثر اولیا ظاهر و هویدا خواهد بود که چون سابقه عنایت ازلی
نیر اقبال و ارجمندی را از مطلع فتح و فیروزی طالع گرداند تراکم غمام حوادث حجاب انوار چهره مطلوب او نشود و هرگاه
رابطه ارادت لم یزل مانند رایت صاحب حاذقی را باوج نصرت و بهروزی رساند تراحم غبار نوایب نقاب اشعه
صورت مقصودش نگردد بهنگام هجوم خصوم بر طبق مفهوم وایده بجنود لم تروها از عساکر ظفر ماثر عالم غیب
مدد یابد و در ایام ازدحام اعادی بروفق منطوق یؤید بنصره من یشاء آفتاب عاطفت ایزدی از افق تایید ابدی بر وجنات
روزگارش تابد نظم ز لطف ایزد اگر یک نظر ✤ ز سهم حوادث نه بیند ضرر ✤ چو یابد ز فضل الهی مدد ✤ نه بیند شه از لشکری عدد ✤
بوقت هزیمت ز اوج سپهر ✤ رسد بر اعدا او ماه و مهر ✤ چو فی بر بعد از زمین نیزه وار ✤ بر بند و دشمن گریزند وار ✤ حکایت نگار خامه
مشکین شمامه تبیین آن زبان بگشاید بنظیر این تقریر است و ظفر یافتن خاقان منصور در الکلکشین بر بدیع الزمان میرزا
این خبر بر کیفیت حال بر سبیل اجمال آنکه دران اوان که خاقان منصور با معدودی از سپاه ظفر قرین در الکلکشین بدولت
و اقبال نشسته بود و بمصاحبت خواجه نظام الملک و اولاد و اقربا و اتباع او مشغول میفرمود خبر تفرق و پریشانی عساکر نصرت
ماثر بمسامع سلطان بدیع الزمان میرزا و شجاع بیگ ولد امیر ذوالنون ارغون که در ولایت گرمسیر اقامت داشتند رسید
و فرصت غنیمت شمرده خاطر بران قرار دادند که با سه چهار هزار سوار تیغ زن نیزه گذار بجانب اردوی همایون ایلغار نمایند و بیک
ناگاه خود را بعسکر نصرت ماثر رسانیده بدست جلادت و مردانگی ابواب فتح و فیروزی بگشایند و باین عزیمت باد پایان
قمر سیر شیر شده و مانند فلک الافلاک ساعتی از سیر نیاسوده در عرض پنج شش روز خود را بنواحی سبزوار رسانیدند و فریدون حسین میرزا
و جمعی امرا خود را در قلعه مضبوط گردانیده مسرعی بدرگاه عالمپناه روان ساختند و کیفیت حادثه را عرضه داشت نمودند و چاشتگاه
جمعه بیست و چهارم شوال این خبر بالکلکشین رسیده و بنابر قلت سپاه مقربان بارگاه خاقان عالیجاه در بحر اندیشه
و اضطراب افتادند اما آنحضرت بر کمال کرم یزدانی که همواره شامل حال بوده اعتماد فرموده سرهنگان همعنان برق و باد بدار السلطنه
هرات ارسال نمود که جناب مقرب حضرت سلطانی نقیب شیخ ارشد و کرد محلات درون و بیرون شهر بر آمده از عساکر
نصرت ماثر هر کس آنجا باشد باردو فرستند و امیر علیشیر بعد از ادای نماز جمعه بموجب فرموده عمل نمود و در آخر روز بحسن
اتفاق امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ و امیر عمر بیگ و امیر بابا علی از جانب استراباد در رسیدند و باشاره آنجناب متوجه

اردو گردیدند اما قبل از وصول ایشان قراولان سپاه نصرت دستگاه خبر رسانیدند که سلطان بدیع الزمان میرزا بمحاصره
قلعه اسفراین التفات نکرده ✤ از سلطان و امیر داود گذشته بسرعت برق و باد طی مسافت مینماید لاجرم اضطراب
نواب کامیاب روی در ازدیاد نهاد و فی الواقع اگر میرزا بدیع الزمان بهمان طریق رانده آن شب بعسکر پیروز رسیده
مهم آنحضرت بی ارتکاب تعب بتفصیل میرسانید اما تایید نیافت و در سر کوچه اسفراین فرود آمده مانند بخت خویش بخواب
رفت علی الصباح که انوار جنود فتح و فیروزی از اطراف و جوانب خاقان سپهر نشین هجوم کردند و مواکب
کواکب در فروغ اشعه لوای بیضای آفتاب تیره شب روی بوادی فرار آوردند سلطان بدیع الزمان میرزا و شجاع بیگ
با سپاهی یکدل و مبارزان جوشن لبس بیت سپاهی همه یکدل و جنگجوی ✤ چو دیوان بوقت غضب تندخوی ✤
تیغ جلادت و پهلوانی آخته و رایت شجاعت و کینه ستانی افراخته متوجه معسکر خاقانی گشتند و آنحضرت بتایید ربانی
و امداد سعود آسمانی واثق بود و چون خورشید بر تخت روان بیت برآمد سلیمان صفت بر سپهر ✤ برآمد بتخت سلیمان چو باد ✤
و خسان گران تخت بصوب تعبیه سپاه انعطاف داده مانند کوه راسخ در میدان مقابله و مقاتله ثابت ایستاده بندگان درگاه
و مقربان بارگاه فلک اشتباه درین تامل و تفکر که آیا قوت طالع همایون چه شعبده انگیزد که غبار انقلاب از شاهراه اقبال
برخیزد و یا رب عنایت ملک معبود کدام کوکب سعود از اوج مقصود طالع گرداند که تیرگی غبار آن غمغمه را بروشنی
فراغت رساند درین حین نیر حادثات ماثر اعادی از مطلع مرحمت لاریبی طلوع نموده عساکر ظفر اثر منور گشت و ماهچه
رایت فیروزی آیت کوکب سعد سلطنت بر مفارق منظر آن موکب سپهر مراتب پرتو انداخته طنطنه کوس
بشارت از ایوان کیوان در گذشت تبیین این مقال آنکه سلطان مسعود میرزا که بواسطه عصیان امیر خسروشاه
از ولایت حصار شادمان روی امید بدرگاه سلاطین پناه آورده بود دران صباح که خاقان منصور بآراستن لشکر
دشمن شکن مشغول میفرمود با پانصد نفر از بهادران ضیغم مصاف مصراع همه سنگ فرسای آهن شکاف ✤ یکبار به اردوی
همایون رسیدند و همین مقدم آن شاهزاده مظفر لوا شاهد و سپاه بطلوع اختر نصرت و ظفر واثق گشته خاطر
آن یکلمان مطمئن گردید و همان لحظه امیر محمد ولی بیگ و امیر عمر بیگ و امیر بابا علی از استراباد و فریدون حسین میرزا
و امیر عبد اللطیف و سایر امرا ایلغار از طرف سبزوار بمعسکر فیروزی اثر رسیدند و مقتضی جنگ و پیکار گشتند و صفت
کارزار مرتب کردند نظم چو آن میسره و میمنه آراستند ✤ بمیدان دلیران کرد آهنگ ✤ ز هر جانب سپاهی در رسیده ✤ بقصد دشمنان خنجر کشیده ✤
بلی هر که او هست دولت سرهنگ ✤ کند اعدا سلطانی نبرد ✤ هزاران عقده افتد بکارش ✤ بآسانی گشاید کردگارش ✤ و از آن جانب
بدیع الزمان میرزا و شجاع بیگ بنواحی الکلکشین رسیدند و بخلاف تصور اردوی همایون را با ده سوار مشحون دیدند از
غایت دهشت و حیرت دست اضطرار باستعمال آلت کارزار برده و صدای نفیر و شوران در خم طاق نیلگون
گردون انداخته حمله کردند و بهادران لشکر نصرت نشان باقدام مدافعت و ممانعت پیش آمده آتش پیکار بنوعی برافروخت

اول بهرام خنجر گذار برکشته کمان معرکه را بصوت خشمه نور بخت آفتاب از غبار سم بادپایان تیره شده و چشمهای کواکب
ثواقب از شعله تیغ و سنان پهلوانان خیره گشت **نظم** ز جوش سواران در آن جایگاه ۞ شده تنگ بر عافیت
ز خون دلیران گلگون غدار ۞ از آن گشته گلرنگ چون لاله زار ۞ کلوخ جوانان پولاد ترک ۞ زبانها سنان گفت پیغام مرگ ۞ و هنوز نیمی از روز
نگذشته بود که از سپاه خاقان عالی مقام گشته آثار انکسار بر صفحات احوال لشکر زمین داور و قندهار ظهور نموده
بدیع الزمان میرزا از مقابله و مقاتله عاجز شده از راه گرمسیر بطرف جبال غور توجه فرمود و فوجی از امرا و لشکریان خاقان
مظفر لوا با تکامشی شاهزاده عنان عزیمت انعطاف داده و تیغ خونریز بر دست گرفته در پی موکب او افتاده و بر از
جلایر عرب بیک که با آنحضرت نزدیک رسیده و هر چند علاء زمان رکاب سعادت آیات باز گشته بر او حمله آورد و بار دیگر بنیاد
تیر بر سر یکی را امیر یوسف بیک بار دیگر را که در رو سلطان بدیع الزمان میرزا ایستاده بود از آنکه روی بطرف
خصم آورد و جهان بر دهان او مهلک زد که چند روز از شکل بیرون شده و شاهزاده از شر او ایمن گشته در زمان
سلامت بیرون رفت و همچنین امیر علی میرآخور از مردم معتبر جانبی خود را به شجاع بیک سپاهید و آن نهنگ دریای شجاعت
از قرب وصول دشمن آگاه شده عنان بنگاه و منعطف ساخت و شمشیر بر وی زد که مجال اعتدال نیافت و این واقعه در روز
شنبه بیست و پنجم شعبان روی نمود و خاقان منصور لوازم حمد پادشاه عطا بخش بجای آورد و نور وحده قاصر سمعان
رسانیده و جلد وی فتح بنام نامی سلطان مسعود میرزا رقم کرد الکون سیاق سخن چنان اقتضا مینماید که مجملی از حالات
ولایات ماوراء النهر در حیز بیان آید و خامه دو زبان صحایف این اوراق را به ذکر وفاق و خلاف اولاد و الاحفاد میرزا سلطان
محمود بیارایم و من الله الکون بالکون العصمة والعون **ذکر شمه از احوال اولاد امجاد میرزا سلطان محمود و بیان**
فتنه که بسبب مخالفت امرای ترخان در سمرقند روی نمود چون خارس ضخار ابقاع غیاث السلطنة والدین
میرزا بایسنغر چندگاه در سمرقند و بخارا پادشاهی نموده بدولت و اقبال اوقات گذرانید و تشیید قواعد عدالت
و رعیت پروری پرداخته اطراف آن مملکت را معمور و مضبوط گردانید ناگاه چشم بد روزگار در کار آمده سرپنجه
غدر ابواب تغیر بر روی آن شاهزاده کامکار بگشاد و امرای ترخانی که مخالفت آن بانی مبانی جهانبانی بر میان جان
بسته انواع پریشانی دست داد و کلک بدیع مقال در تفصیل این اجمال و تبیین این احوال بر منوال شروع مینماید که میرزا
بایسنغر در ایام فرمان فرمایی امرا حصار و خویشان قدیمی خود را بیشتر از دیگران منظور نظر عنایت و مرحمت میگردانید
و نسبت بترخانیان و سایر سمرقندیان بدستور ایشان رعایت و مرحمت بتقدیم نمیرسانید و این معنی بر خاطر امرای ترخانی
گران آمده و الی بخارا درویش محمد ترخان که بمزید جاه و جلال از اقران و امثال امتیاز و استیفا داشت خاطر بسلطنت
سلطان علی میرزا قرار داد و آنحضرت را از قرشی بسمرقند طلبیده باغ نو که موضع جلوس بایسنغر میرزا بود بر دو علاءزمان
آستان بایسنغر را متفرق ساخته هر دو شاهزاده را در ماه رمضان سنه احدی و تسعمائه بارک سمرقند در آورد و چون

ضمیر عذر بر پرسش آنکه چون خورشید عالمتاب بنهان خانه مغرب شتافته و لباس نورانی روز بکسوت ظلمانی
شب تبدیل یافته میرزا بایسنغر را در کوک سرا مقید ساخته و میرزا سلطان علی را بسریر سرافرازی متمکن نمود و لوای اقتدار
برافراختند و بایسنغر میرزا بر حقیقت حال اطلاع یافته به بهانه تجدید وضو از مجلس برخاست و بخانه که در شرقی شمال
بستان سرای بود در آمد بحسب اتفاق آن خانه دری داشت بطرف بیرون که آنرا تخته کرده بودند و بایسنغر میرزا آن
تخته را انداخته با محمد قلی قوچین و حسن شربتدار که در خدمتش بودند طریق فرار پیش گرفت و از طرف عاقبت هم
بخندق جسته بخانه حضرت هدایت انتما خواجه احرار که در خواجه کفشیر بود رفت و همان لحظه جمعی از ترخانیان که بر در آن خانه ایستاده
بودند فرار میرزا بایسنغر را دانسته روز دیگر بنیات احتیاطی متوجه عتبه کعبه مرتبه خواجه احرار گشتند و شاهزاده را طلبیدند
خدام ذوی الاحترام آن خواجه عالی مقام بآمدن بایسنغر میرزا بدانجا معترف نگردیدند و ترخانیان ادب نگاه داشته
نومید مراجعت نمودند و میرزا سلطان علی را بر تخت پادشاهی نشاندند و در تمشیت آن مهم متحیر و متفکر بودند
و بعد از دو سه روز عالیجاه هدایت پناه افتخار الاکابر و الاعاظم خواجه ابوالمکارم که همه کس آن جناب را از اولاد صاحب
هدایت شعار دوالمفخر ملاذ اعیان و اشراف ماوراء النهر بوده منصب شیخ الاسلامی آن ولایت تعلق بدان خاندان
عالیشان میداشت بموافقت امیر احمد حاجی و بعضی از شجعان سپاهی و جمعی کثیر از سالکان مسالک دولتخواهی جهت
مخالفت میرزا سلطان علی و ترخانیان بجانب قلعه توجه نمودند و اکثر عوام سمرقند هجوم کرده میرزا بایسنغر را از
خانه خواجگان بیرون آورده در محاصره اهل خلاف موافق بودند بنابر آن ترخانیان از محافظت قلعه عاجز گشته محمد مزید ترخان
امیر سرپنجه تقدیر گشتند و در وقتی که بایسنغر میرزا بخانه امیر احمد حاجی رانفر و جود فایض الجود زینت بخشیده
بود و درویش محمد ترخان را پیش آوردند عرق خجالت بر جبینش نشسته و از غایت دهشت لب از گفت و گوی فرو
بسته میرزا بایسنغر از وی که وجه بحث پرسید و جواب مطابق صواب نشنید آنگاه فرمان واجب الاطاعة بقتل او
نافذ گشته همان ساعت دست سیاست بساط حیاتش در نوشت و چون نوبت تعذیب سلطان علی میرزا رسید
حکم شد که جهان بینی شاهزاده را میل کشند و فرمان بر آن آنحضرت را از کوک سرا بیرون آورده شخصی که مباشر آن امر
بود یا باختیار یا بغیر اختیار بر وجهی میل آتشین را بدیده آن قرة العین سلطنت در آورد که آسیبی بقوت باصره نرسید
و سلطان علی میرزا از اظهار آن حالت ساکت بوده در خانه جناب ولایت انتما خواجه یحیی منزل گزید و بعد از دو سه روز
باستصواب آنجناب بصوب بخارا رخت عزیمت کشید و بدین سبب میان مخادیم عظام زبدة الاولیا خواجه کلان و خواجه یحیی
رشته لوازم اخوت گسیخت زیرا که خواجه کلان در مقام انتظام مهام بایسنغر میرزا بود و خواجه یحیی میرزا سلطان علی را
ترتیب و تقویت میفرمود القصه پس از رفتن سلطان علی میرزا به بخارا بایسنغر میرزا لشکر به الفوت کشیده
و میرزا سلطان علی نیز سپاه بخارا را و حدود آنرا فراهم آورده باتفاق امرای ترخانی متوجه میدان قتال گردید و چون

ملاقی فریقین دست تقضا ابواب جنگ و ستیز بسته سلطان علی میرزا بدین سبب فتح و ظفر سرافراز گشت و
بایسنغر میرزا مصحوب سمرقند گریخته امیر احمد حاجی با اسب بارگی از شجعان گرفتار گردیده و بخاریان الکثر گرفتار را معروض
تیغ سیاست گردانیده بعد از آن سلطان علی میرزا الکنه تخت بلند بر لکام و قلعه سمرقند افکنده و از عقب برادر توجه
نمود و از جانب حصار سلطان مسعود میرزا نیز بهوس فتح آن بلده فاخره نهضت کرده در شهر سبز نزول فرموده و در شوال سال
مذکور در قصبه اندجان کیفیت این وقایع بعرض پادشاه عالیجاه ظهیر الدین محمد بابر رسیده و آنحضرت نیز بداعیه گرفتن دار الملک
آبا و اجدادی پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده مقرون بدولت و اقبال طی منازل نموده حدود آن شهر میمنت
بهر را مضروب سر اوقات ابهت کرده بر ضمیر هوشمندان سخن وران پوشیده و پنهان نخواهد بود که مناسب جنانست که درین
مقام خامه عنبرین شمام نخست از شمه مبادی احوال پادشاه ستوده خصال ظهیر الدین محمد بابر مشام جنانیان را معطر گرداند
انگاه شمه حالات اولاد میرزا سلطان محمود را بمسامع سخنوران وقایع رساند و من الله الاعانة و التوفیق گفتار در
بیان مجملی از واردات احوال پادشاه سعادتمند از وقت ولادت تا زمان نهضت بصوب بلده فاخره سمرقند

در شهور سنه ۸۸۸ اطراف مملکت فرغانه چمن معدلت پادشاه فرزانه میرزا عمر شیخ گورکان غیرت افزای ریاض رضوان
بود دری نور بخش در عهد سلطنت و نامداری افزوده دری خورشید درخشش از افق جاه و کامکاری طلوع
نمود ملکی آفتابی از شمیم صاحبقرانی بر وجنات احوال طبقات انسانی تافت گردید و امید ساکنان مساعد کشورستانی
سار روشن ساخت و کامیابی از کتم عدم به سر انبستان وجود قدم نهاد که سایه لطف و کرم بر مفارق طوایف بنی آدم
انداخت بیت بعیش ازکار لایزالی شوری افزود در عقد معالی شد پدید آمد عجب فرخنده فالی جالش آفتاب بیزوالی
وجودش نور بخش چشم امید ظهورش مع حب اقبال جاوید یعنی میرزا عمر شیخ گورکان بن میرزا سلطان ابو سعید
بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه گورکان بن صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان که از حضرت واهب العطایا
از فلق نگار خانم بنت یونس خان بیمن کرامت فرموده هم از اوایل ایام صبی انوار دولت و اقبال از جبین حالش
مهر درخشیده و هم از مبادی اوان نشو و نمای آثار شوکت و استیلا از جبین فرخنده فالش لایح میگردید مهر تنویر بر
مانند تاثیر صبح صادق جز دیدار که عقریب آفتاب ابهت و کشورستانی از مشرق امید این خلاصه دودمان صاحبقرانی
بر صفحات روزگار فرق انسان خواهد تافت و صفا چهره خورشید مظاهر ترشح این لوامع سیاره سحری مشعری بود یعنی
که بزودی شب مظلومان عالم از فروغ معدلت این نقاوه اعیان خلافت و جهانبانی بروز شادمانی تبدیل خواهد یافت شعر
بلی با [illegible] صبح گیتی فروز بود مخبر از روشنائی روز شود ظاهر از نور اقبال مهر که سازد منور تمام سپهر و چون با
بر نسیم عنایت الهی این غنچه ریاض پادشاهی از گلشن امید میرزا عمر شیخ گورکان شگفت و مبشر اقبال
بهجت از تولد آن پسر عالی گوهر را در گوش طایر لطف در غایت مسرت و سرور تهنیت انتساب جشن و سور

فرمان فرمود

فرمان فرمود و چند روز لب طرب نشاط مبسوط داشته اقداح باده خوشگوار از کف ساقیان لاالعذار تجرع نمود نام و
لقب آن فرزند دلبند بر ظهیر الدین محمد بابر قرار گرفت و چند قابله زهره جبین حسب ارضاع و تعهد آن مولود سعادت
قرین تعیین پذیرفت و شاهزاده در مهد عزت و مهربانی و حجر عطوفت و کامرانی پرورش می یافت تا بمبادی سن
رشد و تمیز رسید انگاه بایالت خطه اندجان منصوب گشت بعد از آن سه زمین خرامید و چند سال در اندجان اوقات سعادت
نشان آن شاهزاده عالیشان در عین خرمی و شادمانی مقرون بحصول انواع آمال و امانی گذران بوده در وقتی که دوازده مرحله
از مراحل زندگانی طی نموده بود حادثه شاه و مصیبت کاه میرزا عمر شیخ گورکان استماع فرموده انگاه امرا و ارکان دولت و اکابر
و اعیان آن ولایت آنحضرت را بپادشاهی برداشته و سر عبودیت بر خط فرمان واجب الاذعانش نهاده اعلام خدمتکاری
بر افراشتند و بنابر آنکه در آن ایام بر وجهی که سابقا مسطور گشت سلطان محمود خان و سلطان احمد میرزا از دو طرف متوجه تسخیر
مملکت فرغانه بودند و اعلام خلاف و نزاع ارتفاع داده در فتح آن قلاع توقع بقدر مقدور سعی و اهتمام مینمود امیر شیرم
طغایی آن در نمی اوج کشورگشایی را استوار ساخته قصد کرد که بدانه ادراک کند بر دانا از حکام و ولایات طریق بیوفایی مسلوک داشته
شعار هواداری میرزا سلطان احمد ظاهر سازد و قدم نسیان بر حقوق تربیت میرزا عمر شیخ گورکان کشیده لوای
مخالفت برافرازد حضرت پادشاهی در پناه حمایت الهی از مضرت سالکان مسالک تباهی محروس ماند خواجه
مولانا قاضی که نسبتش از طرف پدر بشیخ برهان الدین قلیج می پیوندد و از جانب مادر بسلطان الملک ماضی متصل میگردد
و در سوابق ایام اکابر آن خاندان در اندجان شیخ الاسلام می بوده اند و اشراف و اعیان در فیصل قضایا بدیشان
رجوع کرده و به انجام مهام فرق انام قیام مینموده اند از داعیه امیر شیرم وقوف یافته خواجه محمد خیاط را که از امل عنایت
عمر شیخ میرزا ابرو ختن کسوت ترتیب او پرداخته بود بملازمت حضرت پادشاهی و امیر شیرم طغایی فرستاد و از
امضای آن عزیمت منع نمود و حضرت خواجه مولانا بسمع رضا اصغا یافته موکب عالی از عیدگاه مراجعت فرمود و حصار اندجان
از میمن قدم آن پادشاه عالیشان رشک ریاض جنان شده امرا و اعیان بضبط برج و باره و استحکام فیصل و دروازه
پرداختند و مقارن آن حین یعقوب و ابو القاسم قوچین و بعضی دیگر از امرا که برسم ایلغار بجانب مرغینان رفته
بودند باندجان باز آمده در دولتخواهی حضرت پادشاهی کمال اخلاص ظاهر ساخت و سلطان احمد میرزا بعد از تسخیر از
اوره خجند و مرغینان یکبار فرسخی اندجان شتافته خیام اقامت برافراخت و در مقام محاصره ثابت قدم بوده
علم منازعت مرتفع ساخت و در آن اثنا پادشاه سعادت دستگاه یکی از ارباب ولایت اندجان را که موسوم
بملقب بدرالدین که و بود بسبب سخن مخالفت امیر که از وی سر بر زده قتل فرمود و این سیاست موجب
توهم سایر اندجان گشت تمامی خواص و عام آن بلده خاطر بر مخالفت شهر و قلعه قرار دادند انگاه پادشاه عالیجاه
خواجه مولانا قاضی و اوزون حسن خواجه حسین را برسم رسالت نزد میرزا سلطان احمد فرستاد و در عایت

طریقه ادب مرعی نمود و پیغام داد که چون عنایت ظاهر است که آنحضرت سمرقند را گذاشته در اندجان میل اقامت نخواهند
فرمود لایق دولت چنان می‌نماید که حکومت این ولایات را بدین جانب تفویض فرمایند و این فقیر در وقت نفاق و مخالفت
اشاره نموده ابواب وفاق و رافت بر گشایند تا این مخلص که نواب کامیاب را بمثابه فرزند است مدة العمر بشرایع
سنن نوکری و اطاعت بوده پیرامن خلاف و نزاع نگردد و سلطان احمد میرزا که جبلت جبلتش بصفت مروت
و انصاف مسطور بود از استماع این پیغام متاثر گشته خیال صلح فرمود اما چون تمام اقتدار اشتغال این مهام را امرا در قبضه
اقتدار داشتند و می‌پنداشتند که تسخیر اندجان بسهولت میسر خواهد شد در جواب سخنان سخیفه و الجیان کلمات
بر زبان آورده و قوح کرده در نزدیکی قنطره نزول کردند و در آن اثنا مجموع مشیت ایزد سبحانه و تعالی صورت چند روی نمود
که وقوع آن مستلزم فوت دولت پادشاهی و مستوجب ضعف طالع میرزا سلطان احمد بود اول آنکه در زمانی که
سپاه سمرقند از جسری که بر سر آب قبا که میان باندجان واقعست میگذشتند بواسطه ازدحام خواص و عوام اسب
و شتر بسیار در سر آب افتاده روی بعرصه عدم آورد دویم آنکه در آن ایام در عسکر سمرقندیان وبا اسب وقوع یافته
طویله طویله بارگیر لشکریان ساقط شد دیگر آنکه بوفا و بعموما اخلاص و یکجهتی مردم اندجان از خورد و کلان نسبت بحضرت
پادشاهی بمرتبه رسید که هر کس از ایشان که تمکن داشت پای در میدان محاربه و مقاتله سمرقندیان نهاده از
سر جان درگذشت بنابر این سلطان احمد میرزا طالب مصالحه گشته درویش محمد ترخان را از کلمنگی ... حالش
بود جهت تمشیت آن مهم نامزد فرمود و امیر درویش محمد بعیدگاه شتافته حضرت پادشاه حسن یعقوب را باین کار
امر نمود و آن دو امیر در موضع مذکور یکدیگر را دیده و حقی چند در باب موافقت عم بزرگوار و برادرزاده عالیمقدار مذکور کرده
هر یک بجای خود مراجعت کردند بعد از آن سلطان احمد میرزا بصوب سمرقند بازگشت و چنانچه نوشته شد در اثنای راه
بسبب حلول اجل طبیعی درگذشت اما سلطان محمود خان که از آن طرف دیگر متوجه تسخیر فرغانه بود بجانب اخسی شتافته
خیال محاصره نمود و در آن وقت جهانگیر میرزا در قلعه اخسی تشریف داشت و از امرا علی درویش و میرزا قلی کوکلتاش
و محمد باقر و شیخ عبدالله ایشک آقا و ویس لاغری و میر غیاث الدین طغایی در ملازمت آن قرة العین برج فرمان
فرمایی بوده بعد از وصول سلطان محمود خان که بر آن نزدیکی سیلاب رسید هراس غلبات امرا و نوبتها را اندرکار
داده از اخسی بکاسان که الوکای ویس لاغری بود در رفتند و در آن زمان سلطان ناصر میرزا انتساب ... ویس
لاغری بوده در آن حصار اوقات میگذرانید و خان از حقیقت خبر یافته بدانجانب شتافت و آنجماعت مذکوره با اظهار اطاعت
مبادرت نموده کاسان را به رگاه نواب خانی سپردند و امیر غیاث طغایی حلقه ملازمت آن آستان ... سعید
و ویس لاغری در خدمت سلطان ناصر میرزا باردوی سلطان احمد میرزا رفت و آنحضرت محمد مزید ترخان را بمحافظت
شاهزاده ... امرا سلطان محمود خان بعد از ... کاشان ... اخسی خواهیم و چند نوبت باستقبال ...

اشتغال

اشتغال نمود اما کارش از پیش نرفت و بنابر عارضه که دست داده بود در راه ولایت خویش پیش گرفت
و مقارن آن حال بابا علی کاشغری که را اخیه سروری مقاولات و سرزنش صاحب امری فرو نمی‌آورد و در کاشغر و ختن حکومت
میکرد و انشا کرده بود و او را که شنید و طمع طمع انداخته بتغذیب سپاه و تخریب بلاد مشغول گردید و خواجه قاضی و اکثر امرا مامور
مامور گشته بابا علی را دفع نمود و در میدان ایشان شکست و خواجه قاضی را واسطه گردانید و بانواع سخنان فریبنده سران سپاه را
بعطاء الوادی ... و رایت مراجعت بصوب کاشغر برافراخت و چون خاطر عاطر پادشاهی از اشتغال این امور فراغت یافت
متوجه تنسیق مهمات فرغانه گشته حکومت اندجان و منصب سرانجام مهام ملکی و مالی را بحسن یعقوب داد و زمام
ولایت اوش را در قبضه اختیار امیر قاسم قوچین نهاد و بامارت اخسی و مرغینان اوزون حسن و علی دوست طغایی
متعین شدند و بر این قیاس اکثر امرا و اعیان بمناصب مناسب مفتخر و مباهی گشتند و در خلال این احوال سلطان محمود میرزا
را پس از فوت برادر بدار الملک سمرقند آمده بود و دختر سلطان احمد میرزا آق بیگم در سلک ازدواج سلطان مسعود میرزا کشیده
مصحوب عبدالقدوس ختنه حسن و یعقوب بلطف و عنایت سلطان محمود میرزا امیدوار و از جاده دولتخواهی حضرت پادشاهی
در گذرانید و پس از مراجعت عبدالقدوس سبچ شش ماه حسن اطوار مستحسن تغیر داده باظهار شعار کفران نعمت مبادرت
نمود و قصد کرد که میرزا جهانگیر را بسلطنت موسوم ساخته نواب کامیاب پادشاهی را از اندجان بهر طرف که خواهد روان گرداند بنابر آن
خواجه قاضی و امیر قاسم قوچین و علی دوست طغایی و اوزون حسن و بعضی دیگر از مخلصان پادشاه زمین بوس صوب
الیش دولت بیگم که جده آنحضرت است خاطر بر آن قرار دادند که حسن یعقوب را بی اختیار ساخته بهر وجه ممکن باشد
دفع شر او نموده شدند آنگاه در ملازمت پادشاه عالیجاه متوجه اورکند حصین بوده گشتند و حسن که در آن وقت
متوجه ارقنه بجانب نور را اسفنجان اشتغال داشت از کیفیت حادثه خبر یافته بصوب سمرقند روان شد و چون بکند بادام رسید بخیال
فاسد و اندیشه فساد و عنان عزیمت بطرف اخسی انعطاف داد و حضرت پادشاه از مراجعت او آگاه شده بعضی
امرا را با فوجی از عساکر مظفر لوا متوجه استیصال آن نهال اقبال او گشتند و زمره از ایشان برسم منقلای پیشتر روان شدند
و حسن بر توجه مقدمه سپاه ظفر شکن وقوف یافته شبی بر سر ایشان تاخت و نوکران او غارت کرده تیر یکی
از ایشان بر مقتل حسن خورده بجزا اعمال سیه خود گرفتار گشته از آن زخم جان بسپرد و مقارن این وقایع مذکوره ابراهیم سارو
که از قوم منکلیغ بود و از عمر شیخ میرزا تربیت یافته بواسطه صدور جریمه مردود گشته بود و قلعه اشیره در آمده خطبه بنام
بایسنغر میرزا خواند و حضرت پادشاهی بر حقیقت اطلاع یافته در ماه شعبان سال مذکور موکب بجانب اشیره شتافت
و ابراهیم سارو باستحکام برج و بارو پرداخته عساکر ظفر مآثر بامر محاصره و محاربه قیام نمودند و دست باستعمال آلات
قتال بردند ابواب خسته بر روی روزگار محصوران گشودند و چون مدت چهل روز حال بر همین منوال گذشت آثار عجز و انکسار
بر صفحات احوال ابراهیم سارو ظاهر گشت لاجرم خواجه قاضی را شفیع جرایم ساخته امان طلبید و پادشاه گناه او را

مقهور کرده ابراهیم شمشیر در گردن و کفن اندر دست از قلعه پایان خواستند و امید اعلام ظفر پیکر بجانب خجند نهضت
نمود و امیر مغول ولد عبد الوهاب سقاول که در آن حصار متمکن بود بعد از قرب وصول موکب پادشاهی بلوازم استقبال
استعجال کرده مراسم اخلاص بجای آورد و غاشیه اطاعت بر دوش افکنده مقالید شهر و حصار بنواب پادشاه
کامکار سپرد و آنگاه پادشاه اسلام پناه استماع نمود که سلطان محمود خان شاهرخیه را از نزول همایون مشرف ساخته
و خاطر عاطر جهت رفع کدورات سابقه مایل بملاقات خال بزرگوار گشته شتابان بدان صوب رفت و خال از وصول آن قرة العین
خواقین عالیشان خرم و شادمان شده چون پادشاه به بارگاه در آمد لوازم تعظیم و تبجیل مرعی داشته برخواست و
آنحضرت نیز رعایت مراسم ادب نموده زانو زد و آنگاه خاقان عالیجاه پادشاه اسلام پناه را در آغوش عطوفت و
مهربانی کشیده از دقایق اشفاق و خاطرجویی دقیقه نامرعی نگذاشت و پادشاه دو سه روز در صحبت خال فرخنده فال و
خوشحال بسر برده و پس از آن بصوب مستقر دولت رایت عزیمت برافراشت و هم درین سال آن درج خلافت و
استقلال با فوجی از ابطال رجال متوجه تسخیر استرآباد گشت و چنانچه از سیاق حکایات سابقه بوضوح می پیوندد استرآباد سابقا
داخل حوزه دیوان میرزا الغ بیگ گورکان بود و فرا آمده بود بتصرف کارکنان بایسنغر میرزا در آمده سلطان علی
میرزا در آذربایجان حکومت میکرد و چون سلطان علی میرزا از توجه لوای کشورگشای پادشاهی خبر یافت آنگه خود و شیخ ذوالنون
بمحافظت قلعه مامور ساخته بنفس نفیس بجانب مجاورستان سبزوار و مشهد شتافت و پادشاه سعادتمند بعد از قطع منازل از جنبه
گذشته و از اثر سلطان علی میرزا واقف گشته مقرب الحضرة السلطانی امیر نظام الدین علی خلیفه را عنایتا برسالت
نزد شیخ ذوالنون فرستاد و او را باطاعت و انقیاد دعوت کرد و سخنان عتاب آمیز پیغام داد و شیخ ذوالنون بنابر
اقتضای بخت نگون و طالع وارون امیر خلیفه را گرفته قصد انهدام اساس حیات آنجناب نمود و آن امیر ستوده خصال بعنایت
ملک متعال مجال فرار یافته بعد از دو سه روز پیاده خود را بموکب ظفر انتما رسانید و چون در ظاهر آن بارگاه که بعز منصوب گشت
معلوم شد که در آن حدود غله نایاب است امرا و ارکان دولت صلاح در مراجعت دانستند و حضرت پادشاهی باستصواب
سالکان طریق دولتخواهی عطف عنان بکران بصوب اندجان گردانید و هم در آن اوان سلطان محمود خان لشکر فراوان باسترآباد
فرستاده شیخ ذوالنون بگریخت و آن ولایت بتصرف ملازمان خان در آمده حکومت آن ناحیت تعلق بمحمد حسین گورکان
گرفت و از آن تاریخ تا شهور سنه ثمان و تسعمائه ایام سرداری او در آن ناحیت امتداد پذیرفت و در سنه احدی و
تسعمائه خبر سلطان و پیر محمد ملاق سلطان و مهدی سلطان و محمد ده غلات که در وقت وصول سلطان حسین میرزا
بولایت حصار از سلطان مسعود میرزا جدا گشته بودند در ماه مبارک رمضان در قصبه اندجان بآستان اقبال آشیان
پادشاه جهانبان رسیدند و آنحضرت بتعظیم سلاطین قیام نموده از تو تنگ پایان آمد و لوازم ضیافت و مهمان نوازی
بجای آورد و در شوال همین سال خبر مخالفت اولاد سلطان محمود میرزا و محاصره کردن سلطان مسعود میرزا سلطان علی

دار السلطنه

دار السلطنه سمرقند را باندجان رسید پادشاه عالیجاه نیز بداعیه تسخیر آن خطه لوای نصرت عظیم برافراخت و بعد از وصول
بنواحی دار الملک آباء و اجداد سپاه شجاعت نهاد را بمحاصره و ممر رسپاه مامور ساخت و سه چهار ماه از سه طرف آن سور در
درج شرف در تفتیش سمرقندیان مشغول شدند و ایشان نیز در محافظت شهر بقدر مقدور اهتمام نموده در مدافعه مدعیان
نیابت مردانگی بظهور میرسانیدند در آن اثنا عالیجناب هدایت انتما خواجه یحیی از نزد سلطان علی میرزا بخدمت
پادشاه مظفر لوا شتافته در باب اتفاق و اتحاد سخنان معروض داشت و آن کلمات مشفقانه بسمع قبول راه یافته موکب
عالی پادشاهی بنابر التماس جناب ارشاد پناهی از ظاهر سمرقند بجانب سغد دو سه فرسخ پایان تر رفته نزول اجلال فرمود
و از آن طرف میرزا سلطان علی نیز بدان نواحی آمده و سپاه را در موضعی مناسب بکنار آب کوهک فرود آورده با چهار
پنج نفر از خواص عزم ملاقات پادشاه کرد و آنحضرت با چهار پنج کس از اصحاب اختصاص از آب کوهک گذشته بر
بالای اسب بین الجانبین صورت تلاقی روی نمود و در باب تدبیر و تسخیر ملک سخنان در میان آمده چنان مقرر شد که در این
زمستان هر یک از آن دو شاهزاده عالیشان بمقر خود روند و در اول فصل بهار و موسم نشو و نمای ریاحین و ازهار بار دیگر
متوجه فتح سمرقند شوند آنگاه پادشاه اسلام پناه روی بصوب اندجان آورد و سلطان علی میرزا به بخارا رفته اتفاق
کرد و میرزا سلطان مسعود که بملاقات دختر شیخ عبدالله عباس مشعوف بود او را در حباله نکاح کشیده بجانب
حصار مراجعت فرمود و چون ماهچه علم کشورگشایی پادشاه بمنزل کنبایی رسید مهدی سلطان از اردوی آنحضرت
گریخته بسمرقند رفت و حمزه سلطان اجازت طلبیده همراه حال ایلیه بتاشکند رفت و بعد از چند گاه که آن دو سلطان عالی طلعت
ملازمت میرزا بایسنغر بودند از آنحضرت نیز روی گردان شده التجا به لوای محمد خان شیبانی نمودند **ذکر توجه رایات**
سپهر آثار کشورستانی بجانب سمرقند نوبت ثانی و در آمدن آن بلده بحیز تسخیر حضرت پادشاهی سلیمان مکانی
در اوایل فصل بهار که خسرو ممالک علوی از طول تکلف در برج ثور طول گشته بجانب بیت الشرف خویش نهضت کرد
و در تنقیص محصوران حصار فیروزه کار کوشید و شتر ایطاف گیتی ستانی بجای آورد سلطان علی میرزا از بلده فاخره بخارا لوای
نصرت انتما بصوب سمرقند برافراخت و طی منازل و مراحل نموده موضع خواجه کاردزن را معسکر ساخت میرزا بایسنغر
بالشکری از اهل ستیز از شهر بیرون خرامید و سرپل الشکاه کرده در برابر برادر قبه بارگاه مرتفع گردانید حضرت پادشاه
اسلام نیز ماه مبارک رمضان از بلده اندجان بدان صوب روان گشت و بسپاهی پردل طی منازل و مراحل کرده در
مارسلاق قبه بارگاه سپهر آثار از ایوان کیوان درگذشت و در آن مقام بیرون آمدن بایسنغر میرزا از سمرقند و نشستن
در برابر برادر بعرض رسید و تولون خواجه مغول را با قریب صد نفر از مردم قزاق دلاور بشتر روان گردانید پس
از شیوع خبر قرب وصول موکب پادشاهی تزلزل بآیین ثبات و قرار بایسنغر میرزا راه یافت و ویران شده
بصوب سمرقند شتافت و تولون خواجه با متابعان در شب بکنار معسکر آنحضرت رسیده و بسیاری از سمرقندیان را

بزخم سهام مرگ انجام مجروح و بی‌روح ساختند و غنیمت فراوان گرفته سالم و غانم لوای مراجعت برافراختند و حضرت پادشاهی
آن سالکان طریق دولتخواهی را بنوازش و انعام مستحق و مباهی گردانیده روی بصوب سمرقند آورد و کامران و فیروز
بشیراز رسیده مقصد تسخیر قلعه آن عقبه گردید از ان وقت شیراز الکاء قاسم دولدای بود و یکی از نوکران او بمحافظت حصار
آن دیار قیام می‌نمود در روز آخر ماه مذکور ماهچه لوای فلک‌سای پرتو وصول بحوالی شیراز انداخت و کماشته قاسم دولدای
از محافظت قلعه عاجز گشته نیازمندی و صافی طویت ظاهر ساخت و مقالید حصار بنواب درگاه سپهر
اقتدار سپرده امان طلبید و لطف پادشاهانه شامل حال او گشته کوتوالی شیراز بابابراهیم ساره مفوض گردید و پادشاه صاحب
تایید روز دیگر بادای نماز عید و سایر واجبات و سنن آن روز سعید قیام نموده آنگاه متوجه نواحی سمرقند رفته در قرق انبار نزول جلال
فرمود و دران روز قاسم دولدای و اویس لاغری و حسن نبیره سلطان محمود سیغو و سلطان محمد اویس باقرب چهارکس از
جانب سمرقند آمده بموکب پادشاهی پیوستند سخن ایشان آنکه در وقتی که بایسنغر میرزا از سر پل کوچ کرده روی بشهر آورد
بنابر دولتخواهی حضرت پادشاهی از اردو جدا شده بدانجانب آمدیم و بعد از یکدو روز بوضوح پیوست که آنجماعت بعنوان
محافظت شیراز از بایسنغر میرزا اجازت طلبیده بدان صوب شتافته بوده‌اند و چون استماع نموده بوده‌اند که آن قلعه
بحیز تسخیر پادشاه کشورگیر در آمده قدم اضطرار بسلوک طریق ملازمت اختیار کرده‌اند القصه پادشاه آفاق از منزل انبار بقراولاق
خرامید و بعد از یکدو روز از انجا نیز کوچ کرده و از آب گذشته صحرای یام مضرب خیام عساکر نصرت انجام گردید و دران روز
جمعی از اهل تهور در سر خیابان بفوجی از لشکریان میرزا بایسنغر بازخورده اسب جلادت در میدان مبارزت تاختند و باد
حمله آتش قتال التهاب داده از خون یکدیگر خاک معرکه را گل ساختند و دران اثنا تیری جان‌ستان بگردن خواجکی مولانا صدر
برادر کلانتر خواجه کلان بیک بود رسید چنانچه همان ساعت از پای در آمده متوجه ریاض جنت گردید و او نیز بتطلب علم
پرداخته از فن لغت صاحب وقوف بود و مکاتیب را نیکو انشا کرده بشغل مهرداری عمر شیخ میرزا می‌نمود اما سلطانعلی
میرزا که در منزل خواجه کاردزن منزل گزیده قصد دشمن داشت یکدو نوبت بافوجی از دلیران بمیدان محاربت نزدیک سمرقند
شتافت و میان آنحضرت و میان بهادرانی که از شهر بیرون آمدند بارها مقاتله و مقابله التهاب یافت لیکن چنانچه
میباید مهمی از پیش نرفت و سلطانعلی میرزا از طول کشیدن ظاهر آن بلده فردوس نشان ملول گشته راه بخارا پیش
گرفت و حضرت پادشاهی چون روزی چند در یام بوده بمحاصره سمرقند پرداخت از ان منزل کوچ کرده بیورت خان یورتی که از انجا
تا شهر بحسب تخمین یک فرسخ مسافت است مضرب سرادقات نصرت ساخت و قریب چهل روز دران موضع توقف
اتفاق افتاد و دران ایام چندین نوبت میان لشکر بابری و شجاعان و سپاه بایسنغری محاربه دست داد و در بعضی
ازان معارک امیر ابراهیم بیگ و ابوالقاسم کوه‌بر و میرشاه قوچین غایت شجاعت و بهادری ظاهر ساختند و جمعی
از اهل سمرقند را مجروح و بی‌روح گردانیده لوای تفوق برافراختند و روزی که در سر خیابان در میدان اعراجولان می‌نمودند زخمی

بروی امیر ابراهیم بیگ رسید و بدان جراحت بابا ابراهیم چاپوق مشهور گردید و از منزل مذکور پادشاه مؤید و منصور
بنهانی قاصدی نزد بعضی از سمرقندیان فرستاده ایشانرا باطاعت و انقیاد دعوت کرده سخنان عنایت آمیز
پیغام داد و آنجماعت بقبول آن کلمات زبان گشاده گفتند که باید که موکب پادشاهی در شب از غبار عاشقان متوجه شهر
گردد و ما کمر خدمت بر میان جان بسته‌ایم آنچه مقصود است بحصول موصول گردد و بنابران شبی پادشاه کامران پای مبارک
در رکاب آورده بر پل مغاک شتافت و چند پیاده و سوار جلادت آثار را پیشتر فرستاده مردم شهر از خیفی وقوف یافته
یکبار فوجی از لشکریان جرار بپای مخالفت پیش آمدند و حاجی پیاده را که بتقدیم خدمت پادشاه صاحب تایید اوقات
گذرانیده بود با محمود پیاده گرفته معروض تیغ تیز گردانیدند لاجرم پادشاه خورشید شیم بمعسکر ظفراثر بازگشت و دران اوان یورت
خان از فروغ ماهچه رایات نصرت نشان روشن‌تر از مرغزار جنان بود تمامی مردم قلاع و قطاع آن نواحی بآستان
سلطنت آشیان فرستاده اظهار اطاعت و فرمان برداری نمودند و پیشکشهای لایق ارسال داشته ابواب امن
و امان بر روی روزگار خود گشودند و همچنین از محترفه و پیشه وران و سوداگران سمرقند خیلی باردوی نصرت شعار آمده اردو و بازار
نشانه معمور و آبادان شد که مصر جامع گفت دران اثنا بسمع اشرف اعلی رسید که در دامن کوه شادوار قلعه‌ایست
که آنرا ارکت گویند و جمعی آن قلعه را محکم کرده گردن بطوق عبودیت پادشاهی نیاورده‌اند و خدام سپهر احتشام
متوجه تادیب آنجماعت گشته چون نواحی حصار مطلع ماهچه برق ظفرشعار شد متوطنان قلعه از در تضرع و نیازمندی در آمده
و خواجه قاضی را وسیله ساختند از جرایم گذشته مراسم اعتذار بجای آوردند و عفو پادشاهانه شامل حال آن طایفه گشته
رایت ظفر آیت بصوب سمرقند مراجعت نمود و در الکاء قلبه که در نواحی باغ میدان است نزول اجلال واقع شد
و دران حین جمعی کثیر از مردم رعیت و سپاهی از شهر بیرون آمده تا پل محمد چپ که نزدیک لشکرگاه پادشاه بود عنان
باز کشیدند و حال آنکه ملازمان موکب پادشاهی دران زمان غافل بوده مستعد استعمال آلات پیکار نگشته بودند
لاجرم آن گروه شلتاق روی نموده سمرقندیان سلطانعلی باباقلی را اسیر گرفته بقلعه بردند و روز دیگر پادشاه دست و دهیر
از ان منزل نهضت فرموده سر الکاء قلعه نزدیک آب کوهک محل نصب خیام سپاه ظفر نزول شد و سمرقندیان تصور
نمودند که پادشاه والاقدر بخیال مراجعت آن منزل را اختیار نموده بنابران مردم فراوان از دروازه شیخ زاده بیرون
آمده متوجه اردوی نصرت نشان شدند و تا پل محمد چپ رانده صف قتال بیاراستند و سپاه پادشاه نیز بهمین دستور
مرکب جلادت تیز ساخته بر مخالفان تاختند و بزخم سنان فتنه انگیز و سهام خونریز آثار روز رستخیز ظاهر ساختند گرد میدان
نبرد با اوج فلک تیزگرد رسیده چهره خورشید را تیره گردانید و شعاع تیر و شمشیر حشم بهادران در جوشن و مغفر
مغفر آیت یکاد سنا برقه یذهب بالابصار بظهور رسانید عاقبت نسایم فتح و نصرت دماغ جان جوانان موکب
پادشاهی را معطر کرده لشکر سمرقندیان بصوب شهر تاختند و جمعی کثیر از ایشان اسیر کمند گرفتاری شده بقیه طایفه الجیل

نجات یافتند واز جمله گرفتاران یکی محمد مسلین وله حافظ دولدای بود و دیگری برادر خورد تر محمد قاسم میرزا حسین میر وولد یغما
دیوانه جامه باف وکل قاشون که از جمله متعینان سمرقند وسرداران لوند بودند در انروز اسیر سرپنجه تقدیر شدند وتفصیل حالی
یاده ومحمود دیاوه کشته وبعد ازین شکست دیگر لشکر سمرقند از دیوار بیت شهر بیرون نیامدند ولشکریان پادشاه دلیر شده
تا کنار خندق میرفتند وغلامان ولیکلان شهر بانیز او لپه میکردند ودران اثنا آفتاب عالم آرای ببرج میزان تحویل کرده هوای
خریف آغاز دم سردی نموده دست تاراج باغ وبستان بر آورد وپادشاه با امرا وسران لشکر سپاه در باب یورت قشلاق
لوازم مشورت بتقدیم رسانیده خاطر همگنان بران قرار یافت که آن زمستان در قلعه خواجه دیدار روزگار گذرانید ودر
اوایل فصل بهار بار دیگر بجانب سمرقند آمده شرایط قلعه گیری بظهور رسانید انگاه کوچ کرده الکای که متصل قلعه مذکوره بود از یمن
نزول همایون غیرت سبزه زار گردون شد وفرمان واجب الاذعان بساختن موریانه ولنها در درون حصار نافذ گشت
وفرمان بران بر حسب فرموده عمل نمود وپادشاه وامرا وسپاه بدان قلعه در آمدند ودر همان روز که ماهچه رایت عالم افروز از منزل
مذکور ببرج حصار خواجه دیدار انتقال نمود محمد خان شیبانی با جمعی کثیر از سالکان مسالک بیلولهیخر گذبار رسید عازم میرزا بایسنغر
اندر کستان ایلغار کرده بود وچون بدان الکه رسید چون دانست که حضرت پادشاهی سلیمان مکان بتوفیقات
سبحانی جهار روز بحصار درآمده اند متحیر وتاسف کردید وبانچه دران زمان در ملازمت پادشاه جهانیان اندک مردی بوده
تهیه اسباب مصاف کرده میل خروج از قلعه فرموده اما شیبانی خان از اقبال میدان قتال مصلحت نمود واز آنجا کوچ کرده
بجانب سمرقند توجه فرمود وچون آنچه بایسنغر میرزا ادعا داشت از خان بحصول نپیوست کاینبغی حالش پریشان گشت
وشیبانی خان نومید وحیران بصوب ترکستان علم نهضت بر افراخت انگاه بایسنغر میرزا که مدت هفت ماه در مضیق
حصار بتضیق بسیار اوقات گذرانیده بود وبامداد شیبانی خان ابواب کام دل بر روی نیکشود وبا دویست سیصد
کس باز خیو دمتوجه ملاقات خسروشاه گشت وچون وعیر ترمذ نزول نمود وسید حسین اکبر که از قبل سلطان مسعود میرزا قراب
قریه بات داشت ودران ولایت رایت ایالت می افراشت بعزیمت دستبرد روی باردوی میرزا بایسنغر
آورد ودر محلی که آنحضرت از آب گذشته بود واندک مردمی در یورت مانده بود خبر رسیده طاهر محمد چهره میرزا بایسنغر را
دستگیر گردانید ولشکریان او اندک بر تلی از قبه مراجعت نموده وچون موکب عالی بایسنغری بنواحی قندز نزول اجلال فرمود
خسروشاه مراسم استقبال ولوازم نیاز ونثار بجای آورده بین الجانبین با حسن وجهی ملاقات روی نموده وهم دران اوان
که بایسنغر میرزا امراء از دولت خالی گذاشت پادشاه سعادت انتما از کیفیت حال وقوف یافته علم ظفر شیم بصوب
سمرقند بر افراشت اکابر واهالی چون از قرب وصول موکب عالی خبر یافتند فوج فوج علی التعاقب والتوالی باستقبال شتافتند
وبعد از ادراک شرف بساط بوسی تحف لایقه ومترکات رایقه پیشکش کرده بانواع اصطناع والتفات پادشاهی مفتخر
ومباهی شده بودند آنحضرت در اواخر ماه ربیع الآخر سنه ثلث وثمانمائه دار الملک آبا واجداد را از فر طلعت همایون

بجزن

غیرت افزای گلشن ارم گردانید ودر بستان سرای قلعه نزول اجلال فرمود وتختگاه صاحبقران مغفرت پناه را از یمن
مقدم همایون شیم مانند سرابستان ارم خضرت ونضارت بخشیده تمامی اشراف واعیان را در ظلال مکرمت لایزال آفتاب
آفتاب عاطفت ایمن ومطمئن گردانید رعایا وبیچاره را که با جمال قحط ودست خوش انواع محن بودند بابشارت عدل وداد
نوید داده سرپنجه تعدی ظلم ومتغلبان را از دامن عرض ایشان کوتاه ساخت واعزاز بابری رانیز تقدیر مقدور رعایت کرده
علم اقتدار مردان معرکه کارزار را بر افراخت مدتی مدید روز عیش سمرقند از تمام عدل واحسان پادشاه سعادتمند فردوس نشان بود
بعد از آن بنابر اموری که مذکور خواهد شد سمرقندیان از آن دولت محروم گشته موکب نصرت نشان بصوب اندجان
توجه نمود چنانچه عنقریب کیفیت این حکایات بعرض خواهد رسید وخامه شیرین مقال در باب تفصیل این
اجمال لوازم اهتمام بتقدیم خواهد رسانید ذکر کشته گشتن میرزا بایسنغر وامیر خسروشاه بجانب
حصار شادمان وفرار سلطان محمود میرزا از غایت اضطرار بصوب خراسان چون میرزا بایسنغر روزی چند
در قندز بود خسروشاه با سپاهی بیکران عهد وپیمان نموده وامرا بعهد در ملازمت آنحضرت روی بتسخیر حصار آورد وبعد از عبور
بر آب آمویه ووصول بحصار حصاریان قاصدان سخن دان نزد سلطان مسعود میرزا فرستاده بزبان عذر وفریب پیغام
دادند که لایق دولت چنان مینماید که آنحضرت از قلعه بیرون آمده بدین جانب تشریف آورند وباتفاق برادر خود فتح
سمرقند را پیش نهاد همت بلند سازند مقرر آنکه پس از تسخیر آن حفظ ولایت پسند به یک برادر ودران بلده فرخنده متوطن
بوده ودیگری در حصار علم خلافت بر افرازد وسلطان مسعود میرزا این سخنان را شنیده میان رد وقبول مترددبود
واز مکر وفریب اعدا غافل گشته در مآل حال آن مهم تامل مینمود دران اثنا امرا الجلسان آن شهزاده بی سامان که بواسطه
کمال اختیار واعتبار امیر شیخ عبد الله برلاس آزرده خاطر بودند یک یک ودودو باردوی میرزا بایسنغر توجه نمودند
لاجرم آنحضرت با درک فتح وظفر واثق شده عنان امیر خسرو از حصاریان بطرف حصار ایلغار کرد ودر وقت نقاره
حصار که آن قلعه را فرو گرفته روی بمحاصره آورد وحال آنکه دران زمان سلطان مسعود میرزا در عمارتی که پدرش ساخته بود ودولت
سرا موسوم گردانیده تشریف داشت وچون از حقیقت آن حالت وقوف یافت باتفاق بعضی خویشان امیر
شیخ عبد الله علم عزیمت بصوب ختلان بر افراشت ودر اثنای راه از شیخ عبد الله جدایی اختیار کرده از گذر اوبج
بر آب آمویه گذشت وچنانچه مذکور شد در وقت محاربه سلطان حسین میرزا با بدیع الزمان میرزا با الکای شین رسید
ملحوظ عین شفقت گشت وخسروشاه میرزا بایسنغر را در حصار بر مسند سلطنت نشاند وختلان را به برادر خود امیر ولی داد
وبعد از چندی بخیال تسخیر ملک بلخ بای در رکاب آورده وقطعه از راه سمرقند عزیمت مصمم داشت چنانچه تفصیل این حال در محل خود مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
ذکر تزویج سلطان مسعود میرزا بحکم سلطان حسین میرزا خاقان منصور وتعیین سلطنت در شهر سمور وحشت
چون خاقان منصور در الکای شین نمنشین فتح وظفر گشت وبدیع الزمان میرزا بجانب جبال غور گریخته بلب طلاقتال

وجه ال درخوشت حضرت خاقانی ادراک آن سعادت را از یمن قدوم میر سلطان مسعود دانست و برعایت
و تربیت او پرداخت آنمقدار که توانست و در روز دوشنبه بیست و هفتم شعبان سنه ثلث و تسعمائه که ایام
روز خنک بود مجلسی در غایت عظمت و ابهت آراسته شاهزاده را ببارگاه جهان پناه طلبید و باستخلاص ممالک
موروثی خاطر خرسند ساخته تسلی داده بازدواج کریمه از دودمان شاهی امیدوار گردانید و قامت قابلیتش را بخلعت
طلا دوز زیب و زینت داده بانعام اسباب و زر و مایحتاج دیگر نقد مراد در آستین آمالش نهاد و در روز جمعه سلخ
ماه مذکور بموجب فرمان واجب الاذعان خدیجه بیگی آغا و سایر پرده نشینان تتق عصمت جهت یراق ازدواج سلطان
مسعود میرزا با بیگم سلطان که صبیه صلبیه حضرت خاقانی بود و از ستر عالیه پاشا اغچه در وجود آمده بود از اردوی همایون
بدار السلطنه هرات رفتند و در جمعه غره ذی قعده شاهزاده نیز بآن بلده رسید رجب سنه آتیه
مجلس عقد نکاح آراستند و در روز پنجشنبه بیست و سیم رجب سادات و قضات و اکابر و اشراف در باغ زاغان مجتمع گشته
اعلی جناب شیخ الاسلامی علاء الانامی حاوی کمالات مولانا محمود و مناسب سیف الملة والدین احمد التفتازانی در ساعتی
که مانند نام شاهزاده مسعود بود و اختر سعادت از اوج سلطنت را نماید عقد خلافت عقد بست و چند روز بساط
عیش و حضور انبساط یافته سلطان مسعود میرزا در عیش و نشاط و کامرانی با آن مخدره بسر برد و خاقان زفاف فرموده از دست
ساقیان گلچهره جامهای باده خوشگوار بجرعه اراده در ساغر آن شاهزاده عشرت نمود و شراب ناب گلزار طرب را آب داده
غنچه دل شاهزاده را بلبل باغ مشکنت و مغنی خوش الحان صوت دلنواز بگوش ناهید نغمه ساز رسانیده بزبان حال میگفت

نظم

ساقی بنور باده برافروز جام ما ٭ مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما ٭ ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم ٭ ای بیخبر ز لذت شرب مدام ما

و سلطان مسعود میرزا چند ماه در ظلال دولت و اقبال خاقان ستوده خصال در غایت جاه و جلال و کمال عیش و حضور اوقات
خجسته ساعات گذرانید بعد از ان بنابر اقتضای وطن مالوف اراده عنان توجه بصوب ماوراء النهر معطوف گردانید

ذکر مصالحه حضرت اعلی با سلطان بدیع الزمان میرزا در این ولا که بدیع الزمان میرزا باتفاق شجاع بیک از حدود قندهار رکاب بالنکشین
ایلغار نموده امیر ذوالنون بولایت غور در ییلاق نی سبز بود و بنابران بدیع الزمان میرزا از النکشین بطرف برشتین یافت
و از افغانان خوریت بموضع نی سبز انعطاف داد و امیر ذوالنون شاهزاده را استقبال نموده بنابر صحبت ذات
مخته صفات لوازم خدمت و نثار و مقال بتقدیم رسانید و جهت تدارک آن اختلال با تجمع سپاه قندهار و زمین
داور و غور و ساخر و تولک سرجان باطراف و جوانب روان گردانید و باندک زمانی لشکر بسیار از ایل ارغون و قبایل
هزاره و نکودری و قبچاق و غیر ذلک در ظل رایت میرزا بدیع الزمان و امیر ذوالنون مجتمع گشتند و مستعد رزم و پیکار شده
کمر خدمتکاری و جانسپاری بر میان بستند و چون این خبر بعرض خاقان فریدون فر رسید بخیال آنکه کثرت دلیران لشکر را
گوشمال دهد عازم هرات رود گردید اما هم در ان ایام شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی نزد بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون

باردوی همایون آمده طرح اساس مصالحه انداخت و خاقان منصور بصلح مایل شده خاطر جهت شاهزاده را باعث اعتماد ساخت
تبیین این مقال آنکه قبل از وقوع جنگ النکشین بروزی چند خاقان سعادتمند جناب شیخ الاسلامی سیف الملة والدین احمد التفتازانی
و شیخ جلال الدین ابو سعید پورانی و سید غیاث الدین محمد صدر را بجانب گرمسیر فرستاده بود تا میرزا بدیع الزمان را
نصیحت نموده از بادیه مخالفت بجاده موافقت آورند و ایشان چون بحدود فراه رسیدند شنیدند که سلطان بدیع الزمان
میرزا بر سبیل ایلغار لشکر بیرون بر سر لوارگ کشیده است بنابران شیخ الاسلام عنان مراجعت بدار السلطنه هراة
انعطاف داد اما شیخ جلال الدین ابو سعید و سید غیاث الدین نزد امیر ذوالنون بغور رفتند و هنوز آنجا تشریف داشتند
که سلطان بدیع الزمان میرزا در النکشین شکست یافته با امیر ذوالنون پیوست و شیخ ابو سعید در باب تمهید
ابواب مصالحه با شاهزاده گفت و شنید نموده آنجناب جواب داد که اگر حضرت خاقان در مقام عطوفت و مهربانی
آمده از ممالک محروسه آنمقدار عنایت فرمایند که معیشت جمعی که ملازم رکاب سعادت انتساب اند بگذرد من نیز طریق اطاعت
و فرمان برداری مسلوک داشته غاشیه عبودیت و خدمتکاری بر دوش خواهم گرفت و الا فلا و شیخ اجازت یافته
در روز چهارشنبه بیست و سیم ذی قعده که هنوز خاقان ظفرقرین در النکشین بود بپایه گاه حشمت آیین رسیده و سخنان میرزا بدیع
الزمان را بشرف عرض رسانید و جهت تاکید اساس مصالحه نوبت دیگر مصحوب امیر شیخ علی طغایی که در آن وقت در ملازمت
شاهزاده مذکور بود بجانب اردوی بدیع الزمان میرزا توجه نمود و در اوایل محرم جناب هدایت پناهی و خدمت امارت
دستگاهی باز آمده عرضه داشتند که سلطان بدیع الزمان میرزا طمع میدارد که حکومت ولایت بلخ بدستور سابق تعلق
بوی گیرد و دیگر پیرامن مخالفت نگردد و آنحضرت این ملتمس را بسمع قبول نشنود و از النکشین کوچ فرموده بجانب
هرات رو نهضت نموده و چون خبر بدار السلطنه هراة رسید که حضرت خاقانی بعزم رزم بدیع الزمان میرزا بهراة و ولایت
و از افغانان بگران بطرف ولایت غور خواهد تاخت مقرب حضرت سلطانی کلمة الصلح خیر مطمح نظر فرخنده اثر گردانیده در روز شنبه
دهم محرم الحرام سنه اربع و تسعمائه جهت امر مصالحه عازم اردوی کیهان پوی گشت و روز چهارشنبه در نواحی چشمه گویان
بشرف ملازمت خاقان عالیشان مشرف گشته آنحضرت را بر استرضای بدیع الزمان میرزا ترغیب فرمود و چون آن سخن
منبعث از کمال اخلاص و دولتخواهی بسمع قبول حضرت پادشاهی راه یافت و حکم همایون صادر شد که منشیان آستان
خلافت آشیان نشان ایالت ولایت سیستان و فراه بنام سلطان بدیع الزمان میرزا در قلم آورند و چون آن حکم همایون
بمهر بزرگ موشح گشت خاقان منصور امیر نظام الدین شیخ علی را اجازت داد که منشور فایض النور را نزد بدیع الزمان میرزا
برده بدستور سابق در خدمت شاهزاده باشد و خاطرنشان سازد که آنحضرت بحکومت ولایت سیستان راضی گشته از مقام مخالفت
و منازعت درگذرد و آنگاه علم نصرت شیم در روز جمعه سیزدهم محرم الحرام بجانب مقر سریر سلطنت در حرکت آمد و روز دوشنبه
شانزدهم پرتو وصول بر باغ جهان آرای انداخته انواع معدلت روز افزون دار السلطنه هراة را روشن ساخت

ودر خلال احوال اندیشه امیر نظام الدین درویش علی از بعد از مواخذه و مصادره بمکه مبارکه و مدینه طیبه زادهما الله تعالی تعظیما
وتکریما رفته بگذاردن حج اسلام فایز گشته بود و مقضی المرام باز آمده نوبت دیگر منظور نظر عنایت خاقان والا گهر
شده و منصب امارت دیوان اعلی یافته بالیوی امیر ناصر الدین عبد الخالق ممتاز و امام بدیع الزمان میرزا پس از وصول
نشان همایون از غور بجانب شبان شتافت و محمد معصوم میرزا که والی آن ولایت بود عنان عزیمت بدار السلطنه هراة تافت

ذکر توجه محمد حسین میرزا بجانب استراباد و شکست یافتن مظفر حسین گورکان بتقدیر آفریننده عباد

در اواخر سنه ثلث و تسعمایه محمد حسین میرزا ارث دیگر لشکر ظفر اثر فراهم آورده لوای عزیمت بطرف استراباد برافراخت
و ابو المنصور مظفر حسین گورکان از توجه برادر واقف گشته با سپاه جرجان باستقبال بیرون خرامید و در روز جمعه
بیست و دویم ذی قعده سنه مذکوره در نواحی گنبد قابوس تلاقی فریقین دست داده دلاوران بناموس کرده نبرد
با وجود طارم آبنوس رسانیدند و در اثنای اشتغال آتش قتال بواسطه ضعفی که در آن روز عارض مزاج مظفر حسین میرزا بود
آنجناب را غشی عظیم روی نمود و شدت آن حالت بمثابه انجامید که لشکریان را دست از کار باز مانده از معرکه بیکار روی
بفرار آوردند و محمد حسین میرزا مظفر و منصور بدار الفتح استراباد در آمده و ابو النصر مظفر حسین گورکان تا ولایت
سبزوار عنان بگران باز نکشید و چون این خبر در بلده فاخره هراة بعرض خاقان منصور رسید در اواخر صفر سنه اربع
و تسعمایه امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس و امیر کمال الدین حسین علی جلایر حسب الحکم روی توجه بسبزوار آوردند تا ممد مظفری بوده
در باب تدارک اختلال آن حال مساعی جمیله مبذول دارند و مکنون ضمیر همایون چنان بود که بنفس نفیس متوجه آن صوب سعادت گردد
اسباب مخالفت ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا آن عزیمت در حیز تاخیر افتاد و خاقان منصور روی توجه بمرو شاهجهان نهاد

گفتار در بیان سلوک ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا در طریق عصیان و نهضت رایات نصرت آیات خاقان منصور بجانب مرو شاهجهان

در آن اوان که خبر شهادت محمد مومن میرزا در اطراف آفاق اشتهار یافت و از شنیع شناعت آن امر آتش اندوه
والم در کانون درون دور و نزدیک و ترک و تاجیک تافت هر یک از شاهزادگان که در ناحیتی از نواحی خراسان حکومت مینمودند از
مکر و خدیعت خدیجه بیگی آغا اندیشه مند گشته در سلوک طریق مخالفت تقلید بدیع الزمان میرزا فرمودند از آنجمله حاکم مرو
ابو المحسن میرزا با برادر اعیانی خود محمد محسن میرزا که در ولایت ابیورد سلطنت میکرد طرح اتحاد و یگانگی انداخته رسل و
رسایل از جانبین در تردد آمد و مراسم عهد و پیمان در میان آورده خاطر بمخالفت پدر بزرگوار قرار دادند و این اخبار در اوایل
سال نهصد و چهار بدار السلطنه هراة رسیده خاقان کامکار جناب نقابت قباب سلطنت شعاری امیر قوام الدین حسن
ساری را در ماه ربیع الآخر سنه مذکوره بمرو ارسال داشت تا بزلال موعظه و نصیحت نایره عناد و عدوان میرزا ابو المحسن را فرونشانده و
شاهزاده را از اراده سرکشی برادر خود فرستاده او را نیز از مقام عصیان درگذراند و امیر قوام الدین حسب الفرموده بتقدیم
رسانیده فایده بر رسالت او مترتب نگشت و ابو المحسن میرزا امتناع نموده بتمسک جسته از سر طغیان و خلاف

دولتخانه

درگذشت بنابران خاقان منصور عازم تادیب شاهزادگان شده بعد از اجتماع جنود خراسان در روز چهارشنبه پنجم جمادی
الاولی از باغ جهان آرا نهضت نموده در تخت سفر نزول اجلال فرمود و در آن منزل بمقتضای فرمان واجب الاذعان ابن
حسین میرزا و امیر نظام الدین عبد اللطیف با فوجی از ابطال رجال بر جناح استعجال از راه سرخس متوجه مرو گشتند
و محمد قاسم میرزا و امیر نظام الدین علیشیر و امیر ناصر الدین عبد الخالق و امیر حاجی سرکاول در شهر توقف کرده رایات ظفر پیکر
روز جمعه هفتم از تخت سفر بسر کوه صالح سلطان رفت و چهارده روز در آن مرحله اقامت نموده چهارشنبه دوازدهم بساط
پریان از یمن مقدم خاقان عالمیان غیرت افزای روضه رضوان گشت و آنحضرت از پریان قاصدی بمشهد مقدس نزد محمد
میرزا فرستاده پیغام داد که باتفاق امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی جنود آن حدود را مجتمع ساخته جهت دفع محمد محسن
میرزا که بطلب میرزا اهتمام مرعی دارد متوجه ابیورد گردد آنگاه لوای ظفر پناه از راه دهانه کوهستان بصوب مرو در حرکت
آمد و چون ابو المحسن میرزا از توجه مواکب گردون مراتب خبر یافت بروج و باره مرو را مرتب فرموده خاطر بر تحصن قرار
داد و ماه چتر علم انجم حشم بعد از طی منازل پرتو وصول بر ظاهر آن بلده انداخته عساکر نصرت مآثر آغاز محاصره و محاربه کردند و لشکریان
ابو المحسن میرزا سپر ممانعت و مدافعت بر روی کشیده در حفظ شهر غایت جد و اهتمام بجای می آوردند از طرفین سفیر تیر
آغاز آمد شد نموده نشتر پیکان خون از شریان پیر و جوان و درونیان میگشود و گاهی صدمه سنگ رعد برجی از بروج قلعه را
زمین ساخته صفت هباء منثورا میبخشید و احیانا وصول قاروره نفط آتش در بعضی از خانها انداخته جانی را الی المحترق
میگردانید مدت سه چهار ماه حال بر منوال جاری بود و بعد از آن میرزا و سپاه از طول ایام جنگ و جدال ملول گشته
بین الجانبین صلح گونه روی نمود چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی وحده و تقدس

ذکر نهضت مقرب حضرت سلطانی بنیت گذاردن حج اسلام و بیان بعضی از وقایع و حوادث که روی نمود در آن ایام

امیر صاحب ضمیر نظام الدین علیشیر بدلالت هادی دین قویم و هدایت دلیل یهدی من یشاء الی صراط مستقیم بقصد داعیه
داشت که قدم از سر ساخته و آنرا سرمایه عمر دانسته بطرف حجاز شتابد و شرف گذاردن حج اسلام و سعادت
طواف روضه مقدسه رسول علیه الصلاة والسلام دریابد بنابر آن گاه که احرام آن صوب صواب بسته در پایه سریر سلطنت مآب
لب بطلب رخصت میگشاد خاقان منصور بنابر کمال میلان خاطر بصحبت شریف آنجناب شرف رخصت ارزانی نمیفرمود تا
در این ایام که آن پادشاه سپهر حشمت ظاهر مرو را مضرب خیام عساکر نصرت انجام گردانید و بمحاصره ابو المحسن میرزا
قیام مینمود آن امیر صاحب توفیق فرصت غنیمت شمرده با جمعی کثیر از اصحاب فضیلت و ملازمان سدره مرتبت
بجانب مشهد مقدسه رضویه علی راقدها التحف السلام والتحیه روان گشت و مولانا عبد الحی طبیب زیارت کاهی را که در بارگاه
حضرت پادشاهی راه سخن داشت جهت استشاره بپایه سریر خلافت مصیر فرستاد و چون امیر صافی ضمیر بمشهد رسید
بمصلحت وصول مولانا عبد الحی روزی چند در آن مقام متبرک ساکن گردید و در آن ایام خبر نکبت و انهزام حیدر محمد میرزا

وامیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی حسب الحکم بعزم نزد ملک میرزا بابیورد رفته بودند شایع گشت و جناب مقرب حضرت سلطانی
بحسب اشارات شاهزاده وامیر شیخم قاصدان باستقبال ایشان فرستاده اسبان راهوار و نفایس اجناس ارسال نمود
وابواب الطاف واحسان بر روی سایر حاضران آن معرکه گشود و مقارن آن حال مولانا عبدالحی از اردوی همایون بازآمده
از نزد خاقان منصور مکتوبی آورد مضمون آنکه از عرضه داشتی که مولانا عبدالحی بنظر نواب کامیاب رسانید خیال توجه آن عالیجناب
هدایت مآب بجانب مکه مبارکه بوضوح انجامید امید که رعایت خاطر فیض مآثر مقتضی آن گشت که این ملتمس را بعز اجابت
مقرون داریم اما چون در اختیار این سفر مبارک امنیت طریق شرط است و چنانچه بر رای حقایق نمای واضح خواهد بود درین
اوقات بواسطه تواتر فترات غبار فتنه و آشوب که در ولایات عراقین و آذربایجان است بنوعی که فرزندی بران مشهور است
اگر کیفیت دیگر جلا حظ رضا خاطر اشرف اعلی این عزیمت را موقوف داشته بدین جانب تشریف آورند تا عهد ملاقات
مجدد بصفات تازه دارد و هرگاه خبر امنیت طریق بتحقیق پیوندد عزیمت فرمایند از کمال مکارم اخلاق بدیع و بعید نخواهد بود
وچون این مکتوب عنایت اسلوب مطالعه امیر علیشیر رسید با نقباء مشهد افتخار آل عبا اعزه اصحاب سعادت انتما
طریق مشورت سلوک داشته مجموع آنجماعت متفق اللفظ والمعنی صلاح دین و دولت در ان دانستند که آنجناب
بصوب اردوی ظفر آیات توجه فرماید و نوعی سازد که میان خاقان منصور و ابوالمحسن میرزا صورت مصالحه روی نماید
علی الله امقرب حضرت سلطانی در اوایل فصل بهار از مشهد امام عالیمقدار بجانب مرو شاهجان روان شد بعد از وصول کنده و
سرخس چنان معلوم گشت که رایات نصرت آیات از ظاهر مرو نهضت کرده متوجه آن قصبه است صورت قضیه
آنکه چون مدت محاصره بلده مرو سه چهار ماه امتداد یافت و مبشر فتح و فیروزی در آئینه مراد جلوه کنان نیامد حضرت خاقانی میل
بمصالحه گشته ابوالمحسن میرزا نیز از طول ایام قلعه داری ملول شده و قاصدی نزد پدر فرستاده امیر نظام الدین درویش
علی را طلب نمود و جناب امارت مآب حسب الحکم بشهر رفته شاهزاده با وی گفت که اگر خاقان منصور از سر جرایم من درگذشته
عنان مراجعت بصوب هراة انعطاف دهد من ترتیب پیشکش نموده روی توجه بپایه سریر خلافت مصیر آورم و امیر درویش علی
بدرگاه عالمپناه بازگشته سخن میرزا ابوالمحسن را بعرض رسانید و ملتمسات شاهزاده درجه قبول یافته موکب همایون
بجانب سرخس در حرکت آمده و در منزل بازرکان نقوبه مقرب حضرت سلطانی بتقبیل بساط بوسی جلالت مناط سرافراز
شده بانواع الطاف اختصاص یافت و بعد از دو سه روز توقع منصب جاروب کشی مزار فایض الانوار خواجه عبدالله انصاری
کرده رخصت انصراف بطرف هراة طلبید خاقان منصور فرمود که مادام که تمام در مملکت من توطن داشته باشید هرالتماس
که فرمایید بعز اجابت مقرون است انگاه وقت قابلیت آنجناب را بخلع فاخره آراسته بشرف اجازت ارزانی داشت
وامیر سعید صفت صافی ضمیر بمسکن معهود شتافته اعاظم سادات و مشایخ و قضات و علما و فضلا و اشراف و اعیان
هراة را در سر فراز فیض آثار کازرگاه جمع ساخت و آشی عظیم ترتیب نموده جهت استقامت بر جاده درویشی و گوشه نشینی

ازایشان

از ایشان استعانت جست و همگی همت بر ترویج و تعمیر بقعه متبرکه انصاریه مصروف داشته ارباب وظایف و
خدام آن مقام فرح انجام را باصناف احسان و انعام نوازش نمود و در رباط درویشان و مجاوران آن روضه بهشت
آیین درافزود و در خلال احوال گذشته سلطان احمد میرزا که سالها بحکم پادشاه مظفر لوا ابوالغازی سلطان حسین میرزا
در هراة خلوت و دارو نگلی مینمود و امیر ناصر الدین عبدالخالق فیروزشاه علم عزیمت بصوب آخرت افراختند و اصحاب آن
مصایب چنانچه رسمست بمراسم تعزیت و سوگواری و اطعام طعام و ختمات کلام حضرت باری پرداختند **ذکر رفتن
سلطان مسعود میرزا از قندز و آن ساختن بطریق نهفتی و عاری شدن جهان بین شاهزاده از حلیه بینایی و بیان
لشکر کشیدن خسروشاه بجانب بلخ و شبرغان و شهید شدن بایسنغر میرزا بتقدیر صانع مستعان**
امیر محمد باقر جهانبانی که با امیر باقی قیام اختصاص یافته قبل از وصول میرزا سلطان مسعود از قندز بمقر عز او و بخراسان شتافته
ملازمت حضرت خاقان منصور مینمود و چون سلطان مسعود میرزا دارالسلطنه هراة را بیمن مقدم تشریف شرف
گردانید امیر باقی غاشیه خدمت آن شاهزاده صاحب سعادت بر دوش گرفته شعار دولتخواهی ظاهر میگردانید در ان اثنا
آنحضرت را بر توجه بجانب قندز و ملاقات خسروشاه اغوا کرده میرزا سلطان مسعود از خاقان منصور بلطایف الحیل رخصت
طلبیده روی بمملکت موروثی آورد و بعد از طی منازل و مراحل بحدود قندز رسید خسروشاه در طریق مارو تزویر سلوک نموده
ایلچیان نزد آن زبده تاج و سریر فرستاده ملازمانش را بقندز طلب فرمود و میرزا سلطان مسعود بگفتار آن غدار فریفته
شده بقندز شتافت و خسروشاه میرزا بایسنغر میرزا را نیز بآن بلده طلبیده قندز را زمین مقدم آن شاهزاده زینت ریاض
رضوان یافت در ان اثنا میرزا امیر شاه ولد میرزا الغ بیک بن میرزا سلطان ابوسعید از پدر رنجیده آن مخدوم زاده نیز
بقندز رفت و خسروشاه در باب اتفاق آن سه گوهر کان پادشاهی با مخصوصان خود مشاورت نموده بعضی از سالکان
طریق تباهی با وی گفتند که لایق دولت آنست که این هر سه شاهزاده را بشمشیر تیز بگذرانی و از روی استقلال بر مسند
دولت و اقبال نشسته خطبه بنام خود خوانی خسروشاه این رای نپسندیده و میرزا سلطان مسعود را از قندز بشبرغان … آن عالیجاه
از حلیه رویت عاطل گردانید و سلطان مسعود میرزا با معدودی از نزدیکان عازم سمرقند شده بعد از وصول شهر سبز معلوم
کرد که امرا دم کشتن نیز میخواهند که در سلوک طریق کفران نعمت تقلید خسروشاه نمایند لاجرم از آنجا گریخته و از گذر چهارجو گذشته
بار دیگر پناه بخاقان منصور آورد و در بلده فاخره هراة اوقات میگذرانید تا وقتی که ابوالفتح محمد خان شیبانی ولایات
خراسان را تسخیر کرد و چون آن خان کینه ستان بغیر استیصال اولاد امجاد حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان … همت
میرزا سلطان مسعود را با ماکش میرزا که در وقت … در سرخس بود و هر دو را … اورا شهید ساخته … العقده خویش
در آورد و اما خسروشاه بعد از ارتکاب آن حرکت شنیع کرت دیگر میرزا بایسنغر را … موسوم ساخته بحصار فرستاد
و سید کامل را مصحوب میرزا شاه میرزا گردانید … رفتن با میان اجازت داده و بعد از اندک زمانی داعیه تسخیر

بلخ کرده بار دیگر میرزا بابر بایسنغر را تقیه زخلیه وزیر سبیغ کرد خاقان منصور در ظاهر مرو نشسته بمحاصره ابوالمحسن
اشتغال مینمود با سپاه بسیار عنان بکران بصوب قبة الاسلام بلخ منعطف گردانید نظر بهادر با سه چهار هزار
مغلای ساخت و خود نیز متعاقب نزدیک بدان بلده رسیده خیمه اقامت برافراخت و ابراهیم حسین میرزا اسباب قلعه
داری طریقه حزم رعایت کرده در شهر متحصن گشت و اجمعی موجب فرمان حضرت خسروشاه شده برادرش امیر ولی با فوجی
از سالکان طریق بغی در ولایات اندخود و شبرغان دست بغارت و تاراج برآوردند و زیاده بر صد هزار گوسفند و سه هزار
شتر الجه کردند و خسروشاه از روی اهتمام بمحاصره بلخ پرداخته چند روز از صبح تا شام از درون و بیرون شهر مبارزان بهرام خصم
ابواب جنگ و جدال بر روی یکدیگر میگشودند و بانداختن تیر خدنگ تاثیر و سنگ رعد آهنگ پرداخته در منهای اعدام می
مینمودند و احیانا بهادران لشکر میرزا ابراهیم حسین بپای جلادت از قلعه بیرون می خرامیدند و بضرب تیغ و سنان
روزگار قندزیان را بشام اجل می رسانیدند از آنجمله روزی از جانب امیر خسروشاه نظر بهادر که بغیور شهور از سایر شجعان قندز
و مغلان ممتاز و مستثنی بود جنگ جویش آورده نزدیک کنار خندق رسیده و از طرف ابراهیم حسین میرزا امیر تنگری
وردی جماعی از شهر بیرون رفته مستعد دفع دشمنان گردید و بین الجانبین حربی در غایت صعوبت دست داده
امیر تنگری وردی بروی ظفر یافت و نظر بهادر منهزم شده عنان معاودت بجانب خسروشاه تافت و امیر تنگری وردی اعدا را
تعاقب نموده تنها بنظر بهادر رسیده و او باز گشته و شمشیر کین از نیام انتقام برکشیده بران پهلوان رستم توان
حمله کرد و تنگری وردی بتایید ایزدی تیغ خصم را ببرد فرموده بیک ضرب حسام نظر بهادر از پشت زین بروی زمین
انداخت و زخمی دیگر زده مهم او را باتمام رسانیده و دستکام عنان معاودت گردون خرام بجانب قلعه معطوف
ساخت از وقوع این حادثه لشکر خسروشاه دلشکسته شد و مردم بلخ مستظهر و قوی خاطر گشته ابراهیم حسین میرزا
نسبت با امیر تنگری وردی اصناف الطاف بتقدیم رسانید و بانعام اسب و زر و خلع قیمتی آن زبده شجعان
دوران را خوشدل و مسرور گردانید القصه در وقتی که خاقان منصور از مرو مراجعت فرموده در چهار دهی سرخس بود
خبر طغیان خسروشاه و محاصره بلخ را استماع نمود لاجرم میرزا محمد معصوم را با امیر عمر بیک و دو هزار سوار تیغ زن
نیزه گذار بر سبیل ایلغار متوجه گردانید و موکب نصرت نشان متعاقب ایشان در حرکت آمد چون خسروشاه بر توجه آن
پادشاه عالیجاه وقوف یافت اقدام ثبات و قرارش متزلزل گشته بطرف قندز شتافت و محمد معصوم میرزا
کیفیت حال را از چگلو عرضه داشت کرده فرمان واجب الاذعان سمت نفاذ پذیرفت که امیر ناصر الدین عمر بیک
به بلخ رفته کومک میرزا ابراهیم حسین باشد و محمد معصوم میرزا بموکب همایون پیوندد بعد از آن رایات عالیات
ببیلاق بادغیس خرامید و منزل بابا خاکی معسکر ظفر اثر گشته از یمن مقدم همایون غیرت شهر بوقلمون گردید
درین اثنا امیر حیدر از نزد امیر خسروشاه بدرگاه عالمپناه رسیده و دست عنایت خاقانی لباس طلاقه کانی او را در نوردید

مجملی از حال امیر حیدر آنکه از پسر امیر سید آقا که سلطان سعید در سرخس او را قبیل فرمود و امیر سید آقا خال امیر علیشیر است
و امیر حیدر بلطف طبع و حدت ذهن و حسن صورت و وفور شجاعت از سایر امیرزادگان خراسان امتیاز تمام داشت
لاجرم خاقان منصور در اوایل حال او را منظور نظر تربیت گردانیده در سلک ایلچیان آستان خلافت آشیان انتظام
داد و دوران اوقات که امیر علیشیر بایالت ولایت استراباد سرافراز شد او را همراه برده میخواست که منصب حکومت
آن مملکت را بوی گذارد اما امیر حیدر چنانچه سابقا مسطور گشت در وقتی که برسالت از جرجان بهرات رفته بود بواسطه
چند سخنی غیر واقع بعرض حضرت رسانیده مواخذ و مقید شد و چون از آن قید نجات یافت از امر ملازمت استعفا نموده
بلباس قلندری در آمد و جمعی کثیر از آن طایفه سر در پی او نهادند و امیر حیدر در عمارت سرچشمه ماهیان که در نزدیک عیدگاه هرات است
منزل گزید و کلید و نوبت بازارها آن طبقه فاخره را دوران زده زر و اجناس بسیار از صغار و کبار روزگار اخذ نمود و همه را
صرف قلندران و مصاحبان خود فرمود و آنگاه بقبة الاسلام بلخ رفته ابراهیم حسین میرزا بنظر اشفاق در وی نگریست
و امیر حیدر در آستانه علیه شاهیه متوطن شده جمیع متاکات آن بقعه را از پیش خود گرفت و در آن اثنا روزی درویش
ولی بیگ که اهل سلوک منتظم بود و ابراهیم حسین میرزا نسبت باو ارادتی تمام داشت جهة طواف آن روضه بهشت
آثار قدم رنجه فرموده ولی از آنکه با امیر حیدر ملاقات نماید بمزار فایض الانوار شتافت و اجمعی بر خاطر حیدر قلندر گران آمده
خدام آستانه علیه را فرمود تا درویش ولی را گرفته دو دست چوب بر کف پایش زدند و بخدمت مطبخ باز داشتند
بنابرین ابراهیم حسین میرزا قصد ایذاء امیر حیدر کرد و از بلخ گریخته روی بقندز آورد و امیر خسروشاه نسبت باو لوازم تعظیم و
تکریم بتقدیم رسانید و در وقتی که از ظاهر بلخ برخواسته بقندز رفت او را برسم رسالت روانه آستانه خلافت آشیانه
گردانید و بنابر آنکه بعرض خاقان منصور رسانیده بودند که حیدر قلندر در مجلس خسروشاه پیوسته غیبت ملازمان درگاه
عالمپناه مینموده او را بسلوک طریق مخالفت ترغیب میفرموده در بارگاه سپهر اشتباه راه نیافت و چند روز مقید بوده
بقتل رسید و امیر نظام الدین علیشیر در هرات این خبر شنیده بغایت متغیر و متاثر گردید و کس فرستاده جسد او را
از منزل بابا خاکی بفضای خجسته ماهیان نقل نمود و اولاد و متعلقانش را بقدر امکان رعایت فرمود اما خسروشاه در اواخر سنه
اربع و تسعمائه از میرزا بایسنغر متوهم گشت و ببهانه یورش بلخ آن شاهزاده صاحب سعادت را مصحوب خود
گردانیده علم نهضت برافراخت و چون باوباج رسید در اواسط محرم سنه خمس و تسعمائه آن خسرو صاحب کرم را به رتبه
شهدا ابرار رسانید و ولادت میرزا بایسنغر در سنه ۸۸۲ اثنی و ثمانین و ثمانمائه در حصار واقع شده بود و آنحضرت در عدل و
نصفت و فضل و رافت سرآمد ابناء زمان مینمود و خط نسخ و تعلیق نیکو می نوشت و از هنر نقاشی وقوفی تمام داشت
و از غایت لطف طبع گاهی بنظم اشعار می پرداخت و از نتایج ذهن وقاد او اصحاب فضیلت را محظوظ میساخت
این بیت از جمله منظومات اوست بیت سایه وار از ناتوانی جابجا می افتم که بگیرم روی دیواری زپا می افتم القصه

جون خسرو شاه کافر نعمت بر همچنان امری خطیر اقدام نمود از روی استقلال در ولایت قندز و بغلان و ختلان
و بدخشان و حصار شادمان بامر جهانبانی قیام فرمود و مآل حالش در ضمن حکایات آینده مذکور خواهد
گشت وکشته شدنش بتیغ انتقام منتقم جبار بر زبان قلم بیان رقم خواهد گذشت ان شاء الله تعالی

گفتار در پیوستن ابو المحسن میرزا و کپک میرزا بیکدیگر جهت مخالفت خاقان وافر
الحشمه و انهزام یافتن ایشان از دست بر د ملازمان موکب نصرت شان در موضع جلو اخشمه

دران اوان که خاقان منصور از ظاهر هرو کوچ فرموده بجرجان شتافت و از سرپل کنار آب مرغاب ابو المحسن
میرزا که از امتداد ایام قلعه داری تنگ آمده بود و مدد را بیکی لشکر اعتماد نبود و خبر توجه افواج از ابطال رجال بهر
بیت رزم و قتال روی توجه بملاقات کپک میرزا آورد و بعد از وصول بحدود ابیورد کپک میرزا مقدم برادر بزرگتر را باقدام
اعزاز و احترام استقبال کرده مراسم نیاز و بذل پیشکش و جهی بجای آورد و آن دو دری سپهر سلطنت و جهانبانی
راه بسیج مقابله روی نموده در تمشیت امور جهانگیری قرعه مشورت در میان انداختند و خاطر بر محاربه پدر بزرگوار قرار
داده و پنج شش هزار سوار جرار مجتمع ساختند و این خبر در منزل بابا خاکی بسمع اشرف آن آفتاب اوج شرف نامی رسید
مبارز الدین محمد ولی بیک را با علی درجه رعایت و تربیت رسانیده منصب حکومت دار السلطنه هرات سرافراز گشت
و بدان جانب روان گردانید بعد از آن موکب نصرت شان جهت انطفاء نایره طغیان شاهزادگان بجانب ابیورد توجه نمود
و خاقان منصور با وجود ضعف مزاج شریف بقوه دولت در محفه نشسته بسرعت تمام طی مسافت میفرمود ابو المحسن
میرزا و محمد محسن میرزا چون از قرب وصول لوای جهانگشا خبر یافتند از ابیورد بیرون رفته غبار بازه گیتی نورد بصوب
ولایت نا فتند و خاقان منصور در اثنا راه حدیث توجه فرزندان استماع نموده بمقصود فرمود که داعیه مقابله و مقاتله دارند
ملک ربر پستیز اختیار کرده نقش کلمة الفرار بالایطاق بر صحیفه خاطر می نگارند بنابران ابو المنصور مظفر حسین گورکان
و حیدر محمد میرزا و ابن حسین میرزا و امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس را بالاشکر ظفر اعتبار بتعاقب ایشان
روان ساخت و بنفس نفیس در حرکت تانی فرموده آهستگی رایت نهضت می افراخت و چون شاهزادگان
نزدیک جلو اخشمه رسیدند بخلاف متصور شنیدند که ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا اعجز و موفور منتظر
رزم و پیکار ایستاده اند و قلب و میمنه و میسره مرتب ساخته دل بر استقبال نایره قتال نهاده اند لاجرم نیز ایشان
تعبیه سپاه پرداخته ماهچه علم نصرت نشان مظفر حسین میرزا گورکان از افق قول طلوع نمود و در برانغار حیدر محمد
میرزا توقف کرده جوانغار را بوجود ابن حسین میرزا استحکام دادند و از آنجانب ابو المحسن میرزا در قلب
لشکر جای داشت و کپک میرزا در برانغار رایت شوکت برافراخت و ابراهیم ترخان در جوانغار بایستاد و
بابن ترتیب هر دو سپاه روی برزمگاه نهاده در دشت جلو اخشمه تقارب فریقین تلاقی انجامید و دلیران روز

درهم آویخته کام جان جمعی از جوانان بسبب تجرع جام ناخوشگوار اجل تلخ گردید پیکان تیر دیده دوز چشمه خون
از فواره دلها روان ساخت و شعله سنان سینه سوز جان مهوشان را در محاق احتراق انداخت شمشیر آبدار از خون
خوبان شیرین گفتار جویی جاری گردانیده و نیزه ثعبان کردار نخل قامت دلیران الملک رفتار را از پای در آورده
خواب بخاک خوابانید نظم ز تیغ خون فشان و خنجر تیز ⁂ ز پیکان خدنگ فتنه انگیز ⁂ جهان خون از بخشنده اهل تیور ⁂ که جلو اخشمه شد جوی خون بار ⁂
و در اثر روز هولناک از جوانغار شاهزادگان ابراهیم ترخان بر برانغار سپاه نصرت شان حمله کرده حیدر محمد میرزا تاب آن
صدمت نیاورده عنان یکران بوادی فرار تافت و کپک میرزا از میمنه لشکر خود بر ابن حسین میرزا تاخته آن شاهزاده نیز
انهزام یافت مظفر حسین که در قول بود چون حال بران منوال دید خواست که او نیز اقتدا ببرادران نموده پشت بمعرکه
کند اما امیر سلطان علی قراتغل عنان بارگیر شاهزاده را گرفته از ان حرکت مانع گشت و گفت اگر فضای معرکه از وجود ما
خالی گردد مخالفان دلیر شده تکاپوی این هزیمت بحضرت اعلی سرایت کند لاجرم مظفر حسین میرزا دل بر مقاتله نهاده
ثبات قدم ورزید خاقان منصور در روزه که منشی بصحرای جلو اخشمه میشود بوقتی که در ملازمت موکب همایون امیر شمس الدین محمد
منشی و خواجه شهاب الدین اسحق صدر و بعضی از نویسندگان و جماعت میرآخوران و اختاجیان بمشاکردیکان
لکی شود از گریختن برانغار و جوانغار سپاه فیروزی آثار خبر یافت و از کمال تهور جبلی و غایت وثوق بعنایت ازلی
از محفه بیرون آمده با وجود ضعف مزاج جانجنک در پوشیده و مغفر بر سر نهاده بر اسپ دلدل رنگ آتش آهنگ
سوار گردیده و عنان یکران بسرعت باد وزان بجانب معرکه پیکار انعطاف داده فرمود تا نقاره و کورکه همایون الهنیه آوازه
ساختند و سوران اندا ختند رایات نصرت آیات برافراختند و باین طریقه از دره بیرون آمده چون چشم ابو المحسن میرزا
و محمد محسن میرزا بر ماهچه علم ظفر شیم افتاد و تعین دانستند که خاقان رستم خشم بر باره کوه پیکر نشسته و میان همت
بعزم رزم و پیکار حسبت تزلزل بارکان اقتدار ایشان راه یافت و نسیم ظفر بر پرچم علم خاقانی وزیده هر یکی از دو شاهزاده
عنان بوادی فرار تافته ابو المحسن میرزا بجانب مرو رفت و کپک میرزا راه استراباد در پیش گرفت و چون از تیخکان سپاه
خاقان جم جاه کیفیت واقعه را شنودند تیغ انتقام از نیام کشیده بار دیگر روی بمعرکه آوردند و شاهزادگان اتفاق نموده
سالما غانم مراجعت کردند و خاقان منصور لوازم محامد پادشاهانه منصور مرعی داشته صدقات و نذور بمستحقان
رسانید و جلد و وی مشتبع را بنام مظفر حسین میرزا رقم فرموده فتح نامها باطراف بلاد خراسان روان گردانید ذکر نهضت

خاقان منصور بجانب جرجان و مسارعت در مراجعت بواسطه طغیان میرزا بدیع الزمان

اثنای زمان که محمد حسین میرزا الکه استراباد را از مظفر حسین گورکان انتزاع نمود پیوسته خیال توجه بدان صوب در آب
مکنون ضمیر همایون بود اما بواسطه موانع متنوعه که در بلاد خراسان وقوع می یافت آن داعیه از حیز قوت بفعل نمی آمد و بعد
از محاربه جلو اخشمه کپک میرزا باستراباد شتافت و میان برادران اساس محبت و اتحاد و تمهید یافت خاقان

منصور مظفر لوا آن عزیمت را تصمیم داده روی توجه باسترآباد نهاد و این خبر بمحمد حسین میرزا رسیده آن شاهزاده را
سیلاب اضطراب از سر در گذشت و متوجه آنجانب از آب اترک و میان ترکمانان آن سرحد گذشت و درین اثنا راه الملک میرزا
اردو بازار پدر را غارت نموده بطرف خراسان عزیمت نمود و مانند شیر خشمناک بی ترس و باک بجد و در آن ولایات درآمد
کیفیت حال ابوالمحسن میرزا اعلام فرمود و چون این اخبار بعرض خاقان جم اقتدار رسید نشان جلوس مشهد مقدس را
بنام محمد محسن میرزا نوشته نزد شاهزاده فرستاد و بزبان لطف و مرحمت پیغام داد که هرچند تو حقوق ابوت را
بعقوق مخالفت مبدل ساخته و با ملازمان مواکب نصرت شعار بنیان مقابله و مقاتله درآمدی با تقدیم شفقت اصلی عطوفت
جبلی رقم عفو بر جریده آن جریمه کشیدیم و ایالت مشهد مقدسه و توابع و لواحق را بدان فرزند عزیز مفوض گردانیدیم می
باید که از ارتکاب افعال سابقه نادم و پشیمان بوده من بعد بلوازم خدمتکاری تقدیم رساند و آن مملکت را
بیمن معدلت و رعیت پروری معمور و آبادان گرداند و پس ازانکه نشان خاقان منصور و منشور مذکور بمحمد محسن میرزا
رسید مبتهج و مسرور گشته بمشهد مقدسه شتافت و قدم در وادی فرمان برداری نهاده دیگر از وی امری که موجب غبار
خاطر خاقان آفتاب احتشام باشد صدور نیافت و خاقان منصور بعد از طی منازل و مراحل خطه استرآباد را از یمن مقدم همایون
غیرت افزای گلستان ارم ذات العماد ساخت و ده پانزده روز چتر مرحمت بر مفارق متوطنان آن مملکت
گسترده بلوازم رعیت پروری پرداخت و دران اثنا قاصدی از دار السلطنه هراة از نزد امیر مبارز الدین محمد ولی بیک
بپایه سریر سلطنت مصیر رسید و بعرض رسانید که بدیع الزمان میرزا با سپاهی بلا انتها بنواحی هراة تشریف آورده
نیران طغیان مرتفع گردانیده و در ظاهر آن بلده قبه خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه برافراشته و باتفاق امیر ذوالنون ارغون
همت بر تسخیر ممالک خراسان گماشته خاقان منصور چون این خبر شنود منشور حکومت استرآباد را مصحوب
مولانا شمس الدین علیشاه سبزواری منشی نزد محمد حسین میرزا ارسال داشت و مکتوبی مبنی از نصایح سودمند و مواعظ
دلپسند بنام شاهزاده روانه ساخت و بسرعت برق و باد علم مراجعت برافراخته بعد از وصول باسفراین زمام ایالت
آن ولایت را بقبضه اقتدار امیر بدر الدین نهاد و طوغ بر طوق سبزوار شتافته حکومت آن بلده را با توابع و مضافات
بمظفر حسین میرزا داد و مولانا شمس الدین پس ازانکه بخدمت مظفر حسین میرزا رسید و فرامین مطاعه را
بشاهزاده نموده لوازم تبلیغ رسالت بتقدیم رسانید آنحضرت بار دیگر استرآباد را مقر سلطنت ساخت و لشکر پراکنده را
جمع گردانیده رایت نخوت و نخوت برافراخت **ذکر نهضت بدیع الزمان میرزا بتسخیر دار السلطنه**
هراة و رفتن بجانب مرغاب بعد از معاودت رایات ظفر آیات دران اوقات که خاقان والا تبار
ابوالغازی سلطان حسین میرزا حسب دفع محمد حسین عنان یکران معطوف استرآباد انعطاف داد
سلطان بدیع الزمان میرزا از سیستان و امیر شجاع الدین ذوالنون از زمین داور به ییلاق غور خرامیدند و خیال تسخیر

ولایات

ولایات خراسان کرده سپاه هزاره و نکودر و قبچاق را مجتمع گردانیدند و بعد از تقدیم مشورت علم نهضت برافراخته
باچنونا سعد و بالا ولایت هراة رود شتافتند و از مراعی و مواشی امرا و ارکان دولت خاقانی هر چه یافتند تصرف فرموده
از آنجا عنان عزیمت بصوب لنگر متوجه نهضت فیاضه یافته و دران سرکار نیز گوسفند بسیار غنیمت گرفته متوجه بلده هراة گشتند
و از شیوع این اخبار امیر نظام الدین علیشیر و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و سایر امرا که دران بلده حاضر بودند در بحر اضطراب
افتادند و برج و باره شهر را مضبوط ساخته و مردم بلوکات را در آورده خاطر بتحصن قرار دادند و چون بدیع الزمان میرزا بقبضه اوبه
رسید امیر ذوالنون برسم منقلای پیشتر متوجه گردید و بعضی از مردم بلوکات را در آورده که در باغات فرود آمده بودند امیر ذوالنون را
منادیه تصور کردند که بدیع الزمان میرزا مراجعت فرموده و امیر ذوالنون بی مدد آنحضرت خیال محاصره هراة نموده لاجرم بشهر آمده
گفتند که امیر ذوالنون با لشکر اندک و نوکر بسیار نزدیک رسیده است و الامرا محمد ولی بیک بیرون رود غالب ظن آنست
که انهزام یابد و مقارن آن حال محمد معصوم میرزا نیز از جانب چکتو بهراة آمده و امیر محمد ولی بیک مستظهر گشته دو سه هزار سوار
آراسته و مکمل ساخت و در رکاب محمد معصوم میرزا و سید عبد الله میرزا اعتزام رزم از دیوار بست شهر بیرون
رفت و در قلب سپاه میرزا محمد معصوم را باز داشت و خود در میمنه ایستاده ضبط میسره را بعهده سید عبد الله
میرزا و امیر بابا علی گذاشت و از انجانب بدیع الزمان در نواحی بلکلی نه با امیر ذوالنون پیوست و در محلی که آتش
ملک رسیده بود قراولان خبر رسانیدند که سپاه یاغی نمودار شد و همان ساعت امیر ذوالنون با لشکر ارغون یاغی در رکاب
آورده چون شیر غران متوجه پیکار گشت و در نواحی التنگشین تقارب فریقین بتلاقی انجامید و آواز نفیر و سورن
از ایوان کیوان در گذشت از هر دو طرف شیران بیشه تیر و تیغ کین آخته بر یکدیگر تاختند و گرد از فضای معرکه هیجا باوج فلک
تیز گرد رسانیده عذار آفتاب را در زیر نقاب غبر استتار ساختند زبان سنان پیام اجل در گوش جوانان می گفت
و تیر دلکشا تیر دل پهلوانان از اسبان لعل بدخشان می سفت شمشیر تارک شکاف بیک ضربت از فرق سر تا ناف
می شکافت و جانها بر دلاوران از ان رخنه بیرون جسته بعالم آخرت می شتافت **نظم** بر آمد فغان از زمین و زمان ؛
در آمد تزلزل بکون و مکان ؛ ز تیغ سرانداز و تیر خدنگ ؛ هوا شد قضا این چمن زمین لاله رنگ ؛ دران اثنا ماهچه لوای کشورگشای
سلطان بدیع الزمان پرتو وصول بمعرکه انداخت و مهر و ماه از مشاهده آن حالت دست از کار و دل از جای رفته
نخست سید عبد الله میرزا و امیر بابا علی فرار نمودند بعد از ان محمد معصوم میرزا و سید عبد الله میرزا مصلحت در آمدن شهر
ندیده روی باردوی همایون آوردند اما امیر محمد ولی بیک با بسیاری از یکجهتان بشهر در آمده و در و دیوار برج و باره را بمردم اعتماد
سپرد و سلطان بدیع الزمان میرزا مظفر و منصور در التنگشین نزول اجلال فرموده پس از چند روز از انجا بپل مالان
نقل کرده و همه همت بر آن گماشت که بی ازانکه مباشر جنگ و پیکار گردد هر روز تا شهر بیرون و چند نفر از بهادران او مو سوار گردانیده سپاه
الحاق بشهر رسیدند چون مدت چهل روز حال برین منوال گذشت خبر مراجعت خاقان منصور متواتر پیوست و امیر نظام الدین علیشیر

رسل و رسایل نزد بدیع الزمان میرزا فرستاده او را از مقابله و مقاتله پدر بر حذر ساخته و التماس فرمود که از ظاهر هراة کوچ
فرموده بطرف بلخ رود که میان او و خاقان منصور ملاقات واقع نشود تا بار دیگر نیران فتنه و آشوب اشتعال و التهاب نیابد
و شاهزاده مصلحت وقت در ایجاب آن ملتمس دانسته از پل مالان و پل سالار شتافت و از آنجا عنان عزیمت
بطرف مرغاب تافت و پس از سه چهار روز اعلام خاقان ظفر پرتو وصول بسواد هراة انداخته امرا و علما و اکابر و اشراف بلوازم استقبال
اقدام نمودند و خاقان منصور یکان یکان را پرسش و نوازش فرموده امیر محمد ولی بیک و جانیقی را که در ایام محاصره شرایط جلادت
بجای آورده بودند بمزید عنایات و التفات سرافراز گردانید و بدولت و اقبال در باغ جهان آرای نزول اجلال فرموده [illegible]

ذکر تفویض سلطنت بلخ بسلطان بدیع الزمان میرزا و باز آمدن میرزا ابراهیم حسین جانب سریر خاقان مظفر لوا

چون سلطان بدیع الزمان میرزا از ظاهر بلده هراة کوچ کرده بکنار آب مرغاب شتافت تمامی لشکر بادغیس و چکتو در
ظل رایت فتح آیت مجتمع گشتند و شجاع بیگ نیز از قندهار بملازمت رسیده در اردوی عالی جمعیتی عظیم دست داد
و بربیره بختی که از قبل خاقان منصور در قلعه مروجاق حکومت مینمود از تسلیم حصار ابا کرده شجاع بیگ روی بتسخیر آن قلعه آورد و سایر
هزاره و الوس و سایر افراد لشکر ظفر مآثر نور او چیره بر سر کشیده مردود دست بتیر و کمان برده اقدام بجلادت و مردانگی متوجه آن
حصن حصین گردیده و امیر بربیره از صباح تا نیم روز بعد از آن مشغول نموده بالاخره از مقاومت عاجز ماند و شجاع بیگ قهرا و قسرا حصار
مروجاق را مسخر گردانیده امیر بربیره را در گردن بسته و پای بخلسته نزد بدیع الزمان میرزا فرستاد و آنحضرت از جریمه او در العفو
و اغماض مقابله ساخت و باطلاق فرمان داد و خاقان منصور در بلده هراة انتظار و افواج سپاه و کثرت استعداد فرزند او را [illegible]
یافته نجات مغفرت شعار زیرا که در ان ولا خود حضرت از یورش استراباد مراجعت نموده بودند و اسبان ایشان بغایت
لاغر و ناتوان بود نمی‌توانستند که بی از انکه چند گاهی آسایش نمایند مرتکب سفر دیگر گشته با بدیع الزمان ابواب مقابله و مقاتله بگشایند
لاجرم خاقان منصور با مقربان حضرت سلطنت مشورت کرده بطرف مصالحه پرداخت و مولانا فصیح الدین صاحب را با [illegible]
استرابادی راجعه بمثنیت آن مهم بکنار آب مرغاب روان ساخت و جناب صاحبی در ان مقام بشرف ملازمت
سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون رسیده بنحو بهترینی ادای رسالت فرموده شاهزاده را باطاعت پدر بزرگوار
ترغیب و تحریص نمود و آنحضرت بملاحظه حقوق ابوت مایل بصلح و مصالحه گشته بعد از تکرار آمد شد سفرا مهم بران قرار یافت
که سلطنت مملکت بلخ و توابع از کنار آب آمویه تا مرغاب من حیث الاستقلال متعلق به بدیع الزمان باشد و در ان ولایات
نام نامی آن شاهزاده والا را در خطبه ردیف اسم همایون حضرت خاقان گردانیده و دیگر هیچ یک از پدر و پسر طریقه ناستوده
مخالفت و مخاصمت ظاهر نسازند و بنابر آنکه ابراهیم حسین میرزا در بلخ متمکن بود و چند گاه با میرزا بابر سنقر و خسروشاه مقاومت
کرده آن ولایت را از شر اعدا محافظت نموده بود خاقان منصور را دغدغه شد که مبادا شاهزاده آن خطه را با برادر بزرگتر تسلیم
ننماید و از ین جهت فتنه دیگر حادث شود بنابران خواجه عبد الله را مأمور فرمود که بر جناح استعجال به بلخ شتافته و تمهید مقدمات

مناسب جهانبانی ساز دارا ابراهیم حسین میرزا در باب تسلیم آن بلده بیرامن مناقشه نگردد و بجانب هراة نهضت نموده به پدر
بزرگوار پیوندد و خواجه عبد الله بر حسب فرموده کاربند شده قبل از وصول بدیع الزمان میرزا بدان حدود شرف ملازمت
ابراهیم حسین میرزا حاصل کرد و شاهزاده را بملازمت و اطاعت حضرت اعلی مایل گردانیده از بلخ بیرون آورد و در اثنای راه
آن دو در درج نامداری با یکدیگر ملاقات فرموده ابراهیم حسین میرزا بلوازم نثار و پیشکش پرداخت و بدیع الزمان
برادر را در آغوش مهربانی کشیده بزبان تفقد و دلجویی بنواخت آنگاه بدیع الزمان کامران و کامیاب
بقبة الاسلام بلخ خرامید و امیر عمر بیک در خدمت شاهزاده توقف نموده ابراهیم حسین میرزا بملازمت خاقان
منصور رایت [illegible] گردانید و چون ماهچه رایت فتح آیت سلطان بدیع الزمان میرزا از افق آن ولایات طلوع کرده جناح
رحمت و عاطفتش بر مفارق سالکان بلدان طخارستان سایه گستر و امیر خسروشاه رسل و رسایل با تحف شایسته و تنسوقات
بایسته بنظر انور شاهزاده فرستاده اظهار مطاوعت و متابعت نمود و در ممالک قندز و بقلان و [illegible] و حصار شادمان
و قبادیان و بدخشان خطبه و سکه بنام همایون آنحضرت زینت داده بدیع الزمان میرزا قاصدان امیر خسروشاه را باصناف عواطف خسروانه و
مراحم پادشاهانه بنواخت و بانعام خلع فاخره و اسپان [illegible] مفتخر و سرافراز ساخت و امیر شجاع الدین ذوالنون و والده او شجاع بیک [illegible]
و محترم [illegible] امیر ذوالنون امیر سلطان علی [illegible]

گفتار در بیان سلوک محمد حسین میرزا کرت دیگر در وادی طغیان و نافرمانی و توجه رایات ظفر آیات خاقانی بجانب استراباد نوبت ثانی

چون محمد حسین میرزا در مملکت استراباد تمکن تمام پیدا کرد و اکثر توابع و لواحق آن ولایات را بحیز ضبط آورد خیال تسخیر
دیگر ولایات خراسان در خاطرش افتاد و در اواخر خریف [illegible] با سپاهی شجاعت نهاد بیکناگاه [illegible] منزل
امیر بدر الدین را فرو گرفت و [illegible] آن شب [illegible] فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت نمود امیر بدر الدین
رعایت حقوق تربیت خاقان منصور را در سر حلقه متابعت شاهزاده در نیاورد و بانک مردمی که در ملازمت بودند دست
به تیر و کمان و سیف و سنان برده با سپاه استراباد آغاز کارزار کرده امیر بدر الدین مانند شیر ژیان بر ایشان حمله می‌نمود و بزخم
ناوک دلدوز و ضرب سنان جانسوز [illegible] و چون لشکر محمد حسین میرزا بسیار بودند
او را در میان گرفته از اطراف و جوانب علی التعاقب والتواتر سهام خون آشام و حسام بهرام انتقام بوی میرسانیدند
و در ان اثنا عرض امان کرده او را بعز اطاعت شاهزاده امیدوار میگردانیدند تا دست از جنگ باز دارد و جان عزیز خود را بعنف
در معرض هلاک نیارد و امیر بدر الدین اصلا آن گفتار استماع قبول نشنود و چندان جنگید تا وقتی که از ضرب تیغ آبدار شربت
شهادت در کشید و چون مظفر حسین میرزا از طغیان محمد حسین میرزا و کشته شدن امیر بدر الدین خبر یافت
عزم رزم برادر جزم کرده از شهر وار بیرون خرامید و امیر محمد قاسم برلاس و ولد امیر شجاع الدین محمد بندق را با فوجی کثیر از سپاه
جلادت انتما برسم منقلای پیشتر روانه گردانید و میان امیر محمد قاسم و مقدمه لشکر استراباد که سردار ایشان درویش محمد

کوکلتاش بود محاربه روی نمود و آن امیرزاده پسندیده اخلاق از خلاصه اولاد امیر جاکو بود و در اثنای اشتغال بامر قتال
بزخم تیری از پای در افتاد و درویش محمد کوکلتاش بظفر و نصرت اختصاص یافته بسیاری از جنود مظفر حسین را
بتیغ بیدریغ بگذرانید و زمره را اسیر گردانید چون ایلچیان بعلم شاهزاده رسیدند و کیفیت حال بعرض رسانیدند مردم
شبانه بهم بر آمدند که میرزا محال توقف ندید و روی بطرف زاوه آورده تا قصبه تربت عنان یکران باز کشید لیکن میرزا بنیز
بعد از استماع این خبر مشهد مقدس را خالی گذاشت و رایت عزیمت بصوب ولایت ابیورد بر افراشت و از آنجانب
محمد حسین میرزا مملکت خراسان را خالی یافته از استراباد تا به نیشابور و سبزوار جلوه گاه سپاه ظفر پناه ساخت و ظلم و تعدی
مرعی داشته بقتل و غارت و تخریب شهر و ولایت پرداخت و چون این اخبار در دار السلطنه هراة شیوع یافت
و پرتو شعور خاقان منصور بر کیفیت آن وقایع تافت با وجود ضعف و استیلاء لوازم بر شهرستان بدن از غایت
غیرت خسروانه و نهایت حمیت پادشاهانه در محفه محفوف بانوار فتح و فیروزی در آمده امیر نظام الدین علیشیر
و امیر مبارز الدین محمد بیک را در هراة گذاشت و در محرم الحرام سنه ست و تسعمائه روی براه آورده علم نهضت بجانب
استراباد بر افراشت و در اثنای راه مظفر حسین میرزا و امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس و سایر حکام و الایات بموکب همایون
پیوستند و تمامی سپاه خراسان در ملازمت رکاب ظفر انتساب مجتمع گشته دعاگو و ثناخوان لشکر بجد بپیوستند و خبر نهضت
رایات نصرت آیات بمحمد حسین میرزا رسید صلاح در توقف ندیده مراجعت و با طغیان کفران عبادوی فرار گردانید حضرت
خاقان بعد از طی منازل و قطع مراحل دار الفتح استراباد را بفر نزول همایون آرایش داده جناح مرحمت و احسان
بر مفارق اهالی مملکت جرجان مبسوط ساخت و بتمهید بساط معدلت و انصاف و انتساخ رسوم بدعت و اعتساف
پرداخته بدستور معهود اساس رعیت پروری و رعیت نوازی بر افراخت دران اثنا محمد محسن میرزا اعتماد بر کمال حقیقت
و عطوفت حضرت خاقانی کرده عازم ملازمت گشت و رسولان سخن دان با بستان سلطنت آشیان فرستاده
مافی الضمیر خویش عرضه داشت نمود و خاقان منصور از شنیدن بغایت مبتهج و مسرور شده فرستادگان شاهزاده را باصناف
الطاف مفتخر و مباهی گردانید و مضمون استمالت نامها ارسال داشت و بملاقات فرزندان ارجمند اظهار اشتیاق
نموده محمد مومن میرزا بعد از مطالعه مکاتیب مطاعه بجانب اردوی همایون در حرکت آمد و خاقان منصور امیر محمد برندق را
باستقبال شاهزاده نامزد کرده بر زبان الهام بیان گذرانید که باید که در هیچ منزل طریق حزم و احتیاط نامرعی نماند زیرا که
محمد حسین میرزا الغایت نزدیکست مبادا ناگهان خود را بکمک رساند و دستبردی نماید و امیر محمد برندق بعد از طی
مسافت بشاهزاده رسیده و سخنی که شنیده از زبان خاقان منصور سخنان عطوفت آمیز و کلمات مودت انگیز
معروض داشت و شاهزاده نسبت بجناب امارت منقبت لوازم اعزاز و احترام مرعی داشته عنان اورایت
عزیمت بصوب اردوی اعلی بر افراشت در غایت غرور و غفلت قطع منازل می نمود و از قرب جوار محمد حسین میرزا

غافل بوده بخلاف فرموده پدر بزرگوار طریقه حزم رعایت ننمود و محمد حسین میرزا از شنیدن وقوف یافته بر آنجانب
ایلغار کرده و در یکی از مراحل که اکثر سپاه الملک میرزا بطلب کاه و هیمه پریشان شده بودند بکنار اردوی برادر رسید و محمد محسن
میرزا سیاهی سپاه میرزا محمد حسین را دیده دانست که مجال توقف محالست و باتفاق امیر محمد برندق و امرا و
ارکان دولت خویش سوار شده بطرف اردوی همایون گریخت و اکثر اسبان و شتران و خیمه و خرگاه و احمال و اثقال او را
محمد حسین میرزا غنیمت گرفت و بجانب کنار آب اترک باز گشت و چون خاقان منصور استماع فرمود که آنچه بر ضمیر انور همایون
گذشته بود در زمره ارجمند را بوقوع انجامید فرمان فرمود که امرای عظام و وزرای آصف احتشام یراق میرزا الملک را از خانه همایون سرانجام
نموده باستقبال او فرستند و هر یک از ارکان دولت جنیه کلی از اسامرا و خواص شاهزاده اسباب فراغت ترتیب داده
ارسال دارند و فرمان بران حسب الحکم بتقدیم رسانیده باضعاف آنچه محمد حسین میرزا گرفته بود تکلف سلطنت در اردوی همایون
سامان یافت و امرای عظام آن اشیا را نزد شاهزاده فرستاده بعد از ان مراسم استقبال بجای آوردند و الملک میرزا
در سریر مسکین سعادت دستبوس خاقان ظفر قرین فایز شده از افعال ناپسندیده اعتذار و استغفار نمود و بانواع شفقت و
عطوفت و اصناف مرحمت و رافت مفتخر و مباهی گشته پایه قدر و منزلتش در افزود و دیوان خاقان مظفر لوا
منصب امارت دیوان اعلی بشاهزاده سعادتمند تعلق گرفت و فراین مطاع بمهر عالی آن در حی اوج کامکاری زیب و
زینت پذیرفت درین اثنا تلقین ملقن عالم غیب و ارشاد هاتف قضای لاریب میرزا محمد حسین را از سلوک طریق
مخالفت پدر بزرگوار بغایت ندامت دست داده جهة عذر خواهی حضرت پادشاهی قاصدان سخن دان با پیشکش فراوان
بدرگاه عالم پناه فرستاده خاقان پوزش پذیر معاذیر آن فرزند را بنظر تحسین قبول تلقی نمود و عرق شفقت ابوت در حرکت
آمده امارت دیگر سلطنت جرجان را بوی تفویض فرمود و بعد از آمدن رسل و رسایل و تمهید قواعد عهد و پیمان خاقان عالمیان مجددا
نشان ایالت آن مملکت را نزد او فرستاده و عزم مراجعت بقرار داد و عنان جزم کرده عنان یکران بصوب خراسان
انعطاف داده و در اثنای راه قامت قابلیت میرزا محمد محسن را بخلع طلا دوز و کمر خنجر مرصع زیب و زینت بخشیده بتجدید
ایالت ولایت طوس و مشهد مقدس و ابیورد و نسا و باورد و درون را باو حواله نمایش متعلق گردانید و او را شرف
رخصت ارزانی داشته با وجود وفور سپاه و بار و بنگاه در طی مسافت طریقه مسارعت بتقدیم رسانید ذکر انتقال
مقرب حضرت سلطانی از منزل فانی بسرای جاودانی و نزول رایات خاقانی در سریر اقبال و کامرانی
از مطلع ضمایر فضایل مآثر ناظمان مناظم سخن و الی تیر عالم افروز این معانی طالع است که جناب جلال سبحانی اشراف طبقات
بنی آدم را بشرف ولقد کرمنا بنی آدم مشرف گردانیده و بتشریف خطاب یا ابن آدم خلقت العالم لاجلک
وخلقتک لاجلی مباهات تا باوج سموات رسانیده سبب نتوانند بود که در قرار و فضای اقتدار آن نوع گرامی غیر این مرحله اعتبار
و سرای ناپایدار جایی نباشد حب دنیا نیز در اهل یقین دو بس محترم است ۞ با آفاق به رقو از ذره کمتر است ۞ ملک مناب

علوشان و رفعت مکان طایفه‌ای که خلعت افتخارشان مطرز است به طراز و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا مطرز با مجد آمده است که پیش از چند سال
درین منزل پر ملال نپایند و چون ندای یا ایتها النفس المطمئنة شنوند بی شایبه اهمال به بارگاه ملک شاهی خلد برین انتقال نمایند
لقد هم همت از مضیق زحمت و تباهی بسعت رحمت نامتناهی خواهند و به دیده بصیرت نظاره عالم علویات نموده در مقعد
صدق عند ملیک مقتدر بیارامند بیت برین سرای فنا دل منه که جای وارد برای مسکن تو برکشیده اند قصور : هر چند عارف
بی‌ادراک گو غرض از ترتیب این تشبیب بیت و مقصود از تمهید این تقریر واقعه ناگزیر است خامه مشکین جامه کسوت سوگواری
پوشیده کیفیت آن معصیت را بدین عبارت در سلک تحریر میکشد که در روز دوشنبه نهم جمادی الاخری سنه ست
و تسعمائه قاصدی قمر سیر از اردوی اعلی به دارالسلطنه هرات رسیده و این بشارت رسانید که موکب کواکب مراتب
به جناح استعجال توجه مستقر سریر سلطنت و اقبال است و از اشتهار این خبر بهجت اثر در قلوب ساکنان ریاض امانی
و آمال متوطنان آن دیار حضرت و بشارت پذیرفته خواص و عوام فرق انام را فرح و انبساط تمام دست داد و در روز سه‌شنبه مجاز
بنشین مقرب خاقان ظفرقرین امیر نظام الدین علیشیر با جمعی از اجله اصحاب و اعزه احباب به رسم استقبال متوجه گشته
چهارشنبه در رباط پریان منزل گزیده روز دیگر از انجا به رباط باریاب تشریف برده در انتظام خبر قرب وصول موکب همایون
استماع نموده در اکثر آن شب از غایت شعف به ادراک شرف ملازمت خاقان کامکار بیدار بود و در وقتی که رایات تقدیر
محفه زرنگار خسرو ثوابت و سیارات بر کوهان ... قرار بستند به بهجت و سلامت سوار شده به جانب رباط امیر محمد ولی بیک
که در آن شب محل نزول خاقان منصور بود توجه فرموده بعد از طی مسافتی فوج فوج از ملازمان رکاب سعادت انتساب از
پیش رسیده به تقبیل انامل فیاض فیض آنجناب سرافراز میگشتند و نوازش می‌یافتند و در موضعی که مشهور است
بخواجه عباس محفه محفوف به دولت و اقبال خاقان ستوده خصال از دور منظور آمده عالیجناب معالی پناه خواجه
شهاب الدین عبدالله که در موکب ظفر دستگاه بود خبر آورده مقرب حضرت سلطانی حاوی کمالات انسانی را در آغوش
مهربانی کشیده و مراسم پرسش تقدیم رسانیده و هنوز از سخن فارغ نگشته بود که تغیری تمام به حال آن امیر عالی‌مقام راه یافته
از غایت اضطرار گفت که خواجه عبدالله از من واقف باش و متعاقب آن حال محفه حضرت خاقانی نزدیک رسیده و مقرب
حضرت سلطانی از اسب فرود آمده تا پیش رفته بعد معانقه پادشاه عالمپناه مقرر کرده و چون پایه آنجناب را قوت رفتار
نمانده بود یک دست بر دوش خواجه عبدالله و دست دیگر بر کتف مولانا جلال الدین قاسم خواندامیر انداخته بلطایف الحیل در آن نزدیکی
محفه رسانیده و به تقبیل انامل همایون قیام نموده به واسطه استیلاء ضعف حالت آن نتوانست و هر چند خاقان سعادتمند به زبان تلطف و
دلجویی آن امیر صافی ضمیر را مخاطب ساخته احوال پرسید اصلا جواب نتوانست گفت و این معنی موجب ... خاطر خاقانی
شده فرمود که آنجناب را در محفه خاصه که مرکوب بود خوابانیدند و هم در شب به شهر رسانیدند و خواجه عبدالله را تعهد حال آن مسیح مقرون کمال
بازداشته بنفس نفیس متوجه رباط پریان گشت ... در منزل ... و مقرب حضرت سلطانی ظاهر شده

چون که از علامت وقوف داشته فرمود که از جهت انجام فصد را قصد میبایدکرد تا صورت صحت روی نماید اما مولانا عبدالحی ...
که او نیز دم از طبابت میزد در طرق خلاف سلوک نموده گفت که بعد از وصول به هرات و اجتماع اطبا در علاج شروع میبایدکرد تا خطایی
واقع نشود و خواجه شهاب الدین عبدالله رای ثانی را مستحسن شمرده و مقرب حضرت سلطانی را در محفه خوابانیده روی به راه
آورده شبانه روز که بغریق بحر غم آن امیر عالیجاه بود مضطر گشته به عرض خواجه عبدالله رسانید که شدت مرض به غایت است اگر در
امر فصد تاخیر واقع شود علاج نخواهد پذیرفت و آنجناب در تردد افتاده مسرعی نزد خاقان منصور فرستاده و کیفیت حال
پیغام داد و آنحضرت فرمود که بموجب اقتضای رای این ضعیف عمل نمایند اما تا زمان باز آمدن قاصد و پیدا شدن
فضا و سه فرسخ مسافت مطوی گشته بود و فرصت فوت شده لاجرم بعد از فصد زیاده بر پنج شش سیر خون جریان یافت
و مرض اشتداد پذیرفته در نیم شب جمعه آنجناب را به منزلش رسانیدند و علی الصباح تمامی اطبا مجتمع گشته نوبت دیگر قصد
فصد کردند اما چون کار از دست رفته بود فایده نداد و در آن لحظه خاقان منصور به سر بالین امیر هدایت قرین تشریف آورده
او را بغایت بی شعور دیده دل بر واقعه ناگزیر نهاده قطرات اشک از فواره دیده فرو بارید و در شب شنبه آن عارضه
از بیشتر ... شده صبح که شنبه مرغ روح مطهرش قفص قالب بشکست و از تنگنای هیکل جسمانی به نزهت ریاض
جاودانی پرواز نمود بیت دردا که پاکباز جهان از جهان برفت : پاک آن چنان که آمده بود از جهان برفت :
روحش که شاهباز معارف شکار بود : آواز طبل باز شنید و روان برفت : علی الصباح که خورشید خاوری از باطن فلک نیلوفری
مانند شعله اندوه از درون ماتم زدگان ظاهر شد این خبر محنت اثر در دارالسلطنه هرات اشتهار یافت و نایره حزن و اندوه
کانون درون خواص و عوام را فروغ یافت و از ناله و نفیر امیر و وزیر و برنا و پیر صدا در گنبد سپهر مهر انداخت و سپهر خضرا
به موافقت اصحاب تعزیت کسوت نیلگون سحاب در بر افکنده و به جای اشک قطرات باران ریزان ساخت علمای
اعلام را عمامه از سر افتاده متحیر شدند که دیگر تربیت از که یابند و فضلاء لازم الاحترام را خلعت شکیبایی چاک گشته
ندانستند که من بعد مجلس که آراسته باید زهی سنگدلی کوه که از صدمت آن حالت متزلزل نگردید و زهی بیرحمی سپهر
که از الم آن حادثه خیل نجوم را از اسیان اشک عنز و گلگون فرو نبارید نظم چرا خون نبارد چشم سپهر : چرا گشت روشن دل ماه و مهر :
چو اسلاک ایام در هم نشد : چرا ماه و سال جهان کم نشد : خاقان منصور و مهد علیا خدیجه بیگی آغا با سایر خواتین عظمی همان
لحظه به منزل مقرب حضرت سلطانی تشریف آوردند و سادات و مشایخ و علما جمع گشته بدن آن امیر نیکو سیرت را به طریقه شریعت
غسل کردند و جنازه رحمت اندازه را به عیدگاه هرات برده بعد از ادای نماز به گنبدی که در شمال مسجد جامع آن جامع اصناف
خیرات به همین مصلحت ساخته شده بود رسانیدند و به مقتضای سنت سنیه خیر البشر علیه السلام والتحیه مدفون کرده اند
مصراع ای خاک چه دانی که چه در بر داری : و حضرت خاقانی سه روز در تعزیت سرای مقرب حضرت سلطانی توقف کرده
با سایر اصحاب آن مصیبت مشارکت و مساهمت و از مفارقت آن امیر صاحب تدبیر صاحب جنت ... نمود

ومشائم انگاه بترتیب آش نهم اشاره فرمود امرا و نواحی و خوانسالاران آنمقدار طعام مرتب ساختند که در شهری بدین
عظمت منزلی الخالی نکشیدن آن همه و داشته باشند نیافتند لاجرم حکم همایون نفاذ یافت و سادات و مشایخ و علما و فضلا
و شعرا و امرا و صدور و وزرا طلبه تمامی فرق برایا در روز هفتم از ان مصیبت عظمی در صحرای حوض خیابان که در شمال عیدگاه
دار السلطنه هراة است جمع آمدند و خاقان منصور در خیمه دوازده پایه همایون که در ان منزل برافراخته بودند بر تخت نشسته
مجلسی دست داد که در ازمنه سابقه و قرون ماضیه هرگز چشم سپهر دیده و در نظر جهانیان تعیین نیفتاده بود و امرای نواحی را
نشده و بلوازم جاوتی پرداخته تواجیان و خوانسالاران آغاز آش کشیدن کردند و بعد از خوردن طعام حفاظ خوش
الحان بقرات آیات کلام معجز نظام اقدام نموده ختمات بجای آوردند و خدام بارگاه شهریاری اصحاب سوگواری را
بسلب کسوه تعزیت مامور گردانیده لباسهای فاخر پوشانیدند و آنحضرت … را نزدیک پایه سریر خلافت مصیر
طلبیده بزبان لطف و مرحمت نوازش فرمود و بصبر و ثبات وصیت فرمود و شعرا و فضلا تاریخ وفات آن امیر ملک
شعار را بعبارات مختلفه در سلک نظم کشیدند و در مرثیه آن ذات خجسته صفات قصاید و قطعات منظوم گردانیدند
از ان جمله امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی این قطعه را بر لوح بیان نگاشت **بیت** میر این پرور علیشیر آنکه بود
منبع رایش ملک و ملت را پناه ** در هدایت هادی راه هدی ** در ولایت والی دین اله ** عاقبت زین تنگنا آمد تنگ **
شد سوی فردوس با صد ناز و جاه ** در جهان پرسید از تاریخ فوت ** گفت رضوان از ولایت انتباه ** در رقم حروف را در تاریخ
آن مصیبت اما این قطعه بخاطر رسیده بود **قطعه** جناب امیر هدایت پناهی ** که ظاهر از و نور آثار رحمت ** علیشیر سرور بافر معالی **
که شد از عدالت سزاوار رحمت ** شد از خارزار جهان سوی باغی ** که از انجا شکفته گلزار رحمت ** چو تاریخ شد انوار رحمت پس **
بجو سال فوتش ز انوار رحمت ** و بنا برانکه قلم دو زبان در بیان مکارم اخلاق و محاسن آداب و تفصیل اشعار و مؤلفات
و تعداد آثار و عمارات آن امیر فرخنده صفات رساله علیحده مکارم الاخلاق نام در سلک تحریر کشیده است و آن نسخه
دیباچه تمام اشتهار تمام دارد در ین مقام در ذکر آن شروع نمود و ابواب تبیین … وقایع زمان حضرت خاقان منصور بر گشود

گفتار در بیان آمدن ابوالمحسن میرزا بملازمت خاقان منصور و پیوستن بعضی از شاهزادگان بجوار مغفرت حضرت رحیم غفور

شاهزاده والا … **مصراع** معین الدین ابوالمحسن بهادر چون استماع کرد که پدر بزرگوار برادر عالیقدر ارشد محمد
محسن میرزا بکمال عطوفت و مهربانی تقدیم رسانیده ولایات ولایت طوس و مشهد مقدس و نسا و ابیورد و بازرود
مع توابع و لواحق بوی مفوض گردانید احرام طواف قبله اقبال و کعبه آمال بربسته در همان اوقات که امیر علیشیر وفات یافت
بار بایی عذر خواه و دل مشحون باخلاص پادشاه بدار السلطنه هراة شتافت و خاقان منصور آن قرة العین سلطنت را
در آغوش شفقت کشیده انواع اصطناع بجای آورد و شاهزاده دو سه ماه در ظل عنایت و پناه عطوفت والد ماجد خویش
بعیش و عشرت اوقات گذرانید و رخصت انصراف حاصل نمود و … بجانب مرو توجه فرمود و در عاشر شوال

سنه ۹۰۷ شاهزاده سعادت انتما محمد معصوم میرزا در قاین بمرض اسهال کبدی بعالم ابدی منتقل گشت و چون آن خبر
محنت اثر بعرض خاقان عالی گهر رسید بغایت ملول شده بالاخره زبان همایون بکلمه کریمه انا لله و انا الیه راجعون گشاد و
و بعد از اقامت مراسم تعزیت ولایت قاین را بسیورغال شاهزاده مرحوم که برادر اعیانی او ابراهیم حسین میرزا بود
و هنوز جراحت مصیبت محمد معصوم میرزا التیام نیافته بود که دست زمانه ستم آیین غبار ملال دیگر بر چهره احوال خاقان … رسیده
خصال کشید و شاهزاده عالمیان میرزا حیدر محمد را که … وقت طلوع آفتاب طبیعی در رسید در نور … افق سلطنت
و جهانداری از اوج کمال روی بحضیض وبال نهاده و ماه تابان سپهر خلافت و کامکاری بمحیط … مبتلا گشته در محاق
احتراق افتاد **رباعی** ای دل بجهان ثبات امریست محال ** پیوسته سر اهل دوست مقرون ملال ** هر کوکب مسعود که جبود و جال **
بس زود کمال او بدید بر فت زوال ** خاقان منصور از صعوبت مهاجرت آن قرة العین سلطنت عنان شکیبایی از دست
داده لباس سوگواری پوشید و والده محترمه اش مهد علیا پاینده سلطان بیگم از دیده خون بار چون ارغوانی بر روی زمین
ساخته فریاد و زاری باوج فلک زنگاری رسانید **رباعی** زخم کان دم بدم خوناب میریخت ** نه که خوناب بخون ناب میریخت **
ز دست جور دوران جفاجوی ** گلی بر سینه میزد گاه بر روی ** آخر الامر … دست در حبل متین شکیبایی و اصطبار زده
نعش شاهزاده مرحوم را با آیین شریعت سید المرسلین در مدرسه سلطانیه دفن کردند و جهت ترویح روح مطهرش چند روز
لوازم اطعام طعام و ختمات کلام ذو الجلال و الاکرام بجای آوردند و در شوال همین سال سلطان اسکندر میرزا برادر
زاده و داماد خاقان منصور بود و در … اقتدا … محمد میرزا نمود و … دستور معهود لوازم تعزیت و مصیبت
داری باقامت رسید و روح شریفش بختمات کلام و اطعام شاد گردید و در خلال این احوال عبد الباقی میرزا والد میرزا …
بن میرزا امیرانشاه … از جانب والده و جد بسلاطین آق قویونلو میپیوست و مراد بیگ حاکم یزد که در ولایات
… اعتبار بسیار داشت از صدمات سپاه ظفر پناه نواب کامیاب شاهی فرار نموده بدار السلطنه هراة رسیدند و خاقان منصور
مقدم … را عزیز داشته عبد الباقی میرزا را بمزید التفات مفتخر و مباهی گردانید و مهد علیا سلطان بیگم را که سابقا
در حباله سلطان اویس میرزا … بود با وی در سلک ازدواج کشید و درین منزل سرای … گهی ماتم بود گاهی عروسی **

ذکر توجه ابن حسین میرزا بجانب سیستان و بیان بعضی دیگر از حوادث که روی نمود در ان اوان

در شهور … قلعه … و … خواهی خاقان منصور با حاکم سیستان امیر سلطان علی ارغون یاغی شد
و … داشتی بپایه سریر اعلی … مضمون آنکه اگر رایات نصرت شان یکی از شاهزادگان سایه وصول بر این حدود
اندازد فتح سیستان بسهولت میسر میگردد بنابران خاقان عالیشان میرزا ابن حسین را با ده هزار سوار بتسخیر ولایت نیمروز
نامزد نمود و آنحضرت بآن ولایت شتافته و حدود سیستان را … رایات اقامت برافراخت و چون این خبر
بسمع امیر ذو النون رسید باتفاق والد خویش شجاع بیگ روی … شاهزاده آورد و در طی مسافت مسارعت

صباحی که هنوز ابن حسین میرزا در خواب غفلت بود و لشکریانش متفرق بودند پرتو وصول بنواحی اوق انداخت
و شاهزاده متنبه شده با فوجی معدود سوار گردید که در آن زمان در آن شبستان سعادت آشیان حاضر بودند متوجه اعدا گشت و از جانب
خاص کوکلتاش که منغلای لشکر ارغونیان بود و در برابر ابن حسین میرزا صف قتال آراسته بهادران جانبین دست
باستعمال تیر و کمان و سیف و سنان بردند مقارن آن حال از یک طرف امیر ذوالنون با جمعی کثیر از دلیران قوم ارغون و از
جانب دیگر شجاع بیگ با جمعی غفیر از لشکریان قندهار بمعرکه رسیدند و شاهزاده را در انحصار در میان گرفتند و آنحضرت
ساعتی بمحاربه اقدام نموده در اثنای کر و فر از آن شیر بزخم تیر مجروح گشت لاجرم عنان فرار بصوب هرات تافت و امیر
ذوالنون رایت عزیمت باوج سپهر بوقلمون افراخته مظفر و منصور بزمین داور شتافت و در ماه رمضان سنه ۹۰۶
فریدون حسین میرزا حسبی ظاهر خیال کرده و بهانه شکار از دار السلطنه هرات بیرون رفت و راه استراباد پیش گرفت
بعد از وصول بحدود آن ولایات محمد حسین میرزا مراسم استقبال بجای آورده در باره برادر انواع اشفاق و اعطاف ظاهر کرد
و بحسب تقدیر هم در آن ایام محمد حسین میرزا بعد از تقدیم لوازم سوگواری و تعزیت داری بر مسند سروری نشسته
قایم مقام برادر گشت بیت چو مرگ افکند افسری از سری * سپهر آسمان بسر دیگری ذکر بیرون رفتن سمرقند
از حوزه دیوان ظهیر الدین محمد بابر پادشاه و بیان مخالفت میرزا جهانگیر بسبب اغوای بعضی از امرا و بکلام
سلاطین کشور سکت بیند * زاقوان کوی دولت سر بلند * باشد از خلاف ظلم کیشان * چه گیسوان ایام حال ایشان * و یک بنغمت گاهی علی
کهی در کار خود حیران بمانند * ثمر نوشته گاهی در سمرقند * زمانی در تمر به نیدی قند * چنین شد حال اولاد شان * بود و رفت و ظهیر اقبال شان
ولی باید اول سر فرازی * چو سلطان جهان خاقان غازی * ظهیر الدین محمد پادشاهی * کرانه شتش بود و این بناهی * خدیو کامران بر تنور
علا و علل او ملت شاه بابر * و کیفیت حال محبت مآل آن پادشاه سعادتمند بعد از فتح سمرقند آن بود که از سبب امتداد ایام
محاصره و کثرت وقوع محاربه و مناظره سمرقندیان بغایت مظلوک الحال و بی بضاعت شده بودند چنانچه اکثر ایشان حرثه زراعت
تخم و تغاوی بسمالات نمودند لاجرم از ممر رعایا و مزارعان آن خطه جنت نشان امرا و لشکریان پادشاه نافذ فرمان چیزی نارسید
و خرجی که در هر طرف اخذ گرفته بودند در اندک زمانی خرج شده خرجی بهمکنان باتمام انجامید و اوزون حسن که در اراضی موجب
فرمان واجب الاذعان حاکم بود و پیوسته از غایت شرارت نقش فتنه انگیزی بر صحیفه ضمیر تحریر مینمود از اختلال احوال
ملازمان موکب ظفر مآل خبر یافته نهانی قاصدان بسمرقند فرستاد و امرا و سپاهیان را از السلطنت جهانگیر میرزا دعوت
کرده ابواب مکر و تزویر برگشاد و چون اوج و متعلقان آن طایفه در فرغانه بود و بواسطه افلاس توقف در سمرقند موافق مزاج
ایشان نمینمود رشته اخلاص را بانامل عدم وفا گسیختند و یک یک و دو دو باندجان آورده از سمرقند گریختند و جانقلی بیان قلی و امیر
ابراهیم بیگچک و سلطان احمد تنبل از آن زمره بودند علی الخصوص تمامی مغولان بموافقت آن جماعت فرار بر قرار اختیار نمودند پادشاه ستوده
خصال چون حال بدان منوال دید خواجه قاضی را که معتقد اوزون حسن بود بصوب اندجان روان گردانید تا باتفاق

بدیع حسین میرزا ... در گذشت و فریدون حسین میرزا ...

در سلک

در سلک آن فتنه کوشش نمایند و او یکبار از سمرقند بازفرستاده بعضی از ایشان را تادیب فرمایند و چون خواجه
قاضی بمقصد رسید و سبب آمدن را بسمع اوزون حسن رسانید باجتماع آن مردم فرمان داده بود و بعد از آنکه ایشان جمع آمدند
بموافقت سلطان احمد تنبل شعار خلاف پادشاه ظاهر ساخته و میرزا جهانگیر را السلطنت نامزد کرده قاصدی بجانب سریر اعلی فرستاده
و بزبان جسارت پیغام دادند که چون دار السلطنه سمرقند بحیز تسخیر پادشاه سعادتمند در آمد لایق چنان مینماید که ولایت اندجان
متعلق به نواب جهانگیر میرزا گردد پادشاه فرخنده از این ملتمس به وجه اجابت نفرمود اول آنکه در آن ولا سلطان محمود
خان همین توقع کرده بود و مقبول نیفتاده دیگر آنکه در آن محل که سلطان احمد تنبل و اکثر ملازمان درگاه سپهر محل از سمرقند
باندجان گریخته بودند اگر التماس معاندان درجه قبول می یافت مردم دور و نزدیک و ترک و تاجیک حمل بر ضعف حال
نواب بارگاه سلطنت و استقلال مینمودند و چون قاصد امرا بفرغانه مراجعت کرده جوابی که شنیده بود بر زبان آورد و تمامی
مخالفان در اخسی که مقر جهانگیر میرزا بود مجتمع گشته در شیوه بغی و عصیان و طغیان نمودند و لشکر باندجان کشیده المغاری
سیر تولون خواجه مغول که بموجب فرمان پادشاه جهانبان متوجه اندجان بود از ارسال فرموده و آن طایفه ... در میان در آب
ناگاه بسیر تولون خواجه رسیده او را دستگیر کردند و اوزون حسن بر وی نکشته القصه چون ظاهر اندجان مضرب
خیام خدام جهانگیر میرزا و متابعان شد علی دوست طغایی که از مقربان حضرت پادشاهی کشورگشایی حاکم آن خطه بود و باتفاق
نوابه مولانا قاضی اطراف قلعه را مضبوط ساخته در تسلی خاطر مردم کاری و ترتیب اسباب حصارداری سعی نموده و خواجه
مولانا در آن اثنا موازی بیست و ده هزار گوسفند از خانه خود در میان لشکریان و متعلقان ایشان قسمت فرمود و چون ایام محاصره
سمت امتداد پذیرفت و آتش فتنه اوزون حسن و سلطان احمد تنبل آب خجالت و پریشانی تسکین نگرفت خواجه مولانا
قاضی و والده و جده حضرت پادشاه متعاقب و متواتر رسل و رسایل بسمرقند فرستادند و بمبالغه و الحاح تمام التماس حضور
لوای منصور کرده غایت عجز و بیچارگی خود را پیغام دادند در آن اثنا مواد مرض در بدن پادشاه زمن را احاطه نموده و اشتداد
مزاج صاحب تخت و تاج باعتلال انجامید و مرضی صعب الاعراض در گرفت و سلطان طبیعت در مقام مدافعت
ثبات قدم نموده بعد از پنج شش روز آن عارضه روی بانحطاط آورد و در ایام نقاهت ناپرهیزی واقع شده مرض عکس کرد
و دوبار شدت آن حالت بمثابه انجامید که آن نور دیده مردم را مجال تکلم نماند و هر کس بیمار دار بود به آب بر لب
آنحضرت می چکاند ارکان دولت ادعیه صلوات و صدقات بفقرا سمرقند رسانیدند و اطبا مسیحادم در ترتیب
اشربه و اغذیه و ترکیب اطلیه و ادویه کوشیده و صلحا حضر مقدم از روی تضرع و نیاز صحت ذات خجسته صفات را
از حکیم علی الاطلاق طلبیدند و بهداد عا که لاتر دلانه صلاح الاصناف البریه متاثل و هم در آن چند روز از اشتغال و اذامرت
فهو یشفین صحت کامل قرین مزاج اعتدال آیین پادشاه روی زمین گشت و الم ستم از جسم لطیف آن مظهر
لطف و کرم دوری جسته غلغله شادمانی مقربان بارگاه حضرت کشورستانی از ایوان کیوان در گذشت و در آن

ایام ارث دیگر مکاتیب علی دوست طغایی و خواجه قاضی سبقی از طغیان مخالفان وسعی بر استعلای لوای ظفر نشان وصول
یافت بنابران پادشاه کامران بعد از آنکه مدت صد روز خطه سمرقند را بیمن طلعت عالم آرا خرم تر از فصل نوروز
داشت عزم توجه بصوب اندجان جزم کرده در روز شنبه که داخل ایام ماه رجب سنه مذکوره بود اعلام نصرت اعلام
برافراشت و در روز سه‌شنبه قصبه خجند از فر حضور پادشاه سعادتمند رونق و زینت بی‌نهایت یافته همان ساعت قاصدی از اندجان
رسید و بشرف عرض رسانید که قبل از این بهفت روز علی دوست طغایی با مخالفان موافقت نموده دروازه اندجان را
بر روی ایشان گشوده کیفیت این حال بر این منوال دید که در آن اوان مرض پادشاه جهانبان صعوبتی تمام داشت یکی از نوکران
اوزون حسن بطریق رسالت بدرگاه عالم پناه آمده بود و امرا و ارکان دولت قبل از آنکه آنحضرت صحت یابد او را
رخصت مراجعت دادند و آن شخص خبر شدت بیماری پادشاه را با اوزون حسن داده او را نزد علی دوست طغایی
فرستاد تا کیفیت آن حالت را شرح داد بنابران تزلزل بارکان ثبات و قرار او راه یافت و مایل بمصالحه گشته
بعضی از مخالفان را بدروازه جاکان طلبید و بعد از تاکید عهد و پیمان بتقالید قلعه و شهر تسلیم نمود و چون میرزا جهانگیر و اتباع
آنحضرت را متوجه اندجان تسخیر پذیرفت و خبر وصول خیر ظفر پیکر پادشاهی بخجند رسید شیخ زاده خواجه مولانا قاضی
که موسوم بعبدالله بود و بدستور معهود در دولتخواهی حضرت پادشاهی سعی مینمود و بر در ارگ استادند و تمامی متعلقان
و منتسبان آنجناب را غارت و تاراج کرده رایت بی‌باکی افراختند و حال آنکه خواجه مولانا از جمله تربیت یافتگان
حضرت ولایت پناه خواجه ناصرالدین عبیدالله بود و بسیار وثوق که بعنایات جناب جلال احدیت داشت بر استعداد
در معارک مخوفه کمال جرأت ظاهر میفرمود القصه چون این اخبار ناهنجار بعرض پادشاه عالیمقدار رسانید سازگاری
زمانه غدار و شهادت جناب شریعت شعار ملول و متاسف گشته امیر قاسم قوچین را بتاشکند روان گردانید
تا از سلطان محمود خان استمداد نماید بلکه خان ایشان دارد که با سپاهی بیکران بصوب اندجان نهضت فرماید
و چون امیر قاسم بملازمت سلطان محمود خان مشرف گشت و التماس حضرت پادشاهی را معروض داشت خان
ملتمس را بشرف اجابت اقران داده متوجه دفع مخالفان شد و حضرت پادشاهی کشورستان از توجه موکب عالی
خان وقوف یافته از خجند برسم استقبال استعجال نمود و در حوالی آهنگران منزل که قران سعدین واقع شد
از جانبین شرایط اتحاد و محبت بتقدیم رسید و چون مخالفان از جمعیت وقوف یافتند در اخسی اجتماع نموده
رسل و رسایل بپایه سریر خان فرستادند و مستدعیات مشاران گشته طالب مصالحه شدند و چون از حوالی آهنگران
بطرف اخسی کوچ کرده قدوة الاعاظم خواجه ابوالمکارم و برادر کلانتر سلطان احمد تنبل بکرات برسم رسالت نزد
اوزون حسن و تنبل ارسال داشت و ایشان از سلوک طریق موافقت و عدم اشکرده و مشار الیهما اظهار اخلاص نموده سخنان
فریب آمیز بزبان آوردند و التماس مراجعت لوای خانی کردند و بنابر آنکه سلطان محمود خان بغایت سالخورده بود

کلمات

کلمات روی اندود مخالفان را بسمع قبول جای داده در محلی که الکه فرغانه دیگر بجانب اخسی میر فتح سمت بسیر روی
بتاشکند آورد لاجرم ملازمان موکب عالی پادشاهی که اکثر و متعلقان ایشان در اندجان بود و از فتح آن ولایت
مایوس گشته قریب سیصد نفر مفارقت آنحضرت اختیار کردند و علی درویش بیک و علی مزید قوچین و محمد باقر و
شیخ عبدالله اتالیق آقاجی و بهرام لاغری از آنجمله بودند و امیر قاسم قوچین و ترویس لاغری و ابراهیم ساروی و شیرم
طغایی و سیدی قرا و میر شاه قوچین و سید قاسم اتالیق آقاجی و قاسم عجب و محمد دوست والد علی دوست
طغایی و محمد علی مبشر و میرزا قلی توغچی مغول و یارک طغایی و سلطان علی طغایی بابا قلی و بیرسیس و شیخ ویس
و یار علی بلال و قاسم امیر اخور و چند رکابدار با بیش از دویست کس در ملازمت پادشاه بجهر ملکت ثبات
قدم نمودند و آنحضرت با آن بندگان بمحبت بصوب خجند باز گشت و روزی چند اوقات در کمال بی‌نیلی گذشت
و در سنه اربع و تسعمایه حضرت پادشاهی قاصدی نزد محمد حسین کورکان که حاکم اراتپه بود فرستاده پیغام داد که چون
در خجند کم جایی است بغایت مضیق شخص بنابر آن بخدام موکب عالی میرسد داعیه جنابت که این زمستان در
قریه شاهرخ قشلاق کرده شود و محمد حسین تجویز این معنی نموده رایت ظفر پیکر بتوجه وصول اشتا فراز افت و پس از روزی
چند ابراهیم ساروی و ویس لاغری و شیرم طغایی با فوجی از لشکریان حسب الفرمان متوجه بابیلاق شدند بخیال آنکه
وجه تواند قشلاق آن دیار را مسخر گردانند و در آن اوان برادرزاده سید یوسف اوغلاقچی احمد یوسف از قبل
عم خویش والی آن حوالی بود القصه امرا و سپاه پادشاه عالیجاه در آن زمستان در دیار بیلاق بعنایت
سعی و اهتمام بجای آورده بعضی از قلاع را بضرب تیغ و تیر و بعضی را بحسن رای و تدبیر در حیز تسخیر کشیدند و چون
این خبر بسمرقند رسید میرزا سلطان علی که بعد از توجه حضرت پادشاهی بخجند بر آن بلده فرمان روا استیلا یافته
بود تصور نمود که سید یوسف چنان در سلک دولتخواهان پادشاه نافذ فرمان انتظام دارد لاجرم او را بجانب خراسان
گسیل کرد و چون موسم سرما در زمستان بپایان رسید و حقیقت آیت فانظروا الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض
بعد موتها ظاهر گردید سلطان علی میرزا از جناب هدایت مآب خواجه قطب الدین یحیی التماس نمود که بجانب شاهرخیه رفته
و از پادشاه نیکوسیر طلب صلح نماید و خواجه آن ملتمس را مبذول داشته و همت عالی بر تاکید قواعد مصالحه گماشته
بدانجا تشریف برد و حضرت پادشاه پاک اعتقاد مقدم شریف آن قدوة اصحاب رشد و ارشاد را مغتنم شمرده بتعظیم و
تبجیل و ما یعد من هذا القبیل قیام و اقدام نموده آنچه خواجه در باب صلح و مناط مسامع اشرف اعلی رسانید بعز قبول مقرون گردانید
و خواجه یحیی مقضی المرام بسمرقند مراجعت کرده پادشاه عالیمقام در بیلاق که بجانب جنوب اراتپه بود منزل گزید و در تدبیر
تسخیر مملکت متحیر گشته توجه بطرفی که مستلزم حصول مقصود تواند بود بخاطر اقبال مآثر خطور نمیفرمود و از شکون در آن
نواحی نیز بهواداب و صول بمرام بر روی روزگار خدام ذوی الاحترام نمیگشود مصراع نه رای سفر کردن و نه روی اقامت

دران ثنا افتخار الاعاظم خواجه ابو المکارم که در سلک دولتخواهان پادشاه منتظم بود بعد از حضرت اقدس رسیده و شرف
ملاقات پادشاه والا جاه حاصل کرده بواسطه اختلال احوال ملازمان موکب جاه و جلال که ملال بر صفحات روزگارش
نشسته و نبض فتح و نصرت پادشاه صافی طویت فاتحه بر زبان راند و رخصت انصراف یافت و در آخر بهار از
قاصدی از نزد علی دوست طغایی بموکب کشورکشای رسیده بوسیله خواب کامیاب معروض داشت که علی دوست
از موافقت با زمره دشمن و مخالفت با پادشاه تهمتن بغایت پشیمانست و التماس مینماید که چون بارگاه سپهر اساس
با الطاف بیقیاس رقم عفو بر جرایم او کشند و بجانب مرغینان تشریف برند تا او باقدام خدمتگاری استقبال نموده
من بعد پای از جاده عبودیت بیرون ننهد و این سخنان بسمع قبول پادشاه سخن رس راه یافته در وقت غروب آفتاب
در غایت سرعت و شتاب متوجه مرغینان گشت و آن مسافت را که قریب بیست و پنج فرسخ است در دو شب
و یک روز طی کرده صبحی که علم ضیا خورشید عالم آرا از افق مشرق هویدا گشته شب محنت منتظران زوایای ناکامی را
بر بهجت و شادکامی مبدل گردانیده بود ماه چتر برق اثر رونق پادشاهی پرتو وصول بر ساحت دروازه مرغینان افکند و علی دوست
که بر در دروازه انتظار مقدم همایون میکشید بعد از تاکید قواعد عهد و پیمان در دروازه را بر آستان ابواب دولت و اقبال
بر روی ملازمان موکب جاه و جلال بازگشاد و شرف تقبیل رکاب خلافت انتساب حاصل کرده عنایت پادشاهی
شامل حال او شد و چون پادشاه و امرا و سپاه از تعب راه بر آسودند بموجب فرمان واجب الاذعان امیر قاسم
قوچین با فوجی از لشکریان ظفر آئین متوجه کوهستان جنوب اندجان شدند تا مردم انجایی را از بادیه خلاف بشاهراه
وفاق آورند و ابراهیم سارو و ویس لاغری و سیدی قرا با جمعی دیگر از لشکر بجانب اخسی روان شدند مصلحت آنکه از
آب خجند گذشته مردم جبال آن حوالی را مطیع ساخته سرکار نگذارند و بعد از رفتن امرا چند روز اوزون حسن و سلطان
احمد تنبل فرصت غنیمت شمرده لشکر اندجان و اخسی را جمع آورده در رکاب جهانگیر میرزا عنان یکران بصوب مرغینان
انعطاف دادند و چون بیک فرسخی آن قصبه رسیدند در قریه سپان که در شرقی مرغینان واقع است منزل گزیدند
و اسباب قلعه گیری ترتیب کرده پس از یک دو روز روی بقلعه آوردند و پادشاه بخلعت سپاه فوجی از دلیران با مقابله
مخالفان نامزد فرموده انجماعت از شهر بیرون شتافتند و دست باندا ختن تیر و راندن تیغ تیز بر آورده معاندان را
نگذاشتند که بحصار نزدیک آیند اما امیر قاسم قوچین و جمعی که بکوهستان جنود اندجان رفته بودند اقوام او یماقات
انجایی را تمام ایل و منقاد ساختند و ابراهیم سارو و رفقا او که بطرف اخسی توجه کرده بودند قلعه پاب و بکید و حصار دیگر را گرفته
رایت تفوق بر افراختند و چون مردم ولایت فرغانه خواه آشنا و خواه بیگانه از حکومت اوزون حسن و سلطان احمد تنبل
که دو ظالم کافر کیش بد اندیش بودند نفرت تمام داشتند و دران ایام که امرا عظام پادشاه گرد و نواحی اخسی اعلام
نصرت اعلام ارتفاع داده تسخیر قلاع و بقاع مینمودند یکی از کلانتران اخسی دلیجه نام فوجی از اوباش و اتمام جمع آورده

قلعه

قلعه کوه اخسی را مضبوط گردانید و ابراهیم سارو و ویس لاغری و سیدی قرا بتبلیغ سپاه پادشاه را بدان جا در آورد
و از آنجا فارغ شده آنکه دران اوقات بنده علی ولد حیدر علی کوکلتاش و حاجی غازی منغت با لشکری که
سلطان محمود خان جهت کومک پادشاه جهانبان تعین نموده بود بنواحی اخسی رسیدند و این خبر در لشکر میرزا
جهانگیر شیوع یافته اوزون حسن قرین یاس و حرمان گشت و فوجی از معتمدان شجاع شیر و دلیران حرب
اندیشه کومک قلعه اخسی ارسال داشت و انجماعت صبحی که بتحقیق تمام نمک آن بود و هنگام در یار رسیده خبر
هلوبکی احوال امرا و سپاه پادشاه و منوبیان و لشکریان خان عالیجاه آگاه شدند و سراسیمه گشته فوجی از ایشان
بخیال عبور از ان آب برهنه شتر شدند و فوجی بسفینه در آمده بنا دستکان دریای بیجایعنی دولتخواهان پادشاه
ظفر لوا امان فرصت ندادند کشتی را با ایشان از آب بگذرند ملکه آن جنود ظفر ورود بر اسپان برهنه
سوار گشته فوج فوج مانند موج بر روی آب روان شدند چنانچه آنجماعت از مخالفان که در کشتی بودند اسلحه
استقلال بیرون فکندند تا اتمام گشت غایتش آنکه قنبر لوغانچ بخشی الطرفیه قریب یکی از اولاد امرا مغول را اسیر
آورده بکشت و بسبب این حرکت مغولان در استیصال آن زمره بیشتر از پیشتر سعی نموده اکثر نوکران اوزون حسن
بر بلای قتل ممتحن شدند چنانچه از قریب شصت نفر مرد دلاور زیاده از پنج شش کس نجات نیافتند و این خبر باوزون حسن
رسیده در ساعت از ظاهر مرغینان کوچ کرده و روی بصوب اندجان آورد و ناصر بیگ که بحکم جهانگیر میرزا والی آن خطه بود
چون کیفیت این حالات را شنود دانست که سپاه و دولت انجماعت از تار عنکبوت بی بنیاد تر است و اساس
شوکت پادشاهی سلیمان حشمت از سد اسکندر استوارتر لاجرم شعار عبودیت آنحضرت ظاهر گردانیده قلعه اندجان را
مضبوط ساخت و قاصدی جهت اعلام آن حال بدرگاه عالم پناه فرستاده این خبر بمخالفان رسیده اوزون حسن بطرف
اخسی در حرکت آمد و سلطان احمد تنبل بصوب اوش که الکاء او بود کوچ نمود و میرزا جهانگیر نیز بهمان جانب روان شد
و بعد از وصول ایلچی ناصر بیگ سر سپهر اشتباه پادشاه عالیجاه صباحی که خورشید ضیا علم یعنی خورشید انجم حشم از افق
شرقی متوجه دیار غربی گردید از مرغینان یکران بطرف اندجان انعطاف داده بهنگام نماز پیشین بمقصد رسید
ناصر بیگ و اولاد عظام او دوست ملک و میرم بیگ بلوازم استقبال استعجال نموده از مراسم نیاز و نثار دقیقه
نامرعی نگذاشتند و با صناف الطاف و اعطاف اختصاص یافته فرق افتخار و مباهات باوج سموات افراشتند
دار الملک ولایت فرغانه که چندی از تحت تصرف پادشاه فرزانه بیرون رفته بود بار دیگر در حوزه دیوان آنحضرت
قرار گرفت و این فتح مبین در ذی قعده سنه اربع و تسعمائه از هجرت خاتم النبیین صفوت بیرون رفت سلطان احمد
تنبل و جهانگیر میرزا جهانگیر عازم اوش بود و چون بدان حدود رسید مردم قزل ایاغ هجوم نموده ایشان را از قلعه نگذاشتند
لاجرم بجانب فرغانه مراجعت کرده بحصار اوزکند در آمدند و اوزون حسن نیز را در قلعه اخسی مضبوط گردانیده پادشاه

مظفر لوا الظفر از آنجا کشید و اوزون حسن از مقاومت باخبر و دشمن شکل حاضر شده گوسفند امرا بهمتن ترکمان
طلبید و الملتمس شرف اجابت یافته با مفاتیح قلعه طارم شتافت و پادشاه عالیجاه چند روز در اینجا توقف نموده
مهمات آن قضیه و قصبه کا تا تمام و انجام اوران داده امرا مغول را مشمول انعام و احسان رخصت انصراف
ارزانی داشت آنگاه قاسم عجب ابدار و ملکی اخی نصب کرده مصراع ظفر همعنان نصرت از پی روان ﴿ علم
نهضت بصوب اندجان برافراشت و اوزون حسن رخصت یافته کوچ و متعلقان بجانب حصار شادمان توجه کرد
و اکثر نوکران بموجب این بیت که بیت زنید ولت کز زیان باشی چون تیر ﴿ وطن درکوی صاحب دولتان گیر
عمل نموده از وی جدا گشتند و بموکب عالی پادشاهی پیوستند بعد از آن زمره از امرا و الجلیان بعرض پادشاه
جهان پناه رسانیدند که مردمی که درین قراتپه خواجه مولانا قاضی را بتیغ بیداد گذرانیده اند و اموال و حیات مخصوصان
پادشاه را بعرض نهب و تاراج گردانیده اند همین جماعت حرام نمک اند و ایشان تا غایت بدان آتش آمیخته اند رشته
وفا عهد را با نامل غدر گسیخته اند و هنگام مجال پای عدم مروت در راه نهاده اند بکرنجه اند از ثمار ان تخم افلاس کاشتن
خلاف شیوه اولوالالباب بیت و در زمین دل ایشان تخم اختصاص کشتن منافی شیمه اصحاب آداب بیت
زنید عهد چشم بدی که داشتند ﴿ بود خاک در دیده انباشتن ﴿ اکنون اگر پادشاه رعایت عهد و پیمان نموده رخصت منفقر باشند
کاین طایفه را قتل و غارت نمایند مناسب آیت ان فرمان و احب الاوقات نفاذ یابد که هر کس از حیات خود در تصرف
هر کس هرچه یافته باشد برموجب حکم شده مغولان را از کیفیت قضیه وقوف یافتند کرت دیگر سالک طریق غوایت
گشته از منزل باطلک بطرف اورکنت شتافتند و قاعده خانزده تنبل فرستاده او را از بغی عصیان خود خبر دادند
و پادشاه سعادت انتما بعد از تخلف آن جمع بی سروپا بصواب اعاظم امرا مغولان بر سر سلطان احمد تنبل براند
چون پیوست و روز دیگر در کنار آب آن دو لشکر بیکدیگر رسیده نایره حرب و ضرب التهاب یافت و بتقدیر حق عزوجل سلطان
احمد تنبل غلبه کرده امیر قاسم قوچین و علی دوست طغایی و ابراهیم سارو و بولیس لاغری و سیدی قرا و جهانگیر
مغرو دیگر از الجلیان و امرا الطاف الجبل به روی آمده و سایر امیران اسیر سر پنجه تقدیر شدند و علی درویش و میرم
لاغری و امیر تو و طغایی بیک و محمد دوست و علی دوست و میر شاه قوچین و میرم دیو ان داخل گرفتاران بودند
و سلطان احمد تنبل بوقوع این امر مستظهر و مغرور شده در خدمت جهانگیر میرزا بنواحی اندجان رفت و در
الکایی متصل است بشهر عشرح از آنجا تا شهر یک فرسخ مسافت بیش نیست فرود آمده و یک دو بار صف پیکار
آراسته و دروازه عیش آغاز طیش کرده بخیال جدال جولان نمودند و دلیران اندجان بقصد قطع رشته جان دشمنان
از کوچه باغهای محلات بیرون شهر بفضای صحرا خرامیده و بیکانه را المدد استند که از دیکر الملک بالاد خانه آیند
و تنبل قرب یکماه در ان نواحی بوده و از امرا تو و میرم لاغری را از سفت حیات عاری ساخته لوای توجه بجانب

اوش را فراخت و حال آنکه در اوش یلی از نوکران ابراهیم سارو والی بود و آن شخص بسبب استماع خبر توجه مخالفان
در استحکام قلعه سعی و اهتمام نمود و پادشاه عالیجاه بعد از اجتماع سپاه شوکت دستگاه در بیست و دهم محرم الحرام سنه
خمس و تسعمایه از اندجان عنان گردانیده چنانچه باغ ما فظ نبک از فر مقدم ملزم غیرت فزای گلستان ارم گشت و یکدو روز
آنجا توقف اتفاق افتاده و قول و برانغار و جوانغار جنود نصرت شعار شیران بیشه کارزار استحکام تمام
یافته اعلام ظفر اعلام بصوب اوش نهضت فرمود و بعد از قطع منزل چند این خبر بگوش سعادت هوش رسید که مخالفان
کینه کوش در مظاهر اوش اقامت نموده آهنگ رباط سرهنگ کرده اند و پادشاه والا فر هوش با بهادران کوشش پوش
از غربیلات که در حدود اوش واقعست عنان سبکباری دشمنان انعطاف داده در اثنای راه او منوع پیوست
که ارباب طغیان عازم اندجان گشته اند و رایات نصرت آیات بنواحی اوزکند شتافته جبر یک منصور هرچه در آن
حدود دیدند غارت نمودند آنگاه پادشاه نامجوی روی بجانب قلعه مادو آورد و آن حصار بیت بغایت متانت و
استواری مشهور و بکمال ثبات و محکمی بالسنه و افواه مذکور طایر وهم تیز پر و از اوج برج حیش عاجز و کمند
خیال بر جهانان از وصول بکنگره فضیلت قاصر مرغان هوای فضایش بانسر طایر همراز و ماهیان خندق عمیقش با گاو
زمین دمساز نظم حصاری در بلندی بارش افلاک ﴿ بپای بشلی ثقل عرش خاک ﴿ زبان کنگرش همراز انجم ﴿ درو ماهی آسوده هم مردم
و در آن ایام برادر خورد سلطان احمد تنبل که موسوم بود بخلیل با قرب دویست و پنجاه نفر از مردان بجد بلی در آن قلعه اقامت
داشت و از اسباب حصارداری آنچه ضرورت فراهم آورده بود القصه چون ظاهر قلعه باد و مضرب خیام
سپاه ظفر پناه گشت حصاریان از بالای برج و باره آغاز تیر و سنگ کردند و دلیران لشکر ظفر اثر سپر و جبر در سر کشیده
روی بخندق و خاک ریز آوردند از جانب سفیر تیر چون دعا مستجاب میل بعالم بالا نمود و از آن طرف سنگ
دل آهنگ بیان کار مخالفان پادشاه و فیروزجنگ روی تشیب آورد و معنی القارعه بیان فرمود علی الاول و جمعی دیگر از
ابطال رجال بزخم سنگ پامال طریقت اجل گشتند و طائفه نیز از مردم حصار رمند و کشته بهر فیتیر تقدیر از
از سرجان درگذشتند و متوجه حصار فیروزه کار کردن بود تا وقتی که انظار کیان انجم از بیم پرده ازرق فام حال آن
معرکه را مشاهده نمود و نایره محاربه و محاصره التهاب داشت و روز دیگر خلیل و متابعان بدیده بصیرت آثار عجز و انکسار
بر وجنات روزگار خود دیده امان طلبیدند و پادشاه درست پیمان بر حال شکستگی ایشان ترحم فرموده از سر ریختن خون محصوران
درگذشت اما خلیل را با قریب شصت نفر از مردم شجاعت اثر در عوض انهدام موکب ظفر پیکر مخالفان مقید داشتند
نیز کرده مصحوب جمعی از معتمدان باندجان فرستاد تا باحتیاط نگاه دارند آنگاه او را بحقوقه که قریه ایست از قرای اوش
مضرب خیام سالار پرشکوه ساخت و سلطان احمد تنبل بصوب اندجان رفته بود قصد نمود که شبی بطریق دزدان
زدایان بر فصیل شهر نهاده بکمند حیله بدان بلد درآمد و اندجانیان از اندیشه جاسان وقوف یافته پای مخالفت

پیش آمدند و تنبل قرنیاس و جوهان از اندجان بازگشته منزل آب خانه که از اراضی قری رباط ملک است
معسکر ساخت و آب خان در یکفرسخی لشکرگاه پادشاه عالیجاه بود و صد تحمیل روز آن دو سپاه در برابر یکدیگر نشسته
از هیچ طرف کسی هیچ پلان در میدان مردان نگرد و تکرار که سپاهیانی که طالب قلاو کاوه تر دو میکرد و در میان ایشان مبارزی جنگ آزموده
و دست باستعمال اسباب قتال میبردند و در روز سیدی بیگ طغایی در شمل این معرکه بدست مردم تنبل گرفتار
و بیرازه لکی را از متعینان آسیبی بار رسید و دران منزل امیر سلطان احمد قراول که پدر قوچ بیگ بود و بعد از واقعه
میرزا بایسنغر با برادران و کوچ و متعلقان از فرکین متوجه اردوی ظفر قرین گشته بود و بعزم بساط بوسی استسعاد
یافت و مقارن آن حال امیر قنبر علی که جهت عرض مرض بارش رفته بود باز آمده و بجهت استظهار سپاه دولت با
بوصول این دو امیر شجاعت پناه قوی شده و صباحی که خورشید خاوری مقصد تعرض مواکب کواکب آهنگ فضای
نیلوفری کار و علم ظفر شیم آن آفتاب آسمان سروری روی توجه بصوب معسکر مخالفان آورد و جهانگیر میرزا و تنبل
از ارتکاب جنگ و جدال اجتناب نموده در غایت استعجال کوچ فرمودند چنانچه بعضی از خیام و نزل ایشان بتصرف
جنود نصرت نشان درآمد و لشکرگاه آن جمع پریشان از فر نزول پادشاه عالیمکان رونق ریاض رضوان یافت و در
هاشت خبر رسید که میرزا جهانگیر و تنبل در قریه جوبان که از آن موضع سه فرسخ بطرف اندجان بود منزل گزیده روز
دیگر که خورشید خاور علم ظفر پیکر از افق مشرق برافراخت و ضرب تیغ زر اندود مواکب کواکب را منهزم ساخته
صدای فتح و فیروزی در عالم انداخت **نظم** صبح که زد خنجر و انجم حشم * بر افق افراشت خضر اعلم *
کرد برون تیغ ظفر از نیام * گشت روان جانب خیل ظلام * پادشاه عالیجاه متوجه تعبیه سپاه ظفر دستگاه شد
برانغار علی دوست طغایی و توابع او را که شیران بیشه کشورگشایی بودند مقرر ساخت و در جوانغار رایت
تجلات ابراهیم سارو و ویس لاغری و سیدی قرا و محمد علی مبشر و کیچک برادر کلانتر خواجه کلان بیگ برافراخت
هراول آن لشکر بهرام اثر امیر قنبر علی بود و او با زمره از یکه تازان بحر تکبدل آن امر خطیر را اختیار نمود و ماهچه لوای ظفر آرای
پادشاه کشورگشای از افق قول طلوع کرد و امیر قاسم قوچین با فوجی از بهادران برجسته و لین در ظلال آن رایت
اقبال آیین روی باستیصال اعدا آورد و مبیح خورشید رونق بدین ترتیب و نسق بجانب اهل خلاف
روان شد و ایشان نیز صف قتال بیاراستند و استقبال سپاه ظفر مآل نمود و جهان را از خاشاک چنین
پیراستند در میان شرق و جنوب قریه جوانان بموضعی که ساقام نام داشت آن دو لشکر بیکدیگر رسیدند و همه
حلاوت بلیمیت بتیز کرده از ضرب تیغ و تیر و زخم نیزه و شمشیر جنگلهای خون در آن صحرا سرنگون گردانیدند
کیچک بیگ از جوانغار بر برانغار اعدا تاخت و نواحی قریه خوجان رنگین ساخت محمد علی مبشر نیز متعاقب
کیچک بیگ حمله آورده و نوک سنان نقش وجود جمع را از صحیفه هستی بشتر دبهادران سپاه میرزا جهانگیر

و تنبل نیز بقدر مقدور در لوازم کشش و خونریزش کوشیده و کرد نبرد باوج فلک تیز گرد رسانیده آینه خورشید
تیره دار گردانیدند اما نسیم اقبال دلیران موکب اقبال بابری را بخطاب ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح اختصاص
بخشیده و مهر آمال کوکب طالع آن مهر سپهر سروری را باوج ظفر و برتری رسانیده بر اعدا غالب کرده میرزا
جهانگیر و تنبل شریر در غایت اضطرار فرار بر قرار اختیار کردند و بسیاری مکر جمعی را از ناید بر صحیفه هستی ابتر
بها دران سپاه میرزا جهانگیر و تنبل نیز بقدر مقدور در لوازم کشش و خونریزش کوشیده و کرد نبرد باوج فلک
تیز کرد و رسانیده آینه خورشید را تیره دار گردانیدند اما نسیم اقبال دلیران موکب بابری بسیاری کار با چنان
ایشان گرفتار گشته روی بدیار ادبار آوردند و دران فرقریه جوانان از فر نزول پادشاه کامران در دارایی بر عارض
خوبان تفوق نمود و لوای حضرت کشورگشایی از انجا باندجان شتافته روزی چند که باوزکند رفته بودند از رنج راه براسوده
انگاه پادشاه اسلام پناه باستصواب امرا عالیجاه تعیین مخالفان مطمح ظفر اثر ساخته بموضع رباطلک که درمیان
نواحی نوشان واقع است خرامید و طرح قشلاق انداخته چرکه منصور را بتاخت مواضع مخالفان مامور گردانید و
از نعاو سپاه مظفر لوا ماجر شده دران محل امیر قنبر علی که جب یراق و لشکر سایر امرا رتبه تفوق داشت بمبالغه
تمام طلب رجعت کرد و روی توجه بصوب خجند که الکاء او بود آورد و بعضی دیگر از امرا و لشکریان نیز بتقلید قنبر علی میل
بخانهای خود نمودند نواب کامیاب پادشاه نیز باندجان بازگشته چند روزی اقرار گرفت نمودند در خلال این احوال
سلطان احمد تنبل چند نوبت ایلچیان بتاستان سلطان محمود خان فرستاده مرد طلبید و سلک تلبیس که برادر بزرگتر
تنبل بود در رسته سینه خانی و منصب حجابت داشت و احمد بیگ که قرابت بالیه و الکه والد سلطان محمد خانیکه بود اغوا
نموده سلطان از ان آوردند که سلطان محمد و احمد بیگ را با پنج هزار مغول تیغ گذار بکومک تنبل تعیین کرد و ایشان از راه
ارچه کت کاشان شتافته علم محاصره و محاربه برافراختند و این خبر باندجان رسیده پادشاه جهانبان در قلب
زمستان که از شدت برد در میان زمین و آسمان قطرات باران لآلی عمان منجمد میگشت و مرغ آبی از
توانستی خود را با مرغ کبابی در یک سیخ کشید از سرتاج جان در میگذشت بصوب کاشان نهضت نمود و یکشب
قوش سرما و تعب طی مسافت نموده صباح در اقتی نزول فرمود و دران منزل اندک آسایشی کرده روی بصوب
کاشان آورد و چون فروغ رایت نصرت نشان پرتو وصول بر یکفرسخی آن بلده انداخت خبر رسید که سپاه
مغول نیز توجه موکب پادشاهی وقوف یافته اند و عنان مراجعت بصوب ولایت خود تافته اما تنبل در روزی که
بر محاصره کاشان و سفت پادشاه کامران از اندجان مطلع شده از یکی سوار که دران اوان محل قرار تنبل بود بصوب
کاشان ایلغار کرد و روزی که بین الصلوتین نزدیک باردوی پادشاه خافقین رسید و چون معلوم نمود که حالت
و آن معسکر گیتی متحیر شد زیرا که کان نمیبرد که با وجود شدت سرمای دی و صعوبت زمستان و جنگلهای

که پادشاه عالیجاه آن مسافت بدین سرعت طی توانند نمود و چون چشم مبارک پادشاه بر موکب تنبل افتاد و امرا
و ارکان را طلبید و بر زبان الهام بیان راند که این غنیم را چه ور دکار ایم بدخبار رسانیده فی الحال بر وی می باید تاخت و معلوم
هر نبیح و انهزامی باید یافت و بیش ملاحظه و تعجیل امرا عرض کردند که روزگار بیگاه است انشاء الله تعالی صباح رایت قتال
بافرازیم و در استقبال تمال اقبال اعدا کمال سعی و اهتمام ظاهر سازیم و پادشاه سخن آن زمره نیکخواه را بسمع قبول راه داده
علاقب تنبل بسبب قلعه ارخیان گریخت و روز دیگر پادشاه بشیر او را تعاقب فرموده در یکفرسخی از خیان منزل
فرمود لشکر را معسکر گردانید و قرب جبلی که در آن منزل محل افضیت در وان پادشاهی بود و تنبل در ارخیان تا با وقت سم نمود و او
شاه و عشر بروی روزگار خود گشود و در ان اثنا سید یوسف که مقید مردم قم بود بواسطه فور خیل حشم و کثرت دینار
و درم از مرتبه کلانتری آن قوم بپایه سرداری و امارت و سروری گذاشت قاصد خانه تنبل فرستاده او را بسلوک
طریق موافقت و حرکت بجانب ارخیان نوید داد پادشاه با دین و داد برین امر اطلاع یافته متوجه منزل سید یوسف گشت
تا او را از امداد تنبل مانع آید و از یک فرسخی ارخیان شب در میان بشیر یاران رفته خاطر انور متوجه تسخیر آن حصار شد اما قبل
از انکه آن مهم سامان یابد سلطان احمد تنبل در خدمت میرزا جهانگیر بآن قلعه در آمد و پادشاه ترتیب اسباب قلعه گیری فرمان
داده بود و در ان اثنا علی دوست و قنبر علی سلاح که کاخ جنه ایشان از خاک و هیر عند آب و نفاق تعمیر یافته بود بخلاف رضای
پادشاه مظفر لوا قاصدان تعلیم فرستاده سخن مصالحه در میان انداختند و میرزا جهانگیر و تنبل از ایشان ممنون گشته ترتیب
مقدمات آن مهم پرداختند و چون این شعور پادشاه مؤید منصور رسید آن دو امیر افتاد با اظهار انکاری نموده بحسب ظاهر ملتمس
ایشانرا شرف اجابت داد و زبر الله علی دوست و قنبر علی آن قدر اعتبار و اقتدار یافته بودند که در زمان پادشاه را قبول
مقتضای رای ایشان ضرورت بود و قواعد مصالحه برین نهج منعقد شد که از آب خجند تا اخسی متعلق بجهانگیر میرزا باشد و
ولایات اندجان با توابع و مضافات مخصوص بدیوان پادشاه فرخ صفات گردد و تنبل و اتباع او هرگاه که خواهند در ان اقلیم
بیرون آن ولایت را نیز بتصرف نواب پادشاه کامیاب گذارند و بعد از قرار مهمات فرغانه و استمالت خویش
و بیگانه هر دو برادر بموافقت یکدیگر لشکر بسمرقند کشیدند و هرگاه آن بلده فردوس مانند را تسخیر نمایند پادشاه کشورگیر
اکابر سریر خلافت مصیر شده تمامی ولایات فرغانه را بمیرزا جهانگیر مسلم دارد و انگاه میرزا جهانگیر و تنبل از قلعه بیرون شتافته
شرف ملازمت پادشاه بلند محل دریافتند و باصناف الطاف و انواع اعطاف مفتخر و مباهی گشته عنان توجه بجانب
اخسی تافتند و پادشاه مانند جوهر حال بدرج قالب در آمد باندجان خرامید و خلیل برادر تنبل را که سابقا گرفتار او از قید نجات
داده خلع فاخره پوشانیده نزد جهانگیر میرزا فرستاد و آنحضرت نیز طغای بیک و محمد دوست علی دوست و باقی خدام
پادشاهی را که مقید داشت جامعا خانه نمود و شرف رخصت ارزانی فرمود و بعد از ان علی دوست بواسطه فور خیل و حشم
و لشکر بغرور [illegible] و علم نخوت و جبروت مرتفع گردانیده و عظمت و بادروت او از حد در گذشته متعات

سرکار شاهی رای وقوف نواب فیض رسانید ملکه مقرب الحضرت امیر خلیفه را بخلاف رضای پادشاه فرستاده
او را اجازت داد که بهر طرف خواهد توجه نماید و ابراهیم سارو و ویس لاغری را بی جهتی مواخذه و مصادره نموده حکم کرد
که ایشان نیز در آستان خلافت آشیان نباشند و این معانی بر ضمیر انور بانی مبانی جهانبانی بغایت گران آمد اما چون
زمان مقتضی تادیب علی دوست نبود چند روزی جیره شکیبائی فرمود **نظم** لب بربند و کار کم جوی ♦ هر کار به بیر ملکت باید
مقصود از رخ شفته از علق ♦ رخسار تبیر ملکت باید

ذکر مخالفت محمد مزید ترخان با سلطانعلی میرزا و توجه [illegible] بسوی سمرقند و بخارا

در ان اوان که پادشاه عالیشان بسبب مخالفت اوزون حسن و سلطان احمد تنبل دست از حفظ بلده محفوظه سمرقند باز داشته
لوای جهانگشا بصوب اندجان برافراشت سلطانعلی میرزا که انتظار چنین روزی میکشید محمد باقر ترخان را با ایالت آن
خطه مفتخر گردانیده متوجه سمرقند گردید و چون مدار الملک آباء و اجداد رسید زمام مهام سرکار سلطنت را در قبضه اختیار
محمد مزید ترخان نهاد و امرای ترخانی بمقتضی کلام معجز نظام سبحانی حیث قال عز من قائل ان الانسان لیطغی ان راه استغنی
در غایت استقلال و عظمت بر مسند ملکوت قرار گرفت و محمد باقر خان از مال و جهات بخارا و مضافات
کمینا و کلمین با ربع دیوان سلطانعلی میرزا انمید او و محمد مزید ترخان در سمرقند تمامی امور ملکی و مالی و جزئی و کلی را از پیش
خود قرار داده دست امرا و ایلجیان از تصرف در مهمات سرکار سلطانی کوتاه گردانید چنانکه از حاصل شهر بغیر الجزائیه حب
اخراجات ضروریه میرزا سلطانعلی تعیین نموده اموال اکثر ولایات و تومانات سمرقند را با اولاد و اقربای خود مسلم
داشت لاجرم سلطانعلی میرزا با بعضی از ایلچیان اتفاق نموده قصد محمد مزید ترخان کرد و جناب اعلی ترخانی بر این معنی اطلاع یافته
همعنان سلطان حسین ارغون و برادر خرد اوزون حسن میر احمد قرابه کاس و جمعی دیگر که تابع وی بودند از شهر بیرون رفت
و مقارن آن حال سلطان محمود خان محمد حسین دوغلات و احمد تنبل را با بسیاری از مغولان بکومک میرزا سلطان
ویس که بجانب میرزا استشهار یافته تعیین کرده بطرف سمرقند گسیل نمود و محمد مزید ترخان بتوجه خان میرزا مطلع شده
وقوع آن صورت را از امارت دولت خود دیده داشته قاصدی جهت اظهار اخلاص و دولتخواهی ارسال نمود و عرضه داشت کرد
که نواب جهانبان میباید که بسرعت هر چه تمامتر رایات ظفر پیکر بنابه غایت بر حوالی این دیار اندازد تا انچه مطلوب
نواب کامیاب است بحصول پیوندد و خان میرزا در طی مسافت مسارعت فرموده چون بنواحی شادوار رسید
محمد مزید ترخان لوازم استقبال بجای آورده بتقبیل انامل فیاض سرافراز گردید اما امرای مغول چنانچه می باید بکار او
پرداختند بلکه بمواخذه و مصادره او را با خود متنفر ساختند و چون کیفیت این اندیشه را الموش امیر محمد مزید رسانیده

آنجناب با سایر امرای سمرقند و سایر اعیان از خان میرزا جدا شده بنابر آن مغولان از مقام تسخیر سمرقند گذشته بنا بر ییلاق رفتند
و شمه‌ای اقامت نیفتاد و ناگاه سپاهی از سپاه سلطان علی میرزا که از سمرقند بقصد ایشان ایلغار کرده بود نمودار
گشت و خان میرزا و مغولان از مشاهده آن حال که هرگز در خزانه خیال نگذرانیده بودند سراسیمه شده هر طائفه طریقی گرفتند ذکر رفتن محمد مزید
ترخان بملازمت حضرت پادشاهی و بیان بعضی دیگر از واردات احوال آن مظهر الطاف الهی
چون محمد مزید ترخان از سلطان علی میرزا خایف بود و از ملازمت خان میرزا ابواب مراد بر روی نگشود مغول عبد الوهاب را
که سابقا در سلک [illegible] در سده مقام پادشاهی انتظام داشت به پایه سلطنت مصیر فرستاد و عرضه داشت اظهار
جبر فلک فرسای رسانید و وصول بر این حدود و اندازه بنده مانند دولت و اقبال کمر خدمت بر میان جان بسته در فتح سمرقند
سعی بلیغ نمایم و حلقه عبودیت حضرت سلیمان مکانی در گوش هوش کشیده بقیه ایام زندگانی در ظلال اعلام ظفر مآل می‌آسایم
و مغول عبد الوهاب بعد از طی منازل بتقبیل انامل نواب کامیاب سرافراز شده کیفیت اخلاص و دولتخواهی امیر محمد مزید را
بعرض رسانید بنابر آن پادشاه عالیجناب عزم توجه بجانب سمرقند جزم کرده مغول را نزد جهانگیر میرزا با جنی فرستاد
تا آنحضرت را بر تصمیم عزیمت مطلع گردانید و بر سلوک طریق موافقت ترغیب نماید و موکب گردون مراتب پادشاهی
محفوف بانوار عنایات نامتناهی الهی در ماه ذی قعده سنه [illegible] متوجه مقصد آمد و چون حوالی مرغیان مضرب
خیام عساکر نصرت نشان گشت قوچ بیک با برادران بار دوی کیهان پوی رسیده بتقبیل بساط بوسی سرافراز گردید و لوای
فلک فرسای از مرغیان بانیز [illegible] محل نزول سپاه [illegible] شد و در آن منزل قاسم بیک قوچین و علی دوست
و سید قاسم با طایفه دیگر از اعاظم بدرگاه عالم پناه رسیدند و پادشاه عالم پناه از آنجا راه دشت [illegible] علی مسافت کرده
و از پل چوبان گذشته در اراتیه قبه بارگاه [illegible] بر افراخت و در آن منزل این خبر شیوع یافت که
[illegible] در نواحی قلعه [illegible] شکست داده و روی [illegible] بخارا نهاده و پادشاه عالی [illegible] از اراتیه [illegible]
رفته دار و آن موضع قلعه تسلیم نمود و امیر قنبر علی حسب الحکم در آن حصار توقف کرده موکب پادشاهی در یورت خان
منزل گزیده و در آن حدود امیر محمد مزید با بعضی از امرای سمرقند که تابع او بودند بخدمت رسیدند و بمزید لطف و مکرمت
سرافراز گردیدند و پادشاه دوست نواز در باب فتح سمرقند با ایشان مشورت فرمود و ایشان معروض گردانیدند که زمام
اختیار آن بلده محفوظه در قبضه اقتدار جناب ولایت شعار خواجه قطب الدین یحیی است و آنجناب خود را از جمله نواب
کامیاب شمارد اگر قاصدی [illegible] این مهم بملازمت آستان هدایت آشیان رود و تمکین کند صورت مطلب
در آینه مقصود چهره گشاید بنابر آن پادشاه کامران چند نوبت قاصدان [illegible] آن مهم خطیر نزد
خواجه یحیی فرستاد و مهارت آنحضرت میان خوف و رجا [illegible] ملازمان [illegible] از یورت خان نهضت نمود
و در موضع [illegible] پادشاه نزول اجلال فرمود و از آن منزل متقرب درگاه فلک اقتدار خواجه محمد علی کتابدار [illegible]

ازنجز

نزد جناب هدایت شعار رفت و پیغام آورد که [illegible] ماهچه رایت نصرت [illegible] و صول [illegible]
محب در فتح الباب کوشش [illegible] امری را که مطلوب نواب [illegible] است بنهایت مقرون سازد و پادشاه فلک احتشام نزدیک
بوقت نماز شام از [illegible] متوجه سمرقند گشته و در آن حین سلطان محمود دولدای از موکب فرخنده فرار نموده بشهر رفته کیفیت
آن مواضعه را بعرض نواب میرزا سلطان علی رسانید لاجرم صورت کار در آینه ضمیر [illegible] تیره شد و در خلال
این احوال ابراهیم ساروی و بعضی دیگر از امرا با مجموع [illegible] علی دوست بیک طرف رفته بودند [illegible] سعادت
اقبال بموکب ظفر مآل پیوسته و ملحوظ عین عنایت [illegible] عداوت علی دوست از [illegible] دشمنان [illegible] از
آستان خلافت [illegible] مسئول او عز قبول یافت با وجود محمد دوست [illegible] سلطان احمد تنبل [illegible]
و میان ایشان قواعد دوستی تمهید پذیرفته از آن [illegible] شرارت بی‌نهایت سر برزد و بعد از [illegible] سال علی دوست
بجزای اعمال سیئه گرفتار گشته دست [illegible] محمد دوست به بعضی از سلاطین [illegible]
[illegible] اندک رعایتی [illegible] از آن طایفه [illegible] آغاز اشتعال نیران فتنه
و فساد نمود و جمعی از اوزبکان او را گرفته کور کردند القصه چون پادشاه مظفر لوا علی دوست و محمد دوست را که بحقیقت
هر دو دشمن بودند رخصت داد [illegible] حسب الحکم متوجه بخارا گشت تا اخبار آن
دیار را معلوم نماید و [illegible] باز گشته خبر آورد که محمد خان از تسخیر بخارا خاطر فارغ گردانیده و متوجه سمرقند گردیده بنابر آن
توقف در آن مکان مصلحت ننموده ماهچه [illegible] بجانب کش حرکت فرمود و [illegible] کوچ و متعلقان جمعی از
امرای سمرقند که [illegible] پادشاه [illegible] بر دوش گرفته بودند در آن شهر اقامت داشتند و قرب
چهارده روز کش محل نصب رایات [illegible] بود و ناگاه خبر رسید که سلطان علی میرزا البلده المحفوظه سمرقند را به محمد خان شیبانی
ارزانی داشت [illegible] دشمنان خانی شتافته این حرکت را موجب [illegible] دولت [illegible] سیاق سخن مقتضی آن است که
شمه‌ای از احوال محمد خان شیبانی در حیز بیان آید [illegible] شرح شمه‌ای از اخبار پادشاه کامکار [illegible] والتوفیق من الله وهو المستعان
گفتار در ذکر مجملی از مبادی احوال ابوالفتح محمد خان شیبانی از زمان در آمدن بخارا و سمرقند بحیز تسخیر آن [illegible] جهانبانی
راویان فضایل [illegible] ناظمان مناظم سخندانی از تواتر اخبار و تواتر آثار چنان تحقیق نموده‌اند که محمد خان شیبانی ولد بوداق سلطان
بن ابوالخیر خان است و ابوالخیر خان از سایر خواقین الوس جوجی خان بوفور جاه و حشمت و مزید شوکت و عظمت امتیازی
تمام داشت و ما دام الحیوة در کمال دولت و اقبال رایت سلطنت و استقلال می‌افراشت و چنانچه سابقا مسطور گشت
سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید را معین امداد آن عالی‌شان در فتح سمرقند دست داده و در محلی که خاقان منصور
ابوالغازی سلطان حسین میرزا از وی استمداد نمود وفاتش اتفاق افتاد و مادر محمد خان شیبانی آق قوزی بیگم بود
و تولدش در شهور سنه خمس و خمسین و ثمانمائه روی نمود و پدر آن ولد امجد در سن طفولیت بود که پدرش بوداق سلطان

فوت شده و بر بستر هلاک غنوده پس ابوالخیر خان همت بر تربیتش گماشته منصب اتالیقی او را به یغمور[؟] شیخ ... سلطان
نیز بود مفوض گردانید و چون ابوالخیر خان از اجل موعود به عالم آخرت رسانید قراجین بیگ که در سلک اعاظم امرا اوزبک منتظم بود
محافظت حال محمد خان و برادرش محمود سلطان را تعهد فرموده آن شاهزادها را بعد از علیه ایباق خان بر شیخ حیدر خان
زده کامل سلطان را از خلف اعاظم سلاطین چنگیزیه شوکت امتیاز داشت بر دو عاصم سلطان ایشان را با تیمور بیگ امیر الامرای خود
سپرد و مقارن آن حال ایباق خان و احمد خان با سپاه فراوان متوجه تسخیر ولایت عاصم سلطان گشتند قاسم سلطان با آن جنود
نامعدود قوت محاربت نبود در قلعه حاجی ترخان که حصن حصین بود و ایباق خان و احمد خان آن حصن حصین را چون نگین انگشتری در میان
گرفتند و محمد خان و برادرش محمود سلطان همعنان قراجین و جمیل نفر از ملازمان قدیمی شبی خود را بر سپاه مخالفان زدند
و تا وقت سحر باستعمال شمشیر و تیر و نیزه و خنجر پرداخته از طرف بیرون رفتند و چون محمد خان شیبانی داعیه جهانگیری و کشورستانی
داشت بعد از وافی قوت خلوص طایفه از امرا و لشکریان اوزبک را با خود متفق گردانیده در هر چند ... مزاحم ولایت ... صاحب
شوکت نیست تا که در حدود ... از حاکم بخارا ابراهیم خان بن جانی بیگ خان ... فاحش یافته به بخارا شتافت و عبدالعلی
ترخان که در آن اوان حاکم آن بلده بود شیبانی خان را تعظیم نموده تحف لایقه و تبرکات رائقه پیشکش کرد و کیفیت آمدن
آنجناب را به سلطان احمد میرزا عرضه داشت نمود آنحضرت چون کمال جلادت محمد خان را شنیده بود در جواب آن عریضه
رنج نوشته به ملاقات خان اظهار اشتیاق فرمود و امیر عبدالعلی محمد خان شیبانی را همراه خود به سمرقند برده سلطان احمد میرزا
بر وجه احسن بادی ملاقات کرده مراسم ضیافت و مهمان نوازی بجا آورد و شیبانی خان روزی چند در آن بلده فردوس نشان بفراغت
گذرانیده نوبت دیگر میل بخارا نمود و مصحوب عبدالعلی ترخان بدان خطه معاودت فرموده و زمان توقف او در بخارا دو سال امتداد
یافته آنگاه متوجه وطن مألوف گشت و چون منجوق توق ظفر پیکر سایه وصول بر حدود قلعه فوق انداخت قاضی ... که از
قاطنان آن حصار رتبه تقدم داشت غاشیه اطاعت بر دوش گرفته با کلید قلعه و فوجی از ارباب آن بقعه بخدمت
شتافت و تبرکات لایقه پیشکش کرده در سلک اصحاب اختصاص انتظام یافت و شیبانی خان از قوق ... قدم ...
قلعه را نیز گرفته بعد از روزی چند قاصدی از نزد موسی میرزا که بزرگترین امرای دشت قبچاق بود رسید و از زبان موسی میرزا
بعرض رسانید که اگر رایات ظفر آیات خسرو آفاق سایه وصول بر دشت قبچاق اندازد بنده در مقام خدمتگاری ایستاده کمر
آنحضرت را بر سر ... و کمال اخلاص عبودیت چنانچه لایق این عقیده است ... ظاهر ... لاجرم شیبانی
خان تصمیم عزیمت نموده بصوب مقصد روان شد و چون بدشت رسید موسی میرزا بلوازم استقبال استعجال نموده از
لوازم اعزاز و تعظیم دقیقه مهمل و نامرعی نگذاشت و مقارن آن حال فرمانفرمای دشت قبچاق برندق خان با لشکر
فراوان متوجه دفع شیبانی خان گشت و بین الجانبین صورت محاربت روی نموده فروغ فتح و فیروزی بر ...
... رایت محمد خان تافت و برندق خان بصوب منازل خود شتافت بعد از آن شیبانی خان از موسی میرزا ...

بوعده کرده بود فرمود و موسی میرزا بنابر عدم رضای امرا ... از قبول محمد خان شیبانی سر باز زده آنجناب بسغناق
مراجعت نمود و ... در میان او و حاکم ... سلطان محمود بن جانی بیگ خان مقابله و مقاتله اتفاق افتاد و در کرت
آخر شیبانی خان مغلوب شده عنان بصوب منقلاق انعطاف داد و از منقلاق براه خوارزم امیر نصیرالدین عبدالخالق
فیروزشاه را که از قبل خاقان منصور والی آن ولایت بود رسم ساوری و پیشکش مرتب داشته در طریق خدمتکاری سلوک
نمود و شیبانی از خوارزم بقراکول و از قراکول به بخارا شتافته امیر عبدالعلی ترخان بر دستور نوبت اول شرایط اخلاص
و مراسم اختصاص بجای آورد و آنجناب را مصحوب خویش به سمرقند برد و سلطان احمد میرزا مقدم خانی را موجب
ازدیاد اسباب جهانبانی دانسته ابواب انعام و احسان بر روی روزگارش مفتوح گردانید و عزیمت تسخیر
مغولستان کرده عنان آن جانب ... متوجه تاشکند گردید بعد از وصول بحوالی شاهرخیه شیبانی خان که
هراول سپاه سمرقند بود از میرزا سلطان احمد متوهم شده بصوب تاشکند گریخت و با سلطان محمود خان ملاقات
نموده در دامن دولت او آویخت لاجرم سلطان احمد میرزا ... شده عنان یکران بصوب سمرقند تافت و
شیبانی خان اندک زمانی در تاشکند بوده از آنجا بقلعه اوزقوق شتافت و قلاع آن حدود را استحکام داده
بسغناق رفت بعد از آن یکدو نوبت برندق خان باتفاق زمره از سرداران بسغناق و بعضی دیگر از قلاع و بقاع
ترکستان لشکر کشیده قاصد استیصال نهال اقبال شیبانی خان گشت اما چون مقدر چنان بود که شیبانی
چند گاه فرمان فرمای بلاد ماوراءالنهر و خراسان گردد مطلوب برندق خان بحصول نپیوست و شیبانی خان فرصت یافته
عزم فتح خوارزم کرد چه در آن وقت حاکم خوارزم امیر عبدالخالق فیروزشاه بدرگاه خاقان عالیجاه رفته بود و یکی از ملازمان
خود را در خوارزم گذاشته چون شیبانی خان بنواحی آن بلده رسید روزی چند لوازم محاصره بتقدیم رسانید خبر قرب
وصول امیر عبدالخالق و امیر محمد ولی بیگ و امیر بهبود که بفرمان خاقان منصور متوجه کومک خوارزمیان بودند شنوده از آنجا
کوچ کرده بظاهر حصار بولدم رفت و با اهالی آن قلعه صلح نموده ... آشتی ... فرموده متوجه شهر وزیر شد
و در نواحی آن بلده با سپاهی که از خراسان آمده بودند یکبار ... در مقام مقابله و مقاتله ثابت قدم نموده اما کاری از پیش
نتوانست برد و از آنجا ... استرآباد دست ... گرفت و بعضی از حدود آن ولایت را تاخته بصوب قلعه ... را
که در تصرف ملازمانش بود رایت توجه برافراخت بعد از آن باستدعای سلطان محمود خان باز ... رفته بین الجانبین
قواعد اتحاد استحکام یافت و سلطان محمود خان اترار را ... شیبانی خان باز گذاشته ... عنان بصوب
تاشکند تافت و مقارن آن حال مردم ... بهوا خواهی شیبانی خان ... محمد مزید ترخان را ... گرفته
ایشان بوعده ... خواسته کلید شهر و قلعه نزد محمود سلطان فرستادند و آنجناب ... در آمده مردم ...
... دل بر متابعت آن دو برادر نهادند ... برندق خان باغوای امیر محمد مزید ترخان لشکر ...

کشید و ساکن جبران ماننده بی جبران خان شکیبایی از دست داده بیکباره جمعی کثیر از کلانتران ایشان هجوم
نموده محمود سلطان را دستگیر کردند و قلعه را به بزنق خان داده محمود سلطان را که شمس سلطان که معتبرترین سلاطین
آن زمان بود سپردند و مشار سلطان او را مقید گردانیده مصحوب جمعی از مردم معتمد بصوب حصار شادمان ارسال داشت
و محمود سلطان شبی فرصت یافته بگریخت و خود را باولوس نایمی رسانیده جهة اعلام آن حال قاصدی نزد برادر فرستاد
و شیبانی خان بدان کوه رفته و برادر را ملاقات کرده اخوین همعنان یکدیگر باز بازگشت نمودند و هم در آن اوان بزنق
خان و امیر محمد مزید ترخان با بزار خبر امیده شیبانی خان در حصار ... متحصن شدند و چند شبانروز میان محصوران و لشکر
دشت ابواب مقاتله و مقاتلت مفتوح بوده نوبه دو ده از ایوان حصار فیروزه کار آسمان درگذشت عاقبت کجیه کوهک از
جانب سلطان محمود خان بازار رسید بزنق خان حیلیه راهی گردید و از ظاهر آنجا کوچ کرده روی بدیار خود آورد مصراع
منجمد خود در روم و منجمد بازخود باشم * و بعد از آنکه کار از ولایت ... بزنق خان بر سر شد شیبانی
خان بجانب بیتی که مقر امیر محمد مزید ترخان بود لشکر کشید و امیر محمد مزید ... خان با استقبال ... محمود سلطان ... را بازار برده محبوس
گردانید و سلطان محمود خان از ... توقف ... شیبانی خان ... سلطان ... سمرقند فرستاد

ذکر توجه شیبانی بصوب سمرقند و بخارا و مفتوح شدن آن دو بلده بنابر مشیت ایزد سبحانه و تعالی

در سنه ... که اخبار مخالفت اولاد سلطان محمود میرزا و ... احوال اهالی سمرقند و بخارا بگوش محمد خان
شیبانی رسید طمع در تسخیر بلاد ماوراء النهر کرده با فوجی از ابطال دهر و سپاهی سرافراز حشم و قهر عنان یکران
بدان جانب منعطف گردانید سلطان علی میرزا چون طاقت جنگ صحرا نداشت در شهر متحصن شده همت باستحکام
برج و باره گماشت و خان شیبانی در ظاهر سمرقند قبه خیمه و خرگاه ساخته قریب ده روز تمکن ورزید آنگاه جمعی کثیر از
دلیران آزاده روز ... بدروازه شیخ زاده رفته در کمین گاهی خزیده و جوقی از اصحاب سلاطین را اخترو فرستاده از
سمرقند نیز طایفه از اهل نجدت و باس ... عوام الناس ... بیرون شتافتند و بر اوزبکان حمله کردند و ایشان
از میدان ستیز ... آغاز گریز نموده ... کوچه باغ ... صحرا کشیدند بعد از آن ...
شیبانی خان از کمین گاه قریب بیرون آمده بر مخالفان تاختند و هم سپاری از ایشان ... الدعا ساختند
و شیبانی خان چون آنجماعت را منهزم گردانید و مراسم قتل ... دروازه شیخ زاده تقدیم رسانید بطرف دروازه
چهار راهه شتافت و در آن مقام نیز لوازم جنگ و ستیز پرداخته بر اهل سمرقند ظفر یافت و مظفر و منصور عنان
بصوب اردوی خود تافت مقارن آن حال امیر محمد صالح ولد امیر نور سعید ... ملکوت به درگاه خانی رسید و پس از
ادراک سعادت ... بعرض رسانید که حاکم بخارا امیر محمد باقر خان قریب ده هزار پیاده و سوار مجتمع ساخته و بمعاونت
امداد سلطانعلی میرزا رایت نهضت بدین جانب افراخته بنابر آن محمد خان از ظاهر سمرقند کوچ کرده روی بطرف

معسکر امیر محمد باقر آورد و در نواحی قلعه دبوسی بین الجانبین حربی صعب وقوع یافته عنایت حضرت
قدوسی شیبانی خان را بفتح و ظفر مخصوص کرد و امیر محمد باقر مصراع از کرد ... آب ... خسته زخم بحصار دبوسی
در آمد و اوزبکان غنیمت فراوان گرفته محمد خان متوجه بخارا گشت و بعد از وصول آغاز محاصره و محاربه نمود و بخاریان
سه روز شهر را نگاه داشته روز چهارم مولانا محمد علی قاضی خوارزمی را با بعضی از سادات و سایر ... بیرون فرستادند و اظهار
اطاعت و انقیاد و زبان گشاده امان طلبیدند و ملتمس جناب مولوی مقبول یافت شیبانی خان از سر انتقام بخاریان
درگذشت سادات و قضات و موالی و علما و اشراف و اهالی از شهر بیرون رفته و شرف دستبوس استسعاد یافته
فتح میسر گشت و محمد خان منصب حکومت آن بلده را بامیر محمد صالح تفویض کرده روی توجه به سمرقند آورد و پیش
از وصول بقریه ... قاصد امیر محمد صالح از بخارا رسید و عرضه داشتی رسانید مضمون آنکه امیر محمد باقر از قلعه دبوسی
بقرشی شتافته و علما بخارا رسل و رسایل بقرشی فرستاده او را به تسلیم شهر و قلعه نوید داده اند لاجرم متوجه این
صوب شده و باقی رای عالی حاکم است شیبانی خان از استماع این خبر عنان مراجعت به بخارا منعطف گردانید و امیر
محمد باقر که ... بدان نواحی رسیده بود بطرف قرشی بازگردید و خان شیبانی ظاهر شهر را معسکر اعلام ظفر اعلام
ساخته حکم فرمود که لشکریان تمامی محصولات و اموال و حیوانات متعینان آن ولایت را عرضه نهب و تاراج گردانند
لاجرم اوزبکان دست تطاول بیرون ظلم و بیداد ... اشتغال نمودند و دوازده نهار آفتاب خان عدوان با وج آسمان رسانیده
الغرض بخاریان ... تسلیم کردند پس شیبانی خان به تسخیر شهر بخارا فرمان داد و زمام حکومت آن خطه را در قبضه
اقتدار برادر خود محمود سلطان نهاد و آنگاه کمند همت بلند بر کنگره تسخیر سمرقند افکنده باز مرد از سلاطین و امرا
شجاعت مآثر و فرقه از سپاه اوزبک و مغولان مشهور ... ظاهر آن بلده فاخره ... و شهر را مرکز ... در میان گرفته
قبه خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه با ایوان کیوان رسانید و چون مدت ... تسخیر سمرقند بیک ... تباد آن
مهم را بر مکر و تدبیر و حیله و تزویر نهاد و در خلال آن احوال زهره بیگی آغا مادر سلطانعلی میرزا از سبب قلت عقل
و خرد و کثرت میل بعیال شوهری مجدد بطریق پنهانی قاصدی نزد خان شیبانی فرستاد و بزبان محبت ... پیغام داد
که اگر حضرت خان قبول نماید که این ضعیفه را بعقد ازدواج در آورد من کمر خدمت بر میان جان بسته دروازه سمرقند را
بگشایم و پسر خود میرزا سلطانعلی را بملازمت آنحضرت ارسال نمایم مقرر آنکه بهرگاه سایر ولایات را بحیطه تسخیر در آورد
سمرقند را بسلطان علی میرزا مسلم دارد ... شیبانی خان از شنیدن این سخنان دانست که عنقریب ... و فتح و ظفر
در آغوشش در خواهد آرمید و وصال معشوق سمرقند بسهولت او را میسر خواهد گردید و مکاتیب شوق انگیز عشق آمیز نزد زهره
بیگی آغا فرستاده او را بامید دلفریب مغرور گردانید تا آغاز اغوا نموده میرزا سلطانعلی را از ... مخالفت شیبانی
خان در گذرانید و حال آنکه در آن اوان میرزا سلطانعلی کدخدا بوده بود که عالیجاه ولایت انتما خواجه قطب الدین یحیی

خاطر ایشان قرار داده اند که حضرت پادشاهی را بسمرقند درآورده بر مسند سروری نشانند و در ظلال معدلت
آنحضرت متوطنان آن مملکت را از تاب آفتاب حوادث برهانند لاجرم بعد از فسانه و افسون که از والده شنود
عزیمت ملاقات خان شیبانی را تصمیم فرمود و کیفیت این قیل و قال و توهم میرزا سلطانعلی از خدام خواجه
بعد از حصول بعرض شیبانی خان رسید و سید جلال الدین خاوند بخاری را با مقاولات نصیحت آمیز و
در مهمات عنایت انگیز بجهر و نشاد تا بهر نوع توانند خواجه قطب الدین یحیی را بمتابعتش راغب گردانند و میرزا
سلطانعلی را بعنایات رعایات امیدوار ساخته بدرگاه سپهر اقتدار رسانند و جناب سیادت مآب نخست با عالیجاه
هدایت ایاب ملاقات فرموده هر چند سعی نمود که آنحضرت بجانب شیبانی خان میل نماید بجایی نرسید آنگاه در خلوت
خود را بملازمت سلطانعلی میرزا رسانیده عرض کرد که حضرت خان میفرمایند که درین ایام که ظاهر سمرقند مضرب خیام
عساکر نصرت انجام گشت کیفیت استیلاء خواجه یحیی بر امور ملکی و مالی این حوالی و عدم اختیار تو در مهمات
شهریاری بوضوح انجامید و همت عالی همت متوجه فراغ بال و رفاه حال تو گردید لاجرم مناسب حال چنان می نماید
که ابواب مخالفت مسدود گردانیده از شاه راه موافقت ببارگاه عالمپناه آیی تا در سلک اولاد صلبی انتظام یافته
در سایه مرحمت و عاطفت بیدریغ فراغت فرمایی و آن شاهزاده ساده بابر خان و اهی مغفر و مباهی گشته
از جناب سیادت پناهی قبول نمود که هنگام مجال باقدام اخلاص از سمرقند بیرون شتافته غاشیه متابعت
خان شیبانی بر دوش اندازد و بتقبیل انامل یافی میانی جهانبانی اقدام نموده سر مفاخرت برافرازد آنگاه جناب
سیادت پناه از عالیجناب هدایت دستگاه رخصت یافته بملازمت شیبانی خان بازگشت و آنچه گفته بود و
شنوده معروض داشت و سلطانعلی میرزا بعد از رفتن جناب سیادت انتماء بسه روز در روز جمعه که خواجه
قطب الدین یحیی و اکابر سمرقند در مسجد جامع باداء نماز اشتغال داشتند با طایفه از مخصوصان دروازه چهار
راه را گشاده و خان بی کران بصوب محل اقامت شیبانی خان که بر در میدان باغ بود انعطاف داد چون مرغ اجل او را بسوی مبادرت
چون ببارگاه سپهر اشتباه درآمد بملاحظه توره چنگیز خانی را نوازده جامه خاص شیبانی را دریافت و اوا اظهار عطوفت
و مهربانی فرموده شاهزاده را در آغوش کشید و حکم شد که آنجناب در جوار محمد تیمور سلطان منزل اختیار نماید و در حرکت
و سکون تابع بوده از جاده موافقت تجاوز ننماید اما چون خواجه قطب الدین بر فرار سلطانعلی میرزا اطلاع
یافت پای مبارک در رکاب آورده بمیان شهر شتافته مردم را بر محافظت برج و باره و استحکام فصیل و
دروازه تحریص و ترغیب نمود اما امرا مانند ابراهیم جان توحیبت محمد حسین و سلطان حسین ارغون و عبد الوهاب
مغول و غیرهم بملازمت شیبانی خان شده و سبیح آذر بیده سخنان خواجه یحیی را بسمع قبول نشنوده لاجرم خواجه نجیب
شیم تابع اقتضای زمانه شده باتفاق خویش و بیگانه متوجه بارگاه خان گشت و بعد از وصول بسده سلطنت اساس

لاهوت

لاهوت ولایتی بمجلس عالی درآمد و خان بواسطه آزاری که از ان هدایت شعار در دل داشت نخست
بتعظیمش برنخواست و سخنان عتاب آمیز بر زبان راند اما در وقتی که خواجه از ان محفل قصد بیرون آمدن نمود شیبانی خان
قیام نموده آنجناب را پیش طلبیده معانقه کرد و گفت که معنی ما معنی زنگ کدورت بغبار الصیقل الارادت از لوح
خاطر ستردیم باید که شما نیز بعد ازین از روش آبا و اجداد تجاوز جایز ندارید و خواجه سر قبول جنبانیده از بارگاه بیرون
خرامید آنگاه شیبانی خان وفائی را که از قوم نایمان بود داروغگی سمرقند تعیین فرمود و فرمود که دروازهای شهر را مضبوط
گردانید تا هیچ آفریده را بی سندی معتبر نگذارند که بدان بلده درآید و فی الواقع اگر این حکم نفاذ نمی یافت تمامی جهات
خواص و عوام سمرقند عرضه نهب و تاراج میشد بعد از ان شیبانی خان از باغ میدان کوچ کرده در مرغزار کان گل منزل گزید
و پس از دو سه روز بقریه فراشان که در کنار آب کوهک است نقل نموده فراشان آستان سلطنت آشیان
تا در ایوان عظمت و جلال برافراشتند و امیر جانعلی ولد خواجه علی بای که در وقت نزول شیبانی خان در ظاهر سمرقند
برباط خواجه رفته بود که ملازمان خود را جمع ساخته و یراق کرده بشهر درآرد چون از کیفیت حادثه خبر یافت تنگسقهای لایق
مرتب گردانیده در منزل مذکور بخدمت خان شتافت و برین قیاس افتخار الاشراف و الاعاظم خواجه ابو
المکارم و سایر علما و اکابر سمرقند و بخارا بسده سلطنت انتما خرامیده بعنایات عنایات خانی مستظهر و امیدوار گردیدند ذکر شهادت
سلطانعلی میرزا از خواجه قطب الدین یحیی و بیان شمه از ظلم و تعدی اوزبکان نامرد مسند در بلده محفوظه سمرقند
چون محمد خان شیبانی در ملک سمرقند بر سریر جهانبانی قرار گرفت و اکثر اکابر و اشراف ماوراءالنهر در پایه سریر خانی جمع آمده
مهمات انجایی حسب مدعا صورت سرانجام پذیرفت بکلی همت متوجه آن شد که از هر کس سلوک طریق مخالفت
متصور باشد بنیاد حیاتش را منهدم گرداند با آنکه از آب آمویه بصوب خراسان گذرانده رخت میرزا سلطانعلی را جا بجا
پای از پای درآورد و شبی بتیغ جمعه نقش وجود آن دو جوان نیکوخوی را از صحیفه هستی بسترد آنگاه فوجی از معتمدان را
بمحافظت خواجه قطب الدین یحیی و خواجه خرد قاضی مامور گردانید و در باب تاراج اموال جهات طایفه از اکابر که
در امور ملکی دخل داشته اند احکام مطاعه نفاذ رسانید مولانا عبد الرحیم ترکستانی که بمنصب صدارت منصوب بود
و از غایت تقرب در تمامی امور ملکی و مالی جزوی و کلی دخل مینمود بضبط متملکات جناب هدایت صفات خواجه قطب
الدین یحیی و اولاد امجاد ایشان پرداخت و مولانا شمس الدین محمد صدر بتحقیق جهات خواجه خرد قاضی شیخ نظام
... بزرگ سلفت یک تا اموال کلی ابجهه الباسط ... تصرف درآورد و برین قیاس هر یک از
اعیان حضرت را بانهدام اموال یکی از اشراف امر او چون گوش بهوش محمد خان شیبانی رسید که اولاد نظام
... الملت همواره خود را از دخل در امور و مهمات حکام معاف میداشته اند آن طایفه را منظور نظر اعتنا
ساخته منصب شیخ الاسلامی سمرقند را بخواجه حاجی مفوض گردانید و خواجه عبد اللطیف را بتفویض امر شریف قضا اختصاص

بخشید و بنا بر وعده که از جانب عالیجاه معالی پناه قدوة الاعاظم خواجه ابو المکارم داشت فرمان داد که آنجناب
پیوسته در سفر و حضر ملازم اردو باشند و اعلی جناب هدایت انتما خواجه قطب الدین یحیی را اجازت توجه
بطرف مکه مبارکه ارزانی داشت و در وقتی که آنجناب تهیه اسباب سفر اشتغال میفرمود یکی از اسبان
طویله خاصه را که بقوت بنیه و سرعت رفتار موصوف بود نزد ملازمان ایشان فرستاد و پیغام داد که این
اسب درشت بازوی جهت قطع مسافت طی بکار آید و مولانا عبد الرحیم بعرض آن متقی دین قویم رسانید
که این سخن حضرت خان متعذرست با منیعی که تیمار ایشان فرزندان و متعلقان مقید نمی باید بود و بسرعت هرچه تمامتر براه
آمویه عبور می باید نمود زیرا که متصورست که بعضی از اوزبکان باقدام اهتمام ذوی الاحترام را تعاقب نمایند و بایکجا
امری که تدارک پذیر نباشد و گشاینده خواجه جواب داد که اولاد و متعلقان را در میان این چنین طایفه گذاشتن و بسلامتی
نفس خود را اختیار کردن نقش قرار بر لوح خاطر نگاشتن از طریق مردانگی دور است و بنده طریق فرزانگی مهجور
آنچه مقتضی قدر و قضاست بظهور خواهد آمد اذا قضی الله امرا کان مفعولا انگاه خواجه هدایت پناه بروی راه آورد
چون در نواحی منزل خواجه کار در نزول اجلال فرمود جمعی از اشقیاء اوزبک متعاقب رسیده آنحضرت را با دو پسر ارجمند
خواجه محمد زکریا و خواجه باقی بسعادت شهادت رسانیدند و تمامی جزئیاتی که داشتند بنهب و غارت بردند
آفتاب سپهر هدایت که از افق عنایت لایزال طالع شده بلاد ماوراء النهر بلکه اقطار سپهر و دیار و شهر را اشعه افادت
بخشیده بود از جفای ایام روی بمغرب فنا نهاد و دوحه گلشن ولایت که در جویبار فضل و کمال بالا کشیده
سایه لطف و کرامت بر مفارق سالکان طریق گسترده بود بصرصر بیداد از پای درافتاد نظم درین فرقه آرام
که بود آگه جاه و ناز و کام دید خلقی رخت این خانه بیرون برد ای که تیر بلای زرد رو نخورد ای که بوم زرد رو نایاب باز ای که بابا لقب
همان از سپهر شرارت اثر ای که عالم گشته بر روز برش نیابت بیگناهان بیان محصور بعد از آن حادثه منکر ظلم قوم
اوزبک در اکثر بلاد و دیار ماوراء النهر خصوصا در بلده محفوظه سمرقند آغاز ظلم و التعدی نموده دست تسلط باخذ اموال رعایا
و تجارکان دراز کرده و از هر آفریده که حصول پلید بار و یکمن بار متصور بود او را بهانه گرفته لوازم تعزیت و شکنجه بجای
آوردند اکثر قری و بلاد از آسیب قاقا مفقفا لا یری فیها عوجا و لا امتا وصف الحال گردید و شیخ قاطنان فیها را
تلاطم امواج هموم و تراکم افواج هموم غریق گرداب اضطراب گردانید بیت سرفتنه از خواب بیدار گشت
بساط فراغت قضا در نوشت بیت ممالک ته از جور غارتگران پریشان تر از زلف سیمبران خریس بلا شد عیان سپهر
نه روی اقامت نه راه فرار نه در خانه بودی کسی را قرار نه در کوچه بودی طریق فرار اکثر خانه گربانها عابر ...
لاجرم معتکفان صوامع سعادت و صدر نشینان مجامع عبادت مصراع روی نیاز بر زمین ها دست دعا بر آسمان از بارگاه
مهیمن دیان نجات طوایف انام را از ظلمات ظلم و عدوان طلب نمودند و طلوع آفتاب امن و امان از مشرق عنایت

پادشا

پادشاه و پادشاهزادگان مشاهدات فرمودند و هم درین اوان تیر آه مظلومان بهدف اجابت رسیده و ماهچه لوای
کشورستانی پادشاه گیتی آرای از افق قبه سمرقند طالع گشت و شب ظلم اوزبکان سمرقندیان بروز راحت و رفاهیت تبدیل یافته زمانه سر آغاز
سعادت بارچند گاهی در گذشت چنانچه عنقریب صفت تحریر خواهد یافت و فروغ اهتمام بتفصیل این اجمال خواهد یافت ان شاء الله تعالی

ذکر نهضت حضرت پادشاهی از قندهار بسبب وقوع بعضی از امور ناخوش

چون اخبار مذکور بتاریخ مسطور در اردوی پادشاه نصرت شعار منصور شیوع یافت شعله زده اندیشه کانون درون بعضی از امرا
فکرت بنیه را فرو ماند محمد زمان خان و جمعی از سمرقندیان که اتباع او بودند از موکب پادشاهی جدا شده ملازمت امیر
خسروشاه اختیار نمودند و پادشاه والا فر نهور در بحر اضطراب افتاده بخاطر اقبال آثار آن جان رسید که از قندهار یلغار نموده
کنار آنحضرت بود روزه دو از حصار کوچ کرده و روی توکل براه آورده بر بعضی از حدود مملکت خسروشاه عبور فرموده امارت طرف
و تمکین تسخیر پذیرفت و از بالای کمرو طی مسافت نموده و سر تیغ بشیر رفت و چون بنواحی قندز که مضرب خیام
پادشاهی شد فتال گشت خاصه امیر خسروشاه بدرگاه عالم پناه رسیده و کیفیت نفوذ حاکمیت شکست ...
آن سرور اهل ادراک در حرکت آمده در روز وصول بروستا که تیر علی چهره فرار نموده دامیر ولی رفته نوکر شد
و روز دیگر قوچ بیک نیز بطرف حصار گریخت و موکب پادشاهی بدره کمرود در آمده بپای توکل سپر بالا قطع شد
مسافت بعید و دور راه های تنگ و کوه های پرسنگ اسب و شتر بسیار از رفتار بازماند و روز از صبح تا شام
مشقت تمام بهمین منوال راه در نوردیده روز چهارم بسر تاق رسیده کوتلی دیده که دوش تا جیب فلک الوهد
برابر و قله اش از قبه سپهر بلند بسیاری ابر رو راه و مغایت تنگ و پر سنگ و پای بریده وهم از اندیشه صعود بر آن تنگ
و کوه گردون شکوه مانده بود معطوی شده فواحی خان محل نزول لشکر نصرت نشان گشت و ملک خان بواسطه تفاوت
از لی از ملازمت آستان خلافت آشیان تخلف جست و با آنکه بوفور سخاوت سخاوت اشتهار داشت بسبب کم بخت
زیاده از یکسر اسب پیشکش حضرت پادشاه و پادشاه جهانبان بر دوست بهت که از خست مصوب قلعه کشتر و توجه نموده و از کستود
کنار آب لهک رفته نزول اجلال فرموده و از معبر یاری از آب کوبک گذشته بار سلاق مضرب خیام جلال ظفر مخاشت
شاد از حال امیر فنبرعلی لشکر اوره با انواع کاشمه بود و ابراهیم خان با عرب سلطوی که رسیده و بنوازش بیکران خوشدل و شاد مان گردید
و علم ظفر شمیم از یار سلاق بقلعه سبید کشت افت و از اتحاد فشان کوه تسخیر ثبت نصرب فتح بلده محفوظه سمرقند یافت

ذکر خوابی که پادشاه کامیاب دیده و آن حجت بر ان صورت فتح در آئینه احساس تحقیق گردید

از جمله اشارات غیبی دولت راست که بی کار هوشمندان آگاه بدیده تبصرت دیده اند و اصحاب تیقظ و انتباه بگوش هوش
شنیده اند که حق تعالی فی مثاله است که یکجز و از چهل وشش جزو نبوة است شیئ امی عربی ناظم جواهر زواهر بنام غیاث الدین
بنام علی علیه من الف الصلوة و اطایف التحیات بیغمبر ما به که الرویا الصالحة جزو من ستة و اربعین جزوء من النبوة

واین کلمه جامعه مشهور است بانکه اول بعثت حضرت رسالت پناه وحی بطریقه رؤیا صالحه بوده چنانکه هر خواب که حضرت رسالت مآب
دران اوقات میدیده بی تأخیر تعبیر آن مانند صبح صادق از مطلع امید میدمیده و خواب دیدن یوسف نبی علیه السلام
بروجهی که کلام معجز نظام مصرع داور بیدار وحی الانام خبر از آن ناطق است مشهور است و حقیقت خوابی که آیت والفرع ثابت
لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق ازان اخبار مینماید بر السنه و افواه معبران فضیلت پناه مذکور بیت
خوش آن که قید صورت بار رسته ز حجر جسم سیدان جم بسته ولش بیدار و چشمش بسته در خواب نه دیده چشمش بیدار در خواب
پوشیده زما باینه و دیده ولی پوشنده آنیه دیده و ازین قبیل است خوابی که پادشاه عالیجناب جامی ورین منیف حمایری
ظهیر الدین محمد بابر غازی دیده و آن آنست که در ستی که خاطر گشته عملی همت متوجه فتح سمرقند گردیده کیفیت و اتعداد در ان ایام
که پادشاه دارد و دون غلام در نواحی توبلاق و قلعه سفید که اقامت داشت و نقش تدبیر تسخیر سمرقند بر صحیفه ضمیر فیض پذیر
می نگاشت شبی در عالم رؤیا مشاهده نمود که حضرت ولایت پناه خواجه ناصر الدین عبید الله متوجه بارگاه سپهر اشتباه شده اند
و آن آفتاب افق سلطنت و استقلال مراسم استقبال بجای آورده خواجه نشسته و در پیش ایشان دستارخوانی نامناسب
انداخته شده و ازین جهت خاطر مبارک آنحضرت تغیری پیدا کرده مولانا بابا تغیر مزاج هدایت رواج را فهم کرده و به پادشاه نگریسته
باشعیفی اشاره نموده پادشاه نیز باشاره و ایما جواب فرموده که مرا وقوع این امر گناهی نیست کسی که دستارخوان گسترده تقصیر
کرده حقیقت این سوال و جواب برای حقایق نمای خواجه منکشف گشته عذر را مسموع داشته و از مجلس برخواسته روان
شدند و پادشاه مراسم مشایعه بجای آورده خواجه در دالان جهان خانه کمی از دو بازوی پادشاه را گرفته و همچنان برداشته
که یک پای آنحضرت از جای بر داشته شد آنگاه این عبارت بر زبان آن ناظم مناظم هدایت گذشت که شیخ مصلحت
بر دی و چون پادشاه اسلام پناه از عالم رؤیا بحالت انتباه آمده دانست که عنقریب نسیم عنایت ملک حسن غنچه
همت در چمن مراد خواهد شکفت و علی اسرع الحال در ظلال عاطفت لایزال دیده بخت بیدار بر بستر اقبال بفراغت خواهد
خفت صبح فتح و فیروزی از مطلع امید خواهد دمید و آفتاب ظفر و بهروزی از مشرق دولت ابد پیوند طالع خواهد گردید نظم
بلطف الهی صبح نوید دمید از مطلع اقبال جاوید برآید مهری از برج عنایت عیان گردد شب غم را نهایت ازغرایب
اتفاقات آنکه هم دران اوقات روزی پادشاه فرخنده صفات با جمعی از امرا و ملازمان در بارگاه سپهر اشتباه نشسته بود و سخن
از هر جایی در پیوسته دران اثنا آنحضرت فرمود که آیا چند روز دیگر بار فتح سمرقند میسر شود و کیفیت آن امر گفته و دران باب بکلمه ای تکلم گشت
و بر زبان او تومان که گذشت که ان شاء الله تعالی چهار روز دیگر صورت فتح سمرقند تیسیر پذیرد و این امر مشکل بقوت دولت پادشاه
عادل صفت صورت تسهیل گرفته چنانچه او گفته بود حصول آن مراد بعد از انقضای چهار ده روز اتفاق افتاد و هو الهادی الی سبیل الرشاد
ذکر فتح میمنه مقرون ظفر سمرقند بمحض عنایت حضرت باری و افتادن محمد خان شیبانی در وادی حیرت و پریشانی
مالک الملک علی الاطلاق و آفریننده انفس و آفاق که زمام انتظام مهام نسبیه قدرت اوست و عنان اختیار امور طوایف

بنی آدم در قبضه مشیت او چون در بارگاه کبریا و تختگاه یفعل الله ما یشاء کشور خایف النور توتی الملک من تشاء
و از انجا که شرف صدور پذیرد و فرمان موفور السرور ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها از انجا صفت ظهور گیرد
فرق فرقدسای کشورگشای را بافر فریدون انا جعلناک خلیفة فی الارض بر افرازد و خلعت قابلیت عالم آرای را بخلعت
ما یجبه آتیه الله الملک قرین سازد و هر آینه مهم سازان دیوان الوهیت اسباب منظلات خلعت را بوی عطا نمایند و کار
پردازان ایوان ربوبیت ابواب ظلال تکملات کمالات را بر روی روزگار دولت برگشایند لاجرم او را صعود بدرجات
متعالیه علی احسن الحال میسر شود و وصول بمقامات مطالب سنیه علی امین الافعال مقرر گردد و ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء و الله ذو الفضل العظیم سریر آرای ملک پادشاهی مدد باید جز از فضل الهی مراد آنکس شود در دهر حاصل بر او آسان بود هر کار مشکل
اگر جنبش دهد سیماب انجم نتابد سیمجو خورا و باتو هم بمثل هر که بر آید مهر انور بود اختر بر شکل دره کمتر چو اروده راتب در عالم فرود
شود بر قسمت اعلی که فیروز و از اشتباهات این تشبیب و نظایر این ترتیب حال مقرون با قبال پادشاه است و در حصال است
که دران زمان که شیبانی خان با هفت هشت هزار سوار و پنج هزار ده هزار در نواحی قلعه دبیر ارشاد در دیوان عظمت و اقتدار باوج
فلک دوار بر افراشته بود و جابو خامیر زا باقرب سید او زلک که هر یک رستم و اسفندیار را خاشیه کش خوش میدانستند
در درون شهر اقامت داشت و خسرو سلطان و مهدی سلطان با جمعی کثیر از شجاعان در فروق ایام و نه کور دلیک نصرت
مقیم بود و ندار کثرت و استیلا اعدا امیدوار نشده و مضمون کلام معجز نظام من یتوکل علی الله فهو حسبه مطمح نظر عالی قرار داده
با دویست و چهل نفر از مردان دلاور فتح سمرقند را پیش نهاد همت ساخت و شبی بدان بلده محفوظه در آمده علغله و رستخیز در عالم انداخت خاده شکین عمامه از حامد این خبر دماغ جان محبان را بوی وجه معطر ساخته اند که دران فرصت
که پادشاه بزرگ همت نواحی قلعه سفید که را مضرب خیام عساکر ظفر نزدیک گردانیده بود و خاطر اقبال مآثر بدان قرار یافت
که در وقتی که ظلمت شب لباس سواد اساس وجعلنا اللیل لباسا در اجسام فرق انام پوشانیده باشد و پرده قیر گون
قوت باصره را از حواس صورت شیا معزول گردانیده غنیمان و پوشیده بخندق سمرقند در آمده و سالتو بر فصیل نهاده و بالا
رفته فضای آن خطه را بفر وجود فایض الجود دیار اید و بدین خیال روزی بعد از ادای نماز پیشین بفتح و دولت در رکاب
وعز و نصرت همنشین از مار سلاق متوجه آن دیار گشت و شیبانی خان از فروغ ماهچه علم فیروزی نشان رونق
بوستان جنان یافته جنان ملهوم شد که اوزبکان سمرقند شنوده اند که پادشاه سعادتمند کمند همت بلند بر کنگره تسخیر آن
حصار افکنده متوجه است و تهیه اسباب کار آغاز نموده اند لاجرم عنان مراجعت بطرف مار سلاق انعطاف داد
این بار بر نیامد بار دگر بر آید و چون دو سه روز برین آمد شد بگذشت بار دیگر پادشاه عالی که عازم آن مهم خطیر گشت
و از مار سلاق بنواحی حصار سمرقند شتافته بمقتضای فرمان علی الشان و اذا عزمت فتوکل علی الله توکل بر جانب عنایت

مالک الملک فتح نموده نماز پیشین پای مبارک در رکاب همت نموده آورده بصوب سمرقند توجه فرمود و درین شب
قدوة الاعاظم خواجه ابوالمکارم که بسان مفتاح فتح و ظفر از شیبانی خان جدا شده بپادشاه سلیمان مکان پیوسته بود در موکب
نصرت پیکر تشریف داشت و همعنان پادشاه عالیان طی مسافت کرده نقش کمال دولتخواهی بر صحیفه روزگار می
نگاشت و رایات نصرت فرجام بعد از انقضای نصفی از شب بسر پل مغاک رسیده پادشاه جهان بنفسه قراولی ساخته از
از جوانان رستم توان قبیله و فرستاده و فرهاد وار در هواری نماز عاشقان عاشقان عیاری نمودند
نردبان بر فصیل باده خود را در شهر افکنده و دروازه فیروزه را مانند ابواب سعادت بروی سایر لشکریان موکب فیروزی نشان
گشاینده نفس نفیس پادشاه با دلیران شجاعت اثر آراسته بصوب دروازه مذکوره روان شده و آن جوانان منزل
از جان موضع که پادشاه عادل فرموده بود بر باره صعود نموده خود را در شهر افکنده شمشیر ها کشیده و بدروازه فیروزه در آمده
دیدگاه خاص را واخل سودا که ترکستان بود و بموجب فرمان شیبانی خان ترخان شده محافظت آن دروازه می نمود با جمعی از
ملازمان بر بستر استراحت غنوده و در سلک اخلاقت را قسمت رستان عدم فرستاده دروازه گشاده
نظم یا راقد اللیل مسرورا باوله ان الحوادث قد یطرقن اسحارا
همدر آن زمان پادشاه کامران ظفر همعنان نصرت ابری روان
بر انجا رسیده مانند حیات جاوید که بابدان در آید با نور خورشید که عالم تاریک را بیاراید قدم در آن بلده محفوظه نهاده و زبان حال
زمان لب تکرار این کار یابک گشاده السلطان الملیک کالروح الحب و از مردم شهر دیده بخت هر کس در آن وقت
بیدار بود بچشم سر مشاهده صبح آفتاب طلعت آنحضرت نموده بی اختیار غلغله و حاقونا بارحو سپهر رسانیده الموازم
محامد حق سبحانه و تعالی دانسته خوشدل و مسرور گردیده پادشاه عالیجاه در خانقاه معارف پناه نزول اجلال فرموده و ظرفة العینی
تمامی مردم سمرقند از قدوم سعادت لزوم پادشاهی خبر یافتند و از غایت مسرت به هوش وار از خانها بیرون دویده ملازمت
شتافتند حقیقت کلمه او عظیه ان الله الطافا خفیة نزد همگنان ظاهر گشت و زبان دوه قیحوان شکر مهیمن بیان کرده
صبح تهنیت و مبارکباد از ایوان سمع نشاده در گذشت نظم و شب غم کوکب سعد و نار روی نمود بفتح او تمام نوید عجب صبحی دمید
حال این جمع پریشان روی جمعیت نهاد بار رستند اهل طرب از عقوبات شب ظلمت ظلم از فضا دکان ناپیدا شد منیر اعلام شاهی جو از برین منزل
اوزبکان یکان یکان در کنجها افتاده مانند سگ دیوانه خانه بخانه گرفتار گشتند و دلیران میدان جنگ و پرخاش آن ایتام را اوباش
آن زمره گشتگاه از اتفاق بمعاد زیر ضرب چوب و سنگ می کشتند و جانوفا بمیرزا که در خانه خواجه عطاء الدین کجی اقامت داشت
و مولانا عبدالرحیم ترکستانی و عیبنی دیگر از مقربان آستان محمد خان شیبانی بالطایف الحیل مجال فرار یافتند و سایر اوزبکان ملازمان
ایشان که قریب پانصد کس بوده گشته به صفت الاماء شتافتند و آن شب که وقتی که بمود نماز نداء صبح در خم طاق
مفرنس گردون انداختند آواز سورن و غوغا در قبه گنبد خضرا رسید و هر کس از سمرقندیان از وقوع این اتفاق در گشت

اوزبکان

اوزبکان که شیرده اموال بسیار از اهوش و تاراج سپرده انبه پادشاه عالیجاه در پیش طاق خانقاه منزل گزیده بود و اکابر
و کلانتران متعاقب شرف ملازمت دریافته هر کس فراخور حال تحفه پیشکش نمود و چون خسرو نوبت سیار
پیر خنگ فلک و دار سوار گشته خیل انجم که بر دروازه افق پای فرار استوار داشتند از دیده صغار و کبار پنهان گردانید
خبر بپادشاه عالی گهر رسید که طایفه از لشکر اوزبک میان هر دو دروازه آهنین را استحکام داده بخیال جدال ایستاده اند
و حال آنکه در آن زمان در ملازمت آنحضرت زیاده از پنجصد کس نبودند زیرا که سایر ملازمان جهت اخذ غنیمت و تفحص اموال
غیب بهر طرف رفته بودند مع ذلک آن خسرو والاقدر پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده متوجه دروازه آهنین گشت
و رسیدن موکب پادشاهی به دروازه آهنین چنان بود و فرو ریختن سلسله جمعیت مخالفان همان و در آن اثنا شیبانی
خان که از آن حادثه ناگزیر خبر یافته بود با پانصد و پنجاه سوار جوشن پوش تیغ گذار نزد یک بدروازه آهنین آمده و چون در آن
زمان در ملازمت پادشاه بلند همت زیاده از پنجصد کس نبود و مقابله خصم شتافتن مصلحت نبود و شیبانی خان ساعتی
ایستاده دانست که مهمی از پیش نمی تواند برد لاجرم روی بار دوی خود آورد و پادشاه ظفر قرین از در واره آهنین بیوستان
سرای ارک رفته ساحت آن منزل را از فر قدوم سعادت لزوم رشک چهار نخوابان جنگل سیادت و بخت
کامرانی ساخته اکابر و اشراف سمرقند را که جهت اقامت وجه تهنیت آمده بودند بار داد و اکابر تعالو و ثناخوان
پایه سریر سلطنت رسیده مرو نوازش بکران اختصاص یافته بمضمون این مقال گویا گردیده نظم که شاها بکام تو بادا جهان
مرفه بدو رت کمان و جهان ز عدالت سمرقند معمور باد از این ملک ظلم عدو دور باد که تا سمرقند شد از تیغ تمام جهان شد بفرمان تیغ
ز الطاف تو عالم آباد باد ز الطاف تو خلق آسوده باد و بر ضمیر منیر مور خان دانش پذیر مخفی نخواهد بود که تسخیر سمرقند بر جمیع احوال
که پادشاه سعادتمند را میسر گشت مشابه است بکیفیت رفتن حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان با دویست و چهل و
کس در شب بقرشی و گرفتن آن بلده در کمال گوشی چنانچه شمه از قضیه در ضمن وقایع آنحضرت مذکور گشته و کیفیت
خواست آن برزبان خامه فصاحت بیان گذشته اما اگر هوشمندی پسندیده اوصاف نظر انصاف این دو حکایت را
مطالعه نماید یقین داند که این حضرت و تهور که در فتح از پادشاه عالیجاه ظهیر الدین محمد بابر ظاهر شد بر تسخیر صاحبقران کشور گیر
قرشی را چند وجه صفت مزیت دارد اول آنکه در آن شب که صاحبقران عالی حسب متوجه قرشی گشت از امرا امیر حسین
بن امیر سلا و امیر موسی و ملک بهادر در بیرون آن شهر بودند و پسر امیر موسی محمد بیک که در حصن بود در درون
آن بلده اقامت داشت و در شبی که پادشاه عالیجاه بسمرقند در آمد شیبانی خان که خاقانی او قطار و امصار حجاز املاک
موروثی خود می پنداشت و پیوسته تعلیم اندر نقش تسخیر خاقانی ملک ربع مسکون بر صحیفه خاطر می نگاشت با جمعی کثیر از
سلاطین شجاعت آیین در ظاهر سمرقند خیمه و خرگاه با وج چرخ برین برافراشته بود و جان و فا میرزا که از طریقه حزم و احتیاط
و محافظت شهر و قلعه وقوفی تمام داشت در میدان جلادت و پهلوانی گوی تفوق از سایر نوئینان محمد خان شیبانی ربود

آورد نسبت بقصبه اورنگ دیو بیرت و بنفس شهر بود و دیگر آنکه سمرقند دار السلطنه ماوراء النهر است و شهریست
در غایت بزرگی معمور بمتانت و استواری مشهور و بکمال رفعت و استحکام برج و بارو و بر السنه و افواه چندگاه
هرگز از بسیج پادشاه ذو شوکت بصورت تسخیر بر سبیل غلبه و قهر بر خاطر نگذشته و در میان خواص و عوام انام بلده
محفوظه مشهور گشته و قرشی موضعی است مختصر که پیوسته دار و خانه نشین بوده و در متانت و محکمی [illegible]
وقتی با سمرقند دعوی همسری نموده مصراع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا الغرض چون سمرقند در اطراف دیار
ماوراء النهر اشتهار یافت متوطنان شادوار و سغد و تومانات و سایر قلاع و بقاع آن ولایات شعار دولتخواهی حضرت
پادشاهی ظاهر گردانیدند و داروغگان ازبک فرار بر قرار اختیار کرده خود را باردوی شیبانی خان رسانیدند و خان مضطر و حیران
روی بصوب بخارا آورد و متقارن آن حال محمد باقر خان بقرشی در آمده آن حصار و قلعه حراز را محکم کرد و پادشاه
عدالت پناه از استماع این اخبار فرحناک و مسرور گشته در تمهید بساط رأفت و احسان و تأکید اساس نصفت
و امتنان مبالغه نمود و در تربیت علمای اسلام و رعایت شعرای شیرین کلام لوازم سعی و اهتمام مبذول فرموده جناب
زبدة الفضلا مولانا بنایی که بانی مبانی فصاحت بود و در فضای سخن آرایی بچوگان نظم و نثر گوی تفوق از شعرا
زمان میربود در زمان استیلای شیبانی خان بر خطه سمرقند در ملازمتش بسر میبرد و چون پادشاه افاضل نواز آن فتح
میسر شد قدم از سر ساخته بدرگاه سپهر اشتباه آمد اما میر قاسم قوچین رعایت طریقه حزم نموده آنجناب را [illegible]
فرستاد و بعد از چندگاه پادشاه فضایل پناه او را بار دیگر بسمرقند طلبید و منظور نظر عنایت ساخته ابواب انعام و احسان
بر روی روزگارش مفتوح گردانید و مولانا بنایی در ایام نیام بخت فرجام پادشاه عالیمقام [illegible] این رباعی را در آن
درج کرد که رباعی فی علم از آن تو ایم که [illegible] فی مهمل [illegible] تو انم پوشید آنرا که نخورده است و نه پوشیده در علم [illegible]
و پادشاه فضیلت دستگاه در برابر رباعی مذکور جواهر این کلام ظرافت انتظام را در سلک بیان کشید رباعی
[illegible]
اوی [illegible] مولانا بنایی قافیه مصراع اول این رباعی را ردیف گردانیده و این دو بیت را در سلک بیان کشیده و بنظر پادشاه
نکته دان رسانید [illegible]
دران اثنا خواجه ابو البرکه که فراقی تخلص مینمود بصحبت عزت رتبت پادشاهی رسیده و رباعیات مذکوره را شنیده و
در تتبع نظم گوهر بار پادشاه در رشته این رباعی گفت که رباعی [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] الغرض دران زمان که پادشاه گیتی ستان در سمرقند
فردوس مانند بر مسند سرافرازی تمکن داشت و همواره بلوازم رعیت دوستی و نوازی پرداخته نقش دشمن گدازی
بر لوح خاطر عاطر می نگاشت و شیبانی خان از بخارا [illegible] که والی آن بلاد برادر ابراهیم ترخان احمد ترخان بود لشکر کشید

وآن

و آن حصار را قهرا و قسرا تسخیر کرده لوازم قتل عام بتقدیم رسانید والحکم لله الحمید المجید و منه الاعانة و التأیید

ذکر محاربه پادشاه دوست نواز با دشمن در نواحی منزل خواجه کار دزن و بیان تحصن آنحضرت
در بلده محفوظه سمرقند و وقوع قحط و غلا بقضیه بی تقدیر حضرت خداوند

پادشاه دشمن شکن دین پناه چهار ماه بعد از فتح سمرقند پیوسته بتعلیم اندیشه نقش جنگ و مقاتله با محمد خان شیبانی بر صحیفه
ضمیر نورانی می نگاشت و چون شنید که بنابر تقدیر ربانی [illegible] شیبانی خان بر قلعه دبوسی استیلا یافته و تمامی متوطنان
آن را بقتل رسانیده آن عزیمت سمت تصمیم پذیرفت اما چون دران اوان در آستان خلافت آشیان از سپاهیان پیاده
از دویست و چهل کس بیشتر نبود و در موکب خانی پنج شش هزار پیاده و سوار بودند و هر یک از ایشان در میدان جنگ و معرکه نام
و ننگ ثانی رستم و اسفندیار میبودند بعضی چند امضاء عزم رزم در حیز تأخیر افتاد و دران اثنا سلطان محمد ایوب بیگچیک
و شیخ محمود را با قرب پانصد نفر مرد دلاور بکومک پادشاه والاگهر فرستاد و ایضا [illegible] جهانگیر میرزا برادر سلطان احمد تنبل
خلیل با دویست سوار [illegible] بعد از آن پادشاه عالیشان در ماه شوال سنه [illegible] بخیال قتال [illegible]
شیبانی [illegible] سالکان مسالک [illegible] کرده از سمرقند سفر نمود و [illegible] علم سعادت [illegible] حضرت و انصارت [illegible]
انجا توقف واقع شد و چون سپاه و از سرانجام اسباب رزم فارغ گشتند موکب نصرت پناه کوچ بر کوچ بطرف اعدا
نهضت فرمود و از سر پل گذشته منتظر [illegible] مقابله و مقاتله بود و معسکر ساخت و از آنجانب شیبانی خان باستقبال پادشاه
شتافته در نواحی [illegible] آمده [illegible] که از آنجا تا لشکرگاه پادشاه یک فرسخ مسافت بود رایات عالیات برافراخت و پنج شش روز
آن دو سپاه در برابر یکدیگر [illegible] بسبب [illegible] پرداختند اما گاهی جمعی از دلیران [illegible] در میدان مردان بجولان در آورده
کرو فر [illegible] سپهر [illegible] میرسانیدند و باستعمال آلت قتال پرداخته کمال جرئت و جلادت ظاهر میگردانیدند و دران اوقات
شبی شیبانی خان [illegible] چون یکبار اردوی پادشاه ربع مسکون آمد چون گرد معسکر [illegible] استحکام
تمام [illegible] کاری نتوانست کرد [illegible] العود احمد بر زبان آورده روی بمعسکر خود آورد [illegible]
[illegible] توجه فرماید و [illegible] زمین را از خون عدو گلگون سازد [illegible] شیبانی خان [illegible]
نیز آنحضرت را ترغیب و تحریض نموده [illegible] دشمنان [illegible] و علی اسرع الحال [illegible]
زحمات [illegible] عصر و [illegible] محمد باقر خان با دو هزار سوار [illegible]
آمده و عنقریب باردوی عالی می پیوندد و ایضا میرزا محمد [illegible] سلطان محمود خان با هزار و پانصد نفر مرد دلاور
[illegible] مراتب [illegible] و سایر امرا [illegible] تا زمان وصول آن
دو لشکر [illegible] حضرت پادشاهی بنابر اقتضاء قضای الهی رای امیر [illegible] فرمود و صباح که خورشید
خورشید لوا [illegible] سپهر [illegible] برافراخت و [illegible] زمانه [illegible] جنود ظلمت [illegible]

سپهر نما و همت سلطنت پادشاه بلند جاه ضمیر مهر تنویر بتعبیه سپاه شوکت دستگاه متوجه گردانیده حضرت رشد گرا میر
شیر علی و شیر دل علی خواجه علی و برادر خورد شاه الله و میر شاه حسین قوچین و سید قاسم ایشک آقاسی و قوچ حیدر علی
پسر امیر قاسم قوچین با فوجی دیگر از بهادران پرخشم و کین در هراول رایت توکل برافراختند و ابراهیم بیسار و ابراهیم جان
و ابوالقاسم کوه بر و جوقی دیگر از اهل تهور در برانغار پیکار اعدا را مطمح نظر همت ساختند و ابراهیم خان و سلطان حسین اوغول
و قرا بکاس و میر احمد خواجه حسین با جمعی دیگر از اهل جنگ و کین از جوانغار روی بمعرکه کارزار آوردند و امیر قاسم قوچین با
زمره از ایچکیان در سایه علم بلند پایه پادشاهی در قول توقف نمود و همت بر اعدام و افنای اعدا گماشتند از آنجانب محمد خان
شیبانی نیز صفوف سپاه آراسته خود در قول توقف نمود و مهدی سلطان زاده در برانغار بار روایت نصب نمود و انغار را بحمزه سلطان
و مهدی سلطان تفویض فرمود و آن دو پادشاه جنگجوی پرخاشجوی بدین ترتیب و آیین در برابر یکدیگر آتش خشم و کین
مشتعل ساختند بهادران دلیر ناوک پیکان جان سپار از پر خونریزه در خشم جوانان پرستیز گشادند و دلیران رستم توان ضرب
شمشیر بران زهره و جان جوانان اندوخته خرمن بقای ایشان را بباد فنا بر دادند **نظم** خم کمانها ز باران تیر ❊ رسانید طوفان بچرخ اثیر ❊
حسام دلیران چو خونبار گشت ❊ ز خون رود جیحون پدیدار گشت ❊ جوانان تتار برانغار سپاه اعدا حمله آورده بجانب عقب
سوک جلیلی تاختند و پادشاه سلیمان مکان یلان پیران مجرب جنگ آزمای شناخته جوانان هراول که بهزیمت یافت و بهوراز ثبات
و اقران ممتاز بوده اند بطرف نصرت رایت ماننده ساخته و در شب سیاهی آن خسرو جنگجوی که صفح بود با وجود این حال زود
تماد اوزبکان ایام نموده بزخم سنان و ضرب پیکان ایشان را باز گردانید **بیت** هر آنکس که عون گر الله نیست ❊
پای ستیزش در مکان باشند ❊ و آن دشمنان خیره سر از ضرب تیر و خنجر عنان المغلوب فرار گردانیده تا بسیبانی
خان محال توقف بجای نماشتند بر اساس بنیاس اساس ثبات معنی از زه و پیکان شیبانی باتش زل
گردانیده و باوی گفت اسپر انغار شکار بازیه و زبر گشت و هم درین معرکه هم به اشتغال نیران قتال گذشت لایق
آنکه مضمون **الفرار فی وقته ظفر** عمل نمایم و از مقتضای فحوای **الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین** تجاوز ننمایم شیبانی
خان این گفتار را سمع قبول اصغا نمود و چون خود را باستمالت داده بتیغ غبار معرکه بکار امر فرموده و بار دیگر اوزبکان بر نور و
حمله کرده جوانغار و برانغار سپاه نصرت آثار را از پیش برداشتند و از قول در آمدند و پادشاه عالی گهر است دیگر عنان که از
یطرف تهمتان گردانیده انگر دست باستعمال تیغ و خنجر بر آورد اما چون در ملازمت رکاب سعادت ایاب کمی مانده
و سپاه اوزبک از اطراف و جوانب در آمده و شکر زده بنا بر آن استیلا اسیر شدند و از امرا عظام در آن معرکه نوبتن
ابراهیم نام معنی ابراهیم جان و ابراهیم سلیم و ابراهیم خان بعد از ظاهر ساختن کمال جلادت و پهلوانی سقیدیر بی تیغ خضاب
هلاک و شربت کجیان جاودانی شتافتند و ایضا در آن روز جانسپار ابوالقاسم کوه بر و حیدر قاسم پسر کلانتر قاسم بیک
قوچین و فرقه ای بزرگی توقمی و خلیل برادر سلطان محمود دکهو یک آمده بودند مانند اثر او زنگب بتاریخ لشکر

نصرت بر اشتغال نمودند و پادشاه خلافت پناه تا وقتی که امکان داشت در آن معرکه هولناک توقف نمود و بدفع آن
قوم ناپاک می پرداخت و از خون دلیران چال سطح خاک رنگین می ساخت و چون از باده از ده دوازده روز در موکب
عالی کسی نماند و سهام اصحاب ظلم و ظلام با اعلام فیروزی اعلام رسید از آن وقت عاقبت بالطاف عزیمت بطرف
دریای کوهک معطوف گردانید و باجنبه و لجیم اسب در آب رانده شنوزی بسیار از آن جانب بیرون رفت
و لجیم را بریده بطرف شمال توجه فرموده در حدود النک قلعه بار دیگر برآمدند کور عبور کرده میان دو غار از در واره
شیخ زاده شهر در آمد و در ارک نزول اجلال فرموده و زمره از امرا و ایچکیان که از آن معرکه بیرون آمده بودند از غایت
وهم و هراس هر طایفه بطرف توجه نمودند از آنجمله قنبر علی سلاح راه قندز پیش گرفت و کریداد و خدا یار و ترکمانی و عالم
کوکلتاش و مولانا بابا پشاغری بطرف اراتپه رفتند و در روز دویم از آن حادثه لشکر خواجه ابوالمکارم قاسم بیک قوچین با
جمعی دیگر از مردم متعین که در ملازمت پادشاه عالیجاه مانده بودند در شرف اعلی مجتمع گشته بشرایط مشورت
بتقدیم رسانیده و خاطر بتحصن قرار یافته ضبط دروازه سوزنگران بقنبر کاسه و غفلتی دیگر از جوانان ابی اهل بس
تعلق گرفت و دروازه کارزستان همین سهامت بیرم طغایی و قلیچه احمد کوکلتاش سفت استحکام پذیرفت
و مقرر شد که پادشاه جمشید آیین و امیر قاسم قوچین با زمره از مقربان درگاه سپهر قرین کوکلتاش باشند و در مدرسه
میرزا الغ بیک که در میان شهر است ساکن شوند تا ایشان بجمیع دروب برج شهر علی السویه باشند و در هر طرف
بعد احتیاج شهود زودی توانند رسید و پادشاه بر بام آن بقعه قبه جنبه خرگاه با وج فلک مهر و ماه برافراخت
و ملازمان و سیوهات آن مدرسه منزل اختیار کردند و روز دیگر شیبانی بنواحی بلده محفوظ در آمده در آمد و در برفرود آمد
و ایتام و اوباش بعزم جنگ و پرخاش از محلات سمرقند فوج فوج بیرون خرامیده به مدرسه سمی شتافتند
بعد از ادای دولت پادشاهی استخاره نمود و از دروازه بیرون میرفتند و با دجرات و جسارت نیران جنگ
و محاربت مشتعل گردانیدند و اوزبکان حملی را در کریز کرده نزدیک شهر آمدند تا آنکه شهریان دلیر شدند تا نواحی اردوی
خان شیبانی میشتافتند و البریخته بهو غارت میکردند آنچه می یافتند در آن اثنا روزی شیبانی خان از طرف
دروازه آهنین جنگ پیش آورده جمعی از سپاه را در کمینگاه بازداشت و پیادگان که بدستور ایام سابق
پیش رفته بودند وقتی از فریب اوزبکان واقف شدند که سواران لشکر دشمن از عقب ایشان حمله آوردند و بی جانبین
جنگی عظیم در پیوسته نوبان کوکلتاش و قل نظر طغایی و مزید و بعضی دیگر از دلیران لشکر و تایید نجابت
پیادگان عنان بگردانیدند بحرب اوزبکان انعطاف دادند و قل نظر بلی از مخالفان زخم شمشیر رسانید اما چون سپاه اوزبک
بسیار بود پیادگان را مغلوب گردانیده بضرب تیغ بولادینا در وازه آهنین دوانیده بطرف مسجد خواجه خضر تاختند
و در انتقام فوج بیک جنگهای نیک کرده پادشاه عالمپناه و نزدیکان درگاه خلافت دستگاه از بالای آن دروازه باز چندین

خدنگ مرگ آهنگ پر دادند لاجرم اعدا از همانجا بازگشتند روز دیگر شیبانی خان با سپاه پولاد پوش عدو فروش
بمیان دروازه آهنین و دروازه شیخ زاده شتافته بدستور معهود دست تطاول به تیر و کمان بردند و از
پشت درب پادشاهی شتافته تیر مرگ تاثیر گشاده بر اسبی بوز کرکی از اوزبکان سوار بود زد چنانکه از پای
درآمده جان سپرد و دران روز سپاه دشمن نهایت جلادت بجای آورده جمعی از ایشان در نواحی برج [illegible] خود را
بپایان فصیل رسانیدند و نعره زدند و دیگر گمان بردند که اکثر شجعان موکب جلال بدروازه آهنین و دروازه شیخ زاده جمع شده
و در باره دروازه کارزستان و دروازه سوزنگران کسی نمانده بنوک پیکان آتش زن قتال قطع رشته حیات ابطال جلال
توان کرد بجانب آن دو دروازه راندند و شفقت و تیغ خونبار [illegible] ترتیب کرده بودند همراه داشتند بر فصیل نهاده قصد صعود
نمودند و قوچ بیگ و محمد علی قورچی و شاه سوار و بعضی دیگر از بهادران در آن [illegible] سپر مخالفت در روی کشیده بپای صعود
متوجه آنجا گشتند و در وقتی که بعضی از ایشان بباره برآمده از مرغزار دهان بودند آن یلان فیروز جنگ و در ایام [illegible] بانید
و قوچ بیگ از سایر رفقا نیز دست بشمشیر و خنجر برده و تقدیم نمود جمعی را از صحیفه هستی حک و اکثر را بیاس [illegible]
و قتل نظر نیز در انداخت و بضرب تیغ تیز و ناوک خونریز موحل خود را از تعرض اعدا محافظت نمودند و روز دیگر امیر [illegible] با جمعی
با جمعی از سواران جلادت آیین از شهر بیرون رفته و با اوزبکانی که بخیال قتال پیش آمده بودند جمعی از ایشان دست
اشتباه [illegible] راندند و جمعی مشهور را از مرکب حیات پیاده ساخته و روز [illegible] ابتکار را بنظر انور همایون رسانیدند
و درین قیاس قرب چهار ماه میان آن دو سپاه نایره جنگ و ضرب و غبار طعن و ضرب در اشتعال و هیجان بود
و حضرت پادشاه و ایشان در محافظت آن بلده جنت نشان تقدیم امکان می نمودند و شیبانی خان در تضییق محصوران کوشید
در اقامت لوازم محاصره از خود تقصیر راضی نمیگردید در این اثنا بلا قحط و غلا شیوع یافت و آتش جوع کانون درون
فروباخته چند گاه [illegible] قرص سپیده خورشید کوهی ساع از تنور افلاک بر می آمد از چشم شهریاران پر گرده نمی افتاد و در هیچ خانه و
کاشانه کاه و دانه موجود نبود و کم در مجره و سنبله و حصول آن هم دست نمیداد و گوشت و روغن مانند کبریت احمر و عنقا عزیز
الوجود و نایاب گشت و بعضی از مردم محتاج از گوشت سگ و گربه و ابا [illegible] حاصل نکرده کار از ملاحظه حل و حرمت در گذشت
زمره از اعزه و کلانتران از برگ درختان طبق الاغان بهم میرسانیدند و طایفه چوبهای خشک را رنده کرده و در بستر چوب را
ساعتی در آب گداخته غذای اسبان میکردانیدند و در اوقات محاصره چندین نوبت پادشاه سکندر رتبت نزد
حکام خراسان و حصار شادمان و قندز و بغلان و مغولستان ایلچیان فرستاده کومک طلبید و ولاة و لایات مذکوره در ارسال [illegible]
و اهمال نمودند و هیچ کس نجدت پادشاه نشتافت لاجرم مرقندیان قریب یا من حرمان بهلکه و دو دو خود را از برج و باره انداخته بلشکر شیبانی خانی پیوستند و او نیز
مردم شهر را دلداری داد و در نواحی غار عاشقان منزل گزید و پادشاه صاحب تایید در برابر آمده در کوی پایان تعبیه یارکاه مرتفع گردانید
ذکر بازگذاشتن حضرت پادشاهی سلیمان مکانی بار دیگر سمرقند را بابوالفتح محمد خان شیبانی

چون حضرت پادشاه اسلام پناه چند روز دیگر در محنت محاصره مصابرت نمود معلوم فرمود که بواسطه شدت قحط و غلا
و عدم وجدان مایحتاج و غذا اسمرقندیان تعب بسیار دارند و بحسب ضرورت نقش متابعت اعدا بر صحیفه ضمیر
می نگارند مصلحت چنان نمود که هرچند گاه دیگر با روزگار در سازد و آن بلده را بازگذاشته علم نهضت بجانب
تاشکند برافرازد و در اوایل شب ... و متعاقب در شبی که از غایت ظلمت آواز راه و گام جمجاج را غلط مینمود و بجز دیده شب
فلک خنجم هیچ پاسبان بیدار نبود پادشاه عاقبت محمود بهمعنان خواجه ابوالمکارم و بعضی دیگر از اعاظم و قرب صد نفر
از نوکران سعادتمند از دروازه سمرقند بیرون رفته روی توجه باندجان آورد و در اثنا راه جهانگیر میرزا که سعادت ازلی در مفارقت
سلطان احمد تنبل موافقت پادشاه از دون محل دانسته بود از جانب اندجان رسیده و شرف تقبیل انامل برادر بزرگوار
دریافت و از جام اثاث بزلال عفو پادشاه سپهر احتشام از صفحه ایام محو شده انوار شفقت و عطوفت بر وجنات
احوالش تافت و چون پادشاه باستحقاق در ضمان حمایت مالک الملک علی الاطلاق بنواحی اندجان رسید بموجب
انجامید که بواسطه وفور عصیان و طغیان سلطان احمد تنبل و خول در آن بلده منصور بیت پادران فنان کمران بجانب
تاشکند گردانید سلطان محمود خان و الجه خان که احوال آن مصر سپهر دولت و اقبال بود و مقدم شریفش را با تمام اعزاز
و اجلال استقبال نموده در لوازم رافت و ضیافت اهتمام فرمودند و شیبانی خان که بعد از فتح سمرقند مستیر
گشته در اکثر بلاد ماوراء النهر رایت استقلال و استبداد برافراخت و خیال استیصال نهال اقبال امیر خسروشاه
و تسخیر حصار شادمان و ختلان و بدخشان و قندز و بغلان بر لوح خاطر نگاشت علی التعاقب والتوالی سپاه بی باک اوزبک
بغارت و تاراج آن حدود مامور میگردانید و بهادران قتل و اسر افروخته آثار کمال اقتدار بظهور میرسانید
گفتار در بیان بعضی از حوادث سپهر بوقلمون و درآمدن کابل بحیز تسخیر امیر محمد مقیم ارغون
چون بمقتضای کلمه جایون کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون ثبات و دوام خاصه ذات بیچون قادر کن فیکون است
و انتقال و ارتحال از دنیای دون لازم وجود ممکنات فرسوده جمیع متوطنان ربع در شهور سنه ... و تسعمائه میرزا الغ بیگ میرزا
سلطان ابوسعید در ولایت کابل بکوار مغفرت خداوند جزو و کل پیوست و پسرش عبدالرزاق میرزا حاکم آن دیار
گشته بجای پدر بر مسند فرمانروایی نشست نعش والد مرحوم خود را بموجب وصیت در قریه روضه که داخل ولایت
غزنین است در مرقد حضرت مجاهد غازی سلطان محمود سبکتکین انار الله برهانه دفن فرمود و بر بالای آن مقبره گنبدی ساخته
مجاوران تعیین نمود و میرزا عبدالرزاق از عهده ضبط مملکت و دارایی سپاهی و رعیت کما ینبغی بیرون نتوانست آمد
و در میان امرا و ارکان دولت مخالفت اتفاق افتاده شیرم که سر انجام مهمات جزئی و کلی را از پیش خود ارادت داشت و امیر
یوسف محمد و بعضی دیگر از امرا از کابل بیرون رفته فرصت نگاه داشتند و صباح عید اضحی که شیرم زاده در عیدگاه سلطانی
نشسته آتش فتنه بلند شد با سعید مرد و مقبل با خبر شیر در آمده ناگاه برسر شیرم ریختند و تیغ انتقام کشیده در الحال

بنیاد حیاتش را بر انداختند و ازین جهت تمام رجال کالمیان را یافته این خبر در اسیر بسمع والد خود امیر ذوالنون
محمد مقیم ارغون رسید و در اطراف شسته خان و تسمانه لشکر نمود و هزاره را در هم شکسته و تسخیر کامل را بتحت تصرف
در آورده و بعد از انجاب سیفت نموده میرزا عبد الرزاق فرار بر قرار اختیار کرد و محمد مقیم بدولت و اقبال در آن مملکت
مقیم شده دختر میرزا الغ بیک را بحباله نکاح در آورد و این اخبار در وقتی که بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون در کنار آب آمویه بود
بدیشان رسید و موجب فرح و انبساط خاطر ایشان گردید **ذکر لشکر کشیدن سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون بعزم**
رزم خاقان عالیجاه و بازگشتن از کنار آب آمویه بسبب عدم اتفاق امیر شجاع الدین خسروشاه
چون صیت گیتی ستانی ابو الفتح محمد خان شیبانی در اقطار آفاق مشهور گردید و سواد سپاه اوزبک جمعیت اکابر
و اشراف سمرقند را بتفرقه و تبدیل گردانید خاقان منصور سلطان حسین میرزا قاصدان نزد میرزا بدیع الزمان فرستاده
او را بمقابله و مقاتله خان رغبت فرمود و امیر خسروشاه نیز ایلچیان ارسال داشته امید او از بکان استقامت نمود و
پیغام کرد که هرگاه موکب عالی شاهزاده بکنار آب آمویه رسیده باشد و حصار شادمان و ختلان و بدخشان و قندز و بغلان
باردوی کیهان پوی خواهم پیوست و درین یورش اقبال ملازم رکاب ظفر انتساب خواهم بود و بنابران بدیع الزمان رسل
بسیار بقندهار و زمین داور روان ساخته انشاء واجبة الاذعان بنام امیر ذوالنون و هواخواهان در قلم آورد و مضمون آنکه
علی سریع الحال سپاه آن حدود را جمع ساخته بقبة الاسلام بلخ آیند تا در ملازمت موکب عالی بدفع لشکر اوزبک و فتح
ماوراء النهر قیام نمایند و امیر ذوالنون لوازم اطاعت فرمان بجای آورده با دو سه هزار سوار جرار بجانب بلخ خرامید و بدیع الزمان
میرزا آن امیر نیکو خصلت را بانواع العواطف خسروانه و عوارف پادشاهانه اختصاص داد و ابواب مراحم و اشفاق بر روی روزگار او
بگشاد و امیر خسروشاه نیز تحف شایسته و تبرکات بایسته بنظر امیر ذوالنون فرستاده در باب توجه بکنار آب آمویه
تعجیل نمود و چون آن زمستان بپایان رسید سپاه سبزه و ریاحین در کنار جویبار و اطراف دشت و کهسار صف کشید
بدیع الزمان میرزا عزم یورش سمرقند جزم کرده و از شیبک خان و قشاقه با قرب دوازده هزار پیاده و سوار جوشن پوش
و نیزه گذار از قبة الاسلام بلخ بجانب معبر ترمذ روان شد و امیر ناصر الدین عمر بیک وفادار را بدار السلطنه هرات فرستاده
از پدر بزرگوار استمداد نمود و چون بکنار آب رسید در برابر [illegible] الرجال ترمذ نزول اجلال فرمود و [illegible] با موج
فلک بتار رسید [illegible] امیر محمد باقر و امیر باقی [illegible] بجانب آب آمده [illegible] سلطنت
تا [illegible] و [illegible] بدیع الزمان میرزا و امیر سلطان حسین ارغون و امیر ذوالنون
و عبد الله قراقولاغ از امیر خسروشاه بحصار شادمان فرستادند و او انتظار وصول موکب عالی بکنار آب و تصمیم عزم رزم با محمد شیبانی
خان جزم فرمودند [illegible] علی [illegible] ظفر اثر [illegible] علی سریع الحال دفع اعدای ملک و دولت [illegible] کرده و امیر سلطان
حسین و عبد الله قراقولاغ با امیر خسروشاه و برادران او امیر ولی و میر ولی بیک ملاقات کرده فرمان میرزا بدیع الزمان

و مکتوبات امیر ذوالنون را بدیشان رسانیدند و ایشان را بر توجه بجانب اردوی عالی ترغیب نمودند امیر خسروشاه
بنا بر عدم مسامحت توفیق از اطاعت فرمان کردن جهید و بخاطر گذرانید که هرگاه بدیع الزمان از مهم شیبک خان فارغ گردد
شاید که بطمع ملک سلطان محمود میرزا قصد من نماید لاجرم عذر سقیم بر زبان آورده ایلچیان را اجازت مراجعت داد
چون ایشان باردوی بدیع الزمان میرزا باز گشته خلف وعده امیر خسروشاه را معروض داشتند شاهزاده در باب
عبور از آب آمویه متردد شد و مقارن آن حال امیر ناصر الدین عمر بیک از پایه سریر اعلی باز آمده از تقریر او چنان مفهوم شد
که خاقان منصور بخلاف متصور لشکر نمی‌فرستد لاجرم سلطان بدیع الزمان میرزا با امیر ذوالنون طریق مشورت
مسلوک داشته علی‌الرغم احمد فروکوفت و بعد از وصول لشکر بقبة الاسلام بلخ در چهار باغ ابراهیم سلطان میرزا نزول کرده امیر شجاع الدین ذوالنون را
اجازت انصراف ارزانی داشت و چون آن جناب علم عزیمت بجانب مستقر عز خود برافراشت نقصان تمام بشوکت بدیع الزمان
میرزا راه یافت و انواع فتور بوی نمود و شیبک خان بفتح بلاد خراسان امیدوار گشته از آب آمویه عبور فرمود **ذکر فتنه که از خواص سلطان**
بدیع الزمان میرزا بظهور رسید و بدان سبب محمد خان شیبانی از آمویه عبور نموده متوجه بلخ گردید
در خلال این احوال گذشته سید جعفر خواجه که در سلک اعاظم سادات دشت قبچاق منتظم بود و بسبب عرق قرابت نسبت
بخواقین اوزبک در غایت محبت و اخلاص سلوک می‌نمود از دیار ماوراء النهر بقبة الاسلام بلخ شتافته شرف
دستبوس سلطان بدیع الزمان میرزا حاصل کرد و چنان ظاهر ساخت که بواسطه ظلم و تعدی محمد شیبانی از وی روگردان
شده التجا بظل عنایت پادشاهی آورده‌ام و مادام الحیوة لوازم دولتخواهی بتقدیم خواهم رسانید سلطان بدیع الزمان میرزا
بر آن سید مزور اعتماد فرموده او را مشمول انعام و احسان بیکران گردانید و جناب سیادت انتما با امرا و مقربان شاهزاده
طریق اختلاط مسلوک داشته در خلوت زبان بمدح و ثنای محمد خان گشاده و ایشان را بملازمت او دعوت کرده بانواع مواعید
فریب میداد و از جمله امرا و خواص بدیع الزمان میرزا ابراهیم سلطان برلاس و جهانگیر برلاس و شاه محمد برلاس و امیر ترخان
و قراامیر محمد و تنگ کلیدی اوزبک بهم اتفاق نموده با سید جعفر خواجه بیعت کرده که بهنگام فرصت دست بردی نمایند
و پای در وادی محافظت میرزا بدیع الزمان ننهاده ابواب خدمتکاری خان بر روی روزگار خویش گشایند در آن اثنا از محمد
باقر خان که سابقا باستیلای محمود سلطان بر بخارا از آن خطه گریخته پناه به بدیع الزمان میرزا آورده بود و منظور نظر عنایت شده
در امور ملکی [illegible] نمود آثار خلاف ظاهر گشت ملکه و صنوح پیوست که امیر محمد باقر قاصدان نزد محمد خان فرستاده و
پیغام داده که هرگاه موکب همایون خانی از آب آمویه عبور نماید شهر و قلعه اندخود را بخدام آستان سپهر احتشام سپرده در سلک
سایر ملازمان انتظام خواهم یافت و خان گیتی ستان بدین وعده امیدوار گشته و از سمرقند متوجه کنار آب گشته و بنا بر علم
جماعت مذکوره باستصواب سید جعفر خواجه خاطر بر آن قرار دادند که هرگاه بدیع الزمان جهت دفع فتنه محمد باقر بجانب اندخود
رود شعار خلاف ظاهر ساخته نوعی سازند که آنحضرت گرفتار گردد و در آن ایام امیر محمد باقر اغوش از بدیع الزمان برکشید و

چند روز در خانه نشسته از ملازمت بارگاه سلطنت تقاعد ورزید بنابر آن آقتاب ترخان و بعضی دیگر از عیانان
در طمع افتادند که آنجناب را نیز با خود موافق سازند و با وی خلوت کرده مکنون ضمیر خود را درمیان نهادند امیر محمد باقر
بحسب ظاهر سخنان ایشان را احسن قبول تلقی فرموده و گفت مناسب آنست که فردا در سر مزار خواجه ابو النصر پارسا
همه جمع شده عهد و پیمان درمیان آریم که طریق خلاف سلوک نداریم تا این مهم تمشیت پذیرد و سخن بدین قرار
یافته هر یک بخانه خویش رفتند اما امیر محمد باقر رعایت حقوق تربیت سلطان بدیع الزمان میرزا در همین شب
بطرف درچهارباغ میرزا ابراهیم سلطان بملازمت شتافت و کیفیت حال بسمع آن شاهزاده رسانید و اندیشه ایشان را معروض داشت
سلطان بدیع الزمان میرزا چون نسبت بآنجناب انواع شفقت و عنایت تقدیم رسانیده بود این سخن را بر غرض
حمل نمود و جناب نجیب مآب سمع قبول اصغا نشنود و امیر محمد باقر عرض کرد که مناسب آنست که سلاح یکی از معتمدان خود را
مصحوب من بسر مزار خواجه ابو النصر پارسا فرستند تا حقیقت این سخن بر رای انور همایون واضح گردد و آنحضرت
این التماس را بعز اجابت اقتران داده مقرر شد که پهلوان حسن علی سلطان مصحوب امیر محمد باقر بدان مزار رود و آن
جناب حجری پهلوان حسن را در یکی از حجره‌های جانب خانه آن عمارت نشانده و در خانه را مقفل ساخت و خود منتظر
اصحاب عصیان بر در مزار نشست و همان لحظه آن جماعت بدان مقام رسیده و با جمعیت تمام درخانه رفته در تقریر
مذکوره آغاز گفت و شنود نمودند و سید جعفر خواجه ایشان را بر موافقت جان عهد و سوگند داده متفرق گشتند
آنگاه پهلوان حسن نزد سلطان بدیع الزمان میرزا رفته کیفیت حادثه را بتفصیل معروض داشت و صباح
روز دیگر فرمان عالی نفاذ یافت که تمامی امرا و ارکان دولت حسب مشورت محمد باقر خان در خرگاه دیوان خانه
مجتمع گردیدند و بعد از اجتماع آن زمره سلطان بدیع الزمان میرزا امرای عظام ناصر الدین عمر بیک و نظام الدین شیخ علی
طغایی و عاشق محمد ارغون و یادگار ابواسحق آقبوقا و محمد باقر و شاه منصور بخشی را بگرفتن جماعت نامبرده امر کرد امیر
و امرا جماعت آن طایفه نمک بحرام را موآخذه و مقید گردانیده هر یک را ایلچی از اهل اعتماد سپردند و یراق جماعت
ایشان را بحیطه ضبط در آوردند و از جمله گرفتاران شاه محمد برلاس و آقتاب ترخان و تنگ ایلچی بسیاست
رسیدند و عفو پادشاهانه شامل حال ابراهیم سلطان و جهانگیر و قوام محمد و سید جعفر خواجه گشته حکم عالی باطلاق
ایشان صادر شد اما امیر شاه منصور که محصل سید خواجه جعفر بود گفت که خمیرمایه این فتنه جناب سیادت‌مآب [illegible]
دولت نیت و بخلاف رضا سلطان بدیع الزمان میرزا و الحاق [illegible] کهستان در مجمع کفی بجهو بود
و بدیع الزمان میرزا ابا ابراهیم سلطان خان بکران طرف حیال باز روان معطوف گردانید ذکر طلوع رایت نصرت
آیت خاقانی از افق ممالک بلخ و از قتل شدن اهالی آن بلده بعزیمت [illegible] و محنت بلخ
در اوایل پاییز سنه تسع و تسعمائه محمد خان شیبانی بنابر آنکه ولایت خراسان را از امیر محمد باقر خان

از معبر کرکی عبور نموده نواحی اندخود را مضرب سرادقات سلطنت ساخت و محمد باقر بموکب پیوسته جنگی نشسته
اما منظور نظر التفات نشد و محمد خان او را بدان طرف آب کوچانید و خبر عبور خان بکهستان در چهارباغ
میرزا ابراهیم سلطان بعرض سلطان بدیع الزمان میرزا رسید و بنابر پریشانی سپاه و عدم جمعیت لیراق زر محول
مصلحت توقف ندیده و بدوزجیه سلطنت و جهانبانی میرزا محمد زمان را در بلخ گذاشته امیر سلطان قلقاق را در
ملازمت شاهزاده بازداشت و مقرر شد که صاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین میرک و امیر شیخ ابو سعید
جونه و قراحسن القوت نیز در آن بلده باشند و امیر علیجان ولد امیر عمر بیک بوکمشه بیک را دارد و شبرغان
رفته در محافظت آن بلده و طریقه اهتمام بجای آورد و بعد از آن رایات عالیات سلطانی از راه دره گز بان و چهار بیک
رفته از آنجا بعز انعطاف عنان عزیمت بجانب هری روان یافت و محمد خان شیبانی چون مهم اندخود را فیصل داد روی توجه
به بلخ آورد و فوجی از لشکر قیامت اثر اوزبک با شاه حسین شیر خان نامزد کرد و چون آن جماعت بجده و آن ولایت
رسیدند امیر قنبرخان ولد عمر بیک با چند نفر از سپاه‌زاران بعزم رزم از قلعه بیرون خرامید و میان آنجناب و اوزبکان
مقاتله بوقوع انجامید و در اثنای ستیز تیری بجناب علیجان رسید و لشکر اوزبک او را دستگیر کرده سر او را
بپایش نهادند و بار دیگر روی بمنزل برفتند و ناگاه رایات ظفر آیت خانی در کمال حشمت و کامرانی از افق ظاهر بلخ طلوع نموده
امیر سلطان قلیجان و سایر امرا و اعیان که در آن مکان بودند خاطر بتحصن قرار دادند و ضبط دروازه عراق تعلق بپهلوان
حسن علی سلطان و جمعی کثیر از نوکران خانه میر سلطان گرفت و دروازه عکاشه حسن جلادت و ستارهای امیر علی
وجان احمد قلی جان و امیر درویش محمد گماشته را بسمت استحکام پذیرفت صاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین
میرک دروازه شترخوار را ضبط نمود و محمد زمان میرزا با شیخ ابو سعید جونه و قرا حسن القوت در ارک متوطن بود
و امیر قلی جان در مسجد جامع شهر رحل اقامت انداخت و مددکاری جمیع بروج و دروب را بشیخ نظام دولت
ساخت و از آنجانب محمد خان شیبانی با قرب ده هزار کس از سالکان مسالک پهلوانی در برابر دروازه
شترخوار منزل گزید و جای برادر خود محمود سلطان را در دروازه عراق متعین گردانید جمعی دیگر از سلاطین جوجی نژاد
در برابر دروازه عکاشه جای داد و در برابر تمامی بروج بلخ امرا و نوئینان فرستاد و بخت ایلچی بشهر ارسال
داشته امیر سلطان و سایر امرا سلطان بدیع الزمان را باطاعت و انقیاد دعوت نمود و چون آن سخن
بسمع قبول ایلچیان جای نیافت بترتیب اسباب قلعه‌گیری اشاره فرمود و بعد از یک هفته اوزبکان چپرو
تورا با سپاه بهم رسانیدند و آب خندق را بطرف دیگر انداخته راه توجه بخاک ریز مرتب گردانیدند حکم جنگ
سلطانی نفاذ یافت و سپاه اوزبک از جمیع جوانب بشهر آواز سورن و کرنای صدای کورکه و کوس
در طاق حصار سپهر انداختند و مانند مور و ملخ روی بخندق بلخ آوردند و آثار روز رستخیز ظاهر ساختند محمد خان در آن بلج

چو شمع شب یک پوشیده و بر اسبی کوه پیکر سوار گردیده و قریب ده هزار اوزبک جبه پوش همراه گرفته پیاده پیش
مثل امواج روان گشته و چپرها و تورها در سر کشیده بخندق دروازهٔ شترخوار در آمدند و مردم خواجه جلال الدین میرک
آغاز اضطراب کرده دست به تیر و سنگ بردند و آنجناب ایشان را از آن زمان که اوزبکان بخاکریز بالا رفته نزدیک
بخندق سنگ خانی رسیدند از انداختن تیر و سنگ منع نمود آنگاه بدست خویش سنگی بطرف دشمنان
افکند و آن حجر بر چپری خورده بر دارندهٔ آنرا بخندق غلطانید بعد از آن سایر دلاورانی که بر آن برج بودند دست
بانداختن ناوک دیده دوز و سنگ مرگ آهنگ بگشودند و سپاه خان چاره منحصر در فرار دانسته بسیاری
از ایشان جریح و قتیل در آن خندق بر زبر یکدیگر افتادند و همچنین از جمیع بروج شهر بهادران بهرام قهر عقاب تیز پرای تیر
از آشیانهٔ کمان پرواز دادند و کمانهای رعد آواز را در شرح در آورده ابواب مجادلت و مدافعت گشادند نظم
باران تیر از ابر بهاران * بفرق اوزبکان شد تیر باران * ... دل گشت پر خون * ز سنگ رعد شد گوش گردون
و اگر چه در آن روز اوزبکان نیز نهایت جلادت و مردانگی بجای آورده جمعی از شهریان را بزخم ناوک مردافکنی مجروح ساختند
اما چون گرفتن آن شهر بسبیل قهر از قبیل محالات بود عاقبت انهزام یافتند و در آن جنگ قریب پانصد نفر از جنود
خانی بزخم سهام خون آشام و ضرب سنگ رعد از عالم فانی روی بجهان جاودانی آوردند و برین قیاس دو نوبت
دیگر حربی اوزبک در بلخ جنگ سلطانی در انداختند و مانند روز اول بی آنکه مهمی از پیش برند مراجعت نمودند
بعد از آن خان از ضایع شدن لشکر اندیشیده امرا و بهادران را از استقبال نیران قتال ممنوع گردانید اما اغلب
اوزبکان در امر محاصره سعی نموده در تضییق محصوران میکوشیدند و در آن اثنا شیخ میر علیجان فرصت یافته
نقبی برپای برج و بارهٔ خندق دروازهٔ شترخوار رسانیده آواز برکشید و نام خویش ظاهر گردانید و جمعی از نوکران
خواجه میرک با یاران دویده او را بالا بردند و بر مخلص او لوازم محامد آلی بجای آوردند و چون محمد خان شیبانی مدت سه ماه در ظاهر
بلخ نشسته دانست که تسخیر آن بلده بجنگ میسر نیست خواهش کرد که ابواب صلح و مصالحه گشاده تا
بسهولت آن خطه را تصرف نماید بنابر آن امیر درویش علی را که در اواخر ایام حیات امیر علیشیر از ملازمت
استعفا نموده در قریهٔ فیض آباد بسر میبرد و در آن اوان که ماهچهٔ رایات خانی پرتو وصول بر حدود بلخ انداخت
بجهت اعتبار یا اضطرار سلوک طریق ملازمت اختیار نموده بشهر فرستاده پیغام داد که آفتاب اقبال سلاطین جغتای
در جوزوال است و سلطنت از ایشان نوبت دیگر بدودمان چنگیزی منتقل گردیده و شما را و غیره را مناسب آنکه
بالتفات خانی و عنایات خاقانی مغرور نموده سد ابواب الحاح و عناد نمایید و بمتابعت در آمده ابواب شهر را گشایید
چون امیر درویش علی با میر سلطان و سایر امرا و اعیان بلخ ملاقات کرده لوازم ادای رسالت بجای آورد خواجه
جلال الدین میرک در جواب آن سخنان گفت که قریب یکصد و پنجاه سال است که ما متعبد در ظلال عاطفت و عنایت

اولاد امجاد امیر تیمور گورکان بفراغت و رفاهیت اوقات گذرانیده ایم حالا بمجرد آنکه میرزا بدیع الزمان را
شکستی واقع شده و نتوانست که بحالة الوقت با حضرت خان در مقام مقابله و مقاتله در آید چگونه جایز باشد که
با حقوق رعیت چندین ساله آن پادشاهان را نابود انگاریم و شهری را که بسبیل امانت بما سپرده باشند مانند اهل خیانت بتحت
تصرف خصم گذاریم و حال آنکه عنقریب چتر همایون خاقان منصور با تمامی شاهزادگان و سپاه خراسان سایهٔ اقبال برین
حدود خواهد انداخت و بامداد تأییدات الهی و توفیقات نامتناهی جمیع دشمنان را بر طبق دلخواه دوستان خواهد ساخت
اما آنچه خان تکلف کرده اند که ذخیرهٔ ما باتمام رسیده غیر واقع است زیرا که اگر ما بجز مغز سر خر خوردنی نیابیم هنوز ذخیرهٔ یکساله
داریم بالجمله منشأ این سخن آن بود که در آن ایام دراز گوش بسیار در کوچه و بازار بلخ افتاده روی بخوابگاه عدم آورده بود القصه
امیر درویش علی چون این سخنان استماع نمود و دانست که بواسطهٔ او کسی ابواب شهر بر روی محمد خان نخواهد گشود باز گشته
آنچه دیده و شنوده بود بعرض رسانید و خان در اواسط زمستان طوعاً و کرهاً از آب آمویه گذشته بسمرقند
شتافت و نوبت دیگر انوار فراغت و رفاهیت بر وجنات احوال مردم قبة الاسلام بلخ تافت اما در مدت محاصره آنقدر
خرابی از سپاه اوزبک در ظاهر آن بلده و لواحق روی نمود که زیاده بر آن تصور نتوان کرد بنابر آن در باب تاریخ آن حادثه
خامهٔ سخن نگار این قطعه در سلک نظم در آورد بیت محمد خان چو از آمویه بگذشت * بمذاق عیش اهل بلخ شد تلخ *
رسید از غارت و تاراج اوزبک * بمعموری آن ملک آسیب * تمام شهر ویران گشت از جنگ * از آن تاریخ شد ویرانی بلخ

ذکر شمه از حال میرزا بدیع الزمان در آن اوان و بیان مخالفت امیر ناصر الدین عمر بیک ترکمان

در آن ایام که محمد خان شیبانی با سپاهی بیحد و عد در بیرون شهر بمحاصرهٔ قبة الاسلام بلخ قیام مینمود سلطان
بدیع الزمان در ولایت جرزوان بدرهٔ جور تحصن فرموده و چند نوبت رسل و رسایل بپایهٔ سریر اعلی فرستاده و کیفیت
بیداد و تنگی قیامت اثر اوزبک را شرح داده استمداد کرد و خاقان منصور چون آثار بی ادبی بسیار از آن حضرت در خاطر داشت
در باب ارسال مدد مراسم تغافل و اهمال بجای آورد اما امیر عبد اللطیف خان مختار و امیر ابوالقاسم بخشی را فرمود که با لشکر
بادغیس و مرو و اردو تا بیابان رفته رحل اقامت انداختند و کنار آب مرغاب را مضبوط و مستحکم سازند و میرزا بدیع
الزمان بعد از مراجعت محمد خان از جرزوان که در آنجا بقیهٔ ایام زمستان را بپایان رسانید و چون سلطان ربیع
آیین فیروزی در سبزه و ریاحین بر فضای دشت و بیابان کشید از آنجا کوچ فرموده صحرای جوزجانان را محل نصب
لوای اقبال گردانید و ایلچیان نزد امیر خسرو شاه فرستاده کرت دیگر او را بسلوک طریق موافقت دعوت نمود و در باب
استمداد جمعیت دفع سپاه اوزبک مبالغه فرمود و امیر خسرو شاه بار دیگر اظهار انقیاد کرده برادر خود امیر ولی را بملازمت شاهزاده
روان ساخت مقرر آنکه چون بدیع الزمان میرزا در حضور او مراسم عهد و پیمان بجای آورد امیر ولی بنیان و قندز و
خیالات نموده با لشکر حصار و ختلان و قندز و بغلان بخدمت شتافته در مقابله و مقاتلهٔ محمد خان تقصیری جایز ندارد و چون

داامیر ولی در نیم فرسخی اردوی عالی منزل گزید قبل از آنکه بعد از وصول بدیع الزمان میرزا مقرر کرده امیر عمر بیگ خیالی اجل
کرده نیز بسبب با وی ملاقات نمود و او را از اسباب سلطنت شاهزاده رسانید ثانی الحال طول کوفته عنان او بشبرغان شتافت
و عمر بیگ در آن بلده از در تصرف شاهزاده آمده قرایک بیگ توقف نمود و امیر ولی عنان بکران انقیاد تافت و سبب
مخالفت امیر عمر بیگ آن بود که در آن اوقات سلطان بدیع الزمان میرزا در قبة الاسلام بلخ و توابع رایت دولت
و اقبال مرتفع گردانید خواجه نظام الدین احمد بن مولانا شیخ محمود را که خواهرزاده خواجه شمس الدین محمد بن خواجه سیدی احمد
شیرازی بود از مرتبه وزارت بدرجه امارت رسانید زمام اختیار ملکی و مالی را بکف کفایت او نهاد و امیر عمر بیگ را مقدم اکثر
امرا و نوئینان در دیوان امارت مقرر داد و آن امیر و وزیر با یکدیگر اتفاق نموده اکثر مهام را بمقتضای رای خود سرانجام میکردند
و از سایر امرا و وزرا چندان حسابی برنگرفتند و بنابر آنکه در آن اوقات چند نوبت از افعال و اقوال امیر عمر بیگ آثار اخلاص
و دولتخواهی نسبت بخاقان منصور ظهور نمود مزاج بدیع الزمان میرزا با وی متغیر گشته در آن بهار که امیر سلطان
بایزید ولد امیر جهانگیر برلاس را […] سرافراز ساخت و در دیوان تواچی مقدم بر تمام امرا امیر عمر بیگ […] کرد
و مهر بیگ را بایزید سپرد و هم در آن ایام خواجه نظام الدین احمد نیز منظور نظر التفات نشده و منصب اشرف دیوان
عالی […] و بعد از وصل امیر سلطان بایزید و خواجه محمدی اعتبار و اختیار امیر عمر بیگ و خواجه نظام الدین احمد
روی در نقصان نهاد و سلطان بدیع الزمان میرزا بخلاف […] بعضی از مقالات رای خشونت آن […] میداد
بنابراین عمر بیگ شعار هواخواهی خاقان منصور ظاهر ساخت صدای مخالفت در انداخت و در آن […] اهل نفاق
باریک بود و امیر ولی نیز راه ضلال کرده علم نهضت بجانب شبرغان برافراخت و چنانکه این صورت روی
نمود بدیع الزمان میرزا امرا و ارکان دولت را جمع ساخته در باب حرکت و سکون مشورت فرمود اکثر امرا تعاقب
عمر بیگ را […] شمردند و در روز دیگر خواجه ناصر الدین خواجه عبد الملک بن خواجه ابو نصر بن خواجه محمد پارسا را
که در اردو بود جهت نصیحت عمر بیگ بشبرغان روان کردند اما فایده بر آن رسالت مترتب نگشت و امیر عمر بیگ در مقام خلاف
ثابت قدم ورزیده از سر عناد درنگذشت بعد از آن میرزا بدیع الزمان قاصدی بزمین داور نزد امیر ذوالنون […] و
پیغام داد که علی اسرع الحال با فوجی از ابطال رجال متوجه موکب ظفر مآل گردد تا دفع امیر عمر بیگ و فتح شبرغان
بوقوع پیوندد و از آن منزل کوچ کرده عنان بطرف چیچکتو تافت زیرا که بسبب مخالفت امیر عمر بیگ در آن ایام
نقصان تمام بسپاه […] راه یافته بود و احتمال […] کیفیت حال اطلاع یابد […]

ذکر نهضت خاقان منصور بجبال گرفتن شاهزاده عالیجاه و مراجعت نمودن بسبب […] از منزل […]

چون خبر تحصن امیر عمر بیگ در شبرغان و توجه میرزا بدیع الزمان بصوب چیچکتو در هراه اشتهار یافت خاقان منصور
با سپاه موفور عازم کنار آب مرغاب شد بخیال آنکه شاید که آن صید وحشی را بدام اطاعت در تواند آورد و آن […]

گرفته بار دیگر مطیع و منقاد تواند کرد و بعد از قطع منازل مرحله زنان بر آب مرغاب ظفر آب رسیده در آن موضع
مزاج همایون بعارضه تب گشت و ضعف بدن روی در نقصان نهاده کار از امضاء آن عزیمت درگذشت حکماء
مسیحا انفاس و اطبای حکمت اقتباس آغاز تربیت ادویه و اشربه مناسبه کردند و بکلی همت در ازالت آن عارضه
طریقه اهتمام مرعی داشته لوازم سعی و اجتهاد بجای آوردند خواتین […] آئین و شاهزادگان با تمکین و امرا و نوئینان و
خواص و مقربان صلات و صدقات بمستحقان دادند و درویشان و گوشه نشینان صحت ذات ملکی ملکات از حضرت
واهب العطایا مسالت نمودند و زبان دعا کشادند بران روزی چند مسالت اصحاب حاجات بعز اجابت رسید و از
دارالشفاء وننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین شفاء عاجل شامل حال خاقان عادل گردید و دعاء اهل عبادت […] گرداند
از آنجانب بدیع الزمان میرزا […] رسید و نهضت و مرض پدر بزرگوار نزد او بوضوح انجامید داعیه فرمود
که قدم در طریق اخلاص نهاده بملازمت آستان سلطنت اختصاص شتابد و بتقبیل انامل فیاض قیام نموده بار دیگر بشرف ملاقات
خاقان منصور دریابد بنابران امیر سلطان بایزید برلاس را […] فرستاد و بنواب بارگاه سپهر
اساس پیغام داد که از حضرت خاقانی […] جرایم […] ابواب عفو و مرحمت فرو شوید
و در حضور سادات و مشایخ دارالسلطنه هراه لوازم عهد و پیمان در میان آرند که قصدی نیندیشد حلقه اطاعت در گوش
کشیده و بپایه سریر اعلی می آیم و غاشیه اطاعت او بر دوش گرفته در زلال عاطفت لایزال می آسایم و چون امیر سلطان
بایزید بدرگاه خاقان عالمپناه رسید و سخنان میرزا بدیع الزمان را بعرض رسانید آنحضرت مبتهج و مسرور گشته مسرعی بهراه
فرستاد که سادات و مشایخ و علما و اکابر را باردوی همایون رسانند تا التماس شاهزاده را بشرف اجابت مقرون گردانند اما
در آن اثنا خدیجه بیگی آغا و بعضی امرا و نواب را خیالات بخاطر رسید که اگر درین محل که هنوز تتمه از ضعف مزاج اشرف
اعلی باقیست و مظفر حسین میرزا بپایه سریر خلافت مصیر آید […] شوکت ایشان انجامد […]
خدمتکاری بر حسب حال ایشان موافقت و مساعدت را از لوازم شمرده این معنی را بشرف عرض رسانیده آن سخنان بسمع قبول اصغا یافت
و خاقان منصور امیر سلطان بایزید را رخصت معاودت ارزانی داشته اجابت ملتمس ملاقات را در حیز تاخیر انداخت […] اردوی
همایون از طرف دارالسلطنه هراه کوچ کرد و خاقان صاحبقران […] بر سریر سلطنت رسید لوازم نصفت و مرحمت بجای آورد

ذکر توجه میرزا بدیع الزمان از […] بطلب شبرغان و باز آمدن امیر عمر بیگ بآستان اقبال آشیان

در آن ایام که سلطان بایزید برلاس از درگاه خاقان منصور باردوی بدیع الزمان میرزا مراجعت نمود و سبب عدم اجابت
ملتمس ملاقات را عرض نمود شاهزاده […] بکدام
از معاونان پاک کرد و امیر عمر بیگ را که اظهار شعار خلاف کرده و در قلعه شبرغان متحصن گشته بود […] از طریق عناد در گذرانیده
[…] رساند مقارن آن حال مبشری خجسته مقال از نزد امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون رسید و از زبان آنجناب

بعرض عرض رسانید که چون این مخلص بر مخالفت امیر عمر بیک اطلاع یافت و سپاه زمین داور و فراه و غور و ساغر
و قولک را جمع آورده بر جناح استعجال عنان توجه بصوب شیرغان انعطاف داد اتفاق دولت روز افزون که
موکب همایون نیز بطرف آن قلعه نهضت نماید تا همه مخالفان فیصل یافته دست عنایت الهی ابواب فتوحات
نامتناهی بر روی ملازمان آستان پادشاهی بگشاید سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از استماع این بشارت
بدین جهت و فتح و نصرت واثق گشته و از الماتور در حرکت آمده عنان یکران بصوب شیرغان گردانید و چون بانجم
علم ظفر شیم منازل و مراحل قطع کرده پرتو وصول بر شیبان انداخت امیر ذوالنون از اخبار رسیده انامل قیام
لب کوب مقبل و مختوم ساخت و امیر عمر بیک از قرب وصول موکب اعلی و آمدن امیر ذوالنون وقوف یافته خاطر بتحصن قرار داد
و برج و باره شیرغان را مضبوط ساخته ابواب عناد و لجاج برگشاد و سلطان بدیع الزمان میرزا اعلام فتح و ظفر برافراخته و امیر شجاع
الدین ذوالنون سپاه جلادت تو شکل ساخته صباح روز چهارشنبه بود که از یک شنبه قطار شیرغان خبر رسیده و صدای نقاره و
نفیر و آوای سورن و کره نای باوج فلک اثیر رسانیده و سلطان بدیع الزمان در عهدی که آن قلعه نزول اجلال فرموده امیر ذوالنون
و بعد رسیدن احمد میرزا فرود آمده و سایر امرا و لشکریان آن قلعه را در میان گرفته آب خندق را طرح نموده افکنده وجهت
پر ساختن آن آغاز کشیدن خاک و انداختن درخت کردند اما چون خاطر امیر ذوالنون مایل آن بود که بین الجانبین مصالحه واقع
شود امیر عمر بیک بار دیگر در سلک سایر امرا و نوئینان میرزا بدیع الزمان انتظام یابد اصحاب سپاه را اجازت حرب و جنگ و رخصت
انداختن تیر و سنگ نمیداد و پیوسته جهت تمهید بساط صلح و صفا قاصدان متخرج ان و امیر عمر بیک میفرستاد و بعد از تکرار آمد شد سفرا میر
عمر بیک با امیر ذوالنون پیغام داد که اگر انجناب قسم مرتکب شده ... بعهده وی از ملازمان بر طبق قلعه تشریف آورده خاطر مرا تاکید قواعد عهد
و پیمان اطمینان بخشند دروازهای شیرغان را بسان ابواب دولت و اقبال بر روی میرزا بدیع الزمان بگشایم و بدستور سابق بلوازم
شتافته و در طریق خدمتکاری و جانسپاری سلوک نمایم و امیر ذوالنون این التماس را بعز اجابت مقرون کردانیده و مصاحبی متوجه
شیرغان گردید و قبل از آنکه پای در رکاب آورد و میرزا بدیع الزمان نیز اجابت آن بشارت پادشاهی تشریف برده و در آن زمان آنجناب را
چنان بخاطر رسید که اگر آنحضرت تقبیل عتبه عنان و بنده نوازی تعاطی فرماید و بواسطه امیر عمر بیک را بالتفات خاطر فیاض امیدوار گرداند
در حصول مقصود و دافع ابهی بود و اینمعنی را بعرض رسانیده بدیع الزمان میرزا از صواب دید امیر جناب بسیر در گذشت و بعنان آهو
ذوالنون و دو سه خدمتکار عازم شیرغان گشت امیر عمر بیک چنانچه شنید قطعنظر از رت باوج سپهر دوار رسانید
و بلی روی انداخته حضرت پادشاهی و جناب امارت پناهی تعلیه نشتافتند و امیر عمر بیک شمشیر بگردن و کفن در دست
سعادت طلبوس دریافت و زبان با قند بر و استغفار برگشاد و بدیع الزمان میرزا اغفر زلات و عفو تقصیرات را آب عفو
انکاس محو و شسته او را بمزید عنایت و احسان مفتخر و مباهی گردانید و سالم مردمی را که در آن قلعه بودند نجات عنایت نظام معطون
خاطر یافت و باردوی عالی معاودت نموده چهار روز از ظاهر شیرغان کوچ فرمود و بنواحی ... باز امعسکر ... کامکار گشت

وصباح روز دیگر امیر عمر بیک علم برنشتافته از مقام مخالفت و عناد و لیجاج در گذشت ذکر توجه امرا عالیجاه بعزم ملاقات امیر خسروشاه
و بیان اتفاق ادن امیر شاه منصور ارغون که بدولت و کامرانی بود از هم نکبت و ستیزه کردانی چون مهم شبرغان انجام یافت سطور
منقبل باخبر سلطان بدیع الزمان میرزا با اعاظم نوئینان و امرا و ارباب حراست ممالک خراسان از دخل ابوالفتح شیبانی خان نیز اطلاع وشورت
بتقدیم رسانید بنابر استصواب اصحاب رای و تدبیر خاطر مصلحت تدبیران قرار داد که امرا عظام شجاع الدین ذوالنون ارغون و ناصر الدین
عمر بیک و علیجان و اسفندیار و بزرگان و شاه منصور نزد امیر خسروشاه رفته بهر نوع که توانند او را باردوی اعلی رسانند تا باستظهار سپاه
ممالکی که در تصرف اوست دفع لشکر اوزبک شیرخیز بر دو امرا با جمعی از سواران عازم قندز گشته سواد اوراق نیز حسب الحکم
در مرافقت ایشان روان شد و هم در آن ایام خسرو دوراندیش سید حسین ابیوردی را که در سلک سپه منتظم بود بپایه سریر اعلی روان
فرمود تا کیفیت احوال را بعرض خاقان رسانیده و در حصال ساکینه طلب عهد و پیمان نماید که هرگاه آنحضرت بخدمت والد بزرگوار
شتشابد التفات و عنایت و تربیت و رعایت بآن دستگاه موکب اعلی از شیب بازار بر راه خود در حرکت آمد اما امرا عظام متوجه قندز
بودند چون یکی دو منزل قطع نمودند امیر شاه منصور را تشویش دست داد و نخواست که با امیر خسروشاه ملاقات کرده و استعلام نماید که محل ملاقی کجا
خواهد شد و بیرون آنکه امیر شاه منصور بقندز رسیده و خسروشاه بر توجه امرا عظام مطلع گردید بحسب تقدیر حیران گشت و متوجه
کوهستان شده از سر خلوت در گذشت تبیین این مقال آنکه در خلال این احوال محمود سلطان بموجب فرموده برادر خود محمد خان
شیبانی با جمعی کثیر از سالکان مسالک ... عزم رزم خسروشاه جزم کرده روی بقندز آورد و امیر خسروشاه از کیفیت حادثه وقوف یافته
عبد الرحمن را که در سلک فدائیان انتظام داشت با فوجی از سپاه برسم زبان گیری باستقبال یاغی فرستاد و عبد الرحمن بیک
در حدود سالی سرای از آب گذشته بمحمود سلطان رسید و آتش قتال اشتعال یافته تیری بر کتف عبد الرحمن بیک خورده روی
انهزام آورد و دلیر یکتان حمرا در محلی که امیر شاه منصور در قندز بود و شب در آمده برتیغ تمام بال قندز بیان راه یافت و امیر خسروشاه را
چون آفتاب دولت و اقبال بحضیض نکبت و زوال انتقال کرده بود با وجود ذخیره بسیار و قرب وصول امرا کبار عنان تماسک و تمالک از
دست داده قندز را باز گذاشته با طایفه از خواص خود روی توجه بکوهستان نهاد و امیر شاه منصور مراجعت نموده در منزل اعلم امرا
عظام رسید و صورت واقعه را معروض گردانید امیر ذوالنون از کمال غیرت و تجلد ... خبر چنین معمور را بتصرف اوزبکان
گذاشتن و از چنین مواضع معاودت ... مردان مرد و شیمه دلیران صف شکن دانسته ... آب ... قندز رویم
و آن قلعه را مستحکم ساخته بتصرف محمود سلطان باز نگذاریم و امرا طوعا و کرها در امضای این عزیمت با امیر ذوالنون اتفاق نموده آن
نیز جنبه دغا ... جنبه بخشی کرده اقوق خود را بطرف اردوی عالی باز گردانیده راقم حروف را فرمود که بسرعت هر چه تمامتر
خود را بملازمت حضرت سلطانی رسانده خبر ویران شدن خسروشاه و رفتن آن جناب بقندز بعرض عنوده و التماس نماید که موکب عالی نیز بدان
صوب در حرکت آید تا ابواب فتح و فیروزی بسهولت برگشاید و این ضعیف در خدمت بملازمت مقرر گشته کیفیت رفتن
امیر خسروشاه و عزیمت امیر ذوالنون را عرضه داشت نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا فرمود که هرگاه خبر در آمدن امرا بقندز مسموع شود

به جانب رفته خواهد شد و امیر ذوالنون در ظاهر قندز نزول نموده تحقیق پیوست که مولانا محمد که در قندز نیابت معتبر بود
خاطر صغار و کبار را بمتابعت محمد خان شیبانی مایل گردانیده و انتظار وصول محمود سلطان می‌کشند[؟] و امیر ذوالنون
قاصدی پیش مولانا محمد و سایر قندزیان فرستاده ایشان را از سطوت سپاه اوزبک تخویف نمود و پیغام فرمود که مناسب
نیابت که دروازه‌ها بگشایند تا من با سایر امرای عظام شهر درآمده اطراف و جوانب آن را مضبوط گردانم و اینجا و ثبات آگهی مساعدت
دولت پادشاهی در دفع اوزبکان بکمال رسانیم و صرامت تقدیم رسانیم مولانا محمد این سخن را سمع قبول جای نداد و در
مقام هواداری محمد خان راسخ دم بوده دروازه‌های قندز نگشاد و بنابران امیر ذوالنون با سایر امرا بجانب اردوی عالی مراجعت نمود
و در وره خبر بعضی اطلاعات بدیع الزمان میرزا اظهار شده عبادتمند زیار را عرض فرمود و سلطان بدیع الزمان میرزا اجازه کار منحصر در
استرضای خاطر پدر بزرگوار دانسته عزم توجه بجانب هراة جزم کرد و میرزا محمد زمان را با اهل حرم و بعضی از امرا از بلخ بیرون آورد
و به دستور معهود محافظت آن بلده را به نیروی کفایت و علو همت امیر سلطان قلیچاق باز گذاشته رایت آهنگ اشراق
بصوب شبرغان برافراشت و بعد از وصول کورجانان زمام حکومت آن ولایت را بکف جلادت امیر علیجان و امیر عمر بیگ داده
و اوراق تعلقه شبرغان فرستاده از راه اسکاب [؟] بانک بلکی شتافت و در آن منزل امیر حسین باوردی از پایه سریر اعلی بازآمده
الطاف و اعطاف را که از خاقان منصور نسبت بحضرت عالی معلوم نموده بود معروض گردانید و انبعثی موجب آنکه دیار و تقسیم
عزیمت آنحضرت شده فضای سعید را از میمنت قدوم همایون نضارت ریاض رضوان رسانید و در آن منزل امیر خسروشاه سعادت
ملازمت استسعاد یافت و بر توافقات عنایت و عاطفت بهره‌مند گشت احوال مع ذوات الاختلاف یافت بنابرآنکه بر عقب کیفیت
آن حکایت مسطور خواهد گشت به تفصیل آن روایت بعد از داستان محاربه شیبانی خان با سلطان محمود خان زبان خامه سخن‌دان اداگذشت

ذکر لشکرکشیدن سلطان محمود خان و الجه خان بحسب معاونت پادشاه فلک مکان بصوب اندجان و بیان
وقوع محاربه میان آن خواقین عالیشان و فرمان فرمای بلاد ماوراء النهر ابوالفتح شیبانی خان

در آن اوان که پادشاه منویه کامران ظهیر الدین محمد بابر بن میرزا عمر شیخ گورکان متوجه فتح دار السلطنه سمرقند بود و برادرش
دیگر سلطان احمد تنبل پا باستقبال نیران طغیان اقدام نموده ابواب مخالفت و عصیان گشوده با آنکه جهانگیر میرزا را ... اقبال ...
از روی جهد ... دستور ... سلطنت بروی اطلاق نموده بنا علی هذا چون پادشاه اسلام پناه سمرقند را از شیبانی
خان باز گذاشته و استیلای ممالک موروث میسر نشد تاشکند شتافت و چندگاهی مشغول عاطفت سلطان محمود خان
بوده از محنت محاصره و محاربه برآسود سلطان محمود خان باتفاق برادر خود سلطان احمد خان که بالجه خان مشهور گشته بود
بر این کلمات که لشکر به صوب اندجان کشند و آن مملکت را از سلطان احمد تنبل انتزاع نموده به پادشاه جهان مطاع سپارد و این
از حیز قوت به فعل درآورده به تاریخ سنه ... با سپاه فراوان بدان صوب روان شد اما قبل از آنکه به مقصد رسد و دست در گردن
عروس مقصود حایل کند شیبانی خان با لشکری معدود قطرات باران در رسید و در منزل ... تلاقی عساکر دست داده

تعالی در غایت صعوبت اتفاق افتاد و بحسب تقدیر حاکم و الجه خان بدست اوزبکان اسیر شد و پادشاه جهانبان خان یکران
بصوب بعضی از ولایات مغولستان انعطاف داد و دیده امید شیبانی خان از دیدن پیکر فتح و ظفر روشنی یافته
قاصدی به عنان برق و باد بمملکت فرستاده به متولیان انجانی پیغام داد که سلطان محمود خان و سلطان احمد خان در دست
ما گرفتار گشته ظهیر الدین محمد بابر پادشاه روی براه فرار آورده از شما التماس آنست که ... حیات
گرفتاران را محترق نکردانند بنابرآن خواجه ابوالمکارم را محبوس گردانیده و ... و آن دو خان عالیمکان را دو سه روزی نگاه داشته
بعد از آن رخصت داده به هر طرف که خواهند توجه نمایند و رشته حیات ایشان به وجهی که در ضمن ذکر اولاد ... خان نوشته شده
مقطوع گشت اما خواجه ابوالمکارم پس از دو سه روزی که در مجلس بسر برد فرصت غنیمت شمرده بگریخت و پیاده از تاشکند بیرون
آمده ... محاسن ... او را تراشید لیکن ... فقدان قوت رفتار ... که خود را
بجایی رساند که از سر اعدا ایمن ماند و هم در نواحی آن شهر پناه بخانه یکی از مردم انجانی برد و آن بی‌مروت یکی دو روز خواجه را
نگاه داشته بعد از آن بعضی از هواداران شیبانی خان را بر صورت حال مطلع گردانید و آن مردم خواجه ابوالمکارم را گرفته
نزد پادشاه خود بردند چون چشم خان بر کامیابی خواجه عالیجناب افتاد پرسید که ریش را چه کردی خواجه در جواب این بیت
خواند که بیت چراغی را که ایزد بر فروزد * هر آنکس تف کند ریشش بسوزد * اما این لطیفه هیچ فایده نداد و همان لحظه فرمان
سیاست آن خواجه عالی نژاد را از پای درآورد و بعد از این وقایع ... شیبانی خان ... سمرقند را دار الملک
ساخت و برادرش محمد سلطان به دستور سابق لوای حکومت در بخارا برافراخت ایالت تاشکند و ولایات سلطان محمود خان و
الجه خان به جانی بیگ سلطان که والده ایشان دختر میرزا الغ بیگ گورکان است تعلق گرفت و منصب ... هر چه
با میر یعقوب در سلک اعاظم امرا انتظام داشت به اختصاص پذیرفت

ذکر رسیدن امیر محمد باقر بملازمت حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر و بیان سبب وصول امیر خسروشاه به درگاه سلطان بدیع الزمان بهادر

چون پادشاه اسلام پناه از معرکه سلطان محمود خان و الجه خان عنان یکران بصوب مغولستان گردانید و یکچند روز در
طی مسافت اوقات گذرانید بوضوح انجامید که فوجی از معاندان دهنه دره را که در آن راه واقع است مضبوط ساخته اند
و بخیال باطل پای جلادت محکم کرده تیغ عناد آخته اند بنابر آن حضرت پادشاهی از سلوک آن طریق احتراز واجب
دانسته براه غیر معهود بجانب حصار شادمان شتافت و از انجا عنان توجه بطرف ... الرجال ... حاکم آن ولایت
امیر محمد باقر که از حوادث سپاه اوزبک ... استراحت نمی‌غنود وصول موکب همایون ... عظیم
داشت و با ساوری و پیشکش بخدمت شتافت و آنحضرت در باب توجه بطرفی که متضمن مصلحت دولت باشد با وی مشورت
نمود امیر صایب تدبیر بعرض آن زیبنده تاج و سریر رسانید که چون محمد خان شیبانی بر ممالک ماوراء النهر استیلا یافته و شرار
تفرقه ... بر صفحات حالات رعیت و سپاهی حضرت پادشاهی تافته مناسب آنست که چند روزی با روزگار ...

درینابیم و بجانب کابل نقد خود را از حد وجود محلت امروز که دور زمان دیریم نظم نداری اگر تابعه و روز جنگ ملاقی مدارا گزین باید رنگ
زملک شجاعی بجا انتقال • از بلندی اختر بخت از اقبال • پادشاه عالیجاه این رای را مستصوب شمرده در شهور سنه عشر و
تسعمایه روی توجه بطرف کابل آورد و حسب اتفاق عبور موکب عالی بر منزلی واقع شد که امیر خسروشاه در حدود آن بود لاجرم
جناب امارت پناه با تحف لایقه بملازمت حضرت پادشاه شتافت و اظهار اخلاص و خدمتکاری نموده سعادت تقبیل
قوایم سریر سلطنت دریافت و بعد از روزی چند که در اردوی عالی بود اکثر ملازمان او مانند دولت و اقبال ملازمت
آستان خلافت آشیان پادشاه را باستقلال گرفتند و حلقه عبودیت در گوش کشیده غاشیه خدمت بر دوش گرفتند جناب
امارت مآب چون حال بدین منوال دید بغایت متوهم گردیده و شبی تمامی یراق و حیات منقوله در یک جای گذاشت و با دو سه نوکر راه
فرار اختیار کرده علم عزیمت بصوب اردوی بدیع الزمان میرزا برافراشت زیرا که او را دیگر در هیچ طرف پناهی و در
هیچ جانب ملجائی نمانده بود بیت آنکه بر هم آمدم که توی از همه فارغ • آن خلط از این نباشی چاره کس • و در قصبه
میمنه خبر قرب وصول امیر خسروشاه بعرض آن خسرو عالیجاه رسیده بنابر کمال مکارم اخلاق جرایم سابقه او را نابوده تصور نمود
و قرة العین سلطنت و کامکاری محمد زمان میرزا و امیر ذوالنون و سایر امرا و ارکان دولت را باستقبالش امر فرموده خود نیز از اردوی
عالی بیرون رفته بر سر پشته فرود آمده و شاهزاده و امیر ذوالنون امیر خسروشاه را در آن موضع بسعادت دستبوس رسانیدند و
همانروز سلطان بدیع الزمان میرزا حسب الحکم اسباب ملکیت امیر خسروشاه مصروف داشته خیمه و خرگاه و اسبان
راهوار و شتران باربردار و استران رکابی و قطار و گوسفند و اوانی و نقود نامعدود انعام فرموده و امیر ذوالنون نیز ترکات
لایقه و تنسوقات رایقه نزد امیر خسروشاه ارسال نمود و بدیع الزمان میرزا و امیر خسروشاه طریق مشورت سلوک داشته عزم ملاقات
خاقان خجسته صفات مصمم گردانیده و از میمنه کوچ کرده در الکای چکتو خیمه و خرگاه بذروه فلک مهر و ماه رسانیدند

ذکر وصول موکب پادشاهی ظهیر الدین بابر بکابل و مفتوح شدن آن خطه بمحض عنایت خداوند جزو و کل

چون مشیت پادشاه بی‌نیاز و نوال و اراده شهنشاه بی‌انباز در استقلال متعلق آن بود که از فیضان انعام عدل و احسان
خسرو والا گهر ظهیر الدین محمد بابر ریاض جهد آن سکان بوادی ظلم و عدوان صفحه حضرت و نضارت یابد و آفتاب
دولت و اقبال آن در درج جاه و جلال از افق عنایت لایزال طلوع نموده بر وجنات احوال سرگشتگان شکسته بال
تابد آنحضرت را در معرکه جان ستان خواقین مغولستان و شیبک خان در پناه حبل لطف و عنایت خویش از شر
دشمنان بداندیش محافظت نموده قرین صحت و عافیت بکوهستان بدخشان رسانید و بار دیگر بازوی استظهار
آن پادشاه بختیار را باعطاء اسباب سلطنت و جهانبانی و موجبات خلافت و کشورستانی از هر یراق و جهات امیر خسروشاه
قوی گردانید آنگاه پادشاه بر صواب دید دولتخواهان درگاه عزم تسخیر کابل جزم کرده راه آن ولایت پیش گرفت و بسرعت
طی مسافت کرده فضای ظاهر آن شهر از پی مقدم همایونش فضای گلستان ارم پذیرفت امیر محمد مقیم چون قوت مقاومت

نداشت در شهر متحصن گشت و بعد از چند روز که جوانان منصور کابل را محاصره نمودند متوطنان آنجا بملازمت حضرت کشور
کشای مایل شده کار محمد مقیم از صبر و شکیبایی درگذشت و قاصدان بدرگاه سپهر اشتباه پادشاه ارسال داشته طلب
عفو و امان مسئلت نمود و پیمان نمود تا خدمت شاید و کلید شهر و قلعه سپرده عنان بصوب گرمسیر و قندهار تابد و محمد بابر
پادشاه ملتمس محمد مقیم را بحسن قبول تلقی فرموده سوگند ان بر زبان آورد و چون محمد مقیم ابواب عناد مسدود گردانید [illegible]
خبر رسید که جناب نجابت پناه شاه او را اغاثت فرماید و محمد مقیم بعنایات پادشاهی امیدوار گشته از کابل بیرون خرامید و شرف
بساط بوسی دریافت [illegible] محمد بابر پادشاه بر حسب وعده او را بعواطف خسروانه و عوارف پادشاهانه سرافراز ساخت
و با تمامی نوکران و ملازمان و یراق و استعداد فراوان رخصت رفتن بطرف الوف ارغون داشت و حضرت پادشاه بموافقت
تاییدات الهی و معاضدت توفیقات نامتناهی خطه کابل و توابع و مضافات و نواحی و ملحقات را بحیطه تصرف در آورده معمور و آبادان
گردانید و طوایف رعایا و مزارعان را که پایمال جور و عدوان و دستخوش ظلم و طغیان گشته بودند در مهاد امن و امان رسانید نظم
علم عدل و داد و سلطنت بلند • پرتو لطف بر جهان افکند • هرکه در ملک تخم احسان کشت • گشت خرم چو مرغزار بهشت • باغ امید اهل فضل و هنر •
شد ز فیض دعای او بابر •

گفتار در بیان فرستادن خاقان منصور جمعی از اکابر انام را باستقبال آن اختر اوج سلطنت و جهانبانی و ذکر ملاقات پدر و پسر با یکدیگر در [illegible]

چون امیر خسروشاه ملاقات میرزا بدیع الزمان و آنحضرت اعلی مستحسن شمرد و امضای آن عزیمت را متضمن صلاح دین و
دولت دانست بر آن حال و قال مضمون این مقال بیان کرد بیت چو عاشقان دو عاشق بهم در پایش • امید هست که ما نیز در قدم باشیم
بدیع الزمان میرزا از جلگه بابای مبارک در رکاب میمنت انتساب آمده از راه سریل یا بان بجانب لشکر معسکر غیاثیه در حرکت آمد
و حضرت بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون و امیر خسروشاه بصوب دار السلطنه هرات شتافتند و خاقان منصور بغایت
مبتهج و مسرور گردید بیت ز شادی برافروخت رخسار او • چو گل در بهاران بخندید از او • موجب مزید اطمینان میرزا بدیع الزمان
و امرا عالیشان جناب شیخ الاسلام سیف الملة والدین احمد التفتازانی و شیخ جلال الدین ابو سعید پورانی و سید
نظام الدین سلطان علی که مشهور بود بخواب بین و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف الزراوی و قاضی صدر الدین محمد
الامامی را که خلاصه مشایخ و سادات و علما و قضات ممالک خراسان بودند بمجلس فیض بخش طلب فرموده در حضور ایشان دست
بر کلام معجز نظام سبحانی نهاده قواعد عهد و پیمان را بغلاظ ایمان مؤکد گردانید که نسبت بمیرزا بدیع الزمان و امیر ذوالنون
و امیر خسروشاه قصدی بخاطر عاطر همایون نگذرانم و در باره ایشان عنایت شفقت و عنایت تقدیم رسانم آنگاه آن جمع بزرگان را
رخصت فرموده باستقبال شاهزاده و امرا فرستاد و کمال عاطفت و مهربانی حضرت خاقانی خاطر ایشان را [illegible]
عزیمت ملازمت را بامضا رسانیده و اکابر عظام ذوی الاحترام متوجه ملاقات شاهزاده گردون غلام گشته در الکای معسکر
غیاثیه بآن سعادت فایز شدند و هر یک [illegible] لایق گشته [illegible] سعی کنند و اشتیاق خاقان آفاق را مشروح معروض کردند

و بدیع الزمان میرزا نسبت بآن زمره وجه التعظیم کمال اعزاز و احترام تقدیم رسانیده بوثاق ایشان تشریف برد
و بخلع فاخره و انعامات وافره نوازش کرده روی بمقصد آورد و چون در منزل بادام نزول اجلال دست داد
ابو المنصور مظفر حسین میرزا با والده خود مهد علیا خدیجه بیگی آغا برسم استقبال از هراة توجه کرده بودند با حضرت عالی
ملاقات نمودند و غبار نقار که بین الجانبین حایل بود بآب الفت و مؤالفت فرونشانیده در تاکید مبانی محبت و اتحاد سعی نمودند
و روز دیگر که داخل ایام جمیدی الاخری سنه عشر و تسعمایه بود خاقان منصور از بلخ جهان آرای متوجه ملاقات فرزند شده
منفک شد بدیع الزمان میرزا نیز از بادام تو در حرکت آمد و بوقت نماز پیشین نواحی غار عباس که نیم فرسخ از قریه
لنگر بابا زیادت است از مقارنه آن دو نیر سلطنت غیرت افزای فضای سپهر خضرا گشت و میرزا بدیع الزمان را
چون چشم بر تخت روان پادشاه عالیشان افتاد دو سه کرت شیوه ارباب جرایم نموده رومال در گردن انداز و سه نوبت انفرزده
شرف پابوس دریافت خاقان منصور را از مشاهده آن صورت رقت دست داده فرمود که میرزا را از آن امر معاف داشتند میرزا بدیع الزمان که
زانو زده حضرت خاقان او را در آغوش کشید و قطرات عبرت از فواره دیده انتظار دیده روان گردانید و پدر و پسر روی بر آغوش
یکدیگر نهاده زار زار بگریستند و حضرت خاقان عنایات مهربانی و بدیع الزمان میرزا نهایت نیازمندی بظهور رسانیده مردم می
نگریستند **نظم** گاهی پدر از کمال اشفاق * در روی پسر نظر نمودی * گاهی پسر از سر تواضع * رخسار بخاک راه سودی * تو هم در آن مجلس
که بوجود سادات عظام و مشایخ کرام و قضات اسلام و علما و فضلا مشحون بود امرای کبار امیر شجاع الدین ذو النون و امیر فیروزشاه را
خبر وصول بمسامع خاقان عالیجاه رسانیدند و آن دو امیر در غایت انفعال و خجالت مراسم خدمت مقبول و ملتزم ساخته لوازم اخلاص و
عبودیت ظاهر گردانیدند و خاقان منصور ایشان را بنوازش و افتخار سرافراز و مفتخر ساخته مضمون کلمه لا تثریب
علیکم الیوم بر زبان الهام بیان گذرانیده بشمول عواطف ایشان پرداخت و آن شب حضرت خاقان در حلقه سلاطین در
دانی بیرم عیش و خرمی اشتغال نمود ابواب فسح و سرور مفتوح داشتند و بمجمع ... آشنا گردیدن باده ارغوانی حلقه تمام ارزنگ
برافراشتند و روز دیگر که مهمسازان قضا و قدر محفه زرین پیکر خورشید خاور را بجانب نیم روز سپهر ...
سپهر اخضر کشیدند و ظلمت شب مفارقت و هجران ربع مسکون را بانوار اتحاد و اتصال رسانیدند خاقان منصور بر
تخت روان نشسته مانند باد و زان روی بمستقر سریر کامرانی نهاد و شاهزادگان عظام سلطان بدیع الزمان و مظفر حسین
کورکان پیش پیش آنحضرت روان شده امیر ذو النون بجانب دست راست و امیر خسروشاه بطرف دست چپ
در حرکت آمدند و در آن روز از اصناف خلق انام و طبقات خاص و عام نشاط و سرور الکلام از شهر بیرون شتافته تمام دشت و کوه را
فرو گرفته بودند و اجتماع خلایق از مرد و زن در مضایق طرق بمرتبه بود که در سیح عید و نوروز مانند آن کسی مشاهده ننمود
در آن روز از کثرت خاص و عام * زبسیار از دحام عوام * در آن راه راه نفس بود تنگ * ز حمل خلایق زمین بسته بود * و خاقان منصور
در عین فرح و حضور بآن ترتیب و آیین از راه خیابان بمدارس رجال الخلافه باز ذوق معارف آنحضرت است رسیده

شاهزادگان عظام و نوئینان ذوی الاحترام پیاده گشتند و بدیع الزمان و مظفر حسین دو پایه پیش تخت روان
آنحضرت را بر دوش گرفتند و امیر ذو النون و امیر خسروشاه دو پایه پس آن تخت فیروزی بخت را برداشتند و بجدیث
تبرک فیاآورند **بیت** سران جهان گر پیاده شتابان * چو انجم به پیرامن ماه تابان * خلایقی که در آن مقام حاضر بودند در حال
مشاهده آن حال خاقان منصور ناظر از مشاهده آن صورت فریاد برآورده لوازم دعا و ثنا بجای آوردند و حیثیه وقع اسباب
عین الکمال آیت و ان یکاد بر زبان گذرانیده آنگاه خاقان عالیجاه بباغ جهان آرای شتافت و منزل الامیر علیشیر
از یمن مقدم سلطان بدیع الزمان میرزا افتخار بسپهر خضرا یافت و هر یک از امرا در مقامی که بجهت او از کجهان ثانی
تعیین یافته بود نزول نمودند و روزی چند در غایت فراغت بسر برده از رنج راه برآسودند **ذکر بعضی از وقایع که روی نمود**
در اوقاتی که بدیع الزمان میرزا در هراة بود در آن ایام که بدیع الزمان میرزا در مستقر سریر پادشاهی تشریف داشت
خاقان منصور چند کرت والد است را طوی داده در هر مجلس بانواع انعام و احسان درباره شاهزاده عالیشان
بجای آورد و امرا و صدور و وزرا و خواص آن حضرت را خلع فاخره پوشانیده بانواع نوازش اختصاص دادند ایضا ابو المنصور مظفر
حسین کورکان جهت ضیافت برادر بزرگ و امرا جشنی بسیر شهنشاهی خسروانه ترتیب نموده لوازم تکلیف شیرین بتقدیم
رسانی داشت در تاکید مبانی اتحاد فرمود و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک نیز و سایر نوئینان نیز بزمی در غایت عظمت ترتیب ساخته
بدیع الزمان میرزا و ارکان دولت مراسم اخلاص بتقدیم رسانید و جمهور امرا دولتخواهی و هواداری بر طبق عرض
نهاده شرایط نیازمندی ظاهر گردانیدند و چون امیر شجاع الدین ذو النون دغدغه داشت که مبادا حضرت پادشاهی
نسبت بپرسش محمد تیمور بعذری اندیشیده او را رخصت نداد و بعد از ضبط کابلستان روی بطرف قندهار و زمین
داور نهند پس از یازده روز که در هراة بود اجازه طلبیده مشمول انعام و احسان گشت و بجانب ولایت خویش معاودت نمود و سلطان
بدیع الزمان میرزا در آن ایام که در هراة تشریف داشت صبیه میرزا الغ بیک بن میرزا سلطان ابو سعید را در حباله نکاح آورد
نمود و باینه سلطان بیگم بر پسر دحباله نکاح درآورد و در روز عقد سادات و قضات حاضر گشته قاضی اختیار الدین حسن
تلقین کلمات ایجاب و قبول اقدام فرمود و بامر چند روز مجلس عیش و سرور تمهید یافت و فروغ جام باده کلفام بر
و ثبات حال شاهزادگان عظام و امرای عالیمقام تافت و هم در آن اوقات خواجه مجد الدین محمد ... افضل الدین محمد کرمانی که
کمال اعتبار و اختیار او در پایه سریر حضرت خاقان سلطنت مقام قوم کلک بیان گشت روزی چند مریض بوده در گذشت و
بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین با امرا و وزرا و سادات و مشایخ و علما جنازه آن خواجه عالی نژاد را مشایعت کرده و بکار کفن
و دفن او جهت همین مصلحت بیافته بود و بخاک سپردند و چون ایام تعزیت بنهایت انجامید خاقان منصور بنا بر اغوای امیر مبارز الدین
محمد ولی بیک بتحقیق ترکه خواجه مرحوم فرمان فرمود و تمامی اولاد و اقربا و متعلقان آنجناب موأخذ گشته از ایشان مبلغ اموال وفور
و نفایس غیر محصور بحصول موصول گشت و خواجه شهاب الدین اسحق که با خواجه افضل نسبت قرابت سببی داشت و هم بر آن تمام

و منصب صدارت یافته بود و خواجه جلال الدین محمود شاه ایضا نسبت بتربیت آنحضرت زیاده وزارت سرکار نظام الدین
علیشیر را ضبط مینمود و در بند بلا افتاده و چون آنجماعت بشنیدند فرود آوردند مقصلان حسب الحکم ایشانرا از قید حیات وا رهانیدند

ذکر نهضت بدیع الزمان میرزا العظیم رزم خاقان جم جاه و بیان مآل حال امیر شجاع الدین خسروشاه

چون بدیع الزمان میرزا اکثر ایام زمستان در ولایت خان عالیشان بسر برده و خسرو شوکت و سپاه از منزل لب آب جلیل زاده
روی بسوی خانه بهرام شرح الاسلام آورده رای عالم آرای خاقان منصور چنان اقتضا نمود که این شاهزاده عالیجناب باتفاق
مظفر حسین میرزا و بعضی از نوئینان و امرا از آب مرغاب بمعسکر ظفرمآب گردانند و اگر محمد خان شیبانی بنیت ... رستم از
آب آمویه عبور نماید بمقابله و مقاتله او اقدام فرمایند بنا بران سلطان بدیع الزمان میرزا در ماه مبارک رمضان سنه احدی عشر و تسعمایه
از منزل حضرت سلطان تا سفر کرده در خطیره جنید کوکلتاش که در دامن کوه ... است از ... زوال رسید و صفاران آنحال از زره
ظل السلطنة والخلافة محمد بابر پادشاه ... بیانه سریر خاقان جم جاه رسیده مکاتیب آنحضرت که مشتمل بود بر اظهار مواقف
بعرض رسانیدند و مشمول انعام و احسان اجازت مراجعت یافته باز گردیدند و سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از چند روز
از خطیره جنید کوچ نموده بجبل ... ان شتافت و در آن منزل ایام صیام را بنهایت رسانیده بلوازم سنن و مستحبات
عید فطر قیام فرمود و آنگاه بصوب کنار آب مرغاب روان شده چون مرحله موری از فرقدم همایون نضارت ریاض رضوان
یافت میرزا مظفر حسین ... و امیر محمد برندق از عقب رسیده بموکب عالی پیوستند آنگاه برادران کامرانی عنان
بکدلی از او خ ... مرغاب رفتند و در آن موضع ... میرزا علی ... المجاهدیه میرزا مظفر حسین بدار السلطنه
هراة باز گردید و امیر خسروشاه عنان نهضت بصوب قندز ... معطوف گردانید ... بعد از طی منازل و مراحل
بحدود آن مملکت رسید جمعی کثیر از مردم حصاری بر او جمع آمدند و اوزبکی که داروغه قندز بود ... امیر خسروشاه را
استقبال نمود و مابین الجانبین آتش قتال اشتعال یافته بسیاری از اتباع خسروشاه بزخم تیغ و تیر اوزبکان کشته شدند و بقیة
السیف روی بانهزام آورده آنجناب اسیر سرپنجه تقدیر شده و سردار سپاه اوزبک او را ... از کوشک ... و قندز برد
و فرمود او را گردن زده ... رسانیدند نظم مبین دور سپهر و مهر او نیست
که هیچ از کین مردم خیره سر نیست همه شب ... صبح ... چون شفق بهر شام شست و امیر خسروشاه
امیری عادل رعیت پرور بود و مدت ده یا بیست سال در ایام سلطنت سلطان محمود میرزا ... در قندز حکومت مینمود
و بعد از فوت آنحضرت چند سال ولایت حصار شادمان و ختلان و ترمذ و بدخشان و قندز و بغلان در تحت تصرف
داشت و در کمال اجلال و جلال و غایت دولت و اقبال رایت فرمان فرمایی بر می افراشت و آنجناب از ارتکاب مناهی
و سایر مناهی محترز و مجتنب می بود و همواره باداء وظایف طاعات و رواتب عبادات و قرائت کلام مجید
ربانی و تلاوت آیات بینات ... قیام و اقدام مینمود اما با وجود این صفات حمیده چون ... و لوازم وفات

ترحم التفات داشت بمجرد توهم انتقال ملک و دولت بشهنشاه بی وفایی و کفران نعمت بر لوح خاطر نگاشت و خیالات مذکور
... از محمد ... درابه شیشه عصیان نابوده ... و اساس حیات دیگر برادر را ... جور و طغیان
از بنیاد بر انداخت لاجرم بلی باندک زمانی شامت این افعال ناملایم او گرفت و سرپنجه انتقام ذو الجلال و الاکرام
بساط جاه و جلالش در نوشت بیت چو از لوح دل است نقش وفا عهد محبت و دوستی مبتلا
و ... که در بی وفایی ... و در همین سال یعنی سنه عشر و تسعمایه شاهزاده مظفر لوا ابراهیم
حسین میرزا بسبب شرب مدام و صبوحی بدوام بمرض صعب گرفتار گردید و معالجه اطبا فایده نداده در اواخر شوال
ایام حیاتش بنهایت رسید و خاقان منصور از وقوع این حادثه بغایت محزون شده قطرات عبرات از فواره دیده
گشود و بالاخره دست در حبل متین شکیبایی زده بکلمه کریمه انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب تمسک نموده و لات
... را که سیورغال شاهزاده مرحوم بود ببرادر اعیانی او ابن حسین میرزا عنایت کرد و آنحضرت بدان صوب
شتافته روی بتمهید بساط معدلت آورد ذکر توجه بدیع الزمان میرزا از کنار آب مرغاب بجانب بلخاب
بلخاب کوهستانیست که آب دره فرو مرغاب ... هراة رو و از آنجا منشعب میشود و بنابر عقبات صعب و تنگنای راه
مردم آنجا پیوسته در مقام سرکشی اوقات گذرانیده ... اطاعت حکام بجای نمی آورند و در شهور سنه ثمان و
تسعمایه که بدیع الزمان میرزا در قبة الاسلام بلخ بساط سلطنت و جهانبانی مبسوط داشت امیر محمد باقر ... ابا فوجی از
سپاه جلادت انتما بادب متوطنان بلخاب و استخلاص اموال بدانجانب فرستاده و میان امیر محمد باقر و
بلخابیان نیران مقابله اشتعال یافته ... منهزم باز آمده و چون دران وقت میرزا بدیع الزمان متوجه
کنار آب آمویه بود فرصت ... از آن طایفه انتقام کشد لاجرم در یولاق آب مرغاب عسکر ظفرمآب بوده اندیشه
تادیب بلخابیان در خاطر عاطر خطور نمود و رایت ظفر آیت افراخته بدانجانب ایلغار فرمود و بیکبار کلاه اطراف
و جوانب آن کوهستان را ... از ارباب طغیان جماعتی را که بقدم اطاعت ... آمدند در ظلال
عدل و احسان جای داد و زمره را که در مقام عناد و عصیان ثابت ورزیدند غارت و تاراج فرمود و هنوز چند روز ... بلخاب
معسکر ظفر مآب بود که از نزد امیر ذو النون متعاقب و متواتر الجیان رسیده از زبان آنجناب معروض داشتند
که حضرت پادشاهی ظهیر الدوله و الاقبال محمد بابر پادشاه ... اجالت بصوب قندهار و زمین داور
برافراشت و نقش تسخیر آن ولایت را بقلم عزیمت و تدبیر بر لوح ضمیر منیر نگاشته ماموّل آنکه ... ذات
خجسته صفات آنحضرت عنان عاطفت بدین صوب انعطاف داده دفع اعدا دولت را ... همت گردانند تا در سایه
چتر همایون فال ... این مملکت از ... حوادث ... محفوظ ماند بدیع الزمان میرزا ... مصلحت دولت در ایجاب آن
ملتمس دانسته و فرستادگان امیر ذو النون را مقتضی المرام باز گردانیده موکب ... متعاقب ... قندهار در حرکت آمد

گفتار در بیان وصول سلطان بدیع الزمان میرزا الملک قندهار و ذکر بعضی از وقایع روزگار و حوادث لیل و نهار

چون عالیجه رایت نصرت آیت شاهزاده کامکار بدیع الزمان میرزا بولایت قندهار رسید امیر شجاع الدین ذوالنون و اولادش شجاع بیک و محمد مقیم پیشکشهای پادشاهانه و تبرکات خسروانه مصحوب داشته باستقبال شتافتند و بشرف تقبیل انامل مشرف گشته نوازش بسیار یافتند و چون دران ایام خبر مخالفت حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر علی التعاقب و التوالی بارد وی عالی میرسید بدیع الزمان میرزا فرمان داد که تمامی لشکر سیستان و غور و ساغر و تولک و اوق و قلعه کاه و فراه و خشکرود زمین داور در معسکر ظفر اثر مجتمع گردند و امراء عظام جهت رسانیدن احکام بنواحی و اطراف و ولایات مذکوره روان ساخته امیر سلطان علی ارغون با سپاه سیستان و سایر سرداران آن محال با جنود نامعدود متوجه قندهار گشتند و چون ظهیر الدین محمد بابر پادشاه در غلاه از وصول بدیع الزمان میرزا بقندهار و اجتماع سپاه نصرت شعار وقوف یافت صلاح در صلح دیده رسولان بارد وی نصرت نشان فرستاد و اظهار محبت و اتحاد نمودند و بدیع الزمان میرزا نیز در برابر سخنان مودت آمیز پیغام فرموده قواعد مصالحه تمهید پذیرفت و حضرت پادشاهی عنان عزیمت بصوب کابل گردانیده موکب عالی بدیع الزمان میرزا از قندهار براه زمین داور پیش گرفت و در خلال این احوال صبیه جلیله امیر ذوالنون که در سلک ازدواج سلطان بدیع الزمان میرزا انتظام داشت باتفاق الله دولت کر عورت خیر و خادار بود از عالم رحلت نمود سلطان بدیع الزمان و امیر ذوالنون از وقوع آن دو مصیبت که در یک حین روز اتفاق افتاد ملول و محزون گشته جهت ترویح روح ایشان اطعمه فراوان بفقراء و مستحقان دادند و ختمات کلام الهی بجای آوردند انگاه در باب تعیین یورت قشلاق شرط مشورت مرعی داشته خاطر بران قرار یافت که زمستان در قصبه فراه گذرانیده و بعد از انتقال آفتاب ببروج شتوی بنقطه اعتدال ربیعی بهر طرف صلاح دانند رخش همت رانند و باین عزیمت سلطان بدیع الزمان و امیر ذوالنون بفراه شتافته چون از رنج راه بر آسودند رای عالی چنان اقتضا کرد که امیر ذوالنون امیر سلطانعلی را باتالیقی قرة العین سلطنت و خلافت محمد زمان میرزا تعیین نماید تا شاهزاده در سیستان برده بمهمات بعهد حال خجسته مآلش مصروف دارد و امیر سلطانعلی باین التفات مفتخر و مبتهج شده طویهای پادشاهانه ترتیب کرده و در روزی که شاهزاده بانوی سپردند ساچقها کشیده لوازم نیاز و نثار بجای آورد

ذکر طغیان لشکر قیامت اثر خاقانی و توجه سلطان بدیع الزمان میرزا بهراة جهت طلب حضرت خاقانی

در اوایل سنه احدی عشر و تسعمائه سلطان بدیع الزمان میرزا در ولایت قندهار تشریف داشت و در ممالک بلخ و توابع حاکمی صاحب وجود که بدارایی سپاهی و رعیت قیام نماید موجود نبود و محمد خان شیبانی که همواره همت عالی نهمتش بر سر انجام امور کشورستانی مقصود بود متعاقب و متواتر جنود جلادت مآثر بدان جانب جیحون میفرستاد تا لوازم قتل و غارت و مراسم تخریب و تدمیر ولایات ظاهر گردانیدند و دران میدان خالی بچوگان اقتدار گوی مراد بچوگان مقصود

میرسانیدند و در پاییز سنه مذکوره جمعی کثیر از ان لشکر برق اثر تا ولایات میمنه و فاریاب رفته نهب و تاراج فرق عباد پرداختند و اموال بسیار غنیمت گرفته رایت استیلا و تسلط برافراختند و والده امیر قاسم لالات محمد میرزا که نسبش از جانب مادر بمیرزا ابابکر میرزا محمد پیوست و بشرف مصاحبت خاقان منصور مشرف بود و باتفاق امیر شیخم جلایر و امیر باباجان و الده خواجه جلال میرک که دران حدود اوقات میگذرانیدند متوجه دفع انگای گشتند و بین الجانبین غبار جنگ و شیب ارتفاع یافته اوزبکان بالضرورت ظفر و نصرت روی نمود و آن سه سردار بفوز شهادت فایز شده انگریان ایشان روی اضطراب بسوی ادبار آوردند بنا علی هذا امور متوطنان آن ولایات بیکبار مختل گشت و تمامی صحرانشینان جلای وطن اختیار کرده دود آه ستم رسیدگان از ایوان کیوان درگذشت چون این اخبار بدار السلطنه هراة رسید خاقان منصور صلاح در قشلاق در باغ جهان آرای خود دیده و بیلغ تمر در آمده رحل اقامت انداخت بعد از اندیشه و تامل از آن اهمال و تغافل که در باب امداد سلطان بدیع الزمان کرده بود پشیمان شده با امرا و ارکان دولت مراسم مشورت مرعی داشته خاطر عاطر بران قرار داد که دیگر میرزا بدیع الزمان را بدار السلطنه هراة طلبیده و طریقه دلجویی بجای آورده آنحضرت را برسم استمالت بکنار آب مرغاب ارسال نماید و خود نفس نفیس متعاقب در حرکت آمده با محمد خان شیبانی در مقام مقاتله و مقابله آید بعد از ان خواجه شمس الدین محمد منشی را که از سایر نواب درگاه عالمپناه بمزید عقل و فراست و وفور فضل و کیاست امتیاز داشت برسم رسالت نزد شاهزاده فرستاده فرامین عنایت آمیز ارسال فرموده سخنان عاطفت انگیز پیغام داد و خواجه شمس الدین محمد در قلیل فرصتی بقندهار رسیده کیفیت اشتیاق خاقان منصور را بعرض رسانید و بعبارات لطیف ادای رسالت نموده ضمیر آن زیبنده تاج و سریر را باطلاقات پدر مایل گردانید بدیع الزمان میرزا آن کلمات را بسمع قبول جای داد و عازم دار السلطنه هراة شده خواجه شمس الدین محمد را جهت رسانیدن آن خبر پیشتر بهراة فرستاد و امیر ذوالنون را بشرف رخصت ارزانی داشته بزمین داور شتافت و تمامی سپاه و ممالک سیستان و غور و ساغر و تولک را مجتمع ساخته در اوایل بهار عنان بکنار آب مرغاب بجهت موکب عالی سلطان در ماه شعبان سنه مذکوره متوجه مستقر سریر خلافت و جهانبانی گشته چون برباط ادرسکن رسید امراء عظام و اکابر انام که برسم استقبال از هراة بیرون آمده بودند متعاقب و متواتر بشرف ملازمت دریافته لوازم نیاز و نثار بجای آوردند و سلطان بدیع الزمان میرزا همعنان دولت و اقبال طی مسافت کرده در سرپل و اطلاقات حضرت اعلی فایز گشت و خاقان منصور که دیگر دیده بدیدار شاهزاده کامکار روشن ساخته عنایت شفقت و عطوفت اظهار نمود و بدیع الزمان میرزا پیشکش کشیده بدستور نوبت اول در منزل امیر علیشیر نزول فرمود

گفتار در بیان تصمیم عزیمت خاقان کامیاب و رفتن بدیع الزمان میرزا پیشتر از نهضت آنحضرت بکنار آب مرغاب

همت عالی نهمت خاقان کامل حشمت همواره بر ترفیه عباد و تعمیر بلاد مصروف بود و عنان عزیمت آن پادشاه شامل رافت پیوسته بر وفق مراد

ورفع غائله اهل ظلم و بیداد معطوف نظم خدیو جهانگیر الا اثر او ۞ سکندر نشان کامران عدالت نهاد ۞ جو اعلام گیتی برافراشت ۞ بجز دفع بیداد کامی نداشت
بار علی بهادر ان ولا که خبر اسر و قتل بنت و تاراج کردن حصه و بلخ و از نفوذ و تیر خان و میمنه و فاریاب از عساکر جلادت آثار اوزبک
وقوع می‌یافت بدار السلطنه هراة رسید شرفه و پرتیغ و نهایت تحیر و سرگردانی متوطنان و ولایات آن
بعد انحوی بوضوح انجامید خاقان منصور مظفر لوا با وجود ضعف مزاج اشرف اعلی و فقدان قوت محرکه در دست و پا
از کمال غیرت خسروانه و وفور حمیت پادشاهانه عزم رزم سالکان طریق کفور سپاه ابوالفتح محمد خان شیبانی جزم فرموده
امرا عظام و وزرا عطارد احتشام را برای تجهیز سپاه و استعداد مردان شجاعت شعار امر نمود و میرزا بدیع الزمان را زیاده
از بیست روز در دار السلطنه هراة نگاه داشت و برفتن کنار آب مرغاب مامور گردانید شاهزاده حسب الحکم رایت
نهضت برافراشت و در اواسط ماه رمضان با واخر دولت روی براه آورد و در حتبه تشدید بهودت هوا روزی چند
در منزل حمل و دختران منزل گزید و نیمه آن ماه متبرک را باتمام گذرانیده چون هلال شوال روی نمود آداب روز عید بتقدیم
رسانید آنگاه از آنجا نیز نهضت نموده در قصبه مروچاق علم آفتاب اشراق برافراشت و در آن منزل امیر علیجان را با برادر
پسرش امیر عمر بیک از ملازمت تخلف جسته در هراة توقف کرده بود و از ایالت شیرخان معزول گردانیده آن منصب را
بخواجه نظام الدین احمد مفوض ساخت و موکب عالی سلطانی از مروچاق عبور کرده بابا خاکی رسید و در انتظار وصول خبر همایون
خاقان روزی چند در آن مرحله دلپسند ساکن گردید اما خاقان منصور ع در وقت ظهور اوائل ۞ و اجتماع جنود دریا مدد و
سپاه کوه شکوه بر عنایات صانع بیچون و کل کرده و دوازده هزار سوار خنجر گذار را با لشکر و مواهب بود او بانعطاف خشت
و تحمل روی براه آورد بیت چون خسرو مهر از سر نو ۞ در برج حمل فکند پرتو ۞ افراخت برای نیکخواهی ۞ در اوج شرف لوای شاهی
رایات نصرت آیات خاقانی معطوف عنایات جناب جلال استجابت از باغ شهر بعزم یورش ماوراء النهر نهضت فرمود
و سپاه ظفر دستگاه در میان عساکر بشیره و ملا اطراف دشت و کوه سامر و اقرفته تزلزل در زمین و زمان ظهور نمود و نظم سپاه خدیو مظفر لوا
بجنبید چون بحر اخضر زجا ۞ سراپا قدم غرق آهن همه ۞ دل و جان بیار کین و دشمن همه ۞ و در اثنای منازل و قطع مراحل بسبب
کثرت حرکت و سرعت نهضت مزاج همایون از نهج اعتدال منحرف گشت و بعد از وصول بمنزل بابا الهی ضعف بمرتبه
رسید که کار از امضای آن در گذشت و در تکلب اپوار بیشتر یاپیروز در گذشت و غایة کل حرکة سکون و نهایة کل کائن ان لا یکون
کل شی هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون ذکر انتقال خاقان منصور از دار غرور به دار سرور قاطبه علما عالم را معلوم
و طایفه فضلا بنی آدم را مفهوم گردید که حکمت نامتناهی قدیم و قدرت کامله قیوم واجب التعظیم جل شانه و عظم سلطانه
پیوسته مقتضی آن بوده که سر هر سروری را در تمکنگاه انا مکنا له فی الارض بافسر پرنور تؤتی الملک من تشاء آراسته گردانید
دست از سیئت امور مملکت و نهی باز داشته بمقام عاقبت انجام حور مقصورات فی الخیام انتقال نماید و سنت
سنیه حق جل و علا و لن تجد لسنة الله تبدیلا همواره بر منوال جریان پذیرفته که اقدام بمهمات انجام بهر نوع احتشامی

که در دار الملک ربع مسکون و بساط بسیط بوقلمون بجهت رفته بخت و جعلناکم خلائف فی الارض مشرف شود
آخر الامر از تنگنای هیاکل جسمانی ملول و متنفر گشته بساحت وسعت آثار جنات تجری من تحتها الانهار توجه فرماید نظم
دلا عمر ابد امر محالست ۞ بقای دنیوی خود ز انتقالست ۞ نماند خسروی در دهر جاوید ۞ فغان از سلک فنا بت اقلیم ۞ جمشید را دلا کجا رفت
سانیده سوی آن عالم جوارت ۞ کجا شد آن جلال و حشمت ساپور ۞ کجا رفتند بهرام و منوچهر ۞ فریدون کجا آن نقاب افکنده بر چهر ۞ جرا کسری در ایوان
با آن عالم جوار از جهان رفت ۞ کجا شد صولت جنگیز جانی ۞ شکوه حضرت صاحبقرانی ۞ همه ... ۞ ... پاینده بخت
هر چند بر ضمیر عارف پوشیده ظاهر است که از غرض کلیت واقعه ناگزیر کیفیت خاتمه کیفیت حال را با اینجوال در سلک تحریر
میکشد که چون منزل بابا الهی محل نزول آن مهر سپهر پادشاهی شد عرض مرض با آن جوهر پاک صفت آمیزش گرفت والم
بیغم با آن ذات میمنت صفات سمت تداخل پذیرفت هر چند اطبا در معالجه سعی مینمودند عکس مطلوب نتیجه میداد
و ساعت بساعت ضعف مزاج همایون روی در تضاعف و ازدیاد می‌نهاد و شاهزادگان عظام و امرا ذوی الاحترام
از نسخه اطبا حاذق و حکما مدقق دانستند که آن عارضه شفاپذیر نیست و آن واقعه هایله ممکن التدبیر نی بنابراین اندیشه نیز
که اگر فوت آنحضرت در وقتی وقوع یابد که سلطان بدیع الزمان میرزا در اردوی همایون نباشد ممکن مواد فتنه و فساد
در جهان آید و هر فرقه از آن شاهزادگان بطریقی رفته صورت مخالفت میان برادران روی نماید و از خاقان منصور استجازه نموده
نشانی از دو سلطان بدیع الزمان فرستادند که جریده متوجه درگاه عالمپناه گردد و آن فرمان واجب الاذعان در اوایل ذی الحجه در
سر پل بابان بنظر میرزا بدیع الزمان رسید و بعد از اطلاع بر مضمون آن اوروق را هم در آن منزل گذاشته با یکسعید
کس از امرا و خواص عنان عزیمت بصوب بابا الهی منعطف گردانید و صباح روز شنبه ما نحن علم نصرت شیم آن مظهر
لطف و کرم پرتو وصول بر یکفرسخی اردوی همایون انداخت شاهزادگان عظام مظفر حسین میرزا و محمد قاسم میرزا و
سید عبدالله میرزا و عبدالباقی میرزا و امرا عالیمقام شجاع الدین محمد برندق برلاس و مبارز الدین محمد ولی بیک و ظهیر الدین محمد بیک
و نادار و نظام الدین عبداللطیف حاجی نثار و غیرهم بمراسم استقبال استعجال نمودند و بلوازم دعا و ثنا و نثار و نیاز اقدام نمودند
و بدیع الزمان میرزا آن روز هم در آنموضع توقف فرموده و از صعوبت مرض خاقانی وقوف یافته روز دیگر بعیادت رفت
و آنحضرت را خسته و ضعیف دیده بغایت حزین و غمگین گردید و حسب رعایت حزم در اردو توقف نکرده
بطرف منزل شریف بازگشت و کس بسر پل بابان فرستاده تا اغروق را بموکب عالی ملحق گردانند بعد از آن امرا و ارکان
دولت و خواتین ملقب حشمت طریق مشورت سلوک داشته مصلحت مملکت و اساس صلاح رعیت منحصر
در آن دانستند که قبل از حدوث واقعه ناگزیر صاحب تاج و سریر میان سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر
حسین گورکان قواعد عهد و پیمان بعلاقه ایمان ارتباط و استحکام یابد تا برادران دیگر رغبت از رقبه اطاعت و انقیاد
نپیچند و بشارع مستقیم وفاق آمده باستیصال شجره خلاف اقدام ننمایند و روز جمعه هشتم ماه مذکور امیر شجاع الدین محمد

برندق برلاس و امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ و ناصر الدین عمر بیگ و امیر نظام الدین عبد اللطیف از اردوی همایون بملازمت
مظفر حسین میرزا و محمد قاسم میرزا و سید عبد الله میرزا و عبد الباقی میرزا و اصغر سلطان بدیع الزمان میرزا رفتند
و بمجلس عالی در آمده از امرای آن پادشاه عالیجاه امیر سلطان بایزید ولد امیر جهانگیر برلاس و امیر شیخ علی طغایی
و از ارکان دولت مظفر حسین میرزا امیر علی بیگ و امیر محمد جعفر انبا امیر محمد برندق را با آن محفل طلبیده [illegible]
دست بر کلام مجید بسته بنیاد مراسم عهد و پیمان در میان آوردند مدعا بر جاده مستقیم اتفاق و اتحاد راسخ دم و ثابت
قدم بوده پیرامن مخالفت نگردند و امرا من صمیم القلب بر زبان آوردند که در دولت خواهی و خدمتکاری ایشان
بقدر قدرت و امکان مراسم سعی و اهتمام مرعی دارند و بسبب وقوع این بیعت خاطر صغار و کبار اطمینان یافت
و انوار امنیت و عافیت بر وجنات روزگار طوایف لشکریان تافت **چون** زان حسن اتفاق خواطر ارباب
ارکان قصر ملک خراسان مدار یافت و در آن روز که این معاهده بوقوع پیوست مرض خاقان منصور بغایت صعوبت انجامیده بود
و ساعت بساعت شدت آن حالت می افزود و صباح روز عید اضحی بدیع الزمان میرزا باردوی همایون تشریف آورد
شاهزادگان و امرا و وزرا در خرگاه دیوانخانه جهت ادای نماز عید مجتمع گشتند و در وقت خواندن خطبه چون نام حضرت فرجام
آنحضرت بر زبان خطیب گذشت آواز گریه و افغان حاضران بمرتبه بلند شد که غلغله در زمین و زمان افتاده موافق ایشان
سیلاب اشک از دیده معتکفان عالم بالا و ساکنان ملا اعلی گشاد و روز دیگر که دوشنبه یازدهم ذی حجه سنه احدی عشر و
تسعمائه بود در [illegible] آفتاب سلطنت و کامکاری بمغرب فنا انتقال نمود و شهباز روح مقدس آن پادشاه عالیجاه
ندای **یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة** شنیده بجانب اعلی پرواز فرمود انوار طلعت خورشید حشمتی که
عالمی از فروغ عظمتش فراغت بودند در مغرب **اینما تکونوا یدرککم الموت** [illegible] و منشور حیات خسرو سلطنتی
که جهانی از [illegible] الحان [illegible] بتوقیع **کل من علیها فان** مختوم گشت و آوازه کوس [illegible]
و بحر شمار [illegible] و ظفر در هر شهر و کشور منتشر [illegible] بیکبار فرو نشست و آواز فغان رعیت و سپاهی از دور بر
نه کرسی [illegible] از صعوبت این مصیبت بلند گشته بایوان کیوان پیوست **رباعی** آن سایه لطف حضرت سبحانی
کز شمع رخش [illegible] فریاد که رفت از جهان فانی [illegible]
سلطنت [illegible] سید المرسلین [illegible] از غسل و تجهیز و تکفین جسد مطهرش قیام نمودند و از کمال حزن و الم و غم و غایت
غصه و الم بجای اشک سیلاب خون از دیده بر غم گشودند **بیت** علم ز آتش [illegible]
ذکر نقل نعش مغفرت مآل بستقر سریر جاه و جلال صباح روز دیگر که کار پردازان قضا و قدر [illegible]
در مغاک نیلگون مستور گردانیدند و بار دیگر تند رو گردون بار کرده از افق مشرق بسوی نهان خانه مغرب دوانید امرا و ارکان
دولت نعش مغفرت قرین را در محفه محفوف برحمت رب العالمین نهادند و آن محفه را [illegible]

عزیمت صوب بلده هرات انعطاف دادند و بدیع الزمان میرزا بتعاقب اردوی همایون کوچ کرده روز دیگر دامان
کوه قلعه هرات محل نصب سرادقات عزت گشت و کوتوال آن حصار استوار سالک طریق [illegible] امیر زین الدین علی [illegible]
آمده مفاتیح قلعه با مفصل ذخایر بعرض رسانید و منظور نظر عنایت و ملحوظ عین عاطفت گردید و آن شب در آن منزل توقف
اتفاق افتاد و علی الصباح [illegible] و بسیار حصار [illegible] آثار [illegible] جولانگاه خویش ساخت و نقود و نجوم را
تحت تصرف در آورده رایت حشمت برافراخت [illegible] برج سلطنت و جهانبانی بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین
کورکان با فوجی از نواب و خواص قلعه هرات [illegible] نمودند و آن حصن آسمان اختصاص را بنظر احتیاط ملاحظه کرده خزاین و دفاین را
تصرف نمودند و امیر زین الدین علی [illegible] لوازم نیکو خدمتی بجای آورده [illegible]
بدستور معهود منصب کوتوالی آن قلعه بدان جناب تعلق گرفت و سحر روز دیگر از آنجا کوچ واقع شد بعد از وصول بالنگ
کهستان خواجه شهاب الدین عبد الله که در آن زمان بفرمان خاقان فردوس مکان حاکم شهر بود با اجله سادات و نقبا و مشایخ
و علما و اشراف و اعیان و ارباب و کلانتران [illegible] زاری باوج فلک زنگاری رسانیده شرف
ملازمت شاهزادگان [illegible] و لوازم پرسش بجای آوردند روز دیگر که آفتاب [illegible] از ساحت
[illegible] خاقان [illegible] و محفوظ [illegible] صحرای عیدگاه هرات
بردند و در آن فرخنده مقام بر جنازه رحمت اندازه نماز گذاردند تابوت محفوف برحمت حی لا یموت را [illegible]
که جهت همین مصلحت ساخته شده بود [illegible] شریعت مطهره دفن نمودند و اولاد امجاد و ارکان دولت آن پادشاه عادل یک هفته متصل
باطعام طعام و ختم کلام ذو الجلال و الاکرام قیام و اقدام فرموده روز هفتم چنانچه آیین سلاطین [illegible] قرین تواند بود [illegible]
[illegible] پرداختند و خلایق را از لباس تعزیت بیرون آورده سرانجام مهمات [illegible]
ذکر تعداد اولاد امجاد خاقان منصور والا نژاد بخشنده بی منت و واهب العطایا بی منت خاقان منصور مغفرت
انتما [illegible] ابی الغازی سلطان حسین را چهارده پسر و یازده دختر کرامت فرموده بود [illegible] بدیع الزمان
بدیع الزمان میرزا از مهد علیا بیکه سلطان بیگم بنت میرزا معز الدین سنجر [illegible] سلطان ویس میرزا
بود و [illegible] عبد الباقی میرزا [illegible] نکاح آنحضرت در آمده بود [illegible]
محمد میرزا آق بیگم که در سلک ازدواج محمد قاسم میرزا ولد ابو القاسم [illegible]
آق بیگم [illegible] کیچک بیگم [illegible] میرزا بابر ولد میرزا محمد قاسم [illegible] سلطان بیگم
بنت میرزا سلطان ابو سعید [illegible] غریب میرزا [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] فرخ حسین میرزا محمد معصوم میرزا ابراهیم حسین میرزا ابن حسین محمد قاسم میرزا از سعادت بخت بیگم که مشهور

بوده بیگم سلطان و در سلک زوجات سلطان مسعود میرزا انتظام داشت سلطان نژاد بیگم که حرم سلطان اسکندر میرزا بود

منور سلطان بیگم که شبستان یکی از نبایر میرزا الغ بیک را که بشرف سیادت مشرف بود از شمع جمال منور داشت اسم خاله

بابا آغاجه همشیره خواجه احمد الکه ابوتراب میرزا و محمد حسین میرزا و فریدون حسین میرزا و ابراهیم سلطان بیگم که مادر سید عبدالله میرزا

بود و فاطمه سلطان بیگم که زوجه میر یادگار فرخ میرزا شاهی بود از منکلی بی آغاچه ازبکیه بود دیگر شهربانو بیگم بنت سلطان ابوسعید میرزا

و شهربانو بیگم در وقتی که بشرف ازدواج خاقان منصور مشرف بود او را آنحضرت بخشیده بود عایشه سلطان بیگم که در حرم سرای

قاسم سلطان ازبک روزگار گذرانیده اند بیده آغا جلایر و از اولاد ذکور خاقان مغفور هفت نفر در ایام زندگانی آنحضرت جهان فانی را

وداع کردند و اسامی ایشان اینست فرخ حسین میرزا شاه غریب میرزا احمد میرزا محمد معصوم میرزا ابراهیم حسین میرزا محمد حسین میرزا

ابوتراب میرزا و از اولاد اناث نیز پنج مستوره در زمان حیات آن پادشاه خجسته صفات نقاب تراب بر روی کشیده اند و نامهای ایشان

اینست آق بیگم بیگه آغا بیگم کیچک بیگم فاطمه سلطان بیگم و از ازواج طاهرات آنحضرت بیگه سلطان بیگم و لطیفه سلطان آغاچه و زبیده

آغای جلایر و خدیجه بیگم در زمان زندگانی آن پادشاه جهانبانی عالم فانی را وداع کردند و دیگران بعد از وقوع واقعه آنحضرت تا زمان نگارش هر یک

بکشوری افتاده روی بملک آخرت آوردند الا آفاق بیگم تا غایت در قید حیات است **ذکر شمه از حال فضایل مآل وزرای ابوالغازی سلطان حسین میرزا**

از جمله عادات آن پادشاه صاحب سعادت یکی آن بود که وزرا و دیوانیان می پرداخت و همواره چهار پنج کس را

در آن منصب با یکدیگر شریک و مساهمت ساختی بنا علی هذا در ایام دولت آن حضرت سپهر خلافت جمعی کثیر بمنصب وزارت مشرف

گشتند و ذکر بعضی از آن طایفه در اثنای حکایات سابقه بسمت تحریر یافته و تتمه از حال بعضی در این اوراق مسطور میگردد **خواجه**

قطب الدین طاوس سمنانی بمزید حسب و علو نسب و عظم شان و قدم دودمان موصوف و معروف بود چنانچه از سمنان داستانها

گذشته مشتهر میشود و در زمان سلطنت میرزا ابوالقاسم بابر و میرزا سلطان ابوسعید مدتها بامر وزارت قیام مینمود

و چون واقعه قراباغ بدار السلطنه هرات شتافت بنا بر التفات خاقان منصور در منصب اشراف دیوان اعظام دخل نمود و اعتبار

و اختیار بسیار یافت و در روزی که [illegible] یادگار محمد میرزا خواجه قطب الدین طاوس را [illegible] از آنکه در منصب مذکور چند سال در ظلال

معدلت خاقانی در غایت فراغت زندگانی مینمود و در تکثیر زراعت و عمارت سعی می نمود و در آن اوان که خواجه مجد الدین محمد خوافی قدم

بر مسند جاه و جلال نهاد بنا بر طمع اموال [illegible] بخواجه طاوس ابواب زحمت گشاد و خواجه طاوس از آزار او عرض ناموس رنجیده عنان

عزیمت بصوب عراق و آذربایجان منعطف کرده و در آن مملکت نیز معزز و محترم بود و تتمه اوقات حیات را بپایان آورد و در [illegible]

[illegible] که سن شریفش بهشتاد و دو سال رسید کوس [illegible] شنید و مرغ روح عزیزش از قفس قالب [illegible] **بیت**

[illegible] **خواجه شمس الدین محمد مروارید** در سلک اشراف و اعیان ولایت

کرمان انتظام داشت و در زمان سلطنت میرزا جهانشاه ترکمان بهرات آمده در خدمت میرزا سلطان ابوسعید بمنصب

وزارت سرافراز گشت و در آن حال که سلطان سعید عزیمت فتح عراق و آذربایجان نمود خواجه محمد بموجب فرمان واجب الاذعان

بجانب سمرقند توجه نموده بود و در وقتی که خاقان منصور در هرات بر سریر سلطنت نشست از ماوراء النهر بدرگاه عالم پناه آمده کمر خدمت

بر میان بست و باندک زمانی ملحوظ عنایت شده در امر وزارت شروع کرد و در استمالت خاطر اکابر و اصاغر سعی موفور و جهد نامحصور بجای

آورد و عاقبت عافیت طلبیده از آن کار استعفا نمود و بسلوک طریق فقر و [illegible] اشتغال فرمود و خاقان منصور منصب شیخی

و تولیت موقوفات مزار فیض آثار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری را مفوض برای صواب نمای او گردانید و آنجناب چند گاه

در ترویج و تعمیر آن بقعه متبرکه کوشیده در ضیافت آینده و رونده اهتمام تمام بتقدیم رسانیده و وفاتش در دهم ربیع الاول در سالی

که حروف همین کلمات بحساب جمل از تاریخ آن خبر میدهد روی نمود و در مزار فایض الانوار عارف ربانی مولانا شمس الدین محمد [illegible]

مدفون شد و خاقان منصور منصب شیخی مزار را باولاد امجاد خواجه مغفور [illegible] و ولد ارشدش [illegible] افاضل پناه خواجه شهاب الدین عبدالله را بخلعت

و انعام خلع فاخره بنواخت **خواجه علاء الدین علی الشقانی** در سلک ولات باخرز سمت انتظام داشت و بواسطه انتساب بآل برمک

همواره رایت مفاخرت می افراشت بحسن طبع و جودت ذهن و مهارت در نظم اشعار و انشاء در رسم و دیار موصوف و معروف بود

و در مبادی اوقات سلطنت خاقان منصور عین التفات خسروانه گشته در امر وزارت شروع نمود و بنا بر آنکه در ضبط کفایت ظاهر شده

بعجز و درماندگی [illegible] بسیار [illegible] رقم تقریر و تزویر بر اوراق ضمیر منیر [illegible] مقرب حضرت

خاقان امیر علیشیر با وی متغیر گردید و در آن اوقات از روی جد یا هزل روزی خواجه جامی این بیت در سلک نظم کشید **بیت**

فردا که شود [illegible] **شعر** معلوم شود قوت بازوی علیشیر **شعر** و استماع [illegible] ملال [illegible] و دیگر اسباب [illegible] خواجه

[illegible] در پایه سریر اعلی در جرگه وزرا ایستاده بود یکی از یساولان بموجب فرمان واجب الاذعان [illegible] الغایت

بزرگی [illegible] از سرش برداشته در گردنش افکنده و امیر علیشیر روی بخاقان منصور آورده این مصراع خواند **ع** چو بار [illegible]

القصه [illegible] خواجه [illegible] مؤاخذه و معاقب گشته بعد از آنکه هر چه داشت فرود آورد در [illegible] زندان [illegible]

[illegible] در آن ایام [illegible] منظوم گردانید [illegible] مقرب حضرت [illegible] مطلع غزل **بیت** [illegible]

[illegible] **شعر** [illegible] امیر علیشیر [illegible] و خواجه [illegible]

[illegible] اوقات [illegible] محروف [illegible] و حفظ کلام الله [illegible] در آورد و قصیده

مصنوع خواجه سلمان [illegible] تتبع نمود و اکثر صنایع شعری را [illegible] در آن قصیده درج کرده و [illegible]

[illegible] **خواجه مظفر شبانکاره** از بزرگزادگان مملکت فارس بود و در اوایل ایام [illegible] خاقان منصور از [illegible]

بهرات آمده در منصب وزارت دخل نمود و بعد از چند گاه جمعی [illegible] تصرف و تقصیر متهم کردانیدند بنا بر آن معزول

[illegible] و در زندان [illegible] محبوس [illegible] بر بود ناگاه [illegible] و فرمان [illegible] استماع افتاد

و [illegible] خاقان [illegible] خواجه مظفر [illegible] گرفتن و کرد

ساقی باقی در زندان خواجه بود خاقان منصور گفت که او را نیز بمهر و رشیبات کنند و در ان روز داخل اوایل محرم الحرام سنه احدی و تسعین
و ثمانمائه بود خواجه صافی را از طاق چهارسوق هراة و خواجه مظفر را بر در دروازه ملک حلق کشیدند یکی از فضلا در ان باب گوید
نظم ای دیده بعالم ستمکاره نگر ور خواجگی جهان خونخواره نگر ز حالت صافی نگر تجربه کن در حال مظفر شبانکاره نگر خواجه امین الدین محمود
برادر خواجه افضل الدین محمد بود همواره بشرب شراب روح افزا و مصاحبت ماه رویان … شعف تمام ظاهر مینمود و بحسن خلق و وفور کرم
از امثال و اقران امتیاز داشت و همواره خیال … در مجالست اهل … اصحاب فضل بر لوح خاطر منکاشف در سبع و
ثمانین و ثمانمائه بمنصب وزارت خاقان منصور رسید قریب پنج سال در نشیب آن کار روزگار گذرانیده و در ان اوقات …
خواجه افضل الدین محمد بجانب … معزول گردید و بعد از چند گاه نوبت دیگر منظور نظر التفات خاقان عالیجاه گشته
کرت ثانیه در امر وزارت دخل نمود و خواجه قوام الدین نظام الملک در ایام اعتبار و اقتدار کرت دیگر او را مقید و مواخذ گردانید
امین الدین محمود … و سال فرصت یافته … بصورت زنانه از زندان گریخت تا زمان وصول خواجه افضل الدین بهراة در گوشه
مخفی بود و چون آن جناب … سرافراز گشت خواجه امین الدین محمود از کنج انزوا بیرون آمده بملازمت …
… اشتغال نمود … و در خانه … چون متقاضی اجل در رسید در اوایل
سنه … خواجه علاء الدین علی بیکال بصفت … مشهور دهر …
در دیوان خاقان منصور … اشتغال داشت … از ان مرتبه قدم نهاده رایت وزارت …
امر قیام و اقدام نمود … مواخذه و مصادره مبتلا گشت و چون اجل موعود
در رسید داعی حق را لبیک اجابت گفته درگذشت خواجه نعمت الدین در علم استیفا و سیاق بی نظیر آفاق بود و در دیوان
خاقان منصور … انجام اعمال بزرگ و اشتغال خطیر اشتغال نمود و خواجه مجد الدین محمد در کرت ثانی که صاحب اختیار ملک و مال حضرت
خاقانی گشت … مواخذه کرده … و خواجه بعد از چند ماه
… خواجه مجد الدین محمد … و خواجه مجد الدین محمد باخذ و … خواجه
… محمود جمال … وزارت … منسوب گردانید
… محمود جمال …
آورد خواجه عبد الله … القصه
خواجه مجد الدین … وزرا و ارکان دولت …
… شعر …
سید زین العابدین علی پسر شیخ زین الدین محمود …
… و در اوایل … بوزارت

امیر محمد برندق برلاس قیام مینمود پس از آنکه انوار کفایت و کاردانی از مطالع احوالش بر پیشگاه ضمیر انور حضرت خاقانی تافته بود
منصب وزارت خاصه … مفوض داشت و در ان اوان که خواجه نظام الملک با کبر مسند اختیار و اقتدار بنیاد
ازان شغل معزول گردانید و در سنه ثلث و تسعمائه خواجه نظام الملک با اولاد و اقربا بسعادت شهادت رسید نوبت دیگر وزیر
خاقان منصور گردید و بعد از چند گاه خواجه افضل الدین محمد از حرکات و سکنات جناب سیادت مآب … مخالف نموده
او را معزول ساخت و بعد از وفات خواجه افضل خاقان … بعد از آن سید زین العابدین را بمنصب وزارت امر کرده
آنجناب … مدتی بر ان قرار یافت که وزرای عظام … جناب سیادت مآب … دیوان … فرامین
مطاعه را مادام که بتوقیع او نرسد … سید زین العابدین … جمیع وزرا مقدم
می نشست و بر قم اطلع علیه … توقیع میکشید و بعد از فوت خاقان منصور سلطان بدیع الزمان میرزا نیز آنجناب را
منظور نظر الطاف ساخت … منصب … در ان زمان … در سنح …
… حضرت … محمد خان … سید زین العابدین … فرار اختیار کرده …
… سید زین العابدین … رسیده
… بیت …
… خواجه فخر الدین …
… منصب وزارت خاقان منصور … قیام نمود و آنجناب …
و …
… وزارت …
… سلطان بدیع الزمان میرزا … خراسان
آنجناب … محمد خان …
… خواجه نظام الدین … مصراع
… خواجه جلال الدین عطاء الله …
…
… در علم …
… سلطنت خاقان منصور …
… مسند وزارت …
… بر قم اطلع علیه توقیع میکشید …

روزگار حیات و کاردانی سرانجام مقرون میگردانید با وجود اشتغال بامثال این اشغال خطیره همام علاء و جلال از ادای فرایض و
نوافل ساعتی غافل و ذاهل نبود و در سر دیوان تسبیح در دست گرفته در شمار قیل و قال اصحاب جاه و جلال بورد ذکر اشتغال داشت
مشغول میبود و در اواخر اوقات حیات خاقان خجسته صفات منصب رسالت و پروانچه علاوه سایر مناصب خواجه عطاء الله
گشت و قوام عاطفت خاقانی وافر ساخت لیکن تیسیر این مطالب بعده ایشان نپیوست بعد از فوت آنحضرت آن خواجه
صاحب سعادت از اولاد و امجاد پادشاه والی نعمت محمد خان شیبانی منصب سوالی کرده و ابتدا در ایام استیلای اوزبکان
شاهی در هرات در روی تکلیف مهمی بیاوردند اما در بین از ضمه مختلفه و انقلابات متنوعه امرا و وزرا و ارباب السلطنه هرات بمرکز سبع
سیمای مستصوب آنجناب بجای ... تصنیفات و ترددات خراسان ...
عمده ... ابواب ... در اوایل سبع ... حکومت بلاد خراسان بحکم نواب ...
پادشاه عالمیان ... خواجه ... و چون آن ... فوت ... اکابر زمان ...
خاطر ... علوم ... کمالات ... مفصل کرده ...
که از ... ایشان ... تحریر و تکلیف ...
ترتیب نمود ... مفصل ... اول ...
... ترتیب ... بعد از آن
آنکه ... تقسیم فرموده و چون از امثال این امور فارغ گشت ...
... روز ... ربیع الاول سنه مذکوره وفات یافت و تمامی سادات و قضات و علما و اشراف و اعیان
... جنازه آنجناب ... در پیشگاه مدرسه ... حضور ... آن خواجه مغفور نماز گذارده
... در مزار شیخ ... تاریخ فوت خواجه عطاء الله
... **قطعه** ... خواجه عطاء الله ... تاریخ ...
ذکر صدور خاقان منصور چون ... خاقان عالیجاه ... موقوفات بلاد خراسان ...
... سادات و فضلا ... منصب صدارت
... سلطنت آنحضرت ... ارباب عمایم ... آن منصب مشغول ...
... **سید نظام الدین عبدالله حموی الملکی** ...
... حضرت ... منصب صدارت رسید
و مقدم ... تیمن ... مهمات ...
کمال ... ایشان ... **مولانا قطب الدین محمد الخوافی** متصف

متصف بقابلیت و فضیلت معروف بود و بوفور فراست و کیاست موصوف در انشاء مکاتیب و فرامین بدرجات
مهارت تمام داشت و در فیصل مهمات و معاملات مستوفیات بر امثال و اقران رایت تفوق می افراشت و آنجناب در زمان
سلطان سعید سلطان ابوسعید بشرف خدمت مولانا نظام الدین عبدالرحیم صدر بود و بعد از وقوع واقعه بدار السلطنه
هراة شتافته خاقان منصور منصب صدارت بوی تفویض نمود و چون جناب مولوی چندماه بلوازم آن مهم پرداخت در بیست
و سیوم محرم الحرام سنه ۸۷۹ براغوای اهل فساد مواخذه و معاتب گشته هیجده روز مبلغ یکصد و پنجاه هزار دینار کپکی فرود آورد و
در عاشر صفر نوبت دیگر رتبت یافته خلعت صدارت پوشید و چند سال در کمال استقلال مهمات مستوفیات و حاجات
ارباب حاجات را بکفایت مقرون میگردانید و فات او در زمان اعتبار و اختیار خواجه مجد الدین محمد در شهور سنه ۸۹۰ روی نمود و چون
مولانا قطب الدین خویش نسبی معتمد السلطنه بود آنجناب بلوازم امر تعزیت قیام فرمود و سه چهار روز صبح و شام اعاظم
امرا و وزرا و سادات و نقبا و قضات و علما و سایر اشراف و اعیان هراة در آن تعزیت مجتمع میشدند و حفاظ ختمات قرآن
بجای آورده خوان الوان خواجه مجد الدین محمد علاوه اطعمه فراوان میکشیدند و چون ایام سوگواری بنهایت انجامید خاقان منصور
و شاهزادگان و خواتین بلقیس مکان خلع فاخره و اثواب وافره بمعتمد السلطنه و سایر اصحاب مصیبت فرستادند و خواطر
ایشان را بانواع پرسش و نوازش تسلی دادند **خواجه کمال الدین حسین بن خواجه جلال الدین قنبر کپکی** عمده اکابر و
قدوه اعاظم ولایت ابیورد بود و بمزید مکنت و حشمت و افزونی جاه و علو همت از سایر اعیان خراسان ممتاز و مستثنی میبود و
چند گاه در غایت اختیار و اقتدار بلوازم منصب صدارت خاقان منصور اشتغال داشت و در آن اوقات یکدیگر بار
و یکمرتبه بار از رسم الصداره طمع کرده رایت نیکنامی برافراشت مع ذلک بعضی از اهل بغض و حسد آن خواجه امجد را
بتغلب و تصرف متهم داشته در جواب حضرت خاقان زبان غمز و سعایت گشودند و آن سخنان در مزاج همایون تاثیر کرد و خواجه
حسین از آن منصب معزول گشت و مبلغی کلی بدیوان فرود آورد و بقیه اوقات را بفراغت گذرانید و در ماه رمضان سنه ۹۰۴
داعی حق را لبیک اجابت گفته در گنبد مدرسه که در جانب قبله مسجد جامع هراة ساخته و پرداخته بود مدفون گردید **حافظ معین
الدین خلیفه** مدتی بمنصب صدارت مقرر بود و بسبب ارتکاب امور نامناسب مواخذ گشته در شهور سنه ۸۹۰ در خیابان
کشته شد **سید غیاث الدین محمد امیر خانی** ملقب بمیر سربرهنه و سبب اطلاق این لقب بر آنجناب آنکه در اوقات جوانی چنانکه
شیوه والی سلطان مهر و محبت لشکری پیری را در شهرستان اطاعت داد و مطلوب ... تابع آن پیر بود برهنه آمده سر در پی
ایشان نهاده و کلاه سربرهنه با طایفه در کوچه و بازار دوران میکرد و دست طبع او رباعیات نظم می آورد و این رباعی از نتایج
طبعیست **رباعی** آنان که پرستند خورشید مهند * از چشم تو در آرزوی یک نگهند * ... من می بینم * ... تعلیم اند *
و میر سربرهنه ... لطف گفتار و سرعت فهم و حدت طبع از فضلای زمان و ظرفای دوران امتیاز داشت
و همواره نکات شیرین و حکایات رنگین و کلمات هزل آمیز و سخنان فرح انگیز بر لوح بیان می نگاشت و در اوان ...

ماوراء النهر بهرات تشریف آورد و منظور نظر اشفاق و مرحمت مقرب حضرت سلطانی شده بمنصب شیخی و تولیت مزار کوا
شیخ لقمان پرنده منصوب گشته مدت بیست سال در انتظام فیض انجام بضیافت صادر و وارد پرداخت و هر سال قریب
صد و پنجاه هزار دینار کپکی که از موقوفات و نذورات آن مزار حاصل می‌شد بمصرف رسانید بعد از آن بعضی از اهل حسد
آن سید امجد را باسراف و اتلاف منسوب ساخته نزد خاقان منصور زبان بسعایت گشادند و موجب عزل سیادتمآبی بهم
میرسر بهم تصور نمود که مقرب حضرت سلطانی را در رعایت او دخلی بوده بنابراین در جواب این مطلع آن جناب که مطلع
افکار نکته گیخیز شده آرا ملتمس نشاند دیوانگی نقش بخاک بسیم ⁂ این مطلع در سلک نظم کشید نظم آن سرو که در سایه بود آدم
را فغانی بنشاند بخاک بسیم ⁂ و امیر علیشیر از این کنایات رنجیده چند گاه غبار نقار بین الجانبین ارتفاع داشت و آخر الامر
مقرب حضرت سلطانی جناب سیادت منقبت را بمقام مکرمت آمده بمنصب صدارت خاقان منصور بود و نقوض
یافت و میان آنجناب و خواجه کمال الدین حسین اگر گاهی در تقدیم و تاخیر صورت نزاع روی نمود میرسر بهم بعرض امیر علیشیر
رسانید که با وجود شرف سیادت و کبر سن و انتظام در سلک خدام این آستان عالیمقام کمتر از خواجه حسین
داعیه تقدیم دارد و امید که بیمن التفات شما ابروی تفوق میسر گردد و درین حال اکبر ستوده خصال را از ایام گدایی و سوال جناب
سیادتمآب یاد آمده این بیت بر زبان راند که بیت در عاقبت صدارت بگدایان گشت ⁂ خشم دارم که گداز همه افزون باشی ⁂
ملوک آثار الطاف بر بدرجه اقبال رسیده مقدم بر خواجه حسین توقیع کشید و بعد از چند گاه لوازم آن امر پرداخت استعفا
نموده کاشانه عزلت را منزل اقامت ساخته ایام حیات را بطاعت و عبادت مصروف داشت و در مصاحبت امیر علیشیر بگذرانید و در شهور سنه
مریض گشته بعالم آخرت خرامید خواجه غیاث الدین عادل شاه در سلک اشراف و اعیان ولایت جیلان منتظم بود و چند سال
بامر صدارت خاقان منصور قیام نمود و بعد از عزل از آن منصب در بلده نیشابور رحل اقامت انداخت و همه ایام حیات را بت
مصروف ساخت علاء الاعاظم میرک جلال الدین قاسم در شهور سنه ۸۹۵ قایم مقام آبا و اجداد بزرگوار خویش گشته
سه چهار سال بکمال اختیار و استقلال بمهام منصب صدارت قیام نمود و چنانچه در ضمن حکایات سابقه مسطور شد فی منتصف
شعبان سنه احدی و تسعمائه در حصار شادمان از عالم رحلت نمود قاضی برهان الدین محمد هروی در اوایل منصب
قضاء ولایت مرو و صدارت ابو المحسن میرزا متعلق بوی بود و بعد از آن بواسطه مستقیم مزاجی که شاهزاده در انست
آنجناب پیدا شده در مرو هرات شتافته منظور نظر التفات حضرت خاقانی گشت و بمرتبه بلند صدارت صعود نمود و در اوایل سنه
تسع و تسعمائه میل وطن اصلی کرده و در مرو شده بمرو شتافت و ابو المحسن میرزا بنابر خیره که از صدارت آن در خاطر داشت
او را مواخذه و مصادره کرد لاجرم اعراض نفسانی بمزاج قاضی استیلا یافته مریض گشت و در سنه ۹۰۹ در گذشت سید غیاث الدین
محمد از فضایل نفسانی و کمالات انسانی بغایت بهره‌مند بود و بعد از فوت میرک قاسم باهتمام خواجه قوام الدین نظام الملک
در امر صدارت شروع نمود تا وقتی که خواجه نظام الملک در کاه خاقان منصور لوای اقتدار و اختیار می‌افراشت در آن منصب دخل تمام داشت

و در سنه ثلث و تسعمائه که آفتاب اقبال خواجه نظام الملک بسبب حدوث زوال نزدیک رسید در خدمت شاهزاده عظام سالت بدیع الزمان میرزا
و امیر ذوالنون عزم داشت و هنوز از این سفر مراجعت نکرده بود که خواجه نظام الملک ماخوذ شده بقتل آمد و سید غیاث الدین
خبر شنیده و از غضب حضرت خاقانی ترسیده نزد امیر ذوالنون توقف نمود و جناب امارتمآبی او را بالسلطان بدیع الزمان
سپرده سید چند گاه در ملازمت آنحضرت بسر برد اما بواسطه غرابت صورت و رداءت سیرت و دخل در امور ملکی و مال
و خلاف طبع آن ستوده خصال منظور نظر التفات نگشت و پس از چند وقت مقرر شد که بسالت مرو رود و چون آن بلده را سلطان
بدیع الزمان میرزا المکنی بابو المحسن میرزا تسلیم نمود مضمون آنکه سیادتمآبی را حفظ نماید و بجانب بلخ نهر انکار و اولاد او امیرک شاه
و سید که مشهور است بمیر مخدوم و بجانب امیر ذوالنون بر و انکه پیدا شده بود از آن بلده عذر خواسته و ایشان به بیر پیوسته و رکوب افواج
منزل گزیدند و در سنه ۹۱۲ که امیر نجم ثانی در شهر دوان نکبار قافی شتافته سلاطین ماوراء النهر از آب آمویه عبور نموده و بر بعضی ممالک خراسان استیلا یافته
بعد و مشهد مقدس توجه آمدند امیر مخدوم همراه باردوی تیمور سلطان و عبید الله خان رفت و ایشان را بر توجه کابل و دار الملک خراسان ترغیب
و تحریص نمودند علی الجمله چون شاه بابا نهضه لوای جهانگشایی ... حضرت شاهی لازال ظل معدلته ممدود علی مفارق ... تو وصول یافت
هرات انداخت سید با اولاد مواخذه شده مبلغ کلی فرود آورد و بعد از آنکه از چنگ محصلان خلاص شد بر قرار اختیار کرده بماوراء النهر شتافت و در
مملکت ... شهور سنه ... وفات یافت مولانا غیاث الدین جمشید قاینی پدر شیخ مولانا سلطان ... که قاضی القضاه و جناب شریعت پناهی
قاضی قطب الدین احمد الامامی بود و نسبت مادرش بشیخ قارن که در زمان امیر تیمور گورکان در بعضی از بلدان مازندران حکومت
می‌بود مولانا غیاث الدین از مسائل تحریر و کتاب سلوک و محلات فی قوفی تمام داشت و در اواسط ایام سلطنت خاقان منصور چند گاه عکولات
خانه حضرت را بمباشرت ... صدارت میرساند ... و آخر الامر ترقی کرده بمنصب جلیل ... رسید و در زمان
اختیار خواجه قوام الدین نظام الملک بسبب آنکه در مجلس امیر علیشیر زبان بغیبت آنجناب گشاده مواخذه و مقید گشت و آخر ایام حیات خاقان منصور
در گوشه انزوا منزل داشت اما بعد از فوت آنحضرت بدیع الزمان میرزا او را منظور نظر اعتبار گردانیده باز دیگر جناب مولوی بمنصب صدارت
رسید و بعد از هفت هشت ماه معزول گردید و وفات مولانا قاینی در هشتم ماه رجب سنه تسع عشر و تسعمائه اتفاق افتاد و در مقبره
آبا و اجداد خویش مدفون گشت خواجه شهاب الدین اسحق بن خواجه میر احمد برادر زاده و داماد مولانا قطب الدین خوافی بود و از بعضی فضایل
محظوظ و بهره‌ور می‌نمود در زمان وزارت خواجه افضل الدین محمد که او نیز داماد مولانا قطب الدین بود چند سال قایم مقام عم بزرگوار شده بصدارت
خاقان منصور قیام نمود و در روز فوت خواجه مشار الیه مواخذه گشته مبلغی کلی فرود آورد و بعد از آنکه از چنگ محصلان نجات یافت در زاویه عزلت
تمام ایام حیات طیبه بسر برد امیر کمال الدین حسین پدرش مولانا شهاب الدین اسمعیل طبسی الاصل بود و مادرش در سلک نبایر سید اعظم
نیشابوری انتظام داشت و آنجناب از فنون علوم متداوله محظوظ و بهره‌مند بود و در علم جفر و تصوف و عروض مهارت نمود و بنظم اشعار گاهی
مشغول گشته در ابداع مؤلفات لوازم فصاحت بجای می‌آورد و در ایام دولت سلطان یعقوب میرزا از ولایت طبس ... شتافته چند گاه در
ظل تربیت آن پادشاه عالیجاه گذرانید و چون از آن مملکت بهرات آمد خاقان منصور او را بشیخی و تولیت موقوفات مزار متبرک حضرت باری

خواجه عبدالله انصاری را با آنجناب مفوض کردانید در سنه اربع و تسعمائه منصب صدارت و پس از اهتمام داد و خواجه ... مفوض نمود
و مولانا فصیح الدین صاحب وار او در تاریخ صدارت آن صدر عالیقدر این رباعی نظم نمود رباعی ای آنکه زیاده شد ز تو صدر قریش
بالا طبع صدارتی صدر قریش ای صدر قریش اتفق عالیقدر تاریخ صدارت نو شد صدر قریش شرح مجالس منازل السایرین و مجالس العشاق
و رساله ... از مولفات امیر کمال الدین حسین نظام داده و از اشعار آنجناب خاطر سخن گذار این بیت بر لوح بیان می نگارد بیت از باغ جهان آن
به سان آرام قدم بیرون ... روز خط ... سان باغ ارم بیرون خواجه شهاب الدین عبدالله البنایی ولد رشید خواجه شمس الدین محمد
مروارید بود و در مکارم اخلاق و محاسن اعراق و لطف گفتار و حسن کردار سرآمد ابنای روزگار بود و طبع با اکثر اقسام فضایل
و کمالات بهره وافر داشت و در اکثر انواع فنون علوم ماهر ... مولفات ... بیان ... جواهر لطافت آراسته و منظومات
منشآت ... از شوایب عیب و نقصان ... بر بیاض ... زبان خط خوبان ...
و اوراق ... لطایف آثار ... عقود جواهر مکنون ... موسیقی و ادوار ... ادراک ...
ماهر ... دولت ...
... علم ... دولت و اقبال خاقان منصور ...
... اوان جوانی منصب صدارت ... چند سال در رعایت اختیار
... آن امر ... خواجه نظام الملک ... خواجه شهاب الدین عبدالله ...
... از آن منصب استعفا فرمود و در ... سلطنت ...
و بعد از ... خواجه نظام الملک ... آن جامع فضایل ...
... سلطان ... تیمور ... سلطنت ... روزی چند از آن مرتبه قدم برتر
نهاده ... امرای عظام ... ایام حیات خاقان ... صفات
... آن خواجه فضیلت ... آنحضرت ... کرده ...
... آن مجید ... در ماه ... اتفاق افتاد و امیر صدرالدین سلطان ابراهیم امینی ... در رعایت ...
در سلک نظم انتظام داده و مطلع آن این است بیت ... و نقطه ... مجلس ...
و این قطعه که متضمن تاریخ وفات آن خجسته صفات ... مذکوره ... نظم ... اهل علم ... جهان فضل
... رفت ... قدم ... در عالم ... بر لوح ... تاریخ ... اهل کمال رفت ... خواجه عبدالله دیوان قصاید و غزلیات و رباعیات که موسوم است بمونس
الاحباب ... محتوی است ... در میان فرق انام مشهور است و کمال لطافت و فصاحت آن منثورات
و منظومات ... نقطه و انتخاب مذکور و هو العفو الغفور امیر صدرالدین سلطان ابراهیم امینی والد العلیقدر

میر جلال الدین قاسم بن میرک محمد امین بن مولانا صدرالدین ابراهیم است و انتساب مولانا ابراهیم با کابر و اعاظم ماوراءالنهر
... شیخ ... الدین ابوالعلا ... در میان علما کالشمس فی وسط السماء ... پیوسته و جد
والد ... امیر سلطان ابراهیم مولانا جلال الدین عبدالرحیم بن مولانا ... بود که سالها الصدارت میرزا ... و میرزا
علاء الدوله قیام نمود ... در آن ... انتساب ... اهل ... سلطان ابوسعید ابوالخیر می بوده و از طرف
مادر ... بزرگ از نقبای موسوی مشهد مقدس ... رضویه بوده و سید کمال الدین ... در سلک ... مادر
آنکه ... انتظام داشته و جاه و جلال امیر سلطان ابراهیم ... بزیور شرف نسب آراسته است بوفور فضل و ادب و کمالات
و ... در ... سیرت ... نیکو ... آراسته و ... جامع
فضایل ... و ... علوم ... کمال ... و طبع ... در میدان ... انواع ...
و اوراق ... و نظم و نثر ... مشهور ...
اللؤلؤ المکنون ... نوادر عقود منظومات ... الیاقوت والمرجان ...
... نظم ای ... از ... فضایل ظاهر ... انوار ...
و آنجناب در اوایل ایام جوانی چند سال ... ابوالمنصور مظفر حسین میرزا اقدام نمود و در ... کمال
... خاقان منصور ... منصب صدارت ... سلطان ابراهیم
تا آخر ایام حیات آن پادشاه ... در غایت اختیار ... منصب ... و بعد از فوت آنحضرت ...
مظفر حسین میرزا ... منصب صدارت ... سلطنت خراسان از آن دودمان ...
بابو الفتح محمد خان انتقال یافت امیر سلطان ابراهیم ... روزی چند ... مولانا عبدالرحیم ... گرفتار بود و بعد از
نجات از آن قید در گوشه انزوا ... چون لوای ... خراسان
از ... انعامات ... در سنه ... از هرات ...
... اختصاص یافت و تالیف تاریخ فتوحات ... تعلق گرفت ... تمام ... الکلام
... آن امر ... کمال فصاحت و بلاغت ... عبارت ... که ...
... نتایج طبع ... و رباعیات ... دیوان ... در سلک نظم کشیده
و معانی ... اشعار ... مانند آب حیوان در سواد حروف ...
... منشآت آنجناب ... لطایف نگار ساخته و در این رساله
... لوای ... مصراع ... و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله ذو الفضل العظیم ... مصراع ... آن جامع فضایل ...

انواع آمال و امانی در غایت عافیت و کامرانی روزگار خجسته آثار گذرانده اند و همواره از رشحات سحاب کلک گوهربار و قطرات غمام خامه گوهرنثار ریاض فضایل و کمال و گلزار جاه و جلال انام و رعایان را اندیشه و فضلا و عیون و طولا **ذکر بعضی از سادات و نقبا و مشایخ و علما و فضلا که معاصر بوده اند با مغیر السلطنه و الخلافه سلطان حسین میرزا** مقدم این طبقه عالیشان و اشراف این طایفه سعادت مکان سادات عظام و نقبای کرام روضه مقدسه رضویه اند و اکثر اوقات سلطنت آن پادشاه خجسته صفات **امیر نظام الدین عبد الحی و امیر غیاث الدین عزیز و امیر علاء الملک** در انتظام مهمات انام منصب جلیل المرات نقابت منصوب بوده اند و چنانچه سزاوار علو منزلت و سمو مرتبت ایشان بود بمراسم آن امر قیام و اقدام مینمودند و این سه نقیب واجب الترحیب از سایر نقبا و سادات صوری و معنوی اجتماع اسباب علو اسم نیک معنوی اختیار تمام داشتند و همواره همم عالیه بر ترویج و تعمیر آن مزار کثیر الانوار و ضیافت صادر و وارد میگماشتند تفوق و تقدم ایشان بر سادات اقطار جهان معبر و قدم دودمان و رفعت خاندان ایشان آفتاب وار در وسط السماء ظاهر و هلالیه از نقابت آن سه نقیب عالی حسب علی تعلق باولاد و احفاد آن سه بزرگوار میداد و چنین آفریده از سادات رضویه کار با ایشان نقش مسلمی در آن امر بر لوح خاطر نمی نگاشت **سید غیاث الدین ابو الفضل بن حسین حسینی** بمزید علم و فضایل از اکثر سادات مشهد مقدسه ممتاز و مستثنی بوده و سالها فراوان در آن ولایت بلوازم منصب شیخ الاسلامی و فضیلت پناهی قیام و اقدام میفرمود **امیر سید اصیل الدین عبد الله حسینی** بصفت اصالت و سمت جلال و نجابت شان و قدم دودمان موصوف و معروف بوده و بوفور تقوی و دین داری و غایت پرهیزکاری از اکثر علماء عالم و سادات بنی آدم ممتاز و مستثنی مینمود زبان گوهرفشانش مفسر حقایق صحف آسمانی و بیان بلاغت نشانش مبین دقایق کتب سبحانی باطن خجسته منیش مظهر آثار ولایت و رشاد و خاطر فرخنده مآثرش مهبط انوار هدایت و ارشاد و درج گستری آن جهان سپهر [illegible] پروری در علم تفسیر و حدیث داشت و تالیفات و نظم نیز داشت و در زمان خاقان سعید از دار الملک شیراز که وطن اصلی آن جناب بود بهراة تشریف آورده در رایات اقامت افراشت و در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بوعظ و نصیحت خلایق می پرداخت و در ماه ربیع الاول در بیان میلاد با سعادت حضرت رسالت پناه مواظبت مینمود و طوایف انام را محظوظ و بهره ور میساخت از مؤلفات آن سید والا مقام کتاب ابجادت است در درج الدرر که محتوی است بر سیر خیر البشر و رساله مزارات هراة و معراج الافلاح در بیان اوراد و عبادات در میان افاضل اقطار جهان مشهور است و صحت روایت و لطافت عبارت آن نسخ بر ارباب فهم و اذهان خلایق مذکور انتقال امیر سید اصیل الدین از جهان محنت آیین بریاض بهشت برین در بیستم ربیع الآخر سنه ثلاث و ثمانین و ثمانمائه روی نمود و خاقان منصور نعش اطهر او را بامید و توجه اردوی سیورغال داد و شیدای مرحوم را با شاپال غیاث فرمود **مولانا شمس الدین محمد بادغیسی** در سلک خلفای شیخ زین الدین خوافی انتظام داشت و همواره همت بلند بر اداء وظایف طاعات و عبادات میگماشت سالکان طریق زهد و تقوی و طالبان طریقه رشاد و هدی را پیش بنیان طریقت و ارشاد سلوک مینمودند و از فروغ باطن فرخنده میامنش اقتباس انوار سعادت کرده باوامر و نواهی خدام عالی مقامش مفتخر و مباهی میبودند

از آثار

از آثار انامل فیاض جناب مولوی مخمس قصیده برده و شرح منازل السایرین مشهور است و از ابیات جواب آیات تازیش این مطلع در مجالس افاضل سمت ایراد می یابد: **بیت** آنانکه بخبر قامت سروت نگرانند [illegible] بکوی لمعه نظرانند و مولانا شمس الدین محمد در شهور سنه ... وفات یافت و در خیابان هراة مدفون گشت و امیر علیشیر در جانب جنوب مزار فیض آثارش خانقاهی ساخته در بستر خاطر و گنبدش مولانا حمید الدین کوشید و مولانا حمید الدین متصدی در آن خانقاه بقیام مقام والد معارف پناه در غایت تقوی و طهارت سلوک مینمود و در سنه ... از عالم انتقال نمود **امیر محمد امیر هاشم** بشرف ذات و محاسن صفات و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف بوده و در زمان سلطنت خاقان منصور مدتی بمنصب نقابت منصوب بود و بلوازم آن امر قیام مینمود و نسب شریف سید اشرف بن مبارکشاه که در سلک اشراف سادات و نقبای خراسان انتظام داشت میپیوندد و سلسله آبای شریفش بحضرت امامت انتمای ابی عبد الله حسین بن علی علیه السلام میرسید **سید کاظمی** بلطف طبع و جودت ذهن اتصاف داشت و در شیوه شعر سپاهی گری سلوک مینمود و در ایام جلادت می افراشت و در اوایل ایام سلطنت خاقان منصور در ملازمت درگاه عالم پناه بسر میبرد و بموجب فرمان واجب الاذعان بر سالت خواجه عماد الدین محمود که از اکابران کاشغر مشهور است بکوه ابجهان روی توجه بجانب کلبرکه آورد و در وقت مراجعت اثنای راه در بنادر فارس فتح در شیراز رحل اقامت انداخت و هم در آن ولایت عازم سفر آخرت گشته خانه تن از مهمان روح باز پرداخت قصیده شهر آشوبی که در مذمت اهالی دار السلطنه هراة منظوم شده از نتایج طبع اوست مطلع آن قصیده اینست که **نظم** شکر خدا که فارغی از شهر هراتیم و در سلک آدمیان مقام ... **مولانا کمال الدین عبد الرزاق** والد مولانا جلال الدین اسحق سمرقندی بوده و ولادتش در دوازدهم شعبان سنه ... در هراة روی نمود و مولانا اسحق سالها در اردوی خاقان سعید بمنصب قضا و امر شرعیات اوقات شریف مصروف میساخت و گاهی در مجلس اشرف اعلی بتوضیح مسایل قرآت رسایل میپرداخت و مولانا کمال الدین عبد الرزاق بعد از فوت پدر در سنه ... رساله ای که قاضی عضد الدین ایجی در معنی حروف و اسم انشا نموده تالیف و شرحی نوشته و دیباچه آن را بنام همایون موشح گردانید و آن وسیله ... بحضرت خاقانی راه یافت و در اواخر ایام حیات آنحضرت برسالت پادشاه ... بجانب ... شتافت و در این سفر جناب مولوی را وقایع غریبه و حالات عجیبه روی نمود آخر الامر قرین صحت و سلامت بخراسان باز آمد و بعد از فوت خاقان سعید بسبب انوت بغیر ملازمت میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله و میرزا ابابکر و میرزا ابراهیم مقرر شد و در زمان سلطنت سلطان سعید در جمادی الاولی سنه ... بمنصب ... خانقاه میرزا شاهرخ منصوب گشت و تا اواخر ایام حیات بدان امر اشتغال داشت و وفاتش در ماه جمادی الاخری سنه ۸۸۷ روی نمود از آثار اقلام بدایع ارقامش کتاب افادات ارباب مطلع سعدین در میان مردم متداول است و در آن تاریخ شریف معظم وقایع معمور ربع مسکون از زمان سلطان سعید ابو سعید خان تا وقت شهادت میرزا سلطان ابو سعید گوران مسطور **مولانا محمد حسام الدین** در میان فرق انام بابن حسام شهرت دارد و او را در نظم اشعار قوت بسیار بود و پیوسته در منقبت شاه ولایت و سایر ائمه معصومین قصاید غرا انشا مینمود و آن ابیات بلطافت آیات جلالت اعجاز مشهور است و در میان اولیاء و محبان آل عبا مذکور و از جمله مثنویات ابن حسام کتاب خاوران نامه است که بحر تقارب تمامه در سلک نظم کشیده و در آن نسخه کمال شجاعت و ... امیر المؤمنین علی را علیه السلام مندرج گردانیده و وفات ابن حسام فی ربیع الآخر سنه ۸۹۲

در قصبه جوسف کرانی مضاف اقیانات بعوضع بست **خواجه مسعود قمی** از جملهٔ اعیان عراق بود و در زمان خاقان منصور از وطن مألوف
بهراة آمده ملازمت امیر علیشیر اختیار نمود و چون در نظم اشعار مهارت داشت حضرت خاقانی نظم احوال خجسته مآل خود را بوی رجوع
فرمود و او قریب بده هزار بیت در سلک بیان کشید و در قصهٔ یوسف و زلیخا و مناظرهٔ شمس و قمر و تیغ و قلم نیز از جملهٔ
منظومات اوست و این مطلع در دیوان غزلیاتش مسطور **بیت** تا چو در گریه خوابم میبرد خواب می بینم که آبم میبرد وفات خواجه
مسعود در بلدهٔ فاخرهٔ هراة روی نمود و در مزار سعید الدین مدفون شد **قاضی نور الدین محمد الامامی** ولد ارشد قاضی نور الدین محمد بن قاضی
قطب الدین عبد الله بوده بعد از فوت قاضی قطب الدین احمد منظور نظر عاطفت خاقان منصور گشته بلوازم منصب موروث قیام نمود و در فصل
قضایا بتوجیه غایت امانت و دین داری و نهایت دیانت و پرهیزکاری ظاهر ساخت و در کمال جاه و جلال و وفور اختیار و استقلال و فصل مهمات
ذمیه بر دامن مضمون همایون فاحکم بین الناس بالحق همواره مطمح نظر عالی داشت مدت بیست و در بیع قضا در زمان اقدم متقضی فتوی علماء
اسلام تجاوز نمود و بعد از چند سال از شغل اشتغال داشت بعلو رتبه تا توانی نهاده در بیستم جمادی الاولی سنهٔ ... رخت قضا اجل
حیاتش در ربوده و در کاز رکاه بحظیرهٔ که نزدیکی از مرقد فایض الانوار خواجه عبد الله انصاری ساخته بود مدفون گشت و از قاضی نور الدین
دو پسر عالیجناب شیخ الاسلامی صدر الشریعه و الدین محمد و فضایل پناهی جلال الدین محمود و این دو پسر عالی که بعد از فوت پدر
منظور نظر اشفاق خاقان منصور گشته بر غایت و معافات حضرت اقضی القضاتی تعلق گرفت و پسر کلانتر که بین الانام بخواجگی قاضی
شهرت داشت تا اوقیه بخدمت قضا منصوب شده در فیصل مهمات بر ایا اعتقاد آن حضرت بنای اعظام و اجداد کرام خویش کرد و بعد انقراض سلطنت
خراسان از دودمان امیر تیمور گورکان بمحمد شیبانی خان انتقال یافت بدستور معهود آن امر جلیل القدر متعلق بخواجگی بود و بعد
از آنکه عرصهٔ ممالک خراسان از فروغ ماهچهٔ لوای جهانگشای شاهی منور گشت اضافت بپذیرفت و قدیم خاندان و عظم دودمان و کمال اسلام
و دین داری و وفور دیانت و پرهیزکاری خدام خواجگی در نوار کلمات دیرینهٔ اسلام این جا منتشر گشت منصب شیخ الاسلامی هراة و مضافات
بپای همواجاهی مفوض شد و آن عالیجناب دو سال بلوازم آن مهم قیام نمود که بواسطهٔ سلاف نفس عوم میل خاطر بسر انجام
اشتغال دنیوی از امر شیخ الاسلامی استعفا نموده دست از آن کار باز داشت و مضمون این بیت را که **شعر** منصب یعنی دریغ منصبی
کاز هر منصبی بمنصبی به مطمح نظر تحت اثر گردانید و همت عالی نهمت بر اوقات متوجه آخروی گماشت و حالا آن عالیجناب
و برادر فرخنده سیرش از غایت اعزاز و احترام و نهایت اجلال و اکرام در روضهٔ لوف و مسکن معهود یعنی دار السلطنهٔ هراة
تشریف دارند و طوایف انام از خواص و عوام بوجود فایض الجود ایشان مستغنی و مطمئن خاطر بوده بلوازم حسن اعتقاد و ارادت بجای می آرند
قاضی صالح بن صنیع الله خلف صدق مولانا جلال الدین ابو سعید بن مولانا شمس الدین عبد الله بن قاضی جلال الدین محمود امامی بوده در
زمان خاقان منصور چند گاه در بلدهٔ هراة بلوازم منصب قضا قیام نموده چند گاه دیگر در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه بامر تدریس اشتغال داشت و چون اجل
موعود در رسید فی شهور سنهٔ ... علم عزیمت بعالم آخرت برافراشت **مولانا یوسف بدیعی** از ولایات اندجان بوده و در صغر
سن ایالت جناب فرخنده شناخته آغاز کسب فضایل نموده و در زمان فرخنده نشان خاقان منصور در ماوراء النهر بهراة تشریف آورده در ظل

عاطفت مقرب حضرت سلطانی آرام یافت از علم و فن صنایع شعری و فن معما مهارت و وقوف بود و در تبیین قواعد
معما رسالهٔ مفیده و تالیف نموده این مطلع از جملهٔ منظومات اوست **شعر** ای لب آب حیوان کوثر بود خضر الکلم **مثنی** ز لالی خضر با یرنی
دم یوح اللهم **شعر** وفاتش در شهور سنهٔ ... در حصن اتفاق افتاد و در مزار فیض آثار شیخ لقمان پرنده مدفون شد
حافظ غیاث قدوهٔ ارباب عرفان و عمدهٔ محدثان زمان بود و در ایام سلطنت خاقان منصور سالها موفور در بلدهٔ هراة
بافاده قیام می نمود و وفاتش در سنهٔ ... اتفاق افتاد و در مزار شیخ بهاء الدین عمر مدفون شد **مولانا عبد الرحمن الجامی** لمعات
فضایل و کمالات آن جناب مانند فروغ آفتاب جهانتاب منبع عرصهٔ ربع مسکون است و رشحات اقلام فیض انجام آن زبدهٔ شیوخ و شباب
باران قطرات سحاب خضر گشت فضای جهان را قلمون از جواهر نظمش صدف افلاک پر درر افروز و از لآلی نثرش عرصهٔ عالم خاک جواهر
اندوز تصانیف او در اقسام علوم بیحد و در هر تصنیف خزاین معانی بی عدد لاجرم حاجت آن نیست که خامه دو زبان در تعریف
آن مرجع ارباب دانش و عرفان شروع نماید و با مل سعی و اجتهاد ابواب مناقب و مفاخر آن ملاذ اصحاب ذوق و اتقان گشاید **بیت**
چه حاجت که بکلک بلاغت تاب **شعر** نویسد که عام است فیض سحاب **شعر** چه حاجت که گویند از نور مهر **شعر** منور بود عرصهٔ نه سپهر **شعر** ولادت
با سعادت آن جناب در شب بیست و سیم شعبان سنهٔ سبع عشر و ثمانمائه بقصبهٔ خرجرد جام اتفاق افتاد و بعد از وصول برشد و تمیز آغاز
تحصیل علوم نموده قدم بر مدارج زهد و تقوی نهاد و بواسطهٔ مناسبت اصلی علامت جبلی در مبادی تنسم صباصبی از نفحات انفاس
فضایل اقتباس ساخت نظم را حضرت و فطانت کشید و ممارستش در فن شعر بمرتبهٔ رسید که دیوان اشعار متقدمین و متاخرین را از
درجهٔ اعتبار ساقط گردانید و در زمان میرزا ابو القاسم بابر بنام نامی این پادشاه والا شهر علیه حلل ادر فن معما مرقوم قلم مرابع
آثار ساخت و در زمان سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید بترتیب دیوان اول و تالیف بعضی از رسایل تصوف پرداخت و
سایر مولفات و منظومات لطایف آیاتش در زمان خاقان منصور صفت تحریر یافت و لوایح آن کتب اطاعت آثار و رسایل اعجاز کردار رونق
بهارستان فرکار و اوراق نگارستان ارژنگ نمار یافت میان جناب مولوی و امیر نظام الدین علیشیر قاعدهٔ مروت و ارادت ارتباط و استحکام
داشت لاجرم آن جناب در اکثر تصانیف منظوم و منثور خویش مدح و ثنای آن امیر نیکو کیش بر لوح بیان نگاشت و مصنفات
مقرب حضرت سلطانی نیز بتعریف و توصیف آن حاوی کمالات انسانی اشتمال دارد و هر که بمطالعهٔ کتب آن دو بزرگ مبادرت نماید بر راقم
حروف این دعوی را تصدیق نماید وفات مولانا نور الدین عبد الرحمن در روز جمعه هیجدهم محرم الحرام سنهٔ ... روی نمود و در حیات
آن جناب بادشاه دو صیاح روزش خاقان منصور و امیر علیشیر و سایر امرا و ارکان دولت و تمامی اعیان ملک و ملت بمنزل آن شریف
آن جناب تشریف آورده و در اقامت لوازم تجهیز و تکفین بر نهج سنت سید المرسلین سعی نمودند و نعش او را بعیدگاه برده و نماز گذارده بتخت
مولانا سعد الدین کاشغری باز آورده و در پیش مرشد دفن کردند و حضرت خاقان و جناب مقرب حضرت سلطانی متعاقب یکدیگر اکابر
و اشراف و سادات و علماء اطراف را در عیدگاه هراة جمع ساخته جهت ترویح روح خدمت مولوی باطعام طعام و ختم کلام قیام و اقدام
نمودند و امیر علیشیر در مرثیهٔ مولانا نور الدین عبد الرحمن ترکیبی غرا در سلک انشا کشیده مطلعش بخاطر بود مثبت گردید **بیت**

هر دم از آن جانب هفت جوی جنانی دراست شعر زاین انجم او داغ بلای دراست و تاریخ مولانا عبد الرحمن را فاضلان زمان بعبارات مختلف
در سلک نظم انتظام داده اند از آن جمله مولانا انور که شاعری بدیع الکلام بود نظمی دلکش داشت این قطعه بر لوح بیان نگاشت قطعه جامی بود مایل
جنت مقیم گشت بهر روضه مخلد ارضنا السماء کلک قضا نوشت روان بر در بهشت تاریخه و من دخله کان آمنا خواجه رضی الدین احمد جامی
مقتدای اولاد و امجاد شیخ الاسلام احمد الجام النامقی بود و از سایر اشراف آن خراسان بمزید علو قدر و بنیان شان امتیاز و مستثنی می‌بود
سال‌ها تولیت اوقاف مزار فیض آثار شیخ الاسلام بدان عالی‌جناب تعلق بوی میداشت و همواره خوان احسان گسترده بهمه سالکان [illegible] ضیافت صادر و وارد
میکماشت و چون آن جناب از جهان گذران بفضای جنان انتقال نمود ولد ارشدش خواجه جلال الدین ابو القاسم قایم مقام گشت و اعتبار و اختیار او در آن ولایت
از اماجد و اقران در گذشت [illegible] مجالس [illegible] با شاهزادگان عالی‌مکان مصاحبت می‌نمود و بخلاف طریق آبا و اجداد او بتجمع اسباب
قیام می‌نمود و در صفت جود و سخاوت و سلوک طریق بذل و مروت عدیل و نظیر نداشت [illegible] از هر جهت حاصل میکرد صرف آینده و
رونده می‌نمود و تخم محبت و اخلاص در زمین دل‌ها می‌کاشت خواجه عبد العزیز جامی بصفت علم و عمل موصوف بود و اکثر اوقات خجسته ساعات
باداء وظایف طاعات و عبادات صرف می‌شد و در سلوک طریق ریاضت و تقوی و ارشاد سالکان سبیل الهی تتبع شیخ الاسلام زنده‌پیل احمد جام
میکرد و همواره بر سجاده پرهیزکاری و دین‌داری نشسته شرایط افاده علوم ظاهری و باطنی بجای می‌آورد مولانا کمال الدین عبد الواسع نظامی
ولد مولانا جمال الدین مطهر باخرزی بود و اکثر اوقات ایام شباب را باکتساب فضایل [illegible] صرف نمود در فن انشاء و تحریر مکاتیب و مناشیر
مهارت کامل حاصل [illegible] و در اوایل [illegible] خاقان مغفور [illegible] بتألیف وقایع و حالات آنحضرت [illegible] و در اثنای
[illegible] تشبیهات و استعارات [illegible] مبالغه بسیار نمود خاقان مغفور تصنیف او را [illegible] آن امر را [illegible] فاضل
مفوض گردانید خواجه مجد الدین [illegible] مولانا کمال الدین عبد الواسع [illegible] بسیار بود [illegible] مزاج [illegible]
پیوسته [illegible] خواجه نظام الملک و اولاد او نیز طریق [illegible] مصاحبت [illegible] تألیف کرده یادگار
گذاشت [illegible] خواجه نظام الملک خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین
[illegible] در سلک نظم کشیده و الحق در این ابیات کمال فصاحت و بلاغت ظاهر گردانیده نظم دو برادر [illegible]
آن کمال [illegible] رشید [illegible] کمال [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] اقبال [illegible]
[illegible] زوال
قاضی نظام الدین محمد ولد ارشد مولانا شرف الدین حاجی محمد فراهی بود و مولانا حاجی محمد در سلک اعاظم فقهای زمان میرزا ابو القاسم
بابر انتظام داشت و قاضی نظام الدین بمزید زهد و تقوی [illegible] از اکثر علمای ایام دولت خاقان مغفور فایق بود و مدتی مدید در
[illegible] بتدریس قیام نمود و چون [illegible] استعفا نمود [illegible] خاقان مغفور بتکلیف [illegible] قاضی هراة
گردانید و قاضی [illegible] قطع و فصل قضایا [illegible] شرعیه [illegible] قاضی ممنوع شد و وفاتش

در ماه محرم سنه [illegible] واقع شد و راقم حروف [illegible] این رباعی در تاریخ آن واقعه اتفاق افتاد رباعی آنکه ز شریعت نظام از وی بود
از علم قضا [illegible] شد [illegible] نام نظام [illegible] توضیح [illegible] مولانا معین الدین الفراهی برادر امجد قاضی
نظام الدین [illegible] بسیاری از فضایل و کمالات [illegible] و تقوی درجه علیا داشت و اکثر [illegible] غایت
جودت بر صحیفه تحریر می‌نگاشت در ایام جمعه بعد از ادای نماز در صفه مقصوره جامع هراة وعظ [illegible] آیات
و احادیث [illegible] لطیف [illegible] مجلس وعظ او [illegible] و در وقت نصیحت آن
طایفه [illegible] خاقان [illegible] منصب قضا بود [illegible]
ترک آن [illegible] مولانا معین الدین معارج النبوة در میان مردم مشهور است
و [illegible] حالات [illegible] علیه افضل الصلوات [illegible] تفسیر فاتحة الکتاب و قصه یوسف [illegible]
[illegible] مولانا معین الدین [illegible] در مزار خواجه
عبد الله انصاری [illegible] قاضی نظام [illegible] مولانا شمس الدین محمد اسفزاری در ایام جوانی بتحصیل علوم و تکمیل فنون
[illegible] افاده [illegible] مکارم اخلاق
اتصاف [illegible] فواید علمی [illegible]
[illegible] مولانا شمس الدین محمد بن مولانا شرف الدین عثمان در جمیع اقسام
علوم معقول و تمامی فنون مفهوم و منقول سرآمد علمای ماوراء النهر [illegible] از
سمرقند متوجه [illegible] حج اسلام [illegible] منظور نظر عنایت [illegible] حضرت سلطان [illegible]
آن سفر مبارک [illegible] بعد از مراجعت در هراة [illegible] سلطانیه [illegible] فواید علمیه [illegible]
[illegible] مولانا [illegible] دانشمند [illegible] قواعد
[illegible] در ماه ربیع الاول [illegible] مولانا برهان الدین عطاء الله رازی
بوفور علم و سرعت فهم و جودت طبع [illegible]
[illegible] خاقان [illegible] سلطانیه [illegible]
و [illegible] مولانا برهان الدین [illegible]
ماه رمضان سنه [illegible] ابو القاسم بابر میرزا [illegible]
[illegible] حضرت مخدوم امیر خواند محمد [illegible] جودت طبع
سلیم [illegible] در ایام جوانی بتحصیل [illegible] در علوم معقول و منقول [illegible] مهارت
بر لوح خاطر نگاشته [illegible] آن حضرت در فن تاریخ [illegible]

اهر دار و کمال بلاغت آن منظم سبحانیت در تحریر حکایات و تقریر روایات درجهٔ تمام داشت بیان معانی بیان مفتاح توضیح آنکه کافی حنفی
از جملهٔ مقالات متبحار تألیف کتاب انجاب الباب روضة الصفاست ثبوت این دعوی برهانی است معتبر و لطیف عبارات آن نسخهٔ
فصاحت انتما بر وقوع این معنی دلیلی است مبرهن و راقم حروف نسبت بآنحضرت علاقهٔ فرزندی داشت و در زبان گستاخ
خود را در سلک شاگردان دانش متبحار و سبحان الله غلط گفتم انتساب قطره بدریا عین بی ادبی است و آفتاب فروغ از خورشید و الا غایت
بوالعجبی بیت چه نسبت ذره را با مهر انور ✽ تمثیل پایه خوف در نقد گوهر ✽ اگر خواهم که باشند آب رویم ✽ همی باید که من شاگرد اویم ✽
بشاگردم غلام کمترینم ✽ بگرد خوش او خوشه چینم ✽ غرض ازین اطناب اینست آنکه اگر کلک سخن گذار در مقام شرح بیان در ذکر
مکارم اخلاق و محاسن آداب آنحضرت مبالغه کند شاید که مردم عیب جوی بنابر نسبت مذکور بخود ستایی حمل کنند و گفتار این حقیر را
داخل لاف و گزاف داشته زبان اعتراض بگشایند لاجرم از اطناب اجتناب نموده مرقوم قلم خجسته رقم میسازد که حضرت امیر مخدوم را
در اواخر ایام حیات میل بانقطاع و انزوا شده و از اختلاط خلایق دامن همت درچیده مدت یکسال در کنج زاویه روزگار گذرانیده و در
رمضان سنه ۹۰۲ بواسطهٔ عروض مرض سوء القنیه از انتقام تنقیم مراجعت نموده در بستر ناتوانی افتاده و مدت شیرده ماه صاحب فراش
بوده در دویم ذی قعده سنه ثلث و تسعمائه از محنت آباد جهان بریاض راحت افزای جنان انتقال فرموده وفات آنحضرت در سن شصت و
شش سالگی دست داده و دفن ایشان در مزار شیخ بهاء الدین عمر اتفاق افتاده مولانا قطب الدین محمد آدم اعلم اطبای زمان و افضل
حکمای دوران بوده و در معالجهٔ مرضی و ازالهٔ علل بامامیت انفاس مسیحا ظاهر مینمود و باصفت حسن خلق انصاف تمام داشت و در اوایل
سنه اربع و تسعمائه علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت مولانا شمس الدین محمد روجی مقتدای مشایخ زمان و پیشوای اصحاب
زهد و عرفان بوده قریب هفتاد سال در سلوک طریق هدایت و تتبع سنن سنیهٔ حضرت رسالت علیه السلام و التحیه سعی نمود و جمعی کثیر از دردمندان
و طالبان طریقهٔ ایشان هر روز بگلستان کرامت ایشان میرسیدند و از باطن فرخنده ممتاز انفاس متبرکه بسعادات تذکره مرادات
فایز میگردیدند و آنجناب در اوایل ماه رمضان سنه ۹۰۴ مریض گشته و در ایام ناتوانی بنابر حسن اعتقادی که نسبت بمقرب حضرت سلطانی داشت
وصیت کرد که ایشان در تجهیز و تکفین من شرایط اهتمام بجای آورند و در هر موضع صلاح دانند جسد مرا مدفون گردانند و در روز شنبه ۱۶
ماه مذکور داعی حق را لبیک اجابت گفته امیر علیشیر پس از تقدیم غسل و تکفین باتفاق اشراف و اعیان هراة نعش مغفرت منقاش را
بعیدگاه هراة برده نماز گذارده در پهلوی قبر مولانا سعد الدین کاشغری که پیر ارشاد شیخ بود دفن کردند اما بعد از روزی چند بعضی از مریدان
شیخ بی آن مقبور رفته آن پیر عزیز را از قبر بیرون کشیده بمکانی که با نقل نموده نزد یکی از مقربان حضرت باری خواجه عبد الله
انصاری نقلی ساخته دفن فرمودند این قطعه را که نوشته میشود امیر سلطان ابراهیم امینی در تاریخ آن واقعه منظوم گردانیده اند و روز
و ماه و سال آن حادثه را در یک مصراع بر صحیفهٔ ظهور رسانیده نظم آن پیر که سر عشق او را ✽ از عین شهود بود مشهود ✽ منسوب بروح و در حقیقت ✽
زو نسبت هر دو کون مفقود ✽ شد سوی جنان و گفت تاریخ ✽ شنبه ز سوم شانزده بود ✽ مولانا میر حسین معمایی در ترکیهٔ نفس نفیس
و تصفیهٔ باطن شریف و سیر رفیع و شیم رضیه عدیل و نظیر نداشت و بسبب کمال تواضع و حسن خلق همواره تخم مهر و محبت در فضای

نجم

نمیر منیر و لب شکرافشان صنید پیکار را در مدرسهٔ شریفهٔ اخلاصیه اکثر مواد و مطالب علمی مشغول مینمود و اکثر اوقات فنون معقول و منقول را
مطالعه مینمود و مدارست ذوق معانی حجازی رسیده رقم نسخ بر گفتار مهره آن منشی کشیده و در سنه ۹۰۳ بمرض اسهال در گذشت و در گنبد
مدرسهٔ مذکوره مدفون گشت از نتایج طبع نقاد آن سید پاک اعتقاد رساله ایست که در فن معما در سلک انشا کشیده و در کلام
منظوم و منثور آن نسخه کمال دقت و بلاغت ظاهر گردانیده مسود اوراق را در تاریخ وفات مظهر مکارم اخلاق قطعه بخاطر رسیده
بود ثبت آن در مقام مناسب نموده شد مظهر خلق حسن امیر حسین ✽ سید فایض فرخنده صفات ✽ کرد رحلت بسوی خلد برین ✽ یافت
از علاوهٔ دهر نجات ✽ نور رحمت چو بر او باز اشتد ✽ نور رحمت شود شش سال وفات مولانا کمال الدین مسعود شروانی در علم کلام و منطق و
حکمیات اعلم علمای زمان خود بود و در درس علوم معقول و منقول کمال دقت و لطف طبع ظاهر مینمود و سالها در مدرسهٔ علیای گوهرشاد آغا
و مدرسهٔ اخلاصیه مقرب الحضرت السلطانیه بدرس و افاده اشتغال داشت و بعد از فوت قاضی نظام الدین ترکمن رئیس سر کوهرشاد بیگم داده
در مدرسهٔ غیاثیه علم افادت برافراشت و در روزی که آنجناب در آن مدرسه اجلاس میکرد اعاظم و اکابر سادات و علما و اکابر هراة مجتمع
گشتند و چون یکی از شروط وقفیهٔ آن مدرسه آنست که اعلم علمای خراسان در آنجا مدرس باشد در آن روز مولانا باشاره الیه قصد تعریض دانشمندان
خراسان کرده در آن مجمع آیت انی اعلم ما لا تعلمون را در گفت از نکات بدیعه و معانی شریفه ادا فرمود و تحسین و آفرین همگنان
گشت این آثار قلم افادت رقمش حاشیهٔ شرح حکمت عین و بعضی دیگر از رسایل در میان طلبه مشهور است و از اشعار آبدارش
این مطلع در محافل افاضل مسطور بیت بیک سیستان برفت می ناب ✽ گر نیست سبو بر آسمان کار خیر شراب ✽ انتقال مولانا
از جهان فانی بعالم جاودانی در شهور سنه خمس و تسعمائه روی نمود در مزار شیخ بهاء الدین عمر مدفون شد مولانا خلیل الله ولد مولانا فاضل سمرقندی بود و در
اوایل حال بملازمت میرزا ابابکر بن میرزا سلطان ابو سعید قیام مینمود و بعد از واقعهٔ شاهزاده بهراة شتافت و آغاز درس کرده پرتو
التفات مقرب حضرت سلطانی بر صفحات احوالش تافت بنده در مدرسهٔ شریفهٔ گوهرشاد آغا و خانقاه خلاصیه بدرس و افادت اشتغال داشت
و الحق در آن اوقات طلبهٔ علوم را از نتایج طبع نقاد خویش مستفید ساخته بر بعضی از اماثل و اقران در آن تفوق می افراشت اما چون بشرب
مدام مشغول مینمود خاطر امیر علیشیر از وی متنفر شده بعرض حکم فرمود که آنجناب همراه بلخ رفته روزی چند در پناه دولت سلطان بدیع
الزمان میرزا بسر برد و در آن ولایت نیز از وی حرکات نالایق صدور یافته روی بقندهار آورد و در ظل عاطفت امیر خسروشاه
میبود تا آن زمان که از عالم انتقال نمود مولانا مسیح الدین حبیب الله برادرزادهٔ مولانا فخر الدین حسین طبیب بود که در زمان میرزا ابو القاسم
بابر و میرزا ابو سعید از سایر اطبای زمان در میدان حذاقت گوی مسابقت میربودند و مولانا حبیب الله نیز در معالجهٔ مرضی و ازالهٔ علل ایشان
آثار نفس عیسوی ظاهر میگردانید و از مبادی ایام سلطنت خاقان منصور تا وقت وفات در ملازمت آنحضرت روزگار میگذرانید با وجود حصول
تقرب در درگاه خلافت پناه و وفور اسباب نعمت و جاه بلطایف حسن و نضره شکفته بر بالین فقرا و مساکین تشریف میبرد و از روی طوع
و رغبت بی تکلف در معالجهٔ درویشان و محتاجان شرایط اهتمام بجای می آورد و در شهور سنه ... نفسش از قانون اعتدال انحراف
جست و بمرض اسهال کبدی مبتلا شده بجوار مغفرت الهی پیوست مولانا شاهی سبزواری شاعر بود بلیغ و شیرین کلام و از حیثیت لغت

بر بیه سر خیل افاضل شعرای انام همواره ابیات ظرافت آمیز و اشعار مزاح انگیز بر لوح بیان مینگاشت و در هیچ مجلسی از مجالس
دقیقه از دقایق مذهبی و نکته پردازی نامرعی نمیگذاشت و بی شایبه تکلف در آن شیوه بی مثل زمان خود بود چنانچه در این باب این بیت
نظم نموده بیت در شعر و در مذهبی در فضل و در ادب … در علم یکی بوده ست فرد در عرب … و مولانا حسنشاه در اوایل ایام جوانی در ملازمت
میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر بسر میبرد و بصیقل لطف طبع و حسن تقریر زنگ ملال از مرآت ضمیر آن شهریار اکثر اوقات می سترد
در آن اثنا روزی شخصی بنزد او … طول رسید و … سعید … دام خدمت مولوی جواب داد غیر کاهلی هیچ منقصتی در ذات
شما نمی فهم پادشاه او گفت که کسالت … را از کجا … توان یافت که ده هزار دینار بمولانا حسنشاه … مولانا گفت از غایت کاهلی در میان
راه ماندم و مولانا حسنشاه بعد از شهادت میرزا سلطان محمد در هراة متوطن گشته همواره با سلاطین و حکام طریق اختلاط مسلوک داشته اکثر
اوقات میگذرانید و چون سلطنت ممالک خراسان بخاقان منصور انتقال یافت پرتو انوار عاطفت امیر علیشیر بر وجنات احوالش تافت و جناب
مولوی بکسب تقرب حضرت سلطانی … ملازمت میکرد و تقربات جسته خاطر عاطرش ابیات در سلک نظم در می آورد از جمله آنکه نوبتی
داروغه هراة را بموجب فرمان خاقان جنت مکان … وسمه … سیاه روزگار بر آورد … خواجه مظفر
عودی بخدمت امیر علیشیر رفته منزل او را که دیوانی شده بود طلب نمود و … مولانا حسنشاه بمجلس در آمد
و همان التماس کرد مقرب حضرت سلطانی جواب داد که آن خانه تعلق بخواجه مظفر گرفت مولانا حسنشاه فی الحال این رباعی بر زبان آورد که رباعی
در شهر اگر مظفر عودی ست … بر خود در فتح کس نیارد بستن … هر قحبه که از شهر برونش کردند … این قحبه زن آمده بجای تو نشست … دیگر آنکه بعد از فوت
امیر سلطان حسن … مقرب حضرت سلطانی جهت ترویج روح او بترتیب آشی عظیم اشارت فرموده و فرمان بر آن آغاز سرانجام اسباب و
مصالح طعام کرده هر روز مولانا حسنشاه بدر دولتخانه آنجناب می آمد و خبر میگرفت که آش بکجا رسید و قضا را در روزی که آش
میکشیدند او را … بود و در وقتی بملازمت امیر علیشیر آمد که طعام … بود … این رباعی بر زبان او گذشت که
رباعی دیر آمدم و ز غصه غم خوردن … دانم بیقین که جان نخواهم بردن … گر آش … از غصه این آش بخواهم مردن … وفات
مولانا حسنشاه در شهور سنه … بوده عمرش … سال بود و میر حاج … سیادت … و عبادت
اتصاف داشت و همواره در منقبت شاه ولایت قصاید غرا بر لوح بیان مینگاشت تخلصش در دیوان قصاید و غزلیات … بوده و قصه
لیلی و مجنون را بنظم آورده و باین بیت افتتاح نموده بیت ای عشق ز احسان طفیلی … مجنون تو صد هزار لیلی … مولانا کمال الدین حسین الواعظ
در علوم نجوم و انشاء بی مثل زمان خود بود و در سایر علوم نیز با امثال و اقران دعوی برابری می نمود و آواز خوش و صوت دلکش …
می بود … بعبارات لایقه و اشارات رایقه معانی آیات بینات کلام الهی و غوامض اسرار احادیث حضرت رسالت پناهی
مبین می ساخت صباح روز جمعه در دار السیاده سلطانی که در سر چهارسوق بلده هراة واقع است بوعظ مشغول میگشت و بعد از ادای نماز جمعه
در مسجد جامع امیر علیشیر در لوازم آن کار شرط اهتمام بجای آورد و در روز سه شنبه در مدرسه سلطانی وعظ میگفت و چهارشنبه در مزار
پیر مجرد خواجه ابو الولید احمد … در اواخر اوقات حیات چندگاه در حظیره سلطان احمد میرزا بآن امر پرداخت و چون تقاضی

اجل موعود در رسید … سنه ۹۱۰ … عالم آخرت را منزل ساخت مصنفاتش را … و آثار خامه بلاغت
و نگارش بسیار از آن جمله جواهر التفسیر و مواهب علیه و روضة الشهدا و انوار سهیلی و مخزن الانشا و اخلاق محسنی و
اختیارات در میان مردم مشهور است و از اشعار فصاحت شعارش این مطلع در مجالس النفایس سمت تحریر یافته شعر …
… و در این تاریخ یعنی شهور سنه ۹۲۶ که این اجزا سمت ترتیب می یابد فرزند ارجمندش
مولانا فخر الدین علی قایم مقام والد بزرگوار خویش بوده صباح جمعه در مسجد جامع هراة که جامع اصناف … فضیلت و ارشاد
فرق عباد می پردازد و الحق در آن امر … و ابلغ … بر اماثل و افاضل می افرازد و از سایر اقسام فضایل نیز
بهره تمام دارد و همواره نقش تتبع سخن … بر لوح خاطر عاطر می نگارد از منظومات او محمود و ایاز که بر وزن لیلی
و مجنون در سلک تحریر کشیده در میان مردم مشهور است … و در آن رساله مندرج و مذکور مولانا عبد الجلیل در سلک
دانشمندان … انتظام داشت و چند گاه در دار السیاده سلطانی تعلیم … بر صحیفه خاطر طلبه مینگاشت و وفاتش
در سنه ۹۰۲ اتفاق افتاد … تاریخ … سلطان ابراهیم امینی … نظم
… تاریخ وفات او خود گفت
علامه … آفاق مولانا نظام الدین عبد الحق از اکثر مفتیان هراة بمزید … و دیانت ممتاز و مستثنی بود و چند گاهی منصب
قضا … و مولانا سیفی در زمان خاقان منصور از بخارا که وطن مالوف و مسکن معهود او
بود بهراة آمده آغاز تحصیل علوم نمود و در ظل تربیت … امیر علیشیر آرام یافته … اقدام
مینمود و بعد از چند سال بمقتضای حدیث حب الوطن روی بماوراء النهر آورد و … میرزا …
گشته دو سال در خدمت آن حضرت بسر برده … مولانا سیفی
در بخارا … از آنجمله این دو بیت
… بیت …
… مولانا سیفی … دیوانی علیحده اختراع نموده و در آن منظومات …
… این مطلع … بیت …
مولانا بابا یمنی از مشاهیر شعرای خراسان بود و بنظم فتوحات و حالات خاقان منصور اشتغال مینمود و چندگاه قضاء ولایت … داشت
… این مطلع از منظومات اوست بیت …
شیخ صوفی علی در سلک … شیخ زین الدین الخوافی انتظام داشت و از اوایل ایام … همواره
همت عالی نهمت بر ادای وظایف طاعات و عبادات میگماشت … در خانقاه آنجناب ساکن میبود و در اوقات

[margin] … مولانا حسنشاه … میرزا سلطان محمد … در آخر … [illegible]

اجل موعود

نمود نیز مستغرق ذوالجلالی گردانیده از بادهٔ اقبال انوار سعادت منور و منیر شیخ در اواخر زمان خاقان منصور داعی حق را لبیک
اجابت گفته در گذشت و در حظیرهٔ خواجه جلال الدین عطاء الله در سر خیابان یافته مدفون گشت خواجه منصور بلخی به تقریب در ملازمت
آستان سلطنت آشیان خاقان منصور بسر می برد و در حسب الحکم به ترسیم مهم داد خواهان مشغول می‌بود و از نظم اشعار وقوفی تمام داشت
و همواره غزلهای دلفریب به لوح بیان می نگاشت این مطلع از جملهٔ ابیات اوست بیت بر رخ لاله نمی دیدم و آشفته بخون چه
یادم آمد که ز آن رخ رفته دل از پرده برون مولانا نظام الدین استرابادی سر آمد قصیده گویان زمان خود بود و گاهی به تطلب علم نیز مشغول
می‌بود و این مطلع از منظومات اوست بیت بباغ دل این بستان سرا که عالم فانی‌ست نهال آرزو نشان که بار آرد دست مولانا
محمد بدخشی بحلاوت گفتار و طلاقت اشعار اتصاف داشت همواره همت بر نظم معما و تالیف قواعد آن فن می گماشت مدة
حیات او بملازمت امیر علیشیر اوقات گذرانید و چند رساله در علم معما مرقوم کلک فصاحت انتما گردانید از جملهٔ معمیات آنجناب این معما باسم
حبیب خاطر بود شنیدم گفت معما آنجا که بر لبهای خندان [illegible] حبابی شد بطرف آب حیوان مولانا نورالدین محمد زیارتگاهی
از جانب پدر نبیرهٔ مولانا جلال الدین محمد قاینی بود و از طرف مادر دختر زادهٔ مولانا شرف الدین عبدالقهار و او در ایام جوانی در مدرسهٔ
اخلاصیه تحصیل نموده تکمیل علوم معقول گشت و در مدرسهٔ ... سلطانیه بمنصب تدریس رسید و بسبب عدم التفات امیر علیشیر
بعد از چند ماه از آن امر معزول گردید و بار دیگر ... از بلدهٔ فاخرهٔ هراة به بلخ رفت و منظور نظر عواطف سلطان بدیع الزمان
میرزا گشته در مسجد جامع آن بلده آغاز درس و افاده فرمود و میرزا بدیع الزمان ... دو نوبت بدان ... میسر دولت بجناب
مولوی رعایت تعظیم و تکریم بجای می آورد و در آن اثنا مولانا نورالدین محمد به واسطهٔ ... دخل در امور ... و استقلال سلطان بدیع الزمان
میرزا التماس نمود که منصب رسالت دیوان صدارت بوی مفوض گردد و میرزا بدیع الزمان ملتمس او را بعز اجابت اقتران داده
بسبب دخل آن امر مهم جناب مولوی را تنزل تمام دست داد و کار بجایی رسید که از بلخ سفر کرده قندهار رفت و تتمهٔ اوقات حیات را
در ملازمت اولاد امیر ذوالنون ارغون بپایان رسانید و فاتش در شهور سنه ثلث عشر و تسعمائه در قندهار وقوع یافت و همانجا مدفون گشت
مولانا معین الدین محمد اسفزاری عمدهٔ فضلای زمان خود بود و بنظم اشعار نیز مشغول می‌بود و از حسن خط تعلیق بهرهٔ تمام داشت
و اکثر اوقات بصرف تعلیم قواعد آن فن می گماشت از جملهٔ مولفاتش تاریخ بلدهٔ هراة و رسالهٔ مشتمل بر منشآت مکاتیب و
مکتوبات در میان مردم مشهور است و از اشعارش این مطلع بر السنه و افواه مذکور شد بیت سر رهست که می بینی کشم هر روز باد
از غوغای خستن میکنم خاک بسر مولانا حاجی نقاش ذو فنون زمان خود بود و پیوسته بقلم اندیشه امور غریبه و صور
عجیبه بر صحایف روزگار تحریر می نمود در فن تصویر و تذهیب مهارت تمام داشت و چند کاغذ به نحوی چینی فغفوری می نگاشت
... بسیار و از نکات ... تمام ظروف و اوانی که بمساحت با چینی بغایت ... فرقی ... بود
و از جملهٔ مخترعات مولانا حاجی محمد صندوق ساعتی است که در کتابخانهٔ امیر علیشیر ترتیب نموده و در آن صندوق صورتی تعبیه کرده بود که چوبی در دست
داشت و چون یک ساعت از روز می گذشت آن پیکر چوب را بکوست نقاره که در پیش او بود میزد و بعد از گذشتن یک ساعت دیگر دو نوبت

آن حرکت

آن حرکت را میکرد و علی هذا القیاس عند ما مولوی به تقریب کتابدار امیر علیشیر بود و آخر الامر از آنجناب رنجیده در شهور سنه اربع و تسعمائه
که بدیع الزمان میرزا بمحاصرهٔ بلدهٔ هراة اشتغال داشت ... پیوسته بجانب ... گشت و در اوایل زمان
استیلای ابوالفتح محمد خان شیبانی در گذشت خواجه میرک نقاش در علم تصویر و تذهیب نظیر نداشت و در فن
کتابت ... را به مرتبهٔ علیا می افراشت و اکثر کتابهای عمارات هراة بخط اوست و فاتش در زمان تسلط محمد خان شیبانی بر ولایات
خراسان بوقوع پیوست مولانا بنایی ولد استاد محمد سبز معمار بود و در نظم اشعار مهارت کامل ظاهر می نمود و از علم تصوف و موسیقی
وقوفی تمام داشت و در اواسط زمان خاقان منصور از امیر نظام الدین علیشیر رنجیده به عراق رفت و بملازمت سلطان یعقوب
میرزا پرداخت آخر الامر بمقتضای حدیث حب الوطن بخراسان باز آمده چند گاه دیگر در بلدهٔ هراة متوطن بود و مرة بعد اخری از آن
امیر صافی ضمیر غبار نقار بر خاطرش نشست بسمرقند شتافت و در آن ولایت پرتو انوار التفات سلطان علی میرزا بر وجنات احوالش
تافت و چون آن مملکت بحیز تسخیر محمد خان شیبانی در آمد ملازم گشته در سلک خواص بارگاه سلطنت ملازمت میکرد و در تحریر وقایع
خانی شرایط اهتمام بجای می آورد و بعد از تشریف آن پادشاه عالیجاه باولکای ... در وقتی که امیر نجم ثانی بفرمان همایون
سپهر نمون حضرت شاه دین پناهی لشکر بماوراء النهر کشید و قرشی را گرفته در آن بلده قتل عام بوقوع انجامید تیغ
خونریز غازیان عظام بنای حیات مولانا بنایی را بانهدام رسانید دیوان اشعارش در بلاد ماوراء النهر و خراسان مشهور است و اشعار
آبدارش در السنه و افواه طبقات انام مذکور و مولانا بنایی را تتبع علی التمام داشت و در اواخر اوقات حیات دیوان خواجه حافظ شیرازی را تتبع نمود
و در آن غزلیات بلاغت آیات حالی تخلص فرموده شیخ الاسلام امجد مولانا سیف الدین احمد علامهٔ عصر عالم و علامهٔ علمای بنی آدم بود
بنجابت آبا و اجداد موصوف و بنهایت دیانت و پرهیزکاری معروف در علم تفسیر و حدیث و فقه بی شبیه و بدیل و در سایر فنون
عقلی و نقلی از اکثر علمای زمان افضل و اصحاب رسایل فتاوی شمول مرحمت ... و ارباب زهد و تقوی از باطن فیاضش اقتباس
انوار سعادت می نمودند و آنجناب بعد از فوت والد ماجد خود مولانا قطب الدین یحیی بن مولانا محمد بن مولانا سعد الملة و الدین ...
التفتازانی به امر شیخ الاسلامی دخل کرده قریب سی سال در خطهٔ خراسان لوازم تقویت شریعت مطهره بجای آورد و در ماه رمضان
سنه عشر و تسعمائه بواسطهٔ سعایت اصحاب غرض فرمان همایون نواب کامیاب شاهی بمواخذه و مصادرهٔ آنجناب صدور یافت
و هم در آن ایام بنابر تقدیر پادشاه قدیر رخت بعالم آخرت کشید مدرسه‌ای که نزدیک مسجد جامع هراة بنواحی درب ...
واقع است از آثار جناب شیخ الاسلامی است و بعضی از رسایل و حواشی آنجناب که در اصناف علوم تالیف یافته در میان طلبه مشهور است
و مضمون آن رسایل بر الواح خاطر مسطور میر مرتاض در علم حکمت و ریاضی بی شبه و نظیر بود و در سایر علوم بر بسیاری از دانشمندان
زمان دعوی تفوق می نمود و بصیام دهر روزگار میگذرانید و همواره وظایف طاعات و عبادات مودی میگردانید و در زمان خاقان منصور
در مدرسهٔ اخلاصیه بلوازم منصب تدریس اشتغال داشت و در ایام دولت محمد خان شیبانی در مدرسهٔ سلطانیه نیز رایت افادت
بر افراشت و در کرهٔ ثانی که ماهچهٔ علم ظفر نگار نواب کامیاب شاهی پرتو وصول بر ولایات خراسان انداخت میر مرتاض سبب

تعصب و عدم ... ازهرات باطراف قندهار شتافت و هم در آن ولایت وفات یافت خواجه عماد الدین عبدالعزیز المشتهر
بمولانازاده ابهری عالمی متبحر بود و در علم حدیث و فقه و تفسیر ... در اظهار مهارت می‌نمود در زمان خاقان منصور بنام
امیر علیشیر مشکوة را شرح نوشت اما پیش از آنکه شهرت یابد ورق آن دولت را ... نوشت سالها در مدرسه خاقان سعید
شاهرخ میرزا و مدرسه سلطانیه و خانقاه خلاصیه بدرس و افاده اشتغال داشت و در همان حال که امیر ... از هراة بجانب
قندهار رفت مولانازاده نیز راه بلاد هند پیش گرفت و دیگر از وی خبر نیامد مولانا فصیح الدین صاحب دارا بجودت طبع و جودت
ذهن و مکارم اخلاق و محاسن آداب سرآمد فضلای استراباد بود و در فن شطرنج خواجه منصور ... وجه ... مهارت
تمام ظاهر می‌نمود و در نظم قصاید و معمیات نهایت بلاغت بجای می‌آورد و اکثر اوقات بشرف خدمت امیر نظام الدین علیشیر
می‌رسید و بعد از فوت آنجناب بملازمت ... بعد ... خاقان منصور ... کتابخانه همایون ... در سلک
ایلچیان ... تقرب ... از جمله نوادر اشعار مولانا صاحب قصیده‌ایست که در مرثیه مقرب الحضرة السلطانیه در سلک
نظم کشیده و حروف مصاریع اول تمامی ابیات آن مرثیه بحساب جمل از سال ولادت او خبر میدهد و حروف مصاریع آخر از تاریخ
وفات آنجناب چنانچه در معانی آن اشعار اصلا خللی واقع نیست و فوت مولانا صاحب در ... بولایت استراباد دست داد و از
معمیاتش این ... رجب ... افتاد معما آن ... تا شد ... راه ... دل ... کاف ...
در ... آورد ... مولانا محمد طالب طالب علمی خوش طبع بود و در فن معما از امثال و اقران ممتاز و
مستثنی می‌نمود و سالها در ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا بمنصب صدارت اشتغال داشت و چون از سعادت خدمت
آنحضرت محروم مانده بدرگاه عالمپناه حضرت بابر میرزا رفت ... تقرب ... در شهور سنه ... که میان عبدالله خان و آن
پادشاه عالیشان در کول ملک محاربه بوقوع انجامید مولانا محمد در معرکه شربت شهادت چشید از نتایج طبع آنجناب رساله‌ایست
در فن معما در غایت دقت و لطافت و از منظومات مولانا محمد این معما باسم یحیی در آن رساله مندرج است ... ببوی ...
برف ... امیر کمال الدین حسین ابیوردی در سلک فضلای سادات خراسان انتظام داشت
و در عنفوان اوان جوانی از باورد بهرات آمده بتحصیل علوم مشغول شد و در آن اثنا بمجلس شریف کیچک میرزا افتاد و
شاهزاده او را مصاحب خود ساخته ابواب احسان بر روی روزگارش گشاد اما در وقتی که میرزا کیچک عزیمت حج فرمود امیر
حسین با وی موافقت ننمود و بعد از رفتن شاهزاده از توقف پشیمان شده از عقب بشتافت لیکن بحسب تقدیر ملک ...
سفر ... و چون حج اسلام گذارده مراجعت کرد در تبریز بملازمت یعقوب میرزا اختصاص
یافت و چند سال در آن مملکت اوقات گذرانید بوطن مألوف باز آمد و بخدمت امیر علیشیر پیوسته ملحوظ عین التفات
... واقعات ... امیر حسین را اتفاق افتاد ... در اوایل ملازمت امیر علیشیر منظور آنجناب او ... یعقوب میرزا را
نامزد ... کلیات مولانا جامی را ... از کتابخانه ... قاضی عیسی ... از نواب

آنکه

آن درگاه بر دو در وقتی که جناب سیادت‌مآبی آن کتب را از مولانا عبدالکریم کتابدار می‌ستاند خدمت مولوی مسوده فتوحات
مکی را که در حجم و جلد بکلیات مذکور مشابهت داشت بوی داد و امیر حسین آن کتاب را احتیاط ننموده با دیگر تحف و
تبرکات مضبوط ساخت و چون بملازمت سلطان یعقوب میرزا رسید و پیشکش گذرانید پادشاه عالیجاه از کمال مکارم اخلاق
او را پرسیده که در این سفر بواسطه بعد مسافت ملول شده باشید جواب داد که بنده را در راه مصاحبی بود که ملالت در پیرامن
خاطر نمی‌گذاشت میرزا از حقیقت این سخن استفسار نموده آنجناب فرمود که کلیات حضرت مولوی که مقرب حضرت سلطانیه
ملازمان قاضی فرستاده اند همراه داشتم و هرگاه اندک ملالتی دست میداد نظر بر آن کتاب افکنده ملالت ... می‌انداختم ... پادشاه
فرمود که کلیات را بیاورید تا مشاهده نمائیم کس فرستاده آن مجلد را بمجلس آوردند چون باز کردند معلوم شد که فتوحات مکیست کلیات
جامی لاجرم سید از چند حیثیت منفعل گشت و از این جهت دیگر منظور نظر التفات امیر علیشیر ... و در اواخر اوقات حیات خاقان
منصور ... شتافته سلطان بدیع الزمان میرزا ... استانه علیه شاهیه ... و در سنه ثمان و تسعمایه آن منصب را
بامر صدارت مبدل ساخت و در سنه ۹۱۲ که بدیع الزمان میرزا در هراة بود امیر حسین از صدارت استعفا نموده بابیورد رفت و
یکدو سال بفراغت گذرانید و در سنه ۹۱۶ ... شیبانی خان ... درگاه عالمپناه نواب کامیاب شاهی ... رسانید و بسعادت
ملازمت ... شیبانی ... مشمول انعام و احسان مراجعت نمود و در وطن مألوف و مسکن ... یعنی ولایت
ابیورد رحل اقامت انداخت و در سنه ۹۲۰ عالم آخرت را منزل ساخت از جمله معمیات آنجناب این معما باسم شاه ... خاطر
بود ثبت افتاد معما شاه بازی که طرح ... افکند نام خود در نگین دولت کند خواجه ناصر الدین ابونصر محمد باصناف ... و شیم
مرضیه و لطف طبع و صفاء ذهن و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف بود و در تحصیل فضایل و کمالات و تکمیل اسباب
بزرگی و سعادات از سایر اکابر خراسان ممتاز و مستثنی مینمود و آنجناب در سلک اولاد عظام خواجه مؤید مهنه که قلم شکسته رقم
در ذیل وقایع ایام دولت سلطان سعید بذکر مناقب او رطب اللسان گشت انتظام داشت و نسبت ... بمشایخ خاندان عالیشان
سلطان ابوسعید ابوالخیر ... و وفور علم و فضیلت رایت تفوق می‌افراشت و چون آنجناب از زمان حلول اجل مقدر نزدیک
رسید ... حیات ... خواجه را ... و مضطرب گردانید و در آن اثنا ... کمالات
... کرده متوجه عالم باقی گردید از اشعار بلاغت آثارش این مطلع بر خاطر بود که ثبت افتاد ... طاق ...
از ... مولانا سلطانعلی مشهدی بوجاهت صورت و محاسن سیرت موصوف بود و در خط
نستعلیق آنمقدار مهارت حاصل نمود که خطوط استادان متقدمین و متأخرین را منسوخ ساخت و در زمان خاقان منصور
همواره باشاره آنحضرت و التماس امیر علیشیر بکتابت نسخ شریفه می‌پرداخت و گاهی بنظم اشعار نیز زبان می‌گشاد و از آن جمله
این مطلع ثبت افتاد بیت گل در بهاران زان رخ گلگون نمونه ایست * چون اشک سرخ که از دل پرخون نمونه ایست * و آنجناب
... در مشهد مقدسه درگذشت و هم در آن بقعه متبرکه مدفون گشت امیر صدر الدین یونس الحسینی ولد امیر ...

عبد الاول بن امیر معین الدین مرتضی بن امیر صدر الدین یونس بود که تتمه از علو شان او را خامه شکسته زبان در اثنای ذکر
زمان خاقان منصور ثبت نموده و امیر صدر را با وجود شرف نسب بوفور فضل و کمال نیز اتصاف داشت و سالها در مدرسه شریفه سلطانیه
و مدرسه بدیعیه و مدرسه غیاثیه تعلیم دانش نقش افادت بر صحایف خاطر طلبه مینگاشت و در زمان استیلاء محمد خان شیبانی بر دیار
خراسان منصب احتساب متعلق بآن سیادت مآب گشت و یکدو سال رعایت امانت و دیانت بلوازم آن امر پرداخته بالاخره بطرف
ارض اقدس در گذشت بعد از آن بموجب استدعای قمبر میرزا الحاکم ببلخ بود بدان جانب توجه نمود و قمبر میرزا منصب شیخ الاسلامی
آن مملکت را بوی رجوع فرمود و امیر صدر الدین یونس از آن زمان باز تا وقتی که حکومت قبة الاسلام بحضرت امارت پناه دیو سلطان تعلق گرفت
در کمال اعتبار و اختیار در آن دیار روزگار میگذرانید الحال بعضی از اهل شرارت نزد آنحضرت زبان بغیبت گشادند و خرمن هستی
آن سید عزیز را با یک پسرش ابو الوفا نام بباد فنا بر دادند و الیوم دو پسر دیگرش ابو الصفا و سید ابو البقا در بلده هراة بقضای عرف
در کمال صلاح و تقوی مشغولند جهت تحصیل علوم و اکتساب فنون از منقول و مفهوم میگذرانند **امیر صدر الدین ابراهیم مشهدی** عمده علماء
زمان و قدوه سادات بفضیلت شایع بود و در زمان خاقان منصور سالها موفور در مدرسه بدیعیه و خانقاه اخلاصیه بامر درس و افاده قیام
مینمود و در شهور سنه ۹۱۶ رایت عزیمت بصوب عالم آخرت بر افراشت و دو پسر محمد سیر یادگار گذاشت امیر محمد امین و امیر
محمد حسین و این دو جوان فضیلت نشان بصفت صلاح و تقوی اتصاف داشته همواره همت بر افاده و استفاده میگمارند
و امیر محمد امین در مدرسه اخلاصیه بلوازم منصب تدریس اشتغال مینماید و امیر محمد حسین در مدرسه حالیه بافاده قیام مینماید و برادر
امیر ابراهیم امیر عبد الجلیل نیز در سلک علما منتظم بود و در زمان خاقان منصور و محمد خان شیبانی بامر احتساب اشتغال مینمود **مولانا
فصیح الدین محمد النظامی** جامع انواع علوم که در علوم معقول و منقول آراسته بود و در فن ریاضی و حکمیات سرآمد
افاضل دوران مینمود و طبع بلیغش محک محققان مولفات علمای متقدمین و ذهن مستقیمش مظهر مجرّبات مصنفات فضلاء
متأخرین و مقرب حضرت سلطانی بود اکثر متداولات را در شاگردی مولانا فصیح الدین مطالعه کرده و از آنجناب آنچه خوانده تعبیر نموده و شرایط
تعظیم و تکریمش بجای می آورد مدتی در مدرسه اخلاصیه و مدرسه غیاثیه و مدرسه بدیعیه گاهی بمعاد و احیانا بفواید اعلی تا خواندن میداشت
و آنجناب در شهور سنه ۹۱۰ بواسطه بعضی از اسباب که تحریر آن لایق بسیاق کتاب نیست سلوک طریق مسافرت اختیار کرده از هراة
رایت عزیمت بجانب بلخ افراخت چند سال در آن ولایت در مصاحبت امیر صدر الدین یونس در کمال شکوه بسر برد و در اواخر
سنه ۹۱۶ روی بعالم آخرت آورد از نتایج طبع بلاغت آیین مولانا حاشیه هدایه حکمت و حاشیه تذکره و شرح اربعین نووی
و شرح ما العامل و حواشی مختصر و مطول و غیر ذلک در میان فضلا مشهور بود و طلاب از مطالعه آن اوراق فایده تمام میبرند
امیر برهان الدین عطاء الله در عنفوان اوان جوانی از بلده مشهد مقدس که مولد و منشأ است بهراة آمده آغاز تحصیل علوم نمود و باندک
زمانی تکمیل اکثر فنون کرد و قصب السبق از اقران و امثال در ربود و در علم عروض و صنایع و بدایع شعر مهارت کامل حاصل داشت
و سالها در مدرسه رفیعه سلطانیه و مدرسه رفیع اخلاصیه بتدریس میگذرانید از تصانیف آنجناب رساله قافیه و صنایع بدایع

شعر در میان فضلا شهرت دارد و از منظومات فصاحت آیاتش این قطعه در صنایع بدایع در صفت تشبیه مذکور **بیت**
بحمد الله که شد حاصل جهان را رونق کامل ؛ ز فر رایت عدل اندر زمان شاه عادل ؛ شه عالم که در ایوان چو شد پیدا ؛ شود از بیم او ادهم دگرگون چون بمیدان
سلطنت آن سعد سیما ؛ ز نام رستم داستان ز دستانش شده باطل ؛ و امیر عطاء الله در اواخر اوقات حیات در دیده ظاهری از رویت
اشیاء عاطل گشت و از مدینه فاخره هراة بمشهد متبرکه رضویه رفته در اواسط شوال سنه ۹۱۹ درگذشت **شیخ جلال الدین ابو سعید** پوری
بن مولانا جلال الدین ابو یزید پوری بود و بتصفیه خاطر عاطر و تزکیه نفس نفیس از سایر مشایخ زمان ممتاز و مستثنی مینمود و جود و سخاوت آنجناب بغایت
نهایت همواره در رعایت خصوصا تازه روی همت بر ضیافت صادر و وارد میگماشت خاقان منصور نسبت بآنجناب در طریق
ارادت و اعتقاد سلوک میکرد و در سایر بلاد و نوبت بدیوان رفته در باره و شرایط انعام و احسان بجای می آورد و امیر محمد خان شیبانی
خدمت شیخ را مواخذه و مصادره نمود چنانچه دیگر در هراة نتوانست بود و در اواخر اوقات حیات بولایت قندهار شتافته آنجا
سالک گشت و در شهور سنه ۹۲۱ شمع حیاتش از پا افتاده درگذشت **سید نظام الدین سلطانعلی الموسوی** باظهار زهد و تقوی و ارشاد
فرق برابر امثال مشعوف بوده و پیوسته جهت سوانح مهمات مردم استخاره کرده واقعات تقریر مینمود بناء علی ذلک بجواب بین شهرت
در زمان خاقان منصور بواسطه وفور التفات آنحضرت پایه قدر و منزلتش از امثال و اقران درگذشت و پسرش **سید افضل**
بصفت فضل و وقوف در نظم اشعار ترکی و فارسی اتصاف داشت و در ملازمت خاقان منصور اوقات گذرانیده چند گاه منصب
بعهده کفایت وی بود وفات سید سلطانعلی در شهور سنه ۹۲۰ دست داد و انتقال سید افضل بعد از چند ماه اتفاق افتاد امیر صدر الدین سلطان
ابراهیم امینی در تاریخ فوت سید سلطانعلی فرماید **بیت** سید عالی نسب سلطانعلی ؛ آنکه ملکش خرد ز اهل یقین ؛ میرزا چون خواب بابی شیوه بود ؛
سال فوت او بیت میر خواب بین ؛ **خواجه آصفی** ولد خواجه نعمة الله قهستانی بود که چندگاه بوزارت سلطان سعید قیام مینمود و آنجناب
بلطافت طبع و سلامت ذهن و ذکای مستقیم از سایر شعراء روزگار و فضلاء رفیع مقدار امتیاز تمام داشت و گاهی در سلک تربیت امیر علیشیر
بسر برده احیانا همت بملازمت بدیع الزمان میرزا مصروف میداشت دیوان غزلیات آنجناب مشهور است و این مطلع در آن دیوان مسطور گرد
بیت بی تو در باد در آب دیده چون ماهی وطن دیدم ؛ از تا افلاک نقش الکام خویشتن دیدم ؛ وفات خواجه آصفی در هشتم
شعبان سنه ۹۲۳ اتفاق افتاد و حسب صلاح ... امیر سلطان ابراهیم این ترانه آغاز نهاد ؛ چون آصفی آن ... در موسم
در ابراهیم گشت ... پرسید از من کز جه آمد تاریخ گفتم ز بیات آصفی روز دوم ۹۲۳ **شیخ فصیح الدین محمد** ارشد اولاد
زین الدین خوافی بود و مرقد مقدس در سر مزار جد خویش بر سجاده فقر نشسته به ضیافت صادر و وارد قیام مینمود و در سنه ۹۲۳ که سن
شریفش قریب ... بود درگذشت و بعد از اقامت مراسم تجهیز و تکفین هم در آن مزار مدفون گشت **امیر نظام الدین عبد القادر**
در سلک اجله سادات و علماء اعاظم افاضل و نقبا انتظام داشت و در زمان خاقان منصور سالها در مدرسه رفیعه سلطانیه نقش افاده بر
حاشیه ضمیر طلبه مینگاشت منصب جلیل القدر نقابت و امر قضاء مملکت خراسان بمدت مدیده متعلق بدان جناب بود و در تکفل آن مهام
بطریق امانت و دیانت سلوک مینمود و وفاتش در شهور سنه ۹۲۴ اتفاق افتاد و قلم شکسته رقم در بیان تاریخ آن واقعه بدین

رباعی زبان گشاد نظم عالی نسبی که بود در دین فاخر * در علم یگانه در فضیلت نادر * شد سوی ریاض خلد و آمد تاریخ * اعنی شد خواجه میر عبد القادر *
مولانا عبد الله هاتفی خواهرزاده مولانا جامی بود و در نظم مثنوی از سایر شعرای آن زمان در میدان امتحان گوی تفوق میربود و اکثر کتب
خمسه شیخ نظامی را مانند لیلی و مجنون و خسرو و شیرین و هفت پیکر تتبع کرد و در برابر اسکندرنامه ظفرنامه تیموری بنظم آورد و افتتاح نظم
فتوحات نواب کامیاب شاهی نیز نمود اما توفیق اتمام نیافت و در محرم سنه ۹۲۷ بعالم آخرت شتافت مع الاحباب الله معروف که
بفصاحت بیان و طلاقت لسان متصف است در تاریخ وفات آنجناب گوید بیت از باغ دهر هاتفی خوش کلام رفت *
سوی ریاض خلد بعیش و صفا طرب * جان داد و بر روضه پاک رسول رفت * روحی فداک از پی من اعطی لقب * حرف از جهان که کی بود لطف شعر او *
آشوب کرد و شور بهم فتنه شد طرب * تاریخ فوت او طلبیدم ز عقل گفت * از شاعر شهان شاعران طلب امیر رضی الدین محمد الاول
پدر بزرگوار امیر نور الدین محمد بن امیر رضی الدین محمد الاول بن امیر معین الدین مرتضی بن امیر صدر الدین یونس الحسینی بود
و والده ماجده او در سلک بنات مکرمات مولانا کمال الدین حسین آزار موضع انتظام داشت و امیر رضی الدین جوانی بود در کمال فضل
و انسانیت و غایت تقوی و صلاحیت طبع لطیفش مدرک اسرار علوم و ذهن شریفش حاوی فنون محسوس و معقول در عنفوان
اوان شباب از تحصیل فضایل فارغ گشت و در مدرسه غیاثیه و مدرسه بدیعیه مدرس شد و پایه قدر و منزلتش از امثال و اقران درگذشت
چون چهل و سه مرحله از مراحل زندگانی طی نمود در شب سه شنبه یازدهم ذی حجه سنه ۹۱۲ از عالم فنا بدار بقا رفت و پدر عالی گهرش که
سن مبارکش از هفتاد متجاوز بود از مشاهده این واقعه جانسوز و حادثه محنت اندوز افغان گریه و زاری و ناله و شکایت باوج
فلک دوار رسانید و یعقوب مثال در مفارقت آن عزیز مصر فضل و کمال در کلبه احزان حزن و ملال نشسته زبان حال و قال
بمضمون مقال یا اسفا علی یوسف گویا گردانید بعد از چند ماه که آن سیادت شعار در مفارقت فرزند ارجمند در غایت غم و اندوه
اوقات شریف مصروف داشته مریض گشته در اوایل ربیع الآخر سنه ۹۱۳ رایت عزیمت بجوار مغفرت حضرت عزت
برافراشت این قطعه که نوشته میشود بحساب جمل متضمن تاریخ وفات امیر رضی الدین محمد الاول قطعه سید فاضل رضی الدین که بود *
زبده اولاد امجاد بتول * شد روان از دار فانی سوی بهشت * شد مقیم کوی ارباب قبول * بهر سال انتقالش عقل گفت * انتقال زبده آل رسول *
و این رباعی مخبر از ماه و سال انتقال امیر نور الدین محمد رباعی از حکم قضای حضرت سبحانی * چون میر محمد امین شد فانی *
از سال و مه واقعه پرسیدم گفتم که اوایل ربیع الثانی * قاضی اختیار الدین حسن ولد قاضی غیاث الدین تربتی بود و بوفور فضایل
و کمالات از سایر قضاة ممتاز و مستثنی مینمود و در اوقات جوانی از ولایت خواف و محولات بهراة آمده بتحصیل علوم دینی
پرداخت و در اندک زمانی ترقی بسیار کرده در نوشتن فتاوی و تحریر سلوک و سجلات سرآمد اهل زمان گشت و در فن انشا
و شعر و معما نیز مهارت و وقوف داشت و در اواخر زمان خاقان منصور بمنصب قضا سرافراز شده پایه قدر و منزلتش از امثال و اقران در
گذشت و بواسطه کمال فراست و کیاست و رعایت لوازم امانت و دیانت از تمام قضاة هراة اختیار و اعتبار بیشتر یافت و بعد از وفات
و ممات حضرت خاقانی کما یجب و ینبغی بر وجنات احوالش تافت و قاضی اختیار الدین در وقت استیلای ابو الفتح

محمد خان شیبانی نیز بآن امر منسوب بود و بعد از شکست پادشاه عالیجاه از اختیار و اضطرار بوطن اصلی شتافته براحت
اشتغال نمود و در اوایل سنه ۹۲۸ بمرض سوء القنیه درگذشت و در قصبه تربت بمقبره آبا خود مدفون گشت از نتایج اقلام
فصاحت ارقام قاضی اختیار الدین اقتباسات و معیار الاشعار در میان فضلای روزگار مشهور است در تاریخ منبری که از
سنگ مرمر امیر علیشیر در مسجد جامع هراة ساخته این قطعه بر لوح خواطر مسطور شد قطعه منبر که بزیر منبر گل * از غایت رفعتش که گشته
هرگز کسی ندیده و منبر رسول * تاریخ شد چنان که هرگز کسی ندیده * شیخ نور الدین محمد والد ماجد آنجناب شیخ قطب در سلک مناظر
قطب سپهر هدایت شیخ زین الدین الخوافی منتظم بود و بمزید زهد و پرهیزکاری از سایر ابنای زمان ممتاز و مستثنی مینمود و شیخ
نور از غایت حدت طبع و جودت ذهن در اوایل ایام شباب از تحصیل علوم عقلی و نقلی فراغت یافت و آغاز درس و افادت کرده
پرتو انوار ضمیر و اقتباس پذیرش بر صفحات احوال طالب علم تافت کوشش و از نتایج بحر خاطر فضایل آثارش
لآلی نکات دقیقه و جواهر دقایق انیقه اکتساب کرد و پایه قدر و منزلتش در سلوک طریق زهد و تقوی و تبحر در فنون درس
و فتوی از امثال و اقران درگذشت و آنجناب بعد از فوت خاقان منصور و شیبانی خان در تقاعد هراة منصب
تدریس منصوب بود و در اوان دولت شاهی بنابر بعضی امور که تحریر آن لایق سیاق تاریخ نیست آن حقایق بیان از
نیل و جلال ابواب سفر بر روی روزگار هدایت آثار گشود و در اوایل سنه ۹۲۴ بجانب ولایت کیش شتافت و بشرف
ملازمت حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه دریافته فروغ مکرمت آنحضرت بر وجنات حالاتش تافت بعد از چند گاه
در سایه عاطفت آن پادشاه وافر رأفت معزز و مکرم اوقات گذرانید فی جمادی الاخری سنه ۹۲۴ داعی حق را لبیک اجابت گفته
در کاخ جنات عدن خوابید علامه اعلم افضل الفضلاء فی الافقین شیخ زین که از اقسام علوم و فنون بهره مندست
و از حیثیت لطف طبع و حسن خلق و لطایف گفتار و محاسن کردار بی شبیه و مانند در آن آستان سعادت آشیان آبرومند
و منظور نظر الطاف خسروانه بوده شرایط ملازمت بجای می آورد و در سرانجام مهام فرق انام غایت سعی و اهتمام مبذول
میدارد و در انجاح ملتمسات خواص و عوام لوازم اجتهاد ظاهر ساخته تخم محبت در قلوب خاطر میکارد و عطیه کف بادلش
چون پرتو آفتاب شامل حال شیخ و شاب و گنجینه دل بحر آثارش مخزن دقایق مؤلفات اولو الالباب بیت همیشه تا که خداوند
خلق شنود * ظلال دولت او پایدار و ممدود * شیخ ابو الوجد خال جلال الدین برادر صاحب کمال است و بوفور فضل و عرفان
سرآمد اصحاب وجد و حال و الد آنجناب شیخ وجیه الدین است که مضمون آیت عنایت آیین وجیها فی الدنیا و الآخرة و من المقربین
بر ذات محبت صفاتش صادق می آمد و مدتها در هراة بر سجاده زهد و تقوی ممکن بوده هرگز قدم از جاده شریعت بیرون ننهاد
و شیخ ابو الوجد بغایت درویش و خوش مشرب است و گاهی بنظم اشعار لطافت آثار اشتغال مینماید این مطلع از
نتایج طبع شریف اوست نظم هر چه بتر خود دلم از سینه ام بگذار یکبار * تمام اول ده که تا مردانه در راست حمایت آن جناب جلالا
در سنه سر و ابتدا حضرت پادشاهی متوطن بوده لوازم دولتخواهی بجای می آورد و از موائد کثیر الفوائد ثواب آن درگاه ...

سبزه نامی بود مولانا شمس الدین محمد در زمان خاقان منصور از وطن اصلی بهراة آمده آغاز تحصیل علوم نمود و در اندک زمانی بدرجه
کمال ترقی فرموده در مزار خواجه عبدالله انصاری بمنصب تدریس منصوب شد و در شهور سنهٔ [illegible] از خراسان متوجه آذربایجان گشت و مدتی
مسموع میشود که حالا در شروان متوطن بوده بافاده قیام مینماید مولانا اسمعیل تبریزی در علم و کمال از اقران مولانا شمس الدین محمد بود
و او نیز در سنهٔ مذکوره از هراة بجانب آذربایجان رفت مولانا حاجی محمد تبریزی در سلک علماء محقق و فضلاء مدقق انتظام دارد
و در سنهٔ مذکوره از هراة بماوراء النهر رفته منظور نظر تربیت عبدالله خان شده بمنصب صدارت سرافراز شده بعد از چندگاه دست
از تکفل آن شغل باز داشته حالا هم در آن بلده ساکن است و بدرس و افاده اشتغال مینماید مولانا عصام الدین ابراهیم والد مولانا
عربشاه اسفراینی است و نبیرهٔ دختری مولانا حسام الدین داود خوافی که صدر و استاد سلطان محمود میرزا بود و مولانا عصام الدین
ابراهیم بجودت طبع پاک و حدت ذهن ادراک در تکمیل علوم محسوس و معقول و مهارت در فنون مفهوم و منقول سرآمد علماء عالیشان
و علاوه فضلاء فضیلت نشان است حقایق بیانش مفتاح ابواب معانی و کلام ملاحت انجامش مبین دقایق صحف آسمانی و آنجناب در
زمان خاقان منصور بکسب کمالات اشتغال نموده باین مرتبه بلند ترقی فرموده در مدرسهٔ شریفهٔ شاهرخ میرزا در [illegible] ابواب افاده
بر روی روزگار بسیاری از طلبه گشوده و در ایام دولت شاهی در اوقاتی که امیر خان در خراسان حاکم بود در مدرسهٔ عالیهٔ سلطانیه
تدریس [illegible] آنجا بعد از اندک زمانی بعضی از وقایع حادثه [illegible] عنان [illegible] در ماه رجب سنهٔ [illegible]
از هراة به بخارا شتافت و حالا در آن بلده از وفور جاه عبیدالله خان محظوظ بوده سر تفاخر بر افراخته طلبه علوم را از فواید خاطر
افادت مآثر بهره [illegible] مولانا قاسم علی از جملهٔ اجلهٔ علما [illegible] و سخاوت [illegible] امتیاز تمام دارد و از مبادی
ایام صبی و اوایل اوان نشو و نما همواره همت بر اکتساب علوم محسوس و معقول میگمارد و از [illegible] بغایت [illegible]
و قوت و لطف زهد و رشاد و صلاح بسیار موصوف و معروف بگذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ مقدسهٔ خیر الانام علیه الصلاة
والسلام فایز گشته و از کمال صلاح نفس [illegible] نقش غیر خیرخواهی حرفی بر لوح خاطر ننوشته و آنجناب در زمانی که خاقان
موصلو در بلدهٔ هراة بحکومت مشغول بود [illegible] در حضرت سلطنت انتما ملک سلطان محمود از وطن مالوف [illegible] بجانب سیستان
توجه نمود و تا غایت در آن ولایت ساکن است و در کمال اعزاز و احترام بمسند افاده و تدریس متمکن امیر جمال الدین عطاء الله
سلمه الله و ابقاه سیادت [illegible] اشراف طوایف اکابر و اشراف انام است و عتبهٔ علیه اش مجمع اعاظم اولاد امجاد خیر الانام لوح ضمیر
مهر تنویرش مطرح اشعهٔ انوار اسرار کتب الهی و صحیفهٔ خاطر عالی مآثرش مهبط لوامع حقایق اخبار حضرت رسالت پناهی گنجینهٔ
سینهٔ بی کینه اش بجواهر زواهر علوم مشحون و عقود درر کمالات در مخزن باطن خجسته مآلش [illegible] آثار فضایل مرتضوی از مطالع
خصایص علم و کمالش لامع رای عالم آرایش کشاف اسرار معالم تنزیل و طبع مشکل گشایش حلال معضلات مواقف تاویل نظم
زبانش مظهر اسرار تحقیق ※ ضمیرش مطلع انوار توفیق ※ جمال دین [illegible] ※ علوم شرع واضح از کلامش ※ ز توضیح بیانش گشته روشن
بر اهل علم هر مشکل بهر فن ※ و آنحضرت مانند عم بزرگوار خویش امیر اصیل الدین در علم حدیث مظهر آفاق گشته اند و در سایر

اقسام علوم دینیه و اصناف فنون یقینیه از محدثان باستحقاق در گذشته اند چند سال در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه در [illegible]
منبر و حضرت خاقان منصور است و در خانقاه اخلاصیه بدرس و افاده اشتغال داشتند و در یکهفته یکنوبت در مسجد
جامع هراة تعلیم هدایت [illegible] و نصیحت بر الواح خواطر اعاظم اشراف و اکابر میگاشتند اما حالا بنا بر عزلت
و گوشه نشینی [illegible] امور [illegible] نماید و تمامی اوقات خجسته ساعات را مستغرق طاعات و عبادات ساخته [illegible]
مشغول [illegible] سلاطین ایام و حکام اسلام با قدم ارادت و اعتقاد ملازمت آنحضرت را بر ذمه همت واجب میدانند و در [illegible]
و فراغ بال بانعام عام آنجناب [illegible] اشفاق مبذول میدارند و بدانچه میتوانند از مولفات فضایل صفات حضرت نقابت منقبت [illegible] الاحباب
فی سیرة النبی و الآل و الاصحاب در اقطار آفاق اشتهار تمام دارد و [illegible] عقل دراک نظیر آن کتاب افادت [illegible] در آئینه
خیال امری محال می نماید و والد ارشد امجد آنحضرت امیر نسیم الدین محمد که بمیرک شاه مشهور شده [illegible] در تکمیل علوم و
فنون سیما علم حدیث یگانه زمان بوده در مقبرهٔ مذکوره بنابر تعیین واقف قایم مقام پدر بزرگوار خویش بلوازم درس و افاده
مشغول می نمایند و زمرهٔ از طلبه ملازمت آن [illegible] از نتایج طبع نقاد آنجناب مستعد و بهره ور میگردیدند خواجه عبدالرحمن
والد [illegible] خواجه کلان [illegible] در بلدهٔ فاخرهٔ سمرقند در زمان خاقان منصور بتفصیل قضایای شرعیه می پرداخت و قاضی نافذ
الحکم بود و مهام [illegible] علماء اسلام را بانجام [illegible] و جناب خواجه عبدالرحمن نیز در ایام دولت محمد خان
شیبانی ده سال بمنصب قضا منصوب شده قایم مقام پدر بزرگوار خود بود و در مدرسهٔ گوهرشاد آغا بدرس و افاده قیام مینمود و فی الواقع
خواجه عبدالرحمن در اقسام علوم و انواع فضایل بهره [illegible] کمال حلم و تواضع و عدم [illegible] سعادت بخت و طالع درین ایام در کمال
پریشانی [illegible] اوقات میگذراند مولانا صدرالدین محمد در سلک اعاظم امراء زمان و اکابر فضلاء دوران انتظام دارد و بصفت
تقوی و پرهیزگاری موصوف بوده همواره همت بر افاده علوم می گمارد و در علوم شرعیه سیما در فقه حنفی بغایت ماهر است و در سایر فنون عقلی
و نقلی سرآمد دانشمندان گشته و [illegible] تحصیل آنجناب در درس [illegible] مولانا کمال الدین شیخ حسین و مولانازاده [illegible] و مولانا کمال الدین
مسعود شروانی و حضرت شیخ الاسلامی [illegible] افتاده و درین اوقات در مدرسهٔ غیاثیه و مدرسهٔ [illegible] بدرس و افاده
[illegible] و مولانا صدرالدین محمد را برادر [illegible] بغایت دانشور مولانا زین محمود نام [illegible] در ایام دولت شاهی بواسطهٔ بعضی از ضرورات
جلاء وطن اختیار کرد و از هراة قدم در طریق مهاجرت نهاده روی بصوب ولایت [illegible] و سیستان و قندهار آورد و حالا در قندهار
متوطن [illegible] حکام بوده [illegible] اوقات میگذراند و طلبه از نتایج طبع نقاد خویش [illegible] ساخته [illegible]
مولانا شمس الدین محمد حنفی بمتانت طبع و لطافت فهم و تحقیق فضایل علوم و تدقیق در مباحث محسوس و معقول [illegible]
زمانه [illegible] در کمال زهد و تقوی روزگار گذرانیده از شرایط امانت و دین داری دقیقه نامرعی نمیگذارد و تدریس [illegible] از مدارس شریفهٔ
سلطانیه متعلق بآنجناب است و حالا اکثر طلبه هراة از آن درس [illegible] از نتایج افکار افادت آثارش محظوظ و بهره ور میگردند
عارف [illegible] کمال الدین شیخ جلال [illegible] روشن [illegible] خواجه محمد [illegible] در سلک

اعاظم اهل قلم انتظام داشت اجتناب نموده همت بر سلوک طریق اهل تحقیق گماشت و دست ارادت بجناب هدایت منقبت مولانا
شمس الدین محمد روجی داده بقدم اخلاص تتبع طریقهٔ مرضیهٔ نقشبندیه پیش گرفت و بامدک زمانی ترقی بسیار کرده فضای باطن
فرخنده مظاهرش از انوار فیوضات الهی منور گشت امانت پذیرفت و از حضرت کرامت پناه شیخ عماد الدین ابیوردی که در اوان
در سلک مریدان مولانا بود و شغل او سالکی بود و بهراه نشر آورده بجانب شهر شیخ جلال الدین خواجه کشید و ابیوردی بر دو شیخ مدة
الحال بخدمت کرد بانید و بعد از آن بوطن مألوف مراجعت نمود و حالا در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بمسجد جامع نشسته بیاد او موعظه و نصیحت
خلایق مشغول میباشد و سخنان مؤثر در وقت از بسیاری تشنه لبان بادیهٔ معصیت را آب حیات هدایت میرساند مولانا علاء الدین علی ابیوردی
از جملهٔ مریدان مولانا علاء الدین است که در سلوک طریقهٔ مرضیهٔ نقشبندیه بی شغل نائج و بود و از روزگار امانت و خوارق عادات ظهور نموده و مولانا
علی نیز مدتی است که در هراة بانصاف ریاضات و ادای وظایف طاعات اوقات خود را صرف نموده و همواره نقش هدایت و
ارشاد بر الواح خاطر فرق عباد می نگارد خواجه ضیاء الدین بیرم برادر عالی گهر خواجه علاء الدین برادر بزرگتر خواجه افضل الدین محمد
کرمانی بود و سالها بوزارت بعضی از حکام قیام نمود و خواجه بیرم از جانب مادر برادر سلطان ابراهیم امینی است و طبع لطیف و حدت
ذهن ناظم مناظم فضایل و فنون دو بینی در علم سیاق مهارتی دارد و همواره همت بر سر انجام عظایم مهام دیوانی میگمارد و منزل
و مراتع نعمات مشغوف است و بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف اشعار آبدارش سلاست الفاظ و وقت معانی مشهور است و
این بیت که در نعت رسول گفته شده بر این دعوی شاهد عدلست بیت حال زکت العیش بلوم از مطلع خورا ده سحرگاه را مولانا کمال
الدین شاه حسین کامی در ایام شباب و اوان جوانی بتحصیل فضایل نفسانی موفق گشت و بپایهٔ قدر و منزلتش در نظم شعر و معما
از فضلای معنی آرا در گذشت امیر علیشیر را نسبت بآنجناب التفات بسیار بود و همواره ابواب انعام و احسان بر روی روزگارش گشوده
و حالا در قصبهٔ اوبه توطن دارد و از مزرعات جهت کسب معاش میکارد و این مطلع از جملهٔ منظومات اوست بیت
سوی بستان رفتم از کوی تو ام آمد بیاد ** روی گل دیدم گل رخسار توام آمد بیاد ** و ایضا این معما باسم شاهی از نتایج طبع لطافت سمات اوست
معما رنگ و آب درنشاندی می شنوم ** عاقبت از شیوه جای هم مولانا جلال الدین محمد آکی از جانب پدر نبیرهٔ مولانا جلال الدین
محمد قاینی است و از طرف مادر در سلک احفاد شیخ زین الدین خوافی انتظام دارد و آنجناب در اوایل حال ملازمت شاهزاده بدیع
میرزا میکرد و از مواید انعام و احسانش بهره ور میگشت و بسببی از اسباب که تحریر آن لایق سیاق کتاب نیست شاهزاده او را از
امر خدمت معاف داشت جناب مولوی چندگاه در اطراف بلاد خراسان سرگردان و بی سامان اوقات میگذرانید و چون آن مملکت
در حوزهٔ تسخیر نواب کامیاب عشیه علیه شاهی در آمد مولانا آکی بهراة شتافته سالکش در سلک ندیمان بهرهٔ دست نباید(؟) در شهور سنه ۹۲۰
قصیدهٔ شهر آشوب در مذمت حکام و امرا و سادات و علما و اشراف و اعیان هراة در سلک نظم کشید و آن ابیات بعرض امیر
که در آن زمان والی خراسان بود رسیده بسعی بعضی از امرا بقطع دست و زبان مولانا آکی حکم فرمود از غرایب آنکه با وجود
وقوع آن حال جناب مولوی حالا از زبان فصیح تکلم مینماید و بدستور سابق زبان بنظم اشعار میگشاید و هر آینه باید از ابیات قصیدهٔ مذکوره

این مطلع بخاطر بود ثبت افتاد بیت زخسته شهر هرات فوق تسلیم خبر ** بدر زهم مور رسیده کلنغ زرات حافظ علی
ولد مولانا نور الدین محمد غوریانی که بلطف طبع و حسن خلق اتصاف داشت و چند سال بمنصب صدارت و استادی میرزا
بدیع الزمان میرزا منصوب بوده و حافظ علی نیز بحدت ذهن و جودت شعر موصوف است اکثر خطوط را خوب می نویسد و در علم عروض و
صنایع اشعار مهارت بسیار دارد چنانچه قصیدهٔ خواجه سلمان ساوجی را به چهار نوبت تتبع نموده و چند صنعت از صنایع آن قصیده
افزوده مطلع یکی از آن قصاید اینست بیت چو باد جهت گوی تو وقت گلزار ** نسیم نکهت معطر تو رهاند از وار ** و در صنعت معلقه
مستوی که مشکل ترین صنایع است این مطلع در سلک نظم کشیده بیت داد مادر رود در آرام داد ** داد آرام دی یار داد
و در صنعت منقطع و موصول بدو حرف و سه حرف و چهار حرف نیز رباعی بر صفحه بیان نگاشته رباعی ای در دل آدم زده در رو آفرینده
خالت ... برقع نازنین شاخ حنا شکل حنین ** حیثیت عنبر تسلیم گیسو عنبر مولانا حسن علی در سلک فضلای
فصیح زبان و بلغای بلیغ بیان انتظام دارد و اکثر مقدمات علوم را مطالعه نموده و اشعار لطافت شعار در کمال متانت و سلامت
نظم فرموده و از آن جمله این رباعی است که اشعارش بر آتش جگر داران کفته شد چون آتش شفقت بال افروخته ام ** چون شمع همه رخت آموخته ام
از آنکه دلی چو سنگ و آهن داری ** تمکین حذر از دو دل سوخته ام مولانا شهاب الدین احمد المنیری بلطف طبع و ذکاء ذهن
موصوف است و بمهارت در فن تجوید معروف اکثر متداولات را باستحقاق مطالعه نموده در تبیین و توضیح قواعد
معما رساله در غایت لطافت نظم فرموده چون آن نسخه مشتمل بر فواید بسیار است چون منظور اشرف نواب ... محمد باقر رسید
رباعی را که نوشته میشود در سلک نظم کشیده بنام نامی قلم عنایت رقم گردانیده و بمرتبهٔ التفات ... خود رباعی
نعت نجم رفته عالیست ** وز نامهٔ تو در دل محزون طرب است ** هر حرف آن از معما معما ... نام از تو بیاورده معما عجب است
و در نظم قصیده و غزل نیز مهارت کامل حاصل دارد و در این اوقات بمعارف و در مدح و ثنای حضرت مملکت پناهی حبیب
اللهی اشعار آبدار بر لوح بیان می نگارد و این غزل از اخلاص است نظم ما را نه توحید مجانی بس است ** در دو تو مونس عالم و یکی بس است
آیا توام نماند گمان وفا به یاد ** شد قتل من به تیغ عطاب یقین بس است ** گر روح ملک بسوز اثر جانب است خستم ** روان شار رخش تو ام برزمین بس است
کو در رخم مبادش آزار دو شکست ** زانخ علاقی تو دم ابر چنین بس است ** در سلک بندگان که کی دمی جبین فشی ** ره داده مرا شرف همین بس است
ما را به جدا که گشته ام باحبیب ** بستم چه بابکان و در شش همین بس است ** زاشوب روی کار حقیر ز پیاده تو ** حال ظلی ثمر اخیر دنیا و دین بس است
و ایضا این معما باسم ملک از جملهٔ معمیات آنجناب است معما در هجر تو بیت ای بخ مطلع نور ** حسن و رخ مجلس نقشان که گور ** بتاریخ ماه خویش
تالی بایستد ** زانکی زلف کلاله داغ دار مهجور مولانا بدر الدین هلالی زبدهٔ شعرای زمان و قدوهٔ بلغای دوران است و قصاید و غزلیات
و مثنویات او در کمال سلاست و لطافت نظم منظم بر تو اهتمام مطالعه اکثر متداولات نیز یافته بجودت طبع و حدت ذهن
در میان فرق انام اشتهار یافته از نتایج افکار او شاه و درویش و لیلی و مجنون و دیوان قصاید و غزلیات شهرت است و این مطلع او نوشته
میشود بر این دعوی شاهد مذکور مطلع اگر کسی بر سر کاهی زن تنزل کاهست ** منزل او درد است مطلع از غم دل کاهست و ایضا

از جملهٔ منظومات آنجناب است رباعی آنها که تمامت ز رنگ بیخته اند ذرات وجود ز رنگ بیخته اند تا یک شیره جامها ز تنگ آمیخته اند
تا هیچ تو مصور شد برانگیخته اند مولانا بنائی از فصاحت بیان و حلاوت لسان و حدت فهم و لطافت طبع موصوف است و در
میان شعرای زمان بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف پیوسته از سرچشمه ضمیر صافی زلال اشعار لطافت آثار میتراود و
و بنظم قصیده و غزل از سایر اقسام شعر بیشتر می پردازد و قصیده با لمرصع را تتبع نموده و دران قصیده معانی مقصوده فرموده و این بیت
اول قصیده بر خاطر بود ثبت افتاد نظم خورده بنجیدر و تاب و لمع برق تا بدر آمد ز جادوی حلال [illegible]
باز در نقاش گشت بر سر راه کین شد او بدان سبیل طره قرقی ز مهر ظرفو کشته هم تیغ بکف او تیغ زن و این مطلع غزل نیز از منظومات
اوست مطلع نخواهی کرد با رخار خار سینه چاکم نار بوز که گیرد دامن خار سر خاکم مولانا مجنون ولد مولانا کمال الدین
محمود رفیقی است که در حسن خط و لطف طبع اتصاف دارد مولانا مجنون بغایت خوش طبع و شیرین حرکات و خوش محاوره است و اشعار
سلیس و مسموع از اتفاق می افتد و این مطلع غزل از انجمله است که بیت بر خاک بودم در اول من ترا نشناختم حیف اوقاتی که در دنبالت ضایع ساختم
و این مطلع قصیده نیز از نتایج طبع اوست که بیت مهر ز هر جور در انگشتری یست روی زمین تمام بزیر نگین است استاد
کمال الدین بهزاد مظهر بدایع صور و مظهر نوادر هنر قلم مانی رقمش ناسخ آثار مصوران عالم و بنان معجز نشانش ماحی تصویرات
هنروران بنی آدم بیت موی قلمش ز اوستادی جان داده بصورت جمادی و جناب استادی بحسن تربیت و التفات
امیر نظام الدین علیشیر باین مرتبه ترقی نموده خاقان منصور را نیز بآنجناب التفات و عنایت بسیار بود و حالا نیز آن نادر العصر بصافی اعتقاد منظور نظر
مرحمت سلاطین زمانست و مشمول عاطفت بی نهایت حکام اسلام مصراع بی شک ترا این چنین قدر باید بود مولانا سلطان محمد
خندان مولانا نور الله استاد نسخ تعلیق و مستعلی زمان است و بحسن کردار و لطف طبع موصوف است و بصحبت اهل طرب و
عیش مشغوف و حالا در هراة توطن دارد و گاهی همت بر نسخ شریفه میگمارد مصراع توفیق رفیق حال او باد پوشیده نماند که در
زمان خاقان منصور از طبقه فضلا و اهل هنر و طایفه شعرا و مردم دانشور در بلده فاخره هراة و سایر ولایات بیحد بیشمار بودند طبع دهر و در
سایه تربیت و رعایت آنحضرت بغایت فراغت می غنودند و ذکر مجموع ایشان موجب تطویل است و اطناب و اطناب از جمعی شیوه
ستوده اولی الالباب لاجرم خامه سخن گذار عنان بیان معطوف ذکر شمه از حالات و لواحق آن پادشاه و عداد [illegible]
میدهد و کیفیت استعلای لوای دولت محمد خان شیبانی در ولایات خراسان طبق عرض نهاد نظم کار بسیارست در تیغ قلم که تنها یکی
تحریر کنم باد الطاف الهی بر سرم خامه توفیق یارم بادا و امیدوارم [illegible] این داستان انجام رو نهم [illegible] مقالات در بیان جلوس سلطان
بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بر مسند سلطنت و جهانبانی باتفاق ارکان دولت حضرت اعلی خاقانی
بر ضمیر مرآت انوار عقلا دانشور حقیقت این سخن مستور نخواهد بود که سبب اطلاق لفظ ظل الله بر پادشاه آنست که هر چه در کارخانهٔ
الوهیت صفت وقوع پذیرد نمونه از آن در سرکار سلطنت صورت وجود میگیرد و همچنانکه ذات بیچون حضرت خداوند [illegible] جناب
جلال از سمت مشارکت منزه و مبرا هست میباید که ذیل دولت پادشاه نیز از عیب مشابهت پاکیزه و مبرا باشد تا بپایه وجود

سیم نتواند بود و کار جهت و دینی بمصالح امور جهانبانی قیام تواند نمود ع سلطان یکی بس و چو خدا الجهان یکیست شعر و اگر بخلاف
این معنی دو کس با یکدیگر در یک شهر و کشور در [illegible] و رغبت خواهند کرد [illegible] آیه کریمه لو کان فیهما
آلهة الا الله لفسدتا علی اسرع الحال ارکان ملک و ملت اختلال یابد و شرار فتنه و فساد در روزنامه احوال [illegible] و اطراف ظاهر و لائح
شود غالبا بوده و پادشاه اندر ولایتی چه کلمه محتجبه لا یصلح سلطانان فی بلد واحد مؤید این معنی است کیفیت شرکت سلطان بدیع الزمان
میرزا و مظفر حسین میرزا بعد از فوت خاقان مغفرت انتما شاهد این دعوی است شرح واقعه آنکه چون شاهزادگان عالی منزلت و امرا و
ارکان دولت از تعزیت حضرت خاقان منصور باز پرداختند مشورت آنکه میرزا بدیع الزمان استقلالا متصدی منصب سلطنت
سازند یا آنکه میرزا مظفر حسین را درین امر با آنحضرت شریک گردانند انجمنها ساختند بعضی از عقلا که بزیور کیاست اتصال و تفوق
امتیاز داشتند بقلم لطف تقریر بر لوح خاطر همگنان نگاشتند ان آنست که سلطان بدیع الزمان اکبر و ارشد اولاد امجاد
خاقان منصور است و سلطنت یکی حقیقت را تنبیه اساس بکرامت و احسان منظور باستقلال باشد و نوبت مظفر حسین میرزا [illegible]
[illegible] سلوک و دست یکی از ممالک خراسان نامزد او مسلم دارد تا مثل سایر شاهزادگان که در اطراف ولایات [illegible] اشتغال دارند قدم
اطاعت پیش آید و خیال استقلال پیرامن خاطر نگذارند و زمره از مردم کوتاه نظر این رای را نپسندیده بدو جانب نقیض آن رفته گفتند مناسب
چنان می نماید که دو برادر بموافقت یکدیگر متقلد امر سلطنت گردند و در خطبه و سکه اسم مظفر حسین میرزا داخل باشد تا بین الجانبین بمعاندات
اهل فساد [illegible] مخالفت روی نماید و یکانگی را در مملکت مجال ابداع نماند مصرع آری باتفاق جهان میتوان گرفت و در این باب
قیل و قال بسیار بطول انجامید و مهد علیا خدیجه بیگی آغا که والده مظفر حسین بود و اختیار و اعتبار تمام داشت و اولاد امیر شجاع الدین محمد برلاس
خصوصا میرزا علی بیگ اصلا بآن معنی راضی نشدند که میرزا بدیع الزمان استقلالا متصدی امر پادشاهی باشد چون در آنوقت اکثر لشکر تابع
مهد علیا مشار الیها و امرای برلاس بود ناچار سلطنت هر دو برادر [illegible] قرار یافت در روز جمعه از جمعات اواخر ذی حجه سنه ۹۱۱ در مسجد هراة خطبه بنام هر دو
شاهزاده خوانده شد و انتظام در یک سلک اسامی سامی ایشان [illegible]
فاخره بجمیع قسمت نمودند بعضی تعلق بسرکار بدیع الزمان گرفت و نصفی بدیوان مظفر حسین [illegible]
ولایات که در تحت تصرف داشتند بهمین دستور [illegible] بعضی از موقوفات ممالک محروسه [illegible] بدیع الزمان شد
و نصفی دیگر در حیطه تصرف [illegible] مظفر حسین در آمد [illegible] و عملی هراة از قبل بدیع الزمان با امیر نظام الدین شیخ علی طغائی تعلق
گرفت و امیر یوسف علی کوکلتاش بحکم مظفر حسین میرزا با او شراکت جست و محمد [illegible] بنیابت امیر شیخ علی محمود برلاس
با شاه امیر یوسف نامزد تحکم منصوب گشتند و امیر نظام الدین در روزی که در سلک امرای بدیع الزمان میرزا انتظام داشت
کوتوال قلعه اختیار الدین شد و زمام حصار نیز [illegible] مظفر حسین در قبضه درایت امیر زین الدین علی قرار یافت و برین قیاس
جمعی از امرا و وزرای خاقان مغفرت انتما ملازم بدیع الزمان گشتند و بعضی بخدمت مظفر حسین شتافتند و طایفه بهر دو پادشاه
ملازمت نمودند و خواجه حاجی محمد [illegible] و خواجه ملک ناصر الدین تونی در دیوان بدیع الزمان مهر زدند و بمنصب اشراف

ایشان بخواجه معز الدین حسین و خواجه کمال الدین محمود مفوض شد و صدارت بدیع الزمان متعلق بسید و مولانا غیاث الدین
محمد بن سید جلال تعلق گرفت و امر نیابت و شغل پروانه و رسالت سید غیاث الدین محمد [illegible] بحسب اختصاص پذیرفت
و مقرر شد که آنجناب بدستور خواجه عطاء الله بر قم اطلاع علیه بغیر از [illegible] توقیع کشد و در مهم وزارت مظفر حسین میرزا خواجه
قطب الدین یحیی و در [illegible] خواجه اشرف [illegible] خواجه قوام الدین جعفر قرار گرفت و منصب صدارت آن
سرکار با امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی و مولانا نظام الدین شاه محمد مخصوص شد و چند ماه باین ترتیب و آیین آن دو پادشاه
سعادت قرین در هراة [illegible] سپاه و رعیت قیام نمودند و بموافقت و مرافقت یکدیگر مهام سلطنت را فیصل داده ابواب
عدل و انصاف بر روی خلایق گشودند اما چون این خبر بسمع شاهزادگان دیگر رسید بر زبان آوردند که اگر بدیع الزمان میرزا از
جمیع حیثیات بر مرتبه تقدم دارد و باستقلال متصدی منصب پادشاهی گشتی [illegible] سلوک اطاعت و دولتخواهی چاره نبود اما چون
مظفر حسین میرزا در این امر با آنحضرت شریک و سهیم شده متابعت او [illegible] ضرورت [illegible] استقلال [illegible]
بود [illegible]

ذکر گرفتاری و بی اختیاری امیر مبارز الدین محمد ولی بیک در قلعه اختیار الدین و فرار نمودن بعنایت حضرت [illegible]

خاقان [illegible] امیر مبارز الدین محمد ولی بیک [illegible] و کمال [illegible] در دیوان [illegible]
و مهم [illegible] هراة را علاوه آن [illegible] کرده [illegible] خاقان [illegible]
در احکام همایون [illegible] روز افزون می گشت [illegible] خاقان [illegible] سال [illegible] اختیار ملک و مال [illegible] استقلال
در قبضه اقتدار آنجناب بود بیت [illegible]
[illegible]
[illegible]
ملک و مال [illegible] اقتدار در آورند [illegible] خاقان منصور [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible] ارکان دولت [illegible]
امرا و پادشاهی شاهزادگان [illegible] امیر مبارز الدین [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible] استقلال قایم مقام [illegible]
[illegible] مظفر حسین [illegible] شاهزادگان [illegible] مظفر حسین میرزا [illegible]
[illegible] امیر محمد [illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible] امیر محمد [illegible]
[illegible]

سپهر بنیاد خانه مقرر باشد فوجی از معتمدان میرزا بدیع الزمان محمد ولی بیک را از کوشک باغ جهان آرا بقلعه اختیار الدین [illegible]
درویش بیک [illegible] و هم دران روز امرا و دیوانیان هر دو سرکار نواب [illegible] مواخذه و مصادره کرده بتحقیق یراق و جهات مشغول
شدند و الحق [illegible] امیر محمد اول خطائی بود که بعد از فوت خاقان مغفور شاهزادگان [illegible]
زیرا که آنجناب از حیثیت [illegible] و استعداد [illegible] دولت امتیاز تمام داشت و چون گرفتار شد جمیع [illegible]
سپاه [illegible] متفرق و پریشان گشتند القصه چون امیر محمد روزی
چند در حصار اختیار الدین نشست [illegible] یکی از دوستان [illegible]
را [illegible] حلوا [illegible] امیر محمد حلوا [illegible]
[illegible] امیر محمد فرصت شمرده
در همین شب [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible] نظام الدین [illegible] امیر محمد ولی بیک [illegible]
[illegible] امیر محمد [illegible]
[illegible] شاهزاده مظفر [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر محمد [illegible]

ذکر عبور نمودن اهل ایمان ابن [illegible] محمد خان شیبانی از جیحون و شکست یافتن از ضرب تیر امیر شجاع الدین ذوالنون

[illegible] خاقان منصور [illegible] محمد خان شیبانی [illegible]
[illegible] ولایات ایران [illegible]
[illegible]
و در اوایل محرم الحرام سنه ۹۱۲ کیفیت [illegible] بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا [illegible] شیبانی خان [illegible]
از آب آمویه [illegible] متوجه دار السلطنه هراة [illegible]
گشت [illegible] ارکان دولت
[illegible] امیر شجاع الدین ذوالنون [illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا بعد از فوت خاقان [illegible]

ذوالنون فرستاده بود و او را بر توجه بجانب مقر سریر سلطنت و جهانبانی امر فرموده و چون امیر ذوالنون شرف ملازمت بدیع الزمان مظفر
حسین دریافت و کیفیت ایلغار اوزبکان بکنار آب مرغاب معلوم نمود بنابر آنکه از رنج راه بیاسود امیر سلطان بایزید برلاس را
بموکلی اردو [illegible] و بجانب میجاق ایلغار فرمود و سپاه ماوراءالنهر از قرب وصول امیر بهرام وقوف یافته براه جول [illegible] علم عزیمت
بلخ بیت [illegible] برافراشتند و امیر ذوالنون متعاقب ایشان بیابان در آمده خود را باوزبکان رسانید و تیغ کین از نیام انتقام کشید و قرب
سیصد نفر از آنجماعت را بر خاک هلاک انداخت و [illegible] و هشتاد کس دیگر را اسیر گردانیده رایت مراجعت بر افراخت و مظفر و منصور بپایه سریر سلطنت
عظام رسید و باصناف عواطف و عوارف اختصاص یافت و در منزل امیر محمد ولی بیک [illegible] فرموده [illegible] آن حال اولاد امجاد خاقان [illegible] شاه
شجاع و محمد مقیم میرزا از قندهار و زمین داور بملازمت بدیع الزمان میرزا رسیده بشرف پای بوسی رسیده یافته بانواع نوازش و اصطناع
مفتخر و مباهی گردیدند **ذکر نهضت [illegible] خراسان بترتیب مقابله و مقاتله محمد شیبانی خان** چون محمد شیبانی از انتقال سلطان
حسین میرزا بعالم [illegible] وقوف یافت خیال تسخیر خراسان کرده جهت اطلاع بر کیفیت آن ولایات شخصی را که مولانا خطائی نام داشت
برسالت بهرات فرستاده و مولانا خطائی در [illegible] جلالت منزلت میرزا بدیع الزمان و مظفر حسین [illegible] ارکان
[illegible] دولت معروض گردانید [illegible] سفارت آنکه شیبانی خان [illegible] با آبا و اجداد [illegible] در حدود [illegible] وقایع رجوع
بهواخواهی دودمان عالیشان [illegible] شرایط مطاوعت [illegible] آورده [illegible] خود [illegible]
مخالفت و [illegible] مستقیم موافقت [illegible] آبادان [illegible] خالق البرایا [illegible]
باجمال [illegible] نصرت ماثر [illegible] بدیع الزمان و مظفر حسین [illegible] شیبانی خان از [illegible] جواب آن سخنان
و رخصت ایلچی را موقوف [illegible] باطراف و جوانب خراسان فرستاده [illegible] شاهزادگان [illegible] فرمان داده
در خلال این احوال [illegible] قبة الاسلام بود [illegible] معروض [illegible] محمد شیبانی با سپاهی بعدد قطرات سحاب
[illegible] مذکوره [illegible] اعلام نصرت انجام گردانیده بمحاصره اشتغال دارد و حال آنکه رعایا [illegible] ذخیره نمانده و فقدان قوت
[illegible] باتفاق [illegible] این [illegible] وقوع یابد [illegible] فراغت [illegible]
[illegible] این ولایات [illegible] بدیع الزمان و مظفر حسین بعد از استماع این خبر با امرا و ارکان دولت طریق مشورت [illegible]
[illegible] قرار دادند [illegible] شاهزادگان باطراف [illegible] خراسان فرستادند و در اوایل ماه [illegible] مذکوره [illegible]
رایات نصرت آیات [illegible] **نظم**
[illegible] سپاهی [illegible] تا [illegible] ظفر در خدمت و اقبال همدم [illegible] و چون [illegible]
[illegible] ابوالمحسن میرزا [illegible] خبر [illegible] آمده [illegible]
[illegible] بدیع الزمان از همه [illegible] مظفر حسین [illegible] سلطنت
دار الملک خراسان با میرزا بدیع الزمان [illegible] ابوالمحسن [illegible] تعظیم نموده [illegible] تقدیم فرموده و از جانبین

لوازم نیاز و نثار وقوع یافت و از آن مرحله نیز کوچ واقع شده بعد از آن از زوال در کنار آب مرغاب ابو الحسین میرزا از قاین و
امیر سلطانعلی ارغون [illegible] و سایر امرا و لشکریان خراسان متعاقب [illegible] معسکر همایون پیوستند **بیت** [illegible]
[illegible] چون [illegible] و [illegible] سلاطین [illegible] و هم در آن ایام که [illegible] و اردو [illegible]
[illegible] همایون [illegible] خراسان [illegible] و دوستان [illegible]
اقبال آل [illegible] بدیع الزمان [illegible] طلوع اختر جاه و جلال از افق [illegible] تعظیم [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] انوار [illegible] ارکان دولت [illegible] **نظم**
[illegible] **گفتار در بیان**
پیوستن پادشاه عالیجاه [illegible] خراسان در کنار آب مرغاب در اوقات [illegible]
دولت [illegible] پادشاه [illegible] مؤید [illegible] ظهیر الدین محمد بابر در اقطار آفاق شایع
[illegible] آن پادشاه فرخنده صفات [illegible] شیبانی خان [illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]
[illegible] دولت [illegible] جاه و جلال آن [illegible] استقلال طلوع خواهد نمود [illegible]
[illegible] حصول انواع امانی و آمال [illegible] فرخنده [illegible]
[illegible] فضیلت [illegible] انتظام [illegible] کابل [illegible]
[illegible] سعادت و مرافقت [illegible] و موافقت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] مخالفان [illegible] و دفع مواد فساد دشمنان باغی [illegible]
[illegible] ماوراءالنهر [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] **واذا جئتم بتحیة**
فحیوا باحسن منها [illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]
در آن اثنا جهانگیر میرزا [illegible] پادشاه مظفر لوا از کابل بیرون رفته [illegible] توجه فرمود و بخاطر خطیر پادشاه
جهانگیر [illegible] جهانگیر میرزا [illegible] استقلال [illegible]
خلاف [illegible] جهانگیر میرزا در حرکت آمده و چون شاهزاده [illegible] همایون
[illegible] خراسان [illegible] پادشاه عالیجاه [illegible] دار الملک کابل [illegible]
[illegible] بتاریخ [illegible] **شعر** باقبال شاه فریدون [illegible]
[illegible] ظفر [illegible] و چون [illegible]
[illegible] میرزا جهانگیر [illegible] پادشاه [illegible] و میرزا جهانگیر [illegible]

دو تفقدات بر دوش گرفته بموکب پادشاهی پیوست و کشور سر با صناف اعطاف و انواع الطاف مفتخر و سرافراز گشت و چون حدود و
ممالک خراسان از غبار ستم سپاه [illegible] فرو نشست [illegible] منصور سلطان حسین میرزا [illegible] الهام [illegible]
[illegible] اولاد آن خسرو غضنفر نشان صورت خلاف روی نماید و بیم آن بود که بعضی از ممالک [illegible] تحت تصرف [illegible]
سلطنت [illegible] در آید بنابر آن رایت ظفر پیکر بدستور مذکور بصوب [illegible] منازل و مراحل نموده بعد از وصول [illegible] کیفیت
جمعیت [illegible] و امرای عالیشان در کنار آب مرغاب بتحقیق پیوست و ناظر خاطر آن پادشاه [illegible] قرار گرفت که معاودت
و مظاهرت میرزا بدیع الزمان [illegible] اتفاق ایشان [illegible] شیبک خان [illegible]
[illegible] و انعطاف [illegible] این خبر [illegible] چون میرزا بدیع الزمان و برادران این بشارت
شنودند طلوع کوکب ظفر اقبال از افق امانی و آمال [illegible] نظم [illegible] پادشاه رسید
نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید ** جمال بخت [illegible] ** کمال عدل [illegible] بداد خواه رسید ** [illegible] میرزا بدیع الزمان
میرزا امیر محمد برندق برلاس و امیر ذوالنون باستقبال موکب ظفر [illegible] پادشاه [illegible] و در منزل [illegible]
رسیده و بانواع مراحم و اشفاق امتیاز و اختصاص یافتند بعد از [illegible] پادشاه [illegible] در طی مسافت [illegible]
الزمان میرزا بر قرب وصول آنحضرت آگاهی یافتند [illegible] اخوان [illegible] سلاطین
خراسان از شمیم ملاقات آن دوحه خلافت [illegible] بتعظیم و تبجیل [illegible]
بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین و ابوالمحسن میرزا و سایر اولاد خاقان [illegible] پادشاه [illegible]
و در لوازم [illegible] قواعد اتفاق و یکجهتی [illegible]
تدبیر امور دین و دولت و دفع شر اعدا [illegible] پادشاه [illegible] سلاطین
خراسان [illegible] سلاطین
[illegible] ولایات خراسان [illegible]
[illegible] نظم [illegible]
[illegible]

ذکر در آمدن بلخ بحیز تسخیر محمد شیبانی خان و مراجعت کردن سلاطین و حکام خراسان

چنانچه در ضمن حکایات گذشته و فحوای داستان مذکور شده معلوم میشود که میرزا [illegible] مساعدت توفیق [illegible] شیبک خان
با برادران سلوک موافقت [illegible] علیه الصلوة والسلام [illegible] استقلال بر لوح
ضمیر [illegible] بدیع الزمان میرزا و برادران [illegible] امیر ذوالنون
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] افتاده

مثل

[illegible] میرزا [illegible] میدان حرب [illegible] شتافت و از غنائم ملک
[illegible] امیر محمد برندق برلاس که همواره اساس ملک
[illegible] بلخ [illegible] میرزا [illegible] ممالک خراسان بابر [illegible]
اتفاق [illegible] امیر محمد ولی بیک [illegible] شیخ علی طغائی [illegible]
[illegible] محافظت آن بلده [illegible] محمد محسن میرزا [illegible] خراسان [illegible] بعد از وقوع آن صورت [illegible]
[illegible] و متعلقان در آن بلده [illegible] دفع [illegible]
[illegible] از روی جمعیت خاطر [illegible] سپاه ازبک [illegible] اقبال [illegible] در اثنا این اخبار خبر رسید که
امیر سلطان قلیچاق و لشکریان بلخ [illegible] فقدان قوت [illegible] محافظت شهر [illegible] شیبک خان [illegible]
داد و امیر سلطان قلیچاق ابواب بلخ [illegible] ازبک [illegible] بلخ [illegible]
ساخته اند [illegible] شیبک خان [illegible] سلاطین خراسان [illegible] ظهیر الدین محمد بابر پادشاه [illegible]
شده اند در کنار آب مرغاب اجتماع نموده [illegible] قتال [illegible] آب آمویه گذشته ماوراء النهر
[illegible] انداخته و چون این خبر در اردوی خراسانیان انتشار یافت و فی الواقع در آن زمستان عبور از آب آمویه و مقاومت با شیبک
خان مافوق طاقت و توان بود [illegible] امیر محمد برندق [illegible] و در ماه رجب سال مذکور [illegible]
خانه جمیع سلاطین و امراء خراسان افتاد [illegible] حسین میرزا [illegible] ابوالمحسن میرزا [illegible]
امیر ذوالنون و امیر سلطان علی [illegible] انصراف یافتند و سایر امرا [illegible]
حضرت [illegible] بابر پادشاه [illegible] بدیع الزمان [illegible]
فرمود نظم [illegible]
و حضرت [illegible] بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا [illegible]
خراسان [illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible] محمد محسن میرزا و مظفر حسین [illegible] امیر محمد برندق برلاس [illegible]
[illegible]
[illegible] بدیع الزمان [illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
و اختصاص [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]

بعید حیث تزویج روح مطهر خاقان منصور آتشی عظیم فرمان داد و چون هلال فرخ فال شوال طلوع از جبال هرات نمود آن کوکب اوج سلطنت
و اقبال بعیدگاه تشریف برده از روی شکر بادای نماز پرداخت و در وقت مراجعت صدر نشین مسند سلطنت را از فرزندان کامیاب ترک
افزای فضائل کرده ضیافت اکابر و اشراف همه توان از سادات و علما و قضاة بمجلس انس شریف حاضر گشته خوان الالوان اطعمه لذیذه رنگ
از نعمه و وجوه حلاوات از هر جنس در جو سلیه یال کجه افزون حاضر آوردند و اصناف خلایق را از آن مایده بحظ وافر و نصیبی وافی محظوظ و بهره ور
گردانیده و سلطان نامدار وقت شام بعد از اطعام طعام و ختم کلام ذوالجلال والاکرام بر بارش تیز خرام سوار شده بباغ جهان آرای
نزهت افزای [illegible] باسباب عیش و نشاط مشغول گردید *بیت* هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار ؛ کس را وقوف
نیست که انجام کار چیست ؛ و هم در این ایام شاهزاده عالیجاه جهانگیر میرزا که در هرات توقف نموده بود از میرزا بدیع الزمان استجازه نموده
متوجه کابل شده و در اثنای راه مضمون لتصدق [illegible] و ما تدری نفس بای ارض تموت و صف حال آن در اوج سلطنت و اقبال شده در گذشت
و این خبر در کابل بعرض پادشاه والاشکوه ظهیرالدین محمد بابر رسید بنا بجمهود [illegible] تعزیت [illegible]
بعد فاتحه [illegible] *بیت* روح آن شهزاده نیکو سرشت ؛ شاد بادا از نور رحمت در بهشت

گفتار در بیان رفتن سلطان بدیع الزمان به ییلاق و زوال و انقطاع دولت محمد شیبانی خان بتقدیر حق تعالی

چون دوران فصل شتا منتهی گشت و باختتام رسید سلطان بدیع آثار بهار ریاحین و ازهار از فضای صحرا [illegible]
و سرما از هجوم لشکر بر [illegible] و خاقان [illegible] آفتاب خانه بهرام را مسخر ساخته رایت [illegible] گذشت
بیت سلطان جهان نور و ایام ؛ زد خیمه بتختگاه بهرام ؛ افراخت علم ز لاله در دشت ؛ عالم ز سپاه لاله در گشت ؛ سلطان
بدیع الزمان امیر ذوالنون ارغون و امیر شیخ علی طغایی را در هرات گذاشته رایات عالیات بجانب ییلاق بادغیس بر افراخت
و روزی چند در منزل [illegible] مرغزار [illegible] آثار رحل اقامت انداخت و در آن اثنا ابوالمظفر حسین میرزا [illegible] ملاقات پدر بزرگوار
نموده از یورت قشلاق در حرکت آمده و در اواخر ذی حجه سنه ۹۱۲ در منزل مذکور اجتماع سعدین و مقارنه نیرین دست داده پدر او را
دیده [illegible] روشن کرده و در باب دفع اعدا طرق مشورت از گذشته و آینده سخنان در میان آوردند [illegible] تصور [illegible]
کردن [illegible] محمد خان شیبانی [illegible] از آب آمویه عبور نماید [illegible] و امرای عالیشان [illegible]
بجمع آمدن [illegible] نماید [illegible] و سمرقند [illegible]
مذکور اجازت یافته [illegible] متوجه مقصد گردد و در این اثنا [illegible]
ملایمه سلطان بدیع الزمان میرزا بود در هرات [illegible] امیر ذوالنون و امیر شیخ علی [illegible] سلاطین
عظام [illegible] و امرای [illegible] کلام
[illegible] و چون هلال محرم سنه ۹۱۳ از مشرق دولت و اقبال طالع شده [illegible]
گذشتن محمد خان شیبانی از معبر [illegible] بدیع الزمان میرزا امیر ذوالنون و امیر شیخ علی طغایی را

بار دو [illegible] طلبیده ایشان در روز شنبه چهارم ماه مذکور از هرات بدرگاه خلایق پناه شتافتند و روز دیگر شرف ملازمت
مشرف گشته باتفاق سایر امرای عظام ... [illegible] گردانیدند و بدانستند که تیر تقدیر را بسپر تدبیر منع میتوان ساخت
و سیلاب [illegible] مسبب الاسباب [illegible] میتوان [illegible] هیهات هیهات *ع* دافع تیر قضا نبود سپر ؛ چون اراده
الملک علی الاطلاق مقتضی آن بود که ولایت خراسان بحوزه تصرف محمد خان در آید و نقد دولت اولاد خاقان منصور بر آید بر اجتماع
جنود [illegible] و تدبیر امرا اصحاب رای [illegible] مرتب نگشت و هم در آن اوان سپاه بهرام [illegible] ماوراءالنهر [illegible]
بدان [illegible] آب آمویه عبور نموده [illegible] ؛ چو تقدیر آید [illegible] ؛ [illegible] ملک خراسان
نیاید کار از مردان [illegible] ؛ نه از تدبیر دانایان کشور ؛ شنیدم این سخن از [illegible] ؛ که تقدیر آید [illegible] ؛ کیفیت این واقعه آن بود
که محمد خان شیبانی در اواسط ذی حجه سنه ۹۱۲ از سمرقند [illegible] از معبر [illegible] عبور نموده
و [illegible] منصور [illegible] در آن اوان از قبل میرزا بدیع الزمان [illegible] آن ولایت بود چون [illegible] دولت خانی واقف
[illegible] سلطنت [illegible] و منظور نظر التفات [illegible] خاقان [illegible]
[illegible] آمد [illegible] و بعد از وصول [illegible] آن قلعه [illegible] در [illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا و ابوالمنصور مظفر حسین [illegible] از آب آمویه [illegible]
[illegible] محمد خان [illegible] سلاطین و امرا [illegible]
[illegible] امیر ذوالنون [illegible] و امیر محمد برندق [illegible] هرات
[illegible] روز پنجشنبه هفتم محرم سنه ۹۱۳ [illegible] محمد خان شیبانی
با سپاه [illegible] سپاه مظفر لوا و اولاد محمد خان تیمور سلطان و عبیدالله خان محمود سلطان
[illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا [illegible] سپاه
[illegible] دریای محیط [illegible] در مقام [illegible]
[illegible] *بیت* دو لشکر [illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
زلزله در زمین و زمان [illegible] الابصار [illegible]
[illegible] *بیت* [illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر ذوالنون ارغون و امیر شیخ علی طغایی [illegible]
[illegible]
[illegible]

فوج فوج از عقب یکدیگر میرسیدند سپاه شاهزادگان از مقاومت عاجز گشته عنان عزیمت بوادی هزیمت تافتند و پریشان
و بی‌سامان از طرفی باطراف ولایات خراسان شتافتند اما امیر ذوالنون که زبان حالش باین مضمون مترنم بود بیت
نه بیند ز من دشمن بیکان بجز روی شمشیر و نیشتر کمان مانند شیر ژیان گاه بر میمنه و گاه بر میسره حمله میکرد و از زخم تیغ و خنجر خاک معرکه را بخون
پردلان رنگین ساخته نهایت جلادت بجای می‌آورد آخر الامر ازبکان از اطراف و جوانب او در آمده آن تهور را از میدان بکارزار از اسب
پیاده گردانیدند خواستند که دست و گردن بسته نزد خان برند امیر ذوالنون تن بعجز باز نداده و بدستور حمله میکرد تا شهید شد اما شیخ
علی تغایی با جمعی دیگر از امرای خراسان اسیر سرپنجه تقدیر گشتند و سپاه قدر قدرت ازبک بیکدیگر و تغنور رباط را تکرار اتفاق نموده
آنقدر از غنیمت بدست آوردند که بیان از احاطه کیفیت آن عاجز است و قلم دو زبان از تعداد آن شکسته حال است شرح آن اسباب قلم والله تعالی اعلم

گفتار در بیان کیفیت تفرق و پریشانی حکام و سپاه خراسان و وصول رایات نصرت نشان محمد خان بالکای خراسان

چون از مهب عنایت حق عز و جل نسیم فتح و ظفر بر علم محمد خان شیبانی وزید سلطان بدیع
الزمان میرزا و مظفر حسین کورکان با اکثر امرا و لشکریان بمقتضای کلمه الفرار مما لایطاق عمل نموده هر کس بطرفی منهزم گردید سید عبد الله
میرزا با جمعی از امرا بملک میرزا ابو سعید و عبد الباقی میرزا و امیر محمد برندق برلاس جمع و در سبزوار با حسین میرزا
ملحق گشتند و بدیع الزمان میرزا و میرزا الطاهر بهراة شتافته آن شب در باغ نو نزول نموده مصراع سحر چون خسرو خاور علم بر کوهساران زد
متوجه قندهار و زمین داور گشت و مظفر حسین میرزا در جوف لیل بهراة در آمده در باغ جهان آرا رسید و شیخ الاسلام مولانا
سیف الدین احمد التفتازانی و امیر غیاث الدین محمد بن امیر جلال الدین یوسف الرازی و قاضی اختیار الدین حسن الطلبه در باب
محافظت هراة از ایشان استمالت جسته جواب دادند که داشتن شهر با لشکر بیگانه و بر مجرد اهتمام فایده مترتب نمیگردد مظفر
حسین میرزا را معلوم شد که همراه من زیاده از سه نوکر نیست و در بیابان هراة کار بر من کردند که بر تقدیر حکومت با سپاه ازبک مقاومت
توان نمود بنابر آن آن شاهزاده عالیشان با صد در دو دانگ و داغ ملک و مال و اهل و عیال دل برداشته و میدان بسیج با جمعی از خواص
عزیمت از دروازه فیروزآباد بیرون رفته از راه ترشیز روی باسترآباد آورد و صباح روز جمعه هشتم محرم سادات و قضات
و اکابر و اعیان هراة در مدرسه شیخ الاسلام جمع آمده در باب واقعه که روی نموده طرح مشورت در میان انداختند و خاطر اکابر و اصاغر
بسلوک طریق اطاعت و انقیاد محمد خان شیبانی قرار یافته اقسام حروف عرضداشتی بشهر با همیع معلم آورده و آن نوشته مصحوب
برادر زاده مولانا زاده مولانا عثمان که محتسب شهر بود روانه ساختند و مولانا زاده متوجه گشته در سر خیابان غارت یافت و پیاده
و عریان نزدیک تغنور رباط خود را بمجمع سلطان رسانید و کیفیت حال عرض کرد و محمد تیمور سلطان او را نزد پدر فرستاد و محمد خان
بعد از اطلاع بر مضمون آن عریضه بهر وجهی در آخر همان روز الثلاثا رسید و ساز حضرت خیام دولت و اقبال ساخت و خاطر بر سلطنت
خراسان قرار داده رایات کامرانی برافراخت سبحان من لا تجری فی ملکه الامانیه و هو مالک الملک یؤتی الملک من یشاء و ینزع الملک ممن یشاء

ذکر وصول اکابر و اشراف هراة بملازمت محمد خان شیبانی بعد از استیلای او بر دار السلطنه و پریشانی

در روز مذکور که جمهور متوطنان هراة از بیم سیاست محمد خان دروازهای شهر را مانند ابواب فتح و ظفر بر روی خود بسته
در کمال خوف و اندوه بودند و لشکر قیامت اثر اوزبک در محلات بیرون آن بلده فاخره علم اقتدار افراخته غارت و تاراج مشغول شدند و امور
در غایت خرابی بود و قتل طایفه از سپاه ماوراء النهر اتفاق افتاد و کیفیت حادثه آنکه خواجه معز الدین حسین شیخ الاسلام کاره
و خواجه جلال الدین محمد منشی و بعضی دیگر از ملازمان و دودمان طغان قرب سی کس از ارکان دولت در باغات بیرون
هراة محبوس بودند در چاشتگاه آن روز خیال فرار نموده حسب مخالف جمع حیلها اندیشیدند و سلاح و ملبوس اسپان با در رفتار سوار شده
آواز برآوردند که دولت ملک میرزا و بدیع الزمان میرزا غالب آمد و گفتند که اینک محمد محسن میرزا با سپاه بسیار رسیده بعزم
رزم متوجه شده اوزبکان که در شهر بودند چون این خبر شنودند مانند تیر از خانه کمان از دروازهای شهر بیرون جستند
و از لشکریان که در محلات ظاهر هراة آن بلده و اطراف ناحیه بودند قریب صد کس با تقتل رسانیدند و بعد از ساعتی کذب آن خبر
تحقیق پیوسته حبس گشتن بالکلیت و بغتهٔ خاطر اکابر و اسافل روی در اندیشه داد و خلایق در بحر حیرت افتاده قوافل حزن
و اندوه در فضای ضمیر بر او سر بار گشاده و سادات و قضات و علما و عامه رعایا و کافه برایا آتش در کمال الم و ملال بسر برده در لجه
تفکر سرگردان بوده برای مخلص خویش هر دم اندیشه میکردند صباح روز شنبه برادر مولانا نبایی از از روی آن سالک طریق
جهالت بی همراه رسید و ایشان را نشان داد که استان سلطنت آشیان بنام شیخ الاسلام و قاضی اختیار الدین حسن
تعلیم کرده بود رسانید مضمون آنکه چون رایات نصرت آیات که بعد دوباره محمد بدیع الزمان میرزا از وصول ملوک سوار گشته ازدحام
ذوالنون ارغون که سپه شیخ علی طغایی اسیر سرپنجه تقدیر شد و ما الملک خراسان امصر آیات عمارات عنایت شد صمت علیه بر او
حال سکنه بلاد خراسان که اکنون همه بیاد عدل ما جوش زنان بر حسب استظهار و مطمئن خاطر بوده بدرگاه عالم پناه شتابند و هر کس از اشراف
و اعیان مصلحت دانسته همراه آورده اکابر هراة بعد از وقوف بر مضمون آن فرمان قاصد را با انعام و خلعت خوش فارغ شدند حضرت شیخ
الاسلام و عمده اولاد امجاد خیر الانام امیر جمال الدین عطاء الله المحدث الحسینی و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف الرازی
و سید الدین یونس و قاضی اختیار الدین حسن و قاضی صدر الدین محمد الامامی و سید رضی الدین عبد الاول و خواجه جمال الدین عطاء الله
و خواجه نظام الدین عبد الحی صاحب عیار متوجه الکای خراسان شدند و چون نزدیک معسکر نصرت اثر رسیدند مولانا نظام الدین
عبد الرحیم کیسوار در بارگاه محمد خان شیبانی بمنصب صدارت ملک اختیار حسبات داشت و خواجه محمود ساغرچی که از امرای اشرف
دیوان شرف بوده آن فرقه را به التعظیم رسم استقبال بجا آوردند و یکی از خیام فرود آورده بادشاه را آگاهی دادند محمد خان حکم
فرمود که بخت کیمیت عالی این مشارکت جاوری بهر وی باز اقرار دهند انگاه اکابر و اشراف بمجلس رسیدند و مولانا عبد الرحیم
و خواجه کمال الدین محمود در آن باب گفت و شنود نموده مقرر شد که عامه رعایا و محترفات مبلغ صد هزار تنگچه
از ایشان بستانند و در باب برگ جاری بود و در سر انجام نمایند و اکابر و سید عالی شان الثانی تمام مبلغ بیست هزار تنگچه جهت ... خانه خود فرود آوردند
و پانزده هزار از نامولانا عبد الرحیم رفته بعد از ان محمد خان شیبانی بارگاه سلطنت و جهانبانی را بحضور سلاطین عظام

و امرا ارام مثل محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان و حمزه و مهدی سلطان و جان وفا میرزا و قنبر بی از استراباد اکابر و اشراف را
بار داده و اکثر ولایت مذکوره میان خوف و رجا [illegible] در آمده سلاطین و امرا بتعظیم ایشان قیام نمودند و خان حضرت
جلوس از [illegible] خانسازی معاودت اشاره فرموده جانو وفا میرزا [illegible] و علی [illegible] و سر افراز گشته همراه اکابر متوجه شدند و جهت انجام
سایر مهام مولانا عبدالرحیم توجه ار دو جان وفا میرزا [illegible] اولاد امیر غیاث فرود آمده مولانا عبدالرحیم در خانه بالای دروازه خوش نزول نمود

گفتار در بیان در آمدن وزرای عظام ببلده فاخره هرات و ذکر شمه از وقایع شدت مطالبات و صعوبت حالات

چون بنابر مسبب الاسباب آفتاب دولت و اقبال از مطلع امانی و آمال محمد خان شیبانی طلوع نمود و دار الملک خراسان و بلاد
همواره محل طلوع سلاطین چغتای ایشان بوده و بهمت تسخیر فرمود و کلام حکمت انجام لا ملک الا بالرجال و لا رجال الا بالمال اعظم نظر
ساخته همگی همت بر تحصیل اموال و جهات خارجی و انجبه الکبار قبول نموده بودند گماشتند خواجه کمال الدین محمود و خواجه ابوالوفا [illegible]
خورد مشهور است با طایفه از تحصیلداران و لشکریان بتاریخ یازدهم محرم بهرات رسیدند و تحصیلات نوشته [illegible] در تمام خود
مذکور از اکابر و رعایا طلب نمودند و در عرض یک هفته بحصول موصول گردانیدند و جهات و متملکات ظاهر را از ازواج طاهرات
نبات مکرمات خاقان مغفرت منزلت و متعلقان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا تمام [illegible] دور [illegible] و ستاندند
و [illegible] خانزاده خانم بنت احمد خان که خواهرزاده خاقان فردوس مکان و منکوحه مظفر حسین میرزا بود
در نظر محمد خان مستحسن نمود و چون بان امر [illegible] خانم دعوی کرد که مظفر حسین میرزا قبل از این تاریخ بدو سال او را طلاق داده بود
جمعی از اهل دیانت بر طبق مدعای او اداء شهادت نمودند و تا [illegible] او در سلک ازدواج خان انتظام یافت و [illegible] را
که از [illegible] مظفر حسین میرزا است و از [illegible] بوجود آمده عبید الله سلطان بحباله نکاح در آورد و محمد خان
باقی [illegible] مطالبه ذخایر و خزاین [illegible] محصلان تعیین کرده و آنمقدار لآلی آبدار و در
شاهوار و یاقوت رمانی و لعل [illegible] و سایر جواهر و زواهر و طلاآلات بحصول پیوست که عشر عشیر آن در خزانه هیچ پادشاه
[illegible] و از جهات امرا و ارکان دولت آن دودمان [illegible] واقع شد [illegible] آمد لشکر قیامت [illegible]
[illegible] تعذیب و شکنجه [illegible] از ایشان بحصول موصول گردانیدند و
مضمون آیه ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة [illegible] ظاهر گشت و بسیار از اهل جاه و جلال پایمال
خسارت و اذلال شدند و غنی و فقیر و صغیر و کبیر [illegible] از فلک اثیر در گذشت [illegible] در تعذیب
بودند [illegible] ساعتی [illegible] آسوده بیت
[illegible]
[illegible] خواجه کمال الدین محمود آن شدت تسکین یافت و انوار امن و امان [illegible] تافت و در روز جمعه
پانزدهم در مسجد جامع هرات خطبه بنام ابوالخیر خان و محمد خان شیبانی خواندند و [illegible] لقب امام الزمان و خلیفة الرحمان

بر زبان راندند و آن خان [illegible] سلاطین سلف اضافه نماید و چون سکه
همایون زیب و زینت یافته [illegible] دینار [illegible] خطبه را [illegible] و در خلال این
احوال بعضی از وزرا و مردم [illegible] که ملازم سلاطین و حکام خراسان بودند و از بیم [illegible]
[illegible] امان طلبیدند [illegible]
در باب [illegible] رسیدند و اکثر منظور نظر [illegible] مناصب [illegible] خواجه
معز الدین [illegible] و مولانا حاجی محمد [illegible] و خواجه شمس الدین محمد مستوفی و مولانا جلال الدین
[illegible] خواندمیر [illegible] غیاث الدین محمد [illegible] امیر جلال الدین محمود
ملازم شده سلطنت اختیار کرده [illegible] جانو فا میرزا آورد

ذکر تسخیر قلعه اختیار الدین حصار هرات

چنانچه [illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا کوتوالی قلعه اختیار الدین با امیر عاشق ولد امیر [illegible]
جنید مفوض گردانیده بود و در وقت توجه [illegible] حرم محترم خود [illegible] دختر میرزا الغ بیگ [illegible] میرزا ابوسعید [illegible]
[illegible] در آن قلعه گذاشت و از معارف امرا امیر عاشق محمد ارغون و شیخ عبدالله [illegible] و بعضی دیگر از افراد
[illegible] آن قلعه التجا نمودند و [illegible] صاحب السیف والقلم خواجه جلال الدین [illegible] آن حصار رفته بود
[illegible]
[illegible] محافظت قلعه [illegible] محمد خان شیبانی [illegible] متوجه
فتح آن حصار گشته [illegible] امیر عاشق محمد [illegible] مخالفت [illegible]
عقوبت خدام بارگاه سلطنت [illegible] بپایان آورند و چون نتیجه بر آمد [illegible]
[illegible] آغاز کردند [illegible] چون چهار روز بدان کار [illegible] برجی از اطراف [illegible]
[illegible] ارکان ثبات و قرار ساکنان این حصار متزلزل شده و قاصدی
بارگاه [illegible] فرستادند و بجان امان طلبیدند [illegible] مولانا عبدالرحیم بدر قلعه رفته هر دو عاشق محمد و امیر شیخ عبدالله و خواجه
[illegible] مولانا عبدالرحیم [illegible] و چون قلعه تسلیم نماید بمجلس
بجان و مال [illegible] قلعه اختیار الدین [illegible] از مضیق حصار بیرون خواهند
هر دو عاشق محمد و شیخ عبدالله [illegible] و اموال و جهات خود را فرود آورده بجان امان یافتند و عاشق محمد کوکلتاش را
[illegible] عاشق محمد ارغون و شیخ عبدالله [illegible] بدیع الزمان میرزا آوردند و خواجه جلال الدین محمد
[illegible] خواجه کمال الدین محمود [illegible]
کوکلتاش بحباله نکاح در آورد [illegible] سلطان [illegible] و کوتوالی قلعه اختیار الدین [illegible]

[illegible] عاشق محمد [illegible] عاشق محمد ارغون [illegible]

تعلق گرفت و جانوقا میرزا از بیرون دربند خیوه [illegible] که دو منتهی شده و چون خاطر خطیر محمد خان شیبانی از جانب
حصار اختیار الدین فارغ گشت فتح قلعه [illegible] که در تصرف امیر زین الدین علی بود [illegible] و با عظم امرا و
ارکان دولت قدم مشورت در میان نهاده اتفاق نمودند که آن حصار از [illegible] آفریده کار است و گرفتن آن به جنگ [illegible] ازین
ملک [illegible] قوی الاقتدار رای [illegible] قرار یافت که [illegible] رسالت [illegible] امیر زین الدین علی [illegible]
محمد منشی [illegible] رابطه محبت و اتحاد و [illegible] آن حضرت [illegible] عزیمت جانب حصار [illegible]
گردانید و بعد از وصول [illegible] خاطر امیر زین الدین علی [illegible] قواعد [illegible] داده [illegible] عالم [illegible] و جناب
امارت ماب [illegible] قلعه و ذخایر و اموال [illegible] خود را نیز تسلیم خدام [illegible] سلطنت مصیر گردانید [illegible] **ذکر بعضی از احوال
مولانا عبدالرحیم و کیفیت وصول او به پایه والا و شرف [illegible] در ایام [illegible] صدارت [illegible]**
مولد و منشأ مولانا عبدالرحیم صدر [illegible] ترکستان [illegible]
تحصیل علوم [illegible] بعضی از اکابر و علما [illegible]
از فطرت [illegible] علی الاطلاق ابواب علم و دانش [illegible]
[illegible] مولانا عبدالرحیم [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] ترکستان [illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا [illegible]
[illegible]
در جمیع امور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ ابو علی [illegible]
اصحاب علم و فضیلت [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد خان [illegible]
سادات و مشایخ و قضات و علما و فضلا [illegible] مولانا عبدالرحیم [illegible]
[illegible]

و مشکلترین امور که در ان اوان [illegible] آن بود [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ الاسلام [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ الاسلام [illegible]
و امیر جلیل القدر امیر نظام الدین عبدالقادر [illegible] و قاضی اختیار الدین حسن
و قاضی صدر الدین محمد [illegible] سید صدر الدین
یونس [illegible] امیر برهان الدین عطاء الله [illegible] ابراهیم [illegible] زین العابدین [illegible]
و خواجه عماد الدین عبدالعزیز [illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا عبدالرحیم [illegible]
[illegible] سلطان ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان ابراهیم [illegible]
[illegible] مولانا غیاث [illegible]
[illegible] **نظم** [illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا عبدالرحیم [illegible] امیر صدر الدین ابراهیم [illegible]
[illegible]

ومشکلترین

صدور و مباشران اوقاف گرفته یا ده متعرض رسانند و حال آنکه در آن زمان به واسطه غارت و تاراج [illegible] یاما الملک تنگ [illegible]
نبود و [illegible] و الملک بعنایات الهی در [illegible] شش ماه آن مهم بتفصیل رسید و [illegible] در آن اوقات موقوفات ممالک خراسان را در میان اولاد
عظام نو دست منصور و قاسم و یوسف تقسیم نموده فرمود که ده دوازده حاصل آن جهت رسم القضاة [illegible] و ده یک رسم التحصیل با وجود آن در هر
[illegible] روزها نیا پیدا گردد برای اوقاف حوالات شود و در قضایا مطالبات مستغرق [illegible] لاجرم رسم راتبه و صادر و وارد از خوانق و رباطات و مزارات
متبرکه برافتاد و چون بخلاف [illegible] زمان تیموریان در آن اوان مال و حسابات و اخراجات بر موقوفات حواله کردند نقصان تمام بکامل وقف
راه یافته بقاع خیر روی بویرانی نهاد و بنا بر اقتضای حکمت الهی که تاریخ هجری [illegible] رسید صاحب دولتی را توفیق رفیق گشت که او را با
تعمیر و ترویج بقاع و معموری و آبادانی اوقاف [illegible] الله تعالی [illegible] کمال معدلت و انصاف سعادتمندی یافت بر تالیف این [illegible]
توجه خاطر مسعود و مآثر اوست امید اینکه این مراد [illegible] و امید و فضل او [illegible] والتوفیق من الله تعالی و هو [illegible] در علی [illegible] ذکر پیوستن
ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا [illegible] شیبان آن دو برادر بنا بر اقتضای قضای مالک الملک اکبر
فریدون فر اسکندر [illegible] معین الدین ابوالمحسن بهادر پادشاهی بود بصفت نصفت و انصاف موصوف و مشهور و از لوازم جور و [illegible]
بغایت مجتنب و مهجور انوار عنایات ازلی از [illegible] حالتش ظاهر و هویدا و آثار سعادت لم یزل از ناصیه عالم آرایش روشن و هویدا
رای مشکل گشایش در سرانجام ممالک مقرون بصواب [illegible] نمایش در تمهید قواعد سلطنت دستور العمل سلاطین کامیاب **بیت**
[illegible] روشن [illegible] نور [illegible] سیر گشتی تمام ملک معمور [illegible] و چون آن پادشاه عالیجاه در زمان والد بزرگوار خویش [illegible] مرو شاهجهان پرداخت
باندک زمان آن ولایت را معمور و آبادان ساخت و در آن اوان که محمد خان شیبانی ولایت ماوراء النهر را مسخر گردانید ابوالمحسن میرزا از
کمال عاقبت اندیشی قلعه [illegible] را بکمال عمارت باز آورد و بعضی از ذخایر و نفایس اموال و اجناس [illegible] رسانید در اوایل سنه ۹۱۳ که سپاه اوزبک
به یاد خراسان در آمد آنحضرت [illegible] خود را از آن حصار استوار مضبوط ساخته لوای توجه بصوب مشهد رضویه علیه الصلوة والتحیة افراشت
محمد محسن میرزا مقدم شریف برادر بزرگتر را باقدام تعظیم و اجلال استقبال فرموده بلوازم [illegible] پیشکش پرداخت و به بساط عیش
و انبساط اشاره نموده اقداح [illegible] ساقیان گلعذار [illegible] مغنیان طرب ساز و الحان مطربان [illegible] آواز [illegible] خانه
ناهید درگذشت **نظم** [illegible] مطربان نغمه [illegible] از [illegible] آواز [illegible] مجلس نوای می‌سرودند [illegible] در آن اثنا
[illegible] استعجال [illegible] کیفیت واقعه مشروح معروض گردانید میرزا ابوالمحسن [illegible] میرزا بعد از شنیدن این
خبر [illegible] جمع نمودن لشکر [illegible] مشغول گشتند [illegible] آن مهم [illegible]
زمانی جمعیت تمام [illegible] علم آن دو برادر عدالت شیم [illegible] سپاهی جنگجوی [illegible] بسیار و سلاح [illegible] آماده
جنگ و پیکار گردید و چون محمد خان شیبانی از این معنی خبر یافت [illegible] عنان یکران همت بصوب [illegible] محمد تیمور سلطان و عبدالله
سلطان بآیین خدمت مامور گشته [illegible] لشکر حضرت [illegible] **بیت** سپاهی همه [illegible] رزم جوی
اعلام نصرت اعلام بصوب مشهد مقدسه حضرت امام علیه الصلوة والسلام برافراختند و بر سبیل ایلغار [illegible] استعجال طی مسافت

کرده دو هزار [illegible] ساختند ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا چون خبر توجه [illegible] شنودند امرای عظام را طلبیده در باب دفع
آن کار مشورت نمودند امیر ولی بیگ باتفاق جمعی از ارباب رای [illegible] معروض داشت که چنان معلوم میشود که محمد خان شیبانی اکثر [illegible]
[illegible] را [illegible] محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان بدین جانب فرستاده [illegible]
[illegible] جمعی از اهل [illegible] و مردانگی از راه غیر جاده دو اسبه ایلغار نمایم و
ناگهان بر سر دشمنان [illegible] زبان آوردند [illegible]
طریقه حزم آنست که ابوالمحسن میرزا [illegible] سپاه [illegible] آن قلعه را مضبوط سازد و محمد محسن میرزا با بقیه
لشکر [illegible] جبال [illegible] و عقبات [illegible] کرده [illegible]
[illegible] از علیه سپاه خصم اندیشه نمائیم و باستقبال
[illegible] ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا [illegible] اختیار نموده متوجه محمد تیمور سلطان و
عبیدالله خان گشتند و چون آفتاب اقبال آن دو دودمان [illegible] رسیده بود [illegible]
[illegible] سلطان و عبیدالله
خان چون [illegible] رسیده خبر توجه شاهزادگان عظام [illegible] ایستاده [illegible]
[illegible] ابوالمحسن میرزا و [illegible]
میرزا [illegible] امرا و ارکان دولت [illegible]
[illegible] سلاطین ماوراء النهر با لشکر [illegible] زوال جلال
نمودند و ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا [illegible] سوار شده [illegible] نقاره [illegible] از اجتماع سپاه و
[illegible] محمد تیمور سلطان و عبیدالله
سلطان [illegible]
[illegible] نقاره [illegible]
[illegible]
[illegible] میدان [illegible] و [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible]
آغاز [illegible] و
[illegible] **کل من علیها فان** [illegible]
یاقوت احمر [illegible] **نظم** [illegible] شد سوخته [illegible]

از عکس زمین بنرق خون بود و فیروزه چرخ لعل گون بود و محمد محسن میرزا که از وفور شجاعت و دلاوری رستم دستان هفتخوان اسفندیار را
معتبر نداشتی و بوقت پیکار تیغ گذار رستم دستان و سام نریمان متفاوت توانستی در آن روز با طلیعه فیروز خواهی خود را
هر یک شیر رتبه چهار و نهنگ دریای پیکار بود در صف اعدا انداخت و بهر جانب مبارزی بر خاک هلاک انداخت هر پهلوی که آن خسرو سلیمان
درو آویخت اگر خود کوه آهن بود از هم فرو ریخت و چون سپاه آن پادشاه و [illegible] متوجه آن شد اگرچه اسکندر بود
اجزای ایشان هم بگسیخت **نظم** جوان شیر دل سوی میدان رسید * بهر حمله یلی هم بر درید * بهر سو که آن سیلتن رو نهاد * ز خون یلان خاک را رنگ داد *
اما چون مدت دولت بسر آمده بود و حیات مقرر به نهایت انجامیده [illegible] شکست بر سپاه خراسان
افتاد و هم از تیر پرتاب و تیر درگذشت و امیر بابا محمود ولد بابا حسین که سالها در سلک محرمان خاقان منصور منتظم بود و منصب مهرداری
قیام می‌نمود با جمعی کثیر از روسا و لشکر شاهزادگان از زخم تیر و تیغ اوزبکان بر خاک هلاک افتادند و بقیة السیف در پناه فرار آورده
محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان با صور فتح و نصرت دست داده سپاه ظفر پناه ماوراء النهر از روی ستیز و قهر شاه
زادگان را در میان گرفته هر دو را اسیر پنجه تقدیر ساختند و دست [illegible] سلاطین خود بر ده بضرب شمشیر آن دو خسرو [illegible] را
از پای در انداختند **بیت** فلک را سر انداختن شیوه است * [illegible] که در عمر سرو روی [illegible]
ذکر نهضت اسفندیار شیر و آوروز میرزا ابن حسین و التجا کردن او بدرگاه فرمان فرمای مشرقین شاهزاده سعادت اتحاد
ابن حسین میرزا اگرچه بحسب سن از اکثر اولاد خوردتر بود اما در میدان جلادت و بهادری گوی مسابقت از اخوان و اقران
می‌ربود و آنحضرت بعد از استماع خبر واقعه مرال بخیال تخت آبای و کشورگشایی بر زین ملک نشسته از ولایت قاین
استیوال العودی جانب نشابور و سبزوار توجه فرمود و امیر محمد برندق برلاس و عبد الباقی میرزا [illegible] شاهزاده [illegible]
تبعیت بتمام در حال اتصال حضرت آن شیر [illegible] ولادت ابوالحسن میرزا و محمد محسن میرزا و سید عبدالله
میرزا و جمعی کثیر از امرا و لشکریان به اجابت [illegible] و عظمت ابن حسین میرزا اضافه گردید و محمد تیمور سلطان و عبیدالله
سلطان چون از جمعیت ابن حسین میرزا و داعیه [illegible] آن پادشاه [illegible] وقوف یافتند کیفیت حال را با پایه سریر اعلی
عرضه داشتند و حسب الحکم [illegible] بطرف سبزوار شتافتند ابن حسین میرزا بر توجه اعدا مطلع شده موضع [illegible] را معسکر گردانید
و دلاوران محاربه و مقاتله آماده [illegible] دیده بعد از تقارب فریقین [illegible] صدای کوس [illegible]
در قالب [illegible] و صوت [illegible] فواج آن دو لشکر مانند امواج بحر اخضر در جوش
آمده دوست بتیر و کمان و سیف و سنان بر دوخته [illegible] سهام [illegible] کمان کردان معرکه [illegible] در
پرواز آمده [illegible] آفتاب [illegible] خنجر گذار [illegible]
و دل [illegible] برق لامع [illegible] حیات [illegible] خنجر [illegible]
ابن حسین میرزا با دلیران تا خراسان بر مخالفان حمله کرده همچو شیر ژیان می‌غرید و بزخم شمشیر خون ایشان [illegible]

سپه ربوده و لشکر قیامت اثر او بر مثال بانگ رود و آهنگ [illegible] جلادت آتش جنگ می‌افروختند و [illegible] خارا گذار [illegible] برگرفتند
چون [illegible] دو دمنده [illegible] احوال ابن حسین میرزا غالب آمده میمنه و میسره سپاه مخالف را از بیخ برداشت و عبیدالله سلطان را
زخم زده رایت اقتدار بر افراخت چون علم سلطنت [illegible] نوبت [illegible] دیگر لشکر اوزبک [illegible] محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان
جمع آمدند و یکبار بر سپاه خراسان که اکثر ایشان بتاراج مشغول گشته بودند حمله آوردند ابن حسین میرزا بعد از آنکه [illegible] فتح
و ظفر مهیا و آراسته بود [illegible] شکست یافت و دل از ملک و مال بر گرفته عنان [illegible] فرار تافت و عبد الباقی میرزا و سید عبدالله میرزا [illegible]
از اعیان امرا [illegible] و امیر محمد برندق برلاس [illegible] اسیر پنجه تقدیر گردیدند
ابن حسین میرزا بعد از فرار [illegible] بمضمون حدیث صحیح مثل اهل بیتی
کمثل سفینة نوح [illegible] کشتی [illegible] نجات [illegible]
و بمقتضای [illegible] انی تارک فیکم الثقلین سایه [illegible]
عاقبت [illegible] شاهزاده [illegible] همگنان
جواب [illegible] رایات همایون [illegible] پادشاه مرتضوی خصال [illegible]
حصول سعادات دنیا و آخرت [illegible] ابن حسین میرزا [illegible] بدرگاه سلاطین پناه
شرف پابوس [illegible] پادشاهان [illegible] کامیاب [illegible]
[illegible] خلعت خاص [illegible] بقیه ایام زندگانی در دولت و کامرانی بسر برد و [illegible]
[illegible] سر فراز **ذکر بعضی از حوادث**
خراسان [illegible] چون دست قدرت مالک الملک علی الاطلاق [illegible] خلعت
والله یؤتی ملکه من یشاء بر قامت قابلیت محمد خان [illegible]
منصور را پریشان گردانیده [illegible] محمد خان [illegible]
امرا و سران سپاه [illegible] محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان که در معرکه شاهزادگان عالی مکان [illegible]
[illegible] انواع انعام و احسان [illegible]
میرزا [illegible] خواجه ابوالقاسم [illegible]
و سید [illegible] خواجه [illegible]
و علم [illegible]
ابواب [illegible]
ظهیر الدین محمد بابر بود در آمد [illegible] میرزا [illegible] شاهزاده [illegible]

نامزد ممدوحی سلطان شد و عبیدالله سلطان به دستور والد ماجد خویش در بخارا حاکم گشت و در خلال احوال گذشته حضرت خلافت پناه
محمد بابر پادشاه از کابل و غزنین با سپاهی ظفر قرین رایت نصرت آیین بعزم تسخیر قندهار برافراخت و اولاد امیر ذوالنون شاه
شجاع بیگ و میرزا محمد مقیم مستعد رزم و پیکار شده بعد از وصول موکب سعادت و ... قندهار در قریه ... که در نیم فرسخی
آن بلده واقع است بین الجانبین غبار جنگ و شین ارتفاع یافت و کشش ... فوز بظهور آمده نسیم فتح و فیروزی
بر پرچم علم پادشاه ... وزید و ... امیر ذوالنون چنان بود او فرار نموده تمامت ممالک قندهار و زمین داور تحت تصرف پادشاه
فریدون فر درآمد و خزاین امیر ذوالنون که در مدت حکومت ... اندوخته بود بر امرا و سران سپاه قسمت نموده ایالت ولایت قندهار را به
برادر عالی گوهر خویش سلطان ناصر میرزا تفویض فرمود آنگاه بکابل بازگشته در ضمان دولت و اقبال مستقر سریر جاه و جلال رسید
و چون محمد خان شیبانی این اخبار شنود عزم تسخیر آن سرزمین کرده ... متوجه گردید ... که نواحی زمین داور معسکر ظفر اثر شد
شاه بیگ و میرزا مقیم به پیشکشهای لایق علاوه رسانیده ... و ... حاصل ... عنایات و رعایت یافتند و بموجب فرمان
واجب الاذعان خان در سایه لوای عبیدالله سلطان ... روان شدند سلطان ناصر میرزا چون بر هجوم اعدا مطلع گردید در
ارک قندهار تحصن جست و ارباب و کلانتران آن بلده عبیدالله سلطان و امرای ازبک را استقبال نموده شرایط اطاعت و انقیاد
بجای آوردند و ازبکان آغاز محاصره نموده ... مراتب خانی نیز بظاهر آن حصار رسید و کار محصوران بالغطاء
انجامید لاجرم سلطان ناصر میرزا طالب صلح و مصالحه شده سفرا در میان آمد و شد نمودند و چنان مقرر شد که شاهزاده فی المجلس ...
بیرون فرستند تا محمد خان از قندهار کوچ فرموده بصوب خراسان رود آنگاه سلطان ناصر میرزا آن ولایت را بار غوبیان بازگذاشته
بکابل شتابد و برین جمله عهد و پیمان در میان آمده سلطان ناصر میرزا ... سال ... محمد خان روانه آورده شاهزاده
عزم درگاه حضرت پادشاه کرد و چون خطه قندهار از وجود شریف آنحضرت خالی گشت ... فرمان محمد خان مستقر سرایات
خود خواهید و ... در ایام غیبت او سانح شده بود مشغول گردید و در آن اوقات که محمد خان شیبانی در حدود قندهار
بود امیر محمد ولی بیگ ... از ... آن ... آستان ... گرفته بجانب هراة توجه نمود شرح این سخن آنکه قلعه ... در زمان
خاقان منصور در تحت تصرف امیر محمد ولی بیگ می بود و در آن حصار ... از قبل ... امیر ... که در سلک نواب
انتظام داشت بلوازم حکومت مشغول میبود و چون در نواحی مشهد مقدس ابوالمحسن میرزا و کپک میرزا هم شهادت رسیده
و از دست برد سپاه ماوراءالنهر جنود خراسان منهزم گردیدند امیر محمد ولی بیگ خان ... بصوب طبس ... الطاف و ...
وصول بخلاف مقصود امیر ... اظهار عبودیت ... کرده ... بر ... و لاجرم امیر محمد ... نومید
و حیران روی براه آورد و پیش از آنکه محمد خان از قندهار باز آید بمقصد رسید و مولانا عبدالرحیم که در آن بلده بود او را استمالت
گردانید و چون محمد خان از سفر قندهار کامیاب و کامران بازگشته در دارالملک خراسان نزول اجلال فرمود امیر محمد حسب الحکم
متوجه ماوراءالنهر گشت و هم در آن اوان امیر ناصرالدین عمر بیگ و ... و امیر زین الدین علی و بعضی دیگر از بقایای امرای خراسان

بنهر ماوراءالنهر مامور گردیدند و جمیع ایشان در ضمان صحت و سلامت بآن ولایت رسیده روزی چند گذرانیدند و هم در آن
اوان امیر محمد ... که در معرکه ... بود و ... از عالم انتقال نمود و امیر سلطانعلی ارغون ... ارغون کار
خان ... شتافته پرتو انوار عنایات بر صفحه احوالش تافت و روزی چند در خدمت بود و اجازت مراجعت
یافت و بعد از چند ماه بسبب ... و در گذشت و حکومت ممالک ... و ... میرزا که برادر قنبر میرزا کوکلتاش بود
مفوض گشت و چون سپهر ... و سیار ... اعتدال ... رسیده هوا آغاز دم سردی نمود و ... خزان فضای باغ
و بستان را از برگ و بار عاری گردانید خان خورشید احتشام در غایت عظمت و احترام بصوب ماوراءالنهر اعلام ظفر اعلام برافراخت
و از اکابر خراسان امیر محمد ... امیر یوسف ... قاضی اختیارالدین حسن و امیر صدرالدین محمد الامامی را همراه برده تمامی ایشان را
بانعام و احسان بنواخت و بعد از عبور از گذر جهار جوی به بخارا شتافته چند روزی در آن خطه ... آسودند آنگاه بسمرقند
در وسط ماه ... قشلاق فرموده و در آن زمستان محمد قاسم میرزا که از معرکه ... بطرف ... بود لشکری فراهم
... مشهد مقدس رضویه شتافت و سید بادشاه ... توقف ... خان ... بجانب مرو ... جاجان ...
چون این خبر بماوراءالنهر رسید عبیدالله سلطان بموجب فرمان شیبک خان از بخارا متوجه و دفع شاهزاده گردیده در نواحی
مرو و قنبر بی و سید بادشاه ... بموکب سلطان پیوسته باتفاق عزم رزم محمد قاسم کردند و بطرف ... نهضت نمودند و در
... بلوازم اهتمام بجای آورده محمد قاسم میرزا چون خبر توجه ... اعدا شنود ... مشهد ... عبیدالله
سلطان با سپاه ... اوان ... بین الجانبین قتالی ... واقع گشت و محمد قاسم میرزا در آن ... گرفتار شده
منهزم ... گذشت ... ماوراءالنهر ... از ... که بیت ... نجات ... یافت
دراز کرده از اموال ... سید بادشاه ... در آن خطه بار دیگر رایت عدالت برافراخته عبیدالله
سلطان و قنبر بی ... الطاف ... عنایات ... شیبک خان ... انوار عنایات ... تشامل ...
گشته بود اظهار ... و آن ... بجای آورد

ذکر وصول بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بولایت جرجان و انتقال جناب مظفری از نشیمن سروری بجوار مغفرت مهیمن منان

در روز شنبه ... محرم سنه ۹۱۳ که بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا از صولت محمد خان هراة را وداع کرده آن ...
این ... با ... در ... روی ... آورد و بدیع الزمان با ... شجاع بیگ در ولایت ... قندهار ...
... بولایت ... توجه نمود و بعد از وصول ... قندهار از شجاع بیگ ... ناصر ... تاجی شاهزاده نمود ... نصب بیگ
... و ... سلطانعلی ارغون ... کامکار میرزا ... سلطانعلی ...
فرمان واجب الاذعان بجای آورده ... شاهزاده ... باردوی عالی روان کرد آنگاه بدیع الزمان میرزا الوج بر کوچ متوجه
جرجان شد و مظفر حسین میرزا از راه ... دارالفتح استرآباد نوبت دیگر ...

سعدین دست داد و آن دو برادر نیک اختر بلند بلند برادر را در آغوش کشیده میرزا فریدون حسین را که بعد از فوت برادر اعیانی محمد حسین
میرزا در استراباد علم حکومت برافراخته بود با ایالت دامغان فرستادند چون خبر استقامت احوال آن دو خسرو رسید در همان ایام برادر بزرگ ایشان
جمله نشینان تخت سلطنت پادشاه سلطان سلیم و خدیجه بیگی آغا و بعضی دیگر از مخدرات حرم سرای خاقان مغفور از جان و خانه بیرون رفت
حاصل گرده روی بجرجان آوردند و از شیبانیان الوس شمع را که از علم و از علاء دولت خراسان مانده بود بدان جانب توجه نمود و رخت دیگر لشکری
جلادت اثر در ظل رایت بدیع الزمان و مظفر حسین جمع آمدند اما بعد از انقضای چند ماه مظفر حسین را عارضه صعب مستولی گشت چنانچه
اطبای حاذق و حکمای صادق هر چند در ابرای آن مرض سعی می‌نمودند چون هر ذات استعداد در صحت شاهزاده در آن صورت بحث
دست داد و ضعف صفت قوت پذیرفته عندلیب روح پر فتوحش از قفس عنصر گلشن قدس پرواز آمد و نهال تمنی بخش گل از
تعالی آن شاهزاده عمر بیاد عالم پر ملال از بار در افتاد و کوکب آفتاب درخشش فلک استقلال از اوج برج شرف و کمال روی بحضیض
نهاد **بیت** رسید او سپهر و حمرا ایام ** بهر و آن نه در سند نیکو سر انجام ** هنوز از غنچه آن جو بر بیداد ** سپه کشته اکمل استراباد ** بدیع الزمان
در مفارقت آن برادر والا گهر آغاز بیطاقتی کرده لباس ماتم از روی شیبه و خدیجه بیگی آغا از صعوبت مهاجرت آن پسر محمد سیر
جب شکیبایی چاک زده نوحه و زاری بسپهر زنگاری رسانید **بیت** باغ بهار دست و سواری گشته ** زاغ فغان علیاق در صحن الکنه ** سیلاب جوش خون باره
زمین پاسبانت چون در بیان غار ** عاقبت مصکنان دست رحل سین تحمل و اضطبار زده بتجهیز و تکفین شاهزاده اقدام نمودند و بختمات آیات
مبارک و اطعام طعام و تصدقات روح شاهزاده را شاد فرمودند و بدیع الزمان میرزا که بس تعزیت مانند خورشید از عقده کسوف
بیرون آمده باستقلال متکفل سلطنت جرجان گشت و از غایب غفلت بدستور معهود آغاز عیش و عشرت کرده ساغر نوا و هیدا
ارغنون از فلک بوقلمون درگذشت و هنوز یک سال تمام از وصول او باستراباد منقضی نشده بود که خبر توجه محمد خان شیبانی باعلی استعجال
والتوالی استماع نمود **گفتار در بیان سلطنت محمد خان شیبانی از ولایات تواق بالکای خراسان کرت ثانی** سلطان بدیع الزمان را
ز دو غنیمه نظر فرشت و گرسان ** از سبزه و گل سپهر میان کرد ** هنگام بوستان کرده ** از سرو سهی علم برافراخت ** از نرگس عهد سوری التمار
از غنچه آبدار سوسن ** بگرفت تمام صحن گلشن ** سالک طریق کشورستانی ابوالفتح محمد خان شیبانی با سپاه و بحر که در عدد مور و شمار
آفتاب تیغ زن و مانند ماهی جوشن پوش از آب آمویه عبور نمود و در نهایت حشمت و کامرانی بر بلاد خراسان گذشته بعزیمت تسخیر ولایت
جرجان فرمود چون کنار آب ترک مضرب خیام سپاه نصرت شعار گشت شیبانیان آستان سلطنت شیبانی بموجب فرمان و احب الاذعان
ز نشر در باب استمالت جناب سیف الامامی خواجه مظفر بتکچی در قلم آورده مصحوب قاصدی روانه گردانیدند و سپاهی که بدیع الزمان میرزا
داعیه داشت که اعتزام صید و شکار و گشت و شت و مرغزار سوار شود آن نشان بسیف الامامی رسیده در ساعت نزد بدیع الزمان میرزا برد
و آنحضرت از قرب وصول اعدا خبر یافته دانست که یارای استطاعت سپاه و جهانبانی خان کشورستان مقابله و مقاتله ندارد باز آمد و با امراء
ارکان دولت آغاز مشورت کرده بنا بر استصواب سیف الامامی اهرام عقبه کوچ پیش بنواب کامیابی شاهی بیست و ضمان یکران لعبوب
عراق و آذربایجان انعطاف داد و میرزا محمد زمان را در قلعه شادمان و فریدون حسین میرزا گذاشته در طی مسافت

سارعت نموده در اثنای راه جناب سیف الامامی امیر یوسف علی کوکلتاش اتفاق رسانیده تخلف ورزیده و سیف الامامی عازم ملازمت
محمد خان شیبانی گشته چون بدرگاه پادشاه رسید بخلعت سپهبدی باصناف الطاف اختصاص یافته منصب وزارت مملکت جرجان برای
دروغ بی انجام مفوض گردید و امیر خواجه احمد و قنبرات که سالها در اوان دولت خاقان منصور و مظفر حسین ایشان بود و در روز و قوع
مرا سالها بحکام و جاوش شاهی با ایالت آن ولایت تعیین یافت انگاه خان شیبانی لشکر برکشید تا بر لشکر و تسخیر قلعه دامغان کمند
یکی و جوانان آن شهر جهت غلبه آغاز محاصره و محاربه کردند و علاء خان فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا نیز روی باعلمو
و مقاتله و شمخان آوردند بعد از چندی روز شاهزادگان آثار عجز و انکسار بر صفحات احوال خود مشاهده نمودند و ایلچیان بعرض اول باستان
اقبال آشیان محمد خان فرستادند و اظهار نیاز مندی کرده امان طلبیدند خان شیبانی قاصدان ایشان را بانواع انعام و احسان
نوازش نموده و عهد و پیمان در میان آورد که چون از قلعه دامغان بیرون آیند ترک جهت و فساد نمایند اصلاح جان و عرض ایشان نقصان نرساند
ملکان دو شاهزاده و صاحب سعادت را بشمول الطاف بی پایان آوردند انگاه فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا در روز شنبه کنار دره
بارگاه محمد خان شتافتند و ملحوظ نظر شفقت شده و شاهانه عنایت یافتند بعد از آن روز محمد زمان میرزا از رخصت رفتن بجانب
آذربایجان حاصل نمود و فریدون حسین میرزا التماس استجازه و از روی بیت بطرف کنار آب که و شناخت کنان اتفاقه توجه فرمود و چون فتح
ممالک جرجان و توابع و مضافات آن محمد خان شیبانی را تیسیر پذیرفت و لوای کشورستانی ارتفاع یافته از ولایت دامغان تا نهایت
بلاد ترکستان در تحت تصرف قرار گرفت تابستان در انکار اوغان قبه بقیه خرگاه با وج مهر و ماه رسانید ییلاق بیلکه دو دستان جانور النهر
شتافته گاهی به صید شکار قدوق و گاهی باختیار تمام در دشت قبچاق روی می‌آورد و در اواخر شهر سنه ۹۱۵ از عمر سلطان که در آن اوان از
جمیع حکام نهضت پیر شکست و دائمی و کثرت خیل و حشم امتیاز و استقلال داشت شکست یافت و در حین انهزام قنبر میرزا با بسیاری
از اعیان سپاه بقتل رسیدند و محمد خان در فصل بهار برتاختن خراسان معاودت نموده لشکر اقوام هزاره و نکودرا که در کوهستان
گرمسیر و زمین داور می‌بودند شکست داد و چون آفتاب اقبالش بسر حد زوال رسیده بود در این یورش نیز کار از پیش نتوانست برد
و در اوایل شعبان سنه ست عشر و تسعمائه در حالی که بسیاری از شیبانیان اوزبک اسب و براق بیاد فنا برداده پیاده به مرو نمودند نا آگاه
چون روز چند در باغ جهان آرای از رنج راه برآسوده خبر توجه رایات همایون پادشاه ربع مسکون از عراق و آذربایجان بطرف
خراسان استماع نمود لاجرم متحیر و پریشان خاطر بر جناح استعجال بمرو شتافته در آن حدود آن ولایت به سر خیمه قوت و دولت
شاهی لا زال مصونة عن عین الکمال بعقد حیاتش از هم گسیخت چنانچه در ضمن وقایع آینده کیفیت این حکایت مشروح صفت
تحریر خواهد یافت **بیت** تو ابهام کلک عنبر رقم ** پر تفصیل این جامع اوصاف **نظم** توفیق الهی ار مددکار شود ** الطاف نسیم دکار شود **
شرح حقی که گشت میل سطور ** از نسخه کلک من بمعلومات شود ** اکنون وقت آن است که قلم نستعلیق رقم آل حال و اولاد خاقان منصور سلطان
حسین را در حیز بیان آرد و بعد از آن امر حالی بیت وحالی بیت حیات تحریر جزو چهارم از این مجلد مصروف دارد و منه الاعانة والتایید انه مجید
کریم مجید **ذکر آل حال و اولاد امجاد خاقان منصور حضرت ابو الغازی السلطنة و الخلافة ابی الغازی سلطان حسین میرزا**

از رشحات سحاب قلم و حرکات بنان مشتوده رقم سانحا بوضوح پیوست که چون خاقان منصور علم فرست یعسوب عالم آنحضرت
بر انوار نهضت بسپهر نیکی اختر یادگار کذاشت از انجمله ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا و محمد قاسم میرزا در [illegible]
شربت شهادت چشیدند و از ابو المحسن میرزا سلطان محمد جانجیر نام در سلک سالکی آن شاهزاده ها و در روز واقعه پدر ترش
معتمی از علاوه زمان بطرف باز روان ساز کردانیدند و ظاهرا بعد از چند سال در آن حدود بود و با جل طبیعی از جهان انتقال نمود و ابو المظفر
منظر حسین کورکان چنانچه کذشت در استرآباد فوت شد و او ولدی نداشت اما بعد از آنکه سلیم و او هم در آن ایام که محمد خان شیبانی
فتح کرد بجبار نکاح عبید الله سلطان در آمده و چون که دو سال با او بسر برد بین الجانبین مفارقت اتفاق افتاده روی بصوب خراسان
آورد و حالا از تاریخ هجری ۹۳۰ رسیده و آن مستوره در الکه و رحمت امور و (؟) شوهر نکرد در بعضی از بلاد و اوقات روزگار میکذراند
امّا فریدون حسین میرزا بعد از آنکه از حصار دامغان بیرون آمده بیابان تر انداخته رفت و در شهور سنه ۹۱۵ که محمد خان شیبانی لشکر
بجرجان و استرآباد کشید فریدون حسین میرزا اندک سپاهی فراهم آورده بیلاد خراسان در آمده بر قلعه کلات
استیلا یافت حاکم مرو شاهجان قنبر بی چون از این واقعه خبر شنید با جمعی کثیر از جنود اوزبک متوجه کلات شد و شاهزاده بجهت
قلت اعوان و انصار از محافظت آن حصار عاجز آمده قنبر بی بر او مستولی شده فریدون حسین میرزا بدست اعدا افتاده
رخت حیات بباد فنا داد و ابن حسین میرزا چند سال در ظلال دولت نواب کامیاب شاهی در فارس فراغت بسر برد و در شهور سنه ۹۱
در کاشان عقب نجات بعالم آخرت آورد سلطان بدیع الزمان میرزا چون از دست سپاه محمد خان شیبانی شکست دیده
از مملکت خراسان عازم ملازمت پادشاه عالمیان گشت و خبر قرب وصول او بمسامع علیه رسید بیرام بیک قرامانی
حاکم آنحضرت را استقبال نموده و در روز رسیدن شاهزاده در پناه ماند و شیدبخت و کامرانی در طراف بارگاه
جاه بار ابو چه و امرای عظام و نوینان ذوی الاحترام آراسته بود و بیرام بیک آن خسرو سعادت آثار را بمجلس اعلی در آورد
و بدیع الزمان میرزا بشرف تقبیل بساط بوسی مشرف شده در موضع مناسب قرار گرفت و بانواع نوازش اختصاص یافته بانواع
انعام و اکرام از بارگاه عالیجاه بیرون رفت و در منزلی که جهت اقامتش تعیین کرده بودند نزول نموده چون چهار ماه در اردوی
همایون پادشاه ربع مسکون اوقات گذرانید بموجب فرموده ملکی بیلاق رفته ساکن گردید و بنابر آنکه از اطوار ناپسندیده سلطان
بایزید بر کاسه شیخ عبد الله بکاول تنگ آمده بود و در آن ولایت بیر احمد و سایر زبان بشکایات ایشان گشوده و بیر احمد بعد را
تحمل نمود و آنگاه بدیع الزمان میرزا با بقیه الحمله سپاهی که در ظل رایتش جمع گشته بود متوجه استرآباد شد و حاکم جرجان خواجه احمد
قنغرات در برابر آمده بین الجانبین حربی در غایت صعب دست داد و محمد قلی نزد بدیع الزمان میرزا محبوب بن قیالق بود که حسن
صورت و تیسیر و لطف طبع و عذب ترکیب از امثال و اقران امتیاز داشت در آن حرکت شهادت چشیده شکست بر لشکر
بدیع الزمان میرزا افتاد و آن پادشاه عالیجاه با فوجی از خواص از معرکه بیرون رفته راه ولایت هندوستان پیش گرفت
و ماجه وقتی که شاه حاکم آن مملکت جام فیروز آنحضرت را استقبال نمود و مراسم تعظیم و اجلال مرعی داشته فراهم خویش

بسلطنة

سپاهکش و ساوری شد و سلطان بدیع الزمان میرزا زیاده بر یکسال در میان هندیان بسر برده بوقت بلدکه احرام بارگاه علیاه
شاهی بست و در شهور سنه ۹۱۰ در خراسان با شمستان ملک شیبان رسیده ملحوظ عین التفات گردید و مصحوب ابر دولت روان جانب
آذربایجان رفته در آن مملکت ایام طلائع استغنا نمود و نواب کامیاب شاهی ملتمس آنحضرت را بعز اجابت اقران داده
مقرر شد که بدیع الزمان میرزا در شهر تبریز که مقر و موطن یافته و دیوانیان تبریز هر روز مبلغ هزار دینار در وجه معاش او بسرانجام رسانیده و در ربیع
سنه ۹۲۰ که پادشاه روم سلطان سلیم بنابر اقتضای قضای مالک الملک و واهب التعظیم بتبریز رسید میرزا بدیع الزمان بعد از آن چهار ماه
که در آن مملکت اوقات گذرانید بمرض طاعون گرفتار گردید بمضمون آیت کریمه و ما تدری نفس بای ارض تموت وصف الحال
آن مهر سپهر اقبال گشت و چون زمان حیات منقضی بسر آمد داعی یا ایتها النفس المطمئنة را لبیک اجابت گفته بهزار حسرت در گذشت
اقبال بود و دولت فنا جاوید زنهار وفادار از دهر امید انوار کمال رسید آخر بزوال هر چند برارج ملک بتی چو خورشید خورشید بیاید که بود پاینده
دایم بود و نور بقا بایند هر کجا خواجه خواه وجه بنده تا شمه را لب اعلی آینه کل شی هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون و چون
بدیع الزمان میرزا او امت بحث بعالم فنا انتقال نمود از وی یک پسر یادگار ماند و هو السلطان المعظم الشان میرزا محمد زمان
و میرزا محمد زمان از آن زمان که از غلو و امغان بیرون خرامیده بدرگاه عالمپناه شاهی شتافت تا شهور سنه ۹۲۰ در ملازمت
بنده ها در ترتیب بسر میبرد و روز بروز التفات و عنایت بیشتر می یافت و در سنه مذکوره بوقتی که رایات همایون خاقان
پادشاه باستقلال از تبریز باستقبال سلطان سلیم نهضت نمود محمد زمان میرزا باغوای بعضی از مردم فتان از آن یورش تخلف کرده
روی باسترآباد آورد و بعد از وصول بحدود و نهار جریب قاسم بن (؟) حاکم آن ولایت امیر کمال الدین حسین و شاده او را باطاعت
و انقیاد دعوت کرد و امیر حسین بملاحظه رعایت حقوق سلاطین و دودمان تیمور که در باره آبا و اجداد او ثابت داشتند
تشال مخدوم زاده را امتثال نموده با هزار سوار بخدمت شتافت و بیشکش لایق رسانیده در ملازمت موکب عالی شان بطرف جرجان تاخت
چون خبر توجه میرزا بیک (؟) که از قبل ادرخود حاکم استرآباد بود رسید تو هم شده منهزم گردید لاجرم اشراف و اعیان
جرجان شاهزاده را استقبال کرده لوازم نیاز و نثار بجای آوردند و میرزا محمد زمان کامیاب و کامران باسترآباد در آمده کلانتران
آن ولایت را باصناف لطف و احسان نوازش نمود از انجمله خواجه غیاث الدین سلیمی را که برادر بزرگتر جناب سلطان سیف
الانام خواجه مظفر بود منصب اعلای دیوان عنایت نمود و بیر بیک اخصر الخباب ابن همین بیک را بر وایتی یافت و زمام مهام
داروغگی آن ولایت را بقبضه کفایتش گذاشت و جهت طلب تسابعت و فرمان برداری رسولان نزد کلانتران الکه مازندران و لار الی
فرستاد و آن مردم نیز طریق اخلاص سلوک داشته جمعی کثیر از رؤسای ایشان بملازمت شتافتند و سلسلهای التی (؟) شنیده
عنایت و التفات یافتند و بر بنا (؟) کیش طائی اعیان و سپاه پوشان جرجان حاشیه جهد مکان آن در غایت رحمت شهر یار اوله درویش
افتند بکر برادر دیگر جناب سلطان سیف الانام خواجه نظام الدین محمود و فرزندان انجناب امیر محمد مظفر که در مواقع حصص
نمود و طریقه مطاوعت بجای نیاوردند و محمد زمان بمجرد این فتح خود را پادشاه باستقلال تصور کرده روی بتمهید بساط عیش

ورث عطا آورده بعد دو سه ماه هر صباح در بارگاه عشرت دستگاه جام شراب ناب مانند ساغر آفتاب در بزم فلک دایر بوده هر شام
آن شاهزاده خجسته فرجام از ساقیان گل اندام اقداح مدام طلبیده بجمع میبود در خلال این احوال سیف الاماره خراسان
متوجه آذربایجان شده و در منزل [illegible] خبر استیلاء محمد زمان میرزا بر استرآباد استماع نموده از آنجا بخراسان شتافت و بر آن [illegible]
که حاکم آن ولایت بود دست تعدی دراز گردانیده بود که ملک نیز از عقب رسیده و بنابر آن سبب وصول سلطان سلیم به تبریز ازدحام بسیار
در میان خلایق پدید آمده بود سیف الاماره و سایر امرا شاهی حرکت نموده و چون بقریه [illegible] رسیده بودند اویس قورچی از
درگاه عالمپناه آمده و خبر حرکت رایات اشرف اعلی و مراجعت سلطان سلیم رسانیده و فرمان همایون بنام نامی سیف الاماره
انتزاع ملک جرجان از تصرف میرزا محمد زمان صادر یافته بود و ظاهر نموده بنابر آن امرا عالیشان مبتهج و مسرور گشته [illegible]
[illegible] و عزیمت استرآباد کرده رایت توجه بصوب بسطام برافراختند در اثنای راه قاصد داروغه بسطام رسیده و سر خواجه میر
کشته را رسانید کیفیت واقعه آنکه خواجه میر [illegible] میرزا محمد زمان با فوجی از سپاه جرجان بتاخت بسطام رفته بود و محمد آقا داروغه
بعضی از افراد آن ولایت بوده باتفاق بعضی از مردم جلد سر راه بروی گرفته [illegible] آتش جدال اشتعال داده و از نصرت و دولت شاهی جانب
میر و ران معرکه کشته محمد آقا سر او را بجناب سلطنت و اعلی ارسال نموده [illegible] با جمعی تعاقب نموده بدینجانب استرآباد آمده
و چون خبر قتل خواجه میر [illegible] برادرش آقا میر رسید مضطرب و متالم نزد محمد زمان میرزا رفته کیفیت حال بعرض رسانید و شاهزاده را
برانگیخته [illegible] خواجه غیاث الدین و ابن یمین [illegible] و امیر حسین بهادر جرجی نیز [illegible] و آق [illegible]
مواخذه و مقید گردانیدند و در روز محاربت بشرف شهادت رسانیدند القصه محمد زمان میرزا بعد از قرب وصول امرای خراسان
باتفاق امیر حسین بهادر جرجی و سرداران او [illegible] از استرآباد بیرون خرامید و مقارن آن حال خواجه نظام
الدین محمود و امیر مظفر با توابع و لواحق و میرزا علی [illegible] سید فخر الدین [illegible] سلطان قبول علی با جمعی از
مردم [illegible] بجناب سلطنت پیوستند و در نماز دیگر جمعه یازدهم ماه رمضان سنه ۹۲۳ در حدود آق مشهد که از آنجا تا استرآباد
بحسب تخمین [illegible] فرسخ مسافت است تلاقی فریقین روی نمود و [illegible] هر دو لشکر بیکدیگر تاختند از هر دو طرف [illegible]
گشته و چون [illegible] آفتاب جهانتاب نقاب ظلام در پیش [illegible] حایل گشت هر یک از فریقین بمعسکر خویش
فرود آمده آن شب پاس داشتند و صباح روز شنبه باز صف قتال آراسته [illegible] گشتند [illegible]
سالکان مسالک [illegible] خط غبار صحیفه احوال [illegible] زبانی بجا آورده [illegible]
مرکب [illegible] اجل [illegible] معرکه را [illegible]
قوت دولت [illegible] بمحض لطف و عنایت الهی [illegible] فتح و ظفر در نظر جناب سیف الاماره جلوه گر گشت و کار محمد زمان میرزا
بانتظار انجامید [illegible] تقدیر ملک قدیر روزنامه جمعیت [illegible] امیر حسین بهادر جرجی [illegible]
محمد زمان میرزا [illegible] سارنجاقی رفت و جناب سیف الاماره بر طبق نام خود مظفر و منصور باسترآباد شتافته [illegible]

بر آسود و چون [illegible] سلطان [illegible] استرآباد [illegible] دین پناه [illegible] نیشابور بجرجان رسید
باتفاق جناب سیف الاماره [illegible] استیصال محمد زمان میرزا [illegible] شاهزاده از قرب وصول امرا خبر یافته از آنجا [illegible]
شتافت [illegible] ماه در میان [illegible] اوقات گذرانیده در آن [illegible] استماع نمود که امیر اردوشاه بن امیر سلطان محمد [illegible]
[illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible] در خراسان خروج نموده و کوهستان [illegible] تسخیر نموده [illegible]
امرای خراسان [illegible] جرجان [illegible] بنابر آن میرزا محمد زمان از راه بیابان ابیورد متوجه
غرجستان گشته [illegible] آن مسافت [illegible] قطع نموده چون [illegible] داخل ولایت [illegible]
در آن وقت [illegible] شاهزاده را باقدام اخلاص [illegible] استقبال نموده [illegible] سلطنت آنجا
دست [illegible] پیشکش کرده و در آن اوان [illegible] از اسباب [illegible] موجب [illegible] میشود مسود اوراق در
قریه [illegible] غرجستان [illegible] چون از وصول میرزا محمد زمان خبر یافت عنایت
حقوق تربیت و عنایات خاقان منصور و بدیع الزمان میرزا مقتضی آن گشت که در مصاحبت امیر کمال الدین [illegible] علی جناب امیر
بابا علی [illegible] آن جناب نیز در قریه [illegible] متوطن بود [illegible] شتافت [illegible] منظور نظر [illegible] گردانید و بشرف
تقبیل [illegible] مشرف [illegible] دعا دوام عمر و دولت [illegible] رسانید [illegible] از عنایت لطف [illegible] انوار [illegible]
[illegible] دستور [illegible] آباء [illegible] میباید [illegible] مفارقت [illegible]
[illegible] راقم حروف [illegible] شفقت [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] امیر اردوشاه [illegible] وصول محمد زمان میرزا [illegible]
[illegible] حکومت پناهی [illegible] زمام حکم خراسان [illegible] بعضی از قصبات [illegible]
[illegible] اقوام [illegible] انجا [illegible]
[illegible] آن کوهستان [illegible] امیر فخر الدین [illegible] و اسباب [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] مراجعت کرده [illegible] اقامت [illegible]
این خبر [illegible] حضرت [illegible] پناهی [illegible] سلطان [illegible] بلخ حکومت [illegible]
[illegible] درگاه عالمپناه [illegible] محمد زمان میرزا [illegible] امیر اردوشاه [illegible] در ماه رمضان سنه ۹۲۳ [illegible]
[illegible] عازم [illegible] بقریه [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] قشلاق [illegible] امیر [illegible] العلی [illegible]
الدین [illegible] سلطنت [illegible] بلخ [illegible]
[illegible] و چون فصل [illegible] صحرا [illegible] کشید

تا سیام حرکت از آن قلعه [illegible] جنبش بلخ و سلطان [illegible] قرار گرفت [illegible] فرمود محمد زمان میرزا
و امیر اردوشاه تصمیم عزیمت تسخیر بلخ کرده [illegible] فتح آن ساختند و بعضی از کلانتران آن ولایت از محمد بهادر
روگردان شده [illegible] آمده [illegible] مراد [illegible] خواجه جلال الدین [illegible]
بلخ بود [illegible] از محمد بهادر [illegible] محمد مرزا [illegible] پیغام [illegible] و [illegible]
برج شاه حسین را [illegible] عالیمقام [illegible] محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه [illegible]
تیشم ربیع الاول [illegible] بود [illegible] امیر محمد بهادر [illegible] روز [illegible]
و [illegible] اتباع [illegible] الغیاث [illegible]
در بیرون بلخ [illegible] صورت حال باز گفتند و محمد زمان میرزا آغاز محاصره و محاربه کرده [illegible]
و کلانتران بلخ [illegible] امیر محمد بهادر [illegible] خواجه ناصر الدین [illegible]
[illegible] اتفاق [illegible] ربیع الآخر [illegible] محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه [illegible]
[illegible] محمد مرزا [illegible] امیر اردوشاه
[illegible] امیر محمد بهادر [illegible]
[illegible] امیر [illegible] محمد [illegible] کلانتران [illegible]
محمد مرزا [illegible] عالیمقام [illegible]
[illegible] محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه [illegible] بلخ [illegible]
[illegible] امیر اردوشاه [illegible] قبة الاسلام بلخ [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد زمان میرزا [illegible]
[illegible] کلانتران [illegible]
[illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
امیر اردوشاه [illegible]
[illegible] محمد زمان میرزا [illegible]
[illegible] امیر اردوشاه

از استصواب

از استصواب [illegible] محمد زمان میرزا [illegible] اطلاع یافت [illegible] محمد مرزا
[illegible] عزیمت [illegible]
[illegible] امیر اردوشاه
[illegible] محمد زمان میرزا [illegible] حضرت اعلی [illegible]
[illegible] امیر اردوشاه [illegible]
آنحضرت [illegible]
آن ولایت [illegible] محمد زمان میرزا [illegible] امیر
اردوشاه [illegible]
[illegible] امیر [illegible] امیر اردوشاه [illegible]
[illegible] امیر محمد [illegible] محمد زمان میرزا امیر محمد جعفر [illegible]
[illegible] محمود [illegible] ارکان دولت [illegible]
شاه محمد [illegible]
[illegible] محمد زمان میرزا [illegible]
و آنحضرت [illegible]
[illegible] امیر اردوشاه [illegible]
[illegible] امیر اردوشاه [illegible] محمد مرزا
[illegible] قبة الاسلام بلخ [illegible] امیر اردوشاه [illegible]
[illegible] عالیمقام [illegible]
[illegible] امیر اردوشاه [illegible] اشراف بلخ
[illegible] امیر اردوشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد مرزا [illegible]
[illegible] محمد زمان میرزا [illegible]
[illegible] آن بلده [illegible]
[illegible] فتح الباب [illegible]

وفرستاده وازوعده ووعید سخن راند غایه مبرا ان ترتیب یافت فیمان تا تحقیق پیوست که امیر اردوشاه وامیر خلیل را که در سلک مخصوصانش
انتظام داشت بکابل نزد حضرت پادشاهی محمد بابر پادشاه فرستاده واسته عا نمود که خطبه را بنام آنحضرت نموده با تقبّل اطاعت تسلیم نماید
وچون منظور بوده عنقریب ماهچه رایات آنحضرت پرتو وصول بران حدود انداخت ومیرزا از ظاهر بلخ کوچ کرده ببیرون خود رفت بدو
منزل میرزا علی بیک وامیر محمد باقر ولد امیر محمد برندق برلاس از طرف بدخشان بملازمت میرزا محمد زمان رسیده عاشیه اردو ایشانرا
بردوش گرفتند ومیرزا علی بیک متعهد تهیه اسباب معامله گشته واز میرزا محمد زمان رخصت حاصل کرده جریده به بلخ رفت وبا امیر اردوشاه
ملاقات نموده خاطر ایشان از اصلاح جانبین وترتیب قواعد موافقت ورفع اسباب مخالفت جمع کرد وقرار یافت که
محمد زمان میرزا وامیر اردوشاه با جمعی اندک در قریه موحدان در دو فرسخی بلخ است با یکدیگر ملاقات نمایند ولوازم عهد وپیمان در میان آورده
همعنان یکدیگر به بلخ روند تا از خاطر مخدومزاده وهوا خواهان امیر اردوشاه را در بلخ نگاه دارد والا در حضرت والاده نظر نخستین بسته
وچون میرزا علی آمده خبر مصالحه سایند شاهزاده والده در حرم خانه از رشتافت واز جانب امیر اردوشاه کسی نیامده ومیرزا زمان امیر
سید را که بخدمت مخدومزاده آمده وانحضرت بعرا وارکان دولتش التماس کنند داده که دریق امیر اردوشاه به نقد نیست شده واز آن طرف
محمد علی دیوانه که در سلک خواص محمد زمان میرزا بود به بلخ رفت وخاطر امیر اردوشاه را مطمئن کرده انید واو در بلخ روز جهارشنبه ایام
بیع الاول سنه ۹۳۲ با جمعی از خواص خود که از ایشان حکیم رعایت حزم رسیده جامه پوشیده بوده ساخته آمده در سیر یکجا اول را
نزد شاهزاده وفرستادند که آنحضرت نیز جا بجا قرار یافته باهم جمعی کس سوار کنایت شادی محمد زمان میرزا با امرا وکسیاه خود در قرب
هزار نفر از دهانه از رسیعیر اسیاه ودر ظاهر بهیمیان آن منزل قریه رسیده شتافته تحتان لشکر را نتوقف نمی کرد وبا ایشت متعاقد
کس آن مردم جلد بعزم ملاقات اردوشاه روان شد وبامرا موافقت نمود وآنقدر در آن موضع توقف نمایند که اردوشاه خبر رسیده
آنگاه برجناح استعجال بجانب او در حرکت آیند ومواکب چون رسید امیر اردوشاه از مرکب پیاده گشتی فرود آمده بقرب زانو زده
شرف تقبیل انامل فیض حاصل کرده بر زبان آورد وامین از بخت نوازان فرمان بردارم وقتی که از درگاه رانده شده بودم بملازمت رسیده
بملازمت آمدم ومخدومزاده دعوای باطل گفت همعنان یکدیگر سوار شدند وروانه شهر آوردند جهان زمان تمامی سپاه محمد زمان میرزا مطلب
حالی ملحق شده امیر اردوشاه از آن کثرت تعاقب بهراسان گشت وخیال کرد از فرار نموده وخود را بشهر رسانید شاهزاده بشهر درآمده نوبت بکار
طریق خلاف سلوک کرد وانمعنی نزد امراء آنحضرت بوضوح پیوسته بوقوف رسید در کار گاه تنگ رسیده امیر اردوشاه را دستگیر کرده وقتل
رسانیدند وازان جمعی که همراه او بودند بعضی گرفتار شدند ومرده به بلخ آوردند وکیفیت حال انقوام کما هی گفتند وامیر جوان شهر را
ساخته رسولان نزد ایشان متحافی وموافق بکابل فرستاده وخواسته عا نمود که بسرعت هرچه تمامتر اعلام ظفر پیکر پادشاه والا گهر جهت فتح بلخ
نهضت نماید تا محمد زمان میرزا مجال جوانیدن غلامت نیابد بعد از آنکه مخدومزاده قرب بلخ در صحراء وبلخ نشسته با مردم مخالف برداشت
خبر توجه حضرت پادشاهی به آنجانب شایع گشت لاجرم محمد زمان میرزا اندیشه در رفته با وزوق خود پیوست ومقارن آن حال خبر رسید
که علی بیک از درگاه پادشاه با میرزایان شان ملاقات بلخ آورده وقوام سلطان مطالبه شهر وقلعه سپرده بار دوی ظفر نمون رفت وعنقریب
بجز ظفر پیکر پادشاه عالی گهر سایه وصول بران ولایت خواهد انداخت بنابران محمد زمان میرزا امیر محمد باقر برلاس را جهت عرض اطاعت
وانقیاد ونیاز مع عرض داشت بآستان سلطنت آشیان محمد بابر پادشاه ارسال داشت ونوید بر اه رسان وجهار بالش به قرا اعلام گشت
بعد از وصول آن بمنزل آنشاه میرحسین از اعلام شأن وقدم ورود مان رسیده اعیان ماوراء النهر امتیاز تمام داشت انیز وحضرت
پادشاهی مصحوب امیر محمد باقر برلاس به درگاه جهان پناه رسیده ومبشر الطاف اختصاص یافته نوازش نامه آنحضرت با
مصحوب امیر محمد باقر معروض گردانید مضمون آنکه تا این ایام شمول مملکت ودولت آن عزیز به اوزار نکات وداع زیر الطاف لوای شور
کشت این انجاب توجه بکار وقوام بیک نافذ شده الملک حکام ماوراء النهر به دو شکل فتح بلخ بآنجانب شان می سپرد اکنون انسب آن است
کان برادر را التفات خاطر عالی حشمت ظهور بوده یار گاه جهان پناه شتابند تا تمام ایالات آن مملکت در قبضه اقتدار شما نهاده
بطوف کامل خیر ادیم محمد زمان میرزا بعد از مطالعه این مکتوب وشنیدن سخنان مرغوب اینشاه میرحسین خیال فتح ملازمت
حضرت پادشاهی بخاطر گذرانید اما قبل از تصمیم عزیمت محکم سیادت وسلطنت سید مهدی ولد موسی خواجه که سید مرتضی خواجه
که خواهر کلان شاه پادشاه والا گهر مهد علیا خانزاده بیگم در حباله نکاح آنحضرت بسر میبرد ودر موضع در خرازمولک علی پادشاهی شده
نزد محمد زمان میرزا رفت وآنحضرت اسمعیل یا از سعد ماسلف اسباب دولت واقبال التماس نمیدانست که سایر ارکان دولت پادشاهی اه
علوا طریق دولتخواهی تقلید جناب سیادت پناه خواهند کرد وبنابر علیه خاطر به توقف قرار داده شاه اسکندر شجاعت رستم بلکه سید حمره با
همراه شاه میرحسین باستان سلطنت آشیان فرستاده وبخاطر واداد بنابر فقدان یراق مناسب وعدم استطاعت ترتیب لشکر
وحالت الوقت میسر نگشت که بملازمت رسد بعد از آنکه عنان رابر ندیده عنایت نمایند ومواکب علیه بصوب کابل نهضت فرمایند کرده
خبر ملاقات خدام بارگاه عالم پناه حاصل خواهد کرد وشاه میرحسین وشاه اسکندر محمد زمان المجی نزد حاکم هرات بیک
فرستاده وبود وبا اطاعت وانقیاد ودعوت معوده ومیرزا بیک حضرت آنحضرت را از قرا ایلغاج که عقب آن اطاعت وثبات استحکام
بیر مرد آورد تا آن حضرت پادشاهی مراجعت المفار نمایند ملامت کلفت بیرون نیکو فتح وظفر غایر از دست ممالک نیاز مند انجام
داده ودر منزل وهمت که واراک حضرت عالی پرتو وصول بر حوالی شهر نمان انداخته ونده قدم از سر ساخته تجدید مقام فتح ملک شتافت ار
نوید انعام وتحصیل خدام ودر الاصرام حظّی تمام خواهد یافت میرزا محمد زمان با پیرین وعده امیدوار شده او روی نادر قرا ایلغاج
معالم موفقیت بصوب بیرمخان برافراشت بعد از وصول بامیر ابرهیمت انقیاد بهر رسید آرایش عقب پادشاه نزد میرزا
بیک ملاقات شده انجمن اشتعال یافته بر جناح استعجال عنان بگردان بصوب قرا ایلغاج تا مدتی برای میرزا محمد زمان بران کوه
نزدیک بود وعازم قرا ایلغاج شده با مید آنکه شاید بشرف حضرت خلیفه السلطه بار رسد وآن عقب اسستکار کرد وانتظار تا
راه جستجو بود که از قرا ایلغاج رسیده معروض کرد واشکر حضرت پادشاهی قرا ایلغاج در آمده او روی را منصرف گشت والکنون با
سه بار هزار سوار جرار مستعد جنگ و پیکار ایستاده است میرزا محمد زمان چون این خبر استماع نمود عنان عزیمت بجانب
خراسان انعطاف داد ودر اثنای راه امیر حسین علی جلایر وامیر یونس علی وخواجه حیدر علی قرچقه وجمعی کثیر از سپاه بیرون
خواران

از آنحضرت که گنجینه ظفر انجاح رخشند و شاهزاده بر جناح استقبال بجانب غرجستان حرکت فرموده ور
حرج سید محمدی خواجه نیز از آنحضرت رخصت طلبیده راه ماوراء النهر پیش گرفت و چون محمد
زمان میرزا بغرجستان رسید حاکم آن ولایت امیر شاه محمد سیف الملوک و خواجه غیاث الدین خالدار
و خواجه کمال الدین حسین و سایر ارباب و کلانتران آن ولایت شرائط استقبال بجای آوردند و آنچه [illegible]
درست مکنت ایشان بود ان میرزا پیشکش کردند و شاهزاده در قریه اسیوه رحل اقامت انداخت و
دران دو سه روز رایات آنحضرت آیات بار دیگر بر موضع آن لنگر که میان آن ولایت و غرجستان واقعست
سایه افکند اما چون تمامی غرجستانیان در دولتخواهی محمد زمان میرزا راسخ دم و ثابت قدم بودند حضرت بدان
کوهستان در نیامدند و از طرف فیروزکوه روه غور رفته از آنجا براه ملک الملک متوجه کابل گشت و محمد زمان
میرزا توفیق وکجی فی اللجاج براتق و استعداد او بهم رسانیده از غرجستان بجانب او میل کرد و در ان منزل شنید
که امراء قندهار و به سور بیک با بعضی دیگر از امراء [illegible] بعزم رزم متوجه معسکر ظفر اثر گشته اند بجهت
عالی به دفع ایشان نگاشته امیر شاه محمود برکه و امراء مغول جانی و اسلام علی و یار علی نخفی را با لشکر [illegible]
کور از روی حالی بوده بدفع انجماعت نامزد کرد و امراء عظام ایلغار نموده صبح که اقبال [illegible]
استراحت سر بر داشته بودند بسر وقت ایشان رسیدند و بحمله اول جمله را منهزم گردانیدند انگاه میرزا محمد
زمان در منزل چراغدان چراغ اقامت بر فروخت و دران اثنا امیر محمد قاسم قوچین از نزد ملک شاه بیک
بپایه سریر اعلی رسید و از زبان مشار الیه بعرض رسانید که چون غرجستان بحمایت حامی حضرت [illegible] لایق
جلوس خدام ذوی الاحترام باشد اگر اعلام ظفر اعلام بدانجانب توجه فرموده سایه وصول بر خارق شوکت
قندهار روز مین دارد انواع از بنده کمر خدمت بر میان بسته آثار کمال اخلاص ظاهر خواهیم گردانید و دیگر
و دفع اعداء دولت مساعی جمیله بتقدیم خواهیم رسانید محمد زمان میرزا بنابر استصواب امراء بر آن ملتمس
مایل اجابت گشته [illegible] اما جمعی دیگر از امراء ارتکاب آن سفر را موافق مصلحت ندیده چند در آنحضرت را
بتوجه بلخ ترغیب میکردند و بیشتر از آنکه خاطر [illegible] علیه [illegible] امراء [illegible] که
سرداران ایشان ابراهیم سلطان موصلو و احمد سلطان افشار بود بموجب فرموده والی هرات [illegible]
هراة با خیانت نامه بوده [illegible] و شاهزاده امیر شاه محمود سیف الملوک و برادر امیر ارد و شاه و میرزا بیگ
و امیر مراد علی و اسلام علی ولد یار علی نخفی و امراء مغول جانی در برابر لشکر قزلباش گذاشته
[illegible] علم عزیمت بصوب [illegible] که علی از صدمات غرجستانات بر افراشت و ابراهیم سلطان
و احمد سلطان سپاه محمد زمان از ضرب تیغ و سنان منهزم گردانیده میرزا بیک را مع ولده گرفته

از کلانتران

از کلانتران مغول جانی و بسیاری از آحاد بر خاک هلاک انداختند و بقیة السیف محمد زمان میرزا
پیوسته آنحضرت از بنده عزم قندهار کرد و امیر شاه محمد سیف الملوک بدستور معهود در
غرجستان متوطن گشته راقم حروف نیز بسبب آلام فیراق سفر اجازت یافته توقف
نمود و چون محمد زمان میرزا بسر دره رسید شاه محمد بیرکه که از معرکه چراغدان بدان طرف گریخته بود
باتفاق بعضی دیگر از توابع و لواحق بموکب عالی پیوست و بمبالغه بسیار آنحضرت را بر آن
داشت که فتح قندهار کرده عنان یکران بولایت [illegible] و حیار بیک [illegible] داود [illegible]
در نواحی [illegible] میرزا بابا [illegible] عازم شبرغان بود [illegible] فی المجلد [illegible]
بچهار بیک رفته رحل اقامت انداختند منتظر آنکه اسلام علی و یار علی نخفی و مردم مغول جانی جهت
تکمیل و تجهیز لشکریان خود در بند ماندند بود بملازمت رسند انگاه متوجه شبرغان گردند و چون [illegible]
بیک این خبر شنید لشکر دو ابراهیم جانی بیک که دران وقت بحکم محمد بابر پادشاه حاکم بلخ بود [illegible]
پیغام فرستاده بود از مناسب آنست که قبل از آنکه لشکر محمد زمان میرزا مجتمع گردد بجنگ آنحضرت بیرون آئیم
و امیر ابراهیم از بلخ بیرون آمده با [illegible] بیک پیوست و آن دو امیر باتفاق یکدیگر بر سر شاهزاده
رفته بین الجانبین حربی صعب روی داد و در آن اثنا از فوز اسب محمد زمان میرزا [illegible] آمده در آن حین امیر
ابراهیم بسر وقتش رسیده او را دستگیر گردانید اما تعظیم بجای آورده شاهزاده را به بلخ برد و از آنجا
توجه کابل نمود و محمد بابر پادشاه از غایت مکارم اخلاق و محاسن اعراق و عقیدت [illegible] ملازمت کابل
جریمه عظیمه میرزا محمد زمان را نابوده تصور نموده در غایت [illegible] او ملاقات نموده ابواب انعام
بر روی روزگارش بر گشود بیت پادشاه کریم بنده نواز ۞ [illegible] جرم بخش عفو طراز ۞
از سر جرم خویش [illegible] ۞ [illegible] ۞ گذشت عفو از کمال کرم
و پادشاه عالیشان بعد از قواعد عهد و پیمان زمام ایالت بلخ و توابع در قبضه اقتدار محمد زمان میرزا
نهاد و چون سه چهار ماه آنحضرت را در کابل نگاه داشت کریمه از محذرات سرابرده شاهی
نامزد [illegible] کرده بجانب بلخ رخصت انصراف داده [illegible] و غایت مدح گستری آنکه
[illegible] توانند بود از آن پادشاه نسبت بان شاهزاده
ظهور نمود و صیت آن لطف و احسان و آوازه این عفو و امتنان در اطراف جهان اشتهار یافته
همه کس زبان تحسین و آفرین پادشاه عالم آرای گشود ۞ رباعی ۞ ای لطف تو سرمایه انواع فتوح
مجموعه [illegible] آیت [illegible] شرح ۞ کونی که [illegible] در عالم کون ۞ مقصود [illegible] خلایف [illegible] واضح

والی بوسنا بود از تاریخ هجری بماه ذی قعده سنه ۱۰۰۰ در رسیده محمد زمان میرزا و ارکان مملکت شهریار ملکوت
بست تمال وارد دولت بابت شاه وکان بابنده بر پادشاهی در کمال دولتخواهی سلوک نموده
که بطبق لوازم اخلاص و اطاعت بجا می آورد و رجا واثق و وثوق صادق که آن شاهزاده صاحب
سعادت در سایه دولت و عاطفت آفتاب اوج پادشاهی با علی مدارج اقبال رسیده
فروغ انواع انوار جاه و جلال از مطلع عنایت نواب تاجدار ظل الهی بر وجنات احوالش تابد نظم
آن اختر نور گستر اوج امید شاید شود اظهر مهر جهان شید در ظل عنایت شهنشاه خواهم که باقبال
ماند جاوید و چون بر افتتاح رتق توفیق قلم صاحب تحقیق جواهر اخبار غرایب آثار اولاد صاحبقران
کامکار امیر تیمور تا این غایت در سلک عبارت کشید از رشحات چشمه حیات بخش
حوادث رطب اللسان گشته عنان بیان بصوب تحریر بدایع وقایع ایام دولت ابد پیوند
شاهی معطوف گردانید امید که موجب عدت بخت شاید از معاینت عنایت آصف
جم اقتدار از خطر زوال مصون ماند و کیفیت فتوحات شاه سکندر صفات را در جنس عبارات
والمین استعارت جامع وجود و دولت و تاج سایه نظم چون بعنایات خداوند کار
بخت موافق شد و توفیق یار ✿ ملک بخش پرور جهان ✿ کردیان سیرت صاحبقران
الهی آن خسرو نیکو سرشت ✿ قضا و قدر اختش نوشت ✿ سحرفن و سحر آثار گشت ✿ ماه ولی بر کمال رخ ✿
که کند از جوهر اخبار شاه ✿ شاه جهانگیر ✿ ملک پناه ✿ جهان داور ✿ درج سخن کز آب دار
ارجمند قوت این کار نیست ✿ خامه در کار سزاوار نیست ✿ همت امیدم که از فضل خدای ✿ ملک جو ✿
فیض ساوی و بینش ✿ کوکب طالع ✿ تمر رشته ✿ کشورگشای ✿ قبه افلاک شد و در پیدای ✿
سیرت طبع جواهر شناس ✿ خاطر ✿ آفتاب ✿ از در بیان خسرو البشر ✿ زینت عارض ✿
کی شود ✿ است بلند ✿ گر نرود در جمن ✿ شاه ✿
کی شود این ✿ کهر با نظام ✿ گر کند معدن جود ✿ ✿ صیت ✿ است دوام ✿
اختر ✿ شرف ✿ سر ✿ ملک ✿ کردخواجان ✿ بهشت ارم
شده ✿ بمظهر ✿ ملک ✿ همت ✿ دل ✿
زانکه ✿ تمام ✿ کی ✿ فراست ✿ ✿ لطف و کرم
بیرون ✿ فیض ✿ جمع اصحاب ✿ ✿ کام ✿ عنوان ✿ دولت
جوهر ✿ ✿ ملک ✿ ✿ ✿ شریعت ✿ دعا ✿

هر که بود از رش ✿ سر ✿ دور ✿ تا که ز رشح قلم ✿ گوهر الفاظ ✿ نظام ✿
باد همیشه ✿ ✿ سر انجام امور جهان ✿ ✿ ✿ ✿ اهل ✿
سیر فلک باد بکامش مدام ✿ نامه امید نبایدش تمام
تمام شد جزو سیم از مجلد ثالث از کتاب حبیب السیر
تاریخ یوم الاحد یازدهم شهر شوال سنه ۱۲۱۴ الف
واربع عشر در دار السلطنه اصفهان
علی ید الفقیر الحقیر الداعی ✿ ✿
ذره بیمقدار محمد شفیع بن محمود ✿
عفی عنهما و ستر عیوبهما ✿
والحمد لله
رب
العالمین
۱۴

✿ این کتاب جلد سیم حبیب السیر ✿
✿ ✿
که ✿
✿
✿
✿
۱۸

بسم الله الرحمن الرحیم

ای نامه از منزل تا ماهی ۞ ذرات جهان از کرمت آگاهی ۞ از شاه و گدا هر که تو او را خواهی ۞ بر فرق نهد افسر شاهنشاهی ۞ افتتاح اخبار
آثار پادشاهی بحمد و ثنای قدرت آلهی انسب است و اولی فله الحمد فی الآخرة والاولی وله الملک السموات والارض وما بینهما رباعی ای کشور دل از نور حمدت روشن
معمور جهان ز فیض شکرت گلشن ۞ از حمد تو شد فرح آغاز کلام ۞ یابد شرف از ثنای تو انجام سخن ۞ و اختتام ابواب بدایع وقایع شاهنشاهی ایراد تحف درود
حضرت رسالت پناهی الیق است و احری یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما رباعی ای بر سر جلوه سریر از تاج ۞ کمپایه آسمان قدرت معراج
شد از کرم عام تو عالم خرم ۞ شاهان جهان بلطف عامت محتاج ۞ اللهم صل علی سیدنا و نبینا محمد المصطفی اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا و صلی علی آله البررة الاخیار
واصحابه نجوم فلک العز والعلی شعر شهریاران ملک فضل و کمال ۞ تاجداران تخت جاه و جلال ۞ خسروان ممالک دینی ۞ پادشاهان کشور یقینی ۞ سیما آن ده و از ده معصوم
انجم نورگستر بروج علوم ۞ مقتدای ایمان علی ولی ۞ پیشوایان آل پاک نبی ۞ اولی آن آفتاب برج نجف ۞ شاه دلدل سوار دریا کف ۞ دوم حسن آن امام پاک سرشت
که بعلمش نهال جهان گشت ۞ ثالث او را نظیر حسین ۞ قرة العین سید الثقلین ۞ بعد از ایشان امام سجادست ۞ که بهادر تمام عبادست ۞ پس محمد که باقرش
لقبست ۞ میوه باغ سید عربست ۞ باز صادق که بود در همه کار ۞ چون ز جعفر بری تمام عیار ۞ مظهر لطف ایزدی کاظم ۞ در ره علم شرع را ناظم ۞ فخر آل عبا امام رضا
هادی سالکان راه خدا ۞ پس تقی آن امام تقی ۞ قدوه خاندان علی نقی ۞ حسن عسکری ملاذ کبار ۞ حسن الخلق احسن الآثار ۞ پس امام زمان که هست امام ۞ حامی دین
حامی اسلام ۞ یا الهی بحق آل رسول ۞ بعلو مکان زوج بتول ۞ بکمال طهارت زهرا ۞ که جلالی دهد طلعتش را ۞ بهمتای اهل بیت نبی ۞ مبدء او شریعت نبوی کو کرسی ساز
جهد و توفیق ۞ تا نو نسیم بنانه تحقیق ۞ حال کسیم و شرف ۞ سرور دودمان ناو کیف ۞ حامی ملت ... ۞ وارث ... ۞ پادشاه و ممالک عالم
در تمام جهان بعدل علم ۞ تاج بخش شهان تخت نشین ۞ مشرق و مغرب زیر نگین ۞ وز علم بلند شد ز تاج ۞ شهر بلاد و ... ستاند باج ۞ ترک و دیلم همه غلامانش
قیصر از چاکران دربانش ۞ همه اجداد او جمشید ۞ صاحب تخت و تاج تا آدم ۞ پادشاهی که ... خورشید ... معدلت و جهانبانی ...
ممالک ظلم ... و ظلام ظلم و عدوان از اطراف امصار و بلاد روی انعدام ... تشنگان بوادی ... سار امن و امان رسیده
و نام نامی سلطنت و جهانبانی و تمامی ... از ریاض احوال ... اقطار آفاق ... ساخت ملوک ...
و سلاطین کامل ... سعادت دو جهانی ... شعر ... پادشاها ... تو شد
یافت اقبال ... قیصر ... خان ... شاها تو ... هر دو جهان ...
دین پناهی که بموافقت توفیق ایزدی و موافقت ... رسوم مذموم ... در میان فرق انام ...

زبدهٔ سلاطین را دفع آن تیسیر نپذیرفته بود از خدمت هفت اقلیم ممنوع ساخته و بمعاونت بخت بیدار و مساعدت دولت کامکار در باب تشیید
مبانی دین و دولت و تمهید قواعد ملک و ملت قوانینی که ناسخ آیات ملوک نامدار و ماحی آثار خواقین رفیع مقدار تواند بود طرح انداخت شعر
در هوای سپاه او سپیح گاهی ۞ نبوده همچو او گیتی پناهی ۞ رسوم بدعت از عالم برانداخت ۞ لوای مذهب حق مرتفع ساخت ۞ تعالی الله زهی شاه کرم
سپاهی زهی درویش آل خاتم ۞ ظلال او نقش از بخت بیدار ۞ پناه تاجداران جهاندار ۞ قبه زرنگار حضرت شعارش ... و غبار سوالک کواکب آثارش
کحل الجواهر دیده ماه و مهر انور شده است غازیان سپاه ظفر اوداش آیینه فتح و ظفر چون قرص خورشید از برج دو پیکر درخشنده و از تیغ سیوف مجاهدان
... فتنه ... تشنه ... اماکن ... کمال ... جهان ... افزای ... مجلس ... آسایش ...
عقود ... دار السرور در ایام ... صدای کوس ... اعدای ملکت ... بنوای ...
...

وجهان و آیین جهانداری و لشکرشاهی و قانون دین پروری و ملک آرایی و رسوم رزم سازی و مخالف گدازی و عادات دشمن سوزی
و دوست نوازی آن مهر سپهر سرافرازی تا دامن روزگار و انقراض ادوار بر السنه طالبان باقی و پاینده ماند بنا بر آن این ذره احقر که خود را خوشه چین
خرمن اصحاب فضل و هنر می پندارد جزو آخر از کتاب افادت انتساب حبیب السیر را از ذکر بدایع حالات و بیان غرایب فتوحات شاه دین پناه زیب و زینت
بخشید و تحریر غایت آلای و نهایت موهبت شاهنشاهی را که شامل این دولت نامتناهی است نسخه دیباچه همت گردانید مهید بکمال کرم جاویدانکه از
نکهات خامه در بار ریاض اخبار شاه فلک اقتدار بر وجهی نضارت یابد که طاوسان خطایر قدس را هوای تماشای آن از فضای دمائم همت
انتقال گیرد و از لمعات طبع سحر کردار گلزار آثار پادشاه رفیع مقدار صبوت نضارت پذیرد که بلبلان بوستان انس را آتش تمنای آن از ساحت خاطر
صفت انتقال پذیرد؛ شعر؛ گلشنی دارم ازین نخل و ریاحین ما را؛ خبرانند ازین نسخه مرا خاطر؛ ولی او چون بازمیست که پر و ادا؛ زیب پابه ملکوت چو مهی آورد؛ که کلکم که چه جایی ای بکمال است
ز فیض شاه بسی یافت نظام؛ گلزار قلم افتد در پای؛ سخن که به معنی بود است؛ از آن زد طلایع سخن ساز؛ سوی ایوان شاه بستان آمد پیدا؛ بود ده داستان شاهی که بکسب
نخست زلال آن یادیست خوب؛ گفتار در بیان شمه از علو نسب پادشاه ربع مسکون آفتابی که انوار وجود حقایق الجود شرقی عین مشرق و مغرب مستور کرده
محتاج نیست بشرح علو اصل و نسب و کامیابی که فیضان عام عدل و جود شریح آن مهید اقارب و اباعد را انتفاع بخشیده و مستغنی است از ذکر
مناقب ابا عالی تبار اجدادش چون برطبق کلام معجز نظام و جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا اظهار و اشتهار اوصاف اعیان عموم در سلسله نسب ذوی او و متوالی کتب
و متون صحایف ثبت ساخته اند و نسب عظمت نشان و قدم و دمان آباء و اجداد اولیا مکان رتبت افتخار و مباهات افزاید خامه مشکین شمامه در تبیین
سلسله نسب بزرگوار شاه سپهر اقتدار شروع نموده صفحات کتاب حبیب السیر را بشرح شمه از مناقب و مفاخر این فرقه ستوده آثار زیب و زینت افزود
بر متبحر واقفان انساب اولاد عظام نبوی و عارفان مناسب احفاد کرام مرتضوی مستور و مخفی نخواهد بود که نسب شریف شاه دین پناه و بیج و اسطه بخضرت
ولایت منقبت امامت مرتبت واقف اسرار ازلی شیخ صفی الحق و الحقیقه و الدین ابو الفتح اسحق اردبیلی قدس الله سره العزیز میرسد و نسب آنحضرت
بامام همام هادی اعالی و اعاظم ابو ابراهیم موسی الکاظم علیه و علی آبائه و ابنائه الصلوة و السلام منتهی میشود در بنوبه ابو المظفر شاه اسمعیل بن سلطان حیدر
بن سلطان جنید بن شیخ ابراهیم بن شیخ خواجه علی بن شیخ صدر الدین موسی قدس سره و اولیای آفاق شیخ صفی الدین اسحق بن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ
صالح بن قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن محمد الحافظ کلام الله و هو ابن عوض بن فیروز شاه بن محمد بن شرفشاه بن محمد بن حسن بن محمد بن ابراهیم
بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن احمد ابو الی بن ابو القاسم حمزه بن الامام الهمام موسی الکاظم علیه و علی آبائه و ابنائه السلام و چون تمام امت و سروری
نسایم آن است که نسبت پروری کاظم سلام الله علیه را و ایل مجلدی ثانی مشام ناظران این اوراق را معطر گردانیده و ساحت ضمیر واقفان این آثار را
صفت انتفاع بخشیده و درین مقام شکر آن مبادرت مینماید که جمهور این صحایف را بذیور آثار بعضی دیگر از آبا و اجداد حضرت شاه دولاالامر ادامی
آرایم ذکر آثار همت و افعال و ستوده خصایل این دو بزرگوار ... امام شیخ صفی الدین اسحق ... خاندانها ... و صلاحی
بنی آدم بر علو شان و سمو مکان سادات صفات سجاده سوی اتفاق دارند و آن زمره کریمه را فایز کمالات صوری و معنوی و جامع فضایل دینی و
آخروی میشمارند لوایح باطن هدایت مواطن ایشان مانند صبح صادق ظلام لیالی ضلالت را معدوم گردانیده و لوامع خاطر اسعدت مآثر ایشان
انوار آفتاب از افق فضل و کرامت طالع گردیده؛ شعر؛ از آنست ای داده هر یک دین پناهی؛ سر ز کبر رسا پادشاهی؛ جراغ یقین را ز نور امامت؛ که تابنده در برج کرامت

فهم من دین و نفاق الانام کرام من کرام من کرام لاجرم حاجت آن نیست که منطیب بیان در کار از مآثر و مفاخر هر یک از این فرقه واجب التعظیم
ارکان سلسله نسب همایون با سامی سامی ایشان شمولت نفوس برانعامی نماید اما بنا بر تیمن و تبرک بمحمل از حال فرخنده مآل حضرت ولایت پناه کرامات
دستگاه فیروزشاه و اولاد عالیجاه آن قدوه آل رسول الله بلسان قلم مینگارد؛ فیروزشاه؛ بزرگی بود بمکارم اخلاق و محاسن آداب موصوف و بطایب
کفتار و کرایم اطوار معروف کواکب سیادت و سروری از ناصیه مبارکش طالع و آثار جلالت و مهتری از بشره همایونش ساطع بوفور قبول ثروت و شعور
و اصیف بیاعت و سخاوت برگزیده و افواد مذکور مواشی و اغنام بسیار و فواید بسیاره و دواشی و خدام پیش زیاده از مرتبه حساب و شمار؛ شعر؛
فلک فتشام و معلی پایه؛ جهان کرم سیر فیروزشاه؛ دری بود از درج فخر و شرف؛ کلی از گلستان شاه نجف؛ قمر بود کی گرد از خوان او؛ جهانی فروغ جهان او
و دیباچه در کتاب صفوة الصفا مرقوم قلم مشکین طراز این نیز از شده فیروزشاه در کنار رشته کیلان در موضعی که موسوم است برنکین منزل گزیده بود
و پیوسته خوان کرم گسترده اضیاف آینده و رونده قیام مینمود و چون تکتاب از هاتف غیبی ندای واقعه حوالی دار الملک شنود از وقت
آباد عالم فانی بنزهت سرای جاودانی انتقال فرمود و فرزند سعادتمندش عوض از منزل رنکین کوچ فرموده در قریه اسفرنجان که از جمله مضافات اردبیل است
ساکن گشت و در انتظام مهمات انجام مخارج بالوشاد کام اوقات مینگذرانید تا او نیز درگذشت و عوض را پسری بود دل افروز خورشید نظر محمد نام
و آن ادر فی سن ولایت در پنج سالگی از نظر خلایق غایب گشت و بهر چند خدام امیر عوض در طلبش شتافتند ذره از بر تو انوار آن جمال بیابند
لاجرم دران دودمان عظیم الشان مصیبتی بغایت صعوبت اتفاق افتاد و محنت آن مهاجرت خون دل از دیده دوستان و ماندگان سیادت بگشاد و بقیت
اعمال در مقامات ... خاطر آن فرزندان ... خانم خرم کان بود و احیانا ... بگوش هوش هر یک مضمون ... سیقالم نیز می نمود؛ شعر؛ یوسف گم گشته باز آید بکنعان غم مخور؛ کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور؛ بعد از انقضای هفت سال از این احوال ناگاه آن فرزند ارجمند بر در خانه پدر بزرگوار رسید داشته جامه سبز در بر و
دستاری سفید بر سر مصحفی حمایل فرموده و زبان جشمه بیان بتلاوت زمره از قرآن گشاده لاجرم طراز مان آن ستان گرد ایشان بیتج و شادمان گشتند
و از آنجناب کیفیت حال پرسیده در جواب دلداد که طایفه از جنیان که در سلک اهل ایمان انتظام داشتند بمکان خود بردند و درین مدت بحفظ کلام ملک علام
و تعلیم سنن و فرایض اسلام تحریض و ترغیب نمودند آنگاه متحیر و متعجب گشته تماشای گلزار حرمت و خدمت بر دوش گرفتند و از روی ارادت و اعتقاد
کرامت مودت به میان بسته طریقه فرمان برداری و اطاعت آن بزرگوار را پیش گرفتند و سید محمد الحافظ در مصاحبت اقربا و خویشان با حیا که سی شبه آبا و اجداد خود
می پرداخت تا وقتی که مدت حیات طبیعی بسر آمده علم عزیمت بصوب بهشت جنت برافراخت؛ شعر؛ روانش مینو بر انوار باد؛ دران دهر آباد
مسرور باد؛ صلاح الدین رشید؛ ولد رشید امیر محمد الحافظ بود و بعد از فوت پدر در قریه کلخوران آقامت نموده و آنجناب از حسن و جمال صوری
نیز بهره تمام داشت و جمهور در زراعت مشغول گرده تخم حصاد انعام در ضمایر دل طوایف انسان بکاشت و چون زمان زندگانی او نیز بسر
رسید پسر رشید او قطب الدین بقایم مقام پدر بزرگوار گردید؛ امیر قطب الدین؛ قطب فلک جلالت و دین داری و خورشید سپهر سعادت و بزرگواری بود
و هم در قریه کلخوران اقامت داشت تا وقتی که بسبب هجوم لشکر گرجستان بار دبیل نقل نمود و تبیین این انتقال و تفصیل این اجمال آنکه در زمان
بهارت آن شاه امیر قطب الدین یکی از رؤسا کفار گرجستان با لشکری از دو صنفان بی ایمان بخیال نهب و غارت دیار اسلام و قتل و تاراج سالکان
ملت خیر الانام بجانب اردبیل در حرکت آمده چون این خبر بکلخوران رسید میر قطب الدین بر طبق کلمه علیکم بالسواد الاعظم عزم نموده با عیال

والاطفال شهر اردبیل فرو رفته ... خانه در زیر زمین ترتیب داده او و اهل و متعلقان را در آن نهانخانه از خشم ترکمانان مستور گردانیده و خود بنفس نفیس
در کوشک نشسته بشغل ... انتظار ایشان کرد ... وکلمه توحید بر زبان رانده مستعد تجرع شربت شهادت بایستاد و همان لحظه ترکمانان باو رسیده
و صاحب خود را کشته دیدند و تیغ انتقام از نیام کشیده رشته حیات آن جوان پسندیده صفات را بانقطاع رسانیدند بعد از آن امیر قطب الدین
از زاویه اختفا بیرون آمده بمنزلی ... قضا را جمعی از ترکمانان باو رسیده و شمشیری بر گردنش زدند چنانکه از پای در افتاد و ترکمانان او را
کشته تصور کرده بطرف دیگر رفتند و امیر قطب الدین آن روز تا شب در میان کشتگان افتاده بود و هیچکس بر حالش اطلاع نداشت چون تیغ آفتاب
از نیام غروب مخفی شد جمعی از اوباش اردبیل از جهت تفحص حال کشتگان در سیر بودند بر سر وقت امیر قطب الدین رسیدند و آن جناب را برداشته
نزدیک ... رفتند و کیفیت واقعه ... رسیدن آن امیر ... جواب داد که ظاهرا او دراج ... و زخم ... انگاه ... زخم او را بسته
بمنزلش رسانیدند و امیر قطب الدین با عیال و اطفال بسلامت یافته ... لوازم ... تقدیم رسانیدند و امیر قطب الدین در همان زاویه مقیم بود
تا وقتی که لشکر ... از اردبیل مراجعت نمودند انگاه قرین صحت و عافیت مانند خورشید از عقده کسوف بیرون آمده ...
به تربیت فرزند سعادتمند خود شیخ صالح معمور گردانید و در وقت ... آن ... عالم را ... ساخته ... رضوان ...
شیخ صالح در اوقات زندگانی سنن آبای کرام را احیا نمود چون آنحضرت نیز ... ساخت گردید پسر فرخنده اخترش **امین الدین جبرئیل**
قایم مقام شد و آن ... زاده ... در سن شباب ... عمر ... بود و ... عام ... از فروغ عفت و طهارت از
... خورشید ... نکاح خویش در آورد و واهب المواهب امین الدین جبرئیل ... مستور ... بزیادت ...
سعادت بوده ... ذات بسری عالی که ... کرد **بیت** برآمد آفتابی ... **مصرع** آثار ... باطن ...
... ظاهر و انوار ... از مطلع جبین ... امارت هدایت و ارشاد ... علامات ولایت و اجتهاد ...
... **شعر** گل ... در باغ هدایت ... در درج ولایت ... ز نورش چشم اختر شد منور
و امین الدین جبرئیل ... از فروغ روی آن مولود ... علم ... و شادمانی ... و صدقات قیام
نمود ... و در زبان ... بالهام ... فتح ... و نام ... ابو الفتح ... اسحق ... لقب
گرامیش را بصفی الدین قرار داد و الحمد لله الواهب المواهب العطایا و الصلوة علی محمد و آله خیر البرایا **ذکر سایر مکارم اخلاق و محاسن اوصاف و مناقب**
سلطان المشایخ شیخ صفی الملة و الدین باتفاق اکابر آفاق ذات میمنت صفات شیخ صفی الدین اسحق آفتابی بود از مشرق ولایت دین ... درخشیده و خورشید
منیر فیض ... انوار عنایت الهی ... و مکارم ... و جواهر علوم ... پایه قدرش ...
... کلام هدایت ... عالم ... سلاطین و ملوک ... کامل ... الهی ... سلوک ...
... محیط انوار ... ایزدی ... کعبه ... مطاف ... عالم ... اولی ... در هوای ... مسجد ...
... مشاغل ... معابد ... فروزان ... طاعت ... محراب عبادت چون کمان ابروی خوبان خمیده
و دیده دل ... حقایق ... جمال حقیقی ... تا تمام در بیان اسرار حقایق و معارف زبان گشوده و از

تمام ایام بر رکوع و سجود و قیام و قعود ... **شعر** همه ذکر او در رکوع و سجود همه فکر او در قیام و قعود ... شده چشم بر روی محراب باز ... گشاده
خواب ... چشم پر آب ... در ... ملک ... عالم ... از خواب ... کشته ...
نمود ... شادی ... دعا ...
و آن نور محراب ... ولایت ... در ... کلمه ... الحکم ... اهل ... ولایت ...
... ساعات ... عالم ... الطاف آلهی ...
... مشاهده ... اردبیل ... آفتابی طالع شد ... اقطار
عالم از نور او روشن گشت ... سعادت طلوع کرده ...
... کیفیت واقعه را با والد ماجد خویش تقریر نمود و طلب تعبیر فرمود ... در جواب گفت ... العین
این رویا ولادت ... از مشرق و مغرب عالم ... جناب ...
تعبیر این خواب ... آن ... ولایت مآب ... از مطلع ...
... آفتابی طالع خواهد گشت ... سلطنت ... کون و مکان ... الحال ...
مشاهده و محسوس ... حقیقت این دعوی ... معقولات ... در اوان صبی بخواب دید
... در عالم خواب ... شیخ امین الدین جبرئیل
را ... آفتابی از فرق مبارکش طلوع نمود ...
عالم ... آفتاب ... و چون ... بوقوع پیوست از
خواب ... تعبیر ... ظهور تیغ ...
و آن تاج ... آنحضرت ... **رباعی** ... آن ...
نظم ... ولایت پناهی ... طلب ... طریق ...
... سلطان الدین ... کمال ...
... شیخ ابو عبدالله ... خود ...
... طاعات و عبادات مشغول شده ...
... شیخ مصلح الدین سعدی ... بزرگوار ...
... امیر عبدالله ...
... شیخ صفی الدین ... اردبیل باز گشت
و نوبت دیگر ... شیخ زاهد ... شیخ ... الکردی ...

وتاج الدین ابراهیم ... ارشاد از شیخ جمال الدین گیلانی رحمة الله علیه یافته بود و نسبت خرقه شیخ جمال الدین چنانچه در صفوة الصفوی
مسطور است بسید الطایفه شیخ ابو القاسم جنید بغدادی میرسد و سلسله مشایخ شیخ جنید بحضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب
علیه الصلاة والسلام منتهی میشود القصه بعد از آنکه شیخ صفی الدین مدت چهار سال دیگر در راه طلب بانواع ریاضت و تعب روزگار گذرانید شخصی که
او را محمد نام بود [illegible] از اردبیل [illegible] گیلان رفته بود [illegible] که شیخ زاهد در قریه [illegible] از توابع گیلان بر سجاده ارشاد تمکن دارد و
شیخ صفی از شوق ملاقات شیخ زاهد بیطاقت شده در فصل زمستان [illegible] بجانب [illegible] شده و [illegible] در ماه مبارک رمضان
[illegible] القرآن بمقصد رسید [illegible] شیخ فرود آمد [illegible] نماز [illegible] مشغول گردید و حال آنکه در آن رمضان شیخ زاهد در خلوت [illegible]
[illegible] مریدان و طالبان ملاقات [illegible] ماه رمضان [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ صفی الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ صفی الدین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت ولایت پناه [illegible] شیخ زاهد [illegible] کمالات [illegible]
[illegible] صاحب کمال [illegible] سجاده [illegible] ارشاد [illegible]
[illegible] روایت مؤلف صفوة الصفوی [illegible] شیخ زاهد [illegible] شیخ صفی الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] سجاده [illegible] شیخ صفی الدین [illegible] اردبیل [illegible]
[illegible] شیخ جلال الدین علی [illegible]
[illegible] شیخ زاهد [illegible]
[illegible] شیخ صفی الدین [illegible]
[illegible] جلال الدین علی [illegible] شیخ [illegible] صفی
[illegible] شیخ زاهد [illegible]
[illegible] جلال الدین علی [illegible] شیخ صفی [illegible]
[illegible] شیخ زاهد [illegible] شعر

[illegible]
[illegible] جلال الدین علی [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ صفی الدین [illegible]
[illegible] شیخ صفی الدین [illegible] شیخ زاهد [illegible]
[illegible] شیخ زاهد [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ صفی الدین [illegible]
[illegible] شیخ صفی الدین [illegible] اردبیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه وآله [illegible]
[illegible] شیخ زاهد [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ [illegible]
[illegible] اردبیل [illegible] شیخ صفی [illegible]
[illegible] شیخ زاهد [illegible]
[illegible] شیخ صفی الدین [illegible]
[illegible] شیخ صفی الدین [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] شیخ زاهد [illegible] شیخ صفی الدین [illegible] گیلان [illegible]
[illegible] شیخ صفی الدین [illegible]
[illegible] اردبیل [illegible] شیخ زاهد [illegible] سالکان طریق معرفت [illegible]

وجهه دعوت الموالف امم عفا باطراف واکناف عالم فرستاده و بکلی همت بر تشیید قواعد طریقت نبوی و ترویج شریعت مصطفوی مقصور ساخت
بآنکه [illegible] کرامات و خوارق عادات آن سلطان نقبا و سادات در شرق و غرب جهان صیت اشتهار گرفت و از اقطار بسیار و بلاد [illegible]
علاج سعادت روی بدرگاه و کعبه [illegible] آوردند و [illegible] خواص و عوام فضای [illegible] در صفوة الصفا [illegible]
که در ساکن اولاد و عظام آن مقتدای الموالف ایام انتظام داشت منقولست که [illegible] از ولایت عراقین و آذربایجان و روم و دیار بکر و اران و شروان
از ارباب ارادت آنقدر [illegible] آمدند که تمامی مساجد و معابد اردبیل و توابع از ایشان پر گشت و [illegible] بارشاد حضرت شیخ [illegible]
[illegible] مقرر شد که من [illegible] هر یک از [illegible] ایشان [illegible] سرانجام نمایم و در آن ایام مرا هر روز چند هزار آرد مهیا می‌بایست کرد
تا بدیشان وفا کند [illegible] قدر او [illegible] بود [illegible] در کتاب [illegible] قوم [illegible] محمد [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] از مولانا عبد اللطیف [illegible] آن اهل [illegible] روایت [illegible] از آن حضرت
شنیدم که گفت [illegible] کامل [illegible] طریق [illegible] اولیاء الله [illegible]
رسیده [illegible] از مولانا [illegible] روایت که گفت من [illegible] ارادت [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] سیزده هزار [illegible] علام الغیوب [illegible]
زیاده [illegible] جمال [illegible] اصحاب [illegible] ارباب فضل و کمال بود [illegible] هزار [illegible] برکت
انفاس [illegible] مطلوب رسیده ابواب هدایت بر روی روزگار [illegible] انوار ولایت ازلی [illegible]
[illegible] چراغ معرفت [illegible] دل [illegible]
بی اختیار سر ارادت بر پایش می‌نهاد و لوامع حقایق معرفت آلهی و لوایح دقایق موهبت نامتناهی از مطالع باطن [illegible]
طلوع و ظهور می‌نمود که از فروغ آن زوایای ظلمت آباد جهان [illegible] مطلوب ایشان [illegible] عالم [illegible]
صحبت [illegible] جمال [illegible] علم [illegible]
[illegible] تواضع و فروتنی [illegible] انوار هدایت [illegible]
[illegible] فرمان [illegible] و چون در اکثر [illegible] آن [illegible] شایع گشت
و خلق [illegible] آنحضرت [illegible] طریق [illegible] موافق شده [illegible]
[illegible] امراض [illegible] آنحضرت
[illegible] ایام ضعف روزی بر زبان الهام بیان [illegible] که [illegible]
حکیم علی الاطلاق [illegible] اصحاب امراض [illegible] شیخ [illegible] امراض [illegible]
ناتوانی از برای هر نماز تجدید وضو [illegible] ضعف [illegible] قیام و قعود [illegible]
اوان ارتحال [illegible] ولایت [illegible] خود شیخ صدر الدین موسی [illegible] دختری شیخ زاهد بود [illegible] فرمود که سید

جمال الدین اصفهانی بوظایف [illegible] قیام نماید انگاه دو روز علی الدوام بتلاوت کلام ملک علام مشغول بود و روز دوشنبه دوازدهم
محرم [illegible] و سبعمائه [illegible] طایر روح مقدسش بجانب حظایر قدس پرواز نمود شعر ولو کان فی الدنیا [illegible] لکان
رسول الله [illegible] فان [illegible] محمد نظم اگر عمر بشر پاینده بودی [illegible] حضرت حق [illegible]
[illegible] در کانون [illegible] آدم [illegible] عالم [illegible]
[illegible] و اولاد آنحضرت [illegible] و اصحاب ارادت [illegible] سلطان
[illegible] آن [illegible] کیفیت تحریر آن [illegible] آن [illegible] که قلم زبان
[illegible] اوراق [illegible] شعر [illegible] بیان [illegible]
خورشید سپهر [illegible] بسبب [illegible]
[illegible] سید جمال الدین [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] و در آن اثنا زبان الهام بیانش
[illegible] اصحاب [illegible] ارباب ارادت [illegible]
[illegible] شیخ صدر الدین [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] شیخ صدر الدین [illegible] شیخ زاهد [illegible]
شیخ صفی الدین قدس الله سره [illegible]
[illegible] شیخ صدر الدین [illegible]
آن [illegible] انوار [illegible]
[illegible] آن امام زمان [illegible] آسمان [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] و المنة [illegible] و الصلوة علی [illegible] محمد المصطفی و آله العظام الاتقیاء [illegible]
[illegible] شیخ صدر الملة والدین [illegible] ذکر [illegible] شیخ صدر الدین موسی [illegible]
[illegible] تقوی و طهارت [illegible]
[illegible] شعر [illegible] شیخ [illegible] در خانقاه [illegible]

براه هدایت ... ماند بتجلیل ناقص نقل نموده در صفوة الصفا مسطور است که در آن روز شیخ زاهد قدس الله روحه بیتیه صفیه بود ... [illegible]
شیخ صفی الدین روح الله روحه در می آورد و اثنا مجلس بتعظیم برخواست و باز نشست بعضی از مریدان سبب قیام پرسیدند جواب داد که فرزندانی از صفی
از عالم غیب ... خواهد نمود ... تعظیم آن فرزند صاحب کمال قایم مقام من و صفی خواهد بود برخواستم و چون شیخ صدرالدین ... عالم را نور
وجود ... بهار است و لوامع رشد ... از ناصیه حالش لایح گشت شیخ صفی الدین فرمود که آن فرزند را شیخ زاهد در مجلس ... فاطمه ... قیام نمود
صدرالدین است و هم در کتاب مذکور مرقوم است که در ولایت اردبیل دو قریه است یکی را ... و دیگری را الارق گویند و میان ... آن دو قریه
مواد نزاع ... بود در وقت ... شیخ صفی الدین ... و نصیحت آنحضرت ... خصومت ایشان ... بعد از انتقال آن ... اهل
کرت دیگر ... نزاع آمده یعقوب نامی ... و لشکر بالارق ... الارقیان ... متفاوت در ... شیخ ... و در آن اوقات
... در سلک خلفا شیخ ... آنحضرت ... عالم ... صدرالدین ... بزرگی ... از ... متولیان ...
کرات ... الارقیان ... قبول کردند ... و الامن ... شیخ صدرالدین ... پیش از آنکه
از ... آن ... سالک ... روی ... که ... و حاجی محمد ...
نزد متولیان ... ترک ... شیخ ... متولیان ... قبول ... و الارقیان
... شیخ صفی الدین ... شیخ صدرالدین ... سواری
از متولیان ... سبب ... گفتند ... سواری ...
بر اسب ... و در دست ... از طرف الارقیان متوجه ... از ... بهم ... ترک ... کردیم ...
... الکرس ... اگر کوهی بود از هم بریزد ... بیوت ... ملک اشرف ... در اوایل ایام ... شیخ صدرالدین ... حسن ارادت
و اعتقاد تقدیم ... هرگاه بشرف ملازمت آنحضرت مشرف ... مبارکش ... اما در آخر حال ... نفس ...
و نفاق ... آفاق ... بتعظیم و تکریم بجای آورد ... در مقام ... شمع
شبستان ولایت ... آنحضرت ... حقایق ... عدم ...
غبار ... در ... آمد و ملک اشرف ... در تبریز توقف نموده رخصت معاودت بصوب اردبیل داد در آن اثنا یکی
از نزدیکان شیخ صفی الدین را بخواب دید که عصایی در دست گرفته ... ملک اشرف ... از شهر ... مملکت
آذربایجان ... ملک ... حوادث ... محمد ... نیست ...
تیمن ... شیخ ... را ... اعاده ... عصا ... ناگاه
... ملک ... شیخ ... متوجه ...
اشاره کرد ... والاد ... آن ...
واقعه ... ملک اشرف گفت ... شیخ صدرالدین ... خواست ... آنحضرت

قوت ... اردبیل ... بدستور ... هدایت و ارشاد خلق ... و چون چندگاه بر این قضیه
بگذشت کرت دیگر خیال فتنه و فساد در خاطر اشرف گذشته ارغون شاه نامی را ... طلب شیخ صدرالدین بجانب اردبیل فرستاد و آن قبله اصحاب
رشد ... اطلاع بر ... الضمیر اشرف ... قبل از رسیدن ارغون شاه ... روضه ... وداع نموده بطرف گیلان ... و ملک اشرف
از شنیدن توجه آنحضرت بگیلان ... و ... فرستاده ... پیغام داد که مناسب آنست
که آن برگزیده ملک علیم ... باز آیند ... و بدستور ... بر روی فرق عباد ... گشایند که از ... محلص
... عقیده ... ارادت ... موجب ... باشند ... چون ... آن ... خلیل
... حقایق ... آنحضرت ... اعتقاد نموده ... دیار را اقامت ... اوقات ... باصناف طاعت
و عبادت ... شیخ
صدرالدین ... اردبیل ... بیرون ... از آن طایفه ... اعدا ... ولایت ... دیدند
... شیخ صفی الدین ... بخواب ... لشکری عظیم ... ظاهر ...
از آنحضرت پرسید ... کدام طایفه ... جواب داد ... مخالفت ... ما ...
... وهم در آن اوقات ... در جزو اول ... ملک ... اردبیل رسید
... شیخ صدرالدین ... شیخ ... گیلان ... رسید ... ملک اشرف
... سید ... خانواده ... تعظیم ... تقدیم رسانید ... بن
اسمعیل ... صفوة الصفوی ... در آن ایام ... شیخ صدرالدین ... روزی ...
... ملک اشرف ... ابواب اعتذار و استغفار ... شیخ ... التماس ...
... وقد ... آن ... شیخ
شیخ صدرالدین ... آن ... بقبول ... ملک ...
... علمای ... بر واجب الاحترام ... آنحضرت ... بیت
... بنای آن شیخ عالیشان ... اختیار آن کار ... ارادت ... مختار
باز گذاشت ... ان الله ... رجب ... سیاست ... ملک ...
... شیخ صدرالدین ... هدایت ... باز دیگر
... ولایت ... ایام ... ملک ...
... شیخ ... بر ... مقام ... معرفت ... هدایت ... روزگار ... ارشاد ...
... بیت نمود ... دار السلام ... بجانب ... شیخ خواجه علی چون بحکم وصیت قایم مقام پدر بزرگوار گشت ...

تخم اندوه ناک شده

قامت باستقامتش از جویبار هدایت بود و ایشان در کشیده بی غیبت بسدرة المنتهی در گذشت شعر چو منزل بجنت سرو کش · بسر افراخت نخل نوازش [illegible]
کر نهج فرزند فرزندنمان · منور شد آفاق از آن جهان · و شیخ خواجه علی را در اواخر اوقات زندگانی بر طبق آیه هدایت انتمای و لله علی الناس حج البیت
من استطاع الیه سبیلا عازم گذاردن حج اسلام و ادراک طواف عتبات اجداد عظام و آبا کرام شد و پسر عالی گهر خویش شیخ ابراهیم را بر مسند [illegible]
تمکین گردانید و با طایفه از اعاظم صوفیه قدم در راه نهاد و متوجه حرم محترم [illegible] شد · شعر گرانمایه شیخ توکل نهاد · قدم در طریق توکل نهاد
[illegible] پر ز نور حضور · بیابان او گشته دریای نور · و بعد از چند روز شیخ ابراهیم از مفارقت آن سالک مسلک [illegible] از عقب روان
فراق پدر در دلش کار کرد · تمنای آن راه دشوار کرد · و از غایت استعجال طی مسافت کرده هر دو کعبه را یکبار دریافت و شیخ خواجه علی دیده بدیدار فرزند
فرزند سعادتمند روشن کرده پدر و پسر بمرافقت یکدیگر باداء مناسک حج پرداختند و شرف طواف روضه مقدسه نبویه علیه آلاف التحف الصلوة و التحیه
کسب [illegible] معطوف داشتند و در اثنای راه شیخ خواجه علی [illegible] سفر آخرت اختیار فرمود و [illegible] شیخ ابراهیم تفویض
نموده از مرحله [illegible] جنات تجری من تحتها الانهار انتقال نمود · شیخ ابراهیم بعد از رحلت والد بزرگوار خود [illegible] جنات النعیم در کمال
حزن و ملال [illegible] قطع مراحل کرده بخطه اردبیل شتافت و [illegible] آبا [illegible] تقویت شریعت خاتم النبیین [illegible] انوار
باطن [illegible] صفحات احوال اهل سلوک تافت [illegible] لطایف [illegible] زینت داد و [illegible]
مضمون [illegible] نظم ای بوده ز فرقت دل [illegible] · [illegible] چون [illegible] ابراهیم
و چون آن دوحه [illegible] مسند خلافت [illegible] سلطان
جنید مسلم داشت · بیت · چو شد بر ضمیر [illegible] · [illegible] · نیر [illegible]
[illegible] سلطان جنید [illegible] اقبال [illegible] در سایه [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] · [illegible] انوار حقایق [illegible] شعر
قوی باطن [illegible] معنوی · [illegible] از علم ظاهر قوی · [illegible] دل [illegible] طالبان
مطالب [illegible] و مجاهدت [illegible] اصحاب [illegible]
مهدی [illegible] آن [illegible] لطف و کرم [illegible] روی نیاز بر خاک ارادت سوده [illegible] اخلاص در
[illegible] نظم بفیض ازل [illegible] سلطان جنید · [illegible] اقبال [illegible]
چو آهن ربا [illegible] دل خلق را سوی خود [illegible] · حسینی نسب بوده حیدر [illegible] · و از [illegible] خاص و عام [illegible]
[illegible] مقام آن [illegible] اهل اسلام [illegible] فرمان [illegible] گوید [illegible]
فرمان داد که آنحضرت [illegible] شعر [illegible]
[illegible] · و سلطان جنید از اردبیل با بسیاری از اهل ارادت طریق مسافرت اختیار کرده
بجانب دیاربکر نهضت نمود و چون [illegible] امیر حسن بیگ که در آن زمان حاکم

دیاربکر بود [illegible] طریق خلاف و نزاع می پیمود [illegible] قبول [illegible] گردید [illegible]
و [illegible] ارادت و اخلاص [illegible] گوهر [illegible] سعادت [illegible]
و [illegible] آنحضرت [illegible] اقبال نموده
[illegible] نظم [illegible]
[illegible] سلطان جنید [illegible] انوار و احترام [illegible]
[illegible] العرفان [illegible] جهانشاه
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] اقبال [illegible]
[illegible] سلطان جنید [illegible]
[illegible] آن طایفه [illegible]
[illegible] ارباب ارادت [illegible]
[illegible] سلطان جنید [illegible]
[illegible] شروان [illegible] شروانشاه
[illegible] آنحضرت [illegible] شعر [illegible] شروان [illegible]
[illegible] نظم [illegible]
[illegible] شروان [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] زمین [illegible]
[illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible] سلطنت
[illegible] سلطان جنید [illegible]
آنحضرت [illegible] شعر [illegible]
شهادت [illegible] سلطان حیدر [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] و ولایت و سروری و آثار هدایت و شریعت پروری [illegible]

[illegible]

و وعده آن اولاد کرامت نژاد پادشاهی است که دست عنایت واهب العطیات ابواب سلطنت شرق و غرب عالم بر روی روزگار همایون آثارش گشود

ذکر طلوع نیر سعادت پرتو از افق شبستان دودمان مصطفوی و [illegible] سلطان حیدر [illegible]

[illegible]

وقایع حالات ایشان در حیز بیان آید [illegible]

[illegible]

الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر

ذکر سلطنت [illegible] ابو النصر امیر حسن بیک بن علی بیک بن قرا عثمان

[illegible]

بخلق حسن خلق رنها کرد و بفضل ایزد او آن سرفراز موافق نواز و مخالف گداز کرم بود در رسم او کار روش نیز از عدالت بود در منش و بفضل ایزد او آن سرفراز
ممالک همه راش آباد بود رعیت ز بند غم آزاد بود مزاج زمین محصل بنوعی ز توجه [illegible] با اقبال او مردم آزار [illegible]
حسن بیک [illegible] نسبت به دودمان عالیشان شیخ صفی الدین [illegible] و اخلاص فراوان بود [illegible] خواهر [illegible]
سلطان جنید [illegible] سلطان حیدر عقد فرموده [illegible]
مواد جاه و جلال و اسباب حشمت و استقلال [illegible] دولت و اقبال [illegible] و تضاعف میگرفت تا وقتی که زمان حلول اجل طبیعی رسید و
ایام حیات مقدر بهت اختتام پذیرفت و آن حادثه در شهور سنه اثنی و ثمانین و ثمانمائه واقع بود [illegible] تقدیم لوازم تجهیز و تکفین در دار السلطنه
تبریز روی نمود خواجه [illegible] بن محمد [illegible] سیدی احمد و خواجه برهان الدین عبد الحمید و خواجه مجد الدین علی شیرازی در سلک وزرای [illegible]
و بنا بر اشارت آنحضرت [illegible] عدل [illegible] طوایف انسان [illegible] حسن بیک [illegible]
مقصود بیک [illegible] خلیل سلطان [illegible] یعقوب بیگ [illegible] یوسف میرزا [illegible] مسیح میرزا [illegible] و مقصود بیک [illegible]
بعالم دیگر [illegible] از ضمن حکایات آینده [illegible]
و در ایام دولت او تاریخ وقایع و احوال او [illegible] چون آن کتاب [illegible] تفصیل اخبار آن پادشاه [illegible]

ذکر حکومت سلطان خلیل [illegible] حسن بیک و بیان محاربه که میان او و برادرش سلطان یعقوب روی نمود در اول [illegible]

سلطان خلیل [illegible] حکومت پدر بزرگوار در مملکت فارس [illegible] اشتغال داشت و در اوان [illegible] آن [illegible] امرا
و ارکان دولت رایت [illegible] یعقوب به تبریز برافراشت و بعد از لوازم تعزیت و سوگواری قدم بر مسند سلطنت و شهریاری نهاده [illegible]
[illegible] ایالت ولایت دیار بکر به برادر [illegible] خویش سلطان خلیل [illegible] و سوغند [illegible] و عدم [illegible]
و سپاه [illegible] آمده [illegible] امرا و لشکریان آذربایجان [illegible] یعقوب میرزا مایل شدند و یعقوب میرزا
شعار مخالفت برادر اظهار کرده با سپاه بسیار [illegible] متوجه آذربایجان گردید و سلطان حیدر [illegible] تبریز قاصد
معرکه خونریز [illegible] شده رایت نصرت [illegible] مرتفع گردانید [illegible]
باستعمال آلات قتال [illegible]
سلطان خلیل [illegible] سلطان یعقوب [illegible]

ذکر ارتفاع اعلام سلطنت سلطان یعقوب بنا بر مشیت حضرت علام الغیوب

چون سلطان خلیل [illegible] تمام امرا و نوئینان آذربایجان
سلطان یعقوب را اتفاق کرده [illegible] یوسف میرزا و مسیح میرزا [illegible]
[illegible] سلطان یعقوب [illegible] تبریز [illegible]
[illegible] فرمان [illegible]
و در تقویت شریعت [illegible] سادات و قضاة و علما [illegible] مقرر فرمود و قاضی مسیح الدین عیسی ساوجی [illegible]

سلطان یعقوب [illegible]

بسیار ذوی [illegible] مناصب صدارت و حکومت امور شرعیه منصوب گردانید [illegible] امور ملکی و مالی دخل داده [illegible] جاه و جلال
با وجود کمال اعتبار [illegible] و سرانجام تمام مهام سرکار سلطنت شیخ نجم الدین مسعود که خواهرزاده قاضی عیسی بود تفویض نمود و جمیع امرا و وزرا و ارکان
دولت [illegible] ابواب انواع [illegible] و از غایت عنایت او را اجازت داد که بر روی فرامین مطاعه در برابر
مهر بزرگ [illegible] توقیع نماید [illegible] توقیع [illegible] منصب امارت و کارسازی
[illegible] سلیمان [illegible] قرار یافت [illegible] طالع شده [illegible] مقربان و الچیان
[illegible] قاضی عیسی [illegible] فضایل و کمالات بسیار داشت [illegible] خیرخواهی [illegible] پادشاه
[illegible] زبان [illegible]
[illegible] قاضی [illegible] سلاطین مصر و روم [illegible] تبریز آمدند و سلطان یعقوب در روز [illegible]
در غایت [illegible] بسر [illegible] سلطنت [illegible] آن طایفه را بار داده و چون هر کس [illegible]
قاضی [illegible] پادشاه [illegible] کسوت زردوزی [illegible] امیر سراج الدین [illegible]
[illegible] احتساب بجای قاضی [illegible]
[illegible] امور [illegible] شرع شریف [illegible]
[illegible] شیخ نجم الدین مسعود بمکارم اخلاق [illegible] و لطف طبع و صفت [illegible] انصاف [illegible] امور ملکی و
مالی [illegible] ارکان دولت آن پادشاه عالیجاه [illegible]
[illegible]
[illegible] آذربایجان و [illegible] فارس و کرمان معمور و آبادان [illegible] یعقوب میرزا [illegible]
[illegible] سلطان حیدر [illegible] آق قوینلو [illegible]
ابواب تفرقه [illegible] از حکایات آینده و حقیقت این سخن [illegible] خواهد پیوست

ذکر لشکر کشیدن سلطان حیدر الصفوی بجانب شروان و توجه آنحضرت در اثنای قتال بنشئات ریاض جنان

سلطان حیدر در اواخر ایام حیات [illegible]
با لشکری از اهل ارادت و اعتقاد رایت عزیمت بجانب شروان برافراخت تا با کافران [illegible]
و بمقتضای [illegible] کار فرماید و چون شروانشاه فرخ یسار [illegible] شروانشاه [illegible] آنحضرت اطلاع
یافت [illegible] غازیان عظام در وقت عبور بر آن مملکت [illegible]
[illegible] یعقوب میرزا [illegible] سلطان حیدر [illegible]
[illegible] شروان [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] آن [illegible]
بیت [illegible] آن [illegible] آن [illegible]

لشکری ظفر نزدیک بکوه ملس رسیده تا بنده مشغول شد [illegible] کیانش که آنگه ارام که باین دیار درآمده والقدوم مقابله پیش آمده اشتعال آتش شوکت
ایشان از آن آتش شر آبدار تسکین دهم یعقوب از استماع این سخنان از جاده صواب منحرف گشته سلیمان بیک را با چهار هزار سوار جرار
بامداد شیروانشاه فرستاد و کتابت استمالت نامه در قلم آورده او را اجازت محاربه سلطان حیدر فرموده و قبل از آنکه سلیمان بیک به شیروان رسد سلطان حیدر
از راه شکی که در جانب شمال شیروانست بآن مملکت درآمده باطراف دیار کفار لوازم شبگیر و ایلغار بجای آورد و از مردم آن بلاد و امصار طایفه
که بقدم اخلاص و اطاعت پیش می آمدند از فواید انعام و احسان خویش محظوظ و بهره مند میگردانید و چون نواحی تیمور قاپی معسکر حضرت سیادت
مآبی ولایت قبابی گشت اهالی آن بلده بمتانت حصار و بسیاری آلات رزم و پیکار مغرور شده شیوه ناستوده تمرد و عصیان اظهار نموده
و دروازه های آن حصن حصین را بر روی خویش بسته دست بانداختن تیر و سنگ گشادند سلطان حیدر که از مخالفت آن جماعه بر تغیر گشته
غازیان تهور آیین را بفتح آن قلعه مأمور گردانید و ایشان آغاز محاربه کرده نقبچیان فولاد چنگ [illegible] یکبارگی دیوار انداخته و بالنده
فرصتی بنیان یک برج از آن حصار را صفت انهدام داده با خاک راه یکسان ساختند مقاران این حال بهری قاجار از عقب رسیده و بموقف
عرض رسانید که سلیمان ترکمان بنابر فرموده یعقوب میرزا با جمعی از لشکر آذربایجان بشیروانشاه پیوست و اکنون آن دو سردار بخیال
اشتعال آتش جنگ و جدال متوجه عسکر نصرت مآل اند سلطان حیدر بعد از استماع این خبر مضمون کریمه و ما لنا الا نقاتل فی سبیل الله را
بر خاطر فیاض گذرانید و از کثرت اعدا اندیشه نه نموده رایت مراجعت باستقبال اصحاب مخالفت مرتفع گردانید و در نواحی منزل تبرسران
شیروانشاه و سلیمان ترکمان با سپاه فراوان بیت همه را تیغ کین برون از نیام همه خنجر گذار و خون آشام نزدیک بآن حضرت رسیده
و از جانبین تسویه صفوف پرداخته باستعداد استعمال الاسنه و سیوف گردیدند سلطان حیدر بقوت بازوی تمکن عنان بمیدان مصاف انعطاف
داده زبان بمناجات بکلام اعجاز صفات ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا گردان ساخت و صوفیان صافی ضمیر را به استعمال آتش قتال امر
فرموده و صدای گیر و دار در عالم انداخت مخالفان نیز مرکب شقاوت در میدان ضلالت رانده تیغ کین از نیام کشیدند و در مقام مقاومت
ثبات قدم ورزیده غایت شجاعت و نهایت جلادت بتقدیم رسانیدند شعر دلیران ز سنان بر افروختند ز هر سو بمیدان کین تاختند بشمشیر [illegible] گر تیغ تیز
گشادند دریای جنگ و ستیز فلک گشت دریای قیر از غبار زمین شد ز خون بیابان لاله زار و در آن روز سلطان حیدر بنفس نفیس مباشر امر قتال گشته
بازوی ابطال رجال [illegible] اعدا آتاخت و بصدمت شمشیر نیلوفری قوت سر پنجه حیدری بسیاری از سپاه شیروان و ترکمه آذربایجان را بخاک هلاک انداخت
بشمشیر کین شاه حیدر مصاف درافکند در صف اعدا شکاف به پیکان خونریز و رمح ستیز برآورد از جان کافر ستیز در فتوحات [illegible]
مبسوط فتوحات نامتناهیت سمت تحریر یافته که در آن معرکه چون [illegible] جولان شجاعان [illegible] سلیمان ترکمان بآن شاه حیدر توان در مقام
مبارزت آمده الضرب شمشیر جان ستان از پشت زین بر روی زمین افتاد و آن حضرت از کمال لطف و مرحمت از قتل آن گرفتار بادیه ضلالت
گذشته و دشمنی او را ایجاب امان داده [illegible] غازیان که ملازم رکاب نصرت نشان بودند افغان باوج آسمان رسانیده از موجب آن عفو و اغماض
پرسیدند آن حضرت جواب داد که هنوز روزنامه اجل او باختتام نرسیده اما منشور حیات من برقم ختم مرقوم گردیده و در این معرکه شربت شهادت
می باید چشید و او را جایگاه دیگر [illegible] دنیا اعانتی می باید کشید [illegible] دیگر بر صف اعدا حمله کرده و [illegible] کوشش ظاهر ساخته تیر به پنجه قهر

اقداح

اقداح زهر هلاهل مرگ بر شیروانیان پیموده و چون نزدیک بآن رسید که شیروانشاه و سلیمان بیک از صولت شمشیر عنان یکران بوادی گریز منعطف
گردانند ناگاه از شست تقدیر تیری [illegible] یافته بسبب انقطاع رشته حیات آن سلطان مرتضوی صفات گردید و [illegible] عالی [illegible]
نژاد بدرجه بلند شهادت فایز شده طایر روح مطهرش بجانب ریاض قدس پرواز نمود شعر فغان از جور گردون ستمکار که هر [illegible] هر دم [illegible] کار
بی خونریز دایم در کمین است ز خون سروران گلگون زمین است کمان کینه را هر که کند زه نشانه گردد [illegible] گر همچو حیدر ز اهل باطن
نجات از تیر قصدش نیست ممکن القصه بعد از وقوع این حادثه کبری صوفیان عظام و غازیان کرام از روی اضطرار قدم در وادی فرار نهادند و شیروانشاه و
سلیمان ترکمان بدین اتفاق فتح و ظفر مبتهج و مسرور گشته [illegible] ایصال بشارت به تبریز فرستادند و جسد مطهر سلطان حیدر را بعد از تجهیز و تکفین
در موضع تبرسران بخاک سپردند و حیات و یراق که از سپاه قزلباش گرفته بودند قسمت نموده هر یک [illegible] خویش آرمیدند ذکر محبوس شدن در
دریای ولایت و سروری در قلعه اصطخر شیراز و بیان انهدام بنای عمر یعقوب میرزا بتقدیر پادشاه [illegible] از مطلع کلام
معجز نظام واهب العطیات [illegible] و قوله تعالی ابتلی ابراهیم ربه بکلمات [illegible] بر فضای خاطر اشرف طوایف انسان می آید که چون [illegible]
ربانی بر روی روزگار سعادتمندی مفتوح شود نعمت ابتلا را در کسوت بلا بدو نمایند و [illegible] عنایتش را از دیدن [illegible] آمال مهجور
داشته بظهور صور مکاره و اهوال او را ابتلا نمایند پس اگر در مبادی طلب دست امید [illegible] ناکامی رسد نباید رنجید چه عاقبت [illegible] مطلوب [illegible]
شکفتن گیرد و اگر در راه آمال پای سعی بسنگ حادثه آید آزرده نباید شد زیرا که آخر الامر طی طریق بهبود و سمت دولت پذیرد و حضرت ابراهیم خلیل
تا القاء آتش را باقدام رضا و تسلیم پیش نیامد خطاب یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم از مصدر [illegible] و [illegible] و حضرت
اسمعیل تا فرمان قربان را بطبق کریمه یا ابت افعل ما تؤمر گردن انقیاد ننهاد پرتو انوار عاطفت یزدانی از افق وفدیناه بذبح عظیم بر وجنات وی تابان
نیافت یوسف صدیق تا کلبه احزان از [illegible] یعقوب دور نیفتاد و [illegible] مملکت مصر نرسید و [illegible] نسیم فیروزی نسیم
انا فتحنا لک فتحا مبینا بر پرچم رایت [illegible] نوزید شعر [illegible]
[illegible] آمد بسر چاه یوسف [illegible]
نظیر این تشبیب حال فرخنده مآل نقطه دایره دولت و اقبال و مرکز سپهر سلطنت و استقلال ابوالمظفر شاه اسمعیل بهادر الصفویه زیرا که چون آن
آفتاب گیتی افروز از افق زندگانی باوج کمال و کامرانی رسیده بود که واقعه هایله پدر بزرگوارش سلطان حیدر روی نمود و مقاران ابتلا بدان مصیبت
[illegible] زندگانی باوج کمال و کامرانی نرسیده [illegible] در محنت حبس افتاد و بعد از نجات از ان بلیه برادر عالی گهرش
شهید شده [illegible] بصوب نوبت انعطاف داده چنانچه هر یک از این وقایع و احوال و وصول اختر جاه و جلال آن پادشاه مرتضوی خصال با جمع
امانی و آمال عنقریب بمحل خود مسطور خواهد شد ان شاء الله تعالی اما سبب حبس آنحضرت آن بود که بعد از شهادت سلطان حیدر طبقه صوفیه در اردبیل
مجتمع گشته [illegible] شاه عالی گهر برادر بزرگترش سلطان علی پادشاه را بقائم مقام پدر برگزیدند و دست بیعت در دامان متابعت آنحضرت
زده [illegible] ارادت و اعتقاد رسانیدند و [illegible] با جمعی کثیر از صوفیان صافی ضمیر [illegible] ادای تهنیت منصب
ولایت [illegible] در طلب [illegible] آن [illegible] سپهر سروری در اردبیل جمع آمدند و چون بسمع سلطان یعقوب رسید که از [illegible]

ارباب هدایت برتشید و یکی از امراء معظم را با فوجی از سپاه آذربایجان به اردبیل فرستاد تا سلطانعلی پادشاه را با برادر کهترش سید ابراهیم
و حضرت شاه دین پناه [illegible] والده ماجده ایشان حلیمه بیگی آغا گرفته به تبریز برد و بحاکم آن دیار منصور بیگ پرناک سپرد و آن [illegible] حسب الفرموده [illegible]
شتافته سلطانعلی پادشاه [illegible] تسلیم چاره نداشت و با والده و برادران [illegible] منصور بیگ او را در حصار اصطخر مقید ساخت
و حضرت شاه دین پناه در هفت سالگی [illegible] گرفتار شده فغان از جان [illegible] بر آمد که آفتابی که در سپهر بوقلمون [illegible]
خواهد بود در محبس تنگ [illegible] دایره نون چگونه تحمل نماید و کامیابی که ماهچه رایت [illegible] مرحمت بر مفارق ممالک ربع مسکون خواهد گسترد مانند خورشید
در عقده کسوف بچه طریق بپاید [illegible]
هر چند بعضی از سالکان مسالک هدایت یعقوب میرزا را از آزار آن [illegible] امامت و کرامت منع نمودند بجایی نرسید و [illegible] محبوس
میداشت تا وقتی که جبار منتقم حقیقی اساس دولتش را روز بروز برگردانید و در زمستان سنه ست و تسعین و ثمانمائه که در قراباغ اران در منزل [illegible]
طرح قشلاق انداخته بود نزول بلایا و حلول رزایا در آن اردو متواتر گشت و نخست یوسف میرزا که عزیز مصر مکارم و اخلاق بود مریض شده در [illegible]
و مادرش [illegible] از سوگواری پسر بار [illegible] انداخته بود [illegible] بسر آمده رحلت عالم آخرت نمود و هم در آن هفته یعقوب میرزا نیز پهلو بر بستر
ناتوانی نهاد و مدبر طبیعتش از حفظ مملکت بدن دست باز داشته رخت بقا بباد فنا داد و یکی از شعرا در این باب [illegible] از یوسف [illegible] ماند و نه از یعقوب
آثاری [illegible] یوسف [illegible] شد یعقوب را باری ذکر سلطنت میرزا بایسنغر و کشته شدن اکثر امرای بایندر چون سلطان یعقوب بملک
بقا انتقال نمود صوفی خلیل و اکثر امرا [illegible] پسرش بایسنغر میرزا را پادشاهی برداشتند و [illegible] بایندری بر سلطنت مسیح میرزا
ولد امیر حسن بیگ اتفاق کرده رایت خلاف برافراشته و در منزل [illegible] میان ایشان [illegible] و مقاتله بوقوع پیوسته نسیم فتح و ظفر بر پرچم
علم بایسنغر وزید و مخالفان [illegible] فرار یافتند مسیح میرزا با اکثر بایندریه بقتل رسیدند و میرزا بایسنغر در غایت تجمل و شکوه به تبریز شتافته
بر تخت سلطنت متمکن گشت و صوفی خلیل زمام سرانجام جمیع مهام ملک و مال را بالقبضه اختیار در آورده پایه اقتدارش از اوج سپهر دوار
بگذشت بنابر ذخیره که از نواب سلطان یعقوب در خاطر داشت قصد قتل و اخذ ایشان نموده هر یک را بهانه گرفته ابواب جور و تعدی بر روی روزگار
این طایفه بگشود از آنجمله قاضی عیسی [illegible] شهادت چشانید و شیخ کمال الدین مسعود [illegible] از خوف جان [illegible] اختیار گردید در خلال این احوال محمود بیگ
بن ابو محمد بن امیر حسن بیگ که در روز قتل عم خویش مسیح میرزا از معرکه گریخته بود [illegible] پرناک که در بعضی از ولایات عراق حکومت [illegible] ملحق
شده داعیه استقلال پیدا کرده شاه علی با [illegible] از امرای ترکمان دست بیعت بوی داده و اکثر بلاد عراقین را بتصرف در آورده [illegible] جلادت آیین
روی توجه بصوب درگزین نهاده و چون این خبر به تبریز رسید بایسنغر میرزا [illegible] صوفی خلیل متوجه مخالف گردیده در صحرای درگزین آن
دو پادشاه [illegible] مقارنه نمودند [illegible] و ظفر در نظر بایسنغر جلوه گر گشت و محمود بیگ [illegible] سپاهی بر ده سید
نعمت الله همدانی که در آن نواحی بود [illegible] صورت حال وقوف یافته متوجه [illegible] و [illegible] محمود بیگ را
بدست آورده [illegible] بایسنغر میرزا برد و بایسنغر [illegible] امرا [illegible] و بعد از این فتح عظمت
و جبروت و باد بروت صوفی خلیل از حد اعتدال در گذشت و دست اختیار سایر امرا از دخل در امور ملک و مال کوتاه شد [illegible] سلیمان بیگ بیجن

بیان این سخن آنکه سلیمان بیگ در آن زمان والی دیار بکر بود و چون کمال اعتبار صوفی خلیل و آزار خاطر مردم آذربایجان شنید خاطر بمخالفت قرار داد
و باتفاق سایر حکام لشکری فراهم آورده متوجه تبریز شد پس از آنکه این سخن بسمع صوفی خلیل رسید در رکاب میرزا بایسنغر عنان توجه باستقبال [illegible]
گردانید از نوادر وقایع آنکه در وقت تقارب فریقین امرای آذربایجان که از صوفی خلیل [illegible] طریق نفاق سلوک می نمودند یکبار اظهار خلاف
ظاهر ساخته زمام اختیار بایسنغر بدست آوردند و [illegible] با سلیمان بیگ پیوستند و صوفی خلیل [illegible] سلیمان بیگ گرفتار شده
و فی الحال [illegible] سلیمان بیگ [illegible] اسم سلطنت بر بایسنغر اطلاق نموده [illegible] سرانجام مهام
ملک و مال [illegible] رایت استقلال مرتفع گردانید مصراع هر روز یکی بدر در آید که منم ذکر ارتفاع لوای دولت رستم میرزا [illegible]
[illegible] سلطان و انخفاض رایت شوکت بایسنغر میرزا و سلیمان ترکمان رستم بیگ بن مقصود بیگ بن امیر حسن بیگ [illegible]
از ناصیه حالش ظاهر بود بعد از فوت عم خویش [illegible] یعقوب میرزا [illegible] مسیح میرزا را اختیار نمود و چون مسیح میرزا در معرکه سلطان [illegible]
گشت و تمنای سلطنت را وداع نموده رستم بیگ [illegible] بدست صوفی خلیل افتاد و در قلعه [illegible] فرخ سید علی بود محبوس گشت
[illegible] سلطان که در سلک اعاظم نوئینان انتظام داشت [illegible] منصب امیر الامرایی بر لوح خاطر می نگاشت [illegible] قتل صوفی خلیل
و تسلط سلیمان بیگ [illegible] عازم [illegible] شده [illegible] فرخ سید علی فرستاده پیغام داد که مناسب آنست که رستم بیگ را پادشاهی
برداریم و لشکر و سپاه این حدود [illegible] ممالک عراق و آذربایجان [illegible] سید علی با جمعی [illegible] میان او
و رستم بیگ [illegible] پادشاه رستم [illegible]
سردار [illegible] بایسنغر و سلیمان بیگ رسیده
[illegible] استقبال نموده [illegible] طریق [illegible] رستم بیگ رفتند لاجرم بایسنغر میرزا و
سلیمان بیگ [illegible] بایسنغر [illegible] شروانشاه بود با اتفاق حسین بیگ علیخانی و شیخ نجم الدین مسعود عازم شروان گشت سلیمان بیگ
روی بطرف دیار بکر آورد و رستم بیگ [illegible] عروس مملکت آذربایجان را در کنار گرفت [illegible]
اختلالی که در فقرات مذکوره باحوال مملکت راه یافته بود [illegible] سلک امور جمهور [illegible] انتظام پذیرفت
حکام ولایات عراقین و فارس و کرمان و کردستان و لرستان [illegible] تحف و هدایا فراوان [illegible] سلطنت [illegible] فرستادند و اطوار
اطاعت و انقیاد [illegible] اخلاص [illegible] پیغام داد [illegible] بایسنغر میرزا [illegible] شروانشاه [illegible]
گردانید ابواب انعام و احسان مفتوح [illegible] شیخ نجم الدین مسعود
بنابر قصد بعضی از امرا [illegible] طعامی مسموم خورده [illegible] سلیمان بیگ [illegible] رسید روزی [illegible]
گذرانیده تیر بلای [illegible] حیاتش منقطع گردید کیفیت این واقعه [illegible] قبل از این سلیمان بیگ برادر
[illegible] صوفی خلیل [illegible] در آن وقت [illegible]
اهل [illegible] انتقام [illegible] خون [illegible] فرصت نموده [illegible] رسید

و به ضرب تیغ تیز صبح حیاتش را به شام ممات مبدل گردانید رستم بیگ بعد از استماع این خبر بهجت اثر از اعمال خود که قاسم بیگ با والی دیار بکر ساخت و
به انجاح [illegible] شتافته رایت عدالت برافراخت ذکر نجات یافتن دراری سپهر امامت و نامداری و کشته شدن بایسنغر به تقدیر حضرت باری
چون به مقتضای حکمت بالغه ربوبیت فروع درج امامت و ولایت چند گاه در محنت قید و حبس اوقات گذرانیدند در زمان استیلا انتها یافته نسیم راحت
شمیم ولا تیأسوا من روح الله از مهب الآن الله فی ایام دهرکم نفحات در وزیدن آمد و در طبق مرویه مسموع افواه ارادالله شیئا هیأ اسبابه
چند صورت روی نمود که هر یک سبب نجات آن حضرت بود اول آنکه چنانکه مذکور شد که تو ال قلعه مرتضی سلطان یعقوب دست از جهت کوتاه
نابانی مرض بدانجا در آمده او را به عالم آخرت رسانید دیگر آنکه رستم بیگ برادرزاده مهد علیا حلیمه بیگی آغا بود و خروج کرده با بایسنغر میرزا و
سلیمان بیگ بیژن انبه دیگر آنکه تیر و [illegible] که قاتل سلطان حیدر بود دست به امداد و اعانت رستم بیگ ابواب خلاف بر گشوده و لشکر به بایسنغر
داده او را با استخلاص ملک موروثی او ترغیب نموده چون این خبر به رستم بیگ رسید به خاطرش خطور کرد که حضرت شاه دین پناه و سلطان علی پادشاه
و سید ابراهیم را از قلعه اصطخر بیرون آورده مطلق العنان گرداند و مصحوب ایشان سلطان به جانب شروان فرستد تا طبقه صوفیان کرام
و غازیان عظام حسام خون آشام از نیام انتقام کشیده دمار از روزگار میرزا بایسنغر و شروانشاه برآورند و مقصود او که حصول مملکت
است [illegible] آذربایجان در تحت تصرف قرار یابد بنابرین در وقتی که متوجه بایسنغر استماع نمود آن سه کوکب برج امامت را از
اصطخر به تبریز طلب کرده خلع فاخره و نقود وافر و جنود [illegible] ایشان داشته [illegible] سنغر شروان کرده با اظهار اخلاص و اعتقاد زبان بگشاد و چون
این خبر به اطراف بلاد و امصار رسید از کرانه‌های [illegible] مریدان خاندان مصطفوی و طالبان طریق سلسله صفوی در ظل رایت سلطان علی پادشاه
جمع آمدند و آن حضرت اصفهانی [illegible] سلطان توجه مقابله و مقاتله میرزا بایسنغر گشته چون به کنار آب کر رسیدند در آن طرف دو سپاه مخالف
دیدند و از هر دو جانب کنار آب کر [illegible] مضبوط ساختند چند گاه سفرا از طرفین آمد شد می‌نمودند هر روز آتش مدافعت و ممانعت اشتعال یافته
بیکار [illegible] ظفر و نظر [illegible] ایشان و لشکر چیره [illegible] و آخر الامر آن که جلال از مغلوب [illegible] میرزا بایسنغر شروان جاه و دستگیر شد
و این سلطان [illegible] سلطان علی پادشاه روی توجه به تبریز آورده هم در آن اوقات [illegible] اصفهان بود با رستم بیگ اظهار خلاف
نموده خطبه به نام بایسنغر خواند و میرزا بایسنغر بار دیگر از شروان در حرکت آمده تا منزل [illegible] رستم بیگ [illegible] از دو طرف خود را هدف
سهام طغیان دید دیگر بار [illegible] سلطان علی پادشاه متوجه میرزا بایسنغر گردانیده [illegible] نواحی [illegible] نهان [illegible]
کوسه حاجی [illegible] فرستاده [illegible] سلطان [illegible] بایسنغر و لشکر شروان ظفر یافته بایسنغر به قتل رسید و [illegible] نواحی [illegible]
با کوسه حاجی مصاف داده [illegible] و شوکت [illegible] روی [illegible] کوسه حاجی نیز مقتول گردید و این خبر بهجت اثر در [illegible] تبریز رسید
رستم بیگ [illegible] ممالک عراقین و فارس [illegible] آذربایجان و اران [illegible] تعرض معاندان مصون مانده [illegible]
اقبالش از ذروه آسمان در گذشت ذکر شهید شدن سلطان علی پادشاه و شرف تخت نشینی اسمعیل جهانبانی از میمنت مقدم شاه دین پناه
چون رستم بیگ به مساعدت بخت نیک از جانب بایسنغر [illegible] و مخالفان [illegible] آنها را از خاطر فارغ گردانید سلطان علی پادشاه و شاه دین پناه و سید
ابراهیم را از روی تبجیل و تعظیم [illegible] ارزانی داشت تا به اردبیل شتافته به دستور آبای کرام و اجداد عظام بر سجاده امامت و دین پروری

تمکین ورزند و ایشان بار دیگر به وطن مألوف و مسکن معهود شتافته مشتاقان زوایای حرمان و منتظران عتبات هجران از غبار موکب
همایونشان روشنی دیده امید حاصل گردانیدند و زبان حال [illegible] ایشان به سپاس [illegible] کریم ذوالجلال گردان ساخته [illegible] ایوان
کیوان [illegible] تعزیه [illegible] که چند سال از وجود [illegible] و اولاد امجاد شیخ صفی الدین عاری و عاطل بود و [illegible] ارادت کیش و رشاد
از نسیم نسیم عنبر شمیم از بشارت بر گلشن تمنا شکفتن آغاز نهاده و روحه آمال ارباب صلاح و سداد و انیره تو انوار این سعادت در گلشن مطلوب
میوه مقصود بار داده بار دیگر از عکوس [illegible] سلطان علی پادشاه رعب [illegible] یافت و صیت این مژده به اطراف بلاد و امصار آفاق رسیده
لوامع تیر حصول آمال بر وجنات احوال اهل صلاح و کمال تافت [illegible] و مردانگی علی [illegible] از سالکان طریق ارادت در خطه اردبیل جمع آمدند و در
اخلاص در ره سعادت محمد و مرادکان [illegible] عقبات هدایت آیات شدند و چون خبر ازدحام خواص و عوام انام بر درگاه کرامت پناه
سلطان علی پادشاه [illegible] رستم بیگ رسید از مخالفت آن حضرت اندیشیده به غایت متوهم شد و کس به اردبیل فرستاده بار دیگر آن
عالی گهران را به دربار دوم و جمعی از معتمدان خود را تعیین کرد که آثار آن جم جاه نگاه دارند و هیچ کس از طایفه صوفیه و فقرا کلمه شان را در خدمت ایشان
نگذارند و در ان اوان آن عالیمکان در اردوی رستم بیگ تشریف داشتند هر روز جمعی کثیر از مریدان صافی ضمیر و معتقدان خاندان ولایت
به خدمت آمده و از نقود و اجناس ابیض و احمر تحفه [illegible] و دیگر نذورات [illegible] رسانیدند و چون [illegible] خلاف حکم در اردو باشند [illegible]
بیشانی خود [illegible] آخر الامر رستم بیگ از هجوم آن [illegible] در پس [illegible] بخاطر راه داده و در آن وقت که از قشلاق خوی روی به ییلاق
نهاد قصد نمود که قطع سلسله حیات سلطان علی پادشاه و اشرف [illegible] و سرچشمه هدایت [illegible] آن جالک [illegible] کند و از آن
دغدغه فارغ گردانید [illegible] کیفیت این اندیشه را معروض داشته آن سرور آفاق به مقتضای کلمه الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین عمل نمودند
و حضرت شاه دین پناه و سید ابراهیم را مصحوب خود گردانیده تا خطه اردبیل عنان مرکب باز نکشید از صوفیان صافی ضمیر و غازیان [illegible]
در آن حدود بودند [illegible] آن حضرت پیوسته و مستعد جنگ و پیکار شدند [illegible] رستم بیگ بعد از وقوف بر فرار سلطان علی پادشاه
ایبه سلطان را با فوجی از سپاه به تعاقب آن حضرت مأمور گردانید و ایبه سلطان [illegible] متوجه اردبیل گشت و در روزی که از [illegible]
سلطان علی پادشاه به نور باطن هدایت [illegible] دانست که تقدیر ملک قدیر مقتضی آنست که در آن روز [illegible] رستم بیگ آن حضرت را از [illegible] شربت
شهادت چشانند و بعد از آن با [illegible] ایشان تسلی و قدر لوای سلطنت و جهانبانی شاه عالمپناه [illegible] امرا [illegible]
[illegible] از [illegible] تاج و دستار خود را بر فرق مبارک آن حضرت نهاده [illegible] لشکر
ایبه سلطان [illegible] و آن [illegible] علی علیه السلام [illegible] حسین علیه الصلاة والسلام [illegible]
[illegible] شهادت [illegible] ستم [illegible] کمال
[illegible] از زوال [illegible]
[illegible] شاه والاگهر بعد از وقوع این
مصیبت [illegible] دولت [illegible] رستم بیگ [illegible] و جسین بیگ لله و خادم بیگ [illegible]

طریق [illegible] مسلوک داشته یکسال در گیلان مستور بودند و آنحضرت با قرب دویست کس از مریدان مخلص و مخلصان متخصص برادر
کلانتر خود سید ابراهیم را همراه گردانیده بطرف آن ولایت عزیمت فرمودند و چون بلاهیجان رسیدند فرمانفرمای آن دیار میرزا علی کیا که از سلاطین
گیلان اعظم شان و اقدم دودمان ممتاز و مستثنی بود موکب فرخنده و جمال آن نقطه دایره شرف و اقبال را باقدام تعظیم و تبجیل استقبال نموده و جهت
مسکن آنحضرت و متعلقان و منتسبان منازل و بیوتات آیین تعیین کرده بجهت حسن روابط اخلاص و خدمتکاری بجای آورد و پس از چند ماه سید ابراهیم جلال آرا
کرد و تاج دوازده ترک حیدری را که شعار دودمان امامت و سروری است از سر برداشته بدستور اتراک قولیوق طاقیه بر سر نهاده علم توجه بصوب
اردبیل برافراخت اما آنحضرت شاه دین پناه بنابر عنایتی که از ضمیر منیر آنحضرت ملهم الهام پذیر شده که صبح خلافت و کامرانی را وقت دمیدن است و نسیم سلطنت و
جهانبانی را هنگام وزیدن در خطه لاهیجان مقیم بود تا آنکه دفع اعدای دولت را پیش نهاد همت ساخته و رایت نصرت بجانب آذربایجان برافراخت الویه
کشورستانی برگشود چنانچه بعد از تحریر تتمه اتراک قولیوق این داستان مذکور خواهد گشت و کیفیت این قضیه [illegible] نهایت بلاغت
بیان خواهد گذشت انشاء الله تعالی

ذکر لشکر کشیدن احمد پادشاه از روم بجانب تبریز و کشته شدن رستم بیک [illegible]

احمد پادشاه بن اغورلو محمد بن امیر حسن بیک بعد از فوت عم خویش یعقوب میرزا از قراباغ گریخته بروم رفت و پادشاه آن مملکت ایلدرم بایزید
آثار نجابت و شهریاری از ناصیه حالش مشاهده نموده یکی از بنات خود را با وی در سلک ازدواج کشید و چون احمد پادشاه چند سال بفراغ بال در
ظلال عنایت قیصر بدولت و اقبال گذرانید هوس تسخیر ممالک موروث کرده با جنود نامعدود از روم روی توجه بصوب آذربایجان در حرکت آمد رستم بیک
بعد از استماع این خبر [illegible] استقبال فرموده آن دو پادشاه [illegible] که حقیقت حال [illegible] معلوم داشته باشند
بکنار آب ارس رسیده هر یک [illegible] عبور کرده و مقداری مسافت طی نموده کیفیت [illegible]
دادند میان وقوع تقارب فریقین [illegible] نایره جنگ [illegible] آذربایجان طریق [illegible] مسلوک داشته ناگاه [illegible]
محیط شدند و او را دستگیر کرده نزد احمد پادشاه [illegible] استقامت مبانی دولت خود [illegible]
در کنار آب ارس [illegible] از میان برداشت مدت سلطنت رستم بیک [illegible] سال بود

ذکر جلوس احمد پادشاه بر سریر سلطنت آذربایجان و بیان کشته شدن او بنابر مخالفت ایبه سلطان

چون [illegible] کلفتی و غایله [illegible] مملکت آذربایجان در نظر احمد پادشاه [illegible]
و در کمال عظمت و اقبال رایات جاه و جلال ارتفاع داده روی توجه بجانب تبریز نهاد و بعد از وصول بدان بلده فاخره اورنگ خلافت و جهانبانی [illegible] وجود
فرین ساخت و رعایا و برایا [illegible] تمهید قواعد العدل [illegible] رایت شریعت پروری برافراخت فرمان داد که زیاده از آنچه [illegible] شرع شریف
متوجه ارباب [illegible] باشند وزرا و دیوانیان [illegible] تمامی طوایف [illegible] را از تکالیف [illegible] معاف
داشته [illegible]
[illegible] در اوایل سلطنت ایبه سلطان و قاسم بیک [illegible] مخالفت و محاربت [illegible] او را
هلاک ساختند مفصل این مجمل آنکه چون احمد پادشاه [illegible] حسین علی [illegible] برادر [illegible]
[illegible] برادر او بود در شیراز

حکومت می‌نمود رسید خاطر بران قرار داد که بهنگام فرصت [illegible] مخالفت [illegible] گرداند در این اثنا احمد پادشاه نشان ایالت کرمان بنام
ایبه سلطان رقم زد و ایبه سلطان از صوب کرمان روان شد پس از قطع چند منزل ارسال رسایل [illegible] فرستاد و او را بر طلب خون
برادر تحریض نمود [illegible] قاسم بیک [illegible] با سپاهی [illegible] ایبه سلطان [illegible] احمد پادشاه [illegible]
حادثه [illegible] با لشکر آذربایجان [illegible] معطوف گردانید [illegible] اصفهان تلاقی فریقین اتفاق افتاد و غبار معرکه جنگ در
هیجان آمده [illegible] از خون کشتگان رنگ لاله نعمانی گرفت و فضای میدان [illegible]
کثرت [illegible] بنابر اقتضای قضا نسیم نصرت و فیروزی بر پرچم علم ایبه سلطان [illegible]
هزیمت احمد پادشاه [illegible] ایبه سلطان [illegible]
[illegible] سکه و خطبه بنام سلطان مراد ولد سلطان یعقوب بیک [illegible]
[illegible] شیروان [illegible]
[illegible]
تا وقتی که سلطان مراد [illegible] محقق گردید

ذکر خروج محمدی میرزا و الوند و کشته شدن ایبه سلطان بتقدیر ملک الملک [illegible]

[illegible] یوسف بیک
بن امیر حسن بیک محمدی و الوند [illegible] خدمت احمد پادشاه بودند و بعد از کشته شدن احمد پادشاه و تفرق سپاه ترک تبریز کرده
هر یک بطرفی توجه نمودند محمدی میرزا [illegible] و حاکم آن دیار [illegible] پادشاهی بر داشتند
والوند میرزا بدیار بکر شتافته [illegible] قاسم بیک [illegible] رستم بیک [illegible] سلیمان بیک [illegible] استقلال [illegible]
[illegible] و چون ایبه سلطان فصل زمستان [illegible] بپایان رسانید و نسیم نوبهاری [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] محمدی میرزا [illegible] عراق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایبه سلطان [illegible] اقامت [illegible]
[illegible] سلطان مراد از شروان آمده [illegible]
مقابله و مقاتله مخالفان [illegible] محمدی میرزا در ولایت ری [illegible] عراق [illegible]
[illegible] سلطنتش [illegible]
متوجه ایبه سلطان [illegible] ایبه سلطان [illegible]
[illegible] محمدی میرزا [illegible] ایبه سلطان بر خاک هلاک افتاد و سلطان مراد [illegible]

نیت به معرکهٔ قتال نهاده روی توجه بجانب تبریز نهاد و الوند و محمدی میرزا مظفر و منصور به تبریز خرامیده و در تخت سلطنت لوای کامرانی باوج
کیوان رسانید **ذکر ابتدای سلطنت الوند میرزا و بسر رسیدن ایام دولت محمدی میرزا** چنانچه سابقاً در تحریر بیان آمد چون میرزا الوند از معرکه
کثیر النکبت بیار بکر رسید قاسم بیک اسم سلطنت بر وی اطلاق کرده لوای استظهار مرتفع گردانید و من حیث الاستقلال متصدی سر انجام
امور ملک و مال شده سایر امرا و ارکان دولت را در هیچ کاری دخل نداده و پادشاه را نیز بی اختیار نگاه داشته ابواب نخوت و تکبر گشاده بنا بر آن
الوند میرزا از صحبتش متنفر گشته اکثر امرا و لشکریان با وی اتفاق کرده شبی از اردوی قاسم بیک جدا شده روی توجه بصوب آذربایجان آورد
محمدی میرزا چون از توجه برادر با آن لشکر جلادت اثر خبر یافت تاب مقاومت در خود ندیده از تبریز بسلطانیه شتافت و الوند میرزا
بی دردسر به تبریز آمده چندگاه در آذربایجان در آمده لوای سلطنت بلند گردانید و منصب وزارت بخواجه سابق الدین [illegible] و لطف بیک را
بمرتبه وکالت رسانید اما محمدی میرزا باتفاق بعضی از امرای عراق بطرف اصفهان نهضت فرموده و سلطان مراد از شیراز [illegible] توقف یافته
ابواب خلاف و نزاع [illegible] درین ایام سپاهی [illegible] انجام از شیراز عازم اصفهان گردید و محمدی میرزا باستقبال [illegible] از [illegible]
در منزل [illegible] تقارب فریقین تلاقی دست داده و بعد از تسویهٔ صفوف و تحریک [illegible] محمدی میرزا [illegible] گرفتار شده [illegible]
گشت و سپاه او منهزم شده [illegible] اقتضا [illegible] در نوبت از جملهٔ اعاظم امرا او پیر علی بیک و قشاق با اولاد و اتباع بطرف
ساوه و قم و کاشان رفته پیر علی ساوه را مضبوط گردانید و پیر احمد در قم اقامت نموده قشاق در کاشان رایت [illegible] برافراخت اما سلطان
مراد بعد از [illegible] فتح و ظفر محمدی را مقید ساخته همراه خود بسلطانیه برد و بیرام بیک [illegible] امرا [illegible] نامزد کرده بیرام بیک
بساوه رفته با پیر علی بیک ملاقات نمود و بتاکید قواعد عهد و پیمان او را اطمینان داده قاصدی بطلب پیر محمد و قشاق بقم و کاشان
فرستاده [illegible] ساوه رفته پیش از [illegible] آن سه امیر مصحوب بیرام بیک بسلطانیه در حرکت آمدند و چون بمنزل [illegible]
رسیدند [illegible] بخاطر راه داده شبی بیرام بیک را در خواب کشته هر یک [illegible] بصوب منزل خود باز گشتند سلطان مراد
بعد از اطلاع بر این [illegible] با پنجاه هزار سوار و پیاده متوجه ساوه شد پیر علی اسباب قلعه داری [illegible] ساخته [illegible]
و سلطان مراد [illegible] پنجاه روز [illegible] محاربه و محاصره پرداخت و مطلقاً [illegible] فایده نگشت [illegible] در میان انداخته
مهم بمصالحه قرار یافت [illegible] از اولاد علی بیک [illegible] ساوه بیرون آمده [illegible] سلطان مراد [illegible] داده
پیر علی بیک [illegible] حاکم ساوه باشد و همان روز [illegible] سلطان مراد [illegible] ساوه کوچ کرده عنان [illegible] بجانب
آذربایجان منعطف گردانید **ذکر مصالحهٔ سلطان مراد و الوند میرزا و بیان مجملی از احوال ایشان تا زمان ارتفاع لوای دولت پادشاه عالیشان**
چون سلطان مراد از ظاهر ساوه کوچ فرموده [illegible] تسخیر سایر ممالک موروث کرده بجانب تبریز نهضت نمود و الوند میرزا نیز متوجه او گشته بنواحی
قلعه [illegible] ساخت و سلطان مراد بجهار فرسخی اردوی الوند میرزا رسیده بخیال قتال علم اقامت برافراشت درین اثنا درویشی [illegible]
[illegible] آمده با هر دو پادشاه ملاقات کرده [illegible] مواعظ دلپسند بگوش هوش ایشان رسانید و از [illegible] مخالفت
تحذیر نموده هر دو را بصلح مایل ساخت مقرر آنکه آب قزل اوزن میان مملکت آن دو سردار حد فاصل بوده تمامی ممالک دیار بکر و آذربایجان

الوند میرزا باشد و جمیع ممالک عراق و فارس و کرمان تعلق بدیوان سلطان مراد گیرد و بر این موجب عهد و پیمان در میان آمده الوند روی بدار السلطنه
تبریز نهاد و سلطان مراد و [illegible] رفته [illegible] کرد و بعد از این مصالحه پیر علی و پیر محمد قشاق [illegible] سلطان مراد شتافته پیر علی باتفاق قشاق
[illegible] سیاست گردید و پیر محمد [illegible] اتفاق شده تربیت یافت درین اثنا بعرض سلطان مراد رسید که قاسم بیک پرناک حاکم شیراز خیال
مخالفت دارد [illegible] از قزوین با لشکر [illegible] و [illegible] متوجه فارس گشت و قاسم پرناک از این توجه خبر یافته طاقت مقاومت در خود قدرت خویش ندیده
و قدم [illegible] پیش آمده در قصر زرد [illegible] سلطان مراد [illegible] اطاعت او را [illegible] کس [illegible] جمیع امرا و پرناک [illegible] بالا بروی
ایشان گشاده و سلطان مراد از قصر زرد [illegible] شستان در آنجا با پایان رسانید [illegible] ظهور فرموده [illegible] مفتوح ساخت
و سال دیگر سلطان مراد در [illegible] قشلاق کرد پادشاه و اتفاق کرده لشکر به آذربایجان کشیده روی [illegible] و چنانچه از ضمن حکایات
آینده بوضوح می‌پیوندد [illegible] **گفتار در بیان ابتدای ظهور دولت ابد پیوند شاهی و طلوع طالع آفتاب صبح امید از افق عنایت سبحانی**
[illegible] شاه عالیجاه [illegible] السلطان [illegible] از مبادی نسیم صبا [illegible] تبسم گلزار [illegible] همواره متوجه آن بود که لفظ حسام [illegible]
[illegible] دین و دولت [illegible] طغیان ارباب عناد پاک سازد و آب [illegible] شمشیر [illegible] ملک و ملت را [illegible] اساس
کشورگشایی برافرازد **شعر** برافرازد لوای پادشاهی * کند تسخیر از مه تا بماهی * براندازد و [illegible] * اساس دولت اهل غوایت * ز شمشیر [illegible] اعدای [illegible]
[illegible] بیاد دادن [illegible] * بگیرد وسعت عالم تمامی * کند [illegible] * ببخشد دوستان را سرفرازی * کند [illegible] افلاک [illegible]
بنای شرع [illegible] * ز نور [illegible] اقبال پر تو * [illegible] * ز قهر اعدای دین آواره سازد * [illegible] جهان با
خیل [illegible] * بنابرین بعد از آنکه در مملکت گیلان رایت اقامت برافراشت و با حاکم لاهیجان میرزا علی طریق محبت و
اتحاد مسلوک [illegible] بالهام هاتف غیبی و تلقین [illegible] خاطر عالی [illegible] قرار گرفت که از ولایت [illegible] متوجه خطهٔ [illegible] اردبیل گردد
و از [illegible] آبا کرام و اجداد عظام خویش استمداد نموده همگی همت بر انتزاع ملک [illegible] تصرف اصحاب [illegible] مصروف گرداند و [illegible]
[illegible] اقبال [illegible] لازم [illegible] ظاهر ساخته [illegible] فراست دانستند که [illegible] صبح دولتش [illegible]
در [illegible] ریاض [illegible] احکام [illegible] اطاعت و فرمان برداری [illegible] بستند و زبان نیاز [illegible] مضمون [illegible] گشادند
[illegible] آل خیر الانام * کوکب [illegible] * وجود [illegible] * ملازم [illegible] اقبال [illegible] * [illegible] توجه نمای * [illegible] خورشید
کشور گشای * و [illegible] خاندان [illegible] یکی از اهل اختصاص [illegible] عالیجاه ایالت پناه میرزا علی کیا
فرستاده [illegible] با والی لاهیجان در میان نهاده [illegible] و [illegible] کثرت
[illegible] اندیشید [illegible] این [illegible] توقف [illegible] الصواب **شعر**
تحمل [illegible] * [illegible] خطیر * [illegible] * [illegible] * و این جواب بعرض نواب کامیاب
رسید شاه عالیجناب [illegible] میرزا علی [illegible] توقف نمود [illegible] سلطان گیلان ملاقات فرموده [illegible]
الهام [illegible] دیگر آن [illegible] کشورگشایی [illegible] فتح [illegible] شرایط

الحاح و مبالغه بجای آورده التماس او درجه قبول نیافت و پرتو اجابت بر آن عاقبت نیافت لاجرم تشریف خدمت از زلال دولت نظم
پس از خوض خدمت ز روی نیاز * زبان کرده در مدح جواهر دراز * که از شاه بتقصیر بنده ام * ز خدام درگاه شرمنده ام * چه حیثیت توان یافت درکار تو * بود دولت تو
سزاوار تو * بر رای پسند که اهل معانی * مرادت دهد کردگار جهان * بعید از آن پادشاه سلیمان مکان بمنزل همایون مراجعت فرموده در ساعتی که
همره واختر نشس یار بود * سعادت همه دولت بدو کار بود * بآهنگ رفتن میان بست چست * برای صواب و بعزم درست * گران کرد ازپای دولت رکاب
برآمد بگردون مانند آفتاب * ز گیلان گشتن سکام بر آن شد روان * مشید پیر و به بخت جوان * و میرزا علی با جمعی از سالکان طریق یکبار موکب عالی را مشایعت نمود
و پس از طی مقدار مسافت اجازت یافته مراجعت فرمود و چون موضع ارجوان از بلوک استرآباد که داخل الکای ولایت محل نزول پادشاه ستاره
سپاه گشت لشکر نشاط دست بنحار آورده تا تیره سرمای جابجا رسید کار از ارتکاب سالوار روشن بکیر در گذشت بنابران پادشاه باستحقاق هم در آن
منزل برآق قشلاق کرده رحل اقامت انداخت و پس از آنکه سلطان ثوابت و سیار منازل شتوی را طی فرموده در اوایل ربیع بیت الشرف ساخت
اعلام نصرت اعلام بصوب اردبیل در حرکت آمده و با کارزار همان یکدل طی مراحل فرموده قرین الطاف کریم خطه فیض وطن محمود و مسکن مالوف رسید
و بنابر آنکه اطوار برگزیدگان پاک اعتقاد است لوازم طواف شیخ صفی الدین و سایر آبای کرام تقدیم رسانیده و در انعام و احسان الاحترام دست
مناجات برآورده و زبان بسوال حاجات گشوده و روی نیاز بر زمین سوده از بخشنده بی منت و واهب بی علت مراد و کام خواست علی نعمه و نظم
خدیو جهانگیر عالی نسب * امامت نژاد حسینی نسب * دران متلاحب الاحترام * مطاف اکابر نیا و کرام * دو دست افشاند از روی نیاز * به پروردگار جهان کرد راز
که ای برتر از فهم و عقل و قیاس * سزاوار حمد و ثنا و سپاس * توی تاج بخش ملوک عظام * برآرنده حاجت خاص و عام * ازم دست گیر ار توهم فراز * ز راه اهل و نسل نیاز
اگر تاج شاهی به گنجینی بس * مکارم آدم مراد تشریف * آلوی او از خیر البشر * تحقق امامان اثنی عشر * پسر در کشیخ صافی ابهر * بر خفرت آفتاب منیر
صفی نام صوفی صفت کز شرف * مهی بود تابان ز برج نجف * خدایا بعرفان اهل النعیم * که بخشی منصب وری * ز اعدای دولت دهی برتری * ملک جهانی فراهم کنی
مهمسان ز اهل نیاز هم کنی * که سازم اساس تو بعدل قوی * دهم ملت احمدی را نوی * و بتیغ خود و خسام تهیاد بکشم و دفع اصحاب شر و فساد * و چون انوار اجابت
دعا بر ضمیر منیر پرتو انداخت روی نیاز از زمین بر داشته بصوب منزل همایون رایت نهضت برافراخت و دران زمان علی بیک حاکم
اردبیل مستولی بوده میرزا محمد یاتش باوی در طریق بد اندیشی سلوک مینمود و بنابر لشکر بسیار آن دو سردار اقامت در آن بارگاه فلک احتشام
دران دیار مناسب نبود لاجرم آنحضرت عزم سفر جزم کرده در خلوت خاص با زمره از اهل اختصاص مانند میارز الدوله و الاقبال عبدی بیک توابی
و حسین بیک لله و خلیفه الخلفا و غیرهم از اعیان قزلباش مشورت در میان انداخت و فرمود که چون سبب وفور سپاه و استعداد اهل خلاف و عناد
توقف درین ولایت از رعایت طریقه حزم دور است اگر روی توجه بکدام ولایت آریم که متیح حصول مقصود باشد او را جواب دادند که بر هر طرف که
رای عالم آرای شاهی که مهبط انوار الهیست قرار یابد لایق دولت ابد پیوند خواهد بود و بکلید عنایت مسبب الاسباب ابواب فتح و فیروزی بر
روی روزگار همایون اثار خواهد گشود و آنحضرت بعد از تامل و اندیشه بر زبان الهام بیان گذرانید که اندیشه آنست که بکلمه کریمه فضل الله المجاهدین
علی القاعدین درجه را مطمح نظر همت داشته بجانب گرجستان شتابیم و تیغ جهاد از نیام انتقام برآورده عنان اقبال بمیدان قتال اهل کفر و ضلال
تابیم تا بمقتضای من قصد و جد و من کان لله کان الله له بحصول مقصود و مشاهده چهره بهبود فایز گردیم امراء عظام بنابرآنکه دران ایام از غازیان
جلادت اثر زیاده از سیصد نفر در موکب همایون حاضر نبودند علی الفور مضمون آن عزیمت را مصلحت ندیده بعرض رسانیدند که مناسب آنست
که نسبت بحضرت سلطان حیدر علیه الرحمه و الغفران خدمت مرعیان باطراف ولایت فرستاده قبایل و آوربایجان در نشستند احبار ارباب ارادت رسانند
که چون نوید سعادت تشریف ظفر اثر مجتمع گردند آنگاه باستظهار تمام روی بغزو اصحاب ظلم و ظلام آوریم و این سخن قبول افتاده
و بموجب فرمان علی بار جهان حیثیه اعلام و احضار غازیان باطراف ممالک فرستادند و پادشاه جهانگشا ماهچه رایت آفتاب شعاع
بصوب قرابانه و الوکچه تنگیر برافراخته در اثنای راه معلوم شد که یکی از امرا میرزا الغ بیک موسوم بسلطان حسین بارانی با جمعی کثیر از مردم
فتنه انگیز در حدود الوکچه تنگیر اقامت دارد و نجات نور و چند از کاخ و دماغ راه داده دیگری بانظر در می آورد و شاه دین پناه با امراء عالیجاه
در باب مهم او اغاز مشورت فرموده دران اثنا یکی از محاجب سراپرده سپهر احتشام خبر رسانید که از نزد سلطان حسین بارانی ایلچی رسید حکم
همایون باحضار ایلچی نفاذ یافته چون آن شخص سجاده سلطنت جهت سرافراز شد و نامه که آورده بود معروض نواب کامیاب گردانید مضمون آنکه
اگر رایات همایون ظل ظلال دولت و اقبال بر فرق مخلصان انجا می اندازد بنده غاشیه خدمتگاری بر دوش گرفته حلقه جان سپاری در گوش
کشیده کمال اخلاص بظهور خواهم رسانید و در لوازم عبودیت انقیاد و تقصیر راضی نخواهم شد * با بن سوعان با دار شهریار * بخدمت به بندم کمر بنده وار
زبان را فرامش موکوته گیر * درایم بخشم مخالف چو تیر * کنم دل ز اخلاص غیرت بری * نه پیچم سر از طوق فرمان بری * و این مسئول از شرف قبول
مهجور نمانده و جناح تقرر شد که چهار منزل چند روزی توقف پادشاه عادل باشد و سلطان حسین از مبلغی خبر یافته با فوجی از مردم یکدل بدرگاه
عالمپناه شتافت و بعد از تقبیل بساط جلالت مناط سلطنت و ادای دعا لوازم دوام دولت بر زبان نیاز عرضه داشت کرد که اگر مسکن این
ممتحن دولتخواه بمیمن مقدم شاه دین پناه مشرف گردد قوم قراقویونلو را اختر اقبال و کامرانی از مطلع آمال و امانی طالع خواهد شد و بخت
بخشم فرصت گنان باز آمده سپهر جهت از اضطرار ایشان در خواهد گذشت آنحضرت بسبب اقتضاء وقت مصلحت در انجاح ملتمس
دانسته در هنگام ساعت مسعود بجانب معسکر سلطان حسین بارانی توجه فرموده و در خلال این احوال غازیان عظام و لشکریان بهرام انتقام که در جهات
جهت جهاد نشان باطراف و اکناف رفته بودند فوج فوج بارد وی همایون می رسیدند و روی عبودیت و دولتخواهی بر خاک عتبه علیه شاهی
سوده باصناف عنایات سرافراز میگردیدند چنانچه در وقت نهضت رایات نصرت آیات بصوب منزل سلطان حسین یکهزار و پانصد سوار
در موکب ظفر آثار مجتمع بودند و چون نواحی اردوی سلطان حسین بارانی از انوار طلعت آن مهر سپهر کشورستانی صفت اضائت پذیرفت
بنابر اقتضای رای عالم آرای یک ارکچه کوکشاهی از امتزاج با آن زمره غدار اجتناب نمودند و خیام نصرت انجام در طرفی دیگر برافراخته
نزول اجلال فرمودند و پادشاه سعادتمند روزی چند دران موضع اوقات گذرانیده سلطان حسین بارانی شرایط مهمانی تقدیم رسانید اما در آن
اثنا بوضوح انجامید که از سحاب ضمیر مخفی او غیر باران غدر و شقاق نمیبارد و از اقامت و رسمی و روش نضارت ریاض دولت ظهور نمی
پیوندد لاجرم خسرو فرخنده شیم رحلت از آن منزل عزم کرد و این واقعه مسموع سلطان حسین گشته اظهار نیاز بسریر اعلی اطلب داشت و زبان بمکر و فریب
اظهار اخلاص نموده گفت مناسب آنست که خدام بارگاه سپهر احتشام پیوسته در مرافقت بنده و به بریده مسلک مفارقت جایز ندارند تا من طریقه اتحاد
بجای آورده در قلع و استیصال اعدای اقبال اهالی بغی و نفاق مساعی جمیله مبذول دارم و راه وفا و وفاق پیموده بیمن دولت روز افزون سپهر یکی از

اصحاب فساد و نفاق را آسوده و برقرار نگذارم شعر بمیدان ابلیس کشم تیغ تیز * سر دشمنان افکنم در ستیز * اگر خیر خویش آید بکارم زره * برد سیل بادام بی جوهره
امرا چون دیدند که سخن سلطان اعتماد را نمی شاید وجهی جواب نگفتند که او معلوم شد که بعد ازین شاه بخیر فرجام از ان دیار توقف نخواهد
کرد و سلطان حسین [illegible] الیل نموده خاطر [illegible] بران قرار و ولد آفتاب جهانتاب اوج سلطنت را الی خوی آبیار ساخته در سحاب
توقیف نماید و کوه هیبت افروز و رخ خلافت را بدست آورده و صدف اقبال از [illegible] طلوع آید لالت که طلوع تباشیر صبح صادق
غمام ظلام در حیز تاخیر تواند انداخت و شام سنگ [illegible] ایام [illegible] نتواند ساخت شعر اگر چه ابر در ظلمت فزاید * طلوع صبح را مانع نیاید
و از [illegible] ساختند اهل و دستان * تمکین و تمهید شکست پنهان القصه سلطان حسین آن خیال محال سمتی طرح انداخته از حضرت شاه دین پناه و مقربان درگاه
فلک [illegible] مستدعی شد که منزل [illegible] او را بیمن قدوم تشریف غیرت افزای سپهر نورانی گردانند و باین التفات فرق افتخار و مباهات او را بفرق
فرقدین رسانند امرای عظام چون [illegible] خمیر [illegible] امید [illegible] باشند [illegible] که فی الواقع [illegible] صفاتش بود
در دولتخانه همایون [illegible] گذشتند و حسین بیک [illegible] حیدری بیک و خلفا بیک با سایر امرا نزد سلطان حسین رفتند و عذر
خواهی نموده گفتند که مزاج همایون شاهی از [illegible] الصواب [illegible] بناء بر آن [illegible] تشریف آورند و سلطان
5 حسین آن سخن [illegible] قبول [illegible] با امرا [illegible] و [illegible] حیدری بیک و خلفا بیک
پایه سریر اعلی رسیده مصلحت در ان دیدند که خلاف رای سلطان حسین [illegible] نموده [illegible] کوکب سعد سلطنت پرزیب
وزنیت گردانند و در وقتی که نور حضور آفتاب از فضای جهان [illegible] مغرب [illegible] در حجاب [illegible] دستور گردید و در [illegible]
بستون گردون شامل [illegible] سلطان نام [illegible] را [illegible] گردانید پادشاه [illegible] غلام [illegible] امرا عظام
اشارت فرمود تا خدام درگاه فلک [illegible] نصرت انجام [illegible] و شامل [illegible] سپهر فیروزه فام ساختند و [illegible]
برق [illegible] رایت نصرت [illegible] نظم [illegible] خاقان و الاتراک * برآمد [illegible] * روان شد از ان منزل پرخطر *
دوان [illegible] چون سلطان حسین و اتباع او [illegible] نصرت شعار [illegible] کیفیت نهضت
[illegible] عالی [illegible] در تعاقب [illegible] سپهر مراتب [illegible]
[illegible] نزدیک [illegible] رسیده روزی [illegible] از ان منزل کوچ
فرموده [illegible] عسکر فیروزی [illegible] عنایت [illegible] سکون [illegible] مرجع ملوک ربع مسکون و رعایت [illegible]
[illegible] خدام عالیمقام موکب همایون بیت بخت و دولت همنشین بادا مدام * فتح و نصرت در رکابش صبح و شام *
والحمد لله الملک العلام و الصلوة علی خیر الانام و آله الکرام ذکر [illegible] قراخواجه الیاس [illegible] سپهر [illegible]
[illegible] شیخ و ستمان [illegible] از [illegible] رسیده و تحقیق [illegible]
[illegible] دولت شاهی [illegible] طلوع [illegible] آفاق اشتهار یافت [illegible] امارت [illegible]
[illegible] بجانب معسکر ظفر اثر [illegible] شتافت بیت رسید [illegible] سروران [illegible] شاه [illegible]

از انکه قراخواجه الیاس که لباس انوار او اطوار عبودیت خدام آستان سپهر اساس منظر بود و با فرقه از مردم روم احرام عتبه کعبه احترام بسته
از مقام مالوف و مسکن معهود قدم در راه نهاده و بعد از طی بوادی در منزل [illegible] فرود آمده و باستقبال شاه [illegible] که [illegible] بود در آن نواحی
حصاری [illegible] سپهر [illegible] چون [illegible] قراخواجه الیاس فرقه [illegible] مطلع [illegible] استقبال او [illegible] نموده مراسم حسن اعتقاد و اخلاص
ظاهر کرد و طرح ضیافت افکنده هر چند قراخواجه [illegible] در منزل فرود آورد و انگاه [illegible] را [illegible] مامور گردانید و [illegible]
همراه [illegible] نقد [illegible] انگاه [illegible] از ان [illegible] طرف ادب
شان معطوف گردانید و قراخواجه الیاس موضع [illegible] درگاه فلک احتشام رسیده بعد از تقبیل عتبه عبودیت و تقدیم لوازم خدمت
واقعه مذکور را مشروح معروض [illegible] آتش غضب قیامت [illegible] از استماع آن ترک ادب [illegible] شاه [illegible] با عساکر نصرت شعار بجانب
قلعه [illegible] و [illegible] کیفیت حادثه خبر یافته و دانست که [illegible] ضعیف [illegible] امیدواران [illegible]
با تیر [illegible] مسالک طریق سلامت شعر [illegible] * [illegible] * نقصه [illegible]
لاجرم قلعه را یکی از معتمدان خود سپرده سر خویش گرفت و راه گریز در پیش بیت [illegible] دین پناه * [illegible] خواه * [illegible]
تا [illegible] صبح [illegible] از مطلع [illegible] نصرت نشان [illegible] نسایم فتح و [illegible] اقبال [illegible] سعادت انتساب
در [illegible] با [illegible] آن قلعه رسیده عساکر [illegible] رایع برآوردند و جمعی از متوطنان آن مکان بنای
مخالفت پیش آمده در [illegible] برافراشتند [illegible] فرمان داد و تیغ [illegible] آغاز [illegible] گردیدند [illegible]
[illegible] حملات [illegible] فوجی [illegible] بیابان قرص [illegible]
[illegible] العطاف [illegible] مصلحت
[illegible] شعر [illegible] شت * [illegible] اقامت [illegible]
[illegible] بود ظفر و در ان منزل العرض
همایون رسید [illegible] متوجه [illegible] مصلحت [illegible]
[illegible] از مغاره بیرون آمده پادشاه [illegible] با وجود [illegible]
[illegible] بتیر تقدیر [illegible]
[illegible] فلک [illegible]
[illegible] نظم تعالی الله زهی شاه فلک قدر * جوحیدر [illegible] * [illegible] نهاده
جوان [illegible] * [illegible] گفتار در بیان توجه شاه
نوشیروان حشمت بصوب شروان و ذکر فتح قلعه [illegible] جون موضع [illegible] در سایه علم ظفر [illegible] قدره
[illegible] شاه دین پناه و پای مبارک [illegible] انتساب [illegible] ان منزل [illegible] فرمود پس از وصول [illegible]

واجتماع سپاه فراوان فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امراء عالیشان کلانتران جنود ظفر نشان را مجتمع گردانیده مطالعه نمایند که توجه
رایت نصرت آیت بصوب کدام ولایت مناسب دولت است و نوئینان حسب الحکم تقدیم رسانیده در ان انجمن بهیک از غازیان [illegible]
شکن [illegible] روی نمود و بعضی مصلحت چنان دیدند که در ان زمستان در آنجا قشلاق کنند و بهنگام تحویل خورشید در منزل [illegible] اعلام
[illegible] اعلام بصوب دیار ارباب ظلم و ظلام برافرازند و زمره بر زبان آوردند [illegible] که جانب الکاء [illegible] تا نیم [illegible]
دیگر [illegible] در خم طاق سپهر دوار [illegible] دیگر [illegible] جانب [illegible] مناسب نمود و طایفه را [illegible]
[illegible] که این [illegible] العرض شرف اعلی رسانیدند [illegible] ظفر [illegible] بر زبان الهام بیان گذرانیدند که هیچ یک [illegible] اراده صواب
[illegible] قبول اصحاب عقول در نمی آید [illegible] در این استخاره [illegible] خواهیم [illegible] حضرت ائمه معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین وقوع یابد عمل خواهیم کرد [illegible] سپهر اخضر [illegible] انوار [illegible] خورشید در [illegible] و طوالع الهام
تاثیر آفتاب [illegible] آن [illegible] سالکان طریق دولتخواهی را [illegible] پادشاهی طلبیده فرمودند
[illegible] ائمه علیهم السلام [illegible] تحقیق [illegible] صلاح دولت ابد پیوند منحصر در آنست که [illegible] رایت نصرت [illegible] بصوب شیروان
برافرازیم و حسام خون آشام از نیام انتقام برآورده [illegible] **خصم** بامداد توفیق [illegible] برآریم [illegible] شیروان **بيت**
جسام [illegible] **بیت** [illegible] سایر سپاه رسانیده و مجموع ایشان متفق اللفظ والمعنی بر زبان
آوردند **شعر** [illegible] **مصرع** [illegible] **بيت** [illegible]
[illegible] برافراخت رایت بصوب سپهر [illegible] کامران فلک احتشام [illegible] مجالس [illegible]
در اطراف [illegible] سپهر [illegible] روان شد سپاه [illegible] و بعد از وصول اعلام نصرت قرین [illegible] اصحاب [illegible]
با فوجی از سپاه [illegible] بصوب [illegible] منعطف گردانیده [illegible] آن دیار را از سر [illegible]
فرمان واجب الاذعان [illegible] آن دیار را ایلغار کرده [illegible] جمعی کثیر از اهل ضلال در میدان قتال [illegible] و غنیمت بی نهایت
[illegible] پادشاه عالیجاه رسانید و پادشاه [illegible] غنایم که آورده بود [illegible] غازیان قسمت نموده [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] دیگر علم عزیمت برافراخت و بعد از وصول جنود ظفر قرین [illegible] آن حصن حصین [illegible]
[illegible] و متعلقان [illegible] را منهدم ساخته فریاد الامان بکیوان رسانید [illegible] لطف [illegible] صغیر
گردانیدند [illegible] قلعه را متصرف گشته [illegible] متوطنان آن مکان [illegible] آن [illegible]
[illegible] مناسب [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] رایت نصرت نشان پادشاه [illegible] از این منزل روان گشته [illegible] وصول [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible] سعادت [illegible] عالم پناه [illegible]
[illegible] زبان [illegible] پادشاه [illegible] آب [illegible] تاج [illegible]

[illegible]

و کم [illegible] اخلاص [illegible] متوجه قلعه [illegible] گردید **گفتار در بیان**
عبور نمودن آن [illegible] از آب ارس و کر و در آمدن بولایت شیروان از کمال [illegible] فیاض علی الاطلاق هر دو
اقتداری [illegible] بحر [illegible] و در وقت عبور بر دریای مشکلات امور [illegible] وسیله زورق تدبیر او به ساحل
نجات رسانیده و خلاق [illegible] صاحب اقتداری [illegible] قدر و منزلت [illegible] سپهر [illegible] طوفان حوادث ایام [illegible]
توفیق رفیق [illegible] سلامت [illegible] کیفیت عبور پادشاه [illegible] آب ارس و کر در وقتی که بسبب
طغیان آن [illegible] سیاحان دریای تدبیر در مقام تفکر و تحیر بوده [illegible] حال [illegible] خاطر دریا مقاطر پادشاه [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] یافت [illegible] و فرمان همایون شرف نفاذ یافت که [illegible]
[illegible] ذوالقدر [illegible] موکب ظفر اثر [illegible] آب [illegible] عبور [illegible]
ملاحظه کرده [illegible] معبر [illegible] آن معبر [illegible] لشکر دریا [illegible]
از عبور [illegible] حسب الفرمان واجب الاذعان [illegible] روان شده بعد از وصول کنار آب و مشاهده آن [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] سفینه [illegible] سپاه [illegible]
در جانب آب ارس و کر [illegible] اتصال [illegible] وقت [illegible] اسباب عبور از آن دریای [illegible]
[illegible] کشتی و سفینه [illegible] آن [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] آب [illegible] دریای [illegible] اطلاع یافته [illegible]
[illegible] آب [illegible] عبور [illegible]
[illegible] **مصرع** [illegible] عساکر [illegible] آب
[illegible] سلامت و عافیت عبور کردند [illegible] سفینه [illegible]
وقوع این امر غریب [illegible] ظفر [illegible] **نظم** [illegible] آن [illegible] اهل ادراک
[illegible] **بيت** [illegible] پادشاه [illegible] باد
چو کشتی [illegible] دریای [illegible] **بيت** [illegible] **بيت** [illegible]
[illegible] لطف الهی **و** آن [illegible] سپهر [illegible] منزل [illegible] روز [illegible] سپاه از کنار دریا [illegible]
رایت [illegible] جنود ظلم [illegible] عالم انهدام [illegible]
دشمن [illegible] خوف و خطر عبور نموده [illegible]
[illegible] آستان ملک آشیان رسانید که شیروانشاه
بعد از اطلاع [illegible] پادشاه [illegible] سپاه [illegible] قلعه [illegible] آن [illegible] روزگار

آفتاب رسانیده و شتافته است و بشتر استعمال آلات رزم و پیکار نشسته بنا بر آن پادشاه عالمیان عازم قصبه شیربان گشت و در وقتی که ربع
سرج الشمس فلک حصرستان درآمد یکی از خدام سدره مقام را که موسوم بود و ملقب بود بخش میرزا امر نمود که شیربان فیروز فرزنده
اهل آن مسکن و مستوطنان آن مکان بماند و بخش میرزا هم در آن شب بمقصد رسید و طوایف انام را از سطوت پادشاه بهرام انتقام ایمن و مطمئن گردانید و
روز دیگر پادشاه و رفعت کشورستان از آن منزل روان شده در اثنای طی مسافت جاده که منبع تشعشع تجلی شنیده سپس آمد و رای الهام نمای رفتن آن طریق را
مناسب دولت ندانسته از راه شیربان ایلغار کرده عنان عزیمت بدان صوب منعطف گردانید و چون ماهچه علم ظفر قرین پرتو وصول بر حوالی انداخت معلوم شد که
سکان آن دیار از مغاره و کوهسار فرار بر قرار اختیار کرده‌اند و بر قلل جبال تحصن جسته و تمامی بکدیور در محل خیام عساکر ظفر پیوند بوده در آن
اثنا خبر رسید که شیروانشاه شیبه را که در میان قلعه گلستان و حصار بیغرد واقع است معسکر گردانیده و اراده دارد که خود را بجبر و قلتها استحکام
داده پناه گیرد پادشاه عالیمقام بعد از استماع این خبر بکار دشمن را با خود مقرر داشته از تمامی بدان جانب نهضت فرمود و عزم توجه آن حضرت اقدام ثبات و قرار
شیروانشاه متزلزل شده از منزل کوچ کرده بصوب قلعه گلستان کوچ نمود **ذکر محاربه شاه دین پناه با شیروانشاه و استیلای نسیم نصرت و ظفر**
بر پرچم علم پادشاه عالی گهر سبحان قادری که هرگاه لوامع انوار مواهبش از مطلع الم نشرح الله صدره للاسلام چهره طلوع نمود
بر سحایب اقبال فرخنده و آمال سعادتمندی که مرآت ضمیر خورشید تأثیرش پرتو لمعات تأبید دیده ضمیر صورت صدق و صواب در روی چهره نکنایم
و بر عکس این قضیه هرگاه صرصر غضب حضرت الوهیت از مهب انا انذرناکم عذابا قریبا در اهتزاز آمده بر ناصیه اقبال صاحب شقاوتی وزد
بصر بصیرتش از نقشه تیره و مکدر گردانید حقیقت آیت ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوه از کفقار گردارش ظهور نماید **نظم**
چو از نور لطف حق اکبر ضمیر سوی کار دو نور کار صواب اندیشیتش کار نه بهر فرزانه درینش کار نه بستیز بر تو شیطان رشته و فتح و ظفر او ز مصاحب
عدو دشنش که دو از فهم و خرد دو ز دشمن تیره بر سر دست قند در وقت رزم و کار دولان با اوج جاه و اندر چاه خذلان مصداق این سیاق آنکه چون تقدیر ملک قدیر
بر انتقام انعام حتمی یافته بود و آفتاب شاه و ستوده خصال از افق دیار شیروان طالع گشته بر جمیع کون و مکان پرتو لمعات جاه و جلال شیروانشاه
در حضیض وبال افتاده بنای عمر و حیاتش انهدام یافته آن پادشاه عالیجاه و خدایگان سپهر مدار از تحاشی از قبول رای مشفقانه امرا و سرداران کرده و تنبیه
و با الهام هاتف غیبی و تلقین ناطق لاریبی یورش شیروان اختیار کرده عنان بگردان بدان صوب منعطف گردانید و شیروانشاه در دفع آن کار اهمال نمود
تأمل نمود ابواب سلوک طریق صواب بر روی روزگارش نگشود و از استماع خبر توجه لوای کشورگشای شاهی از تمامی حیات سراسیمه گشت کار بر خود
که در میان حصار بیغرد و قلعه گلستان استحکام تمام داشت بحجتی کوچ کرده رایت نهضت بجانب حصار گلستان برافراخت و پیش از آنکه
بمقصد رسد در منزل جاتی معسکر حضرت ما ثر رسید و در معرکه رزم مرکب تنها یش بسر درآمد مشغول شد کیفیت حال آنکه چون ماهچه رایت ...
پرتو وصول بر موضع مذکور انداخت و فاء نکبت عنان مرکب شیروانشاه را از قبل اختیار بدان جانب سلب نمود شاه صاحب تأیید بطلوع نیر فتح و ظفر
امیدوار گشته فی الحال تعبیه سپاه نصرت عظیمه که عدد ایشان هفت هزار میرسید اقدام نمود و شیروانشاه نیز با بیست هزار سوار و دو هفت هزار
پیاده جرار که همراه داشت بنا بر تعصب و نخوت در ترتیب قلب و میمنه و میسره لشکر کاشت بعد از تسویه صفوف از هر دو جانب آواز نفیر
و صور و نعره کوس کوس شیون انداخت کوس آسیاب دنیا در زیر ران سالکان طریق سرفرازی در جولان آمده صدای گیر و دار از اوج سپهر دوار درگذشت

غازیان موکب همایون شاهی در بنیاد حمیت تایید آلهی تیغ جهاد از نیام انتقام کشیده مبارزان لشکر والی شیروان از جهت توکل بر ایشان دست به تیر و
کمان یازیدند **شعر** دلیران جنگی در آن رستخیز سنان چیره خونریز کردند تیز گرفته لمعه تیغ الماس گون ستردند از آیینه صبر و سکون فرو تا جبه را کل ز سار
ولب امل ناسیم وجود بومند مستفر و فضا حلقه متشبثر و شکفته و خندان و طوایف باغیه را شکوفه و خنده خبار او بار وجود بومند علی با خبر و تر ... قتیره
منتجب و مندیان پیادگان شیروان پیش صف آمده از قرار آن کتیبه عقابان تیر مرکب تاثیر را القصد صید طایر روح مجاهدان کشورگیر در اهتزاز آوردند و دلاور
شاه و جانیان با تیغ بران و سنان جگر ستان سر و بالا روان شده هلاک گردانیدند عام کمان جهانشان را در بارید انبار آن سهام تاخیری ونه اقدام جلادت شکوه نشان را
از شفقت مسعود بران تا نبد تا تیری پیکان دل ایشان شیروانیان تاختند کمان ایشان را روی به نشیب آورده ترک بر تارک سید و خدت و سنان آتش فشان غازیان بسوی
بالا زبانه کشید و فرس زندگانی میسوخت و در این اثنا بواسطه وفور شجاعت میمنه و میسره و فیروز ظفر و روی برآمده شیروانشاه چهره شد ها سواران یکبار
حمله کرده پیادگان شیروان بدست و پای ستوران در آمده دیگر مجال تیر باران نیافتند و غازیان بر شیر شمشیر هر تنگ تیز آهنگ ایمن گشته عنان جلادت
بجانب تهتمان تاخت افکندند **شعر** گران شد رکاب و سبک شد عنان بر زمین قرو و مستیز و دو سنان بر انگیختند اسب و آویختند گرد دو اسپه آمد غبار نبرد بدشمن کشی
تیز شد تیغها بر آمد دریای خون موجها و شیروانیان در مقام مدافعت ثبات قدم ورزیده دست باستعمال شمشیر و خنجر و شکافتن سر و خنجر برآوردند و جوهر
لشکر بر بلند آویخته فضای میدان رزم را از سیلاب خون نمونه امواج جیحون کرده **شعر** شده زبانه کین آتش فتنه تیز زمین فتنه خیز آسمان فتنه ریز سلامت بر وی از جهان
بر پرواز شد رستی بمان و در خلال آن احوال پادشاه در ج سلوک نبوت با طلوع یون شمشیر ذوالفقار را از نیام انتقام برکشیده و تکلیف تکاف و صدمه
مدت العفا نه را ترا از درخشنده کون و مکان انداخت و غایت قدرت دست و لایت ظاهر گردانید درخشان حسام چون آتش انگاشته سر دشمن
آب خورده رنگ شاخ ارغوان گرفت و شعله سنان نعبان و شاخ در خرمن عمر مخالفان افتاده کسوت وجود ایشان صفت احتراق پذیرفت **شعر**
ز رنگ روز و غاد هم تو جولان کرد هوای گنبد فیروزه گون غبار گرفت نعال تیغ تو از بس که لاله بار آورد بنفشه زار فلک رنگ لاله زار گرفت و چون شیروانیان
آن تهور و میدان داری و آن حمله و خنجر گذاری شاه دیدند و نمودند دستشان از کار و کار ایشان از دست رفته ثبات بر معرکه ستیز کردند و کانهم حمر مستنفره
فرت من قسوره پای در بادیه فرار نهادند و روی لعبو سکر برآوردند تیر غایت همین هیچون صدای کشای و ان جند ما هم الغالبون در حواطق گردون
انداخت و نسیم روح پرور فتح و ظفر بر پرچم علم پادشاه والاگهر وزید و شام مشتاقان الا ان فی ایام دهرکم نفحات را چون اطراف گلزار در فصل
بهار عطر پرور ساخت **شعر** چو گشت از خون زمین مانند گلشن صدا اشد بن زمرکب سهم زین تن نسیم فتح آمد عطر گستر مشام غازیان شد روح پرور
نکشت تیغ شاهی قلب اعدا که لیکن فتح آن تیغ کو با و شیروانشاه با بسیاری از امرا و سران در آن معرکه کشته بر خاک مذلت افتادند و غازیان
منصور کرینکان آن قوم مقهور را تعاقب نموده تیغ بر کین در خورد و بزرگ ایشان نهادند **شعر** فرو ریخت آن کوه از آن ززرد گسسته شد آن آهنین سلسله
بسی خیل شیروان در آن رستخیز فتادند در زیر شمشیر تیز و بقیة السیف که از آن معرکه جسته راه گریز پیمودند چون اکثر زخمهای کاری خورده بودند در فضای
صحرا و بیابان بطور خار و خاشاک نهاده از دست نیرا جان سپرده **شعر** از آن صید که هیچ صیدی نماند بسی نه گشتنی که سنانی نخست
تند غاتان همه گشته و دستگیر چه پیر و دلیر چه سید ایچه برنا چه پیر و چون خاطر خطیر پادشاه کشورگیر از مهم اعدا فارغ گردید در همان منزل نزول اجلال فرمودند و خیمه
بارگاه با اوج مهر و ماه رسانیدند بخت و دولت و کامرانی را بقدم همایون شرف ساخت و امرا و شجعان را باز داده بتفقد حال ایشان پرداخت

آنحضرت روی نیاز بر زمین نهاده لوازم عبودیت و اخلاص بجای آوردند و زبان بادای تهنیت گردان ساخته جواهر و اموال و نقود نثار مجلس بهشت آثار
کردند پادشاه مخلص نواز هر یک از ایشان را بالتفات خاص اختصاص داده بانعام و افضال مفتخر ساخته و پایه قدر و منزلت هر یک را که در این معرکه
خدمات جلادت بظهور رسانیده بودند بمدارج علیا [illegible] و احسان از فرق فرقدین گذرانید لشکریان بموجب فرمان واجب الاذعان سرهای قتیلان را جمع آورده
منارها بر افراختند و اجساد ایشان را گذاشته طعمه کلاب و ذیاب ساختند شعر شاه چون تیغ بر کشید ز نیام * سر خونریز اهل ظلم و ظلام * آنقدر کشته کرد از اعدا *
کوهساری ز سر شد پیدا * کرد از کشتها [illegible] افتاده * روزی وحش و طیر آماده * یا رب این پادشاه کشورگیر * خسرو تاج بخش ملک سریر * تا ابد باد در جهان منصور *
چشم بد از جمال او [illegible] دور * ذکر توجه خلفا بیک [illegible] شیخ شاه بجانب شهر نو و مفتوح شدن آن دیار [illegible] اعلام سعادت [illegible]
شاه عالم پناه بعد از فراغ خاطر از جانب شروانشاه سه روز در همان منزل بجمعیت خاطر و فراغ دل اوقات محبت سیاعات گذرانید آنگاه رایات ظفر پناه [illegible]
بلده شماخی را از فر طلعت همایون غیرت افزای گنبد گردون گردانید و در آن خطه بسامع جاه و جلال رسید که ولد شیخ شاه که موسوم [illegible]
و ملقب شیخ شاه است در روز محاربه جان تنگ یا بیرون برده و در شهر نو که بر کنار دریاست لشکر اقامت انداخته و بخیال مخالفت حشری
از سوار و پیاده مجتمع ساخته بنابر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت و خلفا بیک با بعضی از سپاه فیروزی نشان جهت دفع شیخ شاه عنان بطرف
شهر نو تافت و موکب همایون نیز متعاقب بدان صوب نهضت فرمود چون این خبر بسمع شیخ شاه رسید چاره کار منحصر در فرار دانسته با تفاق اتباع
و اشیاع در کشتی نشسته و بدریا در آمده بادبان بطرف گیلان بر افراشت و خلفا بیک از این حال خبر یافته بطالع مسعود و بخت نیک نواحی شهر نو را بعز
رایت نصرت پیکر گردانید و جمهور اهالی شهر اطاعت و انقیاد نموده اکابر و اعیان با تحفه و پیشکش فراوان باستان امارت آشیان آمده خلفا
بیک ایشان را منظور نظر مرحمت گردانید و باصناف الطاف خوشدل و مطمئن خاطر ساخت و آن شب در کمال عیش و طرب بسر برده صباح روز دیگر
علم انجم حشم پادشاه دین پناه سایه وصول بر آن دیار انداخت و منزل شیخ شاه مضرب سرادقات دولت و اقبال گشته خلفا بیک بپایه سریر سلطنت مصیر
شتافت و بتقبیل بساط جلالت مناط قیام نموده بعد از ادای دعا و ثنا کیفیت اطاعت متوطنان شهر نو را معروض گردانید و از امیدی مواقف
مراحم اشرف اعلی افتاده کلانتران آن بلده با نعام تاج و خلع فاخره سرافراز و مباهی گشتند و حکومت شهر نو بخلفا بیک قرار یافته چند روز پادشاه
دولت نواز جهت ییلاق عنان عزیمت بصوب محمود آباد منعطف داده چون بدان منزل رسید و براق قشلاق فرموده بعضی از مهمات
بعرض خدام آستان ملائک آشیان رسانیدند که متوطنان قلعه باکو بحصانت حصار و توافر اسباب پیکار مغرور شده طریق خلاف سلوک می دارند و خراج
خدمتکاری و لوازم خراج گذاری بجای نمی آرند از استماع این خبر آتش خشم جهانسوز اشتعال یافته حکم شد که از امرای عظام استاجلو محمد بیک
و الیاس بیک ایغوت اغلی با فوجی از سالکان مسالک یکدلی بجانب باکو نهضت نمایند و در فتح آن حصار و دفع مخالفان بذل جهد نمایند و احکام تمام بجا
و ایشان بموجب فرمان واجب الاذعان بدان صوب روان شده بعد از وصول بمقصد قلعه دیدند مانند بروج آسمانی کشیده جدار بلندش مقدار
[illegible] قطع پذیرفته و فصیل سپهر مثیلش چون سد سکندر رسمت متانت و استحکام گرفته طرفش دریای محیط اساس یافت نموده
و بجانب دیگر متصل بصحرای است خندقی عریض عمیق داشت [illegible] و متوطنانش بوفور جلادت و دلیری مغرور و مستظهر بکثرت ذخیره و
قلعه داری فارغ البال و مطمئن خاطر القصه امرا با عساکر مظفر لوا آن قلعه را مرکز وار در میان گرفته آغاز محاصره و محاربه کردند و محصوران در مقام

مدافعت و ممانعت پای ثبات افشردند و دست بانداختن تیر و سنگ برآوردند و چون تسخیر آن حصار از حیز امکان بیرون است و از قوت طاقت
بشری افزون چند روزی بعد و بهتاد یافت و بنابر آن مطلوع تا چه [illegible] از افق آن دیار پیرو فتح و فیروزی بر صفحات احوال غازیان تافت چنانچه
شروع میگردد و کیفیت این اجمال بتفصیل می پیوندد گفتار در بیان فتح قلعه باکو بتقویت دولت پادشاه انجم جو چون شاه و مظفر لوا فصل شتا
در منزل محمود آباد با خاطر خرم و دل شاد اوقات فرخنده ساعات بسر رسانید و نسیم روح افزای فروردین بر اطراف دشت و بساتین وزیده قلعه غنچه را مفتوح
گردانید بیکان خار بمقصد دیده اعادی دولت بابد از تیز شد و شکوفه و نسرین جهت نثار خدام بارگاه سپهر آیین درم ریز گشت شعر شه عازم یاد [illegible]
در نهایت حشمت و تجمل * افراخت علم بسرو آزاد * عالم ز ظهور دولتش شاد * پادشاه والا نژاد در توجه تمام بر فتح حصن حصین باکو انداخت و با کوکبه سپاه
کواکب رتبه رایت نهضت بدان جانب بر افراخت بعد از وصول بنواحی آن دیار و ملاحظه خندق و فصیل آن حصار حکم لازم الامتثال نفاذ یافت که فوجی
از ابطال جبال [illegible] بیکان دیده دور آتش قتال بر افروزند و دل مخالفان دولت ابد پیوند را که بر بالای آن قلعه بلند بپای قرار استوار داشتند بسوزند و زمره دیگر
بمتین فکر متین و تیشه اندیشه نقب زدن بنیاد نمایند چنانچه توجه غازیان بجانب دشمنان براه نهانی آمدند و آن دو طایفه بجد و جهد تمام آغاز کار و بنیاد
پیکار کرده خروش و شورش غریو در زمین و زمان انداختند و صدای نفیر و نای زرین گوش سکان قلعه سپهر برین را کر ساخت خدنگ آهنگ
بهادران فیروز جنگ کارساز دولت شان آغاز ترقی کرده جان آیات بی توان مخالفان ایام و ننگ از نفیر بیکان در چشم ایشان نیز در روی
بهشت النشری آورد شعر نهفت غازیان قاعده اندازی * عقاب جان بر آمد پرواز * ز مغز و فرق اعدا لقمه بگشت * ز خون بستان گشت لاله گشته * چو بیکان خنجر در تن می بود دی *
بجان راه برون شد نمودی * در آن آتش اراده اشرف اعلی بنیان [illegible] رای خندق را از سنگ پر سازند تا سپاه پلنگ صولت نهنگ سطوت از آنجا توانند گذشت
و قصیل نیل نیلی بازو و کوه بیکر فرو آمده قورچیان عظام و خدام موکب فلک احتشام را بدان مهم مامور گردانید و از کثافت پایه در زمانی آنمقدار سنگ
در خندق ریختند که هموار گردید چنانکه تعمد و همگی بسهولت صعود نموده بر پاسبانان حصار شرف گشت لاجرم کار محصوران بجان رسیده دست اضطرار در
دامان الطاف شهریاری زدند و بزبان تضرع امان طلبیده گفتند شعر ای شاه ببخشای بر جان ما * نظر کن بعجز پریشان ما * بلطف تو هستیم امیدوار *
امان بخش ما را بجان زینهار * عفو پادشاهانه شامل حال فتور الاحوال ایشان گشته در حال ابواب قلعه باکو را بر روی غازیان عظام گشاده گلانتران
حصار تخته شیر بدست و کفن در گردن بدرگاه سپهر مقدار شتافته که فرمان بردار بر میان جان بستند و خسرو بخشش فر باکثر آنجماعت تاج و خلعت
عنایت کرده حکم شد که خلفا بیک جهت ملاحظه و تعلق خزاین و ذخایر شروانشاه و تعلقات شتافته آنچه از جنس باکو برسد و نفایس اجناس دیگر فرش
در آید بارده بر همایون فرستند تا جزو دفتر و روز نامچه باید و خلفا بیک اشراف و اعیان باکو همراه داشته رایت نهضت بجانب قلعه بر افراخت
و بعد از وصول خزاین و ذخایر سلاطین شروان بدست آورده و بیگلرباشی ایلاقی از متوطنان آن کان بسته و مجموع آن نقود و اجناس را بدرگاه کیوان
اساس ارسال فرموده نگاه قبور بعضی از ملوک آن دیار را که نسبت بحضرت ولایت منقبت سلطان جنید عداوت ورزیده بود ند گشاده استخوانهای پوسیده
ایشان را با آتش انتقام بسوخت و عمارات عالی آن طایفه را [illegible] با خاک راه یکسان ساخت پس مقتضی المرام بپایگاه سپهر شهر تمکین بازگشت و مرحم
لطف و عنایت خسروانه سرافراز شده پایه قدر و منزلتش از سایر امرا در گذشت گفتار در بیان توجه آن حضرت بمحمود آباد و مستخلص شدن قلعه گلستان امارت بجانب
قلعه گلستان و ذکر اسباب نهضت آنحضرت از ظاهر آن حصار بصوب مملکت آذربایجان چون خاطر خطیر پادشاه کشورگیر از جانب

قضیه باکو فراغت یافت عنان سمند سبحانی نور و اطراف حصار گلستان تافت زیرا که بسیاری از جنود شروان در آن مکان توطن داشتند و کفار فجیعه
و کثرت ذخیره مغرور بوده نقش بطالت و طغیان بر دیوار ضمیر بی تمیز نگاشتند بعد از آنکه حوالی گلستان مضرب خیام عساکر نصرت شعار گشت
غازیان عظام از صدای کوس و کرنای زلزله در ارکان عالم و ولوله در جان طوایف بنی آدم انداختند و امراء عظام اطراف آن حصن حصین را بکمرگاه قسمت
نموده بترتیب اسباب قلعه گیری پرداختند اما در آن اثنا شهنشاه دین پناه رقم عفو بر جرایم و جسارت مردم گلستان کشید و کلمه مرحمت
امیرزاده الوند در میان نهاده بود از آنجا که موزی در پای درختی نشسته که نزدیک آن قلعه واقع است و در باب کیفیت تسخیر آن تامل مینمود ناگاه
شخصی سر از حصار بیرون آورده دست بکلوخ نهاده اظهار تهور کرد و بر جانب آن حال کمانش تیر در کرد و ایات آن حال را از آنجا که کرده بجانب شاه ... طلب
والتهاب نایره غضب ... اهالی گلستان را محترق گردانید و امیرزاده بر ضمیر منیر عالم آرای اقبال ... ظاهر شد ... تمام
کرده بود آن حصار ... ظهور انجامید و دیگر آنکه خونریزی از اهل عبارت که ... القصاف ... در عالم ... تحقیق از مردم گلستان
بر آن ... که در زبان ... این حدیث بعرض شاه عالمپناه رسانید شعر کای شه کامران عدل اسیر ؛ قدوه آل پاک پیغمبر ؛
حامی این حضرت نبوی ؛ حافظ ... بر آب ... خاطر خطیر صورت اتمعی ... خواهد بود که در آن زمان که از آن عنایت بجانب شروان در حرکت
آمده بر آب کر عبور ... و مقرر داشتی که چون بلاد شروان مسخر گردد ... قلعه گلستان را مشمول انعام و احسان گردانیده خلعت ...
و آن ... علی الصباح بپایه سریر سلطنت ... کیفیت واقعه را بعرض رسانید آنحضرت فرمود که واقعه ... از ... عبور
از آب ... حال گلستانیان را بخود قرار داده بودیم ... آن را ... که ... دوام اللنون ... بجا رسانیده از آنجا ... بنام
و ابواب تفرقه و تشویش بر روی گلستانیان ... در اثنا این وقایع قاصدی از نزد شیخ ... تحقیق حال ارباب ظلم و ضلال
بجانب قراباغ رفته بود رسید و بعرض رسانید که امیرزاده الوند سپاهی افزون از حوصله حد فراهم آورده و نخجوان را معسکر ساخته و محمد ... از
جنود آذربایجان ... طرف گرجستان ... بلاد شروان در آمده ... بیک ... بوده ... که از آن طرف بسوی
آن ولایت توجه نماید شاه دین پناه چون ... خیال مخالفان واقف گشت ... از سر جرایم مردم گلستان درگذشت بعد از تقدیم مشورت با عازم
امرا و ارکان دولت عزم رزم الوند جزم کرده بجمع کردن سپاه ... فرمان داد و ... میرزا ... بموجب فرمان اشرف اعلی بترتیب ...
مامور گشته ... و هم در آن ایام پادشاه کردون غلام ... سوار شده عنان ... آب ... انعطاف داده ممالک ...
... از جسر ... تکمیل ... عبور نمود ... دفع اعدای دین و دولت ... از ... اول
تعیین فرمود ذکر مخالفت امیرزاده الوند با پادشاه سعادتمند امیرزاده الوند که در آن زمان ... بلاد آذربایجان استیلا داشت از فتوحاتی که شاه ...
را در ممالک شروان روی نموده ... گفت که چون خدام آستان امامت نشان از فتح شروان فراغت یابند احتمال قریب دارد که اراده
تسخیر آذربایجان نموده ... مصلحت چنان است که پیش از آنکه ... از ... قوت ... آید سپاهی بیحد و راحج آورده ... کار
اهتمام تمام نمایم و عنان عزیمت بجانب شروان انعطاف داده در طریق کشورستانی سلوک نمایم و با این خیال محال لشکری عظیم از ابطال رجال فراهم
کشیده در نخجوان اعلام نکبت اعلام برافراخت و حسن بیک ... اعلی ... روان ساخت و چون شاه عالیجاه از آب عبور نموده بر

حقیقت احوال سالکان طریقت ضلال اطلاع یافت ... بیک ... را که ... بود مقرر ... با فوجی از دلیران ... بدفع ... علی
روان فرمود و ... بیک بجانب ... باد ... حسن بیک تاب مقاومت نیاورده و سلوک طریق فرار بر قرار ورزیده ... نموده
در نخجوان بالوند ... و ... بیک ... باز مانده ... ایشان ... گذرانیده ... امنیت گرفته بپایه سریر سلطنت مصیر باز گشت
شاه ... این ... رامقدمه فتوحات دانسته ... سرور عازم قراباغ شد و ... بیک و ... دیگر از شجاعان الوند که در آن حدود
بودند از توجه پادشاه سعادتمند ... قدم ... فرار نهادند و رایات نصرت نشان ... فرار ایشان بصوب نخجوان
حرکت فرموده ... بیک ... سپاه ... بسیار غازیان کشورگشای سبقت گرفت ... الوند در برابر آمده
پس ... آلت ... حیله ... بیک ... است و ... عالمپناه ... بعد ... فرمان داد و این خبر بالوند رسید ... مقام ... شد ... و در موضع ... قرار گرفت ... اشرار ... فراهم ... کشید
و ... کوه ... الوند ... بلندیست ... نور آفتاب فروغ ... شعر
کوه را در دیده ... ؛ ... فلک ... ؛ نور اختر ... حساب ؛ کی ... پیش نور آفتاب القصه چون شاه کشورگشای
بحوالی ... نخجوان ... نصرت نشان ... قرار ... الوند ... متعاقب ...
... عسکر الوند نزول اجلال فرموده ... بارگاه ... غازیان عظام ... عساکر منصوره
نامور گردانید ... الوند ... فوجی ... آسمان ... آفتاب ... ابیات ...
... و ... الوند ... تامل و اندیشه نمودند گفتار در بیان محاربه غزو اختیار با
زمره اشرار و مقام ظفر و نصرت نسیم فتح و اقبال از مهب عنایت لایزال بر پرچم علم پادشاه منصور علی الصباح که خسرو
زرین علم یعنی آفتاب ... از خواب ناز ... ظلمت ... کشید و تیغ قهر ... نمود و ...
... شعر صبح ... عازم رزم ...
... ؛ ... ؛ تیغ ... از غلاف ؛ پادشاه کشورگشای ... فلک ...
... سر ... دولت ... توکل علی الله
... غازیان نصرت قرین ... میدان ... نظم ... ؛ چو خورشید ... ؛
... ؛ ... ؛ ... ؛ ...
و زبان ... دعای شاه مظفر لوا ... اخلاص ... میمنه و میسره ...
... حضرت ... مال و ... برد
... اقبال ... قلب ... روی توجه
بطرف خصم نهاد شعر صف جنگ آراست ... ؛ روان گشت ... لشکر ... ؛ ... ؛ ... شدند کامیاب

جهز

و از آن جانب امیرزاده الوند نیز تعبیه جنود متفاوت و روی پرداخته اشارت نمود تا شتران اردوی او را تمام جمع کرده و زنجیر بر یکدیگر بسته
در پس صفوف لشکر باز داشتند بمصلحت آنکه هر گاه سپاهیان تیز روی بوادی گریز نهند راه بیرون شد نیابند [illegible] و چون صف هر دو
لشکر در آن صحرا که نمونه دشت محشر بود مرتب گشت و غو کوس و نای و ولوله و فغان نفیر و شور از اوج فلک نهم در گذشت سنگان پولاد پوش
و یلان رعد خروش از هر دو جانب مراکب بمهمیز رهت کرده دست بخونریزی گشادند و غبار فتنه انگیز از سم باد پایان سبک خیز از فضای معرکه
ارتفاع داده آثار روز رستخیز بعالمیان نمودند پیکان جان ستان حرف امن و امان از صفحه زندگانی محو ساخت [illegible]
فراغت و سلامت انداخت تیر خدنگ تاثیر از شست دلیران گشاد یافته مانند [illegible] بی تعلل و تاخیر در دل جای کرد و نیزه ثعبان مثال از
کف ابطال رجال زبان طعن دراز ساخته لوازم سرزنش بجای آورد شعر بجایی که آن تیر گردید جفت ز پیکان همه مهره پشت سفت
شده جان ستان نیزه هر لبی چو طوطی قدان فتنه در سر لبی و چون بمعرکه آمد سهام [illegible] استعمال سنان [illegible] دشمنان [illegible] فصل
نیافت غازیان عظام تیغ انتقام از نیام کشیده روی بدیشان آوردند و [illegible] حسام [illegible] کسوت حیات [illegible] مصاف
جانان در نهایت جلادت ظاهر گردانیدند و آن جماعت نیز پای ثبات فشردند و [illegible] مقدور در مدافعه لشکر منصور کوشیده در کشش و کوشش
غایت سعی و اهتمام بتقدیم رسانیدند شعر ز هر دو طرف مرد تیغ جنگ [illegible] تیز کردند چنگ ز سرها که افتاد بر خاک راه [illegible] کلاه
نگون [illegible] ز خون زمین [illegible] و جهان [illegible] ز هر دو طرف [illegible] و در آن اثنا پادشاه
سرافراز دشمن گداز مانند سحاب قطره بار گرد غبار بی اعتبار از ساحت روزگار فرو نشاند با آفتاب تیغ گذار که بمجرد طلوع سیاه ظلمت شب را
نابود گرداند صمصام ذو الفقار آثار آخته بر صفوف دشمنان تاخت و [illegible] بر روی زمین انداخته
علم فتح و فیروزی بر افراخت شعر بشمشیر کین آن پناه سپاه [illegible] مصاف [illegible] در افکند در جان دشمن شکوه [illegible] تبریز عالم نورد بر آورده گرد از زمین [illegible]
دل [illegible] خون فشان فرو شاند آن گرد را در زمان [illegible] را با اقبال پیوند بود اگر خصم او کوه الوند بود [illegible] از پا فتاد
قدم جانب ملک عقبی نهاد متعاقب پادشاه مظفر [illegible] غازیان [illegible] بر مخالفان [illegible]
تیغ راندن و سر افکندن بر آوردند [illegible] غازی [illegible] خون [illegible]
[illegible] ملک [illegible] زبان آورده [illegible] نام و ننگ در گذشت نسیم
عنایت الهی [illegible] در چمن دولت [illegible] شکفته گردانید و نکهت روح پرور فتح و ظفر [illegible]
دمیده مشام [illegible] و ما النصر الا من عند الله رسید شعر وزید از عنایت فضل الهی نسیم فتح بر اعلام شاهی مشام غازیان [illegible]
شمار عطر ظفر [illegible] و چون آفتاب [illegible] دولت قوم آق قویونلو [illegible]
[illegible] و سپاه پادشاه صاحب [illegible] از عقب در آمده [illegible] همه را [illegible] تیغ تیز [illegible]
بساحل نجات افکندند و در آن راه [illegible] رسیدند [illegible] نظم
شاه جهانگیر [illegible] خسرو دین پناه صف شکن [illegible] روز هیجا [illegible] دشمن [illegible] روان [illegible]

واکبر بخت [illegible]

واکبر بخت جوان [illegible] نیز جهان افروز بهم آمیخت [illegible] تیغ تقدیر [illegible] میان بر داشت و از برای وقوع
[illegible] الوند و لشکریان [illegible] اسب و شتر و استر و اجناس نفایس [illegible] غازیان [illegible] تفصیل آن
[illegible] حضرت شاه [illegible] خاطر [illegible] لوازم شکر پادشاه ملک بخش
بجای آورده [illegible] لوازم [illegible] بتقدیم رسانیده [illegible] خوشدل و مسرور گردانید و [illegible]
در غایت [illegible] دار الملک
آذربایجان [illegible] تخت سلطنت [illegible] ذکر جلوس پادشاه [illegible] و ارتفاع لوای [illegible] دولت
روز افزون چون تقدیر [illegible] الذی بیده الملک و هو علی کل شیء قدیر متعلق بآن بود که بر طبق حدیث صحیح ان الله یبعث علی راس
کل مائة سنة [illegible] پادشاه [illegible] احکام [illegible]
مصطفوی [illegible] خلافت [illegible] حضرت [illegible] از اوایل طلوع آفتاب سلطنت
و اقبال [illegible] نصرت [illegible] اسباب [illegible] و استقلال [illegible] فتح و
فیروزی [illegible] شعر [illegible] بخت [illegible]
ظفر پیوسته باشد [illegible] نصرت [illegible] قدم [illegible]
[illegible] و چون [illegible] پادشاه مظفر منصور در موضع [illegible]
لوای فتح و فیروزی بر افراخت [illegible] و الله یوتی ملکه من یشاء [illegible]
[illegible] دار السلطنه تبریز [illegible] فرح افزای [illegible]
[illegible] دولت و اقبال [illegible] عالم آرای [illegible] ظلمت [illegible]
[illegible] ملک [illegible] اهل ایمان [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] خلافت [illegible]
از جمیع اسباب سرافرازی [illegible] شعر [illegible] قدم [illegible] شاه [illegible]
و چون [illegible] بر تقویت [illegible] مصطفوی [illegible] در جلوس همایون
فرمان واجب الاذعان [illegible] مملکت [illegible] اسم سامی ائمه [illegible] علیهم السلام [illegible]
در اقامت صلوات و سایر عبادات [illegible] و معابد [illegible] ولی الله [illegible]
و غازیان [illegible] و لشکریان [illegible] منقبت ائمه معصومین و دعای
دوام دولت پادشاه [illegible] آیین [illegible] آیات [illegible]
[illegible] شعر افسر [illegible] قدم [illegible] شاه [illegible] آمد شاه

تابعان مناظم مذهب حیدری و سالکان مسالک ملت جعفری که مخالفان ایشان جز تعظیم نام نمیتوانستند برد و زبان طعن و لعن بر ایشان گشوده
وسنیان متعصب و خارجیان متعصب از حسام بهرام انتقام غازیان عظام ناسره و نایب و حیران و دوب روی باطراف آفاق نهادند از
فیض عام انعام شاهی منجح تمنای مخلصان [illegible] بر گلبن مراد [illegible] شکفته گردید عالم به پرتو آفتاب عنایت پادشاهی در دولت بخت بندگان
خدمتکار و در گلشن مقصود [illegible] افلاک کلاه گوشه شعر شاه کیوان سریر ماه [illegible] مشتری طبع آفتاب ضمیر چون بدولت نشست بر اورنگ
جانب عدل و داد و آهنگ [illegible] که از نهایت احسان بر سر [illegible] نوای امان دوستان از دست گوهر بار ساخت [illegible] بوستان لعل نیاز
یکی چون برکشید تیغ جهاد رخنه در جان دشمنان بگشاد از خوارج نماند هیچ اثر مگر اندر میان نار سقر منصب وکالت همایون بحسین بیک لله
قرار گرفت و وزارت و صاحب دیوانی بجناب امیر زکریا تفویض یافت قاضی شمس الدین گیلانی پای بر مسند صدارت نهاد و موقوفات ممالک را
بحیطه ضبط در آورد و ابواب عنایت بر روی [illegible] گشاد و سایر امرا و ارکان دولت بمناصب مناسب سرافراز گردیده در مسند اعتبار و اختیار [illegible]
سرداری رسیده شعر چو توفیق آلهی کرد یاری برآمد [illegible] بانعام فراوان منعم ساخت [illegible] کشوری
سروری داد سریر جاه و تاج مهتری داد [illegible] آن [illegible] پادشاه عالمیان در تبریز قشلاق
نمود و متوطنان آن مکان از تاب آفتاب عدل و احسان از برودت جور و بیداد اصحاب طغیان محافظت نمود خلایق را [illegible]
ولایت باز [illegible] رستگاری [illegible] گفتار در بیان لشکر کشیدن آن خسرو سپهر شکوه
ستاره سپاه بعزم انهدام مبانی شوکت امیرزاده الوند [illegible] شاه انجم سپاه چرخ سریر مهر گیتی نورد کشور گیر [illegible] سوی [illegible] الشرف چو کرد خرام
خیمه زد در منازل بهرام سر وافراخت رایت منصور گل برافروخت عارض پر نور [illegible] قتل عدوی شاه زمن تیز شد باز خنجر سوسن
[illegible] لشکر [illegible] گشت عازم دشت [illegible] بعرض پادشاه گیتی پناه رسید که امیرزاده الوند در ارزنجان [illegible] سپاهی فراهم [illegible]
و بخیال محال استقلال اسباب حرب و قتال معد و مهیا گردانیده دفع شر آن بد اختر بر ذمت همت پادشاه والا گهر واجب نموده از دار الملک تبریز
با لشکری [illegible] عازم [illegible] ارزنجان در حرکت آمده ادای نفیر و صدای
طبل کوچ از ایوان کیوان در گذشت شعر برآمد ز کوس [illegible]
و موکب همایون پادشاه آفاق از راه [illegible] شتافت چون این خبر بسمع الوند رسید عنان تمکن و ثبات از دست داده متوجه
[illegible] گردید و از انجا [illegible] شاه عالیشان [illegible] ارزنجان [illegible]
برافراخت و در این اثنا تحقیق پیوست که الوند [illegible] از تبریز [illegible] نقل فرموده [illegible]
غضب پادشاه [illegible] اشتعال یافت [illegible]
[illegible]
[illegible]
والوند [illegible] پادشاه [illegible] و از انجا روی توجه [illegible] آورد پادشاه [illegible]

چون باوجان رسید و بر کیفیت فرار خصم مطلع گردید آنمقدار آنجا توقف نمود که غازیان عظام احمال و اثقال مخالفان که از غایت اضطراب در اوجان
گذاشته بودند [illegible] و در آن [illegible] قشلاق کرده اعلام دین پروری و رایات عدالت گستری برافراخت اما امیرزاده الوند چون روزی چند در [illegible] اوقات گذرانید
بسبب خروج قاسم بیک که از امرای بایندری بود بجانب دیاربکر توجه نمود و در آن دیار بر حسب صعب گرفتار گشته دست قضا [illegible]
[illegible] گفتار در بیان نهضت علم انجم حشم بعزم تسخیر ممالک عراق عجم در آن ایام خجسته آغاز فرخنده انجام
که مملکت آذربایجان بحیز تسخیر پادشاه کشورگیر در آمده سلطان مراد بن یعقوب که [illegible] از شراب مراد تهی بود و [illegible] زبان الهام
بیان شاهی [illegible] نمود و ولایات عراق و فارس و کرمان را با توابع و مضافات در تحت تصرف داشت و در آن زمستان که شاه [illegible]
در تبریز قشلاق فرموده نامراد در [illegible] اوقات گذرانید و در اواخر فصل شتا با قرب هفتاد هزار سوار [illegible] که از صوب همدان
لوای عزیمت برافراشت بنابرین در وقتی که خسرو اورنگ مینا رنگ سپهر [illegible] صدای نهضت بجانب برج حمل در انداخت
و نسیم اعتدال آثار بهار جبهه نضارت ریاحین و ازهار در اهتزاز آمده فضای باغ و گلزار را از غبار زمستان [illegible] پاک ساخت نظم
[illegible] اطراف چمن [illegible] فروخت چو شمع عارض گل [illegible] بسوخت بلبل پادشاه دین پناه با سپاه [illegible]
آهنگ [illegible] ختم [illegible] آتش [illegible] لوای کشورگشای بصوب
همدان ارتفاع داد و مانند قمر در طی منازل و قطع مراحل سرعت فرموده اردوی نامراد [illegible] اقامت بگشاد [illegible]
از آن مرحله [illegible] بر [illegible] آمده [illegible] حرارت هوا [illegible] اعلی [illegible] رسید که آن روز
[illegible] قتال [illegible] توقف [illegible] خصم [illegible] لوای [illegible] محاربت برافرازد
و [illegible] ظاهر آب [illegible] اضطراب [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] زبان الهام بیان [illegible] علی الاطلاق [illegible]
از فیض بحر عطای بی انتهای خویش [illegible]
[illegible] آب حیات [illegible]
[illegible]
[illegible] الاجرام [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] شاه عالمپناه [illegible] بحر عطای [illegible]
[illegible] گفتار در [illegible] پادشاه عالیجاه با [illegible]
[illegible] از افق مقصود و مطلوب [illegible] آفتاب [illegible] از مطلع مراد طالع گشته

افواج ظفر آثار منتشر گردانید و شعاع تیغ عالم اقطاع جنود نجوم را انهزام داده فر و فرّ فزای و ینصرک الله نصرا عزیزا الموش حماش خدام کرد
اعلی بسلیقه **شعر** صبح از خورشید علم برکشید تیغ زراندود شب بدرید نور ظفر از درج جوهر جوم الف شد زبان ز فروغ خشش نجوم شاه کشورگشای
انتقام پرایش گردون خرام نشسته رای کشورگشای به تعبیه سپاه انجم جاه انداخت و اعلام نصرت اعلام برافراخته میمنه و میسره و قلب
و جناح لشکر را چنانچه باید و شاید مرتب ساخته روز در راه کینه کوش ابطال دلاوران جوشن پوش مانند صف کشیده خاک کره ارض را با وجود طول
عرض منطقه از پولاد سپید الکشت والوقه کوه الوند و سپرهای رنگارنگ جبان و شیدان نظر رآمد از فضای معرکه جنگ [illegible] و انصار [illegible]
ساحت کل آرام درگذشت **نظم** جهانگیر دین پرور نامدار بیاراست صفی ز مردان کار ز صف ملک شد شکسته [illegible] فکنده به دلهای اعدا هراس
علمها چو سرو از زمین خواسته سپهر را چو کل عالم آراسته ز بس خیلیان روان کرد شاه جهان بجنبش در آمد زمین و زمان و از آن جانب بداران
نیز بر اتفاق وجه انحاء سپاه کینه گذار بمردان کاری و شیران فتنه باهای استحکام داده برادران کوه پیکر شکوه صف کشیدند و چون بموجب کلمه
و قذف فی قلوبهم الرعب با وجود وفور عدد و کثرت عدد از مهابت غازیان خونریز تجاب خائف بود در پیش معسکر خود و ابها تعبیه نموده اطراف
آن را بجبر و خندقهای در متانت فرا افزود **شعر** وز آن سو مخالف خروش تک بی کینه کوهی بیاراست صف بپیش صف انداخته و ز چپ حصار
آن اهل جهر ز آن قلعه ما انس چنگ سلحت کرد خود فضای جهان تنگ سلحت پس یاران از هر دو طرف در آن میدان مهابت شیران بیشه
جرات ز غضب خشم و کین تا برو مرت آتش طعن و ضرب برافروختند و نیزه کینه کاری دلدوز و خنجر سنان جان بشوز به تحکام قتال کرم ساختند خون
هیبات یکدیگر را تیغ خارا گذار در جسم هر یک از دلیران معرکه بکار خنجر پر جشم خونبار موجود گردانید و سنان ثعبان کردار جدن جزبران
بیشه کارزار را ختیه شیر ساخته از فواره هر چشم خشم خونی ظاهر گردانید **شعر** ز تیر گرگ تا شیر دلیران جهان تا ریک شد چون جشم مسکین و در بیابا
عمر هر کس **شعر** چنین آمد ز تیر و خنجر روزش چون کار دشمنان بجبر کرد اشتعال سیف و سنان بمقطع رسید غازیان جلادت نشان دست بتیغ
و خنجر و گرز و شمشیر برده و سپاه نامراد سپر در سر کشیده و پای ثبات فشرده روی بمیدان آورده و هر ده طایفه در هم آویخته و کرد و غبار بیکدیگر بختند
صعوبت آن محاربت بر تیغهای مانند پاینهم شدید الانتقام در میدان سپهر فولاد فام مقام وارد و دیده و هیچ آفریده خون ریز جنان ندیده
و گوششی این جنان نشنیده **شعر** علی از دو جانب در آن رستخیز کشیدند بیک دیگر تیغ تیز ز خون گشت جباره از کرد باک ز شمشیر شد سینها چاک چاک
کثرت میغ کشتگان فضای معرکه را ابر طالبان نام و ننگ تنگ گردانیده و فور سیلاب خون کشتگان نمونه آمویه و جیحون در صحرای جنگ
بتحریر رسانیده **شعر** در آن جنگ ز دست به دیلان ز شمشیر مرد افکن پر دلان شده هر رود گشته جوی زخون چه بنهاد دریای جیحون فزون
آخر الامر نسیم کرامت تنسیم ظفر از مهب و القد لنو بدنصره من یشاء در پرچم علم شاهی وزیدن گرفت و روایح مشکین فتح و نصرت از گلزار
فتح آثار دماغ عقلا که فقهی امنیات شامل خدام موکب ظلل الهی رسید آغاز نهاد غازیان عظام بقوت دولت پادشاه جمشید احتشام
اصحاب ظلم و ظلام را از پیش برداشتند و زبان حال و قال بمضمون کریمه فهزموهم باذن الله گردان ساختند و کمتر از سپاه در معرکه باقی ماند اشتند
نامراد با معدودی چند که از اجل ایشان اندکی تاخیری بود بطرف شیراز گریخت و بسیاری از متابعان و امرای او راه هم در آن میدان تیغ بیباک
راه برآمیخت و بعضی دیگر که به اطراف فرار کرده غازیان در عقب شتافته گرد از وجود محنت فرسود ایشان برآوردند و اطراف غنایم و نفایس

احکام کی دران مصاف بحیطه تصرف غازیان در آمد بسیار بود و کثرت اسب و استر و شتر که اهل تهور از نامراد و اتباعش گرفتند بنیابه بود که محاسب
وهم تعداد آن نمی توانست نمود پادشاه ذو اقتدار بعد از این فتح نامدار مردان روزگار با طراف امصار و بلدان فرستاده و فرمان همت شهرت شدند
بر امان کوه الوند منعطف ساخته در آن ییلاق دلپسند داد عیش و کامرانی و الحمد لله علی تواتر نعمائه و تواتر آلائه گفتار در بیان نهضت رایت
ظفر طراز بصوب دار الملک شیراز و رفتن پادشاه عالیشان بعد از تسخیر فارس بجانب کاشان با جمال الفضل نوشان
چون پادشاه سعادتمند روزی چند در دامان کوه الوند بفراغ بال گذرانید چنان معلوم گشت که نامراد در شیراز رحل اقامت انداخته و همت
بر ضبط ممالک فارس و توابع مصروف ساخته رای صواب نمای اقتضا فرمود که قبل از آنکه خصم ضعیف قوی کار دد و از هر طرف لشکر پیوندد
عنان عزیمت بالضرور منعطف سازد و امید بر عقب نهال اقبال اعدا را از بنیاد بر اندازد لاجرم علم ظفر شیم از ولایت همدان بجانب دار الملک
سلیمان علیه التحیة و الغفران روان شد و در آن اثنا به وصول خبر طغیان امیر حسین کیا فرمان اشرف اعلی نفاذ یافت که الیاس بیک اعلی با جمعی
کثیر از سالکان که پی متوجه دفع شر او شود و الیاس بیک حسب الفرموده عنان عزیمت بجانب حسین کیا انعطاف داده و موکب
همایون کوچ بر کوچ باصفهان شتافت و از اصفهان بر سبیل ایلغار عازم شیراز گشت و نامراد قبل از ختم تر گریخت و از آنجا نیز ممالک سلوت محال ادا
به بغداد رفت و رایات ظفر آیات پادشاه دشمن کش از قرین الاکرام و افواز به بلده شیراز در آمده سایه عدل و انصاف بر ساحت آن مملکت
انداخت و تختگاه سلیمانی از نور طلعت آن مهر سپهر کشورستانی صفت نبات گرفته ظلام و ظلم و اعتساف را نابود ساخت
حکام سایر بلاد و قلاع فارس چون از وصول موکب همایون خبر یافتند پیشکشهای شایسته و تبرکات بایسته ترتیب نموده به متابعت مصحوب ارسال
جدر گاه فلک اشتباه شتافتند نواب کامیاب ابواب الطاف بر روی آنجماعت گشاده و زمام ایالت هر ولایتی را بقبضه درایت حاکم عادل نهاده
پادشاه عالیجاه چندگاه در آن بلده بعیش و نشاط گذرانیده متوجه خطه کاشان گردید و در اثنای آن راه نشاط شکار بر داخته فضای کوه و دشت را
از نخجیر خالی گردانید و چون کاشانیان استماع نمودند که عنقریب آفتاب دولت و اقبال از مطلع امانی و آمال طلوع کرده فضای مملکت ایشان را فروغ
اعلی همت نضارت خواهد داد و رایات ظفر آیات ظلال اقبال بر مفارق ایشان گسترده ابواب عدل و انصاف بر خواهد گشاد گل تمنای ایشان
در چمن امید شکفته شد و نخیل آن گشت و شجر مقصود کاشان ثمره بهبود بار و رشده نوای فرح و سرور از طرب خانه ناهید در گذشت اشراف و اعیان
کاشان مانند فضایل پناه امجد قاضی محمد و عمدة العلما مولانا جلال الدین مسعود و غیر ایشان بلوازم استقبال استعجال و رعایا و بازاریان به بستن آیین
و تزیین آن خطه جنت قرین قیام و اقدام نمودند تمامی اسواق و دکاکین را به دیبای هفت رنگ و اجناس روم و فرنگ آرایش دادند و در زیب و زینت
غیرت افزای نگارخانه چین ساخته جواهر کمال انعام و دو اسپهای بر طبق عرض نهادند و مواکب کواکب مراتب محفوف بعواطف نامتناهی الهی بدان بلده
در آمده از این ترتیب و آیین ابتهاج مزاج همایون بظهور آمد و در بزم نشاط و کامرانی نشسته به سرانجام اسباب طوی بزرگ اشاره فرموده کلاه
عظام و امرای جمشید احتشام چنانچه باید و شاید و طوعا متابعت پادشاه و بحر مکرمت الافق نماید در تمهید مقدمات جشن حسن اهتمام بجای رسانیدند و فضای
بهشت آسا و مرغزاری روح افزا جهت آن کار اختیار کرده قبه خیام و خرگاه و سراپرده و بارگاه با اوج مهر و ماه در تقع گردانیدند و شاه عالی جاه بسعادت و
بندگان دولتخواه انعام فرح انجام را با نور طلعت خورشید همانند سپهر خضرا بخشید و محلس عشرت و کامرانی انعقاد یافته جام راح ریحانی و ساغر باده

ارغوانی از کف ساقیان زهره جبین وا برکرده از تاب شراب ناب در باغ عارض خوبان لاله‌های سیراب عیان بود و از فروغ رخسار ساقیان سیمساق
بزم طرب گلزاری مینمود و مغنیان خوش آواز با الحان بهجت افزای نقش غم از لوح خاطر سترده و سازندگان نغمه پرداز بنوای چنگ و قانون علت
سودا از دماغ اهل جنون بیرون بردند **شعر** فروغ باده مجالس بیاراست ز رشتهٔ ... بانگ نوشانوش برخواست مغنی در مقام دلنوازی تا بچنگ ...
کشیده از دل نوای روح پرور به رقص آمد ز مویش ... لحن دلکشای عود و قانون نشاطی ... افزون ... بزم پادشاه ...
تجدید منهی شد ... و در روزی از طوی بزرگ بوقوع انجامید پادشاه صاحب ... به تخت ... و سرفرازی بر آمده امرا و نواب
از حکام بلدان و امرا ... و اشراف و اعیان در موضع مناسب جای داده و خواص و مقربان و نواب و ایلچیان در پایه سریر سپهر نظیر ایستاده
و گوش بشارت فرمان واجب الاذعان نهادند حاجب و یساولان بر درگاه جهان پناه کمر خدمتکاری بر میان بستند و سایر خدام ... در مقام فرمان
برداری و طاعت گذاری ... نشستند مجلسی آراسته شد که خورشید گیتی فروز ... نظیر آن ندیده و گردون ... عالم گرد
ساحت مرکز خاک ... **شعر** مجلسی ... آن ... هر یکی ... چاکر پادشاه
عدل شعار ... از دل و جان مطیع فرمانش ... و آن محفل ... آغاز کشیدن اطعمه
کرده از خوانهای رنگارنگ ... نعمتهای گوناگون و فاکهه ... و لحم طیر ... مجلس ... رسانیده ...
آن قلم دو زبان عاجز است ... وصف کیفیت آن ... فصاحت بیان قاصر **نظم** ... نعمتهای گوناگون ...
سیم ... دیده هر خوان ... طعام ...
زبریان ... مردم ... صورت ...
وچون طوایف انام از اکل طعام فارغ گشتند ... بارگاه سپهر احتشام سفره و دستارخوان ... خلاع فاخره و اثواب
وافر و پوستینهای ... و سنجاب و الطاف ... و جامه‌های مخمل و اطلس و ... کلاههای زربفت و زردوزی حاضر
آورده هر یک از اهل مجلس را بخلعتی لایق سرافراز گردانیدند و این انعام عموم تمام یافته در آن روز اکثر ملازمان آستان اقبال آشیان و اشراف و اعیان
و ارباب ... کلانتران کاشان ... سعادت ... و در آن ایام فرخ انجام فروغ آفتاب عنایت پادشاه ...
احوال ... ملا قاضی محمد کاشانی تافت و آن حاوی فضایل و کمالات نفسانی مشمول الطاف ... گشته منصب صدارت یافت و قاضی محمد
بصفت علم و دانش موصوف بود و از غایت وقوف و کاردانی در سرانجام امور جهانبانی ... لازم درگاه عالیجاه شد و اندک
زمانی ترقی بسیار کرده صاحب ملک و مال شد و بدرجات تقرب و نیابت صعود فرموده پایه قدر و منزلتش از ... دولت درگذشت
القصه پس از جشن مذکور ... پادشاه ... لوای ... اعیوب
بلند ... دولت و اقبال طی منازل و مراحل نموده در آن ... قشلاق انداخت **ذکر شهادت امیر ... سپهر**
قدر والی رستمدار و توجه رایات ظفر شعار بعزم تسخیر آن بلاد و امصار ... خانه ... در سلک تحریر ...
... از همدان متوجه شیراز بود ... عظام عازم ولایت رستمدار گشته و چون ... ولایت

رسید امیر حسین کیا ... از دیو ... بود و ... ساران رستمدار و کوهستان مازندران بر سر امیر الیاس ایلغار کرده ... جنابت توهم
اطلاع یافته و رعایت طریقه حزم نموده از میدان ... به طرف قلعه ... منعطف ساخت و ... لطاهر ... شتافته
... مشغول گشته ... دیده ... قلعه ... آغاز نموده ... زبان ... امیر
الیاس ... و از صلح و مصالحه سخن راندند و الیاس بیک ... عهد و پیمان ... اعتماد فرموده از قلعه ... بیرون آمده و بار ... رستمدار
... حسین کیا طریق غدر و مکر مسلوک داشته آن امیر ساده دل ... شهادت رسانید و این خبر ... قشلاق قم ... پادشاه سپهر احتشام
گردید ... آتش غضب ... در اول فصل بهار ... نوای ... سلطان ... خورشید ...
عازم تسخیر قلعه ... الانتقام گشت اعلام ظفر اعلام بصوب قلعه ... که ... رستمداری ...
حصاریست مانند برج سپهر ... حوادث مصون ... قلعه ... ماسون خندق ... اهل
در غایت و سعت ... **شعر** ساخت ... سپهر ... کل ... و چون ...
فیروزی فرجام ... وصول ... آن حصار انداخت ... ابواب مخالفت و عصیان ... قلعه را بر روی خود بسته
انداختن تیر و سنگ آغاز نهاد و غازیان عظام و مجاهدان موکب ... احتشام آن قلعه را چون نگین انگشتری احاطه نموده روز اول ترتیب
اسباب قلعه گیری پرداختند و صباح روز دویم ... جنگ در انداختند و فتح آن حصن حصین ... ساختند و ... بالای قلعه
... کوکب اقبال محصوران ... و با ... آتش فشان ... روی سوی بالا کرده از هیبت
صدای سنگ ... کوه ... آن گروه ... غازیان عظام ...
در کشید ... خندق ... عازم ... سالکان ... ممکن ...
کرده ... مجروح ... دولت پادشاه جهان ... بزرگ ...
مینمودند تا دست ... قلعه ... آمدند و حصاری ... استحکام ... مفتوح گشته قهرمان غضب پادشاه عجم و عرب
قتل عام فرمان داد و تمامی صغیر و کبیر و برنا و پیر ... تیغ ... شده در آن دیار ... کل من علیها فان ...
ساکنان آن دیار رسانید و الحکم لله الواحد القهار والعزة للنبی المختار **ذکر فتح فیروزکوه و حصار استا و ... از حکام ولایات**
پایه سریر اعلی چون پادشاه سکندر نشان از مهم حصار ... باز پرداخت ... فتح و فیروزی بصوب قلعه فیروزکوه برافراخت و آن
حصن حصین در ... استحکام و متانت ... اشتهار دارد ... سلیم و طبع مستقیم ...
... در آن زمان ... اسباب حصارداری و ذخیره بسیار ... فتح آن ... ایام محاصره معقول
مینمود **القصه** بعد از وصول سپاه ... زلزله در ارکان قلعه ... دل ... آن گروه ... دست به تیر و کمان ...
و غازیان آغاز محاربه نموده ... روز ...
نیم فتح و نصرت ... فیروزکوه ... الطریقه

حصار کلیخودان مفتوح ساخته بر حسب بیان واجب الاذعان دست بقتل عام بر آوردند و تمامی متوطنان آنجا را معروض تیغ سیاست گردانیدند
هیچ کس را امان ندادند و روز دیگر پادشاه والاقدر بر دفع شر حسین کیا که در قلعه استا متحصن شده بود گماشته بدان جانب کوچ فرمودند و حسین کیا
بصفت شجاعت و بهادری اتصاف داشت و در میان جنگ و هنگام تلاش نام و ننگ رستم دستان و سام نریمان را تماشائی تیغ آتش بار می‌ساخت
و در آن اوان گروه انبوه از سوار و پیاده جرار در ظل رایتش بسر می‌بردند و یراق و استعداد او بسیار و آلات پیکار جمع آورده هیچ کس را در میدان خود
تصور نمی‌کرد بنابر آن چون از توجه موکب همایون خبر یافت با فوجی از مردم اعتمادی قدم در طریق تمرد نهادند و پا از حصار بیرون نهاده بقصد ستیز
در کمین گاهی منزل گزید و از بهادران لشکر نصرت نشان زمره‌ای که روز مصاف را بر شب زفاف رجحان می‌دانستند بر سر وقت حسین کیا رسیده غبار
میدان هیجا ارتفاع یافت و از هر طرف طایفه‌ای بزخم تیغ و سنان مجروح و مقتول شده التهاب آتش قتال کانون درون همگنان را فرو تافت
بالاخره کیا کار را دادبار ... تیغ و بسیار ... جمعی حسین کیا با اتباع بجانب حصار استا گریخت و فی الواقع آن قلعه ایست در غایت رفعت و
استحکام و بنیان حصارش سپهر فیروزه فام محروس از نوایب ایام بهرام خون آشام چون ... بر برج ... و کمند اوهام از وصول شرفات ... عاجز
قاصر شعر قلعه استوار چون خیبر ... گشته با ذروه فلک همسر ... بر واقع گشته بر ... برجهایش ... چو مهر ... شعلهٔ ... و وادی عظیم در دامن آن حصار جاری کابود
و ... در کمال متانت و حصانتش می‌افزود چون شاه عالیجاه ... بر حصار استا منزل گزید و سپاه مظفر لوا ... روز با مر محاصره و محاربه پرداختند
بر ضمیر منیر همایون واضح گردید که مجرد اقدام لشکر جرار و استعمال آلات رزم و پیکار فتح آن حصار میسر نمی‌گردد مصراع بر سنگ خاره برج سپهر ... باطل
لاجرم رای عقده‌گشای بر حل آن واقعه ... گماشته خاطر دریا مقاطر بر آن قرار گرفت که آب آن رود که ماده انتعاش محصوران بود بجانب
دیگر اندازند تا ایشان ... ماهی ... بساحل اضطرار افتاده نتوانند که بجنگ و جدل پردازند و حسین بیک لله با جمعی کثیر از مردان میدان مجادله بتمشیت آن مهم
مامور گشته ... نهری ... عمیق در بالا رود حفر نمودند و راه جریان آب را بدان جانب گشودند و اکثر آن آب در آن جوی افتاد و بعضی از آن
آب ... جاری بود بنابر آن پادشاه ... از سنگ و خاک و چوب و خاشاک ... بند ... و سدی بستند و از آن ...
آتش در جان محصوران زده ... سوختن ... و ... قیامت ... تقدیم رسانیدند حسین کیا و اتباعش بعد از
آن حال ... خود را ... و آتش عطش ... لبهای ایشان را محترق ساخته مضطرب و متحیر گردیدند و غازیان عظام ... و ...
بیشتر از بیشتر دست بانداختن تیر و سنگ گشودند و در ... از بستن آب که محصوران ... شده و آن حصار را فتح نمودند و تمامی ساکنان
... را بقید ... روی ... که محل تحصن حسین کیا بود آوردند و سه روز دیگر ... غبار جنگ ... ارتفاع یافته
در روز چهارم آن موضع نیز در حیز تسخیر پادشاه کشورگیر در آمد و تمامی اهالی استا را ... معروض تیغ ... ساختند مگر بعضی از ... که بجانب ... رفتند
دولت نجات یافتند و حسین کیا ... آن ... محبوس گشته بعد از چند ... بواسطه ... دیگر اسباب ... مرغ روحش
قالب شکسته بعالم آخرت پیوست و در روزی که ... حضرت شاهی اشتغال یافته بود و در میدان اصفهان ... با جمعی دیگر از سالکان
طریق عصیان محترق گردید القصه بعد از فتوحات مذکور پادشاه منصور تمهید بساط جشن و سور اشارت فرمود و روزی چند در آن حدود بلوازم
عیش و عشرت اشتغال نمود و در آن اثنا محمد حسین میرزا اوله خاقان ظفر لوا سلطان حسین بایقرا از جرجان و کارکیا سلطان حسین و الیه میرزا علی گیلان

به تحف و تبرکات فراوان به آستان سلطنت آشیان آمده سعادت پابوس همایون دریافتند و بانصاف انعام و اکرام مفتخر و مباهی معتقی المرام
بطرف ولایات خویش شتافتند آنگاه پادشاه کرامت آثار ... عراق مراجعت فرموده عنان ... از زمین مقدم تشریف غیرت فردوس
بهشت ... نزدیک ... خان ... رایات ... بجانب ییلاق ... لوای برافراخت و در آن منزل خبر طغیان محمد کره و کشته شدن سلطان احمد
ساروی را ... جاه و جلال رسید و موکب همایون در منازل ... ملک ... چون متوجه اصفهان گردید ذکر آنچه در بیان کشته شدن سلطان احمد
ساروی بتیغ طغیان ظالم ابرقوه و سوختن خرمن حیات محمد کره بنایره غضب پادشاه سکندر شکوه پیش از آنکه ولایات عراق عجم در حیز
تسخیر پادشاه کشورگیر در آید بسبب قصور امور دولت سلاطین آق قوینلو ... مشهور بود و سلطان احمد ساروی جمعی کثیر از مردم ... بجود و شق
گردانیده دار العباده یزد را تحت تصرف در آورده بود ... علم آفتاب اشراق بر ساحت ... یافت ایالت یزد و ... متعلق شد
و آن جناب ... آقا ... در سلک ... نظام داشت ... و علم همایون ... نفاذ یافت که شاه تقی الدین اصفهانی
مصحوب ... آقا ... و سلطان احمد ساروی را از مقام خلاف و عناد ... جمله شاه تقی الدین بین الجانبین قواعد مصالحه ...
سلطان احمد ... در میان آورد ... جاده عبودیت خدام آستان سلطنت آشیان ... آقا ... در مقام اتفاق و اتحاد
باشند آنگاه ... یزد در آمده روزی چند حکومت کرد و سلطان احمد را غایت ... بران داشت که نقض عهد نموده ناگاه ... با جمعی
تبعهٔ خود ... استقلال ... مشغول شده اما هم در آن ایام بدست محمد کره که در ... ابرقوه ... بود ... رسید بیان این سخن
آنکه محمد کره در زمان ... سلاطین آق قوینلو در ابرقوه ... آن کار رایات نصرت شاه جهانبانی ... شیراز ...
آمده ... تحف ... مرتبه ... و خدمت ... و ... کامیاب ... عدلان ... المحوط ... ساخته فرمان
واجب الاذعان در باب تفویض ایالت ابرقوه باسم او نفاذ پذیرفت و او ... مشمول انعام ... مراجعت نموده محمد کره روزی چند ... طریق ...
... سلوک داشت ... الامر بمقتضای کلام ... ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی بکثرت اموال ... مغرور گشته رایت ...
... و ... رسید ... سلطان احمد ساروی را بقتل رسانید ... ساخته در
خلاف ... و اساس ثبات قدم ... چون این خبر بپادشاه فلک اقتدار ... نمود از ... اصفهان ... از آنجا ...
... یافت بعد از ... بسیار ... تمام نموده ... اسباب قلعه‌گیری ترتیب کرده دست بانداختن تیر و سنگ آورده ...
... تیر ... سپهر ... نار ... آسمان ... و قلعه ... میگردید ...
همایون پادشاه ... سکون ... آشام ... روح مخالفان ... و اتباع ... آتش تیز ... انداختن
تیر ... و نفک ... تیر ... و باروی ... سپاه نصرت شعار ... در شهر ریخته
... و نصرت بر افراختند و بضرب تیغ و سنان بسیاری از نوکران کره را بر خاک هلاک انداختند و کره با گروهی که در ... اندک ... بود قطعه
ارگ ... آغاز ... سپاه ظفر ... در روی ... حصار ... آورده بعد از ... باهم محاصره و محاربه پرداختند و همین دولت روز افزون
آن قلعه را نیز ... مفتوح ساختند و کره ... تا آن وقت ... کمال ... از گنبد ... بود و مردم ... آن اتفاره

بالطف

نماز میگفتند بنا بر دوام مضمون اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة غافل مانده و غازیان قلعه‌گشای آن برج را احاطه نموده فرمان
واجب الاذعان لازم الاتباع آفتاب شعاع شرف نفاذ یافت که پای آن برج که مقر گروه بود هیمه بسیار جمع ساخته و آن را بر هم چیده آتش انتقام بر افروزند
تا خون آن مشرکان بیباک سوخته بقدم اضطرار بیرون آیند و فرمان بران بموجب فرموده بتقدیم رسانیده شعله آن نیران سر بکره اثیر کشیده کره
زمهریر از تاب حرارت در اضطراب افتاد و بر روزنه منزل که زیده [illegible] غازیان عظام نردبان بر دیوار آن روزنه نهاده او را با دو سه مفلوک که در آنجا بودند پایان آوردند
و دست مکاران بسته بپایه سریر اعلی بردند شاه دین پناه فرمود تا او را مانند حسین کیا در قفس آهنین محبوس ساختند و اسباب جمعیت اتباعش را
شعله تیغ بیدریغ سوخته خیاط حیات تمامی آن قوم ناپاک را بر انداختند و کره در آن قفس به تبریز [illegible] محبوس بود تا وقتی که شاه عالم پناه از یورش
طبس معاودت فرموده انگاه نیران غضب قیامت لهب اشتعال یافته که صدی ملک را که از ابرقوه آورده بود در دنیا بعقاب الیم با جحیم رسانیده

گفتار در بیان نهضت رایت گیتی افروز بولایت طبس و معاودت نمودن بعد از قتل [illegible] چهار کس در اوان که پادشاه عالیشان
بمحاصره [illegible] اشتغال داشت امیر کمال الدین حسین صدر از نزد خاقان منصور [illegible] رسید و [illegible] امرای [illegible] آرای شرف [illegible]
در یافته مکتوب [illegible] آورده بود معروض گردانید و چون در آن کتابت تعظیم جانب پادشاه مشرق و مغرب بعبارتی [illegible] نسبت
تحریر یافته بود و انواع تحف و تبرکات نیز [illegible] مصیر نمود و امیر کمال الدین حسین منظور نظر التفات پادشاهانه گشت و خیال یورش
خراسان [illegible] پادشاه عالیشان گذشت [illegible] بعد از آنکه فتح دار العباد یزد [illegible] و کره [illegible] قفس قرار گرفت [illegible]
[illegible] ابرقوه شده و پادشاه کشورگیر [illegible] در اوایل شعبان [illegible] از راه بیابان یزد بجانب
طبس [illegible] نمود و در آن اوان ولایت طبس [illegible] خاقان منصور [illegible] امیر محمد ولی بیک [illegible] امیر [illegible]
ناگهان [illegible] وصول موکب ظفر نشان خبر یافته خود را در قلعه انداخت و غازیان عظام هم از گرد راه در شهر طبس تاخته هر کس را در آن بلده
یافتند تیغ بیدریغ گذرانیدند و [illegible] بی نهایت گرفته آثار کمال قدرت ظاهر گردانیدند آنگاه سورت غضب پادشاه [illegible] تسکین یافته
بقلع قلعه التفات ننموده و عنان [illegible] العطاف بیزد توجه فرمودند [illegible] توقفی نموده از آنجا باصفهان شتافت و پرتو انوار معدلتش
بر صفحات روزگار متوطنان دار الملک عراق تافت و در اثنا [illegible] الدین [illegible] بیک که ابرقوه را تسخیر نموده جمعی کثیر از اتباع مراد اسیر کرده
بدرگاه عالمپناه رسید و شرف بساطبوسی در یافته [illegible] عین الطاف پادشاهانه گردید و هم در آن ایام از نزد قیصر [illegible]
ایلچی با [illegible] سلطنت [illegible] آمده تحف لایقه و تبرکات رایقه آورده بسعادت بساطبوسی و تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر مستسعد گردید و
از زبان قیصر اظهار اخلاص و اتحاد کرده شاه عالمپناه او را بانعام تاج و خلعت و اسب و زر سرافراز گردانیده و [illegible] گرده [illegible]
در حضور ایلچی بوقوع انجامید [illegible] در کمال خوف و اندیشه راه دیار خویش [illegible] گرفت و بعد از وصول [illegible] اشتغال [illegible] پادشاهی با طبل [illegible]
بازیده رسانید و شاه عالیشان در آن زمستان در بلده فاخره اصفهان قشلاق فرموده تمهید بساط عدل و انصاف پرداخت و اوقات خجسته
ساعات را بتجرع اقداح راح ریحانی و استماع الحان و اغانی مصروف ساخت **ذکر نهضت نمودن پادشاه سکندر جاه [illegible] گیتی افروز ...**
نشاط افزای کثیر الانفاس فصل بهاران که از فیض عام گشت جهان غیرت دار السلام روی زمین چو رخ از سر گرفت صحن چمن زینت دیگر گرفت

سلطان گل

سلطان گل بعقیده نگار دل بلبل بیکار [illegible] چون خرگاه [illegible] لاله عذار سر برساخت و نسیم فروردین روایح مشکین فواتح در اطراف دشت
و کوهسار منتشر ساخته روی تازه [illegible] نبات نبات رسانید آهوان سیاه چشم از مسازل [illegible] زمستانی بساحت سبزه زار و فضای روح فزای
مرغزار خرامیدند و بلبلان [illegible] باز چشم در آرزوی وصال ایشان دستان [illegible] جمال ایشان [illegible] چشم گردیده **شعر** بی سید و شکار شهریار [illegible] ان
کمان و کوس و قربان شد تیر باران [illegible] بیکان بلا انگیز [illegible] صید [illegible] کشت [illegible] **نظم** [illegible] از خاطر عاطر شاه فلک آفتاب [illegible]
سید باعث تصمیم عزیمت [illegible] شده و حکم شد که از تمامی بلاد عراق و فارس حکام و لشکریان و اشراف و اعیان بیرون آمده [illegible]
شکاری [illegible] الملک [illegible] ساحت [illegible] چون سپهر [illegible] وسیع است بانبوه از حیوانات آهو و نخجیر و خوش [illegible] در آن صحاری جاهاری بر قرار
نگذارند و [illegible] این مهم [illegible] بلبلان [illegible] موکب [illegible] نیز از اصفهان [illegible] بیابان [illegible] عبور فرموده سر آب
[illegible] و [illegible] انتظام [illegible] پذیرفت [illegible] چون [illegible] [illegible] کرده [illegible]
مانند اوراق [illegible] بساط [illegible] ولایات از قم تا شیراز تمامی کوه و دشت را احاطه نموده و جانوران شکاری [illegible]
[illegible] آهو و نخجیر و [illegible] شیر و [illegible] آنقدر جمع آمده [illegible] و هم [illegible]
[illegible] پادشاه کامکار [illegible] فلک اقتدار [illegible] آمده [illegible] از خون آهو دشت [illegible]
یاقوت رمانی داد و [illegible] شیر و [illegible]
[illegible] گور [illegible] عدم رسانید **شعر** [illegible] نیزه و تیر
[illegible] ربودی [illegible] بعد از آن حسب فرمان واجب الاذعان امرا و [illegible]
نیز [illegible] ساختند [illegible] صید [illegible] عام از تمکن عنایات پادشاه [illegible]
اهتمام [illegible] یافته تمامی غازیان و لشکریان آغاز تیغ راندن و شکار انداختن کردند و در طرفة العینی تمامی آن [illegible] جانوران را [illegible] خون [illegible]
[illegible] بیکبار آورده [illegible] هزار [illegible] جانور [illegible] [illegible] تقسیم نموده و [illegible]
فرمان واجب الاذعان از [illegible] ترتیب داده [illegible] شاه دین پناه [illegible] از [illegible] ساخته [illegible] بساط عیش
[illegible] پرداخت و [illegible] ساقیان [illegible] جامهای شراب ارغوان [illegible] مرتفع ساخت **ذکر افاضات باذن الاله جهان [illegible] لوای [illegible] منازل [illegible] افزا [illegible] پادشاه سعادت [illegible]** شاه عالیشان چون چند گاه
در ییلاق اصفهان بدولت و اقبال [illegible] رسانید حسب اقتضای رای صواب نمای متوجه ولایت همدان گردید بعد از وصول [illegible] ملک [illegible]
[illegible] آثار زوال [illegible] نموده [illegible] اساس عدل و انصاف [illegible] در انهدام [illegible] اهتمام تمام نموده در آن اثنا [illegible]
[illegible] الانوار [illegible] امامزاده [illegible] اللازم الاحترام [illegible] و مجاوران آن آستان [illegible]
[illegible] نوازش فرموده [illegible] آن مزار فیض آثار [illegible] فرمان [illegible]
[illegible] معماران [illegible] آن مرقد [illegible] عالی [illegible] اساس [illegible] جهان [illegible]

و مستحکم ساخته و بانیان بنای آن قبه‌های روح افزا بر وجهی ساخته و پرداخته شد که شرفات طبقاتش دست همت بلند [illegible] قصر فیروزه کار سپهر
رسانید و غرفات بی مانندش [illegible] رفعت از کنگره منزل مهر و ماه در گذرانید **نظم** بوستانی که طاوس ملک بدو ارم [illegible] از سر سدره [illegible] بهوای [illegible]
نه طاقش [illegible] با سقف فلک [illegible] آب پاش همه [illegible] وجهم [illegible] ایام از آن مقدم پادشاهی عدل [illegible]
حضرت اسمعیل چشمه آب [illegible] مهتاب [illegible] و بر بالای آن چشمه خانه تعمیر یافت که قبه آن در بلندی از [illegible]
در گذشت [illegible] آن چشمه [illegible] آب بالا مال شده [illegible] استادان [illegible]
روح افزا در آن فضای جنت آسا طرح انداختند و در اطراف [illegible] بر افراخته ساحت [illegible] از [illegible] گلهای [illegible]
عطر پرور [illegible] ساختند و حالا آن [illegible] بکمال معموری [illegible] رسیده [illegible] طراوت گلها و لطافت آب [illegible] گلستان
ارم [illegible] شکوفه بساتین [illegible] گلهای رنگارنگش گاهی سرخ و گاهی زرد برآید و عندلیب خوش نوای طبع در وصف گلزار [illegible]
[illegible] ریاض الجنة [illegible] مشکبوی [illegible] چون زلف [illegible] خوبان سر [illegible] و سنبل سلسله موی با گلهای [illegible]
[illegible] سبزه [illegible] نسیم صبا [illegible] درختان سرو [illegible] رعنای بالا بلند [illegible]
[illegible] **القصه** چون [illegible] پادشاه ربع مسکون [illegible] یافت [illegible]
[illegible] از دست ساقیان [illegible] سیم اندام [illegible]
[illegible] **گفتار در بیان دفع شر صارم [illegible] مطیع شدن [illegible] گیلان [illegible] دست [illegible]** در فصل [illegible]
[illegible] بهار [illegible] فرمان داد [illegible] آغاز [illegible]
بلبل از [illegible] گلها [illegible] دست [illegible] نبات [illegible] **شعر**
[illegible] سلطان [illegible] نسیم بهار [illegible] صارم [illegible]
از قطاع الطریق [illegible] قطع طریق و غصب اموال [illegible] دفع شر آن [illegible]
بر ذمه پادشاه [illegible] صارم [illegible]
[illegible] عقبات جبال [illegible]
غازیان عظام [illegible] صارم [illegible]
[illegible] امیر حسام الدین [illegible] پادشاه ظفر قرین
[illegible] تسخیر گیلان [illegible] همت عالی [illegible]
[illegible] گیلان در آمده [illegible] غارت [illegible]
[illegible] قتل و غارت [illegible] اضطراب [illegible]
[illegible] استغفار [illegible] اموال [illegible] سلاطین پناه ارسال [illegible] صارم [illegible]

مصیان

مصیان [illegible] سال بسال خراج و مال [illegible] ادا نموده خود را یکی از بندگان [illegible] پادشاه پوزش پذیر [illegible]
[illegible] فاتح از جرائم عظیمه امیر حسام الدین [illegible] انعام و احسان فراوان گردانید [illegible] گیلان [illegible]
[illegible] شاهی [illegible] موفور السرور [illegible] معاودت یافت و موکب همایون پادشاه ربع مسکون [illegible]
گیلان [illegible] گلستان ارم [illegible]
[illegible] کامرانی [illegible] فصل [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] زمین [illegible] بساط [illegible] آرایش داد و سلطان گل [illegible]
[illegible] سحاب [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] قشلاق [illegible] ییلاق سلطانیه در حرکت آمده [illegible]
[illegible] ارم [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] نواب کامیاب [illegible] صارم [illegible]
[illegible] خلیفة الخلفای [illegible]
[illegible] صارم [illegible]
[illegible] اعظام [illegible] بهرام [illegible]
[illegible] صارم [illegible]
[illegible] دست [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صارم [illegible] غازیان عظام [illegible]
[illegible] تاتار [illegible]
[illegible] خلیفة الخلفاء [illegible] دولت [illegible]
[illegible] شاهی [illegible]
[illegible] غازیان عظام [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] ایام بهار [illegible]

نسیم عنایت [illegible] بار زمهب سعادت جاودان منشم وغنچه عاطفت یزدانی در چمن سلطنت وجهانبانی متبسم والحمد لله الکرام المنعم گفتار در بیان
شکفتن گل عیش [illegible] پادشاه گیتی فروز در روز نوروز و توجه نمودن حضرت [illegible] بر سر علاء الدوله ذوالقدر بمساعدت بخت فیروز چون ابر بهار
کهربار برگشت نثار گلزار [illegible] زمانه [illegible] صبح [illegible] آورد و [illegible] بزم [illegible] پیاله [illegible] فروخت [illegible] طلب می [illegible] گل [illegible] بخواست [illegible] زبان [illegible] بلبل [illegible]
درخت [illegible] ستاره [illegible] چشم [illegible] در نظاره [illegible] پادشاه آفاق از یورت قشلاق [illegible] بیرون [illegible] امید و در مرغزاری [illegible] آب [illegible] خیمه تسلیم
ظاهر [illegible] و لطافت هوایش چون نسیم [illegible] و [illegible] بر چرخ [illegible] و [illegible] نوروزی [illegible] اشارت [illegible]
در آن روز جهان افروز [illegible] نوازش امرا و حکام [illegible] و [illegible] بزم [illegible] ساغرهای [illegible] در [illegible] و طبقات انام [illegible]
و انعام [illegible] و سرور [illegible] شعر در آن [illegible] شاه سلیمان [illegible] [illegible] بیلا [illegible] نظیر [illegible]
در آن جشن [illegible] روی زمین [illegible] دولت [illegible] سیاه [illegible] امیران [illegible] شاه [illegible] کشیده [illegible]
[illegible] و خورشید [illegible] زبان [illegible] با نعام [illegible] گلهای [illegible]
[illegible] فرشته [illegible] معانی [illegible] عالم [illegible] نعام [illegible]
[illegible] آمد [illegible] دولت [illegible] ساقیان از [illegible] شراب [illegible] شاه [illegible]
فرخنده [illegible] شاه [illegible] توفیق [illegible] بعید [illegible] نوروز [illegible] باد [illegible] فتح و ظفر [illegible] انقضای ایام [illegible]
بمسامع پادشاه [illegible] منصور رسید که نامراد [illegible] علاء الدوله ذوالقدر پیوسته و علاء الدوله دختر خود [illegible] در سلک [illegible] کشیده
و بموافقت داماد در مخالفت [illegible] بارگاه شاهی لوای طغیان مرتفع گردانیده اکنون سپاهی [illegible] پیرون [illegible]
[illegible] در آن دیار آتش قتال [illegible] اشتعال [illegible] لشکر [illegible] میدهند و لشکری [illegible] بر
[illegible] شعر لشکری ظالم و ضلالت کیش [illegible] از شیوه مروت دور [illegible] یافته از [illegible] کرده [illegible]
[illegible] استماع این خبر [illegible] غیرت پادشاه [illegible] بانه [illegible] بغض کشید و دفع شر آن گروه [illegible]
واجب نموده حکم همایون با جتماع لشکر قیامت اثر نافذ گردید و [illegible] آورده [illegible]
لشکر بسیار از ولایات فارس و کرمان و عراق و آذربایجان و [illegible] و کردستان [illegible] روی [illegible] جمع آمدند [illegible]
و [illegible] کوشش و ظفر آثار شعر سپاهی [illegible] سر افراز [illegible] شاهی [illegible] پادشاه
ربع مسکون [illegible] فرخ و وقت همایون اعلام ظفر [illegible] افراخته و دفع شر از ذوالقدر [illegible]
[illegible] و افغان [illegible] فلک [illegible] رسیده [illegible] اردوی همایون [illegible] شعر روان شد با قبال شاه جهان
سعادت [illegible] ظفر [illegible] نشان [illegible] ثابت [illegible] ملک [illegible] هر کدام
و [illegible] خورشید [illegible] علاء الدوله [illegible] مطلع [illegible]
از قلاع و بلاد [illegible] تسخیر کرده بود [illegible] معتمدان [illegible] الیستان آورد و کیفیت [illegible] شاه فلک اقتدار رسید

همان روز [illegible] همایون از عقب مخالفان دوان [illegible] علاء الدوله در الیستان [illegible] از متعلقان [illegible] روم
[illegible] نمود و [illegible] فرستاده و خود [illegible] کوه [illegible] از غایت رفعت قله آن [illegible] قلعه آسمان [illegible] آن
[illegible] متحصن شده و پادشاه [illegible] غازی [illegible] دولت [illegible] قطع منازل نموده بر [illegible] از ولایات [illegible] داخل مملکت
روم [illegible] و [illegible] ابواب عدل و احسان [illegible] آن [illegible] کشود و چون [illegible] الیستان حضرت [illegible]
[illegible] جمعی کثیر از لشکر ذوالقدر [illegible] حضرت [illegible] شمشیر و خنجر [illegible] و در برابر
موکب ظفر [illegible] صف قتال [illegible] شعر صف آراست [illegible] سپاهکاران [illegible] کران [illegible]
[illegible] مصاف [illegible] غازیان [illegible] مصفوف [illegible] زمین [illegible] و صدای نفیر و کوس [illegible]
[illegible] شعر [illegible] کوس [illegible] آتش [illegible]
[illegible] دلیران جنگجوی و بهادران [illegible] دست باستعمال تیر و کمان و سیف و سنان [illegible] بنیاد حیات [illegible]
[illegible] شمشیر خونبار [illegible] سروران [illegible]
[illegible] راه بیابان عدم [illegible] دلاوران [illegible] خون [illegible] بر خاک [illegible]
[illegible] خون [illegible] آمیخت شعر [illegible] خون خواست [illegible] سپاه [illegible] پادشاه
[illegible] بیابان عدم [illegible] دوزخ [illegible] بقیة السیف [illegible] قرار [illegible]
[illegible] خورشید [illegible] میدان [illegible] پادشاه
پادشاه عالیجاه در معسکر همایون نزول اجلال فرموده [illegible] امر نمود و لشکر ذوالقدر نیز [illegible]
[illegible] قضا و قدر [illegible] کشید و [illegible] تیغ
برق کردار فضای دشت [illegible] انور [illegible] انهزام سپاه ظلام [illegible] پادشاه [illegible] انتقام [illegible]
[illegible] صفوف لشکر فیروزی [illegible] میدان [illegible] همایون غیرت [illegible] فضای سپهر [illegible] گردانید و [illegible]
[illegible] ذوالقدر [illegible] بغایت صعوبت [illegible] سر [illegible] قدم [illegible]
[illegible] هجوم سپاه ظلام [illegible] معسکر خویش متوجه گردیدند [illegible] فتح و ظفر [illegible]
[illegible] ظلام [illegible] شمشیر و خنجر کشیده [illegible] ذوالقدر
آوردند و در این روز نسایم [illegible] الکافرین [illegible] انهزام [illegible] مضمون کلام [illegible]
[illegible] الموت والقتل [illegible] آن قوم [illegible]
[illegible] تصرف لشکر فیروزی [illegible] غضب پادشاهی [illegible]
آن جمع ناپاک [illegible] شعر [illegible] غضب آتشی برفروخت [illegible] پادشاه [illegible] فراغ خاطر

از مهم آن قوم مهم عازم دیار بکر گشته به حدود شام عبور نمود و از حکام و سرداران ولایات جمعی را که تقدیم اطاعت به درگاه عالم‌پناه آمده لوازم
نیاز و نثار به جای آورده نوازش فرمود و چون هوای دیار بکر از غبار موکب ظفر اثر عنبر بیز و مشکبار گشت به مسامع جاه و جلال رسید که طایفه‌ای از توابع
علاء الدوله در قلعه خرتوت توطن دارند و حصانت آن حصار موجب اعتزاز ایشان گشته شرایط فرمان برداری به جای نمی آرند موکب همایون به جانب
[illegible] شتافته سپاه بی ستاره عدد به جد و جهد بخت بر سر محیط آسا گرد آن قلعه [illegible] در آمدند و با فروختن شعله حرب و جنگ و انداختن توپ و تفنگ
در روز دوم چند رخنه در دیوار آن قلعه که چون قمه جوزا از وصمت اختلال مصون بود افکندند و صورت فتح و ظفر در نظر پادشاه فریدون فر جلوه‌گر گشته
حکم همایون شرف نفاذ یافت که غازیان عظام رعایا را الصلا [illegible] تعرض نرسانند و از اتباع علاء الدوله هر کس را بیابند اسیر سرپنجه اقتدار گردانیده به سزا رسانند و فرمان
بران موجب به [illegible] نمودند و چون کیفیت فتح قلعه خرتوت به مسامع سایر اهل قلاع رسید جمعی از مقام سرکشی و عناد [illegible] مقالید حصون
بلاد را با تحف شایسته و تبرکات بایسته به درگاه عالم‌پناه فرستادند و اظهار عبودیت و اخلاص [illegible] ابواب اطاعت [illegible] پادشاه
مخلص نواز در باره [illegible] انعام و احسان فرموده ایالت دیار بکر را در قبضه درایت محمد بیگ استاجلو نهاده [illegible] عنان توجه به طرف
[illegible] شرف الدین بیگ حاکم تبلیس [illegible] آستان سلطنت آشیان شتافته شرف [illegible] سایر
خدام [illegible] ابواب لطف و مرحمت [illegible]
[illegible] انعام و احسان [illegible]
درگذشت و پادشاه [illegible] فرخ انجام [illegible]
[illegible] آورد [illegible] **ذکر طغیان علاء الدوله و لایت دیار بکر و کشته شدن اولاد او [illegible] بیگ** در آن زمستان که موضع خوی مخیم
خیام خدام پادشاه نیکخوی بود علاء الدوله ذوالقدر لشکری جنگجوی فراهم آورده مصحوب پسر خویش که قاسم نام داشت و او را الجیه الصاف [illegible]
سارو قپلان [illegible] به جانب دیار بکر ارسال نمود و محمد بیگ استاجلو با وجود قلت سپاه [illegible] فلیله غلبت فیه کثیره باذن الله [illegible]
[illegible] ساروقپلان [illegible]
اورا [illegible] قوم ذوالقدر [illegible] محمد بیگ [illegible] فتح مبین [illegible]
[illegible] علی [illegible] درگاه سلاطین پناه
رسید کیفیت [illegible] انعام و احسان به جانب دیار بکر [illegible]
محمد بیگ [illegible] علاء الدوله [illegible]
[illegible] سوار [illegible] احمد بیگ [illegible]
سپاه [illegible] محمد بیگ [illegible]
[illegible]
[illegible] ذوالقدر [illegible]

از جمله روزگار [illegible] بسیاری از قبایل [illegible] محمد بیگ [illegible]
[illegible]
سر سلطنت [illegible] و چون در آن زمان پادشاه [illegible] قشلاق خوی [illegible] استاجلو [illegible] در ییلاق همدان [illegible]
دشمنان [illegible] ملک [illegible] رسانیده کیفیت آن فتح [illegible] دولت [illegible] معروض داشت و با اصناف انعام و
اکرام [illegible] علاء الدوله [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] علاء الدوله [illegible] بسیاری از قوم ذوالقدر در آن معرکه منقطع
[illegible]
[illegible] اقبال [illegible]
[illegible] امیر نجم [illegible]
ذکر شمه‌ای از احوال امیر نجم الدین مسعود گیلانی و رسیدن کوکب طالع او به [illegible] [illegible]
روزگار [illegible] امیر نجم الدین مسعود [illegible] ولایت [illegible] گیلانات [illegible]
[illegible] ایام [illegible]
در ولایت لاهیجان [illegible] امیر نجم الدین مسعود [illegible]
[illegible]
[illegible] سلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دولت و اقبال [illegible]
[illegible] امیر نجم [illegible]
[illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
منصب وکالت همایون [illegible] امرای عظام [illegible]
[illegible]

پناه سروران درگاه او گشت مملکت حیران نمود جاه او گذشت و آن [illegible] در تدارک اختلالی که در ایام جهانگیری در بعضی از ولایات وقوع یافته بود

بقدر امکان سعی نمود و در ترفیه حال اصحاب فضل و کمال کوشید و با نامل معدلت ابواب مکرمت بر گشود و [illegible]

[illegible] بغداد و بعضی از توابع بغداد و در [illegible] آن

ملک [illegible] تصرف پادشاه والا نژاد [illegible]

[illegible]

معتکفان حظایر قدسی با پرده‌های زرنگار [illegible] منقوش بدایع [illegible] دو قندیل طلا [illegible] آفتاب نور افزا
بر قبه شریف [illegible] وقف فرموده و صحن آن گنبد فیض آیین را از گلیمهای ابریشمین [illegible] یافت و ساحت آن منزل [illegible]
[illegible] اخلاص [illegible] فرشهای بدیع انداخت و [illegible] خوان سالاران آستان فلک نشان از انواع حلوا و اطعمه فراوان [illegible] حاضر آورده [illegible]
زوار و مجاوران آن روضه جنت آثار از آن محظوظ و بهره ور شده [illegible] پادشاه حسینی نسب [illegible] اسلام [illegible]
بالعشی والابکار معتکف بوده روز دیگر عنان مراجعت [illegible] ساخت [illegible] از آنجا [illegible] نجف [illegible]
قدس منزلت و مشهد کعبه مرتبت شاه اولیا و پناه اصفیا امام المشارق والمغارب مظهر العجایب و مظهر الغرایب امیر المومنین علی بن ابی طالب صلوات الله
و سلامه علیه فرموده باقدام نیاز و آداب طواف آن روضه [illegible] بجای آورد و در آن حرم [illegible] الاعراض [illegible]
[illegible] حضرت واهب العطیات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] و بعد از وصول [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] در اطراف آفاق [illegible] وفات آسمان [illegible]
[illegible] امام همام [illegible] امام موسی الکاظم علیه السلام و امام [illegible] محمد التقی
الجواد صلوات الله علیه [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] امام علی النقی و امام حسن العسکری الزکی
صلوات الله علیهما [illegible]
پادشاه [illegible] سامره به بغداد بازگشته [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اقبال
[illegible]

بیک چوبه تیر آن شیر دلیر را بر خاک هلاک افکند رامی برج قوس مشاهده آن جلادت انگشت تعجب بدندان گرفت و شیر چرخ از سهم آن [illegible]
در بیشه اختفا خفت و شاه ظفر شعار از آنجا به بغداد مراجعت فرموده کرت دیگر [illegible] عتبات عالیه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین [illegible]
و جهت هر یک از آن شش [illegible] کعبه مرتبه نقاره و راتبه مقرر ساخت و فرمود که نجاران هنرمند [illegible] از اطراف ممالک محروسه در بغداد جمع آمده
شش صندوق منقش بنقوش اسلیمی و ختایی در غایت تکلف و زیبایی ترتیب دهند [illegible] قدیم بود [illegible]
صندوق مجدد [illegible] خلیفه الخلفا [illegible] خادم [illegible] ملقب بالمنصور [illegible] خلیفه الخلفا گردانیده به تجدید حکومت عراق
عرب و ترتیب مهام مزارات ائمه کرام علیهم السلام بوی تفویض نمود و آن جناب را با انعام تاج زر دوزی و خلعت [illegible] زرین و کمر شمشیر
طلا و [illegible] سر افراز ساخت و [illegible] اعلام ظفر اعلام باوج گردون رسانید صدای کوس [illegible] در خم طاق
آسمان انداخت ذکر [illegible] ولایت حویزه [illegible] لرستان [illegible]
[illegible] پادشاه عدالت شیم [illegible]
حضرت شاه ولایت علیه السلام والتحیه [illegible]
[illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] سلطان محسن
[illegible] سلطان محسن [illegible]
[illegible]
[illegible] دار السلام
[illegible]
[illegible] لرستان [illegible]
[illegible]
[illegible] لرستان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نزد دلسوزی بجای می آورد شعر فلک بلا انگیز شد ⁂ سنان تیز خونریز شد ⁂ ز خون یلان گشت میدان جنگ ⁂ چو بحری که آتش بود لاله رنگ

و در آن [illegible] خنجر [illegible] و وقتی که فضای معرکه سپهر با انواع تیغ زرنگار خنجر و ثوابت و سیار [illegible]

[illegible] از اطراف افق [illegible] لوازم خونریزی [illegible]

بجای می آوردند و در آخر روز که هنگام [illegible] اقبال قوم [illegible] غازیان نظام و جاجیان حوزه اسلام [illegible]

بسیاری [illegible] شعر دشمن [illegible] جنگ [illegible]

و در آن [illegible] فتح و ظفر در نظر پادشاه دین پرور جلوه گر گشته [illegible] فقطع دابر القوم الذین ظلموا [illegible]

لشکر [illegible] و رو بفرار [illegible] غازیان عظام [illegible] پادشاه

عالم پناه بر [illegible] لوازم حمد رب العالمین بجای آورده [illegible]

[illegible]

[illegible]

از بابی در انداخت ملتفت شد از اشتغال و اقامه نمود و آن امیر فاضل [illegible] وصول مبلغ خوب [illegible]
واقع است روی [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در بیان توجه موکب ظفر [illegible] بولایت شروان [illegible]
[illegible]
[illegible]

فصل

فصل [illegible]
[illegible]

ساخته بانواب کامیاب شاهی طریق اخلاص و دولتخواهی مسلوک داشت ملک اظهار خلاف و عناد کرده مقابله و مقاتله پادشاه غضنفر نهاد را اسباب آسمان
پیوسته نه صعوه ناقابل را زهره آنکه عقاب پرواز باشد یا هامی همایون فر سدرة المنتهی با بلند ساوات تواند شد و وحشت شکار را که سریع شکار بود با سیمرغ قاف
ولایت دعوی معارضه تواند نمود و پادشاه اسکندر جاه بعد از اطلاع بر اطوار عداوت آثار محمد خان دو سه نوبت قاصدان نزد آن سخن نکوهیده جناب
مآب فضیلت پناه قاضی ضیاء الدین نور الله نزد آن پادشاه عالیجاه فرستاده او را به سلوک طریق رشد و سداد و لزوم طریقه اطاعت و انقیاد دعوت
نموده از ارتکاب امور نالایق که موجب انهدام آسایش خلایق است منع فرموده اما آن استحسان اصلا مؤثر نیفتاد و محمد خان بر غرور خود افزود و پای تعرض
پیش نهاده قدم در وادی فرمان بری ننهاد و ملک شیخ محی الدین محمد را در ان زمستان که پادشاه اردوی توان در مملکت شروان بود با لشکری از راه بیابان یزد و کرمان
روان گردانید با بعضی از قرای آن ولایت را غارت کرده دست تعدی برعایا دراز کرده لوازم حیف و تعدی بجای آوردند بنابرین مقدمات در اواسط فصل بهار
و شتا که لوای کشورگشای پایه وصول یافته به قشلاق قراباغ افکنده بموجب فرمان واجب الاذعان امرا و حکام و اقیان و عساکر آذربایجان و ارمنستان و کردستان
و اران و آذربایجان و شروان با سپاه فراوان در اردوی اعلی مجتمع آمدند و عزم یورش خراسان جهت دفع ظلم و جور محمد خان جزم نموده جهت
استمالت امرا و قوشچیان در منزل سلطان طاهر ترتیب طوی عظیم فرمان داد و استادکاران پایه سریر اعلی حسب الحکم بتقدیم رسانیده از اسباب جشن
و سور و مهیا ساختن مقدمات مقدار که شرایط آن جشن آن پادشاه سلیمان منقبت شایسته بود سرانجام کردند و در تکلف و تزیین مجلس بهشت آیین آنچه باید
و شاید لوازم سعی و اهتمام بجای آوردند و در مساحت آن خسروانه و بساط بزم آرای بشارت آثار را نگارین ساخته بافور خلعت همایون زیب و زینت داده
نقود ناممعدود و نجوم را نثار نموده اهالی روزگار را از وظایف ایلی اتنها محظوظ و بهره ور گردانید شاه صاحب تایید بخت بیت ازین مقدم مکارم غیرت
افزای بروج آسمانی ساخت و امرا و حکام و سرداران سپاه نصرت انجام را بار داده در باب یورش خراسان و محاربه محمد خان شیبانی شور فرمود در میان
انداخت آن جماعت متفق اللفظ و المعنی آن عزم ظفر مقرون بفتح و ظفر را مستصوب شمرده و شرایط دعا و ثنا بتقدیم رسانیده مضمون این مقال را بزبان آوردند
کای شاه دین پرور سرفراز خدیو جهانگیر کشورنواز قضا باد بر طبق رای تو رام هلال عنایات گیتی مدام فضای فلک بخشگاه تو باد گرامی ملک در سپاه تو باد
بعهد تو ای شاه فیروز بخت کی یافت زیب تاج و تخت چه جای خراسان تمام جهان طفیل قدومت الی کن فکان ترا ای جهانداور جم تبار جهی بند کاینم طاعت گذار
بهانیم یکسر که هنگام جنگ تو دولت ای پادشاه یلنگ بسر پنجه چون شیر فرا آوریم چو روباه اوزبک را هم بر دریم بفرمان شه حلقه افزاد گر بیابیم پیوسته جان از تو سر
و هریک از امرا و ارکان دولت بقدر همت و مکنت لوازم نثار و پیشکش بجای آورده جواهر اخلاص و نیاز بر طبق عرض نهادند و بلا پایه سریر اعلی بموجب شارت علیه
نامی حکام و قوشچیان و سران سپاه را در موضع مناسب نشانده مسلای عیش و عشرت در دادند اقداح راح عقیق وش و صحای جام زرین آفتاب در برج فلک آغاز
گردش کرده جام باده شراب رفیق بعیش ساقیان ماه وش سیمین هلال در محفل قراب و اسبار رسم دوران بجای آورد بزم خسرو عالی نژاد شراب روح پرور گشت ای زنهار
زجام کام بخش خسروانی جهان کرده انوشیروانی نوای نی ملای عیش در داد الا ساقی زکام دل خبر داد سرود و الحان های بزم شاهی بر قص آورده ماه تا ماهی
و بعد از کشیدن الغو فراوان و فراهم آوردن سفره و دستارخوان دست در یار و دل در یای پادشاه صاحب اقتدار آغاز بخشش ملوک و انتهای ... و
تا خدام درگاه فلک اشتباه از اسبان زرین نازین مرصع لجام و شمشیرهای مصری ساخته خلعت های بیام و کمرهای مرصع و تاجهای زرین دوزی دولت اثر
و دکلهای مخمل فرنگ و قباهای دیبای رنگارنگ و نقود نامعدود و جواهر زواهر آنچه بتحویل تحویلداران بیوتات همایون خاصه و ماحضر ساختند و مجمع آن
خاص ایشان مع اموال مجدد و کیاست را بر حاضران قسمت فرموده سرافراز و مباهات آن ذره بی مقدار با اوج سموات برافراختند و فور انعام و احسان
آن پادشاه عالیشان و آن بزم بهشت نشان بجایی رسید که یکی از اعاظم مستوفیان بعد از تحقیق و تفتیش آنچه بخشیده بود شده مبلغ بیست و سه هزار
تومان تبریزی جمع کرده بنا بر اعتدال کرامت آثار شهرت بود از بسیاری نیز اعجوبه این مهر سپهر وجود حوی خلعت بر جبین آورده زر در زرفشانی کردی و اگر
کان چنان این بخشش خسرو سکندر نشان اعلام نمودی از غایت تنگ ظرفی در دل کرده کان دیگر خود را در او نشمردی **بیت** گر دل و دست بحر و کان باشد
دل و دست خدایگان باشد * و چون خورشید خورشید از دست استمام رواج راح کلفام آن بزم فرخ انجام سرگردان گشته در نهان خانه مغرب میل به استراحت نمود
هریک از مجلسیان از جام التفات شاهی سرمست و ملو عنایات پادشاهی بود دست افشان نشاط و خرمی با سر و طلعت افتخار و دوستکامی در بقعه مراد ...
و مرکب سعادت در زیر زین بجانب منازل خود توجه نموده شاه عالیجاه نیز بخرگاه خاص تشریف برده بخت خواب استراحت فرمود و الحمد لله الملک المعبود و الصلوة
علی صاحب اللواء المحمود و صاحب المقام المحمود **ذکر توجه عساکر نصرت ذکر بجهت محاربه فرمانفرمای قوم اوزبک** علی الصباح که خسرو جنود انجم بعزم تسخیر
ممالک چرخ خیام اعلام زرنگار اشعات آفتاب را برافراخت و بر توسن خنگ تیز رفتار برآمده دفع لشکر ظلام را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت از بارگاه
سپهر اشتباه پادشاه دین پناه آواز طبل کوچ بلند شد و صداهای زرین ناز زلزله در زمان و زمین افکند سپاه ظفر قرین همعنان کوه و کوهان صحرا نورد در زیر بار
سبحان ... ناز و زمین ... قبابهای سیمین و زرین هر ... شاه صاحب تایید پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده بر اسپی بلند
دولت سوار شد ... قوی ... جلوه سعادت گشت و مواکب کواکب مراتب از اطراف و جوانب در حرکت آمده غبار سم ستوران و شکوه ... و سواران
از جوانب کیوان درگذشت **نظم** تا بید حق قد شاه نجف کرامی از ارج فرو شرف برآمد شهر ... سپهر چو خورشید ... سپهر اثیر روان گشت با خیل نصرت پناه
شه نامدار با کروفر سران سپاه سعادت مساعد ظفر در جلوش فضای زمین تنگ بر لشکرش شده همعنان اقبال جو روح الامین در رکاب او یاد شاه ظفر نطیع
از راه سلطانیه طی مسافت فرموده به خطه ری شتافت و در آنجا نیز توقف کرده عنان تکاور ایلغار و اسمعیان تافت و در آن وقت احمد سلطان داماد
محمد خان شیبانی حاکم بود چون از قرب وصول موکب نصرت پروانه آگاه گشت روی بوادی فرار آورده و از سر ملک و مال درگذشت و چون خبر آمدن خواجه احمد فقیر آنکه
گوشه ترابادی حاکم بود سلوک طریق گریز اختیار کرده از دو بانه زر رو خاک بازار و درون رفت و از آنجا بجانب خوارزم توجه نمود ارباب و کلانتران حاجیان
مثل بابا خودزه و سید رفیع و غیرهما با پیشکش فراوان استقبال رایات ظفر مآل شتافته در مقام تقریب سلطان پادشاه کرده چون ... فرا گشته و مشمول
عنایات و احسان شده بمنازل خویش بازگشتند و در آن وقت جناب سلطان اخوانه سیف الدین مظفر بتکچی در کبود جامه بوده و چون خبر وصول تبریز رانده و او را
شنود مانند ... مظفر متوجه اردوی کیهان پوی گشته در خطه جاجرم شرف ملازمت خدام سده رفعت مقام دریافت و آن قدوه خاندان امامت و کرامت
بانام نامی آنجناب ... انوار الطاف بی غایت روز کارخواجه ... و دو ... اعزاز ... ت عالم تمکین ... فاخره زیب و زینت
پذیرفت و منصب عالی مراتب ... همایون ... تعلق گرفت و با آنکه تا غایت ... از حضرت صدر زدن نیافته بود حکم شاهی ... منصب ... شاهی
شرف صدور یافت ... آنجناب ... مالک طریق دولتخواهی ... و آنجناب ... من حیث الاستقلال و الانفراد متصدی امر صدارت ...
داشته دیگری را با وی شریک و سهیم نمی ساخت ... فضل ... بر مسند اختیار و اعتبار نشسته از سر توقف و کاردانی در ان منصب ... گرد
و در کفایت اموال دیوانی و رعایت حال مالکان ... شرایط سعی و اهتمام بجای آورد و از آنجانب محمد خان شیبانی که در ان اوان ... خراسان ...

العبد پاره باز گشته در باغ جهان آرای مقیم بود و چون از انها [illegible] سلطان خبر توجه موکب نصرت نشان شنود و بالکلیه بسته زبان از لاف و گزاف
گشوده و حکایت که عقرب شکرآباد در باغ جهان و مواقف خواهم کشید و بعد از تسخیر آن ممالک خطای عزیمت صوب عراق خواهم کرد آن مقدار خوف و
رعب بر ضمیر [illegible] استیلا یافت که پیش از آنکه مقدمه سپاه دشمن سوز بمملکت خراسان درآید او را فر رعب [illegible] متفرق [illegible] در [illegible]
بود [illegible] در فرق دولت خود جست از هراة ابیورد [illegible] و در ان طبیعت تحصن نموده [illegible] در باب طلب جنود از [illegible] ماوراءالنهر فرستاد و بعد
از مشغول محمد خان جان وفا میرزا که از قبل او داروغه دارالسلطنه هراة بود و اقتدا پادشاه خود کرده راه مرو شاهجهان پیش گرفت و از طالقان [illegible]
ماوراءالنهر خواجه [illegible] دیوان [illegible] در هراة ماند و خواجه مشار الیه بموافقت امیر سلطان محمود ولد سید غیاث الدین محمد باغبان که از جان وفا میرزا
بغایت معتبر بود در قلعه اختیارالدین تحصن نمود و این اخبار در نواحی [illegible] بعرض نواب کامیاب شاهی رسیده آنحضرت را وثوق [illegible] ملک
ممالک [illegible] سلطانه [illegible] شده [illegible] و مکان حفظ ولایات خراسان تعیین فرموده [illegible] توجه [illegible] و بعد از وصول [illegible]
[illegible] تمام اعلام طواف روضه [illegible] سلطان امام الجن و الانس [illegible] ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام [illegible]
زیارت بجای آورده و [illegible] قیام نموده [illegible] آن دودمان رسالت و ولایت [illegible]
[illegible] امام الانس و الجن [illegible] پادشاه عالم [illegible]
[illegible] آل [illegible] امام [illegible] کاظم [illegible]
ملک [illegible] پادشاه کشورگشای [illegible] عالم [illegible]
[illegible] آن [illegible] صلات و انعام [illegible] مستحقان [illegible] رایت نصرت آیت بصوب
[illegible] و چون هوای آن ولایت [illegible] طریق هدایت [illegible]
فرمان [illegible] بجای آورده [illegible] سپاه ظفر پناه [illegible] پادشاه مظفر لوا [illegible] محمد [illegible]
[illegible] کشورگشای [illegible] مرو شاهجهان [illegible] فرمان [illegible]
[illegible] محمد [illegible] محمد خان شیبانی
[illegible] جان وفا میرزا [illegible]
دست داده [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] پادشاه اسلام [illegible]
[illegible] اعلام همایون [illegible] در اطراف آن [illegible]
و آغاز محاصره [illegible] محمد خان [illegible]
داده [illegible] حصن حصین [illegible]
[illegible] محکم [illegible] آن [illegible] مستعد قتال [illegible] نزدیکی او از هرات

و از شهر نیز طایفه بیرون آمده [illegible] میدان کارزار [illegible] بدستور معهود جنود ظفر ورود [illegible] فیروزی [illegible] و در هر حرکه
[illegible] بساط [illegible] زمانه [illegible] از غازیان نیز [illegible]
[illegible] حال [illegible] گذشت [illegible]
صورت فتح و ظفر جلوه گر شد **گفتار در بیان وقوع جنگ [illegible] و طلوع نیر ظفر از مطلع [illegible]** [illegible]
شعاع صورت [illegible] صاحب شوکت [illegible] مقتضای [illegible]
[illegible] آثار [illegible] الصراط المستقیم [illegible]
[illegible] شمشیر [illegible] طلال [illegible] دولت [illegible]
[illegible] اعدای ملک و ملت [illegible]
بود [illegible] اصحاب سعادت [illegible]
فروغ تیغ [illegible] عالم [illegible]
[illegible] والله الحمد و المنه [illegible] این دعوی [illegible]
[illegible] تحقیق [illegible] اصحاب [illegible]
[illegible] تدبیر [illegible] ملک و ملت [illegible]
اعدای دین و دولت [illegible] اقتضای قضا [illegible] از قضا بود [illegible] صورت پذیر
و آنچه [illegible] صدق این مقال [illegible] جان [illegible]
روزی چند [illegible] فتح و ظفر از مطلع مقصود طلوع نمود و در مرآت ضمیر آفتاب تاثیر
شاهی [illegible] محمد خان شیبانی [illegible] لا الفرق [illegible]
معاودت موکب نصرت آیات [illegible] فتح و ظفر [illegible]
[illegible] الهامات غیبی [illegible]
[illegible] شعبان [illegible] از ظاهر مرو شاهجهان در حرکت آمد و در نواحی قریه
محمودی [illegible] امرا و ارکان دولت [illegible] حقیقت
آن مراجعت اطلاع [illegible] از غایت غیرت [illegible] مقربان [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible] فتح و ظفر است [illegible]
و هو خیر لکم [illegible] خیر و شر [illegible]
[illegible] الهام غیب [illegible] فیضی بود از جام غیب [illegible] افتاد که در

نشر انعام گویا پادشاه مغفور یکی از [illegible] آستان خلافت آشیان ارفرمود که مکتوبی به محمد خان در قلم آورد مضمون آنکه سابقا باو نوشته بود که عزم [illegible]
حج الاسلام در خاطر رسوخ تمام یافته و عنقریب جهت امضاء آن عزیمت متوجه عراق و آذربایجان خواهیم گشت و ما در جواب رقوم قلم اهتمام
کرده بودیم که ما هم خیال طواف مرقد مطهر امام [illegible] حضرت علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا داریم و علی اسرع الحالات به توجه آن صوب [illegible]
وعده توجه او فرا رسید ما بمقتضای حدیث [illegible] فرای العده دین [illegible] جانب مشهد مقدس [illegible] انداختیم و الحمد والمنه که بشرف
طواف آن قبله اقبال و کعبه آمال مشرف گشته از غبار آستان ملایک نشان روشنایی دیده و دیده حاصل ساختیم [illegible]
چنانچه بحمد الله [illegible] خویشتن دیدیم [illegible] تحریر این مقدمه آنکه متصور آن بود [illegible] جناب [illegible] چون از توجه موکب
همایون خبر یافته بجزم استقبال پیش آید و شرایط ضیافت و مهمانداری بظهور رساند و چون [illegible] قوت [illegible]
[illegible] مسکن [illegible] تشریف حضور ارزانی داشتیم و در مقام [illegible] لوازم انسانیت ظاهر [illegible]
[illegible] و در بعضی از ولایات [illegible] خواهیم فرمود و در اوایل فصل بهار [illegible] توجه خواهیم نمود [illegible]
[illegible] آید والسلام و آن مکتوب [illegible] اشرف اعلی [illegible] عظام [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] مغلوب گردانید [illegible] محمود [illegible]
[illegible] چون [illegible] محمد خان [illegible]
[illegible] طریق [illegible] کرده [illegible]
[illegible] محمد خان معلوم نمود [illegible] پادشاه [illegible] محمود [illegible]
[illegible] آذربایجان [illegible]
[illegible]
[illegible]
نمود و در اثنای راه [illegible] پادشاه [illegible] مسکون [illegible] رسید و مضمون معلوم کرد [illegible] فرمود که [illegible] اقدام [illegible]
[illegible] کمال الدین محمود [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] طریق [illegible] محمود [illegible] سید امیر [illegible]
و محمد خان [illegible] مسرور شده [illegible] تعجیل [illegible]
مضمون [illegible] عاقل [illegible] استماع [illegible] اليوم [illegible] از آن [illegible]
کرده [illegible] پادشاه [illegible] اشرف اعلی [illegible] عظام [illegible]
[illegible] زمان ملازم رکاب ظفر انتساب [illegible]

لشکر

[illegible] آستان [illegible] روی [illegible] عالمگیر [illegible] خبر یافت [illegible] روان گشت
سوی [illegible] لوای همایون فلک سای [illegible] عالم آرای [illegible] از سران سپاه [illegible] شوکت غازیان
[illegible] زره پوش [illegible]
[illegible] مخالف [illegible] بنام [illegible] محمود [illegible]
[illegible]
[illegible] کوه و دشت [illegible] گرد و معرکه [illegible] غبار [illegible] فلک [illegible]
[illegible] عالم [illegible] غازیان [illegible]
[illegible]
[illegible] جان [illegible] غازیان [illegible]
[illegible] قطرات خون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد خان [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible]
[illegible] فتح و فیروزی [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر جلال الدین محمود [illegible] غیاث الدین [illegible]
[illegible] غازیان [illegible]
[illegible] محمد خان [illegible]
[illegible]
دست [illegible]

باقی داشتند پای بر زبر دکان نهاده بر سر دیوار آن مجوطرف می آمدند و ایشان نیز بضرب تیغ و تیر غازیان از پای در می افتادند و چون تمامی آن قوم شربت
شمشیر و تیر چشیدند بعضی از ملازمان موکب [illegible] در میان کشتگان محمد خان را طلبیده و او را [illegible] یافتند که جهت
افتادن از پیشکان بر بالای او نفس منقطع شده و جان بقابض ارواح تسلیم کرده بود و غازیان [illegible] سر او را [illegible] بغیر [illegible]
قابل امیر سید [illegible] بدرگاه پادشاه ظفر قرین بردند و در پای سمند جهان پیما انداختند لوازم دعا و ثنا بجای آوردند و آن حضرت سجده شکر الهی
و لوازم محامد جناب جلال پادشاهی قیام نموده نذور و صدقات بارباب استحقاق رسانید و امیر بیک موصلو و بعضی دیگر از امیران [illegible] در آن معرکه آثار
جلادت بجای آورده بودند بانواع الطاف مفتخر و سرافراز گردانید [illegible] دولت [illegible] افزون [illegible] و زیاده
از استعداد [illegible] بود [illegible] امیر نجم ثانی [illegible] خواجه کمال الدین
محمود ساغرچی که پروردگار محمد خان [illegible] اشراف دیوان [illegible] مدام [illegible] سعادت
بخت و طالع [illegible] امیر نجم ثانی [illegible] نقش [illegible] جاطر
نگاشت و امیر نجم [illegible] محاسن اخلاق و مکارم [illegible] خواجه محمود [illegible] در آن ایام آفتاب
عاطفت پادشاهی [illegible] طلوع نمود [illegible] پایه قدر و منزلت
[illegible] والحمد لله المحمود فی کل فعال والصلوة والسلام علی [illegible] واله

ذکر [illegible] فتح [illegible] دارالسلطنه هراة [illegible] آن [illegible] فتح [illegible]

چون [illegible] پادشاه سلیمان مراتب [illegible] فتح و نصرت [illegible] اقبال
محمد خان [illegible] فتح نامها باقلام [illegible]
[illegible] و شروان و گیلان و مازندران
و سایر [illegible] ارسال [illegible] فتح نامه بدار السلطنه هراة [illegible] مبارک [illegible]
الذی [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] شیخ الاسلامی سیف الملة و الدین احمد التفتازانی و امیر نظام الدین [illegible]
الدین محمد [illegible] جلال الدین [illegible] قاضی صدر الدین [illegible] قاضی اختیار الدین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فتح نامه [illegible]
[illegible] زین الدین [illegible] فتح نامه [illegible] قرائت کرد

تلقین [illegible] علیه الصلوة والسلام [illegible] تیغ قزلباش [illegible]
[illegible] تسلیم [illegible] امام [illegible] در آن ایام [illegible]
تعلق گرفت [illegible] دار الملک خراسان [illegible] خواجه مظفر [illegible]
رسید [illegible] اشراف [illegible] الطاف [illegible]
جامع شریف [illegible] امیر صدر الدین ابراهیم [illegible] خان [illegible]
خاطر اکابر [illegible] امیر جلال الدین [illegible]
[illegible] خیر البشر صلوات الله علیه [illegible]
[illegible] امیر نجم ثانی [illegible] خواجه کمال الدین محمود ساغرچی [illegible] سادات و
قضاة و علما و فضلا [illegible] استقبال بجای آوردند [illegible] امیر نجم [illegible] خواجه کمال الدین
محمود [illegible] خواجه [illegible] اختیار الدین [illegible]
[illegible] امیر نجم [illegible] اختیار الدین [illegible]
[illegible] شاه [illegible]
[illegible] عالی [illegible] استقبال [illegible]
[illegible] پادشاه عالیجاه [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] ظلم [illegible] دار السلطنه هراة [illegible]
[illegible] معدلت [illegible]
[illegible] فرمان [illegible] اقبال
[illegible] سادات عظام و علمای کرام و فضلای [illegible] الکلام [illegible]
[illegible] ذوی الاقتدار [illegible] انعامات [illegible]
[illegible] اقبال [illegible]
[illegible] علیهم [illegible] بلاد [illegible]
[illegible] شاه [illegible] خسرو دین پناه حیدر کیش
[illegible] اقبال [illegible] ظلم از جهان برکند
[illegible] تیغ جهاد [illegible] کلشن شرع [illegible]

و امر قضا و فیصل قضایا و مهم ... را با میر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف تفویض یافت و چون هلال فرخ فال شوال از مطلع ظفر [illegible] رمضان [illegible] شد
پادشاه عالیجاه [illegible] تشریف برده آداب و سنن آن روز سعید قیام نمود و [illegible] بار یاب استحقاق [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] طرح قشلاق [illegible] و در باب امر [illegible]
[illegible] و چون [illegible] خراسان [illegible]
و بعد از [illegible] دار السلطنه [illegible]
قوایم سریر خلافت [illegible] سلطان [illegible] سلطان محمود میرزا [illegible] سلطان ابو سعید [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]
اوقات [illegible] خراسان قیام نموده [illegible]
امیر نظام الدین عبد الباقی که در سلک [illegible] حضرت ولایت مرتبت هدایت [illegible] نعمت الله ولی [illegible]
[illegible] امیر جلال الدین محمد الحسینی [illegible] قاضی [illegible]
[illegible] التعظیم [illegible] الطاف [illegible]
در ملازمت [illegible] **[illegible]**
[illegible] در اول فصل بهار [illegible] عالم [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه عالیجاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سلطان آن مهر سپهر [illegible] اقبال و کامرانی بر آمد از باغ جهان آرای [illegible] تشریف برده [illegible]
[illegible] حکام و ولایات ممالک محروسه [illegible]
[illegible]
خدمت [illegible] **نظم** [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلاطین [illegible]
[illegible] محمد تیمور سلطان [illegible] سمرقند [illegible] عبید الله خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
محمود [illegible] محمد تیمور سلطان [illegible] عبید الله خان [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]

پادشاهی ... و نواحی ... الطاف ... اوصاف حمید ... گردانید ... عساکر ظفر مآب بود

مراجعت نموده کیفیت مهمی ساخته پرداخته بود ... پادشاه تاج بخش ... محمد ... سلطان و عبیدالله خان ... ماوراء النهر

مسلم ... ایالت ولایت بلخ ... بیرام ... خاطر همایون میل

معاودت نموده روی توجه بمملکت قم آورد ... علم ظفر ...

از دیار ... والحمد لله الملک الغفور والصلاة علی سیدنا محمد و آله الی یوم البعث والنشور ذکر فوت ...

... عبد الکریم ... همایون ...

[illegible]

فرمان اشرف اعلی نافذ شد که حکام مازندران چند گاهی در اردوی همایون توقف نمایند و ایشان آن زمستان در ملازمت آستان آسمان مکان
بپایان رسانیدند و از جمله وقایعی که در یورت قشلاق بوقوع انجامید این بود که چون آقا محمد بیگ ایشیک آقاسی امیر نجم که در خلال احوال که شمه‌ای از آن سمت
نزد ظهیر السلطنه محمد بابر پادشاه رفته بود باز آمده عرض نمود که آنحضرت تمامی بلاد ماوراءالنهر را با امداد اعاظم امرا احمد بیگ صوفی اوغلی
و شاهرخ بیگ افشار فتح نمود و خیال مخالفت و استقلال دارد بنابر آن مقرر شد که امیر نجم با فوجی از دریای زخار یعنی فوجی از سپاه قیامت آثار عازم
ماوراءالنهر گشته دیو سلطان که در کابوس جرجان قشلاق کرده بود بخود ملحق گرداند و از آب آمویه عبور نموده محمد بابر را از بادیه خلاف بشاهراه مستقیم وفاق
رساند و هنگام اینحال خبر فوت ایلدرم بایزید پادشاه روم شایع گردید و یکی از سایر اولاد سلطان مراد نام از عم خود سلطان سلیم که جانشین پدر بود گریخته التجا
بدرگاه عالمپناه کرد بنابر آن فرمان اشرف اعلی نفاذ یافت که دیو سلطان باردوی همایون پیوندد و امیر نجم با بعضی دیگر از امرای سابق الذکر نشان مذکور خواهند شد
متوجه ماوراءالنهر گردد و هم دران ایام نوبت دیگر پادشاه گردون غلام حکام مازندران را مشمول عنایات بیدریغ ساخته و ضعف الضعاف ازالی
مقرر آنکه تتمه وجه تقبل که مبلغ بیست هزار تومان قرار یافته بود وصول نمایند و ایشان در خدمت جناب سلطان الاعاظم که صاحب تحصیل آن وجه بود
و تا خواه ان روی با ولکا خوا و رضاجوئی آنجناب و سرانجام آن وجه مشغول گردیدند ذکر وقایع و محارباتی که میان ظهیرالدین محمد بابر پادشاه
و سلاطین اوزبک دست داد و بیان توجه امیر نجم ثانی بجانب ماوراءالنهر با قضای قضا و صانع ... دران ایام
دارالسلطنه هرات مضرب سرادقات و رایات ظفرآیات شاهی بود ظهیرالدین محمد بابر پادشاه ... از ... بآستان اقبال آشیان
سرشناخته اظهار اخلاص و دولتخواهی نموده بنابر آنکه در اوقاتی که آن خسرو عالی تبار بر ممالک ... پادشاه کشورگیر تمام ... نمود و قاصد ان حضرت مشمول
انعام و احسان بیکران گردانیده و علم عناد پیوست که آنحضرت از ممالک ماوراءالنهر بتخیر تسخیر آورده ... پادشاه ... بالشکر
متوجه ولایات ... شده ... و وصول ... سلطان اویس میرزا را بخود ملحق گردانیده رخت علم نصرت بطرف حصار شادمان برافراخت
حکام آن مملکت حمزه سلطان و مهدی سلطان چون از توجه وارث ملک خبر یافتند لشکر خود را فراهم آورده ... بمیدان کارزار تافتند و در نواحی
... آفتاب درخشش ... رسیده ... محاربه ... صعوبت دست داد و بمظاهرت عنایت الهی حضرت پادشاهی
ظفر یافته شکست بسپاه اوزبک افتاد و حمزه سلطان و مهدی سلطان در معرکه کشته و ولایات حصار شادمان و ختلان و قندز و بقلان تسخیر آن خلاصه
دودمان امیر تیمور گورکان درآمده ... ترفیع ساخته کیفیت آن فتح مبین بدرگاه پادشاه ... آئین
اعلام نمود و مرقوم قلم نیاز گردانید که اگر یکی از امرای عظام با فوجی از غازیان کرام بآن مخلص ملحق گردد ... ممالک ماوراءالنهر مفتوح
گردد و در ولایات خطبه بنام نامی و القاب همایون ... حضرت ...
... رسید و ... مضمون آن ... احمد بیگ صوفی اوغلی و شاهرخ بیگ افشار با
... حصار شادمان ... محمد بابر پادشاه ... سلاطین ... در زمان
دو هزار ... محمد بابر ... متوجه سمرقند گشت ... محمد تیمور سلطان و والی بخارا عبیدالله خان ... یافته
خالی گذاشته بجانب ترکستان شتافتند و ... رایات نصرت آیات بابری از افق دارالسلطنه سمرقند طالع شده اطراف آن مملکت ... بعد الضعف

امانت گرفت و رسوم اهل ظلم و بدعت معدوم گشته خطبه و سکه بذکر مآثر و مفاخر ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و اسم و لقب پادشاه
سیادت پناه سکندر آئین زیب و زینت یافت و محمد بابر پادشاه وارث ولکه در تختگاه آبا و اجداد خود قدم بر مسند سروری نهاده بر طبق نشان همایون ولایات
حصار شادمان و ختلان و دیگر ... از ... میرزا ... و بر بلده فاخره بخارا و سایر اطراف آنجا بحیز تسخیر درآمده بود حکام معدلت آثار کماشت
احمد بیگ صوفی اوغلی و شاهرخ بیگ افشار را بانعام تبرکات لایقه و تنسوقات رائقه و اسبان گردون توان و صره‌های زر و عقود جواهر خوشدل و مسرور
گردانیده اجازت انصراف داد و جمیع نواب کامیاب آستان خلافت ... اصناف ... الوان ... شاهنشاه اعاد
رعایت محمد جان ... آقاسی امیر نجم که در درگاه عالمپناه نزد او رفته بود ... افعال سلوک داشت بنابرین چون محمد جان ... قشلاق قم ...
اعلی رسیده ... حضرت بابری ... خلاف ... دارد ... بیگ با جمعی کثیر از امرا و ارکان دولت ... بیگ
و ... کمال الدین محمود ... متوجه ماوراءالنهر شد ... اینخبر شیوع یافت که سلاطین اوزبک بار دیگر لشکر بماوراءالنهر
کشیده اند و بابر پادشاه را منهزم گردانیده شرح این سخن آنکه محمد تیمور سلطان و عبیدالله خان بعد از استماع خبر مراجعت احمد بیگ و شاهرخ بیگ نوبت دیگر
خیال تسخیر ماوراءالنهر کرده با جانی بیگ سلطان و سایر قرابتان اتفاق کردند و ابواب انعام و احسان بر روی سپاهیان ... اوزبک ... سپاهی جرار
و لشکری جلادت آثار فراهم کشیدند و در اوایل ... علم نهضت بصوب بخارا برافراختند و ... سپاه ... مسافت کرده ...
حوالی آن بلده را تاختند چون این خبر بسمع محمد بابر رسید ... جرات ... سمرقند متوجه دفع مخالفان گشت و ... محمد ...
و جمعی از اهل ... غرض ... لشکر ... دولت ... مقتضی آن ... سپاه ... فراهم
آمدن ... عزیمت ... رسانیدند ... استماع نموده ... سلاطین ... الاجوم ... شده ...
نشان انعطاف ... دو سه مرحله ... محمد تیمور سلطان و عبیدالله خان و جانی بیگ سلطان با سپاهی فراوان صف قتال آراسته
دران ... محمد بابر پس از مشاهده این جلادت و تهور ... سپاه ... تیغ کین از نیام انتقام آخته جمعی کثیر از فرقه اوزبک را مجروح و قتیل
ساخت ... وخواجه احمد ... در خلال ... سپاه اوزبک ... حضرت بابری ...
... سلاطین اوزبک ... انتقام ... میدان ...
باستعمال آلات قتال ... سپهر ... ببازی ... جان ... سپاه ... بابری ...
و آنحضرت ... ثبات قدم ... سپاه ... اوزبکان ... بصوب ... گردانیدند و ... جنود ...
اقامت ... دولت ... سمرقند رفت و ... حصار شادمان ... سلاطین اوزبک ... بعد ... تسخیر
مملکت سمرقند و بخارا و توابع و مضافات ... هر یک ... رعایا و ... سلطان آن ولایات
... حصار شادمان ... محمد بابر چون ... اعدا ...
باتفاق خان میرزا ... حصار ... گردانید ... استعداد ... دوام بیگ
امیر محمد ... سلاطین اوزبک ... محمد تیمور سلطان

وچون عبیدالله خان بر دیار ماوراء النهر تسلیم نجم بیک رسید دفع اوزبکان از پیش نهاد همت ساخته با ده دوازده هزار نفر از غازیان که همراه داشت بکنار آب آمویه
در آمد و حسین بیک لله و میرزا جراره و حکام و وزرا و متمکنان سایر ولایات بوی پیوسته نثار و پیشکش گذرانیدند و غاشیه اطاعت بر دوش گرفتند و بجانب ماوراء النهر روان
شدند و محمدی بیادة و قوشاه و اشراف و اعیان از اطراف و امصار خراسان بملازمت امیر نجم رفته شرایط دعاگوئی و مناجوئی بجای آوردند و آنجناب همه
آن جماعت را بانواع انعام و اکرام نوازش کرده و مقامی که لایق حال ایشان بود تعیین نمود و میر غیاث الدین محمد بن میر یوسف را نگاه داشته سایر اکابر را رخصت
معاودت فرموده خود از راه چهارجوی بکنار آب عبور کرده از آنجا بجانب بلخ شتافت و بیرام بیک قرامانی با موکب امیر نجم استقبال نموده شرایط ضیافت و مهمانداری
چنانچه باید و شاید بتقدیم رسانید و امیر نجم ترتیب جیش و ... بر آن ... و از آنجا بجانب قرشی ... و لشکر ... ایشان ... کرده ... آمدند و امیر
غیاث الدین محمد ... پادشاه ... محمد بابر پادشاه ... و ... آن ... بعد از آن امیر نجم
شتافت در باب ... آب ... از ... غیاث الدین محمد ... خبر قرب وصول موکب ... رسانید و امیر نجم
با بعضی از اعاظم امرا ... استقبال نموده و ... نیز ... ملاقات واقع شد
هر دو طرف شرایط نثار و پیشکش بتقدیم رسانیدند و از آنجا ... خبر یافتند ... را ... رسیده
ضبط ... ماوراء النهر ... مقام ... ذکر شمه از عظمت و کامرانی امیر نجم ثانی و کشته شدن او در خجدوان (?)
جناب جلالت پناهی ... امیر یار احمد اصفهانی ... امیر نجم ثانی
بوفور ... و کاردانی و صفت ... سرانجام امور ... و ... و ... و قبض و بسط مهمات سرکار شاه
رتبه ... امیر نجم ... زمام امور ... را ... اختیار
اختیار مطلق کردانید ... جمیع امرا و وزرا و ارکان دولت ... امیر نجم ... سال ... استقلال ... سلطنت
... امور ... امیر ... ملک ... حکام ... آدم و ...
اشراف و اعیان ... عالم ... اسباب ... و ... آن ... و ... قدر ... از
جمیع امرا عظیم الشان ... فرمان ... رسید ... و ...
حساب ... روز ... قریب ... اوزبکان ... از ... که ... ایشان
اسباب ... طعام ... در مطبخ ... آن ... اطباق زرین و سیمین
و ... در نظر خلایق ... صادق القول ... آن امیر
باد ... ولایت ... عنایت آلهی ... و قند و نبات
و آن ... سرکار ... امیر ... از ... آن
... جاه و جلال آن امیر ... در ... نمود ... از آنکه
از پادشاه موید منصور ... ماوراء النهر و ... سپاه اوزبک را ... آن ... گذشتن از ... عبور

بر آب آمویه و ملاقات با حضرت ظهیر السلطنه رایت عزیمت بجانب حصار شادمان برافراخت و آق فولاد سلطان که حاکم آن موضع بود چون دانست
که با غازیان عظام قوت مقاومت و مجادله ندارد در باب اخلاق ارباب و کلانتران از در مصالحه و معاهده در آمده بعد از طلب عهد و پیمان ابواب شهر و حصار بگشاد
امیر نجم او را بعهد سلامت و دلجوئی ... از اوزبکان که در انتقام بوده بودند ... بجانب قرشی نهضت نمود و حاکم
آن بلده ... میرزا در مقام مدافعت و ممانعت ثبات قدم ورزید و امیر نجم ... اطراف شهر را ... تقسیم فرمود و هرکس ... آمده آغاز انداختن
تفنگ ... و سنگ ... و ... قرشی ... در روز ... بلده ... امیر ... نجم
حکم ... گشت ... امیر غیاث الدین محمد بن میر یوسف ... که در آن بلده بودند از امیر نجم درخواست
نمودند ... بقرب پانزده هزار کس از سپاهی و رعایا ... رسانید ... جانی بیک سلطان و عبیدالله خان با
معظم سپاه اوزبک در آن بلده مقام ... امیر نجم ... بخارا ... محمد تیمور سلطان ...
با فوجی از سپاه سمرقند ... و ... بیرام بیک قرامانی را ... سلطان ...
و آن دو سلطان ... بیرام بیک ... در قلعه غجدوان متحصن شدند و بیرام بیک کیفیت حال را اعلام نموده نجم بیک با تمامی عساکر ظاهر غجدوان نهضت
و محمد تیمور و ابو سعید اطراف حصار ... روز ... اوزبکان ... بیرون ... غازیان ...
و ... چون ... روز ... خواجه کمال الدین محمود ... سلاطین اوزبک ... و قوف بود
... تسخیر این قلعه ... امیر نجم رسانید ... بسیار
و ... سلطان ... از غجدوان ... روز ... غازیان ...
... مناسب دولت آنست که ... در نواحی قرشی ... قشلاق ... ولایات ... اردو بازاریان و
سوداگران ... و چون ... اوزبکان ... در ...
... امیر نجم ... قلعه غجدوان کوچ کرده ... آب ... اوزبکان ... حرکت ...
و ... محمد بابر پادشاه ... آمده ...
در میان آورد ... قرشی ... امیر نجم ... آنحضرت را ... قبول ... کرده ... طرف ...
در روز ... رمضان ... سلاطین ماوراء النهر از میان درختان ظاهر غجدوان ظاهر گشتند ...
... صورت حال ... چون ... سلطان و عبیدالله خان رسید ... امیر نجم در ظاهر غجدوان ...
... از ... سپاه ... غجدوان ...
وصول ... محمد تیمور سلطان و ابو سعید سلطان با اوزبکان که در آن حصار بودند ... بمیدان کارزار آوردند امیر نجم
پس از مشاهده ... محمد بابر پادشاه با لشکر خاصه ...
و در هر طرف ... صفوف ... سپاه ... میدان ...

امیر نجم حمله کرده و بیرام بیک که در آن جانب بود متوجه رفع شر آن جماعت گشته بزخم تیری از پای در افتاد و این معنی موجب ازدیاد جسارت اوزبکان شده
یکبار بر سپاه عراق و آذربایجان تاختند و امرا بنابر عداوتی که با امیر نجم داشتند بی آنکه دست باستعمال آلات جنگ بیازند روی بوادی فرار نهادند لاجرم شکست
بر نجم راه یافته محمد بابر پادشاه با سپاه خاصه روی بکابل نهاد و امیر غیاث الدین محمد متعاقب آنحضرت با خواجه کمال الدین محمود در حرکت آمد و
حسین بیک لله و احمد بیک صوفی اوغلی متوجه گذر کرکی گشتند و ما حصل امیر نجم سلاطین اوزبک از افق فتح طالع گشته سپاه ماوراءالنهر آغاز قتل و غارت کردند
و فوجی از لشکریان عبید الله خان در معرکه با امیر نجم رسیده و آنجناب را اسیر ساختند و نزد پادشاه خود بردند حسب الحکم سیاستش نمودند و زین
العابدین بیک نیز با بسیاری از غازیان و جمعی از خراسانیان هم در آن روز شربت شهادت چشیدند و طایفه دیگر کوه و صحرا گرفته بودند مانند خواجه جلال الدین یحیی
ولد خواجه جمال الدین محمد مروارید و خواجه جهان بیک خواجه قوام الدین محمد بن استاد عبد العلی نیز بدست سمرقندیان افتاده جام هلاکت در کشیدند و در هفدهم
ماه رمضان این خبر بدار السلطنه هرات رسید امیر جلال الدین محمود اصفهانی که حسب الحکم جهانمطاع وزیر و صاحب اختیار جمیع ممالک خراسان بود و ضبط
و ربط و استحکام قلعه و دروازه پرداخت و امیر اختیار روز حسین بیک لله و احمد بیک در زمان صحت و سلامت تشریف آورده و چون موجب
منصب حکومت آن بلده فاخره با محمد بیک انتقال یافته بود قلعه اختیار الدین نزول نموده برای رعیت و سپاهی خلایق را بتمهید بساط معدلت و انصاف وعده
فرمود اما امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف که متعاقب ظهیر السلطنه محمد بابر پادشاه از عقب حصار شادمان رفته بود از آنحضرت رعایت و عنایت یافته
با خواجه کمال الدین محمود راه مراجعت پیش گرفتند و در پانزدهم رمضان بآن بلده رسیده خواجه محمود جهانی توقف فرموده و امیر غیاث الدین محمد بهرات شتافته
باتفاق امیر عماد الدین محمود و سایر امرا و حکام در باب استحکام آن خطه خجسته مقام سعی بلیغ مبذول داشت و این اخبار در قشلاق اصفهان بموقف عرض
آسمان آشیان رسیده و بار دیگر یورش خراسان و دفع سپاه اوزبکان پیش نهاد همت عالی نهمت گردید ذکر نهضت پادشاه کامکار بجانب
سمنان و خبوشان و بسطام و توجه رایات آفتاب اشراق از آن حدود بدار السلطنه هرات چون فرمان فرمای طوایف مردم صادر شد سنه ٩١٨
در بلده فاخره قم بپایان رسانید و خسرو خیل انجم از برج شتوی بخانه دیگر انتقال یافته فضای صحرا از ظهور سبزه و لاله رشک مرغزار
سپهر دوار گشته بود و مشاهده عارض رنگین گل ملاحظه طره مشکین سنبل ابواب فرح و سرور گشاده شعر سرو از علم بلند پایه ٭ بر فرق سمن فکنده سایه
چندان ز سر خنجر کوه ار ٭ شد بر سر یاسمین و زنبار ٭ بار دیگر هوای چمن و گلزار گشته دشت و مرغزار در خاطر دریا مقاطر پادشاه فلک اقتدار متوجه
سمنان گشت و صنایع چند بار دیگر اوراق بر زبان کلک لطایف نگار گذشت در آن نواحی نیز لوازم شکار تقدیم رسید و سپه چها چهار
تیغ و خنجر مانند گل لاله بخون غرق گردید آنگاه اعلام ظفر شیم اوزبکان را متوجه فرمود و متوجه ییلاق بوانات و بسطام شد و در آن بهار تا تابستان در
مرغزار آن ناحیه و بیشه کوهسار و صحاری بعید کوزن و قوچ و قیقاج و در آن حدود بسیار است اقدام فرموده در فصل پاییز بجانب
اصفهان گشته بعد از وصول در آن بلده طرح قشلاق انداخت و بساط عیش و نشاط انبساط داده با مهمی که متعلق بحال مالکان و رعایا بود بدارالعلم مجددا ابواب
لطف و احسان بر روی روزگار ایشان برگشود و گاهی با بر سند بزم شتافته از غره عارض چون آفتاب بنوع جام جم را ببکف مجلس بزم با مهرویان
بیار دانند و احیانا بار دولت و سلطنت و استقلال بر آمده سرکشان وادی جور و اعتساف را امر خسته عدل و انصاف می کشید نظم کشیدی پادشاه نوازش
کی در بزم عشرت جام گلرنگ ٭ نشستی گاه بر تخت عدالت ٭ پی ادب ارباب ضلالت ٭ بنای عدل آباد کردی ٭ و الفیه را کار انشاد کردی ٭ و در تضاعیف

آن حالات خاطر انور جاه و خبر توجه رقابت سلطان مراد خبر و اولید رستم ابن بایزید گشته ایالت بعضی از ولایات فارس رجوع بآو شد و سلطان مراد و سرب
فرمان فرمای یاد و عباد بجانب مقصد در حرکت آمده و در اثنا راه زمان حیاتش بنهایت رسیده و قبل از وصول بمقصد متوجه ریاض عالم عقبی گردید و یفعل الله ما یشاء
و یحکم ما یرید گفتار در بیان ولادت با سعادت شاهزاده عالمیان ابو الفتح طهماسب میرزا و رسیدن اخبار واژگون شدن والیان چشم زخم
در آن زمستان که بلده محروسه اصفهان از یمن مقدم پادشاه شرق و غرب جهان غیرت افزای ریاض جنان بود و دست تسلط کشت و دیگر روی روزگار
جلوه نمود آن مهر سپهر سلطنت پادشاه و بخشندگی دست بکوهر ارکان امکان بیرون آورده در اثنا بساط عشرت و شادمانی نهاده و از نسیم عنایت ایزدی چمن
و چمن امید پادشاه گلهای عطر بر در گشت کز نسیم آن شمایم عالمیان را معطر گردانیده و از فروغ انوار طلعتش زنگ زایل در گلشن خاطر صفای عقل جنت گنجینه
نهالش جهانبانان را ابتهاج دل و جان گردانید شعر گل ٭ گلی شکفت در گلزار شاهی ٭ که دارد مطلع نورانی آلهی ٭ نماید زبان آن طلع امامت ٭ ظلالش مرجع اهل کرامت ٭
بر آمد اختری از برج اقبال ٭ فروغش نور بخش چشم آمال ٭ یعنی حضرت شاه دین پناه را در اوایل طفولیت سابقی سعادت آن پسر که خورشید منظر متولد گشت و این معنی
موجب ابتهاج فرح خواص و عوام شده خطبه قبابات و غلغله تهنیت ز ایوان کیوان درگذشت بساط جشن و سور و محلس عیش و سرور تمهید یافت و جامهای
ربع رنگانی در گردش آمد و انوار عاطفت حضرت کشور ستان بر صفحات حال یکسان تافت و امرا و ارکان دولت عقود جواهر و نقود و اجناس بیشمار بر بیشگاه
آن شاهزاده جهانیان نثار کردند و جمیع شرایط ولیمه رسم سخاوت که در فرمان برحسب صلات و صدقات و جوائز و عطایا بارباب استحقاق رسانیدند و لوازم مخافه و دانه الموکب
بجای آورده و آن مولود عاقبت محمود موسوم بطهماسب و مکنی با ابو الفتح گشت و چند کاه خورشیدآیینه اضاع آنحضرت بقین پذیرفت و چون ظهور تولد آن
شاهزاده در دولتمندی و ظهور نیات عالی پسند و قوع یافته مواد انتشار فرح و شادی در خاطرها حاصل گردید و هم در آن ایام برای دفع احساس رسید الکمال
خبر شهادت امیر نجم و بیرام بیک قرامانی و زین العابدین بیک و گذشتن سلاطین اوزبک از آب آمویه و تسخیر آن بلاد و توجه بآن ولایت و بکوریش خراسان و
همت عالی از نزخت و رایات ظفر پیکر از اصفهان بجانب بلخ و هنرت نموده قبلا روانه خطه بیمار ظفر آثار از اوج فلک دوار در گذشت ذکر استیلا محمد تیمور سلطان
و عبید الله خان بر بعضی از بلاد خراسان چون امیر نجم ثانی از جام قضا بسیار شربت شهادت چشید هوس تسخیر بلاد خراسان در ضمیر سلاطین ماوراءالنهر
پیدا شده و جانی بیک سلطان از آب آمویه گذشته متوجه دار السلطنه هرات گشت امرا و اشراف آن بلده چون بر این حادثه وقوف یافتند پیشتر از تسخیر
در استحکام برج و باره و اقوال کوشیده احمد بیک صوفی اوغلی قلعه اختیار الدین را مضبوط ساخت و حسین بیک لله در برج اباد مضبوط نموده و امیر غیاث الدین محمد
بن امیر یوسف بر بخت دروازه خوش استحکام سلطان محمود و امیر غیاث الدین محمد بافتیان تعلق گرفته و ملی قطب دروازه عراق را بدیگری از اعیان
همت انتساب پذیرفت و جانی بیک سلطان در اوایل ذی القعده بظاهر هرات رسیده بتخت دو اللک کهندستان فرود آمده و یکدو نوبت بغیره از لشکریان
او اقدام محاربت از طرف پل سفید نمود و از زدوکند خندق بر بستاید نموده از اصحاب بیکان و لشکریان هرویان مانع گشته مایوس باز گردید و سه جبار است
دیگر از جانب دروازه فیروزآباد جنگ قتل آمده و از دست ملازمان امیر عماد الدین محمود گرفته و زخمی خورده و بعضی از آن جماعت ببابا فیقی فیراهی
که معتقد لال بیک بود بدست اوزبکان گرفتار گشته شربت شهادت چشیده و مقارن آن حال عبید الله خان نیز بنواحی شهر رسیده در حوالی قریه آزادان
بساط اقبال منزل گزیده چند بار سپاهیان بکنار خندق دروازه ملک و دروازه عراق تاخته بانداختن تیر و سنگ و داد کوشیدند و بجدیجد بهر جا تاش بار محمد
قیام نموده علم جنگ و جدال را افراختند و چون در سال گذشته محصولات ملوکات هرات تلف شده بود در ان ایام نرخ حبوبات ترقی تمام کرد مع ذلک

امرا عظام جمعی از اوزبکان برمحلات شهر علاء الدوله نموده و بر حسب تفتیش بسیار بعضی را بدست آوردند و کار بر محصوران در کمال اضطرار بسر میبرد القصه
ایام محاصره نزدیک بدو ماه رسیده بعد از آن پرتو انوار عنایات الهی بر صفحات روزگار محصوران تافت و میان طایی بیک سلطان و میرزا خان مخالفتی روی نموده
صباح سیوم محرم سنه ٩١٩ که موافق اول روز نوروز بود دهر یک از آن دو سردار از ظاهر هراة بجانب دیار خود توجه نمودند و دران روز فیروز بهروز از نسیم
عنایات ایزدی کل اهالی دارالسلطنه هراة شکر از محنت حصارداری نجات یافته و از محافظت حصار فارغ گشته در بساتین و باغات و منازل فرو رفته
خود شتافتند و طایی بیک سلطان بی توقف در دیار خراسان از آب گذشته بگرمسیر رفت اما هم دران ایام محمد تیمور سلطان بجانب آمویه آمده
در حدود خراب بعبید خان پیوست و آن دو پادشاه باتفاق یکدیگر عنان بکران اطراف طوس کشیده بمشهد مقدس انعطاف نمودند و از دو تکمه دو آخر ایجت
تصرف در آوردند و دل بر سلطنت خراسان نهادند چون این خبر بدار السلطنه هراة رسید امرا عظام مصلحت توقف ندیده از راه بیابان طبس و یزد
عراق آوردند خواجه ابوالوفا و جمعی دیگر از هراة با اوزبکان نگاه راه ضبط نموده بشارت میرزایان مشهد و طوس رسانیدند لاجرم محمد تیمور
سلطان متوجه هراة شده اکابر و اعیان ... لوازم استقبال بجای آوردند و کلید قلعه اختیار الدین و الاعمار و وفور ... محمد تیمور ... سلطان ... خاص
فرود آمده خطبه بنام خود خواندند و چون مدتی در ایام ... از قرب بسیار بسروریان رسیده ... که از عاطفه از ... منصب ... گشت
وتاریخ آغاز ... و سخاوت بود و جمعی از مردم ... را در دم ... و مولانا ... مولانا شمس الدین محمد ... و مولانا حبیب الله ... اوقات
مسجد جامع را ... سلطنت ... اشتغال ... الاصل ... ابوالبرکات امیر غیاث الدین
بن امیر یوسف ... محمد تیمور سلطان ... مقام ... مردم شیعه ... بوده
تخریب ممالک ... و ... مولانا خلیل ... ولایات ... الاجرم ...
و چون قریب یکسال ... محمد تیمور سلطان در دارالسلطنه هراة و عبید خان در مشهد مقدس و بعضی دیگر از ولایات ... کردند ناگاه خبر وصول منهای
سپاه کشورگشای بحدود خراسان شایع شد و هر کس از اوزبکان در هر جا بود راه فرار ... ماوراء النهر یافت ذکر خبر رفتن امیر نظام الدین
عبدالباقی و سید شریف الدین علی بمناصب ... و سعادت گشتن ... دخول خراسان ... الموکب ... سید شریف الدین علی
که جامع انواع فضایل و حاوی علوم موروث و مکتسب بود و از شرف علو نسب ... از اکثر سادات ... ممتاز و مستثنی میبود ... از قدر
قاضی محمد کاشانی منظور نظر حضرت ... ممالک ... منصب صدارت سرافراز شد ... امیر نجم الدین مسعود
ثانی ... و ... فهم ... از ... استعفا ... خراسان ... و ... ولایات عراق ... حضرت
حضرت ... عالیات ... مقدسه ... علیهم اجمعین ... بغداد آورد و امیر نظام الدین عبدالباقی بمنصب ... در شاه
مفتخر و سرافراز شده ... امیر نجم ... بیک ... سعادت و اقبال رسید و دران اوان که امیر نجم عازم ماوراء النهر گردید
آنجناب ... تعیین نموده مقرر شد که ... استقلال ... مهام ... سلطنت قیام نماید و دران ایام که خبر شهادت امیر نجم
... تحقیق ... خواجه ... از اصفهان متوجه ساوه گردید ... و لایت ... پادشاه ... امیر نظام الدین عبدالباقی را منظور
نظر ... و ... آنجناب ... قدر ... سید شریف الدین علی از بغداد ... بود

در اردوی همایون بار دیگر مشمول عواطف ... شد ... امور صدارت ... و چون اعلام ظفر انجام پادشاه صاحب اقتدار سایه وصول به حدود
ساوه انداخت فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که غازیان عالیشان ... مصلحت یورش خراسان ... و ... با آنکه دران سال در ساوه غلات
... تقلیل بود ... قحط و غلا ... تمام یافته ... ممالک ... بیک ... سپاه ... و ... تصرف ایشان ... و موکب ...
... ده روز در ساوه توقف نموده ... شتافت ... و ... کبود ... ییلاق آن ولایت
ده روز دیگر ... لوای فیروزی اثر ... کثرت ... و ... قبه ... سپهر دوار میمنه و میسره و
جانبیان ... اجتماع عساکر ... سلطان ... بیک ... امرا و فوجی از سپاه ... منقلای کرده نیز
... خود نیز متعاقب ایشان ... و ... امیر عبدالکریم
و ... مهام ... ملازم ... انجام ... کوچ ... طغیور رسانیده
محمد ... پادشاه مظفر لوا ... صفحات ... و چون ... از ... امرا ... گلستان ... گشت
... همایون ... وسپاهی ... آفتاب ... بعزم شیوع ... حصول
... عالم
... و سپاهیان ... اختیار
... و سرباز کشانی
و ... برانم ... بر آرم ... گیم
سر ... نجوای ... عالم
... فلک ... کنم
... امیال الطاف ... اجال
آغاز عبور ... میمنه و میسره و قلب ... شده
... تو باد
... فرمان
... کنی
... تمام عیار ... مفوده
... قبول ... اقبال ... همایون شتافت
ذکر رسیدن منقلای سپاه مظفر لوا بنواحی مشهد و تسخیر ... سلطان ... وصول پادشاه منصور ... پس از عرض
سپاه ... و تحقیق ... سلطان ... ییلاق ... خلیل سلطان ... از ... اوزبک

آهن خوسای برسم منغلای متوجه مشهد مقدس گردانید و خلیل سلطان بقوت دولت شاهی مستظهر بوده در طی مسافت مسارعت نموده میان قوچ باد
روی توجه بمشهد مقدس نهاد و عبید خان که دران ولایت اقامت داشت چون از تعیین خبر یافت اقدام ثبات و قرارش متزلزل شده چاره کار منحصر
در فرار دانست و در وقتی که خلیل سلطان بیک منزلی مشهد رسید بعضی از ارباب و کلانتران آن شهر را کوچانیده [illegible]
[illegible] و آنجا نیز مجال توقف نیافته از راه شبرغان بصوب چارجوی رفت و از آب آمویه عبور نموده راه بخارا پیش گرفت [illegible]
سپاه ظفر اقتباس [illegible] بخاطر محمد تیمور که در هراة بود راه یافته عازم سمرقند گشت و از اکابر هراة امیر غیاث الدین محمد و امیر سلطان محمود و خواجه
جلال الدین [illegible] و مولانا قاسم خواند امیر و خواجه شاه حسین [illegible] را کوچانیده همراه برد و بر طبق حدیث [illegible]
پادشاه ربع مسکون [illegible] فتح و فیروزی [illegible] سعادت و بهروزی طالع گشته [illegible] در دیار خراسان [illegible] نماند و دست
[illegible] قادر ملک بخش لباس [illegible] در قامت [illegible] آن بلده پوشانید [illegible] محمد تیمور سلطان [illegible]
سمرقند [illegible] امیر غیاث الدین محمد [illegible] آن عالیجاه [illegible] اطلاع یافته [illegible]
و مولانا نظام که منصب صدارت داشت [illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] منظور نظر الطاف ساخته اسباب سفر [illegible] فرموده آن حضرت در زمان ایالت [illegible]
دولتخواهی نواب درگاه پادشاهی بر کشود

ذکر فتنه ابو القاسم [illegible]

ابو القاسم در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا در سلک [illegible] منتظم بود [illegible] تصرف [illegible] در مقام
التفات [illegible] محمد تیمور سلطان دران ایام بخراسان در آمد [illegible] منظور نظر تربیت گردانید و بعضی از مهمات [illegible]
نیابت [illegible] ابو القاسم نوکری چند فراهم آورده [illegible] محمد تیمور [illegible] در هراة توقف کرده
دل بر محافظت آن بلده نهاده و هم دران ایام خواجه عطاء الله و خواجه محمدی و میرزا قاسم [illegible] خواجه جلال الدین [illegible] سمرقندی
و بعضی دیگر از اشراف و اعیان عراق [illegible] میان [illegible] و ابو القاسم [illegible]
[illegible] و ارباب و کلانتران هراة [illegible] دروازه ها [illegible]
[illegible] و ابو القاسم [illegible] از آنجا [illegible] خواجه [illegible]
[illegible] امیر محمد ولی بیک [illegible] محمد تیمور سلطان [illegible]
نظام الدین [illegible] ایام دولت خاقان منصور [illegible] در آن وقت [illegible]
مجمع [illegible] ابو القاسم [illegible] محافظت
برج و باره [illegible] و ابو القاسم روزی از طرف دروازه [illegible] رسیده [illegible] جرأت از
خندق [illegible] و خواجه محمدی و میرزا قاسم [illegible]
[illegible] خواجه محمدی [illegible] میرزا قاسم [illegible] سمرقندی [illegible]

تیر انداز بجاره در دروازه [illegible] ابو القاسم [illegible] روز دیگر امیر [illegible]
[illegible] و ابو القاسم [illegible] روز دیگر [illegible] در تضییق مسلمانان [illegible]
قرب وصول منغلای سپاه ظفر پناه [illegible] فرمان [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] دار السلطنه هراة رسید [illegible]
توقف و اهمال متوجه [illegible] خواجه عطاء الله و خواجه محمدی و میرزا قاسم و خواجه [illegible] از دروازه ملک بیرون [illegible]
[illegible] خواجه محمدی و میرزا قاسم [illegible] میان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] خواجه عطاء الله [illegible]
[illegible] ابو القاسم [illegible]
و ابو القاسم [illegible] شهاب الدین [illegible]
[illegible] ابو القاسم [illegible]
[illegible] سیف الدین مظفر [illegible]
[illegible] ابو القاسم [illegible]
[illegible]
[illegible]

ذکر وصول پادشاه عالمیان [illegible] و متعلق شدن ایالت دار الملک خراسان بجناب [illegible]

[illegible] خلیل سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دار السلطنه هراة و توابع و مضافات [illegible]
[illegible] امام [illegible] علی بن موسی الرضا علیه السلام [illegible]
[illegible] زیارت [illegible]
[illegible]
مراجعت نموده بودند [illegible]

عاقبت طلعت ایشان بر دوش گرفته ولی چون اکثر مساکن و مواضع ایشان از نو ریخته اند بنابر آن خشم باد شاه نصرت پناه بقتل عام فرمان داد
و دلیری که بنابر اقتضای رای کشور گشای چون سلطان بود و اوراق ایشان چو به سلطان و قومه سلطان نیز گویند با جمعی از عساکر بر ایشان
تاختن کار اشتغال نموده ساحت آن ولایت را از خون آن قوم دون گلگون ساختند و اموال ایشان را بباد نهب و غارت داده صدای من یعلیل سوو
در خم طاق گردون انداختند و موکب همایون پادشاه ربع مسکون در آن ایام با خاکی که فراز است در غایت نضارت و طربناکی روزی چند میل اقامت
نموده از پای قیادکان زاویه سید اوی و از دست فکان ناحیه نامرادی که در دار السلطنه هراة و توابع و مضافات آن خیره امید بر شاهراه انتظار
داشتند چون از وصول حضرت همایون عالی منزل با خاکی خبر یافتند قدم از سر ساخته و آن زاویه دفع در حاشیه ساخت بار دوی کیهان پوی شتافتند
و بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر و از گشته زبان حال بمقال بدعای قرین دولت و اقبال از زبان آستان جاه و جلال شاد و بانواع التفات
و اصطناع مفخر و مباهی شده قدم در مسند حصول مرام نهادند و در خلال این احوال امیر نظام الدین عبد الباقی حسب الحکم معظم مهام سرکار سلطنت
و کامرانی بالاتفاق جناب ایالت پناه زینل خان آن بلده فاخره شتافت و قضایای امور آن دیار را در نهج عدالت معضل داده حسن اهتمام در امور ملک
در سلک نظام انتظام یافت خانه شکیبی نماند و در ضمن حکایات سابقه بر صحیفه بیان رقم زد که خواجه کمال الدین محمود قبیله از ترقه که واقعه ولی آن
آموسه عبور نموده در بلخ توقف کرده و اطراف آن بلده را محفوظ ساخته چنانکه در ایت قضاوت با سلاطین اوزبکیه بپرداخت و در وقتی که حضرت
بلخ به ورود سیده در نهضه ذخیره و خانه بو بای سلطان بخرمان را در خود مالی ملک سلطان علی نیم تسخیر آن بلده شده بالشکر سپاه و اوان از آنکه در جهت بر ترک
و محبیان با طاعت اتحاد بکان بایل گشته خواجه محمد با مستانعان از آنجا بیرون آمده حکم خراسان که منصب سرا و قات پادشاه خجسته صفات محمد بابر
پادشاه بود رفته و سه ماه در خدمت آنحضرت بسر برد در ماه جمادی الاخر سنه ۹۱۹ استماع نمود که بوبای سلطان با اتفاق اوزبکان بلخ را گذاشته
با ورا النهر رفت بنابران خواجه محمود بار دیگر بلخ شتافت و اکثر اشراف و اعیان آن بلده بتصور آنکه شاه خواجه محمود را بنا بر جرم اطاعت اوزبکان
مواخذه خواهد فرمود بر اختیار راه فرار گرفتند و خواجه محمود در آخر ماه متوجه خراسان شد و پیش از وصول بمنزل ایل جوانع کوهی که از سرداران بعضی از حشم آن اوان
دختر زنان بود در شیوه قطع طریق سلوک نموده و اهل حبیب شد و که نور در شرب شهادت چشانیدند چون این خبر بعرض پادشاه والا گهر رسید
خاطر انور همایون متوجه انتظام مهمات ملک زمستان گشته و الکاء بلخ را بالکلی با امرای افغان نقاد یافت که دیو سلطان و میر سلطان کاتب بلخ
و اند خود و توابع و مضافات آن بلده را از تعرض مخالفان صیانت نمایند و امیر سلطان جهت کومک زینل خان بخراسان باز آید و ولایت قاین را تیول حال
او باشد و امرا با فوجی از سپاه مظفر لوا روی مقصد آورده بیش از وصول شیر خان ارباب و کلانتران آن بلده بطرز استقبال استعجال نموده قدم
اطاعت و انقیاد در طریق بر دشته ابواب شهر بر روی ایشان امرا گشوده شد و از بلخ تیر ساد ات و قضات و اشراف و اعیان خدمات تقدیم رسانیده اظهار
اخلاص و خدمتگاری کردند اما مردم اندخود یکی از اهل ضلال را که موسوم بود به تیر اقبال به شیوه ای نو ساخته طریق عدوان و طغیان سلوک داشتند و اطلها
شعار خلاف نموده رایت وفاه و وفاق اوزبکان بر افراشتند دیو سلطان و میر سلطان و شیر خان بظاهر اندخود شتافته بفرمان عظام آغاز تهیه
اسباب قلعه گیری کردند و قرا اتباع و اشیاع او در مقام مدافعت و ممانعت ثبات قدم ورزیده ابواب جنگ و جدال گشودند و زمان محاصره و محاربه
بیچ شش روز امتداد یافته سیم دولت ابد پیوند قرار قرار آن بلده مفتوح گشت و دیو سلطان بقتل عام فرمان داد و کار سالکان اندخود را خیر تمیم

در گذشت صغیر و کبیر و برنا و پیر آن بلده را طعمه تیغ تیز تقبیل رسیدند مگر فرزند اطفال او را اسیر کرده بدرگاه عالم پناه روان گردانیدند و چون خاطر دیو سلطان
از مهم اندخود فراغت یافت بمظفر و منصور بقبه الاسلام بلخ شتافت و بتدابیر استقلال در آن مملکت روی نموده بود و مشغول گردید و بتوانوار معدلتش
بر وجنات حالات اهالی طخارستان تافت اما امیر سلطان چنانچه مقرر شده بود و در صحبت امیر بجانب خراسان معطوف گردانید و بعد از مراجعت
لوای کشور گشای شاه جهان بخراسان بمقصد رسیده رایات اهمال ساکن کرده **ذکر توجه شاه دین پناه بجانب ولایت استرآباد و قندهار** در ایام مسرت انجام
فرخنده انجام پادشاه خورشید احتشام از مرحمت خان شیبانی خاطر عالی ارتفاع ساخته در بلده فاخره هراة لوای نشاط و کامرانی برافراخت پیر کلانتر امیر
ذوالنون ارغون شجاع بیگ با شش ساز حکام بلاد و امصار از ولایت گرمسیر و قندهار بدرگاه سپهر اقتدار آمده اظهار بندگی و اخلاص نموده روزی چند در
سده امامت و اراحت بسر برده منظور باشاه پادشاه و سکنه دولت در وقت مراجعت از خراسان علامات نفاق و عصیان از ناصیه حال او مشاهده نموده
بمقتضای حلم همایون شجاع بیگ را بالیس باسیر و شاه در قلعه اختیار الدین محبوس کردانید و حسین بیگ حسب الفرموده جانمود و شجاع بیگ بعد از چند گاه
که در آن حبس اوقات گذرانید یکی از نوکران ابو سعید دلغریب با خود متفق گردانید و قرار جزم کرده بعضی از نوکران خود را از قندهار آمده در قلعه
هراة مختفی بودند بنجام فرستاد که در شب معین اسبان ساخته نموده بای در قلعه بجانب بازار است آورده نگاه دارند و شجاع بیگ در لیله موعوده
نوکران را بطعام الطعوم که محذورات در آن تعبیه کرده بود ضیافت نمود و چون انجاعت در خواب شدند کمند حیله و تدبیر از بالای فصیل در انداخت بر زمین
رسانید و بپای جلادت از خندق گذشته بنوکران خود که مسلح و مکمل منتظر ایستاده بودند ملحق گشت و بر اسب صبار فتار سوار شده بصوب قندهار فرار
نمود و روز دیگر اجیعنی بعرض حسین بیگ رسید از غایت غضب جلو فرمود که غازیان از سپاهیان خراسان هر کرا در هر جا یابند بمعرض تیغ سیاست
گذرانند الاجرم در آن روز در بلده هراة فتنه عظیم حادث شده جمعی کثیر قتیل گشتند و بسیاری از جهات بیکناهان غارت و تاراج یافت و در دیگر باقی
که فرخنده ماجرا عالم مطهر سایر بساحت ممالک خراسان تافت خاطر انور متوجه تسخیر قندهار و تادیب شجاع بیگ شده و فرمان همایون نافذ گشت که شاه رخ
فشار با فوجی از سپاه جرار بدان جانب شتابد و بعد از فتح آن ولایت از مهم بلخ و اندخود فیصل یافته باشند دیو سلطان ملحق گردد و شاه رخ بیگ چون به
قندهار رسید شنید که شجاع بیگ بجانب سوی رفته و تمش سلطان علی در قندهار تحصن نموده لطایف آن ملک بپا ساخت
و چند گاهی با مر محاصره پرداخت اما چون کار بایده کاری از پیش نرفت در آن اثنا شنود که او را بجانب شجاع بیگ در اشتال هست و مزیت بدان طرف اطفار
کرده مردم آن خطه را غارت کرد و دلیل مراجعت کوفت عازم اندخود گشت در اثنای راه خبر واقعه آن ولایت را شنود و عنان یکران بطرف دوی
نصرت نشان انعطاف داد و در وقتی که موکب همایون از خراسان متوجه اصفهان بود به پایه سریر اعلی رسید و کیفیت آن یورش بعرض نواب کامیاب
رسانید **گفتار در بیان معاودت اعلام آفتاب اشراق از خراسان بجانب مملکت عراق** چون امور و مهمات ملک خراسان بر طبق مدعای ملازمان آستان
ملک آشیان ساخته و پرداخته شد و در هیچ طرف از حدود آن مملکت امری که موجب انقسام ضمیر انور تواند بود نبود رای عالم آرای پادشاه کشور گشای
بر مراجعت قرار گرفته و در اوایل بهار که نسایم خزان بجانب بلخ و بوستان در اهتزاز آمده و از آن لیل و نهار صفت اعتدال پذیرفت محمد مسیحم
شرفنای از الملک با بعالی نشست نمود و مرغزار گلستان از یمن مقدم همایون رشک افزای گلستان ارم ساخت و در منتزهات هراة اندکی توقفی کرده
علم نهضت بصوب عراق بر افراخت متوطنان دار السلطنه هراة که از استظلال سایه فرقد سای شاه کشور گشای در مهاد امنیت بودند و ابراهیم

دلشاد بمعدلت فرمان فرمای گیتی آرای بر بستر آسایش می‌غنودند یکبار در تاب آفتاب فرقت افتادند و بسموم هموم مهاجرت گرفتار شده غلط جرعه
ساغر فراق زهر مذاق قرار دادند و از روی گریبان بوی کوچ بر کوچ بولایت خراسان شتافته منابع جاه و جلال رسید که جمعی از مردم فتنه انگیز
و جوقی از اوباش پسر میرزا سلطان محمد بایقرا ولد ابو الحسن میرزا را بپادشاهی برداشته‌اند و در قصبه [illegible] اشتعال و التهاب داده‌اند و بعضی از
قلاع را مضبوط ساخته ابواب مخالفت و عناد بر روی اصحاب بسته [illegible] فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیر نظام الدین
عبد الباقی و محمد بیک استاجلو گریبان سلطان ملقب شده بود با فوجی از سپاه ظفر سلب جهت دفع شر آن جماعت متوجه گشتند و [illegible] مخالفت
و مردانگی سلک جمعیت آن طایفه باغیه را از هم گسیخته جمعی انبوه را بر خاک هلاک انداختند و سلطان محمد بایقرا گریخته [illegible] التجا برد از تاب
آفتاب حوادث نجات یافتند و امیر عبد الباقی و جابان سلطان بعد از فراغ از مهم معاندان عنان یکران بصوب [illegible] ملک [illegible] تافتند
و در اصفهان مظفر و منصور بپایه سریر اعلی رسیدند و معانی را بکلمات موزون ساخته بوده معروض گردانیدند و پادشاه عالیجاه آن زمستان در زمان
[illegible] در اصفهان قشلاق فرموده جناح عدالت و احسان بر مفارق متوطنان آن بلدان مبسوط ساخت و بساط عشرت و انبساط گسترده در [illegible]
دولت و کامرانی بتجرع اقداح راح ریحانی پرداخت چون موسم [illegible] ابر افروخته و [illegible] ساقیان گلعذار
مجلس عیش را طراوت ایام بهار داده چون در کمال بهجت و سرور و نهایت مسرت و حضور فصل زمستان بپایان رسید و سلطان ربیع با جنود
[illegible] سبزه و گل و لاله [illegible] از فضای دشت و صحرا [illegible] از زمستان [illegible] علم [illegible] متوجه منزل حمل
و از اهتزاز نسایم فروردین ساحت گلزار و بساتین در نضارت [illegible] **شعر** چو شکفت [illegible] گل [illegible] چراغ
[illegible] حمل [illegible] در بار شد ابر [illegible] فضای چمن گشت [illegible] پادشاه نیکو سیر مایل گشت
صحرا و دشت شده اعلام فیروزی اعلام از اصفهان بصوب همدان نهضت فرموده و بعد از قطع مراحل و طی منازل فضای دلگشای آن ولایت را
مضرب سرادقات عزت گردانید و تمهید بساط عیش و عشرت [illegible] فرمود و آن بهار در ییلاقات آن دیار که از غایت نزاهت رشک طرب سرای
ارم و بهترین متنزهات عالم است در کمال نشاط و کامرانی اوقات گذرانید و [illegible] در بزم انبساط نشسته جامهای راح ریحانی و اقداح شراب ارغوانی
در کشید در اثنا خبر توجه سلطان سلیم از روم بطرف آذربایجان شایع گشت و پادشاه ربع مسکون عازم میدان رزم شده بساط مجلس بزم در نوشت

گفتار در بیان شمه‌ای از احوال ملوک روم تا زمان سلطان سلیم و ذکر افتادن او در بادیه مخالفت و [illegible] سلیم

از ریاض روایات گذشته و گلزار حکایات مذکور شمیم این خبر بمشام جان مشتاقان [illegible] رسیده که حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان [illegible]
ایلدرم بایزید [illegible] و لواحق را به پسرش موسی چلبی مفوض گردانید و میان موسی چلبی و برادران او [illegible] مواد خلاف و هیجان [illegible]
آخر الامر سلطان مراد بن محمد بن ایلدرم بایزید [illegible] اقبال [illegible] نمود و سلطنت ممالک روم بروی قرار گرفته [illegible]
در آورد و بر اکثر کفار آن دیار جزیه مقرر کرده [illegible] لشکر بجانب مصر کشید و سلطان فرج بن برقوق [illegible] شفیع ساخته بین الجانبین
صلح واقع شد مشروط بآنکه [illegible] سلطان مراد [illegible] سلطان فرج آن خدمت را مخصوص سلطان مراد داند و سلطان مراد
مقضی المرام از آن یورش مراجعت کرد و چون [illegible] سال در غایت عظمت و استقلال اوقات گذرانید [illegible] انتقال کرد [illegible] سلطان محمد

صاحب بخت و تاج گشت و سالک مسالک غزو و جهاد شده [illegible] آباء و اجداد او در گذشت **نظم** بجای پدر شاه [illegible] نشست [illegible] نام آور [illegible]
جهانداری جهاندار شد بتخت حکومت سزاوار شد و سلطان محمد پادشاهی بود بصفت عدل و نصفت موصوف و بوفور علم و فضیلت
معروف همواره همت بر استیصال اهل خلاف مصروف داشتی و پیوسته نقش محاربه و جهاد با کفار فرنگ بر لوح ضمیر نگاشتی تا آنکه [illegible]
که باستنبول مشهور است مفتوح ساخت و آن بلده را دار الملک گردانید و لوای جهاد در سایر بلاد و حصار جزایر برافراخت و [illegible] دوازده
جزیره از جزایر فرنگ را فتح نمود و در قلع نهال اقبال اهل ضلال [illegible] لوازم اهتمام بجای آورد و چون سلطان محمد [illegible] سال پادشاهی
[illegible] عالم [illegible] گشت و پسرش ایلدرم بایزید [illegible] از فرق فرقدین در گذشت و او نیز [illegible] عادل [illegible] غازی بود و نسبت
بخدام شاه دین پناه در مقام محبت و اخلاص سلوک می‌نمود و بعد از آنکه [illegible] سال با اقبال گذرانید [illegible] بعالم باقی منتقل گردید آنگاه ولد ارشدش
سلطان سلیم پای بر سریر جهانبانی نهاد و بخلاف روش آبا و اجداد از جاده مستقیم سلامت نفس تجاوز نموده [illegible] در مقام
عصیان آمده ابواب [illegible] بر گشود و در شهور سنه [illegible] از اطراف ولایت روم لشکری فراهم آورده [illegible] صحرای [illegible]
5 [illegible] سپاه [illegible]
آن [illegible] **نظم** سپاهی [illegible] سراسر [illegible] همه [illegible]
[illegible] سیر [illegible] آنگاه [illegible] ایلچی [illegible] عالم پناه [illegible] پیغام داد [illegible]
سریر سلطنت [illegible] سعادت [illegible] سلطان سلیم [illegible] قتال و جدال
[illegible] در جواب [illegible] تأییدات الهی [illegible] توفیقات [illegible] مقابله و مقاتله
[illegible] هجوم [illegible] ملاقات واقع [illegible]
[illegible] **شعر** [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان رسیده [illegible]

ذکر توجه رایات نصرت هجوم [illegible] و قتال [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] سلطان سلیم [illegible] مستقیم
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان سلیم [illegible]
[illegible] آذربایجان [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] سلطان سلیم [illegible] میدان قتال [illegible]

اسب جهان پیمای را بگردانید و عنان ظفر به دست عنایت و من یتوکل علی الله فهو حسبه سپرده بکریمهٔ فضل الله المجاهدین علی القاعدین بر زبان الهام بیان نهیب شور
بر آن جهانیان جهان بخت ... چو خورشید بر اوج چرخ بلند لوای اثیر افراخت رایات سپهر ... تیغ کشت منجوق مهر ... جنبش کشاکش سروران ... نقار گنبان
در کاخ سران ... سر لشکر شان خال ... تیغ ظفر منظلای سپاه ... شده ذوق هوای تیز ... غبار موکب همایون ... سلطان
سلیم بی نهایت خوف و بیم لوح بر کوچ متوجه است لاجرم پادشاه ظفر شعار ... با جناح سپاه پر دل ... دوازده هزار سوار جرار خنجر گذار گردان زمان
ملازم اردوی ... آثار بود و عنان یکران لطف ... منظور ... در اوایل ... در منزل ... آتش ...
تقارب فریقین اتفاق افتاد و پادشاه والا قدر ... لشکر شجاعت شعار را ... بفوج ... و بعضی دیگر از امرا ... کردانید ... میسره ... میمنه ... خان
با جمعی کثیر از بهادران بولاد پوش و شجاعان ... امیر نظام الدین عبد الباقی و سید محمد کمونه
و سید شریف الدین علی صدر ... در سایه رایت ظفر آیت ... بامید ... آن حضرت ... سپاه ... لحیه ...
قلب جهاد ... تا بهر طرف که ... کمک احتیاج افتد ... اعانت و امداد ... پادشاه فلک احتشام ... سپاه و قیامت ...
... بنا نمود ... طریق ... چون ... سال ... لشکر ... شیر ... زبان ... سنان از جای
بر خواست ... نصرت و اقبال ... فروغ ... اقبال ... علم ... ماه ... مهر
سنان ... فروغ ... عثمانی ... سلطان سلیم ... معهود ملوک روم است ... آینده ... معسکر خود را از عرابه
و چپر حصاری ... بسته ... توپ ... تفنگ ... در خدمت ... مقرر شد ... نصب
ایستاده ... بکار ... سوار و پیاده ... بمیدان ... فراز ... دو طرف ... عرابه ...
و مرد ... تنکان ... غازیان ... شمشیر ... میدان ... دست ... قتال ... سوی ...
بمیدان ... تیغ خارا گذار ... بر حوش ... رستمی ... بر آسمان ... گاو و ماهی ...
بجولان ... صدای ... شده ... جهانیان ... صدای ... تاثیر ... عالم ... سینه شقیق
آیت اذا زلزلت الارض زلزالها ظاهر ساخت ... سوران ... شعله ...
تفنگ ... عالم سوز چون برق لامع ... افروز ... سالکان طریق ...
فلک ... غازیان ... شهاب ثاقب بسوی ... تفنگ ... آهنگ ... جغتای ...
... لباس ... سروران ... پای اسبان ... خون ... باران
گرد ... زمین ... تیغ ... سنان ... افروز گشت
جو برق ... جهان سوز گشت ... و در آن روز ... جمعی کثیر از رومیان ... تیغ و سنان ... خاک هلاک افتادند اما چون لشکر
سلطان سلیم همچون حرکات دوایر افلاک بی نهایت بودند و در لوازم میدان ... تقدیر ... و توپچیان آتش
دادن تفنگ ... و آهنگ ... تفنگ ... صدای ... عالم می‌انداخت و از شرر

شرر آن کانون ... برافروخته ... دود ... فضای سپهر کبود ... مسافت ... فوجی از امرا و طبقات سپاه ظفر پناه مانند حسین بیک لله و خلف بیک
و ساروپیره قورچی باشی و حضرت امیر عبد الباقی و سید محمد کمونه و سید شریف الدین علی صدر و سلطان علی ... زخم ... تفنگ ... تیر خدنگ
... شربت شهادت چشیدند ... المیزان ... فی سبیل الله ... سعید ...
آتش غضب پادشاه ... در خاطر ... زبانه ... شعله ... قیامت ... صفت التهاب
... انتقام ... اعانت انصار و معاونت اخیار ... حمله کرده و ... دست ... ولایت و
... دوست ... قلب ...
... فلک ... ماه ...
... التهاب و اضطراب ... شمشیر ... آشکار ... اعداء ...
... شمشیر ... قیامت ... هجوم روم ... فلک ...
... آن حضرت ... تیغ و سنان ... پادشاه ... شمشیر ... سر ... سیاه ...
... سلطان سلیم ... پادشاه روم آن ضربت ... زبان ...
... الحمد ... جون سپاه ... سلطان سلیم آن ...
... تیغ گذاری ... اختیار ... بیرون رفته ...
... موکب ... تیغ ...
... منصور بودند ... محفوظ و مضبوط ... چون ... همایون پادشاه ربع مسکون ...
... انتقام ... موکب نصرت شعار ... خاطر عالی ... بموجب ... الحرب خدعه ...
... بیرون آمده ... عطف عنان ...
آن قوم ... چشم ... علم ... اطراف ممالک ...
... فرمان داد و سلطان سلیم ... آن حضرت ... الملک ... پادشاه ...
سپاه ظفر پناه ... سلامت نفس ... دانسته ... ضبط آذربایجان
... توقف ... فرمود ... هرچند بود
... منزل ... این خبر ... موضع ... شاه
... سید ... موکب ... عالی ... حجاب ... دارای
اقبال ... موکب ظفر قرین ... تبریز ... مسافت
... منزل ... قضات و اکابر و اعیان ... استقبال ... همایون

دیم مسند را جلا داده هر اسم نیاز و نثار بجای آورد و پادشاه منوچهر مانند روح که بجسد در آید بدار الملک آذربایجان در آمده در آن زمستان هم آنجا

قشلاق کرده و بتدارک اختلالی که در غیبت خدام بارگاه سلطنت روی داده بود مشغول شد و ابواب انصاف و معدلت بر گشود **شعر**

جهان خانه نو نموده ز نو کی یافت **شعر** عدالت فزود و پایه گیر یافت **شعر** فلک بنیاد ظلم از بیخ بر کنده **شعر** حوض طرح بنای عشرت افکنده **ذکر وصول کوکب طالع دوره**

خدام بارگاه فلک اقتدار به جانب عتبات و حقیقت و بیان بعضی دیگر از وقایع اتفاق افتاده در آن زمستان که دار الملک آذربایجان از یمن مقدم

شاهنشاه جهانبانیان بر فضای جانفزای روضه رضوان تفاخر می نمود خاطر خورشید مآثر متوجه آن گشت که تمام رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد و

داد و ستد امور مهمات سرکار سلطنت و پادشاهی را در قبضه درایت و کف کفایت صاحب کیاستی نهد که به ثبات رای رزین اساس خیابان

دین و دولت سمت ثبات و دوام گیرد و با صابت فکر دوربینش قاعده ارکان ملک و ملت صفت رسوخ و استحکام پذیرد و از تشمیم مکارم

اخلاقش مشام جان ساکنان اقطار آفاق معطر گردد و از نسیم محاسن آداب بشارت کلزار تمنای قاطنان اطراف و انصار بوقوع پیوندد و

نصفت بیغش مظلومان بادیه نامرادی را از تاب آفتاب جور به آب حیات نجات داده به زلال فراغت و آسایش بیامیزد و مرحمت کاملش مظلومان زاویه [illegible]

از جاده آزار جفاکاران ظالم ساخته بر بالش عزت به آثار معدلت فائز گرداند ابر خیالی را انتشار داده در خاطر خسرو حق جهانبانی چنین آمد که

خورشید را از بخشش بلند که اثر بخشش خورشید مانند وحی کتب باید **شعر** مجسته رای او بر خلق راه فتنه بربندد **شعر** مبارک روی او بر خلق راه خیر بگشاید **شعر** سعادت

ختم کتاب بدو آثار روشن کنانید **شعر** زمانه کوشش و اقبال دولت بار را تشریح فرماید **شعر** و بعبارت استشاره و استخاره خلعت این منصب جلیلة المراتب

بر قامت قابلیت اشرف و افخر و انسب میرزا شاه حسین اصفهانی که سابقا در سلک نواب علیه جناب حضرت دور شکان منتظم بود خوش آمده و حکم

همایون از حکومت نیابت وزارت و مرتبت نفاذ یافت که آن جناب من حیث الاستقلال و الانفراد متعهد سرانجام امور سلطنت و جهانبانی بوده جمیع امرا

و ارکان دولت و تمامی اهل وزرا و اعیان حضرت طریق متابعتش پیمایند و از خانه ... مساعدت سر بر خط و رشته ... توقف در همه جمیع مهمی

از مهمات جزوی و کلی فیصل نمایند لاجرم عتبه علیه میرزا شاه حسین بلاد و امرا خلافت ... و آثار ... و افتدار

آفتاب عنایت پادشاه جهان نظام صفت ارتفاع یافته از فرق فرقدین درگذشت **شعر** کلاه سروری [illegible] آورد ان خاک راه او

هم در آن ایام خورشید احتشام بتجدید ... ارکان شریعت غرا و تمشیت مهام سادات و قضات ... منصب صدارت را بجناب سیادت مآب

امیر شهاب الدین عبدالله و الد سید نظام الدین احمد الا ... کار سادات آذربایجان بود تفویض فرموده و چون آن جناب که ... از عهده سرانجام

امور آن منصب بیرون نتوانست آمد منصب صدارت بوجود ... نقابت قباب شریعت ... از مطالع

جلال ... آمالش طالع است ... کمال ... وضع کلام ... عبارت فصاحت

آیات ... و تصحیح احادیث حضرت رسالت پناهی ... حقیقت ... کشف مشکلات مسائل سلف را منطق ... مبین

در رفع شبهات ... بیان بدیع ... در آیات طبع نقادش ... صحیفه ضمیر فیض پذیرش

محرر **شعر** ... کلک او ... مشکلات ... رای ... اعتبار ... کلامش ... احاطه ... اوج ... مثنوی مطلع

اعانیه قدوه اولاد امجاد خیر البریه علاوه سالکان مسالک اخلاص و یکرنگی امیر جمال الحق و الحقیقه و الدین محمد الحسینی الشریفی الذال مسند الصداره مشرفا

بوجوده الشریف و ریاض الشریعه ناضره بافاضه سحاب فضله وجوده المنیف و قطع نظر از تکلفات منشیانه و تصلفات مترسلانه ساحت

گلزار ممالک ملت بر شحات سحاب اهتمام و اجتهاد آن وکیل منشرح الصدور و این صدر عالیقدر بتجدید ناضر و سیراب گشت و فضای باغ

دین و دولت از قطرات غمام اعتنا و التفات این دو بزرگ خنده صفات در خضرت و نضارت از سر البستان جنان درگذشت

مهام شریعت بنابر طبق اجتهاد ائمه هدی علیهم السلام سرانجام اقتران یافت و فروغ رواج ملت غرا از افق مشیت حق جل و علا

بر وجنات احوال فرق برایا تافت **شعر** چو از لطف شهنشاه سرافراز **شعر** دو عالیقدر گردیدند ممتاز **شعر** یکی در مملکت فرمان روا شد **شعر** یکی محراب دین را مقتدی شد

یکی شد مرجع حکام اسلام **شعر** بلند آوازه شد زین یک نام اسلام **شعر** ز عدل آن فضای ملک آراست **شعر** ز فضل این بنای شرع پیراست **شعر** و پادشاه دین پناه آن

زمستان در تبریز بپایان رسانید و در اوایل فصل بهار و مبادی موسم ریاحین از هار بصحرای او جان شتافت و از آنجا اعلام طواف عتبات

قدسی مطاف ائمه عظام و اجداد کرام بسته عنان عزیمت بصوب اردبیل تافت و چون آن قبله اقبال و کعبه امانی و آمال رسید جناب سیادت آن تولید

پاک اعتقاد را شرایط زیارت بجای آورده مجاوران سده سنیه را با صناف نعم لطف و الطاف نوازش فرموده عزم یلاق سهند کرده موسم

تابستان و فصل یا بهر در سهند و قراچمن ساعات بعشرت و نشاط مصروف داشت و در زمستان کرت دیگر تبریز را محط قشلاق انداخت

و در آن زمستان از تبریز فضل ربانی و لطف عام سبحانی در ... نورانی ... در عقد ... و معالی افروزه ... آفتاب ... از افق خلافت ...

طلوع نمود **شعر** برآمد ماهی از برج سعادت **شعر** ز رویش لامع انوار سیادت **شعر** نکو نامی که از رخسار تابان **شعر** به برج سرفرازی لا ... **شعر** ز رخش شمع شبستان ...

و جود وجودش گوهر کان کرامت **شعر** تعلق تما ... سرو قبا ... جلال ... اقبال ... میرزا در ساعتی محمود و طالع مسعود متولد گشت ...

مساعدت ... مجلس ... و حضور ... ترتیب یافته نواهای ... ایوان کیوان در گذشت **شعر** بازار او تو ... آمد جدید

بر سر شاهان عالم فخری آمد جدید والحمد لله العلی الحمید ... **ذکر کشته شدن خلیل سلطان ذو القدر** خلیل سلطان ذو القدر که بمنصب

تربیت پادشاه بحر و بر در بلده فاخره شیراز حکومت ... و از حسن رعایت خسرو ... سعادت ... و حشمتش می افزود ...

چالدران کاهی از شعله تیغ عالم سوز شاه گیتی فروز ... پادشاه سلطان سلیم ... و همیانان ... آهنگ و میان مانند تیر ...

بیرون ... شاه در ... سپاه ... لشکر فارس در ... مقدم ...

جنگ ... نام ... خاطر ... صورت موجب ... آن حضرت ...

فرمود ... خلیل سلطان ... از دست ... رکاب نصرت ... روی بمحاربه ...

و آن ... فرمان ... خلیل سلطان ... بخلاف ... آن صورت ...

عکس مقصود ... شیراز ... روی ... خلیل ...

بجلال ... سریر ... باد

سر ... دار الملک شیراز آورد ... خلیل سلطان ... مجلس ... امرا ... بهرام

شراب ناب و استماع نغمات چنگ و رباب اشتغال می‌نمود و در غایت عشرت و کامرانی ابواب فرح و نشاط مانی مفتوح کرده بود و از غایت غفلت
و نادانی انقطاع رشته زندگانی بر ضمیر نگذرانیده و کور سلطان مانند بلای ناگهانی بدان محفل رسید چون دید که جمعی کثیر حاضرند اندیشید که باظهار ما
فی الضمیر پردازد و شاید که خلیل سلطان قدم در وادی طغیان نهاده او را منزجر سازد لاجرم آهسته در گوش وی گفت که حکم قضا مضا به چنین شرف نفاذ
یافته که از الضرب دوازده چوب تادیب نموده مراجعت نمایم و او در این زمان مرتکب این شیوه ناموس گردیده ... اگر تحلیه ... فرمائی حکم
تمام نموده باز گردم و خلیل سلطان بخانه در آمده کور سلطان از مقتضی شتافته و نشانی که در باب قتلش بمهر همایون رسیده بود ظاهر کرد خلیل سلطان
مصراع چه کند بنده که گردن ننهد فرمان را کور سلطان علی الفور سرش از تن جدا ساخته بیرون آورد و دستگاه و اسبابی که در رو ... رخصت از آستان کامل
پایه سریر معدلت منزلت علم یافته بود ضبط شیراز را در عهده یکی از ملازمان خلیل سلطان کرده جهان روز علم مراجعت برافراخت و سر خلیل سلطان را
باردوی ظفر نشان رسانیده از اعتبار بیاویخت و پادشاه جمشید اقتدار علی بیک ذوالقدر را منظور نظر عاطفت بی‌دریغ ساخته قائم مقام
خلیل سلطان گردانیده و فرمود که بشیراز رفته بحکومت مشغول گردد ... **ذکر وقوع قحط و غلا در مملکت**
خراسان و رسیدن امیر سلطان و دیو سلطان بآستان پادشاه واقف جهان بسبب عبور عساکر و حدوث نوایب متواتر و قلت
زراعت و تفرق رعیت و عدم فیضان سحاب عنایات آلهی و فقدان لمعان نیر عاطفت پادشاهی در اواخر ... در بلاد خراسان خصوصا دار السلطنه
هرات قحطی و غلا بنهایت رسید و عسرت در نهایت صعوبت روی نمود و آتش جوع در کانون درون وضیع و شریف و امیر و وزیر اشتعال یافته روز
بروز شیوع آن بلیه می‌افزود و از صبح تا شام غیر از آه و درد آن کو گرسنگان در سپهر دود و دمان دود دری پیکر و از شام تا بام فغان و ناله فقیر
صغیر و کبیر به اوج ... چرخ اثیر می‌گذشت طایر وهم در طلب طعمه هر چند طعمه می‌دید در خرمن سنبله آسمان دانه نمی‌دید و برین خیال جنید ... سال
صحرا و دشت می‌دوید بجز سبزه خط خوبان از شیرینی چیزی نمی‌شنید از نان جو و گندم هیچکس از طبقات مردم نشانی نمی‌داد و نخود در آن گوشت سگ ...
هر کس امید می‌شنید او را شنقار میداد و بعضی از اهل نعم نبات پوسیده و سختیان جوشیده می‌کوشیدند و ز هره مغز چه دانه داری او قات سکندر ایشان
اکثر درشتان ... مهتابان اهل بلا غذیه الطیفه را گدایی نمی‌یافتند و هر روز جمعی کثیر در سواد هراة خورشید و عالم عدم می‌شتافتند که اینها را از مقداری
قوت قوت معقول گشته از پای در می‌افتادند و توانگران از گرانی مطعومات وجه معاش باتمام رسیده در مقام گدایی می‌ایستادند **شعر** قحط و گرسنگیان ...
زنبانات ... آب حیات دو سه منزل از دکه آن رو **شعر** فراموش شد نام نان ... قحط آتش جگر ... جه قحطی که آتش از آن جان نبرد و سال
دیگر حال بهمین منوال جاری بوده خلق کثیر از گرسنگی هلاک گردیدند و در آن دو سال از نادرا فرو داری گندم از ولایت هرات می‌آوردند ... بخش ... دینار
می‌خریدند و در آن اوقات در محلات و کوچه‌ها جمعی از زنان بود و او باش از گوشت حیوانی نقد ... می‌نمودند و در کوچه‌ها حلوا مکیدند ... بیچاره
بالکل رسیده یکبار در آو آویخته در خانه‌ها بیرون میکشیدند و بقتل رسانیده و جوشانیده گوشتش را ... بیرون می‌آوردند ... عبرت
می‌نمودند و در هر چند روز بعضی از این طایفه بواسطه فروختن گوشت آدمی و دیگر اسباب ... ملازمان ... ایشان را ... بستند و جمعی دیگر فرصت
نگاه داشته ... سر وقت آن گرسنگان ... شنیدندهای ... گوسفند ... کامدیگر سیر بود **القصه** بجهت امتداد بلای قحط و غلا و ویرانی هراة و توابع
و مضافات تا بر مرتبه انجامید که در اکثر بازارها و محلات اجساد اموات متعفن شده افتاده بود و فقرا و مساکین التوفیق تجهیز و تکفین اولاد و اقربا

سال قدس سنه ... و مع ذلک کاخ حیات فرقه اوزبکیه بعضی از صدمه و خراسان امیر سلطان ... غازی ... آن ... نیز نشسته جباران در ادوار ...
و عشرین و تسعمایه امیر سلطان که والی ولایت ... غایت الکمال او بود و درگاه پادشاه والا گهر رسیده در قشلاق تبریز بسعادت بساط بوس استسعاد یافت
و بعد از کیفیت ویرانی خراسان و جرات معاندان معروض داشت و مقارن آن حال دیو سلطان نیز از جانب بلخ باستان جاه و جلال و عتبه دولت و اقبال
رسیده و قصه طغیان محمد زمان میرزا و امیر اردو شاه در غرجستان و صحرای ... بعرض نواب کامیاب رسانید لاجرم پادشاه ... انجام مهام
اولیاء آن مملکت را پیش نهاد همت ملک نهمت ساخته و در باب انهدام مبانی شوکت اعدا دولت ابد پیوند اهتمام برافراخت **ذکر تفویض ایالت**
ولایت خراسان بشاهزاده سعادت نشان ابو الفتح طهماسب میرزا و بیرون آمدن از خامت و سعادت و میان فرق ...
چون پرتو شعور پادشاه شهرت منشور بر کمال اختلال احوال بلاد خراسان تافت و از اشتعال نایره فتنه و فساد اوزبکان و میرزا محمد زمان خبر یافت خاطر ...
... مملکت آن مملکت را از سرحد سمنان تا کنار آب آمویه بشاهزاده جوان بخت ... تاج و تخت طهماسب میرزا داده و امیر سلطان را
... زمام رتق و فتق و قطع و حل مهمات آن ولایات را در قبضه اقتدار و اختیار او نهند و فرمان واجب الاذعان بر موجب ... نفاذ یافت که ...
امر صدارت آن شاهزاده و جوانی عالم و اشراف و ضبط و ربط و داد و ستد اوقاف متعلق بامیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف باشد و امیر سلطان
فرمان مطاع را بسمع ... همایون رسانیده و ... دولت و اقبال سوار گردیده و در رکاب شاهزاده کامیاب روی بدار السلطنه هراة آورده و چند ... علی آباد
فرود آمده و میرزا ابراهیم ... باتفاق ... و ابراهیم میرزا در اوایل ... بدار الملک خراسان رسیده صباح و ... باهتمام ... لسان ...
کرده بود و از کمال فهم و فراست و ... کیاست ... حال ستمدیدگان آن ولایت پرداخته مکان را از بار ... پریشانی ... و آبادانی رسانید
و از ... درگاه عالم پناه گشته در ماه ربیع الاول سال ... خبر قرب وصول موکب عالی شاهزاده طهماسب و امیر سلطان شایع شد امیر غیاث الدین محمد
همعنان ولات و قضاة و اکابر و اهالی و افاضل و اعالی ... مراسم استقبال ... نموده مراسم نیاز و نثار بجای آوردند و سعادت تقبیل انامل ...
زبان ... دولت ... خشنود ... و در وقتی که از اعتدال هوای ربیعی اطراف بساتین ... ریاحین آرایش یافته بود و سلطان
رسیده ... بر آمده از نسیم ... زمان زمان نفحات ... فرو ... طهماسب میرزا بلبل ... از نور
طلعت خورشید قرین طراوت ... بر سر ... حشمت و اقبال آمده ... عدالت و رعیت پروری برگشاد و مردم خراسان ... از ...
کامرانی ... جمال و امانی ... و از نفحات ... نسیم ... ریاض تمنای ... سیر ... خضرت ... حضرت
شاهزاده صاحب ... در آن سال محصولات در کمال خوبی ... از کثرت حصول ... تبدیل یافت ... فراغ بال ... رفاه حال ...
غایت ... طالع گشته ... روزگار صغار و کبار ... امیر سلطان بر حسب فرمان واجب الاذعان صدارت ... سادات و علما و فضلا
با میر غیاث الدین محمد باز گذاشت ... بالاستقلال ... متکفل امور مذکور شده ... سیورغالات و وظایف و ادرارات ... موجب احکام
جهانمطاع ... شرط ... مجری داشت ... امیر سلطان ... ضبط اموال دیوانی ممالک خراسان شیخ محمد ... جامع فضایل انفسانی
بود تعلق گرفت ... حسن ... ارباب ... زارعان ... صورت سرانجام پذیرفت ... بهار و تابستان آن سال ...
کاخ دولت و استقلال ... ییلاق ... ساعات ... ایام ... زمستان ... روز دیگر

جار الملک آن ولایت پای تخت ساخته قشلاق فرموده و در اوایل سنه ٨٢٢ هنگام بهار و موسم ظهور ریاحین و ازهار موکب ظفر شعار از تبریز به ییلاق سورلوق نهضت

و فضای آن مرغزار [illegible] آثار [illegible] ریاض الانوار [illegible] فردوس اعلی یافت و شاه دین پناه چند گاه در غایت

[illegible] در آن ییلاق به بساط نشاط [illegible] نخجوان گشت و در اثنای آن راه [illegible] طلوع کوکب [illegible] شاهی [illegible]

نور سعادت جاوید [illegible] ذکر اولاد [illegible]

[illegible]

[illegible]

گفتار در بیان اطاعت و انقیاد شیخ شاه شروانی و رفتن میرزا شاه حسین و امیر جلال الدین محمد صدر به آن [illegible]

[illegible] شیخ شاه والی شروان که در اوایل حال در طریق مخالفت پادشاه دین پناه سلوک نموده [illegible]

[illegible]

طریق التقیا و تبرک گرفته آن دو بزرگ عالیشان را حسب الله عار بعفت انصراف داد و مصحوب ایشان از اسپهان عبدوی و دیگران بر وجهی و احتیاط تمام
و فرنگ و نقد و نا معدود و جواهر خوش رنگ آنچه توانست و لایق دانست پیشکش سلیمان مکان فرستاد و وعده کرد که متعاقب یکی از فرزندان و
اولاد و امجاد را بملازمت فرستد و از حکم همایون تخلف نماید بدفع خود نیز ... و گرامی شاه و میرزا شاه حسین و علاء و سادات ... قشلاق
پایه سریر سلیمان زمان باز آمده تحفه و تبرکات شیخ شاه را معروض گردانیدند و آنچه از کمال اخلاص و نیازمندی او از آنجا بمسامع رسانیده بود و شیخ
اعلی رسانیدند و همین معنی موجب ازدیاد فرح و سرور پادشاه ... منصور گشته آن زمستان در غایت کامرانی و خوشدلی ساعات مصروف داشت
و همت بر استیفای لذات روحانی و استحصال ضیافات ... گماشت ذکر توجه رایت نصرت آیات از نخجوان به ییلاق ... و استقبال با مرفوع قضای
سعید و نوشکار چون خورشید بلند محل از منزل ... بعزم سعید حمل علم توجه برافراخت و از برج شرف طالع شده فروغ طلعت عالم آرا از ماه تا ماهی روشن
ساخت توق مهر شوق پادشاه کیوان مکان از نخجوان در حرکت آمده روزی چند در ییلاق نضارت آثار ... را از پرتو وصول همایون طراوت سپهر
بوقلمون کرامت فرمود آنگاه انقضای روح فزای سور ... شتافت و از آنجا غلمان ... در آن منزل ... داشت
بعد از آن بموجب فرمان واجب الاذعان او رق همایون مصحوب وکیل السلطنه و اعتماد الدوله میرزا شاه حسین بجانب قم نهضت نمود و پناه بار حضر
مجسته ظلال عازم کوه بیستون و رودخانه ... گشته خسروکی فرو زحل و زردان ... نخجیر و آهوا و قات شریف صرف ... دوازده ... تا
بقشلاق قم آورده و در ماه مبارک رمضان ... خطه قم از یمن مقدم همایون غیرت افزای جولانگاه انجم گردید و پادشاه اسلام با آداب ایام صیام قیام و اقدام
فرموده پس از آنکه مصراع هلال عید در قدح اشارت کرد ... و با قامت مراسم ... سعید پرداخت و در بزم نشاط و کامرانی اقداح دوستکامی ...
قامت قابلیت امرا و ارکان دولت را ... ساخت در آن اثنا بمسامع خدام پایه سریر اعلی رسید که حکام مازندران و سرداران
اطاعت و انقیاد ... علم خلاف طریق عناد ... و بیداد ... بر روی فرق عباد
مسلط ساختند بنابر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیر الحضرت البهیه دورمش خان ... و بعضی دیگر از امرا و ارکان
دولت را مصحوب خویش گردانیده ... بطرف مازندران شتافت و بعد از انقضای فصل ... حضرت اعلی ... و در آن مملکت
مزاج همایون از سر حد اعتدال بمقام اعتلال انتقال کرده اندک سقمی ... ضعیفی آورد ... ضعف ...
زنده دلان ... متغیر گشت و وجود ... بضعف ... لطف و مکارم ... گشته ... بحر ... افتاده ... حرض
با جمیع ... آمیز ... مقدم ... گفتند که الحکیم ... لطف و کرم ... اطباء ...
سبحانی ... دست ... جاه و جلال ... بارگاه آن آفتاب اوج استقلال
توانند ... را چند روزی عارضه دست داد ... حمی یوم ... ستتین فی المحرم ... اتفاق افتاد و مولانا علاء الدین محمد
که قانون کلیات ... روح فزایش ... و حصول ... کمالات ... و در معالجه آن
عارضه ... ترتیب کرده ... علی الاطلاق ... پادشاه عادل گشته
مرض روی بانحطاط آورد و امرا و ارکان دولت و وزرا و اعیان حضرت صلات و صدقات بارباب استحقاق دادند و درویشان و گوشه نشینان در مقام

مناجات و محل اجابت دعوات دست و زبان گشادند و روز دهم از عید ... آن مالک ... فقرا و مساکین خواجه یافت و انوار صحت کلی
از مطلع وجود این القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین بر صفحات احوال پادشاه معدلت قرین تافت والحمد لله علی نعمه و صلواته و حیه کاشف الغمه
و شفیع الامه و آله و عترته ما ناحت حمامه ذکر فتح استرآباد و نهضت بجانب مازندران ... امیر الحضرت البهیه دورمش خان حکام مازندران امیر
عبدالکریم که خانه ... شمیم ... نوبت ... بذکر مجملی از احوال ... و آقا محمد ... اغراق و در خلال احوال ... جا ... و شفیع
خدام موکب همایون منحرف گشته سلوک طریق عصیان پیش گرفتند و اعتماد بر حصانت قلاع و صعوبت مسالک آن دیار کرده ...
و اجمال ... و این خبر در بلده قم بمسامع جاه و جلال رسیده ... الامر ... الامتثال امیر الحضرت ... دورمش خان و ... خان و جمعی کثیر از ابطال جبال
حیث ... دریای زخار ... زده ... بر کوه ... نهنگ ... متوجه تسخیر آن ولایت ... و ... شتافتند و ...
قلاعی که در تصرف آقا محمد بود ... و چون این خبر باو رسید خود در قلعه اولاد که ... محکم حصار ... و ... قلعه ...
غایت ... و آن ... یکی از اهل ... و در محافظت ... آورد و ...
... تو وصول بر ظاهر قلعه ... قلعه ... زبان ... پاسبان ... حصار ... بود ... قش ...
زمین ... نمود و ... ارکان ... اقبال ... دست ...
تدبیر ... تصرفات آن اتفاق نمی افتاد بیت قلعه چون حصار ... دورمش خان ... بای ...
خندق آن ... بنیاد ... دریای ... وخان عالیشان ... حصار ... آتش جنگ ...
تیر و تفنگ ... در مقام رفع و منع ثبات قدم ... صدای ...
... خوان ... شجاعان ... نادره ... آواز تفنگ ...
... و باران ... عبیان ... جاری ... یازدهم ...
غازیان منصور از جمیع اطراف قلعه ... و از خندق گذشته ... تفنگ ... تیر آهنگ ... فصیل
سهم ساخته فتح آن حصار استوار ... پذیرفت و مفاتیح ... بقبضه رایات نواب دورمش خان قرار گرفت ... سپاه ... ظفر
دستگیر ... قلعه اولاد ... آقا محمد ... وقوف یافت ...
بجای ... و ... بمضمون ... العفو عند الاقتدار ... این مقال ... مصرع اذا ما قیل ... فافضل الکریم علی اللئیم
امیر الحضرت البهیه ... آقا محمد ترحم نموده بر طبق کلام اعجاز انتظام والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس از سر جرایم ...
و بشارت ... عالیجاه ... نظام الدوله والدین احمد ... و قدوة الاشراف والاعیان ... آقا محمد ...
... آن حضرت ... پایه سریر اعلی شتافته ... آقا محمد ...
بخت ... سالک طریق اطاعت و انقیاد گشت ... و دورمش خان ...
دورمش خان بتوفیق حضرت باری ... متوجه ... آن دیار امیر عبدالکریم نیز سلوک ... جز ... چاره ندانسته ...

سلطان محمود را با دو هزار تومان نقد و دیگر تحف الیه باستقبال خان فرستاده ملتزم ادای باج و خراج شد و پیغام داد که چون موکب جهانستانی بدرگاه عالمپناه
مراجعت فرماید من نیز متعاقب بپایه سریر اعلی خواهم شتافت و خود را بشرف پابوس همایون رسانیده سعادت دید از خاک فلک اقتدار خواهم
یافت و خان عالیمکان سیزده او را مشمول انعام و احسان کرده انید و خلع نفیسه پوشانید و حضرت امیر عبد الکریم تاج و خلعت ارسال داشت و معاودت
ارجال حکام هزارجریب و استندار و ولاة و سایر آن بلاد و دیار چون امیر حسین و ملک کاوس و ملک بهمن بآستان انیس الحضرت الاعلی شتافته پیشکشهای
موفور و تبرکات غیر محصور کشیدند و اظهار جانسپاری و فرمانبرداری کرده ملازمت موکب عالی نموده اردوی همایون که در حدود اصفهان بود رسیدند گفتار در
بیان توجه موکب نصرت نشان از ری بجانب اصفهان از عزیمت اقدام بشکار و انتقال مولانا علاء الدین حکیم و ظفر یافتن
در آن ایام که مزاج بابتهاج صاحب تخت و تاج در مملکت ری آثار عارضه دست داده بود و صحت یافت مقتضای میل طبیعت همایون عزم سیر و شکار
گشته علم جهانمطاع شرف نفاذ یافت که عساکر منصوره و امرا و ملازمان اکابر و اصاغر کرده بجانب اصفهان در حرکت آیند و پادشاه گیتی آرای در ساعت
فرح افزای با موکب فلک فرسای اهل کتاب بنصرت افتتاح آورده نهضت فرمود و چون هوای کاشان از غبار موکب فیروزی نشان معطر گشت مولانا علاء
الدین محمد طبیب که اکثر نواب بارگاه عالمپناه بنزد وی تقرب تمام داشته بود و در تشخیص امراض و معالجه ابواب خاصیت انفاس مسیحا داشت بمرض اسهال
مبتلا گشته پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و چون زمان طول اجل مقدر رسیده بود استعمال اشربه و ادویه اصلا نفع نبخشید و ضعف تمام بساحت سلامت
جعوت آن علامه راه یافت و بعد از سه روز در منزل مبارکه در حوالی ولایت اصفهان رحلت آن حکیم فطنت شعار از عالم ناپایدار در گذشت
شعر درین دقیقه نمانده خلاف حکما که آدمی بکمند قضای فلک گرفتار است اصول نبض جو شد منحرف ز جنبش اصل بلای جبر فرو رفت پای افلاطون مسیح طبع و مسیحا نفس چو در
جانه بود درد دست بوعلی قانون الغرض پادشاه سعادتمند از فوت حکیم نهایت متاثر گشته و بازماندگان او را تسلی فرموده خلع فاخره پوشانید و پسر
ارشدش حکیم جلال الدین را بمزید الطاف و اعطاف نواخته قایم مقام پدر ساخت و بدستور لوای کشورگشای منصور بصوب دارالسلطنه اصفهان برافراشته در منزل
چال سیاه قمور رسیده که بسیار آهو و گور و سایر جانوران شکار یافته در آنجا قرار گرفت و بضرب تیغ و تیر پادشاه عالم گیر اعلام اهوا
دولت پانزده هزار از آن حیوانات که اکثر گور بود بقتل رسید و هنوز چال سیاه مضرب خیام شاه اعظم بود که دورمش خان بپایه سریر خلافت نشان
رسیده حکام مازندران و استندار را با پیشکش فراوان و اموال بسیار بشرف پابوس فلک اقتدار رسانیده و بواسطه آن که ملتمس تفسیر از جنس
منظور نظر عواطف و مراحم شده و عنایت بیدریغ پادشاه آفاق هر یک را از مرحمت بسیار افتخار کرد انید ذکر طلوع ماهچه رایت فیروزی آیت از
افق بلده قم و ظهور اسباب سرور موکب ظفر پناه پادشاه عالیجاه و بعد از فراغ بال از شکار چال سیاه از راه دلیجان عازم خطه قم شده و در آن بلده
فاخره حضرت شاهزاده سعادت انتما ابو النصر سام میرزا از خراسان بشرف اطلس بیت طلوی بزرگ نفاذ یافت و در آن زمستان خدام سپهر احتشام
ببرانجام اسباب آن امر پرداخته در ساعت میمنت انجام سر آن اختر برج شرف و کامگاری را بر شیده و موی مشکبوی ابطرایف و ست با نقره
برابر کرده تصدق نمودند و چندروز پادشاه گیتی فروز در بزم نشاط و انبساط نشسته بلوازم لهو و سرور پرداخت مقارن آن حال ایام اعتدال آثار
در اهتزاز آمده دو شیزگان چمن از تشریف هوای نوبهاری و جامهای زرنگاری پوشیده و خورشید کلاهان نسترن و سمن از جامهای لاله رنگ خوانی شراب
گلناری کشیدند و نرگس قدح زرین برکف سیمین گرفته در بزم بساتین ادیر ساخت و بلبل سرمست از دیده ار گل پیکل شده نوای نغمه سرای در عالم انداخت

شعر نرگس سرمست بکف جام می طرد و لب مطرب و امانه و قطیفه شاه گل چهره و گلگون نمود بار دار موش بلبل ابود شاخ شکوفه در بزم قیچاز کرد بزم سمن و گل نماز
در زر قوره روز پادشاه گیتی فروز نامند خسرو خاوری بر تخت سخت و ضمیر روز علیه آمده و بلوازم طوی نوروزی پرداخته طاسهر نو ضمیر آفتاب پرتو را استعمال ترتیب
صحبت و کامرانی ساخت شعر باز در بزم طرب انجمن عشرت ساز شد غنچه اهل شرف ایام دولت باز شد باز آمد ابلیس غنچه هفتاد مرغ بر این
از جنون جانزده فلک سلطان فضا جهان شد باز بی اندره ساقی جام چرخ نفاذ غنچه شیوه شوخی و سرمستی از سر آغاز شد و در آن جشن عالی اعیان مسعود و دستور
استمرار امرا و ارکان دولت ابد پیوند خصوصا امیر نظام الدین عبد الباقی و امیر شاه حسین وکیل بتنهای شکیبایی و آنها در دست ساقی غنایت پادشاهی جامها
باده شکوه ارکوشیده از جانب خانه عاطفت شاهی خلع زرنگار پوشیده عید در آن موسم بدیع آیین پادشاه ظفر قرین مایل سیر و شکار و عزم تسخیر
و کوهسار گشته نواحی ساوه و بنکار فرمود و در آن صحاری و بیابانها از شکار آهو و نخجیر فرقه ای بلا دانه از ساخته از آنجا النعوت النکوب ظفر قرین تحرک نمود
و بعد از وصول آن حضرت عالم ستاره امیر عبد الکریم بر طبق وعده که با انیس الحضرت کرده بود با پیشکش فراوان بآستان ملک آشیان رسید و بشرف تقبیل بساط
سلطنت سر افراز شده بلطف مرتبت و نهایت سرافراز گردید شعر هر آن کو بر سر بخت بخت سوی درگاه شاه آمد تخت چون نکار کی دوشن حبیبان شه
با سعادت نشین آمد گفتار در بیان اطاعت امیره دباج بعد از اظهار خلاف و ذکر بعضی از منضمات موکب همایون پادشاه صفوی ابو المظفر
در آن زمان که پادشاه کامران در فضای مملکت شاه نشان خوقان تخم عدل و احسان در زمین دل طوایف انسان میکشت بیامع جاه و جلال رسید
که امیره دباج که بعد از فوت والد خویش امیره حسام الدین در گومش و رشت و غیرها روانشده است در طریق عصیان سلوک مینماید و با وجود نیکوی
العواطف اجتناب اعمال درشت بر روی روزگار خود میکشاید بنابراین علی الفور مقرر شد که انیس الحضرت و دورمش خان و زینل خان حکام و استندار و مازندران بجود
ملحق گردند و از راه دریاکنار بلاد شمیشاد به اتفاق والی آن دیار کار کیا سلطان احمد عنان یکران بطرف رشت تاخته و موکب همایون پادشاه بیع سکون
عازم رود و از آنجا بطریق قومس متوجه امیره دباج شود و دورمش خان بر حسب فرمان واجب الاذعان مصحوب آن جماعت در حرکت آمده ما بیجاریا
فیروزی نشان پرتو وصول رحمه و سلطانیه انداخت و چون این خبر بسمع امیره دباج رسید غریق بحر ندامت شد پشیمانی کشید جرم کار منحصر
در آن دانست که التجا بکشتی عاطفت پادشاهانه نموده خود را بساحل نجات رساند لاجرم اصناف تحف از جنس و انواع نوادر ایام ترتیب کرده مقرر
ساخت که عبدالله دیوانه و خلیفه سید علی از اعیان مملکت گیلان بمزید تعیین ممتاز بوده با جمعی دیگر از اشراف و اهالی و مشایخ و صلوات بدرگاه عالمپناه
شتافته بلوازم نیاز و تضرع بجای آورده و بزلال الطاف بلطف شوید و التجا اشتغال نایره غضب پادشاهی را تسکین دهند و حضرت الکاس شعاع ظهور نیاز
کارکیا سلطان احمد که در اردوی همایون بود ارسال نمود و عبدالله دیوانه و خلیفه سید علی متوجه درگاه سپهر اشتباه گشتند و در النکا سلطانیه باردوی ظفر علیه
رسیده مدتی بزد نواب و اصحاب زبان اعتذار و استغفار گشادند و خاک بارگاه سلاطین پناه را بلب نیاز بوسیدند و قبول نمودند که از مال مواجبات سنوات
گذشته مبلغ نهصد هزار تومان عجالة الوقت ادا نمایند و من بعد سال بسال خراج مقرر بخزانه عامره رسانند بعد از وفور مبالغه و الحاح آن طایفه و شفاعت کارکیا
سلطان احمد عفو جرم سوز پادشاه گیتی فروز شامل حال امیره دباج گشت و مضمون همایون و الکاظمین الغیظ مطمح نظر انور شده از سر جریمه عطیه او درگذشت
شعر هر کجا بخشنده شاه کرم گستر بیش کرمت از جرم مجرم عفو او بیش ز فضلش هر که عفو از جرم خود جست بآب لطف گرد آتش نشست انگاه علم همایون
نفاذ یافت که سلطنت مملکت قومس و رشت بدستور سوابق ایام بر امیره دباج مسلم باشد و دورمش خان با متابعان تابستان علاقه ایلی پیشه ای گیلان صغیر علم

دوان آن شاهی فتنه نشان [illegible] رسید شان معاودت الطاف داده هم در الملک سلطانیه [illegible] بسر کرد و [illegible] در یافتند و ایلچیان
گیلان با انعام خلع فاخره مفتخر و مباهی گشته مقتضی المرام نزد امیره [illegible] رخصت یافتند و چون ایام اسلام ماه مبارک صیام در سلطانیه قرین [illegible] مبرات
و مبرات بپایان رسانید و چون هلال فرخ فال شوال قدح سیمین بر کف خوبان [illegible] جلوه داد [illegible] بجای آورده و [illegible]
[illegible] دوران اثنا خبر رسید که جمعی کثیر از سپاه روم خیال کرده اند که بجانب بغداد توجه نمایند و [illegible]
[illegible] عالم دار السلم شاه علی بیک [illegible]
موسوم و ملقب [illegible] سلطان شده [illegible] و غازیان موکب جلالت [illegible] در دولت روز افزون قیام [illegible] نمود فرمان
واجب الاذعان نفاذ یافت [illegible] حکام کردستان چون سلطان عثمان [illegible]
[illegible] میرزا شاه حسین بجانب قم [illegible] کوه بیستون گشته و دران دشت [illegible] صید شکار پرداخته
[illegible]
[illegible] گردید [illegible] دوام اقبال و احتشام بر وفق مدعای [illegible]
والحمد لله الملک العلام والصلوة علی [illegible] الانام

ذکر طلوع [illegible] میرزا [illegible] شاه حسین و بیان بعضی دیگر از وقایع احوال [illegible]

چون [illegible] کاشان [illegible] و اقبال [illegible] السلطنة [illegible] میرزا شاه
حسین [illegible] در این ایام [illegible] هوای آن [illegible]
[illegible] فرح افزای [illegible]
[illegible]
[illegible] خیمه و سایبان [illegible] و مربیات و [illegible]
ترتیب نمود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] میرزا شاه حسین [illegible]
[illegible] آن فضای بهشت [illegible]
پادشاه [illegible] ارکان دولت و مقربان حضرت [illegible]
[illegible] جامهای شراب [illegible]
[illegible] جامهای شراب [illegible]
[illegible]

در دعای دولت شاه خورشید [illegible] نظم [illegible] شاه فرح تو هر دم افزون باد [illegible] اعدای تو پر خون باد [illegible]
از جام طرب روی تو گلگون باد [illegible]
[illegible] آثار [illegible]
[illegible]
[illegible] و تاج [illegible]
[illegible]
انداخت و میرزا شاه حسین [illegible] حاکم گیلان قبول نموده [illegible] و دران ایام [illegible]
پادشاه [illegible]
[illegible] میرزا شاه حسین [illegible] تومان [illegible]
بحصول [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] تومان [illegible]
شاه حسین [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] اصفهان متوجه قم گشت [illegible]
و سرور گذشت

ذکر شکار کردن پادشاه [illegible] و همدان و رسیدن [illegible] احکام و ولایات [illegible]

چون پادشاه گیتی فروز [illegible] سعادت و اقبال [illegible] اوقات فرخنده فال [illegible] هوای اشتغال [illegible] شکار [illegible]
[illegible] متوجه ولایت [illegible] گردید [illegible] آهو و نخجیر قیام نموده
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] آهو [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آهو و نخجیر فراوان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه اسلام [illegible] ولایت خراسان

بخاطر رسانیده اند بنابر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که دورمش خان و زینل خان و سایر امرا اوق و مانده نوران یکه و دو فیروزکوه رفته ییلاق
نمایند و از ضمیر تقوی [illegible] و نیک بجانب محروسه مشق کرد و امداد امیر سلطان ازین سپاه و همت عالی گردانیده و خانس المحضرت حسب الطفر سوده [illegible]
مملکت رفته مدت دو ماه بفیروزی و اقبال در ییلاقات فیروزکوه و لار اوقات بجهت آثار مصروف داشت و بادشاه مؤید منصور از منزل مذکور
بمزار پر انوار مظهر فیض جلال امام زاده سهل علی علیه السلام شتافت و همت بر اعمار طواف آن مرقد جنت آسا گماشت بعد از تقدیم لوازم
زیارت مجاوران آن فرخنده مقام را باصناف صلات و صدقات مبتهج و مسرور گردانید آنگاه از راه [illegible] الکای همدان [illegible] و از آنجا آهنگ
الکای همدان کرده بعد از وصول بدان فضای جانفزا امیره و بایج گرسقا و در مقام اطاعت خدام پایه سریر اعلی آمده بود با تاج و خراج بدرگاه سلاطین
پناه رسیده روی مباهات بشاه و صاحب [illegible] مانند جمشید خورشید بخت نیک کامرانی قرار داشت و سعادت پایبوس همایون که نهایت
آرزوی ملوک ربع مسکون جهان تواند بود فایز شده پیشکش بسیار کشید و روی نیاز بر ساحت بارگاه جهان پناه سوده زبان بدعا و ثنا گویا گردانید نظم
کشاده [illegible] * [illegible] خورشید [illegible] * [illegible] * [illegible] * موافق بحکمت [illegible]
[illegible] * سلاطین [illegible] * [illegible] * [illegible] * [illegible]
و از جمله پیشکشها امیره و بایج هزار تومان نقد بود [illegible] از آن مبالغ [illegible] و بجهت آن سرور
[illegible] مصراع [illegible] آتش [illegible]
[illegible] مصراع [illegible] و چون نقد اخلاص امیره و بایج
از خلاص اختصاص تمام عیار بیرون آمده بود مانند طلای مصری رواج یافته بانواع الطاف و اصناف عطایات [illegible] اوصاف مخصوص شد
انوار مرحمت بدیع بر وجنات احوالش تافت و در روزی که در [illegible] شرف پرورش یافته بود [illegible] از دوا [illegible]
تیمق ترجیح [illegible] فرق مباهاتش از منزل [illegible] در گذشت و مطلب [illegible] از الکای همدان بر رود خانه [illegible] چند روزی چند
توقف نمود و در آن منزل کارکیا سلطان احمد که ساقا [illegible] اعلی آمده بود بشمول انواع انعام و اکرام اجازت یافته روی بلاهیجان نهاد و فرمان فرمای
و عباد از رود خانه [illegible] متوجه [illegible] در اثنا [illegible] سلطان [illegible] لوازم [illegible] بتقدیم [illegible] رسیده و بعد از وصول [illegible]
[illegible] و [illegible] شاه [illegible] و اعلام [illegible] اعلام [illegible] مبارک [illegible]
[illegible] و [illegible] مخیم [illegible] سلطنت [illegible] و امرا [illegible]
[illegible] سلطنت مصیر و [illegible] در اثنا وقایع مذکوره و حالات مذکوره [illegible] و [illegible] بنسبت [illegible]
گشته بود و حکم همایون باسم [illegible] ساختی [illegible] مذکوره [illegible] عالمپناه آورد [illegible] صباح روز جمعه [illegible]
فیض افزای [illegible] سعادت [illegible] مبارک [illegible]
در گذشت [illegible] بادشاه [illegible] زیارت آثار [illegible] اطراف [illegible]
[illegible] و [illegible] و بعد از ادای نماز [illegible] مجلس [illegible]

برافراشت و امرا و ارکان دولت را بخلع فاخره و انعامات وافره خوشدل و مسرور گردانید و هم در آن [illegible] المحضرت [illegible]
قم [illegible] الکا [illegible] متوجه گردید و در همان ایام خبر فوت والی روم سلطان سلیم در اردوی پادشاه هفت اقلیم شایع گردید و در ختام محلی [illegible]
او [illegible] خواهد گذشت ان شاء الله که در نظر اذکیا مناسب نماید و نزلات [illegible] فضلای [illegible]
ومن الله التوفیق ذکر استیلای سلطان سلیم بر ممالک مصر و شام و انتقال او از عالم سریع الزوال محنت انجام فرمانفرمای مصر و سلطان
[illegible] علیه السلام و التحیة [illegible] لو کان لابن آدم [illegible] ولا یملا جوف ابن آدم الا التراب یعنی
[illegible] آدمی دو وادی از مال خواهد [illegible] آن [illegible] و این حدیث صحیح
[illegible] که در آن ایام که سلطان سلیم از خوف حسام خون آشام پادشاه اسلام [illegible] آذربایجان [illegible] و از دار الملک [illegible]
[illegible] روم [illegible] ملک [illegible] سلطان مصر [illegible] رسل و رسایل [illegible] اطاعت و انقیاد کرده
[illegible] عالی [illegible] سعادت [illegible] سلطان [illegible] مصر
[illegible] آن مملکت [illegible] ابواب تسخیر بلاد [illegible] خدام [illegible] سلطان سلیم با وجود ممالک عظیم
از غایت حرص [illegible] عظیم [illegible] لوازم
استقبال [illegible] سلطان سلیم [illegible] و سلطان سلیم [illegible] آن مملکت [illegible]
[illegible] آب [illegible] مصر [illegible] آن مملکت رسیده
شنید که سلطان [illegible] لشکری [illegible]
[illegible] سلطان سلیم [illegible] و مصلحت و وصول [illegible]
عقب [illegible] سلطان [illegible] مصر [illegible]
انتقال [illegible] سلطان سلیم بعد از اطلاع [illegible] مصر [illegible]
آن مملکت [illegible] تمام ممالک مصر و شام و حجاز و یمن در حیز
تسخیرش قرار گرفت و [illegible] و خطبه و سکه بنام و لقب [illegible] سلطان سلیم [illegible]
مملکت مصر [illegible] از [illegible] و بعد از وصول
[illegible] مصر [illegible] نهایت [illegible]
روز [illegible] شوال [illegible] سلطان [illegible]
عالم آخرت [illegible] شعر [illegible]
امرا و ارکان دولت [illegible] سید المرسلین [illegible] آورد [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] سلطنت [illegible] مملکت [illegible]

برافراشتند و در این سیر ماه که پادشاه دین پناه در نخجوان بود خبر فوت قیصر روم بمسامع نواب کامیاب رسید و از انهدام مبانی هم رفتند کانی
آن دشمن قوی موجب ازدیاد ارتفاع قصر جاه و جلال خدام بارگاه سلطنت و استقلال شده زبان بمضمون این مقال گویا گردید **بیت** بس سر که بر آورده درین مرتبه‌ها
با آل علی هر که در افتاد ور افتاد **و هم** در این منزل اقبال دولت دیگر از ریاض اقبال شاهی بر دمید و بر شروانشاه سلطان خلیل چون نکبت و ظفر با پایه سریر اعلی آمده
فرق افتخار و مباهاتش باوج سموات رسید چنانچه مرقوم کلک سخن گذار میگردد و کیفیت این اجمال بتفصیل می پیوندد **ذکر رسیدن سلطان خلیل بدرگاه**
پادشاه جمجاه **مجمل** در خلال احوال که شیخ شاه شروانی بموجب وعده که با نواب درگاه سلطنت و جهانبانی کرده تحف نفیسه و هدایای شریفه ترتیب
نموده پسر ارشد خویش سلطان خلیل را متوجه آستان ملک آشیان گردانیده بود نواب بلند جناب عزیمت داشت نمود که اگر سلطان خلیل منظور نظر مرحمت پادشاه
والا گشته پایه قدر و منزلتش بازدواج یکی از جمله خیشان مخصوص است و راست ارتفاع یابد هر آینه این کینه او وثوق تمام و اعتماد الکلام
بر کمال التفات حضرت پادشاهی حاصل نموده بر تمه? ... قسط اعلی سبع الحال بدرگاه جاه و جلال شتابد **شعر** چو از الطاف شاهنشاه غازی **شعر** بگیرد در این سرفرازی **شعر**
ظفر گرد آرایم سوی درگاه **شعر** ز فرق سر قدم سازم درین راه **شعر** کنم فقد دل و جان را فدایش **شعر** تمام کردن از طوق و فایش **و** در آن ایام که منزل نهاب مضرب خیام ز ربیا
طناب عساکر ظفر مآثر بود سلطان خلیل با دو هزار? ... رسیده مجاب درگاه والا و نواب بارگاه سپهر اشتباه او را بشرف بساط بوسی رسانیده بشکفتی شمایل
کرده و بود که سرانجام شاه دین پناه آن الکاسر را بعز اجابت اقتران داده بمرتبه شفقت سلطان خلیل کرد رسید و یکی از بنات مکرمات را نامزد او
نمود **و** انعام و احسان بر روی روزگار شیخ شاه و سلطان خلیل چند روز در خدمت شاه امامت و امامت بسر برده هر ساعت لطفی مجدد و هر لحظه تفقدی
مجدد نسبت باو وقوع می یافت و هر زمان نیر الطاف پادشاهانه از افق اشفاق بیکرانه بوجهی خیر بر طلوع نموده بر وجنات احوالش می تافت و در وقت
طلبیدن رخصت بانعام تاج مرصع و اطلاع خلع زرنگار و کمر شمشیر مرصع و یار طلاو اسب تازی نژاد جهان سرافراز و مفتخر و مباهی گشته روی بشروان آورد و بعد
از فوت? ملاقات پدر شمه از لطف و عنایتی که مشاهده نموده بود عرض کرد شروانشاه نیز عازم ملازمت بارگاه سپهر اشتباه شده خدام درگاه خود را بتهیه
یراق آن سفر و تهیه پادشاه والا قدر مأمور گردانید **شعر** چنین که شاه مطیع باک و خوی گوشت **شعر** جدا از گرد خود تمنان همه دوست **شعر** بوقت ملک ستانی چه جای شاه
که کشور دل و اقلیم جان مسخر اوست **ذکر توجه همایون بقشلاق نخجوان و فرار دیو سلطان بکرجستان و قرار مهمات ولاه مازندران**
و رسیدن لشکر منصور باستر? نواب کامیاب ظل الهی **از** ... پادشاه جم جناب از قشلاق ... ظفر همعنان بنصرت ... ظفر همعنان نصرت اقرن رکاب
بدار السلطنه تبریز شتافت و زیاده بر یکماه در آن بلده فاخره بعیش و نشاط گذرانیده و از انجا عنان یکران بقشلاق نخجوان تافت بعد از وصول بدان طبقه
فرخنده مکان دیو سلطان بر حسب فرمان لازم الاذعان بعزم غزو گرجستان قیام نمود و لشکر گرجیان بی ایمان رایت نصرت بر افراخت و در آن دیار بی دین
دولت پادشاه آثار ... بظهور رسانیده چند قلعه و شهر مسخر و مفتوح ساخت و از حکام آن مملکت قرقره داود و سیکه و لورسیک و منوچهر دلو? غا
او کرد ... دیو سلطان شتافته اظهار اطاعت و فرمانبرداری نمودند و اکثر آن خاکساران را بجان امان داده همراه خود گردانیده بصوب آستان ملک
آشیان توجه فرمودند و هم در قشلاق نخجوان دیو سلطان تقبیل قوایم سریر سپهر نشان سرافراز گشته بواسطه آن نیکو خدمتی عنایات و التفات بی نهایت
یافت و پادشاه گیتی پناه ... برای ... رایتر مشمول الطاف پادشاهانه ساخته پرتو انوار عاطفت خسروانه بر وجنات احوال ایشان تافت و گرجیان باج و خراج
قبول نموده بانعام تاج و خلعت سرافراز شدند و فرامین مطاع در باب حکومت مواضعی که متصرف بودند حاصل کرده روی بمواطن خویش آوردند و هم در آن اوان

دیار از جمله? ... ولایت مازندران ... و بعضی از بوزیج? ... سلطان ... والی ... بسیار از دو هم آخر الامر دیو سلطان قطب ... ضیف
الامانی بر حسب مقرر شد که از بلاد مازندران هر سال که متعلق بامیر عبدالکریم باشد دو ... که متعلق است آقا محمد کرده ... آنکه ... مشار الیه مبلغ بیست
هزار تومان تبریزی بدیوان اعلی نواب کوبنده و معمول ... ده هزار ... و بیست هزار تومان منقطع شد و ... مستدار ... ضیف ... بیلقی
معین ... الکریم ... و حکم ... بیست هزار تومان ... مبلغ ... هزار ... حضر
امیر عبدالکریم بود جناب سلطان ... آقا محمد ... الحکم ... در اردوی همایون توقف
نموده ... بیست ... هزار تومان ... و ... هم ... بستان و سپاهی
بجانب ... سلطان ... بجانب ... ده ... تعلق داد
... سپهر ... سلطان ... قشلاق ... عالم ... الی کار ... و بعضی دیگر از ییلاقات ... و ...
در مرز ... آقا ... تربیه ... بسیار ... حضرت ... خان ... رسیده ... نواب
نواب کامیاب ... عبیدالله خان با سپاهی فراوان بعزم تسخیر خراسان از آب آمویه گذشته و در آن بلاد طوفان بلا ... تقصیر ... دخل
و علاء ابواب ... بر روی روزگار ... فرمان لازم الاذعان نفاذ یافت که انیس الحضرت ... حکام
خراسان ... حضرت ... القوی ... طرف خراسان ... کوچ بر کوچ بجانب سلطانیه
شتافته ... آسمان ... بیست ... خان قورچی باشی ... سپهر احتشام
رسید و اخبار ... نواب کامیاب ... عبیدالله خان ... باستر? ... ظاهر هرات آمده چند روز با مر محاصره پرداخت و چون ...
... نواب ... امیر غیاث الدین محمد ... بیست ...
محمد ... امیر خان ... در قلعه اختیار الدین محبوس ... دیگر ... گذشت و پادشاه
عدالت ... که بنفس ... تحقیق ... که در وقتی که عبید خان ظاهر هرات آمده با مر محاصره قیام
نموده بود ... امیر غیاث الدین محمد ... بسیار ...
مانند ... امیر خان ... آن سید فاضل ... ساده ...
اشتغال ... شاهزاده ... ابوالفتح سلطان میرزا و امیر خان ... اعلی ... خراسان ... شاهزاده
علیکان ابوالنصر سام میرزا ... تعالی **ذکر احوال حکام مازندران و رسیدن**
والی شروان بدرگاه پادشاه کامران چون جناب ... از ... امیر عبدالکریم مبلغ ... هزار ... تومان ... حکم ...
صدور یافت ... ابوالنصر سام میرزا ... تحمل آن ... یک ...
... ایلچی ... هزار تومان ... آقا محمد ... آقا محمد ... و ...
و میان او و میر عبدالکریم ... ابواب ... امیر عبدالکریم ... آقا محمد ... او ... استحکام داده

در بعضی از جنگلهای آن حدود متحصن شد چون این خبر بمسامع نواب درگاه فلک اقتدار رسید حکم همایون نفاذ یافت که جوجی سلطان با لشکر کردستان
و بعضی از سپاه عراق بمازندران رود و آقا محمد را گرفته بپایه سریر اعلی رساند جوجی سلطان حسب الفرموده لشکر بآن ولایت کشید و تخت لطایف حیل و اولاد
شتافت و در حوش مکینه آن حصار استوار الجنگ گرفته توابع آقا محمد را که در انجا بودند مقید و مغلول ساخت انگاه بجنگلی که مقر آقا محمد بود رفته و او را نیز
در دام اسیر انداخت و رایت مراجعت بجانب سده سنیه سلطنت برافراخت بعد از وصول بمقصد نیکو خدمتی او وقع قبول یافت و پرتو انوار عاطفت
پادشاه عالیجاه بر ناصیه حال آن امیر نجابت دستگاه تافت و العفو عفو خسرو خطا بخش جرم پوش شامل روزگار آقا محمد شده و حکم همایون باطلاق او
صادر گشت اما رخصت انصراف بجانب مازندران نیافت و ایالت آن ولایت من حیث الاستقلال تعلق بامیر عبدالکریم گرفته انجناب قبول نمود
که مبلغ هفت هزار تومان را بتمام بجواب گوید و تمغات [illegible] که تاریخ هجری ماه ربیع الاول سنه ثلثین و تسعمایه رسیده آقا محمد در ملازمت آستان خلافت
آشیان روزگار میگذرانید و امیر عبدالکریم در مازندران بحکومت مشغول بود و لوازم دولتخواهی قدیم بجا میرساند و در خلال احوال که شیخ شاه بموجب وعده
که با نواب [illegible] اشتباه کرده بود دوام خدمت [illegible] از شروان متوجه آذربایجان شد و شاه عالمیان جمعی کثیر از امرا و اعیان را باستقبال امر نموده در سلخ
ماه رمضان [illegible] در ساعت [illegible] پادشاه شروان باردوی نصرت نشان رسید و صباح عید [illegible] خاقان [illegible] از دریافت شرف پابوس
همایون فرق افتخار و مباهات شاه باوج سموات سایید و از اسبان تازی نژاد مرصع لجام و شمشیرهای جوهری مرصع نیام و نقود و اجناس [illegible] و نفایس
اجناس و عقود جواهر [illegible] پیشکش [illegible] رسید و لایق [illegible] پیشکش کشید و از جرایم سابقه لوازم اعتذار و استغفار بتقدیم رسانیده مراسم دعا
و ثنا بجای آورده شعر روی بر پای پادشاه نهاد * گوهر اعتذار [illegible] * گفت کای آفتاب اوج شرف * سرو خاندان شاه نجف * تا عالم [illegible] باد
چون [illegible] بهر [illegible] باد * [illegible] سجده گاه ملوک [illegible] * [illegible] * بنده [illegible] درگاهم * [illegible]
[illegible] * [illegible] * وز غلامی تو گریز نده * [illegible] * [illegible] جاه و جلال * [illegible]
[illegible] * [illegible] * لیک عفو ترا [illegible] * هست [illegible] * [illegible] مقبول * و چون [illegible] اخلاص
[illegible] پادشاه عالیجاه [illegible] قبول [illegible] یافت و [illegible] پادشاهی [illegible] در اهتزاز
آمده [illegible] و [illegible] عنایت [illegible] خلعت [illegible] طلا دوز
و افسر [illegible] مرصع [illegible] و [illegible] گردانید شعر هر کس [illegible] اخلاص و غلامی [illegible] * [illegible] از فضل ازل
[illegible] * و [illegible] پادشاه عالیجاه [illegible] طلب نموده
و از [illegible] لطف و احسان او را [illegible] الطاف [illegible] و روی [illegible] شروانشاه چند روز در ملازمت پادشاه گیتی فروز
در غایت [illegible] اوقات [illegible] الطاف پادشاهی مفتخر و مباهی گردیده
افسر [illegible] خلعت افتخار [illegible] سعادت [illegible] انصراف یافت و شاه [illegible] زمستان
در تبریز قشلاق فرموده [illegible] انوار عدالت [illegible] آن ولایت تافت شعر [illegible] عالمیان عدل گستر
در آن [illegible] * [illegible] * [illegible] * [illegible]

و الحاح بتوفیق الهی * [illegible] پادشاهی * [illegible] * [illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible] * [illegible] * [illegible]
آن دولت [illegible] پادشاهی * [illegible] * [illegible] * اکنون وقت آن [illegible] از [illegible]
عراق و آذربایجان بجانب [illegible] خراسان [illegible] و از آینده حالات آن ولایات را [illegible] موقوف مانده تقریر نموده
[illegible] ذکر [illegible] احوال امیر سلطان [illegible] و الده امیر سلطان [illegible] در سلک [illegible] امیر سلطان یعقوب
انتظام [illegible] و [illegible] امیر [illegible] سلطنت [illegible] حسن بیک [illegible] معتبر بوده همواره [illegible]
سلطان [illegible] عنایت پادشاهی مفتخر و مباهی [illegible] شاهزاده [illegible] و حکومت خراسان [illegible]
یافت [illegible] منصب وزارت [illegible] اختیار ملک و مال [illegible] شیخ مجدالدین محمد [illegible] نهاده [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] بیرون [illegible] متفرق گشته [illegible]
[illegible] قرب دو سال [illegible] و [illegible] قری و قصبات [illegible] سلطان
بعضی از [illegible] اعتبار و اقتدار شیخ مجدالدین محمد موافق مزاج ایشان نبود [illegible] وزیر [illegible]
و مواخذه و مصادره [illegible] ابراهیم [illegible] وکیل ساخت و خواجه [illegible] وزیر گردانید و دیگر [illegible] شیخ مجدالدین محمد
[illegible] امیر [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] گرفتار گشت [illegible] لوازم تفحص و
تجسس [illegible] امیر سلطان [illegible] شده است و او [illegible] آن [illegible]
[illegible] امیر سلطان [illegible] آستان خلافت آشیان [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] امیر سلطان [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] امیر سلطان [illegible] سلاطین پناه شده بود [illegible] آینده سلاطین
[illegible] خراسان [illegible] سلطان [illegible] پایه سریر اعلی [illegible] حکم قضا [illegible]
[illegible] امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف [illegible] صدارت حضرت [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] حالات خراسان [illegible]
[illegible] حضرت صدر الاسلام [illegible] ربیع الاول [illegible] پادشاه [illegible] تبریز [illegible]
[illegible] امیر سلطان [illegible] حالات خراسان [illegible] امیر غیاث الدین محمد [illegible]
چند نوبت از فرق [illegible] در حسن صورت و لطف سیرت و [illegible] آداب و مکارم اخلاق [illegible]
آفاق [illegible] حضرت اعلی [illegible] عنایت و رعایت سرافراز ساخت و بانعام [illegible] قدر و منزلتش تا باوج

نوقدری برافراخت و محمد داوخان همایون خطاب را که امیر سید از منصب صدارت شاهزاده طهماسب و ضبط و ربط موقوفات ولایت خراسان را انضمام
واق و آذربایجان تا نهایت طخارستان مفوض برای صواب نمایش یافته و امیر سلطان را بر مهمات ملکی و مالی ارباب استصواب آن عالیجناب
فیصل داده مالوجهات ولایت هرات رو داد و جهرا نمایش باز گذارد و امیر غیاث الدین محمد بیان منصب صدارت و نظارت جمع کرد کلام
دکستان تاریخ ... بصوب خراسان انعطاف فرود آمد جناب سیف الله ملقب بسلطان کسرا افروز شده توقف نموده قبل از آن امیر غیاث الدین محمد
بهرات رسید امیر سلطان خبر تسلط ترجیح و عنایات آنحضرت را استماع نموده اتفاق موافق فرا ایستاده شاهزاده ظهیرالدوله ابراهیم میرزا در شعبان
سال مذکور جهت بعضی از مهمات بصوب درگاه عالمپناه فرستاد و در غره ماه مبارک رمضان ابی جوانی خواجه ... قندهاری را گرفت و بعد از دو روز
تقبلش حکم فرمود و منصب قضا را من حیث الانفراد والاستقلال بخواجه علیجان ... تفویض نموده و امیر غیاث الدین محمد در اواخر ماه بعد از
رسید سادات و علما و موالی و اشراف و اهالی هر خدم استقبال استعجال نموده در ... شیخ ... بدست بوسی آنحضرت فایز شده مراسم تهنیت منصب ۵
امارت بجای آورده ... امیر سلطان چنانچه مقتضای فرمان و رای الافغان بود بجای آن سید فاضل ... حصال ... داشت ...
مجمع ... مهمات را بخلاف رای صوابنمای آنحضرت فیصل میداد و ظهیرالدین میرزا ابراهیم چون پایه سریر اعلی رسید و کمال قابلیت و ...
نمود و ... بلقب ... مهمات ... خود ... و بر طبق ... حاصل نمود ...
مراجعت ... امیر سلطان ... امیر احمد بیک ... و خواجه علیجان ... در ... آنجناب ...
و در ... بر ضعفا ... و اوکشید ... مهمات خراسان ... و ... سلطانی ... تعدی نموده ...
صلوات مکتوبه قیام نموده ... جزو قرآن تلاوت ... تکبر و نخوت بروی ... تمام ...
نمی پرداخت ... خواجه علیجان ... و ...
هرکاه ... سلطان و امیر غیاث الدین محمد ... امیر سلطان ...
حسابات ... در جمادی الآخر ... بار دیگر ... درگاه عالمپناه ...
و در روز جمعه ... ماه مبارک رمضان ... سعادت ... محافظت ... همایون ...
با آنکه ... ایام ... سپهر ...
ملکی ... مسند ... حال ...
پایه سریر اعلی ... شاهزاده ... مولانا نظام الدین احمد ... امیر خان ...
... امیر غیاث الدین محمد ...
در تصرف اموال اوقاف ... امیر خان ...
بخلاف رای صوابنمای ... امیر خان ... جمیع امور و مهام ملکی و مالی و دیوانی و وقفی
ممالک خراسان ... آن سید عالیجناب ... منصب ... شاهزاده ... مولانا نظام الدین احمد

خود را از آن امر معاف داشته و مقرر شد که مولانا شیخ ابوسعید اصفهانی که در دارالسلطنه هرات قضا بر وانچه کرده ان باب بمبرحله این موقع گشته
بر منبر خواند و او در رعایت جانب امیر غیاث الدین محمد مامور گردانید و مولانا شیخ ابوسعید روز یکشنبه بیست و پنجم ذی قعده ... نه صد
بهرات رسیده و جانب امیرخان و امیر غیاث الدین محمد را بخلع فاخره شاهی ... مسرور ... و مضمون ... و آنچه عالیه مذکوره را ...
رسانید ... امیر خان ... امیر غیاث الدین ... مولانا شیخ ابوسعید ... بیشتر ... اعزاز و احترام و اکرام
و انقیاد قیام نموده و مولانا نظام الدین احمد را از تعلیم شاهزاده معاف داشت و چون مولانا ... درگاه عالمپناه ...
بدستور سابق سالک طریق نافرمانی گشته در فیصل قضایا بمقتضای رای ... خویش ... حالات ...
حضرت خلافت پناهی ظهیرالسلطنه محمد بابر پادشاه ... استیصال ... شجاع بیگ ... کابل ... قندهار ...
باز گشود ... شجاع بیگ ... آنحضرت ... بابر پادشاه ...
اعلام ... تقدیر ... محصوران ...
پناه را باشتغال آتش قتال مامور گردانید ... قندهار ...
و سنگ ... کابلیان ...
و منهزم ... و در خلال این احوال ... میرزا ... از عالم گذران انتقال نمود ...
شده از مصیبت او قطرات خون از فواره دیده ... و چون این خبر بمحمد بابر پادشاه رسید بر فوت پسر عم غم بسیار خورد ...
شکیبائی ... آن مملکت ... شاهزاده مظفر ... میرزا ...
و ... ولایات ... امیر خان ...
بغایت ... محمد بابر پادشاه ... قندهار ...
محاصره ... شجاع بیگ ... امیر خان و امیر غیاث الدین محمد ... محمد بابر پادشاه ...
مراجعت ... شاهزاده طهماسب ... امیر خان و امیر غیاث الدین محمد ...
... امیر تیمور ... شجاع بیگ ...
... آنحضرت
... پادشاه جواب داد
... شجاع بیگ ...
... امیر خان ...
... و از آنکه رسیدن عبیدالله خان بدارالسلطنه هرات و محصور
ماندن آن بلده از وقوع وفات و بلیات ...

ولوای گلگون تاج از هجوم منود سبزه واندیشه … در قلاع حصار متحصن گردید عبید خان با سی هزار سوار و پیاده از جیحون وماوراء النهر وترکستان عازم خراسان گشت
واز کوچ کوچکجی خان که بعد از وفات محمد تیمور سلطان سلطنت سمرقند تعلق بوی گرفته بود اجازت طلبیده بجانب آب آمویه بگذشت ودر نیمه دهم
جمادی الاولی سنه مذکوره قاصد والی سرخس … سپاه … براه رسیده وآن خبر بعرض امیرخان رسانیده وبنابر الکای … ارسال … گردانید
زیراکه محصول سال گذشته در شهر مانده بود وآینده هنوز در نیامده وحکام فرزندان هریکی … خود اقامت … واتباع ایشان … مقاتله
ومقاومت … نمود لاجرم خاطر هرویان بتحصن قرار یافته امیر غیاث الدین محمد ضبط دروازه ملک … برج … دروازه عراق تعهد نمود وپیری سلطان
باتفاق صوفیان خلیفه حراست دروازه عراق تکفل نمود ونواب امیرخان پیر احمد بیک … بیک وقاسم بیک … از برج سلطان احمد میرزا
تا قلعه اختیار الدین بضبط درآوردند واسحق بیک برادر … آن حصار را مضبوط کردند … سلطان … دروازه خوش … حلاوت
برافراشت … سلطان … حراست دروازه فیروزآباد گماشت وامیرخان بدستور مستمر در باغ شهر اقامت ورزیده پانصد
پیاده وسوار … هر طرف که کومک احتیاج افتد … در روز شنبه سیزدهم ماه مذکور سلطان عبید الله ٥
بحکم امیرخان در قصبه … ومحافظت آن … خبر قرب وصول عبیدخان … از … وادیت
و … از شهر بیرون رفته … در … دروازه … ومحل … روز یکشنبه … ازاده
دور … بر خیابان رسیده از طرف … سلطان … شتافت واوزبکان آغاز سوختن … سلطان … کرده … درون
هروبانر … بواسطه قلت … بازی و … مسعود … گذشت و … در … اشتغال یافته … وفقیران
از فرزند … گذشت وامیرخان … بمشورت امیر غیاث الدین محمد فرمان داد که از غلات بلوکات اندکی که …
شده بود وبسیاری هنوز … رسیده هرکس هر مقدار بشهر درآورد ازان او باشد بنابراین بعضی از غازیان ومردم جلد …
از شهر بیرون رفته بهر وجه که می توانستند خوشهای جو وگندم بشهر درمی آوردند واین معنی موجب آن شد که در بازارها آذوقه … بظهور
آمد وخلایق از بلای قحط وغلاء فی الجمله نجات یافتند وچون عبید خان دو سه روز در نواحی … ساکن بوده ازانجا راه …
… سوار شده متوجه شهر شد … از شجاعان سپاه اوزبک … قتال مامور گردانیده و … ازان اوزبکان …
خواجه ابوالولید احمد … تاختند و … از سر خیابان درآمده نزدیک … سلطانی رسیدند واز جانب امیر حسین
علی … امیر غیاث الدین محمد … جلادت … باجمعی از سواران رزم ساز … تفنگ … از شهر بیرون رفته
درمیان هر دو … بکار … وشاه … عبید الله در باغ زاغان … ساخته … تفنگ … رفع و
منع مخالفان پرداخت وچون سپاه اوزبک … مضاعف لشکر اینجانب بودند امیر غیاث الدین محمد مضطرب گشته …
… اوزبک … جواب … شنیده این معنی موجب … ملال آن … باجمعی … کرد وچون از محنت
تحصن نجات یابد قدم از سر ساخته … عالی پناه شتافت … میان نوکران امیر غیاث الدین محمد واوزبکان جنگ صعب
دست داد واز هردو طرف چند نفر زخمی … وبالاخره … لشکر اوزبک روی بار دوی خود آورده …

وهرویان بشهر باز آمدند وشاه عبید الله نیز در ان روز غایت حلاوت ظاهر ساخته نگذاشت که اوزبکان از در باغ زاغان پیشتر آیند
ودرین … نوبت دیگر اوزبکان از طرف دروازه عراق بجنگ پیش آمدند اما … کاری از پیش نبرده مراجعت نمودند وعبید خان
بعد از آنکه دوازده روز در تضییق وتشویش مسلمانان کوشیده وبعضی خرمنهای جو را سوخت وبعضی را با بسیاری از گندم بسر برد
دولت ابد پیوند شاهی … کلام معجز نظام وقذف فی قلوبهم الرعب خوفی تمام بر ضمیرش استیلا یافته در روز جمعه دوم رجب از
… هرات کوچ کرده در نواحی … سوار … منزل … دیگر … انجا توقف کرده روز دیگر … علم عزیمت برافراخت
وکوچ بر کوچ متوجه ماوراء النهر شد وهرویان از شدت محاصره ومحافظت برج وباره فرج یافته بسر مزروعات وغلات خود شتافتند وبعضی
هر … آغاز … غارت … خرمنها کردند اما هم در ان ایام صورت محنتی روی نمود که هیچکس از اهل عقل و … بر خاطر نگذشته بود
چنانچه شرح این سخن عنقریب مذکور خواهد گشت وتفصیل این اجمال … زلال خواهد گذشت **گفتار در بیان مجملی از احوال امیر غیاث**
الدین محمد بن یوسف … سید … آنحضرت مقرون بامناقب … چون خانه … عامه … بنابر
اشارت علیه آن قدوه آل خیر البریه در تالیف این نسخه شریفه شروع نموده بود ودر اثنای اشتغال بانتظام جواهر عقد اول ازین درج لآلی انواع
انعام واکرام ازان سید عالی مقام مشاهده فرموده ودرین هنگام که سیاق کلام بذکر شهادت آن صاحب سعادت رسید خاطر فاتر متوجه آن
گردید که بر صحایف این اوراق … شمه از احوال … انگاه کیفیت آن واقعه … بر لوح بیان نقش نماید ومنه
الاعانة والتوفیق نسب شریف آن سید والا مناقب برحاشیه کتاب عمدة الطالب بخط … مبارکش … بموجب … ذره واحقر
درآمده که محمد بن یوسف بن شمس الدین … بن علی بن … بن حبیب بن … الثانی ونسب عالی آن سید حسیب نجیب
منتهی میشود بابی جعفر احمد ابن ابی عبد الله جعفر بن محمد السلیق بن عبد الله بن محمد بن حسن بن حسین الاصغر بن آدم آل العبا علی ابن الحسین
علی ابن ابی طالب علیهم الصلوة والسلام وامیر غیاث الدین محمد در صغر سن نزد عم بزرگوار خود امیر فخر الدین که بوفور علم وفضیلت سرآمد علمای زمان
بود وانوار زهد وعبادت وآثار تقوی وسعادت از ناصیه … ظاهر وهویدا میبود بعضی از مقدمات … مطالعه کرد ودر تحصیل علوم محسوس
ومنقول … اجتهاد مرعی داشته لوازم اهتمام بجای آورد وچون امیر فخر الدین بجوار رحمت ارحم الراحمین پیوست امیر غیاث الدین محمد نزد
مولانا کمال الدین مسعود شروانی وعالیجناب شیخ الاسلامی مولانا … سیف الدین احمد التفتازانی آغاز … فرمود واندک زمانی
سرآمد علمای عالم گشته … فضیلت …
ذهن مستقیمش … ریاض مولفات عالمان … سخن سازی … حقایق
گوش هوش اعاظم افاضل را زینت … خانه گوهر نثارش … دقایق … امانی شرایف …
٥ لفظ … آیات تنزیل … معانی … لاجرم آن افاضل ستوده
شیم منظور نظر تربیت خاقان منصور سلطان حسین میرزا شده … مدرسه که … مقبره آن پادشاه مغفرت پناه …
بدانحضرت مفوض گشت وچند سال دران بقعه شریفه بلوازم درس وافاده پرداخته … علوم … قیام نمود وغایت فضل وکمالش بر ضمیر

خاقان عالی گوهر ظاهر گشته در تعظیم و احترامش افزود و چون آن پادشاه افاضل نواز بجوار رحمت ایزدی پیوست بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا
پیوسته بعد از پدر بزرگوار خود در رعایت و احترام امیر غیاث الدین محمد کوشیدند و جمیع مطالب و مقاصدش را بانجاح و اسعاف مقرون گردانیدند و
بعد از استیلای محمد خان شیبانی در تربیت آن حاوی فضایل انسانی از خود بتقصیر راضی نشده همواره آنحضرت را معزز و مکرم داشته بر امثال
و اقران فایق و راجح داشت و بعد از آنکه محمد خان در مرو شاهجهان بقتل رسید و آفتاب اقبال شاه [illegible] از افق هراة طالع گشته
ساحت اعالی و اماکن متعینان فضل و کمال را انور بخشید نواب کامیاب آثار تمایل خوبی و انوار فضایل صوری و معنوی در ناصیه حال آن
فایز بسعادت دنیوی و اخروی مشاهده فرموده زمام منصب قضاء تمام ممالک خراسان را در قبضه اقتدار آنحضرت نهاده عنان قبض و بسط
و رتق و فتق جمیع امور و مهمات شرعیه را من حیث الاستقلال و الانفراد بکف درایتش داد لاجرم عتبه علیه اش ملاذ اکابر اطراف
آفاق شده و سده سنیه اش پناه اعاظم افاضل باستحقاق گشت و بهمچنین آن زبده اولاد سید المرسلین در سایه رعایت و تربیت پادشاه
[illegible] آیین از درجه بدرجه قبول ترقی نموده تا میان منصب صدارت و امارت جمع کرده صاحب طبل و علم و خیل و حشم شده در دار السلطنه
هراة روی بتمشیت مهمات ملکی و مالی آورد و ازین جهة نایره حسد و غضب در کانون درون امیر خان [illegible] بر افروخته نایره غرور و سفاهت اهل حسد
فی جیدها حبل من مسد ساعت بساعت التهاب آن نایره همت ازدیاد میگرفت و مطلقا باب نصیحت و اصلاح مصلحان خیر اندیش [illegible]
نیکوکار صفت [illegible] بر رفت تا کار بجایی رسید و مهم بدان انجامید که امیر غیاث الدین محمد در ایام محاصره عبید خان [illegible]
که چون مخالفان از ظاهر هراة کوچ کرده [illegible] سرا اعلی شتافته [illegible] امیر خان [illegible] از توابع و لواحق ولایات خراسان [illegible]
و امیر خان از بعضی اندیشه مندان [illegible] آنحضرت را با خود محرم گردانید از نوادر وقایع آنکه در شب [illegible] ششم ماه رجب آن سید حسینی نسب
در عالم رویا مشاهده نمود که در کوچه سرا دوان شده و بهر طرف که توجه مینماید راه نمی یابد در آن اثنا حضرت خیر البرایا علیه و آله من الصلوات افضلها [illegible]
در آمده [illegible] امیر محمد [illegible] روان گشته [illegible]
از نزدیکان در میان نهاده [illegible] از محرمان آن سید [illegible] دوش در خواب دیدم [illegible]
آورده [illegible] همراه خویش برده و بدین جهة [illegible] آن زبده اولاد خیر البشر [illegible] امیر خان
با ملازمان قرار داده بود که [illegible] امیر محمد [illegible] آنحضرت [illegible] قلعه اختیار الدین [illegible] و چون دو ساعت از روز
نگذشت امیر غیاث الدین محمد [illegible] امیر خان [illegible] امیر احمد بیک و قاسم بیک را با جمعی کثیر از خواص خود [illegible]
او [illegible] قلعه اختیار الدین [illegible] منازل آنحضرت و متعلقان و ملازمانش را غارت کرده [illegible] بعضی از اصحاب
و همسایگان [illegible] و امیر زین الدین علی [illegible] از اصحاب آن قدوة اولو الالباب [illegible]
بلاد [illegible] که هر کس از نوکران امیر خان در هراة [illegible] بحصول می پیوند [illegible] امیر محمد [illegible]
منزل [illegible] در آمده دست بنهب و تاراج بر آورده و این صورت [illegible] امیر خان رسیده [illegible]
سوار ساخت [illegible] آن فتنه قیام نماید القصه امیر غیاث الدین محمد از روز [illegible] در قلعه اختیار الدین محبوس بوده

این بیت را در سلک نظم کشیده بر خود خواندند و امیر خان فرستاد بیت تیغ ظلم را سلکی و خواهی دید که عاقبت [illegible]
انات [illegible] بران مترتب نگشت و امیر خان از غایت قساوت قلب [illegible] آنحضرت [illegible] روز [illegible] اولاد خیر البشر
[illegible] نقابت منقبت هدایت مرتبت امیر جمال الحق و الحقیقة و الدین عطاء الله [illegible] امیر خان [illegible]
و امیر خان [illegible] شنیده [illegible] مشورت نموده جازم شد که [illegible] ولایت را منقطع سازد
بیت [illegible] اوج جاه [illegible] زوال [illegible]
[illegible] امیر خان [illegible] ظاهر شده [illegible] النهار [illegible]
[illegible] العباد [illegible] عقوبت [illegible] حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم [illegible] شعر دریغ آن [illegible] علم و کفش [illegible] دریغ آن [illegible]
دریغ آنکه بود [illegible] دریغ [illegible] انعام عام [illegible] دریغ آنکه بود [illegible] کمال
[illegible] دریغ آنکه [illegible] دریغ آنکه [illegible] سخن [illegible] جهان [illegible]
دریغ آنکه [illegible] دریغ آنکه [illegible] زمین [illegible]
[illegible] افاضل و سادات [illegible] مصیبتی اتفاق
[illegible] شعر [illegible] حاصلی بنویسم [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible] القصه [illegible] شاه حسین [illegible] امیر خان [illegible]
[illegible] سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
[illegible] شعر سرو بالای تو در خاک دریغ است دریغ زیر خاک آن [illegible] دریغ است دریغ
[illegible] دریغ است دریغ او وفات حیات امیر غیاث الدین محمد [illegible]
[illegible] خواجه ضیاء الدین [illegible] در تاریخ شهادت آنحضرت این رباعی نظم فرمود رباعی چون میر محمد خلف آل عبا [illegible]
تاریخ [illegible] و این رباعی دیگر از نتایج طبع مولانا شهاب الدین احمد [illegible]
چون کرد [illegible] فلک [illegible] کفتم [illegible] این واقعه [illegible]
و امیر خان [illegible] آل عبا [illegible] ابواب لطف
[illegible] قضاء دار السلطنه هراة [illegible] امیر نظام الدین عبد الحی
[illegible] امیر کمال الدین حسین [illegible] آنحضرت بود [illegible]
[illegible] بعد از شهادت امیر محمد ادخل الله تعالی الجنة المخلد امیر خان [illegible]
ذکر بعضی دیگر از وقایع روزگار علی سبیل الایجاز و الاختصار

قورچی را به درگاه عالم‌پناه فرستاده و وعده و تهدید کرد که امیر محمد بن امیر یوسف و دیگر حقوق تربیت خدام سده سنیه را ... طاق
نسیان نهاده و عصیان کرده بود که محمد بابر پادشاه را همراه آورده و این جریمه عظیمه مؤاخذه و معاقب گردید و تیغ سیاست اوقات حیاتش را انقطاع
رسید **شعر** در آن زمان که نباشد رسته ... با ما ... و خرابات ... ای ... این طرفه که جرم از طرف ...
و امیرخان که بعد از فرستادن شاه قلی ... مردم را به مخالفت حضرت خلافت پناه ظهیرالدین محمد بابر پادشاه و موافقت امیر غیاث‌الدین محمد
بالحضرت باور آید آوازه ... شایع گردانیده در روز یکشنبه هشتم ماه رمضان سنه ... از شهر بیرون رفت و در الملک ... منزل کرد
و روز دوشنبه یازدهم ماه مذکور شاه قلی از پایه سریر اعلی باز آمده ... و رسانید که خبر شهادت امیر محمد موجب اشتعال نایره غضب ...
شاهی گردید ... آن عنقریب ... ظهور آید لاجرم اضطراب امیرخان ... و امرا و دیوانیان ...
آغاز ظلم و تعدی کردند و سر ... نموده رعایای بیچاره را ... بیاراید و امیرخان از ...
... از ... ایشان ... غایت ... دوشنبه ... دهم ... حکام ...
... سلطان ... سلطان که بعد ... خبر مراجعت ... آمده بود ...
... حضرت ... و امیرخان حسین بیگ ... و از نواب ...
امیر شیخ ... دارالسلطنه هرات ... و خبر توجه آنحضرت ... خراسان شایع گردانیده ... امیرخان ...
... و ... وزیر ... مشهد مقدس امیر سلطان ... زین‌الدین سلطان ... امیرخان آمده بود ... اجازت طلبید ...
بالکاه ... و امیرخان از غایت خوف و اضطراب ... روز دوشنبه نوزدهم ذی‌القعده از ...
... شاهزاده ... طهماسب میرزا ... در حرکت آمده ... در آن نواحی بود که ساحت ولایت خراسان
از طلوع ... آیات آفتاب ... دورمش خان ... و ...
... شعر ...
... می‌آید ... فریاد ...
نه ... و فریاد ... می‌آید **گفتار در بیان ارتفاع پایه قدر و منزلت شاهزاده عالمیان ابوالنصر سام میرزا و تفویض**
ایالت مملکت خراسان و ... آن بلدان به یمن معدلت انیس الحضرت ... دورمش خان چون اراده
قادر بیچون ... کن فیکون ... و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون مقتضی آن گشت که دست حیف و تعدی نواب
امیرخان از دامان ... و مال ... خراسان کوتاه کرده و مضمون ...
در آن بلدان ... و امنیت به وقوع پیوندد رای ... پادشاه کشورگشای بعد از اطلاع بر صور مذکوره ... بر آن قرار
گرفت که شاهزاده طهماسب را ... علیحده امیرخان را از ایالت آن معزول سازند و شاهزاده سام را نامزد دارالملک ...
کرده لوای معدلت انیس الحضرت دورمش خان را در ... خراسان ...
... الملک ... ایالت آن ولایت از سرحد آب آمویه ... ابوالنصر سام میرزا مرقوم
کمان ...

مرقوم گردانیده و ... ان الارض لله یورثها من یشاء ... دورمش خان ... ممالک به توقیع وقیع
... فی الارض رسانیده و یکی از نواب ... سریر اعلی ... دورمش خان که در ... بود ... گفت که ...
همایون ... صادر شده ... کاظمی ... خراسان ... خراسان ...
... و ... امیرخان ...
و ... امیرخان ... خراسان ... امیر غیاث‌الدین محمد
...
... امیرخان ... خراسان ...
...
... امیرخان ...
... روز دوشنبه نوزدهم ذی‌القعده ... شاهزاده عالیجناب طهماسب میرزا ... روز چهارشنبه
... دورمش خان ...
... دورمش خان ... دارالملک خراسان ...
...
... جهان آرای ...
سپهر ... حضرت دورمش خان ... امیرخان ...
...
... شاهزاده طهماسب ...
... امیرخان ... ذی‌حجه ...
رسید و امیرخان در ملازمت شاهزاده طهماسب ... استقبال ...
رسانیدند و مجلس ...
... امیرخان ... خراسان ...
لاجرم ... دورمش خان ... محمد بابر پادشاه ...
پیغام داده ... فرمان ... شاهزاده عالمیان طهماسب میرزا ... امیرخان ...
متوجه قندهار بودند ... سلطان ... آنحضرت ... شاهزاده ...
باز گردانیدیم ... قندهار ...

چون کاه عالی شتابد و طریقه وفاق و وفاق بین الجانبین بشیوه خلاف و نفاق تبدیل نیابد و بعد از رفتن مظفر بیک و درویش خان باتفاق
امیر خان در ملازمت شاهزاده عالمیان روبه دار السلطنه هراة آورده روز چهارشنبه نوزدهم ذی حجه بمقصد رسیده حضرت شاهزاده و امیر خان
[illegible] مستمر و باغ شهر را نشیمن ساختند و انیس الحضرت در منزل امیر محمد ولی بیک نزول اجلال فرموده و روز شنبه [illegible]
خضر بیک از نزد حضرت ممالک پناهی حسب الحکم [illegible] همایون [illegible] رسیده و سواد حکم همایون را که در باب سلطنت
خراسان باسم سام میرزا و تفویض اختیار ملک و مال آن دیار بخدام درویش خان شرف صدور یافته بود رسانیده و خواطر فرق انام
و دیار خواص و عوام را بآن بشارت خرم و مسرور گردانید نظم دوش از جناب آصف پیک بشارت آمد * کز حضرت سلیمان عشرت اشارت آمد
خاک وجود ما را از آب باده گل کن * ویران سرای دل را گاه عمارت آمد لاجرم امیر خان عازم هراة گشته و در روز پنجشنبه [illegible] شهر صفر [illegible]
شهر [illegible] در ملازمت شاهزاده طهماسب میرزا بنواحی قریه ساقلمان منزل گزیده [illegible] و روز یکشنبه خبر قرب وصول آصف سلیمان جاه [illegible]
و انقیاد بمسامع [illegible] رسید نظم رسید مژده که آمد ایام دولت و دین * نظام ملک [illegible] اهل یقین * [illegible] آن آصفی که [illegible]
تمام ملک سلیمانیش زیر نگین نثر صباح روز دوشنبه سادات و قضاة و اکابر و اشراف بلوازم استقبال استعجال نموده در نواحی
رباط پریان بشرف دستبوس مشرف گشتند و زبان بمراسم دعا و ثنا گشوده التفات یافتند و همین صباح امیر خان از [illegible] ساقلمان
کوچ کرده روی بعراق آورد و حضرت ممالک پناهی در سر خیابان بعز دستبوس انیس الحضرت معزز گشت و خلع فاخره شاهی را که [illegible]
داشت در قامت قابلیت آنحضرت پوشانیده کیفیت ولایات خراسان [illegible] که بانواب کامیاب قرار داده بود [illegible] فرموده
و پروانچه که پادشاه سلیمان احتشام بحسن اهتمام آن آصف عالیمقام [illegible] همایون مرقوم ارقام التفات گردانیده بود ظاهر ساخت
مضمون پروانچه عالیا آنکه امرا و اعیان خراسان بدانند که درویش خان [illegible] نیابت فرزندی [illegible] زمام اعتبار آن ممالک
و عزل و نصب حکام را در قبضه اقتدار او نهادیم و او را رخصت دادیم که هر کس گردن از حلقه اطاعتش بپیچد و در تیغ سیاست
سر او را بر زمین اندازد و خان عالیشان آصف علامت [illegible] مناسب لطف و احسان [illegible] نواخت و لوازم آفرین و تحسین بتقدیم
رسانیده [illegible] منشور [illegible] و مهر عالی را بآنحضرت سپرده و سررشته اقتدار را در قبض و بسط و حل و عقد و داد و ستد و تمشیت امور جزوی و کلی
و عالی تمامی ولایات خراسان قوی و مطلق گردانید و آن [illegible] من حیث الاستقلال والانفراد بر مسند حکومت و دارائی [illegible]
همگی همت عالی نهمت بر تمهید بساط عدالت و رعیت پروری مصروف داشت و بقلم لطف و احسان نقش فراغت و رفاهیت بر صحایف
ضمایر طوایف انسان نگاشت و در تفتیش احوال مظلومان شکسته بال بقدر امکان سعی نموده و باستماع اقوال مهمومان پریشان حال گوش
هوش گشوده دست تغلب متغلبه را از دامان عرض فقرا و عجزه کوتاه گردانیده عمال امین بر سر اعمال گماشت و صورت مطلوب و مقصود بهبود
متظلمان [illegible] در نقاب تعلل و حجاب توقف نگذاشت از غایت فراست و نهایت کیاست محتوای راحت افزای انزلوا الناس
علی قدر منازلهم را مطمح نظر خجسته اثر گردانیده و نسبت بطوایف خلایق علی اختلاف طبقاتهم و تباین درجاتهم مراسم رعایت و تربیت
تقدیم رسانید سادات صاحب سعادات را که [illegible] آسمان رسالت و در دریای ولایت [illegible] تعظیم و تبجیل نمود و [illegible] بصورت

کمال مجلس نقش پذیر ساختند و علمای عالی درجات را که از مشارق رای و [illegible] ایشان مشکوة ایمان و مصباح عرفان واضح و
روشن است نسبت بملحوظ عین عنایت و مرحمت گردانید و بحر علوم [illegible] نموده بافاده و استفاده پرداختند قضاة اسلام و مفتیان عظام را
که ترویج مسائل شریعت غرا و تنظیم امور ملت بیضا باجتهاد و رای صواب نمای ایشان وابسته است در محکمه حمایت و رعایت [illegible]
ساخت و [illegible] ملتمسات آن طایفه فرخنده صفات را بتوقیع اجابت رسانیده اعلام شریعت [illegible] افراخت شعرا و ارباب انشا را
که در [illegible] منظومات ایشان کانهن الیاقوت والمرجان [illegible] ترجیع [illegible] فی الایام مناسب نماید و جواهر [illegible] منثورات ایشان
کامثال اللؤلؤ المکنون [illegible] مخلدون را [illegible] باصناف الطاف و انواع [illegible] خواطر آن گروه
واجب الاعزاز را [illegible] خرم و مسرور گردانید و نقود مرادات [illegible] ایشان نهاده و [illegible]
که نظام [illegible] عالم و عالمیان بانتظام مهام ایشان متعلق است در ظلال مراحم و احسان آسوده و مطمئن گردانید و از رشحات سحاب مکارم
و محتاجان [illegible] آن طایفه [illegible] خضرت و نضارت رسانید تجار [illegible] را که در بحر طلب و بادیه [illegible]
[illegible] سیاحت [illegible] و باج و خراج مسلمانان تخفیف [illegible]
[illegible] مبادرت و غریب نوازی بجای آورده [illegible] و اهل اسواق را که [illegible] انواع مشاق و مشکلات [illegible] بالا یطاق اند
از تحمیلات [illegible] معاف داشت و متقربات ایشان [illegible] قرار داده در جمیع امور اعلام رعیت [illegible]
کرم و دین حسب اهل منش * خجسته در بحر آفرینش * یمین دولت [illegible] عالی * اساس عدل را [illegible] * [illegible]
[illegible] ارکان شد * ز رویش [illegible] بنور * ز خوی خوش خاطر [illegible] سرور * نمود از [illegible] * نضارت [illegible]
[illegible] آمد [illegible] * درخت [illegible] بخش * کنون [illegible] انصاف [illegible] * نمود [illegible] * نشاندن مرغ [illegible]
[illegible] * [illegible] * نیاید [illegible] * و قطع نظر از بسط بساط تکلف و رفع [illegible]
[illegible] بواسطه طلوع انوار آفتاب [illegible] خلق کریم آصف نصفت [illegible] دیار خراسان در ان [illegible]
نضارت ایام بهار گرفت و گلهای آمال و امانی در حدیقه طبقات انسانی شکفته [illegible] در سلک نظام سمت انتظام
پذیرفت بیت نمود آن مهر اوج سرفرازی * بنیاد افتادگان [illegible] سازی * و هم در ان ایام بموجب اشارت خان عالیجاه جلالت پناه
نظام الملة والدولة والدین [illegible] احمد بیک [illegible] حکومت خراسان و [illegible] شاهزاده عالمیان ابوالنصر سام میرزا متوجه پایه سریر اعلی
گشته و روز پنجشنبه [illegible] ربیع الاول [illegible] الملک [illegible] خراسان [illegible]
رسید و انیس الحضرت باتفاق امرا و ارکان دولت [illegible] باستقبال التفات فرموده در باغ خیابان
[illegible] شرف دستبوس آنحضرت استسعاد یافت و مجلس بزم تمهید یافته [illegible] احوال [illegible]
یافت و همچنین در ان ایام خجسته آغاز فرخنده انجام حکام ولایات خراسان بتمامی و سادات و قضات و اشراف و اعیان
و ارباب و کلانتران از سرحد مازندران تا غور و غرجستان و سیستان با تحف شایسته و تبرکات بایسته بملازمت خان عالیشان

رسیده و در هراة جمعیت تمام دست داد و در روز [illegible] انیس الحضرت العلیه در صحرای حوض ماهیان جشن فرموده امرا و ولاة و نقبا و
سادات و علما و قضات و اکابر و اهل قلم و فقرا را علی تفاوت مراتبهم و تباین درجاتهم خلع فاخره پوشانید [illegible]
[illegible] پوشش ساخت و به انعام تاجهای زرنگار فرق افتخار همگنان را بلند گردانید در خلال آن احوال مظفر بیک از سمرقند
باز آمده [illegible] که ظل الله السلطنه محمد بابر پادشاه بحسب التماس خان مظفر لوا [illegible] کوچ فرموده [illegible] توجه نموده
مقرر شد که عالیجناب سیادت مآب [illegible] تاج الملة والدین حسن چلبی جهت تاکید قواعد محبت و اتحاد و تشیید مبانی مودت
و اتفاق [illegible] بدان جناب به روز دوشنبه دوم جمادی الاول [illegible] از هرات روی بمقصد آورد و قبل از مراجعتش تاریخ یکشنبه [illegible]
جمادی الآخر [illegible] ظل الله السلطنه محمد بابر پادشاه به درگاه عالی رسیده خبر استیلای آنحضرت را بر ولایت قندهار رسانیده [illegible]
موافقت و یگانگی را استوار گردانیده و کیفیت فتح قندهار چنان بود که چون حضرت پادشاه بموجب التماس [illegible] از ظاهر آن
بلده بجانب کابل مراجعت فرمود شجاع بیگ که از محنت محاصره و بلای غلا [illegible] تنگ آمده بود یکی از نوکران خود را که مولانا باقی نام داشت
در قندهار حاکم ساخت و به وعده که با حکام خراسان نموده بود وفا نموده رایت توجه بکنار آب سند برافراخت و مولانا باقی [illegible] سلطان
بحقوق تربیت شجاع بیگ [illegible] پادشاه [illegible] فرستاد و آنحضرت [illegible]
[illegible] آن خطه را بی تیغ تسخیر [illegible] و آنجناب را [illegible] انعام و احسان [illegible] محمد سلطان میرزا
[illegible] معاودت ارزانی داشت [illegible] تمام ایالت قندهار را در قبضه اقتدار ولد خود محمد کامران [illegible] بازگشت
و حسن چلبی در روز پنجشنبه [illegible] شعبان بدار السلطنه هراة رسیده کیفیت حالات [illegible] بعرض رسانید [illegible]
ملحوظ عین اللطف و الاحسان گردید و میرزا قلی بعد از آنکه چند روز در ملازمت [illegible] بود به انعام خلع فاخره و نقود وافره سرافراز گشته
مراجعت نمود و در آن اثنا انیس الحضرت العلیه همت عالی نهمت بر انجام مهام ولایات گماشته [illegible] بتفویض حکومت [illegible]
مفتخر ساخت و رایت ایالت زین الدین سلطان را در ولایت نیشابور و اسفراین برافراخت [illegible]
سلطان [illegible] قبض و ضبط ولایت [illegible] در کف کفایت [illegible] سلطان انداخت و چون در زمان امارت امیر خان
[illegible] آن سرکار باحمد سلطان [illegible] تعلق میداشت غبار نفار بر خاطرش نشسته [illegible] بدرگاه عالمپناه [illegible]
و [illegible] ولایت [illegible] بعرض نواب پایه سریر اعلی رسید و حکم همایون نفاذ یافت که [illegible] بازگشته
در ولایت [illegible] توطن نماید و محکوم فرمان انیس الحضرت بوده در طریق وفاق و اتفاق سلوک نماید [illegible]
و بعد از وصول بدار السلطنه هراة [illegible] صفات احمد سلطان را منظور نظر عاطفت ساخته حکومت ولایت هراة رود و سرکار
[illegible] فراه و [illegible] مفوض گردانید [illegible] مهام جمهور حکام [illegible]
[illegible] ارباب جاه [illegible] رسانید والحمد لله الملک المجید والصلوة علی رسوله النبی الکریم المجید

گفتار در بیان طلوع [illegible] شاهزاده مظفر لوا ابو النصر سام میرزا از افق دار الملک خراسان [illegible]

منور و مزین بانوار العدل والاحسان چون نظام الدولة والوزارة احمد بیک بپایه سریر اعلی رسید و کیفیت انتظام مهام ولایت خراسان را
بعرض رسانید [illegible] شاهزاده سام [illegible] خاطر همایون از [illegible] اما بنابر آرایش ملک و آسایش خلق فرمان همایون مطاع
شرف نفاذ یافت که آن [illegible] اوج سلطنت و سرافرازی متوجه [illegible] گردد [illegible] از امرای عظام خلیفه محمد سلطان و سراج
الدین بیک [illegible] بملازمت آنحضرت [illegible] سعادت انجام
بر ابرش گردون خرام نشسته روی توجه بصوب خراسان آورد
نظم
روان گشت شهزاده ماه چهر * چو خورشید رخشنده بر اوج مهر
[illegible] * ز گرد سپاهش فلک عطرپاش
به هر بیابان که آن خورشید تابان عبور نمود و از یمن مقدم مظفر قرینش
از مشام [illegible] جهان آرایش پرتو انداخت بجای خس و خاشاک لاله و ریحان رسته مشام زمان معطر گردید
نظم
بهر جا چو باد بهاری گذشت * بسان فضای فلک سبز گشت * بهر سرزمین [illegible] مقام * شد از مقدمش رشک دار السلام
در اواخر شعبان [illegible] شاهزاده کامران [illegible] خراسان رسید و در روز [illegible] ماه رمضان [illegible] اقبال این خبر بهجت اثر را بدار السلطنه هراة
[illegible] بساط عیش و عشرت [illegible] خاقان سعید را [illegible] شاهزاده
[illegible] بیمن میمنت مقدم همایونش از فلک بوقلمون [illegible] و فروغ مکرمت [illegible]
بر صفحات روزگار صغار و کبار تافته آوازه احسان فراوانش شایع گشت [illegible] سیادت در اقطار بلدان
و امصار غایت فراغت و امنیت وقوع یافت [illegible] آن [illegible] دودمان خلافت از افق سعادت طالع گشته ظلام ظلم [illegible]
از ساحت اقلیم خراسان روی برتافت [illegible] نگاهبانان رخنه خوف و خطر شد و شعاع وجود مهر ارتفاعش منور دیده اهل
فضل و هنر گشت گویا [illegible] چتر دولتش [illegible] رحمت [illegible] خلایق سایه گستر [illegible] لوای [illegible] آفتابست که فضای [illegible] را
روشن کرد
نظم
تعالی الله [illegible] * [illegible] * ز روشن [illegible] الانوار امامت * [illegible] کرامت
[illegible] * [illegible] کشور اقبال معمور * [illegible] در آفاق مشهور * [illegible]
[illegible] * [illegible] * [illegible] براوج سرفرازی [illegible]
[illegible] * فریدون دوران [illegible] * [illegible] خورشید [illegible] * غضنفر [illegible]
[illegible] * [illegible] خراسان * [illegible] و کمالش [illegible]
[illegible] * [illegible] هفت کشور * کریم دولت [illegible] * که هر کس [illegible]
[illegible] * [illegible] * [illegible]

ذکر وصول [illegible] شاهزاده مظفر لوا ابو الفتح طهماسب میرزا و امیر خان بپایه سریر اعلی

[illegible] امیر خان [illegible] شاهزاده عالمیان طهماسب میرزا را تاریخ یکشنبه [illegible] از صحرای [illegible] روی توجه [illegible]
آورده [illegible] نظام [illegible] مقام [illegible] گاشت [illegible] العلما [illegible]

بظهور آمده عارضه مفاصل عام والم بر دوام او را از پای در انداخت چنانچه قوت سواری مفقود گشت و از اسب فرو پیاده شده
در محفه ناتوانی نشست لاجرم روزی زیاده از دو فرسخ مسافت قطع نمی توانست نمود و چون نزدیک [illegible] منزل گزید اعاظم
امرا و ارکان دولت شاهزاده عالیشان را استقبال کردند و لوازم پیشکش و نثار بجای آوردند و زبان بادا دعا و ثنا گشودند و طعام میرزا
در بعضی از ییلاقات نواحی تبریز [illegible] تقبیل انامل همایون سرفراز گشته پادشاه ربع مسکون [illegible] ابوسعید [illegible] پیش گرفت
و بعد از [illegible] آثار آن قرة العین سلطنت [illegible] و سرور گشته چند روز [illegible] شهید [illegible] و در آن
جناب نقابت انتما امیر خود و امیر زین الدین علی که بمجرد قرابت و مصاحبت امیر غیاث الدین محمد امیرخان مبلغهای کلی از [illegible] بود
از [illegible] بدرگاه معلی رسیده و آغاز دادخواهی نموده خون آن سید شهید را طلبیدند لاجرم پادشاه دین پناه روز جمعه بیست و ششم رجب
[illegible] عدالت [illegible] همت بر پرسش آن قضیه گماشت و چون امیرخان بواسطه اشتداد مرض مجال حرکت نداشت جناب
[illegible] بارگاه سپهر اشتباه میر احمد بیک و هدایت بیک و خواجه علیجان و قاسم مهردار و مولانا نظام الدین احمد طبسی و خواجه غیاث الله
[illegible] بدیوان [illegible] حاضر کردند و امیر خود و امیر زین الدین علی کیفیت ظلمی که نسبت بآن سید شهید وقوع یافته
بود شرح معروض داشتند و پادشاه [illegible] پناه کماینبغی تفحص آن قضیه [illegible] مضمون یوما یجعل الولدان شیبا السماء [illegible]
حال مخصوصان امیرخان گشته [illegible] تحقیق پیوست که [illegible] اعراض فاسده [illegible] امیرخان [illegible] سعادت
آن سید سعادت [illegible] کرده بوده اند و اکثر [illegible] آنحضرت و مصاحبان و ملازمان [illegible] خانه خود تصرف نموده لاجرم حکم
همایون از مکمن عدالت روز افزون نفاذ یافت که آنجماعت [illegible] هر کس گرفته بود رد نمایند و [illegible] بمقتضای کلام معجز نظام
قد خاب من حمل ظلما [illegible] آن گروه [illegible] سلطان [illegible] مبلغ کلی بحصول پیوست [illegible] از آنجمله
سی هزار تومان بامیر خود و امیر زین الدین علی و بعضی دیگر از مردم همراه که امیرخان [illegible] گرفته بود متعلق گشت [illegible]
ایام مرض امیرخان اشتداد و تمام یافته در شب یکشنبه دوازدهم شعبان نقد جان [illegible] مظلمه خون آن سید عالم فاضل
بآخرت برد فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین شعر خدایی که [illegible] سرکشان خاک درگاه اوست
چنین کرد تقدیر روز الست که هر کس که [illegible] [illegible] بیندیشد [illegible]
اگر [illegible] چون امیرخان [illegible] انتقال نمود و نواب [illegible] هر کس گرفته بود [illegible]
سلطان فرود آورد [illegible] پادشاه مرحمت پناه [illegible] امیر خود را با انعام خلع فاخره [illegible]
[illegible] ایام تابستان در ییلاقات آذربایجان روزگار دولت [illegible]
[illegible] معروف داشت و چون هوا آغاز سردی نمود به تبریز مراجعت فرموده است به انجاح ملتمسات خلایق گماشت والحمد
علی افضاله والصلوة علی النبی وآله ذکر [illegible] در ایام [illegible] میرزا کمال الدین
شاه حسین اصفهانی [illegible] در دور سپهر فتنه انگیز بود [illegible] در جنگ اجل [illegible] بود

افسوس که سپهر غدار ارباب دولت و اقبال او را بر موقف اقتدار آسوده و بر قرار نمیگذارد و دو فریاد که زمانه ستمکار [illegible]
[illegible] تخم آزار در فضای ضمیر مقبلان مدارج اعتبار و اختیار میکارد شعر یارب [illegible] در گلشن [illegible] امید قرار
گردون همیشه جنگ جفا ساز میکند تا هیچ [illegible] نفسی ساز کار نیست در خانه سپهر ندیدم ستاره [illegible] محنت و بال [illegible]
[illegible] قدر و قضا سرو قامت کدام نامدار در چمن زندگانی بنسیم بهار کامرانی [illegible] که [illegible]
[illegible] وجود وی را بباد فنا [illegible] دیوان [illegible] نام کدام کامکار را در [illegible] درجات [illegible] ثبت کرد که آخر الامر
رقم [illegible] بر حاشیه منشور حیاتش ننهاد شعر در باغ گلی شکفته نبود [illegible] لاله [illegible] گلزار هر چند [illegible] طلوعی و از
[illegible] این ترتیب [illegible] چون خورشید جاه و جلال [illegible] السلطنه و اقتدار
الدوله میرزا شاه حسین باوج کمال رسید و دست اختیار سایر امرا و ارکان دولت از سر انجام امور و مهمات سلطنت کوتاه گردید
رشک [illegible] ذات امیر و وزیر و صغیر و کبیر است در کانون ضمیر [illegible] خلافت منصب اشتغال یافت و آتش غیرت [illegible] نسیم
عصبیت در باطن جمعی کثیر از اعیان حضرت بر افروخته شد [illegible] روزگار [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] دست تعرض بدامان [illegible] و صورت عداوتی را که [illegible] منصه ظهور جلوه گر [illegible]
[illegible] کمال الدین شاه حسین با فراغ [illegible]
[illegible] شاه علی که [illegible] اخراجات [illegible] همایون مبلغهای کلی [illegible] هفت هزار تومان [illegible]
[illegible] آن وجه می بود [illegible] شاه علی بواسطه [illegible] تقرب پادشاهی [illegible]
آن وجه [illegible] میرزا شاه حسین [illegible]
اعلی رسانیده حکم همایون بتحصیل وجه مذکور صدور یافته [illegible] شاه علی [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] شاه علی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible] در فصلی چنین میرزا شاه حسین پیوسته از فروغ جامهای ارغوانی
رنگ [illegible] کدورت از لوح دل [illegible] باده [illegible]
آواز چنگ و عود و صفیر مرغ [illegible] در رباب [illegible]
جام روح پرور [illegible] جمادی الاولی پادشاه [illegible] تبریز مجلسی در غایت زینت

وزیب ترتیب داد و ساغرهای مالامال در کشیده ابواب نشاط و انبساط بر گشاد و میرزا شاه حسین در ان صحبت تا وقتی که سلو
زرین معهود انجمن سپهر دایر بود از دست ساقیان سیمین ساق شراب لعل مذاب تجرع نمود و چون آفتاب حیاتش بمغرب زوال
رسید و از سرخی شفق اطراف چرخ مطبق زرقه بخون آرده شد و خورشید جاه از مجلس برخاسته بجانب خوابگاه توجه فرمود و میرزا
شاه حسین نیز متوجه باقیش خانه خود شده از خمار آن باده خوشگوار غافل در ان حین شاه علی از عقب حضرت اعلی امده وانجناب
تنها دیده بدست تیز خنجر خونریز از میان بر کشید و آن تیغ را بضرب رسانید آن یگانه زمانه فرد بمعده قورجیانی که در کشیک بود از لعف
که حکم همایون بر موجب صدور یافت که این شخص را پاره پاره کنند لاجرم ایشان نیز شمشیر تیز برکشیدند و نقش وجود آن جهان فضل
و هنر را بکلیف از صحیفه زندگانی محو گردانیدند **شعر** دریغ ان سپهر جاه و کرم پناه کرام از ره تا عجم دریغ آن سرافراز عالی گهر
نوازنده اهل فضل و هنر دریغ آن عدالت پناهی که بود داش کان احسان بعشر جود دریغ اگر بودی بکرم و کجا تمام بر آرنده حاجت خاص عام
دریغا ایام ناساز کار ندارد دنیای و فا استوار دریغا که این چرخ پر اضطراب همیشه بکوزند دارد شتاب بود در آتش سرخ از خون ما
ندارد غم جان محزون ما **القصه** چون شاه علی بصرصر علی نهال زندگانی آن سرو ریاض کامرانی را از بخت سخت تیز از پای در انداخت
قبل از انکه خبر بعرض پادشاه والا گهر رسد بر بارگیر قمر سیر سوار شده بصوب ارزنجان وجه دو بار دیگر بر افراخت صباح روز دیگر که
تیغ آفتاب چون شعله غضب شاه والاجناب سر بفلک اخضر کشید و بر دوش کواکب از جان فلک و افضال یافته در دهٔ نیلگون سپهر
بوقلمون کسوت ماتم زدگان گردید خسرو بهرام غلام خورشید احتشام بر سریر سلطنت پایدار قرار گرفت و نیران قهر قیامت اثر مشتعل
شده فرمان قضا جریان باخذ و قتل شاه علی از قورچیان کراسته از شاه علی بود و بودند بصد و پنجاه رفت و چهار روز که خشب هیبت و نهم
جمادی الاولی بود کو سلیمان یافته کسی که از ان جمله بجزای اعمال خویش گرفتار گشته بقتل رسیده بودند و فرقه از ملازمان میرزا شاه حسین
بتعاقب شاه علی مامور شده بر جناح استعجال متوجه گردیده انگاه خدام بارگاه عالمپناه بتجهیز و تکفین بدن ان بلبل آن سرور رشید ایشان نهاد
ضمیر باختند سادات و قضات و اشراف و اعیان جمع آمده باداء نماز جنازه پرداختند و بعد از ان پادشاه اسلام از غایت اهتمام آن
مرجع خواص و عوام فرمود که تابوت محفوف برحمت حی لایموتش بکربلا بردند و در مسطر آن مظهر لطف و جسدش را در جوار عتبه علیه جایر به
بخاک سپردند و از نوادر وقایع انکه قبل از شهادت میرزا شاه حسین به چهار روز عالیجناب شریعت پناهی قاضی نور الدین عبد الرحمن ساوی را که برادر
زاده قاضی عیسی بود و در اواخر همین سال بجوار مغفرت ایزد متعال انتقال نموده و در عالم رویا مشاهده فرمود که میرزا شاه حسین کاتب
آسمان عروج کرده یکبار بر زمین آمد و رخت هستی بباد فنا داده از وقوع این تحیر گشته دران وقت کسی با وی گفت که اوقات زندگانی
میرزا شاه حسین اصفهانی بنهایت انجامید و همین نام و نسبت تاریخ وفاتش گردید انگاه جناب قاضی از خواب در آمده در غایت لفظ
میرزا شاه حسین اصفهانی را حساب نموده و چون اعداد آن حروف را با آنچه در خواب با وی گفته بودند موافق یافت سیر تش باده شد
بملازمت حضرت نقابت پناه و صدارت دستگاه جمال الحق والحقیقه والدین شتافت و کیفیت واقعه را در خلوت عرض کرده انتظار کشید
که تعبیر آن خواب بچگونه صورت بندد و بنابر آن حادثه از خطر قوت بفعل رسید بفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید زبدة الاشراف والاعاظم

خواجه ضیاء الدین محمد در مرثیه تاریخ شهادت میرزا شاه حسین فرماید **نظم** مهر سپهر لطف که از رای انورش آیینه فلک شده و جام جهان نما
در فیض کان کرم لعل بحر حلم یعنی کمال ملت و دین معدن سخا دریای جود و شاه حسین انکه از شرف شد منشی ضمیره دیده ایام جابجا
با قصه همتش که فلک آستان اوست گر سدره کو تهی بکند هست منتها زاکسیر گرد موکب گیتی نورد او شد آفتاب بهره ور از فیض کیمیا
با کو نگفته اند جهان از حلم او گر زیر مهر لعل زرد و زرش آید ز حیا چون آفتاب طالع سعد زمانه بود بگرفت سیه چو سایه اش افتاد از قضا
از پای خورده ان فلک دون درست اوست سنگ زدست جاهله افتاد چون زبیا ورد اگر غم زجام زمانش جهد بگرد وا حسرتا که دست ستم ساخت فنا
در گلشن زمانه چو گل کشت فرق خون چون لاله ساخت سبز این عمر فنا ازبار ماتمش نفلک قد راست نیست نخل قد سپهر از این بار شد دوتا
گر جوش ماتم او بر سپهر ما شد مهره سیاه کرد و رفت و دریغ او این دار عاریت چو مقام وفا نیست بربست رخت و رفت سوی عالم بقا
در گرد بار دست شد مقیم فی روضة تحرته الرضا السما نازل ز آسمان شده در وصف آن مقام یا احسن المنازل یا خیر ملتجا
بنوشته بر کتابه این روضه شریف فلک قضا و سر و خلف گان آشنا چون ساخت بر بلالت شرف او خاک مرقدش خوشبو شد ز عنبر سارا صبا
باشد همین جواب شهیدان تاریخ فوت نو عزار او شد شتر نیا با سما تاریخ فوت او چو مثنیای زمغفل جست آمد بگوش جان من از غیب این ندا
بر غنچه نور شفق کلک صنع خطی که خون چکیده از او در قضا مضمونش انکه چون بگوا آتش مقام یافت تاریخ او شده است شهیدان کربلا
۹۲۴
ذکر وصول خواجه جلال الدین محمد تبریزی در سر انجام امور ملک و وکیل دوران شاه علی بصمصام انتقام بقدم پادشاه جهانبان
چون نواب پایه سریر اعلی از سال بعش مغفرت مآل میرزا شاه حسین العصوب کربلا باز پرداختند بمصلحت انکه کدام یکی از ارکان
دین و دولت را قایم مقام آن ناظم ملک و دولت سازند و طرح مشورت در میان انداختند بنابر انکه از نواب جناب میرزای کسی که اتجمه سرانجام
کشور گشایی بیرون تواند آمد و از سر سلطنت آن واصل جواهر خیر البریه را احیا تواند نمود عزم خواجه جلال الدین محمد تبریزی که سپرد شاه چند بنوار
آن خواجه و الف الاخر انداز جمع صنف جلیله المراتب و کالت سرافراز ساخته قایم مقام میرزا شاه حسین گردانید و بانعام خلع
فاخره و تاج زرزوزی قامت قابلیتش را آراسته رایت شوکتش بفرق فرقدین رسانید و خواجه جلال الدین محمد بدل قوی و اهل تسبیح
و رای صواب و فکر صحیح بنظام و انتظام مهام فرق انام پرداخت و بعد از قلع جناب میرزا شاهی و تحت حمیده مآثر و عالم مبانی دولت
استوار و تاکید قوایم سریر سلطنت پایدار کوشیده اساس رعیت پروری مرتفع ساخت **بیت** بوی پیراهن یوسف نجهان گم شده بود
عاقبت سر زگریبان تو بیرون آورد اما شاه علی که بعد از ان جسارت خسارت مآل بجانب ارزنجان وجه دو بار دیگر گریخت چون
شنید که بفرمان پادشاه فلک اقتدار قریب هزار سوار او را تعاقب نمایند در ان دیار مجال توقف نیافت و تنگ بر سواره فرار
تنگ شنیده در غایت استعجال بجانب شروان شتافت بعد از وصول بعز دستبوس شیخ شاه از ان حضرت التماس نمود که او را در ظل
حمایت خود جای دهد و قاصدی بدرگاه کعبه اشتباه فرستاده دل قیقاعتش کشاید شیخ شاه جواب داد که جریمه تو از ان عظیمتر است
که شفیع آن توان گشت و عصیان تو از ان جسیم تر که از سر انتقام آن در توان گذشت مع ذلک ترا از دنو آستان کامیاب ساخته
التماس عفو نمایم شاید که سحاب رافت پادشاهی القطرات لطف نامتناهی نایره غضب قیامت لهب را فرو نشاند لاجرم چون شاه علی

مصحوب قاصد والی شروان به درگاه عالم‌پناه رسید و کیفیت شفاعت شیخ‌شاه معروض گردید مضمون الصدق مقرون ولکم فی القصاص
حیوة یا اولی الالباب بر زبان الهام بیان نواب کامیاب جریان یافته او را به بعضی از غلامان [illegible] سپردند تا در عوض قضیه قتل
آنحضرت بمقتضای تربیت خوانندش و وجود آن مردود را از صفحه هستی ستردند گفتار در بیان وصلت پادشاه دین پناه با
شیخ شاه و انتساب [illegible] سلطنت [illegible] خیر آفتاب شعاع کلام واجب الاتباع فانکحوا ما طاب لکم من النساء
مثنی و ثلاث و رباع [illegible] رفعت تعدد ازواج [illegible] لامع الاتباع [illegible] جمال نورانی [illegible]
النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی رغبت خاطر حمیده [illegible] طبقات بنی آدم را بآن کار خیر [illegible] بنا علی هذا در
که عنایت توفیق ازلی ساعد اقتدار پادشاه کامران در گردن عروس مقاصد حمایل بود [illegible]
هر لحظه صورت مطلوب دیگر در نظر انور جلوه [illegible]
[illegible] طاعت [illegible] پادشاه [illegible]
متوجه آن شد که [illegible] شیخ‌شاه شروانی [illegible] سلطنت [illegible]
کام دل حاصل نماید و آن [illegible] کامرانی [illegible] آمال و امانی [illegible]
روزگار همایون آثار [illegible] شوال سنه [illegible] امیر جلال الدین محمد و
[illegible] عازم شروان [illegible] از عقود جواهر [illegible] تومان تومان [illegible] روم و فرنگ [illegible]
[illegible] برای سرانجام آن کار [illegible] شروان [illegible]
حضرت نقابت پناه [illegible] تعظیم و احترام [illegible]
شرایط ضیافت و مهمانداری [illegible] شیخ‌شاه [illegible] قبول [illegible]
[illegible] سموات رسانید و در ساعتی [illegible]
[illegible] عالم فروز [illegible] سپهر دولت و اقبال [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] زر و جواهر بسیار نثار کرده [illegible] تهنیت و مبارکباد [illegible] کیوان [illegible]
[illegible] آن [illegible] بیراق [illegible]
[illegible] نظم
[illegible] هزاران لعبت [illegible] سراسر گلرخان سرو بالا [illegible] غلامان پریرخسار [illegible]
[illegible] آهو [illegible] خورشید [illegible]
[illegible] شتر [illegible]
[illegible] صحرا و بیابان [illegible]
[illegible] لگام و زین [illegible]
[illegible] تمامی [illegible] شروانشاه

از نواب رغایب آنچه توانست و مناسب دانست ترتیب نمود و عماری زرنگار بلقیس روزگار را جانب لشکرگاه پادشاه سلیمان جاه
روان فرمود و در وقت رخصت مجد و انتساب بحضرت نقابت منقبت و جناب [illegible] انواع انعام و احسان تقدیم رسانید و
جواب عذرخواهی [illegible] در منزل [illegible] استقبال [illegible] قرب و وصول مهد علیا بپایه
سریر اعلی رسید پادشاه کامران [illegible] امرا و ارکان دولت را باستقبال روان گردانید و خدام بارگاه شاهی ترتیب اسباب
جشن [illegible] پادشاهی [illegible] نظم
[illegible] معطر شد فضای [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] دولت و اقبال [illegible] اوج سلطنت و استقلال [illegible] همایون [illegible]
[illegible] روح پرور و آب عذوبت [illegible] فرح [illegible]
[illegible] بزم و سرور [illegible] پادشاه جمشید [illegible] مسند کامرانی قرار گرفته نغمه چنگ و قانون و نوای عود [illegible]
[illegible] پادشاه کامکار ساقیان خورشید رخسار و لدان مخلدون [illegible] لؤلؤ منثور [illegible]
رنگین‌تر از عقیق و شرابی صافی‌تر از ضمیر اهل تحقیق باکواب و اباریق و کاس من معین [illegible] الوان و انواع
اطعمه گوناگون و لحم طیر مما یشتهون و فاکهة مما یتخیرون [illegible] زرین و سیمین [illegible] ساخته [illegible]
[illegible] مغنیان [illegible] تهنیت تقدیم رسانیدند [illegible]
[illegible] زبان [illegible] دوام کامرانی آفتاب آسمان [illegible] نظم [illegible] مقامت باد دایم
[illegible] اقبال [illegible]
فضای ملک [illegible] خورشید [illegible] سپهر [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] پادشاه خورشید طلعت مشتری
[illegible] اتفاق افتاد [illegible] اوج شرف [illegible]
حاصل کرد [illegible] آمال و امانی [illegible] پادشاه [illegible] نظم [illegible]
[illegible] یاقوت [illegible]
علی الصباح که خورشید فیض گستر [illegible] انوار انعام عام [illegible] نگارنک [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] ارکان دولت [illegible] تهنیت و مبارکباد
تقدیم رسانیدند نظم [illegible] مبارکباد [illegible]
[illegible] اقبال [illegible]

مرتب گشته نوازی های و نوش المنبذ کردید و دوست مکافات خدام واجب الاحترام تمامی امرا و ارکان دولت را خلع و تاجهای مرصع
پوشانید و هر فرد از مقربان بارگاه اعلی شاه را که مصحوب سعد زرنگار صفت شکار آمده بودند بمزید لطف و احسان نواخت و هر روز
متعاقب بموجب جشن و بزم نشاط نشسته در این ایام هر روز بانواع جهار قومان از نقد و جنس بر دوران شروان از مفخر و سرافراز ساخت
بر فیمان پادشاه و دولت احسان ندو ساقیان ماه پیکر گشته بوستان ایام رفتوان رنگ آهنگ رباب و نغمه چنگ و لیالی کرد آن فاتحان اول
نکارنامک ولایت و غیبت فاضل همه وقت کمال مدح غیبت بود شغل بم و دانش موی عبادت نماز و خیر بد عام نکو اهو خیر واح و دین اسلام
والله الحمد والمنة تا نهایت تاریخ هجری باو ربیع الاول سنه رسیده و دین پادشاه مرتضوی خصال در پناه حمایت ایزد متعال بر دار السلطنه
تبریز بر سریر سلطنت و استقلال تمکن دارند و حکام ممالک ربع مسکون و سلاطین عالم کرکیون سر بر خط فرمان و اجب الاذعان نهاده
هیچ صاحب تیغ کتی خیال مخالفت بر امن ضمیر منکید و همین دولت ابدی الاتصال و سعی معدلت بنیاد الد همه ممالک روی
زمین یعنی از کنار آب آمویه تا نهایت دجله در معموری و آبادانی بمرتبه ترقی کرده که زیاده بر آن تصور نتوان نمود و انعدام سلالی ظلم
و ضلال و انعدام مراسم خذلان و نکال بمرتبه رسیده که هیچ آفریده در هیچ قطر از اقطار ممالک محروسه دست جرأت ابواب
فسق و بدعت بر روی روزگار نمی تواند گشود و سوختگان تاب آفتاب حوادث از منبع سابقه در زلال عدالت لازال اباوی دارند
و کشتگان وادی حیف و تعدی اوقات سابقه در مهاد امن و امان غنوده مشاهده و چکیده اور الامری عمال می دیدند از اکابر و اصاغر
و قبایل سوار دون اقتدار از صولت آوازه دولتش چون برگ بید از اختر اشنه باد مینارند و پلنگان قله کار و نهنگان دریای کارزار
از خوف توجه سپاه و آتش انتقامش عنان چنگ در نیران سوزان میگدازند معمار اجتهاد و بعبادت آثار شر همواره تعمیر مبانی
دین قویم را اساس نهاده ضمیر مهر تنویر میبازد و قهرمان حسام ذو الفقار کردار ش پیوسته در انجام سواد طغیان مخالفان ملت مستقیم
اعلام اهتمام می افرازد و مقصد همت همایونش از تسخیر اطراف و اکناف استیصال اعدای دین مبین است و مطلب غیرت میمونش از سیر
در الممالک و آفاق آسایش امت سید المرسلین لاجرم شعر جای آنست که اهل اسلام از سر صدق با خلاص تمام مشغول دست دعا بر دارند
روی از قبله حاجت آرند طلبند از احد لم ابنا ز دولت حضرت او را بقا بود لایق حال کز و بیان کرگو نید او را و عاهر زمان
شمه از بدایع و قایع و حالات و اندکی از نوادر فضایل و محاربات این پادشاه عالی جاه مرتضوی صفات از مبادی طلوع صبح سلطنت
و کشور گشایی و اوایل ظهور نیر سعادت عالم آرای الی یومنا هذا ابن مجموعه نامه مشکین ختامه بر بیاض کافوری این صفحات تحریر
یافته بید کمال ارم جاوید جنان است که من بعد آفتاب دولت این پادشاه سرافراز بتشبیب و فراز خوشید سایر امصار و بلاد ربع
مسکون تابد و زمان عمر و کامرانی این مهر سپهر جهانبانی بر طبق آرزوی و اما ینفع الناس فیمکث فی الارض تا آخر ایام این جهان مقرون
باد شعر جنابش را بود دولت ملازم ز جوهر کی بود عرض را انفکاک است بحمد الله که ذرع و تشرا بعقب روز محشر اتصال است
و چون دعای جاه و جلال این نیر اوج سلطنت و استقلال ختام بر مقدمه مسند سابقه محقق میکرد و بر جمیع اعراو امم و اجب اللازم است
و بر ذمه تمامی طوایف بنی آدم مفروض و متحتم فلک تحشن گذارد سوال تهدادوا زدیاد دولت ابدی الاتصال فی الحال این مجموعه را زیب

و زینت میدهد بانکار بموجب الزامی که در تالیف کرده شده قدم در ساحت شمه از احوال بعضی از فضلای عظام و علمای کرام
و بلغای فصاحت انتظام این دولت میمنت انجام می نهد شعر آنکه این شاه فیروز بخت مراتب فرا اینده تاج و تخت باد و در
کامرانی سبی مرفه با قبال او و هر کسی دلش روشن از نور علم الیقین تمام عالمش زیر نگین ذکر طایفه از سادات و علماء و اشراف
که بعضی از ایشان با سلاطین آق قویونلو معاصر بوده اند و زمره در ایام دولت ابد پیوند شاه جم اکتساب فضل و کمال نموده اند
از جمله اعاظم علماء و خیر البشر و اکابر فضلای دانشور در زمان جهانبانی امیر حسن بیک و یعقوب میرزا امیر صدر الدین محمد الحلبی بطلیعه
فاخره شیراز زینت بالافراز بنشر علوم محسوس و مفهوم قیام مینمود و بجودت طبع و وقت فهم از جمیع علمای متبحرین و فضلای متاخرین
ممتاز و مستثنی بود و آنجناب والد ارشد امیر غیاث الدین منصور است که در سلک سادات عالی نسب فارس انتظام داشت و مرجع
اشراف و اعیان بود و پیوسته نقش خیرات و مبرات بر الواح خاطر عالمیان می نگاشت و امیر صدر الدین محمد در ایام شباب در
جناب افادت شعاری مولانا قوام الدین کلباری تحصیل علوم نمود و باندک زمانی در تمامی فنون مشهور او بدرجه کمال ترقی کرده آغاز درس
و افاده فرمود و در بلده شیراز مدرسه وسیع رفیع بنا نهاد و هر روز بآن بقعه شریفه تشریف حضور ارزانی میداشت و طلبه علوم را از نتایج
طبع و قاد مستفید گردانیده وقت برتالیف و تصنیف میگماشت از جمله نتایج طبع قلم مخترعه رقمش رساله تحقیق علم و اثبات
واجب و حاشیه تمیمه و حاشیه مطالع و حاشیه تجرید در میان علما مشهور است و دقایق نکات مؤلفات افادت آیات بر الواح ضمایر علما
فضایل آثار مسطور است وفات امیر صدر الدین محمد بعد از فوت یعقوب میرزا باندک زمانی اتفاق افتاد و چون تاریخ آن ماه و سال
راقم حروف را معلوم نبود خامه تقریر آن از بیان کشود و از امیر صدر الدین محمد پسری ماند در غایت فضل و علم تمام امیر غیاث الدین منصور نام
و آنجناب عالی موفور علم و دانش در اطراف و اکناف عالم بغایت مشهور است و معارفش در فنون حکمت و ریاضی ضرب المثل جمهور
علما نزدیک بود و دور بود مدرسه پدر بزرگوار خویش پیوسته باو افاده قیام مینماید و کوشش طلبه علوم از نتایج طبع دریا نفاد خود می ایام
مولانا جلال الدین محمد دوانی از غایت تبحر در علوم معقول و منقول و از کمال مهارت و جامعیت فروع و اصول بر جمیع فضلای عالم و تمامی
علمای بنی آدم فایق بود و در میدان تحقیق مسائل و انحلال معضلات رسایل و توضیح مشتبهات متقدمین و تلویح جنایات متاخرین قصب السبق
از امثال و اقران میربود و فنون مکنون که از ابو علی و علامه طوسی در ستر خفا محجوب بود و در نظر بصیرتش جلوه ظهور داشت و اسرار مخزون
که از معلم اول و ثانی مکتوم مانده بود علم و مناسبت سنجاج بر صفحه ضمیر نگاشت بیت سپهر علم را بود آفتابی فنون فضل را جامع کتابی
مولانا جلال الدین محمد والد ارشد مولانا سعد الدین است که بعلو نسب و دانش مشهور بود و در قریه دوان که از اعمال کازرون است بقطع و فصل
قضایای شرعیه اقدام مینمود و جناب مولوی نخست نزد والد ماجد خود بتحصیل اشتغال داشت و در آخر بشیراز رفته در درس مولانا محیی الدین کوشکناری
و خواجه حسن شاه بقال همت بر کسب کمالات گماشت و این دو بزرگ از تلامذه محقق شریف بوفور علم و فضیلت ممتاز بودند و در زمان
میرزا محمد بن بایسنغر در شیراز بلوازم درس و افاده قیام مینمود و ایضا مولانا جلال الدین محمد در درس مولانا حسام الدین کلباری که بر طوالع
شرحی مفید دارد و مطالع معینی از منهاوات کرده و در وقت اکتساب علم حدیث در خدمت شیخ صفی الدین ایجی که سید محی الشمس بود

...استفاده بجای آورد القصه بواسطه قابلیت اصلی بلکه بمحض عنایت لم یزلی هنوز جناب مولوی در سن شباب بود که از نسیم فضایل و کمالاتش
مشام مستشفیان گلزار علوم معطر گشت و از نفحات قلم گوهر بارش ریاض دانش در نضرت و نضارت از ساحت بوستان جنان در
گذشت لاجرم در ایام دولت امیر حسن بیک و یعقوب میرزا از اقطار و امصار عراقین و روم و آذربایجان و هرموز و کرمان و خراسان
و جرجان و مازندران و کردستان اعاظم افاضل بامید کسب علم و دانش متوجه ملازمتش میگردیدند و بعد از ادراک آن سعادت عظمی از
شعشعه ضمیر فیض آثارش اقتباس انوار کمالات مینمودند و آنجناب در ایام شباب چندگاه بصدارت امیرزاده یوسف بن میرزا
جهانشاه اشتغال کرده بود و بعد از استعفا از آن مهم در مدرسه بیگم که بدار الایتام مشهور است بلوازم درس و افاده قیام نموده در زمان
دولت سلاطین آق قویونلو منصب قضاء ممالک فارس من حیث الاستقلال تعلق بآن مرجع اهل فضل و کمال داشت و هرگاه که از درس
فارغ میشد همت عالی نهمت بر فیصل قضایا شرعیه میگماشت و جناب مولوی در اواسط ایام زندگانی بر شرح تجرید مولانا علی قوشچی حاشیه
در کمال دقت تالیف نمود و آن رساله بنظر شارح رسیده از روی انصاف زبان بتعریف و توصیف گشود اما امیر صدر الدین محمد در آن
ایام بر کتاب مذکور حاشیه بر حاشیه جناب مولوی که نوشته اعتراضات کرد و آنجناب حاشیه دیگر بهتر از نخستین جهت رد آن سخنان در قلم
آورد و بهمین قیاس پیوسته میان آن دو عالم متبحر مباحثات بوقوع می پیوست و هرکس والی شیراز می بود جهت تحقیق دقایق طرفین
مجالس سامیه مستفید و بهره ور میگردید از جمله تصانیف جناب مولوی رساله زوراست که در علم حکمت نگاشته خامه بلاغت انتما گردانیده باسم خواجه
از جناب شیخ مجد الدین محمد کرمانی استماع نمود که جناب مولوی بنجف اشرف رفته بود در روضه کعبه منزلت شاه ولایت علیه الصلوة والسلام
روزی بر بالای ایستاده این رساله را تصنیف نمود و بمناسبت این مصنف را بزورا موسوم گردانید و چون زورا مشتمل است در غایت اختصار
و متانت جناب مولوی بعد از چندگاه حسب حل عبارت آن شرحی منقح در سلک انشا کشیده دیگر از مولفات آن عالم پسندیده صفات
شرح هیاکل است که در علم اشراق شیخ شهاب الدین مقتول تحریر فرموده و همچنین رساله اثبات واجب و اخلاق جلالی که در برابر اخلاق ناصری
نگاشته داخل مصنفات آنجناب است و از جمله حواشی که بر کتب متداوله از قوم قلم افادت رقم نموده حاشیه تجرید و حاشیه مطالع و حاشیه
انوار شافعیه است و نکات این کتب بر الواح ضمایر افاضل زمان مسطور. وفات مولانا جلال الدین محمد بعد از فوت یعقوب میرزا باندک
زمانی روی نمود و مدت حیاتش زیاده بر هفتاد سال بود و از آنجناب دو پسر ماند مولانا سعید الدین اسعد که حالا در سلک دانشمندان منتظم است
و مولانا عبد الهادی که در زمان حیات پدر وفات یافت مولانا امام الدین المیبذی دانشمندی متبحر بود و در عصر مولانا جلال الدین
در شیراز بنشر فضایل بر نهج قیام مینمود و در زمان یعقوب میرزا اجل موعود در گذشت و در وطن مالوف مدفون گشت مولانا عز الدین علی
مکی در سلک اشراف علماء کرام و فضلای عظام انتظام داشت و در درس مولانا محیی الدین کوشکناری و مولانا قوام الدین کلباری
تحصیل نموده نقوش مسائل محسوس و مفهوم بر صحیفه ضمیر نگاشت همواره بوعظ و نصیحت خلایق می پرداخت و بپوشش خنادی قیام نموده
کمال امانت و دیانت ظاهر میساخت تفسیر آیات احکام قرآنی و شرح محرر و شرح ارشاد و حاشیه تبیین شافعیه از جمله مصنفات مولانا است
و آنجناب در سنه هشتصد و هفت در هرموز فوت شد. و دو پسر نیک اختر یادگار گذاشت مولانا شمس الدین عبد الله و مولانا صدر الدین محمد

مولانا شمس الدین

مولانا رشید الدین عبد الله در اواخر اوقات خاقان منصور سلطان حسین میرزا از شیراز بهراة آمده در مدرسه اخلاصیه حل اقامت
انداخت و منظور نظر مکرمت امیر نظام الدین علیشیر شده همگی همت ایام شباب بتحصیل علوم مصروف ساخته باندک زمانی در سلک علما
انتظام یافته در حظیره والده خاقان مرحوم بمنصب تدریس سرافراز گشت و تا غایت در آن بقعه بلوازم افاده می پردازد اما مولانا احمد
در آن سال که امیر نجم الدین مسعود ثانی متوجه ماوراء النهر بود جهت سرانجام بعضی از مهام همراه او رفت و در معرکه غجدوان از جهان گذران انتقال
نمود مولانا اهلی شیرازی از اکثر سالکان مسالک شعر و شاعری بوفور مهارت در فن شعر امتیاز داشت قصیده مصنوع خواجه سلمان ساوجی را
تتبع نمود و آن ابیات را بمدح امیر علیشیر موشح ساخته بهراة ارسال فرمود مآل حال و سال انتقالش معلوم نگشت لاجرم کیفیت آن بزبان قلم
بدیع بیان نگذشت امیر حبیب الله از احفاد و الا نژاد اشرف علماء ربانی امیر سید شریف الدین علی الجرجانی است و سید شریف
صدر که در ملک سلطان سلیم شرف شهادت چشیده برادرزاده آنجناب بود و حالا امیر حبیب الله بعلو شان و سمو مکان مقدم دودمان
و شرف نامداران از سایر سادات ملک شیراز امتیاز دارد و حالا منصب قضا شیراز منصوب بوده همت بر فیصل قضایا فرق
برایا میگمارد سید نعمت الله کرمانی سرور اولاد امجاد سید المرسلین آخر الزمان شاه و مرجع اشراف طبقات انام بود و باطن خجسته میامنش مهبط انوار
ولایت و ارشاد و خاطر فرخنده مآثرش مظهر آثار هدایت و استشهاد و ذات فایض البرکاتش بانواع فضایل و کمالات موصوف
و روزگار فرخنده آثارش با جناب سدنه آستانش بزرگوار معروف و درگاه کرامت پناهش آرامگاه سلاطین آفاق و آستان ملایک
آشیانش ملاذ خواقین باستحقاق نظم قطب عالم غوث اعظم آنکه هر روز آفتاب بوسد از تعظیم خاک روضه جان پرورش
خازن جنت بلطف و سعی هر صبح گرد از غبار شاهراه جان شسته در شبش و آنحضرت در سلک اولاد اعظام سید نعمت الله ولی تمام از
مناقب و مفاخر او در ذیل وقایع خاقان سعید شاهرخ میرزا مسطور گشت و در دار الامان کرمان در قریه ماهان محفوف بانوار رحمت رحیم
رحمان در گذشت امیر تاج الدین علی کرمانی سیدی عظیم الشان و بزرگ عالی مکانت بود و خوان کرم و احسان گسترده و آینده و رونده را
از موائد لطف و مکرمت خویش محظوظ و بهره مند میگردانید قاضی میر حسین میبذی در سلک افاضل علماء عراق بل اعاظم دانشمندان آفاق
انتظام داشت و در مملکت یزد بامر قضا منصوب بوده علم امانت و دیانت می افراشت از جمله مولفاتش شرح دیوان معجز نشان
حضرت امیر المومنین علی علیه افضل الصلوات و التسلیمات تصنیفیست دلکش اثر و مطبوع طباع سلیمه دانشوران فضیلت پرور و همچنین
آنجناب بر کافیه ابن حاجب و هدایه حکمت و طوالع و شمسیه منطق شروح و حواشی مفیده در سلک انتظام داده و در آن مولفات کمال
دانش و جودت طبع خود را بر منصه عرض نهاده و قاضی میر حسین را در فن معما نیز رسالات پسندیده و بمیزان ذهن اصحاب نظم و نثر
سنجیده در اوایل ایام دولت شاهی صحیفه حیات قاضی بخاتم انقضا مختوم گشت و تقدیر ایزدی دستیار روزی چند موافق بود در ...
امیر غیاث الدین محمد ولد ارشد میر میران بود که از اجله سادات اصفهان بعلو نسب و سمو حسب ممتاز و مستثنی مینمود و کثرت ثروت
و مکنت آنجناب بآن مرتبه داشت که بدستیاری قلم و زبان شرح شمه از آن توان داد و کمال اعتبار و اختیارش بآن نهایت بود
که تبیین آن زبان بلاغت بیان تواند نمود و امیر غیاث الدین محمد در اوایل ایام کشورگشایی نواب کامیاب شاهی مواخذ گردید

و به بعضی از امور نالایق متهم گشته بدست قضا منشور حیاتش در نوردید خواجه ملا اصفهانی جامع بسیاری از فضایل نفسانی بود و در
علم حدیث دعوی مهارت مینمود و در نوشتن تاریخ وقایع یعقوب میرزا تعلق بوی میداشت و در آن باب کتابی بطلاقت انجام
بر صحایف روزگار نگاشت و چون خواجه ملا در خدمت آن نسل بغایت متعصب بود در زمان ظهور دولت شاهی از آذربایجان بهراة
آمده مشمول انعام خاقان منصور و اولاد عظامش گشت و بعد از آنکه محمد خان شیبانی بر ولایت خراسان استیلا یافت کمر ملازمت
در کار خانی بر میان بست و محمد خان اگرچه گاهی با وی اظهار التفات مینمود اما در اکثر اوقات او را بعداوت اهل بیت طعن میفرمود
و خواجه ملا پیش از واقعه محمد خان در ماوراء النهر متوطن گشت و در جمادی الاول [illegible] به بلده بخارا [illegible] سید قوام الدین حسین
از عظمای نقبای اصفهان بوفور علم و دانش ممتاز و مستثنی است و جمال حالش بحلیه فضیلت و طلاقت مزین است و مجلی لوح خاطر خطیرش
محل نقوش مسایل فروع و اصول و صحیفه ضمیر منیرش مهبط انوار فضایل معقول و منقول مشهور است طبع فیض آثارش پیوسته عقود جواهر آبدار از بحر
اشعار عرایس ابکار و منظومات سحر آثارش کامثال اللؤلؤ المکنون زیور گوش هوش بلغا و فضلاء زمین بیت ای شکل اهل فضل از کلک تو حل
گشته فنون علم در دهر منتشر طبع تو در انواع فضایل کامل ذات تو از اصحاب فضیلت افضل و آن سید مرتضوی خصال در اوایل
که اعلام رایات ظفر مآل شاهی پرتو دولت و اقبال بر عرصه خراسان انداخت در ملازمت همایون بود و بعد از فتح آن ممالک بموجب
فرمان واجب الاذعان بقبه الاسلام بلخ شتافته مهام شرعیه آن خطه ارم نظیر را متعلق برای عالی قرار داد و ولی حالیا باهتمام و فیصل قضایا
بر ایام کار سید معز الدین محمد از اجله اتقیا نقبای اصفهان بمزید تقوی و دین پروری و وفور عفاف و پرهیزکاری امتیاز تمام یافته و انوار
باطن محبت میامنش بتحصیل فضایل صوری و معنوی و اکتساب علوم دینی و دنیوی تافته آثار شمایل نبوی از صفحات افعالش در و میان
و شمایل [illegible] مرتضوی از جوارح احوالش هر روز ذات فایض البرکاتش باداء وظایف طاعات و عبادات موصوف و اوقات
فرخنده ساعاتش بتقویت ارکان ملت بیضا و تمشیت امور شریعت غرا مصروف بیت شد از شیخ [illegible] ملک الاسلام [illegible]
بهروزی کام [illegible] آن قدوه اولاد خیر الانام شاه تقی الدین محمد است که برادر عالی قدر سید قوام الدین حسین [illegible]
از اشراف سادات عجم بمزید امتیاز و مستثنی بود و سید معز الدین محمد در این ایام سعادت فرجام حسب فرمان پادشاه [illegible] الاسلام
اصفهان است و در منصب شیخ الاسلامی تمکن دارد و در باب سرانجام امور اهل اسلام و ترویج فتوی علما حسب المقدور غایت اهتمام بجای
آورد مولانا نور الدین محمد در ایام سلطنت روز افزون در بلده اصفهان بتفویض منصب قضا [illegible] پرتو انوار امانت و دیانتش
بر صفحات روزگار اهالی آن دیار تافته تا غایت در همان ولایت متوطن است و بر مسند حکومت امور شرعیه متمکن امیر اسمعیل [illegible]
حاوی فضایل و کمالات نفسانی بود و در اوایل ایام اقبال نواب کامیاب باجل طبیعی از عالم گذران انتقال فرمود امیر عبد الوهاب در سلک اجله
صاحب سعادات آذربایجان منتظم بود و در زمان یعقوب سلطان بلوازم امر شیخ الاسلامی قیام مینمود و از اکتساب فضایل و کمالات بهره
تمام داشت و بقلم دیانت و پرهیزکاری صفحه نقش نیت پروری و دین داری بر لوح خاطر مینگاشت و در اوایل ایام کشور ستانی
شاه دین پناه بهراس قیاس نکو در او داده از تبریز بهراة شتافت و پرتو انوار عنایت و رعایت خاقان منصور و اولادش بر وجنات

احوال

احوال آن سید ستوده خصال یافت چنانچه در مجالس بر اکثر سادات خراسان آن سید عالیتبار تقدیم داده و سیورغال بعضی جناب
تعیین کرده ابواب انعام و احسان بر روی روزگار خجسته آثارش گشاده و چون خاقان منصور بجوار مغفرت ملک غفور انتقال نمود امیر
عبد الوهاب از بدیع الزمان میرزا رخصت حاصل کرده به آذربایجان مراجعت نمود و بعد از وصول بمقصد مشمول عواطف بی دریغ نواب
کامیاب شاهی شده در ظلال اقبال لایزال از تاب آفتاب حوادث ایمن گشت و در سنه احدی و عشرین و تسعمائه از درگاه عالم پناه بمهم
رسالت نزد سلطان سلیم رفت و پیش از ادای پیغام باعزاز و اکرام مخصوص گشته رخصت معاودت نیافت لاجرم ناکام هم در آن
ولایت رحل اقامت انداخت و ظاهرا تا غایت که تاریخ هجری بسنه ثلثین و تسعمائه رسیده آنجناب در قید حیاتست و بفراغت اوقات
میگذراند شیخ فتح الله از اوایل زمان سلطان یعقوب تا حال در بلده فاخره تبریز بسجاده تقوی و پرهیزکاری متمکن است و نزد
اکثر مردم آن دیار بتزکیه نفس و تصفیه خاطر خطیر اشتهار دارد و جمعی کثیر از گوشه نشینان و درویشان طریق ارادتش می پویند و از وی
طلب ارشاد و تلقین نموده بصحبت شریفش تیمن و تبرک میجویند قاضی میر باقر عالمیست متبحر و بطلاقت لسان و فصاحت بیان مباهی
و مفتخر و آنجناب در ایام دولت ابدی الاتصال شاه مرتضوی خصال در تبریز بمنصب عالیه المراتب قضا سرافراز شده تا غایت بلوازم آن
امر اشتغال مینماید و گاهی ابواب افاده علوم نیز بر روی روزگار طلبه علوم میگشاید قاضی شمیم فاضلیست عالم و بحسب نسب [illegible]
و اعالم و عالم [illegible] تدریس و تولیه مدرسه اشرفیه تعلق بآنجناب میدارد و بر وفق شرط واقف بلوازم آن مهم اقدام مینماید قاضی
نصر الله بغدادی در دار السلطنه تبریز بر مسند قضا متمکن است و از علوم شرعیه وقوفی تام دارد و مهام فرق انام را بر نهج امانت و
دیانت فیصل میدهد مولانا عبد النعیم بجودت ذهن و حدت طبع سرآمد فضلای آذربایجانست و بواسطه سعت مشرب احیانا بشرب
ماء العنب اشتغال مینماید تدریس [illegible] تعلق بآنجناب میدارد و در مدرسه خواجه علیشاه گیلانی هم بشرایط افاده بجای می آورد مولانا
میرک کشانی در سلک علمای تبریز منتظم است و در علم تفسیر و معانی بیان مهارت کامل حاصل دارد مولانا الیاس معاصر یعقوب میرزا بود و
در اوان عنفوان جوانی جهت تحصیل بدار السلطنه هراة توجه نمود و بعد از چند گاه که در آن دیار در ظل تربیت و رعایت امیر نظام الدین علیشیر
بسر برد میل وطن کرده بار دیگر روی به تبریز آورد و او بحقیقت و لطف طبع اتصاف داشت و اشعار دلپذیر بر صفحه روزگار میگذاشت این
مطلع از آن جمله است بیت خوش آن ساعت که آید ترک مست تیغ بر کف او رقیبان حمله بگریزند و من مانم همین با او شیخ علاء الدین علی بن
عبد العالی علو رتبه آن نقطه دایره تقوی و طهارت در تحصیل علم و فضیلت بمرتبه ایست که در مذهب علیه امامیه بدرجه اجتهاد رسیده و از غایت
تبحر در علوم عقلی و نقلی مقتدای حکام اسلام و مرجع علمای واجب الاحترام دیده و فصاحت بیان و طلاقت لسان آنحضرت از درجه توصیف
عالیتر است و نهایت دین داری و پرهیزکاری او نزد اکابر و اصاغر بشر امری مقرر از جمله مؤلفات بلاغت سماتش حاشیه الفیه و رساله [illegible]
و حاشیه قواعد و ارشاد علامه حلی و حاشیه مختصر نافع و غیر هم در میان علمای ایام و طوایف انام مشهور و معروف است و در تاریخ مذکور
حیره و بغداد و نجف اشرف از پرتو طلعت خورشید مآثرش فایض النور و معمور است شیخ ابراهیم حلی بصفت علم و عمل موصوف است و
بغایت تقوی و دیانت معروف هرگز از هیچ پادشاهی انعام و سیورغال قبول ننموده و بمختصر چیزی که از زراعت حاصل میکند قناعت

و مورد جمعی کثیر از طلبهٔ علوم بوده و درویشان در صحبت شریفش بسر میبردند و از نتایج طبع میامن [illegible] شرایط تلمذ بجای می آورند
شیخ محمد لیث قدوهٔ فقهای اکنف و زبدهٔ اصحاب فضل و شرف است ذات خجسته صفاتش بمکارم اخلاق و محاسن اوصاف موصوف
و اوقات فرخنده ساعاتش باصناف طاعات و عبادات مصروف شیخ زین الدین علی قدوهٔ اشراف علما و ادب و جامع اصناف فضل
و ادب است بکمال امانت و دیانت موصوف و بغایت تقوی و پرهیزکاری معروف و آنجناب در زمان [illegible] بدار السلطنه هراة تشریف
آورده منظور نظر عاطفت نواب نامدار مظهر عدل و احسان انیس الحضرة البهیه دورمش خان گشت و منصب شیخ الاسلامی و قضا منصوب
شده پایهٔ قدرش از امثال و اقران درگذشت بعد از آنکه قریب دو سال بلوازم آن منصب پرداخت میل وطن مالوف نموده علم عزیمت
بجانب دیار خود برافراشت سید نعمت الله علی در سلک اعاظم سادات و علمای عالی مقام انتظام دارد و در اواخر [illegible] بلدهٔ فاخرهٔ هراة را
بیمن تشریف مشرف ساخته چندگاهی در مصاحبت شیخ زین الدین علی بسر برده و آخر همراه آنجناب روی توجه بطرف [illegible] آورد قاضی ضیاء الدین
نور الله ولد قاضی درویش محمد بن خواجه شکر الله وزیر برادرزادهٔ قاضی [illegible] بوده و در ایام حکومت امیرخان در بلدهٔ فاخرهٔ هراة شغل
منصب قضا [illegible] چند سال در غایت دیانت و امانت بلوازم آن امر قیام نموده و آنجناب از اقسام فضایل بهرهٔ تمام داشته و بجودت
طبع و لطافت ذهن موصوف بوده اشعار غریب بر صفحهٔ روزگار می نگاشت و در انشاء مکاتیب [illegible] بجای می آورد و مراتب بر
احسان منبع دل طوایف انسان میبود و وفاتش در اوایل شعبان سنه [illegible] اتفاق افتاده و در گازرگاه مدفون شده [illegible] و دیگر
تعصبات [illegible] قاضی نور الله نور الله مرقده پسری ماند در غایت رشد و صلاحیت موسوم بمیر مخدوم و آن مخدوم حالا در سلک خواص
حضرت ممالک پناهی حبیب اللهی انتظام دارد و بسبب وفور مکارم اخلاق و محاسن آداب پیوسته بتشریف [illegible]
[illegible] قاضی عبد الرحمن برادر خود قاضی نور الله بود و در ایام دولت [illegible] در دار السلطنه تبریز بلوازم منصب
اقضی القضاتی قیام نموده حال خاطرش بحلیهٔ علم و دیانت آرایش داشته و در اواخر سنه [illegible] رایت عزیمت بصوب آخرت برافراشت
نوعی در کارهٔ عالیجاه اولاد و احفاد آن قاضی و الا نژاد [illegible] اختصاص داده و [illegible] آن منصب را در قندهار [illegible] ولد
ارشدش قاضی غیاث الدین شکر الله [illegible] مولانا درویش ملکی از ولایت قزوین بوده و در بدایت حال بحرفت خیاطی اشتغال
مینمود و جودت نظمش مرتبه ایست که امیر نظام الدین علیشیر در مجالس النفایس مرقوم قلم لطایف رقم گردانیده که [illegible] توفیق حاصل
از جانب عراق بهتر از اشعار مولانا درویش نظمی نشنیده ام این مطلع از نتیجات کلک بلاغت نظام اوست بیت خواب دیدم
که چو اشک [illegible] چون شدم بیدار [illegible] دل بجای خود نبود مولانا [illegible] در سلک شعرای [illegible] انتظام داشت و مزاجش
بمزاح و هزل مایل بوده و در بدیهه ابیات نیکو نظم مینمود و این مطلع از نتایج طبع اوست بیت بیا که عشق آتش زد دل افسرده ما را
بسوز خویش [illegible] مولانا شمس الدین محمد خفری در سلک اعاظم علما و اتقیاء فارس انتظام دارد و درین اوقات
در بلدهٔ کاشان ساکن بوده پیوسته همت بر افادهٔ علوم میگمارد و در اوایل این سال یعنی سنه [illegible] رساله ای در تفسیر سورهٔ کریمهٔ فاتحة الکتاب
و دیگری مشتمل بر حل حدیث [illegible] بنام نامی حضرت ممالک پناهی حبیب اللهی تالیف نموده بدار السلطنه هراة فرستاده و از وفور

انعام

انعام آن ملاذ طوایف انام بسلالهٔ کرام سید محظوظ و بهره ور گشت سید جعفر ولد بزرگتر [illegible] اولاد خیر البشر سید محمد نوربخش بود
و بلطافت طبع و صفای ضمیر اتصاف داشت و در زمان خاقان منصور بهراة تشریف آورده منظور نظر عاطفت و اعزاز و احترام آن
پادشاه عالیمقام گشت و امراء عظام و صدور کرام جهت معاش آنجناب هر سال مبلغ خطیر [illegible] مقرر ساختند
سید جعفر از غایت علو همت سر بدان محقر فرو نیاورده [illegible] شده عزیمت [illegible] نمود این مطلع از منظومات اوست
بیت ترک [illegible] دست [illegible] آب زلال خضر از یاد برد سید قاسم ولد ارشد حضرت هدایت پناه امیر سید محمد
نوربخش است و برادر خرد سید جعفر لوامع انوار شمایل نبوی از ناصیهٔ حالش ظاهر و لوایح آثار فضایل مرتضوی از جمال کمالش باهر
و آیات ضمیر منیرش عکس پذیر صور ولایت و ارشاد و فضای خاطر مهر تنویرش مطلع فروغ کرامت و اجتهاد و آنجناب در
زمان فرخنده نشان خاقان منصور از عراق بخراسان تشریف آورده آن پادشاه عالیشان در تعظیم و تکریم خدام ذوی الاحترام
مبالغه فرموده میرزا کیچک دست ارادت در دامن متابعتش زده همواره از باطن کرامت مآثرش اقتباس انوار سعادت مینمود و بعد از آنکه
میرزا کیچک داعی حق را لبیک اجابت گفت شاه قاسم بر وفق حدیث حب الوطن من الایمان بجانب عراق شتافت و در آن ولایت رحل
[illegible] بتوطن و [illegible] بر وجنات ساکنان آن حدود تافت و چون شاه دین پناه لوای کشورگشایی برافراخت آنجناب را
[illegible] سادات عالم و نتیجهٔ دودمان حضرت خاتم صلی الله علیه و آله بمزید انعام و اکرام مستغنی ساخته
شاه قاسم در ظلال دولت ابدی الاتصال [illegible] ساعات میگذرانید تا در شهور سنه [illegible] ندای یا ایتها النفس المطمئنة را
بگوش هوش شنیده متوجه ریاض قدس گردید و حالا پسر و پسری آنجناب شاه قوام الدین حسین قایم مقام پدر بزرگوار خویش گشته
[illegible] آبای عظام قیام می نماید [illegible] موصوف بوده ابواب لطف و مکرمت بر روی روزگار صغار
و کبار [illegible] شاه بهاء الدوله فاضلترین اولاد شاه قاسم نوربخش بود بمزید علم و دانش از سایر سادات صاحب سعادات ممتاز و
[illegible] ساعات را بادای وظایف طاعات مصروف میداشت و در [illegible] آبای عظام خویش
کوشیده نقوش افاده و ارشاد بر صحایف خواطر مینگاشت و آنجناب در اواخر ایام زندگانی خاقان منصور از عراق بدار السلطنه هراة
تشریف آورده در خانقاه خواجه افضل الدین محمد کرمانی که در بیرون درب عراق است نزول اجلال فرموده منظور نظر عنایت آن پادشاه عالیجاه
گشته در ظل عاطفتش میآسود و چون خاقان منصور وفات یافت و شرار تفرقه و پریشانی در درون متوطنان بلاد [illegible] افروخت شاه
بهاء الدوله بصوب عراق و آذربایجان شتافته در سلک ملازمان بارگاه عالمپناه شاهی منتظم گردید و بعد از دو سال در کمال استقلال ملازمت نموده
بحسب اقتضای قضا [illegible] درگذشت مولانا عبید بجودت طبع سلیم و حدت ذهن مستقیم و اتصاف بفضایل نفسانی و اکتساب
کمالات [illegible] سرآمد شعرای زمان و مرجع فضلای دوران بود و آنجناب در سنه [illegible] در ملازمت نواب انیس الحضرة البهیه دورمش خان [illegible]
خراسان آمده چندگاه ساحت آن ولایت را بیمن مقدم شریف مشرف داشت و الحق در آن اوقات با اصحاب علم و کمال با حسن وجه
معاشرت نموده همواره همت بر سرانجام مهام ایشان میگماشت و در سنه [illegible] بمبالغه و الحاح تمام رخصت مراجعت بصوب [illegible]

که وطن مألوف و مسکن معهود خویش مراجعت نمود و بعد از طی منازل و قطع مراحل بمقصد رسید و روزی چند از رنج راه بر آسود و در آن اثنا جمعی
از اهل شرور و فساد از روی کینه دیرینه که در سینه داشتند قاصد انهدام بنای حیاتش گشتند و شبی با تیغهای کشیده به بالینش رفتند و چند زخم بر وی زدند
تا برحمت الهی پیوست و روز دیگر هر چند حکام آن ولایت تفحص و تفتیش نمودند از قاتل خبری نشنیدند و از جریمه مقتول اثری نیافتند
و اشعار مولانا [illegible] در غایت شهرت است امیر رکن الدین محمد اختر برج سیادت و دین داری و گوهر درج جلالت و بزرگواری است و
آنجناب برادر حقیقی میر حضرت صدارت پناهی نقابت دستگاهی جلال الاسلامی است که بر مسند صدارت تمکن دارند و بوفور فضل و
کمال و غایت جاه و جلال همواره همت عالی نهمت بر تمهید اساس دین و دولت و تشیید ارکان ملک و ملت میگمارند و در ولایت استراباد که
مولد و منشأ ایشان است اقامت دارند و پیوسته ابواب سلطنت و احسان بر روی روزگار متوطنان آنجا میگشایند و در باب
معموری و آبادانی آن مملکت مساعی جمیله بتقدیم میرسانند و در انشای خیرات و مبرات بدانچه میتوانند اهتمام میفرمایند امیر قاسم نجفی
از اشراف سادات جرجان و قدوه اعیان جرجان است منصب نقابت آن ولایت بحکم پادشاه امانت مرتبت تعلق بآنجناب
میدارد و از روی امانت و دیانت پیوسته همت بر تحقیق انساب سادات آن حدود میگمارد و ذات واجب الاحترامش بصفت
بذل و سخا موصوف است و زمام اهتمامش بتربیت حال سالکین و فقرا معطوف مولانا سلطان حسین [illegible] بر مسند قضا و ولایت
آنجا تمکن دارد و خود را در سلک افاضل میشمارد امیر شمس الدین علی سبزواری در نسبت نسب عالی و رتبت حسب عالی
از فرق نقبا ذوی المعالی امتیاز تمام دارد و بصفت تقوی و طهارت موصوف بود و علی الدوام خوان ضیافتش در نظر خواص
و عوام گسترده بود وجه معاش و ماده انتعاش آنجناب از زراعت مواضع املاک موروثی و مکتسبی مقرر بود و دور و نزدیک
و [illegible] از حاصل مزارعش کامیاب و بهره ور [illegible] پدر فرخنده اختر آن قدوه اولاد خیر البشر امیر جلال الدین قاسم نقیب بود که پسر
امیر شمس الدین علی نقیب النقبای الکوهی است و والده ماجده اش صبیه [illegible] میرزا محمود خواجه لاق که پسر عم سلطان سعید سلطان [illegible]
میرزا است از جناب نقابت پناه امیر نظام الدین عبد القادر که در علم انساب مقتدای اولوا الالباب است استماع افتاد که امیر
شمس الدین علی النقیب بواسطه اختلافی که در میان نقبا بهم رسید از وطن مألوف طریق سفر اختیار کرد و در ایام سلطنت
سلطان ابو سعید گورکان بخراسان رسید و بکثرت خیل و حشم و اتباع و خدم آن سید [illegible]
از عرب و عجم [illegible] و آنحضرت از اجله سادات مختاریه است و علو نسب و سمو حسب [illegible] در صغار و کبار
آن دیار [illegible] قرار دارند و سلسله نسب سادات مختاریه [illegible] بامام چهارم امام زین العابدین
علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام منتهی میشود و اکنون امیر شمس الدین علی [illegible] علاوه آن نسب عالی [illegible]
بمسند تقدم و منصب نقابت متمکن است و توقع ترفع و تقدم مردم بآنجناب غیر ممکن [illegible] عالم الغیب و
الشهاده و عالم بالغیب امیر ابو القاسم در ولایت [illegible] قدوه سادات و نقبا ذوی المکارم است و نظم امور و مهمات اهالی و اعاظم
[illegible] امیر سراج الدین علی [illegible] در زمان سلطنت خاقان منصور سالها [illegible] در آن دیار در کمال اعتبار روزگار میگذرانید و با حرز [illegible]

اشتغال نموده و بجمعیت [illegible] امیر فرید الدین جعفر پدر خجسته سیر امیر رفیع الدین بن ناصر الدین [illegible] است که در ایام
دولت خاقان منصور مقدم جمهور سادات نیشابور بود و والده ماجده اش دختر خواجه قوام الدین بن نظام الملک خوافی که سالها وزارت
آن پادشاه عالیجاه [illegible] قیام نموده و امیر فرید الدین جعفر [illegible] و از اختلاط فرق انام و دخل در مهام خواص و عوام
بسیار محترز و مجتنب [illegible] با آبا و اجداد بزرگوار خود باشتغال [illegible]
ابواب نیابت بر روی روزگار [illegible] میرزا احمد ولد ارشد امیر غیاث الدین [illegible] که در زمان خاقان منصور سالها [illegible]
سادات و نقبا [illegible]
[illegible] امیر غیاث الدین محمد [illegible]
[illegible] امیر محمد موسوی ولد امیر تاج الدین علی است [illegible]
مکارم اخلاق موصوف است و در این اوقات بمنصب قضاء ولایت [illegible]
امیر جلال الدین استرابادی [illegible] از جمله سادات عالی [illegible] قضا [illegible]
[illegible] امیر عبد الحی [illegible] استراباد [illegible] دار السلطنه [illegible] تحصیل علوم عقلی و نقلی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] احکام خراسان [illegible]
[illegible] امیر غیاث الدین محمد [illegible]
[illegible] دار السلطنه [illegible] علوم [illegible]
[illegible] امیر عبد الحی [illegible] علم و دانش [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر علاء الدین علی [illegible] ولد ارشد امیر نظام الدین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سیادت [illegible]
[illegible] امیر نظام الدین عبد الحی رازی [illegible] حضرت نقابت منقبت
[illegible] تحصیل علوم [illegible]
از وقوع سعادت امیر غیاث الدین محمد [illegible] مشمول انعام و احسان

پسندیده ساخت و رخصت معاودت حاصل کرده عنان عزیمت بصوب دار السلطنه هرات تافت و حالا در آن بلده توطن دارد و در پناه دولت [illegible]
در عهد همایون آن اسکندر سلیمان سریر و امیر کمال الدین حسین که بحسن خلق و لطف طبع و علو همت موصوف و بجاه و حشمت معروفست از جمله سادات و اشراف جهان
بمزید فضل و احسان موصوف و آنجناب نیز در زمان سلطنت روز افزون خاقانی در منصب قضا بلده هرات با امیر [illegible] شریک بود و حنفیه [illegible]
پرداخت صفات فوق الانام را بمقتضای مذهب [illegible] والحال منصب [illegible] رئیس یکی از مدرسهای [illegible] تعلق
میدارد که [illegible] افاده و استفاده [illegible] لوح ضمیر مینگارد مولانا عبد العلی بیرجندی جامع اصناف علوم محسوس و منقول است و حاوی انواع مسایل
فروع و اصول در علم نجوم و حکمیات [illegible] و در هیئت [illegible] حافظ مطالعه نموده و فنون
علمی [illegible] مولانا منصور [illegible] مولانا معین الدین [illegible] تحصیل فرموده [illegible] از مولانا کمال الدین شیخ حسین [illegible] کسب کرده
در خدمت شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی و مولانا مسعود شروانی نیز شرایط تلمذ بجای آورده و آنجناب بصفت [illegible]
کاری و علم و دین داری اتصاف دارد و همواره [illegible] تالیف افاده بر صفحه خاطر شریف مینگارد [illegible] تذکره و تحریر [illegible] حساب [illegible]
[illegible] بنام نامی حضرت [illegible] حبیب الله [illegible] در باب ایجاد و اتمام [illegible]
انتظام [illegible] امیر سید احمد و سید میرک دو جوان پسندیده خصال حمیده افعال اند بکمال صلاح و تقوی موصوف و بصفت علم و فضل
موصوف [illegible] امیر جمال الدین محمد [illegible] امیر جمال الحق والحقیقه والدین عطاء الله [illegible]
در زمان [illegible] فرق انام [illegible]
[illegible]
فضیلت [illegible] امیر سید احمد [illegible] سید میرک [illegible] القاری
در ایام [illegible] فرق انام [illegible] علوم [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] چون ان حمیده اخلاق [illegible]
[illegible] فضایل و کمالات [illegible]
[illegible] وزارت [illegible]
[illegible] خواجه محمد [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] حبیب الله [illegible]
[illegible] میرزا قاسم [illegible]
جلال الدین [illegible] پادشاه [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] میرزا قاسم [illegible] تحصیل علوم [illegible]
[illegible] مکارم اخلاق [illegible]

منصور مطبوع و مستحسن و میرزا قاسم حالا بوفور عنایت ایزدی در سه [illegible] انیس الحضرت البهیه در سلک ایلچیان انتظام یافته بر توجهات نواب خان
معدلت آثار [illegible] و حقایق احوال خجسته مآلش [illegible] از منظومات او این بیت بخاطر بود خامه تحریر آن مبادرت نمود بیت [illegible]
قدر [illegible] مولانا نور الدین محمد ولد مولانا نظام الدین عبد القادر [illegible] در علم شرعیات [illegible]
تمام دارد و در زمان خاقان منصور بمنصب قضا [illegible] منصوب بود و در ایام دولت [illegible] سالی [illegible] دار السلطنه هرات
باتفاق [illegible] قضاة اسلام قضا فرق انام را [illegible] و حالا نیز در آن امر دخل دارد و در قطع و فصل امور شرعیه شرایط اهتمام بجای می آورد مولانا حسام الدین واعظ
از جمله اقربا [illegible] مولانا محمد [illegible] است [illegible] مولانا [illegible] تخلص میکند و او [illegible] فصاحت بیان موصوفست و کثرت قوت
حافظه معروف چنانچه حکایات طویل الذیل [illegible] مسطور است بر سر منبر بر زبان می آورد و حالا در ایام جمعات در مسجد جامع
هرات [illegible] وعظ می پردازد و روز چهارشنبه در سر مزار [illegible] خواجه ابو الولید [illegible] مواعظ [illegible] امیر نظام الدین [illegible] در سلک سادات
عظام [illegible] منتظم است [illegible] امیر [illegible] از جمله اکابر اهل علم بود و اما امیر نظام الدین بواسطه صلاحیت جبلی [illegible] ایام [illegible]
تحصیل علوم صرف [illegible] ایام جوانی [illegible] مطالعه نمود [illegible] تعلیق و جودت عبارت موصوفست در زمان سلطنت محمد خان شیبانی
[illegible] امر [illegible] آورد
[illegible] مولانا [illegible]
مشهورست [illegible]
[illegible] منظومات اوست [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا احمد [illegible]
تمام دارد و آنجناب در زمان خاقان منصور [illegible] دار الملک خراسان آمده [illegible] اقامت [illegible]
[illegible] ساعات [illegible] فضایل [illegible] والحمد لله رب العالمین والصلوة
علی رسوله الکریم [illegible]
[illegible]
[illegible] مجلد اول [illegible]

[illegible] غرایب و عجایب ربع مسکون
[illegible] امید که توفیق مساعد گردد

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب
فی یوم الاثنین [illegible] محرم الحرام
[illegible]

بر ضمیر بلغای معانی خاطر روشن و مبرهن باشد که علمای ربع مسکون را از انجا که خط استوا است تا نهایت معموره عالم را هفت قسم کرده‌اند و هر قسمی را
اقلیمی خوانند و طول هر اقلیمی از مشرق تا مغرب باشد و عرض اقلیم اول را که متصل خط استوا است بیشتر اعتبار کرده‌اند بواسطه آنکه مشتمل است
بر دریاهای عظیم و عرض اقلیم هفتم نیز از سایر اقالیم زیاده است زیرا که محتوی است بر بیابانها و قفار بسیار **اما اقلیم اول** بزحل منسوب است
و طالع اهل این اقلیم اسود اللون باشند ابتدای این اقلیم از جنب مشرق از شمال جزیره یاقوت باشد پس بر جنب بلاد چین و شمال دیار سرندیب
و وسط بلاد سند و هند گذرد و بحر فارس را قطع کند و بر بلاد نوبه و وسط طرابلس بربر و میان جزایر نوبیان و جنوبی امصار مرطایه گذرد تا به بحر محیط منتهی شود
بعضی از بلاد و جزایر این اقلیم بر نهجی است که مسطور میگردد **بلاد نوبه** دیار طول عریض است بر کنار بحر نیل طول آن را ابتدا هشتاد و شش بار و قطع توان
نمود و متوطنان اکثر آن امصار نصاری باشند و دار الملک نوبه را دنقله گویند و ساکنان دنقله مردم سیاه فام صاحب جمال باشند و طعام ایشان
شعیر بوده و ذرت و خرما از اطراف هم آب بدانجا آرند و خوردن گوشت شتر نیز در آن طبقه شایع است و زرافه در آنجا بسیار باشد و مملکت نوبه متصل است
بر بلاد السودان و هوای آن موضع در غایت حرارت چنانچه اهالی آنجا بروز در سردابها و غارهای زیر زمین متوطن باشند شیخ زکریا بن محمد بن محمود قزوینی در
عجایب البلدان آورده است که در بلاد السودان [illegible] و مردم آنجا بعد از غروب آفتاب از غارها بیرون شتابند و آن زر را برداشته آورند و متاع
ایشان [illegible] است و طعام ایشان از زرت و لوبیا و لباس ایشان از پوست حیوانات و اکثر ایشان پوست پلنگ پوشند زیرا که پلنگ
در آن سرزمین بسیار است و بازرگانان [illegible] ایشان روند و چوب [illegible] و مهره آبگینه و دستینه و خاتمها
از آبگینه و مس همراه برند و [illegible] بان نواحی طبل زنند و [illegible] در موضعی معین جدا جدا نهند و اهالی آنجا از آواز طبل بر آمدن [illegible] وقوف یابند و شب
بر امتعه ایشان روند و در برابر هر متاعی [illegible] نهند [illegible] بازرگانان [illegible] یافته [illegible]
[illegible]
[illegible] **بلاد الزنج** شمالی آن امصار بلاد یمن است و جنوبی او بیابانهای [illegible]

آن نوبه و نوبی و حبشه و جافی و مردم زنج اسود اللون باشند بسبب افراط حرارت هوا [illegible] دیار [illegible] بلاد زنج [illegible]
پوشند در **عجایب البلدان** مسطور است که هرگاه [illegible] با ایشان محاربه نماید [illegible] شتر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **[illegible]** شهری است در جنوبی [illegible] بحر محیط [illegible]
و آب آن شیرین و [illegible] و معدن نمک [illegible] بسیار است [illegible] بلاد السودان [illegible]
[illegible] **حضرموت** ناحیتی است در یمن در **عجایب البلدان** مسطور است [illegible]
[illegible]
[illegible] **عجایب** [illegible]
[illegible] **سبا** در میان حضرموت و [illegible] و مردم آنجا [illegible]
[illegible] **[illegible]** شهری است [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] **[illegible]**
[illegible] صاحب **عجایب البلدان** [illegible] **صنعا** دار الملک بلاد یمن است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عثمان بن عفان در زمان خلافت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **[illegible]** [illegible]
آن [illegible] **چین** مملکتی طویل عریض است مشتمل بر [illegible]
اقالیم اول و دوم و سیم و چهارم [illegible] آن ملک است [illegible]
[illegible] **عجایب البلدان** [illegible] چین
[illegible]

[illegible]

... صاحب تحفة الغرائب ...

... الاقليم الثاني ...

[illegible]

خوابت آیلیت که شرح آن بگفتن و نوشتن تعبیر نپذیرد در ارک آن ساخته شده غیر محصور بیوتات بعضی از بروج آن ارک را در هیچ و روی از
و بعضی را بکاشی استحکام داده اند راقم حروف بآن بلده رسیده و در صفت آن آنچه دیده تقریر نموده [illegible] داخل بلاد هند است و در آن بلده
جمعی است [illegible] و در بعضی [illegible] ظاهر میشود و [illegible] علامت ارزانی و رفاهیت باشد و
سالی که این حرکات از آن بت ظاهر نگردد در آن شهر قحط و غلا شیوع یابد سریره(?) بلده ایست در مملکت هند و در آن شهر مناریست از غم مردم انجا
آمده که این مناره [illegible] کرده اند و بر سر آن منار جمعی [illegible] و بر سر آن خم خروسی از طلا مصنوع است هر کس قصد سر منار کند آن خروس در طیران
آید مانند [illegible] جنانکه هر که دم [illegible] آمده آن شخص را منع و زجر نماید کابا(?) [illegible] و بر سر آن صاحب تحفة الغرایب
در آن بلده عمودیست [illegible] ساخته اند و در پس آن عمود چشمه آبی است هر سال روز عاشورا آن [illegible]
بآن چشمه رسانیده آب آن چشمه را [illegible] از آن عمود [illegible] مردم انجا [illegible] کالیکوت بلده ایست در بعضی ساحل
[illegible] آن بلده کافر باشند اما جمعی از اهل اسلام نیز در آن بلده مقام دارند و دو مسجد جامع [illegible] ساخته اند و در ایام جمعه
در آن اجتماع جمع آمده نماز [illegible] قیام نمایند و در آن شهر عدالت و امنیت بمرتبه ایست که تجار [illegible] در آن بلده [illegible]
آمده [illegible] بدیوانخانه [illegible] و بر آن [illegible] محافظت نمایند [illegible]
[illegible] و [illegible] بهر [illegible] آمده [illegible]
آنرا [illegible] کالیکوت [illegible] کالیکوت [illegible]
[illegible] قطره آب [illegible] کالیکوت [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] اقلیم [illegible] مقام کرد [illegible]
[illegible] کالیکوت [illegible] معلوم [illegible]
[illegible] مولانا کمال الدین عبد الرزاق
[illegible] مطلع سعدین [illegible] کالیکوت [illegible]
[illegible]
[illegible] گرد [illegible]
[illegible] بیجانگر شهریست [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] آن بلده [illegible] هفت حصار [illegible] حصار اول [illegible]
[illegible] متقارب [illegible] محکم [illegible] پادشاه
[illegible] در حصار هفتم [illegible] و میان حصار اول و دوم و سیم مزارع و باغات و عمارات بسیار است و از سیم تا هفتم دکاکین و اسواق
[illegible] متصل بقصر پادشاه چهار بازار است و بر سر هر بازاری طاقی رفیع و رواق بدیع ساخته اند و بازارهای آن بلده [illegible]

و در بیجانگر [illegible] باشند [illegible] بی آنکه خوردن طعام را ضروری [illegible]
نیز [illegible] و در آن بلده صرافان جواهر [illegible] مانند مروارید و یاقوت و الماس و زمرد در بازار آشکارا [illegible]
و بر جانب [illegible] پادشاه دیوانخانه ساخته اند در غایت وسعت و رفعت [illegible] چهل ستون [illegible] آن چهل ستون [illegible]
[illegible] نوشته [illegible]
مردم بیجانگر دو نوع است [illegible] استعمال [illegible]
باشند [illegible] تحریر [illegible]
[illegible] آن [illegible] این باشد و
در میان چهل ستون [illegible] حلوت(?) [illegible]
و بپایان آن صفه [illegible] ایستند و حاجت [illegible]
[illegible] مقتضی عدالت باشد [illegible]
دو طرف [illegible] دیوانخانه [illegible] حاجب [illegible]
[illegible] ملک و مال [illegible]
[illegible] آن مملکت [illegible]
[illegible] ضرابخانه [illegible]
[illegible]
[illegible] مردم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا کمال الدین
عبد الرزاق در مطلع سعدین آورده [illegible] خاقان سعید [illegible]
[illegible]
[illegible]

وارد [illegible] کشیده و امیر قبای اطلس زیتونی در بر داشت [illegible] ایلچیان [illegible]

جوانی صورت بغایت مطبوع [illegible] ریش او بر دنده و سر فرود آورده [illegible] القاب [illegible]

[illegible] خاقان سعید [illegible] دولت [illegible] پادشاه [illegible] ایلچی [illegible]

[illegible] مثقال [illegible] روز [illegible]

[illegible] احوال خاقان سعید [illegible]

[illegible]

الاقلیم الثالث

[illegible]

[illegible]

ودر مصر علامات از آن گنبد به هنر کرده بود و منقوش از آن جمله سه گنبد نیز بزرگتر است و از آن سه گنبد یکی که حلقه و آن دو گنبد کلانتر اهرام است کوفیه و هر یکی از آن چهار
چهارصد گز در چهارصد گز است و ارتفاع آنها نیز همین مقدار است و آن گنبد که حلقه سیصد از سیصد گز است در عجایب البلدان مسطور است که نوبتی
یکی از مشایخ پادشاهی از پادشاهان مصر را بتخریب اهرام ترغیب نمود و سلطان سپاهی از بیلداران با تیشه و کلنگ به آنجا فرستاد و ایشان
مدتی بویرانی آن گنبد که ملک مشغول کردند اندکی از آن ویران شد چنانچه اکنون در نظر می‌شود و جای آن شکاف نمایان است که گویا از دیوار خراشیده اند **صعید**
ناحیتی است بمصر در جنوبی فسطاط و در صحرای صعید شهری است که در آنجا افتاده اند از آدمیان و وحوش و طیور و اموات بسیاری را از افتادگی
سطح کشیده مانده و در این حالت اندک پاره پوسیده نشده و گویند نوبتی کسی طلب از آن مردگان باز کرد نه اصلا تغییر به هیئت ایشان راه نیافته بود و اثر عناد
دست و پایش باقی بود در عجایب البلدان مسطور است که بعضی گفته اند مومیایی مصری از آن مردگان حاصل شود و آن بهترین مومیایها باشد **عین الشمس**
شهری است در حدود مصر از قبط که تختگاه فرعون بوده است و در حقیقت که در آن ملک از آن جا حاصل شود و در عین الشمس یافت شود در عجایب البلدان مسطور است که عین
الشمس منارها چند است که دیوان در زمان سلیمان علیه السلام ساخته اند از آن جمله مناره‌ای است از رخام که نقطه‌های سیاه دارد و ارتفاع آن مناره از صد
گز متجاوز است و بر سر آن صورت انسانی است از مس و بر همین مثال آن دو صورت دیگر نشانیده اند و از آن صورتها پیوسته آب تراوش می‌کند و
آن آب به جای سبزه می‌رویاند **حمص** شهری است خوب و در مسجد جامع آن طلسم است از سنگ سیاه که هرگاه آن را از مسجد بیرون اندازند جانوران بجوشند
در آینه و مارها چون آن سنگ را در آن آرند بیرون روند دیگر **حلب** شهری است مشهور و قدیم و تسمیه اش برآنکه بعضی از فضلا گفته اند ابراهیم
خلیل علیه السلام در ایام خود گوسفندان فراوان داشت و شیر آنها بر فقرا قسمت می‌کرد و گویند که در نواحی آن بلده چاهی است که چون سگ دیوانه کسی را
بگیرد اگر پیش از گذشتن چهل روز از آن آب بخورد شفا یابد **حمص** در این بلده مسجد آفریده اند که از دم عقرب نیابد و اگر جاده آن آب عوض شود و پیوسته ماده آن
آب از بیرون نکنند در هر بارانی از دم عقرب ایمن شود و در بعضی از نسخ نظر رسیده و العهدة علی الراوی که در یکی از مساجد حمص تمثالی است از نصف اعلی آن
مشابه مردم و نصف اسفل بصورت عقرب چون یاره گل را بر آن صورت نهند و آن را در آب اندازند بهر که عقرب گزیده باشد از آن آب بخورد شفا یابد **دمشق**
دار الملک شام است و نخست ارم بن سام بن نوح علیهما السلام در آن حدود بنا ساخت و نام ارم که میان طوایف امم شهرت دارد و عبارت
از آن است و بعد از ارم شداد بن عاد به تقلید بهشت هم در آن سرزمین بستانی و ... آیین بنا کرد و بقول بعضی از اهل تفسیر آیت **ارم ذات
العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد** کنایت از آن موضع است پس از آن تاریخ که روایت اهل سنت و جماعت چه ابراهیم خلیل است صلوات الله علیه
دمشق را احداث نموده و اسکندر رومی تجدید آن عمارت نمود و هوای دمشق بحرارت مایل است و ... از طرف غالب ... در شهر و ... و پیوسته با آنجا در ... است
جانب کوه ... غوطه دمشق یکی از چهار بهشت عالم است و آن موضع نزه و دیگر که عبارت از شعب بوان و ابله و صغد سمرقند است
در لطافت و نزاهت دون غوطه باشد و ملوک بنی امیه در ایام دولت خود در دمشق عمارات عالیه ساختند و ولید بن عبد الملک بن مروان در تعمیر و تزیین مسجد جامع
آن بلده که مشهور است بجامع بنی امیه و در عالم تمام نظیر آن ... تواند یافت عمارت بسعی و اهتمام بجایی آورد چنانکه گویند خراج هفت سال مال
ممالک شام را در آن عمارت صرف کرد و دمشقیان بلهو و لعب مشغوف اند و اکثر اوقات ایشان با ارتکاب ملاهی و مناهی مصروف **انطاکیه**
شهری بزرگ است نزدیک بدریای روم موصوف بنزاهت ساحت و لطافت ابنیه و عمارات و بانی آن بلده ... روم بن ... بن سام بن نوح علیه السلام

بوده و در شهر انطاکیه سیصد و شصت برج است و هر برج محافظت هر برجی از قدیم الایام جمعی از ترسایان نصاری متعین بوده اند **عجایب
البلدان** مسطور است که از منه سابقه اصلا در درون انطاکیه نبوده و در بیرون شهر آنقدر بسیار بوده که اکثر مردم هست ... در شهر نیز از جانب در آید
بشهر و دست ... بستری ناگاه عمودی از رخام که در آن بلده بود شکسته ... و در درون آن حقه‌ای از مس ظاهر گشت ... طلسم بعد از آن در
داخل شهر نیز پشه پیدا شد و در انطاکیه ملوکی است که گر بر ... آن حاضر شود **مسجد اقصی** مسجدی است و محل توطن انبیای بنی اسرائیل بوده و آن بلده را بنا کرده داود
صلوات الله علیه و سلیمان علیه السلام مسجد اقصی را که سالها قبله ارباب ایمان بود در آن شهر تعمیر نموده و حکایات عظیم شأن و رفعت مکان و وفور
... و زینت بیت المقدس و مسجد اقصی در بین مشهورتر است که احتیاج بشرح و بیان داشته باشد و آن بقعه را همین شرف بس است
که بطبق آیت کریمه **سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی** حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم از آن مقام متبرک بعالم بالا عروج
نموده و در **عجایب البلدان** مسطور است که در زاویه از زوایای مسجد اقصی سنگی منسوب به دختر ... و هر کس دعوی کردی که از اولاد و فرزندان او را
گفتندی که آن حصار ... و دعوی او صدق اقوال او است اصلا متعذر نشدی و الا صاعقه ظاهر شده و آن مدعی کذاب را بسوختی **شیراز** شهری است
دار الملک سلاطین فارس و محل توطن خواقین الازمنة الاعظم ... و آن بلده شهر بنا کرده ... پسر عم حجاج بن یوسف محمد بن عقیل الثقفی بنا نموده و شیراز
بوسعت ساحت و تکلف ابنیه و عمارات و اتصاف ... در دور بازار آن شهر اطعمه لذیذه توان یافت ... بر پای آتش ناریخ ... در زمان عضد
الدوله دیلمی در آن جا خلایق در آن بلده بر شهر ... و سپاهیان را جای نشستن نماند بنابراین عضد الدوله ... متصل شیراز قصبه ساخت و سپاه را در آن مقام
ابو ... و آن شهر سوق الامیر بود و حالیا کار ... والمنون آن موضع خراب و بایر است و هوای شیراز در غایت اعتدال است و آب آن
از قنوات جریان می‌یابد و بهترین آن کاریز رکناباد ... آب رود است که ملک الدوله ... احداث نموده و خواجه شمس الدین محمد حافظ شعر
لطافت و عذوبت آن آب در دیوان خود ابیات دارد و این بیت از آن جمله است **بیت** شیراز و آب رکنی و آن باد خوش نسیم
عیبش مکن که خال رخ هفت کشور است **بیت** و در شهر شیراز بقاع خیر مثل مساجد و خوانق و مدارس و معابد بسیار است و مسجد عتیق که بانی
آن عمرو بن لیث صفار است از آن جمله است و گویند که بقعه‌ای بزرگ و عالی بوده و هست و قبر شیخ ابو عبد الله ... و اکثر اولیا در آن بلده مدفون است
مشهور است از غرایب آنکه در **عجایب البلدان** مسطور است که در طرف جنوبی ولایت فارس صحرایی است متصل بقریه ... جایگاه ... حلیم
حکایت ... بر سر آن قبر ... پاره ریخته اند و هر کس پاره‌ای از آن آهن بردارد و ... ابر در هوا ... تا وقتی که آن آهن را بجای خود باز نهند
و ... بعضی که سوار ... در نواحی آن قبر ... در آن سال ... با معز الدوله ... سلطان محمود غازان شیخ جمال ... در آن سوار ... از حوالی آن
قبر ... بعضی از خواب ... آن ... را ... که ما ... بیاد شده ... و التفات ... و گفت
... و ... بعضی سوار ... گذشت **اصطخر**
از بلاد قدیمه فارس است و مشهور است که دار الملک سلیمان بوده علیه السلام و بر طبق کریمه **غدوها شهر و رواحها شهر** آنحضرت صباح در بعلبک
شام بودی و شام در اصطخر نزول نمودی و ... تا زمان ... از جمله علامات ولادت حضرت رسالت است صلی الله علیه وسلم در آن بلده
بوده است و در آن شهر ابنیه رفیعه عجیبه بسیار است و در ... که در اصطخر است ... عظیم ساخته اند و پیوسته ... می‌وزد

بنا بر آن گویند که سلیمان علیه السلام باد را در این میل حبس کرده است و در کتاب عجایب مسطور است که در بعضی ازمنه بعضی از سلاطین مظفر
سپهی است که قصبی از آن شیر جست و منفی گشت والعلم عند الله ابرقوه از شهرهای بلاد فارس است در عجایب البلدان مسطور است که در این
بلده ابرقوه باران نبارد و در بیرون شهر بسیار باران بارد اقطار امطار در فیضان باشد و همین سبب دعای خلیل الرحمن است صلوات الله علیه الاقلیم
الرابع این اقلیم به آفتاب تعلق دارد و وسط معموره عالم است و مسکن شریف اولاد بنی آدم است و متوطنان بلاد این اقلیم بحسب صورت و سیرت افضل
از دیگرانند بحسن خلق و لطف طبع مظهر اصناف فضل و هنر و ابتدای این اقلیم چهارم از مشرق از شمال بلاد چین بود و بیش از آن تبت و خزینه و ختا
و جبال کشمیر و بدخشان و ... بلاد یاجوج و ماجوج کرده و بعد از آن بلاد ترک و وسط بلاد طخارستان و ماوراءالنهر و فارس و خوزستان
کرده و بر میان دیار بکر و بلاد عراق و دیار ربیعه و شمال بلاد شام کرده به بحر روم انقطاع کند و بر جزیره قبرس و سقلیه و شمال بلاد مصر و اسکندریه و بلاد افریقیه
افریقیه و طنجه کرده و بساحل بحر محیط منتهی شود و بعضی از مواضع غریبه این اقلیم بموجب ... است خان بالیق دار الملک مملکت ختای است و بعضی
فضا و لطافت آب و هوا و نیست سلاطین روح افزا و چنانچه در جزو اول از مجلد ثالث مذکور گشت خان بالیق بنا کرده قبلا قاآن بن تولی خان است و نهری
بزرگ در میان شهر جریان دارد و ... کنار آن جوی جاده ... الملک ... منتهی میشود و تمامی آن شهر را محل ... است
... که ... و ... دوازده ... و درختان ... و ... آورده اند و ...
... ازین دو ... باشند ... آن ... و در ... آن ... قری معموره ... بسیار است و بعضی
از غرایب احوال و اطوار اهالی خان بالیق در ضمن حکایتی که گفته میشود مرقوم کلک لطایف نگار میگردد حکایت و مطلع سعدین مسطور است
که در شهور سنه ۸۲۲ از حضرت خاقان سعید شاهرخ میرزا جمعی از امرا به رسم رسالت به ختای رفتند خواجه غیاث الدین نقاش ... سلطان
احمد و خواجه غیاث الدین نقاش ... در هر منزل ... و ... آنچه ... از آن زمان که از دار السلطنه
هرات سفر کنند تا بر ... آیند آنچه مشاهده نمایند ... از ... و ... روزنامچه ... غیاث الدین ... فرموده ... داشته
بود به وضوح می پیوندد ایلچیان شانزدهم ذی القعده سنه مذکور از هرات عازم ختای گشته ... دوم محرم الحرام سنه ۸۲۳ به سمرقند
رسیدند و ... ایلچیان میرزا سیورغتمش و امیر شاه ملک و شاه بدخشان ... و ...
... جمادی الاولی ... و ... خیمه ... در ... بیابان ... و در ...
یاران ... ایلچیان ... تمام ... و در آخر جمادی الآخر به شهر طرفان رسیدند ... آن بلده ... بت پرست بودند و بتخانه
بزرگ داشتند و در ... صفه های بت ... صورت ... است و ... پانزدهم رجب ... رسیدند
خواجه ... و دهم رجب جمعی از نویسندگان ختای ... ایلچیان ... اسامی ... نوشتند
و ... در شهر قامل اتفاق افتاد و در آن بلده سیدی فخر الدین نام مسجدی عالی در غایت زینت ساخته بود و ... بت
بتخانه بزرگ داشتند که بر اطراف آن بتان بزرگ و کوچک مصور ... و ... بتخانه صورت ... داشتند که گوئی
... تمام در غایت حسن و جمال در ... ساخته اند ... بیست و نهم ... و دوازدهم شعبان

در این بیابان بکاو قطاس و خر صحرایی بسیار خورده گویند آن گاو بسیار بزرگ و با قوت می باشد که ... ایشان ... بود
القصه ایلچیان در چهاردهم شعبان به موضعی رسیدند که از آنجا تا سکجو که اول شهری از شهرهای ختای است ده روز راه بیابان بی آب بود و جمعی از ختاییان
بموجب فرمان به استقبال شتافته در آن مرحله با شادی خواجه و ... ملاقات نمودند و یک روز در مرغزاری صفه عالی ساخته سایبانها برافراختند
و صندلیها نهاده از مأکولات گوشت غاز و گوسفند و انواع میوه های خشک و تر بر طبقهای چینی مرتب گردانیده و ... و بالشها
سبزی خوانها آرایش داده و چون از طعام خوردن باز پرداختند انواع مسکرات حاضر ساختند و هر کس را آنچه محتاج الیه بود از گوسفند و آرد و جو دادند و نسخه
گرفتند که هر یک از ایلچیان چند نفر نوکر دارند و مبالغه کردند که زیاده نگویند و گفتند هر کس دروغ گوید ... پادشاه را اعتبار نبود و بازار گانی که همراه ایلچیان
بود در سلک نوکران ایشان انتظام یافته ... در میان بستند شانزدهم شعبان ... سید بود ... ترتیب ساخته ایلچیان را
بورسه خود برده ختاییان به دستوری که معهود ایشان است مربع فرود آمده بودند ... چنانچه هیچ آفریده در میان ایشان راه نمی یافت مگر از چهار
دروازه که بر چهار طرف آن مربع گذاشته بودند و در میان خیام ایشان فضای بزرگ بود و در میان آن فضا دکانی بلند ساخته ... بر هر چیب ... ساخته بودند
و خیمه بزرگ و ... در آن موضع وضع کرده و اسبابش را بر افراشته و نگاری از چوب ... سایبانها بر افراختند چنانچه در آن ... طاق آفتاب
نمی تافت و در برابر آن خیمه دو ... نهاده بودند و از جانب ... و ایلچیان ... بر آن ... نشسته و ... فضای قرار گرفتند
و پس ایشان ... در جانب چپ ... و پیش هر یک از ایلچیان ... نهادند ... و غاز و مرغ و گوشت بخته و میوه های خشک و تر
و دیگر ... و ... از کاغذ و ابریشم ... و بر سایر مردم بعد ... و در مقابل ... پادشاهی
که بر موضع مرتفع نهاده بودند خمها و ... چینی و ... بزرگ بعضی نقره و بعضی چینی ... بود و در جانب ... و ... ساز
ایستاده بودند ... و کمانچه ... و ... و ... و ... نوازش در آورده بودند و پسران صاحب جمال مانند دختران سرخی و
سفیده در روی مالیده ... از ... فضای ... چهار ... و ... سیاهیان ... و ...
ایستاده بودند که از محل خویش ... پیش ... ایستاده بودند و بعد از خوردن طعام آغاز شراب ... کرده امیر ... را
که ... ایلچیان ... و ... در ... بعضی ... از کاغذ ... صورت جانوران ترتیب داده
و بر روی خود بسته ... و ... ایشان ... بر رقص ... و بعضی پسران ... طبقهای پر نقل
بر کف نهاده بودند و چون امیر ... و دیگر ... ایشان ... و ... پیش ... و ... مشابه الملک در غایت ... ساخته بود
چنانچه ... القصه آن روز بعیش و نشاط گذرانیده هیجدهم شعبان ... بیابان در آمدند و قطع منازل میکردند تا
به قراول رسیدند و قراول قلعه ایست در غایت متانت در میان جبال واقع شده ... ایلچیان ... حصار در آمده متوطنان آنجا
همه ... نام ... ستند بعد از آن از قراول ... رفتند و ... در شهر ... در آمده و ختاییان ... و ...
... ستاند ... و ... ایشان را از ... و ... و ... مرتب ساختند و از آنجا ... کجی
... و ... خان بالیق ... ایلچیان ... از دار الملک ختای در ... ایلچیان را ... خدمت

میگذرند و سلک شهر بیت در غایت عظمت سوری مستحکم بر او آن کشیده و میانش مربع است متساوی الاضلاع مشتمل بر بازارهای عالی در غایت خوبی هر
بازاری چهار گوشه که باشد همه آب زده و جاروب کشیده و اکثر خانهای آن بلده خوک اهلی و در دکانهای قصابی گوشت خوک و گوسفند مطبوخ هم آویخته میفروشند
و در این شهر بازارها و چهارسوی بسیار است و بر سر هر چهارسوی طاقی از چوب بسته اند در کمال زیب و زینت و لشکر ایشان تعبیه کرده از چوب تقسیم سنگ تراشی
و در آن بکار برده و در فصیل سلکو در هر جهت قدم برجی سر پوشیده ساخته اند و چهار دروازه بر چهار ارکان دروازه در برابر هم نهاده و بر سر هر دروازه کوشکی
دو طبقه بنا کرده بودند و در این شهر جهت اصنام متعدد است و هر بتخانه در وسعت و زیب در حد عجیب است و تمامی صحن آن را از خشت پخته فرش
کرده انداخته اند و در آن بتخانها پیکران صاحب جمال ایستاده اند و صدای عشرت و دخول در دادم و این سلکو تا خان بالیق که تختگاه پادشاه ختاست خود
و نیام بود و همه در غایت معموری و بنزلی نزدیک شهری و در میان هر دو یام قرقوی اطفور عبارت از خانه ارتفاع آن شصت گز باشد و بیوسته
در این خانه ده کس نشسته و آن منزل را جیان ساخته اند که قرقوی دیگر مینماید و چون حادثه روی دهد مثلا از لشکر بیگانه قرب چندی فی الحال در قرقو آتش کنند
و اهل قرقوی دیگر این حالت مشاهده نموده بر این عمل قیام نمایند و علی هذا القیاس تا اشتعال آتش قرقوی ایستاده کان پایه سریر اعلی کرده بعد از تحقیقیا
روزانه او وحشتی بیران جابی که از دار الملک تا آنجا سه ماهه راه باشد بر سبیل اجمال معلوم شوند و متعاقب این صورت کی او ملتوی صنی اخرج و غیر
بدست یکدیگر داده بدرگاه رسانند و این قو عبارت از خانه و ای چند که در محل معین ساکن اند و مامورند که تا آنکه ملتوی یا خبری برسد بلی قوی دیگر رسانند
و آن قوی در اندک زمانی بوش پادشاه رسد و از کی قوی تا قوی دیگر ده ده است و هر شانزده مردی یک فرسخ شرعی است و هر روز بنوبت ده کس
ملازم قرقو باشند اما جمعی که منصب یکی و قو جهات اقامت دارند و خانها ساخته زراعت کنند و این سلکو تا قمچو که طوله دیگر است و در اکثر یامها بود
و در هر سلکه ولایت داجیان سرحد است در این شهر ملوث نمایند و در یامها صد و پنجاه و دار کوتش و اسب و قریب پنجاه و جهت ایلچیان مکی اوله
و ایراقی که اسباب را محافظت می نمایند موسوم اند و متعهدان درکوتش انوغان گویند و دو ابکتار ایشان اختیقو و این طبقه بسیار باشند و
در ساعات هوای گرم بر دوش گرفته لطف متعلق شوند و هر دوابه در عهده دوازده کس باشد و هر چند در او بارخانه که سهمان باشد ایشان در راه زو آبه
کشیدن باز نمانند هر یامان هوشش محافظه سی تن بدین مرده نوایی ختایی در دکوتش کرده و سمها در سر کرده و در سبالی که برای ایلچیان آماده مینمایند
بارهای لحام و زمانه ای باشد و با قوبان متعجب بلکه در بیش مینی اسبان میدهند از یامی بیامی دیگر رسد و در هر یامی جهت ایلچیان گوسفند
و غاز و مرغ و آرد و برنج و عسل آورده و در هر شهر ایلچیان را طوی دهند و در هر طوی دیوانخانه را آراده و مهلکه گوینه قریب بود و در هر دو ستون اول شیلون که
روبجانب تختگاه پادشاه تختی و پرده آویزند و شخص پهلوی تخت ایستاده باشد و صندلی بزرگ بر بالای انداخته نغات پاک و پاکیزه و ایلچیان
بر بالای آن صندلهای تو از اپنده و جمله مردم در قفای ایشان صف زده و سبان مسلمانان در صف نظار ایستاده و آن شخص که پهلوی تخت
ایستاده باشد بزبان ختایی ندایی کند سه نوبت بعد از آن داجیان سر بر زمین نهاده ایلچیان را تکلیف کنند که سرها با این فعل قیام نمایند
انگاه هر کس بر سر خوان خود رفته میل نمایند و در قمجو بتخانه نظر ایلچیان در آمد با صد گز در یا صد گز و در میان آن بتی خفته و طول پنجاه گز و در ازی قدمش
نا زده و در گرد او ست و یک گز و دیگر بتان بر بالای سر و پس پشت او نهاده بودند طول ازکمر و پشتر و صورت بخشیان پیکر آسمان کشیده بوده
چنان متحرک که چنده در اکمان می باشد که مگر زنده اند و بر دیوارها صورت ها و الهای خوب و بر کار مطبوع آمده و بیرامون آن عمارت بتخانه بود مانند بیوت

کاروان سراها همه پر دولتی زر رفت و از سیما مطلا و صندلیها و شمعدانها و مراجیبای چینی گذاشته و در این شهر خانه دیگر ساخته بودند که اهل اسلام
آن را برج فلک گویند مانند کوشکی تثمن از زیر تا بالا پانزده طبقه و در هر طبقه منظرها مشتمل بر مفروش ختایی و ایوانها و قبا بر دانسته بود و بیرامون ایوانها
انواع صورتها به نقطیر آورده از آنجمله تختی ساخته بودند و پادشاهی بر آن نشسته و از چپ و راست او خادمان و غلامان ایستاده و دختران خوب صورت
در آن میان بوده و در زیر آن کوشک صورت دیوان بچهار آمده و آن کوشک را بر دوش گرفته بودند و دور آن کوشک هشت گز بود و ارتفاعش دوازده گز و جمله از چوب
تراشیده ملاینیان ترتیب کرده بودند که پنداشتی مختم از طلاست و در تحت آن قصر سردابه بود و میلی از آن سردابه تا بالای کوشک تعبیه نموده بودند و یک
سر میل بزمین ابری نهاده و سر دیگر به سقف آن خانه کوشک در این خانه محکم ساخته چنانچه هر لحظه آن میل را دادی آن کوشک عظیم در حرکت
آمدی و آنچه ایلچیان برای پادشاه ختای میبرند در این شهر از ایشان بستاندند غیر از ایلچیان صلاح الدین شیربان آن را نبرده بکار رسانید القصه
هرچند بخان بالیق نزدیکتر می رفتند داروغگان و حکام و کلانتران یام در از دیاد طوی مبالغه و اهتمام می نمودند و ایشان هر روز بیامی و هر هفته به شهری میرسیدند
تا بجانب شوال در کنار آب قراموران اتفاق نزول افتاد و آب آن موازی رود جیحون است بجهت گذشتن جسری بر آن بسته اند و آن بیست و سه کشتی را
بزنجیری که در سطبری برابر ران آدمی باشد محکم ساخته و آن سلسله را از هر طرف در گرد هر ستونی که در خشکی کشته بودند و بر دو طرف آب و آن میل آهنین هر یک در سطبری
میان شخص در زمین محکم کرده بودند و زنجیرها بر آن استوار ساخته و کشتیها را بقلابهای بزرگ در زنجیر و استحکام داده بودند و بر بالای آن تختها انداخته آن چنان که ایلچیان
بی تعب از آن مو روان بگذشتند و در آن طرف آب شهری بود در غایت شرف و در آن بلده ایلچیان را باز در بلدان دیگر طوی دادند و در آنجا بتخانه عظیم بود
چنانچه از شهر ختای تا آنجا مثل آن هیچ جا نظر ایلچیان در نیامده بود و آن شهر خرابات و دختران بسیار صاحب جمال بودند و بیابانی رحضار
نسوان در آن بلده اشتهار داشت از جنس آن بار آمد القصه چون ایلچیان نیز از آن شهر روان شدند و ازین جنده رود و دیگر عبور نموده در هشتم
ذی قعده سنه ۸۲۳ بلده در سادین فو رسیده نزول کردند و آن شهر در غایت معظم بود و مملو از خلقی بسیار و بتخانه بزرگ داشت و بتی جسیم در آنجا نصب
بود از برنج ریخته و مطلا کرده پنجاه گز طولی و بر همه اعضای او صورت دستها بود و بر هر یک دستی چشمی تعبیه کرده و آن بت را هزار دست گویند
و از مشاهیر ختاییان است و در این بت و عمارتی بدیع و مرتفع بر او ساخته اند که فضای آن را ستون بر ستون کشیده اند و موضوع است و در واقتا و منظرها
بر او در این بت ساخته اند مشتمل بر چند طبقه و تخت تخت از کعب بت نصب کرده اند و دیوارها ز آنوی او بر کشیده و دیواری از زانوی او تجاوز کرده و بر پیرامون
تا سینه و سر آن عمارات را مقرنس در آورده اند و چنان پوشیده که دیده نظارگیان روشنایی و حیران می ماند و در مجموع طبقات او عمارات از درون و بیرون
توان دید و چنانچه از سنگ باقی مرغ موقوم میباشد و این بت را ایستاده ساخته اند و قد و میش که طول هر یک نه گز است و هر دو متوجه
منقوشات و مبالغه مقدار صد خروار برنج تخمینا در آن عمل صرف شده و اگر بتان کوچک در این بتخانه بود و اکثر از سنگ آمیزی کرده بودند بر کمال
ولکن مصوران در آن کشیده و صورت رهبانان و بخشیان و جوکیان در آن نقش نموده که در رواج آن اشتهار دارند و محققان و زهاد و متعلمان از هر طرف
صحرا آن اشار و طیور کرده و در این شهر جرخ فلکی بود بزرگتر و بهتر از چرخ شهر قمچو و ایلچیان انجا نیز طوی خوردند و در حلت کردند و صبح هشتم ذی حجه سنه مذکوره بدر
خان بالیق رسیدند و شهری در نهایت عظمت و بزرگی دیدند چنانچه طول هر دیوار آن از دار کان او ده هزار و بیک بیک فرسخ بود و چون در آن روز آن شهر
معمور است داراها و مساجد و بنا بسیار بسته بودند و وقتی که ایلچیان بلب خندق رسیدند هنوز دروازه خان بالیق نگشاده بودند و ایلچیان را

امیرچیان بعمارت آن اشتغال داشتند بشمردند و بر در بارگاه پس کرده اند اسکس و اینک خان ایلچیان را پیاده فرود آوردند و فضای در بارگاه
که هفتصد قدم بود و سنگ تراشیده و فرش انداخته بودند و خراسانیان پیاده از پی ایشان گذشته بر هر طرف راه پنج پیل ایستاده دیدند خرطوم‌دار
ایلچیان به هشت تمام اندیان آن پیلان گذشتند تا فضای در سرای پادشاه رسیدند و با آنکه هنوز تاریک بود قرب صد هزار آدمی آنجا مجتمع شده
بود و در پیش کوشک دینک خان ازین نظر آمد انقلابی آن عمارتی که و بر بالای آن از سیاستونهای چهار و کرسی منقوش ساخته و بر بالای آن طبقی
ترتیب داده و شصت گز در طول گز و در پیش ستونها سه دروازه مرتب گردانیده و دروازه میان از چپ و راست بزرگتر و این میانه ممر پادشاه است
و از طرفین خلایق آمد شدی نمایند و بر پیش برابر کوشکی تخت و در دو اوله را فیاکوش نهاده و آن گره و چند کس منتظر ایستاده تا پادشاه از حرم بر تخت نشیند و قرب
سی صد هزار آدمی بهنگام روشنایی بر در بارگاه جمع آمده و دو هزار مغنی و مطرب حاضر آمده بر پای ایستاده و دو هزار نفر از لشکریان جانع و در پیش
وزوبین و حربه و خشت پولاد و تبرزین و شمشیر و نیزه و از دست ارو هست تعلد خدمت ایستاده و بر اطراف و جوانب فضای که پس خانها و صفها
و ستونها در غایت عظمت ساخته اند و فرش مجموع از سنگ تراشیده بود القصه چون آفتاب طلوع نمود حاجقی که بر بالای کوشک بر بغل پادشاه
ملک شیده کورا و دهل و ماه و صنج و نی و ناقوس در قوغ کوفتند و آن سه دروازه یک دم بر هم سرعت تمام باز کردند تخته زیر الا در وقت دیوان پادشاه
رسم شتابان درون باشند و چون ایلچیان از آن دروازه در آمدند فضایی وسیع دیدند که بکشایش از فضای اول کوشکی در غایت عظمت مشاهده نمودند
و اطلاع لطف تحقق آورده اند و دمناک و آن سریر را در اطلس زرد خطای گرفته و در آن نقش سیمرغ و اژدر و دیگر صور نموده و بر بالای آن تخت کرسی از زر منقوش
بود و از چپ و راست تخت ختاییان صف کشیده ایستاده و اول امرا تومان بعد از آن هزاره و صده بترتیب و هر یک از ایشان تخته در دست بدست
طول یک گز و عرض چهار انگشت و چشم بر آن تخته دوخته بطرفی دیگر نمی نگریستند و در عقب امرا افزون از ده هزار مجیب و با پس جبه پوشان بنده
کاجی تمشیرهای برهنه در دست داشتند صف زده در غایت استوار ایستاده و مجموع چنان خاموش بودند که گوییا نفس نمی زدند بعد از ساعتی
پادشاه از حرم بیرون آمد و از دنبالی از نقره و مشتمل بر پنج پایه بر آن تخت نهادند تا پادشاه بالا رفته بر آن صندلی نشست میانه بالای محاسنش نه بزرگ و نه خرد
و مقدار دویست سیصد موی از میان محاسن چنان که از زنخ آنرا سه چهار حلقه زده بود و از چپ و راست تخت دو دختر ماه پیکر ایستاده موهای
مشکبوی بر میان سر از دو و گردن و عارض مکشوف یک ساعت دهر و اعیه دیگر آید ابر بزرگ در گوش و کاغذ و قلم در دست منتظر آنکه هر چه پادشاه گوید بنویسند
و چون در حرم رود بعرض برسانند و آن سخنی مجدد باز از خط بیرون نوشته تا دیوانیان بر آن موجب عمل نمایند القصه بعد از نشستن پادشاه بر تخت
امرا ایلچیان را با بندیان یکبار پیش بردند و پادشاه تخت بر جوی نهادند و مجرمان پسیر و ایشان هفتصد کس بودند و بعضی را مشاخه برگردن و برخی تخته
طولانی مقید و سرهای ایشان از سوراخهای تخته بیرون آمده و هر کس را دو نفر موکل و موی ایشان بدست گرفته منتظر آنکه پادشاه چه حکم کند و امینک خان
بلطایف الحیل از زندان خلاص کرده و ازین بر ما علم قتل فرموده و در جمیع ممالک ختای هیچ حاکم را در قتل جرأت نیست و هر آفریده را که آنرا
بر تخته پاره نوشته اند از دیشق آویزند و چند کس بعد از سبیل نقلی کنند از کشتن گاه دو چندیت و از آنجا دو شاهد کان بایق نوشته و از بی القتل الا زمان
مجرم تا پای تخت لکیان را او باشد و در هیچ جا توقف نتوانند کرد و چون در آن روز مجرم را شاید ابر ایشان منعیل نافرت ایلچیان را نزدیک تخت بردند و به شاب
پانزده گز دور نگاه داشتند و یکی از امرا زانو زده و صحیفه ای را که شرح احوال ایلچیان بود بر خواند مضمون نوشته آنکه ایجاف را بسیار قطع
کرده اند از پیش میرزا شاهرخ و اولاد او آمده و از برای پادشاه تبرکات و تنسوقات آورده تا سر ارادت بر آستان عبودیت نهند مولانا حاجی یوسف
قاضی که از جمله امرا و مقربان و امینک خان بود و از ده و دیوان پادشاهی یکی تعلق بدو مسیر داشت با چند نفر از مسلمانان زبان دان نزد ایلچیان آمده
ایشان را گفتند اول تحت قاعده‌ای خود بجا آرند بعد از آن سه نوبت سر بر زمین نهند ایلچیان دو بار گشته سر فرود آوردند اما پیشانی بر زمین نرسانیدند و آنگاه مکتوب
حضرت شاهرخی و میرزا بایسنغر و سایر شاهزادگان و امرای ایران را در قطعه اطلس زرد پیچیده بودند با شاهزاده خواص و امینک خان ایلچیان به دوست مانده
گرفتند و قاعده اهل ختای آنست که هر چه متعلق به پادشاه باشد آنرا در چیزی زرد پیچند و مولانا یوسف مشار الیه آن مکاتیب را از وی ستانده و بخواجه سرایی تسلیم
نمود که در پیش تخت پادشاه ایستاده بود و خواجه سرا آنرا بدست پادشاه داد و پادشاه مکتوبات را شاه در ملاحظه نموده باز بخواجه سرا سپرد آنگاه و امینک
خان از تخت فرود آمده بر صندلی نشست و سه هزار جامه آوردند هزار دگله و دو هزار قبا پادشاه اولاد را بر فرزندان و اقربا قسمت نمود و آن طایفه خلعت
پوشانیده و از جمله ایلچیان هفت کس را نزد یک صندلی برده شادی خواجه و کوکچه را از میرزا شاهرخ و سلطان احمد و غیاث الدین و از طرف میرزا بایسنغر
ارغداق ایلچی میرزا سیورغتمش را و از قاصد امیر شاه ملک تاج الدین فرستاده شاه بدخشان را بجماعت بزانو درآمده و امینک خان از احوال میرزا شاهرخ
پرسید و بعد از آن استفسار نمود که قرا یوسف ایلچی میر فرستد و مال ارسال می نماید گفتند آری و ایلچیان تمام زرینه او فرستاده او آمده بودند و پیش
و اموال آورده و دیگر پرسید که در آن ولایت غله ارزان است یا گران جواب دادند که غله و نعمت بسیار ارزان است یا فراوان جواب دادند که غله ارزان است و نعمت بسیار
زیاده است گفت بلی چون دل پادشاه پاکیزه و مسلمانه و مخدوم است منعم حقیقی اسباب تنعم ارزانی داشته است و دیگر گفت در خاطر دارم که
ایلچی پیش قرا یوسف فرستم تا از ولایت او اسب آورند زیرا که آنجا اسبان خوب می باشد و اینجا است ایلچیان گفتند امیر علی شاهرخ
سلطان آینده و روند را بر نیز بال دادند پادشاه گفت آزاد استراحت اکنون شما از راه دور آمده اید برخیزید و آش خورید و امرا ایلچیان را بفضای اول
بردند و پیش هر یک یک شیره نهادند و یک میز ... آن منتظم بود و چون از طعام فارغ گشتند بموجب فرمان بیام خانه رفتند و در آنجا به خانه یکی
بکلف و بستر و بالش اطلس و غیر آن و لوشاره و صندلی منقل و آتش ... و در ... ... مرتب بود و زمین و بسیار آن کت
کتهای خورد و تیز بود و هر یک از فرستادگان را بر بیع خانه مقرر ساختند و دیگ و کاسه و قاشق و شیره ترتیب کرده و هر روز یکی گوسفند و یک قاز
و دو مرغ و دو من آرد بوزن شرع و یک کاسه بزرگ برنج و دو طبیچه بزرگ پر حلوا و یک ظرف عسل و سیر و پیاز و نمک و بقول متنوعه و یک طبق نقل
و چند خدمتکار صاحب جمال تعیین نمودند و در صباح نهم ذی حجه سنه مذکوره شقاول آمده ایلچیان را گفت برخیزید و سوار شوید که امروز پادشاه شما را طوی میدهد
و ایشان برحسب اشارت بتقدیم رسانیده چون بدرگاه رسیدند از ازدحام خلایق راه بر فضای اول بودند و امرا ایشان را از فضای اول و دوم که بتحکام پادشاه است
گذرانیده در پیش سیم در آوردند صحنی دیدند بغایت وسیع و خوش بود از صفحه های بدیع از سنگ تراشیده و در پیش آن طبقی در بهشت
از طول و در نورد آن تختی بعظمت نهاده بودند از قامت مردی بلندتر در سه طرف آن زدبانهای نقره موضوع بود و یکی از پیش و دو از یمین و یسار
و خواجه سرا نزد یک پای آن تخت ایستاده کاغذی مقوا بر دهان بسته و از این کوشش و تحقیق که یکی زبر آن تخت منصوب بود اما کوشک بسیار آراسته
و از یمین و یسار آن تخت مانند جبه های شیلرتب بود مجموع از چوب مطلا مولانا قاضی ایلچیان را گفت مدت هشت سال است که این تخت را
ساخته اند و از آن چیزی نیاسوده و از چپ و راست تخت داحیان صاحب وجود ایستاده بودند سلح و سکل و نزد یک حجره طنبی کورا

بزرگ نهاده بودند و نزدیک آن شخصی بر بالای منبر بزرگ آرام داشت و پهلوی او اهل ساز صف کشیده و در پیش تخت چتر هفت رنگ منصوب بود
و نیزه‌وران ختایی قریب دویست هزار مسلح در ایستاده بودند و دری بود در پیش حرم سرای پادشاه و پرده بزرگ بطناب ابریشمین از آن در آویخته
بودند که چون سر طناب را کشیدندی آن پرده هم کشیده شدی و باز گشتی القصه بعد از آن از محل بی ترتیب پادشاه از آن در بیرون آمد
و سازندگان یکبار آغاز نواختن ساز کردند و چون بر تخت قرار گرفت همه خاموش شدند و بر بالای سر پادشاه در دو کنیزک بوده مانند شامیانه از اطلس
زرد و چهار اژدها بهم در حلقه زده بسته بودند و بعد از نشستن دایمنگ خان بر تخت ایلچیان را امرا پیش بردند تا پنج نوبت سر بر زمین نهادند آنگاه ایشان را
نقشهای اول بردند و در پیش ایشان شیرهای طعام آماده نشاندند و در آن روز هزار شیره طعام بیشتر پیش مردم نهاده بودند و پیش پادشاه نزدیک تا بهفت
بتر طعام کرده قطعها از اطلس زرد بود و ترتیب کرده بودند و چون آتش‌ها بیرون بردند مطربان و مغنیان یکبار آغاز نواختن ساز و گفتن سرود کردند
و آن وقت چتر زرنگار همراه آتش را در قبه بزرگ بود و بیرون رفته تا نزدیک تخت و باز که در هر شیره از اصناف اطعمه و اشربه موجود بود و بر هر طبق خوانسالاران
آشنا و لونی شتنهای بره و غاز و مرغ می آوردند و در پیش مردم می نهادند و در آن روز زرین و دختران صاحب جمال در آن مجلس بسیار بودند بعضی بمغنیگری و بعضی
بلعب و بازی اشتغال داشتند و در آن فضا چند هزار جانور برهنه و مثل فاخته و قمری و انواع دیگر و غیر ذلک بودند که ریزهای طعام و میوه از هم می ربودند
و از مجلس نمی رمیدند و اصلا متوحش ایشان نمی شد و آن صحبت از صباح تا نماز پیشین امتداد یافته بعد از آن خلایق باجازت متفرق گشتند و ایلچیان
مدت پنج ماه در خان بالیق ماندند و چند نوبت طویهای بزرگ بوقوع انجامید و در رمضان شب هفتم محرم سنه ۸۲۳ هنگام شب شقاول آمده ایلچیان را باردوی نو برد
آن عمارت عالی بود که بعد از انکو نوزده سال در آن کار کرده بودند تمام رسیده بود و آن شب خلایق در دکاکین و بیوتات و اسواق چندان فانوس و شمع
و مشعل افروخته بودند که عالم بسان روز روشن می نمود و از ولایات ختای و ماچین و قلماق و تبت و غیر ذلک صد هزار کس در اردو جمع آمده بودند
و از درگاه تا انتهای آن عمارت هزار و هشتصد و چهل و پنج قدم بود و مجموع آن ابنیه از سنگ تراشیده و تخته تراشیده یافته بود و در آن روز
دایمنگ خان امرای اطراف را طوی داده و در این سال منجمان ختای حکم کرده بودند که پادشاه را از آتش ضرری رسد بنا بر آن دایمنگ خان بدستور
معهود حکم شد که چراغ نفروزند و رسم شب چراغ در آن دیار بر این وجه است که در درون ارگ پس پایه شاهی کوهی سازند از چوب و روی آن چوب را
بشاخ سرو پوشند و صد هزار چراغ بر ریسمانها تعبیه کنند و موشکها بر اطراف آن بندند بر وجهی که چون یک چراغ برافروزند موشک بر آن ریسمانها
دویده بهر چراغ که رسد روشن سازد و یک لحظه از بالای کوه تا پایان بر افروزند و این شب چراغ افروزی شبانه روز باشد و در آن لیالی مردم شهر نیز در کلبه
و بیوتات چراغ بسیار روشن کردندی و پادشاه در آن هفت روز انعام بسیار کند و باقی داران را آزاد فرمایند و در روز سیزدهم
صباح شقاول آمده ایلچیان را برده بر در ارگ پس ادا نشاندند و خلایق هر دیار زیاده از صد هزار در آن فضا جمع آمدند و بر کوشک اول تختی مرصع نهاده بودند و در را
گشاده و بعد از اجتماع مردم پادشاه بیرون خرامیده بر تخت نشست و خلایق زانو زده سر بر زمین نهادند آنگاه تختی دیگر آورده در برابر تخت پادشاه نصب
کردند و کسی بر بالای این تخت برآمده حکمی که از دایمنگ خان صدور یافته بود بر جای ثبت کرده و کسان برداشتند و یکی باواز بلند آن را
خواند و چنانکه مجموع مردم شنودند اما چون بزبان ختایی بود ایلچیان فهم نکردند و مضمونش از مردم زبان‌دان چنان مفهوم کردند که هم این ماه از شب
چراغ پادشاه بر سال گذشته و موسم شب چراغ دیگر رسیده بندیان و گناهکاران و باقی داران دیوان را مطلق العنان کردانیدیم ایشان را

بخشیدیم ملک مالی را که بخون کرده باشند و تا سه سال باید که ایلچی بهیچ جا نرود و بعد از خواندن این نشان چتری بر سر یرلیغ داشتند بر چوبی زده
گرفته حلقه بران تعبیه کرده طنابی ابریشمین بر آن حلقه بسته و آن حکم را از بالا فرو گذاشتند و چتر از بالای آن فرود آورده خلایق و جمع سازندگان
همراه آن از کوشک بیرون آمدند و حکم را آورده تا جای که ایلچیان بودند و از آنجا بولایات فرستادند و در هشتم ربیع الاول دایمنگ خان
بشکار رفت و روشنها حاضر ساختند ایلچیان را گفتند که خان کسبی چند هم بر ایشان اسبی خوب آورده است پس رشته جمارا ایلچی میرزا الغ بیک را
سلطان شاه را هم داشت عنایت کرده و ایلچی میرزا بایسنغر و سلطان شاه و بخشی ملک ایلچی میرزا شاهرخ تا وقت رفتن شمایلی که تو جیان خلعت
دارند و در سیزدهم ربیع الاول دایمنگ خان بشکار رفت و در نوزدهم ربیع الآخر باز گشت ایلچیان بموجب حکم عازم استقبال گشتند و بر در بیامه از مولانا
یوسف قاضی شنیدند که اسب خاقان سعید پادشاه را انداخته است از این جهت غضب بروی استیلا یافته حکم کرده است ایلچیان را مقید گردانیده بولایت شرقی
ختای برند لاجرم از استماع این خبر مخزون شده و روی بدرگاه پادشاه آورده چون بشکارگاه پادشاه رسیدند آمده بود و رسیده دیوار دید تا گرد سلو
کشیده پانصد قدم در پانصد قدم که از آنجا و در کنار آنرا ساخته بودند و بر آن محوطه در آمده شده و چون خاک آنرا هم آبیار داشته بودند
خندق یا جوی دار و آن جوا سید آورده بود و در میان محوطه چتر مربع هر یک چهل و پنج گز بچهار ستون بر افراشته بودند و بر آن خیمها و سایبانها
از اطلس زرد زده و نقاشان کرده و چون ایلچیان و امرا موازی پانصد قدم مسافت باقی ماند مولانا یوسف پیاده شده و همین محل توقف نمایید
تا پادشاه برسد و خود در پیش رفت و چون مولانا یوسف نزد پادشاه رسید لیدایجی و جانب دایجی را بپایه سریر ایستاده دید از حسن گرفتن ایلچیان در میان داشتند
و مولانا یوسف باتفاق آن دو مقرب سر بر زمین نهاده زبان بشفاعت ایشان گشودند و بمقدمات معقول خاطر نشان نمودند که تعرض ایلچیان موجب بدنامی پادشاه
می شود که سلاطین ایشان را از این امر نقصانی نمی رسد و دایمنگ نصیحت دو تن را بسمع قبول اشنود و آن خشم را بآب حلم تسکین داد و مولانا یوسف مسرور
نزد ایلچیان آمده گفت خدای عز و جل بر شما رحم کرد که پادشاه را از آن نوبت بگردانید بخشید الکاه دایمنگ خان سوار شده بر اسب سیاه که خطه جبار داشت با سفید
ابرش زرد العتیک نشسته بود و جامه زردوزی رشته آن انداخته دو اختیاجی از جب و راست می رفتند و پادشاه در آن قبای زر بفت سرخ پوشیده
بود و محاسن خود را در غلاف اطلس سیاه مندرج ساخته و هفت محفه و سر پوشیده دختران در آنجا بودند بر آن گرفته از عقب می آوردند و یک نفر
بزرگ اعتماد کس بر اردوی ارغنه ملک پوشیده و یک تیر بر تاب دو از نیمین و بسیار مرتهم بسیار بر بال می آمدند و هیچ آفریده را تقدم پیش و پس
نمی نهاد و چون پادشاه نزدیک بایلچیان رسید سر بر زمین نهادند و خواجه یوسف ایشان را گفت سوار شوید ایشان پای در رکاب آورده در موکب پادشاهی روان
شدند و پادشاه شادی خواجه را نزد یک طلبیده بزبان شکایت گفت که تحفه و پیشکش سلاطین باید که از آن گذشته بود باید اسب خوب باشد نه اسب ضعیف و محتاج کرده و حال آنکه
اسبی که تو آورده ای از غایت پیری و لاغر در صید گاه انداخته و دست من در کسب بسیار کرده شادی خواجه معروض داشت که این اسب یادگار حضرت صاحبقران
امیر تیمور گورکان است و بنا بر آن بشاهرخی ملاحظه تعظیم منه کان این استان کرده آنرا ارسال نمود و این عذر در خانه قبول یافته پادشاه شادی خواجه را تحسین
فرمود و بعد از آن شنقار طلب کرده و یک کلنگ بر آهنگ و آن شنقار بر او انداخت و آن شنقار سه کلنگ را زد و کلنگ را بگرفت و سلطان در زیر پای پادشاه
نهادند ناقه و آمده و پر سندانی دیگر نشسته هر یک از سلطان احمد و سلطان شاه را الیک شنقار داد و شادی خواجه عنایت نکرد و باز سوار شده روی بدار الملک نهاد
و نزدیک خان بالیق مردم بسیار آمده بودند و بزبان ختایی او را دعا میکردند و در رابع ربیع الآخر باز شقاول آمده ایلچیان را ... پیش برده گفت هر روز پادشاه شما را

... با انعام مخصوص ممتاز ... و چون آنجا ... پای تخت رسید ... [illegible]

[illegible]

... سلطان احمد ... [illegible]

[illegible]

... سلطان ... [illegible]

[illegible]

... آن ولایت ... [illegible]

[illegible]

آن دشت ... [illegible]

... ولایت ... [illegible]

[illegible]

انجامی طریق انفاق متداول عنبه است باید از قدری از خاک کوی ناحیت ... و رشتی تا با احوال متوطنان آن سرزمین استدلال نماییم و اسکندر بانی خاک
نزد ما در روستا و آن صحیفه علیه فرمود تا آن خاک را در ... سلامت ... از زر ... ایشان روم را طلب داشت و ... ساختند و چون
اسکندر را بنای آن شهر با ایشان در میان نهاد و فرمود که تعمیر آن بلده به جانب ... است و از ... به جانب تفتیش آن زبان آورده و کتابت
آنچه مکنون ضمیر همایون است ظهور آید و آن شهر ساخته شود ... اسکندر ایشان را ... فرمود باز آیید تا آثار ... در این باب ...
نمایم و چون روز دوم حکما و علمای روم ... آن خاک را از خانه برداشته فرمود تا همان بساط ... ساختند آنگاه آنچه ... را طلب و
سخن ... در میان آورد مجموع متفق اللفظ والمعنی عرض کردند که ای پادشاه عالی ... مقرون به صواب و بنای شهری ... مستحکم ... و
مستوجب ادراک ثواب ... اسکندر نامه ... مضمون آنکه از خاک ... استدلال ... آن سرزمین ... الاتقیاء و ...
باید که در این امر با ایشان مشورت نماید و به عمارت اشتغال فرماید و اسکندر بعد از مطالعه ... آغاز تعمیر آن بلده فاخره ...
... دار السلطنت هرات از سوابق ایام و سوالف شهور و اعوام مجمع اکابر اسلام و مسکن علمای اعلام و ...
بنی آدم بوده و هست ... روشنان افلاک ... آب روی ... خط خاک ...
... ایوان ... و اطراف سلاطین ... جنات تجری من تحتها الانهار لطافت آب ...
... از خیالات آن ... بجای ... اعتدال هوای روح افزایش ... از نسیم بهشتی ...
سواد روشن ... نظم ...
مروج صبا از نسیم ... ز معطر ... دم ... بر آورده ... افلاک ... میوه ... لطافت ...
جان و ... بیت ...
صفات ... خاقان ... میرزا ... جلال ... آبادانی رسیده ... در ایام سلطنت خاقان منصور سلطان حسین میرزا ...
تعلع ... زراعت و عمارتش ... آن پادشاه و ... ارکان دولتش باغات و بساتین ... آیین
... صفت زراعت و تعمیر ... خلایق و ... مواضع ... ولایت ...
... از باغستان ... فرسخ است ... دو فرسخ است ... صحرای ...
وصحرا و باغ و بستان و حظیره و گلستان ... حظایره و قصور ... بلوکات این بلده ...
بلکه اتصال ... دیده ... آثار ... حکایت گلستان ...
... شعر ... بهار ...
و چون ایام ... سلاطین تیموری ... و آن مملکت ... حکایات ...
میکرد ... باغات و بساتین ... سلطنت ... معدلت ...
و ... حضرت ... سواد هراة ... معموری و آبادانی رسیده و ...

اسباب ... و ... اصحاب ... از رشحات سحاب ... احسان ... طیبة و رب غفور
و ... روضة ... انهار ... سلسبیل ... از ... و ... دار السلطنت ...
جسری است ... آب هرات ... و آن ... است ... طاق ...
... تواریخ هرات ... و آنچه ... آن ...
خانه ... قیام ... حکایت ... حکایت ... در ایام ... عبد الله بن طاهر
... در هراة متصل مسجدی آتشکده داشتند ...
... در اثنای ... در دیار اسلام ... مسجد و آتشکده ... اهل اسلام در
دفع این ... مسلمانان ... آن مسجد و آتشکده را خراب کردند و
همان شب ... آن مسجد و آتشکده طرح ... چون صباح ... مسجد قدیم و آتشکده
... عبد الله بن طاهر ...
... هراة و توابع ... مسجد ...
کیفیت ... آتشکده ...
... مواضع توابع هراة ...
... آن آب ... بزرگ در آن
حوض ... مردم ...
... مسجد جامع هرات و سایر
عمارات ...
... ذکر بعضی دیگر از بلاد اقلیم رابع معطوف ساخت جیلان ولایتی است مشتمل بر جبال ... عقبات
بسیار ...
... آن عقبات ...
... ارباب ...
... گیلان ...
... گیلان ...
... شبانه روز ... باران ...
... ذکریا ... عجایب البلدان آورده ... حکایت ...

و آبادانی همین بسیار بوده از دو اقلیم مطابق واقع است آذربایجان ملکی است وسیع مشتمل بر بلاد معموره و قصبات مشهوره و دار الملک آن
ولایت تبریز است و تبریز بعقیده صاحب نزهة القلوب و مؤلف عجایب البلدان از اقلیم چهارم است و برغم راقم تقویم البلدان از
اقلیم پنجم و بلی از کتب معتبر و منظور آمده که تبریز را زبیده خاتون که منکوحه هرون الرشید بود بنا نهاده و بعد از چندگاه بزلزله منهدم گشته بانی آن بلده را دوباره یافته
متوکل عباسی بتجدید آن عمارت پرداخت و در ایام دولت القائم بامر الله فی رابع عشر صفر سنه اربع و ثلثین و اربعمائه بعظم منجم تبریزی که تبریز بزلزلت
خراب خواهد شد از آفتی عظیم بساکنان این بلده رسید بنابران دار و ... تخریج مردم از شهر بیرون است و خان داده ... اتفاق و حکم کرده و فرمود جواب
کلمه کذب المنجمون و رب الکعبه جل مقوله و به موجب اتفاق در ان شب زلزله شده و بیش از چهل کس در زیر خاک ماوی گرفتند و روز دیگر حاکم آذربایجان مقدمی
عمارت آن بلده گشته ابو طاهر ساوجی اختیار کرد که طالع وقت برج عقرب بوده که گفت از چون در آن برج گشت آغاز تعمیر نماید دیگر تبریز از زلزله خراب نشود
و استادان بنا و آشنایان بنای کرد و بعد از ان ابو سلطان از زلزله منهدم بنای آن خطه را بنیاد یافت و در زمان هلاکو خان و اولاد او تبریز دار السلطنه شده
چندان عمارت عالیه در انجا ساخته شد که شرح آن تحریر نمی‌یابد و در تاریخ یعنی سنه ثلثین و تسعمائه هجری یمین دولت نواب کامیاب شاهی
تبریز معموره‌ترین بلاد ربع مسکون است و بسط و فور عمارت و نزاهت و غبت افزای فضای حرم بوقلمون که گویا کلها ارم ذات العماد التی لم یخلق
آیتی است در شان او وارمیه جنة عرضها السموات والارضون کنایتی است از صحت ساحت نزهت نشان تو آب شاداب است چون مسیح و آب خضر
با جان بخشش چه جان و آب زلال چو تسنیم روان آب حیات است آبش بازلال سلسبیل حوض حرم است حکمش با نبات جاودان و در تبریز باغستان
فراوان است و اکثر اشجار ثمرش در لطافت و رنگ صبغ بوستان بلاد امامتیش در زمستان بغایت سرد میشود چنانچه در بعضی از سنوات
برودت هوا ابار نمی بر شنبه میرسد که مردم بسهولت تردد نمی توانند نمود بنابران در زمستان تبریزیان آذوقه و سایر ضروریات کل فصل از خانها چی
که در زیر زمین ساخته‌اند ترتیب می نمایند و در وقت هم سرای دی در ان منازل ایستاده حرارت اوقات میگذرانند و چون اکثر مردم تبریز افیون میخورند
در ملح و درگستن با ایشان بحث نه کنند جواب درشت شنود و بعد از شنیدن کیفیت ایشان رسیده باشند الکلی همه دشنام شنوند چنانچه اطلاعیت
جواب گویند مشهور است که تبریزیان صاحب نخوت و تکبر باشند و بسبب ... خلل بنیانی محبت ایشان را بایم بنا علی هذا یکی از شعرای این
نظم آورده رباعی هرگز نشود بطبع تبریزی دوست ❀ مغزند همه چنان و تبریزی پوست ❀ آزاد کرم و کستی بنای ساوق ❀ کز نیز توجیب که تبریزی خوست ❀
و مولانا همام الدین تبریزی در جواب فرماید ❀ تبریز کوه و جهد انجابت نکو است ❀ مغزند سپید ازو ایشان از اوست ❀ بلطیع منافقان چو افق نشوند ❀
هرگز نشود و شنته با دیوان دوست اردبیل از این جهت که مسکن زبدة الاصفیا و قدوة الاتقیا و الاولیا شیخ صفی الحق والدین قدس سره و اولاد
کرامت نژاد آنحضرت بوده است بهترین بلاد عالم و قبله اقبال طوایف بنی آدم است و اردبیل بخوبی ... مطافت هوا موصوف است
و کثرت اشجار میوه دار و وفور اثمار علامت آثار معروف در عجایب البلدان مذکور است که بیرون اردبیل سنگی است بوزن دویست من
تخمینا و در بلندی ... آهن ربا بجاذبیت تاثیر میکند و هرگاه اهل اردبیل بباران محتاج شوند آن سنگ را بر گاوی بار کرده بشهر میبرند و ما دام که آن سنگ
در ان بلده باشد قطرات مطر در فیضان بود و چون آن را بازبیرون نقل کنند باران ساکن یابد حالا اردبیل در کمال معموری و آبادانی است در شاهد
عطر سای زبدة الاصفیا مشار الیه و زینت ملت و نزلت ... سپه ... سیمان ضیافت کرده است و همواره ... آن عتبه کرم بمقاصد ...

ماس عالم را داده سلطانیه از مشاهیر بلاد عراق عجم است و محل مجمع حاکمی بسیاری از اشراف بنی آدم انهار کوثر مثالش از آب خضر است ملک بالاطلال
و هوای روح افزایش در کمال لطافت و اعتدال و امین خاک آن بلطافت بالکل از آتشین حریم و سنگ ریزهای آبش از غایت جودت
غیرت عقود لآلی یم و آن بلده فاخره را امیر شریف بسیار بنا نموده است که منشاء و مولد صاحب دولتی است که تنجات سحاب سحاب آفاق اطراف
ممالک عراق از اسلاف او انتشار یافته واوحدی و فیروزی فرزین ارغون بود و دختر و افتخارت و شکارگاه خاصه میدان و اکثر عمارت سیم برین ساخته و معمار
رای عالم آرای او بتقویم و عمارت و تزیین بنای آن متوجه است نظام البیت نیز که از ثمره طبع نقاد ... مهام نامذکور منتظم و منظوری در سلک نظام منتظم
و از میامن تدبیر صایبش در بیشتر امور مساعدان و مساعده عبث بروی به او جهت مرام مقیم نظم مشتری عقل که عقل رو دوچین ترا ❀ در دیده و فلک سپید او اند ❀
ماه عالم بقره نور درخشید باد ❀ رای تو مشرق رجاء اوند ❀ یعنی آصف زمان اصف ... یاد و هم یاد کریم الدنیا و الدین علاء الفقرا و الملوک و السالکین حبیب الله آن طائر الکلام
مصراع که عدلش داد عالم را نظامی ❀ ثمت ماثر لطف و شجاعت میامن ذاتش و چون فاتحه و خاتمه محاسن حبیب الله بدو آثار حمیده و اطوار پسندیده
این صاحب همت قرین و محلی است در این مقام زیاد و از این بر تحریر مناقب و ثنایش قیام نمی‌نماید و ابواب تقریر خواب که هی را که درب و وسیله وادات
میگشاید در عجایب البلدان مسطور است که در نواحی آن بلده جبلی است که چون کسی بیرون آن برابر اطلاره که اعلام زیر که آنجا بیش بیشتر اصل آن و هیچ
باشد نظر در آید و متصل بان ایوانی دیگر است که از سقف آن حجاب سنگ بیرون آمده است و بیان بستان ... و از سر بستان چه پیوسته آب تراشح
می نماید و از جناب مدام امتلاء آب مزاجی منقش و متوطنان آن دیار گویند که در از منه سالفه از ان بستان نیز آب بیرون می آمده اما چون کافری آنرا ... است
آب آن خشک شده و برود این ایوان سوراخی است که بعضی ... ممکن است که در است و بعضی میگویند اهل ... را گفتند که هر فرزندی که از آن سوراخ بیرون
داخل شود در تواند رفت و اگر او حرامزاده باشد در آنجا مجال دخول نیابد والعلم عند الله تعالی همدان در سلک اعاظم بلاد عراق عجم منتظم است و مؤلف
عجایب البلدان و صاحب تاریخ گزیده در فضائل آن ولایت احادیث روایت کرده و ارباب ... اخبار و محدثان فضیلت آثار بصحت آن پیوسته و در ان
بلده باغات و بساتین موفور است و مردم آنجا بصفت ... دین ... گویند ... در ... قزوین ... طیبه ... و چون در آب است
دوم نظم واقع شود ... است و ... آنجا ... نامدار المرحبات یافته ... قم شهری بزرگ است در میان ساوه و اصفهان
و در ایام سابقه در ان بلده طلسمی ساخته بوده‌اند که مردم آنجا ... اصلا از عقارب ... مردم ضرر نمیرسیده و در ان ناحیت کوهی است که از ... بیابانی ماره
کژدم جمع شده بسیار است در عجایب البلدان مسطور است که ... از اطراف ... در آنجا بسیار باشد
نهاوند شهری قدیمی و بقول صاحب عجایب البلدان آن بلده از بناهای نوح است علیه السلام و نام اصلش در اصل نوح آوند بوده و مکثوت باستعمال
خاطر شده و گویند که در بنای آن سنگی است عظیم و هر کس را ... باشد ... آن سنگ ... و
بر دیت است ... تا حال آنکس از سر انجام مهمش آن جواب ... شمرده همدان شهریست عظیم الشان و مطبوعه رفیع الشان و هوای
خوب و آب مرغوب دارد و در عجایب البلدان مسطور است که در از منه سابقه هوای همدان بغایت سرد بوده ملک ... دیار ... برف
می افتاده سلیمان علیه السلام تخریبی در ... جلبی ... شدت برودت و ... آن ... شود و بر ... سنگی ساخته طلسم
و بسیار دریا ... برف ... از همدان بر طرف کرده و بعضی از فضلا را عقیده آنکه طلسم ... از ... اعمال بلیناس حکیم است والله اعلم بالصحة کرمانشاه

نزدیک بغداد است و در ان بلده تمثالی است از سنگ آورده و سالی دیگر میشود و سرخ رنگ کرده بر زنبه موازی ... است و مشهور جهان است
که در شهور سنه ... قلیل الوقوع باشد **قسطنطنیه** در شرقی دجله بغداد نزدیک بموصل واقع است صاحب تحفة الغرایب گوید که در قسطنطنیه طاحونه ایست
تمامی آلات و ادوات آن مجسم از سنگ و چون آسیابان خواهد که آسیا از گردش باز ایستد بزبان رانده که بسکن بحق یوسف فی الحال ساکن گردد
هرگاه آسیابان از هر شغلی که داشته باشد فارغ کرده گوید بر مهم خود فارغ گشتم باز آسیا در حرکت آید **بغداد** بعقیده صاحب عجایب البلدان
داخل اقلیم چهارم است و بعضی از مرافقان ممالک آن خطه را از جمله بلاد اقلیم ثالث شمرده اند و بنا بر قول در مجلد دویم روضه قلم خجسته رقم آورده
بغداد را ابوجعفر منصور دوانیقی بنا نموده و مبلغ هیجده هزار هزار دینار در عمارت آن بمصرف فرمود که نوبخت منجم جهت بنای بغداد ساعتی
اختیار کرد و برج طالع را قوس نهاده و بعرض منصور رسانید که این طالع دلیل است بر وقوع وفور عمارت و طول بقا و اجتماع خلایق درین شهر
و امین بودن متوطنان انجا از تعرض اعدا و بهترین مدلولات این ساعت آنست که هرگز فوت خلفا درین شهر اتفاق نیفتد و منصور مسرور گشته
گفت الحمد لله علی ذلک و فی الواقع اکثر این احکام موافق تقدیر افتاده زیاده بر پانصد سال دار السلام بغداد مرجع خلایق آفاق بوده و اکثر خلفا
جز آن شهر از عالم رحلت نموده زیرا که منصور در بیرون بیر وفات یافت و مهدی در ماسبذان و هادی در عیسی آباد و هرون رشید در طوس و امین
در ساباط که موضعی است در شرقی بغداد و مامون در اثنای جبه بود و معتصم و واثق و متوکل و مستنصر در سامره و قتیل علی بهم التفات کرد بغداد
زمینی است که هوایش معتدل و در آن هنگام که جامها با انجا شویند غایت پاکیزه و باطراوت باشد و سایر مواضع که از دجله اکثر تسازی کنند چنین بنا
لطافت و طراوت نیابد و چون وجه تسمیه سایر حالات بغداد در ضمن حکایات گذشته ثبت شده موضوح میشود درین مقام بسلوک اختصار مناسب نمود
الاقلیم الخامس صاحب این اقلیم زهره است و عامه متوطنان انجا سفید پوست باشند و اقلیم پنجم از جانب مشرق ابتدا یافته
در وسط بلاد ترکستان و ماورا النهر گذرد و از انجا جیحون را قطع کند و در شمالی بلاد خراسان و طبرستان و ارمان و بلاد فارس و بلاد دری و شمال عراق
و جنوب آذربایجان و وسط ارمینیه و بلاد روم و جزایر یونان گذرد و پس بر جنوبی بحیل الزهره میان طبران اندلس گذشته بجبر المحیط منتهی
میشود و بعضی از بلاد خویش اقلیم خامس بر منهج ثبت که مسطور میگردد **سمرقند** دار الملک بلاد ماورا النهر است و در نفس شهر آب
روان و اشجار میوه دار فراوان باشد و آن بلده در زمان صاحب قران امیر تیمور گورکان جهانیت معموری رسیده چنانچه از اکثر بلاد ربع مسکون
ممتاز و مستثنی میشود و در بعضی از کتب مسطور است که در قدیم الایام در دور سمرقند قلعه بوده و مسافت دور ... هزار قدم و چون
آن قلعه منهدم گشته ... بکن ... ... واقع شده دیواری از آن خلو طاقی مانده بود و ... کنجی عظیم بید آمده
کشاف ... کنج عجیب عمارت آن قلعه کرده و افراسیاب ... ایام سلطنت خود در تعمیر آن مساعی جمیله بجای آورده و چون نوبت
بملکی ... رسید ... شهری بزرگ معمور گردانید و در وقت تسلط ملوک طوایف شمر نامی که از اقربای تبابعه یمن بود بر ماورا النهر
استیلا یافته آن شهر را ویران ساخت و مردم آن دیار این شهر را شمر کند گفتند و اعراب این لفظ را معرب کرده بنام آن خطه سمرقند قرار یافت
والله اعلم بحقیقة الحال **روم** مملکتی است در غایت وسعت مشتمل بر شهرها متعدد و در اطراف آن بلاد معادن زر و نقره و سیم بسیار باشد و در بعضی
از کتب معتبر مسطور است که در روم جبلی است و در انجا خانه از صورت و بسیار بر ایک دیوار آن خانه نقش کرده اند که سالکت بعبارت خود ارشاد

سیه بوده در مسالک الممالک مسطور است که ملوک روم را خانه بودی مقفل و هر یک از ایشان قفلی دیگر اضافه نمودی تا بیست و چهار قفل
بر در آن خانه جمع آمد و چون نوبت حکومت باخرین ملوک روم رسید اراده نمود که در آن خانه بکشاید و حقیقت حال آن خانه را معلوم نماید هر چند ارکان
دولت و علمای نصاری او را از این حرکت منع آمدند بجایی نرسید و چون در آن خانه باز کرد تمثالی چند دید بر دیوار آن خانه بعضی شتر سوار و برخی بر اسب نشسته
و بحسب اتفاق هم در آن اوان سلمانان لشکر بروم کشیده و آن بلاد را مفتوح گردانیدند **کالح** معماریست در حدود روم بر روی سنگ بارو طلسم
نموده اند و غایت استحکام و استواری دارد و حکایت آن در اطراف آفاق صفت اشتهار پذیرفته از غرایب آنکه در آن سرزمین هر سال در فصل
بهار سی روز متعاقب طیور صغار بجهت تنگی از هوا اسقین اند و مردم آنجا را گرفته نمک و از ده ... وظروف ذخیره سازند و از آن طیور هر چه در آن ایام
گرفتار نشود جناحش بزرگ شده پرواز نماید **قیصریه** شهری بزرگ است از بلاد روم بر دامن کوهی افتاده و سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی سور قلعه آنرا
از سنگ تراشیده و ترتیب داده و در عجایب البلدان مسطور است که بلیناس حکیم در قیصریه حمامی ساخته که بهیمه افروختن نداشت **یونان** ولایتی است
متصل بروم و مولد و منشا اکثر حکما آن سرزمین بوده است در عجایب البلدان مذکور است که هرکس در یونان چیزی حفظ کند هرگز بر خاطرش فراموش نشود
و هرکس چیزی فراموش کرده باشد چون بانجا رسد یادش آید **ارمینیه** نامیست است در میان آذربایجان و روم و بر سبیل اختصار غرایب و عجایب
اشتمال دارد و در عجایب البلدان از تحفة الغرایب منقول است که در ارمینیه آتشکده ایست سطح آن از مرمر و منبر ابتش از سنگ و در زیر آن ... بنی است
بزرگ از سنگ خام و در ان آتشکده خادمان باشند و هرگاه خشک سالی شود آنجماعت در آن خانه آتش افروزند و سطحش را باب مخصوص سازند
چنانچه آب از میزاب در ان حوض ریزد و پس آن آب را از آن حوض برگرفته بر اطراف آتشکده پاشند و هنوز درین شغل باشند که ابر در هوا پدید آمده چندان
باران بارد که سطح آتشکده و حوض از ان آب بحبس شسته شود و از آب پاک مالامال گردد **اندلس** ملکی است عظیم در جانب مغرب مشتمل بر عجایب
و غرایب در عجایب المخلوقات مسطور است که در ان ولایت بر سر بیابانی که آنرا وادیة النمل خوانند بطلسم مردی و اسبی ساخته اند و روی آن را بادی
کرده بر ان نوشته اند که از ان مرد گذر و دست اشارت کنند که مگذر و اگر روندگان بدان طرف نشوند و مگذر نمایند در آن صحرا مور جثگان باشند که از بر سلکی ... را
هلاک سازند و هم در ان دیار **کنیسه** ایست در بیش او درختی زیتونی و در سالی یکبار آب از ان چشمه بیرون آید و درخت را سقی کند و هیم
در آن روز آن درخت بر دهد و آنمقدار زیتون حاصل شود که تا یکسال وجه معاش اهل کنیسه را وافی باشد و مردم آن نواحی آب آن چشمه را جهت
مداوای امراض ... نگاه دارند **سندره** شهریست در اندلس بر ساحل بحر و در ان بلده سیب بسیار حاصل شود و اکثر آن سیب بر ... باشد و ... را
در ... کفار و ملک متعرف گشته **طلیطله** مدینه ایست در غایت حصانت در سرحد دیار کفار و بانی او ... است و در ان بلده اهل اسلام
و نصاری ساکن باشند چنانچه از کلیسا بانگ آواز اذان بگوش رسد و از طرف دیگر صدای ناقوس در عجایب البلدان مسطور است که در طلیطله
حمامی بوده ای نمود هجن ... حرارتش بهوایش در غایت حرارت بوده و زیر آن کره را بر بالای چشمه های کرام ساخته اند و آن حمام تا اهل اسلام انتقاص دولت
و کفار بانجا در نمی توانند رفت والله اعلم **الاقلیم السادس** صاحب این اقلیم عطارد است و مردم انجا اشقر اللون باشند و مبدا این
اقلیم از مشرق بود و از شمال دیار یاجوج و ماجوج گذرد و پس بجنوبی از نواحی خوارزم و حوالی جیلان و شمال قسطنطنیه و وسط بلاد خلیقا و در جنوب
بحر سفالیه و شمال جبل الزهره و اندلس گذرد و تا بحر اعظم منتهی شود و از جمله بلاد مذکوره اقلیم **قسطنطنیه** است و آن شهریست در غایت

وسعت و متانت سطر فرش را دریا احاطه نموده بود در کتاب خریدة العجایب مسطور است که ارتفاع منار قسطنطنیه [illegible] است و یکصد ذرع است و آن شهر
بر بساتین و مزارع اشتمال دارد و در اوقات سابقه در ان بلده کنیسه بود [illegible] از طول مدت از هم پراکنده بود و بر آن تمثال های
از مس بر فرس هم از این جنس و در کمیت آن سوار [illegible] بود و دست دیگرش بنوعی مصنوع بود که گویا اشارت بآن دارد که [illegible]
صورت قسطنطین بانی هو البلده و در عجایب البلدان مسطور است که در قسطنطنیه مناره ایست که مستحکم است قواعد آن آهن و از [illegible] باد
بران وزد میل در آن ظاهر شود و هر دم در وقت میلان آن مناره خورده سفال و غیر ذلک در پایان آن نهند و چون ساکن شود و منار بحالت خود
آید آن اشیا را از انجا بیرون نتوانند آورد و صاحب تحفة الغرایب آورده است که در حدود قسطنطنیه قریه ایست که در ان قریه خانه ایست از
سنگ و در ان خانه تمثال رجال و نسوان و خیول و بغال و حمیر افتاده بود و هر کس را عضوی بدرد آید یا مجروح شود در آن خانه در آمده عضو موقوف
بر عضو آن صورت به نوبت مالد و فی الحال آن وجع با قرح [illegible] یابد و این معنی در ان دیار مشهور و مجرب است و قسطنطنیه پیوسته در تصرف
نصرانیان می بود تا آنکه سلطان محمد رومی فتح نمود و کنایس را ویران کرده بجای آن مساجد و معابد بنا فرمود **الاقلیم السابع** این اقلیم
بقمر منسوب است و لون جامه ساکنانش میان نقرت و بیاض باشد و ابتدای اقلیم هفتم نیز از مشرق است و از انجا بر بلاد یاجوج و ماجوج گذرد
پس بر بلاد کیماک و الان و شمال بلاد [illegible] و جنوب [illegible] گذرد و از جمله امصار این اقلیم یکی **بلغار است** که در نهایت عمارات شمالی واقع شده
و بلغار شهری طولش و عرضش [illegible] و برودت هوای بلغار بمرتبه باشد که در حوالی آن اصلا درخت سبز نشود و در عجایب البلدان مسطور است
که سور بلغار از چوب خلنج است و از انجا تا قسطنطنیه دو ماهه راه است و نهار اطول بلغار بیست ساعت است و شب اقصر آن دیار چهار ساعت
و چون قلم سریع السیر از تعداد و شمه بعضی از عجایب بلاد باز پرداخت نوبت دیگر در بحر [illegible] شناوری گشته [illegible] بکار [illegible]
نهاده سیاحت **ذکر بعضی از ابحار و انهار که قطره ایست از بحر قدرت حضرت پروردگار** بر ضمایر سیاحان اخبار مخفی نخواهد بود
که دریا و احوال آن محتاج [illegible] بسیار است و هیجان آب و مد و جزر و زیادات و نقصانات آن از اغلبیت عجایب هیجان آب بواسطه انقلابات فلکی
[illegible] است که بر سطح آن می افتد و اتصالات کواکب با قمر بنوع معینه درین باب اثری عظیم دارد و هیجان آب از بخارات [illegible]
اختلافات [illegible] آدمی [illegible] بزرگ باشد و چون [illegible] اشراق [illegible]
شعاع آن بران [illegible] آب را لازم سازد و چون آب [illegible] حرارت پیدا کند متحلل شده [illegible]
در تموج آمده متلاطم شود و حالتش [illegible] باشد تا قمر بوسط السما رسد زایل گردد [illegible] و اجزای آب [illegible] آید و
جزر [illegible] از [illegible] قمر [illegible] جانب افق شرقی [illegible] تحت الارض [illegible]
السماء و [illegible] واقع شود و [illegible] احوال مسالک و ممالک [illegible]
[illegible] است بحر الهند و بحر الشام و بحر المغرب و بحر نیطس و بحر طبرستان **اما بحر الهند** که آنرا بحر السند و بحر فارس و بحر عمان و بحر [illegible]
گویند طول آن از زمین چین تا ارض حبشه [illegible] فرسخ است و عرضش [illegible] فرسخ و از [illegible]
فرسخ شمالی است از خط استوا و باقی در جنوب خط استوا است که [illegible] اقالیم [illegible] دریا میان [illegible] در آید

و آنرا خلیج بربری و خلیج احمر و خلیج فارس و خلیج هند و خلیج اخضر خوانند و درین دریا [illegible] جزیره است و بعضی از ان جزایر [illegible]
و انهار [illegible] و بعضی دیگر [illegible] **اما بحر الشام** که آنرا بحر الروم و بحر الفرنگ و بحر [illegible] نیز خوانند طولش
از مشرق تا مغرب [illegible] فرسخ و عرضش [illegible] محیط می پیوندد [illegible] فرسخ است [illegible] از این دریا میان اقالیم [illegible] آید یکی را خلیج
[illegible] و دیگری را خلیج [illegible] گویند و درین بحر [illegible] جزیره معمور است [illegible] تجار [illegible] و بعضی جزایر دیگر [illegible]
[illegible] صاحب خریدة العجایب آورده که امواج این دریا بسیار شود و بر روی آب اشخاص سیاه [illegible] یکی از ایشان [illegible]
[illegible] و خروج آن [illegible] بر حرکت بادی مهلک [illegible] است [illegible] این دریا [illegible] است [illegible]
[illegible] بیرون آید [illegible] و چون آن قدر [illegible] که [illegible] امواج دریا ساکن گردد و [illegible] دلیل نجات
و سلامت باشد **اما بحر المغرب** که آنرا دریای اندلس و بحر طنجه و بحر الاسود و بحر الاکبر نیز خوانند ابتدایش از اقصای جنوب [illegible]
[illegible] و اندلس [illegible] و بجانب شرق جاری بوده [illegible] غیر مسلوک عبور نماید تا بحر اعظم منتهی شود و در نهایت الادراک
[illegible] این دریاست و سفاین [illegible] بسبب شدت تلاطم امواج و کثرت ظلمت درین بحر جریان نیابد [illegible] قریب
[illegible] این بحر [illegible] صاحب عجایب البلدان گوید درین بحر موضعی است که آنرا مجمع البحرین گویند و آن محلی باشد که بحر هند بدین دریا
[illegible] و آب این دو دریا [illegible]
[illegible] طلوع آفتاب تا وقت زوال [illegible] بالا گردد [illegible]
[illegible] اندلس [illegible] خلیج طنجه خوانند و [illegible] جریان سفاین [illegible] معلوم نیست و جزایر [illegible] درین بحر معمور است
اما بحر نیطس که آنرا بحر طرابزون و بحر الروس نیز گویند [illegible] قسطنطنیه [illegible] زمین روم و روس [illegible] قسطنطنیه
[illegible] واقع است و طول این دریا بقول صاحب نهایة الادراک چهار صد [illegible] فرسخ باشد و درین بحر جزایر بسیار است [illegible]
[illegible] و از این بحر [illegible] قریب بجزیره [illegible]
که آنرا خلیج [illegible] گویند **اما بحر طبرستان** که آنرا دریای گیلان و بحر گرگان و دریای باب الابواب و بحر الخزر نیز خوانند و طول این دریا از شرق تا مغرب
[illegible] فرسخ است و عرضش [illegible] فرسخ و این دریا [illegible] و طبرستان و باب الابواب [illegible]
[illegible] ارباب مسالک گویند که آب این دریا [illegible] عظیم دارد [illegible] تلاطم باشد و این دریا مد و جزر وقوع
نیابد و این دریا [illegible] دارد که [illegible] حاصل گردد [illegible] و بحیرات [illegible] سلوک [illegible]
و از [illegible] دریاهای هند است و آنرا بحر الزنج نیز گویند و طول آن [illegible]
[illegible] فرسخ است و عرضش [illegible] فرسخ [illegible] این دریا [illegible]
[illegible] **اما بحر [illegible]**
این دریا را بحر بصره و بحر عمان و بحر هند نیز گویند و دریای اکثر المنافع است و [illegible] و سفاین از انجا بسلامت بیرون آید [illegible]

بسیار بر کنار باشد و معادن در و لآلی دارد و طولش چهار صد و شصت فرسخ است و عرضش دویست و ده و چهار فرسخ و بعضی از جزایر خوب
این بحر در محل خود مذکور خواهد گشت اما بحر الشمال دریای است در زیر قطب شمالی و شمالی است و قعر آن نیز معلوم و چون کشتی در وی افکنند
اضطراب آغاز کند و امواجش متلاطم گردد و درین جهت تجار از رکوبش تحاشی نمایند و گویند که مردم آبی درین دیار بسیار اند اما بحر الحجاب
دریای است بولایت زنگبار پیوسته دخان و بخاری بر بالای آن ایستاده باشد و ازین جهت این بحر را الحجاب نسبت کرده اند و اعتقاد
زنگیان آن است که آدم علیه السلام درین دریا بوده است اما بحر ارمن در حدود آذربایجان است و در میان این بحر در قدیم الایام جزیره
عظیم بوده است و چنین گویند که ازین جزیره ماهی طرح آفاق برند و آن عجایب لذیذی باشد و استعمال دارند اما بحر حبس در زمین مصر است متصل
بدریای روم و کشتی بر آن رود و نیل درین دریا ریزد و درین بحر ماهی است که تناول آن موجب زیادتی فهم و ادراک باشد و ماهی دیگر نیز هست که چون
آن را بخورند خوابهای هایل بینند و ترسناک از خواب در آیند اما بحیره زاهد در حدود شام است و بغایت بعید العمق آورده اند که یکی از حکام طوس است که عمق
آن بحیره را معلوم نماید و کشتی نشسته بمیان دریا در آمد و لنگری بر سر طنابی بسته در آب انداخت و تقعر آن نرسید ریسمانی دیگر اضافه کرد تا دو از شش
طناب بگذارد هنوز بقعر نرسید چون بیرون کشید طناب را دید که در بالای هم شکسته است پس آن را برکشیده فرمود که سنگ بستانی بر سر طناب بستند
و فرط تموج در زیر آن کشتی را تعجب کرده طناب او را گسستند و دیگر باره برکشیدند چون بیرون آمد در سنگ بود که انتهای عمق آن نرسید و دست از آن
کار باز داشتند اما بحر الصفر دریای است بحدود بلاد شمال و در حوالی آن ساحلی است که اکثر شیاطین در غایت عمیق است و در اطراف آن
این دریا چنان سیاه بود که از جوانب دیگر بحر فرق توان کرد و چون خاک را این آب سیاه گل سازند و در آفتاب گذارند سنگ گردد و چنین گویند
یکی از ملوک خواست که عمق آن دریا را معلوم کند چهار ده هزار ارش رسن فرو گذاشت و بجایی نرسید و آب این بحیره چنان درشت که هر جو
آن حلق فرو کشش نتوانی نماید که و بیا بسیار از عمق دارد اما بحیره خوارزم در جریده العجایب مذکور است که ازین بحیره در بعضی از اوقات بیرون آب
شخصی ظاهر میشود بصورت انسان و به چهار کلمه نامفهوم تکلم میکرده و باز در آب فرو میرود و ظهور آن صورت دال است بر فوت پادشاهی از ملوک
ابو از اما بحیره انطاکیه دریای است نزدیک انطاکیه گویند که در ماه کرین بحیره ماهی باشد و در ماه دیگر نباشد و سبب آن معلوم نیست اما بحیره هرون در حدود
مغرب است و بغایت بعید العمق در یکی از کتب نظر در آمده که کعب الاحبار از خضر علیه السلام روایت کند که شخصی در زمان نوح صلوات الله علیه
باین دریا فرو رفت و تا غایت بعمق آن نرسیده و گویند که موج این دریا در خروش حدوث یابد بخلاف امواج بحار دیگر از شخصی که کالب بن بحر
جود بر سید که از امور غریبه درین بحر چه مشاهده نموده گفت که سلامت کشتی تجار ایشان اغرب اما سبب تولد انهار آنست که جبال
کهوف و مغارات بسیار است که در حین نزول امطار و حدوث انجماد برف در آن مغارات مجتمع گردد و بنابر ضیق منافذ تدریج از آن
مواضع بیرون آید و از انضمام و اختلاط بعضی به بعضی از جداول و انهار حادث گردد و چون چند جوی شود و بهم اتصال یابد نهری بزرگ حادث گردد و بعضی
از انهار غریبه آنست که مسطور میگردد نهر هندی مولف جریده العجایب از صاحب تحفه الغرایب نقل نموده که این نهر در میان بلاد هند و نهر است
و آن آبیست بزرگ در بعضی از اوقات عماره در آن آب ظاهر می شود و از آن عماره آواز طبل و بوق مسموع میگردد و باز غایب می شود و سبب
معلوم نیست نهر آتل ابتدایش از جبال روس و بلغار و حدود شمال است و هفتاد و شش شعبه از آن نهر جدا گردد که مدار معیشت

ساکنان جنوبی شهر برین شعبات باشد مع ذلک نقصانی محسوس در آن آب پیدا نشود و مصب این جوی دریای آبسکون است و میان آب آتل
و آب بحر فرق توان کرد چه اصلا آب در بنیاد نهر آذربایجان آبی بود شکوار در و منبع آن جبال آن ولایت و نابعش جزیره طبریه و در بعضی از مواضع جبال
از این نهر جدا شود و در زمین بقعه دو نابعش چون متحصل گردد سنگی چنبری لطیف در غایت خلاصت در نظر آید از آب انعقاد یافته باشد و آن سنگ را
مرو خوانند نهر جیحون که آن را آمویه نیز گویند ابتدایش از جبال بدخشان است و بجزیره خوارزم در بعضی از سنوات بفصل زمستان آن آب چنان منجمد گردد که
کاروانها بر بالای یخ گذرند و هیچ اندیشه ننمایند دجله نهری معظم است و ابتدایش جبال ارزن الروم باکوههای الضبین و حصن ذو القرنین باشد و در فرسخ
عبادان ببحر فارس منتهی شود و آب دجله نافع ترین و سبکترین آبهاست نهر الذهب در زمین عجم است و در صفت آن گفته اند که از نهر تابع اول
بالمیزان و آخره بالکیل یعنی از ابتدای اول آن زر کشت بسیار کنند و محصولات او نیکو آید و نهر الذهب چون بآخر رسد آبش در زمین فرو رفته و
نک شود و هیچ از آن آب منافع نگردد نهر اردس از مغرب بمشرق جاری باشد و ابتدای آن از جبال ارمنیه است و آبش بغایت سریع
الجریان بود و سلوک کشتی در آن متعذر است بلکه متعذر زیرا که بر اطراف کنارش سنگلاخ بسیار است بعضی مکشوف و بعضی مخفی و جهال ارس میت
نام دارد و هر چه از حیوانات در وی افتد سلامت بیرون نیاید نهر اندرود در بلاد فاخره اصفاهان است و آبش عذب و لطافت اتصاف دارد و آن را ساقی
و باغات آن کنار را از و منتفع باشد نهر شوشتر رودی بزرگ است نزدیک بعمر و بر آن قنطره عظیم ساخته اند و آن یک طاق است چنانکه در بلاد ولایت
عجم و مجموع آن طاق از سنگ رخام ارتفاع یافته و سنگ ها از آن از درج کم باشد نهر اندلس آبیست که کشتی بر آن شوند رفت و بر کنار آن آب
بر جوانب بلند تپه ها دوها و انهار مشهور خالص و بر ساحلش ده روزه سکه نقش کرده اند کرمان ایتان الرجل الاعجاز فی فانکسر رجع نهر میانی جدایست از جبال جیحون باشد و
آن جوی در غایت شناعت است و اکثر اوقات بسیار آفت رسانده مردم آنی در وی با آتش بهم چون تجار از اموال غایب شوند چیزی در نیابند و در آب
غوص نمایند نهر طبریه آبی بزرگ است بغیر بعضی ارم و مصب آن بحیره طبریه است نهر نیل از معظمات انهار ربع مسکون است و جریان
آن از جانب جنوب بشمال باشد و ابتدایش از پس خط استوا از جبال القمر بود و مصب او بحر الروم است و نهری در از تر از وی در ربع روی زمین
نیست زیرا که مسافت او در بلاد دیار اسلام یک ماه و دو ماه در میان دیار نوبه و چهار ماه در صحاری و خرابها و هیچ نهری در تابستان زیادت نمیشود
الا این نهر و سبب آنست که چون درین بلاد تابستان بود در پس خط استوا از زمستان در آید چه آفتاب از سمت الراس ایشان دور افتد و باران و باد
نزدیک شود و چون انهار زمستان روی نماید انقلاب تابستان بود و عبد الصمد بن ابراهیم الزافنی در کتاب اسباب العجایب آورده که سبب ارتفاع و
جریان آب نیل آنست که آب بحر روم در فصل خزانی بجهت آنکه مطالع آن کوکب واقع میشود و بجانب کنده و موج زند و از مواضع خود مرتفع گشته
در پیش رود نیل چون سدی شود و مگذارد که آب نیل در روی زمین پس بر جنت میل حرکت کند و اراضی مصر ملو گردد و چون مقدار کفاف بحصول پیوندد
باری سبحانه و تعالی باد جنوب را فرمان دهد تا آب بحر روم را بگشاید و جای خود باز گرداند و سبب دیگر باره رود نیل روان گردد و این یکی از عجایب قدرت الهی است
و اهل مصر را مقیاسی بود که آبادی و مقادیر زیاده و نقصان آب معلوم کنند و آن در میان بر که نیل موضوع است و بر آن خطی چند است که از آن دستور
کفاف اهل مصر معلوم شود و آن تا یک جا رده خط باشد و چون بشانزده رسد خیر و منفعت بسیار حاصل آید و بغایت زیاده بیشتر از هجده خط بود و هر گاه
از شانزده زیاده وارد دو مصر خرابی راه یابد و گویند این مقیاس از مصنوعات یوسف صدیق است علیه السلام و حکایت مشهور است که در زمان

حکایت در سالی که قوت آب مصر بمرتبهٔ طغیان میکرد از زمین ملک آب میرسید که مصر را منهدم گرداند و چون دختری بکر صاحب جمال بحلی و حلل آراسته
در آب می انداختند ساکن میگشت و این صورت در زمان ارتفاع اعلام اسلام ممنوع گشت و در رود نیل سنگ و اسب آبی بسیار بود و ماهی سقنقور
نیز خاصه این نهر است والله اعلم **ذکر بعضی از عیون عجایب علی سبیل الایجاز والاختصار** بر طبع ساقیه و حکما بر آنند که منبع نحو ابو به گرد جوف
زمین منافذ بسیار است والبته در آن آب یا هوا پر باشد که خلا محال است و هرگاه که بر هوا برودت غلبه کند هوا نیز آب گردد و پس اگر این آب را
مددی دیگر رسد و زمین طلب جا و چون در آن موضع گنجد طلب خروج کند و طرفی را که شکافد و بر روی زمین ظاهر شود و اگر زمین صلابت داشته باشد محتاج
احتیاج بود که ... خانه ها کنند و قنوات و آبار بجای آورند و اختلاف طعم و تغیرات هوا در عذوبت و لطافت آب و طعم و حرارت و برودت
آنرا اثر تمام است و بعضی از چشمهای عجیب ایست که مذکور میشود **عین اردبیل بمشکین** از ضیاع قزوین است و آبش مسهل باشد و چون از آن منبع
بموضع دیگر نقل کنند این خاصیت نبود **عین اللطف** در میان سمنان و جرجان است و آب بسیار از وی حاصل گردد و در بعضی اوقات آن
آب انقطاع یابد و جمعی کثیر با اسباب ملاهی و مناهی بر انجا روند و رقاصی کنند تا باز جاری میشود **عین باد خانی** در حدود دامغان است و هرگاه که نجاستی
در آن افکنند باد و طوفان قوی پدید آید و صحت این خبر متواتر پیوسته و چنین گویند که در نواحی غزنین نیز چشمه ای چنین است **عین باطلو** چشمه ایست
که آب سفید از آنجا بر می آید و چون آنجا بیاشامند مفرقی رسد تا اگر مقداری دورتر برند و بخورند در مثانه سنگ شود و سبب هلاکت گردد **عین دراکب**
در عین چشمه گیاهی است که کالبی حیث عسل به آنجا در آید آن گیاه دور وی چه مهر چند اضطراب بخشش کند محکم گردد و چون لحظه بسر آید تخلیت
آن آب از وی جدا شود **عین دیو راق** آبش در غایت حرارت است و بخار گرمی دفعه واحده که آن چشمه آید اندام را بسوزد و اگر تدریج در رود
ضرری نرساند علت با فع اورام بلغمی باشد و گاهی دخانی از آن چشمه متصاعد گردد و شعلات سرخ و زرد و سبز از آن پدید آید **عین ابحراد** در میانه
شیراز و اصفهان است و آب آن دافع مضرت ملخ است و هرگاه در بلدی از بلاد ملخ پیدا شود و آن آب را در ظرفی کرده تا آن شهر برند و الحاح بر
زمین ننهند تا بمقصد رسانند انگاه آنرا از جای بیاویزند و نشان ساسار از عقب بیاید و تخم ملخ را از زمین بر اندازند و شهر چنان است که هرگاه
آن ظرف را بر زمین نهند خاصیتش زایل شود **عین مشکوره** چشمه ایست برابر سیری در اراضی اندلس و با وجود حر الشعری در نواحی او
زوال کند و ... آب ... و نقصان در آبش ظاهر گردد **عین النار** در نواحی انطاکیه است و هرگاه که قصبی در آن افکنند بساعت بسوزد و
عین القصر در حدود مصر در مغرب است و در آن ناحیت خالی است که چون از آب آن چشمه گل شود و کوشش شکون گردد **عین السلطان**
در قلعه ایست در حدود دامغان و در اوقات سابقه چون پادشاهزاده در آن قلعه بودی و از آب آن چشمه بنجرع متوجه حسب نواب شاهی رسیدی
عین حمه آب چشمه ایست در بالای قبض نزدیک برباط لوله و در آن سنگهای طولانی است که نوعی عظیم از آن ظاهر میشود و این انجا برین
چشمه اختصاص دارد **عین العقر** چشمه ایست در مغرب و پاره ای نقره بوزن مثقالی و نیم مثقال در آن پیدا شود **عین الکرم** در نواحی بیلقان است
و چون قدری از آب آن در بیخ تاک خشک ریزند سبز شود **عین نهاوند** چشمه ایست در شکاف کوه نهاوند و هر کس که آب محتاج شود نزدیک
آن شکاف رفته گوید که مرا آب می باید فی الحال آب از آنجا در ترشح آید و چون مهم کفایت شود و پای بر زمین زده گوید بس است در ساعت
جریان آب ساکن شود **عین الشجر** گویند این چشمه در بالای بیلقان از جبال طبرستان است و آب آن در غدیری مجتمع میگردد و در آن

لب ترناب است و در میان آن گناه غدیر درختی بزرگ است و در سالی چهار ماه این درخت از نظر غایب میشود و سبب آن ظاهر نیست نوعی که
از ملک فرمود تا آن درخت را به بارهای آهنین استوار کردند چون مسایر منبجش و در رسید آن مسایر گسیخت و شجره نا پدید شد خواهی جهت
تحقیق آن حال آن آب فرو فرستادند بعد از مدتی باز آمد و گفت قرب هزار گز فرو رفتم و بر حقیقت حال اطلاع نیافتم **عین المغرب** چشمه ایست
در هند صندوقی مقفل بر سر آن موضوع هرگاه سر صندوق را گشاده از آن آبی که در آن مجتمع باشد بیاشامند مشو رود اما قطرات که از آن ترشح نماید
شیرین باشد و بر آن آب قصبات و رساتیق مزروع و معمور است و چون آب صندوق کم شود هندوان بدانجا آیند و آنقدر طعام ترتیب نمایند
که هزار کس را کفایت نماید و از جرایم و آثام توبه کنند تا آب صندوق بسیار شود و تمامی آن ناحیت را سیراب سازد **عین الملاح** در میان
خرقان و قزوین است و آبی گرم دارد هر حیوان و انسانی که عضوی از اعضای وی جراحتی باشد چون در آن آب نشیند صحت یابد و آن آب
بخاصیت استخوان شکسته را از جای بیرون آورد و قولنج بالشرخا و اسهال را دفع کند و خنازیر را نفع رساند و پیکان از جراحت بیرون کشد و تمام ادرار و
و تونهای صفاوی از آنجا بحصول پیوند و **عین الحجر** این چشمه در قریه فنجا است از قری دامغان گویند که اگر سنگی را در آن افکنند سنگی منقش شود
عین البیم در مملکت چین است نزدیک قصر فغفور و آب آن بغایت شیرین و لطیف باشد اما چون از آنجا یک فرسخ دور برند زهری هلاهل
و سمی قاتل گردد **عین الذهب** آب آن از کوه بیستون انهار یابد و بغایت صافی بود و گویند که چون هزار درم نقره در وی افکنند و روز دیگر بیرون
آورند شش هزار درم معلوم شود **عین الشمس** از عبدالملک بن عبدالله الملیلی مروی است که گفت چون به مدینه قیچاق رسیدم چشمه
دیدم که هر گاه آفتاب طلوع کردی آب آن بطرف مغرب روان شدی و بعد از غروب باز گشتی بجانب مشرق جریان نمودی از اهالی آنجا
سبب آن صورت پرسیدم جواب دادند که تا غایت حقیقت این امر بر ما به وقوع نه پیوسته **عین الملک** چشمه ایست در دریای
چین منفجر از پایان کوهی و هر جای آب آنجا شوینده بغایت پاکیزه شود و بوی مشک و عنبر از آن به مشام رسد **عین المعمودیه** چشمه ایست
نزدیک به نصیبین و آن از سنگ و از بر حوض و ساخته اند زیراکه بیش مردم آن دیار مقرر است که اگر کسی بر آن چشمه اندازد آب ترشح نماید آبی
شهر غرق شود **عین الموات** در اندلس از روم است و چنان شهرت دارد که هر کس در بهار بآب آن غسل کند تا یکسال از امراض ایمن باشد
دیگر در جزیره سلامط که در دریای هند است چشمه ایست که آب آن در نشیب از نزدیک بدان چشمه است فرو میرود و از قطرات که بر آن رود
می ماند در رود و سنگ سفید و در شب سنگ سیاه بلون میگردد **دیگر** در طبریه که از اعمال دمشق است چشمه ایست که در هفت سال متوالی آب
از آن چشمه ها در فوران باشد و هفت سال دیگر در آن عیون اصلا نم نماند **دیگر** در ناش چشمه ایست که چون در تابستان آبش مقداری بر دو سنگ
گرد و در زمستان شرب آن آسیب برساند **دیگر** در حدود چین چشمه ایست که چون تنگی از آب آن بیاشامد اگر مردنی باشد فی الحال جان تسلیم
ارواح سپرده و الا در سلامت صحت یابد **دیگر** در دیار قزوین چشمه ایست که مردم بوقت جزیره آنجا روند و از آب آن بیاشامند اسهالی قوی
آرد و اگر آن آب را بجایی دیگر برند آن خاصیت ننهد و در سعید کوه که در نواحی طبرهٔ فاخره مراغه است مثل این چشمه موجود است و اهالی
در وقت جزیره که صبحدم بدانجا میروند و دفع فضلات کرده می آیند **دیگر** در سه فرسخی قزوین چشمه ایست که در روزهای گرم تابستان آبش یخ می بندد
و در روزهای سرد و خنک باشد بخش آنکه سیگردد **دیگر** در عجایب المخلوقات مذکور است که در دشت بابکار چشمه ایست که از آنجا دو آسیا آب

بیرون می آید و مدت سی سال آب آن در جریان است و سی سال دیگر انقطاع می یابد چنانچه قطره آب در آن چشمه نتوان یافت و لایزال حال
بر منوال جاری است دیگر بولایت ارمن چشمه ایست که آب آن چنان عفونت با چشمه که از مسافت بعید آوازش توان شنید هر جانوری که در این
چشمه افتد فی الحال بمیرد و خوردن آن آب اسهال آورد دیگر در جامع الحکایات مسطور است که در مراغه چشمه است متصل بکوه که از کوه آبی در غایت
برودت ترشح نماید و دیگری در کمال حرارت اما ذکر بعضی از چاههای معتبر که بر تفصیله است و آن چاهی است در مدینه واقع که حضرت رسول
صلی الله علیه و سلم آب دهان مبارک در آن افکنده چنانکه هر بیماری که از آن بیاشامد بیاساید بئر التوفیق در مغرب زمین است و بخاری
عظیم از آن مرتفع میشود چنانکه اگر سنگی بزرگ در آنجا افکنند بیرون اندازد و البته بقعر آن چاه نرسد بئر ازرق چاهی است در زمین طرابلس
و چنان شهرت دارد که هر کس از آب آن بیاشامد بی عقل شود و گویند که در ایام سابقه در خزانه بوده بئر ساسان آبی خوش دارد و چون
خشت خام در آن افکند آوازهای مهیب بر آید و بعد از ساعتی بئر الصواعق آتش مشتعل باشد و چون آن آب بالا آید مسافی
بخون شود و اگر دو تر بر سنگ کرده و اگر خو عاجز در آن افکند صاعقه عظیم پدید آید و بادهای تند وزیدن گیرد چنانکه عمارات را منهدم سازد
بئر اسحاق گویند که چون نخجیر تعقیب تشنه میدان آب بکنار آن چاه رود آب از قعر چاه بالا آید و چون نخجیر از آن بر آمده غرق شود و بعد از ساعتی
استخوانهای نخجیر بر کنار آن چاه افتد و جهت آن معلوم نیست بئر الاصوات بلند و تبت واقع است هر کس در کنار آن چاه رود آوازهای
خوب بشنود و سخنان عجیب استماع کند بلغت فارسی و تازی و ترکی و هندی و در وقت باریدن باران آن آوازها انقطاع یابد و هرگاه
باران باز ایستد باز دیگر اصوات مسموع شود بئر مسکیه هر کس در آن قعر نظر کند سنگی مانند تیر بر وی پیش خورد و موجب آزار کس
نداند بئر الصنم در دیار هندوستان است چون آتش را در طرف کند و از اول حال تا پیران گلیدا از خبر باقی منعقد شو و بعجایب نفع و اگر تا آخر
حوت بماند زهر قاتل گردد و حکمت آن را غیر علام الغیوب کسی نداند بئر هیبة الرحمن در ناحیه از نواحی فارس است نزدیک بقریه کرمان آهم
موسوم است و چاهی است بعید العمق که در اکثر اوقات آب در آن نه باشد اما در سالی یک بار بوقت معین آب عظیم از قعر
آن بجوشد و بر سر چاه رسیده و بر روی زمین در جریان آید چنانچه چند روز یک ماه تا آن دیر کرده و مزروعات تا آن دایر شود و باز آن آب
بزمین فرو رفته قطره در قعر چاه نماند بئر جوشن در میان خوضی است در شهر غار و بر سر آن بجاه و تنگی از سنگ نهاده اند و در یک سوراخی کرده اند
و از آن سوراخ که بغایت مضیق است آنمقدار آب بیرون می آید که جوی بزرگ میشود و بعضی از اصحاب اخبار گفته اند که این صورت از طلسمات
طلسمات است و الاشهر نحو آن آب ویران میشد بئر مخلف در نواحی فارس است و پیوسته از آنجا بخاری مانند دخان بیرون می آید و حرارت آن
بخار بمرتبه ایست که اگر مرغ بر بالای آن بخار پرد بسوزد و العلم عند الله تعالی ذکر بعضی از جزایر عجایب آثار بر ضمایر اولو الابصار مخفی نخواهد بود که
در میان بحار و قطایع جزایر بسیار است که باری سبحانه و تعالی بعضی از آنها را مرجعیت فرق عباد ساخته و برخی را سبب انواع فوائد و
منافع پرداخته و از جزایر بسیاری در تصرف آدمیان است و بسیاری مسکن جنیان و در بعضی از جزیره حیوانی چند توطن دارند که بر صورت
انسان نه بر صفت ایشان و برخی از جزایر مقر وحوش و طیور است و بعضی معادن طلا و نقره و جواهر و بسیاری از آن قبیل است
که هیچکس بر حقیقت حال آنها اطلاع ندارد و بعضی از جزایر عجیب آنکه کور میکرد جزیره طیلسان در میان خط استوا واقع است و ساحت

آن جزیره

آن جزیره وصد و چهار و سنگ است از عجایب آنکه درین جزیره شجریست که ثمره آن صورتها باشد مشابه انسان و چون آن صورت بزرگ شد و
اعضایش درست گردد چیزی مانند گلو بر آید و مرسیان که غیر از آن در جهان باشد بر آن درخت پدید آید و آن صورت از آن سر پستانی
شیر بمکد و حلیه و بطن کرده تا مدت اربکی که و بعد از کمال خشک شود و هم در آن جزیره ای است که طول دارد و هر چند او را پاره پاره کنند باز بهم
پیوندد و حیات یابد جزیرة السقا جزیره ایست عظیمه در بحر مظلم و آن جزیره بعقیده صاحب جزیرة العجایب مخلوقی هست بطریق انسان
و لیکن ساز اسبان طوال است و قامت و چشمهای آن جانوران مانند برق خاطف سید رخشنده و در صورت میان مردان و زنان فرقی نیست مگر
بذکر و فرج و لباس آن از برگ درختان باشد و طعام ایشان گوشت دواب بحری جزیرة الیاقوت جزیره ایست در میان بحر مظلم
و در وی اصناف یاقوت زرد و سرخ و کبود می باشد و نوعی دیگر از جواهر که اهالی مشرق آنرا یاقوت بهتر دانند درین جزیره پیدا میشود جزیرة الفضه
نزدیک بخط استوا است در اقصی مشرق و در محل جریان آب بسی قطعات نقره افتاده باشد از یک مثقال تا نیم من جزیرة الراسخ در دریای چین است
در بعضی از کتب بنظر در آمده و العهدة علی الراوی که طول آن جزیره هزار فرسخ است و مردم آنجا پادشاه خود را مهراج خوانند و هر سال
شش هزار من طلا از مال و اخراجات و اصل خزانه ایشان کرده و مهراج آن طلاها را در غدیری عظیم که در میان آن جزیره ساخته اند اندازد و آن
پادشاه را اسبان باشد که موی گردن ایشان بر زمین باشد و ایضا درین جزیره مرغی است که آنرا نکهدی گویند و آن طایر فصیح تر از طوطی سخن گوید لیکن
مدت حیاتش زیاده از یکسال نباشد و نیز گویند که درین جزیره فاره المسک و طاوس باشد و مشک از وی باد در آن پیدا شود که بای گاومیش را
فرو تواند برد جزیرة الواق متصل است بجزیرة الراسخ و از آنجا طلا بسیار حاصل شود چنانچه قلاده سلسله یوزینه و کلاب را از طلا سازند
و پادشاه این جزیره زنی باشد جمیله و ارکان دولتش مجموع نسوان باشند و با رجال اختلاط نمایند و آبنوس را درین جزیره بجای هیزم
سوزند جزیرة السلا درین جزیره از نتایج قوم عاد جماعتی باشند که طول قدم ایشان یک گز باشد و موی اعضای آنجماعت بغایت دراز
شود و آن مردم گوشت آدمی خورند جزیرة القصر در دریای هند است و در آنجا قصری است که هر کس بآنجا رود بیهوش گردد و سکان
آن جزیره قومی اند که بدن ایشان مشابه بابدان آدم است و روی ایشان شبیه بروی سگ جزیرة جابه در جهان بحر است و در آن جزیره کوهی است
که آتش عظیم در شب بانجا مرئی میشود و در روز دود چیزی نمایند و نسیج آن دیده قدرت ندارد که آن کوه نزدیک رود و عود و نارجیل و موز و قصب
السکر در آن جزیره بسیار است جزیرة التجاع جزیره معموره است مشتمل بر قری و قصبات بسیار و اشجار میوه دار و در زمان اسکندر حیوانی
از دریا بیرون آمده مواشی مردم آن جزیره را تلف میکرد و آن حیوان را تجاع میگفتند و چون ضرر تجاع بحیوانات آن جزیره از حد اعتدال در گذشت
ساکنان آن جزیره هر روز دو گاو بکنار دریا برده می بستند تا تجاع بیرون آمده آن گاو را می خورد و زیاده تعرض نمیکرد و بعد از آنکه اسکندر بر حقیقت حال
اطلاع یافت فرمود تا آن گاو را ذبح کردند و پوست آنها را از زرنیخ و کبریت و آهک و سوزن پر کردند و آنها را مستور نموده بر کنار دریا گذاشتند
و تجاع بعادت مألوف از دریا بیرون آمده هر دو گاو را فرو برد و بعد از آن اورا کسی ندید جزیرة البرق درین جزیره مسموع است که در تمامی فصول
اربعه در یکی برق جهد و در یکی باران بارد و سبب آن معلوم نیست جزیرة النهم در جریدة العجایب مسطور است که درین جزیره پادشاهی است
که غیر مخنثین کسی را بخدمت نخود بار ندهد او را اکابر کافه ثیاب فاخره پوشیده لباس نسوان خود را می آرایند و بجبال نکاح رجال در می آیند و روز ...

بارگاه پادشاه بوده و شب نزد ازواج مراجعت می نماید و هم در کتاب مذکور از بعضی تجار منقولست که در ان جزیره عاید دیدم یکباره
سده و پنجاه نفر برگرد آن نشسته طعام میخوردند **جزیرة الاشقر** ساکنان این جزیره اشقر اللون باشند و روی بر سینه داشته باشند
و ما جبل و عود و ساج در انجا بسیار بود و **جزیرة کالوس** در انجا جمعی از هندیان توطن دارند و هرگز لباس نپوشند و مال ایشان اجبل و آهن [illegible]
جزیرة المحرق از جزایر دریای زنگبار است و مردم بسیار انجا باشند و ساکنان آن جزیره را سالی یک نوبت از کوکب که سمت الراس ایشان رسد
آفتی عظیم پیش آید چنانچه تمام اجناس ایشان از شدت حرارت بسوزد لاجرم آنگاه که پیوسته منتظر و مترقب آن وقت می باشند و چون
نزدیک بآن رسد انجا رحلت میکنند و هرگاه کوکب از ان محل تجاوز نماید بجای خود باز آیند **جزیرة النسناس** از جمله جزایر بحر زنج است و ساکنان
انجا یک قامت دارند و یک چشم ایشان کور است و یک دست و یک پای مفلوج نقلست که درین جزیره صنفی از طیور باشند که هر سال جمع گشته با
ایشان محاربه نمایند و بمنقار چشم ایشان را کور کنند **جزیرة المنار** در بحر مغرب و در انجا مناره ایست که ارتفاع صد گز است از حجر خالص و
صعود بر انجا میسر نمیشود زیرا که راه و علامت آن پیدا نیست و در بالای آن صورت شخصی بطلسم ساخته اند که دست بجانب مغرب دراز کرده است
و گویا اشارت میکند **جزیرة الکنب** در همان دریاست و در ان جزیره کنیسه ایست که از سنگ تراشیده اند و در برابر آن کنیسه مسجدی است
و هر دعایی که در ان مسجد کنند بیشتر آن مستجاب شود و بر سقف کنیسه صورت اوانی بطلسم ساخته اند که هرکس از زوار از زیارت و فرح آن مسجد
رود و آن صورت سر بلند کرده آواز دهد که فلانی معاملی آمده پس در آن کنیسه گشاده شود و طعامی که کافی جهت آن شخص بیرون آید و باز در بسته
گردد و دایما حال بدین منوال باشد **جزیرة خالط** در دریای روم است و درین جزیره غیر گوسفند چیزی نباشد و آن گوسفندان بغایت بزرگ اند و تجار را
چون سفاین بدانجا رسد توقف کنند و ماخی هر چند گوسفند خواهند تصرف کنند **جزیرة الدیر** ایضا در بحر روم است و درین جزیره دیری است
که در کم سالی یک روز در میان آب ظاهر میشود و متوطنان بطریق حاجیان آن مقام را زیارت میکنند و آن دیر تا وقت نماز عصر نمایان بوده بعد از ان باز
آب بر اطراف و جوانبش محیط میشود چنانچه تا سال دیگر دیده نشود هیچ آفریده بران ننی افته که افعال مولف خریدة العجایب و ذلک من الغرایب
جزیرة مامردان در بحر صین است و دران جزیره جانوریست که آنرا اگ خوانند و بر پیشانی او شاخی است نزدیک بیک گز و چون آن شاخ را ببرند و
بر موضعی قطع صورت از صور حیوانات بدید آید **جزیرة ماربا** در دریای بانشو است باقلیم هفتم و آن جزیره ایست بغایت معمور و خلق بسیار
دران مکان توطن دارند و طول و عرض آن جزیره را صد و شصت فرسخ گویند در عجایب البلدان مذکور است که دران جزیره درختی است
بغایت بزرگ که هرگاه آفتاب برج حمل تحویل نماید هر کس هر سوال که ازین درخت کند مطابق واقع جواب شنود و در نواحی جزیره غازنیا
چهار جزیره است هر یک را پنجاه فرسنگ طول و سی فرسخ عرض و در دو جزیره از ان جزایر مردان ساکن اند و در دو جزیره دیگر زنان و میان ایشان
سی و پنج فرسخ مسافت دریاست و آن مردان در وقت معین در کشتی نشسته بجزیره زنان روند و چند روز با ایشان صحبت داشته بعد از ان
زنان آبستن شوند باز گردند و چون وضع حمل نمایند اگر پسر باشد بجزایر مردان فرستند و اگر دختر باشد پیش خود نگاه دارند **جزیرة ملطه** و در برابر
خط استوا در حدود شرق از میان آن جزیره ملطه دو معدن قلعی انجا بسیار باشد و دران جزایر مانی باشند که موی ایشان افوبر **جزیرة جابلوها**
متوطنان انجا پیوسته برهنه باشند و اگر مسافری بایشان افتد صید کرده بخیفت تناول کرده باشند **جزیرة الرامی** در بحر اخضر است و دران

و دران جزیره طوطی از درخت عظیم هست که هیچ آن طرایف ندارد که در افلی است و سایر هوام و درین جزیره گاه وحشی باشند که از آدم بود و در انجا جنی
آدمی باشند که قامت هر یک از ایشان چهار شبر بود و موی ها غالب ایشان زنخ است و جمیع برهنه باشند و هرگز جامه نپوشند و سخن ایشان فهم نتوان کرد و
موی سر ایشان کوتاه بود و بیشتر اوقات بر بالای درخت میبرند و طایفه از ملاحان نیز درین جزیره مقیم اند که چون در آب سیاحت کنند زورق را در یابند
جزیرة العقارب هم از جزایر بحر اخضر است و دران جزیره کژدمهای بزرگ باشند صاحب عجایب نامه گوید که از معتمدی شنیدم که الف چشم آن
کژدمان برابر چشم شتری باشد **جزیرة السرندیب** جزیره معظم است و مسافت آن هفتاد فرسخ در هفتاد فرسخ باشد و در وی کوهی است
که هبوط آدم علیه السلام بران واقع شده و مردی که در کشتی باشند آن کوه را از چند روزه راه ببینند و بر این کوه اثر قدم آنحضرت هست و درین کوه یاقوت
سرخ و زرد و کبود توان یافت و در بعضی انهار آن جزیره الماس توان یافت و در جویها بلور پیدا شود و حیوان مشک نیز دران جزیره باشند و در جزیره سرندیب
در اوقات سابقه پادشاهی قوی حال می بوده که جمیع جزایر از او شراب می آوردهاند **جزیرة علی** در انجا درخت فلفل بسیار است و چنین گویند که
بر هر خوشه فلفل برگی باشد و چون باران باریدن گیرد آن برگ خوشه را بپوشاند تا بر وی نبارد و چون باران باز ایستد برگ از روی خوشه برخیزد **جزیرة المار**
در دریای زنج است و دران جزیره زنگیان سفید باشند که دواب و حواجب و اشفار ایشان نیز سفید باشد و اطفال چون ایشان غالی سیلی باشند
جزیرة دوال در دریای فارس است و گاه گاهی که این حرب ماهی عظیم بخشکی اندازد و آن سال مردم آن نواحی نسبت معیشت اوقات گذرانند
زیرا که آن ماهی را گرفته بکوشانند و روغن او را ذخیره سازند گویند که آن قدر روغن از ان ماهی بحصول پیوندد که معارف و اکابر تا یکسال جهت روشنی
و احاد الناس را برای خوردن کفایت کند و این روغن را در ظروف چوبین محافظت کنند والا در هر ظرفی که کنند ترشح نماید **جزیرة تونس** در دریای
افریقیه است و دور آن شصت و سه فرسخ است و در انجا حیوانی باشد که مشابه اعضای بنی آدم است مگر سر که گوش وی و در شمال جزیره یاقوت
جزیره ایست که چهل و پنج فرسخ در چهل و پنج فرسخ است و در انجا بتخانه ایست و بت بزرگ در انجا نهاده است و هر کس در روز معین بان بتخانه
رسد که پنج الهی او را میسر شده و عقیده صاحب اصنام آنست که این بت هر سال یکبار خون کند و هر گاه آن وقت در رسد غریبی را گرفته
و دست آن بسته شب در آنخانه که اندرون و صباح که در بتخانه را باز کنند او را مرده یابند صاحب تاریخ عجایب البلدان گوید که در این اوقات که سنوات
هجری بمنتصف رسیده مسافری بعزم تجارت بآن جزیره رفته بود و بت پرستان بدستور معهود او را گرفته شبی دران بتخانه انداختند و آن مسلمان
حافظ کلام الله بود و در غایت آداب بقرائت کلام الله قیام نمود و دیگر کفار در بتخانه را باز کرده او را زنده یافتند بغایت متعجب شده گفتند خدای ما
این شخص را نکشته است وزر و جواهر بسیار بوی دادند و آن مسلمان در میان ایشان چنان عزیز و صاحب اعتبار شد که هر حکمی میکرد اطاعت
می نمودند **ذکر بعضی از جبال غریب الاحوال** در آفریدن جبال از ذو الجلال حکمت بسیار است و از انجمله یکی معادن زر و نقره و جواهر است
که در جوف آنها پیدا شود و سبب تکون معدن آنست که چون آب برف و باران در مسامات جبال نفوذ کند بواسطه حرارت جوف مغارات
میاه مذکوره مستحیل ببخاری لطیف گردد و طلب خروج نماید و چون راهی نیابد اجزای آن بخار تکاثف پذیرد و زمانی بعید بر ان
حال بماند و چون توقف او امتداد یابد صفا و غلظ او نیز تبیّن پذیرد و از ان زیبق منعقد گردد و بسبب اختلاط امتزاج او با اجزای تراب منعقد و طبخ
و تسخین هوا از ان اجناس مختلفة الطبایع والالوان تولد نماید و آن جواهر را معدنیات گویند و شرح حقیقت تکون آن درین اوراق نگنجد لاجرم

قلم شلين قم بدار المعنی از جبال غریبه اختصار می نماید جبل دماوند در حدود طبرستان است و چهار فرسخ ارتفاع دارد و بر قله آن جبل قطعه
زمینی است که دو از مسافت دارد و در روی سوراخهاست که شب از آن نوری شعاعی چون نور آفتاب ظاهر شود و چنانچه بروشنایی آن مسافت
بعید توان دید و در روز دودی از آن موضع متصاعد گردد و در میان عوام مشهور است که سلیمان علیه السلام صخر جنی را درین کوه حبس کرده است
در عجایب البلدان از علی بن رزین منقولست که گفت من و جماعتی از اهل سیاحت عازم کوه دماوند گشتیم و در قله آن کوه پنجاه موضع
یافتیم که دخانی کبریتی از آنجا متصاعد بود و جوی اصلا نگردیم سایر جبال در جنب آن بغایت حقیر می نمود و بحر خزر از آنجا جوی بزرگ می نمود
بر سر آن کوه چاهی است [illegible] که در زمستان و تابستان [illegible] جبل نهاوند نزدیک بآن بلده است و درین کوه دو طلسم ساخته اند
یکی بصورت گاو و دیگری بصورت ماهی و ازین کوه آب بیرون می آید و منقسم میگردد بدو قسم قسمی بنهاوند میرود و قسمی [illegible] جبل طور سینا
در میان شام و مدینه است و موضع تکلم ایزد تعالی با موسی علیه السلام آن کوه پرشکوه است در جریدة العجایب مسطور است که هر پاره از احجار طور
سینا را که بشکنند از میان آن صورت درخت [illegible] ظاهر گردد [illegible] جبل ثور نزدیک بمکه مبارکه است و در آنجا غاری
است که سید ابرار صلی الله علیه و آله الاطهار در وقت هجرت [illegible] جبل [illegible] در حدود ولایت ترکستان و [illegible]
است و معادن نفط و فیروزه و طلا و آهن و روی در آن کوه بسیار است و در آنجا سنگی سیاه است [illegible] و آتش افگنند سفید گردد و [illegible]
بغایت پاک و لطیف شود جبل سبلان کوهی است در غایت بزرگی نزدیک باردبیل مشتمل بر اشجار بسیار و چشمه های آب گرم و سرد و مشهور است
که هر حیوانی که قاصد خوردن اثمار آن اشجار شود بمیرد جبل الصور [illegible] خاصیت او آنکه چون قدری از سنگ آن بیابند و در ظرف آب افگنند البته
بصورت انسان قرار گیرد جبل فرغانه درین کوه گیاهی روید بصورت آدمی که آنرا [illegible] و آن گیاه در قوت باه اثری تمام دارد جبل [illegible]
در زمین فارس است و در آن کوه غاریست که آب از سقف آن در تقاطر است و طلسمی ساخته اند که اگر کسی در آن غار باشد بقدر احتیاج او آب
فرود آید و اگر هزار کس باشند آنقدر آب چکد که کفایت شود جبل واسط [illegible] و اگر [illegible] آید که در میان
[illegible] آهنین [illegible] که قصد آن کنند [illegible] غایب شود و چون [illegible]
[illegible] جبل طایل در میان دریای [illegible] است و همیشه از آنجا آواز دف و [illegible] شنوده می شود [illegible] جبل بیستون کوهی است [illegible]
[illegible]
شوند و [illegible] جبل [illegible] در میان همدان و بغداد است و گویند [illegible] جبل السم
کوهی است که چون آتش بر آن افروزند آب از زیر آن بیرون آید و آتش را بمیراند و در وقتی از اوقات پادشاهی جهت امتحان از جهت
بر آن کوه آمده [illegible] نفط و گوگرد و هیمه بسیار در قله کوه جمع آوردند و آتش در آن زدند همان ساعت آب ظاهر شده آتش را فرو نشاند
جبل لبنان ایضا در اراضی [illegible] واقع است و هر کس بر آنجا عبور نماید نفس او منقطع شود و بمیرد یا زبانش از نطق باز ماند
گویند در آن کوه اشجار میوه دار بسیار است ولی از آنکه کسی متعهد تربیت او شود میوه [illegible] طعم و بوی آن اثمار چندان لطافتی ندارد و چون
آن میوه را به بلخ رسانند خوش طعم و خوشبو گردد جبل [illegible] در جریدة العجایب منقولست که در بعضی از مواضع هند کوهی است و در آن جبل

صورت [illegible] موضع در قدیم الایام از افواه آن دو [illegible] آن قدر آب جاری بود که دو قریه را معمور داشت ناگاه میان سلطان آن دو قریه
بر سر آب نزاع واقع شد و مردم یکی از آن دو ده بتصور آنکه آب مزروعات ایشان زیاده شود دهان یکی از آن دو شیر را شکستند و فی الحال جریان آب
از آن منقطع یافته قریه آن نهر خراب گشت و آن ده دیگر بر حال سابق مزروع ماند جبل الحدید در دیار هند است و از آن کوه آهنی سرخ بحصول
پیوندد و چون زخمی از آن بر کسی زنند از موضع جراحت خون بیرون نیاید [illegible] جبل الانهار در اقصای بلاد مغرب و ازین
کوه هفتاد جوی عظیم بیرون آید و [illegible] ساخته اند و یاقوت زرد و سرخ [illegible] از آن کوه بحصول پیوندد جبل الروضه کوهی است
مبارک نزدیک مصر و در اخبار آمده است که در آن کوه روضه ایست از ریاض بهشت و در زمان حضرت امیر اهل کتاب آن جبل را [illegible] هزار
دینار خریداری کردند و آنحضرت راضی نشدند [illegible] در تصرف اهل اسلام اولی است و اول کسی از مسلمانان که در آن کوه [illegible]
[illegible] بود گویند که در جبل الروضه گوسفندان وحشی بسیار است ولی متعرض آنها نمیشود جبل [illegible] نزدیک [illegible] واقع است و بر آن
کوه دو قصر است که هیچکس راه آنها نمیداند و عقیده بعضی از مردم آنست که آن دو قصر از جواهر ساخته اند زیرا که در شب بغایت درخشنده است
جبل النار کوهی است در میان بحر عدن پیوسته آتشی از آن در اشتعال باشد و بعضی از عدنیان گویند قومی از نسل [illegible] علیه السلام در آن
کوهسار اند جبل المعظم کوهی است در اراضی حبشه و در آنجا مساجد و مواضع واقع است گویند در آن کوه مقابر باشد که [illegible] در آنجا [illegible]
[illegible] استماع نمود که در [illegible] مغاره [illegible] در آنجا [illegible] و اصلا تغیر در ابدان ایشان راه نیافته
[illegible] غاری است که [illegible] موجود است و [illegible] ایشان از هم ریخته و مردم آنجا آن موضع را [illegible] گویند و زیارت کنند دیگر در
عجایب البلدان مسطور است که کوهی در چهار فرسخی قزوین است و در آنجا حیوانات است که بتقدیر الهی مسخ شده است و [illegible] سنگ شده
[illegible] است [illegible] گوسفندان در حوالی آن مجموع از سنگ [illegible] در می آید [illegible] دیگر [illegible]
که چون از [illegible] روند بر دست راست بمسافت پانزده فرسخ زمینی بدید آید مربع و حیوان و نباتی که در آنجا بوده [illegible]
[illegible] که در آنجا [illegible] سنگ [illegible] و در آن کوه [illegible] آن بیابان [illegible]
یافته جنبی باشد از آدم و بغایت سیاه و شب در هوا در طیران آیند و [illegible] آن مملکت بود دیگر در ترکستان کوهی بود و در آن کوه غاری
که هر کس در آن غار رود در ساعت بمیرد و ازین [illegible] هم درین نواحی غاری است که هر کس از [illegible] آن [illegible]
[illegible] دیگر در مملکت چین کوهی است و در آن کوه غاری که هر کس از جاده آن [illegible] الحال نفس
او منقطع شود و بمیرد دیگر در [illegible] کوهی است و بر سر آن جبل چشمه و آب آن چشمه از جمیع جوانب آن کوه در سیلان [illegible]
کوه [illegible] منعقد شده [illegible] حاصل شود دیگر در یکی از بلاد خط استوا کوهی است و بر آن کوه مناره ایست از سنگ و بر سر مناره
[illegible] موضوع است و بر سر [illegible] از سنگ منصوب که در منقار خود انجیری دارد و در آن جبل انجیر فراوان است و مرغان [illegible]
بی پایان و چون انجیر پخته شود هر روز آن طیوران هر یکی انجیری در منقار گرفته بیایند و در آن [illegible] اندازند و [illegible] از آن انجیر
تناول کند و هر جانوری [illegible] آید [illegible] مشهور است که این طلسم را بلیناس حکیم ساخته است والعلم عند الله ذکر بعضی از آدمیان

خویشه الاشکال والافعال حیثیت پیوسته که تمیم داری که مردی بود نصرانی در زمان پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوات والسلام با سی کس
از بنی لخم و جذام حسب تجارت بکشتی در آمده سفر دریا اختیار کرد و بجهت قضا باد مخالف در وزیدن آمده مدت یکماه آن سفینه را از موضعی بموضعی میبرد
و چون با قصی دیار مغرب رسیدند نزدیک بجزیره تلاطم امواج ساکن گشت و تمیم با رفیقان بآن جزیره در آمده ناگاه دابه که کثرت و غلظت شعار او بمرتبه بود
که پیش و پس از موی تمیز نمیگشت با ایشان ملاقات نمود و آن جماعت از خواب هیبت او متعجب شده پرسیدند تو کیستی جواب داد که من جساسه ام اکنون
بروید ای قوم نزد مردی که درین دیر است زیرا که او بشنیدن اخبار شما بغایت محتاج است تمیم داری گوید چون ما این سخن شنیدیم بدان دیر شتافتیم آدمی
دیدیم که دستها و پایهای او به بندهای آهنین مقید ساخته بودند و هرگز بعظم خلقت او شخصی بنظر ما در نیامده بود لاجرم از وی پرسیدیم تو کیستی گفت شما خواهید دانست
که من کیستم بگوئید که شما کیستید جواب دادیم که از عربیم که در کشتی نشسته بدین دریا در آمده بودیم و بواسطه شدت امواج و تلاطم یکماه سرگردانی کشیدیم
تا بدین جزیره افتادیم و با جساسه ملاقات نموده باشارت او بدینجا آمدیم پس آن شخص بجانب ما اقبال کرده گفت خبر دهید مرا از نخل بیسان گفتیم از کدام صفت او
خبر میپرسید گفت سوال میکنم از ثمار آن نخل میوه میدهد یا نی جواب دادیم آری گفت زود باشد که میوه ندهد باز گفت خبر دهید مرا از بحیره طبریه گفتیم از حالات او
کدام خبر میپرسی گفت آیا در آن بحیره آب هست گفتیم در آن دریا آب بسیار است گفت زود باشد که آبش برود باز گفت خبر دهید مرا از چشمه زغر گفتیم
از کدام حال او خبر میپرسی گفت آیا در آن چشمه آب هست و مردم آنجا بآن آب زراعت میکنند گفتیم بلی در آن چشمه آب بسیار است و اهالی آن بدان
زراعت اشتغال دارند باز گفت خبر دهید مرا از پیغمبر امیین که بچه کار اشتغال دارد گفتیم از مکه بمدینه تشریف آورده گفت با وی [...] گفتیم بلی
گفت نسبت با ایشان چگونه سلوک کرد پس او را خبر دادیم که رسول صلی الله علیه وسلم بر جماعتی غلبه کرده [...] مطیع گردانیده گفت خیریت
حب و مطاوعت اوست و اکنون من شما را از حال خود خبر دهم بدرستی که من مسیحم و زود باشد که [...] بخروج پس بیرون آیم و سیر کنم در زمین
و نخواهم گذاشت قریه را که [...] در چهل شبانه روز مگر مکه و مدینه که آن هر دو بر من حرام اند و هرگاه خواهم که بیکی از ان شهر در آیم فرشته که شمشیر
برهنه در دست داشته باشد مرا استقبال نماید و مانع شود [...] و بر هر نقبه از نقبات ملایکه باشند که آنرا [...] القصه تمیم بعد از
شنیدن این سخنان بحجاز باز گشته بشرف ملازمت رسول صلی الله علیه وسلم دریافت و مسلمان شده کیفیت واقعه را باز گفت و چون
آنحضرت قبل ازین احوال دجال را بهمین منوال باصحاب گفته بود بعد از استماع این حکایت از تمیم مهاجر و انصار را جمع ساخته حدیث مذکور را باسماع ایشان
رسانید و فرمود که اعجبنی حدیث تمیم انه وافق الذی کنت احدثکم عنه وعن المدینة والمکة و در صحیحین روایت انس بن مالک مثبت است که رسول
صلی الله علیه وسلم فرموده که نبوده است هیچ پیغمبری مگر که بیم کرده باشد امت خود را از اعور کذاب الا انه اعور وان ربکم لیس باعور و نوشته
شده است در میان دو چشم دجال ک ف ر و در صحیح مسلم از حذیفه الیمان مروی است که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که من بحال دجال [...]
داناترم که با او [...] است و با او است بهشت و دوزخ پس آتش او بهشت است و بهشت او آتش است یعنی هر کس را در آتش اندازد داخل جنت
است و هر کس را به بهشت خود راه دهد بعد آمدن در دوزخ مبتلا شود و در غرایب دجال و افعال او و امثال او احادیث بسیار روایت نموده اند
و ایراد جمیع آنها لایق بدین مقام نیست لاجرم عنان خامه خوش خرام بصوب ذکر عوج و یاجوج و ماجوج انعطاف یافت عوج بن عنق
اکثر مورخان بر آن رفته اند که عنق مادر عوج دختر آدم است علیه السلام و او را بعض علما تضعیف نموده اند چنانکه گویند [...] طول داشت

در تفسیر کازرونی مسطور است که [...] قامت عوج سه هزار و سیصد و سی و سه ذراع بود و در وقت طوفان نوح که آب از سر مرتفع جبال در گذشته بود
سر زانوی او تجاوز ننموده بود و ایضا در کتاب مذکور مرقوم است که در زمان حضرت موسی علیه السلام داعیه جنگ جباران شام داشت عوج [...] طول
و عرض لشکر بنی اسرائیل قطعه سنگی از کوهی ببرید و بر سر گرفت و عزم آنکه بر بالای موسویان اندازد [...] در زیر آن کوه پاره نابود [...] حق سبحانه
و تعالی مرغی را امر کرد تا بالماس آن سنگ را سوراخ کرده در گردن عوج افتاد و جناب موسوی بجانب وی شتافت بر کیفیت حال اطلاع یافته خود را بعوج رسانید
و عصا بر کعبش زد و او را از پای در آورد و چون عوج را بقتل رسانیدند استخوان ساق پایش را [...] سال بر روی رود نیل انداخته بود و مردم آینده و رونده
برای عبور آمد شد می نمودند بیان [...] احوال شاکلونی در تحفه الملوک از خواجه رشید طبیب منقول است که ولادت شاکلونی قبل از هجرت پیغمبر آخر
الزمان صلوات الله و سلامه علیه چهار هزار و سیصد و [...] سال وقوع یافته و پدرش در کشمیر فرمان فرما بود و نوبتی دختر [...] بنکاح در آورده بود
قبل از زفاف روزی آن دختر در سایه درخت [...] بخواب بود ناگاه نوری او را احاطه نمود و [...] سبب حمل او شد و چون جنین بزرگ شد وقت وضع حمل
[...] پهلوی چپ مادر را شکافت و بیرون زائیده در ساعت برخاست و هفت قدم راه رفت و بزبان فصیح گفت که خدای تعالی مرا [...]
امر نبوت قیام نمایم [...] و بعد ازان [...] آینده و آن مولود موسوم بشاکلونی شده در نوزده سالگی
بکوهی رفت و مدت پنج سال در آن جبل بریاضت گذرانید و چون از آنجا پایان آمد بکوه دیگر صعود نمود و شش سال دیگر [...] اوقات گذرانید آنگاه
میان مردم در آمده زبان بدعوی نبوت بگشاد و [...] کشمیر و بعضی از [...] و ختای دین او [...]
گرفته و پادشاهی که در آن زمان در ختای [...] بود [...] نام داشت [...] شاکلونی [...] اسب آهنین [...]
و هر کس [...] میگذشت و در شبانه روزی [...] فرسخ مسافت طی مینمود [...] از امرای آن بود [...]
ممالک سیر می نمود و اخبار مردم را باو میرسانید عمر شاکلونی هشتاد و [...] سال بود والله اعلم والحکم صفت یاجوج و ماجوج در روضة الصفا مسطور است
که یاجوج و ماجوج پسران [...] بن یافث بن نوح اند و چون هر یک از اولاد یافث علیه السلام بقطری از اقطار زمین رفته [...] یاجوج
و ماجوج باقصی زمین مشرق رسیده قریب بجایی که سد ذوالقرنین ساخته شده است مقیم گشتند و از نسل ایشان خلق کثیر در وجود آمدند چنانچه
عبدالله گوید که [...] آدم ده جزو اند از آنجمله نه جزو یاجوج و ماجوج دو طایفه اند و یک جزو سایر اهل عالم در بعضی از اخبار آمده است که یاجوج و ماجوج
دو طایفه اند و هر طایفه بچهار صد قسم منقسم میشوند و هیچ یک از ایشان نمیرد تا هزار نفر از نسل خود نبیند و تمامت طبقات یاجوج و ماجوج بحسب هیئات
منحصر در سه صنف باشند صنف اول جماعتی اند که هر یکی از ایشان را صد و بیست گز طول قامت بود و عرض بدن ایشان نیز بدان تناسب باشد صنف دوم زمره اند
که هم طول و هم عرض ایشان صد و بیست گز است و صنف سیم گروهی اند که طول و قد قامت ایشان از یک شبر تا [...] رسیده و این صنف را
[...] و فیل و کرگدن با یاجوج و ماجوج مقاومت نتوانند کرد و از اجناس وحوش و سباع [...] ایشان باز خورند و نجات
نیابد [...] از عادات مذموم آن قوم است که هر کس از ایشان بمیرد گوشت او را بخورند و یاجوج و ماجوج [...] ناشناسند و خلق را
مانند حیوانات معاش کنند دیگر سراج الدین [...] در کتاب خریدة العجایب از احمد بن فضلان که رسول مقتدر خلیفه بود بجانب بلغار [...] نقل نموده است که
[...] مذکور بودم جمعی آمده گفتند ایها الملک بر روی نهر آمد شخصی عظیم الجثه که گویا از قوم یاجوج و ماجوج است ظاهر گشته و همان لحظه

عالم بلغار به دیدن آن شخص سوار شد و من نیز موافقت نمودم و چون بکنار آب آتل رسیدیم دیدیم که مردی است که طول قامت او دوازده گز است سر او
برابر دیگی از دیگهای بزرگ [illegible] و بینی او نیم گز طول دارد و هر انگشت او از شبری بلندتر بود و هر چند سعی نمودند که با کسی تکلم نماید میسر نشد پس والی بلغار او را
بر درازگوشی سوار کرده بمنزل فرود آورد و در آنجا بود تا بعد از آن بچهار سال بمرد دیگر از غرایب صور [illegible] که در حدود چین باشند شکل آدمی
اما موی ایشان شبیه بموی بوزینه است و آن قوم با قوت طیران باشند چنانچه از درختی بدرختی دیگر پرواز کنند دیگر در نواحی ترکستان موضعی است
مشتمل بر اشجار بسیار و در آنجا [illegible] که در ان حوالی واقع است بیاید و بعد از [illegible] باز رود و از ان
مرض در حال شفا یابد الا در ان رنج بمیرد و چون وفات یابد قطرات [illegible] را آب برد حقیقت حال بر کسی ظاهر نیست
دیگر [illegible] خانه ایست [illegible] دو دست [illegible] زنند آوازی
مانند آواز طبل ظاهر گردد دیگر در قریه از قری ولایت [illegible] در زمان اولجایتو سلطان دختری را در وقت بلوغ درد زهار گرفت و بعد از چند
روز آلت رجولیت از موضع مخصوص او بیرون آمد و همچنین در جامع الحکایات مسطور است که شخصی در بغداد دختری داشت و چون او را بشوهر
دادند در وقت زفاف آلت مردان از میان پای او سر بر زد و آن دختر پسر شد و زنی بحباله نکاح در آورد و از وی فرزندان بوجود آمدند دیگر در
یکی از کتب بنظر در آمده [illegible] دندان انسانی یافتند [illegible] من وزن داشت دیگر در زمان سلطان ابو سعید [illegible] در سلطانیه
مردی بود [illegible] دیگر
[illegible] منقولست که گفت [illegible] دیگر در جامع الحکایات مذکور است
که صاحب تاریخ دیلم [illegible] قریب بیست و پنج سال [illegible]
و اکل و شرب و خواب و بیداری ایشان مخالف یکدیگر بود دیگر در ولایت ارمینیه قریه ایست و در آنجا طایفه اند که هر کس از ایشان ریش بر آرد
نصف ریش او سیاه است و نصفی سفید دیگر [illegible]
نداشت مردم [illegible] جمع آمده [illegible] آورده دیگر در عجایب البلدان مسطور است که در ساحل بحر محیط و در ان کوه [illegible]
[illegible] دیگر از ابو احمد اندلسی منقولست که گفت در بعضی از بلاد
بلغار شخصی دیدیم [illegible] و آن شخص در خدمت شاه بلغار
و تقرب تمام داشت [illegible] دیگر از ابو اسحق طالقانی منقولست که گفت در مرو با جمعی از مردم
در موضعی نشسته بودیم که ناگاه دیواری کهنه [illegible]
[illegible] دیگر در اراضی مغرب [illegible] و در میان آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

خطور نکنند

خطور نکنند [illegible] یکی از ایشان بولایت دیگر افتد [illegible] و عورات آن شهر
مسلمان باشند و هر کاری که جهت انتظام امور دنیوی مرد از [illegible] در آن زمان [illegible] قیام نمایند و هر چیز از هر [illegible] حاصل کنند [illegible]
تقسیم نمایند [illegible] دیگر در عجایب
البلدان مسطور است که در حدود باب الابواب [illegible] دو قریه است [illegible] احمر اللون ازرق چشم باشند و هیچ
[illegible] صنعتی ندانند [illegible] سلاطین مال و خراج [illegible] و در هر یک از آن دو قریه دو خانه بزرگ باشد در زیر زمین
مثال سردابه یکی مخصوص برجال و دیگری منسوب بزنان و جمعی مردم جهت ساختن کار اموات متعین اند و کارسازی ایشان چنان است که چون
یکی از ایشان بمیرد او را بسردابه که برجال مخصوص باشد برده [illegible] و اعضایش را از یکدیگر جدا سازند و مغزهای استخوانهای آنرا بیرون آورده عظام
در خریطه [illegible] اگر میت توانگر باشد در خریطه دیبا و اگر فقیر در خریطه چرم و آن خریطه را در سردابه آویخته نام میت و اسم پدر و مادر و تاریخ سال وفات
بر ان نقش کنند انگاه گوشتهای مرده را از سردابه بیرون آورده [illegible] در خارج آن قریه است [illegible]
[illegible] بیایند و آن گوشتها را از هم بربایند [illegible] و بر این قیاس عورات [illegible]
نمایند [illegible] دیگر در تاریخ
[illegible] سعد ابی وقاص رضی الله عنه بعد از فتح حلوان [illegible]
[illegible] حلوان [illegible] قیام نمود
چون گفت الله اکبر الله اکبر از کوه آواز آمد که کبرت کبیرا یا نضله چون گفت اشهد ان لا اله الا الله باز آواز آمد که اخلصت اخلاصا یا نضله چون گفت
اشهد ان محمدا عبده و رسوله [illegible] چون گفت حی علی الصلوة باز [illegible] گفت
این نمازی است [illegible] و چون نضله گفت حی علی الفلاح هاتف آواز داد
که الفلاح لاهل الصلاح والصلاح لاهل الفلاح و بعد از آن [illegible] نضله از بانگ نماز فارغ گشت [illegible] باز آواز آمد [illegible] محمد رسول الله [illegible]
[illegible] نضله [illegible] از ادای نماز بر پای خواست و بآواز بلند گفت ای هاتف آواز ترا شنیدیم
[illegible] رحمک الله [illegible] مرحبا [illegible]
[illegible]
[illegible] السلام علیک ورحمة الله [illegible]
و عیسی بن مریم علیه السلام [illegible]
[illegible] علامات قیامت [illegible]
[illegible] مردان با مردان و زنان با زنان مجامعت کنند [illegible]
[illegible] تلاوت کنند [illegible] بسیار شود

و یاران اندک باره و خوردن ربا شایع گردد و بباید دانست که قیامت ظاهر شده خشم الهی ظهور نماید و زرب بعد از گفتن این سخنان غایب شده هر چند
تفحص و جستجوی نمود و بانگ نماز گفت اثر ندید و خبری نشنید دیگر جمال الدین مستوفی در تاریخ گزیده آورده است که در زمان الجایتو سلطان
مولانا جمال الدین ترکستانی که عالم صادق القول بود و جمعی از تجار گفتند که درین سنوات اقوامی کفار از ترکستان رسیده در نواحی شهر بلخی جماعتی از اهل اسلام
شهید گردانیدند از آنجمله شخصی که او را قوامباد میگفتند [illegible] بدست کافران کشته شد بعد از مدتی عیال و اطفال قوامباد از گوشه خانه از خانها آوازی شنیدند که
منم قوامباد که در فلان روز کفار مرا شهید کردند و اکنون من در عجایب خوشحالم و با دنیا [illegible] روح باستقبال روح بزرگی که [illegible] روز دیگر فوت خواهد شد
آمده ام و چون خاطر متعلق شما بود به اینجا آمدم تا معلوم نمایم که بر حال [illegible] باید که اهل این شهر المکوییه را آگاه کنی که آفتی عظیم متوجه این طرف است صدقه دهید
تا دفع شود چون مردم قوامباد این آواز شنیدند بسرعت هر چه تمامتر آن گوشه خانه را خراب کردند هیچکس را در میان دیوار ندیدند و از گوشه دیگر همان آواز
شنیدند و این آواز مانند آواز مردم ذی حیوة نبود بلکه همچون آوازی که از چیزی بیرون آید بود در این اثنا زلزله اول مبالغه متشر نمود که مردم شهر المکوییه را صدقه
دهید و الا به بلیه عظیم گرفتار خواهید شد اهل خانه جواب دادند که مردم شهر سخن کردن ترا باور نمیکنند گفت اهل شهر المکوییه بگو بمیدان حاضر شوند و چوبی
بزمین فرو برند من از آن چوب بدیشان حکایت کنم شهریان بموجب عمل نموده همان سخنان را استماع کردند و ایضاً گفت این دعا بخوانند اللهم لکی
ملک من العالی و لکی بکرمک عن السوال و تا سه روز این ادا و امر دم [illegible] از مواضع مختلفی شنیدند و بعد از آن بزرگی درگذشت و آن آواز
منقطع شد دیگر در اوایل جمادی الاول سنه ست و عشرین و ستمائه در بعضی از محلات دار السلطنت هراة از ضعیفه پسری متولد گشت که چهار چشم
و دو بینی و دو دهان داشت و در هر دهانش دو دندان رسته بود و بر پشت آن پاره گوشت زیادتی بود و مانند کوهان شتر و در وقتی که راقم
حروف در مجلس جناب شیخ الاسلامی مولانا احمد تفتازانی بود این طفل را وقتی که مرده بود به اینجا آوردند آنجناب متغیر گشته گفت این صورت از
علامات انتقال ملک است و در اواخر رجب سنه مذکوره در همان محله در خانه خواجه عز الدین ملک زرگر عورتی بیک شکم چهار فرزند آورد یک
پسر و سه دختر پسر بر جای خود فوت شد و دختران و مادر ایشان نیز پس از چهار روز وفات یافتند فنابحه جناب شیخ الاسلامی گفته بود در شعبان
همان سال آیات حضرت [illegible] از افق بلاد خراسان طالع گشت و آن ممالک بحکم تسخیر فرمان فرمای جهانبان درآمد والحمد لله رب العالمین والصلوة
والسلام علی محمد و آله المعصومین **عجایب جنیان و واقعات شان** نقلست از ابو عامر الحضرمی که شبی در بیابان راه گم کرده بودم و سرگردانی بسیار
کشیدم ناگاه بجایی رسیدم و از غایت ماندگی انجا فرود آمدم ناگاه چیزی مشاهده نمودم که شخصی با خلق بسیار [illegible]
با وسعت بود که از مشرق تا مغرب خلایق در ظل او پناه جسته بودند و شخصی نزد من بود ابو عامر گوید که از وی پرسیدم که این شخص پادشاه باشد جواب
دادند که پیغمبری باشد از بنی هاشم باشرف و وفا و ارم بعد از آن [illegible] اوصاف حضرت خاتم بر زبان آورد و گفت گوش من این سخنان را از [illegible]
استماع نموده [illegible] اعمال [illegible] ابو عامر گوید چون سخن بدینجا رسید آن جنی از نظر من غایب شد و من آن شب در همان مکان بودم و
صباح الطرف مدینه مراجعت نمودم [illegible] ابو عامر راهب که از زمان بعثت نبی [illegible]
از غایت حسد ایمان نیاورد و بر کفر و ضلالت بمرد و در بسیاری از کتب [illegible] آمده که سواد بن قارب که در میان یمنیان از جانب اقارب منزلت
تمامی امتیاز داشت حضرت امیر [illegible] سواد و من شنیدم که تا از ظهور حضرت رسول صلی الله علیه و سلم جنی که همراه بود ترا آگاه گردانیده

وکیفیت

و کیفیت آن حکایت را بی واسطه میخواهم که از تو استماع نمایم سواد گفت من شبی در بستر استراحت اشتغال داشتم که آن جنی آمده
پای بر من زد و گفت برخیز و بیدار شو و اگر فهمی داری دریاب که رسول از بنی لوی بن غالب رسیده [illegible] خلق را [illegible]
حضرت الوهیت [illegible] بر زبان آورد [illegible] من این سخنان را وقعی ننهادم و گفتم بگذار که خواب کنم که دوش بیدار بوده ام و آن جنی آن
شب غایب شد و شب دیگر باز آمد و همان سخنان را اعاده نمود و من هم بدستور شب اول از آن حدیث متاثر نگشتم و شب سیم نوبت دیگر ظاهر گشته
[illegible] تکرار کرد و همان ابیات را بر زبان آورد و پوشیده نماند که ابیات [illegible] در بعضی از [illegible]
[illegible] مقصود حاجت [illegible]
تو نیز از سوی [illegible] [illegible] سواد گفت در شب سیم [illegible] آن جنی [illegible] افتاد و [illegible]
[illegible] و در اثنای راه شنودم که حضرت خاتم صلی الله علیه و سلم [illegible] بشرف ملازمت آنحضرت دریافتم و
سعادت اسلام رسیدم [illegible] از جناب [illegible] سلطانی [illegible] استماع افتاد [illegible] قاضی اختیار الدین حسن گفت
از مولانا عبد الرحمن جامی شنیدم [illegible] اسلام بوده ایم [illegible]
میرسید و چون [illegible] رسیدیم او را دیدیم [illegible] در غایت ضعف [illegible] رسیدیم که [illegible]
جواب داد [illegible] اتفاق افتاد [illegible] چون از تفصیل [illegible] سوال کردیم گفت [illegible]
در کنار آب [illegible] و [illegible] عظیم [illegible] و جمعی [illegible]
و [illegible] پادشاهی بر تخت [illegible] و جماعتی [illegible] که این آدمی یکی از کسان [illegible] است
و پادشاه این جواب را [illegible] نموده یکی از آن طایفه [illegible] گفت [illegible] پادشاه گفت او را
نزد قاضی ببرید [illegible] شریعت مطهره [illegible] دعوی خون کردند و قاضی جواب رسیده
کفتم من [illegible] و از قتل کسی [illegible] قاضی از [illegible] گفته [illegible]
[illegible] از رسول ثقلین صلی الله علیه و سلم شنودم [illegible]
[illegible] و ایشان [illegible] رسیدیم راقم حروف
[illegible] بعد از نقل این حکایت [illegible] مولانا عبد الرحمن [illegible] شنودم
کیفیت حال [illegible] معلوم [illegible] سلطانی استماع افتاده [illegible] حمام [illegible]
از صبح [illegible] حمام [illegible] جراغ روشن کرده [illegible] حمام [illegible]
و [illegible] چون بمیان حمام آمدم دیدم که شخصی بر روی تخت ایستاده است پرسیدم [illegible] گفت
[illegible] سقف حمام [illegible]
[illegible] دیدم و [illegible] خانه [illegible] چون [illegible] رسیدم شخصی [illegible] مردم [illegible] شده گفت [illegible]

گفتم از حمام می آیم و مرا واقعهٔ عجیب دست داده و چون کیفیت [illegible] شد آن سخن را تقریر کردم این طرز [illegible] بود و گفت خود را برکشیده تا در [illegible] طاق در
باغ شهر و بر زبان راند که آن شخص که در حمام دیدی [illegible] بود با من و من از [illegible] این صورت [illegible] کرده تا روز [illegible] افتاده بود دم الحاصل بعضی از کسانی که مرا
سخنان [illegible] رسیده [illegible] حال من [illegible] از جانب [illegible] استماع افتاده [illegible] یکی از خواص امیر [illegible] علی گفت
که در زمستانی [illegible] یکی از مواضع [illegible] بودم [illegible] تمام دشت [illegible] برف [illegible] در آمد [illegible] برف [illegible]
هیچ طرف اثر قدم آدمی [illegible] و من متحیر شده [illegible] رسانیدم [illegible] میان [illegible] بود آمده
دیدم [illegible] و در غایت بزرگی است [illegible] تعجب [illegible] گفتم [illegible] باز [illegible]
هر کس [illegible] غایت [illegible] بطرف [illegible] ذکر بعضی از عجایب و غرایب [illegible] حیوانات
آبی [illegible] در عجایب البلدان مسطور است که در نیل مصر سه جانور است که در بحار و انهار نیست [illegible] و نهنگ و [illegible] البحر [illegible]
جانوریست [illegible] برای او [illegible] در آب [illegible] جانوریست
که در [illegible] در رسالة الصید که مصنف جناب
شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی است مذکور است که نهنگ جانوریست [illegible] دراز [illegible]
[illegible] و در میان [illegible] جانوری را
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جانوریست [illegible]
[illegible]
[illegible] در عجایب البلدان مسطور است [illegible]
[illegible]
[illegible] در رسالة الصید [illegible] ماهی [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] در بعضی از بحار ماهی
[illegible] است که [illegible]
[illegible] ماهی است [illegible]

آب [illegible] باشد تا خود را الحیوان [illegible] بر سطح آب دهان باز داشته باشد [illegible] و آن حیوان [illegible] فی الحال فرو [illegible] دیگر در
جریدة العجایب [illegible] عبد الرحمن بن هارون المغربی منقولست که گفت وقتی در دریای مغرب نشسته بودیم چون بموضعی رسیدیم که آنرا [illegible]
[illegible] بود ماهی [illegible] طول آن یک شبر بود و چون در آن نظر کردیم دیدیم که در بن یک گوش وی نوشته شده که لا اله الا الله و در عقب اذن دیگر
محمد رسول الله و ایضاً هم در کتاب مذکور مزبور است که هم در آن دریا ماهی است که بر پشت خود [illegible] و [illegible] از بحر [illegible] آمده بر جانب [illegible]
[illegible] مراجعت نماید دیگر در تحفة الغرایب مسطور است که در هند دریایی است [illegible] طول آن [illegible] در آن دریا حیوانات اند بصورت
انسان چون شب شود از آن جنس بسیاری از آب بیرون آیند و بر ساحل بحر [illegible] رقص نمایند و در میان ایشان زنان خوش صورت باشند
و دیگر حیوانات نیز باشند بغیر صورت آدمی که از آن بحر بیرون آیند و مردم آن دیار در شبهای ماهتاب نزدیک آن دریا روند و در [illegible]
ایشان کنند راقم حروف گوید که در شهور [illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا بخیال قتال محمد خان شیبانی در کنار آب آمویه نشسته بود بعضی مردم از آن
[illegible] گرفته که طولش یک گز و نیم بود [illegible] برابر [illegible] و نصف [illegible] مقدار [illegible] داشت و غیر ذلک [illegible]
[illegible] ظاهر بود دیگر در عجایب البلدان مسطور است که در بحر مغرب حیوانی است بصورت انسانی که لحیه سفید داشته باشد و بدن او
[illegible] است و موی او مانند موی [illegible] شیخ یهودی و شیخ یهودی در هر شب شنبه از دریا بساحل آمده
تا [illegible] روز [illegible] از جایی بجایی [illegible] و بعد از غروب آفتاب بدریا باز گردد و هم در آن کتاب از ابو حامد اندلسی
منقولست که گفت [illegible] رسول یکی از خلفای عباسی [illegible] در وقتی که در موضع مذکور بودم روزی مشاهده
نمودم [illegible] ماهی بزرگ صید کرده [illegible] در گوش او [illegible] جاریه [illegible] سرخ و سفید طویل الشعر [illegible] بود و در میان
[illegible] و از جمله حیوانات آبی دیگری [illegible]
که آنرا [illegible] گویند از غرایب حالاتش [illegible] دارد و [illegible] سینه و [illegible] پوست [illegible] خانه خود [illegible] در
[illegible] بجانب خشکی و در بجانب آب [illegible] آب [illegible] خشکی [illegible] طرفه
آنکه [illegible] حیوانات [illegible] علامت [illegible] باشد
[illegible] عجیبه الاشکال و الافعال بسیار است از آنجمله که در ولایت مغرب حیوانی است که چون آفتاب طالع گردد [illegible]
[illegible] غروب خورشید [illegible] روز دیگر صباح [illegible] خورشید [illegible] متولد شود [illegible]
باشد و غرایب حالات بعضی از حیوانات [illegible] در رسالة الصید و دیگر رسایل [illegible] شیر در میان وحوش
[illegible] است [illegible] از آواز خروس [illegible] شیر [illegible]
[illegible] باشد [illegible] حرکت [illegible] شیر [illegible] در
[illegible] آید و شیر [illegible] روز چشم باز نکند [illegible] جانوری [illegible]
از [illegible] گفت نوعی از شیر دیدم [illegible] مانند آدمی [illegible] سرخ رنگ [illegible] دیگر دیدم [illegible]

و از گوشت او شفای [illegible] ببر شکم‌ترین سباع است و او چون پیر شود سه روز خواب کند [illegible]

خوش آید بخلاف شیر [illegible] ببر [illegible] موش خورد [illegible] شراب [illegible] است [illegible]

[illegible] یوز شکل مانند ببر است و طبع [illegible] مشابه سگ [illegible] یوز چون پیر شود [illegible]

[illegible] یوز نیز مانند سگ خواب بسیار کند [illegible] گرگ [illegible] در خواب [illegible]

[illegible]

[illegible]

و از اخبار بخوانند کرکدن صورتش بگاومیش ماند و لیکن شاخ بزرگ سرتیز دارد در پیشانی خود و بدان شاخ با پیل حرب کند و چون
شاخش را بشکافند اندرون وی منقش باشد بنقوش غریبه و از وی سلاطین چون تیغ کرکدن عزیز باشند و از ان کمرها سازند و قوایم کرکدن از دست و پای
جمیع حیوانات بری و اهلی بزرگتر است چنان که مشهور یافته کرکدن آنقدر قوت دارد که پیل را بشاخ خود بردارد و چندان نگاه دارد که هلاک شده
و دماغ از پیش آید و چشم کرکدن از روغن پیل پر شده ... حرب ... که هرگاه کرکدن ... صورت ...
زمین بوده ... که هرگاه ماده کرکدن حامله باشد بچه در شکم او ... چهار سال و بروایتی هفت سال بماند و بعد از ان
سر از فرج او بیرون آورده ... و چون تو را از ان موضع بیرون اندازد ... در غایت ...
و از ... که دارد بچه خود را ... **پیل**(red) جانوریست بغایت ذی الحس و زیرکش
در پنج سالگی ... ماده ... دو سالگی حامله ... و بچه ... سال در شکمش بماند و چون وضع حمل کند ... سال دیگر ... و فیل ...
بغایت ... کیفیت ... و در مطلع ... است ... در وقت ... آب ... جاهای ...
... و چون پیل را ... سه روز ... و ...
در ان ... آمده ... پیل ... شخص ... اول پیل ...
... پیل ... آن شخص ... پیل ... شده ...
... از پیل ... و پیل ... و چون پیل ...
... پیل ... آب خوردن ... بر زمین ...
... پیل ... پادشاه ... پیل ... و پیل ... پیل ...
پنهان شده و پیل در وقتی ... پیل ...
... پیل ... آن شخص ... سلطان ... پیل ...
... پیل ... پادشاه ...
... جانوریست **زرافه**(red)
... شیر ... شاخ گاو ... پوستش ...
... بخلاف ... حیوانات ... حیوانی ...
... شتر ... گاو ... **شتر**(red) ...
... **اسپ**(red) ... احادیث صحیحه ...
... پادشاه ... ابی منصور سامانی ...
... **ماده**(red) ...

اما حمار وحشی ... سال ... و بعضی ... حیاتش را ... سال گفته اند و یکی از تواریخ مذکور است که ... از اردشیر بابکان ... صحرا
... **استر**(red) ...
... آب ...
... **گاو**(red) ... گاومیش است ...
... زراعت ... مردم ...
سبحان الله ... سلطان ابو سعید ... سلطان
... آن ... پادشاه ...
... **گوسفند**(red) ... آدمی ...
... **اسب**(red) ...
... سالگی ... سالگی ...
...
... آب ...
... آب ...
... آب ...
... **آهو**(red) ...
... آهو ... آهو ...
...
...
...
...
... **شترمرغ**(red) ...
...
...
...
...

خاقان منصور سلطان حسین میرزا شخصی شتر مرغی بهرات آورده بود و راقم حروف گوید باینکه مشاهده نمودم مقدار جیلان آهن را با آتش سرخ می ساختند و پیش
او می انداختند و او فی الحال فرو میبرد و از حرارت در هیچ عضوی از اعضایش ظاهر نمیشد و از امیر نظام الدین علیشیر استماع افتاد که الفت و دوستی امیرزاده
[illegible] از سفر حجاز آمده بود شتر مرغی جهت خاقان هدیه آورده و پس از آنکه دو سال آن بیضه در خزانه بوده پادشاه را بخاطر رسید که آنرا دو نیم ساخته از بهر شمعی محلی
ترتیب نماید و چون بشکستند دو پاره از آن اثناء مرغ بچه زنده بیرون آمد راقم حروف گوید که هر چند این واقعه از غرایب است که عقل وقوع آنرا تصدیق
نمی نماید اما چون ناقل [illegible] امیر علیشیر بود قبول نماید **عنقا** امام عبدالله یافعی در روض الریاحین از شرح مقامات حریری که مصنف او ابو البقا عبدالله الحسین
العکبری است نقل نموده که در [illegible] اصحاب الرس کوهی بود که مقدار یک میل ارتفاع داشت و در آن جبل بسیاری از اصناف طیور منزل گزیده بود و در
سال [illegible] مرغی بزرگ خلقت طویل العنق که رویش مشابه روی آدمیان بوده و سایر اعضایش از هر حیوان نمونه ای بود و در آن کوه مسکن داشت و آن مرغ [illegible]
رسانید و بعضی را هلاک میکرد و [illegible] متعرض اطفال آن دیار میگشت و اهل الرس آن مرغ را عنقای مغرب میگفتند و چون آن مردم از [illegible]
متضرر شدند [illegible] متظلم [illegible] علیه السلام [illegible] [illegible] ان ویلاد [illegible] شده و فرمانی موضع که [illegible] بنام [illegible]
[illegible] آورده است که [illegible] طایری است در غایت عظمت خلقت [illegible] آدمیان [illegible] داشت [illegible] بود [illegible]
[illegible] اعضایش [illegible] آورده و آن مرغ را عنقا میگفتند و [illegible] عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت نموده است
[illegible] علیه السلام [illegible] من کل جانب [illegible] و صانع بی علت از هر چیزی آن مرغ را الفضی [illegible]
[illegible] روی [illegible] عجیب خلق [illegible] بیت المقدس [illegible]
[illegible] آن دو طایر نتایج تولد نموده [illegible] سیار شده و پس از آنکه موسی [illegible] آن مرغی از اراضی شام [illegible] حجاز
[illegible] آمده و [illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible] انقطاع یافت امام یافعی گوید [illegible] است [illegible] آیت [illegible]
[illegible] است [illegible] **خ** [illegible] مؤلف [illegible] العجایب [illegible] طایری است [illegible] خلقت و [illegible]
[illegible] کتاب الحیوان [illegible] است [illegible]
[illegible] وقتی [illegible] جزیره [illegible] در جنبش آمده [illegible] جزیره [illegible]
[illegible] عظیم [illegible] آن [illegible] شکسته [illegible] آن طایر [illegible]
[illegible] پاره [illegible] از آن [illegible] در آمدند [illegible] ابری غلیظ در فضای هوا [illegible]
[illegible] کوه [illegible] سفینه رسید آن کوه پاره [illegible] کشتی [illegible] سفینه [illegible]
رسید و [illegible] عظیم ظاهر [illegible] عبدالرحمن [illegible] است [illegible]
آورده [illegible] و بالهای آن [illegible] سفید [illegible] سیاه [illegible] سپیدی در
[illegible] **عقاب** [illegible] مرغان مشهور است [illegible] و تیز پرواز است [illegible] و [illegible] در

و عقاب [illegible] نهاده در سی روز بچه بیرون آید و از بچگان [illegible] بیرون اندازد و زیرا که [illegible] بچه [illegible] عقاب
[illegible] استخوان [illegible] جانوران [illegible] عقاب [illegible] عجایب [illegible] اهل [illegible]
[illegible] عقاب پیر گردد [illegible] العقاب [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] عقاب [illegible]
[illegible] وقتی [illegible] سلیمان علیه السلام بنای بیت المقدس و مسجد اقصی [illegible] آن [illegible]
[illegible] در حین قطع [illegible] سلیمان علیه السلام
[illegible] آنحضرت [illegible] جواب [illegible]
[illegible] عقاب [illegible]
آورده [illegible] عقاب [illegible]
آورده [illegible] سلیمان [illegible] آنحضرت [illegible] عقاب فرمان [illegible]
[illegible] عقاب [illegible] سلیمان [illegible] عقاب [illegible]
[illegible] بیت المقدس آورده [illegible] قطع [illegible] **باز** [illegible] ماده [illegible]
از جنس طیور دیگر باشد **چرغ** [illegible] مشهور است [illegible] چرغ [illegible]
[illegible] آن [illegible]
بوم [illegible] خواب [illegible] مرغان [illegible]
[illegible] مرغان [illegible] ظالم [illegible] کشیده [illegible]
[illegible] **بوتیمار** [illegible] مشهور است [illegible]
[illegible] و از این [illegible]
[illegible] بچه [illegible] عان [illegible]
[illegible] شتاد [illegible]
السس [illegible]
[illegible] خوش بوی [illegible] باشند و گاهی
[illegible] **لطلط**
گویند که او جانوری است [illegible] استخوان [illegible] باشد
[illegible] **کبوتر** جانوریست [illegible] است و [illegible]

[illegible] طوطی [illegible] معز الدین [illegible] طوطی سفید [illegible]

[illegible] در ایام دولت سلطان ابوسعید میرزا طوطی سرخ از هند آورده بودند [illegible]

سلطان حسین میرزا طوطی [illegible]

[illegible] طاوس [illegible]

[illegible]

دار سکلی می‌برد و ضرب المثل شده است از آنک هر تعذری که هست هر گاه جانوری برو اندازد چنگال بروی اندازد و او را از جای برکند و بر هوا برد

برکنده شود و در زیر پر می‌آید از غضب بمیرد و گوشت او لذیذترین طیور است **دیگر** در هندوستان ارطایر است بر سر کوهها نشیند و بلبله برآید صدا انشود و در آشیانها بیرون نیاید

بیرون آید و خورد او دوست دارد **سمندر** مرغی است که در میان آتش پیدا شود و پرورش یابد و چون آتش از وی شعله زند و در هیزم افتد

و مدتی هم در میان آتش بماند و گویند که او از نسل هیزم بوده بعضی از اهل خبر گفته اند که چون اطلس نزدیک رسد هیزم بسیار جمع کند و آتش در آن زند

خود را بسوزد و بعد از مدتی که باران بر آن خاکستر بارد و ... دیگر از میان آتش ظاهر شود و العلم عند الله **خفاش** که او را شب پره گویند طایری است

بسیار غریب موصوف باوصاف عجیب از جمله آنکه گوشت و دندان و پستان و منقار و خصیه دارد و مادة وی حایض شود و بچه ... طیور دیگر بچه زاید

شیر دهد و بول کند و بچه را همانند آدمیان ... او در بود دیگر آنکه محل پرواز او حسب تخمین دو ساعت از میان صبح صادق است تا محل طلوع

آفتاب و از حین غروب خورشید تا وقت غیبت شفق و در روز چشمش از رؤیت اشیا عاطل است و بعضی از علمای تفسیر گفته اند که خفاش

به دعای عیسی علیه السلام مخلوق گشته بنابر آن صفت مرغان دیگر ندارد **اما شنیده ام از طیور عجیبه مشهور** ... دیگر حیوانات که او ببلبل

... مرغی است ... سفید و باقی اعضایش سیاه و آن طایر از آن موضع بجای دیگر نرود و پیوسته ماهی ... هر گاه ... آید ... طیران آید ...

لا اله الا الله الفوق الفوق ... هرکس این کلمه را بشنود **دیگر** در هند و سند مرغی است که او را ... گویند ... همراه کشتی طیران نماید

و هر گاه کشتی بمحل خوفناک رسد یا بجایی رسد که از جانوری خوف باشد ... بانگ زند و ملاحان کیفیت حال دانسته ... اشتغال

بنمایند **دیگر** از غرایب طیور آنکه در هند و در هندوستان مرغان کوه ... در دهان می‌باشند و مرغان دیگر بجهت کوچکی هم از آن صنف می‌آیند و ملس

و پست میل کند و میخورند **دیگر** در ولایت زنگ مرغی است که بر درخت کافور ... و هر گاه ... ببرد ... جهان آن ... را

... هر گاه ... بیرون آید ... کشتی ... آن ... آن مرغ

بر سطح ... آشیان ... بر درخت کافور **دیگر** در جزیره ... مرغی است که ... آن مرغ می‌آید و در پیش

کشتی می‌پرد و ملاحان کشتی در عقبش میرانند تا بطریق مستقیم برسد **دیگر** در هندوستان مرغی است که ... بزرگ دارد و ... در آب

می‌سازد و ... می‌آید و دیگر مرغان خود را ... آب تمام شود ... در هند ... در میان مرغی باشد که روز نوروز در میان

... پیدا شود و مردم ... اتفاق ... آن سال قحط ... **دیگر** در عجایب المخلوقات

مسطور است که مرغی هر روز صباح عاشورا بمشهد امام حسین علیه السلام آید و ... طیران نماید و تا عاشورای دیگر ... **دیگر**

در دیار ... مرغی است که منقار ... دارد و ... نشسته ... جب و گوشت او نافع است و چون

... را ... بر طرف ... و بر این قیاس عجایب ربع مسکون بسیار است و غرایب عالم بیشمار و تحریر جمیع آن امور مقدور

و بیان بیان نیست و ... منه ... قل کان فی الایام ... عجایب ... که این ذره احقر ...

و ... خود ... توفیق مساعدت نمود و ... توفیق ... فرمود تا در اندک زمانی بنظم و ...

اخبار و ... ملوک و سلاطین و علما و حکما و فضلا را از اول آفرینش تا غایت ... حکایات ...

... جمع آورده این مجموعه را با تمام رسانید **شعر** شکر این نامه بعنوان رسید بیشتر از عمر بپایان رسید **چون** این ... آثار انبیا و ملوک

... است اتمامش در سالی اتفاق افتاد که آثار الملوک و الانبیا تاریخ ... این سال هجرت است و این تاریخ **شعر**

... اهل ... سال اختتام ... المؤمن ... از افراق ... سیاه ... برای ممالک آرای ...

... این گفتار از فروغ آفتاب عنایت بی غایت او ست ... اختتام کلام را آراید **شعر**

... آفتاب سوار / ممالک ... / درین روزگار ... / ... شاه ...

... زینت ... / از ... / ریاض ... / ... سال ...

... روزگار / درخت ... / ... نسیم عنایت ... / ... سخن ...

... / نه ... آن ... / ... / ... کلام

... / ... / ... / ... خواستم

... / ... / ... / ... نثار رحمت

... کتابی تمام / ... / ... / ...

... کلام / ... / ... سخن / ...

... / ... / ... / ...

... / ... / ... / ...

... / ... / ... / ...

... / ... / ... / ...

... / ... / ... / ...

... / ... / ... / ...

... سرفراز / باقبال ... / ... / ...

... باد

تمت هذه النسخة عجایب البلدان عجایب الملک المنان

فی تاریخ یوم الرابع عاشر شهر رجب ...

... رجب ...

... و اربع عشر ...

۱۰۲

[illegible]

دو [illegible]

[illegible]